

تاریخ بندگی ایرانیان



تالیف
مهاجر الاسلام کرمانی

تاریخ بیداری ایرانیان

یا

تاریخ مشروح و حقیقی مشروطیت ایران با ۴۲ گراور

تألیف

ناظم الاسلام کرمانی

مجلد اول

شامل مقدمه، جلد اول، جلد دوم و جلد سوم تا رمضان ۱۳۲۴



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۷

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد بن علی، ۱۲۸۰-۱۳۳۷ ق.
تاریخ بیداری ایرانیان، یا، تاریخ مشروح و حقیق مشروطیت ایران با ۴۲ گراور / تألیف محمد بن علی ناظم‌الاسلام
کرمانی. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۳ ج. در یک مجلد (سی و دو، ۵۹۵ ص): مصور، عکس.

ISBN 978-964-00-0489-0

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
چاپ اول این کتاب در سالهای ۱۳۳۶-۱۳۳۹ به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی توسط بنیاد فرهنگ ایران منتشر
شده است.

کتابنامه: به صورت زیرنویس.

(ج ۱-۳) چاپ هشتم: ۱۳۸۷.

۱. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. ۲. ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق. الف. عنوان. ب.

عنوان: تاریخ مشروح و حقیقی مشروطیت ایران.

۹۵۵ / ۰۷۵

۲ ت ۲ ن / ۱۴۰۷ DSR

۱۳۷۱

۵۹۲۸-۷۴م

کتابخانه ملی ایران

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۰۴۸۹-۰



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

تاریخ بیداری ایرانیان

© حق چاپ: ۱۳۶۳، ۱۳۸۷، مؤسسه انتشارات امیرکبیر www.amirkabir.net

نوبت چاپ: هشتم

تألیف: ناظم‌الاسلام کرمانی

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانه سپهر، تهران، خیابان ابن سینا (بهارستان)، شماره ۱۰۰

شمارگان: ۲۰۰۰

بها: ۷۰۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.



آخرین عکس مرحوم ناظم الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>	<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
	تلگراف میرزای شیرازی بمیرزای - آشتیانی		شرح حال مؤلف بقلم آقای سیدمحمد هاشمی نماینده سابق مجلس
۲۶	تلگراف تشکر آیه الله میرزای شیرازی	۱	حلت نگارش تاریخ بقلم مؤلف
۲۷	بناصرالدین شاه و جواب ناصرالدین شاه	۴	مقدمه
	تلگراف آیه الله میرزای شیرازی بمیرزای آشتیانی - تلگراف امین السلطان بحکام ولایات ایران		فصل اول
۲۸	تلگراف و کبل الدوله کرمانشاهی بمیرزای آشتیانی تلگراف میرزای آشتیانی به آیه الله میرزای شیرازی - تلگراف آقا سید علی اکبر تفرشی	۱۱	واقعه رژی
۲۹	تلگراف آقا شیخ فضل الله - تلگراف آقا سید محمد رضا طباطبائی به آیه الله میرزای آشتیانی	۱۲	صورت حکم بعمرت دخانیات
۳۰	تلگراف امام جمعه تهران و مکتوب امام جمعه بآیه الله میرزای شیرازی	۱۴	دستخط ناصرالدین شاه بمیرزای آشتیانی
۳۱	تلگراف آیه الله میرزای شیرازی به میرزای آشتیانی	۱۵	جواب دستخط از طرف میرزای آشتیانی بناصرالدین شاه
۳۲	تلگراف آیه الله میرزای شیرازی به امام جمعه تهران	۱۸	دستخط ناصرالدین شاه در جواب میرزای آشتیانی
۳۳	تلگرافات آیه الله میرزای شیرازی بتبریز - اصفهان - شیراز - کرمانشاه - تلگرافات حاج آقا حسین نوری به یزد - سبزوار - تهران	۱۹	جواب میرزای آشتیانی - مکتوب میرزای آشتیانی بناصرالدین شاه
۳۴	مقاله ملی	۱۹	استفتاء از آیه الله میرزای آشتیانی - سئوال از حجة الاسلام و جواب - جواب از سئوال اول - دستخط ناصرالدین شاه - ایضاً
۳۵	اعلان جهادیه	۲۰	دستخط ناصرالدین شاه
۳۶	صورت امتیازنامه تنباکو و توتون مشتمل بر ۱۵ فصل	۲۰	اطلان رئیس دخانیات در باب فسخ امتیاز - مکتوب امین السلطان بمیرزای آشتیانی و جواب مکتوب مزبور
۳۸		۲۲	صورت مکتوب امین السلطان بمیرزای آشتیانی
		۲۳	تلگراف اول و ثانی میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه
		۲۴	تلگراف علماء تهران بمیرزای شیرازی
		۲۵	جواب تلگراف میرزای شیرازی - تلگراف میرزای آشتیانی به میرزای شیرازی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	فصل	۴۲	جلس ضیافت
۱۱۲	حالات میرزا سیدخان وزیر امور خارجه	۴۵	عریضه امین السلطان به آیه الله شیرازی
	فصل		فصل دوم
۱۱۴	حالات آقا شیخ علی مؤلف قانون ناصری	۴۷	حالات آقا میرزا سید محمد طباطبائی
	فصل		فصل سوم
۱۱۷	حالات میرزا ملکم خان	۵۰	حالات میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اول
۱۲۱	حالات حاج میرزا علیخان امین الدوله		فصل چهارم
	فصل	۵۳	حالات سید جمال الدین اسدآبادی
۱۲۷	یادداشت جلد اول	۶۴	مکتوب سید جمال الدین به آقای طباطبائی
	فصل	۶۵	مکتوب سید جمال الدین بن ناصر الدین شاه
۱۴۰	مقاله مفید در خاتمه کتاب		مکتوب سید جمال الدین یکی از دوستان خود
	جلد اول	۶۷	مکتوب سید جمال الدین به آیه الله میرزای شیرازی
۱۵۸	تاریخ پیداری ایرانیان	۶۸	مکتوب سید جمال الدین بعلماه ایران
۱۵۸	شرح زندگی امیر اعظم	۷۲	احوال میرزا رضا کرمانی
۱۶۲	تشکیل انجمن مخفی	۷۴	صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی
۱۶۶	خطاب بوزیر داخله	۷۷	سواد نگارش میرزا ابوترابخان نظم الدوله
۱۶۸	مکتوب انجمن استرآباد بایالت جلیله		و صورت تقریرات میرزا رضا کرمانی
۱۷۰	تلگراف امیر اعظم بوزارت داخله	۹۱	فصل
۱۷۲	جواب تلگراف داخله به امیر اعظم		حالات ناصر الدین شاه
۱۷۵	خطاب بوزیر خارجه	۹۸	فصل
۱۷۷	حالات مستشار الدوله		حالات مظفر الدین شاه
۱۸۴	خدمت اجزاء و اعضاء انجمن مخفی	۱۰۱	حالات میرزا حسینخان سپهسالار
۱۸۶	مکتوب مستشار الدوله به مظفر الدین شاه	۱۰۸	دربار همایون
	فصل	۱۰۹	سواد لایحه مبارکه
۱۹۳	حالات محمد علی میرزا		سواد دستخط مبارک تشکیل دربار اعظم و
۲۰۵	حالات مدیر روزنامه مجلس	۱۱۰	اسامی نه وزارتخانه درباب مجلس وزراء
۲۱۲	حالات ناظم الاطباء کرمانی		شرایط مشورت وزراء و ترتیب
۲۱۹	تحصن تجار بزایه مقدسه	۱۱۱	وزارتخانه ها
	خلاصه موعظه ذوالریاستین - بعضی رموز کتاب		
۲۲۰			

صفحه	موضوع
۳۴۶	زندان
۳۴۹	تکفیر آقای بهبهانی مظفرالدین شاه را
۳۵۱	ارمن
۳۵۳	دولت ارشا کونین
۳۵۴	دولت روینین
۳۶۰	سبب گرفتاری مجد الاسلام
۳۶۱	سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی
۳۶۲	سبب گرفتاری مدیر رشديه
۳۶۵	مکتوب مجد الاسلام بعنوان آقای طباطبائی
	مکتوب میرزا آقا اصفهانی بآقای
۳۶۶	طباطبائی
	مکتوب مجد الاسلام بنگارنده تاریخ
۳۶۷	بیداری
	موعظه آقای طباطبائی در چهاردهم
۳۷۴	جادی الاولی ۱۳۲۴
۳۸۱	شورای سرئی عین الدوله
۳۸۲	صورت لایحه ناصر الملك بآقای طباطبائی
	تلگراف آقای طباطبائی به اعلیحضرت
۳۹۲	پادشاه ژاپون
۳۹۴	حالات آقا سید مهدی طباطبائی
۳۹۵	حالات آقا شیخ یحیی مدیر روزنامه مجلس
جلد سوم	
۴۰۴	مقتول شدن سید عبدالمجید
	عریضه عضد السلطان بمظفرالدین شاه -
۴۱۳	صورت دستخط مظفرالدین شاه
۴۱۶	حالات آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی
۴۱۸	حالات علاء الملك وزیر علوم
۴۲۹	واقعه تحصن در سفارتخانه انگلیس
۴۳۳	عریضه ملت بمظفرالدین شاه
۴۳۶	قانون عدلیه مشتمل بر دو فصل
	سواد دستخط مظفرالدین شاه -
۴۴۳	حالات مشروطه

۲۲۴	لایحه انجمن مخفی
۲۲۷	حالات آقا میرزا محمود اصفهانی
۲۳۷	شروع بانقلاب واقعه کرمان
	حالات سلطان المحققین شیخ محمد واعظ
۲۴۰	اصفهانی
۲۶۰	عمارت بانك یامدرسه چال
	سواد دستخط آیه الله خراسانی و سواد
۲۶۴	دستخط آیه الله خراسانی و مازندرانی
۲۶۶	ایضاً سواد دستخط آیه الله خراسانی
۲۶۷	سواد لایحه هیئت علمیه نجف اشرف

جلد دوم

۲۷۳	واقعه مسجد شاه یا هجرت صغری
۲۹۶	مستدعیات اولیه مهاجرین
۳۰۲	عریضه مهاجرین بشاه
	عریضه اتابك بشاه - صورت مقاصد
۳۰۳	آقایان
	دستخط شاه در جواب عین الدوله و بعلماء
۳۰۴	اعلام و به اتابك اعظم
۳۰۶	مراجعت آقایان بدارالخلافه طهران
۳۱۱	تبعید آقا سید جمال واعظ ببلده قم
۳۱۴	رایورت مخفی
۳۱۵	مذاکره مخفی
۳۱۶	مکتوب احیاء الملك
۳۱۹	صورت شبنامه
۳۲۳	خطابه مردم بآقایان علماء
۳۲۶	مکتوب آقای طباطبائی به عین الدوله
۳۲۷	توضیح یا حاشیه
۳۳۰	سبب هیجان اهالی فارس
۳۳۲	تلگراف علماء شیراز بولیعهد
۳۳۳	واقعه مشهد رضوی
۳۳۶	خطابه دوم بعلماء
۳۳۸	عریضه آقای طباطبائی بمظفرالدین شاه

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	دستخط مظفرالدین شاه که در سفارت خانه	۴۴۹	شبنامه
۴۸۱	قرائت شد	۴۵۲	تلگراف ادوارد هفتم پادشاه انگلستان
۴۸۴	صورت سواد دستخطی که بامضاء نرسانیدند	۴۵۳	عریضه تلگرافی حجج اسلام بمظفرالدین شاه
۴۸۶	صورت شبنامه مجلس ملیه اسلامی		دستخط تلگرافی مظفرالدین شاه
۴۸۹	حکم صدراعظم	۴۵۵	در جواب علمای تبریز
۴۹۰	صورت لایحه مشیرالدوله صدراعظم		تلگراف ولیعهد از تبریز - جواب
	صورت لایحه ملت که سلطان المتکلمین	۴۵۶	مظفرالدین شاه
۴۹۱	قرائت نمود	۴۵۹	تلگراف مهاجرین بمتحصنین سفارت
۴۹۳	تلگراف از باجگیران قفقازیه - جواب	۴۶۰	تلگراف آقا شیخ محمود بقم
	تلگراف از عشق آباد - جواب تلگراف		تلگراف نظام الدوله و تلگراف
۴۹۴	عشق آباد	۴۶۱	شمار السلطنه بقم
۴۹۵	انجمن مخفی ثانوی	۴۶۲	تلگراف مشیرالدوله بقم
۵۰۰	صورت عهدنامه بریکاد	۴۶۳	دستخط تلگرافی مظفرالدین شاه بقم
۵۰۱	تلگراف از مشهد - از کرمان		عریضه تلگرافی آقایان مهاجرین
	ایضاً از کرمان - از همدان - از کلات	۴۶۴	بمظفرالدین شاه
۵۰۲	از همدان		تلگراف مظفرالدین شاه بقم - تلگراف
۵۰۳	از کلات - از شیراز	۴۶۶	از اصفهان بقم - از تبریز بقم
	صورت اسامی اشخاصیکه یول جهت		ایضاً از تبریز بقم - جواب مهاجرین
۵۰۵	خرج در سفارتخانه پرداختند. عنوان پاکت		به تبریز - تلگراف از عتبات - تلگراف
۵۰۶	شبنامه	۴۶۷	از اصفهان
۵۱۱	مکتوب فدائیان قفقاز		ایضاً تلگراف از تبریز - تلگراف
۵۱۲	دستخط مظفرالدین شاه در جواب لایحه علماء	۴۶۸	مظفرالدین شاه به عضدالملک
۵۱۳	صورت دستخط شاه	۴۶۹	دستخط مظفرالدین شاه بصدراعظم - دستخط
	نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی	۴۷۰	تلگراف مشیرالدوله بآقایان مهاجرین
۵۱۴	مشمول بر دو فصل وسی و دو ماده	۴۷۱	سواد دستخط مظفرالدین شاه
۵۱۹	انتباه نامه فرقه اجتماعيون عاميون ایران		تلگراف از تهران بقم - ایضاً از تهران
۵۲۲	شبنامه	۴۷۳	بقم - از اصفهان بقم - ایضاً از اصفهان بقم
۵۲۳	متن نطق مظفرالدین شاه		تلگراف از کلات بقم - ایضاً از کلات بقم -
۵۲۵	تلگراف از بوشهر	۴۷۴	از بروجرد - از شیراز بقم
۵۲۶	تلگراف از رشت	۴۷۶	دستخط مظفرالدین شاه - سواد مکتوب
	ایضاً تلگراف از رشت - منع گمرک	۴۷۷	نقل از مکتوب یکی از تجار تبریز
۵۲۷	یا تجدید گمرک	۴۷۸	دستخط ولیعهد
		۴۸۰	تلگراف از مراغه بمهاجرین

۵۳۹	نظار و اعضاء مجلس نظارت
۵۴۱	اسامی مبعوثین ملت از کلیه طبقات
۵۵۳	خطابه مظفرالدین شاه در روز افتتاح مجلس
۵۵۵	از تبریز به طهران - (تلگراف ولیعهد) -
۵۵۷	تلگراف از تهران به تبریز
۵۵۹	چرا سلام و تشکیل مجلس در هیجدهم شعبان برپا شد
۵۵۹	اسامی روزنامه‌ها و مدارس

۵۲۸	دستخط شاه
۵۲۹	ورقه انتخاب که صاحب‌ورقه حق رای دارد
۵۳۰	واقعه تبریز
۵۳۳	تلگراف از تبریز
۵۳۴	تلگراف از کرمان - ایضاً تلگراف از کرمان
۵۳۵	بقیه واقعه تبریز - دستخط مظفرالدین شاه - سواد حکم ولیعهد
۵۳۶	از سفارت انگلیس بقونسلمگری تبریز - دستخط ولیعهد بژنرال قونسل انگلیس
۵۳۷	متن نطق مظفرالدین شاه در حضور شاهزادگان قاجاریه

فهرست تصاویر

۲۹۷	حاج میرزا یحیی دولت آبادی	۵	حاج محمد کریم خان
۲۹۹	امیر اعظم	۶	میرزا آقاخان کرمانی
۳۰۷	امیر بهادر	۸	شیخ احمد روحی
۳۰۹	علاءالدوله	۲۳	حاج میرزا حسن اشنبانی
۳۳۱	شعاع السلطنه	۳۳	میر سید زین العابدین امام جمعه
۳۸۷	مظفرالدین شاه عین الدوله	۴۵	امین السلطان
۳۸۹	صدرالعلماء سیدمحمد امام	۴۷	ناصرالدین شاه
۴۱۱	حاجی آقا محسن عراقی	۷۵	اولین رجال با سیاست
۴۱۷	اعضاء انجمن ملی	۷۹	میرزا رضای کرمانی
۴۱۹	آقا سید علی آقا یزدی	۹۳	کامران میرزا
۴۲۳	سالارالدوله	۹۷	حاج شیخ هادی نجم آبادی
۴۳۰	ابوالحسن میرزا شیخ رئیس عده‌ای از متحصنین در سفارت	۱۰۳	مشیرالدوله نصرالله خان
۴۳۱	انگلیس برای مشروطه	۱۰۴	مظفرالدین شاه
۴۴۵	مشیرالدوله میرزا حسن خان پیرنیا	۱۰۷	میرزا حسین خان سیهسالار
۴۴۶	میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملك)	۱۱۹	میرزا ملکم خان
۵۴۵	آقای آقا سید محمد طباطبائی	۱۲۹	امین السلطان
۵۴۷	حاج شیخ فضل الله نوری	۱۳۳	شیخ فضل الله نوری و آقا سید عبدالله
۵۵۱	میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم	۱۳۷	عین الدوله
۵۵۷	حاجی میرزا یحیی دولت آبادی	۱۹۵	محمدعلی شاه
۵۵۹	آقا سید محمد صادق طباطبائی	۲۴۱	شیخ محمد سلطان

اول کتاب

(۱) تصویر ناظم الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان

مقابل صفحه ۵۴۴

(۲) تصویر نمایندگان دوره اول مجلس شورایی

خارج از متن :

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه ناشر بر چاپ سوم

تاریخ سیاسی معاصر کشورمان علی‌رغم قرابت زمانی به دوره کنونی، نسبت به دیگر ادوار پیشین از ابهامات بیشتری برخوردار است. علت این امر روشن است، زیرا تا پیش از ظهور غربزدگی و تجددخواهی در ایران، مورخین مطلق و گزافه‌گوی درباری که به ثبت و ضبط وقایع و حوادث می‌پرداختند «برمدح و فعل حسنی که در عالم گمان داشته از شجاعت رستم و سخاوت حاتم و عدل نوشیروان و حلم احنف و حکمت افلاطون و فصاحت قس و زهد سلمان» به پادشاهان عصر نسبت می‌دادند (ص ۱) و از زدن هرگونه اتهام و برچسب از قبیل ملحد، زندیق، دهری، طبیعی به مخالفین حکومت ابایی نداشتند تا با هتك اعتبار و حیثیت آنها، زمینه نابودیشان را فراهم کنند.

دردوره معاصر و بویژه پس از پیروزی نهضت مشروطیت و به قدرت رسیدن مشروطه‌خواهان، قلم بدستان غربزده به مدح و ثنای تجددخواهی و مشروطه‌خواهی پرداختند و مخالفین را با زدن برچسب‌های معمول آن زمان مانند دشمن ترقی، طرفدار استبداد و... از صحنه بیرون کردند.

جریان سیل غربزدگی که در جامه آزادیخواهی، قانونخواهی و مشروطه‌خواهی ظاهر گشت، چنان فراگیر بود که بسیاری از معتقدین به دیانت اسلام را به کام خود کشید؛ به‌ویژه آنکه مشروطیت در برابر مظالم رژیم، علم‌طغیان برافراشت و نفی ظلم و استبداد را - که خواست همه مردم کشور بود - شعار خود ساخت. بنابراین جای تعجب نیست که چرامؤلف کتاب حاضر که به قصد تکمیل تحصیلات دینی از کرمان رهسپار تهران می‌شود، پس از چندی چنان شیفته افکار جدید می‌گردد که در ایام عزاداری دهه عاشورا، به مطالعه نوشتجات ملکم خان و مستشارالدوله می‌پردازد. «قرار شد این چندروزه ایام عاشورا انجمن تعطیل باشد و هر يك بتوانیم نوشتجات ملکم خان و مرحوم مستشارالدوله را بخوانیم.» (ص ۱۸۶)

این شیفتگی چنان است که وی بانیان غربزدگی را به سختی می‌ستاید هر چند که «شیوه غیر مرضیه متملقان چاپلوس» را محکوم می‌کند. به عنوان مثال از میرزا ملکم خان با القاب «اکفی اکفاة احمی الحماة بیدار کننده ایرانیان... ادیب کامل و ادیب فاضل، جامع محاسن بیان و معانی بیت العتیق، دانش و بینش را بانی، میرزا ملکم خان...» (ص ۱۱۷) یاد می‌کند و علت این همه مدح را «سبقت او در انتشار لفظ قانون» می‌داند. (ص ۱۱۸)

وی همچنین میرزا حسین خان سپهسالار را از «اشخاص بزرگی» می‌شمرد که ترقیات ایران را در نظر داشت. (ص ۱۰۵) «در فن دیپلماسی اول شخص ایران بود.» (ص ۱۰۶) در صورتی که هیچ اشاره‌ای به قرارداد ننگین رویتر که توسط او با بارون ژولیوس رویتر بسته شد نمی‌کند. در عوض به مخالفین تجددخواهی شدیداً می‌تازد و مرحوم حاج ملا علی کنی، عالم بیدار و مقتدر تهران که ناصرالدین شاه را وادار به عزل سپهسالار و فسخ قرارداد رویتر نمود نیز پیش از این فتوای تحریم فراموشخانه ملکم را صادر کرده بود، «دشمن ترقی» می‌خواند و می‌نویسد: «منافقین درباری و دشمنان ترقی، [میرزا ملکم خان] را بدخواه دولت قلم داده، مجلس و فراموشخانه‌اش را بطاق نسیان و عدم گذاردند...» (ص ۱۱۸) همچنین علیرغم قرائن و شواهد محکمی که دال بر انتساب حکم تحریم تنباکو به میرزای شیرازی ارائه می‌دهد، (ص ۱۷، ۱۹، ۲۵) ولی همصدا با دربار ناصرالدین شاه، حکم را مجعول و صدور آن را به میرزای آشتیانی نسبت می‌دهد (ص ۱۲) و از آن قیام شکوه‌مند ملی-مذهبی که به فسخ قرارداد استعماری رژی و تسلیم استبداد ناصرالدین شاه انجامید با تأسف چنین یاد می‌کند: «مسأله دخانیات و انقلاب آن ایام... نتیجه طمع خودغرضان بود که احداث اختلاف بین ملت و دولت شد.» (ص ۱۲۳)

مؤلف همه افراد و جریانات سیاسی زمان خود را با افکار تجدد خواهانه خویش می‌سنجد و سپس حکم‌ش را درباره آنها صادر می‌کند، از مرحوم سید محمد طباطبایی که علاوه بر «صفات طیبه و اخلاق مرضیه‌شان» از «معلومات جدید» نیز اطلاع داشت و متمایل به مشروطه‌خواهی نیز بود به نیکی یاد کرده و از زحمات ایشان در جریان نهضت تقدیر می‌کند. در حالیکه حاج شیخ فضل‌الله نوری را به جهت تردید اولیه‌اش در اصالت نهضت و مخالفت بعدیش با نمایندگان غربزده، به باد ناسزا می‌گیرد و از دادن نسبت‌های دروغ و دشنام‌های رکیک به نوری خودداری نمی‌کند، هر چند معترف است که «... حاج شیخ فضل‌الله اگر چند ماهی در عتبات توقف کند شخص اول علماء اسلام خواهد گردید، چه، هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه، هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست.» (ص ۴۲۶)

او ضمن اشاره به تصمیم نوری، مبنی بر حرکت به سوی قدم و همراهی با مهاجرین، تأثیر سیاسی عظیمی را بر این حرکت مترتب می‌داند و می‌نویسد: «... چندین مرتبه نصر السلطنه او (حاج شیخ فضل‌الله) را ملاقات نمود و آنچه کرد که او از قصد خود بازگردد قبول نمود... حرکت شیخ فضل‌الله خبلی آقایان را قوت داد چه... عین الدوله از حرکت حاجی شیخ فضل‌الله بی‌اندازه ضعیف شد...» (ص ۴۲۸) اما بدینی و کینه مؤلف به شیخ فضل‌الله تا بدانجاست که حاضر نیست کوچکترین سهمی برایش در پیشبرد نهضت قائل شود. ناظم الاسلام گرچه به روشن-

اندیشی شیخ واقف است^۱، با این وجود به مبتذل ترین شایعات دست می‌یازد تا نقش او را در نهضت از بین برده و از نوری چهره‌ای مرتجع و طرفدار استبداد بسازد. از جمله، این اقدام بزرگ نوری را با نقل شایعات موهوم چنین تحریف می‌کند: «... بعضی گفته‌اند مشارالیه بر حسب میل عین الدوله تا قم خواهد رفت، چه اگر توانست آقایان را منصرف می‌نماید از رفتن به عتبات و آنهارا معاودت خواهد داد و این خدمتی است که به صدراعظم کرده است و اگر نتوانست آنان را عودت دهد همان مراجعت خودش اهمیتی خواهد داشت و شاه را از خیالات بزرگ خواهد انداخت.» (ص ۴۲۶)

نکته قابل توجه این است که مؤلف مشروطه‌خواه از مشروطیتی دفاع می‌کند که شناخت درستی از آن ندارد و با این شناخت ناقص و نادرست به رد و دم حاج شیخ فضل الله می‌پردازد. مؤلف ضمن نقل واقعه‌ای، تعریفی از مشروطیت ارائه می‌دهد که قابل توجه است. او در پاسخ نوری که مشروطه و جمهوری را خلاف شرع و منشأ فساد می‌داند، (ص ۲۵۷) می‌گوید «مشروطه و یا جمهوری، مقصود از هر دو یکی است [!؟] چه جمهوری از افراد مشروطه است و مراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است» همچنین قانون اساسی مشروطیت را که باید توسط نمایندگان منتخب مردم تدوین شود «حکم عمومی پادشاه» می‌داند و بس. (ص ۳۲۷)

این تصور نادرست تنها مختص به ناظم الاسلام که با نوشته‌های منورالفکران پیش از مشروطیت آشناست نمی‌باشد بلکه علمای بزرگی که به تأیید و دفاع از آن برخاستند تصور درست و روشنی از مشروطیت نداشتند. علت این امر را باید در آثار منورالفکرانی از قبیل میرزا ملکم‌خان و مستشارالدوله جستجو کرد.

این منورالفکران معنی و هدف اصلی مشروطیت را به خوبی می‌شناختند «ولی به حکم اقتضا و مصلحت، اندیشه‌های مشروطه‌گری را رنگ اسلامی زدند. آنان معنای واقعی مشروطه‌گری غربی را پنهان نگاه داشتند و در مواردی هم مشروطه و اسلام را یکی دانستند. [از طرفی] [کوششی سخت و پیگیر از سوی اندیشه‌گران نوخواه ایران صورت گرفت تا رهبران مذهبی را نسبت به اختلاف‌های اساسی و تعیین‌کننده موجود میان نهادهای نوسیاسی و اسلام بی‌توجه‌نگاه دارند. [متجددین مشروطه‌خواه] علاقه داشتند که علما به برخی از مسائل مربوط به ناهماهنگی اسلام و دموکراسی بی‌توجه بمانند و گرنه از پشتیبانی کامل علما در انقلاب مشروطیت بی‌بهره می‌ماندند. [بدین لحاظ] رهبران روحانی [مشروطه] موضع ناتوان بنیاد مذهب را در یک نظام مشروطه دموکراسی از دیده دور داشتند. آنان به متون اصلی نوشته‌های اندیشه‌گران اروپایی دسترسی نداشتند زیرا هیچ‌یک از زبان‌های اروپایی را نمی‌دانستند و منابع آگاهی آنان محدود به نوشته‌های عربی و فارسی [منورالفکران مشروطه‌خواه] بوده است.»^۲

۱ - مؤلف خاطره‌ای را ذکر می‌کند که نشان دهنده بینش سیاسی شیخ فضل الله است. وی می‌نویسد: «... روزی که مشارالیه [حاج شیخ فضل الله] در خانه آقای طباطبایی آمده بود در مجلس در ضمن مذاکره گفت ملای سیصد سال قبل بکار امروز مردم نمی‌خورد. شیخ در جواب گفت خیلی دور رفتی بلکه ملای سی سال قبل به درد امروز مردم نمی‌خورد. [ملا] باید عالم بر مقتضیات وقت باشد، باید مناسبات اول را نیز عالم باشد.» ص ۲۵۶.

۲ - حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت. تهران، امیرکبیر، ص ۳۲۸-۳۳۰.

علاوه بر این ، قهر سیاسی و نظامی دولت علیه مردم و ستیز مشترك علما و منورالفکران علیه دولت ، مانع از آن گشت تا تأملی جدی پیرامون اصول و مبانی مشروطیت بشود و تفاوت های بنیادین مشروطیت و اسلام بر ملا گردد. این تفاوت آشکار ، پس از کسب مشروطیت و به ویژه هنگام تدوین قانون اساسی رخ نمود .

اعتراض حاج شیخ فضل الله نوری و تحصن وی و جمع کثیری از علما در حضرت عبدالعظیم ، تنها به منظور نمایاندن این تفاوت ها و نادیده انگاشتن قوانین اسلامی بود . اما چون بیشتر علمای مشروطه خواه به کتفه این تفاوت ها پی نبرده بودند و - علی رغم حضور تعدادی نمایندگان لیبرال غیر مذهبی - به مشروطیت و مجلس خوشبین بودند ، اعتراض های نوری جدی تلقی نشد ، حتی شهادت وی به دست مشروطه خواهان فاتح بیدارباشی برای علما نبود . پس از فتح تهران و به قدرت رسیدن مشروطه خواهان و تشکیل مجلس دوم و ترور سید عبدالله بهبهانی « علماء مشروطه خواه نظام نوایران [مشروطیت] را از جهات بسیاری برخلاف انتظار خویش یافتند . تلگرافی که خراسانی و مازندرانی به ناصرالملک (که پس از آن نایب السلطنه شد) فرستادند ، ناخشنودی علمای از مشروطه گران و شیوه کار مجلس دوم بخوبی نشان می دهد . در آن تلگراف ، علماء ... در مورد لامذهب بودن شخصیت های سیاسی ، مالیات های سنگین ، آزاد نکردن زندانیهای سیاسی و دیگر چیزها ناخشنودی خود را ابراز داشتند .^۱»

ناظم الاسلام مانند بسیاری دیگر از مشروطه خواهان نا آگاه به تفاوت های اساسی مشروطیت و اسلام آگاهی ندارد . به همین جهت ایده آل های سیاسی و اجتماعی خود را تنها در استقرار مشروطیت متحقق می داند :

« تا اساس مقدس مشروطیت فراهم نیاید نور علم برتوافکن ساحت ایران نخواهد شد ... » و « پس از آنکه مردم آزاد شدند دیگر مستبد و ظالم را در کار نخواهند گذارد . » اما عملکرد چندساله مجلس و دولت مشروطه خواه او را و اداری به این اعتراف تلخ می کند که پس از گذشت چهار سال ، نظام مشروطیت هنوز نتوانسته است که اساسی ترین شعار خود را جامه عمل پوشد . « با آنکه خونها برای این کلمه [عدالت] ریخت و خسارات بر اهل ایران وارد آمده ، هنوز عدالتخانه بوجود نیامده است . یعنی مردم ثمره عدالت را ندیده اند و قانون و مجری عدل ظاهر نشده است . » همچنین به سبب آنکه « بسیاری از خادمین خائن و عده ای از خائنین خادم شده اند » (ص ۳۹۳) « نگارنده را آن آزادی نیست که بتواند [پس از شش سال] اسم مانع آب را [در ماجرای بستن آب به روی متحصنین در مسجد شاه سابق] روی کاغذ آورد ... » (ص ۴۱۰)

اختلافات بنیادین مشروطه و اسلام را نیز که مؤلف تاپیش از این نمی توانست دریابد از این پس در رفتار مشروطه خواهان با رهبران روحانی مشروطه به عیان می بیند : « رؤسای روحانی را خانه نشین ، احکامشان را پشت گوش انداخته صریح گفتند و نوشتند تفکیک قوای روحانی از قوای جسمانی » (۳۹۴) همچنین « مرحوم بهبهانی را در ازاء آنهمه صدمه و اذیت که در

طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند. آقای طباطبایی را درخانه خود نشانند و پیغام دادند که اگر مداخله در امور کنید مثل آقای بهبهانی خواهید شد...» (ص ۳۹۴ و ۳۹۵)
 با توجه به این جهات منفی مشروطیت بود که نویسنده با ناامیدی فراوان می نویسد:
 «آنچه که مقصود از مشروطیت بود حاصل نشد بلکه برعکس نتیجه داد.» (ص ۳۹۴) این خوش بینی نخستین و بدبینی بعدی نویسنده را در سراسر کتاب به وضوح می توان دید.

□

«تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی در بین کتابهایی که درباره تاریخ مشروطیت ایران نوشته شده از امتیازات ویژه ای برخوردار است. مهمترین امتیاز کتاب، اخبار و اطلاعات دست اولی است که از مذاکرات و گفتگوهای سیاسی رهبران مشروطه تهران، بویژه سید محمد طباطبایی، بدست می دهد. این امتیاز، محصول ارتباط بسیار نزدیک چندساله ناظم الاسلام و طباطبایی می باشد. ناظم الاسلام سالها نظامت «مدرسه اسلام» را - که طباطبایی مؤسس آن بود - به عهده داشت و در جریان نهضت نیز یکی از نزدیکان و محارم طباطبایی بود. از اینرو اطلاعات مستقیم و بی واسطه وی از مواضع سیاسی طباطبایی به معنای اطلاع از یکی از مراکز تصمیم گیری سیاسی انقلاب می باشد.

اطلاعاتی که ناظم الاسلام از نحوه تفکر سیاسی رهبران روحانی مشروطه و بخصوص طباطبایی می دهد، جهت حرکت نهضت را به خوبی می توان پیش بینی کرد. اندیشه های سیاسی طباطبایی، همان نظر عموم منورالافکران لیبرال پیش از مشروطیت است؛ به این معنی که روشنفکران پیش از مشروطیت، ترویج مدارس و آموختن دانش های جدید غربی را مبدأ هر گونه حرکت ضد استبدادی و تحول اجتماعی می دانستند و مشروطیت به عنوان تنها نظام سیاسی ایده آل را زمانی لازم و مفید می دانستند که افراد ملت با سواد شده و تأسیسات نوین اجتماعی کاملاً استقرار یافته باشند. این، تنها، نظر منورالافکران لیبرال نبود بلکه در سطح رهبریت روحانی نهضت نیز مانند طباطبایی طرفدارانی داشت. این معنی را ناظم الاسلام از قول طباطبایی اینطور نقل می کند: «... باید سعی کرد که ملت عالم (تحصیل کرده) شوند، چه، پس از آنکه عموم ملت عالم شدند آنوقت حقوق ملی خود را می دانند و... دیگر هرگز زیر بار ظلم و جور و استبداد نخواهند رفت... پس بر شما باد به اصلاح معارف و تأسیس و تکثیر مکاتب و احداث مدارس ابتدائیه و علمیه و غیره.» (ص ۱۶۰) به همین علت بود که طباطبایی علیرغم مخالفت عمومی روحانیون که مدارس جدید را مراکز اشاعه الحاد و غربزدگی می دانستند، مدرسه اسلام را تأسیس کرد و ناظم الاسلام را که از روحانیون تجددخواه بود به نظامت آن برگزید.

پس از آغاز نهضت و اوج گیری آن، به دلیل بیسواد بودن اکثریت مردم ایران، طباطبایی، استقرار مشروطیت را برای مردم زود می دانست و اظهار می داشت که «... مشروطه نمی خواهیم یعنی مردم ایران هنوز به آن درجه تربیت نشده اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی باشند زیرا که مشروطیت در وقتی است که افراد یک ملت عالم شوند.» (ص ۳۷۸)

وقتی که شعله نهضت را سید عبدالله بهبهانی با حمله به نوز بلژیکی بر افروخت، مردم تهران که از ظلم و جور مأمورین دولتی به ستوه آمده بودند «همین قدر منتظر بهانه یا اذنی از طرف علما بودند که دکا کین را ببندند» (ص ۳۶۸) تا با این قدرت نمایی، دست عمال دولت را

برای همیشه از جان و مال و ناموسشان کوتاه کنند. حوادث دیگری که در کشور رخ داد فریاد اعتراض علما را علیه دولت بلند کرد و بردامنه نهضت افزود. گرچه این مخالفت‌ها خالی از غرض‌های شخصی نیز نبود.

به این ترتیب برخلاف پندارهای رایج منورالفکران، نهضت آغاز شده بود در حالیکه هیچکدام از زمینه‌های لازم مورد نظرشان فراهم نیامده بود. اما آنها - برخلاف روشنفکران زمان ما - نهضت را تأیید کردند و در آن شرکت جستند ولی کوشیدند با نزدیک شدن به رهبران روحانی، نهضت را در مسیر اهداف خود - که همان استقرار مشروطیت بود - سوق دهند. در صورتی که خواست علما ایجاد «عدالتخانه دولتی» بود تا «به عرایض کلیه رعایا و مظلومین» رسیدگی شود و «رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً» به عمل آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود.» (ص ۳۰۴)

این خواست از يك سو با مقاومت سخت دولت استبداد روبرو گشت و از سوی دیگر با کوشش پی‌گیر منورالفکران کم‌کم این فکر پدید آمد که تنها با تشکیل مجلس می‌توان از حدود اختیارات دولت کاست و آن را به‌نظم درآورد.

بدیهی بود که وقتی پای مجلس به میان می‌آمد طبعاً مسأله انتخابات نمایندگان، تدوین قانون اساسی و ... نیز به دنبال آن قرار داشت که علما و رهبران نهضت به کیفیت و جزئیات آن شناختی نداشتند در صورتیکه منورالفکرانسی که تشکیل مجلس را پیشنهاد می‌کردند می‌دانستند که چه اهدافی را تعقیب می‌کنند و غرض از ایجاد این نهاد اجتماعی چیست.

با طرح مسأله مجلس و مهاجرت علما به قم (مهاجرت کبری) بتدریج خطر رهبری نهضت از دست علما خارج و در دست انگلستان قرار گرفت. ناظم‌الاسلام بدون آنکه توجهی به این انحراف داشته باشد، مراحل انحراف نهضت را به دقت شرح می‌دهد. این انحراف از همان روز مهاجرت علما به قم آغاز شد. در بعد از ظهر روز، جمعی از تجار به توصیه بهیانی و به منظور حمایت از حرکت علما و اعتراض به سیاست‌های سرکوبگرانه عین‌الدوله، به سفارت انگلستان پناهنده شدند. سفارت انگلستان که مؤید رژیم استبدادی بود کوشش بسیار داشت تا با رخنه کردن در نهضت، رهبریت آن را از دست علما خارج کرده و به دست منورالفکران لیرال انگلوفیل بسپارد تا توسط آنها این نهضت ملی را در جهت اهداف خود هدایت کند و لبه‌های تیز ضد استعماری آن را بی‌اثر سازد. تحصن بست‌نشینان در سفارت، این فرصت طلایی را به انگلستان داد.

متعاقب این سیاست بود که به اشاره سفارت انگلستان «سربازها که در کوچه و بازار چاتمه زده بودند و مردم را اذیت می‌کردند به اردوی خارج شهر رفتند. يك نفر سرباز در شهر دیده نمی‌شد جز عده‌ای سرباز که در خیابان علاءالدوله گذاردند برای محافظت مردم که مبادا یکی از دیوانیان به یکی از متحصنین بی‌احترامی کنند [!!] مردم با این حال که دیده‌شد به طرف سفارتخانه می‌رفتند یا برای الحاق به متحصنین یا برای تماشا و سیاحت» (ص ۴۳۵) برای جلب قلوب بست‌نشینان «اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوک و پذیرایی» را ظاهر ساختند و حتی برخلاف سیاست بین‌المللی، کاردار (شارژ دافر) سفارت انگلستان هم

با آنها همصدا شد.

سفارت مأمنی شده بود برای بست نشینان تا بدور از آزار سربازان، ضمن صرف شام و ناهار مجانی، آموزش‌های سیاسی لازم را فراگیرند. «می‌توان گفت سفارتخانه در حکم یک مدرسه شده است، چه در زیر هر چادر و هر گوشه‌ای جمعی دور هم نشسته‌اند و یک نفر عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم می‌دهند، یعنی چیزهای تازه به گوش مردم می‌خورد که تا کنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد.» ناظم الاسلام توضیح بیشتری پیرامون این آموزش‌ها و مذاکرات محرمانه اجزای سفارت با تجار نمی‌دهد (ص ۴۵۷). همچنین در این مدت دست‌اندرکاران تلاش می‌کردند تا مردم را بامجلس شورای ملی و اهداف آن آشنا سازند. به این منظور تلگراف بی‌مأخذی را که «از مضامین آن آثار کذب هویدا بود» انتشار دادند و در میان مردم پراکندند. «مردم را هیجانی حاصل گردید و به گوش آنها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات دهنده همه از ظلم و تعدی مجلس شورای ملی است.» (ص ۴۵۲)

در آغاز مهمترین مسأله دولت و ملت هجرت علما به‌قم بود. اهمیت این مسأله تا بدان حد بود که با وجود تلاش اجزای سفارت، احدی از بست‌نشینان جرأت نمی‌کرد جز بازگشت علما، تقاضای دیگری نمایند. (ص ۴۳۳)

اما بتدریج مسأله بست‌نشینان، خود مسأله بغرنج دیگری در جوار مسأله هجرت علما شد و بر اثر آموزش‌های سیاسی شاگردان دارالفنون «در آخر امر [بست‌نشینان] دولت قانونی را تقاضا می‌نمودند.» (ص ۴۴۶)

مظفرالدین شاه که در فشار سیاسی و روانی عظیمی قرار گرفته بود، عین‌الدوله را عزل کرد و عضدالملک (از رجال خوشنام قاجار) را برای دادن اطمینان به علما و معاودتشان به تهران، به‌قم فرستاد.

در این زمان علمای مهاجر که از تهران بدور بودند اخبار رویدادهای پایتخت را از طریق سفارت دریافت می‌کردند. سفارت گرچه این زمان بظا هر نقش پیک را اجرا می‌کرد، اما در واقع به تصمیمات علمای مهاجر جهت می‌داد. به‌عنوان مثال پس از عزل عین‌الدوله «متحصنین [سفارت] تلگرافی به علما و مهاجرین مخابره کردند و به آنها رسانیدند که بدون اجراء مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید.» و از طرف سید عبدالله پاسخ رسید که «ما فریب نمی‌خوریم... تا مقصود به‌عمل نیاید و تأمین از سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم کرد...» (ص ۴۵۹)

نخستین چرخش را در «عریضه تلگرافی آقایان مهاجرین» از قم می‌توان دید که در آن «مجلس عدالت» و عدالتخانه پیشین به مجلسی که افراد آن از ملت و دولت تشکیل شده و اختیارات قوای مقننه و قضائیه را داشته باشد تقاضا شده است.

شاه نیز به تاریخ چهاردهم جمادی‌الآخر سال ۱۳۲۴ دستخطی به‌صدر اعظم صادر کرد و در آن باتشکیل «مجلس از منتخبین شاهزادگان و علما قاجاریه و اعیان و اشراف ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه دارالخلافه» موافقت نمود و از وی خواست تا با ابلاغ دستخط به آقایان علما «هر چه زودتر تشریف فرمای دارالخلافه شوند.» (ص ۴۷۰)

صدر اعظم نیز صورت دستخط شاه را به قم تلگراف کرد. نکته قابل توجه اینکه صحنه گردانان سفارت، دستخط شاه را به این بهانه موهوم که معتبر نیست و ضمانت اجراندارد از درودیوار کردند و اصرار داشتند که «باید وزیر مختار انگلیس ضمانت اجراء آن را بنماید.» (ص ۴۷۲)

پس از صدور دستخط شاه علمای مهاجر به منظور اطمینان یافتن بیشتر از نظرات شاه نمایندگان به تهران فرستادند تا صحت و سقم اخبار را به اطلاعشان برسانند. نمایندگان علما عبارت بودند از: سید محمد صادق طباطبایی (پسر سید محمد طباطبایی) و سید مطهر و سید علاء الدین و میرزا محسن (از اقوام بهبهانی). اما این نمایندگان هیچکدام صلاحیت این امر بزرگ را دارا نبودند و وجهه مطلوب و محبوبی نزد مردم نداشتند: «مردم از اعتماد الاسلام و آقامیرزا محسن خیلی بدمی گویند و خائف می باشند...» (ص ۴۷۵) و سید محمد صادق نیز به سبب مخالفت با حجاب بانوان (ص ۱۶۰) و عضویت در فراماسونری (ص ۲۱۱) و پوشیدن لباس‌های نامناسب و گرفتن رشوه مورد انتقاد بود. (ص ۴۹۷)

به هر صورت، نمایندگان علما پس از دیدار با بست نشینان همراه صدر اعظم به نزد شاه رفتند. از جزئیات دیدار و گفتگوی آنها با صدر اعظم و شاه، ناظم الاسلام سخن نمی گوید؛ اما پس از این دیدار بود که شاه دستخطی در آن روز (شانزدهم جمادی الآخر) صادر کرد که ضمن تأیید دستخط پیشین بر تشکیل مجلس شورای اسلامی تأکید شده بود. (ص ۴۷۶)

این دستخط شاه، مطلب اضافه‌ای نسبت به دستخط دوروز پیش ندارد، جز آنکه لفظ مجلس در دستخط اول به مجلس شورای اسلامی تغییر یافته است. صدور این دستخط جدید پس از دیدار نمایندگان علما با شاه مبین آن است که علمای قم خواهان تشکیل مجلس شورای اسلامی بوده‌اند و صدور این دستخط جز اجابت خواست علما و اطمینان دادن به آنها نبوده است. از سوی دیگر صدور این دستخط به معنای آن بود که علیرغم تلاش‌های سفارت، شاه و دربار تسلیم نظرات علما هستند.

پس از صدور این دستخط، کوشش‌های وسیعی انجام شد تا این دستخط تغییر یابد، چه این دستخط ضمن تأیید رهبریت علما مجلس آینده را طبق ضوابط اسلامی وعده می داد. در چنان مجلسی طبعاً بسیاری از منورالفکران لیبرال که به تفکیک دین از سیاست قائل بودند جایی نداشتند. از اینرو این دستخط با مخالفت کاردار و صحنه گردانان سفارت و منورالفکران روبرو شد. حتی ناظم الاسلام که به طباطبایی و فرزندان او ارادت می ورزد ناخشنودی خود را از علما و نمایندگان نشان که مسببان اصلی صدور دستخط دوم شاه بودند، اظهار می دارد: «اجزاء انجمن مخفی تمام همشان مصروف این است که آقا زاده‌ها و عالم زاده‌های بیسواد دخالت در این امر مقدس خطیر نمایند که خدای ناکرده فردا خارجه به اهل ایران نخندند و نگویند جاهل بودند و از عهده بر نیامدند چه پیشرفت این امر مقدس باز منوط به همراهی دولت و دخالت وزراء بصیر و عالم است. چنانچه ملاهای تهران و یا آقا زاده‌های ایشان داخل در این امر خطیر شدند دیگر کار مشکل است زیرا که هر قدر دولت ضعیف گردد عقلا و دانشمندان از پیشرفت این امر مقدس مأیوس و ناامید خواهند بود.» (ص ۴۷۸)

وقتی که روحانی متجددی مانند ناظم الاسلام نگرانی و ناخشنودیش را از دخالت علما

بدین گونه ابراز می کند ، نارضایتی منورالفکران لیبرال و « اشخاصی که درخارج تریب شده اند » ، جای خود دارد .

پس از صدور دستخط دوم ، نمایندگان علما ، متن آن را همان روز به قم مخابره کردند . صحنه گردانان سفارت که پس از صدور دستخط دوم شاه جرأت نداشتند ناخشنودی خود را اظهار کنند بهانه آوردند که « تاسفارت انگلیس ضمانت اجراء دستخط را وعمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس [؟] راندهد ، از این سفارتخانه حرکت نمی کنیم و خارج نمی شویم و بازارها را باز نمی کنیم . » (ص ۴۷۹) به همین جهت روز بعد ظاهراً به منظور اطمینان یافتن و گرفتن ضمانت ، و در باطن برای تغییر دستخط ، همراه با کاردار سفارت به نزد صدراعظم رفتند . ناظم الاسلام نتایج این مذاکرات را چنین شرح می دهد : « ... قرار شد دو دستخط سابق را تغییر دهند و مضامین هر دو را در یک دستخط بنویسند و نیز در دستخط [دوم] که مجلس شورای اسلامی نوشته اند باید به این عبارت مجلس شورای ملی تبدیل شود ، چه شاید بعضی بد اغراض شخصیه ، یکی از مبعوثین را تکفیر کنند و آنوقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه می کند و شاید یک زمانی مانند حاج شیخ فضل الله ملایی پیدا شود که به غرض شخصی خود ، همه اهل مجلس را تکفیر و لا اقل تفسیق کند آنوقت محروک مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است . دیگر آنکه طایفه یهود و ارمنه و مجوس نیز باید منتخب خود را بدین مجلس بفرستند و لفظ اسلامی باورود آنها نمی سازد ، مناسب لفظ ملی است . باری ، پس از مذاکرات بسیار ، صدراعظم متقبل گردید که همه مقاصد آقایان و تجار و کسبه را بر آورده نماید . » (ص ۴۷۹ و ۴۸۰)

یک روز پس از ملاقات کاردار و صحنه گردانان سفارت با صدراعظم ، نمایندگان علما به منزل صدراعظم رفتند و از آنجا عازم محل سکونت شاه شدند . ناظم الاسلام علت این دیدار دوم را شرح نمی دهد . زیرا پس از صدور دستخط دوم شاه مبنی بر موافقت کامل با خواست علما ، دیدار دیگر موردی نداشت . این دیدار به منظور تأیید مذاکرات دیروز نمایندگان بود ، زیرا تغییر دستخط بدون جلب نظر موافق نمایندگان علما ، امکان نداشت . چه ، اگر فرضاً بدون موافقت نمایندگان علما این امر عملی می شد احتمال آن می رفت که پس از ورود علمای مهاجر به تهران و مشاهده دستخط تغییر یافته شاه ، به اهداف توطئه پی برده و به شاه اعتراض نمایند و بلوای مجددی شروع شود ، در حالیکه حضور نمایندگان علما و تأیید آنها این خطرات احتمالی را برطرف می کرد .

نمایندگان علما گرچه متن دستخط دوم شاه را دایر بر موافقت با خواست های علمای مهاجر روز شانزدهم جمادی الآخر به قم مخابره کرده بودند ، معذک بدون کسب اجازه از علمای مهاجر دوز بعد به دیدار صدراعظم شتافتند تا ضمن تأیید نظرات صحنه گردانان سفارت ، تغییر دستخط دوم را از شاه بخواهند . پیش از ملاقات شاه بین امیر بهادر [وزیر دربار] و سید محمد صادق طباطبایی مجادله ای روی می دهد که شایان توجه است . دلایلی که سید محمد صادق جهت تغییر دستخط دوم می آورد مانند دلایلی است که صحنه گردانان سفارت ، روز پیش برای صدراعظم عنوان نمودند . بر این اساس گمان قوی می رود که نمایندگان علما با صحنه گردانان سفارت جلسه ای داشته اند که طی آن از نظرات آنها مطلع شده اند . اما ناظم الاسلام

به این ملاقات اشاره‌ای نمی‌کند ولی به شرح دیدار و مجادله وزیر دربار و سید محمد صادق طباطبایی می‌پردازد. این ملاقات مهم می‌تواند برای پژوهندگان و علاقه‌مندان به نهضت مشروطیت قابل توجه و بررسی جدی باشد زیرا چرخش نهضت و انحراف آن، توسط نمایندگان متعهد علما به وضوح دیده می‌شود.

مؤلف، جریان دیدار وزیر دربار و سید محمد صادق را چنین می‌نگارد: «... وزیر دربار گفت [مجلس] شورای اسلامی خوب است چرا به شورای ملی بدل گردید؟ جناب آقا میرزا محمد صادق جواب داد برای اینکه رعیت [سفارت!!] این لفظ را خواست [زیرا] که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهند نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی‌دین و خارج از اسلام است. به این بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند باید خارج شوند اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهد بود. دیگر آنکه اگر اسلامی مبدل به ملی نشود مردم از سفارتخانه بیرون نخواهند آمد.» (ص ۴۸۴)

نمایندگان علما از دیدار مجدد شاه طفره رفتند، زیرا که همه خواست علما در دستخط دوم برآورده شده بود و دستخط سوم دیگر معنا نداشت و در صورت پرسش شاه از علت تغییر دستخط دوم، پاسخ مناسبی نداشتند. چون بیم آن می‌رفت که در صورت حضور امیربهادر در آن دیدار، شاه را از تغییر دستخط منصرف سازد، لهذا با صحنه‌سازی قبلی فقط صدر اعظم را همراه با مستدعیات خود به نزد شاه فرستادند. «... صدر اعظم با نایب السلطنه حرکت کردند که بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه. به جناب آقا میرزا سید محمد صادق و سایرین هم تکلیف کردند که شما هم بیاید حضور [شاه] و با هم عرایض ملت [سفارت] را عرض کنیم. و کلاء آقایان به ملاحظه اینکه شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به قبول آنچه که میل درباریها در آن است [مجلس شورای اسلامی] لذا عذر آوردند و گفتند که ما از طرف علما و آقایان مهاجرین آمده‌ایم که با وزراء مذاکره نماییم نه باشاه. نایب السلطنه چون می‌دانست اگر امیربهادر حضور اعلیحضرت مشرف شود سنگ جلومی اندازد و مانع اصلاح خواهد گردید لذا به صدر اعظم رسانید و گفت شاید شما بخواهید که باشاه بعض مطالب محرمانه را گفتگو نمایید و شاید شاه بخواهد بعض فرمایشات محرمانه سری بفرماید. من با وزیر دربار نمی‌آئیم. صدر اعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه و آنچه می‌دانست عرض کرد. اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود. فرمانرا [مطابق خواست نمایندگان علما] امضا و مهر نمودند. کار تمام شد. فرمانرا آورد و داد به و کلاء آقایان.» (ص ۴۸۴)

گرچه تاریخ دستخط سوم روز هجدهم جمادی الثانی بود اما تاریخ آن را روز چهاردهم جمادی الثانی نوشتند. ناظم الاسلام معتقد است «محض اینکه مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند.» (ص ۴۸۲)

این احتمال، ضعیف بنظر می‌رسد. ظن قوی آن است که در ادامه آنهمه مذاکره و توطئه‌ای که برای تحصیل این دستخط انجام شد، تغییر تاریخ آن به روز چهاردهم به این منظور بوده است که دستخط سوم شاه را همان دستخط اول وانمود کنند. زیرا دستخط سوم شاه عین همان دستخط اول است با این تفاوت که در دستخط اول نام مجلس آمده در صورتیکه در دستخط سوم به مجلس شورای ملی تغییر یافته است.

نوزده

پس از صدور این دستخط نمایندگان علما به همراه مشیرالملک (پسر بزرگ صدر اعظم) به سفارتخانه آمدند و مراتب را به اطلاع رساندند. «بعد مشیرالدوله حالیه [مشیرالملک سابق] رفت روی صندوقی فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که کاشف اراذل و اجازه تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی بود... قرائت نمود.» (ص ۴۸۱) پس از قرائت آن مشیرالملک، تلگراف علمای قم را که در پاسخ تلگراف سید محمد صادق که دو روز پیش مخابره کرده بودند، برای بست نشینان سفارتخانه خواند. در این تلگراف، علما، موافقت و خشنودی خود را از دستخط دوم شاه اظهار داشته و به بست نشینان بشارت داده بودند که «مقاصد شما و ما انجام گرفت. از سفارتخانه برخیزید و بیش از این نمانید که مفاسدی بر ماندن زیاد می باشد که در تلگراف نمی توانیم اظهار کنیم. اگر مقاصد شما بقیه دارد در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم می مانیم تا آن بقیه هم انجام گیرد.» (ص ۴۸۱)

جواب تلگراف علما که پس از دستخط سوم شاه توسط مشیرالملک قرائت گردید، مربوط به دو روز پیش بود که شاه فرمان تشکیل مجلس شورای اسلامی را صادر کرد، اما چنان وانمود گردید که علما با دستخط سوم شاه - که مجلس شورای ملی وعده داده شده بود - موافقت کرده اند. نکته مهمی که علما در تلگراف خود خاطر نشان ساختند ترك سفارتخانه بود. این نکته می رساند که علما نسبت به بست نشینی نظر خوبی نداشته و از عواقب آن بیمناک بوده اند. شواهد موجود در کتاب نشان می دهد که افراد بسیاری به خاطر «متوسل شدن محمدی به مسیحی» و «پناهنده شدن طلبه به خانه فرنگی» (ص ۴۶۲) از این تحصن رضایت نداشته اند و همدردی سفارت انگلستان را با متحصنین به نظر تردید می نگریسته اند: «... عقلا و اشخاص بصیر می گویند مجلسی که بنا شده توسط خارجه گرفته شود بنایی است بر روی آب.» (ص ۴۸۰) به همین جهت بود که پس از رسیدن علما به تهران، بلافاصله «آقا سید عبدالله و آقای طباطبایی رفتند دم سفارتخانه در قراولخانه که نزدیک سفارتخانه بود جلوس فرمودند. متحصنین آمدند نزد آقایان. پس از مذاکرات بسیار، آقایان مردم را راضی نموده و بیرون آوردند.» (ص ۴۸۹) شاید به خاطر جلوگیری از عواقب بیشتر همین تحصن بود که حاج شیخ فضل الله پس از اطلاع از دستخط دوم شاه، توقف بیشتر در قم را جایز ندانست و زودتر از علمای دیگر به سوی تهران حرکت کرد.

این قبیل اطلاعات گرانبهارا ناظم الاسلام جسته و گریخته در جلد اول «تاریخ بیداری ایرانیان» آورده است که در کتاب های مشابه نمی توان یافت و از این رو کتابش را از غنا و ارزش ویژه ای برخوردار کرده است. اما هیچگونه ارتباط منطقی بین حوادث و وقایع - از این نمونه که بر شمر دیدیم - دیده نمی شود.

□

در کنار محاسن فراوان این جلد، نقاط ضعف چشمگیری در آن دیده می شود که از ارزش تاریخی و علمی کتاب می کاهد. برخی از ضعف های کتاب از این قرار است:

الف - علیرغم بدینی مؤلف به حاکمان مشروطه خواه، خط تجدد طلبی و مشروطه - خواهی بر سراسر کتاب سایه افکنده است.

بر این اساس وی بسیاری از معلمان فکری مشروطه را با القاب مبالغه آمیزی می ستاید و

مخالفت فکری مشروطه را با اتهامات موهوم بی اعتبار ولکه دار می سازد .

ب - مجلد اول (مشتمل بر سه جلد) از آنرو که يك سال پس از پیروزی نظامی مشروطه خواهان نوشته شده است (سال ۱۳۲۸) ، تازگی واقعه نگاری روزانه را ندارد . بدین جهت قضاوت های نادرست و غیر واقع نویسنده را باید نتیجه طبیعی گذشت زمان از حوادث و دید خاص مورخ دانست . همچنین اقوال او را پیرامون دیدارها و گفتگوهایش با سید عبد الله بهبهانی و حاج شیخ فضل الله را باید با احتیاط تلقی کرد ، زیرا این مطالب پس از شهادت آن دو نفر نوشته شده است و از اینرو هیچگونه دلیلی بر صحت و سقم آنها در دست نیست .

ج - نویسنده صفحات بسیاری را بد شرح وظایف و بحث های سیاسی اعضای انجمن مخفی و فعالیت آنها در جریان نهضت اختصاص می دهد ، در حالی که تأثیر انجمن و اعضای آن بر روند نهضت ناچیز تر از آن است که به این تفصیل نیاز داشته باشد .

د - گرچه نویسنده شیعه مذهب است و جز تجدد طلبی و مشروطه خواهی ، گرایش فکری خاصی ندارد ولی طرفداری و حمایتش را به دفعات از شیخیه کرمان و علمای آن ابراز می دارد و آنها را دارای « نجابت فطری » (ص ۲۴۲) می داند و با وجودیکه کشتار مردم بی گناه کرمان را توسط عمال حاج محمد کریمخان - مقتدای شیخیه - خاطر نشان می سازد ، اما تخویف و تبعید حاج میرزا محمد رضا - روحانی مبارز و اصولی کرمان - را به خاطر مبارزه با شیخیه کرمان ، « مکافات دهر » می خواند . (ص ۲۴۹) در چاپ نخست این کتاب سید محمد هاشمی (نماینده سابق مجلس که مسلمک شیخی داشت) مقدمه ای به عنوان شرح حال مؤلف بر کتاب نگاشت که در آن از طعن و کنایه بد علمای کرمان و تمجید از شیخیه و علمای آن دریغ نکرد ، تا جاییکه عکس بزرگ حاج محمد کریمخان را در صفحات نخست کتاب قرار داد . این مورد و مواردی از این قبیل مربوط به چاپ اول کتاب می باشد .

کتاب حاضر از روی چاپ اول افست شده است . این مقدمه مختصر توضیح نقاط قوت و ضعف ، جبران بعضی کاستی ها و انگیزه انتشار مجدد آن بود . امید است که سودمند باشد .
ومن الله التوفیق وعلیه التکلان

بقلم جناب آقای سید محمد هاشمی کرمانی

نماینده سابق مجلس شورای ملی

بیاری باری

دیباچه

مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان مشتمل بر دو قسمت است :

نخست معرفی کتاب و مختصر تقدیری از ناشر دوم آن .

سپس ترجمه و شرح حال نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان .

تاریخ بیداری ایرانیان کتابی است (بنا بمعرفی مؤلف) مشتمل برده مجلد که مجموع آن در دو مجلد بنحوی که مشهود میشود بچاپ میرسند .

در این کتاب مطالب و موضوعات مربوط باواخر دوران استبداد و آغاز مشروطیت ایران بی پرده ذکر شده و نویسنده کمال کوشش را بکار برده است که در نقل حوادث از جاده حقیقت منحرف نشود و گویا امتیاز کتاب وی هم همین است لاغیر ورنه عبارات کتاب و نثر نویسنده از حیث جمله بندی در پارسی دارای امتیازی نیست و وجه امتیاز فقط همان سادگی موضوعات و مقرون بودن آن است بحقیقت . آری در این کتاب درباره شاه و صدور و رجالی که متقلد و شاغل مشاغل امور بوده اند دور از مدح و ثنائیکه شیوه متداول زمان بوده بیعت و انتقاد پرداخته شده است و از مجتهدین و رهبران آزادی که در راه مشروطیت خدمات صادقانه ای انجام داده اند بنیکی یاد شده، گرچه القاب زیاد طبق عادت عصر برای اغلب آنان ذکر گردیده و کارهای مخالفان حریت و مشروطه مورد نکوهش قرار گرفته . خلاصه اینکه از نشریات سالهای اول دوران مشروطه ایران است که بواسطه مقتید بودن مؤلف آن بذکر حقایق تاریخی در میان مطبوعات آن عصر موقع قابل ملاحظه ای احراز کرده که هنوز هم از مقام اول خود ساقط نشده است . پرفسور ادوارد برون معروف در تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر درباره آن شرحی نگاشته که عیناً نقل میشود : « بهبود نثر در عصر اخیر ، در عهد جدید ترقیات بسیار در تشریح داد و علتش چنانکه در مورد نظم ذکر شد یکی این بود که نویسندگان زمان اخیر بقدماء مراجعه کردند و از سبک محررین بعد از مغول اعراض نمودند و دیگر توسعه جدید فن روزنامه نگاری است که هر چند عموماً بیک شیوه بدیع و نفی منجر نمیشود اما مستلزم ایجاز و استقامت است از لحاظ طرز و ترتیب و بالاتر از همه از نظر استناد تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی (۱۳۲۸/۱۹۱۰) را که متأسفانه بانجام نرسیده میتوان بدرجات بر تاریخهای بزرگ و پر مدعای رضاقلیخان و لسان الملک (روضه الصفای میرخواند) (۱) و ناسخ التواریخ) تفضیل نهاد در صورتیکه این دو کتاب بیش از پنجاه سال تقریباً بروی تقدم نداشته اند» .

۱ - باید روضه الصفای ناصری منظور باشد تألیف رضاقلیخان الله باشی نه روضه الصفای میرخواند . بدلیل خط آخر که پرفسور ادوارد برون گوید «در صورتیکه این دو کتاب بیش از پنجاه سال تقریباً بروی تقدم نداشته اند» و این اشتباه باید مربوط بترجم باشد .

رویه‌مرفته این کتاب کتابی است که قابل تجدید چاپ بود و از قسمتهای سودمند آن نامه‌های مجتهدین و علماء و مرحوم سید جمال‌الدین است که همان نامه‌ها مبداء تغییرات سیاسی کلی کشور گردید و اگر وجود این کتاب و دقت مؤلف در ثبت و درج آن نمی‌بود احتمال کلی داشت که بعضی آن نامه‌ها از میان میرفت و یا در کلیه آن تحریف و تصحیفی راه می‌یافت .

در آغاز این کتاب از میانه حوادث مقدم بر مشروطه و بیداری ایرانیان نخست بشرح موضوع انحصار دخیانیت و تنبأ کودرذیل عنوان (در بیان واقعه رژی) پرداخته شده است که اهم وقایعی بوده که بفتح روحانیون و ارباب عتائم و شکست دربار ناصرالدین‌شاه منتهی گردید و پس از چهل و اند سال سلطنت مطلقه هیمنه ناصرالدین‌شاه و وزراء مستبد او را درهم شکست و با شخص روشن‌فکر جرئت داد که بموضوعات اساسی مهمتری بپردازند گرچه تا حدی از بحث ما خارج است ولی بی‌مناسبت نیست که اشعار داریم که چنانکه کم و بیش از تاریخ موضوع بحث ما نیز مستفاد میشود . پس از آن واقعه و قتل ناصرالدین‌شاه نخست بعضی طلاب فاضل برهنمونی نهانی مجتهدین اصلاح طلب شروع بتشکیل جلسات بظاهر بحث و بیاطن تبلیغ کردند ، در آن جلسات آیات و اخبار و احادیث مناسب با مقصود قلبی خود را عنوان و چون از افراد جلساء خود اطمینان حاصل میکردند که در میانشان جاسوس دربار وقت وجود ندارد شروع با اقدامات جدی‌تری از قبیل ارسال نامه بولایات و نشر اعلامیه و شبنامه میکردند و انجمنهایی بنام انجمن مخفی تشکیل میدادند و این انجمنها را اگر بر خلاف تصور مؤلف تاریخ بیداری علت کلی و مبداء اصلی تحولات ندانیم باید آنرا بی‌اثر در استقرار مشروطیت هم تصور نکنیم .

باز بر گردیم بموضوع کتاب - آنچه معلوم است اکثر مطالب مجلدات چاپ شده چند سال قبل از اقدام بطبع تهیه شده بوده بدلیل اینکه قسمتی از مطالب آن در روزنامه کوکب درّی (۱) که بمدیری ناظم الاسلام در تهران چاپ و نشر میشده و گاه ریشه بعضی موضوعات آن نیز در روزنامه هفتگی نوروز (۲) که مقدم بر کوکب درّی تأسیس یافته بود دیده شده رجحانی که این نشریه دارد این است که این در حکم تاریخ است و آن دو دوروزنامه هفتگی خیلی عادی بشمارند که مناسب با مقتضیات عصر و حدود فکر ناشر آن بوده‌اند .

(۱) کوکب درّی مقارن مشروطیت در سالهای ۱۳۲۳ و ۲۴ و ۲۵ قمری هجری در تهران بطور هفتگی غالباً در هشت صفحه نیم ورقی (بقطع جریده جبل‌المتین که معروف است) باخط نسخ و چاپ سنگی طبع میگردد و سالی چهار شماره انتشار می‌یافت و محل اداره آن مدرسه اسلام بوده است ، مقالات کوکب درّی تا اندازه‌ای متنوع و از حیث عبارت هم بر تاریخ بیداری که تماشای قلم ناظم الاسلام است برتری دارد و غلط چاپی تاریخ بیداری از آن کمتر است .

(۲) نوروز بطور هفتگی در هشت صفحه کوچک ۲۱ در ۱۷ سانتیمتر بخط نسخ چاپ سنگی بمدیری ناظم الاسلام کرمانی و دبیری میرزا کاظمخان طیب کرمانی در تهران از ذی‌الحجه ۱۳۲۰ قمری هجری انتشار یافت . جای اداره آن در محله سنگلج گذر در خانگه بوده و رویه‌مرفته کوکب درّی بر این روزنامه برتری داشته است .

بهر حال مجلداتی از این تاریخ بطور هفتگی بقطع خشتی (هر جزوه شانزده صفحه در هفته بخط نسخ و حواشی و باورقی بخط نستعلیق با چاپ سنگی و نقاشی صورت اشخاص بالنسبه خوب در تهران چاپ و نشر یافته بود و جلد سوم ناتمام مانده زیرا که آنچه جستجو شد بیش از ۹۶ صفحه از جلد سوم بدست نیامد و اگر هم چاپ شده باشد ما را بر آن اطلاعی نیست و چون بصورتی که تصریح گردید این کتاب انتشار یافته بود (یعنی بصورت يك جریده هفتگی که علت اینهم عدم توانایی مؤلف آن بوده که نمیتوانسته یکبارہ آنرا بصورت کتاب تاریخ مستقلاً بچاپ برساند) دوره کامل آن که بدون افتادگی باشد در کمتر جایی وجود داشت و کم شدن نسخ و کمی نسخه کامل آن ایجاب میکرد که بار دیگر تجدید چاپ شود ازینرو همواره نگارنده در این اندیشه بود که اقدامی کند تا با قسمتهای چاپ نشده این کتاب یکبارہ بصورت کاملتری از سر تا آخر چاپ شود، در اینجایی مناسب نیست که شرحی راجع بقسمتهای چاپ نشده نیز بنگاریم . وسیله اطلاع نگارنده، بر وجود مجلداتی خطی و چاپ نشده از تاریخ بیداری ایرانیان شخص مؤلف آن ناظم الاسلام بود . آن مرحوم در کرمان در سال ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ قمری هجری مجلس ذکر مصیبتی داشت ، يك شب پس از خاتمه مجلس بتکلیف وی بادوست و همدرس قدیم خود جناب آقای لقمان نفیسی مدیر کل سابق وزارت دارائی در نزد او نشست مرحوم ناظم الاسلام بما گفت « من دو کتاب دارم هر وقت توانستید نگذارید آن دو از میان برود و آنرا بچاپ برسانید ، اول مقامات حریری است که بر حسب خواهش میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم آنرا ترجمه کرده ام و بخط نسخ ممتاز متن و بخط نستعلیق ریز ترجمه آن در زیر خطوط روی کاغذی که مناسب برای چاپ و بر گردانیدن روی سنگ چاپ است نوشته و تهیه شده ، دوم بقیه تاریخ بیداری ایرانیان است که مشتمل است بر حوادث استبداد صغیر » .

و آنگاه هر دو کتاب را بما ارائه داد ، اوراق مقامات حریری در کمال امتیاز بود که متأسفانه گویا باقی نمانده و از میان رفته است .

من همواره این وصیت ناظم الاسلام را که گویا هفته چند قبل از وفاتش بود بخاطر داشتم تا پس از سالها که توفیق یافتم و توانستم گامی چند در راه انجام وصیت آن مرحوم بردارم . پس از مختصر معرفی از قسمتهای چاپ نشده بشرح اقدامی که برای چاپ قسمتهای غیر مطبوع شده خواهیم پرداخت .

قسمتی را که بچاپ نرسیده نمیتوان مجلدات تقسیم بندی شده منظمی فرض کرد، با آنکه مؤلف در عنوان جلد اول چاپ شده آنرا **تاریخ بیداری ایرانیان مشتمل بر ده کتاب** نامیده و معرفی کرده و با آنکه در آغاز صفحه نخست چنین نگاشته « چون بنده نگارنده بزحمات بسیار و صدمات بیشمار ده جلد تاریخ بیداری ایرانیانرا که محتوی بروقایع مشروطیت است نوشته و یاره از کتاب اول آنرا در روزنامه (کوکب دری) درج و نشر دادم عازم بودم که بقیه آنرا برای زمان بعد از خود گذارم که مانعی از نشر مطالب آن ابدأ نباشد » چنان مستفاد میشود که توفیق تقسیم بندی مجلدات بلکه بیابان رسانیدن یکسر مجلدات را نیافته است .

و ممکن است که گذشته از نقیصه عدم تقسیم بندی نواقص دیگر از قبیل سقطات بعض مطالب با یا کنویس نشدن بعض اسناد و از میان رفتن آن در قسمتهای چاپ نشده دیده شود چنانکه گویا از اول جلد چهارم تا صفحه هفدهم و از آخر کتاب چهارم نیز صفحات بسیاری از میان رفته و تا کنون آنچه جستجو شده بدست نیامده با وجود این بموجب مالایندرک کله لایثرك کله اولی چاپ و نشر آنچه که باقی مانده است بود تا از فنا و نابودی مصون ماند .

اسلوب قسمتهای چاپ نشده تا اندازه ای با آنچه که چاپ شده فرق و تفاوتی دارد تفاوت هم البته ناشی از زمان و مقتضیات محیط و حوادث جاری بوده .

خلاصه اینکه چنین بر می آید که بیشتر موضوعات مجلدات مطبوع در هنگام توفیق مشروطه خواهان و ذلت مخالفان آنان تهیه شده و مطالب قسمتهای چاپ نشده در هنگام استیلاء مستبدین و غلبه موقه دربار محمدعلی شاه و اغتشاشهای آذربایجان و اصفهان و سایر ایالات و ولایات یعنی در حال مقهوری و خانه نشینی و تواروی مشروطه خواهان صدیق نگاشته شده و طبعاً تفاوت کلی میان آن دو حال مشهود بوده و در آثار قلمی نویسنده هم تجلی کامل دارد خاصه که نویسنده گرفتار مضیقه بی نهایت در نتیجه تعطیلات ممتد خیابانها و بازارها و خوف و بیم بی اندازه بوده و از نزدیکترین همشهریان مهم خود هراس داشت که مبادا خفیه نویس و جاسوس محمدعلی میرزا بوده و بیرحانه روزی او و عایله اش را دوچار سرنوشتی شوم و نامعلوم نماید (مستنبط از قسمتهای چاپ نشده تاریخ بیداری ایرانیان) .

پیش از یکسال نویسنده مانند دیگر مشروطه خواهان در مقهوری و فشار استبداد و ترس و هراس بسر برده و هر آن منتظر فرج آسمانی و مددغیبی بوده تا از آن حال رهایی یابد و از اواخر جمادی الآخر سال ۱۳۲۷ هجری قمری که تهران و کشور بدست مجاهدین تدریجاً فتح میشود و مشروطه خواهان از شمال و جنوب وارد شهر تهران میشوند و اماکن مهم را تصرف میکنند و بالاخره بفتح نهائی مجاهدین غیور و خلع محمد علی شاه و دار زدن امثال صنیع حضرت و شیخ فضل الله مجتهد نوری خاتمه می یابد .

می بینیم آثار فرح و متانت و استواری دیگری در نوشته های نویسنده

ظاهر میشود . و دوباره طرز نگارش از آنجا شبیه بنگارش موضوعات مجلدات اول میگردد و رو بهمرفته مطالب سودمندی در قسمتهای چاپ نشده دیده میشود خاصه در آنچه که مربوط است بیروز اختلافات میان مشروطه خواهان واقعی و درباریان و تشنجهای ناشی از آن اختلافها در تهران و ولایات و بیشتر آن قسمتها بیادداشتهای روزانه یکنفر نویسنده شبیه تر است تا بیک تاریخ منظم که در آن یادداشتها هم مسموعات روزانه انعکاس یافته و دیده میشود که غالباً صحت آن از طرف نویسنده تأیید نشده است و اتفاقاً در قسمتهای چاپ نشده دیده شد که مؤلف خود نیز این قسمتها را بنام تاریخ روزانه نامیده از آنجمله در صفحه ۱۹۵ خطی نسخه اصل در یادداشت مربوط بجمعه ۲۷ محرم ۱۳۲۷ قمری هجری آنجا که شرحی از قول حشمت الممالک برادر ارشدالدوله راجع بقبریز و اصفهان و گیلان مینگارد در آخر مینویسد « باری خیلی حرف زد که خارج از تاریخ روزانه است » بهر حال این بود خلاصه ای از معرفی قسمتهای چاپ نشده و ضمناً یاد آور میشود که مطالب خیلی خصوصی آن از متن

بیست و پنج

خارج وبصورت حاشیه کتاب در ذیل متن بچاپ خواهد رسید. و اینک بمعرفی ناشر و طبع کننده مجلدات سابق که حاضر برای چاپ این قسمتها نیز شده و تقدیر از وی میبرداریم .

نگارنده همواره در این اندیشه بود که وسیله چاپ قسمتهای چاپ نشده را بر حسب وصیت مؤلف فراهم آورد و سالها بیسر بزرگ مؤلف (مرحوم علی ناظم زاده شاعی) و بازماندگان آن پسر سفارشهای اکید نمود که در حفظ اوراق خطی و نسخه اصل سعی بلیغ مبذول نمایند و انصافاً آنان هم باین سفارش نگارنده عمل کردند و آنگاه که از کرمان بتهران آمدند نسخه اصل را با خود بتهران آوردند و آنرا در اختیار نگارنده گذاردند . باری موضوع چاپ آن قسمتها را با آقای لقمان نفیسی کرمانی روزی در میان گذاردم و گفتم من خود حاضرم بقدر مقدور بطبع آن کمک نمایم ایشان هم گفتند « من هم مبلغ ده هزار ریال در راه عملی شدن این منظور تمهد میکنم و میبردارم » البته این مبلغ و شاید ده برابر آن کافی بانجام مقصود نبود تا روزی با حضور دوست دانش پرور عزیز آقای ابراهیم رضانی مدیر محترم کتابفروشی این سینا که در این عصر وجودش یکی از عوامل مهم نشر علم در کشور عزیز ما ایران بشمار می رود موضوع تاریخ بیداری ایرانیان و قسمت های چاپ نشده آن مورد مذاکره قرار گرفت ، ایشان بیدرنگ حاضر برای تجدید چاپ مجلدات مطبوع و قسمتهای خطی شدند و چون حق طبع برای مؤلف و پسر از وی برای وراثت وی محفوظ بود نسبت با اجازه تجدید چاپ مجلدات اولیه و طبع قسمت های چاپ نشده آقای رضانی بنگارنده اختیار دادند که با فرزندان محصل مرحوم علی ناظم زاده شاعی پسر مؤلف وارد مذاکره شوم، نگارنده از آنان هم اختیار این امر را داشت و چون اصل مقصود انجام امر بود بازماندگان مؤلف هم با عدم تمکن مالی هیچگونه امتناعی نکردند خلاصه آنچه را که در یک جلسه نگارنده گفت طرفین (آقای رضانی و بازماندگان مرحوم ناظم زاده شاعی) که اهل بودند قبول کردند و کار خاتمه یافت و بنا بود سریعتر از این کار چاپ هر دو قسمت بیابان برسد، حوادث غیر مترقبه ای موجب گردید که تا اندازه ای برخلاف آرزوی نگارنده و عشق مفرط آقای رضانی امر چاپ تمام آن تاریخ بطور بطوئه بر گذارشد باز هم در هر حال از خداوند توفیق میخواستیم .

در خاتمه این قسمت نخست از صمیم قلب از آقای ابراهیم رضانی تشکر مینمایم که بهمت مردانه خود موجب تجدید چاپ یک کتاب کم نسخه (مجلدات اولیه تاریخ بیداری ایرانیان) و طبع متمم آن که نسخه اصل آن واحد و منحصر بفرد بود گردیدند امیدوارم در عمر خود توفیق بسیاری از اینگونه خدمات فرهنگی را بیابند .

و سپس از آقای سید جلال شاعی کرمانی عضو مجلس شورای ملی و مصحح لغت نامه دهخدا (همشیره زاده مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان) و آقای میرزا محمد ناظم زاده شاعی پسر مرحوم علی ناظم زاده شاعی فرزند مرحوم ناظم الاسلام تشکر کنم که بدون توجه بسود مادی عشق قلبی خود را ببقا این اثر تاریخی ابراز داشتند و کمال همراهی را با نگارنده در راه انجام این امر از خود نشان دادند - پایان قسمت نخست از مقدمه :

شرح حال ناظم الاسلام کرمانی

محمد ملقب بناظم الاسلام پسر علی (۱) کرمانی الاصل، از فضلا و مؤلفین معروف کرمان است که در نیمه آخر قرن سیزدهم هجری قمری در کرمان متولد گردید. مقدمات پارسی و علوم ادبی عربی و فقه و اصول را در نزد اساتید و مدرسین کرمانی بیامان رسانید، برای تکمیل تحصیلات به تهران مسافرت کرد سالی چند در آن شهر بتألیف و تصنیف و تدریس گذرانید، افزون از ده مجلد کتاب بزرگ و کوچک از خود بیادگار گذارد و آنگاه بکرمان برگشت و سالی چند در دادگستری بشغل قضا مشغول بود تا در آخر ماه صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با ابان ۱۲۹۷ خورشیدی در مرض عام انفلوانزا در پنجاه و هفت سالگی در گذشت و در مقبره سید علویه در کرمان مدفون گردید (۲)، پس از این معرفی مختصر بطور تفصیل بشرح حال ناظم الاسلام کرمانی در سه قسمت میپردازیم:

۱ - زندگانی وی در کرمان .

۲ - مسافرت و اقامت چند ساله وی در تهران .

۳ - برگشت او بکرمان .

۱ - زندگانی ناظم الاسلام در کرمان - در هزار و دویست و هشتاد قمری هجری مطابق با ۱۲۶۰ خورشیدی هجری (۳) (میرزا محمد که بعدها ملقب بناظم الاسلام شد در شهر کرمان یا بصره وجود گذاشت و از هفت سالگی بتحصیل خواندن و نوشتن پارسی و سپس مقدمات عربی طبق معمول عصر پرداخت . چون شوقی کامل بتحصیل داشت در بیست سالگی از تحصیل صرف و نحو و حساب (در حدود معمول زمان) و منطق و هیئت قدیم فراغت حاصل کرد و قادر بود که این چند علم را تدریس کند ، در نزد میرزا عبدالحسین بردسیری (میرزا آقاخان کرمانی معروف نویسنده انقلابی و مقتول در راه حریت) شروع بتحصیل منطق شرح اشارات کرد ، فقه و اصول را در نزد مرحوم حاج شیخ ابو جعفر مجتهد پسر مرحوم حاج آقا احمد احمدی کرمانی رحمه الله علیهما تحصیل مینمود و در حوزه درس آن مرحوم مورد توجه و کرام استاد خود بود بعضی اخوان کوچک استاد و دیگر طلاب نیز درس میداد، در بیست و هشت سالگی هوای مسافرت اصفهان و تهران برای تکمیل تحصیلات بسرش افتاد، با استجازه از استاد اخیر خود عزم را جزم بر مسافرت کرد اما وصیت استاد بوی این بود که اگر بتواند بمقتبات عالیات و بسامراء که در آن روز بواسطه وجود مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله در چته مرکز علم شیعه

(۱) پدر ناظم الاسلام از اهل علم نبوده است .

(۲) نگارنده در ایراد شرح حال مؤلف بطور اختصار قبل از پرداختن بشرح حال وی بطور تفصیل در اینجا طبق روشی که در تألیف کرمانیان نامی داشته جاری گردید که معمولاً نخست بطور خلاصه صاحب ترجمه را معرفی و آنگاه از قدیمترین اسناد نزدیک بزمان وی شرح حال او را استخراج میکرده و مینگاشته .

(۳) سال ۱۲۸۰ قمری مطابق با ۱۲۴۲ و چند ماه از ۱۲۴۳ خورشیدی میشود نه ۱۲۶۰

شناخته شده بود سفر کند اما تقدیر وی را از کرمان بتهران انداخت، بقول او «بالاخره در محرم ۱۳۰۹ قمری از شهر کرمان هجرت کرده چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده باشم بتهران آمدم» (۱)

۲ - ناظم الاسلام کرمانی در تهران - بقول وی از کرمان بتهران آمد چون شوق

تحصیل حکمت الهی داشت بدرس میرزای جلوه معروف در تهران حاضر شد ولی در آن حوزه توفیق استفاده زیاد حاصل نکرد و استفاده کامل در حوزه درس مرحوم سید شهاب الدین شیرازی بهره وی گردید (بمقیده نگارنده ناظم الاسلام هیچگاه در حکمت نه تبصر بلکه اطلاع کامل و کافی هم حاصل نکرد و بهمان علوم مقدماتی و ادبی و اصول و فقه در حدود معالم و شرایع که درس میداد شناخته شده بود). در حوزه درس مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی نیز حاضر میشد و بقول وی از آن دو بزرگوار فواید کلی برد.

چندی که از ورود وی بتهران گذشت موضوع رژی و تنباکو پیش آمد و در همه کشور شوری بر پا کرد صاحب ترجمه هم در آن واقعه جزو طلاب و مدرسین فاضلی بوده که شوری در سرداشته و در تعقیب آن قضیه پس از سالی چند جزو طلاب و گویندگانی میشود که دم از تجدد خواهی میزدند، بر ما بدیهی است که چند چیز موجب مجاهده ناظم الاسلام در راه آزادی بوده که اهم آن از این قرار است:

اول - ذوق فطری و شور درونی که بالفطره حرارتی در نهاد داشت خاصه که با یاد آوردن ستمهای سرسلسله قاجار بکرمان و ادامه ستم در اعصار بعد در آن مرزو بوم آن آتش را در درون مشتعلتر میکرد.

دوم - معاشرت وی در کرمان با میرزا آقاخان کرمانی معروف خاصه که ویرا بدیده استادی مینگریست و سخنان هر استادی طبعاً در شاگرد اثر مخصوص دارد.

سوم - معاشرت وی در تهران با مجتهدین خوش ذوق و مخالف با استبداد و مطالعه و تتبع وی در آثار قلمی منادیان حریت و پیروی از اساتید همشهری خود امثال میرزا آقاخان و میرزا احمد مشرف کرمانی (۲) و شیخ احمد روحی در راه قانونخواهی.

گذشته از این موجبات و علل دیگر شاید اهانتهای چند ساله ای که کرمانیان مقیم تهران پس از قتل ناصرالدین شاه تحمل کردند در بیدار کردن حس آزادیخواهی صاحب تاریخ بیداری ایرانیان

(۱) باید دانست که در آن موقع محصلین روشنفکر حکمت و معقول غالباً بدیده تحقیر بطلاب فقه و اصول و معقول مینگریستند از این جهت طلاب خوش ذوق منقول برای زهائی از این حال مدتی از وقت خود را صرف معقول نیز میکردند.

(۲) شخص نامبرده یکی از آزادیخواهان ثابت قدم و بسیار فاضل و صریح اللهجه بود که سالها در زندان انبار شاهی بسربرد و تا کنون هم در ایران مجهول القدر مانده برای اطلاع کامل بر حال وی، باید بکتاب «کرمانیان نامی» تألیف هاشمی مراجعه کرد.

نیز بی تأثیر نبوده که سالها کرمانیان میبایستی از نسبت کرمانی بودن گریزان باشند تا باصطلاح آن زمان در ردیف ابن ملجم ثانی میرزا رضای کرمانی محسوب نگردند و از انواع بلیات مصون مانند (آن اهانتها باندازه طاقت فرسا بود که بعضی از معروفین کرمان در تهران بکلی نام کرمانی بودن را از خود برداشتند) .

پس از ایراد این قسمت که در حکم معترضه بود خوانندگانرا متوجه میسازیم که مؤلف چند سالی را پس از قتل ناصرالدین شاه بتحصیل و ضمناً تدریس و معاشرت با آزادیخواهان که بسیار تابسیار مخفی و با تقیه میزیستند گذرانید تا بجوزة درس مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی معروف راه یافت و با فرزندان آن مرحوم خلاصه دوست بزرگوار ما جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی آزادیخواه پاك و پاکباز رئیس محترم مجلس شورای ملی در دوره چهاردهم قانونگذاری آشنائی پیدا کرد و از این موقع عنوان دیگر در حریت طلبی و فرهنگ قدیم و جدید حاصل کرد (۱) .

آغاز آشنائی وی با آن خانواده شریف از آمد و رفت بمدرسه حاج رجبعلی در محله سنگلج تهران بود ، در آن مدرسه شاگردانی داشت که بآنان ادبیات درس میداد و ضمناً بدرس مرحوم سید محمد طباطبائی اعلی الله درجه نیز راه یافت . آن مرحوم همه روزه درس فقه و اصولی داشت و عصرهای پنجشنبه هم درسی از حکمت میگفت و میرزا محمد کرمانی که بعدها ملقب بناظم الاسلام شد در مجلس درس حاضر میشد و رفته رفته در آن حوزه موقعی یافت تا آنگاه که مدرسه اسلام تأسیس گردید که از باب مقدمه باید دانست که در آن موقع یعنی سالهای اول سلطنت مظفرالدین شاه مستبدین بی نهایت مخالف بامدارس و دروس جدید بودند و اهل منبر را وادار میکردند تا تبلیغات عجیب و غریب علیه علوم جدید بکنند ، این موضوع در ۱۳۱۷ قمری هجری در شاه عبدالعظیم در حضور مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی طرح شد و گفته شد که علاج چیست که مستبدین و مخالفین اصلاحات تا این حدود نتوانند مردمانرا از معارف جدید معرض کنند در آن جلسه آقای سید محمد صادق طباطبائی متعناالله بطول بقاءه پیشنهاد کردند که علاج این است که از طرف مجتهدین خاصه شخص آقای طباطبائی اقدام بتأسیس مدرسه بشود ، مرحوم آیه الله طباطبائی که همواره گفتار این فرزندانرا محترم میشمرد چون او را شناخته بود که از غرض شخصی دور است فوراً پیشنهاد وی را نسبت بتأسیس مدرسه تصویب کرد و اجازه این امر را داد و در نتیجه آن جلسه بمساعی آقای سید محمد صادق و در سایه حمایت پدر بزرگوارش مدرسه اسلام تأسیس یافت عنوان ریاست مدرسه را آقای سید محمد صادق طباطبائی داشتند و مدیریت آن در اول بامیرزا سید حسن خان بود که از تحصیل کردگان جدید محسوب میگردد و با آقای

(۱) باید دانست که پس از قسمتی که نگاشتیم که مؤلف بجوزة درس مرحومین شیخ هادی و آشتیانی رفت دیگر از نگارش شخص وی راجع بحالاتش سند صریحی نداشتیم ، باقی مطالب یا مستفاد از گفتار جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی است و یا استنباط و مشهودات نگارنده در هر صورت مقرون بحقیقت خواهد بود .

سید محمد صادق مزبور هم نسبتی داشت اینمرد با آنکه دارای فضل و علم بود بخوبی از عهده اداره امور مدرسه برنیامد یا ذوق وی با آن امر توافق نداشت لذا ناظم الاسلام را بمدرسه دعوت و امر نظم مدرسه و بعضی دروس را بمهده وی واگذار کردند اوهم چون ناظم مدرسه گردید تاحدی ابراز لیاقت کرد و امور را اداره نمود و تمام کارهایی را که بعهده سید حسن خان بود قبضه کرد و ضمناً بتألیف و تصنیف میپرداخت خاصه تألیفاتی که تناسب با محیط مدرسه و تدریس در آن داشت (از قبیل شمس التصاریف که تحت نظر وی بنام برادرش مرحوم میرزا هدایت الله شمس الحکماء کرمانی تألیف و چاپ نمود و سالها جزو کتب مدارس در همه ایران بود و نیز شمس اللغات و غیر آن)

در عین حال بتدریس علوم ادبی عربی که بالاتر از حدود تحصیلی محصلین مدرسه اسلام بود میپرداخت، از آقای سید محمد صادق طباطبائی شنیدم که گفتند « من رئیس مدرسه بودم و در همان حال در نزد ناظم الاسلام درس مطول میخواندم » در همان اوقات که مدرسه اسلام شهرت و اهمیتی یافت و مورد توجه رجال دولت گردید و مخصوصاً اتابیک میرزا علی اصغر خان بدان متوجه شد آقای آقا سید محمد صادق طباطبائی لقب ناظم الاسلام را برای میرزا محمد کرمانی (گویا بمناسبت ناظم مدرسه اسلام بودن) رسمی کردند و فرمان آنرا از اتابیک صدراعظم وقت صادر نمودند - چنان برمیآید که اتابیک بهمین سبب با ناظم الاسلام کرمانی آشنائی حاصل کرد و در همین اوقات یا بخواهش وی و یا برای توجه و جلب او ناظم الاسلام اقدام بترجمه پارسی مقامات حریری نموده باشد در این تردید نیست که میرزا علی اصغر خان اتابیک دستور داد که متن مقامات حریری بخط نسخ ممتاز و ترجمه آن بخط نستعلیق ریز و خوب در زیر عبارات عربی بامرکب چاپ روی کاغذی مناسب برای برگردانیدن روی سنگ چاپ تحت نظر ناظم الاسلام مترجم مقامات نوشته و آماده شود و این کار انجام یافت (۱) اما توفیق چاپ آن حاصل نگردید .

یکی دیگر از تألیفات ناظم الاسلام که نگارنده بر آن اطلاع دارد کتابی است در علایم ظهور حضرت بقیة الله صم که معروف بملایم الظهور است و بچاپ هم رسیده ولی اطلاع دقیقی از سال تألیف و تاریخ چاپ آن نداشت که صریحاً بنگارد .

بانزدیک شدن زمان مشروطیت و بلند شدن زمزمه قانونخواهی و عدالت طلبی و آزادی و در آمدن ناظم الاسلام بمحافل طلاب پر شور قانون طلب توجهش رفته رفته از مدرسه و تدریس و تألیف برداشته شد و بسیاست و تشکیل انجمنهای سرّی و تأسیس روزنامه و نشر مقالات پرداخت چنانکه همقدم فرهنگی وی آقای طباطبائی هم چون بامور سیاسی پرداختند و سپس و کیل شدند نتوانستند بکار ریاست مدرسه

(۱) نگارنده اوراق استنساخ شده و ممتاز را در نزد ناظم الاسلام دیدم و چون خود مقامات حریری را در نزد پدرم (مرحوم آقای حاج سید باقر تبریزی) درس خوانده بودم و موارد مشکل آنرا میدانستم در آن اوراق بچند مورد مشکل مخصوصاً مراجعه کردم و دیدم ناظم الاسلام آن موارد را درست ترجمه کرده از اینرو میتوان گفت که روی آن زحمتی کشیده بوده و فقدان آن نسخه قابل تأسف است .

اسلام و رسیدگی بامور آن پیردازند و اداره امور مدرسه بعموی ایشان مرحوم سیداسدالله طباطبائی واگذار گردید و ناظم الاسلام نتوانست بعد از رفتن آقای سید محمد صادق از مدرسه بارئیس جدید که عم و پدرزن رئیس سابق بود بسازد یعنی آن رفاقت حقیقی و حسن تفاهمی که باجناب آقای طباطبائی داشت دیگر با رئیس جدید وجود نداشت ازینرو کار مدرسه اسلام را ترك و سالی چند را صرف تألیف تاریخ بیداری کرد ، چنان بر میآید که دراستبداد صغیر گرفتار مضیقه مالی بوده و چون در اینموقع دارای زن و فرزند هم شده بود برایش سخت گذشته . (ناظم الاسلام بعد از سال ۱۳۲۰ قمری هجری از حال تجرد در تهران خارج شد و پس از یکی دو سال دارای یسری شد بنام علی که میرزا علی ناظم زاده شماعی باشد که در ۱۳۶۲ قمری هجری در کرمان وفات کرد) میتوان گفت در حوادث مقدماتی مشروطه و وقایع حاصله از آن ناظم الاسلام نه مانند بعضی همقدمانش بوکالت و مقاماتی رسید و نه مانند عده دیگر گرفتار مشقات و بلیات و شکنجه و حبس گردید گویا یگانه نتیجه که از سالها مجاهدت و کوشش برد همان نیامندگی مجلس برادرش میرزا هدایت الله شمس الحکماء بود که آنهم در دوره اول فقط عنوانی بود لاغیر .

چندی که از استقرار مشروطیت گذشت و ناظم الاسلام را بواسطه بالا رفتن سن و گرفتاری پای بند عیال حال مجاهده و تلاش برای زندگانی در تهران نماند یکباره میل برگشت بوطن مالوف را در خود یافت و عزم خود را جزم کرد که بقیه عمر را در کرمان بگذراند بتکلیف دوستان قدیمی و همقدمان صمیمی شغل قضاء در دادگستری (عدلیه آنروز) کرمان را قبول کرد و باچندتن از محترمین کرمان که در تهران بودند در حدود سال ۱۳۳۰ قمری (گویا یکی دو سال بعد از سال سی قمری) بکلی از مرکز قطع علاقه کرد و با عایله روانه کرمان گردید و آنگاه طرق و شوارع مغشوش و هیچ راهی از دزدان و راهزنان در امان نبود و علاوه برای مسافرت وسیله و مرکوبی جز همان وسایل و مراکب قدیم نبود و طی مراحل بسیار و راهی دور و دراز از تهران تا کرمان باچنان وسایل و بیم دزد بسیار متعسر بود و حقیقت السفر قطعه من السقر را هر آن مجسم و ممثل مینمود ناظم الاسلام و قافله کرمانیان بیشتر طول مسافت را طی کردند و از راهزنان حول و حوش کاشان و اصفهان جان سلامت بردند ولی در اول خاک کرمان و آخر خاک یزد نزدیک قلعه شمش گرفتار دزدان فارسی گردیدند و مختصر اموال ایشان را راهزنان بردند .

چنین بغاطر دارم که ازوی شنیدم گفت « در آنحال تمام هم من مصروف بحفظ اوراقی که نوشته بودم بود و آن اوراق در دستمال یا جعبه (تردید از نگارنده است) کوچکی بود و از دزدان خواهش کردم که فقط آن اوراق وبسته کاغذ را بمن واگذارند در اول خیال کردند که آن بسته اسکناس است و چون اوراق را بایشان نشان دادم راضی شدند که آنرا بمن واگذارند » (برنگارنده معلوم نشد که در آن گرفتاری باز اوراقی از تاریخ بیداری از قسمت های چاپ نشده از میان رفته یا پس از آن) بهر حال بدانحال ناظم الاسلام پس از یکسفر بسیار طولانی (افزون از بیست سال) بکرمان وارد شد .

سی و یک

ناظم الاسلام در کرمان - چون بکرمان وارد شد بلافاصله در داد گمتری (محکمه استیناف)

بکار قضا مشغول گردید در آنوقت عدلیه کرمان مانند داد گسترهای دیگر دارای بودجه مقرر و مرتبی نبود و از اکثر ادارات و محاکم حقوقی و داد گستری از حیث بی حقوقی مختلتر بود و بهمین ملاحظه و روی احتیاج کمتر قاضی و عضو محکمه و داد گاهی میتوانست دامن خود را پاک نگاهدارد و از هدیه و رشوه مصون ماند و عامل مهم تضييع قضا و انحراف آنان از راه راست و نیز آلودگی اعضاء دفتری در کرمان غالباً بعضی و کلاه عدلیه در آن زمان بودند که قبلاً بر در خانه مجتهدینی که محاکمه میکردند بمحرری اسناد و وکالت اشتغال داشتند و در اینموقع عنوان وکالت عدلیه بر خود گذاشته و همان اعمال سابق قدیم را بعدلیه جدید کشیده بودند و بزور هدیه و رشوه های شبانه از قضاات برفع موکلین خود حکم صادر می کردند .

در چنین موقعی ناظم الاسلام دزد زده و تهیدست در چنان عدلیه بقضا اشتغال ورزید و با آنکه کمال احتیاج را داشت و حقوقی مقرر هم عایدوی نمیشد و ابواب همه گونه استفاده برای او و بروی باز بود معذک از اکثر قضاات یا کمتر و تمیز تر ماند و بد از بوتۀ امتحان بر نیامد و این صیانت نفس در چنان اوضاع و احوالی خالی از اهمیت نبود .

بی مناسبت نیست که بتشریح روحیه وی در این بازگشت بموطن اصلی نیز بپردازیم ؛ ناظم الاسلام در این برگشت بوطن اصلی خود کرمان میرزا محمد و ناظم الاسلام اول یعنی قبل از مسافرت نبود ، در اول بایک عقاید تعصب آمیز و یک فکر محدود از کرمان رفته بود و در اینموقع با اخلاق و افکار تعدیل شده برگشته بود .

محیط تهران و ورود در دستۀ آزادیخواهان و اطلاع از دنیای وسیعتر اخلاق او را تصفیه و سطح فکر او را بالا برده و جامه های ضخیم تعصب های بی مورد را از روح وی انتزاع کرده بود و چون معتقدات و مکنونات قلبیه خود را اظهار میکرد گاهی گفتارش در پیش عامۀ منہمک در تعصبات محلی غریب می نمود .

در این بازگشت نخست مجتهدین کرمان را بابعض امور از قبیل سحر خیزی و قید بنماز صبح در اول وقت و مقید بودن بطواهر شرع مقدس و حکم ندادن مخصوصاً حکم ناحق بیازمود و معدودی که از امتحان وی خالص بیرون آمدند در نظرش خوب جلوه کردند و در این پیش آمد با افرادی خوشبین گردید که شاید قبلاً روی عادت بآن اشخاص خوشبین نبود و این تغییر عقیده یا خوشبینی را هم درباره آن عده در دل نگاه نداشت و صریحاً بیان میکرد و البته آنگونه اظهارات بر طبع دیگر مجتهدین خاصه مخالفین آن عده که مورد پسند ناظم الاسلام واقع شده بودند زیاد هموار نبود (۱) مخصوصاً سالی ده روز

(۱) چون هنوز در کرمان موطن و مولد نگارنده و ناظم الاسلام تعصبات چندی وجود دارد نگارنده از شرح بیانات ناظم الاسلام و تمجید او از افراد و تصریح بنام آن اشخاص خودداری کرد خاصه که وی و کسانی که از ایشان انتقاد و یا بایشان اظهار اعتقاد میکرد همه از این گیتی رخت بر بسته اند و رحم الله معشر الماضین .

مجلس ذکر مصیبتی در منزل خود تشکیل میداد و در آخر مجلس پس از اهل منبر خود یکساعت یا یکساعت و نیم بالای منبر صحبت و وعظی آمیخته با انتقاد میکرد و آنچه را که در این بازگشت در کرمان دیده بود میگفت و از باب عمایم و یا بعض مجتهدین غیر متقی را سخت مورد حمله قرار میداد، اینهم مزید بر موضوع گذشته یعنی بدبینی جماعتی بدو میگردید، سرانجام ناظم الاسلام شخصی شد که نه عوام مشرعه (با اصطلاح کرمان بالاسریها) او را قبول داشتند و نه عامه شیخیه روی سابقه و گذشته زیرا که افکارش از حدود پندارهای عوام دوطایفه خارج شده بود ولی خواص بیغرض او را روی بیغرضی و حقیقتگویی می پسندیدند و می ستودند و بهترین ثناها هم آنست که بر زبان اشخاص بیغرض و شرافتمند جاری گردد در سال آخر زندگانی وی گوئی بیانش مؤثرتر شده بود نگارنده را خوب بخاطر است که در محرم و یا صفر سال ۱۳۳۷ قمری که آخرین سال زندگانی ناظم الاسلام بود در منزل و مجلس خود منبر میرفت بیاناتش بواسطه صراحت در حقیقتگویی با گذشته از حیث تأثیر امتیازی داشت و در آن موقع بالای عام آنفلوانزا در کرمان مانند همه جا مشغول بکشتاری مهیب بود و حسن تأثیر مواعظ صاحب ترجمه در مستمعین گذشته از عقیده وی شاید بنا به مقتضیات وقت و گرفتاری سامع و قایل بدان بالای عام بود بهر حال سخنی بود که ازدلی متأثر بر میآمد و بردلها می نشست در همان موقع شبی خوابی دید و بر منبر بیان کرد که خلاصه آن این بود که دعوت بزیارت حضرت نامن الاثمه م شده بود و آنرا تعبیر بزیارت مشهد مقدس یا مرگک خود نمود و پس از انجام مجلس ذکر مصیبت چند روزی بتب و عوارض آنفلوانزا گرفتار شد و در اواخر صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با آبان ۱۲۹۷ خورشیدی در گذشت رحمة الله علیه . چنانکه در زندگانی تظاهری نداشت مرگک وی هم بی صدا و بدون تظاهرات و تشریفات معموله عصر بر گذار گردید یعنی شبانه از دنیا رفت و در مدفن سید علویه که در نزدیکی منزل وی واقع بود مدفون گردید و در آنروزها کشته آنقدر فزون بود که مجال تشریفات بر کسی باقی نمیگذارد (۱) از وی سه

پسر بنام علی و حسین و احمد و یک دختر باقی ماند بضمیمه ذکر خیر و نام نیکی .

فکن حدیثاً حسناً ذکره
 فانا الناس احادیثُ
 باری چو فسانه میثوی ای بخرد
 افسانه نیک شو نه افسانه بد

اسفندماه ۱۳۳۲ خورشیدی

(۱) نگارنده در مرگک وی ماده تاریخی در ضمن دوسه شعر گفته بود که اینک نسخه آن در دست نبود که چاپ شود .

کتاب تاریخ بیداری ایرانیان از قلم
و نتیجه زحمت جناب مستطاب آقای ناظم الاسلام
کرمانی سامه الله تعالی از جمله کتب نافعه
مفیده از حیث سلامت الفاظ و صحت معانی
دارای کمال امتیاز است. وزارت معارف
اجازه طبع آنرا به مؤلف محترمش داده غدغن
اکید مینماید که بی اجازه ایشان دیگری
مداخله در طبع آن نکند و این حق مخصوص خود
ایشان باشد

وزارت معارف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنده ضعیف فانی ابن علی محمد الشریف الکرمانی مدعو بناظم الاسلام چنین مینکارد. گاهی
که از درس و تدریس و تألیف و تصنیف علوم متداوله معموله زمان دماغم خسته و خاطر م را ملالی
حاصل میشد قدری مشغول مطالعه کتب تواریخ و وقایع گذشته میشدم تا آئینه را از گذشته قیاس کنم
و از حوادث ماضیه عبرت گیرم پس از مطالعه کتب تاریخ ایرانی آنچه مقصود بود نیافته زیرا که بعضی
از آن کتب پر بود از شرح حالات سلاطین بعبارات متلفانه که گویا هر پادشاهی مدّاحی مخصوص
داشته که عیوب او را مستور کرده و هر مدح و فضل حسنی که در عالم گمان داشته از شجاعت رستم و سخاوت
حاتم و عدل نوشیروان و حلم احنف و حکمت افلاطون و فصاحت قس و زهد سلمان در باره او نگاشته
و باو منسوب داشته شاید آن پادشاه از جبن در حمام بی کشیکچی باشی نمیرفته یا از غرش رعد در
دامن کسی پنهان میشده و از امساک بدرجه نبوده که کفش نه اندر نه و سه اندر چهار بوده و از علم و
حلم سلام کنند را دشنام و فحش دهنده را خلعت بخشیدی و سواد فارسی نداشته و برای تکلم محاوراتی
معطل و جز ما فرمودیم چیزی نمیگفته و زهدش باندازه بوده که آلت داد و ستدش هیچگاه فارغ
نبوده و و و . . .

و برخی مملو بود از تعصبات مذهبی که اشخاص جاهل برای جذب قلوب عامه جمع نموده و
کم کم جزو تاریخ قرار داده اند که هنوز نگارنده را از جهلایم است که پرده از روی اینکار بردارد
بالاخره آنچه مقصود از ضبط تاریخ گذشتگان است برای عبرت آیندگان از حالات سلاطین یا
انقراض دول و سبب انقراض آنها یا حالات علماء و مردمان بزرگ که در هر وقتی خدمتی بهیشت جامعه
انسانیت کرده اند یا خیانت مردمان پست فطرت که باعث خرابی مملکتی شده اند که از مطالعه آنها
خواننده بداند نتیجه عمل ثبت است بر جریده عالم و همواره زمانها یکبار که هنوز در زیر هزاران پرده

غیب است بمدح و قدح او گویا است که سائق غیرت نیکوکاران شود و مانع از اقدام بدکاران در این کتب ندیدم و پیوسته در اندیشه بودم که برسبک مورخین اروپا کتابی در تاریخ ایران بنگارم و نکات تاریخی را در آن مندرج دارم مدتی در صدد تهیه اسباب اینکار بودم هنوز جمع نشده بود که دیدم بعضی از علمای ایران و تربیت شدگان این دوران بای بیدان معارف گذارده و گوی سبقت را ازمن ربوده از آنجمله مرحوم میرزا آقاخان کرمانیست که کتاب تاریخی نثری موسوم بآینه سکندری و دیگری نظمی موسوم بنامه باستان نگاشته افسوس که بانتها نرسید و از مرحوم ذکاءالدک فروغی به ظهور رسید و فرزندش ذکاءالملک دوم در آن جاده قدم گذارده و وعده انجام و تکمیل این تقیصه را داد از این مسابقت که میبایست سبب حزن من شود بی اندازه مسرور شدم و از صمیم قلب بر روان گذشتگان آنها درود فرستادم و از دیاد توفیق و سعادت حاضرین را از خدا مسئلت نموده و باز بهمین قناعت نکرده دست روی هم نگذارده و آنچه خود از عجایب و غرائب روزگار دیده و از اخبار صحیح آنچه شنیده و حوادث بزرگ این دوره تمدن و بیداری ایرانیان که خود مشاهده کرده و خدمات بزرگ مردمان سترک که کوشش در بیداری خفتگان ایران کرده اند و زحماتی که رجال باعزم در اصلاح مفاسد این خاک پاک نموده و جانها که در سر آزادی هموطنان خود داده اند جمع و تدوین نموده بطریق روزنامه برخلاف سیاق و شیوه غیر مرضیه متعلقان چاپلوس بدون ملاحظه بعبارت ساده مصطلح خالی از اغراقات شاعرانه و اغلاقات منشیانه در این صحایف درج و برخی از عمر گرانمایه در آن خرج کردم.

(مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعائی)

و ابتدای دوره این تاریخ را از ابتدای دورم زندگانی خود قرار دادم بالله التوفیق و به نستعین .

ترتیب داده میشود این تاریخ بیداری ایرانیان
بریک مقدمه و ده کتاب

مقدمه

و آن مشتعل امت بر چند فصل

فصل اول

تولد بنده نکارنده در شهر دارالامان کرمان شده در سال ۱۲۸۰ قمری هجری نبوی مطابق با سال (۱۲۶۰) شمسی هجری مطابق با سنه (۱۸۶۴) مسیحی در این سال که من پای بعرضه زندگانی گذاردم (ناصرالدین شاه) قاجار پادشاه ایران بود که کیومرث میرزا پسر قهرمان میرزا حکمران کرمان بود لیکن او را از حکومت فقط اسمی بود و محمد اسمعیل خان و کیل الملك نوری مسئول اخذ مالیات و نظم مملکت بود.

محمد اسمعیل خان و کیل الملك اول پسر فتحعلی خان معروف بکوه نور است که از بدو ظهور دولت قاجاریه خدمات لایته بسلاطین این دودمان کرده در سنه (۱۲۶۱) مأمور توقف کرمان گردیده املاکی از خالصجات دیوان بتیول داشته و هم در آبادی املاک گداشت تا در سنه (۱۲۷۵) پیشکاری کیومرث میرزا منصوب شد و تا سنه (۱۲۸۴) که بدرود زندگانی نمود آنی وقت خود را ضایع ننمود املاک زیاد احداث کرد و عمارات عالیه بنا نهاد کاروانسراها در طرق و معابر ساخت اگر آبادیهای آن مرحوم را از شهر و بلوک کرمان بردارند چیزی باقی نماند.

چون هفت سال از عمرم سیری شد پدر و مادر بمعلم سپردند و در این سال (۱۲۸۷) فاضل علیم و عالم حکیم حاجی سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان بدرود زندگانی فرمود. جنابش جامع معتول و منقول بود در سنه (۱۲۵۳) بامام جمعگی کرمان منصوب شده و بعد از هجرت آخوند ملا علی اکبر زمان مرحوم (۱) که از فحول علماء امامیه بود که در سنه (۱۲۵۴) به یزد مهاجرت فرموده و در سنه (۱۲۷۵) در ارض اقدس برحمت ایزدی پیوست. ریاست شرعیه کرمان با مرحوم حاجی سید جواد بود.

(۱) آخوند ملا علی اکبر زمان از علمای امامیه بود از کرمان بواسطه امر بمعروف و نهی از منکر تبعید به یزد شد از آنجا بهمین سبب بطهران و از طهران بهمین علت بارض اقدس مشهد رضوی (ع) منفی و در آنجا باشاره دولت ایران مسموم و بعالم جاوید شتافت.

در مرحله هشتم (۱۲۸۸) حاج محمد کریمخان مقتدای شیخیه کرمان بدرود جهان گفت جنابش از شاگردان مرحوم حاج سید کاظم رشتی است مریدانش اورا وصی سید وحامل علوم شیخ احمد احسائی میدانند و رکن رابع و شبعه کامل هم .



مرحوم حاج محمد کریمخان کرمانی

در مرحله پانزدهم که سنه (۱۲۹۵) بود مشغول تدریس مقدمات و ادبیات بودم در این سنه عالم عامل فقیه کامل حاج آقا احمد مجتهد کرمانی بعالم دیگر شتافت جنابش در سنه (۱۲۲۰) متولد شده روزگاری در یزد و ارض اقدس مشغول تحصیل و زمانی در عتبات عالیات در حوزه درس شیخ محمد حسین صاحب فصول و حاج شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و غیرهم مشغول و بالاخره مجاز شد چندی هم بدرس مرحوم حاج سید کاظم رشتی حاضر میشدند و تقریباً در سنه (۱۲۵۷) مراجعت کرده مشغول تدریس فقه و اصول و ترویج احکام شرعیه شدند که میتوان گفت رواج فقه و اصول در کرمان بوجود ایشان شده و تقریباً بایشان ختم و چهل سال مشغول قضاوت

بودند دوست و دشمن در زهد و ورع ایشان متفق الکلمه بودند .

در مرحله بیستم سنه (۱۳۰۰) از صرف ونحو وحساب و منطق و هیئت قدیم بدرجه بهره ور گشته و اکثر این علوم را تدریس میکردم و از اساتیدم یکی مرحوم میرزا عبدالحسینخان معروف بمیرزا آقاخان بود که منطق شرح اشارات را خدمت آن مرحوم تلمذ نمودم پدرش مرحوم آقامیرزا

عبدالرحیم بردسیری بود (بردسیر از بلوکات کرمانست) مادرش صبیبه مرحوم میرزا کاظم بن میرزا محمد تقی مظفرعلیشاه است.

تولدش در سنه (۱۲۷۰) هجری واقع شده در کرمان مشغول تحصیل بود ادیب کاملی شد در علوم ریاضی و طبیعی بهره وافق برد و از حکمت الهی نصیب کافی بدست آورد زبان فارسی و ترکی را بخوبی میدانست زبان فرانسه و انگلیسی را بیاموخت در سنه (۱۳۰۲) از تعدی و ظلم ناصرالدوله سلطان عبدالحمید میرزا هجرت کرده باصفهان رفت و چندی شاهزاده ظل السلطان مسعود میرزا او را نگاهداشت و میخواست که همواره مصاحب خودش بدارد میرزا آقاخان سر بنو کبری فرود نیاورده

روانه طهران شد و پس از چندی بمصاحبت شیخ احمد روحی کرمانی باسلامبول رفته زمانی در اداره اختر خدمت بعالم معارف مینمود و در آن صفحات مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی مشهور بافغان را ملاقات کرده جاذب و مجذوب شدند.

(ذره ذره کاندترین ارض و سماست

جنس خود را همچو کاه و کهرباست)

و همت در بیداری ایرانیان کردند لیلآ و نهارآ همشان مصروف نجات دادن ایرانیان بود از قید رقیت و عبودیت سلاطین مستبده لوایح و خطابات زیاد نوشته و بایران میفرستادند و اغلب از تألیفات و منشآت میرزا آقاخان بود و مقاصد خود را در ضمن کتب تواریخ و رمان و اشعار نوشته منتشر میکردند اتحاد دول اسلامی را مدعی بودند و تأسیس قانون



مرحوم میرزا آقاخان کرمانی

اسلامی را خواهان و دربرکنند ریشه استبداد مجدد و در زایل کردن رسوم ظالمانه مجتهد بودند و از تألیفات میرزا آقاخانست تاریخی نثری موسوم بآینه سکندری و دیگری نظمی موسوم بنامه باستان که درسنه (۱۳۱۳) در محبس طرابزون تألیف کرده چنانچه خود گوید :

ز تاریخ هجرت پس از یک هزار	چه بر سیصد و سیزده شد شمار
ز شعبان گذشته همی روز ده	مطابق به آغاز اسپند مه
که پایان شد این نامبردار گنج	به یکماه بردم در اینکار رنج
سپاسم ز یزدان پیروز گر	که این نامه نامی آمد بسر
غرض بود تاریخ نی شاعری	که طبع من از شعر باشد عری
بویژه که بودم بیند اندرون	چه لطف آید از طبع بندی برون

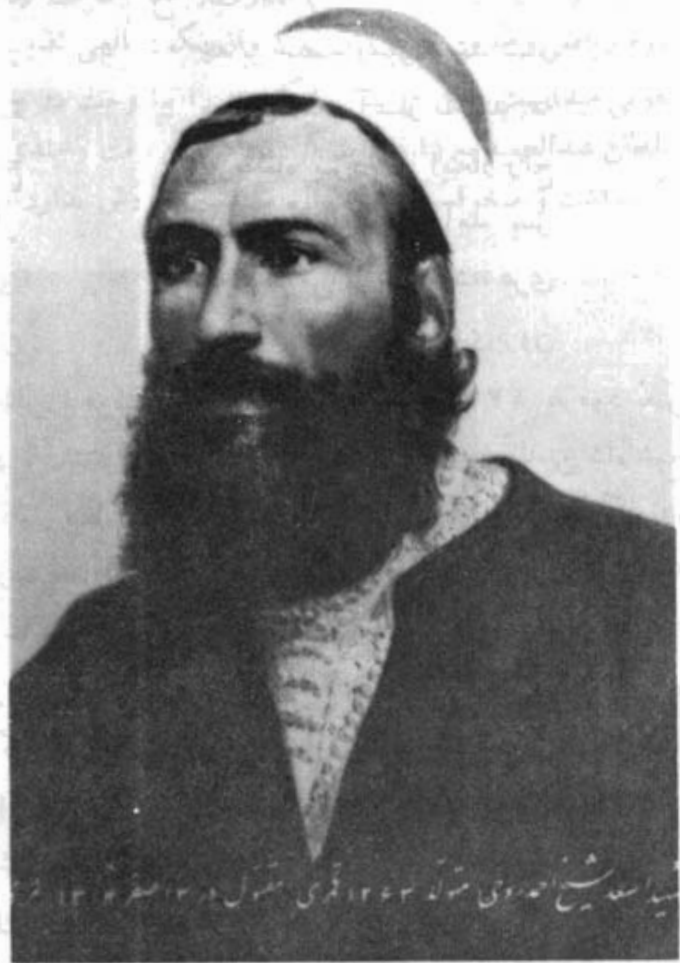
بالجمله تاریخ نظمی مرحوم آقاخان را فرمانفرما سالار لشکر درسنه ۱۳۱۰ بفرمود بعض اشعار آنرا که در آن ایام نامناسب بود برداشته و از ظهور اسلام تا جلوس مظفرالدین شاه شیخ احمد ادیب کرمانی بر وزن و سبک بجد اول بنظم کرده سالاریه نام نهاد و بطبع رسانیده نگارنده آنچه از آن کتاب برداشته اند بدست آورده بعض اشعار آنرا که سائق غیرتست در فصل آخر مقدمه مینگارد و نثری آنرا علاء الملک بطبع رسانده و در طبع آن زحمت و مخارج گزافی را بر خود گرفته و مرحوم میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل در تصحیح نسخه آن خیلی رنج برده و در واقع میتوان گفت علاء الملک جبران نسبتی را که باو میدادند نمود و روح آن مرحوم را شاد و از خود راضی نمود. از قرار مسموع اسباب گرفتاری ایشانرا در اسلامبول علاء الملک فراهم آورد و بسططان عثمانی سلطان عبدالحمیدخان عرضه داشت شورش آرامنه که درسنه (۱۳۱۲) در اسلامبول روی داد بتحریر سید جمال الدین و میرزا حسنخان خیبرالملک جنرال گونسل دولت علیه ایران و میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی است بعلاوه بواسطه مکاتیب و نوشتجات در ایران هم بعض فتنه ها کرده اند و دور نیست در ایران هم حادثه اتفاق افتد و از سید سندی دست نیامد لکن بعض نوشتجات میرزا حسن خان و میرزا آقا خان و خط شیخ احمد روحی بدست آمد لذا این سه نفر را بطرابزون فرستاده در آنجا حبس کردند تاماه ذی القعدة (۱۳۱۳) که ناصرالدین شاه به تیرمیرزا رضای کرمانی مقتول شد باز سفیر ایران جلوه داد میرزا رضا بتحریر اینها بود که مرتکب این امر شده است.

چون مظفرالدین شاه بطهران آمد و بتخت نشست این سه نفر را از طرابزون بتبریز آوردند و در تبریز بامر ولیعهد محمد علی میرزا در سنه (۱۳۱۴) بقتل رسانیدند چنانکه در ذیل حالت شیخ احمد روحی ذکر شده است.

حاج شیخ احمد روحی پسر دوم مرحوم شیخ العلماء آخوند ملامحمد جعفر کرمانی طاب ثراه در مجاری سنه (۱۲۷۲) هجری در بلده کرمان متولد گردیده صاحب معالی صفات و محاسن اخلاق بود طبع شعر نیز داشت و روحی تخلص مینمود علوم عربیه و مقداری از مبادی علم فقه و اصول و حدیث را در کرمان خدمت والد خود تحصیل نمود و صاحب قدس و زهد و خیر خواه عامه و طرف توجه و قبول اهالی گردید چندی در مسجد میدان قلعه و مسجد میرزا جبار کرمان امامت

جماعت مینمود در منبر و موعظه یدی طولاً داشت در مجاری سنه (۱۳۰۲) از کرمان با مرحوم میرزا

آقاخان معروف بطرف اصفهان مسافرت نموده شاهزاده ظل السلطان خواست از آنها نگاهداری کند حضرات قبول نکردند چنانکه سابقاً ذکر شد لذا از اصفهان بطهران مسافرت نمودند شیخ احمد روحی چندی در طهران مشغول بتدریس تفسیر قرآن شده از طهران با میرزا آقاخان برشت رفتند مؤیدالدوله والی رشت چندی از ایشان پذیرائی کرده و چون دانست حضرات در دربار ناصرالدین شاه متهم میباشند اندیشه کرده عذر ایشان را خواست بعلتیه اسلامبول رفتند و در آنجا حاج شیخ احمد زبان فرانسه و انگلیسی و ترکی اسلامبولی را تحصیل و تکمیل نمود چندی در اسلامبول مشغول تعلیم السنه مزبوره و فارسی بود و چندین نسخه از کتب و رسائل رمان و علوم انگلیسی و فرانسه را



شیخ احمد روحی

عزیمت بیت الله را نمود بعد از مراجعت از مکه معظمه مدتی در حلب اقامت داشت بعد از مدتی اقامت در حلب بعزم دیدن میرزا آقاخان با اسلامبول عودت نمود در ایندفعه حاج میرزا حسن خان خبیرالملک جنرال گونسل دولت علیه ایران که از جمله اجله اهل فضل و هنر و مدتی از خدمت دولت ایران مستعفی و بسمت ضیافت خاصه سلطنتی مقیم بود ثالث ثلثه آنها شده این سه نفر جداً بهوا خواهی و همراهی سید جمال الدین اسدآبادی در مقام دعوت اتحاد اسلامیه برخواسته مراسلات و مکاتبات عدیده بعلما و اشراف عامه بلاد ایران نوشته آنها را دعوت باتحاد اسلامی نموده حتی آنکه حاج شیخ احمد روحی سجع مهری کننده بود باین عبارات (داعی اتحاد اسلام احمد روحی آمده نامم) و معلومست این مطلب تاچه درجه مزاحم درباریان دولت ایرانست خاصه بآن قبایح و ذماتیمیکه از میرزا علی اصغر خان امین السلطان در جزو مراسلات خود مینمودند امین السلطان جداً درصدد گرفتاری و اذیت آنها برآمده سفارشات در اینباب بمیرزا محمود خان علاءالملک که آنوقت در اسلامبول سفیر کبیر ایران بود نوشت و علاء الملک بمأموریت خود عمل نموده تا در مجاری سنه (۱۳۱۲) از طرف بابعالی حکم بطرد

و تبعید میرزا آقاخان و حاج شیخ احمد و میرزا حسنخان خیرالملک از اسلامبول به طرابزون صادر شد آنها را بطرابزون تبعید نموده در آنجا تحت الحفظ بودند. در این اثنا که حضرات در محبس طرابزون بودند میرزا رضای کرمانی از اسلامبول باشیخ ابوالقاسم برادر شیخ احمد روحی تذکره گرفته مرور و باشپورت دونفری گرفته بلکه میرزا رضا خودشرا بسمت نوکری شیخ ابوالقاسم معرفی کرده بطرف ایران آمده در طرابزون ملاقات کرده و در آنجا معاهدات خود را نموده بطرف ایران آمده تا باطوم باشیخ ابوالقاسم همراه از آنجا از هم سوا شده شیخ ابوالقاسم بطرف کرمان و میرزا رضا بطهران آمده ناصرالدین شاه را کشت از غلامالملک مؤاخذه کردند که چرا باشپورت بمیرزا رضا دادی جواب داد من او را نشناختم من باشپورت بشیخ ابوالقاسم دادم که برادر شیخ احمد روحی است و میرزا رضا نام نوکر او بود باری بتوسط سفیر مزبور شکایت از طرف دولت ایران بیابعالی از حضرات شده آنها را قاتل ناصرالدین شاه معرفی کردند و فرستادن آنها را بطرف ایران از بابعالی خواستند سفیر علاءالملک هم بعنوان دوستی این تمنار را بلباس رسمانه در آورد تا اینکه مأمورین دولت عثمانی آنها را تحت الحفظ تا سرحد آورد. از طرف ایران هم رستم خان سرتیپ سواره از تبریز با عده از سواران ابوابجمعی خودش آنها را تا سرحد استقبال کرده از مأمورین عثمانی گرفته بتبریز آورد در عمارت دولتی حبس کردند از میرزا صالح خان وزیر اکرم که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل کرده اند که حضرات در محبس با کمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند خاصه شیخ احمد روحی که اغلب اوقات بصوت حسن تلاوت قرآن میکرد و صوتش خیلی جذابیت داشت بنوعیکه تمام خلوتیها در اطاق محبس جمع شده گوش بتلاوت قرآن او میدادند و اغلب گریه میکردند باری هنوز میرزا رضا که قاتل اصلی ناصرالدین شاه بود بملاحظه احترام ماه محرم و صفر در طهران زنده بود که امین السلطان حکم قتل آنانرا صادر نمود و چون مرحوم میرزا علیخان امین الدوله مأمور ویشکار آذربایجان شد بملاحظه اینکه مبادا آنها را از کشتن نجات دهد لذا تعجیل در قتل آنها کرد و در عصر ششم ماه صفر (۱۳۱۴) در باغ شمال محمدعلی میرزا ولیعهد خودش با میرغضب بر بالین آنها آمده نخست شروع باستنطاق آنها کرده هر چه پرسید جواب صریح و صحیح باو دادند عاقبت عاجز شد بنای رذالت و بدگوئی را گذارده که شما بابی و قاتل شاه شهید هستید چون حاج شیخ احمد حدت مزاج داشت و صفرای او غالب بود فحش زیادی در جواب او داد بنوعیکه نوکرهای او از خجالت از پشت سر او فرار کردند آنوقت خود حاج شیخ احمد میرغضب را بطرف خویش دعوت نمود که زودباش اول مرا آسوده کن همینکه میرغضب نزد او آمد میرزا آقاخان دامان میرغضب را گرفته او را قسم داد که اول مرا بکش او را رها کرده نزد میرزا آقاخان آمده حاج میرزا حسن خان خیرالملک دامان او را گرفته و او را قسم داد که اول مرا بکش مدتی میرغضب در میان آنها سرگردان بود تا عاقبت اول حاج شیخ روحی را و بعد میرزا آقاخان و آخر میرزا حسنخان را بقتل رسانید و بموجب حکم امین السلطان سرهای آنها را پوست کنده و در آنها آرد کرده بطهران نزد او فرستادند و سیعلم الدین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

بنده نگارنده از جناب علاءالملک میرزا محمودخان بطریق استیلام سؤالاتی نموده که از آنجمله

گرفتاری حضرات بود در جواب مذکور داشت که وقتی که من بسفارت اسلامبول رفتم این سه نفر طرف سوهزن دولت ایران واقع شده بودند از جهت کاغذهایی که بعلماء عتبات و ایران نوشته بودند که اتحاد اسلامی را استدعا کرده بودند و من کاغذی نوشتم بعنوان میرزا علی اصغر خان امین السلطان و در آن کاغذ نوشته بودم فوائد این اتحاد را جمع بایران خواهد بود و نیز در آن کاغذ مطالبی را نوشته بودم که اگر آن نوشته من بامین السلطان رسیده بود دیگر خطری برای آنها نبود برادر شیخ احمد کاغذ مرا گرفت عوض آنکه بفرستد بایران نزد صدراعظم، داده بود بصدراعظم عثمانی که مصدق و شاهد بیگناهی برادرش گردد و تا يك اندازه باعث اتهام من هم شد و صدراعظم عثمانی از من رنجش حاصل نمود اما در امور سید جمال الدین میرزا علی اصغر خان صدراعظم اصرار غریبی داشت و از طرف دولت ایران اعدام سید را مستدعی و ملتس بود و منهم سعی خود را درباره سید نمودم و آنچه در قوه داشتم بفعل آوردم لکن بجهاتی که در حالات سید ذکر میشود منتر منتر نگردید.

و از اساتیدم مرحوم حجة الاسلام شیخ ابو جعفر فقیه کرمانی بود که تکمیل فقه و اصول را در خدمت آن مرحوم نمودم و در حوزة درس آن مرحوم طرف توجه ایشان بودم و مکرر بنده را مخاطب داشته میفرمود قدر این درس را بدان که آنچه در اینجا برایت حاصل میشود خلاصه و نتیجه زحمات اساتید است که گمان ندارم جای دیگر بتوانی تحصیل کنی و الحق حق و صدق بود. شرح حال آن بزرگوار از این قرار است والدش مرحوم حاج آقا احمد فقیه کرمانی و ولادتش در سنه (۱۲۵۸) واقع شده و در حجر پدرش تربیت شده و چنانچه شایسته بود شد و والد مؤلف نقل کرد که در او ان صبی هیچگاه فراغت نداشت و قبل از بلوغ بمبادت و زهدات معروف بود و هم از جوانی بوقار و سکیه حرکت میکرد تا سن آنجناب به بیست و یک رسید در خدمت پدر بمکه معظمه و عتبات عالیات مشرف شد و پس از مراجعت از پدر مجاز شد و بحکم (شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که چند گاه بجان خدمت شعیب کند)

ایشانرا امر بمسافرت و درك فیوضات خدمت اساتید فرمود از کرمان باصفهان سفر کرد و از مرحوم حاج شیخ محمد باقر و بعضی از علماء مجاز شده بعتبات سفر فرمود که درك صحبت علماء عتبات را بفرماید والد ماجدشان امر بمراجعت باصفهان و ملازمت مرحوم حاج سید اسدالله و مرحوم حاج سید محمد شعشعانی و آقا میر محمد هاشم چارسوئی فرمود و بایشان فرموده بود مقصود من اجازه گرفتن از علماء نیست بلکه باید مدتی در اصفهان توقف کرد و با این سه بزرگوار معاشرت نمود کسب اخلاق از این سه نفر بنماید و همین قسم که فرموده بودند هر کس آن سه نفر عالم بزرگوار را دیده بود و مرحوم استاد را ملاقات کرده بود میدید زهد و تقوی و فقه مرحوم حاج سید اسدالله دقت و کنجکاوی در اصول و اجتهاد در جزئیات حتی امور معاشیه مرحوم حاج سید محمد شعشعانی و ادب و حسن معاشرت و بزرگ منشی مرحوم آقا میر محمد هاشم در ایشان هویدا بود بالاخره در سنه (۱۲۸۷) مراجعت بوطن فرمود و بدرس و قضاوت روزگار خود را بسر آورد تا محرم (۱۳۱۴) که بدرود زندگانی فرمود. دوست و دشمن بزهد و تقوی ایشان متفق بودند در احکام و نوشتجات ایشان کسی نسبت سهوی هم بایشان نداد رحمة الله علیه.

در مرحله (بیست و هشتم) زندگانی مطابق سنه (۱۳۰۸) عزم بر مسافرت جزم شد از حجة الاسلام استادی علامه اجازت مسافرت خواسته و با ایشان مشاورت نموده فرمود گمان ندارم در اصفهان و جای دیگر از بلاد ایران بر معلومات تو افزوده شود بهتر اینست بعتبات عالیات سفر

کنی و بسامراه توقف نمائی که امروز مرکز علم است و منبع فضل و مهبط رجال از علماء است و محط رجال فقها و بالجمله روانه شدم و بر چیزیکه زیاد متأسف بودم فرقت ابوبین و دوری احباب بود (یقولون ان الموت صعب و ائنا مفارقة الاحباب بالله اصعب) و از میانه دوستان و همصحبتان دوری جناب آقایحیی برادر مرحوم استاد بیشتر بود که ده سال فزون لیلاً و نهاراً با من انیس و جلس بود رفیق حجره و همخوابه گلستان بودیم و بهترین ایام زندگانی ماهمان ایام بود که با هم زندگانی داشتیم مختصر شرح حال زندگانی از این قرار است :

والد ماجدش مرحوم حاج آقا احمد ققیه کرمانی بود تولدش در ربیع الاول سنه (۱۲۸۷) و چون از مکاتب ابتدائی فارغ شد برای تحصیل مقدمات عربی از جانب حاج شیخ ابو جعفر برادر والا گهرش باین بنده سپرده شد و ده سال فزون پیوسته با هم بودیم تا سطح شرح لمعه و قوانین را تا قبل از مسافرت من دید و از ادبیات و ریاضیات بهره کافی بدست آورد و از تاریخ و هیأت و جغرافیا نصیبی وافی برد چون من سفر کردم بواسطه ازدواج نتوانست سفر کند بضرورت مفارقت بین ما واقع شد و از این رهگذر هفده سال دلتنگ بودم تا سنه (۱۳۲۵) که بسمت وکالت مجلس مقدس ملی از جانب کرمانیان منتخب شد و در ربیع الاول این سنه با برادرش شمس الحکماء که هم سن ایشان و همدرس و هم شغل در وکالت وارد دارالخلافه شدند و در روز ورودشان احترام فوق العاده از ایشان بعمل آمد و استقبال خوبی از ایشان کردند و همواره براستی و درستی خدمت کرد و مورد هیچگونه ایرادی واقع نشدند با اینکه کلی ضرر جانی و مالی را متحمل شدند و هیچگاه اظهار شکایت نکردند و بنهایت عفت و پاکدامنی در طهران بسر بردند و در ایام فترت و تعطیل مجلس نیز متوقف و منتظر فرج و هم اکنون چشم بوجود ایشان روشن و دلهم گلشن و از آثار ایشان تاریخ هفت هزار سال که از ظهور آدم ابوالبشر تا سنه (۱۳۲۷) وقایع معظمه را فهرست نموده از ظهور انبیاء و حکماء و علماء و عرفاء و جلوس سلاطین و اختراعات عمده و غیره و تاریخ کرمان و جغرافیای آن سامان و کتابهای کوچک در هیئت و جغرافیا که مشاهده نمودم .

بالاخره در محرم (۱۳۰۹) از شهر کرمان هجرت کرده چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده باشم بطهران آمدم و بدرس مرحوم میرزای جلوه حاضر شده ولی استفاده کامل در حوزه درس مرحوم آقا سید شهاب الدین شیرازی نمودم و حاضر درس مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی نیز میشدم و از هر دو بزرگوار فواید کلی بردم .

(در بیان واقعه رژی)

در سنه (۱۳۰۹) کمیانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدینشاه گرفت که بیع و شرای دخانیات منحصر بیک اداره باشد و بعموض چند کروربشاه و درباریها داد و بهمه بلاد ایران گماشتگان فرستاد و اداره خود را دایر نمود حتی در قری و دهات کس فرستاد و بمردم سخت گرفتند بزرگان ایران از علماء و غیرهم برمعايب و وخامت این عمل واقف شدند که امروز دخانیات محدود شد فردا نمک و روز دیگر هیزم و ذغال و آب و غیره و بازای آن مبالغی گرفته خواهد شد و صرف آبادی مملکت نخواهد شد یا تفاوت مواجب فلان شاهزاده است یا مدد معاش فلان آقازاده یا خرج مسافرت فرنگ یا نیاز خانم قشنگ ملت . متضرر شده است نفع را خارجه برده و بر مملکت هم مسلط و نفوذ تامی حاصل خواهند کرد جمعی

از عقلاء خدمت مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی رسیده معایب متضمنه و مستتره در این کار را عرضه داشتند و هم بعلما اصفهان ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترتب بر آنرا نوشتند لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم بحرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی باین عبارت نوشتند و نسبت آنرا بمرحوم حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی دادند و منتشر ساختند .

(صورت حکم بحرمت دخانیات)

بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم مجاربه با امام زمانست عجل الله فرجه .

. قبل از انتشار شرح راجه حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که در سامراء متوقف و رئیس امامیه بودند نوشتند ایشان هم امضاء فرمودند و خوب ایستادگی فرمود بالجمله در تمام بلاد ایران این حکم منتشر شد و همه اطاعت کردند ترك استعمال دخانیات نمودند چون حال بدین منوال شد کمیانی بتوسط قوام الدوله وزیر امور خارجه شکایت بناصر الدین شاه برد شاه عبدالله خان والی را خدمت میرزای آشتیانی فرستاد که یا باید درملاء عام غلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید مرحوم میرزا شق اخیراً قبول فرمود و عازم بحرکت شد که اهالی طهران از اعلی و ادنی زن و مرد سیاه و سفید غریب و خودی بومی و شهری حر و مملوک از صغیر و کبیر بهیجان آمده زلزله در ارکان شهر افتاد و همه ناله کنان و فریاد زنان و اشریعتا گویان بهر طرف در حرکت و دورخانه میرزا طواف کنان بودند و بفاصله یکساعت تمام دکلا کین و سراها بسته و تعطیل عمومی شد .

راستی شور ملی را چه اثر است بخاطر دارم که در آن هنگامه چون ابر بهاری گریبان بودم و سبب آن گریه را تا کنون ندانسته ام باری مرحوم آقا سید محمد رضای مجتهد طباطبائی با فامیل خود و مرحوم آقا سید علی اکبر مجتهد تفرشی و سایر علماء اطراف جناب میرزا را گرفته هنگامه بریاشد مجدداً میرزا عیسی وزیر و عبدالله خان والی و مجد الدوله خدمت جناب حجة الاسلام میرزای آشتیانی رسیده عرض کردند شاه فرموده است امتیاز داخله ایران را موقوف کردیم که در داخله ایران اهالی آزاد باشند و بیع و شری منحصر نباشد لکن امتیاز خارجه با کمیانیست حالا از صرافت و ضدیت با دولت منصرف شوید و درملاء عام غلیان بکشید جناب حجة الاسلام فرمود خلاف حکم را نمیتوان نمود و شق عصای مسلمانان را نمینمایم عبدالله خان والی در مقام اجراء حکم شاه بر آمده و گفت حتماً باید غلیان بکشید که یکدفعه مرحوم آقا سید محمد رضای طباطبائی از حالت طبیعی خارج شد و بنای بد گفتن را گذاشت که شاه و تونایب السلطنه غلط کردید دور شو ای ملعون از مجلس مسلمانان الخ . مردم که این تغیر آقا را دیده بهیجان آمدند مجد الدوله از مجلس حرکت کرد که فرار کند او را بمیان گرفتند نزدیک بود کار او را یکسره نمایند که حاج علی اکبر بروجردی که همه وقت در پی بهانه و مستمسکی بود که با مجد الدوله دوستی مخصوص داشته باشد و خدمتی با او بنماید مستمسک دست او آمد فوراً دست مجد الدوله را گرفت که الآن ما با هم میرویم به ارك و این امر را به اصلاح میکذاریم مجد الدوله که برای خود نجات را فوری میدانست تصدیق حاج علی اکبر را نمود و دست هم را گرفته از خانه حجة الاسلام خارج و بطرف ارك

رهسپار شدند جمعی از مردم هم با حاج علی اکبر و مجدالدوله براه افتاده که نتیجه را بدانند نزدیک به دروازه ارك که رسیدند نایب السلطنه کامران میرزا با جمعی از اهل نظام بمجد الدوله برخورد و چون حاج علی اکبر را با او دید بنای تشدد و تغیر را گذارد و عده از مردم که مسبوق بمطلب نبودند در مقام حمایت از حاج علی اکبر برآمده میاهو و فریاد کنان بطرف نایب السلطنه و حاج علی اکبر جمع شده نایب السلطنه که اینحال را دید وارد ارك شده و حکم داد که درب ارك را ببندند مستحفظین و قراولان ارك در مقام ممانعت مردم درآمده مردم بازاری چون منع را دیدند حریص تر شدند هجوم آورده که وارد ارك شوند آقا بالا خان معین نظام که این اواخر بسردار افخمی ملقب شده چون حال را بدینمحوال دید حکم داد سرباز شلیک نماید سرباز اطاعت او را ننمود که در این اثنا یک دسته از فوج مخصوص او رسید بآنها حکم شلیک داد آنها هم بدون ملاحظه اطاعت او را نموده بطرف هوا شلیک نمودند چند نفر از آنها تفنگها را بطرف مردم گرفته شلیک نمودند گروهی از مردم بیطرف و بیچاره بخاک هلاک افتاده هدف تیر اغراض آنها شدند باقی مردم فرار نمودند دولتیهادرهای ارك را بستند و نمشهارا در ارك پنهان کردند جز چند نفر که در حال فرار در خارج ارك افتادند آنها را ملت برداشته آمدند درب خانه مرحوم میرزای آشتیانی هيجان مردم زیادتر شد و جمعیت بیشتر. زنهای اندرون ناصرالدینشاه هم بنای گریه و زاری را گذارده دیگر از ترس جان خود گریه میکردند، یا شور ملی آنها را بگریه انداخته بود شنیدم یکی از کنیزهای اندرون بیحد گریه میکرد است ناصرالدینشاه باو برمیخورد میگویی اینحکم از حجة الاسلام میرزای شیرازی نیست والا من اطاعت آنرا میکردم آن کنیز عرض کرده بود این صدای تفنگ که بطرف سادات و علماء خالی شده است آیامیشنوید شاه گفت این تیرها را بهوا خالی میکنند که در این بین نایب السلطنه رسید و واقعه را عرض کرد ناصرالدینشاه جناب عضد الملك و مرحوم میرزا عیسی وزیر طهرانرا خدمت مرحوم میرزا فرستاد که از حرکت و مسافرت منصرف شوید مجلسی در دربار منعقد کنید عتلاء ملت باوزراء دولت در اصلاح این امر مشاورت نمایند مردم متفرق شدند روز دیگر بازارها باز شد و مجلس دربار منعقد گردید پس از مذاکرات بسیار در چند مجلس و بدگفتن آقاسید علی اکبر تفرشی بقوام الدوله بلکه بطور کنایه بشاه نتیجه این شد که امتیاز مرتفع باشد و شش کرورخسارت کمیانی را دولت قبول کرد و این اول قرضی بود که دولت ایران بخارجه مدیون شد اگرچه این خسارت بایران وارد آمد لکن در عوض ملت ایران بخود آمده و اندکی رو بیداری کرده چه از این ارتفاع امتیاز رژی ملت ایران دانست که میشود در مقابل سلطنت ایستاد و حقوق خود را مطالبه کرد و دیگر معلوم شد که با این اختلاف مذهبی بین ملت ایران ممکن است همگی در امری متفق شوند چنانکه از انتشار حکم مزبور در همه بلدان ایران عموم مردم بهر مذهبی که بودند متفق شده غلیان و چپوق و سبگار را ترك کردند مردم بدست خود غلیانها را شکسته و بسیاری از تنباکو ها را آتش زدند شنیدم در کرمان از مرحوم حاج محمدخان رئیس شیخیه تکلیف را استعلام کرده بودند در جواب گفته بود ما با متشرعه در فروع اختلاف داریم در امور سیاسی البته اطاعت حکم را بنمائید و اول خودش غلیانرا ترك نمود و نیز در طهران در بعض سفارتخانهها اجزاء مسلمان از خدمات دخانی امتناع کرده و معذور هم شدند حتی آنکه از قرار مذکور کلفتها و خدمه اندرون ناصرالدینشاه

دست بغلیان و سایر دخانیات نمیرسانیدند .

از علماء طهران آقا سید عبدالله بهبهانی تبعیت میرزای آشتیانی را ننمود که اولاً من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت بجناب میرزای شیرازی میدهند حکم است یا فتوی اگر حکم است که باید بین مدعی و مدعی علیه و در مقام ترافع باشد و اگر فتوی است که باید کلیت داشته باشد وقتوا نسبت بمقلدین لازم العمل است نه نسبت بمجتهد باری جنابش با حضرات همراهی نفرمود . مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی هم در مجالس مذاکره حاضر نشد لکن پیغام داد من استعمال دخانیات را مطلقاً حرام میدانم مخصوص بوقتی دون وقتی نیست و اگر بنای آقایان بر حرکت از طهران و مهاجرت بعبات شد اول کسیکه ردا بردوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید من میباشم بنده نگارنده در مجلس مرحوم حاج شیخ هادی بودم که این مذاکره رافرمود از پاره مکاتیب و تلگرافاتی که در امر تنباکو بین اولیای امور مکاتبه و مخابره شده است و ما بدست آوردیم بسیاری از نکات و دقائق استنباط میشود و ما بدون ملاحظه ترتیب نخست مکاتیب سپس تلگرافات را درج مینمائیم نوشتجاتیکه از طرف ناصرالدینشاه صادر شده است اکثر آنها بخط خود ناصرالدینشاه نوشته شده است .

دستخط اعلیحضرت ناصرالدین شاه بحضرت مستطاب

حجة الاسلام میرزای آشتیانی

جنابا بعضی احکام بود خواستم با یک نفر زبانی برای شما پیغام بدهم دیدم مفصل بود بهتر دانستم بنویسم و بعد از آنکه این دستخط را ملاحظه کردید جواب عرض نموده همین دستخط را پس بفرستید بحضور .

در فقره عمل دخانیات هیچکس عقل کل نیست و احاطه کلی در بشریت منحصر است بوجود یاک پیغمبر ما علیه السلام والصلوة انسان گاهی یک خیالی و کاری میکند بالاخره از آن پشیمان میشود در همین عمل دخانیات مدتی بود که من میخواستم انحصار داخله را از کمپانی فرنگی سلب نمایم و جناب امین السلطان دستور العملها داده بودم که کم کم با فرنگیها حرف زده طوری بکنند که هم عمل داخله انجام بگیرد و هم آنها نتوانند ایرادی بگیرند و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند و مردم هم آسوده از این مداخله داخلیه فرنگیان که الحق مضر بود شوند مشغول و در تدارک بودیم که این انتشار حکم میرزای شیرازی در اصفهان یا جملاً یا حقیقهً بروز کرد و کم کم بطهران رسید و شما که علماء عاقل بزرگ هستید بدون اطلاع دادن بدولت بدهن خواص و عوام انداختید که غلیانرا ترك نمائید و اینهمه قال و مقال و اسباب بی نظمی را دریای تخت فراهم آورده آیا بهتر نبود که متفقاً یا تنها عریضه میگردید در دفع عمل ما هم که در تدارک بودیم بدون این های هو و ترك غلیان همینطور که بانجام رسید احکام صادر میشد بعد از آن از جاجارود بجناب امین السلطان و نایب السلطنه حکم شد مجلسی از علماء و وزراء فراهم بیاورند سئوال شود که خلاف شریعت در این قرارنامه در کجاست بنمائید تارفع شود مجلس اول همه حاضر شدند بجز شما که تمارض کرده بودید جهة و معنی اینرا نفهمیدم مجلسی که بحکم

ما شما را برای همچوکاری احضار بکنند و حاضر نشوید مجلس دیگر که حاضر شدید بعض عبارات گفته بودید که هیچ ربطی بعمل نوشته نداشت مثلاً بانك و راه آهن و غیره را عنوان کرده بودید ، بعد از آن عرایض حسابی شما در باب دخانیات بما رسید آن بود که حکم فرمودیم جناب امین السلطان بشما قول بدهد که موقوف خواهد شد در داخله کتباً و تلگرافاً اظهار تشکر و مسرت عامه بمرض رسید مگر از شما ، معنی اینرا هم نفهمیدم که یعنی چه و عمل صحیح بقاعده با احتراز از فساد و فتنه آن بود که بعد از موقوفی عمل دخانیات فوراً شما میرفتید در مسجد و منبر مردم مرحمت و التفات ما را اعلان میکردید و هم استعمال دخانیات را فوراً تجویز میکردید چرا که بقول ملاها مانع مفقود و مقتضی موجود بود آن سببی که تنباکو را حرام کرده بود رفع و تمام شده چرا اینکار را نکردید سبب و جهتش را هیچ نفهمیدم و مثل اینستکه ابدأ دولت در موقوفی اینکار اقدام نکرده باشد اینطور قرارداد نبود بکنید بموام کالا انعام یعنی چه آیا عوام فریبی بنظر شما رسیده یا مسند خود را میخواهید باین واسطه رونقی بدهید و باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحمید و تمجید برضد دولت و اولیای دولت حرف میزنید یعنی چه من شما را آدم فقیر و شخصی ملای بیغرض و دولت خواه میدانستم حالا برضد آن میبینم که اقتباس بمجتهد تبریز و آقای نجفی اصفهانی و غیره میکنید آیا نمی دانید که کسی نمیتواند برضد دولت برخیزد آیا نمیدانید که اگر خدا نکرده دولت نباشد یک نفر از شماها را همان بایهای طهران تنها گردن میزنند آیا نمیدانید که اگر دولت نباشد زن و بچه شماها هر کدام بدست قزاق روسی و عسکر عثمانی و قشون انگلیس و افغان و ترکمان خواهد افتاد حیف از شما است با علم و عقلی که دارید عقل خود را بدست چند نفر طلاب و اراذل و اجامر محله و شهر بدهید و بمیل آنها حرکت کنید خلاصه چون خیلی لازم بود محرمانه این دستخط را بشما نوشتیم دیگر خود دانید يك دفعه نصیحت لازمست و عجب خدمتی بملت و مردم می کنید هر کس هم که تریاک کش نبود حالا چیوق تریاک میکشد غلیان چرس را عجب رواجی دادید مرد که بیجهت غلیانرا ترك نمیکند لابد است برود یا تریاک بکشد یا چرس یا هر نجاستی که گیرش بیاید سر غلیان بگذارد بکشد و دیوانه شود ناخوش شود بمیرد حقیقه خیلی اسباب استسقاء شده والسلام .

جواب دستخط از طرف حضرت حجة الاسلام میرزای آشتیانی

بشرف عرض اقدس اعلی حضرت شاهنشاه اسلامیان پناه میرساند - دعا گو سابقاً عازم بود که عریضه بحضور مبارک عرض نماید که هم حاکی از تشکر مراحم ملوکانه نسبت بمعموم رعایا و دعا گوایان خاصه برسلسله جلیله علماء که رؤسای دین و ملت و حله شریعت و بواسطه همین مزیت شایسته مزید مکرمت و مرحمت باشد و هم اشعار بر برخی عرایض صادقانه و دولت خواهی بیغرضانه که انکشاف صدقش از ملاحظه سطور و فقراتش بمین مرحمت و مکرمت ظاهر و پیدا و گمان راستی و استقامت و خلوص از ابتناء وی بمصالح عامه ملت و دولت و قوام مملکت و دوام سلطنت روشن و هویدا است داشته باشد لکن با احتمال آنکه اطاله اش شاید موجب ملالت خاطر عاظر بندگان اعلی حضرت گردد یا خدا نخواستہ محمول بغرض و بدین واسطه نقض غرض گردد تکاهل نموده و تساهل ورزیده تر کش را اولی و انسب دانستم

تادیشب گذشته که بزیارت دستخط مبارکی که فقراتش مبنی بر کمال بی‌رحمتی و سلب مراحم ملوکانه و عواطف خسروانه و منتج عکس امنیه و آمال و خلاف خدمات و دولت خواهی‌ها بود مشرف شده لازم بل متحتم دانسته که درصدد رفع بعضی از شبهات که شاید ناشی از عرایض بعضی از مفرضین هدیه‌م‌الله الی صراط‌المستقیم باشد بر آییم که خاطر عاظر بندگان اعلیحضرت همایونی را آسوده و فارغ و بی‌رحمتی مبدل بکمال مرحمت و انشاءالله مشمول مراحم کامله ملوکانه و مکارم شامله خسروانه شوم. لذا بشرف عرض بندگان اعلیحضرت همایونی میرساند که حالت خلوص و دعا گوئی کلیه دعاگویان خاصه دعا گو نسبت بسلطان اسلام مدالله اظلالله علی رؤس الخواص و العوام بر تبه ایست که گوش از بیان و تحدیدش کرواصه و لسان از توصیفش الکن و ابکمست و بنابراین مطلب گذشته از آنکه از مستقلات عقلمه بل از فطریات اولیه است نفوس مطلوب حضرت احدیت ع‌آسمه و منظور حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم است چه سلطان اسلام حامی دین مبین و حافظ شریعت سید المرسلین و استقرار دولت و دوام سلطنتش موجب بقای امن و امان که اعظم نعمای الهیه است میباشد و بالضرورة نفس مبارکش مورد مراحم الهیه و مشمول حفظ و تأیید مکارم غیبیه خواهد بود و با اینمطلب چگونه میشود که تساهل در امتثال امر احضار شود و بدون عذر عقلی تمارض نموده و معترض شده متقاعد از شرفیابی گردد با آنکه خود استدعای مجلس اجتماع را نموده و سبب حضور سایر علماء شده و معلومست که مقتضای اتحاد دولت و ملت و خلوص مفرط بدعا گوئی و دولت خواهی صمیمی که شهدالله و کفی به شهیدا مشوب بهیچگونه از اغراض فاسده عاظمه و خیالات کاسده باطله نیست آنست که اگر مطلبی را ببیند که خالی از صلاح دولت و ملت بل موجب فساد انتظام امور مملکت و سلطنتست با حسن الوجوه دفع و بداعی حفظ نفس نفیس سلطنت که اعزّ نفوس است مهما ممکن متقاعد از رفعمش نشوند و از این قبیل است عرایض صادقانه جناب مستطاب حجة الاسلام آقای میرزای شیرازی سلمه الله تم در خصوص امتیاز دخانیات و مداخله خارجه در داخله مملکت ایران و دعا گو و سایر دعاگویان که کراراً تلگرافاً بعرض حضور مبارک رسانیده و مفاسد این امر را مشروحاً نصب‌العین اولیای دولت قوی شوکت نموده که موجب اختلال نظام امر مملکت و رفته رفته سبب عدم استقلال سلطنت و علی الانصاف هادم اساس دین مبین و مافی غرض از صدمات و ابتلاء آت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و بعثت انبیاء و مرسلین است و چون مدت متمادی از زمان عرض عریضه گذشت و بزیارت جواییکه حاکی از رفع کلیه این بلیه کبری و مفسده عظمی که ناشی از سوء تدبیر اولیای دولت قوی شوکت است باشد مشرف نگردیدند چنین گمان کردند که شاید اولیای دولت مساهله در عرض و ایصال عرایض کرده و مفاسد این امر را اغفال نموده باشند و یا بواسطه تنجز امتیاز و استیلای کمیانی ممتاز سلب قدرت از رفعمش شده متمکن از اصلاحش نباشند تأملات و افکار نموده بل انتصار از اولیای دین مبین نموده و بوجهی که نه موجب کشف خلاف کلمه دولت و نه سبب شق عصای کلمه رعیت باشد طریقی را انتخاب و انتخاب فرموده و مردم را از استعمال تنباکو و توتون منع نموده که بدون ترتب مفسده بالا مضطر از موجب انصراف شود قهراً رفع مینماید و سایر علماء هم یا انشاءً بواسطه رفع این مفسده مؤبده و یا اقتداءً این طریق را احسن الوجوه و اقرب الطرق دانسته موافقت و متابعت نمودند و چون رفع این مفسده بجز رفع

کلی امتیاز از خارجه و داخله متصور و تبعیض مؤثر نبود و اظهار این مطلب از دعا گو در مجلس احضار شاید محمول بر بعضی اغراض فاسده باشد و مورد افکار میشد لذا دعا گو هم بواسطه عدم مخالفت با علماء و قبح شق عصا و مصلحت بینی ایشان صلاح چنین دیده که بجناب آقای معظم سلمه الله تم تلگراف و مطلب را علی ما هو الواقع اعلان دارند و قبل از ملاحظه جواب چون رافعی از برای حکم سابق نبود و مانع بالکلیه رفع نشده همان حکم را معمول داشته اجرا نمایند بواسطه آنکه تحریم استعمال دخانیات از ایشان بوده و لابد حکم تحلیلش هم باید مستند بایشان باشد اولیاء دولت مطلب را علی ما هو الحق تلگراف نکرده و آقای معظم را از کیفیت و حقیقت مطلب اعلام نمودند بل. مجمل و سر بسته بتمام اطراف بلاد مالک محروسه اعلان و تلگراف نمودند که حسب الامر امتیاز برداشته شد و علماء سایر بلدان هم باعتقاد آنکه رفع بلیه بالکلیه شد عرایض متشکرانه عرض نمودند .

بالمآل که عمّا قریب معلوم شود و کشف خلاف گردد بالکلیه از مراحم ملوکانه مایوس و دیگر اعتمادی از برای ایشان بل عموم رعیت نسبت باولیای دولت نخواهد ماند و در مسئله بانک و راه آهن و غیره که عرض کرده اند دعا گو طرف بوده و دستخط فرموده اند مطالبی بربط بوده خلاف عرض شده بواسطه آنکه در مسئله بانک بهیچوجه گفتگوئی نشد و از راه آهن بهمین قدر عنوان شد که مفاسد این امتیازات هم بسیار است و منجمله آنست که فرنگیان بعد از آنکه قضای حاجتشان شود بقانون و زاکون خود هم عمل نخواهند کرد بل بمیل خود سلوک خواهند نمود مثل آنکه ملک رعیت را خراب میکنند و عوض نداده از طریق عبور مینمایند و اما سایر مسائل مثل دعوت کشیش نصاری مسلمین را بدین عیسوی و ترغیب نمودن بکتاب و قول و تألیف لسانی باین مناسبت گفتگو شد که وزراء اظهار نمودند که هم سلطنت همواره بر ترویج و تشدید ملت بوده دعا گو تصدیق نموده لکن اظهار داشتیم که اولیای دولت تقصیر داوند که اینگونه از مفاسد را که موجب هدم اساس دینست بحضور مبارک عرضه نمودند و بالجمله داعی گمانم این بود که در ازای این دولت خواهیها و زحمات قاطبه علماء مورد مراحم و بیشتر از بیشتر مشمول مکارم و عواطف ملوکانه شوند حال که معلوم میشود بقول شاعر عرب

(ما کل ما یتمنی المرء یدرکه
تجری الریاح بمالاتشهی السفن)

نتیجه بر عکس داده و برخلاف معمول ثمر بخشیده و خاطر عاطر مبارک از دعا گو رنجیده تر شده بل حسن خدمت و نیکوئی تدبیر علماء بلدان هم از قبیل مجتهد تبریزی (۱) و آقای نجفی اصفهانی سلمه الله تم که همیشه خیر خواه دولت بوده اند بسوء تدبیر بنظر انور رسیده که دعا گو را هم قیاس بآنها نموده و دستخط فرموده اند که تبعیت اجامر و او باش میکنی و این مطلب یا معمول بعوام فریبی و یا بواسطه رونق دادن مسند است و بسیار عجب دارم ازین بی رحمتی شدید ملوکانه که تصور خیال فساد در حق دعا گو شود و بتبعیت عوام و جهال و حب مسند منتسب گردد با آنکه فقره اولی کاشف از بی عقلی و نابخردی و سنگیت با جهال و او باش و العیاذ بالله تم منه است چه تبعیت عاقل از جاهل نامعقول و پیرویش در نظر عقلاء مردود و غیر معقولست و فقره ثانیه حاکی از ضعف و بطلان مستند است بملاحظه امتتالش بدعا گو زیرا که مسند شرع مبین را رونق از خاتم النبیین و مروّجش بحمد الله تعالی نفس نفیس بندگان اعلی حضرت است گذشته از آنکه دعا گو در این بلد مسندی نمی بینم و جز دعا گوئی و تدریس غرض و اشتغالی

(۱) مراد مرحوم حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزیست .

ندارم و بعضی از بیمرحمتیهای دیگر که خود را دردعا گوئی شایسته و مستحق آن نمیدانم که مذاکره کنم و فی الحقیقه خیلی مایوس از مراحم ملوکانه شدم که تقریباً بعد از پنجاه سال زحمت و خدمت در ملت ودعا گوئی دوام دولت و سلطنت با خلوص عقیدت در نظر انور همایونی مقدار يك قاضی سنی و کشیش ارمنی را در نظر سلطان روم و سلاطین عیسوی نداشته باشم با آنکه شاید مشهور جمله از اهل علم باشد که اگر تمدن و توقف و توطن در عراق عرب کرده بود در حوزه علمی اسلام منحصر و معروف بشخص اول بودم انصاف آنست که در این مملکت خیلی ترقی کردم و بعد از زحمات بسیار ودعا گوئی خالصانه بی شمار مفسد بخرج رفته و بکفر آن مورد بیمرحمتی و الطاف ملوکانه شدم گمان ندارم که در هیچ دولتی جزای چون من دعا گوی دولت خواهی را که سر تا پا وجودش دعا گوئی دولت و همواره بر صلاح امر مملکت و تشدید ملت است بدینگونه دهند باری هر چه آن خسرو کند شیرین بود. اگر فی الحقیقه بعد از ملاحظه صدق عرایض و حسن مقال با زهم شایبه خلاف واقعی العیاذ بالله در عرایضم رود و خاطر مبارک از غبار کدورت و گرد کدورت صافی و پاک نشود و مع ذلك دعا گورا مفسد در انتظام امور مملکتی بدانند با امتنان و تشکر از مراحم ملوکانه استدعای مرخصی دارم که معجلاً باندازه خود در تدارک هجرت از این مملکت بر آیم و یکی از زوایای مقدسه عتبات عالیات مشرف شده این دوروزه عمر را که فی الحقیقه کالعدم است بدعا گوئی مشغول بر وجود مفسدم در این مملکت مفسده مترتب نشود بواسطه آنکه دعا گو نه در این مملکت ضیاع و عقاری دارد و نه بحمد الله تعالی بعلايق دنیویه علاقه بیشماری اما امیدوارم که انشاء الله صدق عرایض گفتارم بر بندگان اعلیحضرت همایونی پوشیده و مستور نماند و ملاحظه صلاح امر مملکت و سلطنت و بقاء ملت و تشکر ودعا گوئی کلیه رعیت را فرموده این بلیه عظیمه را بهمت علیای ملوکانه بالکلیه رفع فرموده در ترویج شریعت و علماء که اخص دعا گویند بذل جدوجهد خسروانه نمایند تا یأس رعایا ودعا گوینان از مراحم ملوکانه مبدل بامیدواری و رجاء و بدعا گوئی ذات خجسته صفات مبارک اعلیحضرت شاهنشاه ججاء اسلامیان پناه مشغول شوند الامر الاقدس الاعلی معطاع.

دستخط اعلیحضرت ناصر الدین شاه در جواب

مکتوب جوایبه مرحوم میرزای آشتیانی

جنابا - عریضه شما را ملاحظه کردم اولاً این دستخط محرمانه بود و احدی نمیدانست اگر بدنو شتم یا خوب ثالثی نمیداند و نخواهد دانست ثانیاً از کثرت اوقات تلخی و اینکه بعد از اینهمه زحمت و مرارت کار را باین پایه با کمیانی خارج تمام کرده و باین خوبی انجام داده ایم چرا باید مثل شما علمای بزرگ بمردم نادان عوام اینطور اهتمامات و مراحم ما را حالی نکنند که مردم آسوده شده بی کار خود بروند مگر شوخی بود که بعد از دادن همچو قرار نامه بفرنگی و آن همه مخارجیکه او کرده است باین سهولت از عمل خود دست بردارد و برود بی کارش در فقره تجارت خارجه هم ابداً ضرری بر رعیت و تجار ما ندارد و نخواهد داشت و این حرف مفصل است باید يك نفر از اولیای دولت بشما حالی نماید و اینها موافق عهدنامه های قدیم حق تجارت دارند کار تازه نیست در حقیقت تمام آن قراری که با کمیانی دخانیات در داخله ایران داده بودیم تماماً باطل و نسخ شد اینکار را بیش از این نباید

دنبال کرد و البته شما در روی منبر و مجلس درس باید بتمام مردم حالی بکنید که اینکار تمام شده و گذشته است بر شما فرض است که هر چه زودتر بهمه حالی بکنید غلیان نمیکشند نکشند اما بدانند که دیگر برای احدی مجبوریت باقی نمانده است و همه آزاد هستند در بیع و شری و اختیار مال خودشانرا دارند و کمال امیدواری و تشکر را از دولت داشته باشند که رفع همچو کار بزرگ را کرده است حالی کردن این فقره بمردم عوام باشما است که شاگرد دعا گو باشند شما میدانید که من همیشه احترام علماء را لازم میدانم بخصوص در حق شما يك مرحمت قلبی داشته و داریم البته کمال اطمینانرا از التفات باطنی ما داشته باشید و ابدأ حالت یأس از آن نداشته باشید زیاد زحمتی نیست جوابرا عرض بکنید.

جواب دستخط مزبور از طرف حجة الاسلام آشتیانی اعلی الله مقامه

بشرف عرض اقدس بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه ججاه اسلامیان پناه ابدالله دولته می‌رساند که دعا گو مایوس از مراحم ملوکانه نشده و نیستم و چون دستخط مبارک سابقه مشعر بر بعضی بی‌مرحمتهای بود که کمال تنافی با فرط دعا گوئی و خلوص دعا گو داشت به داعی طمع ازدیاد مرحمت و اشتداد مرحمت و مودت و مکرمت بعریضه سابقه جسارت ورزیدم و اما در خصوص امر به تشکر عموم علماء و دعا گو رعایا از مراحم ملوکانه و مذاکره دعا گو در مجلس درس و غیره که دستخط مبارک صدور یافته گذشته از آنکه در مجلس احضار بلیه مرفوعه و مفسده ممنوعه را اول المتشکرین بودم در امثال امر حاضر و تشکر مراحم ملوکانه را در مجلس درس و غیره نموده کثرت مرحمت و شدت زحمت و مشقت بندگان اعلیحضرت همایونیرا در خصوص اصلاح فی الجملة عمل دخانیات و تقاعد کمیانی و امثال امر همایونی نصب العین خاص و عام خواهد شد که انشاء الله کما فی السابق بلکه بیشتر از پیشتر رجاء مراحم ملوکانه حاصل شده با حسن الوجوه عموم رعیت اشتغال بدعا گوئی و مشغلت دوام دولت داشته باشند لکن مسئله غلیان را همانطور که اعلیحضرت قدر قدرت همایونی دستخط فرموده اند نباید متعرض شد که بر امر شرب و استعمالش جز ترتب مفسده ثمره مترتب نخواهد شد و تا مشاهده حکم تجویز و تحلیل از آقای حجة الاسلام شیرازی سلمه الله تعالی نکنند مرتدع نخواهند گردید دعا گوهم محض امثال امر قدر قدرت اگر رأی مبارک تعلق گیرد رقعاً بجناب آقای معظم عرض نماید که مشتمل بر تشکر از مراحم ملوکانه باشد و محتوی بر عدم اصلاح بالکلیه لکن محرمانه - الامر الاقدس الاعلی مطاع .

صورت مکتوب میرزای آشتیانی مرحوم باعلیحضرت ناصر الدین شاه

بشرف عرض اعلی می‌رساند - که انزجار و وحشت قلوب رعیت از این مسئله و تصرف خارجه در داخله بمرتبه ایست که گمان ندارم بغیر عدم تصرف کلی و رفع اصلی و عود بصورت اولی آسوده خاطر و امیدوار شوند بلکه شاید تکذیب دعا گو را نمایند خاصه با وضع حالیه کمیانی و اشتغال تام بلوازم امتیاز بجز سخت گیری در امر توتون و تنباکو که سابقاً مینمود و بجبر و عنف از تجار مأخوذ میداشته

از قبیل صنعت و اعمال گروانکه و غیره که از لوازم تصرف در داخله است و عدم علم باسترداد و ملاحظه قرارنامه نسبت بهامه رعیت و اختصاصش ببعضی از اولیای دولت شایسته آنستکه بملاحظه جذب قلوب رعیت و امیدواری بمراحم ملوکانه مقرر فرمایند که عجاله کمیانی از تصرفات متعلقه بداخله که سبب استیغاش رعیت و اهل ملتست ممنوع و قرارنامه که استرداد شده مشهود نظر خاص و عام گردد الامر الاقدس الاعلی مطاع .

استفتاء از حضرت آیه الله میرزای شیرازی اعلی الله مقامه

که در باب غلیان شده است

حجة الاسلام متخ الله المسلمین بطول بقائکم صورت سؤال و جوابی بتفصیل ذیل منسوب بجناب عالی شیوع یافته مستدعی آنکه اگر صحیح است بخط مبارک تصریحاً مرقوم فرمائید و بر تقدیر صحت هر گاه این عمل امتیاز برداشته شد اینحکم باقیست یا خیر .

صورت سؤال از حجة الاسلام

ادام الله ظلکم العالی باین وضعی که در بلاد اسلام از بابت عمل تنبا کوییش آمده فعلا کشیدن غلیان شرعاً چه صورت دارد تکلیف مسلمانان چیست مستدعی آنکه تکلیف مسلمانان را مشخص فرمائید .

جواب - بسم الله الرحمن الرحیم الیوم استعمال تنبا کو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان عجل الله فرجه است .

جواب از سؤال اول

بسم الله الرحمن الرحیم - بلی صحیح است و شوالیکه از بقاء حکم بر تقدیر رفع امتیاز شده جواب اینست که بر تقدیر رفع از اینجهت منعی ندارد والله العالم حرره الاحقر محمدحسن الحسینی

دستخط ناصر الدین شاه

جناب امین السلطان - امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود این روزها که امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم و کلیه اینعمل بطرز سابق شد حالا بتمام علماء و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند و بتمام رعایا حالی نمایند . (۱۳۰۹)

ایضاً صورت دستخط ناصر الدین شاه

شرح سریاً کت - جناب امین السلطان و نایب السلطنه ملاحظه کرده فوراً مجری دارید لازمست نایب السلطنه و جناب امین السلطان و سایر وزراء محترم دولت این یادداشت ما را ملاحظه کرده برای تجار معتبر و غیره و تجار معتبر تنبا کو فروش قرائت نمایند .

حکمی که پادشاه و دولت میکند او را خود دولت لازم الاجراء میداند و هر حکمی که میکند چه در داخله و چه در خارجه از روی خدعه و اشتباه نخواهد بود يك وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را بکمپانی انگلیس بدهند و دادند چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند و گرفتند اعلان دولتی هم نوشته و بهمه جا انتشار داده شد که اینعمل از کمپانی گرفته شده است علاوه بر این خود کمپانی انگلیس هم اعلان نوشت که دولت ایران این امتیاز را از من پس گرفت و کف ید ازمین شد هر کس در طهران یا ولایات دیگر تنبا کوئی بمن فروخته است بیاید پول خود را بدهد و تنبا کو را پس بگیرد و بهمه معابر چسبانیده و همه مردم را مطلع و مستحضر کرد که این امتیاز از من خلع شده است باوجود این همه توضیحات و اسناد و احکامی که صادر شد در نسخ و ابطال این قراردادهاى دخانیات با کمپانی کمال تعجب را دارم از اینکه باز میشوند در میان مردم و تجار و غیر ذلک اشتباهی در این فقره حاصلست که رفع دخانیات نشده و اگر شده باشد موقتی است اولاً معلومست که این انتشارات را اشخاص مفسد رذل که بدخواه دولت و ملت هستند میدهند و این اراجیف را شهرت داده اند البته هیچ شخص عاقل دولتخواهی نباید باین حرفهای بی معنی و اقوال مجعول اعتنائی بکند بلکه بر همه اعالی و ادانی و بر همه نوکرها و رعیتهای دولتخواه صادق صمیمی لازم و واجبست که بعد از این از هر شخص مفسد مغرض که این حرفها را بشنوند یا اعلانی بنویسند و نصب نمایند و او را ببینند گرفته بحکومت تسلیم نمایند که آنها را تنبیه شایسته نمایند چرا که این نوع شهرت های بی معنی مفسده انگیز باعث ناامنی تجار و کسبه و رعایا بر تمام اهالی مملکت و اهل طرق و شوارع شده و کسب و تجارت از میان خواهد افتاد و آنوقت دولت لابد میشود که برای نظم امور جمهور تشددات فوق العاده بظهور برساند و خودش شخص رئیس دخانیات البته نمیتواند بعد از موقوفی مجدداً دخیل امور دخانیه بشود بقای این شخص رئیس دخانیات عجاله در طهران برای اینست که محاسباتی که با مردم دارد مفروق و ادعای مخارجی که در این امور کرده و با دولت دارد قرارش را داده و کار خود را تمام کرده راهش را بگیرد از این دولت برود و اینهم البته يك دو ماهی طول دارد که کارش تمام شده آنوقت برود از آنطرف رئیس تنبا کو در تمام شهرها و بلاد ایران مأمور و علمه جاتی که برای انجام اینکار داشت چه از فرنگی و چه از ایرانی تماماً را متفرق و احضار و جواب داد چنانچه يك نفر در دولت و بلاد ایران از این اشخاص نیست و اگر در جایی باشد و کسی مطلع است بعرض رساند تا دولت او را خارج نماید و باز هم تکرار میکنیم که اینکار بالمره خارجاً و داخلماً متروک و موقوف شده دائمیست و ابداً موقتی نیست و این امتیاز را بعد از این دولت باحدی از تجار خارجه و داخله نخواهد داد تمام آسوده و مطمئن باشند (صحفه همایونی و دستخط)

تمام این یادداشت بحکم و فرمایش ما است که در اینورقه نوشته اند و سوادی از این فرمایشات را ملك التجار برداشته بهمه جا منتشر نماید (توشقان ٹیل ۱۳۰۹)

تعجب در اینست که بعد از اعلان چرا آنهایی که بکمپانی تنبا کو فروخته نمیروند پول داده تنبا کوی خود را پس بگیرند .

صورت اعلانی که از جانب رئیس دخانیات

در باب فسخ امتیاز شده است

اعلان - چون دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه منویول و انحصار دخانیات را کلیتاً از داخله و خارجه موقوف فرمودند و بمن رسماً نوشتند لهذا بعموم تجاریکه با اداره (رزی) تنباکو و توتون فروخته اند اعلان مینمایم هر کس بخواهد تنباکو و توتون خود را پس بگیرد با اداره دخانیات رفته و قیمتی را که برای آن دریافت نموده رد کند و جنس خود را تحویل بگیرد (ارنستین).

مکتوب امین السلطان بحضرت حجة الاسلام مرحوم میرزای آشتیانی

عرض میشود جناب حاج ملك التجار فرمایشات جناب مستطاب عالی را کاملاً رساندند مایه کمال امتنان شد و یقین دارم که عرایض اخلاص کیش را هم تماماً و صحیحاً رسانده است و خاطر عالی را مستحضر داشته است لازم دانستم که این مختصر را هم تحریراً مصدع خاطر عالی شوم که خاطر جناب مستطاب عالی از این طرف خاصه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روحی فداه و از ارادت و اخلاص این بنده از حالا تا هر وقت بلکه بعون الله تعالی مادام العمر مطمئن باشید که بهیچوجه خللی و نقصی در آن حاصل نخواهد شد مشروط بر اینکه جناب مستطاب عالی هم بشبهات مفسدین و ارباب غرض اعتناء نفرمائید و هر وقت هر چه عرض شود از این بنده استفسار فرمائید تا حقیقت معلوم شود زیاده عرضی ندارم (ایام افادت مستدام)

جواب مکتوب مزبور

عرض میشود جناب ملك التجار همان قسمیکه فرمایشات جنابعالی را کاملاً ابلاغ نموده قاطع هستم که عرایض داعی را هم تماماً و کاملاً بعرض رسانیده است اگرچه بهمان بیانات ایشان کمال استظهار و اطمینان حاصل گشته بود ثانیاً هم که رقعۀ شریفۀ جنابعالی را رساندند بر مراتب استظهار و اطمینان داعی افزود و محض رعایت ادب لازم دیدم که کتابۀ در مقام تصدیع بر آمده و این فقره را تصریح نماید که بصاحب شریعت مقدسه قسم است این داعی دوام دولت ابد مدت قاهره هیچوقت از دعای بقای ذات اقدس ملوکانه غفلت ننموده و نخواهد نمود بلکه دعای آن وجود مبارک را بر خود و بر قاطبه اهل اسلام خاصه سلسله جلیله علماء واجب میدانند از شخص محترم جناب عالی هم از هر جهت هم وقت کمال امتنان را داشته و دارم و مخصوصاً جنابعالی را از غالب وزرای سابق و لاحق نیک نفس تر و خوش اعتقاد تر میدانم و یقین دارم که بهیچوجه من الوجوه از هیچ بابت از خیر دولت و ملت چشم نخواهید پوشید حتی بجناب ملك التجار گفتم از روی انصاف و قتیکه انسان ملاحظه نماید برای این منصب جلیل حال هیچ شخص عاقلی از جناب عالی تعدی نخواهد نمود و همانطوریکه جناب عالی امر فرموده اید که اعتنا بشبهات ارباب غرض نشود داعی هم خواهش و استدعا میکند که جناب عالی هر وقت چیزی بشنوید بتوسط خود جناب ملك التجار که معتمد جنابعالیست و داعی هم وثوق و اعتماد دارد پیغام فرمائید تا فوراً رفع

شبهه شود ائمه جماعت هم که در این دوروزه بمسجد نرفته بودند فوراً بهمه اطلاع داد که منبر رفته وجود مسعود اعلیحضرت همایونی ایدالله جیشه وابد عیشه رادعا کنند بایمانات کافیه جناب ملکالتجار زیاده براین تصدیع وجسارت است . ایام افادت مستدام

صورت مکتوب امین السلطان بحضرت مستطاب

میرزای آشتیانی اعلی الله مقامه

عرض میشود امیدوارم انشاءالله تعالی وجود مسعود عالی مقرون بسلامتست رقیمه مطاعه عالی باعریضه تلگرافی جناب مستطاب حجة الاسلام میرزاه مدظله العالی رسید فوراً از عرض لحاظ اقدس همایون



مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی

گذرانده از این نوع اظهار دعا گوئی جناب معظم الیه خاطر مهر مظاهر خیلی خرسند و خوشنود شدند وهم از اقدامات جناب عالی خاطر همایون راضی شدند بدیهیست مراتب را چنانچه باید وشاید

خاطر نشان ایشان فرموده اند و رفع اشکالات شده است جواب تلگراف جناب آقای میرزا راهم صادر و مرحمت فرموده اند لفاً ارسال داشت که بملاحظه شریف جناب مستطاب عالی هم برسد و بعد بتلگرافخانه ارسال فرمایند که تلگراف شود و چون از تلگراف خود جناب عالی هم اظهار لطف درباره ارادت کیش فرموده اند خواهش دارم امتنان و تشکر بنده را بنحویکه شاید و باید خدمتشان مرقوم فرمائید (ایام افادت و افاضت مستدام)

اول تلگرافیکه مرحوم آیه الله حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه باعلی حضرت ناصر الدین شاه مخبره نموده

بسم الله الرحمن الرحيم - بتوسط حضرت اسمعيل مجد ارفع والا شاهزاده اعظم نایب السلطنه دام اقباله العالی بشرف عرض حضور اعلی حضرت اقدس شاهنشاه خلد الله ملكه میرساند - اگر چه دعا گوناگون بمحض دعا گوئی اکتفا نموده تصدی استدعائی از حضور انور نکرده ولی نظر بتواصل اخبار بوقوع دقایقی چند که توانی از عرض مفاسد آنها خلاف رعایت حقوق دین و دولتست عرضه میدارد که اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه و تودد آنها بامسلمان و اجرای عمل بانك و تنباکو و راه آهن و غیره از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مغل نظام مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است واقعه شیراز از قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در حمای مطهر حضرت احمد بن موسی علیهما السلام و هتك آن بقعه مبارک و تبعید جناب شریعت مآب حاج سید علی اکبر (۱) سلمه الله بوضع ناشایسته نمونه از نتایج این امور است البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته و الا از فرط اهتمام خاطر همایون در ترقیات ملت و دولت رضا با اجرای این امور مترقب و مأمول نبوده دعا گو هیچ در مقام دولت خواهی هم رضا نمیدهد که بعد از استمرار نعمت خداوند جلّت عظمته باعلی حضرت شهر یاری عز نصره و بقوت شوکت و دوام سلطنت این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحقه دامنگیر دین و دولت و رعیت است در این عهد همایون جاری شده نام نیک چند ساله دولت خدای نخواستہ بخلاف مذکور شود رجاء واثق از مراحم ملوکانه آنکه اگر اولیای دولت در این امور ترخیصی فرموده اند باتفاق کلمه ملت معتذر شده این مفاسد را باحسن وجه تدارک و جناب معظم را که تا کنون پناهنده ناحیه مقدسه است بتلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمایند تا سبب مزید دعا گوئی و امیدواری کافه علماء و رعایا گردد الامر الاقدس الاعلی مطاع .

تلگراف ثانی حضرت آیه الله میرزای شیرازی

بحضور اعلی حضرت ناصر الدین شاه

بشرف عرض حضور اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملكه میرساند سابقاً دعا گو عریضه تلگرافاً در باب مفاسد مداخله خارجه در داخله مملکت ایران بحضور مبارک عرض نموده بود جوابی (۱) مراد آقا سید علی اکبر قال اسیری است که او را از فارس نفی و بعتبات تبعید نمودند .

از جانب اولیاء دولت قویشوکت نقل نمودند که کاشف بود از آنکه بفاسد اجرای این امور حق التفات فرمودند و چون اغماض از آن منافی رعایت حقوق اسلام بود لهذا ثانیاً بعرض حضور مبارک میرساند که مفاسد انفاذ این امور بمراتب اعظم از مفاسد صرف نظر از آنها است کدام مفسده با اختلال قوانین ملت وعدم استقلال سلطنت و تفرق کلیه رعیت و یأس آنها از مراحم ملوکانه برابری میکند چگونه میشود که باوجود اینکه در قرون متداوله اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین شکر الله مساعیهم آنهمه اتلاف نفوس و بذل اموال خطیره در اعلاى کلمه اسلام بفرمایند امروزه باندک فایده باترقت ترتب مفسده از تمام اغماض نموده و کفره را بروجوه معایش و تجارات آنها مسلط کرد تا بالاخره اضطراب با آنها مخالطه و مواده کنند و بخوف یا رغبت ذلت نوکری آنها را اختیار نمایند و کم کم بیشتر منکرات شایع و متظاهر شود و رفته رفته عقاید شان فاسد و شریعت اسلام مختل النظام گشته و خلق ایران بکفر قدیم خود برگردند البته شدت واضطراب و وحشت رعیت و استنکاف علماء اعلام را در انفاذ این امور بعرض حضور مبارک نرسانیدند و بردولت اغفال نمودند زیرا که این امور قابل انفاذ نیست و نخواهد شد هر چند منجر باتلاف نفوس شود و الا از حزم خسروانه مأمول نبود رضا دهند رعیت که فی الحقیقه خزانه هامره دولتند بالمره از وجوه تجارت و مکاسب خود مسلوب الاختیار و مقهور کفار باشند بدیهیست اولیای دولت قویشوکت را از اجرای این امور جز ترقی دولت مقصدی در نظر نیست بهتر آن بود که این رنج را در تربیت اتباع دولت قویشوکت متحمل شوند که هم سبب جمعیت قلوب رعیت و امیدواری آنها گردد و هم منافی با قوانین ملت و استقلال دولت نباشد مأمول از عنایات ملوکانه چنانست که عرایض صادقانه دعا گو را باتأمل ملحوظ نظر انور و در جمع قلوب رعیت بذل مرحمت فرمائید تا بکمال امیدواری و شکر گذاری مشغول دعا گوئی دوام دولت جاوید مدت باشند - الامر الاقدس الاعلی مطاع - تاریخ وصول این تلگراف چهارم شهر رجب (۱۳۰۹)

تلگراف آقایان علماء طهران حضور حضرت آیه الله

میرزای شیرازی اعلی الله مقامه

خدمت سراسر سعادت بندگان جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن دام ظلّه العالی - امتیاز و اختصاصی که در مسئله دخانیات از جانب اولیای دولت ایران بفرنگیها داده شده بود بحکم اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه از کل ممالک محروسه ایران برداشته شد و کل اهالی ایران از زارع و کسبه و تجار و مالکین تنباکو و تنباکوفروشها وغیره از امروز ببعد آسوده و مختارند که تنباکو و توتون و عموم اجناس عایده دخانیه خودشانرا بهر کس و بهر قیمت و هر نحو که دلخواه آنها است بیع و شری در ممالک محروسه ایران وبدون استثناء بنمایند لهذا لازم شد که تفصیل را بعرض حضور جناب مستطاب عالی برسانیم که چون بنا بر احترام تلگراف جناب عالی و بعض مذاکرات منسوبه بجناب عالی اعلیحضرت اقدس شهرباری ماها را خواسته تحقیقات فرمودند که آیا این شهرت حکم منسوب بجناب عالی صحیح است یاخیر، بمحض اینکه عرض شد صحیح است فوراً

جناب امین‌السلطان را مأمور فرمودند با دستور عملهای مؤکده و زحمات زیاد اینعمل را موقوف و انحصار را برداشته خوبست که جناب مستطاب عالی در اینموقع تشکر این توجّه ملوکانه را تلگرافاً بمرض حضور همایونی برسانید امضاء (محمدحسن آشتیانی) (سیدعلی اکبر تفرشی) (محمد رضا طباطبائی) (فضل‌الله نوری) (امام جمعه) ۱۶ جمادی الاولی (۱۳۰۹)

جواب تلگراف آقایان از میرزای شیرازی

خدمت آقایان عظام دارالخلافة ضاعف‌الله اقدامهم - بشارت رفع دخانیه موجب مزید تشکر و امیدواری و دعا گوئی ذات اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه گردید انشاءالله بهمت عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد شد . (محمدحسن الحسینی) تاریخ وصول تلگراف ۳۰ شهر جمادی الاولی (۱۳۰۹) .

تلگراف حضرت مستطاب میرزای آشتیانی

بحضرت آیه‌الله میرزای شیرازی اعلی‌الله مقامهما

بمرض بندگان حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن دام ظلّه میرساند عریضه تلگرافی شما تشکر از مراحم ملوکانه در باب رفع امتیاز که بتوسط دعا گو بحضور مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام پناه ظل‌الله تعالی خلدالله ملکه و دولته و ادام الله ظلّه‌العالی عرض شده بود بعا کفان حضور مبارک به توسط حضرت مستطاب اسعد اشرف اجل افتخم وزیر اعظم آقای امین‌السلطان دام اجلاله رسانده جواب را بتوسط ایشان تحصیل کرده مخابره نمودم معلومست همواره در دعا گوئی وجود مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس ظل‌الله خلدالله ملکه که سبب قوام دین و دولت است اهتمام داشته و دارند که سایر علماء اعلام فضلاً از رعیت و عوام اقتدا نمایند و حضرت مستطاب اجل وزیر اعظم دام اجلاله کمال مسرت و اطمینان امتنانرا از تفقّدات حضرت عالی از تلگرافاتی که بدعا گو شده و از نظر ایشان گذشته دارند و مستدعی هستم که در رمضان اجابت دعا از نظر حضرت عالی نروند (الداعی المخلص محمد حسن الآشتیانی)

تلگراف حضرت آیه‌الله میرزای شیرازی

بجناب حجة الاسلام میرزای آشتیانی اعلی‌الله مقامهما

بسم‌الله الرحمن الرحیم - خدمت جناب مستطاب شریعتمدار افتخارالمجتهدین العظام حجة الاسلام آقای میرزا محمد حسن سلمه‌الله تم - تلگراف جناب عالی در باب رفع امتیاز دخانیه و اعلان برترخیص استعمال بموجب نوشته احقر رسید البته آنچه صلاح دانسته‌اید عین صوابست و من بعد هم منعی از استعمال چنانچه اعلام فرموده اید نیست و الحق از مراحم ملوکانه که مایه قوام دین و دولت بود کمال امتنان و شکر گذاری دارم تلگراف تشکری بحضور مبارک عرض کرده‌ام که انشاءالله بمرحمت جناب

عالی خواهد رسید و از حسن اقدامات و اهتمامات جناب مستطاب اجل آقای امین السلطان دام اقباله العالی هم جناب عالی اظهار کمال امتنان احقر را خواهید فرمود عریضه هم بحضور مبارک با جواب رقیه جناب اجل زیداجلاله بصحابت جناب مستطاب عمده الفضلاء و المحترمین حاج میرزا باقر واعظ ایدالله افادته که برای اظهار شکر این نعمت بطهران معاودت نموده انشاءالله خواهد رسید .
(الاحقر محمد حسن الحسینی)

تلگراف تشکر حضرت آیه الله میرزای شیرازی

ب حضور اعلی حضرت ناصر الدین شاه

بسم الله الرحمن الرحيم - بتوسط جناب مستطاب شریعتمدار افتخار المجتهدین العظام حجة الاسلام آقا میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی - بشرف عرض حضور اعلی حضرت اقدس شاهنشاه خلدالله ملكه میرساند . بشارت رفع اختصاص دخانیه بر حسب تلگرافات علماء اعلام دارالخلافة كثر الله امثالهم موجب کمال شکر گذاری و امیدواری و سبب مزید دعا گوئی گردید، بر اهالی مملکت لازمست بمرزبان شاهنشاه اسلام پناه اعز الله نصره مباهات نمایند که با کمال استقلال و نهایت مطاوعت رعیت همین که محقق شد که این اختصاص منافی ملت و بر عموم رعیت شاقست محض اعلاء کلمه ملت و رفاه عموم رعیت صرف توجه ملوکانه و همت خسروانه فرموده باستمداد از میان الطاف امام زمان عجل الله ارواحنا فداه بالمره رفع همه مفاسد مترقبه را فرموده اند و این سنت عادلانه را که واقعا موجب حفظ دین و دولت و مایه احیاء مساعی جمیله سلاطین سلف شکر الله مساعیهم و سرمشق ملوک اعصار لاحقہ در نشر عدل و ترفیه حال رعیت و محافظت حدود دولت و ملت و بسط بساط امن و امان بود اجراء فرموده اند تا دلیل فرط معدلت و رعیت پروری شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملكه باشد و این معنی سبب مزید تشکر کافه علماء و عموم رعایا گردید همواره از حضرت احدیت عز اسمہ خواستارم که نعمت وجود سلطان عادل و پادشاه دین پرور را مستمر فرماید و ظل عواطف ملوکانه را بر مفارق مسلمین جاوید و پاینده دارد .

(الاحقر محمد حسن الحسینی)

تاریخ وصول تلگراف شهر رجب المرجب (۱۳۰۹)

جواب تلگراف مرزبور از طرف اعلی حضرت

ناصر الدین شاه قاجار

جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن شیرازی سلمه الله تعالی - تلگرافنامه آنجناب متضمن تحسین الغاء عمل تنباکو و شکر نسخ قراردادیکه موجب بعضی توهمات و شکایتها شده بود ملحوظ افتاد نیت پاک آنجناب در اصلاح اسلام و مسلمین و خیر دولت و دین معلوم است البته از نظر حق آنجناب پوشیده نیست که حفظ صرفه و آسایش رعیت را فریضه ذمت خود شمرده و هرگز از این وظیفه اصلی غافل نمانده ایم ، دعوات خیریه و توجهات مقدسه آنجناب را منتظریم در هر مرحله بنیات ما مدد کند و آنچه مایه سعادت و سلامت این ملت است بخواست خدا تکمیل نمائیم

و انشاء الله بهمت آنجناب مستطاب و اهتمام علماء اعلام اساس دین مبین محکم و این اخلاق و معارف که مزیت مسلمین در این است ترویج شود تا بعون و عنایت باری تعالی بتوانیم تکلیف واجب خود را ادا کنیم . باز از آنجناب التماس دعا داریم .

تلگراف حضرت آیه الله میرزای شیرازی

بحضرت آیه الله میرزای آشتیانی

بسم الله الرحمن الرحيم - خدمت سرکار شریعتمدار مجتهد الزمان ملاذالانام حجة الاسلام آقا میرزا محمدحسن سلمه الله تعالی . سابقاً تلگرافی در امر دخانیات و تعلیق اذن بروصول خط شریف عرض شده ولی فعلاً محرمانه مینویسم که در اصلاح این امر ، حال که اولیای دولت قاهره اقدام دارند باید جناب عالی بر مکنون خیالات ایشان مطلع باشید و از کیفیت علاجی که در این باب متصدی میشود مستحضر شوید که مؤدی بفساد دیگری نباشد که در علاج او باز گرفتاری جدید برای دین و دولت دست بدهد و البته عین آن سندیکه دولت بفرنگی داده اند مسترد خواهند داشت که دیگر اجانب امیدی در مملکت ایران نداشته باشند و یکسره مقطوع الرجاء بشوند و باید از جانب دولت اطمینان کاملی برعیت داده شود و فرمانی مستحکم در رفع ابدی این امر و مختاریت رعیت صادر شود که بر بیع و شرای دخانیات در داخله و حمل بخارجه مسلط و مختار باشند و از هر جهت قلوب رعیت از وحشت و اضطراب بیاسایند و از وخامت عاقبت اینکار مأمون شوند و با رفاهیت و آسایش مشغول دعا گوئی و شکر گذاری ذات همایون شاهنشاه اسلامیان پناه اعز الله نصرته باشند و تاتفصیل مطلب بهمین وجه بر خود احقر بتصریح جناب عالی معلوم نشود اذن نمیتوانم داد و حکم بحرمت مستمر است و خوبست همین مطلب را بجناب مستطاب اجل آقای امین السلطان دام اقباله العالی در موقع مناسب مذاکره نموده مسئله را موافق صلاح دین و دولت فیصل بفرمائید (محمدحسن الحسینی) تاریخ وصول تلگراف (۴ شهر رجب ۱۳۰۹) .

صورت تلگراف امین السلطان

به حکام ولایات ایران

بحکام ولایات عموماً بر حسب امر قدر قدرت اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه ابلاغ میشود . بنا بر رحمت و رأفت همایون شاهنشاهی نسبت بعموم ممالک محروسه ایران بعد از آنکه معلوم شد که عمل انحصار تنباکو و منویل آن بر عموم اهالی قدری شاق است و از خاکپای اقدس همایونی مستدعی معافی و موقوفی آن شدند برای آسایش خاطر عموم اهالی و رعایا و تکمیل مزید دعا گوئی وجود مبارک این انحصار و منویل در تمام ممالک محروسه ایران از امروز متروک و موقوف فرمودند و ضرر و خسارت کمیانرا از ممر دیگر معین و مقرر خواهند فرمود که برور بکمیانی پرداخته خواهد شد از تاریخ این تلگراف بدانید و بعموم اهالی و علماء و اعیان و تجار و غیرهم اطلاع بدهید تنباکو و تن و عموم اجناس دخانیه خودشانرا بهر کس و بهر قیمت و بهر نحو که میل

دارند بیع و شری نمایند بأمورین و کسان اداره دخانیه اگرچه رئیس آنها یقیناً اطلاع داده است شما هم اطلاع بنهید که حکم از اینقرار است و ضمناً بموجب امرهایونی روحنا فداء تأکید میشود مبدا نسبت بأمورین آنها خلاف قاعده و خلاف احترامی حرکت بشود که موجب تنبیه و سیاست شدیدی خواهد شد . مردم هم خودشانرا از این زحمت آسوده دانند و بدعا گوئی وجود مسعودهایونی و شکر گذاری مراحم کامله هایون خسروانه بیفزایند و بعضی حرکات جاهلانه را بکلی موقوف نمایند و عرایض تشکرانه علماء اعلام را بخاکهای مبارک برسانند .

(۱۶) جدی الاولی ۱۳۰۹ (امین السلطان)

تلگراف حاج حسن و کیل الدوله کرمانشاهی

بتوسط حاج عبدالرحیم

حضور مبارک بندگان حجة الاسلام آقای میرزا روحی فداء جسارت عرض مینماید . علماء دارالخلافه سه طغرا تلگراف بحضور مبارک عرض کرده و بتوسط جناب آقای ملک التجار دارالخلافه که از اجلاء اشخاص و دوستان فدویست استدعای بذل مرحمت و عنایت در صدور جواب کرده اند مستدعی آنکه از مرحمت جواب ، جناب معزی الیه و فدوی را قرین سر افزای و افتخار فرمائید .
(فدوی - حسن)

تلگراف آقامیرزا حسن آشتیانی

بحضرت آیه الله میرزای شیرازی

کرمانشاهان - بغداد - بتوسط حاج عبدالرحیم و کیل الدوله . خدمت ملاذ الانام حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلین آقای حاج میرزا محمد حسن دام عمره ومد ظلّه - عرضه می دارد که امتیاز دخانیات از داخله ایران و خارجه آن بکلی بهمت ملوکانه خسروانه و تدبیرات کافیه از جانب سنی الجوانب اعلی حضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه و دولته بتوسط حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان دام اجلاله و کفایت ایشان از بابت آسودگی عامه رعایا و احترام حکم شرع که منسوب بحضرت عالی شده در باب منع از استعمال تنباکو و توتون رفع شده هر چند سابق بر این هم مطلب عرض شده بود چون سر بسته بود و فی الجمله اجالی داشت لهذا مجدداً حاجت بعرض شد که صریحاً اذن کشیدن غلیان و غیره را داده و ضمناً اظهار دعا گوئی از این مرحمت ملوکانه بفرمائید و خدمت حضرت اجل را هم در ملت و دولت منظور داشته باشید .

(الداعی المخلص - حسن آشتیانی)

تلگراف آقاسیدعلی اکبر تفرشی

کرمانشاهان - بغداد - بتوسط حاج عبدالرحیم و کیل الدوله . بشرف عرض حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن ادام الله افاضته میرساند که آنچه جناب شریعتمدار ملاذ الاسلام بعرض

رسانیده اند مطابق واقع میباشد انشاء الله مرحمت فرموده تجویز شرب تنن و تشکر از مراحم ملوکانه خدیوانه خواهند فرمود .
(خادم شریعت مطهره - علی اکبر حسینی تفرشی)

تلگراف آقا شیخ فضل الله

کرمانشاهان - بغداد - بتوسط حاج عبدالرحیم - خدمت حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین ادام الله تعالی ظلّه - عرض میشود که چون سابقاً بحسب حکمی که از جناب مستطاب عالی سمت انتشار پذیرفت در نهی استعمال دخانیات بمجرد استماع ، عامه مسلمین اطاعت نمودند و بکلی ترک کردند و فعلاً نیز متروکست از آنجا که ذات اقدس همایون اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه دین پناه ابدالله شوکته همواره بتبعیت قواعد دین مبین کمال اهتمام و بذل جهد میفرمایند بتوسط حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان و کفایت ایشان استدعای حضرت عالی و رعایت رعایای ممالک محروسه ایران رأفت و مرحمت فرمودند امتیاز انحصاریکه بخارجه مرحمت شده بود موقوف و ید خارجه را از تصرفات دخانیات ایران در داخله و خارجه کوتاه و مسلوب الاختیار فرمودند و حسب الامر اقدس اعلانات شافی بعموم رعایا شد که با کمال امیدواری بمراحم ملوکانه بدعا گوئی و کسب تجارت خود کما فی السابق من غیر تفاوت باشند و سابقاً بنحو اختصار تلگرافی دایر بتشکرات عرض شده بود چون فعلاً رفع مانع بکلی شده و بالمره امتیاز را برداشته امر بعد خود کما فی السابق رسید مستدعی از حضرت عالی آنکه بعبارت صریح واضح بعد از تشکر از مراحم ملوکانه اجازه بفرمائید که خلق مشغول استعمال دخانیات کما فی السابق باشند و از مکاسب خود باز نمانند و مشغول بدعا گوئی سلامت ذات اقدس همایون شاهنشاه دین پناه متع الله المسلمین بطول بقاء دولت باشند و این عرایض صادقانه از احقر فضل الله نوری است بنشان و علامت تفویض و کالت مطلقه در امر مرحوم حاج محمد علی اصفهانی شهیر بتاجر شاهرودی . فوراً جواب لازمست سلام علیکم و رحمة الله و برکاته
(شیخ فضل الله نوری)

تلگراف آقا سید محمد رضا طباطبائی

کرمانشاه - بغداد - بتوسط جناب وکیل الدوله دام مجده - خدمت جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن ادام الله ظلّه عرضه می دارد . مسئله انحصار دخانیات همان قسم است که آقایان عظام سلمهم الله مشروحاً معروض داشته اند فی الحقیقه بندگان اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطنته در آن مرحمت تمامی بعموم ملت ایران تفضل فرموده و کلیه این فقره صورت قدیم شد و حضرت اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان دام اجلاله لازمه جد و جهد را در رفع اینکار بعمل آوردند اکنون استدعای همه آنست که معجلاً اجازه استعمال تنباکو و تنن را مرحمت فرمائید که در تأخیر اجازه خدا نخواستہ فسادی مترتب نشود با احتمال اینکه جناب آقای آقا سید محمد اخوی بسمت کر بلا مشرف شده باشند مستقیماً جسارت شد .
(اقل خدام اهل علم - سید محمد رضا)

تلگراف آقامیرزا زین العابدین امام جمعه طهران

بغداد - بتوسط حاج عبدالهادی تاجر استرآبادی - خدمت حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن دام ظلّه العالی در فقره دخانیات تفصیلی واقع گردید که عرضش حضور عالی لازمست سواد دستخطی از حضرت عالی معروف گردید که عین عبارت اینست:

« بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و تنن بای نحو کان در حکم مجاربه با امام زمان صلوات الله علیه است »

(حرره الاحقر - محمد حسن الحسینی)

بعضی گفتند دستخط حضرت عالی این نیست بعضی گفتند هست چون نسبت بحضرت عالی داده شده بود شاهنشاه اسلام پناه بجناب امین السلطان امر فرمودند امتیاز دخانیات بکلی موقوف و برداشته شود و بحالت اولیه رجوع گردد و بزحمت زیاد امتیاز و انحصار دخانیات را از خارجه و داخله برداشتند و داعی و سایر آقایان علماء بشکرانه این مرحمت تلگرافی حضور حضرت عالی عرض نمودیم جواب رسید چون تصریح نسبت بحلیت غلیان نشده بود بین عوام غائله مرتفع نشده است حال لازم شد تلگرافاً عرض کنم که چنانچه غلیان حرمت ابدی دارد تلگراف فرمائید که دیگر احدی غلیان نکشد و چنانچه اصلاً حرمت نداشته و یا بعد از رفع علت و برداشتن امتیاز حرمت پیدا کرده نیز مفصلاً تلگراف فرمائید که جمیعاً اطاعت نموده و رفع تردید و فساد عوام بشود تعلیقه ای که در حق جناب شریعت مآب آقای حاج سیدعلی اکبر سلمه الله تعالی فرموده بودید کتباً جواب عرض کرده ام علاوه بر این تلگراف که میفرمائید جواب این عریضه را نیز کتباً دستخط مبارک باذن و رخصت یا حرمت غلیان و منع مفسدین فرمائید که لازم است .

« جواب مکتوبی که امام جمعه نوشته است چون محتوی بر مطالب »

« تاریخی است در این مقام درج مینمائیم »

مکتوب امام جمعه بحضرت آیه الله شیرازی

بشرف عرض عالی میرساند - تعلیقه شریفه حضرت حجة الاسلام عالی مدظله که بداعی مرقوم فرموده بودند زیارت نمود و کمال مسرت از سلامت وجود مقدس حاصل گردید حضرت احدیت جل اسمه را بتمام نعمائیکه باهل اسلام عنایت فرموده شکر میکنم خصوصاً بنعمت وجود مبارک حضرت عالی که باهل اسلام عنایت فرموده سلامتی وجود مبارک را از درگاه احدیت مسئلت میکنم که بحمدالله ترویج شرع با آن وجود مبارک است . در فقره جناب شریعتمدار آقای آقا سیدعلی اکبر سلمه الله تعالی اظهار مرحمت فرموده بودند خداوند شاهد حالست که از وقتی که واقعه ایشانرا شنیدم در اصلاح آن کوتاهی نکردم و آنی آسوده نبوده ام و بعد از آنکه بسمع مبارک اعلی حضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه رسید که با ایشان این نوع حرکت شده است نهایت افسردگی بر ایشان دست داده است و در صدد تلافی و اصلاح بر آمدند و جناب اجل افخم عالی وزیر اعظم دام اقباله هم نهایت اهتمام را در اصلاح این مسئله فرمودند، بجعل اکاذیب خاطر شاهنشاه اسلام پناه را از مفسده مشوش نموده عرض

نموده بودند که جناب سید در منبر صریح گفته که تمام فرنگیها که در شیراز هستند باید کشت و جمعی را ایشان برای کشتن فرنگی و خلاف مذهب در دور خود جمع آوری نموده قلب مبارک شاهنشاهی را مشوش ازین فقرات نمودند این بود که همین قدر تلگراف فرمودند که جناب آقای معظم بزیارت عتبات مشرف شوند چند وقتی در شیراز نباشند کسانیکه سابقه عداوت با ایشان داشتند آن حرکات خلافی که بسمع مبارک رسیده و نسبت بجناب ایشان کردند و خدا و رسول و ائمه را بغضب آوردند خداوند آنها را لعنت کند که برای چندروزه دنیا اینقسم حرکات میکنند و سید بزرگوار را باین صدمات میاندازند از برکات اجداد طاهرین و توجه خاطر مبارک امیدوارم که امور جناب ایشان بعد از ورود بطریق دلخواه حضرت عالی و ایشان انجام داده شود ولی همین قدر عرض میکنم و لازم دانستم که جسارت کنم که قلب مبارک شاهنشاه اسلام پناه راضی باین قبیل امورات که عرض شده و میشود نبوده و نیست و هرگز باینکه کفر با اسلام غلبه پیدا نماید نبوده و نیست و نخواهد بود. و همچنین جناب اجل وزیر اعظم دام علاه که در این جوانی معرفتی و مبری از کافه معاصیست و مطیع شرع و شریعت، و اخلاصی نسبت بسادات خاصه دارد که هیچیک از دولتیان مثل او نیستند (۱) و هر امریکه از حضرت عالی نسبت با ایشان صادر بشود در اطاعت و اجرای آن حاضر بوده و هستند در رقیمه مبارکه که بداعی مرقوم فرموده بودند اظهار مرحمت و عنایت هم با ایشان فرموده بودند لهذا لازم دانست که بعضی از حالات ایشان را بعرض عالی برسانم و خود ایشانهم عریضه محض اظهار ارادت و اخلاص بحضور مبارک عرض نموده اند چنانچه صلاح دانند جواب عریضه ایشان را مرحمت فرمایند که بیشتر مایه ارادت ایشان خواهد شد. منتظر صدور اوامر و نواهی حضرت عالی بوده و هستم خداوند وجود مبارک را از برای اهل اسلام پاینده بدارد. (الامر العالی مطاع و اسئلكم الدعاء)

در نوزدهم ماه جمادی الاولی (۱۳۰۹) چند تلگراف از سامره

رسید که عیناً درج میشود

تلگراف حضرت آیه الله میرزای شیرازی

بحضرت حجة الاسلام میرزای آشتیانی

سرکار شریعتمدار افتخارالمجتهدین العظام عمادالاسلام آقا میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی - تلگراف جنابعالی و سایر علماء اعلام در باب رفع دخانیه رسید اگرچه بمراحم ملوکانه و التزام شاهنشاه دین پناه خلدالله ملکه باحکام شرع و فرموده جنابعالی و سایر علماء کثر الله امثالهم کمال وثوق و اعتماد هست ولی چون تلگراف در اینوقت محل اعتماد نیست، متوقع آنکه بخط شریف تصریح فرموده که اختصاص بالکلیه از داخله و خارجه بحسب واقع از ایران مرتفع و دست اجانب را از اینعمل بالمره قطع نموده اند

(۱) وقتی که مثل امام جمعه کسی را، اینگونه ترویج و تعدیل نماید از مثل امین السلطان فاسقی و ظالمی که او را بمرتبه عصمت رسانیده است دیگر ما از سایرین چه بنویسیم همین مدایح بی مأخذ بود که ما را بآنروز نشانید.

واحتمال عود و تبدیل و تبعیض بهیچوجه نیست تا سبب خاطر جمعی اینجانب شود والا بموجب شریعت مطهره استعمال دخانیات جایز نیست و حکم بحرمت کماکان برقرار است تغییر نخواهد یافت .
(محمدحسن الحسینی)

تلگراف حضرت آیه الله میرزای شیرازی

بجناب امام جمعه طهران

جناب مستطاب ملاذالانام ظهیرالاسلام آقای امام جمعه سلمه الله تم - تلگراف جنابعالی درباره دخانیه رسید از صدور حکم سابق و ارتفاع آن سؤال فرموده بودید بلی سابقاً حکم کرده ام و هر چند

جنابعالی و سایر علماء اعلام تصدیق برفع اختصاص فرموده اند و نهایت اطمینان و سکون نفس بمعدلات و حسن نیت اعلی حضرت ظل الله عز نصره دارم ولی بجهت عدم اعتماد بر طریق تلگراف در این اوقات فعلاً رخصت موقوفست بر اینکه از طریق معتبر و فکر واقع ، حال بر خود حقیر معلوم شود و خود اخبار میکنم والا حکم بحرمت کما فی السابق باقیست . رقیمة شریفه که در امر جناب مستطاب شریعت مآب آقا سید علی اکبر فرموده بودید و مشتمل بود بر رقیمة جناب مستطاب اجل آقای امین - السلطان دام اقباله رسید اقدامات و اهتمامات جناب اجل موجب امتنان شد از صدق نیت و حسن فطرت ایشان همین قسم مترقب بوده هست و انشاء الله تعالی در پیشرفت مقاصد راجعه بصلاح دین و دولت باستمداد از توجهات امام عصر (عج) کمال همراهی و مساعدت خواهند فرمود . جواب کتبی انشاء الله با یت میرسد .



میر سید زین العابدین امام جمعه طهران
و داماد ناصر الدین شاه

از وصول این جوابها که بدین

صراحت و وضوح در منع از دخانیات تأکید و تشدید شده بود بر تشویق و اضطراب اولیای دولت افزوده این بود که اولیای دولت اظهار این تلگرافات را موافق صلاح وقت ندانسته بتلگرافخانه دار الخلافه و سایر تلگرافخانه های بلاد محروسه قدغن اکیدی شد که در اینخصوص هر تلگرافی که منافی مقاصد حالیه دولت باشد پنهان داشته اصلاً اظهار ندارند لهذا تلگرافاتی که در اینخصوص از جانب حجة الاسلام سایر بلاد محروسه نیز فرستاده شد همه جا مأمور تلگرافخانه پنهان داشته و تا این غائله در میان بود اظهار ننموده اند . صورت پاره ای از تلگرافات را که بوسیله چند بدست آورده ایم عیناً درج مینمائیم .

تلگراف تبریز

تبریز - جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام ظهیرالاسلام آقای حاج میرزا جواد آقادم علاه - از آذربایجان سؤالاتی از حکم حقیر بجرمت استعمال دخانیات رسیده بلی حکم کرده ام ولی اکنون تغییر نیافته و برقرار است و تا خبر محقق برفع حکم از خود حقیر بجناب عالی نرسد البته امر با استمرار ترک بالمره خواهد فرمود
(محمد حسن الحسینی)

تلگراف باصفهان

اصفهان - جناب مستطاب شریعت مآب آقای حاج شیخ محمد تقی سلمه الله تم . از اصفهان سؤالاتی از حکم حقیر بجرمت دخانیات شده بود بلی حکم کرده ام و فعلا حرامست و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه بطریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار برفع نکنم حکم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست .
(محمد حسن الحسینی)

تلگراف بشیراز

شیراز - جنابان مستطابان شریعتمداران آقامیرزا محمد علی و آقا شیخ محمد حسن سلمه الله تم - سؤال از حکم حقیر بجرمت استعمال دخانیات فرموده بودید . بلی حکم کرده ام و فعلا حرامست و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه بطریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار برفع نکنم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست .
(محمد حسن الحسینی)

تلگراف بکرمانشاه

کرمانشاهان - جناب مستطاب عمدة العلماء العظام آقای حاج آقا سلمه الله تم (الی آخر مثل سابقست)

تلگراف بینزد

یزد - خدمت سرکار شریعتمدار آقای آقامیرسید علی مدرس دام علاه - از تفصیل احکام محکمه بنده گان حضرت مستطاب حجة الاسلام دام ظلّه العالی بجرمت استعمال دخانیات بای نحو کان البته اطلاع دارید ولی اکنون بر حکم باقیند و مقرر فرموده اند که مادام که رفع امتیاز بالمره از داخله و خارجه بطریق تحقیق بر خودشان محقق نشود و اعلام جدید برفع حکم نفرمایند حکم بجرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست . دستخط مبارک بهمین مضمون خواهد رسید .
(حسین النوری)

تلگراف بسبزوار

سبزوار - جناب مستطاب عماد الاسلام آقای آقا میرزا ابراهیم شریعتمدار دام علاه - چون بجهت مفاسد مداخله اجانب در بلاد اسلام بنده گان حضرت حجة الاسلام دام ظلّه العالی حکم بجرمت استعمال مطلق دخانیات بای نحو کان فرموده اند که البته باطلاع جناب عالی رسیده محض اعلاء کلمه حق عرض میشود که فعلا هم حکم بجرمت باقیند و تا رفع مداخله آنها از داخله و خارجه بخودشان محقق نشده اعلام بر رخصت نفرمایند حکم بجرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست .
(حسین النوری)

تلگراف بطهران

بتاریخ ۱۵ جمادی الاولی (۱۳۰۹)

جناب شریعتمدار آقا شیخ فضل الله نوری سلمه الله تعالی - از طهران جمعی سؤال نموده اند از حکم حضرت حجة الاسلام در خصوص دخانیات ، عجب است ، بلی حکم صادر مجدداً هم بدستخط مبارک بایست میرسد .
(حسین النوری)

در اوخر ماه جمادی الاولی ۱۳۰۹ مقاله سودمندی از طرف یکی از علماء نوشته و بدر دیوارها چسبانیده و در مدارس و مساجد انداخته که صورت آن از اینقرار است :

مقاله ملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - در مسئله تن و تنباکو و شخص مستأجر انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها که منتسب بر رؤساء ملت گردیده است منبأب المقدمه عرضه میدارد که از اصول موضوعه و مسلمات تمام ارباب عقولست که باید شخصی که مالک نقطه‌ای از نقاطست سدّ احتمالات ورود اجنبی را بر آن نقطه بنماید حتی هر گاه عاقل احتمال بدهد فلان که اقرب مردمست باو، اگر چندی در خانه او بنشینند اظهار مالکیت خواهد نمود و اخراج نتوان کرد مگر بمشقت ، فرمود از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد باینکه اگر کسی دشمن قوی پنجه داشته باشد و احتمال بدهد شاید شیخون بخانه او بزنند یا در صدد قتل او بر آید ویرا راحت نشاید و ثقات و ثغور آنخانه را کمال محافظت و مراقبت باید بنماید و دیگر آنکه الملك عقیم از شیم نفوس و مسلمات ملو کست چه بسیار عقود و عهود نبود بسته شد و بصلاح حفظ مملکت و سلطنت در انتقاض آن منتقض گردیده و دشمنانرا بایمان مُغلظه مطمئن ساخته پس از استیلاء از پایش در آوزدند . و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده است از اصول برهان و امور قوی بینانست و بتکرر مشاهده از حالت اهالی انگلیس و مکر و خیال آنها نسبت باهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویدا کالشمس فی وسط السماء گردیده که قرارداد آنها پایه اصلی ندارد چنانچه در بدو ضبط هند باسم تجارت رعایای آنجا را تبعه ساخته و از خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام مملکت استیلاء یافتند و به قرارهای اولیه وفا نمودند ، مصر را هم بهمین نهج مقهور ساختند و الآن آن نابکاران در صدد ضبط و بردن مملکت ایران برآمده اند اعاذنا الله تعالی من ذلك از طرف فارس که اول ثغور اسلامت راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفه قدیمه آستان ثامن الائمه (ع) است بنای شهر بآن تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن نقطه بنحو اتم و اکمل فراهم آوردند مستأجر تنبا کورا چه واداشته که همچو بنای عظیمی باسم محل تنبا کور در نقطه باغ ایلخانی که مشرف بر تمام شهر و اربک و سایر نقاط این شهر است بنماید . قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته اند مانند کشتی زره پوش توپ بر او گردش میکند باینکه برای او ممکن بود سرای امین الملك را خالی از اغیار اجاره نماید از کجا با اشاره دولت آنها نباشد . بلکه مظنون اینست که تمام این مخارج گزاف از مالک مملکت آنها است والا تاجر را چکار بهفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری بنماید . کمی میتواند اصل مایه خود را از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد . از کجا میتواند اطمینان تحصیل نمود که در بارهای قماش و تنبا کو و غیره توپ و تفنگ باین محل حمل ننماید که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند . باسم مفتش تاسی تومان بسر کردها دادن و غلامها در اطراف مهیا ساختن

دلیل واضحیست بر طول آمال و بلندی خیال و دفع ضرر مظنون بلکه محتمل عقلاً لازم و از آنجائیکه امام عصر حجت بن الحسن (عج) را توجهی تامست بشیعیان و بقاء سلطنت سلطان ایران چنانکه متکلمین فرمایند وجوده لطف و بقاءه لطف آخر از بابت لطف جاری فرمود بقلم شریف جناب مستطاب قبله الانام حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن شیرازی دام ظلّه العالی که از خواص بندگان امام همام خدا و شیعیان امام (ع) است و قریب نود سال در خدمتگذاری شرع مبین و ترویج دین خانم النبیین (ص) زحمت بلانهایه کشیده و متوسل بناحیه مقدسه امام زمان گردیده که **(الیوم استعمال تباکو و تنبای نحو کان در حکم محاربه با امام زمانست)** و الحق اینکلمه جامعۀ شریفه که مشتمل بر معانی کثیره است داخل در امثال توقیعات رفیعہ و الفاظ صادره از لسان صاحب الزمان (ع) است و چنان ایهت ووقعی در قلوب و ضیعی و شریف و عالم و جاهل افکند که با هزار توپ و تفنگ ممکن نبود ممانعت این خلق را از شرب دخانیه کرد. گویا منادی امام عصر (عج) ندا در داد که (ای مطمین امام (ع) حفظ اسلام موقوف بعدم استیلائی کفار است) و لن یجعل الله للكافرين على المؤمنين سيلا دادن تنباکو و تنبای بدست کفار مثل سایر چیزها سبب استیلاء و رخنه و کثرت نفوذ آنها است و بالمآل سلطنت شیعه به پید بد آنها قرار خواهد گرفت پس چیزیکه ممکن الترتیب است باید تمام مردم فعلاً ترک کنند لعل الله یحدث بعد ذلك امرأ و حفظ بیضه اسلام داخل در اصول و فرائض عینیّه است بر تمام آحاد مسلمانان با عدم من به الکفایه واجب عینی است و اصل مسئله ما داخل در احکام و موضوعات مستنبطه نیست تا اینکه اطاعت آن تنها بر مقلدین واجب باشد بلکه از قبیل حکم در موضوعات صرفه است که اطاعت حکم حاکم شرعی مطاع بر مجتهد دیگر و مقلدین لازم و محتتم است بمقتضای فرمایش حضرت صادق (ع) (اذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینارد و الراد علیه راد علینا و هو علی حد الشریک بالله تعالی) مثل حکم جناب حجة الاسلام میرزا ادام الله ظلّه العالی حکم حجت امام عصر است بر خلق و نقض حکم ایشان نقض حکم امام (ع) است و سوسه و بودن حکم از جناب ایشان مثل سوسه در قرآنست که آیا کلام خلقتست یا فرمایش خالق گذشته از اینکه خط و مهر ایشان بالعیان دیده شده است اینکلمه شریفه نظیر توقیعات رفیعہ است که بر این عالم ربانی که داخل در مرتاضین و اهل الله و خواص اولیا است ورود نمود و انقطاع سفارت در غیبت کبری منافی با ورود توقیع بر خواص نیست چنانچه بر شیخ مفید و دیگران نازل گردید. نعوذ بالله من سیئات العمل و قبح الزلل و به نستعین.

این مقاله نیز در رفع شکوک و شبهاتی که در اینخصوص باذهان

مردم عوام جاداده شده خیلی مؤثر و مفید افتاد

صورت اعلانی روز جمعه بیست و سوم جمادی الاولی سنه ۱۳۰۹ بدیوار شمس العماره و سایر گذرها و مجامع شهر چسبانیده بدین مضمون که :

بر حسب حکم جناب حجة الاسلام آقای میرزای شیرازی یوم دوشنبه آتیه جهاد است مردم مهیا شوید.

این شایعه شورانگیز دروغین بزودی در شهر منتشر گردیده عامه مردم را مهیج گردید مردم راستی بنیال جهاد افتادند در صدد کارسازی تهیه و تدارک و فراهم کردن اسلحه برآمدند و آذوقه جمع و فراهم آوردند. مردمان در مقام وصیت و وداع با اهل و عیال خودشان بناله صدا بلند نمودند فرنگیانی که مقیم دارالخلافه بودند از سفر و غیرهم همگی از این معنی سخت مضطرب

وپریشان شده برای حفظ خودشان ازدولت دراینخصوص امنیت واطمینان طلبیدند که ما بااطمینان دولت بدین مملکت آمده‌ایم اکنون که مردم ملت را حکم بجهادآمده ورعیت درخیال شورش وستیزگی با دولتند تکلیف ما چیست وازطرف حفظ خودمان چگونه وبچه وسیله مطمئن باشیم اولیای دولت که درباره خود وحرمسرای سلطنتی وسایراجزاء سلطنت بقایت مضطرب وهراسان بودند از این اطمینان خواستن خارجه نیزچند درجه بروحشت واضطراب ایشان افزوده لذا ازیکطرف مستمسک باذیال علماء گردیدند که این شایمه را تکذیب کنند از یکسو مجلسی در دربار تشکیل دادند که صورت آن مجلس ازاینقراراست :

اجزاء حضار مجلس از طرف ملت (جناب آقا میرزا حسن آشتیانی - جناب آقا سیدعلی اکبر تفرشی - حاج شیخ فضل الله نوری - جناب امام جمعه - جناب آقا سید محمد رضا طباطبائی - جناب آقا سید عبدالله بهبهانی - جناب آخوند ملا محمد تقی کاشی) اجزاء حاضرین مجلس از طرف دولت (نایب السلطنه کامران میرزا - وزیر اعظم امین السلطان - حاج امین السلطنه - امین الدوله - مشیر الدوله - قوام الدوله - مخبر الدوله) .

از جانب ناصرالدین شاه صورت فرمان امتیازنامه عمل این امتیازرا بمیان گذارده که برحسب امر همایونی شما که علماء شریعت ورؤسای ملت هستید صورت این امتیازنامه راملاحظه بفرمائید ودرخصوص قرارداد عمل این امتیاز هرگونه تعهد و شرطیکه دولت بموجب این امتیازنامه بر خلاف مقاصد ملت و احکام شریعت ملتزم گردیده تغییر بدهید شروع بخواندن امتیازنامه کردند نخستین کلمه که عنوان فرمان این عمل در صدر این نامه نوشته شده کلمه (منویل) است اولیای شریعت نخست از معنی این کلمه پرسش نمودند جواب گفته شد این کلمه لفظیست فرنگی و برحسب وضع این لغت در اصل معنی امتیاز و انحصار است (منویل) خرید و فروش تنبا کوی معنی انحصار معامله تنبا کو و تن مملکت بشخص صاحب امتیاز بطوریکه معامله این اجناس مخصوص او باشد و در مملکت هیچ کس را حق این معامله جز باذن و اجازه او نباشد و صاحبان این اجناس مجبوراً باید باو بفروشند و بدیگری نمیتوان فروخت . پس از شرح و تفسیر این کلمه اولیای ملت فرمودند که این نخستین التزامیست که در این امتیازنامه بر خلاف احکام شریعت و اصول مسلمة ملت واقع شده است (الناس مسلطون علی اموالهم) در شریعت اسلام مالک در مال خود صاحب اختیار است مالک را از هیچ روبر مالش جبر و قهر نتوان نمود . بنای حک و اصلاح شد . این کلمه اولین باید حک شود اولیای دولت در اینخصوص که اصل عنوان این عمل و تمام مطلب و مدعای ایشان بود بکوشش افتاده که بلکه بتوانند بمداهنه و صورت سازی یک نحو کلاه شرعی بر سر این عمل گذارند و بعضی از منتسبان بشریعت که در باطن کمال موافقت و همراهی را با خیالات ایشان داشتند نیز در مقابل علماء بنای لِمَ وَلَا نُسَلِّمَ را گذاشتند علماء نیز در این مقام سخت ایستاده که ما بیغمبران مشرع و شریعت آور نیستیم تا بتوانیم حرامی را حلال کنیم وظیفه ما علمای اسلام تنها بیان حلال و حرام شریعت اسلام است حکمی که در اینخصوص در شریعت اسلام مقرر گشته همانست که بیان شده از اینگونه جوابهای سخت علماء ابواب هرگونه مداهنه بر اولیای دولت بسته شده عرصه از هر جهت برایشان تنگ گردید این بود که امین السلطان جان مطلب را اظهار نمود که آقایان بی پرده میگویم اعلیحضرت شاهنشاهی صریحاً

فرموده‌اند تغییر و تبدیل این امتیازنامه از هیچ‌رو دولت را ممکن نتواند بود این‌معنی محال و ممنوع است شما از این‌معنی قطع نظر نموده فکر دیگر بکنید. علماء نیز در کمال صفا گفتند ما هم بی‌پرده می‌گوییم حرام شریعت اسلام را از هیچ‌رو نمیتوانیم حلال نمود مساعدت با دولت در خصوص این امتیازنامه از ما نیز محال و ممنوع است علاوه بر اینکه غرض دولت از انعقاد این مجلس هر گاه تدبیری برای برداشتن منع و متار که دخانیات است شما خود میدانید که در این منع ما را از هیچ‌رو مدخلیتی نبوده و نیست. از جانب رفیع‌الجوانب حضرت حجة الاسلام که نایب‌امام و حکم جنابش درباره مجتهد و مقلد نافذ و واجب‌الاتباع است در سر من رأی حکمی بمنع استعمال دخانیات بتفصیلی که میدانید شرف صدور یافته و این حکم بمجرد رسیدن در کمتر از نیم‌روز در این بلد همه جا شایع و همه کس اطاعت نمود ما نیز در این خصوص مانند سایر مردم اطاعت نمودیم. او ایای دولت از این در راهی بمقصد نیافته از در تهدید بدر آمدند مشیرالدوله خطاب بعلما کرده و گفت آقایان این امر برای شما خوبی ندارد. آقا سید علی اکبر تفرشی از این سخن تهدید آمیز بر آشفست که این نامربوط‌ها چیست چه معنی دارد چه می‌کنند ما را. قوام‌الدوله بسخن درآمد و گفت برداشتن این امتیاز محال و ممنوع است باز جناب آقا سید علی اکبر گفت (گویا رئیس دخانیات ورزی شما باشید) امین‌السلطان گفت خیر ایشان جناب قوام‌الدوله وزیر امور خارجه میباشند. جناب آقا سید محمد رضا فرمود اگر این حکم را دولت داده است که باید بامضای ملت باشد و اگر شخص شاه داده است که... حقی نداشته و ندارد. اولیای دولت که عرصه را بر خود تنگ یافته از خواندن امتیازنامه صرف‌نظر کرده شروع بقرائت تلگراف کردند که سابقاً نگارش یافت بالجمله پس از مذاکرات بسیار امین‌السلطان از طرف علماء و کالت گرفت و متعهد شد که بر حسب و کالت از جانب علمای ملت در فسخ و ابطال این عمل اقدامات مجدانه بکار برده و بقدر امکان در رفع این امتیاز کوشش نموده از هیچ‌رو فروگذاری نکند مشروط بر اینکه علماء هم پس از رفع این امتیاز در خصوص اباحه دخانیات و تکذیب اعلان جهاد مضایقه روا ندانسته. مجلس بدینجا ختام یافت.

آن مقاله و این اعلان باعث شد که سفیر روس هم در سفارتخانه روس مجلسی بعنوان ضیافت تشکیل داد که ما صورت آن مجلس را درج مینمائیم لکن در این مقام بهتر اینست که صورت امتیازنامه را هم درج کنیم و هذا صورته.

صورت امتیازنامه

صورت فرمان امتیاز تنباکو و تنن منوبل خرید و فروش و ساختن در داخل یا خارج - کل تنن و تنباکوئی که در ممالک محروسه بعمل آورده میشود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصارنامه به (مازور تالبوت) و بشرکاء خودشان مشروط بشرايط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم.

فصل ۱

صاحبان این امتیازنامه همه ساله مبلغ پانزده هزار لیره انگلیسی بخزانة عامره اعلى کارسازی خواهند نمود از اینکه از اینکار نفع ببرند یا ضرر این پول هر ساله در پنج ماه از سال گذشته پرداخته میشود.

فصل ۲

فقط محض تعیین از تنباکو و تننی که در ممالک محروسه بعمل آورده میشود صاحبان این امتیاز ثبت از زارعی که میخواهد عمل زراعت این امتیاز را بکند نگاه خواهند داشت و دولت علیه بحکم محلیه حکم اکیدی خواهد فرمود که زارعین تنباکو و تنن را مجبور بدادن ثبت نمایند و اذن و اجازه نامه چه از برای فروش و معامله و غیره تنن و تنباکو و سیگار و سیگارت و انقیه و غیره حق خالص صاحبان این امتیاز است و احدی جز صاحبان این امتیاز نامه حق صدور اجازه نامه جات مزبوره ندارند و نخواهند داشت اصناف تنن و تنباکو فروش که مشغول این حرفتند در کسب و معاملات داخله خود برقرار خواهند بود مشروط بداشتن اجازه نامه که دارنده امتیاز خواهد داد.

فصل ۳

بعد از وضع جمیع مخارج متعلق باین عمل و تقسیم صدوینج سرمایه خودشان بین صاحبان این امتیاز یک ربع منافع باقیمانده سال بسال تسلیم خزانه عامره اعلی خواهند نمود دولت ایران حق واریسی بدفاتر هر ساله آنها خواهد داشت.

فصل ۴

جمیع اسباب کارخانه و ملزومات اینکار که صاحبان این امتیاز داخل ممالک محروسه می آورند از جمیع عوارضات گمرکی و غیره آزاد خواهد بود.

فصل ۵

حمل و نقل تنن و تنباکو در ممالک محروسه بلا اجازه صاحبان این امتیاز ممنوعست مگر آنچه که مسافرین برای استعمال یومیه خودشان همراه داشته باشند.

فصل ۶

صاحبان این امتیاز باید جمیع تنن و تنباکوئی که در ممالک محروسه بعمل آورده میشود ابتیاع در عوض آن نقد کارسازی نمایند تا آن درجه که قابل استعمال باشد باید تمام تنباکو و غیرها که فعلا موجود است ابتیاع نمایند قیمت که باید بعمل آورنده یا مالک داده شود دوستانه بین عمل آورنده یا مالک و صاحبان این امتیاز قرار خواهد شد ولی در صورت عدم رضایت طرفین بحکمیت مرضی الطرفین رجوع خواهد شد و حکم قطعی مجری خواهد شد.

فصل ۷

دولت علیه متقبل میشود که بهیچوجه علاوه و اضافه بر مالیات و عوارضات و رسوم گمرک حالبه در باره تنن و تنباکو و سیگار و سیگارت و انقیه تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این امتیاز نامه نمایند همچنین دارنده امتیاز و شرکای او متعهدند که تمام رسوماتی که بالفعل از تنباکو عاید دولت علیه ایران میشود کماکان عاید گردد.

فصل ۸

هر کس یا کسانیکه بخواهند از این فصل گریزی اختیار نمایند مورد سیاست و مجازات دولت

خواهند شد و هر کس یا کسانی که در پیش آنها خفیه تنباکو و تنن و غیره بجهت فروش این معامله پیدا بشود نیز بجریمه و سیاست سخت دولت گرفتار خواهد شد دولت علیه حمایت و تقویت صریح هر چه تمامتر خود را درباره جمیع عمال صاحبان این امتیاز مرعی خواهد نمود و صاحبان این امتیاز تعهد مینمایند که بهیچوجه از حقوق خود موافق این امتیاز نامچه تجاوز ننمایند .

فصل ۹

صاحبان این امتیاز مختار خواهند بود تمام حقوق یا امتیازات و یا تعهدات و غیره خود را بهر کس یا کسانی که میل دارند منتقل نمایند ولی قبل از وقت باولیای دولت اطلاع خواهند داد .

فصل ۱۰

عمل آوردنده یا مالک تنن و تنباکو هر وقت تنن یا تنباکوی خود را حاصل نمود باید خود بنزدیکترین و کیل صاحبان این امتیاز اطلاع بدهد که حاصل ایشان بچه مقدار است تا اینکه صاحبان این امتیازنامه بتوانند تعهدات مقرر فوق را در فصل ششم بموقع اجراء گذارند و آن را بزودی ابتیاع نمایند .

فصل ۱۱

صاحبان این امتیاز حق نخواهند داشت اراضی ابتیاع نمایند مگر باندازه لزوم اجرای این امتیازنامه بجهت انبار و مورد لزوم آن .

فصل ۱۲

زارعین بر طبق تفصیل شروط که از جانب صاحبان این امتیاز بهرامی دولت مقرر میشود و محق میباشند که باندازه (فنی) برای حاصل خود پیشکی بآنها داده شود .

فصل ۱۳

اگر از تاریخ امضاء این امتیازنامه تا انقضای مدت یکسال کمیانی اجزای آن تشکیل نشود و شروع بکار نشود این امتیازنامه از درجه اعتبار ساقط و باطل خواهد شد مگر اینکه جنگه یا امثال آن که مانع تشکیل کمیانی باشد واقع شود .

فصل ۱۴

در صورت وقوع اختلاف مابین دولت علیه ایران و صاحبان امتیاز آن اختلاف رجوع بحکیمت مرضی الطرفین خواهد شد و در صورت عدم امکان رضایت طرفین حکم اختلاف را رجوع بحکیمت قطعی حکمی بتعمین یکی از نمایندگان دولت اتازونی یا آلمان یا اطیش مقیم طهران خواهد شد .

فصل ۱۵

این امتیازنامه بدو نسخه مابین دولت علیه ایران و (ماژور تالبوت) بامضای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و ثبت وزارت امور خارجه مبادله شده و مضمون فارسی آن محل اجتناب خواهد شد . تاریخ مطابق (۲۸) رجب ۱۳۰۸

این امتیاز مشثوم را بدین تفصیل که مرقوم افتاد در فرنگستان تحصیل نموده بمقتضای آن

مآل اندیشی و اتقانی که انگلیسیانرا در کاراست برای استعکام کار خود که دیگر قابل نسخ نباشد حقوق و تمهیداتیرا که بموجب این قرارداد برعهده دولت ایران می‌داشته بچندین دست نقل و تحویل داده یائی نیز از سایر دول بزرگ اوروپ در میان کشید بخیال خود تا آنجائیکه او را در امکان می‌کنجید مطلب را بزرگ کرد که دیگر دولت ایرانرا مجال فسخ و ابطالی نباشد و پس از همه این اساس بندیها و تمهید سایر مقدمات کار بفاصله هفده ماه از معاودت موکب همایونی بمقر سلطنت، جمعی از فرنگیان بنام هیئت کمیانی این عمل بآرزوی وصل جوئی مقصود عمده خودشان با اشتهای هرچه صافتر بایران شتافتند در اثنای همین مسافرت عبورشان باسلامبول افتاده صاحب روزنامه اختررا بارئیس این جماعت ملاقاتی دست داده روزنامه گرامی را در اینخصوص مقاله‌ایست که عیناً نقل میشود.

صاحب روزنامه مذکور میگوید ما را با صاحب امتیاز در اینجا ملاقاتی دست داد در آن ملاقات در خصوص شرایط امتیاز صحبتی در میان گذشت مومی الیه مدعی این شد که انحصار تنباکو و تن در ایران موجب منافع دولت و زراع تجارتست پرسیدم که اولاً از منافع زراع شرحی بیان نمائید که از این معنی چه فایده دارند گفت که زراع پیش از این محصول را یا نسیه بتجار مملکت می‌فروختند و یا اینکه با چیت و کرباس مبادله مینمودند اما من پس از برداشتن محصول پول نقدخواهم شرد جواب دادم که این دعوی بی دلیل و سخن ناتمامست زیرا که زراع هموقت محصول را بنقد می‌فروختند سهلست که بسا میشد سه ماهه پیشکی هم از تجار پول میگرفتند که هنگام درک محصول جنس بدهند و فرقی اینست که آنگاه مرد زارع صدنفر مشتری داشت و از روی رواج وقت مالش را بنحویکه دلش میخواست می‌فروخت حالا باید تنها بیکنفر بفروشد آنهم بقیمتی که خریدار معین میکند پس این معنی موجب مضرت گردید نه منفعت بفرمائید منفعت دولت از این امر چیست گفت سالیانه بعلاوه پانزده هزار لیره انگلیس ربع مداخل نیز بدولت عاید خواهد شد جواب داده شد که این نیز حریفست سست بعلت اینکه دولت عثمانی در صورتیکه تن بمالك محروسه خیلی کمتر از محصول تنباکو و تن بمالك ایرانست سالیانه از اداره (رژی) یعنی انحصار معادل هفتصد هزار لیره عثمانی میگردد خمس مداخل نیز بدولت عاید است (بین تفاوت ره از کجاست تابکجا) و حال آنکه تننی که بخارج می‌رود نیز از قید انحصار آزاد است یعنی هم زراع میتوانند بخارج بفرستند هم تجار حتی دولت نیز بملاحظه رفاه حال زراع و تجار محصولیکه بخارج می‌رود حبه و دیناری گمرک نمیگیرد تا دست رعیت باز شده رغبت زراع از کاشتن و پرورش دادن آن محصول نکاهد. بنابراین مبلغی که سالانه شما بدولت خواهید داد در جنب منافی که اداره (رژی) بدولت عثمانی میدهد وقتی ندارد یعنی اینهمه مداخل بکیسه خود شما خواهد رفت دست تجار هم که از امروز بالمره بسته شد بعلت اینکه محصولی که بخارج خواهد رفت نیز داخل شرایط امتیاز است معلومست که صاحب امتیاز چندین تصعیبات در آورده مبالغی با سم مخارج و منافع انحصار بدان افزوده آنگاه بتجار خواهد فروخت که هیچکس زیر آن بار نتواند رفت بجملاً از این انحصار و امتیاز منافی بملك و ملت عاید نخواهد شد سهلست که خیلی ضرر و خسارت از اینرو بمملکت وارد خواهد آمد که از حالا تعداد آن ممکن نیست

این قدر هست که در شرایط امتیاز خیلی سماح شده واسطه کار غفلت کرده است چنانچه امروز تنها انحصار برای تنباکوی اصفهان آنهم باستانی داخله مملکت چند تن از معتبران تجار ایران هستند که سالانه بیست هزار لیره بدولت میدهند پس از این یکی میتوان دریافت که در شرایط امتیاز آن چقدر سماح شده است افسوس است که اولیای دولت بچه ملاحظه زیر این بار گران رفته اند معلوم است در امثال اینکارها که هنوز در ایران رواج نگرفته مأمورین بی خبر از وضع کار که تا کنون امثال آنرا در ملک خود ندیده اند الته از میدان مردمان محیل و چرب زبان و خوش آمد گوی فرنگستان گوی نتوانند ره بود معایب و مضرات اینکار نه چندانست که بنوشتن تمام شود عجالتاً باید سوخت و ساخت تا خدای خود بحال ملت ترحم فرماید .

مجلس ضیافت

پس از آنکه اعلان جهادیه منتشر گردید و مرتب بر آن مجلس علما و درباریان منعقد ، امین - السلطان متقبل گردید که امتیاز را مرتفع سازد و معامله را فسخ نماید آقایان هم متعهد شدند که شایعه جهادیه را مکذب شوند و در بالای منبر مردم را امر بهبر و تأمل و انتظار تا روز چهارشنبه ۲۱ ماه فرمودند و نیز بمردم رسانیدند که شما با پادشاه طرف میباشید و استرداد حقوق خود را جاهدید این مقاوله و مجاهده را جهاد گفتن خطاست امام جمعه در بالای منبر بهمین مضمون نطق نمود که یک دفعه صدای زنها وضجه آنها بلند شد که امروز اگر مردان ما مانند زنان در خانه بنشینند ما زنان جامه مردان می پوشیم و حق خود را از دست نمی دهیم این چه فرمایش است که میفرمائید ما نه با پادشاه طرفیم نه با کس دیگر ما اجراء حکم خدا را خواهانیم این مذاکرات آقایان اگر چه قدری مردم را ساکت و آرام نمود لکن باز از وحشت و اضطراب آسایش نداشتند این شد که سفیر دولت روس مجلسی بعنوان ضیافت ترتیب داده و سایر سفرای خارجه را بانضمام رئیس کمیانی امتیاز (آرسن) نام دعوت نموده همگی شان حاضر آن مجلس شدند پس از پذیرائی و ورودشان چون هنگام دور باده رسید صاحب منزل یعنی سفیر روس خود ابتداء نموده جامی بدست گرفت و این عبارت بگفت (سلامت اتفاق کلمه ملت اسلام) و لاجرعه نوش جان کرد . حضار مجلس از استماع این کلمه که بر حسب رسم و عادت مردم فرنگستان این چنین کلمه در چنین موقعی کاشف از کمال اشتیاق و آرزومندی گوینده باین معنی است بغایت در عجب شده بدیهیست (سلامتی اتفاق کلمه ملت اسلام) گذشته از اینکه بکلی منافی مقاصد عموم فرنگستان است امروزه همان اتفاق کلمه ملت اسلام است که عرصه را بر همه مقیمین این شهر بدین حد تنگ گرفته .

سفیر روس چون آثار تعجب از ایشان مشاهده نمود بگفتار آمده که مرا از ترتیب این مجلس غرض جز این منظور نظر نبود که همگی شماها را در یک مجلس جمع آورده همین عبارت را بگویم و شرح دهم اگر رخصت فرمائید بی پرده سخن کنم گفتند همه کوشیم تا چه فرمائید آغاز سخن کرد که آقایان من ؛ امروزه معادل دو کرور مالیت از اجناس و معمولات فرنگستان از قبیل غلبان و سرغلبان چینی و بلور در جاهای خود موقوف و معطل مانده و حال آنها بالمآل هم معلوم نیست چه خواهد بود

و سبب اینوضع اختلال آمیز همگی را معلومست که (آرسن) اینمرد صاحب امتیاز دخانیه عملی را برخلاف آئین مسلمانان با دولت گذرانیده و چون اینگونه عمل مطابق اصول اسلامیه نبوده است رئیس اسلامیان که بمراحل از حدود ایران بیرونست رفع و ابطال اینعمل را در این دیده که مسلمانانرا از استعمال دخانیات ممتنع دارد در این مقام برآمده دو کلمه در خصوص منع مسلمانان از این عمل نوشت و فرستاد و این نوشته بمحض وصول در ظرف يك نیمروز در شهر باین عظمت همهجا منتشر گردیده و بمحض اشتها این يك دو کلمه نوشته تمامی مسلمانان با اینکه هنوز صحت و صدق این نوشته برا کتر و اغلب محقق نشده بود تنها با احتمال اینکه شاید صحیح باشد این چنین عادت پانصد ساله را يك دفعه چنانکه می بینند بالمره متار که نمودند حالا شما سفرای محترم که وکلای دول بزرگ اروپا هستید و بر حسب وظیفه و منصب بزرگ خودتان نظر در وجوه صلاح و فساد و منافع و مضار دولت و مملکت خود را در عهده دارید معین بفرمائید که منشاء این خسارت و ضرر و تدارک آنرا در چه میدانید. اینمطلب تا باین حد هنوز جزئیست و این مقدار ضرر را میتوان متحمل شد ولی هر گاه اینمرد صاحب امتیاز اندکی دیگر این معامله را دنبال کند و آن مرد بزرگ اسلام نیز برای دفع طرف مقابل بنای تشدید در امر گذارده بنویسد که شرب چائی نیز همین حال دارد هیچ تصور کردهاید چه مقادارها مالیه از اجناس و معمولات فرنگستان که لوازم اینکار است از قبیل قند و چائی و سماور و قوری و سینی و استکان و نعلبکی و غیر اینها بالمره عاقل و باطل مانده تا چه پایه سکتة بکلیه تجارت فرنگستان وارد خواهد آمد اینهم گوئیم آسانست اگر این مرد مسلم القول بنویسد که تمامی امتعه و اجناسی که از فرنگستان حمل و نقل بایران میشوند کائنا ما کان حالش همین و استعمالش روا نیست بلکه مایحتاج مسلمانان باید مثل سابق از داخل مملکت فراهم شود شماره گرفتهاید چندین باب بزرگ از تجارت تمامی دول اروپا از این رهگذر مسدود خواهد شد.

اینرا هم سهل گیریم هر گاه این شخص بزرگ نافذ الکلامه حکم بئی بدهد که بر مسلمانان حتم و لازمست که تمامی فرنگیانی را که در بلاد اسلام منتشرند همگی را باید قتل و اعدام نمود هیچ میدانید آنگاه چه خواهد شد و چه قدرها نفوس از تبعه دول اروپا در این مملکت عرضه دمار و هلاک خواهند شد و اینهمه نفوس تلف شده را آنگاه بچه میتوان تلافی نمود و حال آنکه می دانید موافق قانون تمامی دول متمدنه روی زمین هر نفر که در بلوای عمومی تلف شود خونش هبا و هدر خواهد رفت زیرا که مواخذه داشتن عمومی را در اینخصوص از آنرو که تلافی فاسد با فساد است نقض غرض و منافی مقاصد سیاسیه دول متمدنه خواهد بود.

بعد از این بیانات گفت نه تنها دولت متبوعه من در معرض اینگونه مخاطرات واقعتست بلکه دول متبوعه شما که حاضرین این مجلسید حتی دولت انگلیس نیز در این مفاسد و مضار شریک و سهیم خواهند بود. من امروز شما خفته گانرا بیدار نمودم تا فردا هیچیک از شما را نزد دولت متبوعه خود عذری نباشد تا هنوز وقتست پیش از اینکه این فتنه چنان غلظت و اشتدادی گیرد که رشته چاره بالمره از چنگ هر کس بیرون شود فکری بکنید.

چون سخن این مرد خردمند کار آگاه بیایان میرسد تمامی سفراء متوجه (آرسن) تنبا کوئی

شده میگویند سخنان این مرد دانشمند همگی درست و تمامست. اینوضع فساد آمیز حالی و آنچه از این مفاسد که بدین رشته و ترتیب بیش آمد تمامی دول میتواند گردید، نه منشاء همه اینها توتی؟ و تحریک این فتنه را بدین گونه که امن و امان از مال و جان همگی در این بلد برداشته شده است تو باعث بوده و هستی باید البته حکماً هر چه زودتر درصدد علاج کار برآمده یارأساً فسخ و ابطال این عمل نموده بالمره دست از اینکار برداری و یا اینکه مخصوصاً از رؤسای اسلام در اینخصوص امضا بیاوری.

(آرسن) امتیازی در جواب سفر میگوید من چگونه دست از این معامله میتوانم داشت حال آنکه اینکار تا کنون زیاده از چهار کرور برشوه و تعارف و مرسوم و مواجب و تعمیرات و سایر تهیه اسباب و لوازم خسارت کشیده ام.

سفر روس نیز در جواب این حرف او میگوید مسلمانانرا میرسد بگویند چون تو از اول میدانستی این چنین معامله بر خلاف اصول و قواعد ملت و بدون رضا و امضای رؤسای اسلام است، لاجرم این خواهد شد که خود بر ضرر خود اقدام نموده و این مبلغ خسارت را دانسته بکیسه خود وارد آورده ای و هر کس دانسته بر ضرر خود اقدام نماید البته غرامت او بر کس دیگر نخواهد بود چنانچه این مطلب نیز از اصول مسلمة ملت اسلام بلکه تمامی ملل است.

سفر نیز در این خصوص تصدیق از سفیر روس نموده مرد امتیازی بالمره مفحم شده از هر گونه سخنی در جواب بماند این شد که لاعلاج در آن مجلس از سفر مهلت میطلبد تا بخیال خودش از رؤسای اسلام برشوه و نوید امضای بگیرد. استمهال نامه او را پذیرفته مجلس را برهم زدند بیچاره (آرسن) تنها کوئی متحیر که چکند چگونه چشم از همه این خسارتهای پوشیده دست از این عمل برگیرد و اگر نه چگونه در مقابل این دول بزرگ از عهده جواب بیرون آید. رفته بامین السلطان وزیر اعظم در آویخت که من باطمینان دولت اقدام بر این عمل نموده وزیر بار گران اینهمه خسارت رفته ام حالا بسبب این روش و غوغای عمومی مردم مملکت از اصل عمل باز مانده ام سهلست که طرف مسئولیت تمامی دول نیز واقع شده ام شما درباره من از دو کار یکی را اختیار کنید یا خسارت های مرا غرامت کشیده و تدارک کنید تا کمپانی دست از عمل بر گرفته و بی کار خود رفته این فتنه بخود فرو نشیند و یا اینکه دولت ایران اقدام نموده این فتنه و غوغای عمومی را با اجازه و همراهی هلمه ملت فرو بنشانند. امین السلطان نخست امضای علماء را متقبل شد یکی از علما را بغضه صاحب امتیاز فرستاد که سه هزار و پانصد تومان هم از این ملاقات بر خسارت افزوده گردید که در اینجا قلم نگارنده تاریخ پیش نمی رود و چشم از دوجزه و تاریخ خود که خیلی باعث بیداری خواهد گردید پوشیده و برای احترام و حقوق آن عالم رشته تاریخ خود را بهمین مقام ختم میکنم که اولیاء دولت دیدند از هیچ رو استخلاص برایشان ممکن نیست لذا خسارت کمپانی را متقبل شده و یک ملت بزرگ را زیر قرض انداخته پولها پارک ساخته شد و خرج خانها شد قرضی برای دولت و ملت باقی ماند.

و اسفا! این قرض را کی می دهد جز بیچاره ملت! جز از مال رعایا دیگر از چه محل میدهد نمیدانم شاید از کدیمین و عرق جبین و اندوخته های آبا و اجدادشان. نه والله نه بالله.

محل اداء این پولها همان فلاحین و زارعین همان فقراء همان بیچاره ها میباشند والا بویکه بکیسه

آقا و خان و شاه و وزیر و اعیان دفت دیگر خارج نشده و نخواهد شد بالجمله در این مقام این رشته از تاریخ را ختم مینمائیم بیاره از مکتوب میرزا علی اصغر خان که برحوم آیه الله میرزای شیرازی قدس سره نوشته است و هو هذا .

صورت عریضه امین السلطان

بحضرت آیه الله میرزای شیرازی

ملاذالاناما ، حجة الاسلاما ، قبله گاهها - چون این مسئله اعطاء امتیاز تجارت دخانیات بکمپانی



امین السلطان

درانظار واذهان محل بعض شبهات گردید وحققت آن دربرده خفا مانده است واین بنده لازم شمرده

سبب اقدام و ارتفاع و جهت الغاء و ارفاع آنرا من البدو الی الختم بطریق ایجاز کما هو الواقع باطلاع خاطر شریعت مظهر جناب مستطاب عالی دامت افضاله برسانم که از بادی و خاتمه آن مستحضر شده بالکلیه کشف غطا از این مسئله بشود .

لهذا بتصدیق میبردازد : چون در ایامی که مرحوم میرزا حسینخان مشیرالدوله بخدمت صدارت در این دولت جاوید عدت مفتخر بود با کمپانی انگلیس قرارنامه تمدید راه آهن را از بوشهر تا گیلان منعقد ساخت و قرارنامه مزبور بقدری متضمن خطرات دولتی و ملتی بود که علاوه بر نملهای حقوق دولتی تمام حدود ملکی و ملتی هباءً منثوراً معدود بود همان اوقات ذات کامل الصفات اعلیحضرت قویشوکت اقدس همایون ظل الله روحنا فدا خطرات مزبوره را بنظر دقت ملاحظه و خود آن مرحوم را بالغاء آن قرارنامه مکلف و محکوم فرمودند هر قدر با کمپانی مزبور و دولت انگلیس مذاکره کرد مقصود حاصل نگردیده بر اصرار آنها افزود تا مشارالیه مرحوم شد بعد از آن نیز تا مسافرت اخیر همایون بفرنگستان این مسئله بحالت اولیه باقی بود که تقریباً چهارده سال طول کشید و بر قوام ادعای کمپانی و مخاطرات آن افزوده بود در آن سفر بازحمت و تدابیر و مشمول تفضلات خداوندی آن قرارنامه مشثومه لغو و این امتیاز تجارت دخانیات که آنوقت همچو مینمود که بهیچوجه ضرری برای دولت و ملت ندارد برقرار شد و از آن مخاطرات عظیمه آسودگی حاصل آمد بعد از اقدام با اجرای فصول این قرارنامه متدرجاً معایب و مضار مخفیة این امتیاز نیز بظهور پیوسته زراع و تجار و رعایای دولت علیه بمقام عرض و اظهار مضار مزبوره آمدند نظر بآنکه ذات ملکوتی صفات همایونی رعایت رعایای دولت ابد بنیاد را که ودایع محترمه رب العباد میباشند همواره بر عهده شاهنشاهانه خود فرض می شمارند از فواید اینکار بکلی صرف نظر و باحما آن عن الاصل امر و مقرر فرمودند مخلص نیز با کمال شرف بالجنان و الارکان مشغول اجراء این اراده مطاعه مبارکه بود که در آن بین از لطایف غیبیه فقره احتراز شرب دخان الهام و مقوی اصل مقصود محمود همایونی گردیده شوق و جهد بنده نیز در الغاء امحاء این امتیاز بهزار چندان کشیده خالصاً مخلصاً کوشیده تا بحمد الله تعالی بکلی محو و کان لم یکن شیثاً مذکوراً شده عموم رعایا و برابا و تجار و زراع آسوده و آزاد شدند و الا آن وجهاً من لوجوه ولو بقدر الذره احدی از خارجه مذاخله در زراعت و بیع و شری و تجارت و حمل و نقل و انتقالات دخانیات ندارد و عاملهائی که در ولایات داشتند برداشتند برخی هم مشغولند که محاسبات خود را با مردم پرداخته بروند بعضی اخراج شده عنقریب حوزه ایران از وجود آنها خالی و متخلی میشود .

منتهی اینست که دولت علیه خسارت وارده بر آنها و مخارج را که کرده اند معض رفاه رعیت و اجراء حمایت ملت و ترویج شریعت از مردم دیگر که ضرری بر احدی نخواهد داشت بمرور خواهد داد الخ . بقیه مکتوب تعارفات رسمی و خارج از مانعن فیه است .

در مرحله ۳۲ سنه (۱۳۱۲) بزم عتبه بوسی ائمه عراق و تتمیم تحصیل علم و تکمیل اخلاق از طهران حرکت کرده نخست درک فیوضات محضر مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی را کرده از آن پس بکربلا مشرف شدم در حوزه درس آقا میرزا محمد حسین شهرستانی وارد شده

از رشحات فیوضات ایشان بهره ور گشتم چون هوای آنسامان مخالف مزاجم بود بحکم طیب عودت بعجم را عازم گشتم در اینوقت نیز مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمدحسن شیرازی در ماه صیام (۱۳۱۲) بدرود جهان گفت دیگر امیدی در توقف نماند لابد معاودت بطهران نمودم و بخدمت جناب حجة الاسلام آقا میرزا سید محمد طباطبائی مشرف شدم و نفحات قدس ایشان بنده را جذب و صفات طیه و اخلاق مرضیه شان دل بنده را بخود جلب نمود و همواره ملازم حضرتش بودم و از معلومات جدیده شان بهره ور گشتم مساعی جمله شان در ترقی نوع بشر بود و قطع شجره خبیثه شریسته مواعظ ایشان در تنویر عقول بود و همیشه جهدشان در تعلیم جهول از اینرو امر بتأسیس مدرسه اسلام نمود و تشکیل انجمن مخفی که در آن نوباوگان وطن و رجال آتیه را بطرز جدید آموزگازی کنم و در این خفتگان بادیه و مردان حالیه را بیداری دهم و ضمناً آنچه از این دو مقصد نتیجه حاصل شود بیادداشت بنگارم و تجارب خود را محفوظ دارم .

شروع در عمل شد مدرسه اسلام افتتاح یافت و شاگردان آن ترقیات فوق العاده کردند و انجمن مخفی نیز تأسیس شد و نتایج آن آشکار گشت و این هر دو سر مشق دیگران شد از آن پس مدارس زیاد دایر و انجمنهای بسیار تشکیل یافت و یادداشتها بر اوراق بی شمار ثبت گردید که اینک تدوین میشود در مرحله ۴۸ سنه (۱۳۲۱) کتاب شمس اللغات و شمس التصاریف و خلاصه العوامل و خلاصه النحو و اصول عقاید و رساله مسائل لازمه را که از طهارت الی صلح جمع کرده و بامضاء جناب حجة الاسلام آقای حاج سید اسمعیل صدر اصفهانی رسانیده و ترجمه مقامات حریری و رساله در معانی و بیان جمع و تألیف نموده و لذت زندگانی خود را در اینمدت چشیده .

فصل دوم

در حالات آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی که اول کسیست

از علمای شیعه و فقهای اثنی عشریه که در امور معاشیه

مردم را بطریق تمدن تحریر و ترغیب فرمود

جناب مستطاب حجة الاسلام آقا میرزا سید محمد طباطبائی پسر حجة الاسلام جنت مکان آقا سید صادق طباطبائی قدس سره که مدت شصت سال در دارالخلافة طهران بلکه تمام محروسه ایران رئیس بزرگ ملت بود و آن مرحوم پسر مرحوم آقا سید مهدی است که آن سید جلیل در بلده همدان رئیس شریعت و مطاع بریت بود و او پسر مرحوم آقا میرزا سید علی کبیر است که معروف آفاق بود والده آقا میرزا سید علی خواهر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامه است که در حوزه اسلام صیت منزلت و مقامش مستغنی از بیانست والده ماجده مرحوم آقا سید صادق دختر مرحوم آقا سید محمد مجاهد است که آن عالم اجل و سید دین پرور غیور در عهد خاقان مرحوم فتحعلیشاه پیشرو عسکر ایران در جنگ با روس بوده مؤلفاتش در فقه و اصول اکنون متداولست چون کتاب مفاتیح در اصول و رسایل در قواعد فقه و اصول و مناهل در فقه و مصابیح در فقه و آقا سید محمد مجاهد پسر

مرحوم آقا میرزا سید علی صغیر صاحب ریاض معروف بشرح کبیر است که خواهر زاده آقای بهبهانیست والده آقا سید صادق دختر آقا سید مهدی بحر العلومست و والده آقا سید محمد مجاهد دختر آقای بهبهانی است ووالد ایشان ملا محمد اکمل داماد مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه است پس صاحب چنین نسب جلیل واصل اصیل را سزد که مؤسس مشروطیت ایران شود علم عدالت را بدست گیرد (اولئك آباؤی فحجتی بمنلهم) واین خاندان عظیم الشان زیاده از یک قرن است که افتخار بزرگ ملت ایران بلکه تمام حوزه اسلامند ودرعلم و عمل وزهد وتقوی وقبول عامه و مطاعیت و شرافت نسب و کرامت حسب از طراز اول محسوبند .

بالجمله جناب آقا میرزا سید محمد در نوزدهم ماه ذیحجه الحرام سنه ۱۲۵۷ هجری در کربلای معلّا متولد شده ویکسال در آن شهر مقدس بوده آنگاه ایشان را بهمدان آورده شش سال در حجر جد بزرگوارش آقا سید مهدی پرورش یافته از آن پس بطهران آمده خدمت پدرش نائل و مشرف گشته پس از تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول تحصیل علوم عالیّه شده معقول را در خدمت آقا میرزا ابوالحسن جلوه وفقه و اصول را در خدمت مرحوم والدش و سایر اساتید تحصیل نموده و کسب اخلاق از مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی فرموده و همواره طالب صحبت بزرگان و جهانگردان دانا بوده و بمطالعه روزنامهجات و اطلاع بر حال اروپائیان مایل ، در شوال سال (۱۲۹۹) هجری باینکه مستطیع نبود و حج بیت الله برایشان فرض نبود بعزم سفر کعبه و زیارت مدینه مشرفه و سیاحت بلاد روسیه و آسیای صغری و اسلامبول و ملاقات رجال بزرگ و دانایان سترک از راه دریای خزر روانه شد و بواسطه موانعی چند در موسم بمکه نرسید و روز بعد از اضحی وارد مکه شده و حج را بدل بعمره کرده بجهت وبا و بدی هوا و عدم استطاعت تحمل توقف تا موسم حج نکرده بعثبات عالیات سفر کرد و در سامراء خدمت حضرت حجة الاسلام میرزای شیرازی رسیده عزم رحیلش بدل باقامت شد و در سال (۱۳۰۰) خبر ارتحال والد ماجدش را شنید اهل و اولادش را از طهران بسامره خواست و در آنجا مشغول تحصیل و تکمیل علوم دینیه شده در فضل و فقاہت و ورع و تقوی بغایت قصوی نائل و از آنحضرت قدسی آیت مجاز و از جمله اصحاب آن حوزه ممتاز گشته زیاده از ده سال بر حسب میل خاطر سامی حضرت حجة الاسلامی در آن روضه قدس و محفل انس مقیم بود و بخدمت بشریعت مطهره و قضاء حوائج مسلمین و معاضدت با آن پیشوای بزرگ دین قیام داشت بلکه محل شور و مشاورت امور سیاسی آن حضرت بودند تا سنه (۱۳۰۹) که واقعه رژی واقع شد ناصرالدینشاه از ترقی مرحوم میرزای آشتیانی توهم نموده خواست رونق بازار میرزا را بشکند و او را از اهمیتی که حاصل شده بود تخفیف بدهد و از مدارج عالیّه که ارتقاء جسته بود فرود آرد چاره را در آن دید که یکی را در مقابل میرزا ترقی دهد ، در طهران کسی را لایق اینسکار ندانست چه که هر یک از علماء طهران بهر درجه که مقدورشان بود در انظار مقامی گرفته بود و این کس میبایست از خارج برسد و از اول ورود صاحب مقامی بلند شود و منظری ارجند حاصل کند لابد حضور حضرت حجة الاسلامی عرضه داشت که لازمست یکی از آقا زاده های طهرانی را که مرّ بای آنحضرت هستند و محل وثوق و اعتماد ، گسیل طهران کنند که گذشته از مرجعیت عامه واسطه بین شاه و حجة الاسلام

باشد بعبارة اخرى شاه را اعتمادى بعلماى حاليه حاضر نيست مجتهد تازة قريب العهدى بتريبت حجة الاسلام را طالبست كه اخذ مسائل شرعيه نمايد و اداء تكاليف فرضيه فرمايد اين بود كه مرحوم حجة الاسلام شيرازى آقاى طباطبائى را اختصار، و اختيار فرمود و الحق جامه بود كه بر قامت او دوخته اند بالاخره بنا بر اشارت و تقاضاى سلطنت و امر و اجازه مرحوم حجة الاسلام معاودت بايران نموده در جمادى الاولى سنه (۱۳۱۱) وارد دارالخلافه طهران شدند و عموم اهالى از ادانى و اعالى مقدم شريف ايشان را بسى گرامى داشتند لکن ناصرالدين شاه بآرزوى خود نائل نگريد چه كه گمان داشت آقاى تازة رسیده را از خود خواهد نمود و بواسطه او بمقاصد خود خواهد رسيد وهم توهين از ميرزاى آشتيانى خواهد نمود قضيه بر عكس نتيجه داد آقاى طباطبائى در توقيير و احترامات ميرزا مبالغه فرمود و از معاشرت شاه و درباريان تنفر مي فرمود . بلكه آنچه بزرگان ديگر از قبيل سيد جمال الدين و ميرزا ملكم خان جرئت تصريح نداشتند و با كنايه اشاره مي كردند تصريح مي فرمود و معاييب سلطنت مستبده و مفساد حكومت خود سرانه جا برانه را آشكار مي فرمود درباريان لابد شدند در شهرت دادن اكاذيب باطله و بدروغ عقايد فاسدى نسبت بسيد جمال الدين ميدادند گاهى او را بابى و گاهى دهري و طبيعى معرفى مي كردند و بلفظ سيد جمال الدين قانونى سيد را ميشناسانيدند و قانون را مرادف كفر مينمايانيدند و تا چهار پنج سال قبل اين لفظ قانون فحش و سبب اتهام بود .

از آن پس كه از كار سيد فارغ شدند آقاى طباطبائى را بدوستى سيد جمال الدين متهم ميداشتند بلكه مردم را از مصاحبت آقا دور و از معاشرتش مهجور نمايند . اين شهرت بر حرص من بخدمت آقا افزود و مكررميخواستم از آقا استدعا كنم و از حالات سيد استفسار نمايم تا روزى يكي از دوستان مرا ملاقات نمود و در مقام پند و اندرز گفت به آشكار خدمت آقاى طباطبائى مرويد و طريقه احتياط را از دست ندهيد سبب را پرسيدم گفت جنابش را متهم نموده اند باينكه جمهوريت را طالبند و قانونيت مملكت را مائل ، باينجهت پادشاه را با ايشان رغبتي نيست و درباريان را با ايشان مبلى ني ، در جواب گفتم :

ای پدر پند کم ده از عشقم که نخواهد شد اهل این فرزند
من ره کوی عافیت دانم چکنم کا وقتاده ام بکنم

لکن شرم داشتم كه از حالات سيد تصريحاً از آقا سؤال كنم يا از اين مقوله سخنى عيان آرم جز اينكه پاره اى از مكاتيب مرحوم سيد جمال الدين را كه بعنوان حضرتش نگاشته بود ديده و استنساخ مينمودم كه از آن جمله است مكتوب ذيل كه در زمانيكه در سامره متوقف بودند با ايشان مرقوم داشته است و هذا صورته :

من لندن الى سامرة - العالم الخبير والفاضل البصير والمحقق النحرير جناب آقا كوچك ادام الله وجوده - ان الامة قد احدثت بصرها الى نفوس عظيمة تقوّم بناصرها وتنقدها من ورطة مها كهها ومن يكون اليق بهذه الوظيفة منك وانت عزيز العقل ذكى الفطرة عالى الهمة نامى النسب اخبرك ان ثبات العلماء فى البلاد الايرانية قد اعلى كلمة الاسلام وعزز شأنه و انار برهانه و كل الافرنج قدها بوا من هذا القوة التى طالما كانوا يزعمون انها قد زالت كلية وايقنوا ان للدين عملا لا يخشون فى سبيله شوكة الجابرة جزاهم الله عن الاسلام

خیرا والسلام علیکم (جمال الدین الحسینی) ولقد طبعت مکتوب الذی ارسلته الی جناب المیرزا من البصره فی مدینة لندن وارسلت الیک منه نسخا ارجو من الله الوصول . باری آقای طباطبائی از حق چشم نبوشید واز مسلک خود دست نکشید واز طریقہ حق از یای نشست تا بمقصود رسید که شرح زحمات ایشان در طی نگارشات این تاریخ مرقوم میشود و بیوسته بخدمت اسلام و بیداری انام مشغول بوده و آنی غفلت نفرمود چنان که تأسیس مدرسه مبارکه اسلام وانجمن مقدس اسلامی که در رفع شبهات دینیه بود از شواهد صدق این ادعاست در مناعت طبع و علو همت و غیرت وطنیه و حمیت دینیه متفرد و طاق و در تواضع نفس و مکارم اخلاق یگانه آفاق اند و هیچوقت جانب اهل دین را مراعات نمی کرد هر صدر اعظمی که در زمان ایشان بر مسند صدارت نشست با اومتار که می فرمود با اینکه قبل از صدارت او نهایت دوستی را باهم داشتند معاصرینچ پادشاه تا کنون بوده محمد شاه ، ناصرالدین شاه ، مظفرالدین شاه ، محمد علی شاه ، احمد شاه . با دوازده شخص اول دولت چه صدر اعظم چه سپهسالار طرف شد ایرادیکه بر جنابش وارد آوردند یکی عدم حسن سلوک دیگری عدم همراهی و مدافعت بار و ساء در وقتیکه بنده نگارنده ، همین دو ایراد را بحضرتش عرض کرد در جواب فرمود مرا با این مردم طمعی نیست و نه از کسی مرا خوف و ترسی است دیگر چرا طریق تدلیس را بیمایم و براه متملقین سلوک کنم .

صدماتیکه در طریق مشروطیت دید در این تاریخ بیداری میسروحا نگارش یافته در ماه شوال (۱۳۲۳) بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده در سال (۱۳۲۴) ببلده دارالامان قم مهاجرت فرموده تا همت گماشت و مجلس شورای ملی را منعقد ساخت در واقعه یوم التوب بمباردمان جنابش را بخت و خواری بیاغ شاه بردند و چند دقیقه زنجیر بگردن شریفش انداختند و با سایر علماء اعلام و سادات گرام در حبس محبوسش داشتند تا آنکه در ماه شعبان ۱۳۲۶ بعد از آنکه چند ماهی در شیرانات آواره و متواری بود بطرف ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی نفی بلدش نمودند و یکسال در آن مکان قدس منزوی بود تا اینکه شب سه شنبه هفتم ماه شعبان (۱۳۲۷) وارد طهران شدند . جنابشرا چهار پسر و سه دختر است ، پسر بزرگ ایشان جناب آقا میرزا ابوالقاسم فرزند دیگرشان جناب آقا میرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس دو فرزند دیگرشان جناب آقا عبدالمهدی و آقا عبدالهادی است که شرح حالات هر یک در این تاریخ خواهد آمد .

فصل سوم

در حالات میرزا تقی خان اتابک اول امیر نظام

اگرچه ما در این تاریخ خود بیداری ایرانیانرا از سال ۱۳۲۲ شروع کرده ایم لکن اگر خیال خود را جمع کنیم و بنظر دقت و انصاف در تاریخ گذشتگان بنگریم هر آینه بخوبی مشاهده میکنیم که در بجاری سنه ۱۲۶۵ بسیاری از امور و وقایع را که دلالت دارد بر بیداری ایرانیان و قدم گذاردن آنها براه تمدن و باعث و مسبب آنرا جز مرحوم میرزا تقیخان امیر نظام احدی را سراغ نداریم چه آن بزرگ مرد از آنیکه اشخاصی بود که بقابلیت خود بدون اسباب و مساعدت خارجی از پستی بلندی

رسید یعنی پسر آشینز قائم مقام بود در اثنای کاروشغل، خویش را دارای رتبه و مقام صدارت نمود، دوست و دشمن او را از نواد در هر شمرده اند و از خلقت های فوق العاده دانسته و کارهای امیر نظام از ترتیب و انتظام قشون و اصلاح حال و کار دفتر و مالیه که خرج، دو کرو و اضافه بردخل بود و عمارت و مرمت خرابی های دیگر که بزودی محال مینمود و همه در یک دو سال صورت گرفت گواه و دلیل بزرگی مرد است.

امیر نظام در نظم و امنیت پایتخت و سایر ولایات و بلاد و مصفا نمودن طرق و شوارع و بر انداختن رسم جور و ظلم و تاخت و تاز و چپاول و تطاول و اعتبار دولت در ممالک خارجه و ترویج و تشویق علوم و صنایع در داخله و انتشار زراعت و نسج و بنای چاپارخانه و مهمانخانه و غیره و نسخ و ترك عادات رذیله و حالات ذمیمه از گرفتن تعارف و رشوه و معمول کردن صفات حسنه و اخلاق مرضیه و فراهم آوردن این باب تربیت ملت بایجاد روزنامه و بنای مدرسه دارالفنون که در واقع آنچه امروز داریم از آثار این مدرسه است و غیره ها چیزی فرو نگذاشت و تخمی کاشت که ما امروز از آن حاصل میبریم و هم فاضل معاصر ذکاء الملک فروغی نقل کند یکی از دانشمندان انگلیس تاریخ قاجاریه را بزبان انگلیسی نوشته و طبع کرده در آن کتاب مینویسد آنها که امثال قیصر و شارلمان و ناپلئون را و سائلی میدانند که خداوند عالم برای ارائه طرق سعادت میان اقوام و ملل میفرستد درباره امیر نظام چه خواهند گفت که باین زودی حکم تقدیر در هلاک او صادر شد و نگذاشت مقاصد خود را انجام دهد و حال آنکه یقیناً از همان اشخاص محسوب می شد و ملتی را خوش بخت و آسوده مینمود افسوس که (خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود).

شاهزاده ظل السلطان در تاریخ مسعودی خود در صفحه (۸۰) درباره امیر نظام نگاشته است، «ولی از روی انصاف بگویم و خدا را بشهادت میطلبم که در مقام آن مرد نمک بجلال یکتا، غلو نکردم از خواجه نظام الملک مرحوم وزیر مشهور و معروف سلاجقه و صاحب بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه و پرنس بیسمارک ولرد پالمرستون و ریشیلو وزیر مشهور لوی سیزدهم فرانسه و پرنس کارچه کف روس بحق حق بمراتب با عرضه ترو بهتر بود».

در صفحه (۳۱۴) نیز مینویسد: «میرزا تقیخان امیر نظام در اوائل دولت مدرسه برپا کرد و ترتیب قشون داد در شهرها قراولخانه ها ساخت چاپارخانه دایر نمود روزنامه راه انداخت سرش را بیچاره در این راه داد».

باری مجملی از حالاتش آنکه میرزا تقیخان امیر نظام پدرش از معاریف الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم مقام اجتماع حواس معروف میداشت چون قائم مقام در ناصیه میرزا تقیخان آثار رشد و شمائل شهامتی تفرس کرد آنرا در عداد نویسنده گان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمد خان زنگنه امیر نظام منسلك گردید بسبب جوهر ذاتی و کاردانی باندک مدت از امثال و اقران خویش قصب السبق ر بوده بمناسب عالیه رسید مستوفی نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و وزانت او اعتماد تمام حاصل کرد بمنصب وزارت نظام سرافرازش گردانید.

در سال (۱۲۶۰) هجری میرزا تقیخان بمنوان سفارت بارزانه الروم مأمور شد و در آنجا کاری کرد که ایرانیان را هنوز مفتخر دارد چه بعد از فاجعه فجیعه کربلا و آن حرکات نانجیبانه نجیب پاشا

قرار شد که سفراء اربعه روس و انگلیس و ایران و عثمانی در ارزنه الروم اجتماع کنند و در ایران و عثمانی مذاکره نمایند پس از ورود امیرنظام بارزن الروم چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم ارزن الروم در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زیانی رسانند و چون دانستند که این اغلوطه در جبر کسر محمره سودی خواهد داشت یکروز کودکی را که سنین عمرش از چهار سال بر زیادت نبود دست آویزفته کردند و گفتند یکتن از ملازمان میرزا تقیخان با او در آویخته و در آمیخته و بدینجهت جمعی از عامه شهر خانه و کوی بگذاشتند و غوغا برداشتند اسعد پاشا یکتن کهیا با جماعتی از غوغا طلبان بنزد میرزا تقی خان رسول فرستاد و بیغام داد که بی بهانه آنمرد که این گناه کرده بمافرسست تا تباه کنیم و آتش این فتنه را فرو نشانیم میرزا تقی خان گفت منت خدایرا که ما هر دو از مسلمانانیم در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب القتل باشد هم اکنون بفرمای تاهر که این نسبت بملازمان من کند در محضریکتن از علماء بلد حاضر شود و چراغ علی خان و ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و بهر چه حکم شرع بر آید اطاعت کنم کهیا باز شد و این پیام باز داد باز برد سفرای روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار میکنیم و فردا بگاہ در محضر شرع حاضر میشویم و هم در ساعت اسعد پاشا و انور افندی سفیر عثمانی را دیدار کردند و این حکومت را بمحکمه قاضی مقرر داشتند لکن هم در آنشب اعیان شهر در سرای اسعد پاشا انجمن نمودند و مواضعه نهادند که فردا چون آفتاب سرزند ابواب حجرات و بازارها را استوار ببندند صغیر و کبیر شهر برشورند و هر که را از مردم ایران در ارزن الروم بدست کنند سر از تن برگیرند صبحگاه که میرزا تقی خان چنان میپنداشت که کس بخانه قاضی باید فرستاد ناگاه غوغای مردمانرا اصغاه نمود و هنوز مجال فحص نکرده بود که خانه او را محاصره کردند و بانگک تفنگک و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و اینوقت ملازمان میرزا تقی خان فزون از سی تن نبودند که بآنها حکم مدافعه داد که در این اثنا فریق پاشا بمعاونت سفیر ایران رسید و این فریق پاشا با ده هزار عسگر در خارج شهر اردوزده بود چون این خبر را شنید بمعاونت امیرنظام برخاست و به اسعد پاشا و اهل شهر بیغام داد که بی احترامی بسغیر و کسانش ننگ تاریخی خواهد بود برای دولت عثمانی و من تا زنده ام نخواهم گذاشت بی احترامی بسغیر و کسانش شود و اگر از پای ننشینید شهر را باتوپ خراب میکنم بالاخره مردم رجاله را از اطراف خانه سفیر ایران متفرق نمود و اراده کرد که سفیر ایرانرا از شهر باردوی خود نقل دهد اسعد پاشا و قاضی گفتند صواب آنستکه همراهان میرزا تقی خان جامه رومی پوشند و از میان شهر عبور کنند تا مبادا دیگر باره مردم برشورند و ایشانرا آسیبی رسانند میرزا تقی خان وزیر نظام گفت من هر گز نام ایران بننگ آلوده نمیکنم و با جامه عثمانی بهشت جاودانی نمیروم اگر خواهید هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست سوار میشوم و بدین شهر عبور میدهم اجازت دهید تا همه مردم بمبارزت ما بیرون شوند و شجاعت مردم ایران و حمله شیران را بدانند الخ - رجوع بناسخ التواریخ شود تا واقعه را مشروحاً بدانند .

و نیز از کارهایی محیر العقول امیرنظام واقعه آوردن آقا سید صالح عربست بایران که مختصر از مفصل آن اینست که بعد از آنکه آقا سید صالح در کربلا طرف شد بادولت عثمانی و نجیب پاشا با سی هزار

نفر مأمور کربلا و گرفتاری مرحوم سید شدند و مرحوم سیدشش روز جنگ رسمی کرد با آنها و قدری از اهالی کربلا کشته شدند که خون صحن مقدس حسینی را فرا گرفت تا بالاخره آقا سید صالح تسلیم و دستگیر شد و او را بردند باسلامبول سلطان عثمانی بملاحظه مراتب علمیه و سیادت سید از کشتنش در گذشت و سید را در قفس آهنین محبوس داشت این خبر بایران رسید امیرنظام عرق تشیعی جنبش کرده مجله تمام کرد که سید صالح ایرانی و ازدهات بین محمره و شیراز است بالاخره سید را بایران جلب نمود و در طهران برمسند حجة الاسلامی جلوسش داد این دو واقعه و آثار دیگر مرحوم میرزا تقی-خان امیرنظام و تأسیس و بنای مدرسه دارالفنون باعث شد که ما امروز تمثال آن وجود محترم را زیب صحایف تاریخ خود کنیم و او را از اشخاص بزرگ ایران ینداریم رحمة الله علیه .

هنگام نهضت و حرکت ناصرالدینشاه از آذربایجان بجانب دارالخلافه طهران در نوزدهم شوال سال (۱۲۶۴) هجری از مشارالیه خدمات نمایان بظهور رسید بمنصب امیر نظامی نایل گردید و روز ورود بطهران که ۲۱ ذیقعده همانسال بود لقب اتابکی اعظم و منصب صدارت با شغل امیرنظامی توأم گشت و ناصرالدینشاه با وجود کمی سن قدرایتکافه مرد را میدانست و با او کمال همراهی را داشت اما مغرضین و مفسدین دور و اطراف و حواشی که او را مانع حصول مآل خود دیدند و حرص جاه و مال داشتند متصل از اتابک در محضر شاه سماعت میکردند و خوبیهای او را بیدی تعبیر مینمودند و زیبا را زشت قلم می دادند تهمت داعیه سلطنت باورده پادشاه را ترسانیدند تا عاقبت او را معزول کرده بکاشان فرستادند و چون میدانستند پادشاه ایران بزودی از اشتباه بیرون میآید و باز او را سرکار میآرد آرام نه نشستند تا امیرنظام را بقتل رسانیدند روز ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ در حرام او را فصد کردند تا بیدار عدمش روانه ساختند مدت صدارت امیرنظام سه سال و چند روزی بود آثارش هنوز باقیست .

فصل چهارم

در حالات سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی

نخستین فروزنده آسمان شرف و جلال و اولین مربی عالم تربیت و کمال حامل لواء آزادی و حریت و هواخواه استقلال حقوق بشریت پیشرو آزادی طلبان مملکت عجم و سرسلسله تربیت یافتگان طوایف و امام العالم الربانی و البحر الصمدانی السید محمد جمال الدین بن السید صفدر المعروف به افغانی از اول اشخاص مشهور این قرنست (قرن ۱۴ اسلامی) (و قرن ۲۰ میلادی) که عالم تمدن را با انوار ساطعه علم و فضیلت منور فرمود و سلسله هواخواهان ترقی مقام انسانیت را پیش قدمی سرافراز و مفتخر نمود .

این شخص عجیب و غریب و حید زمان نادره دوران را جمعی کثیر از مردم اسدآباد همدان ایران دانند طایفه و فامیلش را نشان میدهند .

و جمعی غمخیز سادات عالی درجات اسدآباد کابل شمارند چنانچه صاحب کتاب مشاهیر الشرق فاضل معاصر جرجی زیدان گوید از فرزندان عالم جلیل سیدعلی ترمذی محدث مشهور است و نسب عالی بخامس آل عبا حسین بن علی بن ابیطالب علیه آلاف التحية والثناء میرساند تولدش سنه (۱۲۵۴) هجری مطابق

(۱۸۳۹) میلادی درقریهٔ اسعدآباد ازقراء کز ازتوابع کابلست خانوادهٔ محترمش که از اولین خانواده های ذیشان افغانستان بشمارمی آیند وبواسطهٔ علؤ نسب و شرافت مولد درزندهالی آن دیارمقامی منیع ومنزلتی بس رفیع را دارا وسی قطعہ ازخاک افغانستان را مالک بودند دوستمحمد خان جدآ میرعبدالرحمن خان ملک را از آنها انتراع نمود وپدرسید را با بعضی ازاعمام او بشهرکابل تحویل داد و درآنزمان سید بهشت سال بالغ و آثاربزرگی ونجابت و ذکاء و فطانت ازبشرهٔ او پدیداربود پس پدر بزرگوارش را خیال تربیت اوبسرافتاد وبتحصیل علومش اشارت فرمود مدت ده سال بتحصیل علوم عربیت وادبیت وتاریخ وعلوم دینیہ از تفسیر وحديث وفقه و اصول و کلام و تصوف و علوم عقلیہ ازمنطق وحکمت عملیہ سیاسیه ومنزلیه وتهذیبیه وحکمت نظریه طبیعیہ و الهیه و علوم ریاضی از حساب وهندسه وهیئت و علم طب وتشریح وغیر ذلک پرداخت ودر سن هیجده سالگی ازتحصیل آنها فراغت جست پس عزیمت مسافرت هند نموده مدت یکسال وچندماه درهندوستان بتحصیل علوم ریاضیه جدید اشتغال نمود پس از آن در سنه (۱۲۷۳) هجری مطابق سنه (۱۸۵۵) میلادی رحل مسافرت بسوی مملکت حجاز کشیده ومدت یکسال بطریق سیاحت در آن مملکت اقامت جست وبر بسیاری از عادات ورسوم اهالی آن مملکت وقوفی بسزا حاصل نمود واین مسافرت را بحج بیت الله الحرام اختتام داده وپس از اداء مراسم حج بوطن اصلی خود عودت نموده ودر کابل درسلك رجال دربار امیر دوست محمد خان منسلک گردید هنگامی که امیر دوست محمدخان عزیمت فتح هرات وقلع وقمع سلطان احمدشاه پسرهم وداماد خود نمودسید جمال الدین بازردوی کابل دررکاب امیر سابق الذکر نیز بسیج سفر نمود ومدت محاصره را بمصاحبت امیر بسرمیبرد تاآنکه زمان امیر دوست محمدخان سپری شد وولیعهد او امیر شیر علیخان سنه (۱۲۸۰) هجری مطابق سنه (۱۸۶۴) میلادی برمسندامارت افغانستان متمکن گردید وپس ازطول زمان وتحمل رنج فراوان شهر هرات نیز مفتوح شد در آن هنگام محمد رفیق خان وزیر امیر شیر علی خان مشارالیه را بگرفتاری سه نفر برادر خود محمد اعظم خان ومحمد اسلم خان ومحمد امین خان که در لشکر هرات بودند اشارت نمود شیرعلیخان هم از اندیشه اینکه مبادا آنها بهوای امارت مردم را بشورش بر آغلانند ودر مملکت احداث فتنه نمایند رأی وزیر را پسندید و بخیال گرفتاری برادر زاده خود افتاد سید جمال الدین محمد اعظم را از واقعه وخیال امیر درباره آنها آگاهی داد چون برادران از شور وزیر وعزیمت امیر آگاهی یافتند از هرات فرار نموده هریک بمقر حکومت خود که در زمان پدر دارا بودند پناهنده شدند پس از آن کار فتنه در مملکت بالا گرفت وجنگ داخلی بین آنها وامیر شیر علی خان اشتداد یافت بعد از زدوخوردهای طولانی وجنگهای بسیار سخت امیر محمد اعظم عظیم شد وغلبه اورا نصیب گردید پس از استیلاء او وبرادر زاده اش عبدالرحمن بر حکومت افغانستان محمد افضل خان برادر خود پدر عبدالرحمن خان را که در فرنگه محبوس بود از حبس بیرون آورده بامارت نشانید مشارالیه مدت یکسال تقلد امارت افغانستان نمود وپس ازیکسال مسند را بمحمد اعظم خان سابق الذکر واگذار نموده این جهان را وداع کرد پس از فوت محمد افضل خان محمد اعظم خان برادر او بالاستقلال امیر افغانستان گردید و سید جمال الدین بواسطه سابقه خدمت وحسن کفایت ولیاقت نیز نزد او مقامی منیع و عالی حاصل نمود ودرجه اول وزارت رادارا گردید روز بروز اعتماد وتوجه و وثوق امیر نسبت باوزیاده شد

و در کارهای بزرگ از رأی او استعانه میجست و بشورا و حل غوامض امور سیاسیہ مینمود و بواسطه تداویر صائبه و آراء مستقیمه سید نزدیک بود مملکت افغانستان برای امیر محمد اعظم خان تصفیہ شود بدبختانه سوء ظن امیر مشارالیه بر آتش داشت که غالبی از اقارب و خویشان خود را که کارزار نموده بودند از اطراف خود پراکنده نمود و پسران خود را که جوانان حدیث السن که بی تجربه و بی تدبیر بودند بر مملکت گماشت و زمام امور بدست آنها سپرد و بالاخره امارت و ریاست بر سر اینکار نهاد چنانکه یکی از پسرانش که حاکم قندهار بود بخیال اینکه اظهار زبردستی نماید و نزد پدر و سایر برادران برتری یابد جنگ باعموی خود امیر شیرعلی خان را که آنوقت جزهرات جائی را مالک نبود تصمیم عزم کرد و بقصد فتح هرات بالشگری بدانسوی رکضت نمود پس از تلاقی فئتنین جوانی و غرور بر آتش داشت که بر لشکر هرات حمله آورد پس بادویست نفر بر آنها حمله ور و صفوف آنها را از هم شکافت و از این حمله جسورانه رعب غریبی در دل هراتیان انداخت و نزدیک بود که هزیمت شوند ناگاه یعقوب خان سردار لشکر شیرعلی خان بریکه تازی و انقطاع او از لشکر خود آگاهی یافت و تنهائیش را غنیمت شمرده بر او حمله آورد و در میدان جنگ اسیرش گرفت پس از گرفتاری او لشکر قندهار شکست خورده و بهزیمت رفتند این فتح ناگهانی بر قوت قلب و امیدواری شیرعلیخان افزود و بر قندهار غلبه آورده آنجا را مسخر نمود پس از فتح قندهار دوباره آتش جنگ میان شیرعلیخان و محمد اعظم خان در گرفت دولت انگلیس نیز بحمایت شیرعلی خان برخواست و بیول فراوان او را کمک نمود تا اینکه وجوه اعیان و عمال و سران سپاه محمد اعظم خان را روی دل باخود کرد و آنها بطمع مال نقض عهد نموده روی از محمد اعظم خان گردانیدند و با شیرعلی خان همدست شدند و پس از جنگهای سخت شیرعلیخان بر مملکت استیلا یافت و محمد اعظم خان را هزیمت داد مشارالیه بمملکت ایران فرار نمود و در نیشابور وفات یافت در اینحال شیرعلیخان با سابقه معاداتی که با سید جمال الدین برای معاضدت او از محمد اعظم خان داشت ابتدا متعرض او نشد و نظر بمقام سیادت و احترام خانوادگی و خوف انزجار و شورش مردم صورتاً با مشارالیه با احترام سلوک مینمود ولی کینه او در دل داشت و بعد از حیلہ میخواست از او انتقام کشد بنابراین سید مصلحت خود را در مهاجرت و ترک وطن دیده عزیزت مسافرت بسوی مکه معظمه نمود از امیر شیرعلی خان اجازه حج خواست مشارالیه هم رخصت داد بشرط اینکه از بلاد ایران مرور ننماید چه در آنزمان هنوز محمد اعظم خان وفات نیافته بود و شیرعلیخان از ملاقات سید با او وحشت و مضایقت داشت پس سید سنه (۱۲۸۵) هجری مطابق ۱۸۶۹ میلادی از طریق هندوستان بطرف مکه مشرفه روانه گردید و این مسافرت بعد از سه ماه شکست و هزیمت محمد اعظم خان بود.

پس از ورود بخاک هندوستان فرمانفرمای هند ورود سید را بانهایت مهربانی و احترام پذیرفت و او را با حسن قبول استقبال نمود ولی بطول اقامت در آنجا اجازت نیافت و معاشرت با علماء را بدون مراقبت و نظارت حکومتی نائل نگردید توقفش در هندوستان یکماه بیشتر طول نکشید پس حکومت هند مشارالیه را بایکی از کشتیهای خود از سواحل هند بمملکت سوئیس حرکت داد و از آنجا بمصر انتقال نمود و مدت چهل روز در مصر توقف داشت و بیشتر ایام در جامع ازهر آمد و شد داشت و غالب طلاب سوریه با او ابواب مراد و معاشرت گشودند و در نزد آنها مقبولیتی بکمال حاصل نمود و بنا بر خواهش

طلاب قدری از کتاب شرح اظهار داد درخانه خود برای آنها تدریس نمود پس از مسافرت حجاز و تشریف بمکه معظمه فسخ عزیمت کرد و معجلاً بسوی اسلامبول حرکت نمود چند روزی بعد از ورود اسلامبول با عالی پاشا صدراعظم ملاقات کرد بانهایت احترام و استقبال پذیرفته شد و در همان مجلس اول بقوه جذابه فضیلت و بیان چنان صدراعظم را بسوی خود جذب نمود که مافوق آن تصور نمیشد رفته رفته صیت علم و فضیلت و کمال استعداد و قابلیت او قلوب عامه وزراء و علماء و امراء و اعیان و اشراف را بسوی خود متوجه ساخت و نزد آنها منزلتی منیع و مقامی رفیع حاصل نمود و مورد تمجید و ثنای عامه گردید و باینکه از عادات و رسوم و اخلاق و زبان آنها بیگانه بود در همان لباس و زوی افغانیت بخوبی از عهده معاشرت و مراودت با آنها برمیآمد و پس از انقضای مدت ششماه در انجمن معارف اسلامبول سمت عضویت یافت و یکی از اعضاء آن انجمن بشمار آمد و الحق از عهده این مسئولیت بخوبی برآمد و از آراء متقنه ابواب ترقی بر روی معارف گشود ولی رأی و مسلك او را در تعمیم و ترقی معارف غالبی از اعضاء آن انجمن نپسندیدند و شیخ الاسلام را بعضی از آراء او که منجر بضرر مشارالیه میشد گران آمده کینه اش در دل گرفت و منتظر فرصت بود تا اینکه رمضان (۱۸۷۱) میلادی رسید مدیر مدرسه دارالفنون از سید تمنای خطابه نمود که مردم را ترغیب و تحریم نماید بتحصیل و ترویج صناعات سید بهانه قلت تتبع و احاطه اش بلفت ترکیه از تقبل این تکلیف معذرت خواست مشارالیه برالحاج و التماس افزود تا آنکه سید را مجبور بقبول نمود پس از آن سید خطابه غراء و طولانی انشاد نمود و قبل از قرائت در مجمع عام بعضی از اصحاب خاص آنرا عرضه داشت و مورد تحسین آنها واقع شد پس برای استماع آن کلمات روزی را معین و مردم را بدان اعلام نمودند چون روز موعود رسید جمعیتی بیحساب از اعیان و اشراف و علماء و وزراء و سایر طبقات در دارالفنون اجتماع یافتند پس سید بر بالای منبر برآمد و شروع بتکلم نمود و خطابه را چنان با فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان با آخر رسانید که مردم را مات و مبهوت آن سحریان یا اعجاز در تبیان نمود روسای اهل علم از بعضی از آراء سید در ترویج صناعت و معارف خوش نیامد و مطلب را بشیخ الاسلام رسانیدند مشارالیه را نظر بکسورت سابقه فرصت و راه بهانه بدست آمده تبعید سید را از سلطان استدعا نمود پس از باب عالی چنین حکم صادر گردید که برای اسکات فتنه و رفع غائله سید چند ماهی از اسلامبول مهاجرت اختیار کند و پس از آرامی و سکوت مردم اگر میل نمود باز معاودت نماید مشارالیه بصواب دید بعضی از دوستان عزیمت مصر کرد و در اول محترم (۱۲۸۷) هجری ۲۲ ماه مارس (۱۸۷۱) میلادی بعزم تفرج بدانجا تحویل نمود و بدون قصد اقامت تماشای مناظر و مظاهر و تماشاخانه های آنجا پرداخت تا آنکه بملاقات ریاض پاشا وزیر خدیوم مصر نائل گردید مشارالیه سید را باتأکید و ابرام مایل باقامت مصر نمود و بدون تمنای خدمتی از طرف حکومت مصریه ماهی هزار و شصت و هفتاد و هفت (تقریباً پنجاه تومان ایرانی) ماهانه برایش مقرر گردید

چون طلاب از عزیمتش آگاهی یافتند بر او ازدحام و اجتماع کردند و برای استفاضه و استفاده از آن بحر فیاض تمنای تدریس نمودند اجابه لمستولهم شروع بتدریس فرمود و در همان خانه خود فنون علوم عالی را از معقول و منقول و ادبیات و ریاضی و غیر ذلک تعلیم آنها نمود رفته رفته در اذهان و

نفوس اهل علم نفوذی شایان و رتبه نمایان پیدا کرد معالی مدارج علم و ادبش عقول آنها را حیران مینمود و تلقی نوادر افکار را بسی عظیم و مغتنم می‌شمردند صیت علم و فضلش اقطار مصریه را احاطه نمود مدح و ثنایش در السنه و افواه شایان گردید پس همت بر تنقید مسائل حکمیه و علوم عقلیه گماشت



ناصرالدین شاه

و ابواب فیوضات علمیه بر روی مصریان باز فرمود شاگردان خود را امر بتدوین و تصنیف کتب علمیه و ادبیه و حکمیه و دینیه نمود و خویشتن بر آنها نظارت فرمود و از اینراه فن تألیف و تصنیف را در مصر ترقیات بی پایان حاصل گردید دستۀ از شاگردان او که بعضی از مسائل فلسفه را از او یا از بعضی از تلامذه او اخذ نموده بودند با وجود ترقیاتی که در فنون علمیه و مهارتیکه در تصنیف و تألیف حاصل نموده بودند بواسطه حدوث سن و قلت بضاعت و قصور بال از ادراک مطالبه عالیه و استکشاف مسائل

حقیقه عقاید سخیفه فلاسفه را پیروی نمودند و آن عقاید را در بین عامه ناس مشتهر ساختند و نسبت آنها را به سید دادند و بعضی از مذاهب مختلفه نیز آنها را در این مسلک معاضدت نمودند و این مسئله اگرچه در نفوس مردمانی که عارف باحوال و عقاید سید بودند اثری نبخشید ولی تايك درجه او را در نزد عوام متهم ساخت سید جمال الدین علاوه بر مقامات فضلی و علمی از عوالم سیاسی نیز بی بهره نبوده و میل مفراطی بدخول در فن پلتیکی داشت و چون در آن ایام مداخله انگلیسها در مصراوضاع پلتیکی آنجا را منقلب و استقلالش را منهدم ساخته بود سید خواست تغییری در احوال آنجا دهد و آن مملکت را مستخلص سازد بمناسبت عضویت و ریاستی که در یکی از اجتماعات و مجامع فراماسونی داشت بترتیب نشرهای فرانسه انجمنی تشکیل داد اصحاب و دوستان خود را از علما و اعیان و غیرهم در آن انجمن دعوت نمود و قریب سیصد نفر در آنجا عضویت یافتند و بواسطه تعدیاتی که از انگلیسها نسبت بابناء وطنش شده بود عداوتی مفراط با آنها داشت و جهاداً با آنها اظهار معادات مینمود چنانکه از سلو کشان با او در همد این مسئله خوب مکشوف میگردد پس لویجی بر ضد انگلیسها منتشر نمود و آن لویج را در روزنامهجات بزبان انگلیسی ترجمه نمودند و باندازه جالب دقت نظر سیاسیون ملت انگلیس گردید که مستر کلادستون بنفسه در مقام مدافعه از آن لویج بر آمد پس رفته رفته کار انجمن بالا گرفت و گونسل انگلیس را بوحشت انداخت مشارالیه بحکومت مصر رسید سعایت نمود و نیز جماعتی را برای افساد در انجمن فرستاده در این بین نیز احوال مصر روی بسختی نهاد و انقلاباتی در آنجا بظهور پیوست که بر قوت اتهام سید افزود پس از پیشگاه خدیوی توفیق پاشا امر باخراج او و ملازمش ابوتراب را صادر نمود و مشارالیه سنه (۱۲۹۶) هجری مطابق (۱۸۷۹) میلادی از مصر مهاجرت نموده به هندوستان آمد و در حیدرآباد دکن اقامت جست و در آنجا رساله در رد مذهب دهریین تصنیف نمود و در آنجا بود تا اینکه فتنه هرابی پاشا در مصر شروع شد آن هنگام حکومت هند مشارالیه را از حیدرآباد بکلکته خواست و در آنجا اقامتش داده تا اینکه کار مصر یکسر شد و جنگ انگلیس در آنجا یا آخر رسید پس او را اختیار مهاجرت و مسافرت بهر جا که خواهد دادند مشارالیه میل مسافرت اروپا نمود و اول مسافرتش بلندن اتفاق افتاد چند روزی در آنجا توقف نموده بسمت پاریس حرکت کرد در این مسافرت شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر با او موافقت و مرافقت نمود و با هم وارد پاریس شدند پس انجمن وطنیه عروة الوثقی که در مصر تشکیل یافته بود روزنامه دائر بر دعوت مسلمین بسوی اتحاد اسلامی از او استدعا نمودند مشارالیه روزنامه موسوم بعروة الوثقی تأسیس و دوست قدیمی و واقعی خود شیخ محمد عبده را بتحریر آن نامزد فرمود هجده نمره از آن روزنامه را منتشر ساخت و در عالم اسلامیت وقعی شایان حاصل نمود انگلیسها آن روزنامه را سخت تعاقب نمودند و با کمال سختی انتشار آنرا در هند مانع شدند و بدینجهت بهمان نمره هجدهم اختتام یافت مشارالیه در مدت سه سال توقف در پاریس مقالاتی در پولاتیک روس و انگلیس و عثمانی و مصر انتشار داد که غالبی از آنها را در جراید انگلیسی ترجمه و ضبط نموده اند و در بین او و حکیم فرانسوی دینان مناظراتی در اصول اسلامیه و سایر علوم اتفاق افتاد که او را مجبور بتصدیق بعلو مقام علمیت و اتقان برهان و حجت خود نمود پس برای جواب از سؤال لرد چرچیل ولرد سالسبوری در خصوص حضرت مهدی (عج)

و ظهور آن جناب موقهٔ بلندن مسافرت و بزودی مراجعت بیاریس نمود و در آنجا با اکثری از علما و حکما طریق مؤالفت و مراودت پیمود و در نزد آنها مقامی عالی حاصل گردانید پس قصد مسافرت نجده نمود و در این اثناء ناصرالدینشاه بر مراتب عالیه و مقامات شامخهٔ سید مطلع گردید و از اعالی و ادانی کفایت و لباقت و فضل و هنر آن حضرت را استماع نمود طالب ملاقات و مایل ندامتش گردید لذا با نهایت میل و رغبت و شوق و سورت ملاقات سید را تلگرافاً تقاضا نمود پس مشارالیه مسافرت ایرانرا اختیار فرمود و بدانسوی حرکت کرد اول دفعه در اصفهان بر ظل السلطان ورود نمود مشارالیه مقدمش را بسی گرامی داشت پس از چندی بطهران مسافرت نمود ناصرالدینشاه او را بخوبی تلقی و استقبال نمود و در نزد او بقدری عزیز گردید که بر تمام اولاد و کسان خود مقدمش میداشت و نظارت ادارهٔ جریهٔ خود را برای تکمیل بدو تفویض نمود و او را وعده داد که بزودی بر مسند صدارت ایران ارتقای دهد چیزی نگذشت که سید بواسطه اطلاعات علمیه و سیاسیه و احاطه بر تواریخ عالم و اخلاق امم و طلاقت لسان و حسن بیان باندازهٔ در نفوس علماء و امراء و بزرگان ایران نفوذ و منزلت و مقامی حاصل نمود که کمتر کسی در آن عصر میتوانست آن درجه را از مقام عالی تحصیل نماید منزلش مجمع بزرگان و مطاف اشراف و اعیان گردید و استماع کلامش را بر یکدیگر مسابقت میجستند و از تقرب بحضرتش بر دیگران مباحث میگردند رفته رفته امر رسید شاه را بخیال انداخت و بر استقلال خویش از او در دل هر اسی برداشت و در بعض مواقع از او اظهار کراهت نمود سید بر خیال شاه آگاهی یافت و صلاح خویش در مهاجرت دید پس بعنوان تغییر آب و هوا اذن مسافرت خواست و بممالک روسیه مهاجرت نمود بدو بمسکو ورود داد و نظر بسابقه اطلاعات اهالی آنجا بحالاتش در نهایت احترام پذیرفته شد پس بسوی پترزبورغ روانه گردید و در آنجا نزد بزرگان از علماء و رجال معروف و پذیرفته آمد و مقالاتی صافیه دائر برپولتیک ایران و افغان و عثمانی و روس و انگلیس در جراید آنجا انتشار داد و در نزد سیاسیون آن مملکت بسی مطبوع و دلپذیر افتاد و عالم سیاست را بهیجان آورد در این بین بازار عمومی (اکسیوزیسیون) (سنه ۱۸۸۹ م) در بیاریس افتتاح یافت و سید جمال الدین بدانسوی شتافت در وقت مراجعت در (مونبخ) پایتخت باقاریا (یعنی باویر) باناصرالدینشاه ملاقاتش دست داد مشارالیه او را بایران دعوت نمود سید اجابت فرمود بجزرد ورود بطهران مردم بر او اجتماع نمودند و اطرافش حلقه زدند و چون مسافرت اروپا زهن شاه را نسبت باوصافی نموده بود از این اجتماعات چندان نگرانی در مادهٔ او حاصل نمیکرد بلکه روز بروز بر تقرب او میافزود و در بسیاری از امور و مهام سلطنتی او را واسطه قرار میداد و در خصوص قوانین مملکتی از رأی و وزین او استشارات میفرمود پس بعضی از رجال درباری خاصه صدراعظم امین السلطان بر او رشک بردند و از او نزد شاه بنای سعایت گذاشتند و شاه را بر نفوذ استقلال و استبداد خود از او ترسانیدند و کلمات آنها باندازهٔ در مزاج شاه اثر نمود که خودداری نتوانست و آثار بدگمانی را از وجنات خود ظاهر ساخت سید چون چنین دید از طهران ببلده حضرت عبدالعظیم یک فرسخی طهران رفت و در آنجا اقامت جست در آنجا نیز مردم دست از ملاقاتش برنداشتند و بر او گرد آمدند مشارالیه تقریباً هشت ماه در میان آنها خطابه میخواند و آنها را بر اصلاحات مملکتی ترغیب و تحریض مینمود کم کم نامش بلند شد و عقایدش

در اصلاحات مملکت ایران مشتهر گردید و مردم رفته رفته خواستند بیدار شوند پس امر سید بر ناصرالدینشاه گران آمد و بر استبداد و استقلال خود از او بو حشت افتاد هنگامیکه سید در بستر بیماری غنوده بود یا نصد نفر سوار برای اخراج او بحضرت عبدالعظیم (ع) فرستاد و مشارالیه را باحالتی فجیع از صحن مطهر بیرون کشیده تحت الحفظ از ایران بمملکت عثمانی انتقال دادند مشارالیه چندیکه مریض بود در بصره اقامت جست و پس از بهبودی بلندن رفت انگلیسها نظر بسابقه معرفتیکه در حق او داشتند بخوبی پذیرفتندش و در مجامع علمی و سیاسی دعوتش مینمودند مدت توقف در لندن را بیشتر در مباحث پلنسیکی ایران و سلوک ناصرالدینشاه و خرابیهائیکه در زمان سلطنت او بایران وارد آمده بود مذاکره نمود و اغلب انگلیسها را بخلع او از سلطنت ایران ترغیب میکرد در خلال آن اوقات بتوسط رستم پاشا سفیر عثمانی مقیم لندن دعوت نامه از طرف سلطان عبدالحمید سید را باسلامبول دعوت نموده سید اشتغال باصلاح امور وطنی خود را بهانه نموده دعوت سلطانرا اجابت ننمود مجدداً با کمال اصرار والاحاح و ترغیب و تحریر دعوتش نموده این مرتبه حضور خود را باسلامبول بشرط معاودت تلگرافاً بعرض سلطان رسانید و در سنه (۱۸۹۲) میلادی مطابق ۱۳۰۹ هجری بدان صوب حرکت نمود توجهات سلطانیه و تکریمات علما و رجال دیپلوماسی مدت چهار سال در آنجا اقامتش داد و در این مدت بانهایت خوشی و احترام واجلال زیستن نمود در اواخر سنه ۱۸۹۶ مرض سرطان در فک اسفلش بروز نمود و تاگردنش امتداد یافت و بهمان مرض سرای فانی را وداع گفت در نهم مارس ماه سنه (۱۸۹۷) میلادی مطابق سنه (۱۳۱۴) هجری جنازه اش را در مقبره (شیخلر مزار لفسی) نزدیک نشان طاش دفن کردند رحمة الله علیه .

این بود آنچه که از عبارات فاضل معاصر جرجی زیدان ترجمه و انتقاد و در این تاریخ خود درج نمودیم پس از این فاضل معاصر در صفات شخصیه سید شرح مفصلی مینویسد که از موضوع ما خارجست و درباره آن در ذیل اماله و اعماله مینویسد قصد سید اتحاد مسلمانان و جمع آنان در حوزه یک دولت اسلامی بود در تحت لواء خلافت عظمی اما آنچه بنده نگارنده از جناب آقای طباطبائی و حاج سیاح محلاتی و غیره درباره سید استعلام و استفسار نموده از این قرار است سید جمال الدین ایرانی و از قریه اسدآباد همدان است .

قصبه اسدآباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنگاور است و اسدآباد از املاک مرحوم سلیمان خان صاحب اختیار است جمعیت اسدآباد تقریباً هشتصد خانوار و عده نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر میباشد .

پدر سید جمال الدین سید صفدر بیسواد و از سادات فقیر اسدآباد و شغلش رعیتی بود خانواده سید جمال الدین از خانواده های صحیح و از سادات عالی درجات حسینی و اتصال شجره این سلسله نجیبه بخامس آل عبا حضرت امام حسین (ع) ثابت و معلوم است .

سید صفدر پسرش سید جمال الدین را در پنجسالگی بمکتب گذارده چون فطانت و ذکاوتی خوب داشت در هشت سالگی از خواندن و نوشتن فارسی فارغ گردید زبان فارسی و ترکی را بخوبی میدانست در سن ده سالگی سید جمال الدین از پدرش قهر کرده بشهر همدان رفت و در مدرسه همدان مشغول

تحصیل بود مدتی هم دراصنهان و مشهد مشغول تحصیل بود از آنجا بطرف افغانستان مسافرت نموده و در آنجا زبان انگلیسی را فرا گرفته بحسن خلق و فضل و دانش محبوب رجال دربار گردید چنانچه سابقاً ذکر شد خانه مسکونی سید امروز در اسدآباد معلومست طایفه و فامیلش راهمه کس میشناسند .

جناب آقا میرزا علی مجاهد همدانی که از موثقین است گوید من خواهر سید جمال را در چند سال قبل در اسدآباد ملاقات نمودم جناب علیخان امیر تومان پسر مرحوم صاحب اختیار بنگارنده گفت دوخواهرزاده دارد سید جمالالدین میرزا شریف و میرزا لطف الله که در اسدآباد موجود و مباشر آنجا میباشند و اینطایفه اباعن جد در اسدآباد مشغول رعیتی بوده و میباشند . و نیز گفت زمانیکه سید جمالالدین بطهران آمد بملاقاتش رفتم و درمجلس مذاکره از فامیلش کردم سید تجاهل کرد و فرمود شنیدم اسدآبادی در نزدیک همدان است که اهالی بسیار جاهل و عامیند . چون دانستیم که تجاهل میکند لذا ساکت شدم .

جناب آقای طباطبائی فرمود که پسرعموی سید جمالالدین آقاسید هادی در مدرسه چاله حصار طهران تحصیل مینمود و سید از اهل اسدآباد است . طایفه صاحب اختیار میگویند سید کمال برادرزاده سید جمالالدین الیوم در اسدآباد است .

باری بودن سید جمالالدین از اهل اسدآباد بتواتر ثابت و مسموع گردید لکن سبب اینکه سید خود را بافغان نسبت داد وجدی در این امر داشت معلوم نبود تا اینکه در این ایام یکی از موثقین گفت از خود سید جمالالدین سبب را پرسیدم جناب آخوند ملا آقای طالقانی معروف بشیخ رئیس نقل کرد از جناب آقا سید اسدالله خرقانی که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی و از بزرگانست شنیدم که گفت از سید جمالالدین سبب را پرسیدم جواب داد چون افغان درجائی گونسل ندارد من خود را بافغان نسبت دادم که از دست گونسل های ایرانی آسوده باشم و در هر شهر یکه میروم گرفتار گونسل نباشم .

جناب حاج سیاح محلاتی که از دوستان سید میباشد مذکور ساخت چون سید جمالالدین مقصد بزرگی داشت درباره ایران لذا خود را بافغان نسبت داد تا از صدمه و اذیت ناصرالدینشاه محفوظ بماند .

خادم و مصاحب سید که معروف بعارف افندی است ابوتراب نامیست از اهل ویدر زرنده ساوه که برادرش خادم مدرسه چاله حصار است و مشهدی علی اکبر نام دارد و خود عارف افندی نوکر جناب آقا میرزا سید محمد طباطبائی بود در زمانیکه سید جمالالدین وارد طهران گردید ابوتراب مجذوب سید جمال شده از حضرت آقای طباطبائی اذن و مرخصی خواست و خود را بعنوان خادمی بسید بست و با سید مسافرت نمود و از تربیت و انقاس قدسیه سید نگذشت مدتی که بعارف افندی و مصاحب سید جمالالدین معروف گردید .

زمانی که سید جمالالدین عازم نجد بود به بوشهر وارد شده تلگرافی از طرف حاج احمدخان کیا به سرتیب مسقطی پدید السلطنه حالیه از بوشهر خبر داد که سید وارد بوشهر شده است از طرف دوستان و هواخواهان سید تلگرافاً و کتباً اصرار در آمدن سید بایران شد در این اثنا ناصرالدینشاه

هم تلگراف بسید نمود و آمدنش را بطهران تقاضا کرد تا آنکه سید از راه شیراز و اصفهان وارد طهران شد در طهران درخانه مرحوم حاج محمد حسن امین‌الضرب منزل کرد ناصرالدین شاه نهایت احترام را ازسید نمود و مراعات مقامات عالیه سید را میکرد علماء و بزرگان و رجال دولت و خواص ملت اطراف سید را گرفتند سید بدون ملاحظه و مدافعه لیل و نهاراً سرآ و جهاداً در بیداری ایرانیان میکوشید انجمنهای سری تشکیل یافت و اسرار نهفته گفته آمد .

مرحوم ذکاء الملک گفت وارد شدم برسید و اورا دریائی از علم و فضل دیدم وان من البیان لسخراً درنطق و بیان سید پیدا بود هفت زبانرا بخوبی تکلم میکرد فارسی ، ترکی همدانی ، ترکی اسلامبولی ، فرانسه ، روسی ، انگلیسی ، عربی ، افغانی و عبری را هم میدانست خلاصه گفت عالمی مانند سید قبل از آن و بعد از آن ندیدم .

مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار مدعی شد که باسید مباحثه علمی کند ولی از عهده اش بر نیامد و مغلوب گردید اگر چه شیخ مرحوم گفت سید جمال‌الدین خلط مبحث کرد لکن سید جمال‌الدین کسی نبود که در مباحثه بی انصافی کند. حکایت کرد مرا کسیکه اورا غرضی نبود که هیبت سید شیخ را مبهوت کرد . مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه هم طرف مذاکره با سید شد ولی بعدی از سید مغلوب شد که کینه سید را همواره داشت .

باری پادشاه ایران بر سید متغیر و خاطرش از او رنجیده اظهار بی میلیش را نسبت بسید ظاهر نمود چون سید بی میلی ناصرالدین شاه را درباره خود تفرس نمود لذا اجازه مسافرت خواسته بطرف روسیه مهاجرت نمود در سفر دویم ناصرالدین شاه در مونیخ پایتخت بافاریا (باویر) که جزو آلمانست سید را باناصرالدین شاه ملاقاتی دست داد ناصرالدین شاه از سلوک با سید اظهار بی اطلاعی و ندامت کرد و اصرار بر آمدن سید بایران کرد تا سید را راضی نمود و پس از مراجعت شاه سید ورودش را بدوستانش اطلاع داد حاج سیاح میگوید من بتوسط میرزا رضایم نام دادم که لدی‌الورود بر امین‌السلطان وارد شود و منزل خود را خانه امین‌السلطان قرار دهد تا اینکه امین‌السلطان از سید در نزد شاه بد نگوید لکن سید قبول نکرد و بر حاج محمد حسن امین‌الضرب وارد گردید این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند مجالس سری برپا شد امین‌السلطان شاه را ترسانید که عمأ قریب حوزه سلطنت ایران از هم خواهد پاشید شاه ناچار بحاج محمد حسن امین‌الضرب نوشت که عذر سید را بخوبی بخواهد امین۔ الدوله قبل از رسیدن دستخط بامین‌الضرب بسید اطلاع داد لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان کرد بزایه حضرت عبدالعظیم و مدت هفت ماه و چند روز در زایه مقدسه بدعوت خلق اشتغال داشت و مفسد سلطنت استبدادی را بمردم رسانید مردم را آگاه کرد بحقوق خود و پیوسته میگفت من با ظالم و مظلوم هر دو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم مظلوم را برای اینکه قبول ظلم میکند و سبب جسارت و ظلم ظالم میشود .

از آنجائیکه باید ادعایش را برهانی تکذیب نماید خودش مظلوم واقع شد چه امین‌السلطان در مقام تخویف ناصرالدین شاه بر آمد و ازسید سعایت نمود و بشاه عرض کرد عمأ قریب دولت ایران را جمهوری خواهد نمود دوستان سید هم در مجالس علناً مطالب سید را ذکر مینمودند تا آنکه پادشاه ایران

در مقام نقض قول خود بر آمد دستخط تبعید سید را از ایران صادر فرمود یا قصد سوار مأمور حرکت دادن سید شدند حالت مأمورین دیوانی در آنوقت معلوم بود که چگونه در خانه سید ریختند و بیچاره را که در حالت مرض و در بستر افتاده بود کشیدند و فرصت ندادند زیر جامه خود را بپوشد با اینحال مرض زنجیر بگردنش انداختند و او را سوار یا بو کردند چون از شدت مرض روی اسب خودداری نمیتوانست لذا پاهایش را با طناب بزیرشکم اسب بستند و با اینحال سید را روانه کرمانشاه کردند حاج محمدحسن امین‌الضرب پول و لباس و لوازم سفر برایش روانه داشت و پولی هم برای رئیس سوارها فرستاد که باسید بدرفتاری ننمایند و به کرمانشاه بحسام‌الملک حاکم و حاج آقا حسن و کیل‌الدوله کرمانشاه سفارشنامه نوشتند بحسام‌الملک اگرچه باسید بدرفتاری ننمود لیکن سید را ممانعت نمود از مراد و مردم را از معاشرت او نیز افتخار برادرزن خود را نگهبان یا سجان سید قرار داد اما و کیل‌الدوله از همراهی سید و معاونت او دریغ و مضایقه نکرد پس از چندی سید را محترماً روانه بغداد داشت در بغداد نقیب و والی بغداد مقدمش را مغتنم داشته و ایضاً حاج عبدالصمد اصفهانی معروف بهمدانی کلیه از لوازم احترام فروگذار نکردند سید بجهاتی روانه بصره گردید و در آنجا توقف نمود تا مرضش بهبودی یافت از آنجا بهندوستان و از آنجا بلندن مسافرت فرمود در لندن باندازه محترم و معزز بود که در مجالس سیاسی دعوتش مینمودند .

سلطان عثمانی عبدالحمید خان کتبا و تلگرافاً او را باسلامبول دعوت نمود و بحدی اصرار و ابرام کرد تا سید بسمت اسلامبول حرکت فرمود و در اسلامبول بانهایت اعزاز و اکرام چندی بسر برد و با کالسکه سلطنتی حرکت میکرد علما و رجال سیاسی پیوسته با او بودند مجالس سید را بسی مغتنم میداشتند تا آنکه بسطان رسانیدند که سید با خدیو مصر عهد اتحاد و اتفاقی بسته سلطان عبدالحمیدخان بر خود و استقلالش ترسید و هم قتل ناصرالدینشاه را باو نسبت دادند که میرزا محمد رضا در اسلامبول دستوری ازسید گرفته و بطهران رفته و بمقصود نائل گشته سفیر ایران جمعی از سفراء کرده و بسید اظهار داشت که عمل میرزا رضا بتحریر شما است جواب داد که من نکفتم میرزا رضا ناصرالدینشاه را بکش بلکه گفتم ایران آباد نمیشود مگر بقطع ریشه شجره خبیثه استبداد در حالتی که جزئی درد گلو عارض سید گردید که طیب سلطان بر او وارد شد مرض سید اشتداد یافت جزئی کلی مزکوم شبیه بمسموم بفاصله چند ساعت گلو و دهن سید آماس کرده و درگذشت رحمة الله علیه .

هر چند امین‌السلطان صدراعظم ایران نهایت سعایت را در قتل و اعدام سید جمال‌الدین نمود لکن سفیر ایران علاء‌الملک بمسأله گذرانید چه عرق سیادت سفیر و اطلاع بردوستان و هواخواهان سید باعث شد که سعی در نجاتش نماید لکن سعی او مثمر نگردید چه سید طرف سوء ظن دولت عثمانی واقع گردید و موقع رفع اتهام از خود نیافت .

اشخاصی که بامقاصد سید همراه شدند از علما مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی و جناب آقای طباطبائی از رجال دولت مرحوم امین‌الدوله و مرحوم مشیرالدوله از اعیان آقا میرزا نصرالله خان و برادرش آقامیرزا فرج‌الله خان از شعراء مرحوم ذکاء‌الملک از جریده‌نگاران مرحوم اعتمادالسلطنه

از اطبا دکتر مهدی خان و میرزا داودخان و میرزا عبدالله خراسانی از تجار مرحوم حاج محدحسن امین‌الضرب و جمعی دیگر از کسبه مثل آقا میرزا علی‌اکبر ساعت ساز معروف بحکیم از ملاکین حاج میرزا آقای ارباب و حاج میرزا حسینعلی پسر مرحوم حاج عبدالعظیم هراتی حاج سیاح نیز از دوستان سید بود از قبیل میرزا رضا متجاور از پنجاه نفر بودند که در مجالس سید مات و مبهوت و ساکت می‌نشستند و بخدمتش افتخار مینمودند. آقا میرزا حسن که الیوم در مطبعه آفاسید مرتضی است نیز در اداره سید آمد و رفتی داشت.

مقصود سید در ظاهر اتحاد دول اسلامیة و اتفاق مسلمانان بود لیکن در معنی جمهوریت و مشروطیت ایرانرا سعی و جاهد بود. در مجالس علنی مفاصد استبداد و سلطنت استبدادیرا آشکار میفرمود و در محافل سری دوستان خودرا تحریص و ترغیب مینمود بیداری مردم لکن پس از تبعید و نفی از طهران دوستانش را وصیت میفرمود بکتمان و استتار مقصد چنانچه در یکی از مکاتیب خود بحضرت آقای طباطبائی چنین نوشته است.

پاره از مکتوب سید به آقای طباطبائی

« لاصداقة الا باتحاد المشرب ولا قرابة الا بوحدة المارب و بعد ذلك ليس لك ان تقول مارایتك و مارایتنی » .

زمانی هم درمکه معظمه تشکیل انجمنی داد موسوم به ام‌القری و خیالش این بود نماینده‌های مسلمانان روی زمین را در این انجمن گرد آورد و برای مسلمانان روی زمین يك سلطان که یادرا-الامبول یا در کوفه سکنی گیرد و يك اعلم که درمکه نشیند و تکالیف مسلمین از این مجلس برخیزد و پس از امضاء سلطان و اعلم منتشر گردد و سایر پادشاهان مسلمان با اسم امیرالامرائی موسوم و در تحت امر سلطان محکوم باشند سلطان عبدالحمیدخان این انجمن را بر انداخت بتوهم اینکه شاید انتخاب سلطان بر حسب قرعه قرار گیرد و بغیر او قرعه افتد. مدت دوام انجمن یکسال بود و نظامنامه آن طبع و بتمام بلدان فرستاده شد اجزاء این انجمن معدوم و یا در زوایای خفاجان دادند فتنه عرابی پاشا در مصر از نتایج این انجمن بود و عرابی پاشا از شاگردان سید بود.

اگرچه فاضل معاصر جرجی زیدان مینویسد از سید تالیف و تصنیفی دیده نشده است لیکن روزنامه عروة‌الوقتیه و روزنامه جبل‌المتین اول و رساله فضایح الاستبداد و رساله در رد دهرین و طبیعیین و رساله در حقوق صفحات عالم را گرفته است.

نمیدانم علت چیست که فاضل مزبور مینویسد درباره سید (فقدنشأ قطباً من اقطاب الفلسفة و عاش رکنان السیاسة ولكنه مات ولم یتم عملاً و لالف کتاباً الخ).

چند مکتوب از مکاتیب سید جمال‌الدین بدست نگارنده آمد یکی را در حالات آقای طباطبائی درج نمودیم و دیگری را هم که با آقای طباطبائی نوشته است چند فقره آنرا ایضاً درج نمودیم سومی مکتوبیست که از حضرت عبدالعظیم بن ناصر الدین شاه نوشته است چهارم و پنجم دو مکتوب عربی است که بمرحوم آیه‌الله میرزای شیرازی و علماء ایران نوشته است.

مکتوب سید جمال الدین که در سفر ثانی ایران

از حضرت عبدالعظیم بناصر الدینشاه نوشته

عرضه داشت بسده سنیه عالیه و عتبه رفیعۀ سامیۀ اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه در (مونیک) وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی در زمره طرد بودم در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به (پترزبورغ) رفته پس از انجام آنها بایران بیایم اعلیحضرت شاهنشاه اقام الله به دعا مآلین استحضار فرمودند در شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم باین عاجز مکالمه نمودند خلاصه اش آنکه اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست که ایشانرا بر جلس و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معانیت بر آیند چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالک و صاحب ملک نیستند و رتی و فتنی امور بقدرت ایشان نیست دیگر آنکه مسئله کارون و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است نهایت اینست که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود پترزبورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه بر ساحت ایشانرا بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشانرا در باره دولت روس مسجل کنم ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به (مسیو کیرس) رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان (ویلنکالی) و (زینوویب) شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئله کارون و بانک و معادن را حل نموده بحالت سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام میدانستم به پترزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم مشرب میدانستم چون ژنرال (ابروچف) در حریبه و ژنرال (دیختر) در وزارت دربار و ژنرال (اعتاتیف) سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودیکف) که از خواتین نافذالکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که مابین روس و انگلیس است میکوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با مسیو (کیرس) و با مستشارهای ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمائیم اولاً در این سعی نمودم که باده و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که علی الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله بر آید و سخت گیری و محاصمت ننماید و در ضمن هم وقت منح و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در ارتك و اراضی تر کمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ایشان مینمودم چون دانستم که اینمطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظم را پیش نهاده گفتم وزیر اعظم بنفس خود در مونیک بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانک و معادن را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلو این مطلب اینقدر که ممکن بود

در تبرئه ذمه جناب وزیر اعظم وحسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره هم این مطالب را از یطرسبورغ بایشان نوشتم مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آنکه مکرراً از حسن مقاصد و نیات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و بامیر اطور حاصل مشورت خود را عرضه نمائیم بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاهاً خواهیم گفت که بنهج جواب بجناب وزیر اعظم برسانید البته اگر این مسئله بنهجی حل شود که موجب محاصره در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است .

پس از چندین بار مشورت دو مسلك پلتیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده بمن گفتند که اگر جناب وزیر اعظم میخواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلتیک خود را بر آندو مسلك معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بلاغرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتنهائی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی بدولت اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون بطهران رسیدم خارج شهر توقف نموده بجناب وزیر اعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاج محمدحسن امین الضرب را معین نمودند که در آنجا فرود آیم و نعل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار آنهم بعد از یکماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدین نویده‌های ملو کانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیر اعظم هیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در یطرسبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوال پرسی فرستادم و عده ملاقات مفصل میدادند چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیر اعظم استفسار نشده است و سبب را هم نمیدانم در وقتیکه اهمال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با همه آن مجاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در یطرسبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاحظه بازی و اهانت و تحقیر و با خود حیلّه سیاسیه مقصود کشف افکار طرف مقابلست (کاش سؤال میشد و کشف افکار طرف مقابل میگردد) شمرده بسفارت خود در دارالخلافه طهران تلگراف نمودند که سید جمال الدین از طرف وزیر اعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر اعظم میخواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی بسفارت روس در تهران یا با سفارت ایران در یطرسبورغ مکالمه نمایند و سید جمال الدین که بنهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از اینطرف بگویند مقبول نیست (لاحول و لا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده بر جوع قهقرابنقطه اولی برگشت (شکفت) عقده حل کرده را دوباره محکم کردن (شکفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج اینگونه حرکات را بخرد خدا داد دیدوماسی ازهر کس بهتر میدانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسین جهان بجای آنکه تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشانرا استماع

نکردند (بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند) و من ایشانرا به پطرزبورغ نفرستادم (انالله و انا الیه راجعون) اینک لب معکوس اینک فکر عقیم اینک نتیجه فاسده با این مسلک چگونه توان راه اخطار را بست و از مهالك دوری جست (بلا سبب شبهه دردلها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تم مگر بقدرت کامله خود ما را از آثار وخیمه این حرکات حفظ کند) واعجب از اینواقعه اینست پس از آنکه وعد احترامات وستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم حاج محمد حسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی اینست که این عاجز طهرانرا ترك نموده مجاور مقابر شهرقم بشوم هرچه درخبايای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم . آیا بجهت آن بود که دولت روس را پیراهین ووسائط دعوت بمسلک ومواده دولت ایران نموده - یا برای آنست که بخواهش وزیر اعظم به پطرزبورغ رفته در تبرئه ذمه وحسن مقاصد ایشان بادولت روس کوشیدم - یا بدینجهت که طررق حل مسائل راچنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوه کد و جد بدست آوردم - اگرچه بر مجرب ندامت رواست آنچه بیاداش مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دگر خیال ایرانرا نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیرخواهم هم مطیع دیگر این چه نقش است که باز ژاژخایان گوازه پسند بالله علیکم اگر خدا نخواست ظهورات مرا از مسلک خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحبت در مناصب هر وقت این صاحبان عقول صغیره ونفوس حقیره را بر این میدارد که ذهن وقادقآد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادرشود و اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل و الحق وینصرکم بالحکمة ویشید دولتکم بقدرته و یجرسه عن کید الغائبین آمین .

پاره از مکتوب سید جمال الدین که یکی از دوستان خود نوشته است

من در موقعی این نامه را بدوست عزیز خود مینویسم که در محبس مجبوس و از ملاقات دوستان خود محروم نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات نه از گرفتاری متالم و نه از کشته شدن متوحش خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن . جسم برای آزادی نوع ، کشته میشوم برای زندگی قوم ولی افسوس میخورم از اینکه کشتهای خود را ندرویدم بآرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل مشرق را به بینم دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی از حلقوم امم مشرق بشنوم ایکاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم چه خوش بود تخمهای بارور مفید خود را در زمین شوره زار از سلطنت فاسد نمینمودم آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید هرچه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید در اینمدت هیچیک از تکالیف خیرخواهانه من بگوش سلاطین مشرق فرو نرفت همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت امیدواریهما بایرانم بودند اجر زحماتم را بفراش غضب حواله کردند با هزاران وعد و وعید به ترکیا احضارم کردند این نوع مغلول و مقهورم نمودند غافل از اینکه انعدام صاحب نیت اسباب انعدام نیت نمیشود صفحه روزگار

حرف حق را ضبط میکنند باری من از دوست گرامی خود خواهشمندم این آخرین نامه را بنظر دوستان عزیز وهم مسلکهای ایرانی من برسانید وزبانی بآنها بگوئید شما که میوه رسیده ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت بکمر زده اید از حبس و قتال نترسید از جهالت ایرانی خسته نشوید از حرکات مذبحخانه سلاطین متوحش نگردید بانهایت سرعت بکوشید با کمال چالاکی کوشش کنید طبیعت بشما یار است و خالق طبیعت مددکار . سیل تجدد بسرعت بطرف مشرق جار بست بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدن است شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید نه بقلع و قلع اشخاص . شما تا قوه دارید در نسخ عاداتیکه میانه سعادت و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات هر گاه بخواهید باشخاص مانع شوید وقت شما تلف میگردد اگر بخواهید بصاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگرانرا بر خود جلب میکنند . سعی کنید موانعی را که میانه الفت شما وسایر ملل واقع شده رفع نمائید . گول عوام فریبانرا نخورید (انتهی)

مکتوب سید جمال الدین بمرحوم

حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم - حقا اقول : ان هذا الكتاب خطاب الى روح الشريعة المحمدية اينما وجدت ، وحيثما حلت ، وضراعة تعرضها الامة الى نفوس زاكية تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، كيفما نشأت ، وفي اي قطر نبغت ، الا وهم العلماء فاحببت عرضه على الكل وان كان عنوانه خاصا .

حبر الامة بارقة انوار الائمة ، دعامة عرش الدين ، و اللسان الناطق عن الشرع المبين جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي صان الله به حوزة الاسلام ورد كيد الزنادقة اللثام لقد خصك الله بالنيابة العظمى عن الحججة الكبرى و اختارك من العصاة الحققة و جعل بيدك ازمة سياسة الامة بالشريعة الغراء و حراسة حقوقها بها و صيانة قلوبها عن الزيغ والارتباب فيها و احال اليك من بين الانام (و انت وارث الانبياء) مهام امور تسعد بها الامة في دارها الدنيا و تحضى بالعقبى ووضع لك اريكة الرياسة العامة على الافئدة والنهي اقامة لدعامة العدل واثارة لمحجة الهدى و كتب عليك بما اولاك من السيادة على خلقه حفظ الحوزة والذود عنها والشهادة دونها على سنن من مضى وان الامة قاصيها ودانيها وحاضرها وباديها و وضعها و عاليها قد اذعنت لك بهذه الرياسة السامية الربانية جاثية على الركب خارة على الاذقان تطمح بنفوسها اليك فيكل حادثة تعرفوها تطل بصائرهما عليك في كل مصيبة تمسها وهي ترى ان خيرها و سعدا منك و ان فوزها و نجاتها بك و ان امنها و امانها فيك .

فاذالمح منك غض طرف ، اونيت بجانبك لحظة ، وامهنتها وشانها المعه ، ارتجفت افئدتها ، و اختلت مشاعرها ، وانتككت عقائدها ، وانهدمت دعائم ايمانها ، نعم لا برهان للعامة فيما دانوا ، الا استقامة الخاصة فيما امروا ، فان وهن هولاء في فريضة اوقعد بهم الضعف عن اماطة منكر ، لاعتورا واثك الظنون والا وهام ونكص كل على عقبه مارقا من الدين القويم ، حائداً عن الصراط المستقيم .
وبعد هذا وذاك وذلك اقول ان الامة الايرانية بما دهمها من عراقيل الحوادث التي آذنت باستيلاء

الضلال على بيت الدين ، و تطاول الاجانب على حقوق المسلمين ، ووجوم الحجبة الحق اياك اعنى عن القيام بناصرها وهو حامل الامانة ، والمسئول عنها يوم القيمة قدطارت نفوسها شعاعا، وطاشت عقولها ، و تاهت افكارها ووقفت موقف الحيرة (وهى بين انكار واذعان و جحود و ايقان) لانتهدى سيلا وهامت فى بيداء الهوا جس فى عتمة الوسوس ، ضالة عن رشدها لاتجداليه دليلا واخذ القنوط بمجامع قلوبها و سدودنها ابواب رجائها ، وكادت ان تختار اياسامنها الضلالة على الهدى ، وتعرض عن محجة الحق و تتبع الهوى ، وان آحاد الامة لايزالون يتسائلون شاخصة ابصارهم عن اسباب قضت على حجة الاسلام (اياك اعنى) بالسيات والسكوت، وحتم عليه ان يطوى الكشح عن اقامة الدين على اساطينه ، واضطره الى ترك الشريعة واهلها ، الى ايدي زنادقة يلعبون بها كيفما يريدون و يحكمون فيها بما يشاءون ، حتى ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قد كذبوا و ظنوا فى الحجبة ظن السوء و حسبوا الامرا حبولة العاذق ، و اسطورة المدق ، وذلك لانها ترى (وهو الواقع) ان لك الكلمة الجامعة ، والحجة الساطعة ، وان امرك فى الكل نافذ ، وليس لحكمك فى الامة منابذ ، و انك لو اردت تجمع احاد الامة بكلمة منك (وهى كلمة تنبئ من كيان الحق الى صدور اهله) فترهب بها عدو الله و عدوهم ، وتكف عنهم شر الزنادقة ، وتزيح ماحاق بهم من العنت والشقاء ، وتنشلهم من ضنك العيش الى ماهو ارغدوا هنى ، فيصير الدين باهله منيعاً حريزا ، و الاسلام بحجته رفيع المقام هريزا .

هذا هو الحق انك راس العصاية الحققة ، و انك لروح السارى فى آحاد الامة فلا يقوم لهم قائم الابك ولا تجتمع كلمتهم الاغليك ، لوقت بالحق نهضوا جميعاً ولهم الكلمة العليا ، ولو قدمت تثبطوا ، وصارت كلمتهم هى السفلى ، ولربما كان هذا السير والدوران حيثما غض حيز الامة طرفه عن شئونهم ، و تركهم هملا بلاراع ، وهمجا بلارادع ولاداع ، يقيم لهم عنذراً فيما ارتابوا ، خصوصاً لما راوا ان حجة الاسلام قدونى فيما اطبقت الامة خاصتها و عامتها على وجوبه ، و اجمعت على حظر الاتقاء فيه ، خشية لغوبه ، الا وهو حفظ حوزة الاسلام الذى به بعدالصيت و حسن الذكر و الشرف الدائم والسعادة التامة ، ومن يكون اليق بهذه و اخرى بها ممن اصطفاه الله فى القرن الرابع عشر ، وجعله برهانا لدينه ، و حجة على البشر ،

ايها الحبر الاعظم ، ان الملك قد وهنت سريرته ، فسائت سيرته ، وضعت مشاعره فقبحت سريرته ، وعجز عن سياسة البلاد ، وادارة مصالح العباد، فجعل زمام الامور كليها و جزئها بيد زنديق اثم ، غشوم ثم بعد ذلك زعيم . . يسب الانبياء فى المحاضر جهرا ، ولا يذعن لشريعة الله امرا ، ولا يرى لروساء الدين و قرا ، يشتم العلماء ، ويقذف الاتقياء ، و يهين السادة الكرام ، و يعامل الوعاظ معاملة الثام ، و انه بعد رجوعه من البلاد الافرنجية قد خلع العذار ، وتجاهر بشرب العقار ، وموالات الكفار ، ومعاداة الابرار، هذه هى افعاله الخاصة فى نفسه . ثم انه باع الجزء الاعظم من البلاد الايرانية و منافعها لاعداء الدين - المعادن ، والسبل الموصلة اليها ، و الطرق الجامعة بينها وبين تخوم البلاد ، والخانات التى تبنى على جوانب تلك المسالك الشاسعة التى تشعب الى جميع ارجاء المملكة وما يحيط بها من البساتين و الحقول . . نهر الكارون و الفنادق التى تنشأ على صفتيه الى المنبع وما يستبتعها من الخبائث و المروج ، و الجادة من الاهواز الى طهران وما على اطرافها من العمارات و الفنادق و البساتين و الحقول . . و التنباك وما يتبعه

من المراكز ومحلات الحرت وبيوت المستحفظين والعاملين والبائعين انى وجد وحيث نبت ، وحكر العنب للخمور و ما تستلزمه من الحوانيت والمعامل و المصانع فى جميع اقطار البلاد ، والصابون والشمع و السكر ولوازمها من المعامل ، والبانك (١) و ما ادراك ماالبانك هو اعطاء زمام الاهالى كلية بيدعدو الاسلام و استرقاقه لهم واستملاكه اياهم وتسليمهم له بالرياسة والسلطان .

ثم ان الخائن البليدارادان يرضى العامة بواهى برهانه فحقيق قائلا ان هذه معاهدات زمانية ، و مقاولات و قبية لا تطول مدتها ازيد من مائة سنة !! يالله من هذا البرهان الذى سؤله خرق الخائنين ، و عرض الجزء الباقي على الدولة الروسية حقا لسكوتها (لوسكتت) مردابرشت ونهر الطبرستان والجماعة من نزلى الى الخراسان و ما يتعلق بها من الدور والفنادق والحقول . . . ولكن الدولة الروسية شمتت بانفها و اعرضت عن قبول تلك الهدية، وهى عازمة على استملاك الخراسان والاستيلاء على آذربايجان و مازندران ان لم تنحل هذه المعاهدات ولم تنفسخ هذه المقاولات القاضية على تسليم المملكة تماما بيد ذلك العدو الالاد ، هذه هى النتيجة الاولى لسياسة هذا الخرق .

و بالجملة ان هذا المجرم قد عرض اقطاع البلاد الايرانية على الدول ببيع المزاد ، و انه يبيع ممالك الاسلام و دور محمد واله عليهم الصلوة و السلام للاجانب ولكنه لخصه طبعه ودناثة فطرته لايبيعها الا بقيمة زهيدة و دراهم معدودة (نعم هكذا يكون اذا امتزجت اللثامة و الشره بالخيانة والسفه) وانك ايتها الحججة ان لم تقم بناصر هذه الامة و لم تجمع كلمتها و لم تنزعها بقوة الشرع من يد هذا الاثيم لاصحبت حوزة الاسلام تحت سلطة الاجانب (يحكمون فيها بما يشاؤون ويفعلون ما يريدون) و اذا فاتتكم هذه الفرصة ايتها الجبر و وقع الامر و انت حتى لما ابقيت ذكرا جميلا بعدك فى صحيفة العالم و اوراق التواريخ . . . و انت تعلم ان علماء الايران كافة و العامة باجمعهم ينتظرون منك (و قد خرجت صدورهم و ضاقت قلوبهم) كلمة واحدة و يرون سعادتهم بها و نجاتهم فيها . . . و من خصه الله بقوة كهذه كيف يسوغ له ان يفرط فيها و يتركها سدى .

ثم اقول للحججة قول خبير بصير ان الدولة العثمانية تبجح بنهضتك على هذا الامر و تساعدك عليه لانها تعلم ان مداخلة الافرنج فى الاقطار الايرانية والاستيلاء عليها تجلب الضرر الى بلادها الاحالة و ان وزراء الايران و امراءها كلهم يبتهجون بكلمة تنبص بها فى هذا الشأن لانهم باجمعهم يعانفون هذا المستعدنات طبعاً ، و يسخطون من هذه المقاولات جبلة ، و يجدون بنهضك مجالاً لابطالها ، و فرصة لكف شر الشره الذى رضى بها و قضى عليها .

ثم ان العلماء و ان كان كل صدع بالحق و جبه هذا الاخرق الخائن بسوء اعماله ولكن ردعهم للزور و زجرهم عن الجناية و نهرهم المجرمين ما قرت لسلسلة المعدات قراراً ، ولا جمعتها وحدة المقصد فى زمان واحد ، وهؤلاء لتمامتهم فى مدارج العلوم و تشاكلهم فى الرياسة و تساويهم فى الرتب غالباً عند العامة لا ينجذب بعضهم الى بعض ولا يصير احد منهم لصقاً لآخر ولا يقع بينهم تأثير الجذب و تأثير الانجذاب حتى تتحقق هيئة وحدانية وقوة جامعة يمكن بهادفع الشر و صيانة الحوزة . كل يدور على محورة ، و كل يردع الزور و هو فى مركزه ، (هذا هو سبب الضعف عن المقاومة و هذا هو سبب قوة المنكر و البغى) . و انت وحدك ايتها الحججة بما اوتيت من الدرجة السامية والمنزلة الرفيعة علة فعالة فى نفوسهم ، وقوة جامعة لقلوبهم ،

وبك تنضم القوى المتفرقة الشاردة ، وتلتئم القدر المتشثة الشاذة ، وان كلمة منك تاتي بوحدانية تامة يحق لها ان تدفع الشر المحقق بالبلاد ، وتحفظ حوزة الدين وتصور بيضة الاسلام . . . فالكل منك وبك واليك . . . وانت المسئور عن الكل عند الله وعند الناس .

ثم اقول ان العلماء والصلحاء في دفاعهم فرادى عن الدين وحوزته وقد قاسوا من ذاك العتل شدائد ماسبق منذ قرون لها مثيل ، وتحملوا الصيانة بلاد المسلمين عن الضياع و حفظ حقوقهم عن التالف كسل هوان وكل صغارو كل فضيحة .

ولاشك ان حبر الامة قد سمع ما فعله ادلاء الكفر واعوان الشرك بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فيض الله الدربندي وستسمع قريبا ما صنعه الجفأة الطغاة بالعالم المجتهد النقي البار الحاج السيد علي اكبر الشيرازي وستحيط علما بما فعله بحماة الملة والامة من قتل وضرب وكى وحبس . و من جملتهم الشاب الصالح الميرزا محمد رضا الكرمانى الذى قتله ذلك المرتد فى الحبس . والفاضل الكامل البار حاج سيح والفاضل الاديب الميرزا فروغى والاريب النجيب الميرزا محمد عليخان والفاضل المتقن اعتماد السلطنة وغيرهم .

واما قصتى ، وما فعله ذاك الكنوذا الظلوم معى ، فما يفتت اكباد اهل الايمان ، ويقطع قلوب ذوالايقان . ويقضى بالدهشة على اهل الكفر وعباد الاوثان ، ان ذاك اللثيم امر بسجنى وانا متحصن بحضرة عبدالمعظم ع فى شدة المرض على الثلج الى دار الحكومة بهوان وصغار وفضيحة لا يمكن ان يتصور دونها فى الشناعة (هذا كله بعد النهب والغارة) (انالله وانا اليه راجعون) .

ثم حملتني زبانيته الاوغاد وانا مريض على برذون مسلسل فى فصل الشتاء وتراكم الثلوج والرياح الزمهريرية وساقنتني جحفة من الفرسان الى خانقين وصحبني جمع من الشرط . . . ولقد كانت الوالى من قبل والتمس منه ان يبعثني الى البصرة علما منه انه لو تر كنى ونفسى لا تبتك ايها الحبر وتثبت لك شأنه وشان الامة وشرحتك ما حاق ببلاد الاسلام من شر هذا الزنديق ، ودعوتك ايها الحججة الى عون الدين ، وحملتك على اغائة المسلمين . . . و كان على يقين انى لو اجتمعت بك لا يمكنه ان يبقى على دست وزارته الموسسة على خراب البلاد وهلاك العباد . واعلاء كلمة الكفر . . . وممازاده لؤما على لومه ودنائه على دنائه انه دفعا لثورة العامة وتسكيننا لهياج الناس نسب تلك العصاة التى ساقتها غيرة الدين وحمية الوطن الى المدافعة عن حوزة الاسلام ، وحقوق الاهالى (بقدر الطاقة والامكان) الى الطائفة البائية . . . كما اشاع بين الناس اولا (قطع الله لسانه) انى كنت نختون (والاسلام) ما هذا الضعف ؟ ما هذا الوهن ؟ كيف امكن ان ضلوا كاذى النسب ، ووغدا خسيس الحساب ، قدران يبيع المسلمين وبلادهم بثمان دراهم معدودة ويزدرى بالعلماء ويهين السلالة المصطفوية ويهت السادة المرتضوية البهتان العظيم ، ولا يد قدرة نستاصل هذا الجذر الخبيث شفاء لغيظ المؤمنين ، وانتقام لال سيد المرسلين عليه واله الصلوة والسلام .

ثم لما رايت نفسى بعيدا عن تلك الحضرة العالية امسكت عن بث الشكوى . . . ولما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سيد علي اكبر الى البصرة طلب منى ان اكتب الى الحبر الاعظم كتابا ابث فيه هذا الغوائل والحوادث والكوارث فبادرت اليه امتثالا ، وعلمت ان الله تعالى سيحدث بيدك امرا ، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

(جمال الدين الحسينى)

مكتوب سيد جمال الدين بعلماء ايران

بسم الله الرحمن الرحيم - حملة القرآن ، وحفظة الايمان ، ظهراء الدين المتين ، و نصراء الشرع المدين ، جنود الله الغالبة في العالم ، حججه الدامغة لضلال الامم ، جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازى و جناب الحاج الميرزا حبيب الله الرشتى ، و جناب الحاج الميرزا ابى القاسم الكربلايى ، و جناب الحاج الميرزا جواد آقا التبريزى ، و جناب الحاج السيد على اكبر الشيرازى ، و جناب الحاج الشيخ هادى النجم آبادى ، و جناب الميرزا احسن الآشتيانى ، و جناب السيد الطاهر الزكى صدر العلماء ، و جناب الحاج آقا محسن العراقى ، و جناب الحاج الشيخ محمد تقى الاصفهانى ، و جناب الحاج الملا محمد تقى البجنوردى ، و ساير هداة الامة و نواب الائمة ، من الاحبار العظام ، و العلماء الكرام ، اعز الله بهم الاسلام و المسلمين و ارغم انوف الزنادقة المتجبرين ، آمين .

طالما تاقت الامم الافرنجية الى الاستيلاء على البلاد الايرانية حرصاً منها و شرها . و لكم سولت لها امانيتها خدعا تمكنها من الولوج فى ارجائها و تمهد فيها سلطانها على عرة من اهلها تحاشياً من المقارعة التى تورث الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلما سنحت لها الفرص و قضت بها الفطرات . و لكنها علمت ان بلوغ الادب و العلماء فى عز سلطانهم ضرب من المحال لان القلوب تهوى اليهم طرا ، و الناس جميعاً طوع يدهم ياتمرون كيفما امروا ، و يقومون حيثما قاموا ، لا مرد لقضائهم ، و لا دافع لحكمهم ، و انهم لا يزالون يدايون فى حفظ حوزة الاسلام لا تاخذهم فيه غفلة ، و لا تعروهم عزه و لا تميدهم شهوة ، فغنست و هى تتربص بهم الدوائر ، و تترقب الحوادث ، ايم الله انها قد اصابت فيمارات ، لان العامة لولا العلماء و عظيم مكانتهم فى النفوس لا لتجات بطيب النفس الى الكفر و استظلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول الذليلة الجائرة الخرقى التى قد عدت القوة و فقدت النصفة و انفت المجاملة ، فلا حازت منها شرفاً ، و لا صانت بها لنفسها حقاً ، و لا انشرح منها صدورها فرعا .

ولذا كلما ضعفت قوة العلماء فى دولة من الدول الاسلامية و ثبت عليها طائفة من الافرنج و محت اسمها ، و طلمست رسمها .

ان سلاطين الهند و امراء ما وراء النهر جدت فى اذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله فى خلقه . . . و ان الافغانيين ما صانوا بلادهم عن اطماع الاجانب و ما دفعوا هجمات الانكليز مرة بعد اخرى الا بقوة العلماء و قد كانت فى نصائبها .

ولما تولى هذا الشاه (الحارية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجاً و يخفض شانهم و يقلل نفوذ كلمتهم جبا بالا استبداد بباطل او امره و نواهيته ، و حرصاً على توسيع دائرة ظلمه و جوره ، فطر دجماً من البلاد بهوان و نهنه فرقة عن اقامة الشرع بصغار ، و جلب طائفة من اوطانها الى دار الجور و الخرق (طهران) و قهرها على الاقامة فيها بذل فخلاله الجوقفهر العباد و اباد البلاد و قلب فى اطوار الفظائع و تجاهر بانواع الشنائع و صرف فى اهوائه الدنية و ملاذنه البهيمية مامصه من دماء الفقراء و المساكين عصرا و نزع من دموع اليتام قهرا (يا الاسلام)

فاذا اشتد جنونه بجميع فنونه فاستوزر و غدا خسيساً ليس له دين يردعه و لا عقل يزرجه و لا شرف

نفس يمنعه ، وهذا المارق ما قعد على دسته الاوقام باباداة الدين ومعادات المسلمين وساقته دنائة الارومته ونزالة الجرثومة الى بيع البلاد الاسلامية بقيم زهيدة .

فحسبت الا فرنج ان الوقت قدحان لاستملاك الاقطار الايرانية بلا كفاح ولا قتال وزعمت ان العلماء الدين كانوا يذبون عن حوزة الاسلام قد زالت شوكتهم ونفذ نفوذهم فهرع كل فاغرا فاه يبغى ان يسرط قطعة من تلك المملكة . ففار الحق وغضب على الباطل ندمغه فخاب سعاه وذل كل جبار عنيد .

اقول الحق انكم يا ايها القادة قد عظمتم الاسلام بعزيمتكم واعليتم كلمته وملثتم القلوب من الرهبة والهيبة . وعلمت الاجانب طراً ان لكم سلطاناً لا يقاوم وقوة لا تدفع وكلمة لا ترد وانكم سياج البلاد ويديكم ازمة العباد ولكن قد عظم الخطب الآن وجلت الرزية لان الشياطين قد تالبت جبر اللكسر وحرصاً على الوصول الى الغاية وازمعت على اغراء ذاك المارق الاتيم على طرد العلماء كافة من البلاد . وابتانت له ان انفاذ الاوامر انما هو بانقياد قواد الجيوش وان القواد لا يعصون للعلماء امراً ولا يرضون بهم شراً فيجب لاستتباب الحكومة استبدالهم بقواد الا فرنج . وارت لذلك البليد الخائن رياسة الشرطة وقيادة فوج القزاق نموذجاً (كنت واضرابه) وان ذاك الزنديق وزملاءه في الالحادي يجدون الآن في جلب قواد من الاجانب . والشاه لجنونه المطبق قد استحسن هذا واهتزبه طرباً . لعمر الله اقد تحالف الجنون والزندقة وتعاهد العتة والشرة على محق الدين واضمحلال الشريعة وتسليم دار الاسلام الى الاجانب بلامقارعة ولا مناقرة .

يا هداة الامة انكم لو اهلتم هذا الفرعون الذليل وننسه وامهلتموه على سريو جنونه وما اسرعتم بخلعه عن كرسي غيه لقضى الامر فمسر العلاج وتعذر التدارك .

انتم نصراء الله في الارض . ولقد تمحصت بالشريعة الالهية نفوسكم عن اهواء دنية تبعث على الشقاق وتدعو الى النفاق ويشس الشيطان بقذفات الحق عن تفريق كلمتكم . فانتم جميعاً يدواحدة يدود بها الله عن صياصي دينه الحصينة ويذب بقوتها القاهرة جنود الشرك واعوان الزندقة . وان الناس كافة (الا من قضى الله عليه بالخيبة والخسران) طوع امركم . فلو اعلنتم خلع هذا (الحارية) لاطاعكم الامير والحقير وادغن لحكمكم الغنى والفقر (ولقد شاهدتم في هذه الازمان عياناً فلا اقيم برهاناً) خصوصاً وان الصدور قد حرجت و ان القلوب قد تفتطرت من هذه السلطة القاسية الحمقى التى ما سدت ثغورها ولا جندت جنودها ولا عمرت بلادها ولا نشرت علومها ولا اعزت كلمة الاسلام ولا اراحت يوماً ما قلوب الانام بل دمرت واقوت وافقرت واذلت ثم بعدضلت وارتدت و انها سحقت عظام المسلمين و عجنتها بدمائهم فعملت منها للبنات بنت بها قصور الشهوات الدنية . هذه آثارها في هذه المدة المديدة . والسنين العديدة تسألها وتبت يداها .

واذا وقع الخلع (وتكفيه كلمة واحدة ينبص بها لسان الحق غيرة على دينه) فلا ريب ان الذى يخلف هذا (الطاغية) لا يمكنه الحيدان عن اوامر كم الالهية ولا يسمعه الا الخضوع بعبتبكم عتبه الشريعة المحمدية كيف لا وهويرى عياناً مالكم من القوة الربانية التى تقلبون بها الطغاة عن كرسي غيها . وان العامة متى سمعت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم ولعاً وحامت حولكم هياماً وصارت جميعاً جند الله وحزباً لاوليائه العلماء .

ولقد وهم من ظن ان خلع هذا (الحازية) لا يمكن الا بهجمات العساكر وطلقات المدافع والقنابر . بيس الامر كذلك . لان عقيدة ايمانية قد رسخت في العقول ، وتمكنت من النفوس ، وهى ان الراد على-

العلماء رادعلی الله (هذا هو الحق وعليه المذهب) فاذا اعلنتم (يا حملة القرآن) حکم الله فی هذا الغاصب الجائر وابنتم امره تم فی حرمة اطاعته لانفض الناس من حوله فوقع الخلع بلا جدال ولا قتال .

ولقد اراکم الله فی هذه الايام اتماماً لحجته ما اولاکم من القوة التامة) والقدرة الكاملة ، وكان الذين فی قلوبهم زيغ فی ريب منها من قبل . اجتمعت النفوس بكلمة منکم علی ارغام هذا الفرعون الذليل و همامانه الرذيل (مسئلة التنباک) فعجبت الامم من قوة هذه الكلمة وسرعة نفوذها وبهت الذي كفر . قوة انعمها الله علیکم لصيانة الدين وحفظ حوزة الاسلام . فهل يجوز منکم اهمالها وهل يسوغ التفريط فيها؟ حاشا ثم حاشا .

فدان الوقت لاحياء مراسم الدين ، واعزاز المسلمين ، فاخلعوا هذا (الطاغية) قبل ان يفتک بکم ، ويهتک اعراضکم ، ويثلم سياج دينکم . ليس علیکم الا ان تعلنوا علی رؤس الاشهاد حرمة اطاعته فاذا برى نفسه ذليلاً فريداً يفر منه بطانته وينفر منه حاشيته وينبذ العساكر ويرجه الاصاغر .

انکم يا ايها العلماء والذين قاموا معکم لتأييد الدين بعد اليوم فی خطر عظيم . قد كسرتم قرن فرعون بعصا الحق وجدعتم انف الحارية بسيف الشرع فهو يترهب من فرصا تساعد على الانتقام شفاء لقيظه ومرضاة لطبيعته التي فطرت على الحق والجلجلاج فلا تمهلوه اياماً ولا تمكنوه ان يقبض زماماً اعلنوا خلعهم قبل اندمال جرحه .

وحاشا کم ايها الراسخون فی العلم ان ترتابوا فی خلع رجل سلطانه غضب وافعله فسق واوامره . جور وانه بعد ان مص دماء المسلمين ونهش عظام المساكين وترك الناس عراة حفاة لا يملكون شيئاً حکم عليه جنونه ان يملك الاجانب بلادا كانت للاسلام عزا وللدين المتين حرزا وساقته سورة السفه الى اعلاء كلمة الكفر والاستغلال بلواء الشرك .

ثم اقول ان الوزراء والامراء وعامة الاهالي وكافة العساكر واهل هذا الطاغية ينتظرون منکم جميعاً (وقد فرغ صبرهم ونفذ جلدهم) كلمة واحدة حتى يخلعوا هذا الفرعون الذليل ويريجوا العباد من ضربه ويصونوا حوزة الدين من شره قبل ان يحل بهم العار واللات حين مناص والسلام علیکم ورحمة الله وبركاته .

جمال الدين الحسيني

احوال ميرزا رضا کرمانی

ميرزا رضا پسر ملاحسين عقدايست و عقدا دهيست از توابع يزد چون ميرزا رضا در کرمان متولد شده و تربيتش نیز در کرمان بود لذا کرمانی محسوب ميشود و در اوائل سن و جوانيش سفری بطهران کرد و یکسال و خورده در طهران توقف نمود و خدمت مرحوم سيد جمال الدين رسیده و مجدوب سيد شد پس از تبعيد اولی سيد از طهران ميرزا رضا در مجالس بد از شاه ميگفت مرحوم آقا سيد عبدالرحيم معين التجار اصفهانی که در کرمان متوطن بوده و آن ايام آمده بود بطهران ميرزا رضا را از طهران بکرمان عودت داده زمان مراجعت بکرمان بهمان وضع پایتخت حرکت ميکرد يعنی متکلم ميشد بکلماتيکه احدی از اهل کرمان جرئت تکلم بآن کلام را نداشت يعنی ميگفت چرا قبول ظلم ميکنيد و چرا بدون جهة مال و عرض خودرا از دست میدهيد جمع شويد و نگذاريد حاکم شمارا سوار

شود نگذارید اموالتان را غارت کند دیگر میگفت در طهران که پایتخت است مردم میگویند میشوند با شاه ملاقات می کنند پادشاه انسانست مثل شما بعراض متظلمین رسیدگی میکند دیوانخانه عدلیه دارد و آنچه حکومت یا اجزاء او بخواهند مال مردم را ببرند حق ندارند حاکم باید مالیات بگیرد و نظم مملکت را بدهد حاکم حق ندارد دختران رعیت را بزور ببرد و ضمناً مدعی مرحوم حاج آقا ابوجعفر هم شد که ملک شورو که وقف بر جمعیتست یا جاره پدر من بوده و باید در تصرف من باشد آن مذاکرات و این ادعا با تبعیت و تقلید از سید جمال الدین باعث شد که میرزا رضا را گرفته و چندی او را در حبس داشتند تا اینکه علماء کرمان از او توسط کرده او را از حبس نجات دادند این دفعه میرزا رضا بعنوان تظلم روانه طهران شده و در طهران آنچه تظلم نمود کسی بداد او نرسید بلکه نایب السلطنه



عده‌ای از اولین رجال باسیاست

کامران میرزا بر حسب خواهش آقا بالاخان معین نظام که این او اخرو کیل الدوله و بالاخره سردار افخم شده بود میرزا رضا را بحبس انداخت آقا بالاخان معین نظام برای خوش آمد ناصر الدوله حاکم کرمان که میرزا رضا از او متشگمی بود این بیچاره را عقبه میکرد تا اینکه این او اخر او را بحبس قزوین فرستاد با جناب حاج سیاح و حاج میرزا احمد کرمانی و چند نفر دیگر ومدت بیست ودوماه در زندان قزوین و چندی هم در انبارشاهی با نهایت سختی محبوس بودند و در سفر دوم مرحوم سید جمال الدین ، ارادتی بهتر از اول بآن مرحوم پیدا کرد و پس از نفی سید جمال الدین و رفتن او باسلامبول میرزا رضا هم که از حبس رها شد رفت باسلامبول و چون خدمت سید رسید تظلمات خود را بطریق عجز و لابه اظهار داشت

مرحوم سید در جوابش گفت می‌بایست که قبول ظلم نکنی اینکلام در میرزا رضا مؤثر افتاد و عرض کرد همین قدر رفع کسالتم بشود انتقام خود را میکشم و پس از رفع خستگی مراجعت کرد بطهران و در حضرت عبدالعظیم در بالاخانه که میان صحن و مدرسه است منزل گرفته و بشغل جراحی خود را معرفی نموده و ضمناً امنیت خواستن را بهانه خویش نموده بهر یک از بزرگان که میرسید اظهار مینمود که توسط کنید و تحصیل امنیت برایم بنمائید یگروز بنده نگارنده با مرحوم و کیل الممالک کرمانی او را ملاقات نموده از حال او چیزی استنباط نکردیم تا اینکه در روز جمعه ۱۷ ذی القعدة سنه (۱۳۱۳) ناصرالدینشاه را که تازه میخواست شروع ب جشن قرن پنجاه ساله خود نماید بیک گلوله تیر ششلوله کشت بنده نگارنده با جناب آقا سید محمد کرمانی اتفاقاً در آنروز بزیارت حضرت عبدالعظیم رفته بودیم جناب آقا سید محمد اصرار کرد که در بودن ناصرالدینشاه در حرم مطهر داخل بقعه مقدسه شویم که سلوک شاه را با مردم و رفتارش را در مقام عبادت ملاحظه کنیم بنده نگارنده گفت با این بُعد مسافت و طی طریق را با پای پیاده سزاوار نیست که عمل خود را مغشوش نمائیم و بزیارت امری دیگر را توأم کنیم و نیت خود را خراب کرده خسار دنیا و الآخرة باینجهت رفتیم در مدرسه نشستیم و منتظر رفتن شاه شدیم که یک دفعه دیدیم درها را می‌بندند و میگویند شاه را تیر زده‌اند چون تا یک اندازه احتمال صدور این امر را از میرزا رضا می‌دادیم رفتیم دم منزل او که استعلامی کنیم شخصی فراش آنجا ایستاده گفت آقایان زود بروید و در اینجا نمانید که برایتان خطر دارد باری فوراً از دور سلامی بحضرت عبدالعظیم داده و روانه شهر شدیم در بین راه کالسکه شاهی را دیدیم که با سوار زیادی بشهر می‌آوردند بفاصله پانصد قدم میرزا رضا را در درشکه سوار کرده متجاوز از پانصد نفر سوار اطراف او را گرفته می‌آوردند بشهر و میرزا رضا با نهایت قوت قلب و یک اطمینانی که از جبهه بیگناهان مشهود میشد با اطراف خود مینگریست و نظاره مردم را میکرد گویا بلسان حال میگفت ای اهل ایران من بتکلیف خود عمل نمودم و درس خود را بشما تعلیم کردم بزودی فرا گیرید آنرا در الواح صدور تکرار کنید تا در مقام امتحان درست امتحان بدهید .

باری ناصرالدین شاه در همانروز که روز جمعه ۱۷ ماه ذی القعدة سال (۱۳۱۳) بود از این دارفانی بسر ای جاوید شتافت .

مرحوم مظفرالدین شاه خیال کشتن میرزا رضا و قصاص آنرا نداشت کرا را گفته بود قصاص و کشتن میرزا رضا تشفی قلب من نیست من اگر بخواهم انتقام بکشم باید تمام اهل کرمان را از دم تیغ انتقام بگذرانم نو کرهای شاه از اینکلام پی بردند باینکه مظفرالدینشاه از اهل کرمان متنفر است و باین جهت مدتی اهالی کرمان در انظار ذلیل و خوار بودند حتی آنکه بنده نگارنده در چند مجلس خود را خراسانی الاصل معرفی کردم .

از مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار طهران شنیدم که میگفت من باعلیحضرت مظفرالدینشاه گفتم چرا در کشتن میرزا رضا مسامحه دارید و کشتن او را چرا بتأخیر انداختید مظفرالدینشاه فرمود این شخص قابل کشتن نیست من جواب دادم اعلیحضرت از حق خود گذشتند و ما رعایا که فرزندان شاه سعید شهید هستیم تا قاتل پدر خود را بدار نینیم چشممان گریان خواهد بود مستدعی هستیم که میرزا رضا

را بملت بدهید تا مردم گوشت بدن او را با دست و دندان بکنند مرحوم مظفرالدینشاه فرمود که آیا این طور کشتن موافق با شرعت و آیا قانون اسلام اجازه میدهد که اینطور کسیرا بقتل رسانند جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد برادرزاده شیخ مرحوم گفت این طور کشتن را قانون اسلام اجازه نداده است وانگهی باینطور و اینجور، چه در بین ورثه شاه سعید جمعی صغیر و غایب می باشند وانگهی عفو اعلیحضرت و تأخیر در قصاص را شاید همه کس بیسند چون مقصود مظفرالدین شاه طفره از کشتن بود جناب آقا شیخ محمد رضا ملتفت شده با شاه همراهی کرد ولی مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار یا ملتفت نشده یا بفرضی دیگر اصرار بر کشتن میرزا رضا میکرد تا شاه متغیر شده رو کرد باتابک میرزا علی اصغر خان امین السلطان و فرمود فردا بدهید سر این پسر را ببرند باری میرزا رضای کرمانی گمان میکرد شاید کسی پیدا شود و او را نجات دهد دیگر نمی دانست که تامدتی او را مورد لعن و طعن قرار خواهند داد که حتی پسر و زن و خواهرش مدتی در رنج و صدمه و مورد اذیت و طعن و زخم زبان مردم خواهند بود خلاصه از استنطاق میرزا رضا که درباره او بعمل آمد و میرزا ابوتراب خان نظم-الدوله که رئیس نظمی بود و صورت استنطاق را بعد از مدتی نسر داد خیلی مطالب دست میآید فلذا صورت استنطاق میرزا رضا را در این مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان درج مینمائیم و هذا صورته .

صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی پسر ملاحسین عقدائی

که عجالتاً بدون صدمه و اذیت با زبان خوش تا اینقدر

تقریرات کرده است و مسلم است بعد از صدمات لازمه

ممکن است مکنونات ضمیر خود را بروز بدهد

سؤال - شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید .

جواب - روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم .

س - بحضرت عبدالعظیم کی وارد شدید .

ج - روز دویم شوال ۱۳۱۳

س - در راه کجاها توقف کردید .

ج - در بارفروش در کاروانسرای حاج سید حسین چهل و یک روز بواسطه بند بودن راه

توقف کردم .

س - از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید .

ج - من بودم و شیخ ابوالقاسم .

س - شیخ ابوالقاسم کیست .

ج - برادر شیخ احمد روحی اهز کرمان سنش هیجده شغلش خیاطیست .

س - او با شما بچه خیال حرکت کرد .

ج - برای اینکه برود کرمان بعد از آنکه برادرش را با دو نفر دیگر میرزا آقاخان و حاج

میرزا حسنخان هستند در اسلامبول گرفته بایران بیاورند در طرابزون توقف دادند حالا نمیدانم آنجا هستند یا نه .

س - بعد از گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد .

ج - خیر برادرش را که گرفتند بخیال برادر دیگرش که وطنش آنجا است بسمت وطنش حرکت کرد برادرش شیخ مهدی پسر آخوند ملا محمد جعفر (ته باغ لله) ایست .

س - آن سه نفر را شما در اسلامبول که بودید بچه جرم و بچه نسبت گرفتند .

ج - علاء الملك سفیر از قرار معلوم غرضی با این سه نفر داشت بجهت اینکه باو اعتنائی نمیکردند چون اینها دونفرشان مدرس هستند چهار زبان میدانند در خانه مسلمان وارمنی و فرنگی برای معلمی مرارده میکنند . هر کس بخواهد تحصیل کند اینها بخانه او میروند گفتند اینها خبرچینی میکنند و در ایران مفسد بودند . باینجهات آنها را متهم کردند و گرفتند این تقصیر ایندو نفر بود ولی حاج میرزا حسنخان بواسطه کاغذهایی که گفتند بملاهای نجف و کاظمین نوشته است . و همچو گفتند که اینکاغذها بدست صدر اعظم آمده بود که آنها را بمقام خلافت جلب نموده بود بتوسط آقا سید جمال الدین و دستور العمل ایشان . غرض سفیر ایران این بوده که سبب شد جهت گرفتاری آنها .

س - اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر دیگر هم داشتید و بعضی دستور العملها هم از طرف آقا سید جمال الدین بشما داده شده بود تفصیل آن چه چیز است .

ج - غیر از شیخ ابوالقاسم کسی با من نبوده است شاهد بر اینمطلب غلام رضا آدم کاشف - السلطنه است در قهوه خانه حاج محمد رضا که در باطومست و جمعی ایرانیها آنجا هستند غلامرضا قبل از آمدن ما تقریباً ۲۰ الی ۲۵ روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد چون در راه باطوم تا باد کوبه چندپل خراب شده بود در قهوه خانه توقف کرده و مشغول خیاطی بود که ما رسیدیم و در بین راه از تفلیس باین طرف جوانی ارمنیه برادری دارد صاحب منصب سوار بود و اسم خودش امیرخانست . میگفت برادرم درب خانه علاء الدوله منزل دارد در راه آهن ما برخورد باهم بودیم تا باد کوبه شیخ ابوالقاسم با کشتی (پشتوای) از سمت (ازون آده) آورده رفت که بعشق آباد و از خراسان بکرمان برود و من و غلامرضا و آندو نفر ایرانی دیگر که امیرخان و برادرش باشند از باد کوبه بمشهد سر واز آنجا بیار فروش وارد شدیم بعد از رسیدن نوبی کاروانسرا و گرفتن بار غلامرضا منزل انتظام الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش را برداشت و رفت بیباغ شاه منزل انتظام الدوله سه چهار روز بعد آمد در حالتی که لباس سفرشرا پوشیده با من مصافحه کرده روانه طهران شد و من در کاروانسرای حاج سید حسین منزل کردم و امیرخان هم بفاصله یکشب در بار فروش ماند و روانه طهران شد والسلام .

س - دستور العملی که میگویند از آنجا داشتید نگفتید .

ج - دستور العمل مخصوصی نداشتم الا اینکه حال سید و اوضاعست که از چه قبیل گفتگو میکند پروائی ندارد . میگوید ظالم هستند از اینقبیل حرفها میزنند .

س - پس شما از کجا بخیال قتل شاه شهید افتادید .

ج - از کجا نمیخواهد . از کندها و بندها که بناحق کشیدم ، و چوبها که خوردم و شکم خود را پاره کردم از مصیبتها که در خانه نایب السلطنه و در امیریه و در قزوین و در انبار و باز در انبار بصرم آمد چهار سال و چهار ماه در زنجیر و کند بودم و حال آنکه بخیال خودم خیر دولت و ملت را خواستم خدمت کردم . قبل از وقوع شورش تنباکو نه اینکه فضولی کرده بودم اطلاعات خودم را دادم بعد از آنکه احضارم کردند .



س - کسیکه باشما غرض و عداوت

شخصی نداشت در صورتیکه این طور میگوئید خدمت کرده باشید و از شما آنوقت علامت فساد و فتنه جوئی دیده نشده باشد جهتی نداشت که در ازاء خدمت بشما آنطور صدمات زده باشند پس معلومست که در همانوقت هم در شما آثار بعضی فتنه و فساد دیده بودند .

ج - الحال هم حاضریم بعد از اینمدت

که طرف مقابل حاضر شده آدم بیغرضی تحقیق نماید که من عرایض صادقانه خودم را محض حب وطن و ملت و دولت بعرض رساندم و ارباب غرض محض حسن خدمت و تحصیل مناصب و درجات و مواجب و نشان و حمایل و غیره و.و.و. بعکس بعرض رساندند الحال هم حاضریم برای تحقیق .

س - این ارباب غرض کبها بودند .

ج - شخص پست و نانجیب و بی اصل

زدل غیر لایق که قابل هیچیک از اینمرا تپ نبود آقای آقابالاخان و کیل الدوله ، و کثرت محبت حضرت والا آقای نایب السلطنه باو .

میرزا رضا کرمانی

س - و کیل الدوله میگوید همان وقت باسناد و کاغذجات مفسدانه که بر همه کس معلوم شد شما را گرفته است و اگر آنوقت شما را نگرفته بود بموجب استنطاقی که همانوقت بعمل آوردند این خیال را از همانوقت شما داشتید شاید همانوقت شما این کار را کرده بودید .

ج - پس در حضور و کیل الدوله معلوم خواهد شد .

س - پس در صورتیکه شما اقرار میکنید که تمام اینصدمات را و کیل الدوله برای تحصیل

شئونات و نایب‌السلطنه برای حب باو بشما وارد آورده‌اند شاه شهید چه تقصیر داشت منتها مطلب را اینطور حالی ایشان کردند شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که سبب ابتلاء شما شده بودند و يك مملکتی را یتیم نمیکردید .

ج - پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد هنوز امور را با شتاب کاری بعرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت و کیل الدوله ، آقای عزیزالسلطان ، امین خاقان و این ارادل و اوباش بی پدر و مادرها ، بیکه ثمره این شجره شده‌اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد . (ماهی از سر گنده گردد نی ز دم) اگر ظلمی میشد از بالا میشد .

س - در صورتیکه بقول شما این طور هم باشد در ماده شخص شما و کیل الدوله و نایب‌السلطنه تقصیرشان بیشتر بود شاه شهید که معصوم نبود و از مغیبات هم خبر نداشت . يك آدمی مثل نایب‌السلطنه که هم پسر شاه و هم نوکر بزرگ دولت مطلبی را بعرض میرساند خاصه با اسنادیکه از شما بدست آورده . و بنظر شاه رسانده بودند برای شاه تردیدی باقی نماند آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیح نبود که ذکر کردید شما مرد منطقی حکیم مشرب هستید جواب را با برهان باید ادا کنید .

ج - اسناد من بدست نیامد الا اینکه در خانه و کیل الدوله با سه یایه و داغی در حضور دو نفر دیگر یکی والی و یکی هم سیدی که یکوقت محض تعرض بصدر اعظم عامه خود را برداشته بود و آنجا آنشب افطار مهمان بود و شاهد واقعه آنشب است که سند را بقهر و جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل هم مرا پیش نایب‌السلطنه بردند .

س - شما که آدم عاقلی هستید و میدانستید نباید همچو سندی داد بچه عنوان از شما سند گرفتند و چه گفتند .

ج - عنوان سند این بود . بعد از آنکه من بآنها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم حرف و مهمه است بلوا و شورش خواهند کرد برای مسئله تنباکو قبل از وقت علاج بکنید . بنایب‌السلطنه هم گفتم تو دلسوز پادشاهی ، تو پسر پادشاهی ، تو وارث پادشاهی کشتی دولت بسنگ خواهد خورد و این سقف بستر تو پائین خواهد آمد . دور نیست خطری بسلطنت چندین هزار ساله ایران وارد شود يك دفعه این امت اسلامی از میان خواهد رفت آنوقت قسم خورد که من غرضی ندارم مقصود من اصلاح است تو يك کاغذ باینمضمون بنویس :

که ای مؤمنین و ای مسلمین امتیاز تنباکو داده شد بانك (تراموه) در مقابل مسلمین براه خواهد افتاد ، امتیاز راه اهواز داده شد ، معادن داده شد ، قند سازی و کبریت سازی داده شد ، شراب سازی داده شد . ما مسلمانها بدست اجنبی خواهیم افتاد . رفته رفته دین از میان خواهد رفت . حالا که شاه ما بفکر ما نیست خودتان غیرت کنید و اتحاد نمائید همت کنید در صدد مدافعه بر آئید . تقریباً مضمون کاغذ همین است بمن دستور العمل داد و گفت همین مطالب را بنویس ما بشاه نشان خواهیم داد و میگوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم تا در صدد اصلاح بر آئیم . و نایب‌السلطنه هم

قسم خورد که از نوشتن این کاغذ برای تو خطاری نیست بلکه فرض دولتست که در حق تو مواجب برقرار نماید و التفات کند. آنوقت از حضور نایب السلطنه که رفتیم بخانه و کیل الدوله آنجا نوشته را بازهم بقهر و جبر و تهدید نوشتم و قتیکه نوشته را از من گرفتند مثل این بود که دنیا را خدا بایشان داده است.

قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه بمیان آوردند سه پایه سربازی حاضر کردند که مرا لخت کنند سه پایه ببندند که رفاقت را بگو مجلس تان کجا است رفاقت کیست. هر چه گفتم چه مجلس چه رفیق من با همه مردم راه دارم از همه افواهی شنیدم حالا کدام مسلمانرا گیر بدهم مجبورم کردند من دیدم حالا دیگر وقت جانبازیست و موقهست که جانم را ندای عرض و ناموس و جان مسلمانان بکنم چاقو و مقرض را که از شدت خوشی فراموش کرده بودند که توی قلمدان بگذارند در میان اطاق افتاده بود نگاه بچاقو کردم رجبعلیخان ملتفت شد چاقو را برداشت مقرض پای بخاری افتاده بود والی که روی بقبله نشسته دهامیخواند گفتم شمارا بحق این قبله و بحق این دعائیکه میخوانید غرضتان چه چیز است در آن بین هم کاغذی از نایب السلطنه بآنها رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت رو گذاشتند والی گفت در این کاغذ نوشته که حکم شاه است که مجلس و رفقای خودتانرا حکماً بگوئید و الا این داغ و درفش حاضر است و تازیانه موجود است. من چون مقرض را پای بخاری دیدم بقصد اینکه خودم را بمقرض برسانم گفتم بفرمائید روی محمده تا تفصیل را بشما عرض کنم داغ و درفش لازم نیست دست والی را گرفتم کشیدم بطرف بخاری خودم را بمقرض رساندم و شکم خود را پاره کردم خون سرازیر شد مابین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتم پس از آن مضطرب شدند بنای معالجه مرا گذاشتند زخم را بخیه زدند دنباله همان مجلس است که چهار سال و نیم من بیچاره بیگناه را که بغیال خودم بدولت خدمت کرده ام از این محبس بآن محبس از طهران بقزوین از قزوین بانبار در زیر زنجیر مبتلا بودم در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهت در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم من (نوروز علیخان قلعہ محمودی)، سبزه علیخان میدان قلعه، خ. ل. نایب السلطنه و آقا بالاخان شده بودم.

س - نوروز علیخان قلعہ محمودی که بوده.

ج - محمد اسمعیل خان و کیل الملك حاکم کرمان هر روزی برای خرج تراشی و اضافه مواجب و منصب یک پادشاه و یک نفر یاغی بدولت جعل میکرد و مدت هاهم باسم نوروز علیخان قلعہ محمودی دولت را مشغول کرده بود. هر وقت نایب السلطنه هم یک امتیاز نگرفته داشت مرا میگرفت هر وقت و کیل - الدوله اضافه مواجب و منصب میخواست مرا میگرفت، عیالم طلاق گرفت، پسر هشت ساله ام بخانه - شاگردی رفت، بچه شیرخواره ام بسر راه افتاد. دفعه اول بعد از دو سال حبس که از قزوین ما را مراجعت دادند ده نفر ما را مرخص کردند دو نفر از آن میان که بابی بودند یکی حاج ملا علی اکبر شمرزادی بود و دیگری حاج امین قرار شد بانبار ببرند چون یکی از آن بابیها مایه دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد او را مرخص کردند و مرا بجای او بانبار فرستادند. واضحست انسان از جان سیر میشود بعد از گذشتن از جان هر چه میخواهد میکند و قتیکه باسلامبول رفتم در مجمع انسانهای

عالم در حضور مردمان شرح حال خودم را که گفتم بمن ملامت کردند که با وجود اینهمه ظلم و بی‌اعتدالی چرا باید من دست از جان نشسته و دنیا را از شر ظالمین خلاص نکرده باشم .

س - تمام این تفصیلات را که شما میگوئید بسؤال اول من قوت میدهد از خود شما انصاف میخواهم اگر شما بجای شاه شهید بودید نایب‌السلطنه و وکیل الدوله نوشته بآن ترتیب پیش شما میآوردند و آن تفصیلات را بشما میگفتند جز اینکه باور کنید چاره داشتید یا خیر در این صورت مقصر این دونفر بودند و بقتل اولویت داشتند چه شد که بخيال آنها نیفتادید و دست باینکار بزرگ زدید .

ج - تکلیف بیغرضی شاه این بود که يك محقق ثالث بیغرضی بفرستند میان من و آنها حقیقت مسئله را کشف کند چون نکرد او مقصر بود سالها است که سیلاب ظلم برعامه رعیت جاریست مگر این سید جمال‌الدین این ذرّیه رسول صم این مرد بزرگوار چه کرده بود که با آن اقتضاح او را از حرم حضرت عبدالعظیم م کشیدند زیر جامه‌اش را پاره پاره کردند ، آنهمه اقتضاح بسرش آوردند او غیر از حرف حق چه میگفت . آن آخوند چولاق شیرازی که از جانب سیدعلی اکبر فال‌اسیری قوام فلان شده را تکفیر کرد چه قابل بود که بیایند توی انبار اول خفه‌اش کنند بعد سرش را ببرند من خودم آنوقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند . آیا خدا اینها را بر میدارد ، اینها ظلم نیست ، اینها تعدی نیست . اگر دیده بصیرت باز باشد ملتفت میشود که در همان نقطه که سید را کشیدند در همان نقطه گلوله بشاه خورد مگر این مردم بیچاره و این يك مشت اهالی ایران و دایع خدا نیستند . قدری پایتانرا از خاک ایران بیرون بگذارید در عراق عرب و بلاد قفقاز و عشق‌آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار رعیت بیچاره ایرانی ببینید که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کثیف‌ترین کسب و شغلها را از ناچاری پیش گرفته‌اند هرچه جمال و کناس و الاغی . و مزدور در آن نقاط می‌بینید همه ایرانی هستند . آخر این کله‌های گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیاد شود که هم بیچه‌های خود بدهند هم شما بدوشید نه اینکه متصل تا شیر دارند بدوشید شیر که ندارد گوشت تنشان را بکلاشید گوسفندهای شما همه رفتند متفرق شدند نتیجه ظلم همین است که می‌بینید ظلم و تعدی بیحد و حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه میشود گوشت بدن رعیت را میکنند بخورد چند جره باز شکاری میدهند صد هزار تومان از فلان بیروت میگیرند قبالة ملکیت جان و مال و عرض و ناموس يك شهر و یا يك مملکتی را بدست او میدهند رعیت فقیر و اسیر و بیچاره را در زیر بار تعدیات مجبور میکنند که يك مرد زن منحصر بفرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و خودش صد تا صد تا زن میگیرند و سالی يك کرور پول که باین خونخواری و بیرحمی از مردم میگیرند خرج عزیز السلطان که نه برای دولت مصرف دارد و نه برای ملت و نه برای حفظ نفس شخصی و غیره و غیره آن چیزهاییکه همه اهل این شهر میدانند و جرئت نمیکنند بلند بگویند . حالا که این اتفاق بزرگ بحکم قضا و قدر بدست من جاری شد يك باره سنگینی از تمام قلوب برداشته شد مردم سبک شدند دلها همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت ولیعهد چه خواهند کرد بعدل و رأفت و درستی جبر قلوب شکسته خواهند کرد یا خیر اگر ایشان چنانچه مردم منتظرند يك آسایش و گشایش بمردم عنایت فرمایند اسباب رفاه رعیت میشود و بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند البته

تمام خلق فدائی ایشان میشوند و سلطنتشان قوام خواهد گرفت و نام نیکشان در صفحه روزگار خواهد بود. و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد. و اما اگر ایشانهم همان مسلک و شیوه را پیش بگیرند این بار کج بمنزل نیرسد. حالا وقتی است که بمحض تشریف آوردن بفرمایند و اعلان کنند که ای مردم حقیقه در این مدت بشما بد گذشته است و کار بشما سخت بوده است آن اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده است و بنای ما بر معدلت است و رعیت متفرقه را جمع کنند و امیدواری بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات باطلاح ریش سفیدان از رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بداند و در موعد مخصوص مالیات خودش را بیاورد بدهد. هی محصلی محصل نرود که یک تومان اصل را ده تومان فرع بگیرند و غیره و غیره و...

س - در صورتیکه واقعاً خیال شما خیر عامه بوده و برای رفع ظلم از تمام ملت اینکار را کردید پس باید تصدیق بکنید باینکه اگر این مقاصد بدون خونریزی بعمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است. حالا ما می خواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفاصل بر آئیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده باشد که از روی اطمینان مشغول ترتیب تازه بشویم در این صورت باید بدانیم اشخاصی که با شما متفق هستند کی هستند و حالشان چیست و این را هم شما بدانید که غیر از شخص شما که مرتکب این جنایت هستید یا کشته میشوید یا شاید چون خیالتان خیر عامه بوده است نجات یابید امروز دولت متعرض احدی نخواهد شد برای اینکه صلاح دولت نیست فقط می خواهیم بشناسیم اشخاصی که با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید یکوقت بمشاوره آنها محتاج بشویم.

ج - صحیح نکته میفرمائید من چنانچه بشما قول دادم بشرف و ناموس و انسانیت خودم قسم است که بشما دروغ نخواهم گفت هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیار هستند در میان علماء بسیار و در میان وزراء بسیار و در میان امراء بسیار و در میان تجار و کسبه بسیار و در جمیع طبقات بسیار هستند شما میدانید وقتیکه (سید جمال الدین) در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و هر طبقه چه در طهران چه در حضرت عبدالعظیم بزیارت و ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند چون هر چه میگفت لله و محض خیر عامه مردم بود همه کس مستفید و شیفته مقالات او شدند و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب یاشید مردم بیدار بودند هوشیار شدند حالا همه کس با من هم عقیده است ولی بخدای قادر متعال که خالق سید جمال الدین و همه مردم است قسم از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم وسید اطلاع نداشت سید هم در اسلامبول است هر کاری باو میتوانید بکنید. دلیلش هم واضح است که اگر همچو خیال بزرگی را من با احدی میگفتم حکماً منتشر میگردد و مقصود باطل میشد و انگهی تجربه کرده بودم که این مردم چه قدر سست عنصر و حب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتیکه گفتگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح اوضاع بود و ابداً خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود چقدر از این ملکها و دولتها و سلطنتها که با قلم و قدم و درم هم عهد شده بودند و میگفتند تا همه جا حاضریم همین که دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه خود را کنار کشیدند منم با آنهمه گرفتاری اسم احدی را نگفتم چنانچه بجهة همین کتمان سر اگر بعد از خلاصی یک دور میزدم مبالغی میتوانستم از آنها پول بگیرم ولی دیدم نامرد هستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم

دست پیش احدی دراز نکردم .

س - در میان اشخاصی که دفعه اول باسم همخیالی و همدستی شما بودند گویا حاج سیاح از همه پرماده تر باشد .

ج - خیر حاج سیاح مرد مذذب خودپرستی است ابدأ بمقصود ما کمک و خدمتی نکرد و او ضمناً آب گل میکرد که برای ظل السلطان ماهی بگیرد و خیالش این بود که بلکه ظل السلطان شاه بشود و امین الدوله صدراعظم و خودش مکتبی پیدا کند ، چنانچه حالا قریب شانزده هزار تومان در محلات املاک دارد همان اوقات سه هزار تومان از ظل السلطان باسم سید جمال الدین گرفت نه صد تومان بسید داد باقی را خودش خورد .

س - شما قبل از اینکه اقدام باینکار بکنید ممکن بود بعد از خلاصی دسترس داشتید خودتانرا یک ثالثی ببینید مثل صدر اعظم چنانچه معمول به اهل ایران ما است که در وقت تعدی به پست میروند و متحصن میشوند و حرف حسابی خود را عاقبت میگویند و رفع تعدی از خود میکنند شما هم میخواستید اینکار را بکنید اگر از این اقدامات شما نتیجه حاصل نمیشد آنوقت دست باینکار میزدید کشتن یک پادشاه بزرگی که کار شوخی نیست .

ج - بلی انصاف نیست از برای گوینده این کلام بتوهم اینکه در دفعه ثانی من رفته بودم عرضحال خود را بصدارت عظمی بکنم باز نایب السلطنه مرا گرفت و گفت چرا بمنزل صدر اعظم رفتی وانگهی شما همه میدانید همینکه پای نایب السلطنه در یک مسئله بمیان میآمد صدر اعظم و دیگران ملاحظه میکردند و جرئت نمیکردند حرف بزنند اگر هم میزدند شاه اعتنا نمیکرد .

س - این طیآنچه ششلول بود که داشتی .

ج - خیر پنج لول روسی بود .

س - از کجا تحصیل کردید .

ج - در بارفروش از شخص میوه خریکه برای باد کوبه میوه حمل میکرد در سه تومان و دو هزار با انضمام پنج فشنگ خریدم .

س - آنوقت که خریدید بهمین نیت خریدید .

ج - خیر برای مدافعه خریدم بخیال نایب السلطنه بودم .

س - در اسلامبول آنوقتی که در خدمت سید شرح حال خودتانرا میگفتید ایشان چه جواب میفرمودند .

ج - جواب میفرمودند با این ظلمها که تو نقل میکنی که بتو وارد شده است خوب بود نایب السلطنه را کشته باشی چه جان سخت بودی و حب حیات داشتی باین درجه ظالمی که ظلم کند کشتنی است .

س - با وجود این امر مصرح سید پس چرا او را نکشتید و شاه را شهید کردید .

ج - همچو خیال کردم که اگر او را بکشم ناصر الدین شاه با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و برگ را اینست که بتصورم آمد اقدام کردم .

س - من شنیدم که گفته بودی که در شب چراغانی شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهد بود و شاه بگردش میآمده است اینکار را میخواستی بکنی .

ج - خیر من همچو اراده نداشتم و این حرف من نیست و نمیدانستم که شاه بگردش شهر خواهد رفت و این قوه را هم درخودم نمیدیدم . روز پنجشنبه شنیدم که شاه بحضرت عبدالعظیم میآید در خیال دادن عریضه بصدارت عظمی بودم که امنیت بخوادم عریضه را هم نوشته در بغل داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم بودم از خیال دادن عریضه منصرف شدم و یکمرتبه باین خیال افتادم و رفتم منزل طیانچه را برداشتم آمدم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد آمد حرم زیارتنامه مختصری خوانده بطرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در یکقدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طیانچه را آتش دادم .

س - شاه شهید بطرف شما مستقبل میآمد و شما را میدید یا خیر .

ج - بلی مرا دید و تکانی هم خورد که طیانچه خالی شد دیگر نفهمیدم .

س - حقیقه اطلاع ندارید که طیانچه چه شد میگویند در آن میان زنی بود طیانچه را او

ربود و برد .

ج - خیر زنی در آن میان نبود و اینها مزخرفاتست پس ایران ما یکباره نهلیست شده اند که میان آنها آنطور زنهای شیردل پیدا شود .

س - من شنیدم و شهرتی دارد که همان وقتیکه سید شما را مأمور باینکار کرد زیارتنامه برای شما انشاء کرده و بشما گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقد شما زیارتگاه رندان جهان خواهد بود .

ج - سید اصلاً پرستش مصنوعات را کفر میدانند و میگویند صانع را باید پرستید و سجده بصانع باید نمود نه بمصنوعات طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست و جان آدم را برای کار خیر حقیقه چیزی نمیدانند و وقری نمیکند با اینکه آن همه بلیات و صدمات را برای او کشیدم صدای چوبها را که بمن میزدند میشنید و هر وقت من حرف میزدم و ذکر مصائب خودم را میکردم میگفت خفه شو روضه خوانی مکن مگر پدرت روضه خوان بود چرا عبوسی میکنی با کمال بشاشت و شرافت حکایت کن چنانچه فرنگیها بلیاتی که برای راه خیر میکشند همین طور با کمال بشاشت ذکر میکنند .

س - در حضرت عبدالعظیم که بودید شیخ محمد اندرمانی مثل آن سفر سابق پیش شما میآمد شما را میدید و با شما حرف میزد یا خیر .

ج - نه والله بلکه حضراتیکه آنجا بودند او را مذمت میکردند که نه بمن سلام کرد و نه آشنائی داد و همچنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی با من میکردند و نه حرفی زدند .

س - شیخ حسین پسر دائمی شیخ محمد خودش میگفت دو مجلس در ضمن با شما صحبت

کرده بود .

ج - بلی راست است .

س - ملاحسین پسر میرزا محمدعلی برای شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش میگفت مدتی برای او خدمت کردم چیزی بمن نداد .

ج - خدمتی نکرده بود سه عریضه و دو اعلان که برای جراحی خودم نوشته بودم برای من نوشت دوائی که سالک و کچلی را علاج میکند میدانستم اعلان کرده بودم .

س - آنروزیکه همین شیخ با شما بتفرج آمده بود کاهو و سر که شیره خورده بودید درضمن صحبت شما چه گفته بودید که او این شعر را خوانده بود . (دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی) .

ج - خیلی عجب است من بیک همچو ضعیف العقلی بعضی صحبتها بکنم که او بمناسبت یک شعری خوانده باشد .

س - همانروز بعد از خوردن سر که شیره و کاهو که مراجعت کردید او میگفت سه نفر بشما رسیدند یک سید و یک آخوند و یک مکلا با شما کنار کشیدند بقدر سه ربع ساعت نجوی میکردید بعد آنها رفتند و شما بمنزلتان آمدید . حاج سید جعفر هم میگفت من دربخانه نشسته بودم دیدم که آنها میآیند برخواستم رفتم تو آن سه نفر کجا بودند .

ج - حاج میرزا احمد کرمانی با یک سیدی که هیچ نمیشناختم با صد دینار که توی عمامه اش گذاشته بود سفر کردند رفتند (۱) .

س - کجا رفتند شما اطلاع دارید میگویند بطرف همدان رفتند .

ج - خیر والله من هیچ نمیدانم بکدام سمت رفته اند همینقدر میدانم سر دو راه استخاره کردند که بکدام طرف بروند استخاره ایشان بطرف بالای کهریزک حرکت کردن راه داد و رفتند .

س - از این حرکت متوکلآ علی الله آنها همچو معلوم میشود که از قصد شما چیزی دانسته اند و برای اینکه باشنائی شما مسبوق بوده اند و از ترس اینکه مبادا شما حرکتی بکنید و آنها گرفتار بشوند رفته اند .

(۱) مقصود مرحوم میرزا رضا از سیدی که میگوید نمیشناختم آقا سید حسن خواهرزاده مشیرالسلطنه است که مشهور و معروف بسید حسن صاحب الزمانیست و آقا سید حسن از فضلا است والیوم در طهران است این سیدفاضل با حاج میرزا احمد کرمانی قبل از قتل ناصرالدین شاه بطرف همدان مسافرت کردند زمانیکه خبر قتل ناصرالدین شاه بآنها رسید شوری بسر آنها افتاد و مردم را دعوت کردند بجمهوریت لذا آنها را گرفته آوردند بطهران در انبار شاهی محبوس شدند تا آنکه مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی از آنها توسط کرد مظفرالدین شاه گفت اگر این دونفر را رها کنم تخم قاجاریه را از روی زمین برمیدارند چون جناب حاج شیخ هادی در استخلاص آنها اصرار کرد آقا سید حسن را رها کردند ولی حاج میرزا احمد بیچاره در همان محبس مرحوم شد و عالمی بود مانند نداشت در علوم عقلیه و نقلیه تکمیل و سرآمد امثال و اقران بود عیبی که آن مرحوم داشت بی انداره طالب ریاست بود و همین باعث شد که نامش از زمره احرار محو گردید و با آنهمه صدمات و زحمات امروز نمیتوانیم او را از شهداء راه وطن حساب کنیم .

- ج - شبهه نباشد حاج میرزا احمد را من آدم سفیهی میدانم مثل من آدمی که همچو حرکت بزرگی را میخواهد بکند بهمثل حاج میرزا احمد آدمی نیت خود را بروز نمیدهد .
- س - شنیدم شما مکرر بیعضی از دوستان خودتان گفته بودید که من صدراعظم را خواهم کشت با صدراعظم چه عداوت داشتید .
- ج - خیر این مقالات دروغ است بلی در اوایل امر که سید را اذیت و نفی بلد کردند خدشه برایش حاصل شده بود که او سبب ابتلا و افتضاح و نفی او شد ولی بعد در اسلامبول متواتر برای او ثابت شد که صدراعظم دخیل این کار نبوده و نایب السلطنه سبب شده بود من هم بخیال کشتن ایشان نبودم .
- س - در این مدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ بشهر نیامدید .
- ج - چرا يك مرتبه مستقیماً بمنزل حاج شیخ هادی نجم آبادی رفتم دو شب هم مهمان ایشان بودم از من پذیرائی کردند یکتومان هم خرجی از ایشان گرفته مجدداً همانطوریکه مخفی بشهر آمده بودم بحضرت عبدالعظیم مراجعت کردم .
- س - دیگر بشهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید .
- ج - خیر ابدأ بشهر نیامدم .
- س - پس سرت را کجا ملاقات کردی .
- ج - پیغام فرستادم پسر من را آوردند بحضرت عبدالعظیم چند شب او را نگاه داشتم .
- س - همراه سرت کی آمد بحضرت عبدالعظیم .
- ج - مادرش که مدتیست مطلقه است پسر من را آورد و مراجعت کرد بعد از چند روزی باز آمد و پسر من را برگردانید .
- س - شما از کجا در تمام این شهر حاج شیخ هادی را انتخاب کردید و بمنزل او آمدید مگر سابقه و آشنائی اختصاصی با او داشتید .
- ج - اگر سابقه اختصاصی نداشتم که از من مهمانداری نمیکرد . حاج شیخ هادی که باحدی اعتنائی ندارد تمام مردم را در کوچه روی خاک پذیرائی میکند .
- س - مگر شیخ هادی با شما هم عقیده و همخیالست .
- ج - اگر هم عقیده و همخیال نبود بمنزلش نمیرفتم .
- س - پس یقین است از نیت خود در شهادت شاه بایشانهم اظهاری کردی .
- ج - خیر لازم نبود که بایشان اظهاری بکنم .
- س - از طرف سید جمال الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی .
- ج - مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که بتوسط من که همه جامنهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد و آنکھی شما چه میگوئید مگر حاجی شیخ هادی تنها است که با من همخیال باشد عرض کردم که اغلب مردم با من همخیال هستند مردم انسان شده اند چشم و گوششان باز شده است .
- س - اگر مردم همه با شما همخیال هستند پس چرا آحاد و افراد مردم از بزرگ و کوچک زن

و مرد در این واقعه مثل آدم فرزند مرده گریه میکنند در خانه نیست که عزا بپا نباشد.

ج - این ترتیبات عزاداری ناچار مؤثر است اسباب رقت میشود اما بروید در بیرونها حالت فلاکت رعیت را تماشا کنید حالا واقعاً بمن بگوئید بینم بعد از این واقعه بی نظمی در مملکت پیدا نشده است. طرق و شوارع مغشوش نیست بجهت اینکه این قره خیلی اسباب غصه و اندوه من است که در انظار فرنگیها و خارجه بوحشگیری معروف نشویم و نگویند هنوز ایرانیها وحشی هستند.

س - شما که این قدر غصه مملکت را میخورید و در خیال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا این خیال را نکردید مگر نمی دانستید کار باین بزرگی البته اسباب بی نظمی و اغتشاش میشود اگر حالا نشده باشد خواست خدا و اقبال پادشاهست.

ج - بلی راستست اما بتواریخ فرنگ نگاه کنید برای اجرای مقصد بزرگ تاخونریزیها نشده است مقصود بعمل نیامده.

س - آنروزیکه آقای امام جمعه بحضرت عبدالعظیم آمده بودند تورفتی و دستش را بوسیدی و چه گفتی بایشان و ایشان بتوجه گفتند.

ج - امام جمعه با پسر هاشان و معتمد الشریعة آمدند من در توی صحن رفتم دستشرا بوسیدم بمن اظهار لطف و مهر بانی کردند (گفتند کی آمدی، آمدی چکنی) گفتم آمدم که بلکه يك طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر مخصوصاً از ایشان خواهش کردم خدمت صدراعظم توسط کنند کار مرا اصلاح نمایند که من از شر نایب السلطنه و وکیل الدوله آسوده شوم. ولی پسر های امام بمن گفتند شهر آمدن ندارد اینروزها شهر بواسطه نان و گوشت و یول سیاه بهم خواهد خورد و بلوائی میشود خود امام هم بمن امیدواری و اطمینان داد.

س - با معتمد الشریعة چه میگفتی و چه نجوی میکردی.

ج - همین را میگفتم که خدمت آقای امام شرح حال مرا بگوئید و آقا را وادارید که از من توسط کند.

س - ملا صادق کوسه محرر آقا سید علی اکبر بتوجه کار داشت شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده بود.

ج - خود آقا سید علی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم بقدر نيمساعت با ایشان حرف زدم التماس کردم که يك طوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات آقایان در امان باشم بیايم شهر، آقا سید علی اکبر گفت من باینکارها کاری ندارم ملا صادق محرر هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم از آقای حاج شیخ هادی هم آنشب که رفتم منزلشان همین خواهش را کردم گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آنها خواهش کنم ابدأ از آنها خواهش نمیکنم.

س - چطور شد که تو با اینهمه وحشت که از آمدن بشهر داشتی و هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاج شیخ هادی نرفتی واقعاً راست بگو شاید کاغذ و بیغامی برای ایشان داشتی.

ج - خیر کاغذ و بیغامی نداشتم مگر اینکه آقای حاج شیخ هادی را از سایر مردم انسانتر

میدانم با او میشود دو کلمه صحبت کرد .

س - مثلاً از چه قبیل صحبت کردی .

ج - مشرب آقای حاج شیخ هادی معلومست که چه قسم صحبت میکنند . امروز که کنار خیابان روی خاکها نشسته است متصل مشغول آدم سازیست و تا بحال اقلاب بیست هزار آدم درست کرده است و پرده ازیش چشمشان برداشته است و همه بیدار شده مطلب را فهمیده اند .

س - با سید جمال الدین هم خصوصیت و ارسال و مرسولی دارد .

ج - چه عرض کنم درست نمیدانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتقدین سید است و او را مرد بزرگی میدانند . هر کس که اندک بصیرتی داشته باشد میدانند که سید دخلی بمردم این روزگار ندارد . حقایق اشیاء جمیعاً ینش سید مکشوفست تمام فیلسوفهای فرنک و حکماء بزرگ ایشان و همه روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است . و هیچ از دانشمندان روزگار قابل نوکری و شاگردی سید نیست و اضحست حاج شیخ هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوندهای بیشعور نیست () هر کسبکه باینعلامات و آثار پیدا شد () خودش است . دولت ایران قدر سید را نشناخت و نتوانست از وجود محترم او فواید و منافع ببرد . بآن خفت و افتضاح او را نفی بلد کردند بروید حالا ببینید سلطان عثمانی چطور قدر او را میدانند . وقتی که سید از ایران بلندن رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف باو کرد که حیف از وجود مبارک تست که دور از حوزه اسلامیت بسربری و مسلمین از وجود تو منتفع نشوند بیا در مجمع اسلام اذان مسلمانان بگوشت بخورد و باهم زندگی کنیم . ابتداء سید قبول نمیکرد آخر پرنس ملکم خان و بعضیها باو گفتند همچو پادشاهی آنقدر بتواصرار میکند البته صلاح در رفتن است سید آمد باسلامبول فوراً خانه عالی باو داد ، ماهی دو یست لیره مخارج برای او معین کرد ، شام و نهار از مطبخ خاصه سلطانی برای او میرسید ، اسب و کالسکه سلطانی متصل در حکم و اراده اش هستند . در آنروزیکه سلطان او را در قصر یلدوز دعوت کرد و در کشتی بخار که در توی دریاچه با غش کار میکند نشسته صورت سید را بوسید و در آنجا بعضی صحبتها کردند . سید تمهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامی را متحد کند و همه را بطرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیر المؤمنین کل مسلمین قرار بدهد این بود که بتمام علماء شیعه کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه باز کرد و بوعده و نوید و استدالات عقلیه بر آنها مدلل کرد که ملل اسلامی اگر متحد بشوند تمام دول روی زمین نمیتوانند بآنها دست بیابند . . . اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و بطرف خلافت نظر افکند ، و چنین کرد و چنان کرد . در همان اوقات فتنه سامره و نزاع بستگان مرحوم میرزای شیرازی طاب ثراه با اهل سامره و سنیها برپا شد سلطان تصور کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرك شده است که بلاد عثمانی را معشوش کند با سید در این خصوص مذاکرات و مشورتها کرد و گفته بود ناصر الدین شاه بواسطه طول مدت و سلطنت و شیخوخیت یک اقتدار ورعی پیدا کرده است که فقط بواسطه صلاحیت او علماء شیعه و اهل ایران حرکت نمیکند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما بعمل نخواهد آمد در باره شخص او باید فکری کرد و بسید گفت تو در باره او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار .

س - تو که در مجلس سلطان وسید حاضر نبودی این تفصیلات را از کجا میدانی .

ج - سید از من محرمتر نداشت چیزی از من پنهان نمیکرد من در اسلامبول که بودم از بسکه سید بمن احترام می کرد در انظار تمام مردم تالی خود سید بقلم رفته بودم بعد از خود سید هیچ کس با احترام من نبود تمام اینها را خود سید برای من نقل کرد و خیلی صحبتها از این قبیل سید برای من نقل کرد ولی در خاطر من نیست سید وقتی که بنطق میافتاد مثل ساعتی که فنرش در رفته باشد مسلسل میگفت مگر میشد هم را حفظ کرد ؟

س - در صورتیکه شما در اسلامبول بآن احترام بودید دیگر بایران آمدید چه کنید که اینقدر باین و آن التماس کنی که برای تو امنیت حاصل کنند .

ج - مقدّر این بود که بیایم و این کاربردست من جاری شود . خیال داشتم که آمدم تحصیل امنیت هم برای اجرای خیال خودم میخواستم بکنم .

س - خوب از مطلب دور افتادیم بعد چه شد سید بعلمای شیعه و ایران کاغذهایی که نوشته بود اثری هم کرد .

ج - بلی تمام جواب نوشته و اظهار عبودیت کردند بعضی آخوندها و ملاهای لاش خور را مگر نیشناسید وعده پول و امتیازات بشنوند دیگر آرام میگگیرند . خلاصه بعد از اینکه تدبیرات گل کرد و بنای نتیجه بخشیدن را گذاشت چند نفر از نزدیکان سلطان و مذنبین منافق که دور و بر سلطان بودند مثل ابوالهدی و غیره در میان افتاده خواستند خدمات سید را باسم خودشان جلوه بدهند سلطان را در حق سید بد گمان کردند بواسطه ملاقاتیکه سید از خدیو مصر کرده بود ذهنی سلطان کردند که سید از تو میاوس شده است میخواهد خدیو را خلیفه بکند سلطان هم مالیخولیا و جنون دارد متصل خیال میکند که الان زنهایش میآیند و میکشندش . لهذا بسوء ظن افتاده پولیسهای مخفی به سید گماشت اسب و کالسکه هم که باختیار سید بود از او منع کرد سید هم رنجش حاصل کرده گفت و اصرار کرد که میخواهم بروم لندن این بود که دوباره اصلاح کردند و پولیسها را از دورا برداشتند و اسب و کالسکه اش را دادند بعد از اصلاح سید میگفت حیف که این مرد یعنی سلطان دیوانه است و مالیخولیا دارد والا تمام ملل اسلامی را برای او مسلم میگردم ولی چون اسم او در اذهان بزرگست باید باسم او اینکار را کرد . هر کس سید را دیده میداند که او چه شوری در سر دارد و ابدأ در خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شئون است نه طالب امتیاز است زاهدترین مردمست فقط میخواهد اسلام را بزرگ کند حالاهم اعلیحضرت مظفرالدین شاه باین نکته ملهم بشود سید را بخواهد استمالت کند اینکار را بنام نامی ایشان خواهد کرد .

س - یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردید مطمئن میشود بایران بیاید .

ج - من سید را میشناسم همین قدر که یکی از دول خارجه را ضامن بدهد که جان او در امان باشد او دیگر در بند هیچ چیز نیست خواهد آمد که شاید خدمتی باسلامت بکند و انگهی اویقین میداند که خون او کار آسانی نیست و تا قیامت خشک نخواهد شد .

سواد نگارش میرزا ابوترابخان نظم الدوله که در آخر استنطاق نوشته ومهر کرده است

هو العلیم - این کتابچه سؤال وجواب واستنطاقیست که در مجالس عدیده در حضور این غلام خانزاد ابوتراب وجناب حاج حسینعلی خان رئیس قر اولان عمارات مبار که همایونی عجالتاً بطور ملایمت وزبان خوش از میرزا محمدرضا بعمل آمد لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه استنطاق بهتر از این مطالب ومکنونات بروز خواهد داد .

اما عجالتاً از این چند مجلس سؤال وجواب که این غلام خانزاد کرده است چیزی که باین غلام معلوم شده اینست که او خودش در همه جا میگوید ابدأ در خیال وصلاح خیر عامه نبوده وتام این مهملات ومزخرفات را از سید جمال الدین شنیده و فقط از شدت نادانی شیفته و فدائی سید شده، و محض تلافی صدماتی که بسید وارد آمده بود بدستور العمل سید آمده اینکار را کرده است حالا اگر سید خیالش بجای دیگر مربوط باشد مسئله علیحده است و در خصوص آن مهملات که مبنی بر خیر خواهی عامه اظهار میکنند دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده داشته باشد . اما در این خیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته باشد و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده باشد این فقره در زیر شکنجه و صدمات دیگر (۱) معلوم خواهد شد .
(غلام خانزاد ابوتراب) محل مهر نظم الدوله

صورت تقریرات میرزا محمدرضا

که عصر روز سه شنبه غره ربیع الاول هزار و سیصد و چهارده در باغ گلستان
با حضور فرمانفرما ومخبر الدوله و وزیر علوم ومشیر الدوله
و وزیر عدلیه وتجارت وسردار کل ونظم الدوله وامین همایون
وحاج حسین علیخان امیر تومان کرده است

پدر من ملا حسین عقدائیسست ومعروف بود بملا حسین پدر . من خودم در اوائل کار از تعدیات محمد اسمعیل خان وکیل الملک که ملک مرا گرفت و بملا ابو جعفر داد از کرمان بیزد رفته مدتی طلبه

(۱) گویا مراد از صدمات دیگر غیر از شکنجه باشد مانند آنکه طفل او را بیاورند و داغ آتش کنند بلکه پدرش بیطاعت شود و مطالب را بروز بدهد چنانچه در باب وصول پول سرشماری سابقاً در دهات کرمان معمول بوده که طفل را در حضور پدر و مادر مینشانند و آتش حاضر کرده انبر رادر آتش میگذارند همین که انبر آهن سرخ میشد بدست ویای طفل دوسه ساله میگذارند آنوقت پدر یا مادر لابد شده پول و تعارف مأمور دیوانی را میدادند چنانکه همین کار را بامیر بهادر در باغ شاه در باره پسر ده ساله و هفت ساله مرحوم سید جمال الدین واعظ کردند که بروز بدهد پدرش کجارتفه است طفل بیچاره آنچه قسم میخورد والله بجدم قسم ما نمیدانیم آن بیرحمها دست بر نمی داشتند تا طفل را غشوه دست داد و افتاد .

بودم و تحصیل می‌کردم بعد بطهران آمدم پس از چندی بشغل دست فروشی مشغول بودم پنج‌شش سال قبل از آن گرفتاری اول قریب هزار و صد تومان شال و خز نایب السلطنه از من خرید مدت‌ها از برای پولش دویدم آخر رفتم بنای فضاحی گذاردم قریب سیصد تومان از پولم کم کرد بعد از کتک و پشت‌گردنی زیاد که خوردم پولم را گرفتم دیگر پیش او نرفتم تا پنج شش سال که همه‌ی رژی در میان مردم افتاد و کیل الدوله فرستاد عقب من که بیا حضرت والا می‌خواهد ترا ملاقات کند رفتم اول از من پرسید من شاه میشوم یا نه گفتم اگر جذب قلوب بکنی شاه میشوی گفت وزرای خارجه اینجا هستند قبول نمیکنند گفتم وقتی که ملت کار را کرد خارجه چه میتواند بگویند .

س - پس شنیدم تو با آقا وعده سلطنت داده بودی و گفته بودی اگر تو جلو بیفتی من هفتاد هزار نفر دور تو جمع میکنم شاه میشوی .

ج - آخر و کیل الدوله بمن گفت آقا این تالار بزرگ را برای صف سلام ساخته است خیال سلطنت دارد از این حرفها بزن خوشش می‌آید من هم گفتم . بعد آقا گفت شنیدم تو بعضی اطلاعات داری خدمت بدولتست و بملت من گفتم بلی در میان طبقات مردم از وزراء ، ملاها ، تجار و غیره این گفتگو هست باید فکری کرد جلو گیری کرد بعد از وعده و قسمهای زیاد که حضرت والا مرا مطمئن کردند و بردند خانه و کیل الدوله عبدالله خان والی در آنجا بود با آن سیدی که یکوقتی بصدر اعظم تعرض کرده بود عمامه‌اش را برداشته بودند بمن گفتند تو یک کاغذی بنویس باین مضمون که (ای مؤمنین ، ای مسلمین امتیاز تنباکو رفت قندسازی رفت ، راه اهواز رفت . بانگ آمد ، راه تراموه آمد . و مملکت بدست اجنبی افتاد حالا که شاه در فکر نیست خودمان چاره کنیم) .

س - اینها همه که اسباب ترقی بود شماها اگر طالب ترقی ملت هستید چه جزو جای شکایت بود .
ج - بلی اگر بدست خودمان میشد اسباب ترقی بود نه بدست خارجه خلاصه گفتند این نوشته را بنویس ما میدهیم بشاه میگوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم آنوقت اصلاحی خواهند کرد . من نینوشتم اصرار کردند منم نوشتم تمام هم نکرده بودم که از دست من گرفته مثل اینکه گنج پیدا کردند قلمدانرا زود جمع کردند از شدت خوشحالی چاقو و مقراض را فراموش کرده بعد بنای تهدیدات را گذاردند که رفقای را بگوداغی آوردند هر چه گفتم رفقای من کسی نیستند میان همه مردم این حرفها هست من حالا کی را گیر بدهم هر بیچاره که یک روزی بمن مراده داشته حالا گیر بدهم نشد . من دیدم حالا وقت جان فدا کردنست بچاقو نظر انداختم رجب علیخان ملتفت شد چاقو را برداشت نگاه کردم مقراض را پای بخاری دیدم بعبدالله خان گفتم ترا باین قبله که بطرف آن نشسته مقصود چیست گفت مقصود اینست رفقای را بگوئی گفتم تشریف بیاورید تا بشما بگویم او را کشیدم بطرف بخاری آنوقت مقراض را برداشته شکم خود را یاره کردم خون سرازیر شد که آمدند جراح آوردند بخیه کردند من ابدأ در جمع آن اشخاص که کاغذ نویسی و کاغذ پرانی میکردند نبودم . آقا سید جمال الدین که اینجا آمده بود بعضیها تقریرات او را میشنیدند مثل میرزا عبدالله طیب میرزا نصرالله خان و میرزا فرج الله خان گرم میشدند میرفتند بعضی کاغذها مینوشتند بولایات میفرستادند که از خارجه تمبر پست

میخورد بر میگشت جمع آنها را میرزا حسنخان نواده صاحب دیوان گرم نگاه میداشت بجهت اینکه سید را دیده کلماتش را شنیده بود. بعضی از رفقاشان هم مشغول کلاه درست کردن بودند مثل حاج سیاح که میخواست ظل السلطان را شاه کند و یکی دیگر را صدر اعظم. خلاصه بعد که اینها را گرفتند یکروز آمدند گفتند شما بیائید امیریه آقا شما را میخواهد به بیند ما را گذاردند توی کالسکه بردند



نایب السلطنه (کامران میرزا)

امیریه دیدیم سربازهای گارت وارد شدند بیک حالتی که همه ماها متوحش شدیم میرزا نصرالله خان میرزا فرج الله خان بنا کردند هم دیگر را وداع کردن یک اوضاعی بریاشد بعد مارا نشانندند توی کالسکه باسوار و دستگاه بردند قزوین در نه ساعت بقزوین رساندند آنجا سعد السلطنه اگرچه خیلی سخت بود ولی

ترتیب زندگی ما فراهم بود. در آن مدتی که ما آنجا بودیم شورش (رزی) برپا شد بعد از شانزده ماه آمدند مؤده دادند که مرخص شدید خیاط آمد باندازه قد هر يك از ما لباسی دوختند ما را فرستادند طهران یگراست رفتیم امیریه در آنجا بعضی که پول داشتند برای آقا چیزی از آنها گرفتند و نفر هم بابی میان ما بودند یکی از آنها هم پول داشت داد و مرخص شد سایرین هم مرخص شدند باز من بدبخت را بردند با يك نفر بابی دیگر بانبار چهارده ماه در انبار بودم یگروز توی انبار بنای داد و فریاد گذاشتم که اگر کشتنی هستم بکشند اگر بخشیدنی هستم ببخشند این چه مسلمانیت حاجب الدوله با يك دسته میرغضب آمدند عوض استمالت ما را بچوب بستند يك چوب کاملی بمن زدند تا اینکه از انبار خلاص شدم (۱) هر چه فکر کردم عقلم باینجا رسید که بروم خود را بامام جمعه بیندم او هم رئیس ملتست هم اجزای دولت، در همانجا در منزل آقای امام خدمت صدر اعظم رسیدم عریضه دادم بعد از چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فراشباشی بامام جمعه گفت میرزا محمد رضا را بگوئید آقا میخواهد پولش بدهد من تحاشی کردم از رفتن، امام گفت برو ضرری ندارد آمدم خدمت آقا اول بمن گفت تو بمنزل صدراعظم چرا رفتی گفتم نرفتم بعد نایب محمود گفت بیا دم صندوق خانه پول بگیر رفتم آنجا دیدم حسینخان صندوقدار يك چیزی بگوش نایب محمود خان گفت او هم گفت بیا برویم کاروانسرای وزیر نظام حواله کنم از تاجر بگیر ما رفتیم دیدم باز مرا بردند انبار خلاصه چهار سال و نیم بیجهت و تقصیر گاهی در انبار گاهی در قزوین زیر کند و زنجیر بودم چه صدمات کشیدم دیگر زندگی را انسان برای چه میخواهد ایندفعه آخر بعد از مرخصی از انبار آقا ده تومان دادند پانزده تومان هم و کیل الدوله داد رفتم بطرف اسلامبول آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت چقدر جان سخت بودی چرا نمردی در مراجعت آمدم بار فروش در کاروانسرای حاج سید حسین از يك میوه فروش يك طپانچه پنجلول روسی باینج فشنک خریدم سه تومان و دوهزار و بیخیال نایب السلطنه بودم تا دوروز قبل از تحویل بحضرت عبدالعظیم آمدم در این مدت هم غیر از دوشب که شهر آمده منزل حاج شیخ هادی ماندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و گفتم شنیده ام امین همایون مرد است از من نگاهداری خواهد کرد سفارش نامه باو بنویسد حاج شیخ هادی گفت من اطمینان ندارم و نینویسم دوباره مراجعت کردم دیگر ابدأ بجائی نرفتم. رفتن بسرخه حصار و زرگنده دم باغ نصر السلطنه هم دروغست در حضرت عبدالعظیم هم بودم بهمه آقایان ملتجی شدم با آقای امام جمعه با آقا سید علی اکبر و دیگران ملتجی شدم که برای من تحصیل امنیت کنند هیچ کدام اعتنائی بحرف من نکردند یگروز هم صدراعظم آمد بصفاثیه عریضه عرض کرده بودم که بدهم بحضرت عبدالعظیم نیامدند.

(۱) باعث خلاصی میرزا رضا از انبار شاهی جناب آقا سید عبدالرحیم اصفهانی نایب ظهیر الدوله شد چه مدتیکه میرزا رضا در انبار مجبوس بود احدی از او معاونتی نکرد جز این سید بزرگوار که بعض اوقات پول برای او میفرستاد و مخارج عیال او هم میرسانید و بواسطه برانگیختن وسایط و زحمات بسیار اسباب مرخصی او را فراهم می آورد و چنانکه در شرح حالات این سید بزرگوار در تاریخ مذکور خواهد آمد.

در اینجا سؤال شد راستست که این کلماتی اندرون با تو متحد بودند و بتو خبر میدادند .
 جواب گفت اینها چه حرفیست آنها چه قابل هستند که بمن خبری بدهند روزی جشنه در حضرت
 عبدالعظیم شهرت کرد که فردا شاه بزیارت خواهد آمد آب و جاروب میکردند من هم شنیدم صدراعظم
 قبل از شاه تشریف میآوردند عریضه نوشته بودم آمدیم توی بازار که عریضه بدهم نمیدانم چه طور شد
 آنجا باینخیال افتادم گفتم میرزا محمد رضا برگردد شاید امروز اصل مقصود دست دهد رفتم طیانچه را
 برداشتم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شد که وقع ما وقع خدمت بزرگی
 کردم بایران و ایرانیان .

من قدری هستم و مؤمن بقدر و معتقد که بی حکم قدر برك از درخت نمیافتد حالا هم بخیال خودم
 يك خدمتی بتمام خلایق کرده و ملت و دولت را بیدار کرده ام و این تخم را من آبیاری کردم و سبز شد
 همه خواب بودند بیدار شدند یکدرخت خشک بی ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موزی درنده
 جمع شده بودند از بیخ انداختم و آن جانورها را متفرق کردم حالا از پهلوی آن درخت يك جوانه بالا
 زده است مثل مظفرالدینشاه سبز و خرم و شاداب امید همه قسم نمر باو می رود . حالا شاهم فکر رعیتشان
 باشید همه رفتند همه تمام شدند من قدری از خارجه را دیده ام . ببینید دیگران چه کردند شما هم
 بکنید لازم هم نیست حالا قانون بنویسید چه قانون اسلام همه را کافیت برای دیوان هم قانون فعلی
 لازم نیست چه قانون نویسی حالا در ایران مثل اینست که يك لقمه نان و کباب بعلق طفل تازه متولد
 شده بپایانند البته خفه میشود ولی با رعیت مشورت کنید مثلا کدخدای فلان ده را بگوئید بچه قسم
 از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند راضی خواهید بود هر طور که او بگوید با او رفتار کنید
 هم کارتان منظم میشود و هم ظلم از میان می رود .

در اینجا سؤال شد تو قدری هستی باید بدانی حکم قدر نیست که هنوز این کارها در این جا
 واقع شود .

جواب گفت پس شماها خانه خود را جاروب نکنید که حکم قدر نشده است .

در اینجا سؤال شد در این مدت هیچ بخیال کشتن صدر اعظم هم بودید .

جواب گفت در این خیال نبودم حالا که من این کار را کرده ام امید حیات هم ندارم بجهت
 اینکه يك بزرگی لازم است مثل بزرگی خدا يك پرده پائین تر که مرا عفو کند .
 در خصوص دستور العمل سید جمال الدین و صحبت های سلطان با سید سؤال شد .

جواب گفت وقتی که فتنه سامره برپا شد و میان شیعه های اتباع مرحوم میرزای شیرازی و اهل
 سامره گفتگو و جنگ بمیان آمده بود سلطان همه را از تحریکات شاه میدانست بسید گفته بود در حق
 ناصرالدینشاه هر چه از دستت میآید بکن و خاطر جمع باش وقتی که من شرح مصیبتها و صدمه ها و حبسها
 و عذابهای خود را برای سید میگفتم بمن گفت که تو چه قدر بی غیرت بودی و حب حیات داشتی ظالم
 را بایست کشت چرا نکشتی و ظالم در این میان غیر از شاه و نایب السلطنه کسی دیگر نبود اگر چه
 در خیال نایب السلطنه هم بودم دیگر آنروز خیالم در باره شاه مصمم شد گفتم شجر ظلم را از بیخ

باید انداخت شاخ وبرك بالطبع خشك میشوند .

سؤال شد روز سیزده عید اعتمادالسلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یاخیر .

جواب گفت بلی باشمس العلماء او را دیدم ولی حرف نزدم او آدم مزوری بود بسید خبلی

اظهار ارادت میکرد ولی سید میگفت آدم بدذاتیتست از او نباید ایمن بود .

سؤال شد کس و کار چه داری .

جواب گفت یکزن دارم که همشیره خواهر میرزااست بادو طفل ویکخواهر پیری دارم در کرمان

که پسر او را که مشهدی محمدعلی نام دارد پیش حاج سید خلف گذاردهام .

سؤال شد جهت مناسبت و آشنائی تو با سید جمالالدین چه بوده .

جواب گفت من پیش حاج محمدحسن بودم وقتیکه سید آمد بطهران و در منزل حاجی منزل

کرد من مهماندار او بودم و از آنجا آشنا شدم .

سؤال شد مشهور است که تو یک خواهرت را در کرمان کشتی .

جواب گفت خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی . **انتهی** .

صورت استنطاق و تقریرات مرحوم میرزا رضا چون حاوی یاره مطالب بود لذا هردو را

درج نموده .

میرزارضا مسلمان ومتدین بدین اسلام بود ودر فتوت ومردانگی مسلم ومتفق علیه است چه در

حبس آنچه کردند یکنفر از آشنایان و دوستان خودرا گیر نداد ونام نیک خود را در صفحه روزگار

باقی گذارد .

از مزاج وشوخی ولغویات پرهیزمینمود جز آنکه از قرار مذکور در حبس آخری که انعدام خود

را یقین مبداشت گاه گاهی مزاج مینمود و صورت بشاشت ظاهر میساخت گویند روزی حاج ملك التجار

متقبل شد که او را استنطاق نماید وهمدستان او را استکشاف کند در محبس اورفت و با او بطریق مهربانی

وملایمت رفتار و ضمناً از او پرسید در قتل ناصرالدینشاه تنها بودی ویا معاون داشتی در جواب گفت پنج

کس با من همراه بودند حاج ملك التجار از این جواب خوشحال و خرم گردید و گفت اسامی آنها را بمن

بگو که من محل اسرارم میرزا رضا پس از آب وتاب زیاد گفت خودم بودم وسایه ام . . . بود ودو خایه ام

حاج ملك از این جواب خجل وشرمسار گردیده واز نزد او بیرون رفت ونیز حکایت خواجه وترسانیدن

میرزا رضا او را که بحالت ترس افتاد وغشوه عارض او شد معروفست ولی ما از مأخذ صحیح چیزی

دست نیاوردیم .

باری میرزا رضا در صبح روز پنجشنبه دوم ماه ربیع الاول در میدان مشق طهران بحلق آویخته

مردم بتماشای او میرفتند چون شب او را در قزاقخانه نگاه داشته بودند لذا صبح زود او را از قزاقخانه

بیرون و بیای دارش آوردند قبل از طلوع آفتاب در حالتیکه اطرافش را شجاع السلطنه پسر سردار کل

داماد اتابك و بستگان اتابك پراکنده و صدای موزیک بلند بود او را بدار کشیدند گویند میرزا

رضا اعتمادی بمیرزا علی اصغر خان داشت که احتمال قصاص بر خود نمیداد وقتی که نظرش بدار افتاد

خواست حرفی بزند که همه و صدای موزیک مانع آمد صدایش را بشنوند از اینرو میتوان گفت امین- السلطان داخل وراضی بقتل شاه بود ودستی در کارداشت چه که بواسطه سوء حرکتی که از او ناشی شده نسبت بیکی از مخدرات ، ناصرالدینشاه را درخاطر بود که پس ازانجام امرچشن سزای او را بدهد در هر صورت میرزارضا را اطمینانی کامل بامین السلطان بود . دیگرالعلم عندالله .

(سایر استنطاقات که در مورد میرزا رضا بعمل آمد از قبیل استنطاق میرزا تقی پسر میرزا رضا وغیال اووایضاً از خدام حضرت عبدالعظیم چون خارج از ما نحن فیه بود درج نشد) .

دردوازدهم ربیع الثانی (۱۳۱۴) که چهل روز بعد از قتل میرزا رضا بود در نزدیکی خانه حاجی شیخ هادی مرحوم نجم آبادی آقا میرزا حسن کرمانی با آقا شیخ محمد علی دزفولی که امروز بشغل عطاری مشغولست و بعضی از اجزاء مرحوم حاجی شیخ هادی چهلم میرزا رضا را گرفتند (در ایران



حاج شیخ هادی نجم آبادی

معمولست که چهل روز بعد از مردن شخص خویشان و بازماندگان میت مجلسی برپا میکنند فقرا را اطعام مینمایند ، استرحام و استغفار برای میت می کنند) برای میرزارضا هم مشارالیهم این مجلس را تشکیل دادند لکن طعام حاضرین این مجلس بادنجان بریان کرده و نان و نمک بود فقط در این نقطه بود که طلب مغفرت برای میرزا رضا کردند بلی در سایر بلاد ایران در خانه های مظلومین وغارت شدگان و در دهات و قری که آتش ظلم دیوانیان آنها را محترق و معدوم کرده برای میرزا رضا طلب مغفرت کردند از حلقوم مقتولین ستم و ظلم و از قبور مقتولین و مظلومین و ستمدیدگان نیز دست مریزادبیرزارضا گفتند) ونیز در ایران معمولست که یکسال بعد از مردن شخص

خویشان و وراث میت مجلس ضیافتی منعقد میدارند و طلب مغفرت برای میت میکنند و اطعام مساکین مینمایند این مجلس را سال میت مینامند سال میرزارضا را مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی گرفت که از امین الدوله دعوت نمود و در ساعت پنج از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند شخص حاج شیخ هادی و امین الدوله و یکی از محارم حاج شیخ هادی طعام آن مجلس را خود حاج شیخ هادی مهیا نمود که طبخ حضوری کرده بود و آن عبارت بود از یک چارک برنج کرده و یکسیر روغن و دوسیر شیره و سه عدد نان پس از صرف غذا حاضرین طلب رحمت و مغفرت نمودند برای مرحوم میرزا رضا

کرمانی از نتایج این مجلس بود اقدام امین الدوله بافتتاح معرسه رشديه و ترویج معارف و تکثیر مدارس و مکاتب).

چون حالات قاتل را نوشتیم مناسب اینست که حالات مقتول را نیز متعقب بر آن درج نمائیم.

فصل

در بیان حالات ناصرالدینشاه

چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران

تاریخ حالات و وقایع زمان ناصرالدینشاه قاجار را برای اینکه ترقی ایران در این اواخر و یا خرابی دربار ایران از این تاریخ شروع شده است ناچار باید بطریق فهرست اشاره بآن بکنیم و چون فاضل معاصر مؤید الاسلام مدیر روزنامه جبل‌المتین بطریق ایجاز چند سطر در باره این پادشاه نوشته است لذا ما عین عبارت اورانقل و معلومات خود را ضمیمه آن میداریم و همچنین در حالات مظفرالدینشاه هم عبارت او را که از روی بیفرضی نوشته است نقل میکنیم و آنچه خود میدانیم ضمیمه آن میسازیم اما در شأن چهارمین پادشاه چنین مینویسد .

«در سال (۱۲۶۴) بعد از پدرتاج سلطنت بر سر نهاد قبل از ورود موبک شاهانه بطهران سیف-الملوک میرزا پسر ظل السلطان بدعوی سلطنت برخاسته پس از چند روزی زبون گردید در آغاز سلطنت سرجنابان غالب بلادمه سری جنابانند از آن بعد آشوب خراسان و فتنه سالار برخواست و در سال ۱۲۶۶ بقتل سالار و پسر و برادرش خاتمه پذیرفت سپس فتنه باب بالا گرفت و بقتل شاه برخواسته در مازندران و زنجان و تبریز بیش از سایر بلاد جویهای خون بیگناهان از حرکات ناپکارانه جاری و چند سال امتداد یافت . در سال (۱۲۷۴) بسرداری شاهزاده حسام السلطنه عم پادشاه ، هرات مسخر شد .

مجدد دولت انگلیس لشکر بحری و جهازات جنگی بخلیج فارس فرستاده و همان بهانه اولیه خود را پیش نمود . از نکبت بی علمی دربار و خودخواهی میرزا آقاخان صدر اعظم معاهده ملعونه پاریس بین ایران و انگلیس بسته آمد - و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان مرتفع و حصه از خاک خراسان هم ضمیمه افغانستان گردید - یکی از مورخین در این موضوع چنین مینویسد . (در یک قرن ایرانیان دوسهوی بزرگ کردند که تلافیش آنرا محالست - اول ترک معاهده سوق عسکری با ناپلیون - دوم چشم پوشی از حقوق خود در افغان - آنهم در بجهوه بلوای هند که انگلیسها بتسلیم حدود نادری بایران حاضر بودند . در اواسط سلطنت يك اردوی بزرگ ایران بسرداری شاهزاده حمزه میرزا عم پادشاه زبون و اسیر تر کمان گردید - این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی مسابقت را از جد خود ربود - و خزائن معموره ایرانرا که در تمام عالم ضرب المثل بود بعیاشی صرف نمود - آنچه محقق است از آغاز تا انجام يك صد و هشتاد و سه زن اختیار کرد - و بعد از رحلت شاهانه شش و چهارده دختر بیادگار گذارد - و پنج سفر رسمی و چند مسافرت غیر رسمی کرد - و اضافه بر یکصد کرورخزانه ایران صرف این مسافرتهای بیمعنی شد

یکی از مورخین این پادشاه را (عالم بی عمل) مینویسد - در پنجاه سال سلطنت آنچه تصدیق شده هشتاد و سه مقاولات تجارتي و سیاسي و سرحدی و امتیازی بادول و اتباع خارجه بست در جمیع آنها ایران مغبون گردید سی و پنج از آن مقاولات و امتیازنامهها بقوت رشوت و اخذ بیشکش چشم بسته بصحه رسید که منجمله امتیازرزی و بانك شاهنشاهی انگلیس و روسی و اجازه تعمیر راه آهن و شوسه که مضارش بر هر ذی حسی پوشیده نیست - ممالکی که در عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران موضوع شد از اینقرار است: افغانستان تمام . نصف از خاک خراسان . سیستان . قائنات . مرو . سرخس . مسقط و عمانات و تر کمان تمام . صد و هفتاد و سه قطعه از جزایر و سواحل خلیج فارس و دوثک از بلوچستان و نیز بسرحدات آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم از همسایگان خیلی تجاوز شده است .

در ایام سلطنت این پادشاه ، اعظم خساراتیکه بایران وارد آمده شهادت میرزا اتقی خان امیر نظام اتابك اعظم است که باتفاق سیاسیون تالی مدحت پاشا و بسمارك و کلادستون بود و گناهی جز جلوگیری از حرکات بیجه گانه پادشاه و خیرخواهی مملکت و سلطنت نداشت .

چنانچه اصلاحات مدت قلیله صدارت آن مرحوم در جمیع ادارات این نکته را بخوبی روشن میدارد و بقول (لاردهیو) اگر پیروی از خیالات عالیه این وزیر بی نظیر شده بود امروز ایران تالی آلمان بود .

چند جنگهای داخلی و خارجی مختصر در عصر این پادشاه شد که من جمله جنگ بندر عباسی و (صیدسوینی) امام مسقط و شیخ عبیدالله کرد و غیره میباشد که همه را ایران فتح نمود .

کم کم شروع خرابی در اداره نظامی شد و گرفتن رشوه و فروختن نشان و لقب نظامی بهر طفل امرد و مردمان ناقابل شیوع یافت - امتیاز نشان و لقب و اعتبار فرمان و دستخط سلطنت در عهد این پادشاه در خارج و داخل از میان رفت .

رعیت کشی ملك فروشی و علانیه رشوه گرفتن و گروه گروه مهاجرت ایرانیان از ظلم و ستم بخارجه در عهد این پادشاه خیلی بالا گرفت .

در پنجاه سال سلطنت یکقدم بجانب اصلاحات برنداشت و برای اسکات ملت در سالی چند بصدور يك فرمان دروغین مردم را بخواب غفلت انداخت و پنجاه سال بهترین اوقات مغتنم ایران را بر ابریکان از دست داد هر کس را که استشمام ترقی در او مینمود بقتل میرسانید چنانچه نماند در ایران سر جنبانیکه سرش را با سنك استبداد نکوفت - هر يك از وزرایش که اندک قوت میگرفت فوراً اورا ضعیف میساخت - الغاء ضدیت بین وزراء و درباریان شمار پلتیکی شاهانه بود و خود را وارث اعظم جمیع متمولین ایران خاصه درباریان که میشناخت بود .

بسا خاندان بزرگ که از ابواب سلطانی بنان شب محتاج گردید - مسافرت های اروپا باندازه این پادشاه را مرعوب ساخت که هر خواهش نامشرومی را ادنی دول اروپا مینمود باسم صلح پسندی تسلیم میکرد - از همه بیشتر مرعوب روسها بود بلکه در باطن خود را تحت حمایت آنها می پنداشت - حتی در مسئله ولیعهدی هم آنچه روسها خواستند مجری شد .

بسمی میرزا حسین خان مشیرالدوله در ایام سپهسالاری که مشاق از اطرش آورد نزدیک بود

اداره نظامی ایران منظم شود. با اشاره روسها اطریشها را جواب داده آن اداره عالی تبدیل باذاره قزاق شد.

این پادشاه را خودنمائی و تلون مزاج بدرجه کمال بود. و بهر کاری اقدام کرد ناتمام گذارد. اداره یولیس دائر کرد برخی کارخانجات دولتی آورد صحبت از بعضی اصلاحات هم نمود ولی هیچ يك را با تمام نرسانید فرومایگان را عزیز میخواست و برومندان را ذلیل. ابراهیم آبدار و علی اصغر خان صاحب جمع را که گرجی زاده بودند بر جمیع شرفا و عظمای ایران برتری داد. بلکه بر گردن همه حتی پسران خود سوار کرد.

در ایران همه گونه مناهی و ملامتی در عهد این پادشاه آشکار شد دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود همی خواست ایران غلاف اصلاح بیوشد بدون اینکه حقیقتی در او پیدا شود. شعر نیکو میفرمود. پای بند بنمازم بود. مجالس تعزیه را دوست میداشت برخلاف پدر دماغش از خرافات صوفیه پاک بود. از مدایح خود خیلی مسرور میشد. خویش را دیپلمات جلوه میداد، از تاریخ بی اطلاع نبود. عربی فارسی و ترکی و فرانسوی میدانست. در سلسله قاجاریه پادشاهی باین کمال بر نخواست. چهار مسافرت نامه با قلم خود نوشته. غالب در سیر و شکار بود. و نیکو تیر میانداخت. خطی شیرین داشت. به پلتیک درسلب قوت علماء خیلی کوشید ولی مسئله رژی رشته اش را پنه کرد. خوش ظاهر و بد باطن بود. هزاران نفوس بیگناه را فدای نفس و شهوت رانی خود ساخت. خدمات صادقانه را اصلاً منظور نمیداشت. مخلص کسی بود که راه مدخول اعم از مشروع و غیر مشروع به او مینمود. الحق والانصاف ایران بهرجهت بر باد کرده او است.

این پادشاه باندازه استبداد دوست بود که اگر عزیزترین فرزندانش سخنی در اصلاحات میراند از نظرش میانداخت و بخاک تیره اش مینشانند. چنانچه در حق شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل السلطان فرمود. هر کس را که راغب بطرف اصلاحات دید باخاکش یکسان ساخت مانند میرزا حسینخان مشیرالدوله و حاجی میرزا علیخان امینالدوله و پرنس ملکم خان و سیدالعکماء سید جمال الدین که مدعوا بایران آمده بود و... و...

در سال (۱۳۱۳) در زاویه حضرت عبدالعظیم در حالتیکه تدارک جشن سال پنجاهم شاهانه دیده شده بود میرزارضای کرمانی که از ستمدیدگان دربار بود به فتوای فیلسوف اعظم اسلام (سید جمال الدین) اسد آبادی الهمدانی که اولین خیرخواه باسیاست اسلام بود با طیانچه از پایش در آورد رحمة الله علیه (۱).

(ناصر الدین شاه) در شب سه شنبه (۶ ماه صفر سنه ۱۲۴۷) هجری متولب شده در ذی القعدة سال (۱۲۶۴) در طهران بتخت سلطنت نشست و در ذی القعدة سال (۱۳۱۳) بدرود زندگانی گفت آثار خیریه که در سلطنت او بشهود رسید ایجاد مدرسه دارالفنون در طهران، نشر علوم عالیه، ایجاد مریضخانه و دواخانه، تذهیب گنبد مطهر سرمن رای، ایوان طلای مشهد مقدس، تذهیب گنبد حضرت عبدالعظیم، ایجاد تلگراف خانه، ایجاد ضراب خانه یا چرخ خانه، ایجاد چراغ گاز، ایجاد

یست خانه ، چرخ بخار در قور خانه ، کارخانه توپ ریزی ، باروت کوب خانه با چرخ بخار ، کارخانه فشنگ سازی ، کارخانه چاشنی سازی ، ایجاد دایره پولس ، سر بازارها در شهرها ، نظم عساکر و ترتیب آنها ، بنای قلعه جات در سرحدات ، بنای مجمع الصنایع ، ترقی در نسج حریر و غیره ، ترقی در شال کرمان ، بنای ابنیه متعدده در بلاد و شوارع عام بجهت رفاهیت عابریں ، ساختن راهها در اغلب بلاد که غالباً مسالك صعوبه را سهل کرده ، انکشاف بعضی از معادن ، ایجاد مجلس شورای دولتی ، تعیین وزارتخانه های مرتب و دارالطباعة و ایجاد روزنامه در ایران .

فصل

در بیان حالات مظفرالدین شاه قاجار

بنجمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران رضوان آرامگاه مظفرالدین شاه رحمة الله تعالی علیه و اولین پادشاهی که در ایران اساس مشروطیت را نهاد .

در سنه (۱۲۶۹) متولد و در سال (۱۳۱۳) براریکه جهانبانی تکیه نمود شش پسر و شانزده دختر بیادگار گذارد و قریب یکقرن بسمت ولیعهدی و فرمانفرمائی آذربایجان شناخته می شد ، روسها حسب العاده دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح خواهی و حریت پسندی میفرمود ، اخبار ناصری هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعت یافت و قانون که ممنوع از دخول بایران بود در لف پاکت بایشان می رسید دانشمندان بملاحظه بی کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی خصوصاً بعد از طغیان شیخ عبیدالله و بروز آن درجه جنیت امید خوشبختی بسلطنت ایشان نداشتند .

در آغاز جلوس سخنان دل خوش کن یوک که دال بر توجهات ملوکانه باصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی خاصه نظامی بود میفرمود از این رو تا درجه توجه عامه را مبدول بخود نمود خصوصاً در سال (۱۳۱۵) که میرزا علی اصغرخان مطرود و میرزا علیخان امین الدوله بوزیراعظمی انتخاب شد . اصلاح خواهان را تا اندازه امیدوار ساخت افتتاح مدارس بوضع جدید و اشاعه چند اخبار در داخله قدری از نا امیدها را کاست طول نکشید که در سال (۱۳۱۶) گرسنگان دربار وضع امین الدوله را منافی با منافع شخصی دیده دوباره امین السلطان را بروی کار آوردند و امین الدوله بدو از طهران سپس از ایران مهاجر شد در حالتیکه پسر و عروسش که دختر شاه بود همراه او بودند .

بعد از ورود امین السلطان بطهران در سال (۱۳۱۷) اولین استقراض بدلالی میرزا رضاخان ارفع الدوله با شرائط مشثومه استقلال بر باد کن از روس شد چندی طول نکشید یعنی در اوائل سال (۱۳۱۸) بار مسافرت بارویا بسته آمد و وجوه استقراض تمام صرف ملاحی و ملاعب شد . مردم ایران خصوصاً طهران از این حرکات بر آشفته با اینکه ایران برجال دربار سپرده بود در غیاب پادشاه اهالی طهران در ظاهر بر آصف الدوله حکمران و در باطن برخلاف دولت شوریدند .

پادشاه در عودت بطهران بیش از پیش تهی دست ماند همان سفر در پاریس یکی از مجذوبین

عوالم مدنیت بشاه شلیک کرد تیرش اصابت نمود - مجدداً استقراض ثانوی در سال (۱۳۱۹) از روس شد و معاهده تجارتی ترکمان چائی که بحال تجارت و صناعت امروزه ایران خیلی نافع بود باطل و عهدنامه جدید بسته آمد و سالی میلیونها ضرر تجارتی و صنعتی بایران وارد آورد - گمرکات در مقابل قروض روس مرهون و بر حسب ایمای روس بریاست بلژیکیان اداره گردید و گویا تجارت ایران کاملاً بقبضه روس در آمد و چه استقراض ثانوی هم در مسافرت ثانی اروپا در سال (۱۳۲۰) تمام شد و در غیاب موکب همایونی شاهزاده شعاع السلطنه نایب السلطنه بود (بطمع ولایت عهد بدسلوک نمود) .

این حرکات ناموس شکنانه درباریان طشت از بام افتاده شد و ملت را در غیاب همایونی و حضور شاهانه بهیجان آورد - خصوصاً بعد از قتل میرزا محمود خان حکیم الملک در رشت که علماء هم بصدا آمده بودند تمام مفاصد را از میرزا علی اصغر خان دانسته - در جمادی الثانی (۱۳۲۱) بارتدادش فتوی صادر و عزل او را از پادشاه خواستند و فوراً معزول و از ایران مهاجرت نمود و شاهزاده عین الدوله بجای او وزیر اعظم مقرر شد و روزنامه جبل المتین را همانوقت بایران طلب نمود این شاهزاده اول خوب پر کرد و آخر بدخیالی نمود .

در سال (۱۳۲۳) باز تدارک سفر سوم اروپا دیده شد - و این مسافرت در بجهت جنک اقصای شرق و شکستهای پی در پی روس از ژاپون بود و استقراض سوم هم گویا در چنین موقع تازگی بطریق خفیه از روس شد - در این سفر والا حضرت محمد علی میرزا که در آن زمان ولیعهد بود بقائم مقامی سلطنت انتخاب شد .

با این همه در این سفر بیش از پیش آثار هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار نمایان گردید - از آغاز جلوس همایونی هر وقت دربار دست تنک شد بقیه خالصه جات و جواهرات نادری و غیره هم بفروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه و اندک رویر قرض یکشاهی بصرف ملک و ملت و دولت نرسید - علاوه نیز سالی چند کرور از گمرک و مالیات و عوارض تازه بر رعایا تحمیل شد .

سال (۱۳۲۴) در صدد استقراض چهارم از روس و انگلیس بودند چون در آن ایام شوری منعقد بود و کلاه ملی ابا و امتناع نمودند - در همان سال ملت از بی اعتدالی دربار و بی انتظامی مملکت بستوه آمده بدو آبی شوائی حجة الاسلام السیدین السندین آقاسید عبدالله مجتهد بهبهانی و آقامیرزا سید محمد مجتهد طباطبائی مدظلهمما بحضرت عبدالعظیم متحصن و سپس در مسجد جامع طهران و پس از قتل دو نفر بیگناه علماء بمعصومه قم رفته و عامه ملت بسفارتخانه انگلیس پناهنده بر آمدند - تا اینکه در چهاردهم جمادی الثانی (۱۳۲۴) پس از عزل عین الدوله فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان همان سال رسماً دارالشورای ملی انعقاد و دولت ایران بجمع دول، مشروطه معرفی شد .

در ذی القعدة همان سال اولین قانون اساسی را در مرض موت شاه، مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که بسمت رئیس الوزرائی شناخته شده بود بامضای شاهانه رسانیده با هیئت وزرا و درباریان بدارالشورای ملی آورد .

این پادشاه زاید الوصف ساده لوح، سهل القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه پسند بدخلوت و باشرم حضور بود - امور سلطنت بامیل عمله جات خلوت با وزراء خود غرض اداره می شد .

خلوتیان پادشاه گویا از یست فطرتان و یست نژادان و بی تربیت و بد اخلاقان انتخاب شده بود . و از اینرو وضع دربار ملاحظه بود ، پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهاندار یست بی بهره بود . و از این رو مآل بینی و عاقبت اندیشی



حتی برای خود و اخلاف خویش هم بخاطرش خطور نمی کرد . چون این پادشاه را شخصاً قوه متصرفه در مهم امور جمهور نبود اگر وزیر ی کار دان کافی او را دچار میشد و خلوت او را صاف و پاک میکرد رشته امور باین قسمها از هم نمی گسیخت . در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی نشده بلکه نسبت بایام پدرش تمام زراب تر گردید حکومت علاینه حراج و القاب و نیاشین و فرامین بدست کهنه فروشان داخله و خارجه آشکارا ب معرض بیع میرسید ، اعتبار دستخط و فرامین دولتی یک دفعه زایل گردید . یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد : (آنچه را بزبان میگفت کله اش خبر نمیشد) . خیلی مایل بتقلید از پدر بود ولی آن ماده وجودت را نداشت ، یک مسافرت نامه هم نوشت ، بتعزیه داری راغب معلوم میشد ، در فن تو بیچگیری

مشیرالدوله (نصرالله خان)

بی مهارت نبود ، اگر چه مانند جدش (محمدشاه) موهوم پرست نبود ، ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاک نبودی ، شوق بسیار بگریه داشت و حکایات غریبه در این باب ذکر مینمایند . این پادشاه خیلی بذآل و منتها درجه جهان بود ، از اغتصاب اموال رجال و متمولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر اجتناب مینمود . جنبیت پادشاه عاقبت بحال ایران مفید واقع گردید که بیک جنبش ملی مشروطیة سلطنت را تسلیم نمود . این پادشاه عاقبت بخیر شد و در آخر عمر جلب نام نیک کرد و محبوب القلوب رعایای خویش بلکه عامه نوع خواهان عالم گردید ، از تمام اجداد خود معارف دوست تر بود ، بترقی مملکت هم مایل تر بود و لو اندکی هم از اقتدارات او کاسته میشد حرفی نداشت مشروط بر اینکه بدلخواه هر گونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید . در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (فیضان رود) هیرمند بود که در تصفیه سرحدی سیستان و افغان قطع گردید و عثمانی هم بدعوی

سرحدی بخاک ایران قدری تجاوز نمود ، بحرین علناً خودسر یا زیر بار انگلیس رفت ، چند بندر و جزیره کوچک هم در خلیج فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران موضوع شد ، امتیازات بسیار مضر بخارجه داد منجمه تجدید امتیاز راه آهن بروس ، بانک آلمان ، حفر شوش کهنه برای



مظفرالدین شاه

آثار عتیقه بفرانس ، معادن نفت قصر بانگلیس و غیره . اگرچه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصرالدینشاه شد ولی اتمام و اجرایش در عهد این پادشاه بود . هر گاه چشم از همه اینها هم پوشیده شود قبول شرایط استقراض که پنجه روس را به جسم ایران جای داد در اضمحلال این سلطنت کافی بود . در سال (۱۳۲۴) بانیکننامی تمام این پادشاه صافی درون خوش عقیدت ترك جان و جهان فرمود (انتهی)

چون جزئیات وقایع این پادشاه را در اصل تاریخ درج نموده لذا در این مقام از شرح چشم پوشیده و بهمین چند سطر فوق اکتفا نمودیم الا آنکه گوئیم عمده هیجان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین شاه و سلسله شاهزادگان اینطایفه باعث شدند چه مرحوم مظفرالدین شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفه قاجاریه قسمت فرمود. صدارت ایران را که تا زمان این پادشاه شاهزادگان نمیدادند و اگذار بشاهزاده عین الدوله نمود وزارت جنگ و سپهسالاری را برادر خود کامران میرزا تفویض داشت حکومت آذربایجان را به ولیعهد خود محمد علی میرزا داد حکومت فارس و شیراز و بنادر را بیسر دیگرش شجاع السلطنه بخشود، حکومت گیلانات را بیسر دیگرش عضد السلطان داده، حکومت لرستان بیسر دیگرش سالارالدوله داد ایالت کرمان هم در واقع باداره ناصرالدین میرزا درآمد سایر بلدان را بسایر شاهزادگان نزدیک خود عطا فرمود. این پسرهای جاهل و شاهزاده‌های متکبر با نهایت غرور بر احدی ابقا نکرده اموال و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود میدانستند، دخترهای رعایا را بقهر و غلبه متصرف میشدند، آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید. شاهزاده عین الدوله هم بغرور شاهزادگی و منصب صدارت مغرور بود وقتی هم که ملتفت شد اعمال و افعال شاهزادگان عمماً قریب دولت را منقرض خواهد نمود خواست معالجت کند و دست ابناء سلطان را از تعدی بازدارد هر يك را بوعده ولایت عهد و تغییر آن داده لکن شاهزادگان ملتفت شده باذیال علماء اعلام تمسك نموده مخفی و محرمانه با علماء اعلام همراه شده و از بعض مخارج مضایقه نکردند و همان پول خودشان خرج اضمحلال ایشان گردید مجملات حکومت ایران بین پسرها و دخترهای مظفرالدین شاه قسمت شد پسرها و دامادها بر مردم مسلط شدند آتشی در ایران روشن شد که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدار شد دیدگان دیوانیان کور همه بخود مشغول و بر بودن حصص و تقسیم باقیمانده خزانه قانع و در ضمن عقلا و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده شروع بکار کردند تا اینکه پیش آمد وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آنست.

شرح حال میرزا حسین خان سپهسالار

یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت و بیک اندازه اثری در این عالم گذارد مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار و بانوی مدرسه ناصریه و عمارت بهارستان است که این عمارت عالی و این بنای شامخ که امروز ملجأ و مرجع انام است از آثار خیریه مرحوم سپهسالار است.

حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار فرزند میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی است از اولاد عابدین بیک معروفست میرزا نبی خان شخصی زیرک بود چون آثار فطانت در ناصیه پسرش مشاهده نمود او را بتحصیل واداشت بعد از تحصیل علوم معموله بمدرسه دارالفنون داخل شده زبان فرانسه و علوم ریاضیه را فرا گرفت در سنه (۱۲۵۵) بسمت منشی کبری سپرده بمیرزا باقر ملک الکتاب شد بعد از چند سال در وزارت خارجه مستخدم گردید بعد از مدتی به ژنرال قونسولگری بمبئی مأمور و بعد ژنرال قونسول تفلیس شد بواسطه خدمات شایان طرف توجه اولیای امور آمده در سال (۱۲۷۹) بلقب

مشیرالدوله ملقب گردید پس از چند سال سفیر کبیر دولت ایران در اسلامبول و چند سال در عثمانی خدمات نمایان کرد.

و در فن دیپلوماسی اول شخص ایران بود در سال (۱۲۸۷) که ناصرالدین شاه بعقبات عالیات مشرف شد مشیرالدوله برای پذیرائی از اسلامبول بیفداد آمد در سال (۱۲۸۸) بطهران احضار شد نخست بوزارت عدلیه اعظم سر بلند و مفتخر گردید قوانین جدید در آن وزارت خانه بر قرار داشت سبک الافرنگی را در ایران اومؤسس بود خلیلی میل داشت در اداره او ناسخ و منسوخ صادر نشود و همیشه پیرو قانون بود.

سیس وزارت اوقاف و وظایف را ضمیمه وزارت عدلیه نمودند چون بخوبی از عهده مشاغل خود بر آمد ابتداءً او را سپهسالار اعظم و بعد صدراعظم نمودند اگر چه ابتداءً صدارت او مقارن با گرانی و قحطی سال (۱۲۸۸) شد و این فقره شکستی بکار او وارد آورد مع ذلک کفایت و قابلیت خود را ظاهر ساخت چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه صورت نمیگرفت خواست چشم و گوش ناصرالدین شاه را باز کند و ترقی دول مشروطه را برای العین بیند او را بسیر و سیاحت اروپا برد در غیاب او درباریان علماء عظام طهران را ترسانیدند که مشیرالدوله میخواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری کند و امتیاز خط آهن را بانگلیسها داده است لذا مرحوم حاجی ملا علی و آقا سید صالح عرب وعده دیگری از علماء و غیرهم حکم بکفر مشیرالدوله نمودند زمانیکه ناصرالدین شاه بسرحد ایران معاودت نمود در رشت لایحه علماء باورسید که مشیرالدوله نباید بایران بیاید و اگر بخواهید او را بطهران بیاورید ما شمارا بسمت پادشاهی نمیشناسیم . ناصرالدین شاه از آوردن مشیرالدوله خائف شده او را معزول نموده و در رشت بعنوان حکومت گذارده و خود بطهران آمد .

و در سال (۱۲۹۱) از رشت بطهران احضار شد و او را وزیر دول خارجه بعد از آن سپهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند . اما مشیرالدوله دانست که حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعتست لذا در مقام جلب قلوب و جذب میل خواص بر آمد نگارنده از مرحوم حاجی شیخ هادی نجم آبادی شنید که در یکی از لیالی محرم که در خانه مشیرالدوله ذکر مصیبت و روضه بود مرحوم حاجی سید صالح عرب شیشه گلاب را بدست گرفته و بمستمعین گلاب می داد و بمشیرالدوله میگفت ما باید در این مجلس خدمت کنیم که منظور نظر امام زمان است .

مجملاً آنهاییکه مشیرالدوله را تکفیر مینمودند همه بر گشتند بعضی هم او را تعدیل کردند جز مرحوم حاجی ملا علی که این شخص بزرگ از حکم خود نکول نکرد و آنچه مشیرالدوله اصرار کرد یک مجلس با مرحوم حاجی ملاقات کند راضی نشد و اذن نداد حتی آنکه مشیرالدوله برای مرحوم حاجی ملا علی پیغام داد که اذن بدهید در حمام خدمت شما برسم آن مرحوم اذن نداد و با مشیرالدوله تا زنده بود ملاقات نکرد .

باری ایستادگی مرحوم حاجی ملا علی باعث شد که باز مشیرالدوله را از کار معزول نموده و بقزوین فرستادند در آن سال طفیان شیخ عبیدالله در نواحی آذربایجان شروع شد و خسارت بسیاری بایران وارد آمد

ناچار مشیرالدوله را پیشکار مملکت آذربایجان و بدفع شیخ عبیدالله مأمور نمودند و بخوبی این مأموریت را انجام داد و بطهران مراجعت نمود در اینوقت (الکساندر سوم) پادشاه روسیه وفات کرده بود مشیرالدوله برای تسلیت و تهنیت جانشین او با هیئتی مأمور بطرسبورغ گردید در سال (۱۲۹۵) بترغیب مشیرالدوله ناصرالدین شاه باردیگر بفرنگ رفت لیکن مقدمات کلیه بی نتیجه ماند.

اگرچه مشیرالدوله در زمان ریاست خود میرزا ملکم خان را بایران عودت داده مجلس فراموش خانه ترتیب داده لکن موانع و اغراض شخصی مانع آمد و میرزا ملکم خان بعنوان سفارت بلندن رفت چنانکه شرح حالات او خواهد آمد.

مادر این مقام استشهاد

میآوریم بنقل چند سطری از تاریخ معاصر خود میرزا محمد حسین ذکاء الملک فروغی و نیز نقل چند سطری از روزنامه ایران تا مقام مشیر-الدوله و منظور او برای خواننده این تاریخ مجهول نماند.

اگرچه مرحوم ذکاء-

الملک در زمان مظفرالدین شاه تاریخ خود را نوشت و در آن وقت آزادی نداشت. باری ذکاء الملک چنین مینویسد:

در سال (۱۲۸۲)

شاهنشاه شهید (ناصرالدین شاه) سفری برای زیارت ائمه عراق بآن حدود کرد حاجی میرزا حسینخان مشیر-



میرزا حسین خان سپهسالار

الدوله قزوینی که در پایتخت عثمانی سفیر کبیر بود و از دیرگاهی قابلیت خود را ظاهر مینمود در اینموقع بعراق عرب آمد و شاهنشاه او را بطهران آورده نخست وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف را باو دادند آن مرد کافی الحق عدالت را بدرجه کمال رسانید نه تنها مردم پایتخت بلکه اهالی سایر ولایات را نیز مشمول عدل و انصاف گردانید و شاه شهید که یقیناً از واقعه میرزا تقی خان

امیر کبیر نادم و متأسف بودند وجود حاجی میرزا حسینخان را مقتنم دانسته ابتداء او را سپهسالار اعظم و بعد صدر اعظم نمودند اگر چه ابتداء صدارت مشیرالدوله مقارن و مصادف شد با گرانبی بلکه قحطی سال (۱۲۸۸) و این فقره شکستی بکار او آورد مع ذلك کفایت و قابلیت عجیبی ظاهر ساخت و مخصوصاً به قحطی زده گان از هر جهت کمکی بقاعده کرد. اما در امور دولتی درباری با عظمت و هیئت وزارت خانه بسبب فرنگستان تشکیل داد و مواجب و مستمریات را که ترتیب وقاعده نداشت در تحت نظمی صحیح گذاشت و اسباب وصول و نظم آنها را فراهم آورد و در دفع تعدی حکام ولایات و عمال دیوانی و بستن دست ظلم و جور آنها زیاده از حد ساعی شد و کار را پیش برد و راستی که صاحبان اعمال بینهایت از او ملاحظه و ترس داشتند و جرئت خلاف و تخلف نمیکردند رشوه و تعارف و طمع و توقع بکلی از میان رفت مشیرالدوله میخواست کارهای فرنگ را در ایران معمول و متداول کند و نتایج عدل و داد یعنی آبادی و ترقیات حاصله از این راه را بشاهنشاه شهید نماید و برای العین ببینند و بدانند که عدل و نظم درست در امور بلاد و رفاه عباد چه می کند و مملکت را بکجا میرساند پس بنا بر این قصد و نیت استحکام روابط دولت ایران با دول متحابه متمدنه و مزید اتجاد با ملل کاردان ترقی کرده اسباب سفر اروپا را فراهم آورد و شهریار سعید ناصرالدین شاه را در سال هزار و دویست و نود بفرنگ برد و بنا بر این مساعی دولت ایران جزء دول میشد و کار بالا میگرفت و نزدیک بود جبر سانحه امیرنظام بشود اما اتفاقاً یا عادتاً این دفعه هم همان موانع پیش آمد یعنی در مراجعت از فرنگ اشخاصیکه ملتفت محسنات کار مشیرالدوله نبودند جداً عزل او را درخواست نمودند شاهنشاه را مجبور کردند که حاجی میرزا حسینخان را با کمال بی میلی از صدارت بیندازد شاهنشاه شهید نورالله مضجمه بمیل ایشان عمل کرده و رفع گفتگو شد.

و اگر چه باز بزودی مشیرالدوله را وزارت امور خارجه دادند و بعد از آن سپهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند و در تقویت او همت گماشتند اما حاج میرزا حسین خان دانست حفظ مقام و مسند او بهمراهی با جماعت است و از خیالات بلندی که در باره مملکت داشت افتاد و شاید قصد او این بود که بمروور کاری بسازد چنانکه در سنه (۱۲۹۵) باز بترغیب او شاهنشاه سعیدانارالله برهانه بار دیگر بفرنگ رفتند لیکن مقدمات کلیه بی نتیجه و حاصل ماند و علت این وقایع غرض یا بی خبری هر چه باشد ما در عالم توقف ماندیم و از کیاست و فراست و اطلاعات آن مرد کاردان بهره درستی نبردیم (انتهی).

در روزنامه ایران مورخه شنبه ۴ ذی القعدة الحرام (۱۲۸۹) چنین مینگارد :

دربار همایون

بارها بوسایل مختلفه باطلاع مطالعه کنندگان روزنامه (ایران) رسانیده ایم که جناب مستطاب اشرف امجد ارفع صدراعظم از روزیکه بمقام جلیل صدارت عظمی نائل گشته همت خود را بالانحصار مصروف داشته اند بر اینکه اساس محکمی بر کلیه امور دولت قرار دهند و قوانین ممدوحه که معمول دول متمدنه و موجب ترقیات عظیمه است در دولت ایران وضع نمایند و نظر باین نیت حسنه که ناشی از کمال

دولت خواهی و پادشاه پرستی ایشانست تأسی و اقتداء بصدور سابق را که جز خود نمیدیدند و جز خود نمیخواستند یکسو نهاده در جمیع موارد اتحاد آراء و اجتماع عقول را که مسلم حکماء و عقلا و سرمایه ترقی ملل سایره است پیشنهاد نموده و برخلاف اسلاف خود که شخص خود را مرجع امور جزئی و کلیه قرار داده و برای سایر وزراء جز اسمی بیرسم باقی نگذاشته بودند. نیت صدراعظم هم اینست که هر امری در مرکز قرار گیرد و هر يك از وزرای فخام باندازه مقام در اداره دواير متعلقه مستقل باشند و نظر بهمین خیالات عالی و عقاید پسندیده است که این اوقات بصرافت این افتادند که چنانکه در جمیع دول متمدنه صورت کلیه و هیأتی ثابت و برقرار است از فرآ اقبال و یمن همت اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه در دولت علیه ایران نیز رسم و صفت هیئت دولت که باصطلاح فرانسها کابینه میگویند دائر و برقرار شود و بعبارة اخری وزارت های متعدده مستقله و مجلس مشورت خاصی که مرکب از وزراء فخام باشد مرتب و این هیئت بدربار اعظم موسوم گردد تا دولت را صورت کلیه و هیئتی که نظیر آن در تمامی دول منتظم موجود است حاصل گردد و کارها در میزان مشورتی قرار گرفته و اجرای آن بتصدیق و امضای اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی که شخص دولت را بمنزله روحست موقوف و منوط باشد بنا بر مراتب مسطوره جناب مستطاب اشرف امجد ارفع صدر اعظم در دوازدهم شهر شعبان لایحه را که در ترتیب وزارتخانه ها و تعیین تکالیف و حقوق ادارات دولتی نوشته بودند بخاکبای همایون اقدس اعلی عرضه داشته و این تدبیر خجسته و ترتیب مبارک که باعث احیای دولت و ملت است بلا نهایته مقبول خاطر خطیر شاهانه افتاده و بامضای اعلیحضرت همایونی مزین و موشح گردیده و این هیئت فرخنده آغاز و سعادت انجام بدربار اعظم نامیده شده بود جناب مستطاب تا روز چهارشنبه دوم شوال المکرم هزار و دویست و هشتاد و نه هجری که روز اول افتتاح مجلس و اجتماع وزراء در دربار اعظم بود جناب مستطاب اشرف امجد ارفع صدر اعظم مقدمات نیت خود را بفصاحتی هر چه تمامتر در محضر وزراء تقریر و لایحه مزبوره را قرائت کردند و همه وزراء با دل های صادق و نیت موافق رأی صائب جناب مستطاب معظم را تحسین و تمجید فرمودند برای مزید استقلال دولت و بقاء سلطنت اعلیحضرت قویشوکت شاهی را دعا کردند و بعد از ختم مجلس در ملازمت خدمت جناب مستطاب صدر اعظم شرف اندوز حضور مبارک همایون گشته صورت مجلس را عرض کردند و از طرف قرین الشرف همایون بعد از ظهور مراسم مخصوصه نسبت بصدر اعظم بهمه وزراء فخام تأکید بلیغ شد که تشکیل این هیئت و حفظ این اسلوب را فریضه ذمه خود دانسته از فقرات آن انحراف نورزند و از همان روز این قاعده محکم و این قانون مبارک بموقع اجراء گذارده شد و اکنون روزنامه نگار صورت راپورت و لایحه جناب مستطاب صدر اعظم را که متضمن اصل و اساس این امر است بامضمون دستخط همایون شاهانه بدین تفصیل در روزنامه ایران درج مینماید.

سواد لایحه مبارکه

محسنت تشکیل دربار اعظم را مکرر بندگان اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و دولته بیان و تصدیق فرموده اند باقتضای همان فرمایشات ملوکانه این دولت ابد مدت باید حکماً يك هیئت

رسمی داشته باشد فواید چنان هیئت رسمی با منظورات جدید شاهانه از برای دولت علیه ایران محسوس است بخصوص از برای این عهد که بندگان اقدس شاهنشاهی عازم مسافرت فرنگستان هستند در غیاب همایون زیاده از حد لازمست که دولت ایران یک هیئت رسمی و یک صورت با عظم با شکوهی داشته باشد.

خلاصه اصول دربار اعظم را عرض کرده‌ام چون این معانی در این صفحات چندان بروز و ظهوری نداشته‌اند بنظر خیلی ساده و سهل و بی نتیجه خواهد آمد همین قدر عرض میکنم که انتظام کل امور دولت بسته باین چند فقره مطالب ساده است نتایج این مطالب را باید در امتحانات سایر دول مشاهده کرد امیدوارم که ازین تربیت و تقویت همت شاهنشاهی بر این اساس ساده یک بنائی ساخته شود که نام نامی شاهنشاهی را تا انقراض تواریخ مایه تشکر ملت ایران و موجب تمجید کل آیندگان سازد.

سواد دستخط مبارک صدر لایحه

جناب صدراعظم - این تفصیل وزراء و دربار که نوشته‌اید بسیار بسیار پسندیدم و انشاء الله قرارش را بزودی بدهید و معمول بدارید که هر قدر بتعویق افتد باعث ضرر دولت است تحریر آن فی ۲۰ شعبان سنه ۱۲۸۹.

تشکیل دربار اعظم

سرکار عالی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی کل امور دولت را در میان نه وزارت و یک صدارت تقسیم خواهند فرمود.

اسامی نه وزارت از این قرار است :

وزارت داخله - وزارت خارجه - وزارت جنگ - وزارت مالیات - وزارت عدلیه - وزارت علوم - وزارت فواید - وزارت تجارت و زراعت - وزارت دربار - صدارت عظمی .
اجرای جمیع اوامر پادشاهی و اداره کل امور دولت ایران بر عهده این نه وزارتست اداره این نه وزارت محول به صدارت عظمی است دربار اعظم عبارتست از هیئت اجتماع این ده وزارت صدارت اعظم شخص اول دولت و رئیس دربار اعظم است .
عزل و نصب صدراعظم منحصرأ موقوف باراده اقدس همایون شاهنشاهی است .
عزل و نصب سایر وزراء بحکم اقدس همایون شاهنشاهی موقوف بتعین صدراعظم است .

در باب مجلس وزراء

کلیات امور دولت راجع بمجلس وزراء و حضور صدراعظم است .
صدراعظم شخص اول دولت و رئیس مجلس وزراء است .
مسئولیت کل ادارات دولتی بر عهده صدراعظم است (باین معنی که ارجاع خدمات و صدور فرمایشات علیه بلا واسطه بشخص صدراعظم خواهد شد و صدراعظم هرامری که منوط بهر اداره است راجع بآن اداره خواهد داشت) .

سایر وزراء هر کدامی مخصوصاً در محضر صدارت عظمی مسئول وزارت خود میباشند .
 هر وزیر در امور وزارت خود کاملاً مسلط است .
 هیچ وزیری عملاً حق مداخله با امور وزارت دیگر ندارد اما کل وزراء در شور کلیه امورات دولتی
 شریک اعمال همدیگر و عموماً مسئول امور دولت هستند .

در باب شرایط مشورت وزراء

عموم وزراء هر روز یکشنبه و پنجشنبه در يك اداره در جنب اداره صدارت عظمی چهار ساعت بظهر
 مانده جمع خواهند شد .
 مطالب مشورت قبل از انعقاد مجلس معین خواهد بود (که در آن روز از چه قبیل گفتگو و چه مواد
 موقع مذاکره خواهد شد) .
 محل مشورت در يك محل مخصوص همیشه ثابت خواهد بود خارج از آن دایره مشورت جایز
 نخواهد بود در دایره مشورت بجز امور مشورت بهیچ کار دیگر اقدام نخواهد شد .
 بجز وزراء هیچکس داخل دایره مشورت نخواهد شد .
 در دایره مشورت مشغولیت خارجی بهیچوجه جایز نخواهد بود .

در باب اصول ترتیب وزارتخانهها

هر وزارت باید يك وزارتخانه مخصوص داشته باشد .
 اجزاء هر يك از وزارتات از روی راپورت آن وزیر بصدارت عظمی و بتصدیق صدراعظم و بامضای
 اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خواهد بود .
 عدد و مواجب و تکالیف جمیع عمال وزارتخانهها بحکم مشورت وزراء معین خواهد بود .
 هیچ وزیری مأذون نیست که عدد اجزاء وزارت خود را بدون اجازه صدراعظم در مجلس مشورت
 زیاده و کم نماید .
 هیچ وزیری نمیتواند بدون اجازه مجلس منصب تازه اختراع نماید .
 هیچ وزیری نمیتواند مواجب و مناصب را تغییر بدهد .
 هیچ وزیر نمیتواند بدون اجازه صدر اعظم یکی از اجزاء وزارت خود را از نو کوری
 اخراج نماید .
 مواجب مربوط و مخصوص منصب است هیچ ربطی باشخاص نخواهد داشت .
 مواجب حق و اجرت تکالیف نو کزیست و باصل منصب مخصوص است .
 وجود اشخاص بمواجب و حقوق دولتی ارتباط و بستگی ندارد تنها اجرت خدمتی است که باشخاص
 رجوع شده است .
 ترقی مناصب اجزاء از روی يك قاعده معین خواهد بود .
 اسم و رسم مواجب از هم جدا نیست و هر چه بازای هر منصب داده میشود بی زیاده و نقصان
 همان میرسد .

مواجهی که حق شخصی اجزای وزارتخانه‌هاست بعد از این اسم موجب ندارد مستمری و مقرری گفته میشود .

عطای این نوع مستمری موافق يك قاعده مخصوص خواهد بود .
مستمری هرگز با موجب مخلوط نخواهد شد .

درباب ترقیب وزارتخانه‌ها

بجهت ترتیب هر يك از این نه وزارتخانه يك قاعده جدا گانه وضع خواهد شد .
چون وضع این قواعد موقوف بمشورت وزراء است باید اول مشورت وزراء را برقرار کرد
روح دربار اعظم همین مجلس مشورت وزراء است .
هر وقت مجلس وزراء موافق این اصولی که وضع شده قرار یافت دربار اعظم نیز برقرار
شده است .
این اساس اصلی هر گاه درست منتظم بشود سایر امور دولت بالطبع بتدریج انتظام
خواهد یافت .

چیزی که حال بر ما واجب است این است که این اصول موضوعه را که هیئت اجتماع آنرا دربار
اعظم میگوئیم درست و محکم نگاه بداریم و آنهم موقوف بعزم همایون شاهنشاهی است که اطاعت
و محافظت این اصول را برعهده جمیع وزراء مؤکداً واجب بسازد .

صدراعظم باید مسئول کل باشد در حضور مبارک همایونی و جمیع وزراء در شعبات سیرده بخودشان
مسئولند در نزد صدراعظم واسطه مرادوات امور دولت در خاکهای مبارک شخص صدراعظم است باین
معنی که سایر وزراء مطالب و مستدعیات و راپورت کارهای وزارتخانه خودشانرا باید بصدراعظم اظهار
نمایند و صدراعظم امورات لازمه را بغا کیای مبارک عرضه داشته تحصیل جواب نموده بهر يك از وزراء
که تعلق دارد مکتوباً اخبار نماید .

این است قاعده هیئت وزراء که به اصطلاح فرنگیها کابینه مینامند حالا رد یا قبول کل یا بعضی
از فقرات معروضه موقوف بر آری صواب‌نمای سر کار اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه است .

الامر الاقدس الاعلی مطاع معروضه دوازدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۸۹ (صدراعظم)

آقا شیخ عطاء الله پسر جناب بحر العلوم کرمانی نقل کرد که روزی وارد شدم بر ظل السلطان در
حالتی که شیخ الممالک قمی و مجد الاسلام کرمانی در نزد او بودند مذاکره از مرحوم سیهسالار بمیان آمد
ظل السلطان گفت من با میرزا حسینخان سیهسالار خوب نبودم و در تاریخ مسعودی او را ببندی یاد نموده‌ام
لکن پیش بینی و مال اندیشی سیهسالار باعث شد که من او را بعد از این به نیکی وزیر کی معرفی کنم چه
پس از معزولی او روزی که عازم بر مسافرت بخراسان بود بدیدن او رفتم مشغول بنماز بود من باعنه خود
صحبت میداشتم و آنها را از جهت بی لطفی شاه بابایم تسلیت میدادم که میرزا حسینخان از نماز فارغ شد
و رو کرد بعنه من و گفت برادر تو خانه و عمارت مرا از دستم گرفت و من امیدوارم که روزی آید و همین

خانه و عمارت من پارلمان و مکان جلوس مبعوثین گردد که همان پارلمان ریشه استبداد قاجاریه را از بیخ بر کند .

و این گفتار میرزا حسینخان همیشه در تذکار و خاطر من بود تا اینکه خانه او را دیدم که مجلس مبعوثین و محل اجتماع و کلاء ملت گردید .

بعضی دیگر از موثقین نقل کنند که کراراً از او شنیده بودند که من این عمارت و مدرسه را بنا میکنم که شاید وقتی و کلاء ملت در آن جلوس نمایند .

حاج میرزا حسینخان مرد ولکن نام او بواسطه این عمارت مقدس و مدرسه مقرر شد باقی ماند .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

خلاصه مرحوم حاج میرزا حسینخان سپهسالار از کار خلع و بحکومت خراسان برقرار گردید پس از یک سال حکومت و تمام شدن مقبره او بمرض مفاجاة در گذشت و با آنکه به امر ناصرالدین شاه او را معدوم نمودند در او خرنده گانی خود اصرار و عجله زیادی داشت در اتمام و مرمت شدن مقبره اش همان روزیکه تعمیر مقبره او در دارالسیاده ارض اقدس با خرسید در گذشت .

ناصرالدین شاه در ماده تاریخ اورباغی انشاء کرده است که حروف مصرع آخر را که جمع کنند

۱۲۹۸ خواهد شد و آن این است .

سپهسالار صدحیف از کمان رفت چه تیری کو نیاید از جهان رفت

پی تاریخ فوتش گفت ناصر سپهسالار صدحیف از جهان رفت

فصل

در حالات میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه

مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه را بعضی از معاصرین در زمره اشخاص بزرگ شمرده اند ما هم تبعیت نموده (صرفین چنان کردند ما هم چنین میکنیم) بلکه چند سطر هم علاوه نموده معلومات خود را ضمیمه آن میکنیم چنین مینویسد :

مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه نسب بخواجه عبدالله انصاری معروف میرساند در سال ۱۲۴۳ هجری متولد شد بعد از فرا گرفتن علوم ادبیات را بطور اکمال در سن شانزده سالگی در جزو اداره حکومتی تبریز مستخدم شد پس از آن در جزو کارگذاری مهام خارجه آذربایجان درآمد پس از آن با امیر نظام بطهران آمد و مشغول تحریرات و اسرار اداره رسائل شد در شصت و پنج نیابت وزارت خارجه را نایل در آنسال بشغل دبیر مهمی از وزارت خارجه منصوب در شصت و هفت که جوهر ذاتیش مشهود اولیای دولت شد بلقب مؤتمن الملك و وزارت امور خارجه سر بلند گردید خدمات بزرگ بدولت ایران نموده و حدود سفراء را معین نمود و در مجلس فراماسنری سرسپرد و از جمله خدماتش بعالم تمدن یکی این بود که ناصرالدین شاه میخواست آن اشخاص را صدمه بزند و بقتل

برساند مانع شد پس از چندی از وزارت خارجه معزول و درنود بمنصب تولیت آستانه مقدسه رضویه سربلند گردید آثار خوب بجای گذاشته و در نودوهشت احضار بطهران و دوباره بشغل وزارت خارجه خرسند شد و در هزار و سیصد هجری رحلت کرده است رحمة الله علیه .

از جمله آثارش سه جلد قانون ناصری است که در کتابخانه دولتی میباشد کتاب گلستان شیخ سعدی را عربی نموده خطوط آن مرحوم دست بدست میرود در فن سیاسی و حقوق بین الملل یگانه عصر خود بود . **انتهی .**

اگرچه میرزا سعیدخان بانی و مسبب تألیف قانون ناصری بود لکن مؤلف و جمع کننده قانون ناصری مرحوم آقا شیخ علی شریعتمدار بود که هم آن مرحوم تفنگ ته پر را در ایران اختراع کرد و نیز ساعت معروف را مخترع بود و ما در این مقام از برای شرح حالات آن مرحوم فصلی علیحده ذکر میکنیم چه آن مرحوم را حقی بزرگ بر من بنده ثابت است و در این مقام همین قدر گوئیم مرحوم میرزا سعیدخان بناصرالدین شاه گفت سلاطین صفویه که ترقی و دوامی کردند نبود مگر باتفاق و اتحاد با ملت و عمل کردن بقانون شاه اگر اذن دهد یکی از علماء بزرگ را متکفل شویم مخارج و تهیه اسباب او را تا قانونی بنویسد که تکلیف افراد مسلمین را حاوی باشد از شاه و رعیت حاکم و محکوم و غیره ناصرالدین شاه گفت بسیار خوب چه بهتر از این آنوقت مرحوم میرزا سعیدخان آن مرحوم را احضار کرده و قانون ناصری را تألیف نمود هنوز تمام نشده که میرزا سعیدخان بدرود زندگانی را گفت و خائنین دولت مانع شدند از اجراء قانون و الیوم آن کتاب آن کتابخانه دولتی موجود است و ما متعقب بر این فصل قدری از حالات مرحوم آقا شیخ علی را در فصلی علیحده مینویسیم و بطور فهرست ذکری از کارهای آن مرحوم مینمائیم و آن این است :

فصل

در حالات آقا شیخ علی مؤلف قانون ناصری و مخترع تفنگ ته پر

مرحوم مغفور مبرور آقا شیخ علی بن الحاج مولی محمد جعفر الاسترآبادی اعلی الله مقامه در سنه هزار و دویست و چهل و دو در بیست و دوم ماه شعبان در قزوین متولد شد انعقاد نطفه او در زمان رفتن مرحوم والدش بجنک روس بود و او را ملقب بلقب سیف الدین که اسم جدش بود نمودند خاقان مغفور اظهار میل و شفقت نسبت باو بسیار مینمود حتی آنکه یکی از دخترهای خود را مخطوبه ایشان فرموده بود .

در حدت ذهن و هوش بمرتبه بود که در سن دوازده سالگی بعضی از مصنفات در علم عربیت از ایشان بروز کرده در سن بیست سالگی پدرش فوت نمود و در این مدت خدمت آن مرحوم تلمذ مینمود و مکرر در حق ایشان میفرمود که شیخعلی مجتهد یا قریب الاجتهاد است بعد از فوت پدرش ریاست مسندی که امروز بین آقازادهها معمول است برایش مهیا و حاضر بود چه هم نوکر داشت و هم محرر و

هم موقوفه زیاد وهم خانه پدری که ملجأ و مرجع دولت و ملت بود کرامت محمد شاه آمد بخانه مرحوم حاج ملا محمد جعفر و آن مرحوم در اندرونی مشغول مطالعه بود و شاه در بیرونی مینشست تا آقا از اندرون خارج میشد با این ریاست موروثی آماده مرحوم آقا شیخ علی پشت یا بآن زده و مشرف شد بعتبات هالیات و در حوزة درس صاحب جواهر الکلام وارد شد تا فارغ التحصیل گردید و اجازه مبسوطی از آن مرحوم و بعض دیگر از علماء آن عصر داشت و بعد از فوت مرحوم صاحب جواهر الکلام زمانی در حوزة درس مرحوم حاج شیخ مرتضی حاضر میشد تا در سنه ۱۲۷۲ نیز از آن مرحوم مجاز شده و بطهران معاودت نمود از آنجائیکه اغلب اوقات مشغول تصنیف و تألیف بود حتی آنکه قرب هشتاد مجلد از مصنفات و مؤلفات آن مرحوم فعلاً در دست است با مردم کمتر مرادده میکردند و با اولیاء دولت و ابناء سلطنت آمد و شدی نداشت و چون در آن دوره امر ریاست و سهولت معیشت گویا منحصر بمرادده بود لهذا در کمال انزوا و عسرت گذران میفرمود و بجزئی مستمری که از دیوان برایش مقرر بود گذران میکرد تا آنکه جمعیت و هیال زیاد شد بخيال کسب افتاد اختراع تفنگ ته پر و ساعتی که با سم شب کوك بود کرد که هر کس آن اسم را بداند بی خطر بگذرد و الا بچنگ ساعت گرفتار شود آن ساعت را در قریه دزاشیب شمیران ساخت که همه رجال دولت مشاهده کردند تفنگ ته پر را وقتی که داد به ناصرالدین شاه پادشاه اول ملتفت نشد خود آن مرحوم گرفت و فشنگ را گذارد و خالی کرد پادشاه از خوشحالی از جای برخاسته و گفت این آقا از ابو علی سینا گذرانیده است ناصرالدین شاه تفنگ را گرفته و بخارجه فرستاد پس از یکسال دو تفنگ مثل آن از خارجه آوردند ناصرالدین شاه یکی را برای آن مرحوم فرستاد که الحال نزد فرزند ارجمند آن مرحوم جناب آقا شیخ محمد رضای شریعتمدار موجود است چشم آن مرحوم که به تفنگ افتاد دنیا در نظرش تیره و تار شد و از روی تأسف و تحسر دست بردست زد و بگریه افتاد که ایوای من خواستم خدمتی به اسلام کنم حالا معلوم شد چوب بدست دشمن دادم ناصرالدین شاه ملتفت شد که بد کرده است در مقام اعتذار بر آمد آن مرحوم گفت میتوانم کالسکه اختراع کنم که او را کوك کنند يك فرسخ راه را طی کند آنوقت چند دقیقه بایستد از چهار طرف درهای آن باز شود از هر طرفی چند گلوله توپ خالی شود آنوقت درهای آن بسته شود و بمکان خود برگردد لکن اظهار این صنعت وقتی خواهد بود که پادشاه تهیه قشون خود را دیده و متقبل شود که با یکی از دول دشمن چنگ کند لا اقل شهرهای ایران را پس بگیرد ناصرالدین شاه گفت ما جز بارعیت خود دیگر با کسی چنگ نداریم و باندازه آنها هم توپ داریم لذا دماغ آن مرحوم سوخته و رفت در مازندران و در آنجا مشغول رعیتی و زراعت شد و در خیال بود که بعضی اسبابها و آلات برای زراعت اختراع کند که مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه شاه را بخيال قانون انداخت چنانکه سابقاً ذکر شد و بشاه عرض کرد که ترقی سلاطین صفویه برای این بود که با ملت همراه بودند اگر پادشاه با علماء متفق شود و قانونی از آنها بخواهد که اهالی ایران از آن قانون تخلفی ننمایند هر آینه سلطنت و مملکت ترقی فوق العاده میکند محسنات این امر را مرحوم وزیر بشاه رسانید تا شاه کمال اشتیاق را حاصل نمود و امر نمود که البته بزودی باید يك عالم با علم و عمل و صاحب هوش و فراست قانونی در اسلام بنویسد که تمام بلاد از روی آن عمل نمایند وزیر بعرض رسانید

که چنین کسی که اعلیحضرت میخواستید امروز آقا شیخ علی است که مازندران رفته و خیال توقف در آن سامان را دارد باری باصرار و امر شاه آن مرحوم را آوردند بطهران و در نزدیکی خانه وزیر خانه و مایحتاجی فراهم کردند کتابی در قانون اسلام از عبادات و سیاسیات و عادات و معاملات جمع کردند حتی تکالیف جمیع اصناف و طبقات خلایق را از نو کر و سر باز و رئیس و سلطان و حکام و قشون نوشتند که درین اثناء مرحوم میرزا سعیدخان برحمت ایزدی پیوست پادشاه مطالبه کتاب را کرد بعد از ملاحظه امر بطبع و اجرای آن فرمود و پسر وزیر را مأمور این کار کرد که امین السلطان بشاه رسانید این کتاب استقلال دولت و سلطنت را منافی است و امر بدست ملت می افتد دیگر پادشاه تصرف در امور نمیتواند بکند مگر مواجبی بگیرد و شکاری بکند سلطنت قاهره که و دیمه الهی است و نعمت خداداد است و دسترنج اجداد است از میان خواهد رفت باین جهت ناصرالدین شاه خائف شد و آن کتاب را در کتابخانه دولتی ضبط کردند و یکی الا آن موجود است بعد از مدتی باز ناصرالدین شاه پیغام داد برای آقا شیخ علی که آن کتاب را با آخر برسانید مرحوم آقا شیخ علی جواب داد آنکه کتاب را مؤسس بود وزیر بود که مرحوم شد مرا دیگر آن توانائی نیست .

باری آقا شیخ علی دریائی بود از علم و هنر نگارنده در سال آخر عمر ایشان گاه گاهی خدمت آن مرحوم میرسیدم و بعضی اشتباهات را از ایشان پرسیده پس از قدری تأمل آنرا حل میفرمود از نصایح آن مرحوم باین بنده یکی آن بود که هیچوقت در فضولات عیش و نسیه و قرض مکن مثلاً اگر استطاعت داری غلبان بکش چای صرف کن یلاو بخور و ب مردم بنده امله اگر نداری قرض و نسیه مکن بلکه باصول زندگانی قناعت کن خلاصه آن مرحوم در سال ۱۳۱۸ بدرود زندگانی فرمود .

در زمانیکه آقا جمال بروجردی بابی آمد بطهران و از طرف دولت مجلسی رسمی تشکیل یافت که علماء با آقا جمال مباحثه کنند از مرحوم آقا شیخ علی خواستند که کسیرا معین فرماید تا با آقا جمال مباحثه نماید آن مرحوم برادر کهنتر خود آقا شیخ محمد حسن شریعتمدار را انتخاب نمود مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار با حضور چند نفر از علماء طهران در آن مجلس حاضر شده و مذاکره آن مجلس بمسئله هر تبرّ و برّ اختتام یافت فیه الّدی کفر باری از مخترعات آن مرحوم تفنگک تهر و ساعت دزد بگیر و کالسکه خودرو جنگی و قبله‌نمای معروف که هم قطب و قبله را نشان میداد و هم ظهر و درجات را معین مینمود و هم خواص دیگر داشت .

دیگر تختی بود که وصیت کرد روی همان تخت او را غسل دهند این تخت هم تخت خواب و هم درشکه خانگی و هم ذخیره و صندوق و هم محل مأکول و مشروب و هم در گرما و سرما آدمی را حفظ مینمود دیگر آنکه مدعی شد اگر از او همراهی کنند اسبابی اختراع کند که آب طهران را بکوه توجال برساند و یخ آنرا بشهر طهران بیاورد بعضی بخيال افتادند که ایشان را ببرند بخارجه از ترس آنکه شاید از لابدی راضی شود آنوقت مخترعات ایشان بدست خارجه افتد روانه عتبات عالیات شد در آنجا باز محرک ایشان شدند و پولی هم بقدر ششصد تومان بایشان دادند که بروند به اسلامبول وعده دادند که بیایند طهران و از طهران بروند . پس از آنکه آمدند بطهران مرض و یا تمارض مانع ایشان گردید

و بحال فقرو پربیشانی از دنیا رحلت فرمود و راضی نشد که اعمالش بدست خارجه افتد .
گویند ناصرالدین شاه پس از آنکه ساعت معروف و نمونه کالسکه را دید برای اینکه دماغ
آن مرحوم را بسوزاند گفت حیف صد حیف که فکر شما در مقام صنعت صرف شود شما باید این هوش
خدا داده را مصروف دین و علم و مذهب بفرمائید .

از آن مرحوم شنیدم که گفت بناصرالدین شاه گفتم اگر مخارج يك مدرسه را بدهید من يك
مدرسه تشکیل میدهم که در هر اطاقی از آن مدرسه يك علم صنعتی تدریس شود و پس از زمانی قهراً
صنایع ایران در تحت علمیت خواهد آمد و نظر آن مرحوم بمدرسه دارالفنون بوده ولی ناصرالدین شاه
چون دید این مدرسه اگر منعقد گردد اصلاح اهالی ایران را منتج خواهد گردید لذا جواب داد حیف
است که فکر شما در جزئیات خراب شود بهر جهت دماغ آن مرحوم سوخت چنانکه دماغ دیگران سوخته
گردید . رحمة الله علیه

فصل

در حالات اکتفی الکفاة احمی الحماة بیدار کننده ایرانیان

مرحوم میرزا ملکم خان

ادیب کامل و ارباب فاضل جامع محاسن بیان و معانی بیت العتیق دانش و بینش را بانی میرزا ملکم
خان اصفهانی شرح خدمات لایقات آن مرحوم در جنبش خفتگان و بیداری ایرانیان دفتری هلیجده را
در خوراست میتوان گفت اول کسی است که تخم قانون در این سرزمین کاشت چنانکه میرزا ملکم خان
قانونی معروف گشت .

این شخص نجیب در سال ۱۲۴۹ هجری در اصفهان متولد شده پدرش میرزا یعقوب خان
از منی بود مسلمان شد اسباب تحصیل پسرش ملکم را از همان طفولیت بخوبی فراهم نمود علوم مقدمات
را بمراقبت و شوقی تمام دوسه سال تحصیل نموده در سن ده سالگی بیاریس رفته و در مدارس یاریس
بتحصیل انواع علوم و تعلم فنون علوم پرداخته باین استمداد در علوم ریاضی و حقوق و فنون ادبیه
و روابط و تنظیمات دول ماهر و ممتحن و مورد تحسین و تمجید علماء و اساتید فن گردیده وقتی مراجعت
بایران نمود بشرف مترجمی مخصوص حضور همایونی نایل و در اندک زمانی طرف اعتماد دربار ایران
و دخیل مسائل مهمه دولتی شد و در سفارت مرحوم فرخ خان امین الدوله بسمت مستشاری مأمور فرنگستان
گردیده و با عموم دول فرنگ و امریکا از طرف دولت علیه عهدنامه دوستی و تجارتی بسته در سنه ۱۲۷۶
وقتی که بدربار ایران معاودت نمود محرم و محل اعتماد اولیای دولت علیه و مؤسس بعضی قواعد جدید
و رسوم مفیده شد .

اغلب از صنایع و بدایع عصر جدید را از فرنگستان بایران او جلب نمود بخصوص تلگراف را
که او در این مملکت دایر نمود در قواعد تنظیمات دولت کتابچه‌های متعدد نوشت در امور وزارت خارجه

رسم تحریر را با سلو بی تازه در آورد پس از چندی اقامت و تقلد خدمات در دربار ایران بسمت سفارت و کارپردازی مأمور مصر شد تا زمان صدارت مرحوم میرزا حسینخان مشیرالدوله احضار بدر بار و بمستشاری صدارت عظمی منصوب و در جلال امور ملک و معظمت مهم دولت دخیل و مشاور و هنگام مسافرت ناصرالدین شاه بفرنگستان که مبادی سال ۱۲۹۰ بود بسفارت فوق العاده مأمور دربار دول اروپا گردید بعد از مراجعت شاه بایران بسمت سفیر و وزیر مختاری مأمور باقامت در دربار لندن و وینه و برلن شد و در سفر ثانی ناصرالدین شاه بفرنگستان جنابش بسمت وکالت مختاری دولت علیه که اعظم مناصب دولتی است مأمور کنگره برلن گردیده در محل توقیر کامل و با اجرای مقصود دولت علیه بر وجه کامل موفق و نایل آمد و چون خوب از عهده مأموریت خود بر آمد بمنصب جلیل سفارت کبری ورتبه والای پرنسی و خطاب نبیل جناب اشرف که مرادف با آلتسی است فایز و مفتخر گردید.

ظل السلطان در تاریخ مسعودی خود گوید میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان معلم زبان فرانسه من است که ارمنی بوده و مسلمان شده و نیز گوید این شخص از نجبای ایران است خانواده ملکمها در ایران مشهور و معروف هستند این شخص فیلسوف و معلم اول است خالی از اغراق بعقیده من مثل ارسطاطالیس و افلاطون است بلکه از علماتی که امروز هست و آنروز نبوده در هر دو هزار سه هزار سال قبل بر آنها برتری دارد بسیار با کمال در چندین زبان خارجه معلم است حقیقه مثل زبان فرانسه و انگلیس و غیره و قوه نطّاقی او را کمتر کسی دارد و اگر هم دارا باشد بر او برتری ندارند. در تمام عمر بوطن عزیزش و به پادشاهش جز با کبازی و خدمت و حق گوئی و حق شناسی کاری نکرد لکن چون دنیا همیشه با پاکان و نیکان برخلاف است الخ.

در فضل آن مرحوم شبهه نیست و حرفی است که جلگی بر آنند لکن فضیلت دادن شاهزاده مزبور او را بر افلاطون و ارسطو خالی از اغراق و اطراء نیست و برتری دادن او را بر همه معاصرین نیز از محسنات شعری است.

چیزی که ما را وادار میکند بمدح او فقط سبقت اوست در انتشار لفظ قانون و جد و جهد او و آثار او از مکتوبات و مراباهای او و از سعادت او بود که نمرود دید مقصود خود را و دروید کشته خویش را.

در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مشارالیه مجلسی در طهران تشکیل داد و نام آنرا فراموشخانه نهاد بواسطه این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل و عقد اندازد و نفاقی را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود مرتفع سازد بلکه باین بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. منافقین درباری و دشمنان ترقی او را بد خواه دولت قلم داده مجلس و فراموشخانه اش را بطاق نسیان و عدم گذاردند اگر چه بر بعضی امر مشتبّه است که میگویند میرزا ملکم خان خواست مجمع فراموشخانه را تشکیل دهد لکن دانشمندان و خرده بینان بخوبی میدانند که مقصود ملکم خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه نه مجمع فراموشخانه چه افتتاح فراموشخانه در شهری یا مملکتی منوط و بسته با اجتماع عده از اعضاء و صاحبان مناصب عالیّه مجلس عالی است و در آن زمان در طهران بلکه در ایران آن عده معهود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش

از تأسیس فراموشخانه فقط اتحاد ایرانیان بلکه در باریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزاء فراماسون راجع باتحاد نوع بشروانجمن انسانیت است .
 در تاریخ مسعودی نوشته است این میرزا ملکم خان مترجم و جزو اعظم و نایب اول و مستشار فرخ خان امین الدوله بود در سفر سفارت کبرای پاریس خدمات بزرگ در بستن عهد نامه میان دولت



میرزا ملکم خان

ایران و انگلیس کرد در مراجعت از برای اینکه شاید این تخم نفاق و شقاق که در ایران روئیده و

بقسمی ریشه دوانیده که ریشه خانواده چهار هزار ساله را کنده از میان بردارد مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابر و خیرخواه یکدیگر بشوند بیچاره ندانست که ؛
بدبخت اگر مسجد آدینه (۱) بسازد یا سقف فرود آید و یا قبله کج آید .

ایرانیهای مبغض بدبخت حقیقی این بیچاره یا کباز را بکشتن دادند خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت پادشاه خدمات و پا کبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقعاً بسیار دوست میداشت و ولینعت تاجدارش را زیاد تر از وطنش میخواست ترك داد و وداع گفته بغربت رفت **انتهی** .

از علم سیمیا و شعبده بی اطلاع نبود یکی از دوستانش گفت میرزا ملکم خان ناصرالدین شاه را که طفلی بود مایل باین بازی ها دید خواست او را مشغول سازد باین امور عجیبه و غریبه و ضمناً مقاصد خود را اجراء دارد که دست طبیعت بسینه او زد و او را بمالك بعیده انداخت .
میرزا ملکم خان زمانی که در طهران بود از مرحوم آقا سید صادق طباطبائی وقت ملاقات خواست و آن مرحوم وقت نمیداد و بمساعحه میگذرانید و شاید ملاقات و مجالست میرزا ملکم خان را بر خود حرام میدانست .

تا اینکه در روزیکه مرحوم آقا سید صادق بشیرانات رفتند در دربند بخانه آقا سید علی دربندی ورود فرموده بود پیشخدمت خبر داد که میرزا ملکم خان حاضر و ربع ساعت وقت برای ملاقات حضرت آقا میخواهد در این هنگام خود میرزا ملکم خان در روی مهتابی در مقابل حضرتش دیده شد که حضرت آقا از پذیرائی ناگزیر گردیده مشارالیه با حضرت حجة الاسلامی خلوت نمود و در را بروی اغیار بستند ربع ساعت وقت منجر به پنج شش ساعت گردید در این اثنا کراراً میرزا ملکم خان عازم رفتن میشد و حضرت آقا او را مانع میگردید مذاکرات آن دو را کسی ندانست لکن از آنروز حالات حجة الاسلام طهران بکلی تغییر نموده و در راه و مقصود میرزا ملکم خان هم خود را داد و هم پسرش را از این رو گویند مرحوم آقا سید صادق و خلف عالی مقامش آقا میرزا سید محمد را نسبتی بود بفراماسون چنانچه از حالات و اقدامات حضرت آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی میتوان استنباط نمود که این رئیس بزرگ اسلام را چه مسلکی و چه مقصودی در نظر است .

باری میرزا ملکم خان از خوب راهی وارد شد و منظور خود را بوجه اتم واکمل جاری ساخت چه منقلب کردن رئیس اسلام را با رسیدن بمقصود توأم دید و آن مقدمات را نتیجه این است که مشهود میگردد .

ودیعۀ میرزا ملکم خان از مرحوم آقا سید صادق به ارث رسید بجناب آقا میرزا سید محمد و از ایشان بجناب آقا میرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس چنانکه در شرح حالات جناب آقا میرزا محمد صادق ذکر خواهد شد میرزا ملکم خان در خیال بود چند نفر از علماء و رؤسای ملت را هم منقلب

(۱) معروف آدینه با دال است و این غلط مشهور است چه مسجد جمعه غلط است و مسجد جامع است جز آنکه آدینه با ذال خوانده شود یعنی محکم و مرتفع بعضی هم آگینه با کاف فارسی خوانده اند .

نماید دیگر وقت و دشمن فرصت نداد و بهمان يك نفر قناعت نمود .
 دروقتی که ملکم خان دریای تخت ایطالبا مقیم بود پدرش میرزایعقوبخان دراسلامبول بدرود
 زندگانی گفت او را درمقبره آرامنه دفن کردند پس ازاطلاع میرزا ملکم خان ازفوت پدر بهاسلامبول
 رفته و نیش قبر پدرش را کرده او را بمقبره مسلمانان نقل داد .
 یکی از معاصرین چنین نوشته است : مقام پرنس ملکم خان درایران همان مقام ولتر و ژان ژاک
 و لرد ویکتور هوگو است در ملت فرانسه و همان قسم که ملت فرانسه بآن دانشمندان افتخار دارد ملت
 ایران هم باین یگانه دانشمند مینازد و شاهد مدعای ما همان کلمات حکیمانه او است که از او بیادگار
 مانده است و فرضاً بعد ازاینهم هزار نفر امثال او دروطن عزیز ما پیدا شود باز بمقتضای الفضل للمتقدم
 فضیلت اولیت او را ثابت است چرا که دروقتی سازتمدن آغاز نمود که از هزار نفر یک نفر باین مراتب
 آشنا نبود و کلمات او اثری شایان در قلوب ایرانیان نمود و تا همین اواخر با ضعف مزاج و غلبه
 شیخوخیت از انجام مأموریت خود از خدمت بعالم تربیت و تشیید مبانی آدمیت خودداری نکرد و مرد
 درحالتی که نام گرامی او تا ابد زنده و آثارش تاقیامت پاینده است و ثبت است بر جریده عالم دوام او .
 روزنامه قانون و سایر نوشتجات میرزا ملکم خان اقوی شاهدیست بر فضل و دانش و وطن دوستی
 و ملت پرستی او (۱) .

در سال (۱۴۲۶) در رم پایتخت ایطالبا پس از آنکه وصیت نمود که مرا بر حسب آئین
 مسلمانان کفن و دفن کنید بدرود زندگانی گفت و از این دارفانی بدار باقی شتافت رحمة الله علیه .
 نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار
 يك پسر مسمی به فریدون و سه دختر از او بجا ماند پسرش جوانی دانشمند و از ارث پدر
 بی بهره نیست لکن اولاد روحانی آن مرحوم درایران متعددند نوشتجات میرزا ملکم خان لائمه و لاتحصی
 است چون اکثر آنها طبع شده است لذا ما از درج آنها در این موقع صرف نظر نمودیم .
 روزنامه شرف در نمره ۴۶ مورخه ۱۴۰۴ مینویسد جناب اشرف پرنس میرزا ملکم خان
 ناظم الدوله سفیر کبیر دولت علیه ایران مقیم دربار دولت فخریه انگلیس .
 و از این القاب مستفاد میشود که در بیست و شش سال قبل از این میرزا ملکم خان دارای
 مقامی بس عالی بوده و خدماتش منظور دولت بوده است .

شمس الکفاة بدرالثقات بیدارکننده ایرانیان

مرحوم حاجی میرزا علیخان امین الدوله

که دولت ایران را رکنی رکن و ملت را سرپرستی بزرگ بود

درسنه ۱۲۶۰ درطهران متولد شده پدرش مرحوم میرزا محمدخان مجدالملک ازخانواده های
 نجیب قدیم ایران که همیشه درخدمت دولت بوده اند .

(۱) این لفظ ملت پرست دربین ایرانیان معمول است مثل لفظ شاه پرست و مراد از آن مبالغه در دوستی
 است والا هیچ زمانی اهالی ایران ملت پرست و پادشاه پرست نبوده اند .

درمبادی عمر بقدر میسور تحصیلات معمولی و متداولی مملکت را نموده بعلاوه بواسطه فرط میل ترقی و تمدن امروزی بتحصیل زبان فرانسه و معلومات عصر جدید پرداخت از نوشتجات حکما و ادبا وفلاسفه آن سرزمین حظ وافی وتوشه کامل برداشت این آدم درسلیقه وتببع دردوره خویش مقدمها بوده وضع رفتارش خیلی سالم وبامتانت واغلب معایب وایراداتی که در همگنان خویش میدید بطور کنایه ادا مینمود در وقت محاوره اغلب متبسم وبقدری خوش مشرب بود که اگر روزهای متمادی کسی با وی جلیس وانیس بودی خستگی و کسالت احساس نمینمودی این مرد دانشور بقوت قلم ورشافت کلام ممتاز ومعروف وصاحب رسایل عدیده در مسائل پلتیک وسیاست است منجمله رساله مجدیه که در آن وضع مملکت ایران را در مستقبل شرح میدهد وفی الحقیقه آنچه در این چند رساله مشهود میگردد همه را پیش بینی وپیشگوئی نموده است با عباراتی شیرین وبیاناتی مطبوع و دلکش که خواننده وشنونده را بوجد می آورد .

گویند تألیف کتاب حاج بابا را آن مرحوم باعث شد .

بهر جهت در بین ارباب ترسل وانشاء وصاحبان قلم مرتبه بلند ومقامی ارجند دارد .

درمبادی عمر که بدایت عهد ناصرالدین شاه بود باقتضای لیاقت فطری ووفور عقل وهوش طبیعی ودانش کسی که سرآمد مقامات عالیة انسانی است سزاوار عنایت ودرخور الطاف مخصوصه خسروانی آمده سالها در خلوت خاص سلطنت مشغول خدمت ومنشی مخصوص حضورهایونی بود وضمناً از سلك وسلیقه وسرائر مکنونات خاطر خطیر پادشاهی واسرارملکی وسیاسی و مصالح مملکت خبرت و بصیرتی بسزا حاصل نمود واكثر ایام تا ساعت پنج وشش از شب در خلوت هایونی بسر میبرد .

در سال ۱۲۹۰ حسب الاستحقاق بلقب امین الملکی ومنصب وزارت رسائل نایل شد .

اداره پست که از بدو تشکیل دولت ایران جز زمان امیرنظام هیچگاه مرتب ومنظم نبودواكثر موجب تحمیلات بر رعایا واهالی قری ودهات وسط راه میشد در همان اوقات بمعده کفایت وکاردانی معظم له مفوض وواگذار شد در اندک مدتی از یمن همت وحسن سیاست اوچون اداره پست یکی از ممالک فرنك مرتب ومنظم ویکي از ادارات بزرگ دولتی محسوب شد خود ودولت را بمنافع بسیار رسانید و رعایا را از جور و تعدی آسوده نمود تجار را که بدون پست تجارتشان بی رونق بود رونق بخشود و وسیله آگاهی واطلاع را فراهم نمود .

این بنده نگارنده دواسرراجع به پستخانه را از آن مرحوم دید که دیگر در خواب هم نخواهم دید یکی آنکه پست کرمان بطهران واز طهران بکرمان هفت الی هشت روز میرسید کاغذی یا امانتی که از کرمان بطهران میفرستادند یازده روزه جواش میرسید بعد از آن زمان هشت روزه بیست روز و یازده روزه چهل وپنجاه روز رسید والی اکنون همینطور است .

دیگر آنکه اشخاصی که در پستخانه موظف بودند ومواجبی داشتند پس از مردن آنها بورثه او میدادند وقطع نمیکردند واگروارثی قابل داشت بجای موروث برقرار میفرمودند وروز بروز دخل پستخانه زیادترو دولت را از این راه فایده معتدبه حاصل میگشت .

در سال هزار ودویست ونود وپنج (۱۲۹۵) (ویکتور امانوئل) پادشاه ایتالیا وفات نمود

واعلیحضرت (هومبرت) بجای پدر بر سر سلطنت جلوس نمود آن مرحوم از طرف دولت ایران بسمت سفارت مخصوص برای ابلاغ تعزیت از فوت ویکتور امانوئل و تهنیت جلوس هومبرت مأمور در بار ایتالیا گردیده این خدمت عمده را چنانکه باید و شاید انجام داد پس از مراجعت زیاده مورد اشفاق و الطاف ناصرالدین شاه شد .

اداره دارالشورای دولتی و وساطت تبلیغ او امر سلطنت بمجلس شوری نیز بعهده امانت و لیاقت او مفوض آمد .

وزارت وظایف و اوقاف ممالک محروسه نیز در سال هزار و دو بیست و نود و هفت (۱۲۹۷) ارتنا و استحقاقاً ضمیمه سایر مشاغل و اعمال او گردید .

در سال هزار و دو بیست و نود و نه (۱۲۹۹) که مراتب دانائی و کاردانا ئیش گوشزد خاص و عام و باتفاق دانشمندان خبیر نمره اول سیاسی عصر خود گردید ب لقب جلیل امین الدوله ملقب گردید و یوماً فیوماً نصبت و آوازه عقل و درایتش افزون شد تا آنکه در سال (۱۳۰۴) بریاست مجلس وزراء و دارالشورای کبری که اعظم مناصب دولتی بود منتخب گردید .

در اسفار ناصرالدین شاه بفرنگستان ملتزم رکاب و در دربار سلاطین و مجالس بزرگ رسمی بخوبی و شرف پذیرفته شد و روز بروز در ترقی بود تا آنکه کوکب نحوست ایرانیان از افق شرارت و تغلب طلوع کرد و روزگار بنای کج رفتاری نهاد زمام امور جمهور بدست فرومایگان افتاد شارلاتانی رواجی وسیع یافت حیل و دسیسه و ایذاء مردمان بزرگ مرسوم و معمول گشت هر کس و نا کس تکیه بر جای بوذر جمهور و خواجه نظام الملک زد کار مملکت از نظم و ترتیب افتاد این مردم معظم که مستقبل حال و وخامت مآل را مشاهده نمود از امور افسرده و ملول گشته مداخله در مهمام امور کمتر میفرمود و جز در مواقع لازمه چندان بدر بار نمیرفت و بحال ملک و ملت افسوس میخورد چندی بعد مسئله دخانیات و انقلاب آن ایام واقع شد که نتیجه طمع خود غرضان بود و احداث اختلاف بین ملت و دولت شد دانست که مباشرت اینگونه پست نژادان چه نتیجه خواهد داد ناچار صبر و شکیبائی پیشه کرد و نظر بتکالیف و فرایض لازمه وطنیه از قبیل احداث راه آهن و کارخانه قند سازی و حفر چاه آرتیزان و غیره نفس را مشغولیتی خواست بدهد ولی دشمن دولت و ملت ایران بهر حیل و هر وسیله که توانست موانع فراهم نمود و اینگونه کارها را که موجب ازدیاد صنایع و ثروت و وطن بود مخمل گردید .

ناصرالدین شاه که از عهد وزارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار عازم و جازم بر اجراء قوانین اساسیه بود امر نمود که معزی الیه کتابچه راجع بمواد قانون نوشته تا در موقع اجراء گذارده شود آن مرحوم کتابچه را بوجهی مرتب نمود که دشمن و دوست بر علو مقام نویسنده و براءت و طول ید و وسعت افکار او مقرومعترف شدند در نزد اولیای امور و پادشاه مورد الطاف و اشفاق گردید امر حتمی صادر شد که موادش در مقام اجرا آید . آنکس که همواره مانع ترقی و وطن بود باغراض نفسانی و خیالات شیطانی انواع افاتک و اکاذیب و اقسام مکر و تدویر بکار برد تا این کار را بر هم زد و بنیان این اساس مقدس را به تیشه بیداد خراب نمود .

و نیز در همان اواخر ترتیب صحیحی برای نوشتجات شرعی و عرفی و تجاراتی مقرر نموده بعرض

رسانیدند دستخط شاه صادر شد که بریاست معظم له اداره تشکیل یابد که مرجع نوشتجات بوده موافق دول متمدنه تمر زده در دفاتر متعدده ثبت و ضبط شود و چنان شالوده این عمل محکم بود که معزی الیه صریحاً فرموده بود که اگر مطابق این قانون رفتار شود تا پنج سال دیگر مطلق دعاوی در ممالک ایران از جهت اموال و املاک موقوف و متروک خواهد شد باز عدو عالم انسانیت سنگهای عظیم در جلو چرخ کالسکه تمدن انداخته این را هم ممانعت نموده از موقع اجراء انداخت .

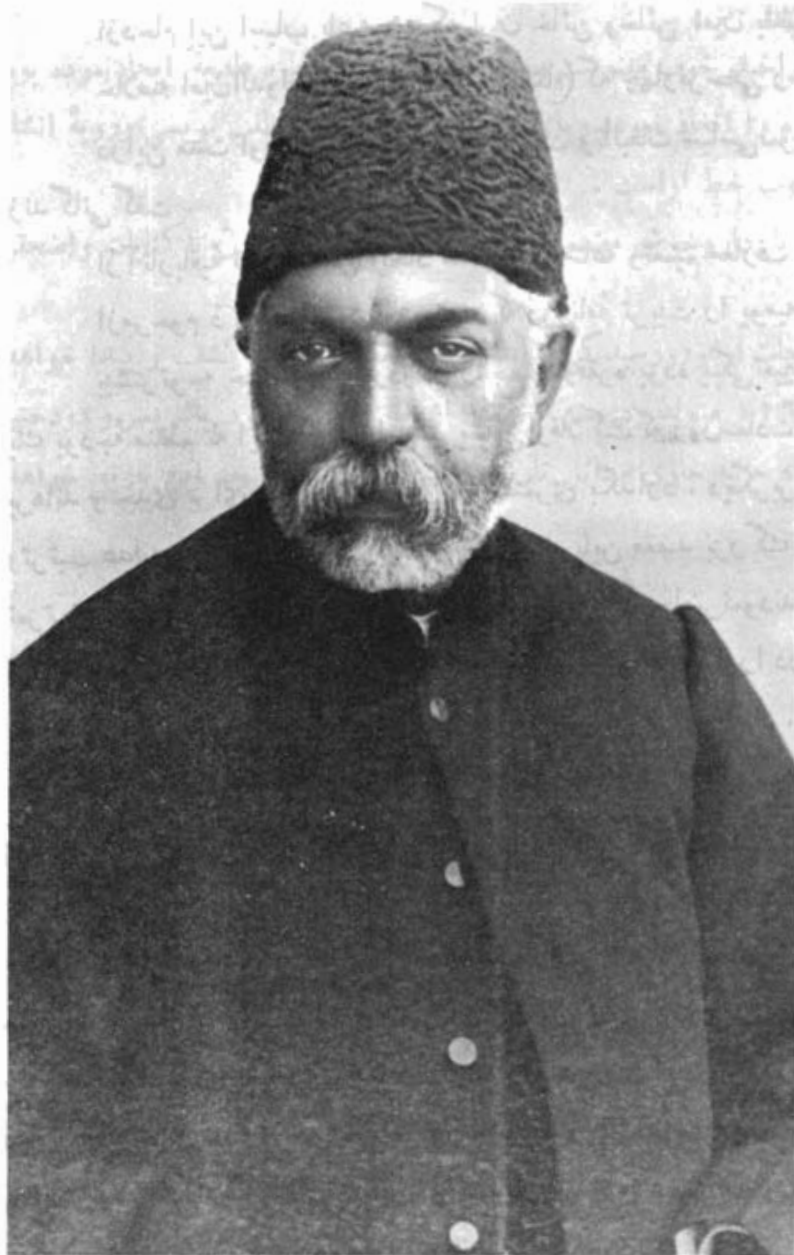
خلاصه اگر يك عقده و گرهی را از قلب ملت و دولت میکشود دیگری هزار گره محکمتر میزد هر چه میگشاد آن می بست دانست هر چه زحمت بکشد تمام بیهوده خواهد شد پس بالکلیه از امور کناره جست وزارت وظایف و اوقاف را بپیرادر والا گهر خود (مجد الملك) و وزارت پست را بمهده پسرش معین الملك تفویض نمود و بکلی از همه مشاغل دوری جست مع ذلك ناصر الدین شاه همواره وجود آن مرحوم را مغتنم میشناخت و در معظمات امور صواب دیدش را بر رأی دیگران مقدم و ترجیح میداد . در اواسط سال پیچی ثیل ۱۳۱۳ بوزارت ویشکاری آذربایجان منصب و ازعهده نظم و اداره آن مملکت بخوبی بر آمد این سفر برای او حکم تبعید را داشت چرا که امین السلطان مصدر امورات دولت بود و امین الدوله را منافی خیالات فاسد خیانت آمیز خود میدید .

باری قدوم میمونش آن صفحه را چون باد بهاری پراز گل وریحان نمود تا آن ایام اهالی آن سامان از تمدن و تربیت و وطن پرستی و ترقی و تقدم سخنی نشنیده بودند و از این عوالم بکلی بی خبر بودند در اندک مدتی بندر تمدن را کاشته چنانکه امروز وطن پرستی و تمدن خواهی اهالی آذربایجان ضرب المثل است و فتوت و جوانمردی آنها صحایف تواریخ و صفحات عالم را فرا گرفت .

در یازدهم ذی القعده ۱۳۱۴ که سال دویم سلطنت مظفر الدین شاه بود بطهران احضار و بریاست وزراء و بعد بوزارت اعظم و سپس در رجب ۱۳۱۵ بمسند صدارت عظمی متمکن آمد امر اکید از طرف مظفر الدین شاه صادر شد که بروفق نقشه جاتی که سابقاً در عهد ناصر الدین شاه کشیده بود باصلاح امور ملک و ملت پردازد نخست بجهت انتشار معارف و علوم انجمن معارف را تشکیل و مدرسه رشديه را تاسیس فرموده دوازده هزار تومان از کیسه همت خود بدو صرف نمود و تا کنون آن مدرسه دائر است .

جرايد را زياد نمود و تأمین بصاحبان جرايد داد (وماهی الالحمه و تغیب) بجهت اصلاح عمل گمرک که تا آن هنگام اجاره و کرایه بود چند نفر مأمور از دولت بلژیک کنترات نمود از تغلب مستوفیان و ارباب دفتر رشديه جلو گیری کرد . ناصر الملك را که با اطلاع از علوم جدیده و قوانین دول و ملل و فنون اقتصادیه و سیاسیه و اداریه وحید و طاق است بوزارت مالیه انتخاب نمود در مدتی اندک چهار صد هزار تومان وجوه تغلبات اهالی دفتر پیدا شد دست تعدی حکام را بواسطه مراقبت و نظارت شدیدیه کوتاه نمود چون اراده از لبه هنوز بطلوع نیر اقبال ایرانیان تعلق نگرفته بود و مقتدرشان بود که چندی دیگر حال ملک و ملت آشفته تر گردد لذا بدخواهان ملت و دولت و دشمنان تمدن و تدین و خود پسندان باغرض و بدنفسان پر مرض که وجود این شخص معظم مانع منافع غیر مشروع و تغلبات و دساییشان بود از هر طرف چون شیطان مارد

بنای اغوا نهادند و بحمل اکاذیب و افالک عوام و خواص ملت را بر ضد این اصلاحات که همه نفع و بهره خودشان بود دعوت کردند مقربان حضرت و اجزاء خلوت همایونی جمعی بواسطه بر نیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند و یاره دیگر نیز فریب وعده



مرحوم امین الدوله

و وعید خائن دولت و ملت و بر همزن حوزه جمعیت را خوردند در نزد مظفر الدین شاه آنچه توانستند بهر اسم و هر عنوان بی شرمانه عرضه داشتند و از خدا و سلطان آزر م ننمودند اغراض شخصی و هواجس نفسانی را بر ترقی دولت علیه و آسایش رعایا که هموطنان آنها بودند مقدم داشتند .

مرحوم حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله بواسطه عداوتی که داشت بمظفر الدین شاه عرض کرد که اگر امین الدوله یکماه دیگر بر مسند صدارت دائم و متمکن باشد دولت قاجاریه را منقرض خواهد نمود و این ادعا مصادف شد با رسیدن لایحه امین الدوله

بشاه که در آن نوشته بود اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد تا سایر تکالیف معلوم گردد در این هنگام اجزاء خلوت بشاه عرض کردند که پادشاه ایران همه وقت مواجب میداده است و رعایا از سفره و عطایای او منتعم بودند حال باید ملت مواجب به پادشاه بدهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد این نیست جز اینکه امین الدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید .

آن اظهار حاج شیخ محسن خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعض علماء و اظهاری عداوت از طرفین .

دیگر آنکه مرحوم امین الدوله يك زمانی بمرحوم مظفرالدین شاه اظهار داشته بود که صلاح دولت ایران است که با دولت عثمانی متحد گردد و سلطان عثمانی را بسمت امیرالمؤمنینی و خلیفه اسلام بشناسد این مکتون هم در ضمیر مظفرالدین شاه طوری دیگر جلوه کرد .

ازدحام این اسباب باعث شد که امین خائن و خائن امین بقلم رفت .
خلاصه امین الدوله از طهران به (لشت نشاء) که چهارفرسخی رشت است مهاجرت نمود .
در این مدت اوقات خود را مشغول زراعت و تألیفات سیاسی نموده در اواخر رجب ۱۳۲۲ بدرود زندگانی گفت .

از آثار باقیه این شخص ایجاد مدارس ، اشاعه و تعمیم معارف است .
از مرحوم ذکاء الملک تشویق نمود که زوزنامه تربیت را یومیه طبع کند .
بیشتر توجه خیال او در امور دولت راجع بدو فقره بوده یکی تعیین خرج و دخل دولت یعنی ترتیب يك بودجه منظم که ایران را از این پریشانی و فلاکت که روز سعادت این خاک را مبدل بشب تاریک نموده برهاند و حدی برای مواجب و مقرری و مستمری بگذارد . دیگر بر انداختن رشوه از ادارات دولت و ترتیب عدلیه و قضات در مملکت بوده و برای نیل باین مقصد بزرگت جهت اسناد و قبالات و احکام تمر ترتیب داده و تا اینجا رسانید که تمرها را چاپ کرده حاضر نمودند و برای ولایات و مرکز هم اداره این کار تأسیس شد لکن درباریان از شخص سلطنت نسخ این کار را درخواست نمودند .
دیگر ترتیب پستخانه ایران بود چنانچه از پیش مرقوم افتاد .
دیگر ایجاد کارخانه قند و کبریت در کهریزک و خرازمین اگر چه اساساً خیال صحیحی بود اما بواسطه راه نبودن اسباب کار و عدم اقتضای موقع و مکان بهره و نتیجه جز ضرر رعاید نشد .

زمانی که اداره امور مملکت بدست او آمد شروع به اصلاحات نموده خرابی بیشتر بعمل مالیه بود برای مردم دانا و هوشیار اقدامات او در عمل اصلاح فتح بابی گشته طالب و خواهان اساس جدید گشته و امیدواری پیدا کرد که میتوان برای آتیه مملکت فکری متین نمود و پایه آنرا که از دیر زمانی متزلزل و دستخوش هواهای نفسانی و اغراض شخصی است روی اساس محکمی قرارداد روشنائی ضعیفی که از زمان امیر کبیر مردم را بسوی تمدن و تجدد امروزی هدایت مینمود قوت گرفت و نوشتجات ملکم و پندیات سید جمال الدین مجدداً بجرک خوبی برای بیداری عموم شد و از آنوقت کم کم مردم محرمانه با امین السلطان شروع با اعتراضات نمودند .

این آدم نکته سنج بسی چیزها که حال مردم فهمیده اند و پی برده اند در آن اوان بی خبری میدانسته ارتباط کامل و دوستی ایشان با سید جمال الدین و مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و آقای طباطبائی سلیقه و خیالات ایشان را معرف خوبی است قسمت او آخر دوره ناصر الدین شاه و تمام مدت سلطنت مظفرالدین شاه در دربار دولت غیر از کشمکش این شخص با امین السلطان و سایر درباریان خائن چیز دیگر نبوده عداوت آنها سر همین اختلاف مسلک و عقیده بوده است و آنها تقلید ادارات اموردولتی یعنی عمومی را برای این میخواستند که دزدی و غارت نمایند برخلاف امین الدوله که صداقت و امانت و اداره و اجرای يك قانون ظلم بر اندازی را آرزو مینموده .

درباریان آن زمان تنها عیبی که از این شخص می‌گرفتند این بوده که قوهٔ فعالیه و مجریه ندارد . برخلاف امین‌السلطان که ولو غلط کاری را به يك نحو می‌گذرانیده البته عقلا میدانند که آدم مآل‌اندیش و بیش‌بین نسنجیده و نفهمیده اقدام با مری نخواهد نمود و البته این تعمق و بیش بینی محتاج بوقت است و موجب تأخیر آتی امور .

مرحوم امین‌الدوله خط را خیلی خوب مینوشت و سبک مخصوصی در تحریر طبیعتاً ایجاد نموده بود که امروز خیلی اشخاص آن شیوه را اتخاذ نموده و بآن سبک مینویسند ولی مطلب نویسی و رویهٔ انشاء آن مرحوم اهمیتش بیشتر از اسلوب خط او است .

مطلب را خیلی مختصر و زبان‌دار و خوش مضمون بمداول خیر الکلام قلّ و دلّ با کنایات و اضحتر از بیان تحریر می‌فرمود .

اگر شخص ادیبی بنوشتجات او غرور و رسیدگی نماید صنایع جدیده بدیعه کشف و پیدا خواهد نمود باری امین‌الدوله در سال ۱۲۶۰ متولد و در سنه ۱۳۲۲ از دنیا رحلت فرمود يك پسر و دودختر بیاد کار گذارد پسرش امین‌الدوله حالیه حاوی مسائل تاریخی است که در جلد پنجم این تاریخ خواهد آمد انشاء الله تعالی .

فصل

یادداشت جلد اول

در ایران همیشه معمول و مرسوم بوده که ارباب حل و عقد و صاحبان مسند نسبت بصدر اعظم و شخص اول مملکت دو قسمت میشدند (فرقهٔ له و فرقهٔ علیه) جمعی با او دوست و باب مراده را مفتوح رای پیشرفت مقاصد شخصیه هم خود را صرف تملق گفتن از شخص صدارت مینمودند . برخی دیگر ازین مجاز گوئی و تمجیدات بیموقع فارغ بوده تملق بیجا از صدارت نمیگفتند بلکه معایب و مفاسد کار او را هم در مواقع مقتضیه اظهار میداشتند .

هنگامی که نوبت صدارت بمیرزا علی اصغر خان امین‌السلطان رسید این مسئله را ملتفت شده خواست تا محبوب القلوب عامه گردد و جذب و جلب نفوس همه را بطرف خود نماید با همه کس بطور تدلیس اظهار دوستی و هم مشربی میکرد در نزد متصوفه اظهار درویشی مینمود با طبیعی دهری بود با علماء تدلیس میکرد و حسن عقیدت بخرج میداد متملقین را هم اطراف خود داشت لقمه نانسی هم نزد آنها می‌انداخت تا آنکه در دورهٔ سلطنت مظفر الدین شاه از صدارت مستعفی و در بلدهٔ قم مقیم گردید .

صدارت ایران چندی در بالای سر فرمانفرما و نخب‌الدوله و امین‌الدوله در گردش بود لیکن شاهزادهٔ فرمانفرما که قابلیت این شغل را داشت بعشق سپهسالاری و اسباب دیگر که بعد از این خواهد آمد آنرا از خود دور کرد نخب‌الدوله از عهدهٔ این منصب بزرگ و شغل سترک بر نیامده امین‌الدوله هم خواست مقاصد خود را یکباره بظهور رساند که صداها بلند شد بمظفر الدین شاه عرضه داشتند که امین‌الدوله طالب و مایل به جمهوریت است بالاخره امین‌الدوله از صدارت ایران معزول و دیگر باره

امین‌السلطان از قم احضار و برمسند صدارتش برقرار کردند اگرچه شاهزاده فرمانفرما نهایت سعی را در خصوص امین‌السلطان کرده بود اعمال و نیت او را مسجل کرد و غالب علما هم نوشتند جز مرحوم حاج شیخ هادی و آقای طباطبائی دیگر همگی رقم صفر او را کشیدند لکن آقای طباطبائی فرمود من چون با امین‌الدوله دوستم و امین‌السلطان دشمن لذا چیزی در این باب ننویسم وانگهی تا جناب میرزای آشتیانی چیزی مرقوم نفرمایند من نخواهم نوشت شاهزاده فرمانفرما نوشته جناب میرزا را هم صادر کرد و با مبلغ ششصد تومان بروایتی با هزار و ششصد تومان مجدداً وارد بر آقای طباطبائی شده حضرتش بکلی از نوشتن امتناع فرموده و پول را هم رد نمود از جنابش شنیدم که شاهزاده فرمانفرما گفته بود حالا که ننویسید ننویسد دیگر پول را چرا رد میفرمائید جواب داد که این پول سحت و نجس است این جور پول را نمیخواهم عجب این است که با اینکه آقای طباطبائی این همراهی را از امین‌السلطان کرد و محمدحسین بیگ آدم او را که از طرف امین‌الملک برادر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان کاغذی برده بود دم اندرون مظفرالدین شاه داده بود که اگر امین‌الدوله را عزل نکنی تو را میکشیم و او را شناخته بودند پناه بهر کس برده بود او را پناه ندادند تا اینکه آمد بخانه آقای طباطبائی پناه آورد آن جناب او را پناه داد و با اینکه مظفرالدین شاه دستخط سخت صادر کرده بود او را نفی کنند از او نگهداری کرد و تا آمدن امین‌السلطان از قم او را داشت و او را با خود برد و به امین‌السلطان سپرد و فرمود اگر این شخص گیر افتاده بود خانواده تو و برادرت را تمام میگردند امین‌السلطان نه از آقای طباطبائی همراهی کرد و نه از آن بیچاره محمدحسین بیگ بلی فقط ماهی ده تومان موجب به محمدحسین بیگ میداد و او را از خود مطرود نمود (من اعان ظالمًا سلطه الله علیه).

یکی از موثقین گوید که شبی از شب‌ها در نیاوران در چادر شاهزاده موثق الدوله خوابیده بودم که شاهزاده فرمانفرما با یک نفر نوکر وارد چادر شد آدمش بقیچه بردوش داشت زمین گذارده و در آن بقیچه ده هزار تومان اسکناس و پول طلا بود که برای موثق الدوله آورده بود که قول از او بگیرد در مسئله نفی امین‌السلطان و اجرای حکم علماء لکن موثق الدوله پول را قبول نکرد و رد نمود ولی قول داد که اقدام برضد هم نکنند و این مسئله هم مجرمانه بماند پس از آنکه از او مایوس شد و از آنکه آن جا خوابیده بود مطمئن گردید از چادر خارج شد.

سر خدا که عارف سالک بکس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

کَلِمَا تَبَطَّنَه تَظْهَرُ الْاِیَّام

اگر چه نگارنده را عقیده این است که شاهزاده فرمانفرما خوب اقدامی کرد و شاهزاده موثق الدوله بد کرد که همراهی از این عمل نیک نکرد لیکن چون موثق الدوله در آن زمان امین و معتمد مظفرالدین شاه اگر این پول را قبول کرده بود هر آینه خیانتی بود که با آقای خود کرده بود و من نگارنده با اینکه موثق الدوله را کاملاً نمی‌شناسم و با او مجالست نکرده لکن او را ازین جهت تبریک میگویم راستی کارهای خوب از این شاهزاده شنیده‌ام که در تاریخ نوشته‌ام و خواهد آمد. باری زحمات و مقدمات شاهزاده فرمانفرما که اصلاح دربار را منتج بود مثمر و مفید نیفتاد اگر چه بیفایده هم نبود

رونق نخستین را شکست و آن عظمت میرزا علی اصغر خان رخت بر بست و فی الجمله خرق موهومات شد از آن جمله وهمی در دماغ ها بود که همواره کرورها و مبالغ بی شمار در خزانه موجود است و نقدی ناصرالدین شاه را هیچ پادشاهی ندارد از خورد کردن فرمانفرما صندلی های طلا و اوانی ذهب و فضه را این پرده موهوم پاره و این سحر باطل و طلسم شکسته شد و دیگر کارها که در موقع خود خواهد آمد.

خلاصه امین السلطان باز برمسند صدارت ایران متمکن و این دفعه چون دربار ایران را بخود محتاج دید و دانست که از رجال درباری کسی نیست که بتواند تقلد امور جمهور را بنماید لذا مفرورانه



امین السلطان

با عامه علمای اعلام و رجال گرام و شاهزادگان عظام و اشراف و کسبه بنای بدسلوکی را گذارده اشخاصی هم که همیشه حاشیه نشین مجلس او بودند در خلوت و جلوت خودشانرا محرم میدانستند و امور معیشتشان از عطایای او میگذشت دیدند در مزاج صدراعظم تغییر کالی پیدا شد آن سبب بشکست و آن بیمانه ریخت لذا در هر مجلس و محفلی بنای بد گوئی را گذاردند در این اثناء اسباب مسافرت مظفرالدین شاه را بفرنگستان فراهم آورد و بهانه بدست رنود افتاد به آقایان علماء اعلام رسانیدند که امین السلطان دولت را مقروض کرد و شاه را بفرنگ برد از یک طرف متوالیاً نوشتجات برای علمای عتبات فرستادند از یک سمت محرك علمای طهران شدند بالاخره ورقه تکفیر امین السلطان در اسلامبول عکس انداخته باطراف فرستاده شد اگرچه بعضی غلطها در آن ورقه امر را بر فضلا مشتبه کرد لکن توهین بزرگی و لطمه سختی بر امین السلطان وارد آمد.

در طهران آقا سیدعلی کبر مجتهد تفرشی و آقای طباطبائی و امام جمعه و آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی و چند نفر دیگر از علماء و عده از رجال دولت مجلسی تشکیل داده همگی متحد و متفق شدند و بر طبق اتحاد خود لایحه نوشتند و قسم یاد کردند که هر کدامی در عزل امین السلطان بقدر میسر اقدام کنند و او را از صدر بنذیل آورند بعد از مراجعت امین السلطان از فرنگستان اقبال الدوله کاشانی که قبل از وقت عکسی از روی آن ورقه برداشته بود و آن عکس را بامین السلطان ارائه داد در نزد آقایان متعذر شده که کیف نوشتجات خود را در راه حضرت عبدالعظیم (ع) مفقود کرده شخصی آنرا یافته پس از چند روزی بمن رد کرد و در این چند روز عکس آن ورقه را برداشته اند. خلاصه امین السلطان فوراً پانصد تومان برای آقا سیدعلی کبر تفرشی فرستاد و او را با خود دوست و همراه نمود میانه سایرین هم نفاق انداخت رجال دربار هم که با آقایان همراه بودند هر یک را بطرفی تبعید و نفی کرد بیچاره حکیم الملک را که طیب و ندیم و وزیر دربار و جمله الملک بود بحکومت رشت مجبور نمود پس از ورود برشت چیزی نگذشت که غفلة بمرک مفاجاة و یا اثرسم از دنیا در گذشت یکی از نوکر های خاص او و یکی از دوستان او که لقب مستشاری داشت نیز در همان ایام مردن حکیم الملک بهمان مرض و همان علائم و آثار از دنیا در گذشتند از این رو میتوان گفت حکیم الملک مسموم گردید این شد که متحدین و متفقین از ترس یا با امین السلطان دوست و همراه شدند و یا از خوف اظهار مخالفت نمیکردند فقط آقای طباطبائی پادار و برعهد خویش استوار ماند.

گر سرم می رود از عهد تو سر باز نه بیچم تا بگویند پس از من که بسر برد وفا را

جناب معظم در هر مجلس و محفل علناً از امین السلطان بد گوئی میفرمود تا اینکه شیخ فضل الله نوری از سفر مکه معظمه معاودت بطهران نمود چون در این سفر مکه تغییر مسلک داده و بطریق اعیانیت سلوک کرده بود با قرض کزافی وارد شده مبلغ دوازده هزار تومان برای اداء دیونش از امین السلطان درخواست نمود او هم از دادن این مبلغ امتناع نمود بیغام داد که ادای این مبلغ این ایام در قوه من نیست در مجلس خود هم گفت بیک نفر آخوند مازندرانی دوازده هزار تومان دادن از طریق اقتصاد خارج است حاج شیخ فضل الله که این سلوک صدراعظم را باخود تازه دید دانست که امین السلطان تغییر مسلک و عادت داده است و ملاحظه پیش را ندارد لذا با آقای طباطبائی متحد گشت و مجالسی تشکیل داد هر هفته در یک شب در خانه یکی از آقایان اجتماعی داشتند.

شاهزاده عین الدوله حاکم طهران و اقبال الدوله و سلطان علی خان وزیر افخم و چند نفر دیگر هم از رجال دولت را باخود همراه نمودند باز نوشتجات بعلما عتبات و سایر بلاد ایران نوشتند و بتوسط رسائل مدد خواستند نگذشت مدتی که از عتبات و سایر بلدان عرایض و لوایح متوالیه بمظفرالدین شاه رسید که میرزا علی اصغر خان امین السلطان خائن دولت و دشمن ملت است امین السلطان یک دفعه ملتفت شد که عنقریب رشته کارش از هم گسیخته و شیرازه زندگانش قطع خواهد شد لذا بحکام ولایات و دوستانش که در شهرهای ایران بودند اشاره کرد که از آقایان و علمای حوزه حکومت خود رضایت نامه گرفته و بفرستند حاکم فارس از جناب آقا میرزا ابراهیم مجتهد شیراز خواهش نمود که شرحی از رفتار حکومت و رضایت از صدراعظم و دیانت او و رضامندی اهالی فارس از او و اهتمام

مشارالیه در انجام امور عامه و.و.و. بنویسد آقا میرزا ابراهیم جواب داد که علمای عتبات و طهران او را بد دانسته و بر علیه او اقدام کرده اند من چگونه برخلاف آنها چیزی بنویسم بالاخره بین حاکم و علماء فارس برای این مسئله کدورت واقع شد در اصفهان آقای نجفی همین جواب را به ظل السلطان داد و همان نتیجه را حاصل بخشید تا منجر شد به آمدن حاج آقا نورالله برادر آقای نجفی بطهران ورود حاج آقا نورالله بطهران مستمسکی بدست آقایان آمد و اجتماعاتشان علنی شد حکومت تبریز هم همین جواب را از علمای تبریز شنید و نتیجه جز کدورت نبخشید چندی نگذشت که عموم علمای ایران سرّاً و چهاراً با امین السلطان عداوت ورزیده دشمنی خود را اعلام دادند رفته رفته عرایض را بشاه رسانیدند اعلیحضرت مظفرالدین شاه در این خصوص با رجال دربار خود مشاورت نمود و فرمود من از عزل امین السلطان امتناعی ندارم جز اینکه گمان میکنم این عزل باعث انقلاب و اختلال ادارات گردد شاهزاده عین الدوله و برادرش سپهسالار قول و اطمینان و بر طبعش نوشته دادند که ادارات را بخوبی نگاه دارند .

بالاخره میرزا علی اصغر خان معزول و عین الدوله بوزارت عظمی منصوب و طولی نکشید که صدراعظم بلکه اتابک اعظم گردید .

(در ایران شغل صدراعظمی بهترین مشاغل و لقب اتابک اعظمی بالاترین القاب است) .

عین الدوله در ابتدای امر هواخواهان حریت را امیدواری داد . روزنامه حبل المتین را که تا آن زمان ورودش بخاک ایران ممنوع بود اجازه ورود داد میرزا سید حسن برادر مؤید الاسلام را که در محبس مبارک آباد بود مرخص نمود شیخ یحیی کاشانی که امروز نویسنده روزنامه مجلس است و آنروز بگناه مقالات روزنامه حبل المتین مأخوذ شده بود و در اردبیل محبوس بود از حبس خلاصی یافت لکن در همان اردبیل متوقف بود چه استطاعت آمدن بطهران در او نبود و گناهی جز بیداری ایرانیان و ترویج از معارف نداشت و ما حالات این اشخاص محترم را در اصل تاریخ مشروحاً درج نموده ایم .

باری عین الدوله صندوق مالیه را ترتیب داد و خرابی دربار را خواست اصلاح کند لکن جهالت و استبداد و تکبر این شاهزاده کار را خرابتر نمود با حاج شیخ فضل الله متحد گردیده امورات شرعی و عرفی بلکه مملکتی را راجع بمحکمه شیخ نوری کرد تا آنکه کار شیخ بالا گرفت و کارهای عمده را صورت و انجام میداد . حکومت بعض از ولایات عمده بر حسب مشورت و تصویب شیخ نوری معین و برقرار میشد مانند شوکت الملك حاکم قاینات که شیخ نوری سی هزار تومان از او تعارف گرفت و از عین الدوله خواهش نمود که حکومت قاینات و ارثیه برادرش مرحوم شوکت الملك را باو واگذار و تفویض نماید فوراً تمنای او با جوابت مقرون شد شیخ نوری شوکت الملك جدید را بخانه خود دعوت نمود بیهانه آنکه او را از عزای برادرش بیرون آورد او را با خود بحمام سرخانه برده او را سر و کیسه کرده و حنائی بدستش مالید او هم حواله سی هزار تومان در مسلخ حمام تقدیم شیخ نمود چه بابت فروش قاینات و چه بابت ارثیه برادرش و چه بابت حق الحکومه و بهمین میزان تقدیمی هم برای عین الدوله گرفته شد اگرچه از بول حشمت الملك ناسخ بزودی صادر شد لکن عین الدوله پاسخ نداد .

اما آقای طباطبائی مسلک خود را که همه وقت با صدور ایران داشت تجدید و تغییر نمود و با عین الدوله هم مراد نگرد و از کسی نزد او توسط و شفاعتی نمیکرد آقای بهبهانی بواسطه دوستی با امین السلطان باطناً از صدارت عین الدوله راضی نبود ولی علانیة مخالفت هم ننمود تا اینکه در واقعه از وقایع بر حسب لزوم آقا سید علاء الدین اعتماد الاسلام داماد آقای بهبهانی رفت نزد عین الدوله و خواست که با او بطریق نجوی مذاکره نماید عین الدوله گفت هر مطلبی که دارید آشکارا مذاکره کنید من با احدی بطریق نجوی صحبت نمیکنم . اعتماد الاسلام که اینگونه سلوک را دید خدمت آقای بهبهانی شکایت برد و آنقدر گفت تا آقای بهبهانی جداً اظهار رنجش نمود .

در این اثناء هواخواهان امین السلطان که همه وقت در مقام مستمسکی بودند که اختلالی در مملکت اندازند بتحریر بعضی احداث نفاقی کردند بین طلاب مدرسه صدر و طلاب مدرسه محمدیه . طلاب مدرسه محمدیه واقع در بازار طهران مستظهر به آقا سید علی اکبر تفرشی و آقا زاده ایشان بودند که آقا زاده طالب بود مدرسه محمدیه را به اداره پدرش در آورد . طلاب مدرسه صدر معتمد به امام جمعه بودند چه امام جمعه رئیس آن مدرسه شیخ زین الدین را تسخیر کرده و در اداره خود آورده بود (نزاع برای مدرسه محمدیه راجع بموقوفه آن بود چه مدرسه بدون موقوفه جز ریاست بر طلاب آن دیگر فایده ندارد) .

رفته رفته کار تشاجر و تنازع بالا گرفت یک زد و خورد مختصری بین طلاب واقع شد چون اول ریاست عین الدوله بود و مشاغل عمده در پیش داشت اعتنائی باین واقعه نکرد لکن مؤسسين فتنه ساکت نشده آتش فتنه را دامن میزدند ، سادات قمی از یک طرف حمایت میکردند امیرخان (۱) سردار و احتشام الدوله پسر حسام الملك هم از طرف مقابل تقویت مینمودند ، از طرف سالار الدوله و شعاع السلطنه هم باطناً از آقایان همراهی میشد ، رکن الدوله هم برای آقایان محرک پولی میفرستاد ، هواخواهان امین السلطان هم که در کار بودند تا آنکه طلاب مدرسه صدر بتحریر یک شیخ زین الدین زنجانی و امام جمعه مغاصه ریختند به مدرسه آصفیه که واقعه در نزدیکی مدرسه صدر بود برای اینکه طلاب آن مدرسه را خارج کرده و آن مدرسه را بتصرف خود در آورند ، طلاب مدرسه محمدیه به همراهی جناب معتمد الاسلام (۲) رشتی و عده از دوستان مشارالیه در مقام حمایت از طلاب مدرسه آصفیه بر آمده و نزاع مفصلی احداث شد عده زخمی و جمعی سرو پای شکسته بزمین افتادند با اینکه سادات قمی بحمایت طلاب مدرسه صدر رسیدند عاقبت غلبه حزب جناب معتمد الاسلام را نصیب شده طلاب مدرسه صدر و سادات قمی بهزیمت رفتند آنچه از آنها در ممر که ماند همان افتاده ها و زخمیها بود که قوه فرار در آنها نبود .

(۱) مراد امیر اعظم است چون این جوان مرد راد با عقلا و اصلاح خواهان متحد بود از اول تا بآخر در خدمت بوطن و ملت و استقلال مملکت سعی و جاهد لذا ما شرح زندگانی ایشان را در آخر این مقدمه درج خواهیم نمود که معلوم شود این رادمرد از اقران و امثال احتشام الدوله نیست .

(۲) جناب معتمد الاسلام از مجاهدین و اشخاص با علم و ملت دوست و از اول تا بآخر در این مقصود مقدس ثابت و برقرار و شرح حالات و مقاصد ایشان در تاریخ خواهد آمد .

حکومت طهران در مقام گرفتاری طرفین برآمد جناب معتمد الاسلام با جمعی دیگر پناه بخانه آقای بهبهانی آورد، آقای بهبهانی از معتمد الاسلام نگهداری و سایرین را جواب داد، آقا شیخ علی اصفر سیستانی که از همه جا بیچاره ماند پناه از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) برد ولی بیچاره را در همانجا حبس کردند و خدام آستانه حضرتی هم بملاحظه عین الدوله از او دستگیری نکردند.



باری طلاب مدرسه چون دیدند آقای بهبهانی از معتمد الاسلام همراهی فرمود لذا از آقا مکدر شده امام جمعه هم که مدتها در فکر بود انتقام پدرش را از آقای بهبهانی بگیرد چنانچه در تاریخ مذکور است محرك طلاب شده که اگر آقای بهبهانی را بزیند شاهزاده عین الدوله در باره شما لطف خواهد فرمود و هریک از شما صاحب صد الی دویست تومان مستمری خواهید شد.

این بود که در یکی از لبالی که آقای بهبهانی از خانه شیخ فضل الله مراجعت مینمود جوانان طلاب از مدرسه بیرون ریخته و دم بازار محاذی مدرسه دارالشفاء دست بچوب و قذار بطرف آقای بهبهانی حمله آوردند اگرچه بشخص آقا جسارتی نشد لیکن قاطر آقا دیوانه وار بحرکت درآمد و آقا را خوراً بخانه رسانیدند فرمای

شیخ فضل الله نوری و آقا سید عبدالله بهبهانی

آتشب واقعه را به عین الدوله راپورت دادند باینکه جسارتی بزرگ و خسارتی سترک وارد آمده بود عین الدوله بروی خود نیاورده بمساعجه و ملاحظه گذاراند تا اینکه از طرف آقای آقا سید علی اکبر تفرشی وبستگان آقا رسماً شکایت کردند و مجازات مقصرین را درخواست نمودند عین الدوله پس از گرفتن عهد و نوشته که آقایان شفاعت و توسط نکنند حکم بگرفتاری مقصرین داد چهارده نفر از طلاب را مأخوذ داشتند که اسامی ایشان از قرار ذیل است :

اسامی مأخوذین

(آقا شیخ احمد خراسانی) (آقا شیخ علی اکبر اشتهاردی) (آقا شیخ بابا اشتهاردی) (آقا شیخ اسمعیل رشتی) (حاج میرزا آقا همدانی) (آقا شیخ عبدالحسین همدانی) (آقا شیخ جعفر تنکابنی) (آقا سید حسین قمی) (آقا یدالله قمی) (آقا سید تقی قمی) (آقا شیخ علی خمی رشتی) (آقا

سید عزیزالله روضه‌خوان قمی (آقاسیدعلی قمی برادر حاج آقا جعفر) (آقا شیخ ابوطالب قمی).
(مخفی نماند که عدهٔ مأخوذین سیزده نفر بود چون این عدد نحس بود لذا يك نفر هم از اشخاص
بی گناه گرفته و بآنها ضمیمه کردند که عدد میمون باشد).

حضرات مزبور را شب شنبه یازدهم ماه رجب ۱۳۲۱ گرفتار و در ادارهٔ نظمیہ در زیر زنجیر و کند
محبوس داشتند. روز سه شنبه ۱۴ رجب ۱۳۲۱ دو ساعت بغروب مانده حضرات را در کاری ریخته پانصد
سوار از سوارهای کشیکخانه باشمشیرهای برنده و تفنگهای زننده اطراف کاری را احاطه کرده بانهایت
خفت و خواری در حالتی که تقریباً بیست هزار نفر تماشاچی اطراف خیابانها نظاره میکردند آنها را از
خیابان جلیل آباد و خیابان ناصری از جلو عمارت بهارستان از دروازه خارج و در اردوی امیر بهادر که
پشت دروازه طهران تشکیل یافته بود وارد نمودند شب چهارشنبه یا نهم آنها را در آنجا نگاه
داشتند چه امیر بهادر بسالار اعظم گفته بود که شب چهارشنبه وانگهی شب نیمه رجب میمون نیست
که با سید طرف شوند و در میان این مقصرین بعضی از سادات میباشند.

(در این مقام رشته تاریخ را قطع نموده بجملهٔ معترضهٔ پس از آن شروع می کنیم بجائی که سخن
را از آنجا قطع نموده). پس از آنکه جناب آقا سید عبدالله بهجانی ملتفت شد که راستی طلاب را
نفی بلد کردند لذا در مقام شفاعت برآمده برای عین الدوله پیغام فرستاد که من از لطف حضرت والا
متشکر شدم ولی خواهش دارم حضرات طلاب را مرخص فرمائید چه من آنها را معفو داشته و بیش
از این راضی بصدمة آنها نمیباشم. عین الدوله جواب داد که من نه برای خاطر آقا این جماعت را تبعید
کرده تا جنابش از من ممنون و متشکر باشد بلکه سیاست ملکی و نظم مملکتی مقتضی گردید که این
جماعت را مأخوذ دارند بعد از اینهم اگر طلاب خلافی را مرتکب شوند گرفتار خواهند شد دیگر
آنکه حکومت از طرف جناب آقا منصوب نشده است که مطیع میل آقا باشد هر کس را بخواهند
گرفتار و هروقت خلاصی آنانرا بخواهند آزاد باشند این پیغام هم بر کدورت باطنی آقا افزود.

باری در شب پنجشنبه ۱۶ دورشته رنجیر آوردند با چهارده قاطر هفت نفر از طلاب را در يك زنجیر
سوار هفت قاطر و هفت نفر دیگر را در يك زنجیر سوار هفت قاطر نمودند، چهل نفر از سوارهای کشیکخانه
را مأمور کردند که حضرات را ببرند تا اردبیل چون حضرات را میبایست بدروازه قزوین برسانند
که از آنجا بخط مستقیم و شارع عام میرسند.

دم دروازهٔ بهجت آباد که رسیدند بیست نفر از سوارها برگشته رفتند نزد سالار که اگر این
مقصرین مسلمان میباشند که با ما هم مذهب اند و نمیتوان اینطور سلوک کردن و اگر مسلمان نیستند که
آنها را در همین جا بکشید که اینطور بردن آنها تا در يك فرسخی تلف میشوند سالار اعظم گفت
شما مأمور دولت میباشید به مأموریت خود رفتار کنید هر جا که افتادند آنها را زیر خاک پنهان کنید.

بدین منوال آنها را بردند بمهرآباد يك فرسخی طهران از آنجا حضرات را از پیراه میبردند
که موجب هیچان عامه نشود.

در هر منزلی که آنها را وارد میکردند باباخان قرجه‌داغی که رئیس سوارها بود کدخدای ده را
احضار میکرد و میگفت این زنجیر دولت و این مقصرین دولتی است مال بدهید سیورسات بدهید کدخدا!

هم یولی بعنوان تعارف بر عده نفوس هر ده تقسیم میکرد و میگرفت قدری را خود بر میداشت قدری هم بر رئیس سواران میداد (۱)

مردم می گفتند این جماعت از سادات و ارباب عمایم میباشد این نوع سلوک با آنها خدا را خوش نیاید جواب می گفتند اینها از طایفه بایته و ارامنه میباشد که باین لباس درآمده اند (۲) مجلاً

(۱) شاید در مأخوذی و دفتر آن دهم مرسوم شده و هر سال بگیرند چنانچه در دهات کرمان هنوز پول چوب حاکم و پول بی ادبی که در چند سال قبل اتفاق افتاده است میگیرند اگر چه علاء الملک در زمان حکومت خود پول چوب را موقوف کرد چنانچه نقل کنند زمانی که علاء الملک بطرف بلوچستان مسافرت کرد در منزل اول که ماهان است حاکم ماهان عرض کرد قبض پول چوب را مرحمت فرمائید پول هم حاضر است علاء الملک استعلام از کیفیت کرد مذکور داشت در سابق که حاکم میرفت به بلوچستان آنچه چوب برای سیاست و زدن مقصر لازم بوده است از ماهان میگرفت و مال هم که آنها را حمل کند نیز بر مردم حواله میدادند یکی از حکام برای سهولت و همراهی از رعایا این چوب را تبدیل و تسمیر نموده در سال دوست تومان مثلاً پول چوب را میگرفت و قبض میداد حاکم هم از خود میداد بعد برور ایام بر رعایای ماهان توزیع مینمود حالا هم من پول را حاضر کرده ام قبض بدهید تا پول را داده بعد از رعایا میگیرم علاء الملک این بهعت را موقوف و نسخ نمود .

اما پول بی ادبی آن بود که روزی يك نفر از کدخدایان یکی از دهات در نزد حاکم نشسته بود غفله بادی از او صادر شده است حاکم حکم کرده بود که ریش سفید کدخدا را ببرند کدخدا ریش خود را ببلغ هفتاد یا هشتاد تومان خریده پس از آن سال در سال دیگر این مبلغ را از رعایای ده گرفته و این مبلغ باسم پول بی ادبی هر سال از آن ده گرفته میشود یعنی تحمیل بر رعایا میشود اگر کسی دفتر تا دو سال سابق کرمانرا ملاحظه نماید بسیاری از این امور را خواهد دید این است که صد و خورده مالیات کرمان امروز از چهار صد هزار تجاوز کرده است یعنی حاکم کرمان بچهار صد قانع نخواهد شد مگر آنکه خداوند توفیق باولیا امور عنایت فرماید و زودتر تعدیل مالیات را بفرمایند تا فقراء راحت و آسوده شوند و نیز مخفی نباشد که تمام صدمات و تحمیلات بر فقراء و زارعین و کسبه است اغنیاء و علماء و خوانین و ملاکین راحت و آسوده اند ضرر بر بیچاره ها و عجزه ها است .

(۲) در ایران همه وقت معمول بوده است که هر گاه شخصی مبعوض دولت میشد و پادشاه از ملامت خاصه و هیجان عامه میاندیشید که او را تلف نماید او را نسبت میدادند بدین و مذهبی که منفور نزد سلطان آن زمان بوده مثلاً قبل از صفویه مبعوض را نسبت بتشیع میدادند در زمان صفویه برعکس یا منسوب بملاحده میدانستند در زمان فتحعلیشاه بسیاری از مردم و مسلمانانرا بگناه تصوف تلف نمودند در زمان محمد شاه و ناصر الدین شاه و مظفر الدین شاه نسبت بیاییت میدادند در زمان محمدعلیشاه مرد مرا بگناه مشروطه خواهی میگرفتند زمانی هم بگناه استبداد مأخوذ میشوند امیدوارم که چشم ما بظهور حق و دائر شدن قانون روشن گردد که دیگر اتهام و اغراض شخصی بحدی صدمه نزند . آه از اتهام و جهالت که چه بسیار خونهای مقدس را ریخت و بچه اندازه اطفال را یتیم و خانه ها را خراب نمود در واقع اسلام و مسلمانان را ضعیف نکرد جز همین اعمال و اغراض شخصی و تخلف از عقاید و قوانین اسلامی .

سه ساعت بغروب روز سه شنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۱ خبر ورود آنها بزنجان رسید اهالی زنجان به هیجان آمده دکانین و سراها را بستند که طلاب و سادات را از چنگ دیوانیان خلاصی دهند لذا مأمورین آنها طلاب را بشهر وارد نکردند در کاروانسرای خرابه که در خارج شهر بود آنها را جادادند .
 بابا خان رئیس قزاسوران چون وضع را قسمی دیگر دید شبانه مقصرین را حرکت داد و کمال عجله و شتاب در حرکت سرعت دادند .

حاج میرزا آقا وسید تقی قمی در آن شب سه دفعه از قاطر زمین خورده دست و سرشان شکست تا ظهر روز چهارشنبه ۲۹ دو منزل از زنجان دور شدند و همه جا از پیراه تاختند و بدین منوال وارد نارین قلعه که در جنب اردبیل است شده پلها را کشیدند و از دو خندق آنها را گذرانیده وارد قلعه کردند و در زندان آنها را جادادند .

حکمی که عین الدوله به سعدالسلطنه حاکم آنجا نوشته بود قریب باین مضمون بود چون این جماعت لامذهب و مزدکی میباشد نهایت سختگیری و مراقبت را از آنها داشته باشید . این حکم را باباخان داد به سعدالسلطنه و قبض رسید از او گرفت زنجیرهای دولتی را برداشت و مراجعت نمود سعدالسلطنه حاکم اردبیل حضرات را سپرد به نایب عبدالله زندانبان اوهم حضرات را در یک زنجیری بست که هر حلقه از آن یکمن بود .

محبس عبارت بود از یک اطاق که طول آن تقریباً پنجاه ذرع و عرض آن پنج ذرع خیلی تاریک و نمناک و عفن و کثیف بود شب اول که سه ساعت از شب گذشت نایب عبدالله مزبور بسر وقت آنها آمده و یکمن نان و دوسیر پنیر برای چهارده نفر آورد و گفت هفت نفر یک طرف و هفت نفر دیگر طرف مقابل بنشینید که روبروی هم واقع شوید آقایان گمان کردند که به سوری رسیدند یکدفعه دیدند خلیلی را که گند باشد آورده در وسط گذارد پاهای حضرات را درگند کرده سیخ آنرا کشید و آنرا قفل کرد دو عدد لولین هم بآنها داد یکی برای آشامیدن آب و دیگری برای ادرار .

اول صبح عبدالله آمد و در زندان را باز کرده پاهای آنها را از کند در آورد مقداری خاک تیمم خواستند برای نماز در جواب گفت مأمورین شما بما گفتند که شما لامذهب هستید پس چگونه میخواهید نماز بخوانید در جواب گفتند خداوند عالم است حالا ما اسیر تو و خود را مسلمان میدانیم . مشارالیه قدری گریه کرد و رفت نزدیک ظهر هم مقداری نان و پنیر برای آنها آورد .

عبدالله سبحان به سعدالسلطنه گفت محبوسین لحاف و لباس ندارند در جواب گفت عمامه ها را زیر سر و عباها را روانداز کنند .

درب زندان کوچک بود که در وقت داخل شدن میبایست خم شوند و داخل شوند بالای در پنجره آهنین نصب کرده بودند بعض اوقات رهایای خارجه و ارامنه بتماشای آنها می آمدند و برجال آنها گریه میکردند نان و پول بآنها میدادند بدین حال تا دو ماه بر آنها گذشت بعض اوقات جناب آقا شیخ یحیی کاشانی که در اردبیل محبوس بود ولی در زندان نبود نزد آنها می آمد و معرفی آنان

را نزد مردم مینمود و بآنها احسان میکرد (۱) بواسطه مکاتیب آفاشیخ یحیی و اصلاح خواهان عالم اهالی زنجان برحاکم زنجان وزیر همایون هجوم آورده که این جماعت طلاب و سادات را که دو ماه قبل از این جا عبور دادند بی تقصیر بودند جناب آقا سید عبدالله آنان را معفو داشته آقای نجفی سفارش آنها را نوشته از دولت خواهش کنید آنها را رها کنند و یا محبس آنها را در زنجان قرار دهند که ما از جهت لباس و غذا از آنها معاونتی کنیم وزیر همایون از آنها توسط نمود در طهران هم از آنها شفاعت کردند سه تلگراف



از شاه و عین الدوله بتوسط وزیر همایون مخایره شده که آنها را روانه زنجان نمایند سعد السلطنه اعتنا نکرد و آنها را از دست نداد تا اینکه چهار نفر سوار قرا سوران بایک تلگراف از طرف وزیر همایون وارد اردبیل شده و حالت محبوسین را دیده بر حال آنها رقت کرده حکم وزیر همایون و تلگراف عین الدوله را ارائه دادند سعد السلطنه گفت تا قبض رسید مرا رد نکنند من محبوسین را رها نکنم در دفعه سوم بیست نفر سوار بریاست جواد بیک یاور از زنجان حرکت و وارد اردبیل شدند لدی الورود رفتند به محبس از پشت

عین الدوله

پنجره تماشا کرده صدای ضجه و گریه آنها بلند شد مردم هم ازدحام کرده فریاد یا علی از آنها

(۱) آفاشیخ یحیی کاشانی امروز نویسنده روزنامه مجلس است در مقام بیداری ایرانیان صدمات و زحمات را بر خود هموار کرد تا اینکه بسبب عداوت امین السلطان او را به اردبیل فرستادند حالات ایشان در تاریخ مشروحاً مذکور است.

بلند شد محبوسین که در زیر گند و زنجیر بودند بخیال افتادند که شاید میخواهند ایشان را بکشند که آقا شیخ یحیی کاشانی ملتفت این نکته شده فوراً خود را رسانید به پشت پنجره مزبور و بمحبوسین گفت این جماعت از زنجان آمده اند برای استخلاص شما حالت شما را که دیده اند بی طاقت شده بر مظلومیت شما گریه میکنند و اینک خبر بحکومت رسیده فراشبازی خود را فرستاده است که شما را از زندان خلاص نمایند که در این اثناء فراشبازی رسیده یکی به یکی را تحویل جوادیبک یاور داد و قبض رسید از او گرفت لکن لباس و عبا و عمامه را از آنها گرفتند که رسم و عادت بر این قرار گرفته است که در وقت رها کردن محبوس باید لباس و اسباب او را داد بزندانیان چه جای آنکه این لباس از اهل علم و سادات است برای تبرک و استشفاء لازم میشود خلاصه اسامی آنها را نوشته و آنها را لغت و برهنه تحویل مأمورین جدید دادند و آنها را بردند بشهرخانه سلطان العلماء اردبیل منزل داده سلطان العلماء دوشب از آنها بخوبی پذیرائی نمود از لباس و پول و اعانه جمع کردن برای ایشان کوتاهی نکرد بعد از آن سوارهای زنجان چهارده مال برای آقایان کرایه کرده بنهایت عزت و احترام آنها را حرکت دادند منزل اول که کورین قلعه باشد استقبال از واردین کردند شب را مجلس روضه مفصلی برپا نمودند جهت را استفسار کردند گفتند وقتیکه شما را از این جا گذرداندن بما گفتند که شما لامذهب میباشید ما چون سادات و اهل علم را هم میان شما دیدیم باخدای خود عهد کردیم که اگر شما لامذهب باشید که ما دیگر روی شما را نه بینیم و اگر بی گناه و مسلمانید آن روزی را که خلاص شدید و بر ما وارد ، ما مجلس روضه را برپا داریم اینک بمهد خود وفا کردیم بهمین قسم در همه منازل از ایشان استقبال و احترام کرده تا دوفرسخی زنجان که از آنجا خبر بحکومت دادند دو یست نفر سوار با هشت عدد درشکه از طرف حکومت به استقبال آنها رفت مردم زنجان دکاکین را بستند علما و طلاب از آنها استقبال نموده بانهایت احترام و اعزاز ورود بر حکومت نمودند خود وزیر همایون تا دم دروازه از آنها استقبال کرد اعتبارالدوله پنج گوسفند در جلو آنها قربانی کرد باین حال وارد دارالحکومه شدند شیرینی و شربت صرف شد مقدم مهمانان را بخوبی تلقی نمودند . در شب اول وزیر همایون آنها را مختیر کرد بین ماندن در دارالحکومه یا رفتن در خانه رشیدالدوله رئیس قشون زنجان بجهاتی چند توقف در نزد حکومت را صلاح ندیدند و رفتند منزل رشیدالدوله علماء و سایر اصناف از ایشان دیدن کرده بعد از چند روز حکومت اعیان شهر را حاضر کرده و گفت این جماعت از طلاب میباشند صلاح نیست در منزل دیوانیان باشند اگر صلاح دانید من وجهی میدهم و شما در شهر منزلی برای ایشان بگیریید هفت نفر از اعیان زنجان متقبل شدند که هر یک دونفر از آقایان را ببرند منزل خودشان و ایشان را بین خود تقسیم کردند .

پنج ماه بهمین منوال در منزل اعیان بودند وزیر همایون نظر باینکه زودتر ایشان را آسوده و اعیان را از پذیرائی راحت کند متوالیاً با عین الدوله مکاتبه و مخابره مینمود و عین الدوله اجازه خروج آنها را از زنجان نمیداد تا اینکه در غره ماه صفر (۱۳۲۲) وزیر همایون هزار عدد پنجهزاری زرد حاضر نمود و روانه داشت در نزد عین الدوله و نوشت محض سلامتی اعلیحضرت این جماعت را تصدق

فرمائید که بروند به اوطان خود نزد اهل و عیالشان .

جواب وزیر همایون قریب باین مضمون از طرف عین الدوله نجابره شد .

جناب وزیر همایون - ما حضرات طلاب را مرخص نمودیم بشرط آنکه همه علمای زنجان بنویسند و التزام دهند که حضرات پس از حرکت از زنجان بروند با اوطان اصلیه خودشان که دیگر بدار الخلافه طهران نیابند و از خود آنها هم التزام بگیرید بهمین مضمون چه پدر من بمن وصیت کرده است که هر وقت باین طایفه دست یافتی این نوع را از خود دور کن و حتی المقدور آنها را بخود راه مده .

وزیر همایون از حضرات التزام نامه را گرفت و آنها را اجازه حرکت داد حضرات همگی رفتند با اوطان اصلیه خود جز شیخ احمد خراسانی که وطنش دور بود و عیال و اولادش در طهران بودند او هم بطور مخفی ورود بطهران نمود و لدی الورد رفت بخانه عین الدوله و در آبدارخانه متحصن شد و گفت یا مخارج راه مرا بدهید که دست اهل و عیال خود را گرفته بروم بخراسان و یا اجازه توقف بدهید عین الدوله از او التزام گرفت که هیچوقت پیرامون فساد نگرود بلکه در مدرسه هم منزل نکند و او را ملقب نمود به اردبیل الشریعه و یکممدد پنجهزاری زرد هم باو انعام داد وقتیکه از آبدارخانه عین الدوله خارج شد پنجهزاری را هم تعارف داد به آدم اعظام الممالک .

عجب است که همه علمای طهران و بعضی علمای اصفهان در این مدت از حضرات طلاب توسط و شفاعت کردند جز امام جمعه که محرک ایشان بود که بهیچوجه زبان و قلم شفاعت را حرکت نداد و يك كلمه در باره آنها نگفت و معاونتی از آنها ننمود . خلاصه برگردیم به آنجائیکه رشته سخن را قطع کردیم .

عین الدوله وقایع امین السلطان را فراموش کرده مصمم گردید که سطوت و هیبت اهل علم را از میان ببرد لذا طریق بدرفتاری را با علماء پیشنهاد خاطر کرد . دوستان و هواخواهان امین السلطان از قبیل اعتصام السلطنه پسر معیر الممالک و معین حضور و غیره فرصت را غنیمت دانسته با اجزای آقایان باب مرآه را بطور محرمانه مفتوح کرده و اظهار اتحاد و دوستی کردند و پیوسته اجزاء آقایان را محرک بودند لیکن بهانه و مستمسکی در دست نداشتند تا آنکه اجزاء انجمن مخفی بجناب آقامیرزا مصطفی آشتیانی رسانیدند که يك صفحه عکس مسیونوز رئیس گمرک در اطاق امین السلطان است که مسیونوز در مجلس بال عکس برداشته در حالتیکه عمامه بسر و ردا بدوش انداخته اگر این صفحه عکس بدست افتد مستمسکی بدست خواهد افتاد . جناب آقامیرزا مصطفی فوراً محمد تقیخان پیشکار امین السلطان را دیده صفحه عکس را بدست آورد و آنرا کپی کرده صفحات عدیده از آن برداشته و در میان مردم منتشر ساخت بهانه و مستمسک بدست آقایان افتاد آقای بهبهانی در بالای منبر و در مجلس درس شایعه را عنوان فرمود طلاب علوم اطراف آقا را گرفته بنای داد و فریاد را گذاردند که این لباس مذهبی ما است اهانت بلباس مذهبی در هیچ مذهب روا نیست . بالنجمله این مسئله در مجالس مطرح مذاکره گردید لکن از رؤساء و علماء معدودی با آقای بهبهانی همراهی نکردند . عین الدوله سرگرمی مظفرالدین شاه را بمسافرت فرنگک دیده . لذا شاه را حرکت داده ببهانه معالجه به آب معدنی و چند ماهی مشغول سیرو گشت فرنگستان

بودند آقایان هم بملاحظه نبودن شاه در مملکت مدتی ساکت شده تا اینکه شاه وارد شد. عین الدوله در خیال بود دماغ اعداء خود را بخاک مالیده و تلافی زمان سابق را نماید هم علما را بترساند و هم سزای تجار را که با نوز طرف بودند بدهد که واقعه کرمان و اهانت شاهزاده ظفر السلطنه بجناب حاج میرزا محمد رضای کرمانی و اهانت وزیر اکرم به آقای آقا سید جمال الدین قزوینی و اهانت حاکم سبزوار به یکی از اهل علم پیش آمد حضرت آقای طباطبائی در مسئله کرمان بهیچان آمده در بالای منبر ذکری فرمود آقای بهبهانی و آقای صدر العلماء و سایرین با هم متفق شده در ماه رمضان (۱۳۲۳) عقد اتحاد بین آقایان محکم گردید.

در اواخر ماه مبارک سال مزبور واقعه خرابی عمارت بانک بامر جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی اتفاق افتاد. طوفان انقلاب وزیدن گرفت روز ۳ شنبه ۱۴ ماه شوال (۱۳۲۳) علاء الدوله حاکم تهران چند نفر از تجار و آقاسید هاشم قندی را بیهانه کرانی قند چوب زد روز چهارشنبه پانزدهم واقعه مسجد شاه روی داد روز پنجشنبه شانزدهم (۱۳۲۳) مهاجرت اولیه آقایان بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام پیش آمده روز جمعه شانزدهم ذی القعدة (۱۳۲۳) متحصنین زاویه مقدسه تا صدور دستخط انعقاد عدالتخانه بطهران معاودت نموده در این اثناء واقعه مشهد و گلوله زدن به گنبد مطهر رضوی علیه الصلوة والسلام و اغتشاش شیراز واقع شد از تمام بلدان و ولایات ایران صدا بلند شد عین الدوله هم بر بی اعتنائی افزود و سخت گیری بیشتر شده در مقام نفی و تبعید آقایان بر آمد چنانچه در اصل تاریخ مرقوم شده است. این بود فهرست جلد اول تاریخ.

اشخاصی که باعث بیداری ایرانیان شدند شرح حالات آنان در تاریخ مشروحاً ذکر شده است پس ما بر حسب وعده که سابقاً دادیم این مقدمه تاریخ را ختم میکنیم به اشعار مرحوم میرزا آقا خان کرمانی که شاهزاده فرمانفرما برای عدم مناسبت در زمان سابق از تاریخ سالاریه موضوع نمود و چون در آن اشعار بیان میکند مناسبات زمان ناصر الدین شاه را و از تاریخ نظمی آن مرحوم هم برداشته شده بود و در محبس طرابزون هم وصیت کرده بود بطبع این اشعار لذا ما آنچه را که دست آوردیم در این آخر مقدمه در فصلی علیحده آنها را درج مینمائیم پس از آن بعون و توفیق خداوندی شروع بطبع و نشر اصل تاریخ میکنیم لکن معذرت خود را بمقاله نثری آن مرحوم که در آخر تاریخ خود نوشته است که این مقاله را هم از آن کتاب برداشته اند تقدیم خوانندگان گرام میداریم (و هذا صورت)

فصل

مقاله مفیده در خاتمه کتاب

بمناسبت اینکه این مختصر تاریخ را حقیر از روی آثار عتیقه و خطوط قدیمه و مکاشفات جوهری مورخین این عصر نگاشته بودم آخر کتاب را نیز بر طرز ترتیب شعرای فرنگستان بیک نتیجه ایویکی نهایت دادم شاید بعضی از ارباب کمال و ادبای فرخنده فال ایران بنده را مورد بحث قرار داده در مقام اعتراض بگویند که این چه اسلوب سخن سرائی و چه طرز شعر و شاعریست که برخلاف جمهور شعرای ایران

ازدایرة ادب و معقولیتی که لازمه کاسه لیسان مبتصیص است خارج شده طریق مستقیم سلامت را که مداهنه و چاپلوسی باشد کنار نهاده این طور راست و جدی سخن میگوئی (ره چنان رو که ره روان رفتند) جواب عرض میکنم باید درختانرا از میوهها شناخت و امور را از نتایج تمیز داد.

در تأثیر و خلاقیت کلام فصحاء و بلغاء متقدمین ایران سخنی نیست و در آبداری و لطف اشعار ایشان حرفی نمیروود شوخ و شنکی اشعار متأخرین هم (قوالی است که جلگی بر آتند) ولی باید ملاحظه نمود که تا کنون از آثار ادبیه و شعرای ما چه نوع تأثیر بعرضه ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کشته اند چگونه نتیجه داده است آنچه مبالغه و اغراق گفته اند نتیجه آن سر کوز ساختن دروغ در طبایع ساده مردم بوده است. آنچه عرفان مدح و مداهنه کرده اند نتیجه آن تشویق وزراء و ملوک به انواع رذایل و سفاهت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده اند ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است. آنچه تغزل گل و بلبل ساخته اند نتیجه جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان بساده و باده نبخشوده است. آنچه هزل و مطایبه پرداخته اند فایده جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشاء و منکر نکرده است. اگر ما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم خواهیم گفت اشعار و مدایح ابی نواس و امثال او بود که خلفای عباسیه را بیطالت شرب قهوات و نوم ضحوات و مفاصد دیگر انداخت. قصاید عنصری ورود کی و فرخی و امثال آنها بود که سامانیان و غزنویان را تباه و منقرض ساخت. عرفان و تصوفات لاهوتی شیخ عراقی و مغربی و امثال ایشان بود که اینهمه گدای لایابالی و تنبل بیعار تولید نمود. مداهنات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود که چنان سلاطین ستمکاره نابکار مغرور پدید آورد. ایات عاشقانه سعدی و همای و امثال ایشان بود که بکلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت. هزلیات و مطایبات سوزنی و سنائی و دیگران بود که فسق و فجور را باین درجه رواج داد. اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزا مهدی خان و صاحب و صاف را بتعسفات بیهوده افکنند. نفس درازبهای صبا و نازک بندبهای شهاب و کلام جلی علیقلی های قاآنی است که امروز بکلی حب فضایل و بغض رذایل را از طبایع بزرگان ایران محو ساخته و ایشان را بندالتها و دنائتهای فوق الماده انداخت (والشعراء یتبعهم الغاون) شعرای فرنگستان انواع این شعرها را گفته و میگویند ولی چنان شعر شاعری را در تحت ترتیبات صحیحه آورده اند و چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفهاء و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس بفضایل و ردع و زجر قلوب از رذایل و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست. این است معنی ان من الشعر لحکمة بلی نتیجه حقیقی شعر هیجان قلوب و ترقیق نفوس و تشویق عقول و خواطر مردم است اما باید ایشانرا سائق بفضایل و تقوی و اعتدال باشد نه بقبیح و شنایع و رذایل و امثال آن تنها کسی را که ادبای فرنگ میستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامه او اگر چه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست ولی حب ملیت و جنسیت و شهامت و شجاعت را تا یکدرجه در طبایع مردم ایران القا میکند و پاره جاها به اصلاح اخلاق نیز میکوشد امیدوارم نتیجه اشعار ناچیزانه بنده حقیر هم عنقریب

درعالم انسانیت معلوم ومشهود افتد و ارباب فصاحت و بلاغت را بعد ازاین از برای اقتضای بشرای
فرنگستان نمونه واسطوره بدست آید وبدانند آن شعری که در تحت فایده ونتیجه فلسفی نیست از قبیل
لغویات ودر شمار خرافات وشمسات خواهد بود . والسلام .

در تأسف بر اوضاع حالیه گوید

همه جای اهریمنان گشته است
دل خود بخون کسان کرده شاد
جگرهای مردم همه خون شده
رعیت ز جورند در پیچ و تاب
که شد خاک ایران ز مردم تهی
گریزند در هند و قفقاز و روم
همی بگذرانند خار و ذلیل
نه هرگز روا می شود کامشان
قناعت نموده ز دنیا بقوت
همه پایمالند در رهگذار
ندارند آن بینوایان امان
برین بیکسان هیچ مأوا نبود
بسرشان یکی اختر شوم گشت
که بخت بد از شهر خویشش نراند
که آواره گیهای اینان ز چیست
که بینی یکی هیبت افزا مزار
نه بینی یکی روح زنده بجای
بمانده گور و بیمارسان
پدیدار از چهره ها سوک و درد
همه بیکران زار و بگداخته
مگر آبروی همه ریخته
تو گوئی یکی را بتن نیست خون
ز سیما پدیدار سوز و گداز
بویرانه بگزیده جا همچو بوم
فسرده همه خونشان در بدن

مگر حال آن ملک برگشته است
گروهی همه بد دل و بد نهاد
مگر جور و بیداد افزون شده
مگر شه کدا گشت و کشور خراب
همانا که شه نیستش آگهی
همه مردم از دست بیداد شوم
در آنجا بهر کار پست و رذیل
نه کس می پیرسد همی نامشان
همه لرك (۱) و بیچاره ولات ولوت
فتاده بغربت درون خار و زار
بغربت هم از جور شهبندران
مگر خود در ایران زمین جانبود
که پیرکنده گشتند در کوه و دشت
بایران یکی نامداری نماند
الا گر بدانی بخواهی گریست
یکی ره گذر کن بایران دیار
در آن ظلمت آباد وحشت سرای
بهر جا که بینی یکی شارسان
همه رنگها رفته و روی زرد
همه زهره ها کنده و باخته
همه چشمها گود و بگسیخته
کتف کوژ و گردن شده سرنگون
فرورفته چشمان و بینی دراز
همه مرغ ماتم همه فال شوم
چنو مرده گانند در کور تن

(۱) لرك بمعنی فقیر و بیچاره .

نه آگه ز آزادی و زندگی
مگر گشته ز آباء علوی عقوق
شماست ابر مردن یکدگر
شب و روز بر حال خود سوگوار
ندانند فریاد رس را که کیست
تنی مانده بر یا و جانی بجای
یکی را بناخن درون کرده نی
بریده شده چون تن بی روان
که هر کو به بیند بسوزد زخشم
که هر کس بدید آن بر آرد خروش
از این خستگان هر کسی در شگفت
یکی را کشیده به تنگ قعبر
که کس با ددو دام ز اینسان نکرد
چو بر آتش تیز بریان شوی
که در آفرینش زیگ گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار
نشاید که نامت نهند آدمی

همه در اسارات و در بندگی
بحرمان جاوید از هر حقوق
زلذات کیتی ندیده مگر
همه زرد و بیجان و زار و نزار
کسی مالک مال و ناموس نیست
بریده یکی را دودست و دو پای
یکی را بخنجر بریده بی
یکی را دو دست و دو پایو زبان
یکی را بمسمار کنده دو چشم
یکی را ز سردور کرده دو گوش
یکی را بسفته بتن هر دو کتف
یکی را بریده است دژخیم سر
دل و جان انسان بیاید بدرد
سزد گر بر این حال گریان شوی
بنی آدم اعضای یکدیگرند
چه عضوی بدرد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بیغمی

یاد ایام نیکبختی و سعادت روزگار پیشین

همیشه ز تو دور دست بدی
که روم و فرنک از تو جستی امان
که بودت بهر سوی لشگر کشی
که استنبولت بود جای شکار
همه ترکتازت بیونان و روم
که میتاختی تا ختا و ختن
تورا آمد از مصر و از کار تاج
نبشتند نام تورا بر نگین
که استخر تو بود باغ بهشت
که زرنوشت آباد بودی بشوش
که بودی عروس جهان شهر راز
خرامان بهر سوی بودی بتان

ایا ملک ایران انوشه بزی
خوشا روزگاران فرخ زمان
بسی خرم آن روزگار خوشی
همی یاد بادا از آن روزگار
همه ایلغارت به آباد و بوم
خوشا آنچنان روزگار کهن
زهی عصر و فرخ زمانی که باج
خجسته زمانی که در هندو چین
چه خوش بودی آنروز فرخ سرشت
خوش آنعصر رخشان باناز و نوش
مبارک بد آنعهد فرخنده باز
خوشا روزگاری که در اکبتان

که در بلخ بر یا بدی نوبهار
 که چون گلستان بود زابلستان
 که شاپور طرح نشاپور کرد
 که کشتی بدریات بودی هزار
 نشسته بهر جای ستراب تو
 که بد مردم تو دوره صد کرور
 که آکنده بودی زمینت بگنج
 ز افغان و لاچین و گرد و بلوچ
 مدی داشت مكدونیا را نگاه
 کمان آورانت برون از شمار
 همی تاخت تا پیش دریای چین
 بسودان و مصراندر افکندی
 برآورد از قوم سیستا دمار
 ببند گران بست ده پادشاه
 سر شاه اسپرته آورد زیر
 بآتینه بگزید جای نشست
 همه مردم آتنه کرد اسیر
 تو گوئی که در دشت آهو نماند
 نمانده بجا جز فسون و مزیح
 نبرد آورانت همه سیمتن
 دبیران لشکر بت و حور زاد
 بیزم و برزم آوریدند پشت

خنك روز خرم چنو روزگار
 خوش آنروز فرخنده دلستان
 کنم یاد آنروز بادار و برد
 خوشا آنچنان روز باکیرو دار
 بند هیچکس را همی تاب تو
 خوش آنروز گاران سور و سرور
 چه خرم بد آنروز بیدرد و رنج
 سپاه تو بودی همه کوچ کوچ
 ز پنجاب بودی بسودان سپاه
 فزونت سواران نیزه گذار
 خوش آندم که خسروز ایران زمین
 خوش آنروز خرم که کاوس کی
 خوش آنروز گاران که اسپندیار
 شکسته شد از وی ده ونه سپاه
 خوش آنروز میمون که فرخ زریر
 همه ملک یونانیان کرد پست
 خوش آنعصر فرخ که شاه اردشیر
 کنونت بتن هیچ نیرو نماند
 از آن پهلوان واسب و سلیح
 دلیرانت امروز نازک بدن
 وزیران کشور منیجک نهاد
 امیران جنگی بزخم درشت

تعزیت و سوگواری ایام گذشته

کجات افسرو گنج و ملک و سپاه
 کجات آن بزرگان خسرو پرست
 که شیر ژیان آوریدند زیر
 که دشمن بدی تیغشانرا نیام
 که گیتی همه داشتی زیر پر
 که سر بر کشیدی ز ماهی بمه
 کجات آنهمه تیغهای بنفش
 کجات آن بیزم اندران کام و جام

کجات آنهمه رسم و آئین و راه
 کجات آنهمه دانش و زوردست
 کجات آن نبرده یلان دلیر
 کجات آنسواران زرین ستام
 کجات آنهمه مردی و زور فر
 کجات آنبزرگی و آندستگاه
 کجات افسر کاویانی درفش
 کجات آن برزم اندران فرو نام

کجات آن بزركان بادار و برد
 که کردی همه دیو و جادو ببند
 کجات افسر و تخت و فرّ و کلاه
 که ز آنها بگیتی بدی گفتگوی
 هش و رای و فرهنگ و فرزانیگی
 که علم و هنر از تو شد یادگار
 توانائی و اختر و دین تو
 کجا شد بزم آن خوش آواز تو
 کجات آنهمه خسرو پاک رای
 کجا رفت اورنگ فرّ کیان
 چنین اختر بد فراز آمدت
 کزو شد همه مردمان سوخته
 دریغ آن سر عرش فرسای تو
 که بودی پناه کهان و مهان
 بمردی ز شاهان بر آورده سر
 کز ایشان بگیتی نمانده نشان
 بجز نصره الدوله (۱) پاک رای
 که از آسمانشان رسد آفرین
 همه گنجهای وفا را کلید
 همه روزشان روز نیروز باد
 بود یارشان هرمن تابناک

کجات آن دلیران روز نبرد
 کجات آن کمین و کمان و کمند
 کجات آن فرونی گنج و سپاه
 کجات آن سواران و میدان و گوی
 کجات آن دلیران و مردانگی
 کجات آن هنرهای بیش از شمار
 کجا شد دل و هوش و آئین تو
 کجا شد بزم آن نکوساز تو
 کجا رفت آن جام گیتی نمای
 کجا رفت آن اختر کاویان
 که اکنون بستی نیاز آمدت
 که بنشانند این شمع افروخته
 دریغ آن بلند اختر و رای تو
 دریغ آن یلان و کیان جهان
 دریغ آن بزرگان والا کهر
 دریغ آن امیران والا بشان
 از ایشان نه بینم یکی را بجای
 ابا چند تن از مهان گزین
 شده آدمیت از ایشان پدید
 همه سالشان بخت و پیروز باد
 نگهدارشان باد زروان پاک

خطاب باورنگ کیان

که بی تو مبادا مهی و بهی
 که آورد بس نیکویها پدید
 که اهریمن بد کنش را بکشت

تو ای گاه و دیهیم شاهنشاهی
 خنک روز کانددر تو بد جمشید
 خنک روز کانددر تو بد زرددهشت

(۱) مراد از نصره الدوله فرمانفرما عبدالحسین میرزا است چون سوء سلوک ناصر الدوله عبدالحمید میرزا سبب آوارگی میرزا آقاخان از کرمان شد و فرمانفرما در حکومت کرمان جبران اعمال برادر را نمود و نسبت بمیرزا آقاخان و کسان او محبت کرد و در مکاتیب خود اظهار هم مشربی میکرد این بود که میرزا آقاخان دو جلد تاریخ خود را از محبس طرابزون نزد فرمانفرما فرستاد که اکنون آن کتب بخط مؤلف نزد فرمانفرما موجود است و همه کس میدانند که در آن زمان این قدر اقدام و اظهار از حکام مایه بسی تمجید و امیدواری بود.

کزو شد پدیدار دیهیم و گاه
 که تازه شد ازوی جهان یکسره
 زمان منوچهر میمون بُندی
 که او کرد بر نینوا دست بُرد
 همان در گه طوس نوذر نژاد
 گرفتگی همه خاور و باختر
 همه خاک شامات دادی بیاد
 همان وقت کیخسرو نیک پی
 گرفتگی همه روی گیتی به تیغ
 همان گاه فرخ زریر سوار
 بفرمان و رایت سرافکنده بود
 همان گاه داراب ارزاس پسر
 جهانرا نمودی پر از مهر و داد
 ابر تارک قیصرت بود پلای
 بوقت ذوالاُکتاف با فرو زور
 پر از دانش و داد کردی زمین
 یکی کردی آبشخورمیش و گِرك
 که آن فرد بُرز (۲) مهین گشت پست
 بر آمد همه کامه بد گمان
 شبان شد بجای رمه همچو گِرك
 سیه گشت ازین روز بخت سید
 سزدگر نباشیم از آن هیچ شاد

خوش آن روزگار کیومرث شاه
 خجسته بُدی گاه او کشته (۱)
 بگام فریدون همایون بُدی
 همایون بُدی گاه ارباس گرد
 خجسته بماندی پس از کیقباد
 بهنگام کسی آرش نامور
 بدوران اکمین کرکس نژاد
 همایون بُدی گاه کاووس کی
 چومهری که بیرون بیاید زمیغ
 مبارک بُدی وقت اسپند یار
 که روی زمینت همه بنده بود
 خجسته بهنگام شاه اردشیر
 بوقت جهانجوی ساسان نژاد
 همان گاه شاپور فرخنده رای
 همایون بُدی گاه بهرام گور
 در ایام فرخ قباد گزین
 بهنگام نوشیروان بزرگ
 در فرّهی بر تو اکنون بیست
 شد آن تخمه ویران و ایران همان
 گزند آمد از یاسبان بزرگ
 مگر روز بدبختیت شد پدید
 که نفرین براین بخت ناخوب باد

خطاب به ابنای وطن گرامی

چراغید در چاه غفلت نزنند
 به آسان توانید گیتی گرفت
 بیایست خواندن حقوق بشر
 بد و نیک گیتی نباشد ز شاه
 به بینید هرچیز دردست خویش

کنون ای مرا ملت هوشمند
 بر آغید و بینید کار شکفت
 ولی تا شناسید از خیر و شر
 که تا خود بدانید ز آئین و راه
 اگر آگهیستان رسد کم و بیش

(۱) او کشته بمعنی کسی است که اصلاح باغ و بستان کند و نام فریدون زیرا که اصلاح دین آذر هوشنگ را نمود.

(۲) بُرز بروزن قفل بر آمدگی و بلندی از زمین را گویند مقابل آن جُراست که بمعنی پست باشد.

همه نیکبختی و بیچارگی
چرائید در چاه غفلت اسیر
چرا چنبری گشت پشت یلی
کجایند آن نامداران راد(۱)
کجا شد فریدون باداد ودین
کجا رفت آن کاوه نیک نام
بر انداخت آئین ضحاک را
کجایند آن پهلوانان نیو
بزرگی ایران چرا شد بسر
فریدون فرخ فرشته نبود
ز اژدر گشی یافت او فرهی
منالید چندان ز شاه و وزیر
بویژه که چونین شه باهنر
همش رای فرخ همش روز هنک
فراوان هنرها و رایش نکو
شهنشاه ما ناصرالدین بود
دو صد حیف کاین نوجوان بی کس است
دریفا اگر مردم نیک رای
اگر بود او را چه بوذرجمهر
و کمر ملتی داشتی باخبر

بدست شما هست یکبارگی
کجایند آن مردم شیر گیر
چرا کند شد خنجر کابلی
همان ملت آسمانی نژاد
که پرداخت از ماردوشان(۲) زمین
که در کشور انداخت بلوای عام
چنان ازدها دوش نایک را
چوشیدوس و گوستهم و گودرز و گیو
چرائید نومید از دادگر
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
تور و ازدها گش فریدون توئی
جوانست دستور و شاه است پیر
نبسته است بر تخت ایران کمر
بخشگی پلنک و بدریا نهنگ
سزد گر نگیری به بد یاد او
طرفدار قانون و آئین بود
فریداست و بی یار و بی مونس است
بیوندند بر پیش تختش بیای
ز نوشیروان بر گذشتهی بهم
گذشتی ز اسکندر نامور

در خطاب زمین بوس باعلیه حضرت شاهنشاه ایران

بترس ای جهانجوی ایران خدای
بنالند از دست جور و ستم
که ایزدهمی تا جهان آفرید
که جز کشتن و بستن و درد رنج
ندانست و آزر م کس را نداشت
نه جان سپاهی ازو شاد گشت
نماند ایچ در ملک جائی درست

که بعد از تو خیزند مردم بیای
بگویند با ناله زیر و بسم
کسی زین نشان شهر یاری ندید
گرفتن هم از کهتران مال و گنج
همی این بر آن آن برین برگماشت
نه یک ذره زو کشور آباد گشت
همه کار کشور ازو گشت سست

(۱) راد بمعنی عاقل است .

(۲) ماردوش همان مرداس است که معرب شده بمناسبت اینکه کلدانیان شکل مار را بردوشهای خود علامت قرارداد داده بودند .

پرستید که گربه گاهی مینج
 که بر تخت میزیست با عز و ناز
 بهر شعبه از ملك آمد کمی
 ز بیداد او دستها بر خدا
 نیفزود او را بدل هار و ننگ
 کجا داند آئین لشکر کشی
 ز خاکش بیزدان پناهیم و بس
 نه از نامداران پیشین شنید
 بخاك آمد آن افسر کبچاد
 دل بنده مستحق بر فروز
 بمانی و نامت بود یادگار
 پرستند مردم نژاد تورا
 جز از گور و نفرین نیارد بسر
 بفرجام زو دل هراسان بود
 سزد گر ز سعدی پذیری سخن
 که خاطر نگهدار درویش باش
 چو آسایش خویش خواهی و بس
 نباید شهی چون تو بیداد جست
 ندارد هنر شاه بیدادگر
 به بیدادگر بر بیاید گریست
 که بیدادش آید بخود سخت تر

بکار رعیت نپرداخت هیچ
 درین مدت سال پنجاه باز
 همه جان مردم ازو شد غمی
 خزینه تهی گشت و ملت گدا
 سه نوبت شتاید سوی فرنك
 چو مست شکار است و محو خوشی
 نخواهیم بر تخت ازین تخمه کس
 کزین شه ستمکارتر کس ندید
 همه ملك ایران ازو شد بیاد
 خدایا روانش به آتش بسوز
 و گر دادگر باشی ای شهریار
 به نیکی گذارند نام تورا
 تن خویش را شاه بیدادگر
 اگر چند بد کردن آسان بود
 الا ای شه نامدار کهن
 نه در بند آسایش خویش باش
 نیاساید اندر دیار تو کس
 زمن بشنو این نکته شاهادرست
 تورا هست فرهنگ و رای و هنر
 که بیدادگرتی ز بیچار گیست
 ز بیدادگر کیست بدبخت تر

در مقام شرح حال گوید

مرنجان کسیرا که دارد هنر
 بجان دوستدار نبی و علی
 که خو کرده در جنگ شیران تنم
 نژاد بزرگان و فرّ های
 روانم بدانش همی بُد کلید
 نگشتم بگرد کم و کاستی
 دلم را به نیکی بیاراستم
 بوحدت بیندند یکسر میان
 ز دل کین دیرینه بیرون کنند

تو تا باشی ای خسرو نامور
 بویژه که باشد ز روشن دلی
 یکی نامداری ز ایران منم
 قلم دارم و علم و فرهنگ و رای
 بگاهی که آمد تمیزم پدید
 ز گیتی نجستم بجز راستی
 همه خیر اسلامیان خواستم
 همی خواستم تا که اسلامیان
 همه دوستی با هم افزون کنند

مر اسلامیانرا فزاید شرف
 در اسلام آید بفرّ حمید
 شود تُرك ایران و ایران چو تُرك
 همان نیز دانندگان عراق
 ز دلها زدایند این کینه زود
 وزان پس بگیرند کیتی بزور
 ابا چند آزاده مرد گزین
 روانه نمودیم سوی عراق
 به نیروی دادار جان آفرین
 ببخشید حسن اثر نامه ها
 سیاسم ز یزدان پیروزگر
 نوشتند ز ایران و هم از عراق
 همه جان فدای شریعت کنیم
 گذاریم قانون بیگانگی
 ازین پس همه کفر سازیم پست
 کسی از سلاطین اسلامیان
 ز سامانی و غزنسی و دیلمی
 ز صدر سلف تابگاه خلف
 مگر اندرین عصر کامد پدید
 گرت زین بد آمد گناه من است
 برین زاده ام هم برین بگذرم
 اگر شاه را بود حسی نهان
 و گر از مسلمانیش بود بهر
 چو درخون او جوهر شُرك بود
 پیشزی به از شهر یاری چنین
 مرا بیم دادی که در اردبیل
 ز کشتن نترسم که آزاده ام
 کسی بی زمانه بگیتی نه مرد
 نمیرم ازین پس که من زنده ام
 بگوش از سروشم بسی مزدهاست
 پس از مردنم هست پایندگی
 نصیب من آباد تحسین بود

نفاق و جدائی شود بر طرف
 یکی اتحاد سیاسی پدید
 نماند دولتی در شهان سترك
 بسططان اعظم کنند اتفاق
 نگویند سنی و شیعی که بود
 ز جان مخالف بر آرند شور
 نبشتیم بس نامه های متین
 که بر خیزد از عالم دین نفاق
 همه بر نهادند امضا برین
 که خام و نیخته نبند خامه ها
 که این نخل امید شد بارور
 که از دل بشستیم کرد نفاق
 بسططان اسلام بیعت کنیم
 بگیریم آئین فرزاندگی
 بیاریم کیتی سراسر بدست
 ز عباسیان تا بعثمانیان
 ز سلجوق و خوارزمی و فاطمی
 موفق نگردید بر این شرف
 چنین طرح محکم ز رای سدید
 که این شیوه آئین و راه من است
 وزین فخر بر چرخ سایید سرم
 مرا ساختی بی نیاز از جهان
 به نیکی مرا شهره کردی بدهر
 ز توحید اسلام خشمش فرود
 که نه کیش دارد نه آئین و دین
 تنم را بزنجیر بندی چو بیل
 ز مادر همی مرگ را زاده ام
 ببرد آنکه نام بزرگی نه برد
 که این طرح توحید افکنده ام
 دلم گنج گوهر قلم ازدهاست
 که جاوید باشد مرا زندگی
 تورا بهره همواره نفرین بود

سرایند با یکدیگر مهتران
 همه دادِ مردی و دانش بداد
 نمودار کرد اوره ائتلاف
 به پیچید از کژی و جادویی
 که بودم فداکار دین مبین
 هم از آسمان فشانند نور
 همت لعنت آید ز پیر و جوان
 به نیکی نیارند نام تو یاد
 از او گرم گردید بازار کفر
 بدین مقصد قدس بر خواستند
 بگیتی بجز نام زشتی نخواند
 بخیره همی نام خود بد مکن
 همه دودمانت بر آرم ز پای
 بسنیم گهر های ناسفتنی
 چگونه بشام آوریدند سر
 ز شام از برای چه بگریختند
 بقوت فروتر ز توپ کروپ
 که بیخ و تبارت پیریشان شود
 ز کینه فراموش سازی مرا

پس از من بگویند نام آوران
 که کرمانی راد پاکی نهاد
 پس از سیزده قرن بر اختلاف
 بتوحید دعوت نمود از دوئی
 مرا آید از مشتری آفرین
 درودم ز مینورسانند حور
 بدوزخ بمانی تو تیره روان
 نشینند و گویند مردان راد
 که شه ناصرالدین بُدی یار کفر
 کسانیکه توحید دین خواستند
 بیازرد و افسرد و از خود براند
 توای شه چنین راه دین سد مکن
 که ناگه بر آری دلم راز جای
 بگویم سخنهاى نا گفتنی
 که چون بود بیخ و تبار فجر
 بتاتار بهر چه آمیختند
 مرا هست تاریخی اندر اروپ
 مبادا که آن نامه افشان شود
 همان به که خاموش سازی مرا

اقتضاییه در مقام تحدیث نعمت گوید

نیندیشی از کلک خونریز من
 بدوزم بلند آسمان بر زمین
 شرار افکنم در دل بد نشان
 که نوکش بکافد دل کوه قاف
 زبانم بسوزد دل آفتاب
 که آوای او بگذرد از اثیر
 به البرز کوه اندر آرم شکست
 مرا هست بازوی نامرد کوب
 بلرزانم آن دستگاه جلال
 چو موسی کنم غرقه فرعونیان
 فشانند فروغ و رساند گزند

ندیدی تو این خامه تیز من
 که من از ستان قلم روز کین
 هم از نیروی کلک آتش فشان
 مرا خامه هست خارا شکاف
 همان از سخنهاى با آب و تاب
 مرا هست کلک سیاسی صریر
 چو آرم سوی خامه تیز دست
 مرا هست آثار آفاق شوب
 چو من نیزه خامه سازم شلال
 فرازم اگر ازدهای بنان
 مرا هست طبعی چو چرخ بلند

من آنم که هنگام نطق و خطاب
 بیفروزم از خامه يك لكتريك
 یکی شعله از كلك افروختم
 من از ازدهای قلم آن کنم
 منم کوه آتش فشان سخن
 شهابی جهانم اگر از بنان
 من این شاعرانرا نگیرم بچیز
 که تاب و توان از سخن برده اند
 گر این چاپلوسان نبودى بدهر
 تو كلك سیاسى كجا دیده
 به بینی کنون كلك بیسمارکی
 مرا از شمار دگر کس مگیر
 ابا چرب گویان نباشم بهم
 ترسم من از بانك باد و بروت
 چو بر باره تر کردم سوار
 فروغ بیانم فروزد جهان
 نباشد سخنهای من رعد و برق
 مبادا که از رب کشیب دلم
 سراسر جهانرا بهم برزند
 ازین گفتم این شعرهای بلند
 دگر مردمانرا نیازارد او
 کسیرا که باشد فداکار دین
 نگر تا چه گوید سخنگوی بلخ
 هر آنکس که آهوی شاهان بگفت
 هم بدون بجانست او را خطر
 من از بهر ترویج آئین خود
 از آن روی دادم سر خود بیاد

کنم کوه آهن چو دریای آب
 که در جان شه افکند تاك وتيك
 تن ناصرالدوله را سوختم
 که بر تو دل چرخ بریان کنم
 بمن تازه شد داستان کهن
 بسوزم همه جان اهریمنان
 نیرزد بمن شعرشان يك پشیز
 یکی سفره چرب گسترده اند
 نمیکشت شیرین بکام تو زهر
 که بانك چنان خامه نشینده
 همان دبسکود کلی آرکی
 تو سپهر غرا همچو کر کس مگیر
 که من کوه آهن بسوزم بدم
 ز جا بر کنم ریشه دیسبوت
 بر آرم من از جان ناظم (۱) دمار
 صریر بنانم بسوزد نهان
 که سیل دمان آورم سوی شرق
 دمد از دم ازدهای قلم
 همه بیخ نامردمان بر کند
 که تا شاه گیرد ازین نامه پند
 هم آئین شاهی نگهدارد او
 نیازارد از خویشان اینچنین
 که باشد سخن گفتن راست تلخ
 همه راستیها کشاد از نهفت
 مگر شاه باشد بسی دادگر
 فدا کرده ام جان شیرین خود
 که تا خود نباشم به بیگانه شاد

درستایش پادشاهان و فواید طبیعی ایشان

که کشور به بیگانگان اوقند

بایران مباد آنچنان روز بد

(۱) گویا مرادش ناظم السلطنه است چه از ناظم الدوله در تاریخ تشریش تمجید نوشته است و آن تاریخ بهمت جناب علاء الملك بطبع رسیده است خواننده میتواند رجوع بآن نماید.

ولی شوی اوزشتخوی و ترش
 بیفتد بزیر جوانان روس
 شود همسر لردی از انگلیس
 به از آنکه فرزند گردد یتیم
 ولیکن بسان پدر از خودی
 ولی بس جفاجوی و ناسازگار
 ولی نیست بیگانه بر من امیر
 که روشن روانم بود شاد و شن
 از آن به که مامم رود در بدر
 بیرهان حکمت چنین گفته اند
 بود حال آن ملت از بن تباه
 دگر چون پدید آید ازوی توان
 سر آید بر ایشان همه افتخار
 نه بینند روز بزرگی دگر
 بیازارگانی سر آرند روز
 نه یک اختراعی ز کار جدید
 نه شاعر نه یک مرد تاریخ گوی
 نه ذو فن نه مرد ستاره شناس
 ز رفتار کار سرائیلیان
 نخیزد از ایشان یکی نامور
 کز ایشان نباشد بگیتی خروش

همه کشور ما عروسی است خوش
 نخواهم زمانی که این نو عروس
 بگیتی مباد آنکه این حوردیس
 پدر گرچه باشد خسیس و لثیم
 تو هر چند نامهربان و بدی
 پدر هستی ای مهتر نامدار
 اگر چند امروز هستم اسیر
 اسارت مرا هست لیکن بتن
 مرا گر بود وحشیانه پسر
 بزرگان که این رازها سفته اند
 که هر ملت از خود ندارد شاه (۱)
 کسیرا که در تن نباشد روان
 بیاشند در پیش بیگانه خوار
 همه پست باشند و افکنده سر
 نخیزد از ایشان یکی دلفروز
 دگر نامداری نیاید پدید
 نه سردار جنگی نه یک ناجوی
 نه یک فیلسوف مبارک اساس
 چنان چونکه این حال باشد عیان
 که در ذلت و خواری آرند سر
 همان قوم کلدان و آنور (۲) کوش

در مقام اندرز و نصیحت ملوک

گزینی تو رسم و ره مهتری
 بر آئی همی از پی نام و ننگ
 به پیرانه سر نو جوانی کنی
 تو در پیکر مرده آری حیات
 جهانرا کنی از نکوئی تو شاد

مزد گرا زین حال عبرت بری
 بجنبی زجا با کمر بند تنگ
 چونوشیروان حکمرانی کنی
 مسبعا صفت با دم معجزات
 پدیدار سازی هم آئین داد

(۱) مرادش پادشاه عادل است چه مسلک ناظم معلوم است سلطان ظلوم خیر من امد حطوم مأول است و یا فعول بمعنی فعلیل است یعنی پادشاه مظلوم بهتر است از شیر درهم شکننده و پوشیده نیست که پادشاه ظالم مملکت و رعیت را خراب خواهد نمود مانند کرگی که در کله گوسفند افتد .

(۲) آشور

نوازش کنی هر چه دانشورا است
نگه داری ارباب سیف و قلم
همه کشور آباد سازی بداد
ستمکاره را بیخ و بن بر کنی
زداد آوری رسم و آئین پدید
بهر جای بریا کنی داد که (۱)
بدریا پدیدار سازی تو ناد
کشاورز (۲) را نیک داری بسی
نوازی همی مرد بازارگان
نرنجانی از خویش مرد کریم
که دانا بسختی بگویدت پند
مبادا زدوان بگیرد فریب
که نفرین تو را آید از آسمان
درین کیفیت درد و سختی بود
بگفتیم ما آنچه بایست گفت
زجان دست شستیم و گفتیم راست
سخنها بگفتم همه خوب و نقر
خردمند ازین گفته شادان شود
چه هر جای آمد ترقی پدید
طیبان روحانیند این گروه
ولی خستگانرا شفائی دهند
امیدم که دارای ایران زمین
که تاروشنائش ز چرخ کبود
بگیتی شود نام او جاودان
و گر شاه از پند من بگذرد

بدست آوری هر کجا مهتر است
فرازی چو خورشید خاور علم
براندازی از بن بد و بدنهاد
یکی طرح نیکوز نو افکنی
بسازی دبستان و راه حدید
همه داوریها بآئین و ره
زخشگی بآئین ستانی تو ساد
که بروی نیاید ستم از کسی
بسازی همه کار آوارگان (۳)
برانی ز خود چاپلوس و لثیم
فرومایه سازد تو را ریشخند
سر مرد داننده آری بشیب
هم آخر تبه سازدت بدگمان
چوزین بگذری شوربختی بود
بدینگونه کس در معنی نسفت
که ایزد جز از راست ازمانخواست
ولیکن بد آید بر تیز مغز
که گیتی بدینگونه بادان شود
بد از سایه اعتراض شدید
ز دارو کنند ارچه جانها ستوه
بدلهای پاگان صلاحی زنند
برین نامه من کند آفرین
فرستند همواره نور و درود
ستایند او را همی بخردان
مراورا به یک جو نسجد خرد

استدراک

در مقدمه کتاب در ضمن شرح گرفتاری شهدای وطن روایتی که شخصی نقل از جناب وزیر اکرم میرزا صالح خان کرد نگاشته آمد. آن جزو که بنظر ایشان رسیده ایضاً شرح مرقومه ذیل را مرقوم داشته و درجش را خواسته بودند چون علاوه بر آنچه متعلق بشهداء است حاکی از حالات خودشان است درج شد اگرچه شرح حال و خدمات ایشان در جای خود خواهد آمد.

(۱) عدالتخانه (۲) کشاورز (۳) بیچارگان

جناب ناظم الاسلام در باب مرحوم حاجی شیخ احمد کرمانی و مرحوم حاجی میرزا حسنخان و مرحوم میرزا آقاخان که در تبریز محبوس و در آنجا شهید شدند از قول بنده چنین مینویسد :

از میرزا صالح خان وزیر اکرم که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بودند نقل کرده اند که حضرات در محبس با کمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند خاصه شیخ احمد که اغلب اوقات بصوت حسن تلاوت قرآن میکرد و صوتش خیلی جذابیت داشت بنوعیکه تمام خلوتیها در اطاق محبس جمع شده گوش بتلاوت قرآن او میدادند و اغلب گریه میکردند چون تاریخ باید صحیح باشد این است که این بنده میرزا صالح خان اصل ماوقع را مینویسم :

اولا این بنده بعد از حرکت مرحوم مظفرالدین شاه بطهران نایب الحکومه رسمی آذربایجان بودم نه از اجزای جزو یک روز محمدعلی میرزا که آن ایام تازه ولیعهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزا علی اصغر خان امین السلطان نمود که سه نفر مقصر از اسلامبول می آورند سی نفر سوار بفرستید در آواجق چالدران که سرحد ایران و عثمانی است مقصرین را تحویل گرفته به تبریز بیاورند بنده هم رستم خان قراجه داغی را باسی سوار روانه نموده رستم خان قریب یکماه در سرحد معطل شده از حضرات خبری نشد مشارالیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود محمدعلی میرزا تلگرافی بطهران کرد که رستم خان یکماه در سرحد معطل و چون از حضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است . از طهران جواب دادند که مقصرین اینروزها بسرحد وارد میشوند معجلاً رستم خان را بسرحد مراجعت دهید مجدداً رستم خان را روانه کردیم بنده هم نمیدانستم که این مقصرین کیها هستند و تقصیرشان چیست دوسه دفعه هم از محمدعلی میرزا تحقیق کردم گفت منم نمیدانم ولی محققاً میدانسته چون از بنده ظنین بود نمیخواست بگوید و از اینجاست سوءظن او که حسن ظن بوده معلوم میشود حضرات را که وارد مرند و فتنزلی تبریز نمودند محض احتیاط که مبادا اسباب فراری استخلاص آنها فراهم بیاید اسکندر خان فتح السلطان کشیکچی باشی خود را هم با جمعی سوار بمرند فرستاد که در معیت رستم خان با هم باشند .

همچنین چون بنده نایب الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را داشتم حضرات را بمن نداد خود محمدعلی میرزا خانه در محله ششکلان داشت بجهت ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی در همان عمارت و خانه مخصوص خود می نشست شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانه اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از وضع آن بیچارهها مطلع شوم در این بین از یاره جاها لازمه تحقیقات را مجرمانه نموده و در صدد استخلاص آنها برآمدم حتی بیکی از قراولها ده تومان داده قلمدان و کاغذی بحضرات رساندم که از محبس مرحوم میرزا آقای مجتهد پسر مرحوم حاجی میرزا جواد آقا و سایر علماء کاغذ التجا نوشته و استخلاص خود را بخواهند آنها هم بعلما کاغذ نوشته بتوسط همان قراول کاغذها بعلما رسید . بنده هم خیلی طالب و مایل بودم که با حضرات ملاقاتی کنم یک روز وقت غروب نمیدانم برای چه کاری از دار الحکومه بخانه محمدعلی میرزا رفته دیدم تنها در اطاق کتابی میخواند به بنده هم اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از این سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسنخان است برای ایران قانون نوشته کتاب را داد دست بنده من هم چند سطر می خواندم بعد

گفت شما این محبوسین را ندیده‌اید جان من امشب بمحبس رفته آنها را استنطاق کنید گفتم باین شرط میروم که یکفرهم با من بیاید خودتان هم در پشت در ایستاده هر چه صحبت میکنیم بشنوید، قبول کرد، محمدعلی میرزا و بنده واسکندر خان فتح السلطان و میرزا قهرمان خان نیرالسلطان رفتیم به محبس خودش پشت در ایستاد ما سه نفر وارد محبس شدیم. دیدم این بیچاره‌ها تازه از نماز فارغ و هنوز خلیلی را بیایشان نگذاشته و سه نفری صحبت می‌کنند فتح السلطان و میرزا قهرمان خان روبروی آنها نشسته بنده هم محض اینکه نمیخواستم محمد علی میرزا حال ملالت مرا به بیند گوشه محبس نشسته محمدعلی میرزا هم از سوراخ در نگاه میکرد فتح السلطان و میرزا قهرمان خان با حضرات بنای صحبت گذاشتند بعد از ربع ساعت گفتم من هم میخوامم با شما قدری صحبت کنم گفتند شما میرزا محمود (۱) خان حکیم فرمانفرما هستید گفتم نه می‌بینید که لهجه من ترکی و یکی از نوکرهای ولیعهدم قوطی سیکار خود را در آورده بهر یک یک سیکار تعارف نموده خود هم سیکاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات جنس بنده را شناختند صحبت از مرحوم آقاسید جمال الدین انداختم که در کجا با او آشنا شدید گفتند در اسلامبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود ایشان رئیس بودند ما هم از اعضای مجلس در آنجا آشنا شده‌ایم بنده صحبت را کشیدم بفریاد اتحاد اسلام و نتیجه آن که برای ایران حاصل میشود خیلی در این خصوص صحبت کردم حضرات بنده را خوب شناختند دیدم این بیچاره‌ها دور نیست بعضی صحبتها کنند که مضر حال آنها باشد بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده نمیخواستم صحبت دیگری بمیان بیاید در آخر گفتم که ناصرالدین شاه را برای چه کشتند شیخ احمد گفت بسکه نوشتند دادند دستش و قبول نکرد کشتند بنده یاشدم شیخ احمد گفت خواهش دارم بقدر نیم ساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت نمایم بیچاره‌ها نمیدانستند که محمد علی میرزا پشت در ایستاده و من طفره میزنم گفتم چون من روماتیسم دارم و هوای زیر زمین رطوبی است نمیتوانم زیادتر از این بنشینم گفتند از ولیعهد خواهش میکنیم که فردا شب یا پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند شاهم تشریف بیاورید قدری صحبت نمایم گفتم چه عیب دارد اگر ولیعهد اجازه بدهد حاضرم همینکه یاشدم شیخ احمد گفت میدانی این چه زنجیر است که گردن ما زده‌اند اگر میدانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی یکمرتبه بزیارت آن می‌آمدید من هم واقعاً خون بسرم زده از حال طبیعی خارج شده بودم گفتم من میدانم اگر بعضی‌ها هم بدانند همین حرف تامدتی که در تبریز بودم بکلی محمدعلی میرزا از من سلب اطمینان نموده و مرا دوچار چه صدماتی نمود. بعد از اینکه از محبس بیرون آمدم محمد علی میرزا گفت که استنطاق شما هم از اتحاد مسلمین دنیا و علمی بود گفتم بلی در اول استنطاق

(۱) مقصود حاج میرزا محمودخان د کتر خلف مرحوم میرزا عبدالکریم معتمدالحکماء است که بد کتر فرمانفرما معروفست و از یگانه دانشمندان این عصر بشمار میرود و از منادیان آزادی محسوب و در عداد بیدار کنندگان اولین و از بدایت عمر هرجا بوده تلویحاً و تصریحاً آنچه امروز شنیده میشود گوشزد مردم میکرد و با مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی در پاریس و جاهای دیگر مجالست نموده و با مرحوم میرزا آقاخان خصوصیت غایبانه و مکاتبه داشت و در موقع حالات این دانشمند بیاید.

باید به یختگی حرف زد که طرف مقابل از خود دانسته در استنطاق دویم و سیم هر چه در دل دارند بگویند.

بنده با نهایت افسردگی رفتم منزل و همه را در تدارک چاره استخلاص و فکر نجات آنها را میکردم یکی دو مجلس هم با مرحوم میرزا آقای امام جمعه و مرحوم حاجی میرزا موسی ثقه الاسلام در باب حضرات مذاکراتی بمیان گذاشتیم که روزاربعین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها بطهران نمائیم چند روز از این مقدمه گذشت صبح زود بمن خبر آوردند که حضرات را شب تلف کردند فوراً بی اختیار رفتم نزد محمدعلی میرزا قبل از اینکه بنده عنوان کنم گفت که شب حسین قلیخان عموزاده امیر بهادر مأموراً با دستخط شاه از طهران رسید که حضرات را تلف و سر آنها را بطهران بفرستم منم مجبور باطاعت بودم. گفتم بنده که نایب الحکومه هستم اقلاً میخواستید به بنده هم بفرمائید گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت بکسی بگویم باری دوازده شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت نسترن یکی یکی بیچاره ها را آورده سر بریده در صورتیکه خودش هم در بالاخانه نشسته تماشا میکرد سر هر سه را بریده بعد پوست سر آنها را کنده پرازگاه نموده همان شب بتوسط حسینقلی خان بطهران فرستاده بود سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه که در وسط شهر میگردد زیر ریگها پنهان کرده بودند.

فردای همان شب که بچه ها توی رودخانه بازی میکردند سرهای بی پوست از زیر ریک درآمده به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم سرها را در جایی دفن نموده در صدد پیدا کردن نعش آن شهدا افتادم معلوم شد که نعشها را همان شب برده در داغ یولی زیر دیوار گذاشته و دیوار راهم روی نعشها خراب کرده اند شب دویم نایب عبدالله آدم خود را با چند نفر محرمانه فرستادم نعشها را در آورده و سرها را هم بردند غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند حالا به بینید محمدعلی میرزا چه خوابی برای من دیده و چه تیشه بریشه خانواده من می خواهد بزند.

همان شبی که بنده را بمجلس برد صبح همان شب تلگراف رمزی بمرحوم مظفرالدین شاه میکنند که هر چه خواستم چیزی از این سه نفر بفهمم نشد خیال کردم یکی را پیدا کنم که جنس خود اینها باشد پیدا نکردم مگر فلانکس او را برای استنطاق فرستادم بمجلس خودم هم محرمانه رفتم از پشت در گوش میدادم هر مذاکره که فلانی میکرد تمام بر علیه سلطنت قاجاریه و اعلیحضرت همایونی بود بنده هم غافل از اینکه مرا باین خطر انداخته گاهی بتوسط صدق الدوله عریضه بشاه مینوشتم هم صدق الدوله و هم سایر رفقا بمن نوشتند که نمیدانیم چه کرده اید که شاه پشت سر شما خیلی بد میگوید حتی هر عریضه هم نوشته بودم نخوانده یا کت را پاره کرده بود هر چه فکر کردم که از من چه خطائی سرزده و یا چه خلافتی کرده ام چیزی بخیالم نرسید و هر کاری کردم که علت کم التفاتی شاه را بفهمم نتوانستم معلوم کنم تا اینکه بنده را از بیگلربیگی گری معزول و بعد از مدتی که مقدمه غارت خانه های مرحوم نظام العلماء و مرحوم وکیل الملک و جناب علاء الملک در تبریز بمیان آمد محمد علی میرزا باز رمزاً بطهران تلگراف کرده بود که تمام این مقدمات را فلانی تحریک کرده و حال اینکه خدای من شاهد است که بنده بکلی بی اطلاع و همه را خودش تحریک کرده بود بنده را احضار بطهران کردند بعد از دوسه ماه

مرحوم مظفرالدین شاه با حضور مرحوم حکیم‌الملک و مقتدرالسلطنه در صاحبقرانیه به بنده فرمودند که دراستنطاق آن سه نفر ولیمهد بارمن اینطور تلگراف کرده بود که شما در محبس به‌علیه من و سلطنت بعضی حرف‌ها زده‌اید بنده هم حکایت را من البدو الی الختم بمرحوم مظفرالدین شاه عرض کردم و آنوقت ملتفت شدم که کم‌التفاتی شاه از چه جهت بوده .

از انتقام خدائی نباید غفلت نمود . در این دو سال اخیر و بعد از انهدام مجلس مقدس شورای ملی و توپ بستن بمنزل بنده بچه صدماتی بنده را دوچار نمود در لایحه علیحده خواهم نوشت . (صالح)

(راجع به صفحه ۱۲۸) شاهزاده فرمانفرما در زمان مظفرالدین شاه در دو خط کار میکرده است یکی اعدام امین السلطان و دیگر انداختن مرحوم امین‌الدوله را . در اولی از آقای طباطبائی مایوس شد و در دویمی از موثق‌الدوله . پس نگارنده شاهزاده موثق‌الدوله را تقدیس میکنم و شاهزاده فرمانفرما را در اقدام اولی تبریک میگویم چون در اینجا گنجایش بیش از این نیست و در تاریخ هم خواهد آمد لذا مقدمه را ختم نمودم .

جلد اول

تاریخ بیداری ایرانیان

محتوی بر وقایع مشروطیت ایران

تألیف ناظم الاسلام کرمانی

(اصطلاح)

بدلیل خبر ذیل کسی را که در راه مشروطیت کشته باشند شهید میدانیم و در باره او شهید مینویسیم
فی البحار عن ابی جعفر علیه السلام کاتی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا
یعطونه فاذا راوا ذلك وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ما سئلوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها
الا الی صاحبکم قتلاهم شهداء اما ائی لو ادرکت ذلك لا بقیت نفسی لصاحب هذا الامر .
در جلد سیزدهم بحار مطبوعه امین الضرب صفحه ۱۶۵ خبر فوق را نقل میکند خلاصه مضمون
آن بفارسی این است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود گویا می بینم طایفه را که خروج کرده اند
در مشرق زمین (مراد ایران است بقرینه قتلاهم شهداء) که طلب میکنند حق را پس بآنها نمیدهند
حق را باز در مقام مطالبه حق برآیند و طلب کنند آن حق را باز بآنها نمیدهند حق را پس هر گاه
چنین به بینند میگذارند اسلحه خود را بر دوشهای خود پس آنچه را که خواستند بآنها میدهند لکن
آنها قبول نمیکنند آنرا تا اینکه خودشان قائم بحق شوند یا آنکه آنرا از مکان خود دور کنند و دیگر
از دست نخواهند داد آنرا مگر بصاحبان کشته های آن جماعت و مقتولین در آن راه شهیدان باشند
آگاه باش اگر من در آن زمان میبودم خود را نگاه میداشتم برای صاحب الامر علیه السلام . مصداق این خبر
مشروطه خواهان میباشند که دو سال گذشته در دفعه در مقام مطالبه حق برآمدند در دفعه سوم که بآنها
داده شد قبول نکردند تا آنکه خودشان قائم بحق خود شدند و یا آنکه ظالمین از جای خود قیام
نمودند و رفتند .

جلد اول تاریخ بیداری

از سال هزار و سیصد و بیست و دو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گر بماند نام نیکی ز آدمی به که زوماند سرای زرنگار

شب سه‌شنبه دویم ماه ذی‌الحجه العرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری و هفتم فوریه ماه فرانسه سال ۱۹۰۵ میلادی نگارنده این تاریخ میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی وارد شد بر جناب آقا میرزا سید محمد طباطبائی در حالتی که تنها نشسته و کتابی در پیش گذارده با نهایت حزن و اندوه سر بیجیب فکرت و گریبان حیرت فرورده پس از ادای سلام و استماع جواب عرض کردم این ایام اهالی طهران با افتتاح مکاتب و تأسیس مدارس شوقی وافی و ذوقی کافی دارند اگر باینطور زمانی بگذرد هر آینه بزودی اینها وطن را عالم و دانشمند خواهیم دید جنابش نخست اظهار مسرت فرمود سپس گفت افسوس که هشت سال است در پیشرفت ترقی این مملکت خیالات مینمایم چنانچه نهایت جد و جهد و کوشش را در امر مدارس و مکاتب ملیه جهت تربیت نوباوگان وطن نمره‌ها معاندین طرف مباحثه و معاوضه واقع شده و آنها را تا یک اندازه مجاب و ساکت کرده با اینکه رساله‌ها در رد مدارس و حرمت ایجاب و افتتاح مکاتب نوشته‌اند از تشویق مکاتب و مدارس و ترویج جراید و رسایل مفیده و تقویت معارف و مهیج بیداری ملت غفلت و تسامح نکرده عزل امین السلطان را از صدارت که مانع پیشرفت معارف مینمونه با هزاران صدمه و برانگیختن وسایل از اعلیحضرت پادشاه (مظفرالدین شاه) استدعا نمودم لیکن عین الدوله که شخص مستبد خود رأی خود سربیی علمی است بجای او منصوب گردید و او هم مانند صدور سابق بلکه از جهاتی بدتر و نادان تر است . نگارنده عرض کرد عزل این صدراعظم را نیز از پادشاه درخواست کنید فرمود بالفرض این وزیر هم معزول شود دیگر کدام شخص عالم هافل کامل بصیر را

شرح زندگانی امیر اعظم

صاحب سیف و قلم . ماحی جور و ستم . ناعی استبداد . داعی عدل و داد نصر الله خان امیر اعظم خلف مرحوم وجیه الله میرزا سپهسالار اعظم نواده خاقان مغفور طاب ثراه در سال ۱۲۹۷ متولد گردیده در عنفوان شباب عمر خود را بتحصیل علوم صرف نموده از علوم غربیه قدیمه و جدیده و زبان فرانسه و تاریخ و جغرافیا و غیره بهره وافیه برده و در فنون نظامی از اقران و امثال پیشی گرفته و بر آنان تقدم جسته تا آنکه در مدرسه نظام طهران صاحب دیپلم شده و در تمام مسافرتها و ماموریتهای اخیره سپهسالار مستخدم بوده اول ماموریت او در زمان استبداد تبعید علما از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم عنفاً بطرف

دارند که شایسته مسند صدارت باشد و بتواند خرابیهای چندین ساله این مملکت را آباد و نواقص را اصلاح نماید عرض کردم پس هلاج از چه راه است فرمود باید سعی کرد افراد ملت عالم شوند چه پس از آنکه عموم ملت عالم شدند آنوقت حقوق ملی خود را میدانند حقوق دولت را بر خود و ملت و حقوق ملت را بر خود و دولت که آگاه شدند دیگر هرگز زیر بار ظلم و جور و استبداد نخواهند رفت آنوقت کارها راجع بصاحبان کفایت و درایت خواهد شد پس بر شما باد به اصلاح معارف و تأسیس و تکثیر مکاتب واحداث مدارس ابتدائیه و علمیه و صناعیه و غیره. عرض کردم اگر صلاح بدانید مدرسه‌ای برای دخترها و دوشیزگان مفتوح نمائیم و در تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و بآنها لباس علم و هنر بیوشیم چه تا دخترها عالم نشوند پسرها بخوبی تربیت نخواهند شد در این گفتگو و مذاکره بودیم که فرزند آنجناب آقا میرزا سید محمد صادق رئیس مدرسه اسلام وارد شد و درباب مدرسه دوشیزگان اینطور فرمود: چیزیکه مانع ایجاد واحداث مکاتب دخترهاست نبودن اداره نظمی و نداشتن پلیس مرتب و مصادف شدن دخترها با اشرار در هنگام ذهاب و ایاب و ممانعت معاندین و تهیه نکردن زنان معلمه با اخلاق و ترتیبات صحیح و کتب کلاسی و عدم امنیت و اجرای مجازات الواد بر فرض اسم حضرت حجة الاسلام منع معاندین را بردارد با جوانان جاهل و اشخاص عزب و بی لجام چکنیم اگر یکنفر از اشرار بایکی از دخترها طرف شد و اسباب زحمت را فراهم آورد کی ممانعت میکند و که مجازات میدهد اگر دختری راه خود را کج کرده عوض رفتن بمکتب رفت بخانه یکی از دوستان خود پدر و مادر آن دختر چگونه مطلع میشوند و چطور دختر خود را در خانه غیر بیابند استطاعت آنکه در هر مدرسه فراش متعدد بیاوریم که نداریم پس باید نخست اداره پلیس و نظمی را مرتب کنند سپس موجبات تأسیس مدارس دخترها را فراهم نمایند که اولاً اگر هنگامی یکنفر خواست راهزن دختری شود پلیس فوراً او را دستگیر نماید و مجازات او را در نظمی بدهند و از احدیهم ملاحظه نمایند دیگر آنکه معلم مردانه که نمیتوان برای دخترها آورد پس باید در فکر معلمه زنانه باشیم تا در وقت و موقع آنها را بکار واداریم چه احتجاب و مستور بودن زنان کار و تکلیف آنانرا مشکل و سخت نموده است (مذاکره و نظر کردن بصورت و دست زن در نزد حاجه و ضرورت به اجماع مسلمین جایز است مانند معامله و نشان دادن بطیب و جراح و یا در مقام شهادت و یا در موقع تعلم احکام شرعی و در غیر ضرورت اختلاف است از عامه شافعی و از خاصه معدودی جایز نمیدانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری پس از

عقبات بود که بالعکس آنها را مقضی المرام عودت داد و دستخط انعقاد عدالتخانه را که در واقع پیش فراول و مقدمه مشروطیت و تأسیس کعبه مقصود آزادی طلبان بود باعث شد و مهاجرین را لدی الورد بحضور مظفرالدین شاه برد و بجدی خدماتش در سده سلطنت مشهود گردید که مرحوم مظفرالدین شاه در حضور آقایان علماء انگشتری الماس خود را از انگشت خود در آورده و بانگشت او کرد خدمات در آن واقعه چنانکه در تاریخ خواهد آمد بجدی این جوانمرد را در نزد دولت و ملت محبوب القلوب نمود که موجب رشک و حسد درباریان گردید.

در حالت نزع مظفرالدین شاه که حال استرآباد بان درجه مغشوش بود و همسایگان در شرف تخطی و برای ورود خودشان بجهت تسویه امورات باغ خود یادداشت رسمی بوزارت خارجه فرستاده بودند این

حکم بجواز فرموده است احوط منع است در صورت جواز مشروط بشرایطی است مثل آنکه موی سر داخل نباشد و نظر بشهوت و خوف فتنه نباشد و غیر آن).

باری چون آقا زاده این تقریر را فرمود جناب حجة الاسلام فرمودند تا دولت ایران مشروطه و دارای قوانین اساسی نگردد و این استبداد برداشته نشود هرگز متوقع اصلاح و منتظر انتظام نباید بود و انگهی اگر با این وضع حالیه بماند چندی نگردد که مملکت اسلامی از دست خواهد رفت و ما بدست خارجه خواهیم افتاد باید تا زودتر است اقدامی کرد که این مشیت مسلمان پیامال خارجه نگردد.

نگارنده عرض کرد کی وجه وقت دولت مشروطه خواهد شد فرمود وقتی که افراد ملت عالم و از خواب گران غفلت بیدار و معنی ملیت و قومیت را بدانند و بر نفع و ضرر ملکی که مابیه الاشتراك عمومی اهالی مملکت است واقف شوند و با عده عالم بر جاهل غلبه نماید و با لاقول عالم و جاهل در عدد مساوی باشند و اقلآ بدانند اینقدر نباید متحمل بار ظلم شد و بدانند رفع ظلم بدست خودشان است کالویانی صفت ریشه مار دوشانرا از ایران بر کنند. نگارنده عرض کرد هشت سال است که ظاهرآ در این امر مهم مقدس اقدام فرموده چنانکه مدرسه اسلام را خودتان مفتوح نمودید و سایر مکاتب و مدارس را اجازه و تشویق در افتتاح و از جرید و معارف ترویج کردید. کما اینکه مکرر واداشتید در قهوه خانه ها و معابر و منابر برای عوام الناس روزنامه بخوانند و آنها را بیدار و آگاه سازند و چه قدر اوقات شریف خودتان را صرف امتحانات شاگردان مدارس فرمودید چه نتیجه داد و چه فایده بخشید فرمود این اقدامات و مقدمات در موقع نتایج خود را ظاهر خواهد داشت عجاله باید در انعقاد مجالس و انجمنها اقدام کنید و در خفیه و آشکار با اشخاص عالم و متمدن بنشینید و در امر وطن عزیز و اصلاح خرابیها سخن رانید و شاگردان مدارس و طلاب علوم بلکه عموم وطن دوستان را باین خرابی و نواقص آگاه و هوشیار سازید و خون غیرت و حمیت ملی را بجوش آرید و بمردم بفهمانید که وقت بسیار تنگ و مملکت در حالت شدت مرض بل مریض محتضری است و باهم متحد و متفق شوید و برادرانه و غیرتمندانه در مقام مجاهده و خدمت باسلام و وطن بر آئید و این کتاب ابراهیم بیك که سیاحت نامه یکنفر ایرانی است و ورود او را بخاك ایران منع کرده اند گرفته و بخوانید این همان کتابی بود که در نزد ایشان بود و به بنده دادند و بعضی نصایح محرمانه و مواعظ مشفقانه که راجع بخدمت باسلام و وطن بود فرمودند و

شخص داوطلبانه این خدمت را متمهد شد و از بنل جان و مال مضایقه نکرد پس از اعاده انتظامات آنجا بر حسب استدعای خودش بطهران آمد و این وقتی بود که مستبدین بر ضد آزادی این مخلوق بیچاره پارتیها و انجمنها تشکیل داده و هر يك از اشخاصیکه سالها در بالش خود پرستی غنوده بودند عرصه را بر خود تنگ دیده دست به ترانه های خانمان سوز زده بودند این جوان جوانبخت بدستباری بعضی از دوستان خودمانند سردار منصور و علاءالدوله هیئت امرا را جمع کرده و بهتر ترتیب بود از سوء رفتار ماضی متنبه و بوخامت نتایج مستقبل تهدید نمود و همگی را بقرآن برای وفای بااساس مشروطیت قسم داد و آن عریضه مشروطه را که در تاریخ خواهد آمد به محمد علی میرزای بدبخت نوشت و برای التزام رفقای خود بمهر و امضای همه رسانیده و پس از ختم آن چون هیچ کس جرئت این رسالت را نکرد

طرق ترقی و تمدن را ارائه نمودند فرمایشات آن بزرگوار که از روی غیرتمندی و وطن خواهی بود درمن اثری تام نمود که دیگر حالت نشستن برایم نماند. از شب هم تقریباً هفت ساعت گذشته بود لذا برخواسته و رفتم جنابش با فرزند خویش مشغول بقیه همین گفتگو بود.

تشکیل انجمن مخفی

نتیجه مذاکرات مجلس شب گذشته این شد که فردای آنشب رقعہ جات دعوت برای بعضی دوستان و آشنایان فرستاده دو روز دیگر انجمن مخفی تشکیل یافت و این انجمن در امر مختلفه مخفیانه سایر بود صورت مذاکرات و مقالات بعضی مجالس را عیناً مینویسم تا اشخاصی که در این مقصود مقدس سخنی رانده و اقدامی کرده اند ذکر خیرشان شده باشد واسم سامی و نام نامی ایشان در صفحات تاریخ بماند و اخلاف وطن آنان را به نیکی یاد نمایند و ما هم به یک اندازه ادای شکر اقدامات خیرخواهان عالم انسانیت و اسلامیت را کرده باشیم.

روزی پنجمین شب هیجدهم ماه ذی الحجۃ الحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری که عید غدیر بود در منزل بنده نگارنده جمعی از فضلا و دانشمندان حضور بهم رسانیده یکی دو مسئله مطرح و مذاکره شد بنده نگارنده عنوان سخن را اینگونه نمود:

ای آقایان و ای دانشمندان و ای وطن دوستان و ای اسلام خواهان و اصلاح طلبان و ای غیرتمندان آیا خواهید یا بیدار آیا غیرت وطنی و شرف نوعی و حس ملی و مذهبی و دولت دوستی و ملت پرستی و ~~مملکت خواهی~~ در شاهست یانه.

آیا شما خود را در عدد انسان میشمارید یانه اگر حس انسانیت دارید چرا فکری بحال زار خود و ~~مملکت~~ و هم کیشان خود نمیرمائید و چرا در اوضاع عالم مشاهده نمیمائید این مملکت زاپون برادر شرقی آسیائی شماست که ~~می بینید چگونه~~ باوج ترقی صعود نموده و چه حرکت محیر العقول و خارق عادت نموده و مینماید.

این ملت روسیه است که می بینید چگونه بنیال حریت و آزادی افتاده و مقام افسری و سروری نوعی خود را دریافتند و در چه خیالاتی هستند و برای ادراک مقامات منبعه شرف و آزادی تحمل چه زحمات مینمایند و چگونه از مال و جان میگذرند.

لذا خودش حامل آن شده و بعضی مطالب شفاهی به محمد علی میرزا گفت که خیالات او را بتأخیر انداخت یعنی وخامت عدم همراهی و مساعدت با ملت را با و مدلل و میرهن داشت درباریان چون این جوان را فخر خیالات و مانع استبداد خود دیدند او را بعنوان حکومت گیلان تبعید کرده و برشت فرستادند و پس از انفصال او واقعه میدان توپخانه را پیش آوردند بعد از واقعه میدان این شخص وطن دوست خود را خواهی نخواهی بطهران رسانید و در واقعه ناگوار مجلس صدق نیاث و شور وطن پرستی او معلوم ملت شد تا اینکه او را بفرنگ تبعید کردند معظم له به بروکسل رفته در (انستیتور بر) Institut Robert مشغول تکمیل تحصیلات خود شد پس از استماع مژده فتح قشون ملی و سرداران جنگجو بطهران آمد و چون شخص حساس نمیتواند خود را از زحمت وطن مألوف معاف به بیند از ناله جان سوز برادران استرآبادی

و این اهالی هندوستان میباشند که بخیال آزادی و استرداد استقلال خود افتاده و عمّا قریب افکار عالیّه آنها نتایج حسنه داده و بمنتهای آمال خود نایل خواهند شد و این امارت افغانستان است که یکی از قطعات و حکومتهای ایران بود و خود را بچه مقامی می بیند و چه سودائی در سردارد. ما اهالی ایران چه تقصیر کرده و چه گناهی را مرتکب شدیم که باید در نهایت ذلت و خواری و مسکنت و خاکساری بوده در جزه و حشبها و بی تربیتها محسوب باشیم و مبتلای هزاران دردهای بیدرمان از خارج و داخل کردیم. این است امرنان و گوشت و روغن و سایر مأكولات، آن است حال آب و هوا و سایر مشروبات، گاهی بتعدیات حکام ظالم، و زمانی گرفتار ظلم دیوانیان، وقتی بستم و هوای میل و نفس کسبه گرفتاریم، کوچه و خیابانها کثیف، حمامها و آبها بدبو و نجس، نه راه آهنی داریم و نه کارخانه و روزنامه آزادی، نه اخبار یومیه و نه آثار عیشیه، دوسه روزنامه در داخله داریم آنهم جز تملق و دروغ و چاپلوسی و مهملات دیگر چیزی ننویسند.

احدی نیست که بخیال ترقی این ملت نجیب و اصیل و ضعیف افتد، حکام برشوه و تعارف خو گرفته اند، وزرای خائن وطن عزیز را بیهائی کم و ثمنی بخش به اجانب از هر جانب میفروشند، رؤساء گرفتار اغراض شخصی میباشند، نه کشتی و دریا داریم نه بندری و لنگرگاه، نه لشکر داریم نه دفتر، نه بلدیّه داریم نه نظمیّه، نه مالیه داریم نه عدلیّه، نه مدارس داریم نه مجالس، نه معارف نه محارف، نه فلاحت نه زراعت، نه علم عسکری نه ترتیب لشکری، نه آسایش نه آرامش، نه حال نه مال، نه شب نه روز، نه ربّ نه ربّ، نه ونه، نه ونه با اینکه پادشاهی داریم مانند این پادشاه (مظفرالدین شاه) رؤف و مهربان متدین و مسلمان نسبت بسلاطین قاجاریه از همه بهتر است با اینکه جمعی مفسد بد منش دور او را گرفته اند باز مایل بمعارف و علوم است چنانکه در مدت هشت سال سلطنت این پادشاه چه قدر مدارس و مکاتب ایجاد و احداث شده است و بچه اندازه مردم بیدار و هوشیار. در اغلب امور خیریه اول این پادشاه پول میدهد و بهر اندازه که بعرض او برسانند در امور مقدسه اعانت میفرماید مانع ترقی نیست و عائق تمدن نه، بلکه اگر وزرای خائن بگذارند در اعلی مرتبه همراهی است و در ترقیات این ملت و مملکت به يك درجه ساعی (۱) و از حسن تصادف و اتفاق در این عصر و زمان عالم و رئیس روحانی هم مانند جناب آقا میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی داریم که تا کنون عالمی باین خوبی و آگاهی و صحت (۱) آنچه از مدایح این پادشاه گفتم بمقتضای آن عصر بود که غیر از این ممکن نبود گفته شود:

خود تاب نیاورد با کمال بی اسبابی بطرف استرآباد رهسپار شد و چون حضرت وزیر داخله و سایر اولیای امور حس ملیت و قوه بازوی این جوان را میدانستند حکومت سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و فرماندهی قشون مازندران و کلیه نقاط حکومتی مشارالیه را بعهد خود او باز گذاشتند لدی الورد ابواب سعادت بر مردم نجیب استرآباد باز شد متجاوز از بیست نفر از اسرارا که در استبداد صغیر گرفتار چنگ و حشیان ترا کمه شده بودند مستخلص کرد و عراده توپ دولت را که در زمان فطرت بدست یاغیان ایل افتاده بود مسترد داشت و کیل ترا کمه که معلوم است چه قدر باندل سعی و جهد میخواستند منتخب و بطهران اعزام داد مابین یموت و ولایت را اصلاح کرد و سران ترا کمه را بانجمن ملی حاضر نموده بخدمت این حکومت مشروطه قسم داد سالارین مستبد وطن فروش را روانه اسفل السافلین داشت تأسیس

وانصاف ندیدیم ، سیاسی میدانند خطوط خارجه را میخواند ، بحقوق ملل عارف ، بقوانین ممالک ودول واقف ، ملت دوست ، معارف خواه ، وطن شناس ، دولتخواه ، بمواقف ومقتضیات عصر آگاه ، بادانش ودوربین ، موشکاف ونکته چین ، بمعضلات امورینا ، خرده بین وخرده گیر وخرده دان ودانا ، غیرتمند وجوانمرد ، با ذوق واهل درد ، برای وطن شب وروز درچاره جوئی وخیر گوئی ، درامور خیریه سعی وجاهد ودرترقی ملیه مجاهد ، مخصوصاً برای اصلاح معارف ایران سری پرشوردارد ودقیقه آرام ندارد مشوق مدارس ومکاتب ، مروج جراید ومکاسب ، چنانچه خود مدرسه اسلام را درطهران افتتاح نمود وازسایرمدارس ومکاتب ملیه تشویق نمود وحق این است با موانعی که درپیش بود لولا وجود ایشان واقداماتشان کارمدارس ومکاتب نضجی نمیگرفت واغلب جرأت اقدام باینگونه امورنداشتند همه میدانید که درابتدای افتتاح مدارس بعضی ازمغرضین بعوام الناس مشتبّه کرده بودند که مباشرین مکاتب واجزاء مدارس کافرونجس اند وبمردم گفته بودند که این مدارس اطفال مسلمانانرا بی دین وخارج از مذهب میکنند نزدیک بود که رشته مکاتب ازهم گسیخته گردد که جناب حجة الاسلام مدرسه اسلام را تأسیس نمود آنوقت مردم دانستند که مدرسه وعلم منافاتی با دین داری ندارد و این وجود محترم در ترویج مذهب اسلام ودر تقویت واجرای قوانین خیرالانام مراقبتی تام دارد کما اینکه مجلسی هم برای شبهات مذهبی منعقد فرمود ومعارف را حتی المقدور دراین مملکت دائر وتشویق نمود . آثار خیریه و اقدامات بریه ایشانرا همه میدانید .

حالا با داشتن پادشاهی چنان ورئیس روحانی چنین تا یک اندازه مقتضی موجود وموانع مفقود واین ایام لیل وظلمانی برای ما ایرانیان وخیرخواهان اسعد زمان مغتنم ومسمود . وقت را غنیمت دانید وفرصت را مغتنم شمارید بیایید جنبش وحرکتی نمائید ودرموجبات ترقی مملکت و تربیت افراد ملت واینها وطن عزیز کوشش وجوشش نمائید شاید بالاخره بتوانید اهالی مملکت را ازقید عبودیت واسارت رهایی داده آزاد سازید ومقام منبع شرف وملیت وقومیت وافتخار را درک نمائید وخود را بمقام عزت وسربلندی برسانید وآبهای رفته را بزور بازوی غیرت وحمت بجوی بازآرید (خوانندگان میدانند هنگام نطق وخطابه نظربه تنه وهیجان خاطر مخاطب وبیداری قلوب است وباید اغراق ومبالغه درنطق باشد تا سائق غیرت شود) جناب ذوالریاستین آقامیرزا احمد کرمانی که حاضر درآن مجلس بودوسنش قریب بچهل سال شخص فاضل باعلم ودارای اخلاق حمیده وصفات محموده ملت خواه ووطن دوست

مدرسه امیریه را که تمام اساسیه ولباس وهمه چیز آن از کیسه خود این جوانمرد راد است نمود بلدیه ونظمیه را تشکیل کرده اموال واسلحه را که دراین مدت بنهب وغارت رفته بود استرداد فرمود والیوم مشغول تشکیل اردوی نظامی است تا ازاین کارچه نتیجه بگیرد .

خداوند امثال این جوانان عالم وطن خواه را که جامع شرایط خدمتگذاری ملت هستند دراین مملکت زیاد کند که یار شاطرند نه بار خاطر امیدواریم که امیراعظم از زحمات خود خسته نشود وعنقریب استرآباد را نمونه از شهرهای نظامی فرنگ که بچشم خود دیده نماید . باری ما درین تاریخ خود زحمات وصدمات امیراعظم را در هر مقامی مشروحاً ذکر نموده ایم در این مقام چند اسر را خاطر نشان خواننده تاریخ میداریم .

(مؤلف صرف صالحی) از سابق مسبق بمقصود بود کلام بنده را قطع نموده و چنین گفت امیدواریم که در چنین ایام و از برکت حقیقت اسلام بتوانیم تخم علوم و معارف و تربیت و بیداری را در قلوب افراد بکاریم و چند دیگر حاصل و ثمر را برداریم و یا تخمی را که پیشینیان کاشته اند ما آبیاری کنیم و ثمر را برگیریم زیرا که تا کنون بطوری که باید و شاید کسی نگفت و بخیال بیداری مردم که افتادند بآخر نرسانیدند و قدمهای مردانه مجدانه آنانرا قطع کردند و دشمنان تمدن آنها را بزواپای محبسه‌های تنگ و تاریک انداختند لکن امروز که ما بتقویت و همراهی جناب حجة الاسلام اتفاق کنیم و اتحاد و وفاق نمائیم و معایب و خرابیها را به اهالی ارائه دهیم قهراً و طبعاً خود اهالی رفته رفته در مقام اصلاح برمی آیند بعد از آنی که در مقام اصلاح برآمدند البته بجائی میرسند.

بنده نگارنده گفت هر گاه اجازه بدهید قدری از کتاب ابراهیم بیک را که بیان میکند حالت ایران و ایرانی را بخوانم حاضرین که بعضی از آنها مسبق بمقصود بودند فرمودند البته بخوانید زیرا که انعقاد این مجلس برای اینگونه مذاکرات است نگارنده فوراً کتاب را باز کرده صفحه (۶۶) را که خطاب بوزیر داخله است خواندم سبب خواندن کتاب ابراهیم بیک چند امر بود.

اول آنکه همه اهالی آن مجلس جرئت استماع اینگونه مذاکرات را نداشتند و از ترس آنکه شاید خبر به عین الدوله برسد در شرف حرکت کردن و رفتن بودند ولی کتاب خواندن چندان نقلی و ترسی نداشت.

دویم آنکه ایرانیان مطالبی را که در کتاب باشد بهتر اهمیت بآن میدهند و خوب حاضر و مهابی استماع میشوند.

سیم آنکه هر کس متکلم باین کلمات میشد فوراً باو می بستند که بابی و لامذهب است لکن در خواندن کتاب محذوری نبود.

چهارم آنکه کتاب ابراهیم بیک تازه شایع شده بود هر کس نسخه آنرا نداشت و مایل بشنیدن و خواندن مطالب آن بودند.

این جواب را هم نگارنده با بعضی مهیا کرده بودیم که اگر گرفتار شویم و یکی از ملاها بر ما ایراد وارد سازد که این کتاب از کتب ضالّه است چرا میخواندید باو بگوئیم ما برای اینکه ردی بر آن بنویسیم و بعض مطالب آنرا نقض کنیم آنرا میخواندیم خلاصه کتاب را در دست گرفته چنین خواندم.

اول آنکه امیراعظم از اشخاصی است که از اول مشروطیت ایران الی کنون یکقدم مخالف این اساس بر نداشته است و از اول تا بآخر همراه بوده و مباشر بسیاری از امور.

دوم آنکه اگر ما ده نفر مانند این جوانمرد در این مملکت داشتیم هر آینه امروز این مملکت با ممالک متمدنه برابری بلکه بیش هم بوده.

سوم آنکه امیراعظم یک شرافتی از برای اهالی استرآباد ثابت نمود که تا قیام قیامت صحایف تاریخ نام آنان را بخوبی ذکر مینماید چه در این مدت قلیل انجمن ولایتی و عدلیه و نظمی و بلدیّه و مدرسه بلکه معارف آنجا را برپا و تأسیس نمود که و کیل ترا که مسّی بآدینه محمد خان است با همان لباس ایلیت و یک عالم شرف و افتخار در مجلس مقدس با علما و بزرگان وزراء همسر و هم مشرب

خطاب بوزیر داخله

حالا بفرمائید به بینم در کدامین شهر از شهر های این مملکت وسیع بیمارخانه بنا نهاده اید و یادار العجزه مسکن ایتمی ساخته و برای تربیت اطفال بی کس ملت دارالصنایمی پرداخته اید و در کدامین قصبه از قصبات وطن برای تسهیل نقلیات راههای شوسه درست کرده اید و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایه حیات ملک و ملت است فراهم آورده اید در باب ترقی تجارت مملکت که دولتهای بزرگ دقیقه از آن غفلت نکرده بلکه ملیونها پول در راه توسعه آن خرج نموده اند و در موقع اقتضا برای حصول آن مقصود خونریزیها کرده اند چه اقدامات مجذانه از شما سر زده است آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از امتعه ایران چه قدر بخارج حمل و نقل میشود یا چه قدر مالالتجاره از خارج داخل این مملکت میشود عجباً هیچ بخاطر مبارك عالی خطور کرده است تدبیری بکار برده باشید که مقدار امتعه و محصولات داخلیه که بخارج میرود پیش از آن باشد که از خارج بمملکت داخل میشود تا دخل وطن را برخرج آن غلبه روی داده رعیت را بدان وسیله توانائی حاصل آید و خزانه دولت آباد گردد چرا باید رعیت ایران تاجزئیات لوازم زندگانی محتاج خارجه باشد آیا شمع کافوری را خدای تعالی نصیب کامله خود اختصاص داده یا کار بشر است مگر قند از آسمان میبارد عجباً خاک ایران استعداد رویانیدن چغندر و یا نیشکر را ندارد مگر پیه گاو و گوسفند ایران مانند پیه مواسی و دواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست یا للعجب مگر اینهمه پنبه ایران که بکرورها بخارج میبرند کفایت ملبوس اهالی را نمیکند جناب وزیر از مقدار نفوس و جمعیت ایران هیچ خبر دارید؟ از مقدار توالد و تناسل که مایه بقا و دوام قومیت و ملیت ما است آگاه هستید؟ آیا تاکنون اسباب مهاجرت اینهمه ایرانی را که بممالک روس و عثمانی و هند پراکنده میشوند تحقیق فرموده تدبیری برای منع اینکار بکار برده اید؟ چرا اقدامات بکار نمیبرید که برای رفع احتیاج ملت اقلاً در بعضی ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر بنام سرکار ساخته و پرداخته گردد خواهید فرمود که ساختن (فابریک) وظیفه و تکلیف من نیست سلمنا لکن تدبیر احداث آن و تشویق نمودن ملت و ضامن شدن بحفظ حقوق رعیت کار وزیر با کفایت و خردمند با انصاف است بخدا در ممالک خارجه اینها را که یکان یکان شمرده همه از تکالیف وزیر داخله است باید رشته اینگونه نیک بختیها را او از هر جانب پیدا کرده بدست رعیت بسپارد هر گاه نکند معاقب

و جلس و جلوس مینماید .

چه افتخاری بهتر و برتر که وکیل یک شهری و یک ایلی از خود آنها باشد خلاصه امیر اعظم راضی نشد که دست ثقلب درانتخاب و کلاء استرآباد افتد (ایکاش یکنفر مانند امیر اعظم هم دروطن عزیز نگارنده بود که مانع میشد از اینکه یک افتخار بزرگی از اهالی کرمان سلب شود) و ما دراین مقام چند فقره از تلگرافات و نوشتجات راجع باسترآباد را درج میکنیم اگرچه در تاریخ مشروحاً ذکر شده است لکن مقدم بر آن یک دو سطر می نویسیم و آن اینست که امیر اعظم با آن ریاست و بزرگی و آن شأن و مقامی را که حایز و حاوی است پس از آنکه مدرسه امیریه را در استرآباد افتتاح نمود و معلم از طهران تقاضا نمود چند روزی را خودش در مدرسه درس میگفت آیا تصور میشود که

و مشغول است چرا اسباب پریشانی و پراکندگی ملت را نمیرسید که سبب چیست سالیانه چندین هزار رعیت ایران ترك دار و دیار خود گفته بنفك عثمانی و روس و هند میریزند و در ممالك غربت در پیش دوست و بیگانه بدان ذلت و خواری و پریشان روزگاری بسر میبرند آیا هنوز زمان آن نرسیده که وزرای ایران رعیت را بحکام و حکام را به پیشکار و پیشکار را به بیگلر بیگی و داروغه و آنان به کدخدایان و ایشانهم بفراشباشی و نایب نفروشند .

در کدامین مملکت دیده شده است که داروغه کی شهر را با جاره بدهند و انگهی به اراذل و ادانی ناس. آخر انصاف باید کرد این مأموریت گرامی را در ممالك متمدنه دایره پلیس مینماید آیارواست که پلیس مردمان بی سروپا و بی سواد باشند و علاوه بر همه عدم لیاقت تجار زادگان محترم را به اسباب چینیهای گوناگون بانواع کارهای نامناسب متهم ساخته آبرو و اعتبارشان را برای پنج تومان یا مال سازند و از جوان با حیا و نجیبی برای شرم از پدر و مادر و برادر بی هیچ تقصیری چهل پنجاه تومان یا زیاده تر بنام جریمه بگیرند آیا از وضع ناگوار این گمرکخانه های بی تعرفه که موجب هزار گونه شماتت دوست و دشمن است خبر ندارید که از يك جور متاع داخنه و یا خارجه از یکی دو تومان و از دیگری يك تومان و از یکی دیگر که گویا پدرش سرباز یا برادرش توپچی است پنجهزار میگیرند. اصلاح اینهم که محتاج بیول و آدم یا تدبیر آسمانی نیست تا چند در دست حکام ظالم در باب رفتار آنان با رعیت و اخذ مالیات کتابچه و دستور العمل مانندی نخواهد شد تا کی حال این ودایع گرانهای خدای داده را که رعیتش نام است رعایت نخواهید فرمود آنانرا بهوای نفس حکام بی مروت سپرده ناگزیر از تبعیت خواهشهای رذیلانه آن فرومایگان خواهید داشت آیا دولت سه هزار ساله ایران مقتدر نیست که در هر يك از شهرهای معظم خود اداره صحیه برپا نموده سه چهار نفر طبیب موظف بدانجاها بگمارد که مردمان آن شهر را از اجل معلقی که اثر جهل و نادانی متطبین (۱) است برهاند چرا بجهت معالجه جذام و برص که در دوره اول معالجه آنها خیلی آسانست بیمارخانه نباشد که در هر شهر مسافر در اول ورود بجماعتی ازین بدبختان دوچار نشود که از آسیب این مرض کشیف لب و دماغشان ریخته و چشم و دهانشان را اعوجاج روی داده کف گدائی به پیش خودی و بیگانه دراز کرده خودشان هم

(۱) متطبب در زبان عرب کسی را گویند که خیلی طب بداند و در فارسی کسی را گویند که علم طب را بخود ببندد و در واقع نداند .

حاکم يك ولايتی اوهم مثل امیر اعظم شخصی خودش را برای ترقی ابناء وطن معلم قرار دهد و این زحمت را بر خود هموار نماید بلی عقلا و دانشمندان و خورده بینان همه وقت از بزرگان و رجال مملکت این گونه سلوك را متوقع و منتظر بوده اند .

باری انجمن ولايتی استرآباد که اجزاء و اعضاء آن از علماء و بزرگان استرآباد میباشد مکتوب ذیل را بآن رادمرد می نویسد و هذا صورته .

مانند وحوش در بیابان زیست کنند و از دار و دیار مطرود و در نظر اهل و عیال منفور باشند بخدای که از برای مرد وطن دوست غیرتمند مرك از دیدن حالت آن بدبختان سهل و آساتراست من یکبار آنان را دیدم و هنوز دلم در تب و تاب است شما همه روزه می بینید و هیچ کردی بدامن کبریای شما نمی نشیند مگر نه اینان ابنای وطن شما و برادران دینی شما نیستند دیگران برای حفظ حیات يك تن از ابنای وطن و بنی نوع خودشان چه زحمتهای برخوردار نموده چه پولها خرج میکنند اصلاح این کارها که در انظار خارجه موجب ننگ دولت و ملت و اسباب هزار گونه سرزنش خودی و بیگانه است محتاج چندان مخارج گزاف نیست که دولت و ملت از تدارك آن عاجز باشند بوحدانیت خدا قسم از خود ملت وجه اصلاح اینگونه معایب را که سبب کاهش شئون دولت در انظار بیگانگانست بسهل ترین وجهی میتوان گرفت که از آن روی در ظرف بیست و سی سال اولاد و اقارب و بستگان يك مرد فقیهی که خود بوساطت چندین نفر از دولت تنها سالیانه شصت تومان وظیفه دعا گوئی داشت اکنون صاحب پنج کرور ثروت و سامان بشوند اما برای اصلاح نقایص جزئیة وطن نمیشود به اعانت عمومی رجوع نمود و همچنان کار مقدسی را از پیش برد در این باب آنچه لازم است تنها حس نیت و تدبیر و درستکاری و بی طمعی است در صورتیکه ملت خود را از دولت و دولت خود را از ملت دانست و فهمید که اینان لازم غیرمفارق و تنها در لفظ دو اما در معنی واحدند همه کارهای سخت ساخته و پرداخته میشود از دولت و میامن اتفاق این دو عنصر گرامی وطن هیچگونه مشکلاتی در مقابل پایداری نتواند نمود . دولت همه ز اتفاق خیزد - بی دولتی از نفاق خیزد . بدستکاری عدالت و مساوات بر همه سختیها غلبه توان نمود در اثنای این مسافرت که قسمت قلیلی از ممالک ایران را دیدم دلم خون شد همه جا ملك پریشان ملت پریشان تجارت پریشان خیال پریشان عقاید پریشان شهر پریشان شهریار پریشان خدا ایرا این چه پریشانی است تعجب دارم که با اینهمه پریشانی دیگر این جمعیت وزراء چه لازم است عرض بنده همین بود که از شما بیرسم سبب این همه پریشانی چیست اگر رسول خدا از شما بیرسد که ای وزیرای ایران و ای رؤسای ملت کو شریعت من ، کو اسباب جهاد شما ، کو مجاهدین شما ، کو ایمان شما که من حب وطن را ردیف آن قرار داده ام چه جواب عرض خواهید کرد و چه عذر خواهید آورد هر گاه يك دوست و یا دشمنی از شما بیرسد که آیا چه مانع شد که در مدت این پنجاه شصت سال سلطنت که

مکتوب انجمن استرآباد بایالت جلیله

نمره ۳۹ مورخه پنجشنبه ۹ ذی الحجة الحرام ۱۳۲۷

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا ایالت جلیله استرآباد دامت شو کته العالیه در باب علت تعطیل ادارات حکومتی که مرقوم فرموده هر سواد آرتیکلی که در روزنامه شرق مندرج شده ملاحظه و اسباب حیرت شد که چرا باید خاطر مبارك از يك همچو آرتیکلی که فصول مندرجه در آن به هیچوجه مناسبتی با ترتیبات حاضره آن وجود مقدس ندارد مکدر شود زحماتی و خطراتی که آن وجود مقدس برای اعاده انتظامات این مملکت استرآباد تحمل کردید از خاطر عموم محو نخواهد

بی‌منازعه خارج در نهایت استقلال و راحتی حکم می‌راندید نتوانستید از این بیست و پنج کرور (۱) جمعیت ایران بیست و پنج نفر را تربیت کنید که بتوانند بطور لایق از عهده اداره گمرکات مملکت بر آیند تا محتاج نشوید که از فرنگستان ملل خارجه را بموجب کزاف کرایه کرده بگمرک خانه های خودتان بگذارید چه جواب خواهید گفت .

اگر بیگانه از شما بپرسد که چه مانع پیش آمد که شما در مدت شصت سال نتوانستید بمالیات این مملکت وسیع حاصل خیز يك ملیون تومان بیفزائید که خرج تزئید اسباب مدافعه وطن شود چه جواب مُسکت بر او خواهید داد و حال آنکه در ظرف این مدت شصت سال بمالیات سایر مملکت های دور و نزدیک چند مقابل اول افزوده اند و همان مقدار نیز آبادی و جمعیت آنها زیاد شده است اگر ناموس خودتان از شما بپرسد چه صرفه دیدید که مداخل مملکت را فقط منحصر باخذ رشوه و تعارف و جریبه داشتید و از فراهم آوردن اسباب تزئید مالیات و توسیع دایره تجارت و زراعت و وطن غفلت ورزیدید چه پاسخ خواهید داد که موجب رفع سرافکنندگی شما گردد آیا می‌ت رسید که از اصلاح جنگلهای مملکت و کار فرمودن معادن بی‌صاحب و فراهم آوردن اسباب نقلیات و وطن کمتر از تاخت و تاز رعیت منافع حاصل آید آیا نمیدانید که رعیت بمثابه دست و پای دولت است و پریشانی امروزه آنان پنج روز دیگر سبب خواری و پریشانی خود شما است انتهى .

تا اینجای کتاب خوانده شد و تا يك اندازه مقصود بعمل آمد چه اکثر از حاضرین مسبوق و مهیا و مستعد بودند اشخاصی هم که مسبوق نبودند اگر چه پس از اظهار حرارت به بروود دائمی برگشتند لکن بکلی مایوس نشدیم .

نگارنده گفت آقایان بسیاری از اشخاص قبل از این شروع باینکار کرده اند اما مدعی به راخیلی بزرگ وانمود کردند و مانند ناصرالدین شاهی برای آنان مانع و عائق بود و علما هم همراهی نکردند باین جهت بمقصود خود نایل نشده اند لکن ما ادعا و مقصود را منحصر می کنیم بتقاضای اجرای قرآن طرف هم مظفرالدین شاه است که حالش معلوم است آقای طباطبائی هم باما همراه است آقایان دیگر هم

(۱) نمیدانم این عدد بیست و پنج کرور را که در بین ایرانیان انداخته است که از مسلمات و بدیهیات اولیه شده است و حال آنکه جمعیت ایران تا کنون تعداد نشده است و بطور تخمین هم از پنجاه کرور متجاوز است .

شد و انشاء الله تعالی از ناحیه مقدسه حجة عصر و امام زمان ارواح العالمین له الفداء توجه مخصوص بتمام درستکاران و وطن پرستان که سبب رفع کدورت ناشی از این قسم آرتیکل شود خواهد شد فوراً تلگرافی حضور مبارک وزارت جلیله داخله عرض شده که در صدد رفع این عویصه شرف سوز بر آیند و علی العجاله عرض عموم اعضاء انجمن ولایتی و تجار محترم و وطن پرستان و خیر خواهان ملت استرآباد بحضور مرحمت ماسور آنست که از تعطیل ادارات صرف نظر فرموده و امر بتحصیل فرمایند و از زحمات و خدماتی که در راه این ملت و این مملکت کشیده اید حیفتان بیاید و اگر خدای نخواستہ در صدد امر بتحصیل بر نیائید قهراً امر منجر بتعطیل انجمن ولایتی خواهد گردید . ادام الله تعالی ایام اجلالکم (محل مهر انجمن ولایتی استرآباد) و نیز دو فقره از تلگرافاتی که بین امیر اعظم و وزارت داخله مخابره شده است در این موقع درج میکنیم

چون مقصود ما را که اجرای قرآن است بدانند البته همراهی خواهند فرمود شیخ محمد فیلسوف شیرازی که از حاضرین بود گفت این شیخ فضل الله و شیخ عبدالنبی و بعض دیگر را که من می بینم اگر العیاذ بالله خدا با آنها طرف شود و بخلاف ریاست آنها رفتار نماید هر آینه او را تکفیر مینمایند چه جای کلام خدا دیگری گفت باید از طریق خودشان وارد شد و جلب ریاست بطرف آنها نمائیم تا حاضر شوند نکارنده گفت آقایان مقتضیات زمان را اگر بخواهید بدانید این عرض و حکایت مرا گوش دهید .

در چند سال قبل به ناصرالدین شاه راپورت دادند که شب ها جمعی در محله سنگلج در یک خانه اجتماع کرده و در امر مملکت و اصلاح مذاکره می کنند پادشاه جمعی را فرستاد شش هفت نفر از اصلاح خواهان که دورهم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را بحضور پادشاه بردند چاهی که در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن میریختند و یا برای همین جور کارها مهیا بود سنک سر آن را برداشته مأخوذین را در آن چاه انداختند آنوقت خود پادشاه تفنگ را بدست گرفته متجاوز از سی فشنگ از پی آنان فرستاد که باعتقاد خود زودتر آنها را به اسفل السافلین رساند و حاضرین را هر کدامی یک اشرفی انعام داد برای شکرانه موفقیت بر قتل آنها لکن مظفرالدین شاه از قتل یک نفر میرزا رضای کرمانی نادم است و از مرحوم شدن حاج میرزا احمد کرمانی در انبار بوحشت دیگر آنکه مقصود ما اجراء قرآن است و بس .

امروز از هزار نفر اهل این شهر یک نفر را ما با خود همراه کنیم بمقصود خواهیم رسید آفاسید برهان خلغالی که حاضر در آن مجلس بود گفت در هر مملکتی که تمدن و ترقی و قانون ظاهر شده است از غیر پایتخت شروع شده است و از جماعت فقراء و کسبه اقدام شده است شما میخواهید در پایتخت که اهالی آن همه پرورده نعمتهای شاه و هوا خواهان سلطنت اند این مقصود را پیش ببرید و انگهی به اطمینان رؤساء و صاحبان مسند برفرض که ما مقصود را پیش بردیم فردا همین آقایان که شما بقوه ایشان مستظهرید بر مردم مسلط خواهند شد منتها تغییر موضوع را سبب شدید . جناب ذوالریاستین کرمانی گفت مقصود ما بیداری مردم است از راه اجراء قرآن اگر ما اقدام نکنیم دیگران اقدام خواهند کرد پس خوب است ما بمفاد کنتم خیرامه اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر دامن همت و عزم را بکمر زده و لا اقل تکلیف خود را که بیداری مردم باشد بجای آوریم حاضرین در مقام

و مابقی را راجع بتاریخ بیداریم .

تلگراف

مقام منیع وزارت جلیله داخله دو روز قبل تلگرافی در فرستادن میر سعید الله خان سالار مقتدر عرض شد الساعه بطوریکه از مأمورین تلگراف خبر رسید بواسطه عادتیکه بتریاک داشت و مسلول بودن در تاش دارفانی را وداع کرده با اینکه فیلسوفهای این ولایت عقیده شان بر این بود که بعضی استماع دستگیری او ترا که اغتشاش فوق العاده خواهند کرد و برای عقد اتحادیکه فیما بین سالار و حضرات بسته شده بود در این مورد از شرارت ذره فرو گذار نخواهند نمود فدوی پس از اعزام سالار بطهران تمام سران وقضاة و رؤسای طوایف را بشهر احضار کردم و امروز وارد شهر شدند و متفقاً بانجمن رفیقیم

اتحاد و اتفاق برآمده و باهم معامله نمودند که تا آخرین قوای خود را در بیداری اهل وطن مصروف دارند و از لازمه سعی و کوشش کوتاهی نکنند و در تزئید اجزاء انجمن بدقت بذل جهد فرمایند و چیز را عائق و مانع از برای این مقصود مقدس ندانند و از هیچگونه فداکاری در این مشروع مهم مضایقه ننمایند و ترك جان و مال و خانمان و عیال را سهل ترین اقدام بشمارند تا باین وسیله و واسطه گوی سعادت و جوانمردی را از میدان بر بایند . جناب آقا شیخ حسینعلی ادیب بهبهانی که نیز حاضر بود گفت اما من تا جایی که مزاحمت با تکلیف شرعی من نداشته باشد حاضرم . جواب گفته شد شما از دایره امر بمعروف و نهی از منکر خارج نشوید .

نگارنده بیان کرد اگر با اینحال بمائیم پنجسال دیگر این مملکت اسلامی بدست خارجه خواهد افتاد پس مسئله حفظ بیضه اسلام ما را مکلف کرده است بر حرکت اگر چه حرکت مذبوح هم باشد . مجلس باینجا ختم و اجزاء متفرق شدند .

روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه هزار و سیصد و بیست و دو که مطابق بود با سوم مارس ماه فرانسه ۱۹۰۵ در خانه جناب ذوالریاستین کرمانی انجمن منعقد گردید سر بازان راه صلاح و فلاح وطن در حالتی که از همه چیز جز حب وطن و ارسته و کمر غیرتمندی و مردانگی برای نجات ملت اسلامی و هموطنان عزیز خود محکم بسته بادلای پر خون و سری پر شور اجتماع فرمودند بعد از صرف غذا و غلیان میزبان محترم چنین فرمود :

آقایان و برادران عزیز بدانید که تا افراد ملت عالم نشوند حقوق خود را نخواهند دانست و تا عموم مردم حقوق خود را ندانند امید اصلاح نداشته باشید ملاحظه فرمائید در هیچ مملکتی از ما کولات و مشروبات عمومی بهیچ اسم دیناری نمیکیرند و این مملکت ما برعکس است آنچه فشار می آورند بفقراء و ضعفاست و هر چه اخذ مینمایند از حقوق فقراء میباشد ناصرالدین شاه لعنت نامه نوشته و فرمان باصحه چاپ کرده و منتشر نمودند و سنگ لغت نامه را بدیوار مسجد شاه طهران نصب نموده اند که از نان و گوشت که غذای عمومی است مالیات نگیرند این ایام عین الدوله صدراعظم ایران روزی هزار تومان با اسم تعارف از خبازخانه و قصابخانه طهران میگيرد که نان و گوشت را بهر قیمتی که بخواهند بفروشند میگویند اعلیحضرت مظفرالدین شاه گمرك داخله را بخشیده لکن حاکم حق الحکومه میخواهد دم دروازه از هر چه وارد شود با اسم حق الحکومه و تعارف و رشوه بسختی مطالبه می کنند بلکه باسامی

و تمام آنها بکلام الله مجید در همراهی با اساس مشروطیت و مبانی عدل و داد قسم یاد نمودند و قبل از ورود بانجمن هم خبر فوت سالار منتشر شد ابدأ آسمان بر زمین نیامد بفضل الهی عجله که هیچ کس قدرت اقدامی ندارد و در موقع رفتن بصحرا هم دو عراده توپ که سابق از آق قلعه برده و در اردوی خود برای شلیک نگاه داشته بودند عنفاً گرفتیم و در باب تعیین و کیل هم از ترا که اقدامات نمودم و تا چند روز دیگر انتخاب کرده بطهران می فرستند با اینکه فدوی هیچوقت بر جز خوانی عادت نکرده ام در این موقع عرضه میدارم که سالارین مستبد خائن وطن فروش بدرک رفتند و اغتشاشات این ولایت مرتفع و اموال مسروقه و اسرا را گرفتیم و دو عراده توپ دولت را مسترد و و کیل طوایف را معین و اصلاح بین ولایت و بیوت را نمودم و اعاده و انتظامات را دادم و با کمال جرئت بتاج و تخت کیانی و بسر مبارک حضرت اشرف

مختلفه و عناوین متفرقه تا باسم حق الحکومه و یا بنام حق الصداده و یا بنام حق کدخدا و یا باسم قیان - داری یکجادم دروازه و یکجا میدان و سراها بهراسم و رسم که بتوانند از مردم بگیرند مگر آنکه صاحب مال یکی از رؤساء و علماء و رجال دولت باشد و یا بستگی بآنها و یا از آنها نوشته در دست داشته باشد اگر صدراعظمی هم عمل خیری نماید و تخفیفی صادر کند صدراعظم بعد از او آنرا نسخ مینماید و قبول این ظلمها بواسطه جهالت ما میباشد .

نگارنده گفت چند روز قبل از این آقا سید مرتضی باسمه چی مدعی شد که کارخانه صابون‌ریزی دایر کند و صابون بعمل آورد که مثل صابون خارجه باشد و ارزانتر از صابون متعارفی هم بفروشد امتیاز هم نمیخواست فقط اذنی میخواست که صابون پزها مانع او نشوند مالیات دیوان را هم میداد نمونه صابون راهم بانواع مختلفه بمن داد من هم صابون آنرا خدمت آقای طباطبائی ارائه دادم جناب معظم فرمود عریضه کند بعین الدوله چون این عمل خدمتی است بمملکت و رفع احتیاج داخله را از خارجه میکند لذا من از او معاونت میکنم . نگارنده پیغام آقای طباطبائی را به آقا سید مرتضی گفته و او را تشویق نموده او هم عریضه کرد به صدراعظم آقای طباطبائی هم در اینخصوص چیزی نوشت کافذ آقای طباطبائی و عریضه آقا سید مرتضی را بعین الدوله رسانیده اجازه نامه صادر شد سید بیچاره به اطمینان کامل شروع بعملیات نمود صابون پزها به نظام‌الملک راپورت دادند نظام‌الملک در مقام ممانعت برآمده که مالیات صابون را ناصرالدین شاه بیدرمن داده است و اوهم وقف نموده است که باید برود بنجف اشرف و صرف روشنائی مقبره پدرم گردد آقا سید مرتضی آنچه گفت من مالیات را میپردازم جواب دادند که صابون تو که باین خوبی درآید سایر صابونها را میشکنند و آنوقت روشنی قبر پدرم کم میشود سید بیچاره گفت من امتیاز نخواستم بسایرین هم یادخواهم داد بخرج نرفت مخارج گزافی که سید کرده بود دماغشرا سوزانید لباسهای نگارنده هم که البته با صابون مجانی خوب شسته میشد بهمان حالت کثافت باقی مانده است برای اینکه در سر مقبره مرحوم نظام‌الملک یک چراغ زیادتیر روشن گردد حالشما آقایان این بدبختی را جز از نکبت جهل میدانید پس کاری بکنید که قانون در مملکت تدوین و اجرا شود پس از تدوین قانون معارف هم تکمیل خواهد شد .

دیگری گفت من منکر لزوم قانون نیستم ولی عرض میکنم اگر علم نباشد قانون که تدوین نمیشود سهل است که هیچ چیز اصلاح نخواهد شد ملاحظه کنید مرحوم امین الدوله کارخانه کبریت‌سازی

قسم میخورم که دیگر در این ولایت کاری نیست که فدوی بتعهدات خود وفا ننموده حالا موقع مواعید حضرت اشرف است که آنشب در دولت منزل فرمودید بقیه را بگو کول بحس پدران حضرت اشرف می‌نمایم (امیراعظم)

جوابی که از طرف وزارت داخله مخابره شده است

حکومت جلیله استرآباد ، سمنان ، دامغان ، شاهرود ، بسطام ، دوقفقره تلگراف محترم حضرت اشرف و الاشرف وصول داد درخصوص سالارین و رفع اغتشاش ولایات و استرداد اموال مسروقه و گرفتن دو عرابه توپ و اصلاح ولایت یموت و انتخاب و کیل و از اظهاراتی که فرموده‌اید مطلع شدم هر یک از این خدمات شهدالله شایان مرحمت مخصوص دولت و بروز اظهار چنین کفایت‌های خارق‌العاده

آورد و در کهریزک کارخانه قند سازی احداث نمود و کلی خرج کرد هم کبریت اورا دیدیم وهم قند آنرا خوردیم در محله دروازه قزوین کارخانه بلور سازی راه انداختند صنایع الدوله کارخانه نخ بافی آورد شیشه ونخ هر دورا دیدید چه شد که همه خراب وبایر ماند این خرابی جزاز بی علمی بود .

جواب گفته شد اینهمه از نبودن قانون بود چه این کارخانها را امین السلطان بواسطه عداوتی که با امین الدوله داشت بایر و خراب خواست زیرا که این کارخانها بدخالت امین الدوله دائر شده بود و در زمان صدارت او اگر قوه امین السلطان تمام نشده بود از مدارس هم امروز خبری و اثری نبود چنانکه نهایت سمی را در انهدام مدارس نمود لکن خدا نخواست و سه قوه در مقابل قوه امین السلطان ایستادگی نمود یکی قوه روحانی آقای طباطبائی دیگر فطانت وزیر کی حاج میرزا یحیی دولت آبادی (۱) سیم اشاعه و تکثیر مدارس والا مؤسین مدارس نزدیک بود مضمحل ومعدوم شوند چنانچه مفتاح الملك (۲) در عین ترقی مدرسه افتتاحیه که عدد شاگردش از سیصد تجاوز کرده بود و اسمش آفاق را گرفته بود يك دفعه از کار و ریاست مدرسه کناره جست و آنهمه خسارترا متحمل گردید و همچنین میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء (۳) که از اساتید دارالخلافه بشمار میرفت و در تاسیس مدارس عزمی راسخ و جهدی کامل داشت یکدفعه از کار عقب نشست و آنهمه مساعی ومجاهدش بهدر رفت و يك عالم حرارت وشوقش به بی میلی امین السلطان منتفی وخاموش شد و کذا سایرین . حالا اگر ما مجبور بودیم که در تحت قانونی باشیم که شاه وصدر اعظم از آن نتوانند مخالفت نمایند این اشخاص بزرگ هرگز دست از مقصد خود بر نمیداشتند .

باری چون قانون جاری نیست اگر امروز مردم بکاری اقدام کنند فردا کسی دیگر آن کار را خراب خواهد باین جهت مردم امنیت و اطمینان ندارند . آیا نظر نمیکنید بحال شرکت عمومی که ملك التجار کتابچه نوشت بلیطی چاپ نمود اعلیحضرت شاهنشاه (مظفر الدین شاه) بصحة مبارك آنرا

(۱) جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی حاوی وقایع تاریخی است شرح حال ایشان عما قریب خواهد آمد .

(۲) جناب مفتاح الملك از اشخاص وطن دوست وعالم است شرح حال ایشان نیز میآید .

(۳) جناب ناظم الاطباء کرمانی صاحب تألیفات بسیار و مدون لغت فارسی است شرح حالات ایشان انشاء الله می آید .

منحصر بوجود محترم خودتانست وحقاً وانصافاً دولتخواهی خود را بیایه قراردادده اید که فضای تحسین و تمجید را گنجایش ادای حق آن نیست معذک بنده چه در حضور وزراء و چه در محضر امناء ملت هیچوقت از شرح وبسط اقدامات غیرتمندانه سرکار والا غفلت نکرده و نخواهم کرد شرحی را که در روزنامه نوشته بود هنوز ندیده ام اولاتلگراف سرکار را در جراید درج خواهم کرد تا همه بدانند خادم وخائن کیست و مقام سرکار والا با آحاد وافراد اهل این مملکت معلوم باشد .

ثانیاً در جلوگیری اینگونه نکات هر اندازه که قانون معین کند ایستادگی کرده رضای مثل سرکار والا نو کر رشید دولت را که جان در راه خدمت ملت ودولت بر کف دست گرفته اید از دست نخواهم داد و ابدأ منتظر نیستم برای این نوع نوشتجات بی مأخذ اسم استعفا بزبان جاری فرمایند امروز روزی

موشح و امین السلطان آنرا مهر نمود هفده نفر یا بیشتر از تجار معتبر پشت بلیطها را مهر و ذیل بلیطها را امضاء نمودند باین بهانه چند کرور پول جمع نمودند حال صاحبان بلیط آنچه مطالبه پول و یا منافع شرکت عمومی را مینمایند جوابی نمیشنوند خیلی که سخت میگیرند ملك التجار میگوید در وسط سرای امیر و یا باغ قصر درשמیران عمارت بنا کرده ام و فلان قدر خرج شده است آنچه شرکاء میگویند ما پول دادیم که امتعه ایرانرا دایر و ترویج و تجارت کنی نه عمارت بنانمایی فحش و تغیر جواب میدهد اگر باز سخت تر بر او بگیرند خواهد گفت بلیط هارا بر عیت خارجه خواهم فروخت چند روز دیگر هم شاید مفلس نامه تمام و بخانه یکی از آقایان و یا بیکی از سفارتخانها متحصن خواهد گردید حالا اگر قانون بود و مجازات و مکافات میدادند و نمیکذارند پول مردم تفریط شود چه قدر شرکتها و انجمنهای تجارتهی تشکیل می یافت البته سدها و از بسته و خط آهن هم کشیده میشد ملت صاحب ثروت و مملکت آباد میبود.

خلاصه مذاکرات بطول انجامید بعضی معتقد باینکه اول باید قانون اجراء شود تا از برکت قانون معارف تکمیل گردد بعضی را عقیده این بود که اول باید معارف را تکمیل نمود چه تا علم نباشد قانون تدوین نخواهد شد. ذوالریاستین که پی بهانه میگشت که کتاب خوانی کند فرمود ما وزارت خارجه را می بینیم که بیک اندازه مردمان عالم راجع کرده است و نسبت با ادارات دیگر بهتر است آیا هیچ اثری بوجود آنها مترتب است و آیا اگر یک عهدنامه و یا یک نوشته را که راجع بخارجه باشد از وزیر آن اداره بخواهند میتواند آنرا دست آورد و یا اگر تاریخ یک واقعه از وقایع را از جناب وزیر استیضاح خواهند از عهده بر خواهد آمد و یا اگر باو بگویند مأمور شما در سرحد سیستان چه قدر از سرحد را باخته است میداند آن مأمور کیست و چه کرده است و بالفرض که بداند بخواهد بدون اذن و اجازه صدر اعظم آنرا عزل و مأمور امینی بجایش نصب کند میتواند و یا توانائی آنکه امریرا که راجع بر عیایای ایرانست راجع بسفیر اسلامبول و یا مأمور مصر نماید دارد یا نه. بالاخره آیا این وزیر امور خارجه فضایح اعمال و افعال وزراء سابق را دانسته یا نه بر فرض دانستن آیا عمل بر طبق علمش میکند یا نه.

کلام که باینجا منجر شد کتابرا یکی برداشته و چنین خواند :

است که یک قسمت معظم مملکت که دارای همه قسم اهمیت مادی و معنوی است بحسن کیفیت سرکار معظم و اولیاء دولت و ملت آسوده باشند ممکن نیست قدر خدمت را بغرض مجهول گذارند سرکار والا حتماً به نتیجه این جانفشانیهای صادقانه خواهید رسید بکفایت و کاردانی مثال مجسم خواهید بود تلگراف حضوری را صبح عرض کردم اگر فرمایشی باشد و خیلی مهم فوری است بفرمائید با همه فرط مشغله که دارم حاضر شوم والا تلگرافاً مرقوم فرمائید جواب فوری عرض خواهم کرد. (وزیر داخله)
در حقیقه از روی انصاف وقتی ملاحظه شود وزیر داخله از روی عقل و انصاف اینهمه تمجید فرموده اند زیرا که همه ساله با چندین هزار قشون و دویست سیصد هزار تومان خرج تراشی حکام این سرحد را با آن بی نظمیها از عهده بر نمی آمدند در همچوزمانی با آنهمه اغتشاش و انقلاب که در اتر آباد

خطاب بوزیر خارجه

جناب وزیر از شما سؤال می‌کند یک نفر غریب و متمصبی از ملت ایران . سبب فضاختی که در ممالک خارجه قونسولهای شما میکنند آیا خبر دارید یا نه . تا چند این تذکره‌های دولت که نمایندهٔ تابعیت ملت ایران در انظار خارجه است مانند کاغذ دواپیچی عطاران بی قدر و بی اعتبار خواهد شد تا کی این بروات شرف ملی مامثل کاغذ کنجفه در محالّ متعدد بفروش خواهد رسید آنهم بقیمتهای متفاوت مثلاً در طهران پنجقران در تبریز یکتومان در کنارارس یکتومان ونیم در قفقاز چهار منات ونیم در خاک عثمانی هفتاد و پنج غروش و گذشته از اینها مأمورین شما در همه جا بهر دزد و دغل و بیسروپائی از تبعهٔ خارجه که چند غروش بدهد این تذکره‌ها را خواهند فروخت که در تمام ممالک عثمانی و روس حتی در فرنگستان بنام تبعهٔ ایران دزدی و انواع فضاختها را مرتکب شده مارا در میان هفتاد و دو ملت رسوا نمایند در بعض جاها که بدست حکومتها افتادند پس از تحقیقات معلوم شود که آن دزد و جیب‌بر یا از آرامنه و یا گرجی قفقاز بوده یا از راهزنان و چپاولان عثمانی که قونسولهای ما آن تذکره را بایشان فروخته‌اند آیا با این حال عظمی برای آن قونسول و یا اعتباری برای آن تذکره که دارای نشان و علامت دولتی و ملتی ماست باقی خواهد ماند . آیارواست که بعضی سفرای شما هم دانسته و فهمیده در مقابل چند لیرای مردار و متعفن از مقام بلند خودشان خجالت نکشیده مرتکب این فضاخت بزرگ شوند این رشوت مشثوم تا چند از مأمورین شما مانع هر گونه مؤاخذه و مسئولیت خواهد بود عجباً هنوز وقت آن نرسیده است که جلو این رسوائیها گرفته شود و دولت و ملت از زیر بار گران بدنامی و ننگ رهائی یابد تا چند قونسولهای دول خارجه بسبب این بی‌نظمیها در وطن ما فعال ما یرید بوده و بالعکس قونسولهای شما در ممالک روم و روس چون دست نشاندهٔ ولایه و حکام از آنان تملق و چاپلوسی خواهند نمود .

سفرای شما محض پرده پوشی بسیئات اعمال خودشان این زیاده روی و تعدیات قونسولهای خارجه را حمل بعدم اقتدار دولت ایران خواهند کرد و شما نخواهید دانست که این معنی غلط است زیرا که در عالم دولتهای ضعیف خیلی هستند هر گاه بنا بر این باشد که اقویاً ضعیفا را یایمال کنند امور دنیا مهمل میماند .

بود و هیچ يك از رجال و امرای ایران زیر بار حکومت و سرداری آنجا نرفته‌اند لکن امیر اعظم بادست خالی و چند نفری معدود از اتباع خود این خدمت بزرگ را قبول نموده و بطوری هم از عهده برآمده است که موجب تحسین عموم ایرانیان شده حتی آنکه وکلای ملت و مبعوثین پارلمان در چند مجلس اظهار تشکر نموده‌اند چنانچه نمرات روزنامهٔ مجلس و سایر جراید مصدق این ادعا است در نمره (۷۱) روزنامهٔ مجلس سال سوم مورخه ۲۷ محرم سنه ۱۳۲۸ در ذیل نطق شاهزاده اسدالله میرزا چنین مینویسد :

بعلاوه لازم میدانم از طرف مجلس مقدس از شاهزاده امیر اعظم اظهار رضایت و امتنانی بشود زیرا که در این موقع خدمت نموده الی آخره .

چند سطر بعد این عبارت مرقوم شده است - رئیس . اظهار امتنان از امیر اعظم صحیح است الخ .

بلی هر دولتی که قانون معین و مدون ندارد به او همه طور رفتار میکنند و دیگری هم مانع نمیشود حالا جنرال قونسول انگلیس یا فرانسه یا روس هر گاه هنر دارند در بلغارستان که حکومتی تازه و جمعیتش زیاده بر سه ملیون نیست بکاری مداخله نمایند و یا اینکه بیکی از تبعه بلغار بگویند که از اینجا برخیزو در آنجا بنشین همانروز نعلهایشانرا میکنند چنانچه تا کنون چندین بار کنده اند بلکه سفراء و قونسولهای خارجه این زیاده روی را که در ایران میکنند خود از سفراء و مأمورین ایران سرمشق گرفته اند درحالتیکه آنان حافظ حقوق رعیتند خود علی ملاءالناس آنانرا بچاپیدن از مأمورین خارجه چه توقع توان داشت در صورتیکه خودمان قانون و عدالت نداریم بچه زبان بایشان توان گفت که باما بعدالت رفتار نمائید بخدا پناه میبریم از این وضع ناگوار که هر جا قدم نهی پراست از دلسوختگان که دود آهشان روی سپهر راتیره و تاریک می کند از تعدیات داخله میگریزند در خارجه بظلمهای بدتر از آن گرفتار میشوند بهر جا و هر ده که در مالک روم و روس میرسی خواهی دید که جمعی بیعار و بیکار بنام فراش دوریکیرا گرفته اسمشرا قونسول گذارده اند و به اتفاق او کمر بتاراج و غارت این بیچارگان آواره از وطن بسته اند که نه در دفتر دولتی اسمی از آنان هست و نه رسمی .

اولا چرا در داخله ابواب ظلم را بر روی ایشان نبست که ترك وطن گویند .
ثانیاً قونسولها چرا از هر يك از این بیچارگان سالی پنج منات بعنوان پول تذکره بگیرند و بکیسه خودشان برود .

هر گاه بفرمائید که آنها را در مقابل مواجب بایشان میدهیم بخدای بسیار مغبون هستید در صورتیکه این پول از رعیت گرفته میشود هر گاه دولت بگیرد و بدین بی سروتانی بی شرم مواجب بدهد سالیانه مبالغ زیاد منفعت خزانه دولت خواهد بود و امثال این رسوائیهان نیز تا یکدرجه از میان خواهد برخواست . امروز در مالک روم و روس هر ایرانی از هر طبقه که باشد وقتی بمیرد اولین وارث او سفیر و قونسول است هر گاه وارث و طلب کار او قدرتی داشته باشند ایشان نیز حصه توانند برد والا فلا و همچنین است مسئله باشیرت . درست حساب شده در ایاب و ذهاب يك نفر ایرانی بزیارت مکه معظمه از هر سرحدی که حرکت کرده چهل و پنج تومان تا بازگشت بدان نقطه پول تذکره و قول باید بدهد و اقلا همه ساله چهار هزار ایرانی بمکه میرود وجه تذکره اینان سالیانه زیاده بر یکصد و شصت هزار تومانست و اگر

در تاریخ انشاء الله خواهد آمد تلگرافاتی که از طرف متحصنین زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و متحصنین سفارتخانه عثمانی بتوسط انجمن سعادت اسلامبول با امیر اعظم مخابره شده است لکن این چند سطر را که بیان میکند شرح حالات و زندگانی این شاهزاده بزرگ را برای این جلوانداخته ایم که سایر شاهزادگان و بزرگان پیروی با اقدامات این جوان غیور نمایند و بدانند صحایف تاریخ چگونه ثبت می نماید افعال نیک و بد را و الاحالات امیر اعظم را دفتری علیحده و کتابی مستقل لازم است و ما آنچه را که خود دیده و یا از تلگرافات و اسناد معتبره و اشخاص موثق شنیده و بدست آورده در مجلدات تاریخ نوشته و انشاء الله خواهد آمد .

در سالی ده هزار نفر مشرف شوند تقریباً به يك كرور تومان میرسد که با این مبلغ در تمام نقاط مهمه و مقتضیه ممالک روس و عثمانی قونسولهای با مواجب و تعلیمات مخصوصه توان گذاشت که در حین وقوع شکوه و شکایتی طرف مؤاخذة و عتاب هم بشوند .

در بندر جده که دروازه قبله ما و طرف توجه عموم اسلامیان است چرا باید کاربرد ازنجیب و با ادب و متدین پادشاه شناس از خانواده معروف صاحب علم و سواد نباشد و همه ساله در بیع من ترید کاربرد از آنجا را بدست هر سفله بی پدر و فرومایه و بی سواد در مقابل یکی دو هزار لیرا بسپارند و او را بر جان و مال حجاج که رعایت خاطر و حفظ حقوقشان بر ذمت دولت واجب است صاحب اختیار سازند و او از هرتند کره زیاده از يك تومان ما نگیرد بی شرفانه و بی باکانه نیم لیرا که معادل دو تومان و نیم است گرفته و باز دست بر ندارد با جمال و جمال نیز در تراخت و تاز آنان شریک شود و برای کرایه شتر و الاغی که از جده بمکه سایرین یعنی مسافرین خاک عثمانی و مصر و جزایر و هولند و هند و قفقاز سی فروش میدهند از ایرانی دویست فروش که شش برابر آنهاست پول بگیرند و همه ساله همه این تفصیل را در روزنامهها بنویسند و فریاد تظلم حجاج با آسمان برسد کسی گوش ندهد مرتکبین بی آزر مباد مؤاخذة نشوند تنها آنچه در جده از حجاج ایرانی قونسولهای موقتی سه ماهه میگیرند برای مواجب سفیری کافی است اگر اینها را که عرض کردم میدانید و طرف توجه و اعتنا نمیشمارید زهی بی انصافی است اگر خبر ندارید و نمیدانید در آن صورت همه حق دارند که شما را غافل پندارند و سزاوار این عنوان بلند بشمارند والسلام .

کلام که باینجا رسید اهالی انجمن و فدائیان وطن بعضی بحال تباکی و بعضی از کثرت حزن و غم از خود رفته و حالت بهت بآنها دست داده تا چندی حالت يك کلمه سخن گفتن باقی نبود هم و غم غربی عارض هر يك گردیده باوضاع غریبه مملکت و گرفتاریهای عجیبه این ملت سر بگریبان تعجب و حیرت و سرافکنندگی و فکرت فرو برده بعد از ساعتی بحال طبعی عود نمودند و مجدداً هم قسم و معاهد شدند که تا جان در بدن دارند در خدمت بملت و وطن عزیز خود داری نمایند و بهر وسیله که دست آید مردم را از خواب گران غفلت بیدار و از سکران نادانی و جهالت هوشیار سازند که جمعی را متفق نموده تقاضای عدالتخانه و مجلسی از دولت نمایند که بکارهای مملکت رسیدگی نمایند و بیش از این ذلت و نکبت را باین ملت و مملکت بیچاره روا ندارند پس از مذاکرات دیگر اجزاء انجمن متفرق شدند .

مستشار الدوله

معرفی مرحوم میرزا یوسف خان مستشار الدوله طاب ثراه را کتاب يك کلمه در رمز یوسفی و تعلیم الاطفال و کتاب حساب و چندین جلد کتاب دیگر که از تألیفات آن مرحوم وطن پرست و حقایق شناس است کافی خواهد بود لیکن چون در این تاریخ نام نامی آن مرحوم ذکر شده است و نوشتجات آن مرحوم برای اجزاء انجمن محفی سر مشقی وافی بود و در واقع دستور العملی بود که از آن قرار رفتار شد لذا نخست مختصری از زندگانی آن مرحوم را ذکر می نمایم سپس بعضی از نوشتجات را که هم امروز مفطور و مجبوریم بر طبق آن رفتار نمایم .

مرحوم میرزا یوسف خان مستشار الدوله پسر حاجی کاظم آقای تاجر تبریزی از اهالی آذربایجان

این مجلس اگرچه نسبت بمجلس اول بهتر و خوبتر بود ولی بواسطه عدم وثوق و اطمینان کامل هنوز وقت اظهار مقصود نرسیده است و باید در دوسه جلسه دیگر باز کتاب خوانی کرد تا غیرت و حرارت وطن در همگی بروز و ظهور نماید و الا هنوز حبس و قتل امریقین است و راپورت دادن بعین الدوله را نسبت ببعضی از اجزاء احتمال میدهم راپورت این دو مجلس را گماهی خدمت حضرت حجة الاسلام داده فرمود امیدوارم که اقدامات خیر خواهانه و اهتمامات مجدانه غیرتمندانه امثال شما اثری بخشند و دست غیبی نیز مددی فرماید و چون غرض اصلی نجات این ملت از این روزگار سیاهی است که فعلاً چون شب دیجور تمامیرا فرو گرفته است لذا مطمئن باشید که اقدامات بیغرضانه اثرات خود را خواهد بخشید و چیزی که مکتون خاطر خیر خواهان عالم اسلامیت و انسانیت است از پس برده غیب بیرون خواهد آمد ترغیب و تشجیع زیادی در اقدام باین مشروع مقدس فرمود و امیدواری و قوت قلبی خود را در این امور خیریه اظهار داشت .

روز دوشنبه بیست ونهم ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۲ هجری در مدرسه ناصری معروف بمدرسه سپهسالار جدید در حجره جناب آقا شیخ محمد شیرازی مشهور به فیلسوف انجمن تشکیل یافت جناب فیلسوف که میزبان امروز ما بود سنش قریب بچهل سال در علوم عقلیه و سیاسیه باربط ، در حب وطن و بیداری اهالی مجد و ساعی بود این فیلسوف باحرارت شروع بتکلم نمود و گفت من اکثر از مطالب کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیک را از حفظ دارم در ضمن برای شما نقل میکنم هر کدام هم که آنرا بخواید میدهم همراه خود بپیرید در خانه های خود هر قدر مایل باشید بخوانید بلکه از آن کتاب لازم تر خواندن روزنامه جبل المتین است در هر جلسه تا اجزاء همگی حاضر شوند از برای شما روزنامه خواندن الزم است یکی از اجزاء گفت ما امروز لازم داریم که اشخاص عاقل را بسایر بلدان روانه کنیم بلکه در ایلات و دهات هم داعی گسیل داریم که مردم سایر شهرها را بیدار کنند و نگذارند آنها قبول ظلم کنند فیلسوف مذکور جواب داد شما مردم پایتخت را بیدار کنید قهراً سرایت بسایر بلدان هم خواهد نمود شما از بدبختی خود مذاکره کنید شما نظر بهمین پایتخت اندازید به بینید چگونه هرج و مرج زیاد است هر کس قوتی دارد بر ضعیف مسلط خانمان بلکه هستی او را نابود میکند فقط نظر خود را محدود و مشخص نمائید و اندکی در امر آب ملاحظه کنید که تمام ممالک متمدنه و غیر متمدنه از جهت آب از حیث پاکیزگی و محفوظیت راحت و آسوده میباشد ما ایرانها باید اینگونه آبهای کثیف و ملو از نجاسات را باین ذلت و خواری بیاشامیم آنهم محدود و ممنوع . صدراعظم

است در عنفوان سن علوم ادبیه عربی را تحصیل نموده و قدری از علوم شرعیه را نیز آموخت در قونسول گری انگلیس بسمت منشی گری برقرار و در آنجا نکات سیاسیه را فرا گرفت و از اوضاع تمدن آگهی یافت خواست که خدمتی بدولت و ملت خود نماید از مستخدمی انگلیسها استعفا داده و در اداره وزارت خارجه در آمد در سال (۱۲۷۰) بموجب فرمان ناصرالدین شاه بکارپردازی حاجی ترخان (قونسولی) مأمور شد مدت هشت سال در آنجا اقامت کرده در تاریخ (۱۲۷۸) بطهران احضار شده پس از هفت ماه توقف در طهران حسب الامر اولیای دولت ثانیاً بحاجی ترخان مأمور گردید بعد از سه ماه بعزم سیاحت از حاجی ترخان بمسکو و از آنجا به پترزبورغ وارد شده شش ماه در پترزبورغ در جای وزیر مختار دولت علیه بسمت شازردا فری توقف فرمود پس از آن در تاریخ ۱۲۸۰ بقونسول ژنرالی تفلیس منصوب

ایران شنیده است در مالک خارجه مشروبات محدود است دیگر ندانسته است مراد از مشروب آب نیست بلکه مسکرات است آنهم محدود است نه ممنوع بیچاره عین الدوله خواسته است مشروبات را محدود کند آمده است امتیازات را داده است بیکنفر سید و او هم جمعی از ارازل و اوباش را با خود هدست نموده آبهای این شهر را از صاحبانش اجاره کرده و اسم اداره اش را اداره میاه گذارده در هر فصل و هر روزی به یک بهانه و یک اسم مطالبه یک مالیاتی از مردم و خانه‌ها و حمامها و کاروانسراها می‌کند در زمستان با اسم مخارج خرابی نهر در تابستان با اسم میرابی در پائیز با اسم پول آب در بهار بنام تنقیه قنات بعد از آنکه پول را گرفت آبر را در خارج شهر بصاحبان باغ و زراعت میفروشد تا کسی بخواهد دو کلمه حرفی بگوید میگویند حضرت والا نایب السلطنه حضرت والا شماع السلطنه حضرت والا عین الدوله حضرت والا حضرت بالا حضرت اشرف حضرت اقدس در این شرکت دخالت دارند . مردم هم بشنیدن اسم مضاف بدولت و سلطنت میترسند خصوص اگر مضاف و مضاف الیه شماع السلطنه و عضد السلطان و سالار الدوله پسرهای شاه باشند و یا نایب السلطنه برادر شاه باشد آه از جور آه از استبداد باین آب کثیف هم عادی وقانع بودیم دارند از دستمان میگیرند دیگر این آبهای کثیف را که حیوانات از شرب آن کراحت دارند ما باید بقیمت گزاف بخریم و بخوریم .

یکی از حاضرین گفت آه از جهالت تمام این خرابیها از جهل است چرا مردم اجتماع نمی‌کنند که دفع ظلم را از خود بنمایند چرا ساکت می‌نشینند . نگارنده گفت آقایان دو کلمه بمرض من گوش دهید این جناب ذوالریاستین حاضر این جناب آقا سید محمد حجت کرمانی که از عدول است شاهد اهالی کرمان در این پایتخت بسیارند از هر کدام سؤال کنید مطلع اند و جواب خواهند داد در چند سال قبل در کرمان یک نفر رفت نزد آصف الدوله که در آنوقت شهاب‌الملک لقب داشت و حاکم کرمان بود عرض کرد آقای حاکم هیچوقت در کرمان قیمت ماست از یک من پنجشاهی زیادتر نبوده در حکومت شما قیمت یک چارک که ربع یکمن است به پنج شاهی رسیده است فوراً میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند که چرا فضولی کرده و در امر تسعیر که شأن حاکم است چون و چرا کرده است و نیز در حکومت دیگری یک طفل چهارده ساله می‌رود دکان خبازی که نان بخرد جمعیت مشتریان زیاد بوده طفل خردسال میگوید استاد نانوایش نان گیر ما نیامد من و مادرم بی‌شام خوابیدیم یکمده نان زودتر بمن بده که مادرم منتظر و گرسنه است فراشی آنجا ایستاده بود آن طفل

چهار سال در تفلیس مانده در مدت اقامت در مملکت مزبور پیوسته بدوستان خود میگفت که کی باشد انتظام و اقتدار لشکر و آسایش و آبادی کشور و تمدن خود را میدیدم و چه می‌شد که در وطن عزیزم نظم و آسایش و آبادی حاصل میگردد .

در اواخر سال ۱۲۸۳ بموجب فرمان پادشاهی بشارژدافری یاریس نایل آمد از راه اسلامبول عازم مقصد گردیده اکسپورسیون یعنی بازار و بساط عمومی ۱۸۶۷ میلادی را که مطابق با ۱۲۸۴ بود مشاهده نمود در مدت سه سال اقامت در یاریس چهار دفعه بعزم سیاحت بلندن رفت و با مرحوم میرزا ملکم خان هم مسلک و دوست و مجالست سری و علنی داشت انتظام لشکری و آبادی کشوری و ثروت اهالی و کثرت هنر و معارف و آسایش و آزادی عامه آنجا را که دیده بر شور و حرارت قلبی و آرزویش

را گرفته چون پول نانش را بفراش نداد لذا او را بطرف دارالحکومه برد از اتفاقات شاهزاده حاکم سوار بوده و عزم گردش و رفتن خارج شهر را داشته است در میدان باغ فراش را می بیند که دست آن طفل معصوم را گرفته و او را بعنف میبرد از فراش استفسار مینماید سبب رافراش میگوید این طفل با بعضی دیگر سنک بدکان نانوائی زده و فریاد کشیده که چرانان کم و گرانست شاهزاده حکمران فوراً حکم داده میرغضب سر آن طفل را برید و نعش آن جوان مادر منتظر را در میدان انداختند . باز درحکومت آصف الدوله از طهران مؤاخذه کردند و بلوائی در کرمان برای آن عمل زشت شد در حکومت این شاهزاده حاکم احدی جرئت نکرد يك کلمه بگوید چرا برای آنکه آن حاکم ماهی دوهزار تومان خرج قهوهخانه امین السلطان را میداد برای آنکه مقتول طفل بود برای آنکه يك مادری داشت فقیر برای آنکه کرمان در تبول حضرت والاها بود برای آنکه روز بعد از آنروز هم شش نفر گرسنه دیگر روی میدان سر بریدند بجهت آنکه گفته بودند این طفل بی گناه بود و خلافی نکرده دیگر برای چه برای آنکه چندی بعد از آن دونفر را دهنه توپ گذاردند و اجزاء ایشان در هوا طعمه و کباب مرغها شده بود دیگر برای چه برای آنکه یکنفر سید محترم را چوب زدودر آب حوض انداختند در حالتی که برف هم می آمد و پای او را فراشها گرفته بخاک کشیدند تا آوردند بخانه اش دیگر برای چه برای اینکه دو گوش وریش يك استاد سلمانی را از بیخ بریدند و دو هزار چوب بهمان حالت باوزدند و چهل تومان جرم از او گرفتند بجهت اینکه بدون اذن حضرت والا یکنفر جدید الاسلام را ختنه کرده بود که الیوم آن جدید الاسلام از تجار معتبر کرمان و اسمش میرزا علی است و همیشه میگوید از سلمانی خود ندامت ندارم جز آنکه حاج محمد تقی سلمانی برای خاطر من مضروب و مقطوع اللحیه و الاذنین و مفلوک و بالاخره مرحوم شد دیگر برای چه برای خیلی از ظلمها باینجهت دیگر احدی جرئت نمیکند حرف بزند چون مردم دیده اند این امور را میترسند باید کلیات را درست کرد جزئیات قهراً اصلاح خواهد شد من راضیم که مملکت کرمان برای ایرانی بماند اگر چه روزی ده نفر را بکشند .

لکن اینوضع حالیه و اینخواب غفلت که ما را گرفته است عما قریب ما را معدوم و مملکت اسلامی را بدست خارجه خواهد انداخت جز آنکه ملت بیدار و حقوق خود را بدانند .

باری ناطق امروز فیلسوف گفت دیگر از بدبختیها آنکه این درباریهای خائن سالی یکبار

نسبت بایران افزوده گردید سبب ترقیات فرانسه و تنزلات ایران را از مرحوم میرزا ملکم خان پرسیده جوابش چنین داد که بنیان و اصول نظم فرانسه يك کلمه است و هر گونه ترقیات و خوبیها که در اینجا دیده میشود نتیجه همان يك کلمه است و اهل مملکت شما از اصول مطلب دور افتاده اند پرسید چگونه است این جواب داد که بعضی از شما نظم و ترقی فرانسه را از فروعات برقرار میدانید و برخی از علوم و صنایع تصور مینمایند .

مانند تلگراف و کشتیها و عرادههای بخار و آلات حربیه که اینها از نتایج است نه مقدمات و فقط به نظریات ساده قصد نظر می کنند و اگر می خواهید در ایران اسباب ترقی و مدنیت راه بیندازید در بدو کارها از تعیین کلمه واحده غفلت مینمایید بالاخره در معنی يك کلمه گفت يك کلمه که جمیع انتظامات

پادشاه را بیهانه استعلاج میرند بخارجه و در باطن خود بفکر عیش و مداخل هستند کلی پول ملت را در فرنگستان خرج خانهای فرنک میکنند و یا عوض برای ماسک کوچک و موش بزرگ می آورند خاک گلدانها را باید از خارجه بیاورند برای آنکه اگر یکوقتی یکی از خانهای تازه رسیده را مهمان کنند باو بگویند خاک این گلخانه را از وطن تو آوردیم تا خاطر عزیز آن عزیز خورسند شود . (از یکی از موثقین شنیدم که زمانی سردار نصرت میرزا حسینخان کرمانی قونسول روس را ضیافت کرده بود در مجلس ضیافت اسباب سیکار و شمعچه انگلیسی گذارده بود قونسول سیکارو کبریت خود را آتش میزده است میزبان میگوید با این سیکاراعلی و شمعچه معطر چرا کبریت بدبورا آتش میزنی قونسول در جواب میگوید این کبریت را که آتش میزنم کبریت مملکت خودم است و لکن آن شمعچه از مملکت انگلیس است در آتش زدن آن خدمتی است به انگلیس و در آتش زدن کبریت خود خدمتی است بوطن خود لکن افسوس که بزرگان و شاهزادگان وطن ما افتخار میکنند به استعمال امتعه دیگران) پادشاه را ترسانیده اند که مرض اعلی حضرت علاج نمیشود مگر با آب معدنی که در خارجه میباشد مالیات ایران بعلاوه قرضهائی که از خارجه میکنند خرج سفر و فدای هوا و هوس چند نفر دزد درباری میشود و حال آنکه این پول مالیات را باید خرج قشون و نظام کنند و سرباز و مستحفظین مملکت را نان و لباس دهند تا حدود و ثغور را مستحکم نمایند کشتیهای جنگی در دریا اندازند اسلحه را تکمیل نمایند اگر یکوقتی يك عاقلی در دربار ایران پیدا شود و کسی این حرف را باو بگوید در جواب میگوید ایلات ایران جواب خارجه را لدی الحاجة خواهند داد دیگر نمیدانند ایلات خود را فدای شهوت چند نفر شاهزاده نفس پرست نمیکند ایل وقتی حاضر است که از هم نیاشیده باشند ولی این حرکات و اعمال درباریان عمأ قریب ایلات را هم پراکنده و متفرق خواهد نمود مگر ناصرالدین شاه بکنفر از سران و بزرگان ایلات را باقی گذارده است آتش ظلم در ایلات روشن تر و افروخته تر است آخر نظر کنید و به بینید وزیر جنگ ما که حضرت والا نایب السلطنه است شغلش چیست و اطرافش کیست همه جوانان خوشگل و ظریف شب و روز همش این است که يك جوان خوش صورتی بدام آورد و او را سرهنگ و سرتیب یا امیر تومان و امیرنویان کند این سرداران حالیه مناصبشان از زمان طفولیت تحصیل شده است از برای مشق نظام کدام مشق و تعلیم را دادند .

این از سربازهای ما که بهیزم شکنی و فملکی مشغولند این از تویخانه و تویچی که یا بدان

و ترقیات فرانسه در آن مندرج است کتاب قانون است که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها بامور دنیویه تعلق دارد در آن محور و مسطور است و دولت و ملت معأ کفیل اجرای آن است و در هیچ کاری که متعلق بامور محاکمه مرافعه و سیاسیات و امثال آن باشد بهوای نفس خود عمل نمیتواند کرد شاه و گدا و رعیت و لشکری در آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت بکتاب قانون ندارد باری شرح این مذاکره در کتاب يك کلمه نوشته است خواننده می تواند بآن رجوع کند .

مرحوم مستشارالدوله با حاج میرزا حسینخان سپهسالار دوست وهم مسلک بود در زمان ریاست مشارالیه کدورتی بین آنها حادث شد سبب آن این بود که مستشارالدوله با میرزا محمودخان ناصرالملک (جد ناصرالملک حالیه) دوست و معاهد بود ناصرالملک هم بامرحوم سپهسالار صفائی نداشت و از هم مکرر

یول بمردم و گرفتن تنزیل درب خانه‌های حکام شرع مشغول مراغه و نزاع میباشند آن از نداشتن سواره و پیاده نظام . عوض سرباز و سوار سرتیب و سرهنگ و امیرتومان و میرینج داریم . آخرین سرتیب کدام سرباز را دارد و فوج او کجا مأمور است این میرینج بر کدام تاین ریاست دارد . وضع دولت ایران ازدوشق خالی نیست اگر با همه همسایگان بر سر صلح است و خاطر جمعی دارد که جنگی واقع نخواهد شد در آن صورت اینهمه سرتیب ، میرینجه ، امیرتومان ، سردارا کرم ، سردار افخم سردار اعظم و و لازم نیست . برای محافظت ارك تنها يك فوج كفايت ميكند و هر شهر را نیز به يك حاکم میسپارند با سی چهل نفر فزاش بی مواجب ترك و عراقی محافظت می کنند زیرا که رعیت ایران مطیع او امیر پادشاه میباشند . آمدیم بشق ثانی هر گاه احتمال می رود که دولت ایران را ممکن است دشمنی پیش آید که ناچار از جنگ بشود پس لشکر آزموده دولت که باقتضای زمان مشق دیده باشد کو و مهمات جنگ و آذوقه و اسباب دفاع دشمن از توپ و تفنگ کجاست انبار اسلحه و البسه لشکریان کو اردوهای سرحدی چند فوج است و در کدامین نقاط مهمه سرحد اقامت دارند . بیمارخانه‌های لشکری کجاست اطبا و جراحان این اردوها را در کجا معین کرده اند .

برای زخم‌داران و شهدای وطن در کدامین نقاط مملکت سربازخانه‌ها ساخته اند و برای جلوگیری یورش و مهاجمات دشمن در کجا قلاع متین و باستیانهای حصین پرداخته اند که هنگام ضرورت بکار آید آیا با سربازان شصت ساله و سرتیبان بیست ساله جلوا اینهمه دشمنان را که از چهار جانب چشم بوطن ما دوخته اند توان گرفت اینهمه سرتیبان بیست ساله کدامین خدمت نمایان بملت و دولت کرده اند که سزاوار شمشیر و حمایل سرتیبی شده اند .

کلام باینجا ختم شد در این جلسه بهانه کتاب خواندن بود اما از حفظ خوانده شد که بعضی مطالب نیز داده گردد . رؤساء و اجزاء انجمن بعضی صحبت‌های محرمانه داشتند دستور العمل لازم داده شد و تجدید معاهده سابق نیز شد .

روزینجشنبه دویم محرم ۱۳۲۳ مطابق نهم ماه مارس فرانسه انجمن مخفی در خانه ادیب بهبهانی تشکیل یافت پس از تقدیم مراسم ضیافت میزبان محترم ما لب بتکلم و نطق گشود و گفت امروز اصلاح مملکت به اجراء قانون است تا ما صاحب قانون نباشیم و تا در مملکت ما قانون اجراء نشود ظلم و تعدی برداشته نمیشود بدبختی ما از بی قانونی است همه ممالک و عموم ملل روی زمین حتی وحشیان افریقا

بودند تا اینکه يك روز مرحوم سپهسالار به مستشارالدوله گفت یادوستی با ناصر الملك را ترك كن و یا ازدوستی من چشم بیوش مشارالیه گفت من با هر دو دوستم و بدون جهت و سبب ترك دوستی ناصر الملك را نگویم سپهسالار از او رنجیده و در ضمن هم معترضین از اوسعايت مینمودند .

بالاخره در سال (۱۲۹۰) تبعید به خراسان شد در ارض اقدس و مشهد مقدس لازمه خدمت بملت را از دست نداد و کتابچه راه آهن از طهران بخراسان را نوشت و منافع آنرا نمود علما هم تصدیق نمودند چیزی نگذشت که کار گذار خراسان شده پس از آن بطهران عودت نمود خدمات نمایان در آنجا مرعی داشت بعد از سالی بدار الخلافه احضار گردید در این وقت وزارت عدلیه بمعهده یحیی خان مشیرالدوله قزوینی بود چون یحیی خان لذت آزادی را در خارجه چشیده بود لذا مستشارالدوله را بعدلیه جلب

برطبق قانونی که دارند رفتارمینمایند جز ما که گویا ملتزم شده‌ایم بر خلاف قانون خود رفتار نمائیم بیاید فکرتانرا منحصر باجراه قانون اسلام کنید اغلب آنچه دیگران دارند از قانون اسلام اتخاذ و اقتباس نموده‌اند و (زمادزیده و بر ما فروشد) پس باید کاری کرد که قانون اسلام در بین ما جاری گردد و از برای دولت هم قانونی که عقلا و دانشمندان بنویسند لازم است وزراء باید تکلیفشان معلوم باشد حکام باید حدودشان محدود گردد رعایا و تبعه خارجه در ایران باید حدودشان محفوظ باشد .

در تاریخ نظری اندازید به بینید چه بودید و چه شدید ماها در جزء موحدین محسوب میشویم

لکن در عین شرك واقعیم .

نظر کنید در کتاب نهج البلاغه که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام در مقام مکالمه با فرزند خود امام حسن علیه السلام میفرماید یا بنی لاتکن عبداً لغیرک وقد جعلک الله حراً یعنی ای پسر من مباش بنده غیر خود چه خداوند تو را آزاد قرار داده است و نیز فرموده‌اند ان الله بعث محمد صلی الله علیه و آله لیخرج عباده عن عبادة عباده یعنی خدای برانگیخت محمد را برای اینکه بیرون آورد بندگانش را از بندگی بندگانش مردم را از قید عبودیت خارج و بعالم حریت و آزادی داخل نماید تا کی مایبچارگان در بندگی پادشاه و حکام و وزراء مقید باشیم آیه مبارکه آراباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار مشعر است که ما واقعیم در محل شرك که باید بنده شاه و وزیر و حاکم و دیوانیان باشیم اگر تأمل کنیم در اخبار بخوبی می فهمیم که پیغمبر ما چگونه حریت بما داده است و ما ملتفت نیستیم .

در کتاب اثنی عشریه روایت می کند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه خود بیرون آمد اصحاب که در خارج خانه دور هم نشسته بودند برای تواضع و احترام آنحضرت برخاستند و ایستادند حضرت از مشاهده این سلوک متغیر شده فرمود لا تقوموا کما تقوم الاعاجم یعنی نه ایستید چنانچه عجمها می ایستند . و نیز در اخبار وارد است که چند نفر بدون حساب داخل آتش میشوند فلان و فلان و آنکه سوار شود و در جلو خود مردم را پیاده برد در خبر دیگر کسی که او را خوش آید از صدای کفشها که در عقب او راه بروند و در خبر دیگر ملعون من تر ایس یعنی ملعونست کسی که بخواهد ریاست کند و ریاست بخود ببندد .

مفاد این اخبار این است که عبودیت و بندگی مخلوق منافی بادین اسلام است حریت و آزادی

نمود و فرمان لقب مستشار الدوله و معاونت عدلیه برای اوصاد کرد مشارالیه گفت پاس شرط این خدمت را مقبل میشوم که صدور و اجراء احکام عدلیه از روی قرآن و برطبق قانون باشد چون در آن زمان رشوه گرفتن و ناسخ و منسوخ دادن دایر و از عادات و رسوم شده بود لذا مستشار الدوله تاب و توان در عدلیه را در خود ندیده از کار کناره جست در این اثنا روزنامه اختر معایب عدلیه ایران را طبع و نشر نموده مغرضین بناصر الدین شاه اظهار داشتند که بحرك این کار مستشار الدوله است لذا با ناصر الدین شاه محمد حسن خان حاجب الدوله او را گرفته و چوب زده در انهار دولتی او را پنجماء حبس کردند و جریمه کامل از او گرفتند تا اینکه بشفاعت و توسط بعضی او را از حبس خارج و خانه نشین کردند بعد از چندی او را بعنوان کار گذاری آذربایجان انتخاب کردند در آنجا خدمات نمایان کرد تا اینکه باز مغرضین درباره

با آن مستلزم . حالا انصاف دهید آیا اهالی ممالک خارجه واشخاصی که ما ایشانرا مسلمان نمیدانیم بهتر بفرمایشات پیغمبر ما عمل میکنند یا ما .

آیا آنها بقانون اسلام پیروی میکنند یا ما پس بیائید بحال خود و مردم بیچاره فکری کنیم و از برای این خرابیها علاجی کاوه صفت درفش کاویانی و علم اسلام را بلند نماییم و این بتها را که ما پرستش میکنیم با تیشه تمدن و قانون ازهم متلاشی سازیم .

بعض از اهالی انجمن گفتند جز اینکه علمارا با خود کنیم و ایشان اقدامی کنند و نواقص را اصلاح کنند دیگر ترتیبی و علاجی برای پیشرفت مقصود نداریم .

نگارنده بیان کرد آقای طباطبائی جداً با مقصود ما همراه است باید قدر بدانیم محاطله و مسامحه در این امر را روا ندارید بخدا که مملکت در خطر است اجانب از اطراف ما را احاطه کرده اند چنانچه يك استقرار دیگر برای دولت پیش آید دیگر باید فاتحه مملکت را خواند . نمیدانم چه کسالت و خوابی است که ما را گرفته است پس از تهیه مقدمات در سوم ماه گذشته این انجمن را تأسیس و در هجدهم رسماً منعقد کردیم تا کنون چه اقدامی کردید و کدام قدم را برداشتید یک نفر از اعضاء گفت اینقدر اظهار یأس نکنید در این مدت قلیل ما جمعی را با خود همدست و هم قول کرده ایم که هر يك مشغول کار و مأموریت خود میباشند و لازم نیست که آنها حاضر باشند این است راپورتهای آنها گرفته بخوانید . بعضی راپورتهای را اظهار داشته و در انجمن قرائت شد خلاصه یکی از آنها از اینقرار است :

خدمت اجزاء و اعضاء انجمن مخفی اعلام میشود .

بر حسب دستور العمل برادران محترم جناب آقامیرزا مصطفی آشتیانی را که از اشخاص با کفایت و درایت است با خود متحد نموده و قول همه گونه همراهی را داده است يك عنوان خاص و بهانه مخصوص جناب حجة الاسلام آقا سید عبدالله بهبهانی را ملاقات نموده عملاً قریب صدایش بلند و گوشزد اخوان معترم خواهد گردید .

چه جناب معظم با عین الدوله صفائی ندارد بهانه که بدست آمده منتج مقصود خواهد بود (الی آخره) .

بعد از قرائت راپورت و بعض مذاکرات دیگر مجدداً بر دعوت نوع و تکثیر و تزئید اشخاص اصلاح خواه انجمن از رسمیت افتاد .

او سعایت کرده نوشتجات و لوايح او را بدست آورده با کتاب يك کلمه آنرا بناصرالدین شاه ارائه دادند لذا حکم گرفتاری او صادر و او را مغلولاً بقزوین آوردند و در آنجا مدتی محبوس بود خانه اش را غارت و مواجش را قطع کردند قریب سیصد هزار تومان ارضیه پدر را در راه آزادی و مقصود خود از دست داده تا اینکه از حبس نجات و بطهران آمده در سال ۱۳۰۹ باز مأخوذ و بقزوین تبعید شد با کمال پریشانی در نهایت جدوراستی مشغول خدمت بملت و نوشتن لوايح مفیده بود یکی از مکاتیب او که در زمان مرض موتش بتوسط حسنعلیخان امیر نظام بر حوم مظفرالدین شاه که در آن وقت ولیعهد بود نوشته است و ما بدست آورده ذیلاً درج مینمائیم که خواننده تاریخ بداند که عقلا و دانشمندان مملکت چگونه در مقام دست آوردن آزادی و حریت زحمت کشیده و متحمل مشاق و صدمات شده اند باری از

روز سه‌شنبه هفتم محرم‌العرام ۱۳۲۳ در مدرسه ناصری در حجره آقا سید برهان‌الدین خلغالی رؤساء انجمن دعوت داشته پس از حضور آنها شروع بمذاکره شد .

میزبان مزبور گفت آقایان مگر عزل امین‌السلطان که صدراعظم سابق بود در نظر شما نمیباشد مگر سبب آنرا نمیدانید جواب گفته شد عزل او از صدارت بواسطه اتفاق علماء اعلام بود که عده از درباریان را با خود هم‌دست کرده و بر ضد امین‌السلطان اقدامات سری کرده تا او را از کار انداختند حتی آنکه روز قبل از عزل او اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در پاریک او مهمان بوده و در آن روز نهایت مرحمت و عنایت را درباره او فرموده (سبب عزل امین‌السلطان در مقدمه تاریخ ذکر شده است چنانکه در مقدمه تاریخ اشاره بآن نمودیم) لکن باعث اتفاق علماء پیش آمد خرابی مملکت و مخاطره وطن بود چه پس از استقرار چهل کرور و تقسیم آن بین چند نفر درباریان خائن باز بخیال استقراری دیگر افتادند .

لذا وطن خواهان و اشخاص بصیر و دانا خواهی نخواهی علما را با هم متفق نموده درباریان هم دو طایفه شده بودند جمعی که از آذربایجان آمده بودند عزمشان مصروف جمع مال و عده دیگر همشان جلب قلب شاه و انداختن مدعیها بود .

دانشمندان هم وقت را غنیمت دانسته متابعت علما را نموده بمساعی ایشان يك دفعه قلوب اهالی ایران از امین‌السلطان برگشت اگر چه باز بر حسب ظاهر دنیای پرستان به طرف او می‌رفتند و پروانه‌وار دورش میگشتند حتی آنکه چند روزی اطراف آقای طباطبائی احدی نمی آمد و بوخانه اش یا نمیگذاشتند برای آنکه آقای طباطبائی با اتابک مراد مراد نداشت .

يك شب را در خانه آقای طباطبائی بودم که پسر بزرگ ایشان جناب آقا میرزا ابوالقاسم برادران و فامیل خود را تسلی میداد و میگفت از فواید اتفاق و عزم راسخ مایوس مباشید عمأقرب این مجلسی را که تشکیل دادیم تار و پود امین‌السلطان را از هم گسیخته و صدراعظمی عالم و امین و درستکار بجایش خواهیم دید از کمی انصار و دوستان خائف مباشید .

برای آنها مثلی ذکر نمود و فرمود آیا ملتفت شده‌اید در آب جاری که گاهی يك شاخه درختی جلو آب می‌ایستد باینطور که چوبی بدیوار و یا اطراف نهر بند میشود آنوقت يك شاخه علفی بچوب می‌چسبد بعد از آن شاخه دیگر و کذا شاخ و برگ درختان میرسند و بآن چوب ضم میشوند پس از مدتی يك سد بزرگی در جلو آب حادث میشود و مانع میگردد از جریان آب حالا امروز پدر من با

صدمات و لطمات ایام استبداد چشم آن مرحوم آب آورده شیخ محسن خان مشیرالدوله برای او هزار تومان از دولت مخارج گرفت در سال (۱۳۱۳) روحش بشا خسار جنان پرواز کرد از قراریکه از جناب آقا میرزا عباسقلیخان مدیر آدمیت که از موثقتین و اشخاص درست قول است شنیدم مرحوم مستشارالدله در مرض فوت بدوستان خود وصیت کرد که هر گاه بیدیرید میخواهم پس از ارتحال من با خف و جوه تا مدفن من مرا بروی خاک با ریسمان کشیده حمل دهید زیرا بسوی کسی میروم که کبریای احدی از آفریدگان کاینات در جنب عظمت و کبریائی حضرت او عظمتی ندارد شاید برخاکساری بنده خود ترحم فرموده روح مرا مستغرق بعار رحمت خود فرماید هر آینه رضایان طور حمل جنازه من نشوید وصیت میکنم نعش مرا بدوش حمل گذارده در صحن شرقی قبر آقا دفن نمائید لهذا بر حسب وصیت آن مرحوم

اتابك طرف است عده موافق و معدودی منافق با او اظهار همراهی می کنند امیدوارم روزی آید که بمقصد خود نایل شده باشیم چنانچه جنابش حدس زده همانطور پیش آمد (چنانکه در مقدمه ذکر شد).
جناب ذوالریاستین گفت آنروز در بین وزراء و درباریان بودند اشخاصی که عرایض علما را بشاه میرسانیدند اما امروز عین الدوله بحدی طرق دسترس بشاه را سد نموده است که ممکن نیست عرضی و خبری بشاه برسد.

آقاسید برهان گفت باید چند کاغذ بنویسیم یکی باسم عین الدوله و دیگری بشاه و همچنین بعموم وزراء و معایب و مفاصد را برای آنها مدلل سازیم و راه اصلاح را باندازه بنمایانیم بلکه با ادارات جراید هم لوائج و مکاتیب متوالیه بنویسیم مقصود اصلاح است چه ضرر دارد بتوسط خود عین الدوله کارها اصلاح گردد چه این صدراعظم از آن صدراعظم براتب بهتر است. عین الدوله ناسخ نمیدهد. امتیاز بخارجیه نداده است. وضع مالیه را تا يك اندازه اصلاح نموده. باز صندوقی برای مالیه برپا کرده است. شهرها را منظم کرده. راهها را امن. پس بالنسبه عین الدوله از امین السلطان بهتر است و اگر بنا را بگذاریم بر نوشتن لوائج البته با و اثر خواهد کرد. نگارنده گفت هر کاری وقتی دارد. الامور مهونه باوقاتها. امروز باید مردم را بیدار کنیم که نه ظلم کنند و نه قبول ظلم.

خداوند در قرآن در وصف مؤمنین فرموده است لا یظلمون ولا یظلمون قبول کننده ظلم با ظالم مساویست چنانکه ما باید مظلومین را بیدار کنیم که قبول ظلم نکنند همچنین باید ظالم را نیز آگاه کنیم که ظلم نکند و این هر دو حاصل گردد باجرا قانون. امروز بعض راپورتها قرائت شد که انقاس قدسیه خیر خواهان و اصلاح طلبان را بهیجان آورده و خیلی مؤثر افتاده است جماعتی از اهل علم و هنر و معدودی از واعظین و اهل منبر قبول دعوت نموده و متقبل شده اند که در منابر و مجالس به بیداری قوم ساعی باشند و این مجلس خبر از امیدواری و مسرت داد. قرار شد این چند روزه ایام عاشورا انجمن تعطیل باشد و هر يك بتوانیم نوشتجات ملکم خان و مرحوم مستشار الدوله را بخوانیم بلکه هر گاه ممکن شود کتاب يك کلمه مستشار الدوله را تانیاً طبع کرده و در بین مردم منتشر سازیم.

روز دوازدهم محرم الحرام ۱۳۲۳ رؤساء انجمن در خانه نگارنده حاضر شده راپورت کارهای خود و اصلاح خواهانرا مذاکره کردند وقایع این ایام از این قرار است:
جناب آقاسید عبدالله بهبهانی در خانه خودش بمنبر صعود نموده و پس از حمد خدا و ثنای بررسول

طالب تراه جمعی از دوستان او چند نفر حمال آورده تا نعش آن مرحوم را بفضای شرقی محوطه قبرستان معروف بقبر آقا که در جنوبی طهران واقع است دفن نموده انالله وانا الیه الراجعون.

صورت مکتوب مرحوم مستشار الدوله صاحب کتاب يك کلمه

بمرحوم مظفر الدین شاه در زمان ولایت عهد آن مرحوم سنه ۱۳۰۶

که بتوسط حسنعلیخان امیر نظام نوشته است

قربان خاکپای اقدست شوم - از زندگی پیر غلام زیاده از سه چهار روز گویا باقی مانده در دولتخواهی و خانه زادی از تکالیف واجبه خود میداند که افکار واپسین خود را که در این نفس آخرین بغاکیای

و اولاد آنحضرت صلی الله علیه وعلیهم اجمعین فرمود ای مردم درچندی قبل تجار اطراف متظلم و شاکی بودند که پادشاه ما اعلیحضرت مظفرالدین شاه گمرک را واگذار فرمود به مسیونوز مستخدم بلژیکی اوهم تعرفه برگمرک بست و کتابچه طبع کرده و نشر داد که گمرک اجناس را از صادر و وارد برطبق آن کتابچه بگیرند لیکن در اینمدت برطبق آن کتابچه احدی از عمال او عمل ننموده اند هر کس هر چه توانسته است از مردم و مال التجاره گرفته اند حتی آنکه از یک نفر که برحسب تعرفه گمرک یکقران میبایست بگیرند دو تومان و پنجهزار گرفته اند و در سرحدات خیلی مسلمانانرا اذیت می کنند از آنجمله زوار حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در سرحدات خصوص سرحد کرمانشاه گرفتار و سرگردان داشته اند حتی آنکه زیر چادرها و شلوارهای زنانرا تفحص کرده اند لکن این ایام امری تازه اتفاق افتاده است که کمر اسلام و مسلمانانرا شکسته است و مسلمین را خوار و ضعیف نموده است و آن این است که عکسی از نوز منتشر شده است و در حالتی عکس برداشته است که لباس مذهبی یا رسمی ما را پوشیده است یعنی عمامه بسر گذارده و عبا بدوش افکنده است با این توهین و این کارهای دیگر هم نموده است مثل آنکه در گمرک و بستخانه و اداره صندوق مسلمانانی را که در این ادارات مشغول خدمت و زحمت بودند و سالها از این طریق معاش خودرا تحصیل مینمودند خارج نموده و بجای آنها رعیت خارجه و یهود را منصوب داشته باید از اعلیحضرت پادشاه استدعا نمائیم که نوزرا بواسطه این اهانتی که وارد آورده است و این خیانتهایی که کرده و میکند از کار خلع بلکه اورا اخراج نمایند .

طلاب و سایرین و سادات و حاضرین در مجلس بواسطه استماع فرمایشات و ملاحظه نتایج و خیمه صدا را بگریه و زاری بلند کردند طلاب که مهیا و مستعد بودند عمامهها را از سر انداخته و یقه پیراهنها را پاره نموده هیاهوی غریبی در شهر افتاد بعضی از آقایان از قبیل جناب صدر العلماء و جناب حاج شیخ مرتضی و جناب آقاسید احمد طباطبائی و جناب آقا شیخ محمد رضای قمی و بعضی دیگر از علماء و ائمه مساجد با جناب آقاسید عبدالله همراهی نموده لکن جمعی دیگر از آقایان همراهی ننموده گفتند کافر لباس مسلمان را بیوشد کاشف از اهانت و قصد توهین نیست بر فرض اینکه قصدش توهین باشد بر کفرش که افزوده نخواهد گردید . دیگر آنکه یهود و مجوس هم ردا میپوشند و هم عمامه بسر میگذارند بواسطه این اختلاف شاهزاده عین الدوله که صدراعظم و داماد شاه هم بود بر استبدادش افزوده اعتنائی باین هیاهو نکرد بلکه بر اعتبارات و استقلال نوز افزود و گفت چون نوزرا علی اصغر خان امین السلطان که

اقدسست تقدیم نماید چون این عریضه در موقعی بلحاظ مبارک اجازه تشریف حاصل مینماید که پیر غلام عالم فانی را وداع نموده است یقین دارم با اعتقاد تمام بر اریض بی غرضانه و صادقانه خانه زادی که هرگز نسبت بیادشاه خود و وطن خود خیانت را شعار خود نکرده ملاحظه و امان نظر خواهند فرمود محل تردید و انکار نیست صدائی که از بعد بیرون آید از روی صداقت و حقیقت و راستی است حضرت اقدس امجد اعظم روحنا فداه را خداوند عالیمان بر تبه و مقام بلند و عالی انتخاب و نایل فرموده ولی در ضمن بمسئولیت خیلی مهم و بزرگی دعوت فرموده که حق تفکرهای وقت حزن انگیز را سزاوار خواهد بود .

ممالک وسیع ایران که وطن اصلی و خانه واقعی شاهنشاه اسلام است بقیده کافه سیاسیون در محل خوف و خطر است زیرا ترقیات شدید و سریع همسایگان و افعال و اغفال خود سرانه و بی باکانه درباریان

صدر اعظم سابق بود بر سر اینکار گذاشته بود خیال داشتم او را از کار خلع نمایم حال که ملاها از او عقب کرده اند من باید برخلاف آنها از او همراهی کنم .

پس از قرائت این راپورتها و مذاکرات دیگر اهالی انجمن مذکور داشتند این اقدام آقای آقا سید عبدالله اگر سبب آن شخصی نبود و نوعیت داشت خوب بود برای مقاصد اصلاح خواهان .
نگارنده گفت در چند روز قبل از این راپورتی بانجمن رسید که مقدماتی فراهم آمده است ولی طریق آن طولانی است شاید این اقدام آقا نتیجه آن مقدمات باشد .

آقا سید برهان گفت این مسئله چه ربطی بمقصد ما دارد بر فرض که نوز را عزل کنند دیگر صداها خاموش میشود و دردهای بیدرمانی که مملکت را احاطه کرده اصلاح و علاج نخواهد شد .
ذوالریاستین گفت امروز که نوز عزل شد فردا عین الدوله از صدارت معزول خواهد شد .
ادیب بهبهانی گفت بر فرض که عین الدوله هم معزول شد آیا کسی دیگر را دارند که بجای او منصوب کنند .

فیلسوف گفت من شنیدم بعضی از هوخواهان امین السلطان این اسبابها را فراهم آورده و تمهید مقدمات مینمایند بلکه شاه لابد شود از آوردن امین السلطان را بایران .

نگارنده گفت این خیالی است باطل چه اکثر از آقایان بر ضد امین السلطان هم قسم شده اند محال است بگذارند که او بمسند صدارت قدم بگذارد امروز امین السلطان در فرنگستانست ما را با او کاری نیست اگر یکوقتی بایران آمد و بر این مسند نشست آنوقت باید خیالش را کرد پس بهتر این است اولاً ما اطراف جناب آقا سید عبدالله را بیدار کرده و مقتضیات زمان را حالی آنها نمایم بلکه کاری بکنیم جنابش با آقای طباطبائی متحد و متفق شوند ثانیاً بلکه سعی کنیم گفتگوی ایشان نوعیت پیدا کند و غرض شخصی مبدل باغراض نوعی گردد آنوقت بمقصد خود نایل خواهیم گردید . اهالی انجمن با کمال میل و جدیت تصدیق نموده قرار بر این شد چند نفر از اهالی انجمن اطراف و اصحاب آقای بهبهانی را داشته باشند و مواظب باشند که این رشته اتحاد و اتفاق را بین سیدین سندن محکم نمایند .
نگارنده متقبل شد که آقا سید محمد تقی را که یکی از محارم آقای آقا سید عبدالله است ملاقات نمایم پس از قرارداد بازنطقی مبنی بر تأکید و تسدید اتفاق و بیداری ملت و خدمت بمملکت شده و قرار شد که هر فرد از افراد انجمن بکاری که از عهده او ساخته است مشغول بوده تکامل و تسامح را روا

قوای چندین هزار ساله دولت ایران را بطوری از هم متلاشی و دچار ضعف و نانوایی صعب نموده که علاج آن از قوه و قدرت متوطنین این مرز و بوم بکلی خارج است ولی عقیده حکما و سیاستون جمهور ملل متمدن بر این است .

رفع خطرات و چاره اشکالات ایران را بهمین دو کلمه میتوان اصلاح کرد که باید از اعمال گذشته چشم پوشید و شروع بتأسیس قوانین تازه نمود ازین راه میتوان احترام و اعتبار سابقه دولت و ملت قدیم ایران را در انظار اقوام خارجه و ملل متمدنه و همسایگان مجدداً جلب کرد و این مطلب را در نظر خردمندان مستقیم الادراک چنان واضح و آشکار است که محتاج بهیچ دلیل و برهان نیست . محتمل است بدین وسیله آثار و اسبابی که نیک بختی مملکت را امنیت تواند داد بدست آید که بعدها مأمورین

ندارند و نیز قرار شد که عده انجمن هر گاه به سی نفر برسد آنوقت هر يك از اجزاء مأمور و مأذون باشند که انجمنی تشکیل دهند هر وقت عده اجزاء آن انجمنها بسی نفر برسد باز اجزاء آن مکلف باشند به انعقاد انجمنی دیگر لکن این انجمنها مجالس یکدیگر را ندانند فقط مرشدهادی یکدیگر را بشناسند . یکی از اجزاء گفت رسم طایفه بایه این است که هر کس را که گرفتار محاکمه و مرافعه درب خانه های ملاها باشد او را دیده و بطرف خود مایل مینمایند لامحاله از متخاصمین یکی محکوم شده است او را دعوت بدین خود مینمایند حالا خوبست ماملتفت این نکته باشیم ملاحظه کنیم هر کس که ستم دیده ظلم دیوانیان باشد او را دیده و بمقصود خود او را جذب و جلب نمائیم دیگری گفت بنابراین امروز در بین اهل ایران کمتر کسی است که ستم و ظلم دیوانیان را ندیده باشد همه کس مایل باین مقصود است ولی مایباید در بیداری اهالی اختصاص ندهیم هر کس را که بیدار ندیده بیدار کنیم ولی در جلب بانجمن هم مسلک شخصی را منظور داریم که یادرد دین داشته باشد و یادوستی وطن مرکوز ذهن او باشد یقین بدانید اگر تعجیل و مسابقت و مسارعت نکنید مملکت سهل است که دین هم از دست خواهد رفت مملکت در خطر اسلام در خطر ناموس در خطر با نهایت تعجیل شروع کنید در بیداری .

روز چهارشنبه یازدهم محرم سال ۱۳۲۳ که روز بعد از عید نوروز بود در خانه آقا سید احمد ناصر الشریعه کرمانی انجمن بعنوان مجلس ضیافت مخصوص منعقد گردید جمعی از اهالی انجمن و غیر انجمن حاضر (مقصود از این ضیافت امتحان بعضی بود در حضور اجزاء انجمن) پس از صرف نهار جناب آقا سید محمد تقی را که در مجلس سابق وعده داده بودم ملاقات نمایم و ببهانه ضیافت او را حاضر نموده پس از تمهید مقدمات نگارنده گفت : امروز شما باید کاری کنید که این زحمت و اقدام جناب آقا سید عبدالله بی نتیجه نماند مسیونوز عمایه بگذارد و یا اصلاً نباشد کاری نکرده اید باید این فرمایش آقا نوعیت داشته باشد عوض عزل نوز عدالت بخواهید رفع ظلم را باعث شوید احکام قرآن و قانون اسلام را تقاضای اجراء نمائید حال همه مردم نمیدانند فایده عزل نوز را امروز که شما اقدام مینمائید و زحمتی میکشید خوبست مطلب بزرگی و اهتبی را که راجع بنوع باشد عنوان کنید که برای عموم مردم و اهالی مملکت مفید باشد و موجب نیکنامی و شرف گردد .

آقا سید محمد تقی گفت عزل نوز مقصود نیست این بهانه است امروز که نوز از کار عزل شد فردا مستبدین و ظالمین از ریاست مسلمانان خلع خواهند شد بلکه بعزل نوز اکتفاء نمی کنند مقصود عزل عین الدوله است .

دوائر دولتی که از عالی و دانی و بزرگ و کوچک در اعمال و افعالی که درخور درجه مأموریت ایشان است خود را بانقیاد و اطاعت مواد و احکام قانونیه مکلف بدانند و مساوات حقوقیه بعموم اهالی وزیردستان از هر صنف و طایفه داده شود و برای حصول صلاح حال آنها هر گونه تدبیری که لازم است بکار برند .

وآلای این حال باشتابه وزراء و درباریان دولت از حیز امکان و قدرت انسان بطور یقین خارج است که بتوان عظمت و اقتدار سلطنت قدیمه ایران را در این دور زمان مجدداً بوسایل نیاکان خود در خارجه و داخله مملکت نگاهداری و حفظ نمود .

بخا کیای اقدست قسم که ما ایرانیان را توتیای چشم است آنانکه عرض و جسارت مینمایند که

جناب ذوالریاستین گفت میترسم این هیاهوی بزودی خاموش شود .
آقا سید یوسف سیرجانی گفت من یقین دارم مقصود جناب آقا سید عبدالله منحصر بعزل

نوز نیست .

ناظم الشریعه گفت مقصود چه عزل نوز باشد و چه عزل عین الدوله چون غرض آقا رفاهیت مردم است منتج نتایج حسنه خواهد بود که بعد از این ظاهر خواهد شد دانشمندان وطن کار خود را خواهند نمود .
خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

و اما ماینفع الناس فی الارض .

آقا سید محمد تقی گفت عیب کار این است که جناب آقا پول ندارد که خرج طلاب کند و تاطلاب را پول ندهند جمع نخواهند شد حتی آنکه چند شب قبل پول برای چای و غلیبان مجلس طلاب نداشتند .
آقا سید احمد گفت غصه پول را نخورید عمأ قریب جناب آقا صاحب پول خواهد شد آنکه باید برساند خواهد رسانید .

مجدد الاسلام مدیر روزنامه ادب گفت طلابی که اطراف جناب آقا میباشند چون قصدشان ترویج اسلام است و نجات دادن ایران محتاج بیول و مخارج گزاف نمیباشند باندازه مخارج جزئی هم ملت حاضر است و میرسانند .

آقا سید محمد تقی گفت چند نفر از هواخواهان اسلامیت حاضر شده اند که پول بدهند تا ده هزار تومان هم متقبل شده و آوردند لکن جناب آقا قبول نکرد و میفرمایند من جز رفاهیت و آسودگی مردم مقصودی ندارم گرفتن پول منافی است با این غرض مشروع و مقدس .

ناظم الشریعه گفت من شنیدم هواخواهان امین السلطان محرك آقا شدند .

آقا سید محمد تقی گفت نه احدی محرك آقا نیست اطراف جناب آقا احدی از هواخواهان امین السلطان نیست محرك آقا ظلم و ستمی است که از بعض رجال دولت و درباریان دیده میشود حالا ضمناً حضرت آقا در ضمن این مقصود مقدس انتقام خود را از عین الدوله بگیرد و یا دوستان خود را بجای دشمنان خود منصوب کند چه ضرر دارد چه عیب دارد که ایشان خدمتی بملت و وطن و اسلام بفرمایند و فوایدی هم بالتبع ببرند البته اگر این مقصود را نایل آیند هم رئیس خواهند شد و هم از دوستان خود دستگیری و هم از دشمنان خویش انتقام خواهند کشید .

اداره وزارتخانه های حالیه ابدأ عیب و نقص ندارد و محتاج بتغییرات نیست حرفی است بیمغز زلالی است تلخ و قولی است نامسموع .

این ناقص فهمان از طفولیت تا امروز بچپاول نمودن اهالی بیچاره ایران معتاد شده اند و بهمینطورها شرف و مکننت ملت را گرفته بخزور شده طلا داده اند و باین حرفها که علما خیر خواه دولت و پادشاه است و ولایت نظام و رعیت آسوده و نو کرد عاگو و قشون حاضر خود را مادام العمر از مسئولیت دوات خارج می دانند .

اگر دولت وضع قانون و تنظیمات در مملکت مقرر فرماید معلوم خواهد شد که این الفاظ مزخرف در هیچیک از درباریان و ادارات ممالک دول کنستی توسیون وزن و قیمتی ندارد الا در نزد دول آسیا

مجدالاسلام گفت امر وز در روی زمین و کره مسکون بدبخت تر و جاهل تر از ما احدی نیست سایرین تا یکدرجه حقوق بشریت را دارا میباشند و روز بروز میلشان بترقی وطن است ولی ایرانیان مظلوم هر روز سخت تر از روز قبل بر ایشان پیش می آید هر گاه بگوئیم خداوند اینگونه خواسته است که ماذلیل و منکوب باشیم و توسری خور هر آینه این نسبت را بخداوند دادن قبیح است اگر بگوئیم جادو و طلسم افتاده ایم اینهم اعتقادیست باطل پس باید بگوئیم سبب این خرابی همانا کیفر کردارهای ناشایست خودمان و نتایج مشومه تنبلی و غفلت و بی اطلاعی و جهالت است .

بعد از مدتی که جناب آقا سید عبدالله اقدامی فرموده میفرمایند ما مسیو نوز را نمیخواهیم بر ما و شما واجب و لازم است که مرد مرا بیدار و هوشیار کنیم یقین بدانید که دو روز دیگر صداها خاموش و حرارتها بیروندت مبدل خواهد گردید سال گذشته چه اندازه زحمت کشیدیم برای آقای نجفی و چه استقبالی برایش فراهم آوردند آخرش دیدید که بیک حلقه انگشتری الماس که در روز قتل حضرت امام حسن علیه السلام از اعلیحضرت شاه بعنوان خلعت گرفت چگونه رفت که با آقایان و علمایم خدا حافظی نگفت حالاهم یک کالسکه و یا یک درشکه و یک دیدن صدراعظم این هیاهو را ساکت خواهد نمود .

نگارنده گفت آقایان اولاً بدانید که خداوند عالم با ما است نه عین الدوله آدمی است که پول خرج کند و نه مظفرالدین شاه کسی است که سادات را ذلیل بخواهد ثانیاً جناب آقا سید عبدالله در کار خود محکم است آقایانی که با ایشان میباشند همگی از ایشان قول گرفته اند و محکم ایستاده اند به صد هزار تومان هم خاموش نخواهند شد ثالثاً فتوت و مردانگی آقای بهبهانی را همه میدانید مراداتی را که بعضی با ایشان دارند جز و اسرار است و در این مجلس نمیتوانم عرض کنم همینقدر برای اطمینان شما عرض میکنم این اقدام جناب آقا عمأقرب نتیجه اش ظاهر خواهد شد باز عرض کنم هر گاه آقای بهبهانی از قولش برگشت فوراً ایشانرا معدوم و دیگریرا بجایش منصوب خواهیم نمود .

آقا سید احمد گفت اگرین دو حجة الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی عقد اتحاد و اتفافی بسته میشد و این دو نفر رئیس بزرگ دست بدست یکدیگر میدادند هر آینه کاری از پیش میرفت . ذوالریاستین گفت از این جهت مطمئن باشید جمعی در این خیال میباشند و عمأقرب نتیجه اش ظاهر خواهد شد .

نگارنده گفت چند روز قبل ازین جناب معتمد الاسلام رشتی از طرف آقای بهبهانی آمد خدمت

اگر دولتهای همسایه مبنای کارشان از روی دستور العمل های وزراء و حکام و مأمورین پلتیکسی و سیاسی دولت ایران بود چه تمناها که دولت علیه از آنها نمی کرد و قبول نمیشد .

و کدام امتیاز بود که خواهشاً بر عایای مملکت ایران نمیدادند که مواد آن صرفه ایرانیان نبود . چگونه بی اطلاع مأمورین پولتیکسی ایران رابطه سیاسی و تجارتنی در مملکت خود جرئت داشتند یا می توانستند با دیگران مبادله نمایند .

چون دستور العمل آنها قانون است که گاهی باقتضاء وقت مواد آنها تغییر میدهند و در هر سال طبع و در میان آحاد و افراد ملت حتی دهقانان و بزرگان و عملجات بتوسط اوراق اخبار منتشر میشود باینجهت تکالیف و حدود عموم اهالی محدود است و اتصالاً جلو میروند . دستور العمل ایرانیان

آقای طباطبائی که قول همراهی را از ایشان بشنود جنابش در اول او را مایوس فرمود ولی در آخر فرمود اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی در کار نباشد من همراه خواهم بود از آنجا رفت منزل حاج شیخ فضل الله از آنجا بکلی مایوس گردید بلکه شیخ معتمد الاسلام را ترسانید که توراً چه با این رسالت بر فرض عین الدوله متعرض سید نشود ولی توراً تمام و معدوم خواهد نمود .

از آنجا رفت منزل حاج میرزا ابوطالب زنجانی او هم در اول امر معتمد الاسلام را ترسانید ولی در آخر قول داد که بی طرف باشد نه همراهی کند و نه مخالفت نماید پس از آن حاج شیخ عبدالنبی را ملاقات نمود مشارالیه گفت من باید خودم با جناب آقا سید عبدالله ملاقات نمایم معتمد الاسلام گفت مکان و زمان ملاقات را معین نمائید جواب داد من که بخانه آقا سید عبدالله نخواهم آمد ایشان هم اگر بنخواهند منزل من بیایند خبر بعین الدوله میرسد و از من خواهد رنجید بالاخره قرار بر این شد که در خارج طهران در ابن بابویه از یکدیگر ملاقات نمایند پس از اطلاع جناب آقا سید عبدالله فرموده بود همان آقای طباطبائی بامن باشد مرا کافی است شیخ عبدالنبی که قابل و داخل آدمی نیست حاج میرزا ابوطالب هم اگر مخالفت نکند مرا بس است اما حاج شیخ فضل الله این ایام گرم عین الدوله است چند روز دیگر او هم مایوس خواهد شد باری مقصود این است که جناب آقا سید عبدالله ارباب حل و عقد را با خود کرده است فقط ما باید ایشان را با آقای طباطبائی متحد و دوست نمائیم و مرادات بین آنها را علنی و آشکار داریم .

ناظم الشریعه گفت آقا شیخ مهدی سلطان المتکلمین که از واعظین معتبر و ازدوستان مخصوص آقای بهبهانی است ایشان را باید ملاقات نمائیم و با وحالی کنیم مقتضیات امروز را بلکه او را در کار داخل کنیم که در موقع مقتضیات را القاء نماید .

نگارنده گفت جناب سلطان المتکلمین ملتفت و بیدار و همراه است لکن باید او را با جناب حاج شیخ محمد (۱) سلطان المحققین و واعظ اصفهانی که از واعظین معتبر است جزو انجمن کنیم چه حاج شیخ محمد در نزد عامه مقبولیتی فوق العاده دارد و کلامش را اثری خاص باشد اینگونه اشخاص را باید داخل کنیم تا در موقع اثرات خود را ظاهر سازند و نیز باید در دوستی بین دو حجة الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی نهایت سعی را بجا آوریم که این دونفر اگر باهم متفق شوند بمقصود زودتر خواهیم رسید مجد الاسلام گفت اگر چه خیال آقای طباطبائی جمهوریت دولت ایران است لکن با مقصود ما منافاتی ندارد

(۱) شرح حالات حاج شیخ محمد واعظ عملاً قریب ذکر میشود .

ضمیر منیر در باربان است که هر چه بمقتضای اراده و میل ایشان باشد صحیح است و الا جوف . این است که همه روزه عقب می نشینند و حقوق حقه خود را مجبوراً در کمال فروتنی و انکسار با خواهش و تمنا با آنها فیصل بدهند . در افواه منتشر است دولت ایران در خیال نظم و ترتیب دوائر دولتی است .

عقلا می گویند بدون توضیح قوانین این حرکت مذبح است . سیاسیون و حکمای عصر با آواز بلند فریاد میزنند چون اهالی ایران از امیر و فقیر قانون را تقلید بار و پائیان میدانند ورشته تغییر و تبدیل مأمورین دولت از زمان قدیم در ید اقتدار شخص اول دولت است و اقدامات دولتیان در اصلاح حال اهالی وزیرستان بدون قانون با ترقیات محیر العقول این زمانه مطابقت نداشته و ندارد دوام و بقای سلطنت

چه ما اجزاء قانون اسلام و تنظیم اداره دولت را خواهانیم و این در ضمن جمهوریت و مشروطیت هردو حاصل است (جمهوریت از افراد مشروطیت است) مقصود ما رفع ظلم و استبداد است خواه بعنوان جمهوریت باشد خواه بعنوان مشروطیت .

روز سه شنبه ۲۱ محرم الحرام سال هزار و سیصد و بیست و سه هجری انجمن مخفی در خانه جناب ذوالریاستین منمقد گردید بعضی رایورتهای قرائت شد از آن جمله امروز و ولیمهد از شهر تبریز بطرف طهران حرکت نموده است علی الظاهر اعلیحضرت مظفرالدین شاه خیال مسافرت فرنگستان را دارد محمد علی میرزای ولیمهد را حضار فرموده است که در مدت غیاب اعلیحضرت در مرکز خلافت و مقرر سلطنت اقامت و بنیابت پادشاه بمهام امور سلطنتی اشتغال ورزد و نیز امروز نظام السلطنه برای پیشکاری آذربایجان روانه گردید .

از حالات ولیمهد قدری مذاکره شد و چون ما در این تاریخ خود خیلی با این ولیمهد طرف خواهیم بود و کرا را اسم او و کارهای او از قلم نگارنده بروی کاغذ خواهد آمد پس مناسب دیدم که بعضی حالات او را در فصلی علیحده در همین مقام در متن تاریخ بنویسم اگر چه حالات سایرین را بعنوان حاشیه در ذیل صحایف مینویسم اما حالات این ولیمهد را که مسائل تاریخیه مبتنی بر آنست ناگزیر و لابد کرد نگارنده را که در همین مقام بنویسم فلذا رشته تاریخ را بذکر این فصل قطع نموده و گوئیم .

فصل

در حالات محمد علی میرزا

ششمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران

که بمفاد کل سادسی مقتول او مخلوع از سلطنت خلع و در خارجه بکیفر اعمال خود گرفتار گردید

محمد علی میرزا در چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹ هجری در تبریز متولد شد .
بمفاد الولد للفراش پدرش مظفرالدین شاه و مادرش ام الخاقان دختر میرزا تقی خان امیر نظام

ایران را تنها تشویق بر گذشتگان کافی نمی دانند وزراء و خیر خواهان دولت نظر بتکالیف واجبه خود دودست دیگر نیز از صاحبان علم و افکار عاریه نموده شروع بتأسیس قوانین و تنظیمات نمایند . چون قانون را مضر بحال خود میدانند تا جان در تن دآرنند اقدام باین امر نخواهند کرد در این صورت باید با همسایگان در یکدرجه کم سلوک و رفتار نمود زیرا این دایکان مهربان تر از مادر و این گران مرغابی صفت و این خیر اندیشان خانمان بر انداز تا دولت مقننه نشود چشم از منافع خود نیوشیده و برای جنبش موشی گریهای چند میرقصانند و بجهت تشویق در امر سیاست و تجارت به یکدیگر بازیهای رنگارنگ بروی کار می آورند و لو آنکه بقدر مکنک آنکلیسها در خزانه دولت لیره موجود باشد و بقدر صنعت گران فرانسویها ارباب صنایع در کارخانهجات و بقدر اهالی چین قشون آزموده و حاضر رکاب و بقدر دول امریکا سفاین

اتابیک بود که مظفرالدین شاه او را بیدی اعمال و افعال زشتش مطلقه نمود در سال ۱۲۹۲ که طفلی سه ساله بود با مادر مطلقه خود بطهران آمد یعنی مادرش او را با خود آورد .

دو سال در نزد ام الخاقان مادر خود بود بعد شکوه السلطنه دختر شجاع السلطنه مرحوم که والده مظفرالدین شاه بود حضانت او را متقبل گردیده او را برد باندرون ناصرالدین شاه نگاه داشت .

در سال ۱۳۰۱ که جوانی دوازده ساله بود مظفرالدین شاه او را به تبریز عودت داد و در نزد خود او را نگاهداشت . در سال ۱۳۰۶ که هفده ساله بود فوج امیریه را که قراول مخصوص اراک حکومتی تبریز بوده اوسپرد چون آزمون پیشکار و مربی صحیحی نداشت خود بشخصه به امورات فوج رسیدگی میکرد و در کارها فعال مایشاء بود و چون در زمان استبداد هر فوجی و حکومتی بکسی میدادند برای نان خانه او بود باینجهت هم و عزم محمدعلی میرزا مصروف دخل و جمع پول بود و از مجالست اختیار و ابرار منصرف و از تحصیل علوم و کمالات منحرف ، با اشخاص رذل جلس ، بانا کسان انیس ، مردمان پست و شریر و اوباش و الواد را طرف وثوق و اعتماد خویش قرارداد ، بکارهای زشت عادی شد ، مثلاً از سر بازی دو قران و سه قران میگرفت و او را از سر خدمت مرخص خانه میکرد . در آزمون مرسوم بود که اشرار و قطاع-الطریق برای فرار از مالیات دیوانی و یا برای فرار از مجازات و اینکه هر چه بخواهند برعیت بیچاره صدمه وارد آورند و بزور ملک و اموال آنها را بگیرند می آمدند سر باز میشدند بلکه دستی هم بصاحب منصب میدادند که آنها را بسربازی قبول کنند در سال یکدوسه ماهی هم سر خدمت حاضر میشدند بعد تعارفی داده بقیه سال را مرخص و بخانه خود میرفتند اگر بالفرض در میان ایشان مردمانی خوب بود که کلاه خود را نگاه داشته و الا مشغول چاییدن و غارت رعیت بیچاره میبودند باینجهت محمد علی میرزا شوه و تعارف میگرفت و از سربازها حمایت میکرد و چون این فوج از اهالی بلوک الان بر آغوش بودند حکومت آنجا را هم ضمیمه شغل خویش کرده در این ضمن چند نفر از یاورها و سلطانهای فوج را که مردمان پست فطرت و جزو قطاع الطریق محسوب میشدند با اشخاصی که در جزو نو کراهی پست خود از قبیل تفنگدار و قهوهچی و فراش و غیره داشت منظور نظر خود قرارداد و سعی در ترقی دادن ایشان شد و اشخاص نجیب و خانواده که مظفرالدین شاه برای نو کری و تربیت اومعین کرده بود آنها را خارج نموده و یا بخود راه نمیداد اشخاص جدید و نو کراهی تازه برای ترقی و پیشرفت کار خودشان در مقام خدمت باو بر آمده در (الان بر آغوش) آنچه ممکن بود املاک مردم و رعیت بیچاره را یا بزور و یا

زره پوش ... پس بعهدۀ مأمورین سیاسی و ملکی است همیشه بروفق مقتضای عصر و احتیاج زمان رفتار نموده هفته بیکروز بمفاد آیه کریمه و شاور هم فی الامر . باتفاق یکدیگر از روی حقیقت در تصفیه امور دولت و ملت شور نمایند . زیرا از بدیهیات است احکام خداوندی در هر دین واضح و آشکار است و حق آفتابی است علی السویه عالم را روشن و نورانی میکند و پوشیدن آن در میان هیچ ملت ممکن نیست و پیر غلام شاید بقدر کفایت از احکام قرآن مجید و احادیث نبوی صم اطلاع داشته باشد و شریعت مطهره اسلام ابدأ منافی قوانین عادلانه نیست و خیالاتم هنوز جمع است و آنقدر شعور دارم که قباحت خیانت را نسبت بوجود مقدس پادشاه و ولی نعمت زاده خود و دین و مذهب خود و وطن و ابناء و وطن خود درک نمایم و بفهمم خصوصاً در این حال که از این جهان بجهان دیگر باید بروم و در دیوان عدل آفریننده کاینات خواهم ایستاد . پس بقوت قلب

به اسباب چینی نپمدانك و يك دانك از برای محمدعلی میرزا تصرف میگردند مقربترین نوکرهایش



محمدعلی شاه

کسی بود که چیزی باو عاید میداشت باین طریق اکثر دهات رعیت آنجا را چه بیول و چه بزور از دست صاحبانش گرفت از خارج هم بنا کردند بملك خریدن از برایش و گندم و جو را بهر قسم بود در اول خرمن احتکار و انبار میکرد و در آخر سال بقیمت گران میفروخت و این سبب شد که بعضی از ملاکین آذربایجان هم تاسی باو کرده از قبیل حاج میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا کریم آقا امام جمعه و ساعد الملك و غیره که بمفاد الناس علی دین ملوکهم آنچه توانستند در ظرف دوازده سال بجا آوردند

بمخداوند صاحب عظمت و جبروت قسم یاد مینمایم و خاطر مقدس بندگان اقدس امجد اسعد و الا روحنا فداه را از پیش آمد امور روزگار مطلع می نمایم که با این ترقیات فوق العاده اروپائیان چندی نخواهد گذشت موقع حال اهالی ایران مقتضی آن خواهد شد که لابد و لاعلاج دولت ایران در سخت ترین روزگار در عداد دول کنسی توسیون برمی آید .

و باقتضای ملك و مملکت و مناسبت وضع و طبایع مواد قانون راجری مینماید و نتیجه معتنا به حاصل میکند این ممالك وسیعه و اهالی و ملل مطبوعه را در اجرای قانون بیک اسم و بیک چشم در تحت بیرق وطن پرستی میآورد و احکام عادلانه حریت افکار و مساوات حقوقیه را جاری نموده دیگر گوش به سخنها واهی نمیدهد چون پیش آمد کار از آینده خبر میدهد لهذا به شخص حضرت اعظم و الاروحنا

تا آنکه صاحب کوررها شدند چون اهالی آذربایجان اعمال و افعال آنها را دیده بودند لذا با کمال غیرت و شجاعت ایستادگی کرده حقوق خود و ملت ایران را پس گرفتند دیگر آنکه از اول جوانی محمدعلی میرزا همان اشخاص که دور او را گرفته بودند او را تحریم و ترغیب بقتل و غارت میکردند که خودشان فایده ببرند باینجهت چندین نفر از قبیل خسروخان اردبیلی و هاشم خان قراجه‌داغی و جعفر آقا و غیره و غیره که در سرحدات ایران مشغول خدمت بودند آنها را تلف و معدوم کرد و اگر هم خلافی از آنها سر میزد بواسطه تعدیات محمدعلی میرزا نسبت بآنها بود که تحمل نمیکردند وزیر بار ظلم نمیکردند و آلا یاغی دولت نبودند. از قراری که مشهور است اکثرشها با چند نفری از مخصوصان خود سوار میشده میرفتند بخارج شهر تبریز برای شکار رعیت بیچاره چه در ایران مرسوم و معمولست که دهاتیها و رعایای نزدیک هر شهری جنس فروش خود را از قبیل شیروماست و تخم مرغ و هیزم و ذغال و یامتاعی دیگر حمل نموده و میاورند بشهر فروخته و وجه آنرا یا بمینه و یا بعد از تبدیل بجنس دیگر میبرند و با اهل و عیال خود گذران مینمایند این پادشاهزاده با چند نفر از خواص خود نصف شب از دارالحکومه حرکت میکرد و در بین راه یکی دو تا یا زیاد تر از رعیت بیچاره را که از آن شهر مراجعت میکردند گرفته اگر جنسی و پولی همراه داشت آنرا میگرفتند والا الاغ او را گرفته میفرستادند بدهات خود یا جاهای دوردست که در آنجاها بفروش میرسید بعض اوقات که خواص او میخواستند او را خورسند نمایند تقسیم او را از غنیمت بیشتر میدادند گاه گاهی هم با او میگفتند که فایده اینکار از شکار بهتر است چه شکار اگر بخت مدد کند یا یک آهو یا یک بز کوهیست که قیمت هر یک از یکتومان کمتر است لکن این شکار در هر شبی بیش از یکتومان سهم حضرت اقدس ولایت عهد است مجملاً بواسطه مجالست با اینگونه اشخاص رذل و پست فطرت که مؤثر است این شاهزاده بزرگ بقتل و نهب اموال و رشوه و غیره که از اخلاق مذمومه است عادت داده بعضی از اشخاص هم در ضمن پیدا شدند و اطراف او را گرفته و گفتند که اگر شما عمل جادو را بکنید و لیعهد میشوید شاه میشوید اینمذاکرات اتفاقاً با خیالات او گاهی مصادف می افتاد مثلاً دعانویس چند کلمه برایش مینوشت که اگر این نوشته را با خود داشته باشید بردشمن مظفر و غالب میشوید چند ساعت بعد از آن تلگراف اعدام یک بیچاره با او میرسید. و یا آنکه اگر اینعمل را بجای آوری بمقصود نائل میشوی در شب آنروز در شکاری یکبار ذغال بهره او میگردد این بود که اعتقاد غریبی برای اعمال سحر و جادو بهم رسانیده بود. بعض اعمال که عادات زنان حالیه ایرانست از او و از عیالش بلکه جهان صادر میگردد منجمه در نزدیکی رحلت مرحوم مظفرالدین شاه از خراسان

فداه واجب و متحتم است که قلب مبارک شاهنشاه اسلام را بعارض صادقانه از اشتباهات مزورانته درباریان آگاه نمایند که جدوجهد ایشان برای منافع دو روزه خودشان است نه از برای قوام سلطنت دولت ایران. این فقره از و اضحات است که بعدها هیچیک از اقوام و ملل مسلم و غیر مسلم بدون قانون زندگی نمیتوانند بکنند و هر گاه خودشان اقدام به نشر قانون نمایند بطوریکه در ماده صربستان و غیرها دیگران دولت عثمانی را با آن قدرتیکه داشت مجبور کردند ما را نیز آسوده نخواهند گذاشت و مجبور خواهند کرد.

و باز قسم به ذات پاک احدیت یاد میکنم که وضع قانون هرگز منافی مذهب حق اسلام نیست و خلل و تقصی بدین و اسلامیان نمیرساند بلکه بواسطه اجرای قانون اسلام و اسلامیان بفواید غیر مترقبه

شخصی را که خیلی اعتقاد باو داشت چاپاری بتبریز احضار کرد که چرا مرض مظفرالدین شاه اینقدرها طول کشیده و کاری بکن که مرزودتر بطهران برسانی اتفاقاً چند روز بعد او را بطهران احضار کردند. بعد از رحلت پدر و جلوس باریکه سلطنت باز این اشخاص خاطر جمعی باو میدادند که تو بسمت غالب خواهی شد و مشروطه ایران فنا و نابود میشود در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد در یک عمارت بزرگ جمعی از علماء و ارباب عمائم نشسته فتوای قتل و کلاء مجلس را میدادند در میدان توپخانه و ارك دولتی سر باز و سوار و قزاق و چهار عراده توپ حاضر و مهیا و مستعد حمله بمجلس، لکن این پادشاه بهیچیک از این اسباب اعتماد نداشت تمام اعتماد و وثوق و نقطه توجهنش بیک مکانی بود که چند نفر مسلمان و یهودی در آنجا مشغول جادو بودند و درین آنها يك نفر دعا نویس بود که نسبت بسایرین با هوش و از استعداد ملت با اطلاع بود او خبر خوشی بشاه نمود و میگفت شاه قرآن دارد و صلاح او در صلح است و نیز در وقتیکه بتبریز و قزوین قشون میفرستاد بعض طلسمها و خاک مرده که معمول این اشخاص موهوم پرست است بسردارهای خود میداد که در فلان طرف قشون مشروطه خواه در زمین چال کنی و فلان خاک را در فلان زمین بطرف دشمن بپاشی که شکست بخورند و در باغ شاه از موم یا از چیز دیگر صورت آدم میساختند و بعض عزایم با آنها میخواندند و بهر کدام از آن صورتها اسمی میگذاشتند و میگفتند این ستارخان سردار ملی و این باقر خان سالار ملیست این فلان و این فلانست آنوقت با چاقو سر آنها را میبردند و می گفتند الان در تبریز آنها را کشتند چند ساعت بعد از آن خبر کشتن آنها را منتشر میکردند و بر طبق این عمل بعض تلگرافات و کاغذهای جعلی نیز نشر میدادند این بود که هر روز خبر کشته شدن سرداران ملی در طهران منتشر میشد حتی آنکه صورتهای مومی آنها را شقه و بدر و اوزه های مصنوعی آویزان مینمودند و می گفتند الان در تبریز سرداران را شقه و بدر و اوزه ها آویخته خواهند نمود . باری ماخذ این اخبار همان اعمال جادوانه بود که باعث وثوق و اعتماد نزد پادشاه بود واقعاً نوکرهای مخصوص او که طرف وثوق و اطمینان او واقع میشدند و فایده از او میبردند این قسم اشخاص بودند که او را و ادار باینکارهای زشت میکردند .

در سال ۱۳۱۱ بریاست قشون آذربایجان با لقب سردار کلی برقرار گردید و در سنه ۱۳۱۳ به ولیعهدی دولت علیه ایران و فرمانفرمائی آذربایجان منتخب و برقرار گردید نائل شدن باین منصب بواسطه طرفداری امین السلطان و حکیم الملک از او بود که در آن زمان بر ضد عین الدوله بودند و مشارالیه میخواست

نائل میشوند و از دستبرد اجانب خلاص و آسوده شده در انظار اهل عالم بعظمت و بزرگی زندگی مینمایند .

در این حال که بکلی از زندگانی خود یاس دارد ناگزیر است که برای اطلاع کار گزاران آستان مبارک عرایض چند در خصوص علاقه دولت ایران با دولت خارجه اطلاعاً بعرض برساند . وضع دول فرنگک و طریقه که در این جزء از زمان پیش گرفته اند لایق آنست که در این باب قدری دقت شود .

پیش از جنگ (۱۸۷۷) مسیحی فیما بین دولتین روس و عثمانی اعتقاد همه ملت های متمدنه بر این بود که هیئت دول اروپ هم در خیال این هستند که روز بروز اوضاع آسایش ابناء بشر و رفاهیت

شعاع السلطنه را که مادرش از شاهزادگان و سلسله قاجاریه بوده و لیمهد نماید .
 در ایام ولیمهدی در تبریز اداره راپورتچی و خفیه نویس تشکیل داده و سالی مبلغی مخارج آن اداره میکرد و همه جا راپورتچی میگذاشت که مردم با دوست و آشنای خود نمیتوانستند صحبت از وضع رفتار و ظلم او و کسانش نمایند حتی کسی نزد عیال و اولاد خود هم جرئت مذاکره اعمال ولیمهد را نداشت با اینکه در ولایت عهد او بمردم سخت گذشت باز مردم امید داشتند که آتیه ایران خوب خواهد شد و حسن ظن مردم او را به شجاعت و انتظام ملکی و حسن اداره و قبض ید ظاهر میساخت او هم در جلب قلوب رعیت پایتخت و علماء طهران سعی بود در آخرین مناقشه ملت با دولت و مخالفت عین الدوله با علماء تلگرافاً توصیه بیدرتاجدار خود در اصلاح ذات البین و قبول خواهش های ملت استدعا نمود پس از صدور فرمان مشروطیت که اهالی آذربایجان بسمت ولیمهدی امضای او را خواسته اند کی تبلبل دیده ناچار به گونسلفخانه انگلیس پناهندند . پادشاه مرحوم هم تأکید در اقبال آن فرموده امضاء نمود .
 همینکه شاه مرحوم را مرض شدید شده بطهران احضار گردید و در امضای قانون اساسی اول هم پس از هیاهوی بسیار بر اثر صحنه پندرامضاء نمود بعد از رحلت پدروقیام بر تخت سلطنت آنچه توانست بر علیه مشروطیت اقدام نمود . از بدو جلوس در برهم زدن این اساس از درباریان هم گونه اقدام دیده شد بدبختانه نتیجه بمکس بخشید .

اولین بروز مخالفت طلب نمودن امین السلطان بود که در عشر اول ربیع الاول ۱۳۲۵ بقوت سلطنت ورود او را بایران و دخالت ویرا در کارهای دولت بملت قبولانندند و عاقبت بمراد نرسیده در ماه رجب ۱۳۲۵ بتیردویم فدائی ایران عباس آقای تبریزی به قتل رسید .
 در او اخر ماه جمادی الثانیة ۱۳۲۵ شاهزاده سالار الدوله برادر کهنتر او در لرستان علناً سر بیایگیری گذاشته جمعی بیگناه را کشت و بسیاریرا بیخانمان ساخت و خیلی اموال بیچارگانرا بغارت برد عاقبت دستگیر کرده بطهرانش آوردند .

تا وقتیکه امین السلطان کشته نشده بود ملت تمام مفاسد را اعم از حرکات پسر رحیم خان و قتل و غارت اقبال السلطنه در ما کو و خوی و ظلم و ستمهای رشید الملک و وقعه حضرت عبدالعظیم و ناامنی طرق و اغتشاش بلاد و تجاوزات سرحدی ایران و عثمانی و غیره را تمام نسبت باو میدادند همینکه مشارالیه بقتل رسید باز همان آش را در کاسه دیدند دانستند که اینهمه آوازاها از شه بود از اینرو عامه را روی خاطر

جهانیان را رونق داده آئین عدالت و حریت و حقانیت را در جهان عمومی کنند . در این اعتقاد قوی داشتیم بر آنکه مدار زندگی و نظم بلاد و آسایش عباد بسته بمرکزهای سیاسی دربار های دول اروپ است اهالی فرنگستان بعضی اطوار و آداب دول مشرقیان را بوحشی گیری و نادانی و بی علمی نسبت میدهند و وضع دول اروپا را به تربیت و مدنیت و انسانیت می شمارند . اگر انصاف را بدقت همراه کنیم خواهیم دید وضع حالیه اروپائیان با حالت وحشیان افریقا فرقی ندارد زیرا که از یک طرف وحشیگری نسبت بسابق کم بلکه معدوم شده .

لکن از طرف دیگر وحشیگری بسیار وحشت ناکی در میان دول اروپ شایع و ظاهر

شده است .

از شاه برگشت خصوصاً در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد و چهارنوبت تخلف نمود و خیلی سخنان نشنیده شنید .

در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ متمم قانون اساسی پس از هیاهوی بسیار امضاء شد و در عشاء اول شوال ۱۳۲۵ پادشاه شخصاً در پارلمان آمده در حضور و کلاه تجدید قسم نمود قولاً با مجلس و مشروطیت همواره اظهار همراهی داشته ولی عملاً قدمی همراهی نکرد کار بجائی کشید که اطمینان آحاد ملت یکدفعه از او مسلوب شد .

محمد علی میرزا نیز مانند اجداد خود از ایام ولیعهدی مرعوب روسها شد جمیع عقلاء مخالفتهای او را با مجلس و مشروطیت بدستور العمل روس مینداشتند . از یکی از محارم او شنیدم که در زمان ولایتعهد او روسها باو قول دادند که در وقت احتیاج بسی هزار قشون و چهارده کرور تومان باو امداد کنند این بود که چند دفعه در مقام اطمینان بدوستانش میگفت (هر وقت اشاره بکنم سی هزار قشون با پول بر ایام حاضر خواهد شد) . و بهمین وثوق و اعتماد بود که سفارتخانه روس پناهنده شد و هر ساعت انتظار قشون میکشید و شاید اگر مجاهدین دوسه روز مسامحه و ماطله کرده بودند و ورودشان را بشهر طهران بتأخیر میانداختند هر آینه قشون اجنبی وارد طهران شده بود بهر جهت محمد علی میرزا وثوقی بر روسها داشت چه باو قول همراهی داده بودند .

در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ یکی از مجذوبین عوالم آدمیت بقصد هلاک او برخواست و بمب بکالسه او انداخت ولی محمد علی میرزا مصون ماند و مرتکب معلوم نگردید برخی را عقیده اینست که این مسئله هم باغراض پلتيکی ساختگی بود که شاید بتواند اعضاء مجلس شورای ملی را متهم سازند .

در اواخر ماه ربیع الثانی ۱۳۲۶ ملت که آثار مخالفت را از پادشاه دیدند و منویات او را دانستند در مقام تبعید مفسدین اطراف او بر آمده در حالتیکه قوله دادشش نفر را از اطراف تخت سلطنت دور کند که مسئله منعکس گردیده او خواست از مجلس که هشت نفر از ناطقین بزرگ و و کلاه را تبعید نمایند .

روز پنجشنبه ۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ در مقام مخالفت بر آمده از شهر طهران و ارك دولتی بیاغ شاه که خارج ذروازه طهران بود نقل و انتقال داده روز سه شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۲۶ علاء الدوله

اگر بحقوق خودشان راضی هستند . و مقصودشان رفاه حال عمومی است پس چرا این قدرها بقوت جنگ و قهر و استیلاي خود می افزایند . و نام آنرا حقوق میگدارند و کرور کرور مخلوق خدارا بی جهت و بواسطه پیروی و تأسیس بخیالات نفسانیه خود فدایمی کنند . دولت ایران نیز لازم است در حفظ حقوق خود مساعی جمیله بکار ببرد و برای خود از دولت خارجه دوستان و یاران معین نماید دولتین روس و انگلیس حق همسایگی با ایران دارند ولی حقد و حسد ایشان به یکدیگر دولت ایران را به سخت ترین حالتی افکنده که بجهت حفظ حقوق مجبور به تکلفات مالا یطاق شده است .
اولاً با دولت عثمانی و امارت افغانستان بطوریکه برادر شریعت و هم مذهب و همسایه هستیم

وجلال الدوله و سردار منصور (۱) را که هواخواه مشروطیت بودند مغلولا تبعید نمود .
 روز دوشنبه ۱۵ جمادی الاولی میرزا سلیمان خان مدیر انجمن برادران دروازه قزوین را گرفتار
 و محبوس نمود . (در تاریخ مشروحاً خواهد آمد)
 روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ مجلس را بتوپ بسته و سیدین سندن آقای بهبهانی
 و آقای طباطبائی را با عده دیگری از علما و سادات گرفتار نموده در باغ شاه حبس نمود .
 روز چهارشنبه ۲۴ جمادی الاولی ملك المتكلمين را که از ناطقین بزرگ بود با میرزا جهانگیرخان
 مدیر روزنامه (صوراسرافیل) بقتل رسانید . این پادشاه جاهل تا ماه جمادی الثانیه ۱۳۲۷ با ملت خود
 در جنگ و نزاع بود از قتل نفوس و نهب اموال چیزی فروگذار نکرد چنانچه در تاریخ بیداری
 خواهد آمد .

روز جمعه ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ پس از آنکه محمدعلیشاه از باغ شاه نقل مکان کرده بود به
 سلطنت آباد و چند روز در آنجا سنگربندی کرده و با ملت در جنگ و نزاع بود چشم از ملت و مملکت
 پوشیده به سفارتخانه زوس پناهیده و از سلطنت مستعفی شده روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ با عده از
 دوستان و بستگانش بطرف روسیه حرکت کرد . این پادشاه در بدو امر در تمام کره ارض زاید الوصف
 نیکنام بود ولی اعمالش بعدی او را مفتضح و رسوا نمود که دوستانش هم بیدبختی او تصدیق داشتند .
 وضع اخلاق محمدعلی میرزا از اعمالش بخوبی آشکار و هویدا است و (تاریخ بیداری) حاوی آنست
 لکن بطور اجمال بعضی اخلاق او را ذکر میکنیم .

محمد علی میرزا خست و لثامت و سفاقت و قساوت قلب و بیرحمی را بمنتهای درجه رسانیده بود ،
 خیلی راحت طلب بود و تن پرور ، بهیچ وجه ملاحظه و رعایت زیر دست را نداشت ، تمام خدام و رعیت
 را فدای خود میخواست چنان تصور میکرد گویا خداوند این مخلوق را برای راحت وجود او خلق کرده
 است . بهر کس احتیاج پیدا میکرد با او بکمال ملایمت و مهربانی رفتار مینمود بعد از رفع احتیاجش
 مثل این بود که او را هیچ نمیشناسد ، همیشه با اشخاص نانجیب و پست و قطاع الطریق که اسباب صدمه

(۱) سردار منصور در این واقعه نسبت بسایرین صدماتش بیشتر بود چه قرابتی با محمدعلی میرزا نداشت
 و در امر مشروطیت بر استی و جدتی اقدام مینمود حالات تاریخیه او موجب افتخار اخلاف است و انشاء الله
 خواهد آمد .

باید متعذر القول باشیم و یگانگی مسلمین را غنیمت بشماریم هر چند دشمنان مذهب اسلام تا امروز
 نگذاشته اند و باین واسطه اغلب ممالک اسلام را تصاحب نموده اند و تا جان دارند منتهای مواظبت
 و اهتمام را در تفرقه انداختن مابین مسلمین بعمل خواهند آورد و رسوخ ظاهریه و باطنیه و معنویه
 خود را در منع حصول برهت اسلامیان به مقصود بکار خواهند برد .
 افسوس که اسلامیان هنوز در خواب غفلت غنوده اند . خود اسلامیان باید ملتفت نکات شده تعصب
 و تمند را کنار گذاشته زیاده از این منکوب و مضمحل و مخدول نشوند .

تانیاً - با دولت فرانسه که بعد از امریکائیها و انگلیسهامولترین دول روی زمین است و مضرتی
 بحال ایران ندارد عهدنامه تجارتنی و سیاسی مبادله نمایند . کشیدن خطوط راههای آهن و ساختن

وخانه خرابی مردم بودند وثوق پیدا میکرد و تمام مشورت خود را در کارها با آن اشخاص مینمود ، دردنیاء عشق و محبت باحدی نورزید ، جز پول بهیچ چیز دیگر علاقه نداشت . دیده شد که از قبیل جواهر وشال وقالیچه های قیمتی واسباب آنتیک میبخشید اما یکقران پول نقد باحدی نمیداد ، مستبد برآی بود اگر هم در کاری با کسی مشاورت مینمود عمل برآی خود را مقدم میداشت ، هر کس با میل و اراده او رفتار می کرد او را محرم اسرار خود قرار میداد اگر چه بر ضررش هم بود و هر کس صلاح و خیر او را میگفت اگر منافعی با اراده اش بود از او متنفر و منزجر میشد ، اعتقاد باشیخ رمال وفالگیر و جادوگر داشت ، اظهار تدین میکرد اما مقید بدینش نبود ، خود را مسلمان میدانست بمسجد و معبد توپ بست ، معتقد بقرآن بود لکن قرآن را سوزاند ، نسبت بسادات اظهار اخلاص میکرد لکن سید را میکشت چنانچه مرحوم سید جمال الدین اصفهانی را حکم قتل داد و بی احترامی با آقای بهبهانی و آقای طباطبائی کرد ، نسبت بحضرت سیدالشهداء امام حسین ارواحنا فداه اظهار ارادت و عقیدت میکرد چنانچه در روز عاشورا قمه و قداره بسرمیزد و خون سرش را بروی و صورتش میمالید و در شب عاشورا هزار و یک عدد شمع در اطافش روشن میکرد و شمع چهل منبر را روشن میکرد اما احترام ماه محرم را منظور نداشت و در ایام عاشورا بود که تلگراف حمله بتبریز را مخابره کرد و حکم داد که اهل تبریز را در حالتیکه مشغول عزاداری بودند قتل و غارت نمایند . در روز عاشورا آنقدر خون از سر خود جاری میکرد که بحالت غشوه میافتاد امام در شب چندان مسکرات والکلبات می آشامید که مست و لایشعرا میشد باطفال امرد میل داشت چنانکه بزنان خوشگل مایل بود . زمانیکه خبر باو دادند در تبریز رعیت از گرسنگی تلف میشوند و بواسطه محصوریت علف میخورند . و در اصفهان اقبال الدوله بمسجد توپ بسته است بشکرانه این خبر آنروز را با یکی از فامیل خود که جوانی چهارده ساله بود مشغول هیش و عشرت گردید ، خود را ناموس پرست وانمود میکرد در حالتیکه با محارم خود همان رفتار را مینمود که با اجنبی روا میداشت ، با علماء موافق خود همان عقیده را اظهار میداشت که با علماء مخالف خود داشت کرا را از او شنیده بودند که در غیاب حاجی شیخ فضل الله گفته بود (این شخص بهیچ چیز پایدار نیست و جز پول بهیچ کس و هبچ چیز معتقد نیست) .

بجلا محمد علی میرزا و چیز برای ایرانیان باقی گذارد که میتوان او را باین دو چیز مدح گفت و از آن دو یکی وجود اعلی حضرت حالیه ایران **سلطان احمد شاه** خلد الله ملکه است و دیگری حضرت والا

کارخانه جات در داخله مملکت را بآنها واگذار نمایند . غلوهت ملت غیور فرانسه شباهت تامه به اهالی ایران دارد باهر دولتی که طرف شده اند طالب نیکنامی بوده اند نه تقلب و بدنامی . نزدیکست بواسطه افتتاح بانک در ایران مسکوکات ایران از طلا و نقره بکلی در عوض مال التجاره های قلب و مصنوعی فرنگستان از میان برود . چندی نمیکرد بواسطه زیادی خرج و کمی دخل دولت محتاج باولین قرض از اروپائیان خواهد شد .

اگر دولتیان امتیازاتی که بخارج می دهند بفرانسها بدهند ممکن است در سود صد صد و سه و چهار بهلترین وجهی مبلغ معتنا و به از آنها گرفته بمصرف دائر نمودن کارخانجات و کشف معادن برسانند . و فرغ وجهیکه گرفته میشود از محل عایدی کارخانجات و معادن بدهد .

ولیعهدامت ولایت الکبری که این دو وجود مقدس از دختر کامران میرزا بیاد کارماندند . پسری دیگر بیاد کار گذارد که از حیث سن بزرگتر است و او چون مادرش شاهزاده نیست از سلطنت محروم ماند . این بود بجملی از حالات محمدعلی میرزا و چون در تاریخ بیداری حالاتش مشروحاً ذکر شده است لذا ما برمیگردیم برشته تاریخ خود و مذاکرات انجمن مخفی که از آنجا باینجمله معترضه پرداختیم . جناب ذوالریاستین گفت دیشب ادیب بهبهانی مرا ملاقات نموده و مذکور داشت این خیالات و اقداماتی که شادرنظر گرفته اید عمأقرب باعث در بدری جمعی خواهد شد بالفرض ناظم الاسلام بواسطه بستگی با آقای طباطبائی محفوظ بماند و کسی متعرض او نشود لکن ما با یک مشت عیال چه بکنیم اگر فردا ما را سر به نیست کردند کیست که از حال ما خبر بگیرد و کیست که بفریاد ما و اهل و عیال ما برسد ، کیست که ضامن حفظ جان و مال ما بشود با این مردم منافق و این نادانی عامه مشکست که ما بمقصود برسیم جز آنکه جمعی را تلف و برخی را در بدر و آواره کنید .

میرزا ملکم خان خواست که شروع باینکار کند او را بجائی انداختند که دیگر روی وطنش را ندید .

امین الدوله با آن کمال وزیر کی و آن قدرت دیدید که در گوشه دهی غصه مرگت شد مگر مدیر روزنامه پرورش میرزا علی محمدخان را در خاطر ندارید که چگونه در غربت جان داد . مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی را بهمین قصد از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم با آنحال فطیخ و بی احترامی اخراج و تبعید و بالاخره مسمومش نمودند . میرزا آقاخان کرمانی ، شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خیرالملک را در خاطر دارید که در تبریز سرازتن جدا کردند .

میرزا محمد علی خان نوه مؤتمن لشکر را برای همین گناه از بام خانه اش بزیر انداخته و او را شهید کردند .

میرزا رضای کرمانی را که دیدید چگونه به دار آویخته و هلاکش نمودند .

حاج میرزا احمد کرمانی را دیدید که در انبارشاهی جان داد .

حاج سیاح را که بخوبی یاد دارید چند ماه در زیر زنجیر و کند محبوس داشتند .

مرحوم مستشارالدوله را که شنیدید چگونه حبس و اموالش را غارت کردند .

افسوس درباریان با این وضع که دیده میشود این قرض را از همسایگان به سخت ترین شروط میگیرند بطوریکه لکه آن تا انقراض عالم از روی اهالی ایران به هیچ آب و تاب پاك نمی شود بعد از این استقراض ایرانیان را زود لازمست که در مقابل همسایگان خود را حفظ و حراست نمایند کافی نیست که تنها بحقوق خودشان متمسک بشوند . و بگویند زور است بلکه زور تازه و زوریکه همیشه باعث نصرت و فیروزی ابدی تواند بود ، زوری که امروزه سبب اقتدار و شوکت دول اروپا است و وجهه ترقی ایشان شده است . این فقره ممکن نمیشود مگر آنکه تلاش نموده طوایف مختلفه را که در ایران سکنی دارند در خیر و شروطن عموماً باهم شریک و سهیم باشند .

آقا میرزا سید حسن برادر مؤید الاسلام مدیر روزنامه حبل المتین را که همین ایام دوسال حبس کردند برای اینکه برادرش بیدار کننده ایرانیان و خدمت کننده باسلام است .
 آقا شیخ یحیی کاشانی را دیدید که چگونه او را به محبس اردبیل انداختند . میرزا علی آقا مدیر روزنامه مظفری را در بوشهر بگناه روزنامه نویسی چه بلاها بر سرش در آوردند و چه صدمه‌ها بروی زدند که هنوز گرفتار و اسیر آن صدمات است .
 مدیر روزنامه کمال را مگر در تبریز بچوب نبستند . مگر این انبارشاهی و این چاههای ارک نیست که هزاران محبوس و مظلوم در آنها جان دادند .

پس حالا که چنین است بیاید از اینکار پر خوف و خطر در گذرید و مردم را بیجهت در خطر و صدمه نیندازید و باعث اتلاف نفوس نشوید چه این مقصود با قوت استبداد کنونی کار کوچک و سراسری نیست و امید نیست که طالع ایرانیان باین زودی رو باقبال کند که با موانع موجوده کثیره همچو امری بزرگ صورت پذیرد .

باری من بایشان قول دادم که امروز جواب ایشان را بگویم حالا باین تفصیل و این مخاطراتی که در پیش است چه میفرمائید باید حرف ایشانرا شنید و از این مقصود صرف نظر کنیم و مانند سابق راحت طلب شده و هر چه دیدیم دم نزنیم یا آنکه در این مقصود ایستادگی کرده و بفکر دولت و ملت و وطن باشیم . در این مقام اختلاف کلمه زیاد شد بالاخره اکثر از هوخواهان حریت مذکور داشتند (که مادر چند مجلس قسم یاد کرده ایم که از این مقصود منصرف نشویم از بدل مال و جان مضایقه نکنیم حالا که اندکی کاریشرفته است و جناب آقا سید عبدالله بهبهانی شروع باجرای مقصود ما کرده است چگونه دست برداریم نهایت بی شرفیست که باین زودی ما سرد شویم باید کوشید و جان داد البته در اینکار حبس و نفی و نقص اموال و انفس محدود است لیکن صدای مظلومین و مقتولین را بشنوید که میگویند (ای ایرانیان خون ما را بپدر ندهید یا بمقصود رسیده نوع خود را آزاد کنید و یا خودتان را بما برسانید) (حضرت سیدالشهداء (ع) میفرماید یا شیعة ابی سفیان ان لم یکن لکم دینا ولا تخافون المعاد فکونوا احرار الدنیا کم) .

اگر ما برای اسلام هم کار نکنیم پس برای حفظ دنیای خود بکوشیم این چه دنیائی است که ما داریم خدا میداند اگر تا کنون بنده رؤسا و شاهزادگان بودیم بعد از این بنده روس و انگلیس

شریک و سهیم نمیشوند مگر آنکه قلم آزادی بدهند و در نشر معارف و تأسیس مدارس جدید جد بلیغ نمایند و برای بارآوری درخت مساوات بیشتر از همه چیز واجب است بدو اثر دیوان خانه‌های دو اثر عدلیه و ملکیه و محلیه نظم درست داده شود که بر طبق قوانین عادلانه مال و مکتب جمیع تبعه بلا تفاوت و بدون توفیر و ملاحظه مصون از تعرض داخله و خارجه باشد .

آنوقت خود دولت در دائر نمودن بانک و ایجاد کارخانهجات و کشیدن خطوط راههای آهن از مکتب و ثروت اهالی وطن محتاج بدیگران نخواهد شد .

این مسائل از مقتضیاتی است که جدوجهدهای بلا تأخیر لازم دارد .
 یقین دارد اکثری بروح پیرغلام لعنت خواهند فرستاد که دشمن اسلام و اسلامیان بوده ام این

خواهیم بود عمأقرب این دودولت ما را ذلیل و منکوب بلکه معدوم خواهند کرد . ما اگر لذت آزادی را چشیده بودیم اندك تسامح را در اینمقصود مقدس روا نمی داشتیم .

فیلسوف گفت از آزادی حرفی نزنید ملت جاهل باید عبد باشد بر فرض مملکت ما قانونی ویا مشروطه ویا بالاتر جمهوری گردید آیا باز همین مستبدین و همین ظلمه نمیباشند آنوقت بلباس قانون طلبی درمیآیند و پدر ما را میسوزانند همین عین الدوله بقوه پول یازید و عمر و که امروز جان مردم را میگیرند فردا که مملکت قانونی شد باز رئیس و سر کار خواهند بود همین شخص که امروز در جلو عین الدوله نشسته است و بقوت قلم خون مردم را میخورد فردا بهمین قلم رئیس يك کابینه ویا بالفرض لقب را تغییر و شغل را هم تغییر خواهد داد .

و کذا فلان الدوله امروز در جلو وزیر دفتر می نشیند فردا وزیر مالیه شده ویا در روی صندلی برابر وزیر مالیه می نشیند . منتها امروز فلان عزب دفتر سالی بیست تومان یا دو بیست تومان بعنوان دزدی میبرد . فردا که مملکت قانونی شد ماهی چهار صد تومان بعنوان ریاست اطلاق حساب خواهد برد . امروز وزیر امور خارجه سالی به ده هزار تومان قناعت دارد ولی فردا پسرش روی کار و سالی صد هزار تومان خواهد برد . لامحاله اسم قانونی هم بالای اطلاق میگذازد .

من شبهه را قوی میگیرم میگویم امروز ما صاحب مجلس و یا پارلمان بشویم جز آنکه همین آقا زاده ها که امروز پدر مردم را در میآورند فردا وکیل پارلمان و در ادارت تصرف در کار میکنند تا کسی بخواد حرف بزند میگویند این پسر آقای فلان است این پسر وزیر . . . است .
والله بازی پول شیرینست پول صاحب قوتی بزرگ است ، پول دهان همه کسرا مانند ترشی کند می کند . مگر مثل معروف را نشنیده اید که میگویند دهان هر کس را ترشی کند می کند و دهن رؤساء را شیرینی .

پول منصب می دهد ، پول ریاست می آورد ، پول گناهانرا می بخشاند ، پول ، پول ، پول ، همه کار میکند .

پس کاری بکنید ملت عالم شود ، کاری بکنید ملت معنی شرافت را بداند ، آنوقت اگر يك محاسبی را که ماهی ده تومان حق او است اگر دیدند صاحب پارك و کالسکه شد فوراً میدانند این پارک

غلام بهیچوجه از آنها شکایت ندارد ایران و ایرانیان را بآنها گذاشتم و گذشتم چون عرایض را نمی فهمند و خیالاتم را درک نمیکنند آنچه میخواهند بگویند .
اعقاب و اخلاف ماها در زمان آینده خواهند فهمید که ایشان مسلمان بوده اند یا من که در ترقی ابناى وطن مثل شهداء فی سبیل الله مادام العمر جهاد می کردم که اقتدار و عظمت اسلام و اسلامیان را بدین وسایط نگذارم یا مال شود . حال از آستان اقدمت مسئلت مینمایم بعراض بینرضانه این پیر غلام هطف نظر بنمایند نزدیک است روح خود را تقدیم در گاه احدیت نموده به فرمان (یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك) سرفراز آمده از این عالم فانی بدون تاسف و ندامت اعمال ناشایسته در گذرد (۱۳۰۶) نام نیک مرحوم مستشار الدوله بواسطه این مکتوب تا ابد باقیست .

و کالسه که را از چه ممر تحصیل کرده است اگر بدزدی تحصیل کرده باشد او را مجازات میدهند. اگر ملت عالم شد بر پادشاهی که پول ملت را بیمصرف و مسرفانه خرج میکند ایراد وارد میآورد مثلا میگوید پول سرشماری که از دهات کرمان و شیراز از هر پیرزنی در سال یکتومان بجزر گرفته شود سزاوار نیست یک دفعه ماهی صدتومان درباره فلان آقا و یافلان خانم برقرار کنید البته مانع میشود، البته نمیگذارد. آنوقت این پولها صرف مملکت خواهد شد نه صرف جنده بازی آفازاده.

اگر ملت جاهل شد در مملکت جمهوری هم باشد هر بلائیکه صاحبان نفوذ بتوانند بسر مردم وارد میآورند. این را بگیر او را بکش دیگری را حبس کن احدی نمیتواند دم بزند.

اما اگر مملکت قانونی و ملت عالم شد دیگر احدی نمیتواند اعمال غرض درباره کسی بکند. دیگر بدون جهت احدی را حبس نمیکند چه جای کشتن پس خوب است ملت را آگاه و بیدار و عالم کنیم.

نگارنده گفت آقایان این عمارتیکه در او نشسته اید اگر بخواهید عمارتی باشد که شما را در زمستان و تابستان از سرما و گرما نگاه دارد باید آنرا خراب کنید و بعد از روی قوانین هندسه آنرا بنا کنید.

امروزمی بیند این عمارت ایران مخروبه شده است سلاطین قاجاریه چیزی از آن باقی نگذاشته اند و اگر شما آنرا بکلی خراب نکنید و پس از آن خرابی تعمیر و آباد ننمائید دیگران می آیند آنرا برای خودشان تعمیر و آباد میکنند.

تا انقلاب در مملکت نینید اصلاح نتوانید کرد طالب باشید انقلاب را که بیداری در انقلاب است جوینده باشید انقلاب را که با اصلاح خواهید رسید سعی کنید در انقلاب تا عدالت طلبان بیدار شوند گویا حدیث و قول معصوم باشد که میفرماید *نحب الا انقلاب ولو علينا*.

اما اینکه میفرمائید پس از اصلاح باز اشخاص ظالم و مستبد روی کار می آیند اینهم نقلی نیست پس از آنکه مردم آزاد شدند دیگر ظالم و مستبد را در کار نخواهند گذارد منتها چند صباحی اشتباه کاری میکنند ولی ملت بیدار همان مشتبه کننده را مجازات می دهند. امیدواریم که اولاد مستبدین را بسزای پدرهایشان برسانیم خداوند بموسی میفرماید ای موسی به بنی اسرائیل بگو ظلم نکنند که تلافی ظلم و انتقام ظلم را از اولاد آنها بگیریم اگر چه هفت پشت و یا چهل پشت بر آنها بگذرد. در اخبار

مدیر روزنامه مجلس

ناصر ملت مؤسس مشروطیت حامی عدالت هوا خواه حریت آقا میرزا سید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس و کیل و نماینده مجلس شورای ملی منتخب اهالی خراسان دویمین فرزند حضرت آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی در سال ۱۲۹۷ در شهر طهران متولد شده در سنه ۱۳۰۰ بابستگان و والده ماجده اش بعتبات عالیات مشرف شده مدت ده سال در سامره در حجر پدر بزرگوارش تربیت شده در سنه ۱۳۱۱ با پدر و مادر بطهران معاودت نمود مقدمات و علوم ادبیه را در سامره تحصیل فرمود. علم حساب و هندسه و جغرافیا را بخوبی در مدرسه اسلام تجدید نظر فرمود، قدری از فقه و

داریم که امام زمان (ع) انتقام خون جدش را از بنی امیه میگیرد و حال آنکه در زمان ظهور امام (ع) بنی امیه هزار سال قبل موجود نیست مراد اینست از اولاد آنها اعمال اجسادشان را بازخواست می کند حالا ما امیدواریم که نگذاریم اولاد ظلمه و غاصبین درد دنیا باشند چه جای آنکه خودشان آنهم در کار و مصدر شغل باشند .

ذوالریاستین مذکور داشت که ما اولاً انجمنی تأسیس کردیم بطور خفیه و باید در این انجمن حق بگوئیم و حق ظاهر کنیم و مطابق آنچه میگوئیم عمل نمائیم و مفسد ظلم را اظهار کنیم و خدمت بملت و وطن و عالم اسلامیت کنیم بدیهیست خالی از زحمت و مشقت و خطر نخواهد بود و باید اول قبول تحمل مصائب و خطرات عظیمی که محتملست بلکه یقین است با کمال شرف و مردانگی نمود و هیچ چیز را مانع و عایق ندانیم و مرگ را اسهل چیزی در این مشروع مقدس دانست .

ثانیاً آنکه این اقدامات ما خلاف شرع انور نیست زیرا که مقصود ما اجراء احکام قرآن و قانون اسلام است همه مسلمانان با ما همراه خواهند بود .

پادشاه مسلمان و دین دار است مانع این مقصود مقدس نخواهد بود فامآ دور هم نشستن و تأسیس انجمن مخفی و دعوت خلق و بیداری آنان که دستوری است از شرع اسلام بما داده شده است چه اول کسیکه انجمن را تأسیس نمود در اسلام و مردم را امر بدعوت و احقاق حق فرمود مقنن قوانین عدالت و مؤسس آزادی و حریت دویمین فرزند پیغمبر و سومین امام ما حسین بن علی (ع) بود .

آن حضرت اول کسی بود که برای پیشرفت مقصود در انجام تکلیف الهی انجمن مخفی را تأسیس نمود ، اول کسی بود که داعی باطراف فرستاد ، و اول کسی بود که قبول ظلم و ذلت ننمود . اگر آن حضرت تأسیس انجمن مخفی نفرموده بود اسلام بالمره از بین رفته بود و امروز از اسلام اسمی و از شریعت و طریقت رسمی نبود .

ادیب بهبهانی گفت اینمطلب را از کجا میگوئید اگر برطبق آنچه گفتید سند اظهار داشتید دیگر مرا هیچ چیز مانع نخواهد بود .

چه من از کشتن و حبس چندان نمیتروم و لیکن از اینکه مرا نسبت بکفر و خارج از مذهب بدهند خیلی میتروم زیرا که کشته شدنی که اولاد و اخلاف انسانی مفتخر باشند بهتر و خوشتر مرد نیست اما برخلاف اولاد و اخلاف شخص خجل و شرمسار باشند خیلی بد است .

اصول را خدمت پدر بزرگوار خود و سایر اساتید طهران تلمذ نمود ، در جودت ذهن و شوق به تحصیل مقامی را داشت که در کمتر کسی دیده شده . در اول تأسیس مدرسه اسلام یک دوره جغرافیا تألیف کرد که معلم مدرسه تا دو سال همانرا تدریس مینمود .

مرحوم حاج نجم الدوله کراراً میفرمود (این آقا زاده اگر چندی نزد من بماند از اساتید بزرگ محسوب خواهد شد) و بسیاری از مسائل علمیه از آن مرحوم اخذ و اقتباس نمود ، پیوسته در امور سیاسی و تمدنی مذاکره و در مجالس و محافل علناً معایب حکومت استبدادیه را متذکر بود بعض اوقات دوستان ساده ایشان در مقام تحذیر و تخویف او بر میآمدند لیکن جنابش را انصراف و انحراف از مقصود ممکن نبود ، زبان فرانسه را بطور مخفی آموخت از زبان ترکی هم بی اطلاع نبود ، زبان

جناب ذوالریاستین تشریف برد در کتابخانه خود کتاب احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله را آورده باز کرد صفحه (۱۵۴) را این قسم نشان داد . ترجمه این حدیث در کتاب جلاء العیون هم مسطور است (فأما مات الحسن بن علی (ع) از دا دالبلاء والفتنة فلم یبق لله ولی الاخائف علی نفسه او مقتولاً او طریدا او شریدا فلما کان قبل موت معاویة بسنتین حج الحسین (ع) بن علی (ع) و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس معه وقد جمع الحسین بن علی (ع) بنی هاشم رجالهم ونسائهم وموالیهم وشیعتهم من حج منهم ومن لم یحج ومن الانصار ممن یعرفونه واهل بیته ثم لم یدع احداً من اصحاب رسول الله ومن ابنائهم والتابعین ومن الانصار المعروفین بالصلاح والنسك الا جمهم فاجتمع الیهم بمنی اکثر من الف رجل والحسین (ع) فی سرادقه عامتهم التابعون وابناء الصحابة فقام الحسین (ع) فیهم خطیباً فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد فان هذه الطاغیة قد صنع نبا وبشیعنا ما قد علمتم ورایتم وشهدتم وبلغکم انی ارید ان اسئلكم عن اشیاء فان صدقت فصدقونی وان کذبت فکذبونی اسمعوا مقالتی واکتموا قولی ثم ارجعوا الی امصارکم وقبائلکم من امنتهم ووثقتهم به فادعوهم الی ما تعلمون فانی اخاف ان یندرس هذا الحق ویذهب والله متم نوره ولو کره الکافرون فما ترک الحسین (ع) شیئاً انزل الله فیهم من القرآن الا قاله وفسره ولا شیئاً قاله الرسول فی ایه واهل بیته الا رواه فکل ذلك یقول الصحابة اللهم نعم قد سمعناه وشهدناه ویقول التابعون اللهم قد حدثناه من نصده وفاتمه حتی لم یتک شیئاً الا قال ثم قال انشدکم الله الارجعتهم وحدثتم به من تتقون به ثم نزل و تصرف الناس علی ذلك .

خلاصه ترجمه خبر این است که بعد از رحلت امام حسن (ع) بلافتنه بر شیعیان و دوستان آل محمد ص از هر جهه فراهم شد بعضی را قتل و برخی را از دیار خود میرانند چه بسیار اشخاص را که بتهمت دوستی علی بن ابیطالب بقتل رسانیدند حق را بصورت باطل و باطل را بصورت حق دروغ را راست و راست را دروغ مینمودند کار بجائی رسید که اگر شیعیان میخواستند همدیگر را ملاقات کنند از زن و خادم ایمن نبودند . تا اینکه دوسال قبل از مردن معاویه حضرت سید الشهداء حسین بن علی (ع) اراده حج فرمود و به عموم دوستان و تابعین و صدیقین اعلام فرمود که در آن سفر حاضر باشند . خواه حج کرده باشند خواه نکرده باشند . این بود که حسب الامر تمام تابعین و دوستان و بنی هاشم بعد از فراغت از اعمال حج در زمین منی جمع شدند خیمه و بارگاه برپا کردند و جمعیت آنها در آن روز از هزار متجاوز بود .

سریانی و قدری عبری هم نزد فخر الاسلام آموخت در سال ۱۳۱۷ محرم پدر بزرگوارش گردید که مدرسه اسلام را تأسیس فرمود هشت سال هم بریاست مدرسه اسلام و تحمل صدمات و مشاق و مخارج گزاف گرفتار بود در مدت ریاست مدرسه اسلام از سایر مدارس هم همراهی و تقویت میفرمود ، در سال ۱۳۱۸ کارخانه قالی بافی و عبا بافی را بطرز قالی کرمان در طهران تأسیس فرمود در سال ۱۳۱۹ شرکت منسوجات وطنی را در طهران دائر و تأسیس نمود که الیوم هر دوسه کارخانه دائر است و قالیچه های خوب و ملبوسات وطنی اعلی و بسیار ممتاز رائج و متعارف است .

و نیز در سال ۱۳۱۹ مجلس از احة شبهات دینیہ تأسیس نمود که ایام جمعه جناب فخر الاسلام و جمعی از علماء را در خانه خود با حضور پدر بزرگوارش احضار میفرمود . و مذاکراتشان جواب از

بعضی هم این قسم نقل میکنند که حضرت امام حسین (ع) دیده بان وجاسوس معین فرمود و قدغن کرد خارجی و منافق و ناشناس را بآن انجمن قدس راه ندهند و آن انجمن بطریق خفیه منعقد گردید آنوقت حضرت برخواست و شروع فرمود بحمد خدا و ثناء رسول پس فرمود شما همگی آگاهید که معاویه با دوستان ما که هواخواه عدل و دادند چه کرده و چه میکند و هم دیدید و شنیدید و بشما رسیده است آنچه که بدوستان ما وارد میآید و من اراده دارم از شما بعضی سوالات کنم اگر راست گفتم تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمایند آنچه میگویم بشنوید و هرچه شنیدید پنهان کنید (در این مقام معلوم میشود که آنحضرت خیلی از امور را بآنها فرمود لکن بطریق سر و محرمانه که آنان را امر فرموده است بکتمان آن).

باری میفرماید بر گردید بشهرهای خود اقوام و طوائف خود هر کس را که امین و ثقه دانستید بخوانید او را بسوی آنکس که حقانیت او را می دانید .
زیرا که من میترسم که این دین حق مندرس شود و از میان برود لکن خدا دین خود را تمام میکند اگرچه کفار کراهت داشته باشند .

خلاصه حضرت چیز را فرو گذار نکرد مگر آنکه آنرا بیان کرد و تفسیر فرمود و در هر کلمه از سوالات آنحضرت حاضرین عرض میکردند خدایا شاهد باش که ما شنیدیم آنچه را که حسین بن علی فرمود و از جد بزرگوارش نقل کرد و تابعین میگفتند خدایا شاهد باش که ما شنیدیم از اشخاص راستگو آنچه را که حسین بن علی (ع) گفت آنرا .

بعد از گرفتن اینعهد باز آنها را قسم داد که هر يك بولایت و شهر خویش مراجعت کنید و آنچه را که گفتم عمل نمائید پس از آن از کرسی فرود آمد و مردم متفرق شده و بنای دعوت را باتحاد و اتفاق و اعلاء دین مبین اسلام گذاردند . و مردم را بسوی آن حضرت دعوت کرده و از آنها بیعت گرفتند .

حالا از معنی این خبر دانسته میشود که حضرت باقر (ع) میفرماید که سیصد هزار نفر با جدّم بیعت کردند اما یاریش نکردند مگر سیصد نفر .
نگارنده گفت از این خبر چند چیز دیگر بعلاوه آنچه ذکر شد مستفاد میشود یکی آنکه اول کسی که در اسلام انجمن مخفی تأسیس نمود حسین بن علی بود .

ایرادات صاحب الهدایة که بررد دین اسلام نوشته است بود .
این مجلس مجلسی بود که مرحوم سید جمال الدین اصفهانی بارها می گفت مقصود و منظور ما از این مجلس بروز و ظهور خواهد نمود ، کراراً علماء نصاری و یهود در این مجلس حاضر شده و مبهوت میشدند ، چندی هم عازم شدند که از این مجلس دعاة باطراف گسیل دارند که صدراعظم عین الدوله جداً مانع گردید و بیبانه اینکه اعلیحضرت شاه باید اذن بدهد اجازه نداد .
باری کتابهای متعدد در این مجلس تألیف و طبع شد .

در سال ۱۳۲۳ با پدر بزرگوارش بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم مهاجرت نمود و مدتی در آنجا متحصن و پناهنده بودند تا دستخط عبدالتخانه را از مرحوم مظفر الدین شاه صادر نمودند در سال

دیگر آنکه اول کسیکه دعا باطراف فرستاد و بطریق خفیه مردم را دعوت نمودند آن حضرت بود .

دیگر آنکه نطق را در حال قیام ادا فرمود چه درخبر بود (قام الحسین) یعنی ایستاد حسین . ذوالریاستین گفت بلکه مستفاد میشود که حضرت روی کرسی و یا صندلی ایستاد زیرا که در آخر خبر است (فتزل و تفرق الناس)

نگارنده گفت از اینکه حضرت فرمود اگر دروغ گفتم تکذیبم کنید و اگر راست گفتم تصدیقم نمائید مستفاد میگردد که آن حضرت مایل با کثرت آراء و حامی حریت افکار بود نه استبداد . حالا دیگر تکلیف خود را بهتر میدانید که در این مشروع مقدس یعنی خدمت بملت و وطن بلکه اسلام اقدام بفرمائید یا نفرمائید .

آقا سید برهان گفت خوب است قرآنی حاضر کنید که با حضور این آقایان جدیدالورود تجدید عهد خود را بنمائیم .

قرآن حاضر شد و همگی قسم یاد نمودند که تا زنده باشند در بیداری مردم و اهالی وطن کوتاهی نفرمایند .

جناب ذوالریاستین فرمودند من يك نظامنامه برای این انجمن نوشته و حاضر دارم اگر اذن میدهید بخوانم .

اجزاء انجمن اجازه داده شروع بقرائت نظامنامه شد .

(چون این نظامنامه اول نظامنامه ایست که در ایران برای طالبین حریت نوشته شده است لذا ما در این تاریخ بعض فصول و مواد آنرا درج میکنیم و هذا صورته) .

بسم الله الرحمن الرحيم

این نظامنامه محتویست بر چند ماده .

ماده اول - انعقاد این انجمن فقط برای بیداری برادران وطنی و ابناء وطن و آگاهی آنها بحقوق خود و رفع ظلم و چاره جوئی برای اصلاح مفاسد مملکتی است .
ماده دوم - در این انجمن از پیروان چهارمذهب پذیرفته میشود . اول اشخاصیکه در تحت کلمه جامعه لا اله الا الله محمد رسول الله میباشند . دوم طایفه زردشتیان ، سوم یهود ، چهارم نصاری . بشرط

۱۳۲۴ نیز باید بزرگوارش بیلده قم مهاجرت فرمود .

نوشتجات و مکاتیب دولتی و سیاسی که از طرف علماء اعلام بدولت ایران فرستاده میشد بخط و املاء جنابش بود .

تبدیل مسئله مسیو نوز و مستدعیات علماء بخواستن عدالتخانه با اشاره ایشان بود یکی از سفراء آقایان در نزد مظفرالدینشاه مرحوم جنابش بود .

در سال ۱۳۲۵ روزنامه مجلس را تأسیس نمود . اول کسیکه نطق و کمر بند روزنامه را موقوف و متروک نمود و رسانیدن روزنامه را بوضع حالیه و دادن روزنامه را باطفال که در کوچه و بازار بفروشد جنابش بود ، ایجاد روزنامه یومیه در زمان مشروطیت از آثار ایشانست .

آنکه ایرانی الاصل و ایرانی نژاد باشند .

ماده سوم - هر کس وارد این انجمن میشود اول باید شهادت بذات باری تعالی و رسالت پیغمبر خود بدهد و بکتاب آسمانی بهر کدام که معتقد است قسم یاد کند که تا دم مرگ از این انجمن غرضی جز نوع پرستی نداشته باشد و هم خود را مصروف بخدمت نوع و وطن نماید .

ماده چهارم - چون اشخاصیکه در این انجمن پذیرفته میشوند از این چهار مذهب همه بظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه در آخر الزمان قائلند از این جهت این انجمن در تحت اسم مبارک آنحضرت است و لذا اسم ریاست در این انجمن بر کسی گذارده نمیشود و تمام افراد در حکم شخص واحد است .

ماده پنجم - در هر جا که این انجمن منعقد شود در آخر مجلس قبل از تفرق اشخاص باید یک نفر روضه بخواند یعنی مصائبی را که پیشوایان مذهب ما برای بسط و نشر عدالت متحمل شده اند تذکر دهد و مجلس بنام مجلس روضه ختم شود .

ماده ششم - اهل انجمن باید رعایت حال یکدیگر را در هر حال داشته باشند لکن تکالیف شاقه بر یکدیگر نکنند .

ماده هفتم - تکالیف رکیکه و مجادله و سخت گوئی و مزاح و بدخلقی و کذب و بهتان بکلی ممنوعست .

ماده هشتم - مذاکرات انجمن باید راجع بتربیت و بیداری نوع و خیر خلائق و اظهار ظلم ظالمین و چاره جوئی و استخلاص برای مظلومین باشد .

ماده نهم - توقیر علماء هر طایفه فریضه زمه انجمن است پس بر هر یک از طبقات لازم است که علما را محترم بدارند و آنها را بر خطرات اهالی وطن آگاه نمایند و محذورات دنیوی را بآنها بنمایند و آنانرا عند الله و عند المخلوق مسئول قرار دهند .

نتیجه این ماده اینست که نه تنها فقهاء اسلام در مقام حفظ وطن و مملکت خود ساعی خواهند بود بلکه علماء مطلقا چه عالم بعلم فقه و چه غیر آن چه علماء اسلام چه علماء غیر اسلام که موطن خود را خاک ایران می دانند در این عقیده و مقصود با علماء اسلام همدست و متفق خواهند شد .

ماده دهم تا پانزدهم متعلق بر موزات و اسرار انجمن است که بر حسب قسم از اظهار آن ممنوعم

در سال ۱۳۲۶ در روز بمب باردمان در مجلس شورای ملی طرف صدمه جیش محمد علیشاه واقع شد و بایدر بزرگوارش و سایر علماء و ذریه رسول صم ماخوذ و دستگیر شده چند ساعتی در زیر زنجیر و کتفهای بسته و در مرئی و مسمع پدر پیرش ایشانرا باشلاق و ته تفنگ میزدند تا اینکه بامر محمد علیشاه از ایران منفی و مجتهد گردید بین او و پدرش رایکسال تفریق کردند با اینکه پدر بزرگوارش نهایت محبت و الفت را با ایشان داشت یک سال در ممالک خارجه بسر برد مدتی هم در انجمن سعادت اسلامبول وارد شد خدمتاتیکه در خارجه از ایشان پدید آمد کمتر از خدمات داخله نبود تا اینکه در سال ۱۳۲۷ که اوضاع جدیدیه پیش آمد و محمد علیشاه از سلطنت خلع گردید بطرف ایران معاونت نموده و بیدر و مادر و برادرهای خویش ملحق شده بایدر بزرگوارش رهسپار طهران گردیدند .

این چند سطر را که نوشتم برای اینست که خواننده تاریخ بداند چه اندازه اهالی ایران در فشار ظلم بودند که از اجتماع و دورهم نشستن هم ممنوع بودند.

پس از قرائت عهدنامه قرار بر این شد که دوهفته انجمن تعطیل باشد و هر يك از اجزاء بعض مقالات و لوايح به ادارات جراید بنویسند یعنی مقالات را در این دوهفته حاضر کرده در مجلس قرائت کنند پس از امضاء انجمن به ادارات جراید ارسال دارند که در آنها درج شود و گوشزد مردم گردد و بعضی الفاظ اذهان مسبوق گردد.

روز دوشنبه ۱۲ صفر ۱۳۲۳ - انجمن در خانه نگارنده تشکیل یافت راپورتهای چند روزه تعطیل قرائت شد که از آن جمله بود محمدعلی میرزا ولیمهد وارد طهران شده است و نیز بعضی تلکرافات جعلی از طرف علماء نجف منتشر شده است که تعریف و توصیف از عین الدوله بوده و مرد مرا توصیه باظهار تشکر از عین الدوله کرده اند.

و اینکه ما حرکات جناب آقا سید عبدالله را که بر ضد شاهزاده عین الدوله است صحیح نمیدانیم الی آخره.

صورتتهای متعدد از این تلکرافات برای هر يك از آقایان فرستاده اند. ادیب بهبهانی گفت من یقین دارم که این تلکرافات جعلی است زیرا که تلکرافخانه در دست خودشان است آنچه بخواهند مینویسند لکن عوام را باید فهمانید و ملتفت نمود.

فیلسوف گفت معصوم بمادستور العمل میدهد که هر گاه اخبار ما که بشما میرسد موافق با کتاب خدا است بگیریید و اگر مخالف با قرآن است آنها را واگذارید بلکه در بعضی اخبار است فاضر بوا علی الجدار یعنی اخبار مخالف قرآن را بزنید بدیوار حالا ما تلکرافات علما را اگر مخالف با مقصود ما است دور می اندازیم.

ذوالریاستین گفت علماء اعلام نجف هرگز ترویج از ظالم نمی کنند و انگهی ما باید بتکلیف خود عمل نمائیم لوایحی که بنا بود نوشته شود اگر حاضر است قرائت کنید.

نگارنده گفت آقایان این مختصر عرض مرا بشنوید آنوقت شروع در قرائت لوايح نمائید. من بنده دیروز تلکرافات را دیده بلکه آنها را یکی از آقا زاده ها بمن داد و گفت فردا بیائید در خانه آقای آقا سید احمد که در آنجا مجلس روضه است و آنها را برای مردم بخوانید چون من دیدم که

پس از آمدن بطهران از طرف اهالی خراسان بسمت وکالت و نمایندگی ملت منصوب و معرف گردید.

از سال ۱۳۲۶ با اعضاء منتسبین به فراماسون مراودت و معاشرت داشته که چون سرریست بطریق حدس و ظن و مفاد (یعرف المرء باقرانه) میتوان گفت که در آن مجمع انسانیت داخل شده و در مسافرت بخارجه هم دلیلیست بر این احتمال تغییر اخلاق و تبدیل افکار یعنی تکمیل هر دو سوید این حسن ظن خواهد بود در زهد و ورع و تقوی و قدس و حسن سلوک و خوبی رفتار بحدیست که مسلم عندالکل و قولی است که جلگی بر آنند.

در عقل و هوش و ذکاوت و فطانت از اقران و امثال خود برتری دارد.

مضمون آنها با مقصود ما مخالفست لذا گفتم اینکار از عهده من خارج است چه اولاً من روضه خوان نیستم که در مجلس روضه بتوانم تلگرافات را بخوانم ثانیاً آنکه در خانه جناب آقا سید احمد هواخواهان و دوستان آقای بهبهانی حاضرند و همگی بامن بدخواهند شد بهر طور بود معذرت خواستم حالاً لازمست که زودتر جلو گیری کنید و نگذارید مابین آقایان نفاق و خلافتی پدید آید که اگر آقا سید عبدالله ذلیل و مکتوب شود مقصود ما خیلی بتأخیر خواهد افتاد .

آقایان گفتند مقدمات کار بخوبی تهیه شده است احدی اعتنا باین تلگرافات نمی کند عمأقرب ناسخ آنها میرسد هواخواهان حریت در کارند بالفرض چند روزی امر بمردم مشتبه خواهد بود بعدها امر واضح و آشکار خواهد شد .

فیلسوف گفت من لایحه نوشته ام اگر امضاء کنید یکی از جراید فارسی ارسال داریم لایحه را از او گرفته چنین خواندند (چند سطر از آن لایحه را در این تاریخ درج کنیم)

پس از چند سطری - استبداد ملت را جاهل ، کور ، ترسو ، جبان ، ضعیف ، مکتوب ، ذلیل ، خوار و بی غیرت میکند . بالعکس مشروطیت آنان را عالم ، بینا ، شجاع ، با جرئت ، با قوت ، با غیرت سر بلند و بیدار مینماید . شجاعت و شهامت فوق العاده بآحاد ملت و افراد لشگری میبخشد چه تاریخ بما نشان میدهد که از بدو تشکیل سلطنت الی یومنا هذا دولت مستبد مغلوب دولت مشروطه و ملت ظالمانه ذلیل دست عادلانه بوده ، ملتیکه ذلیل و مکتوب پنجه استبداد رجال دولت باشد یک وحشت و جبن طبیعی ابدی بقلوب آنها راسخ گردد و انزجار و تنفر قلبی از حوزه و هیئت دولت ابداً در خویش احساس کند ، علم و صنعت ، عدل و مساوات و تدین و انسانیت مستلزم مشروطیت است . جهل و خرابی و ظلم بیکاری لازمه استبداد .

از وقتی که نور عدل و مساوات و نور علم و مواسات دین مقدس اسلام قلوب اقوام و اعراب و طوایف بادیه نشین را منور ساخت از قوت (امرهم شوری بینهم) سلاح پوشیدند و از جام حیات بخشای (وشاورهم فی الارض) جرعه نوشیدند و از ندای (اتما المؤمنون اخوة) بیدار شدند و از برکت (یدالله مع الجماعة) قوت و توانائی یافتند جمیع افراد عرب از رئیس و مرئوس و شاه و گدا مابین خود فرقی ندیدند همگی خود را حامی اسلام ، کفیل اسلام ، صاحب اسلام ، پدر اسلام ، پسر اسلام و مکلف بحفظ آن دیدند ، تن خود را جوشن اسلام کردند ، اولاد خویش را در مقام ثبات و بقای اسلام دادند .

بنده نگارنده که متجاوز از پانزده سال است با حضرتش معاشرت و مخالطت دارد ابداً خلاف انسانیتی از ایشان مشاهده ننموده است شرح زحمات و خدماتشرا در این (تاریخ بیداری) در هر جا درج و ثبت نموده ام با اینکه از روز شروع به نشر و طبع روزنامه مجلس و دایر کردن مطبعه مخصوصه برای روزنامه (مجلس) متجاوز از ده هزار تومان متضرر و مقروض شده است یک دینار وجه اعانه از احدی درخواست نمود مقالات روزنامه مجلس کاشف از صدق و درستی ایشانست .

ناظم الاطباء کرمانی

بیدار کننده ایرانیان ، مهین مؤلف فارسی زبانان ، دانشمند مفخم آقا میرزا علی اکبر خان

آنوقت خزائن پرویز را تاراج توانستندی و قیاصره و سلاطین را از تخت و تاج مستعفی داشتندی . پس قانون عقلانی دول همیشه مقتضی است که ملت را معتاد استبداد نکنند . در حقوق و حدود وطن اورا شریک نمایند تا قسمی شود که دوستی وطن در دل ملت جای گیر شود و در نگهداری هر یک خود را مکلف دانند و باید شیرینی و حلاوت و مزه و شرافت عدل و مساوات و اساس مشروطیت را با آحاد ملت چشانید و آنرا از تلخی و مرارت و خبیثت و نجاست استبداد رهانید بعضی گویند باید افراد ملت عالم شوند و علم مقدمه بیداری ملت است .

من بنده عرض میکنم تا اساس مقدس مشروطیت فراهم نیاید نور علم یرتو افکن ساحت ایران نخواهد شد و تعلیم اجباری که باعث تأسیس مدارس و مکاتب عمومیت وقتی خواهد بود که دولت ایران مشروطه گردد والا تا استبداد داریم جهل مصادف آنست اگر علم فی الجمله را کافی دانید که باین اندازه اهالی ایران عالم خواهند بود و علم اجمالی بحقوق خودشان که دارند مؤید عرضم آنکه ملت روسیه تا یک اندازه عالم بحقوق خویش بودند لیکن بواسطه استبداد و نفاق داخله دیدید چگونه مغلوب دولت و ملت معتدله ژایون گردیدند . الخ .

ادیب گفت فرمایشات شما صحیح است لکن امروز ما نمیتوانیم این کلمه مشروطیت را بر زبان آریم چه جای آنکه در این صراط قدم گذاریم چه اینکلمه مقدسی است که اگر در السنه وافواه جاری گردید متعقب بر آن نفی و حبس و قتل است (زبان سرخ سر سبزی دهد برباد) برای این کلمه است در هر مملکتی که این لفظ وارد شد صد هزاران نفوس تلف شدند . ما باید دست اندازیم به دامن علم و اجرای قانون اسلام .

فیلسوف گفت چرا ضعف قلب دارید مگر ما قول ندادیم و عهد نکردیم که خود را فدای ملت نمائیم مگر ما حاضر نشدیم برای نجات وطن باید اقدام کرد اگر کشته شدیم در راه وطن شهید شدیم . ذوالریاستین گفت فرق است بین فدائی و ما . ما کی گفتیم فدائی ملت هستیم . ما گفتیم که متحد و متفق باشیم برای بیدار کردن مردم را بحقوق خودشان از اینکه خود را فدائی قرار دهیم نکول داریم . آقاسید برهان گفت آقایان خداوند درباره ما فرموده است (کنتم خیرامه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر) .

(ناظم الاطبا) کرمانی از اولین اشخاصی است که در تأسیس مدارس و مکاتب جدیده سعی بلیغ فرموده شاگردانش در اطراف و بلدان ایران هر یک شمعی روشن و چراغی با فروغست . مؤلفاتش عموم دانایان را مفید و درکار است . شرح زندگانی حضرتش از این قرار است :

میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء خلف مرحوم آقا میرزا حسن طیب کرمانیست در عنفوان شباب در کرمان تحصیلات خود را با آخر رسانیده قدری از علمیات و عملیات طب را در نزد پدر خود و سایر اطبا فرا گرفته .

در اواخر سال ۱۲۸۲ بر حسب امر مرحوم محمد اسمعیل خان و کیل الملك اول که در آن زمان حاکم کرمان بود از کرمان بعطف طهران مهاجرت نمود و در مدرسه دارالفنون مشغول تحصیل علوم

ما مکلف می‌باشیم با صریح معروف و نهی از منکر . آیا تقاضای اجراء احکام قرآن از معروف نیست ، آیا اجراء احکام و حدود اسلام بر عهده ما مسلمانان نمی‌باشد ، امروز که پادشاه ما مسلمان و معتقد بقرآن است و مایلیست با اجراء احکام آن چه سبب دارد که از پادشاه خود نخواهیم اجراء قوانین اسلام را .

نگارنده گفت آقایان مثل ما مثل جماعتیست که بعمارت آنها آتشی افتاده است عوض آنکه متفق شوند آتش را خاموش کنند و حریق را نجات دهند دور هم نشسته و مباحثه و مذاکره میکنند (آیا حریق با حاء حطی است و یا با هاء هوز و آیا آتش بفتح شین است و یا بکسر آن) . آیا لفظ مشروطه را مصداق رسیده است یا نه ، آیا باید اجراء احکام قرآن را تقاضا کرد یا قانونیت دولت را . بخدا قرآن را از دست شما گرفتند عمأقرب عنوان مسیونوز از میان خواهد رفت دیگر مانند آقا سید عبدالله کسیرا نداریم که طرف با دولت شود این چه مذاکراتی است که می‌کنید .

مشروطیت و مشروعیت دولت با اجراء قانون اسلام و با عدل و مساوات یا علم و تمدن هم را نتیجه یکیست نتیجه حریت است آنرا دست آورید امروز زنها و اطفال و خواجہ سرایان قاجاریه شما را عبد خود می‌دانند می‌خورند ، می‌فروشند ، می‌کشند و می‌بخشند . اقلاً بآنها بگوئید خداوند ما را آزاد آفریده است اگر بآنها نمی‌گوئید اقلاً خودمان بدانیم که ما حیوانی آزاد می‌باشیم . بکشید ، بکشید و جان بدهید امروز نتیجه ندهد ده سال دیگر نتیجه خواهد داد ما ثمر را نه بریم اولاد و اخلاف ما ثمر را خواهند برد .

یکی از اعضاء گفت شما گفتید آقا میرزا سید حسن کاشانی برادر مؤید الاسلام را با آقا شیخ یحیی کاشانی و صحاف باشی و مجد الاسلام کرمانی و شجاع لشکر و معین حضور را دعوت کردید باین انجمن پس چرا حاضر نشدند .

نگارنده گفت حاضر شدن باین مجلس شرط دعوت نبود دیگر آنکه پنده زحمت کشیده هم را در دوسه مجلس دعوت کرده قبول هم کردند یکروز مخصوص بعضی را برای ناهار دعوت کردم بحدی ترسیدند که برای ناهار هم حاضر نشدند جز معدودی تقصیر هم ندارند چه صدماتیکه آقا میرزا سید حسن و آقا شیخ یحیی در راه ملت متحمل شده‌اند فوق الطانہ آنرا مرعوب نموده ما باید آنها را بسمت عضویت انجمن بشناسیم خدمت خود را خواهند کرد چه حاضر بشوند و چه حاضر نشوند .

جدیده گشته و پس از یکسال تحصیل وزیر علوم شاگردان مرتبه دویم طب را بمعلمی ایشان سپرده و در اطلاق اول طب هم معاون معلم شده و علم تشریح را بآنان آموخته و در اوایل سال ۱۲۸۴ از جانب مرحوم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم مشغول طبابت فوج مهندس شده و در سال ۱۲۸۸ که قحط و غلامه ایرانرا فرا گرفته بود در مریضخانه فقراء چهار ماه مشغول خدمت بود و در سال ۱۲۸۹ اجازه فارغ التحصیلی از وزارت علوم صادر کرده و در سال ۱۲۹۰ بریاست مریضخانه دولتی و خطاب حکیم باشی از طرف دولت مفتخر گردیده و در تأسیس آن مریضخانه بسبب بیمارستانهای فرنک کوشیده و آنرا مرتب نموده و در سال ۱۲۹۸ به منصب سرهنگی و نشان و حمایل آن با خطاب خانی مفتخر آمده و در سال ۱۲۹۸ پس از مرحوم اعتضاد السلطنه و تفویض وزارت علوم

فاما صحاف باشی میگوید من باید بروم به هندوستان ویکی از بزرگان آنجا را بطرف ایران جلب کنم که از آن راه بلکه این ملت خفته بیندار گردد .

دیگر آنکه میگوید من در صورتی عضویت انجمن را قبول میکنم که اهالی انجمن مادام العمر لباس سیاه بپوشند زیرا که مادر ما وطن در حال احتضار است و تا او را بهبودی حاصل نشود ما باید سیاه پوش و بحالت عزاباشیم اگر این شرط را قبول می کنید که فردا حاضر خواهید شد و اما معین حضور و شجاع لشکر قبول کردند و هر دو حاضر خواهند شد . اما مجد الاسلام را که اذن ندادید اسرار انجمن را با و بگوئیم باید او را امتحان کنید .

ناظم الشریعة گفت ای وای که اسرار انجمن فاش شد . نگارنده گفت من اسرار انجمن را تماماً بآنها نگفتم و بهر کدام اندکی گفتم آنرا هم اطمینان دارم بلکه يك خدمت بزرگی هم کرده ام و آن اینست که شجاع لشکر عازم بود بواسطه صدور حکم مطلقه بودن زنش آقای بهبهانی را بکشد من بواسطه این انجمن او را از این خیال منصرف کرده و گفتم آقای بهبهانی امروز برای ملت کار می کند به او کار داریم . توهم بر فرض صحت ادعایت زنت را فدای ملت بکن و آنکھی چه ربطی به آقای بهبهانی دارد ملایده را بکش که اصل حکم را داده دیگر آنکه قول و نوشته از او گرفتم که لدی الحاجة یانصد نفر سوار دم دروازه طهران حاضر کند .

معین حضور هم قول داده است ملك سی هزار تومانی خود را بفروشد و در این راه صرف کند و حاضر شده است که اگر انجمن مأموریت بدهد عین الدوله را بکشد وجود اینگونه اشخاص برای مقصود ما خیلی نافع است .

ادیب گفت آقا میرزا سید حسن با عین الدوله مراد دارد ، مجد الاسلام با دبیر حضور منشی عین الدوله دوست است .

نگارنده گفت من جمیع اسرار را بآنها نگفتم فقط گفتم اشخاصی حاضر شده اند برای خدمت بملت و بشرف انسانیت قسم خورده اند که خدمت کنند بملت .

دیگر زیادتر چیزی بآنها اظهار نکردم ، دیگر آنکه صدمه و زحمتی که از طرف عین الدوله نسبت به آقا میرزا سید حسن وارد آمده است که ممکن نیست دیگر با عین الدوله خوب شود .
در باب مجد الاسلام که با دبیر حضور دوست است اولاً آنکه دبیر حضور اطمینان به اقوال

به علیقلیخان نخبه الدوله از ریاست مریضخانه دولتی استعفا خواسته و با مرحوم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم بخراسان رفته و پس از تشرف بآستان مبارکه رضوی دارالشفای آن استان مقدس را بر حسب امر سپهسالار که جز اسم چیزی از آن باقی نمانده بود تأسیس و مرمت نموده و آنرا مانند مریضخانه های دولتمتدنه در تحت نظم و ترتیب آورده و در این سفر از جانب اولیای دولت قاهره بمنصب و نشان و حمایل سرتیپی مفتخر آمده و پس از فوت مرحوم سپهسالار بطهران آمده چند سالی مشغول خدمات عامه و اشاعه معارف بوده و در سال ۱۳۰۳ بر حسب امر شاهزاده ظل السلطان باصفهان رفته و در آن شهر مینو نشان دو سال توقف کرده سپس بطهران مراجعت نموده و اوقات خود را بتدریس و تألیف کتب و ترجمه از زبان فرانسه و طبابت عامه میگذرانیده تا در سال ۱۳۱۰ در خدمات ناصرالدین شاه

مجدالاسلام ندارد .

اگر اطلاع دبیر حضور مضر باشد که جناب ذوالریاستین بتوسط آقامیرزا اسیدعلی شیرازی برادرش وثوق الدوله را دعوت کرده و مطلب را به او رسانیده است .
در جواب گفتند وثوق الدوله ربطی بدبیر حضور ندارد .
نکارنده گفت وثوق الدوله برادر دبیر حضور است و هر دو شاخ يك درخت و از يك جوی آب خورده اند .

بعضی گفتند وثوق الدوله باطناً با برادرش دبیر حضور خوب نیست و چون برادر کوچکتر را در مقام ترقی و تقرب بعین الدوله می بیند لذا مایل است که عین الدوله بلکه این بساط بر چیده شود شاید او هم پیش افتد .

جناب ذوالریاستین گفت بهر جهت من وثوق الدوله و آقامیرزا محمد کلیایگانی و حاج ملاعباسعلی واعظ را از همه جهة شایسته می دانم .

اجزاء انجمن از جهة آقامیرزا محمد کلیایگانی و حاج ملاعباسعلی نهایت مسرت را حاصل نمودند .
نکارنده گفت آن روزی را که حاج ملاعباسعلی واعظ در منزل جناب ذوالریاستین مدعو بود من هم حاضر بودم قول داد که در منبر شروع سیاسی کند و در پیداری مردم کوتاهی نکند .

آقا میرزا محمد کلیایگانی هم از قراری که شنیدم آدم صحیحی است و عاشق مقصود ما . اما وثوق الدوله را نمیشناسم ولی این جور اشخاص را ما باید داشته باشیم و آنها را آلت کار خود قرار دهیم .
(اعمال خوب و بد این دو برادر در موقع خواهد آمد)

ذوالریاستین گفت ما امروز خیلی اشخاص را با خود همراه کردیم و بخوبی مشغول کار میباشند خواه حاضر شوند و خواه حاضر نشوند .

آقا برهان گفت مقصود خدمت بوطن و سعی در پیداری اهالی وطن است . من یاره از خیالات خود را به بسیاری از رجال دولت گفته ام و همه مرا تصدیق کرده اند .

ادیب گفت قرار بر این بود که در هر اجتماعی يك لایحه خوانده شود و پس از امضاء به ادارات جراید خارجه و یا جراید بوشهر و کلکته و مصر ارسال شود . و ادارات جراید را هم باید با خود متفق نمائیم که آنها هم شروع در این مقصود نمایند حالا چند لایحه حاضر است اذن بدهید که ارسال شود .

منسلک گشته و در سفر و حضر علاوه بر خدمت و پرستاری شخص پادشاه آنی نیاسوده و از خدمت بنوع دمی فراغت نداشته و از جانب آن پادشاه مورد عواطف ملوکانه بوده و در آمدت بخطاب جنابی وجه ترمه و شمشیر مرصع و عصای مرصع و تمثال همایونی سرافراز گردیده و پس از قتل ناصرالدینشاه به تیر اولین فدائی ایران مرحوم میرزا رضا منصب طبابت مخصوصه اعلیحضرت مرحوم مظفرالدینشاه بایشان تفویض گردید سفر او و حضراً در خدمت آن پادشاه ذیجاه بسر میرد و در سال ۱۳۱۹ بنشان و حمایل درجه اول خارجه مفتخر گشته و در سال ۱۳۲۲ بنشان مرصع از درجه اول نیز نایل آمده از کارهای محیر العقول ناظم الاطبا آنکه در زمانیکه مرحوم مظفرالدین شاه دستخط مشروطیت ایران را صادر فرمود لیکن هنوز امر مشروطیت ناتمام بود و شاید باندك سستی از بین رفته بود که طیب مخصوص

راپورت چند روزه از این قرار است که جناب آقای صدرالعلماء که از رؤسای روحانین است در بالای منبر همان رشته سخن آقای بهبهانی را تعقیب فرموده اند .

جناب آقا سید احمد طباطبائی نیز در بالای منبر همان رشته را گرفته و صریح در بالای منبر فرموده است : (ما مقصودی جز عزل این وزیر خائن یعنی عین الدوله از صدارت و عزل نوز نداریم . چه این صدراعظم حایل و مانع است بین شاه و رعیت و نمی گذارد عرایض ما بشاه برسد .)

نگارنده گفت آقایان بارها عرض کردم مقصود آقای بهبهانی عزل مسیونوز نیست بلکه مسیونوز را بهانه کرده اند . حالا که علماء طرف شده اند با عین الدوله خوب است تجار را بیدار کنیم اگر سلسله تجار با علماء متفق شوند آنوقت زودتر بمقصود میرسیم .

بعضی ذکر نمودند که تجار را هم مستعد می بینیم چه سابقاً اظهار حیاتی کردند و از اطراف شکایات آنها رسید این ایام هم بعضی در کارند .

نگارنده گفت آقا میرزا محمود اصفهانی را با اینکه مریض است ملاقات کرده او را واداریم بشروع در این کار چه مقدمات آنها هم تهیه شده است روز ۲۲ صفر ۱۳۲۳ انجمن در خانه آقا سید برهان تشکیل و انعقاد یافت یک راپورت خوانده شد که جمعی از تجار پناه برده اند بزائویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و میگویند مسیونوز بلژیکی که رئیس گمرک ایران و مستخدم سلطانت زیاده از آنچه تعرفه گمرکی قرارداد داده است از مال التجاره اخذ میکند و عمالش در سرحدات اجحافات فوق الطاقه و خلاف قانونی وارد می آورند عین الدوله هم بصرافت و لجاجت با علماء و ملاحظه پولی که از نوز میگیرد جوایی بتجار نمیدهد تا آنکه آخرین عریضه که تجار بتوسط سعد الدوله در خصوص شکایت از نوز دادند عین الدوله نخوانده جواب داد که این لوطی بازیها چیست که تجار میکنند تمامشان را دهنه توپ میگذارم این حرف بروزیر تجار که سعد الدوله است گران آمده گفته است پس خوب است مجلسی در دربار تشکیل دهید و بعرایض تجار رسیدگی کنید عین الدوله خواهی نخواهی بتشکیل مجلسی اذن داده مجلس در دربار منعقد گردید هفت نفر از تجار حاضر شدند از رجال درباری هم چند نفری از قبیل وزیر مخصوص (صاحب اختیار حالیه) و علاء الملک و دبیر حضور و جمعی دیگر حاضر بودند مسیونوز را حاضر کردند یک نفر از تجار چند قطعه پارچه بعنوان مستوره و نمونه در دست گرفته آن نقطه و محلی را که رئیس گمرک سرحد مهر کرده و تعیین گمرک آن پارچه را نوشته بزیر دست خود گرفته طرف

سهواً و یا کس دیگر عمداً دواى عوضی بمظفرالدینشاه داده و آن مرحوم را گمان این بود که او را مسموم نموده اند نزدیک بود خیالات مالخولبائی بسر آن مرحوم افتد که فوراً ناظم الاطباء رسیده اطباء حضور رامات و متحیر و شاه را مبهوت و مرعوب دیده بقیه دوارا که در فنجان نگاه داشتند و اگر طبیب آلمانی دیده بود علناً میگفت این دوا سم است یا مضر . ناظم الاطباء ملتفت شده که هم بعضی در خطر است و هم خیالات موهوم شاه را تلف میکند فوراً بقیه دوارا لاجرعه بسر کشیده و ته فنجانرا با آب خالص شسته و نیز آشامیده و گفت نقلی ندارد دوامضر نیست .

بعد از آن بمعالجه شاه و خود پرداخته تا چندی دیگر شاه را نگاه داشت تا امر مشروطیت مستعکم گردید .

دیگر آن پارچه را به نوز نشان داده و گفت گمرك این پارچه چه قدر است نوز نگاهی بآن کرده و نظر بکتابچه نموده و گفت این پارچه مثلاً سی شاهبست پارچه دیگری را نشان داده گمرك آن را دو هزار و هکذا چند پارچه را که نشان دادند بعدی معین جواب داد تجار مهر و خط رئیس محل را ارائه دادند که خیلی تفاوت داشت کتابچه با مأخوذي مثلاً دو هزار را بیست و پنج هزار و سی شاهی را دو تومان و هفت هزار را هفت تومان بانواع مختلفه گمرك گرفته بودند از آن قرار خسارت تجار از چند کرور تجاوز کرده بود پس از تحقیقات و صدق ادعای تجار نوز حالش دگرگون شده چند کلمه مهمل تکلم نمود حاضرین همگی ملتفت شده اما چیزی نگفتند اهل مجلس برخواسته بعضی رفتند و بعضی ماندند باز تجار تجدید سخن نمودند .

در این اثنا کلمه ریکی از دهان نوز بیرون آمد که در این مملکت بآن فحش میگویند و آن را بد میدانند دیگر باعتقاد نوز چه بوده است خود داند و آن عبارت (پدر سوخته‌ها) بود چه اگر نوز این عبارت را تجزیه و تفسیر میکرد هر آینه عبارتی راست و صحیح بود چه قاجاریه پدر ما را سوختند که سهل است همه چیز ما را سوختند لکن علی الظاهر این لفظ مرکب که از دهان نجس او درآمد يك لفظ بسیطی بود که عبارت از فحش بود نه مرکب خبری . بالجمله علاء الملك که در آن وقت از رجال دولت و وزیر علوم و از سادات طباطبائی و مقرب در نزد مظفرالدین شاه بود رو کرد بسعدالدوله و گفت هنوز هم ملاحظه می کنید .

سعدالدوله وزیر تجارت جواب داد چه بگویم این مردك عين الدوله خودش شنید . علاء الملك گفت شاید نشنیده باشد وزیر مخصوص هم بی میل نبود که در این مجلس اهانتی از مسیونوز بشود . لذا در مقام تأیید کلام علاء الملك بر آمده و گفت گویا عين الدوله نشنیده باشد . سعدالدوله مجبور گردید که بعین الدوله اظهار کند لذا رو کرد بعین الدوله و گفت نوز حق ندارد که بتجار محترم مسلمان فحش بدهد . عين الدوله از شدت حرص بیول و طمع بمساحه و بی اعتنائی گذرانیده اهل مجلس متفرق شدند .

تجار که حقانیت خود را مدلل نموده و کسی بعراض و تظلمات آنها گوش نداد عازم شدند بروند و ملتجی بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم بشوند روز بعد از آن را برای اتمام حجت و گرفتن دستورالعمل و تحریک اجزاء انجمن مخفی رفتند منزل آقای طباطبائی آقا میرزا سید محمد جنابش را

عجب در اینست که ناظم الاطباء با اینکه چندین دفعه خطاهای اطباء را ملتفت شده و جبران هم نمود لکن الی کنون فتوت کرده به احدی این راز را تکلف و راضی نشد که طیب نادان از نان خوردن بازماند . دیگر آنکه بیوسته در خلوت مضار استبداد و منافع مشروطیت را به مرحوم مظفرالدین شاه میرسانید . مجلاً ناظم الاطباء در تمام عمر خود از تربیت محصلین طب و خدمت بنوع کوتاهی نکرد چنانچه اکنون زیاده از صد نفر شاگردان ایشان در شهرهای ایران پراکنده و مشغول طبابت میباشند و علاوه بر خدمات مذکوره بر حسب امر مرحوم میرزا علیخان امین الدوله صدراعظم در انجمن معارف داخل شده و از اندام آن مجلس محترم بشمار آمده و در خدمت بمعارف از هیچ گونه مشقت کوتاهی نفرموده و در تأسیس مدارس رنجهای برده ویژه دو تأسیس مدرسه شرف و تربیت کودکان بی بضاعت از بدل مال و

مسبق و مطلع برواقعه نمودند و از هزم خود آگاه ساخته .
 سعدالدوله از این قصد تجار با خبر شده يك مجلد كلام الله برای آنها فرستاده و آنها را قسم داد که یکروز دیگر باو مهلت دهند .
 بلکه در اینخصوص طریق اصلاحی دست آورد و خودش بدربار رفت که شاید بعین الدوله بگوید که در دفع این غائله چاره نماید .
 قریب چهار ساعت منتظر جواب شد که شاید جوابی کافی بشنود . عین الدوله بمسامحه و ماطله گذرانیده واقعه را اهمیت نداد و وقتی بر آن نهاد .

تحصین تجار بزائیه مقدسه

تجار که از همه جا مایوس شده روز سه شنبه نوزدهم ماه صفر ۱۳۲۳ بزائیه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهندند .

سعدالدوله وزیر تجارت برای اسکات و آوردن تجار بشهر چنددفعه خودش و چندین مرتبه واسطه اش نزد تجار رفت که بلکه تجار را عودت دهد که این خبر بسایر شهرهای ایران منتشر نشود و باعث هیجان عامه نگردد . چه تجار سایر بلدان چندین مرتبه در مقام تشکی و تظلم برآمده بودند و مواد همه مستعد بود که باندک بهانه مشتعل میشدند خصوصاً در این ایام که صدای آقای بهبهانی عالم را فرا گرفته بود و شاه عازم بود بر مسافرت بفرنک .

لکن تجار متقاعد نشده و جواب دادند که جز رسیدگی بمحاسبات نوز و احقاق حق ما و رفع ضرر ما دیگر علاجی نیست . تا اینکه ولیعهد محمدعلی میرزا چند نفر از رؤساء تجار را خواست و گفت که اعلیحضرت شاهنشاه پدر تاجدارم خیال مسافرت بفرنک را دارند امروز نمیتوان دست بکار نوز بزیم . لکن من قول میدهم تا چند ماه دیگر عزل نوز را از شاه استدعا نمائیم و حتماً بهاریض و تظلمات شما رسیدگی مینمایم .

تجار هم محض ضمانت ولایت عهد و خواهش وزیر تجارت از زائیه مقدسه حضرت عبدالعظیم مراجعت بشهر طهران نمودند .

فیلسوف گفت این امید مایوس قطع شد پس از آنکه تجار بریسمان پوسیده ولیعهد بچاه افتادند

جان دریغ و مضایقه نکرد .

اگر ساعات شبانه روزی ناظم الاطباء را تقسیم بر عیادت مرضی و حق الزحمه که بایشان میدادند بکنیم هر ساعتی پنج تومان پول ایران میشود باوجود این دخل لا اقل دیده شد که در بیست و چهار ساعت شبانه روزی ۱۶ ساعت اوقات خود را مصروف مدارس و انجمن معارف مینمود یعنی حضور در مدرسه و رسیدگی باطفال یتیم و امور انجمن معارف را مقدم میداشت بر حضور مجالس پادشاه و ابناء آن . و نیز دیده شد که از صد تومان حق الزحمه و حق القدم عیادت مریض گذشت برای رفتن بمدرسه شرف و رسیدگی کردن باطفال یتیم .

مجملاً مبلغی هنگفت از کیسه فتوت خرج ایتم و اطفال فقراء نمود و عزمی راسخ بر ترویج

آقای بهبهانی هم شاید فردا ساکت شود .

نگارنده گفت آقایان اظهار یأس نکنید سکوت تجار بیشتر موجب هيجان اهل علم خواهد شد .
 عين الدوله بر طبق ضمانت وقول وليعهد عمل نخواهد کرد و همین باعث کدورت و نفاق بين عين الدوله
 و وليعهد خواهد شد بگذاريد شاه برود میدان ما وسیع و مانع در جلو ما نخواهد بود در این دو سه
 ماهه غیبت شاه ما میتوانیم تمام ایران را بیدار و با خود کنیم آقای بهبهانی هم روز بروز جنودش
 زیادتر و بیشتر خواهد بود .

در این اثنا یکی از حاضرین گفت راپورتی بانجمن رسیده است که جناب ذوالریاستین در بالای
 منبر بعض مذاکرات را کرده و عملاً قریب باعث گرفتاری ما خواهد شد خوب است در این راپورت
 تأملی شود .

راپورت ملاحظه شد خلاصه آن از این قرار است :

دیروز که روز ۷ ماه صفر بود جناب ذوالریاستین در خانه جناب عندلیب السادات واقعه در محله
 شاه آباد کوچه آقا سید هاشم در بالای منبر بعض مذاکرات نموده است و حرفهای ننگفتنی را گفته
 است در حالتی که در آن محضر جمعی از رجال دولت از قبیل حاجی امین السلطنه و امین همایون و بعض
 دیگر حضور داشته است مناسب اینست که اعضاء انجمن ذوالریاستین را چندی از رفته منبر منع نمایند
 بلکه او را مخفی دارند که مراوده با مردم را هم ترك نماید .

حاضرین مضطرب شده واقعه را از جناب ذوالریاستین مستسفر و جداً خواهش نمودند که

صورت موعظه را بیان نماید .

ذوالریاستین این طور موعظه را بیان فرمود .

خلاصه موعظه

آنچه را که ما از ملاحظه سیر و تواریخ و شرح حال علماء متقدمین و متأخرین بدست آورده ایم
 این است که متقدمین از علماء را درباره امام عقیده مخصوصی بوده مثلاً تازمان قمین عقیده علماء درباره
 امام این بود که امام شخصی است عابد عالم و زاهد و مستجاب الدعوة و اگر کسی زاید بر این درباره
 امام (ع) قائل میشد او را نسبت بفلو میدادند و غالی میخواندند و از این جهت بود که شخصی مثل

معارف و ترقی ابناء وطن داشت که اگر امین السلطان عدو ایرانی و ایران در مقابل نبود امروز در
 ایران دشمنی برای علم و عالم دیده نمیشد .

بالجمله در اشاعه معارف آنچه ممکن بود و در قوه داشت به فعل آورد و کوتاهی نکرد و
 علوم چندی از زبان فرانسه بزبان فارسی ترجمه نمود و منتشر ساخت از قبیل علم فیزیک و شیمی و
 تشریح و پاتولوژی و جراحی و کحالی و روادی علاوه بر اینها کتب چند از تصنیفات و تألیفات ایشان
 امروز در بین مردم طبع و منتشر است از قبیل کتاب زبان آموز فارسی که در حقیقت ایشان اول کسی
 میباشند که این باب را مفتوح کرده و زبان فارسی را احیاء نموده .

و نیز از تألیفات ایشانست رساله تعلیمات ابتدائی که برای کودکان نوآموز دبستانها نوشته است

معلی ابن خنیس و شیخ رجب بُرسی را عالی میدانستند و اخباریکه از ایشان روایت شده بود همه را طرح میکردند تا زمانیکه دوزۀ علمیه به میر داماد و ملا صدرا و شیخ احمد احسایی رسید این بزرگواران زحمتهای کشیدند رساله‌ها نوشتند ولایت را با امامت مستلزم دانستند و مدلل نمودند که آنچه را که قمیین طرح کرده بودند و منکر شده بودند از قبیل معجزات و کرامات و خوارق عادات و اخبار از مغیبات همه صحیح بوده پس امروزه يك بابی از علم بر روی مامفتوح شده که میتوانیم همه قسم از آن استفاده کنیم. مثلا در مسئله شیخ رجب بُرسی و خطبه‌هاییکه از امیرالمؤمنین (م) روایت کرده و ما امروز منطبق میکنیم آنها را با زمان خودمان می‌بینیم که تمام آنها از مصدر ولایت صادر شده است از آنجمله خطبه زوراء است و در آن خطبه شرح حال امروزه مصریها و تصرفات انگلیس در مملکت مصر و ظهور متمدنی‌سودانی را کما هو حقه بیان میفرماید صورت این خطبه در کتابخانه حاج میرزا ابوطالب زنجانی بخط قدیم موجود است هر کس بخواهد میتواند بآنجا رجوع نماید.

و دیگری خطبه طنبخیه است که بعض فقرات آن راجع بایران است مثلا در آخر این خطبه میفرماید: (حتی اذا طالت الشدائد فی دولة الغصیان و ملکه الصبیان والنسوان فعند ذلك ترج الاقطار بالدعاة الی کلّ باطل الاویل لمداینکم و امصار کم من طفاة یظهرون فیغیثرون و یتلون فعند ذلك توقعوا حلول الفرج الاعظم) .

ماحصل معنی آنست که چه بسیار رنجها و سختیها از دولت خواجه بشما روی دهد (مراد از خصیان خواجه است و آن منطبق است بر آقا محمد خان که تشکیل سلطنت قاجاریه را کرد) در زمان پادشاهی که این دو علامت (۱) در او باشد. در این هنگام وای بحال شما. وای بحال شهرهای شما از طاغیان که ظاهر میشوند تغییرها بدهند تبدیلها بکنند پس در این هنگام فرج بزرگ را منتظر باشید و بدانید که زمان ذلت شما بسر آمده و روزگار خوشبختی رسیده است.

حالا تصور کنید ببینید آیا روزگاری بدتر از این میشود، آیا زمانی سخت‌تر از این میشود، کدام بدبختی است که امروزه ما نداریم، این وضع نمانست که می‌بینید روزی هزار تومان از نانواخانه‌ها میگیرند و در عوض نان مخلوط بخا که نجاری بماندهند و میگویند آرد حاج ترخان است نانی که

(۱) مراد از این دو علامت آنست که هم باطفال سر کارداشته باشد هم با نسوان.

و تا کنون چندین دفعه بطبع رسیده است. و نیز از تألیفات آن یگانه هنرمند است کتاب پزشکی نامه در علم تراپوتیک و علم ماتیرمدیکال که آنهم بطبع رسیده و اطبارا لازم و واجب است. و از کارهای بزرگ و تألیفات سترک آن دانشمند است که اکنون قریب ده سال است که در تدوین و ترتیب لغات فارسی مشغول و اکثر اوقات خود را مصروف این خدمت نموده است که در واقع میتوان گفت مجلس آکادومی صحیح خانه ناظم الاطباء است و تمام لغات فارسی و غیرفارسی را که امروز بین ایرانیان مستعمل است بترتیب حروف تهجی مرتب و جمع و در چهار جلد مندرج کرده که هر جلد زیاده از هشتاد هزار بیت کتابت دارد سه جلد آن تمام و مجلد چهارم نزدیک با تمام است.

در سابق یکمن دو عباسی منتها سه عباسی بود حالا باید یکمن سه هزار بخیریم و این وضع گوشت ما که باید روزی کلی حکومت نفع از آن ببرد .

بیچاره پادشاه صد هزار تومان برای تفاوت جنس داد یکشاهی بمصرف فقراء نرسید همه را از وجه استقراضی از شاهنشاه گرفتند و رجال دولت بین خودشان قسمت کردند بعلاوه روزی هزار تومان هم از خبازخانه میگیرند .

من نمیگویم که شما از حال خودتان خبردارید یا نه هیچ میدانید که امروزه هر يك از افراد ما و شما را در مبلغ سه تومان گرو روسها گذارده اند هیچ میدانید که ما و شما را بنده و کنیز اجانب قرار داده اند .

هیچ میدانید که ما را تا هفتاد سال دیگر یا کمتر یا زیاد تر بنده کفار قرار داده اند . هیچ اطلاع دارید که اختیارات مطلقه شمارا محدود کرده اند لیکن من میگویم که بمفاد این خبر باید در زمان این پادشاه فرج بزرگ را متوقع و منتظر بود . کلام ذوالریاستین که باینجا رسید بعضی از اعضاء نتوانستند خود داری کنند شروع کردند بیرخاش کردن بذوالریاستین چه یقین کردیم که این وعظ مشارالیه ما را بمخاطره خواهد انداخت نزدیک بود مطلب بمشاجره و منازعه منجر شود .

لیکن مشارالیه اذعان و اعتراف نمود که تجاوز کرده و اقرار نمود بخطایش و گفت وقتیکه از از منبر پائین آمدم آقای سلطان الذاکرین آقا میرزا ابوالفتح سرا کنار کشیده و گفت من سؤال نمیکنم ملا فیض الله خودش کجاست ولی سؤال میکنم که قبرش در کجا است .

(ملا فیض الله یکنفر از واعظین معروف ایران بود که بواسطه اظهار بعض کلمات در بالای منبر در زمان ناصرالدین شاه نیست و نابود گردید و ما تا کنون شرح حال آن بیچاره را و کیفیت اعدام او را بدست نیاورده ایم) .

فیلسوف گفت من این موعظه را پسندیدم باید همین طور مردم را بیدار کرد . نگارنده گفت دو چیز ما را نگه دار خواهد بود و هیچ امری اتفاق نخواهد افتاد . اولاً آنکه بیغرضی ذوالریاستین را همه کس میدانند و قصد قربت او همه را حفظ خواهد نمود . ثانیاً آنکه مستمعین

و این خدمت را دانشمندان و عقلا بزرگترین خدمات بمعارف ایران بلکه بمعارف اسلامیه میدانند و با اینکه نهایت سعی و کوشش را در اختصار و ایجاز آن کتاب فرموده باز متجاوز از سیصد هزار بیت کتابت دارد که اگر بعضی الفاظ و عبارات را بر من نوشته بودند هر آینه از يك کرور بیت متجاوز شده بود و ما برای وضوح این ادعاه چند سطر و چند لغت از آن کتاب شریف را در این مقام نقل میکنیم . مینویسد :

قائم - ماخوذ از تازی ایستاده و افراشته و برپا داشته و عمود و استوار و ثابت و برقرار و پایدار و باقی و دایم و جاویدان و واقف و سخت و پنهان الی آخره .
اتومسفر - ماخوذ از یونانی مرکب از دو کلمه یکی (اتمس) یعنی بخار دیگری (ایفر)

در مجلس اشخاصی بودند که با عین الدوله مرادند بلکه با او دشمن میباشند .
 بالاخره اجزاء انجمن صلاح در این دیدند که تا یکسال دیگر جناب ذوالریاستین منبر نرود
 الا در وقتی که اجزاء انجمن بالصراحت ایشان را اجازه دهند و نطق ایشانرا محدود نمایند .
 روز دوشنبه ۳ ربیع الاول (۱۳۲۳) انجمن در خانه جناب ادیب بهبهانی منعقد گردید .
 فیلسوف گفت دیروز مکتب مظفرالدینشاه بسمت فرنگستان حرکت نمود آخر عین الدوله
 صدراعظم شاه را گول زد که مرض شاه علاج نمیشود مگر بسفر فرنگستان و کار خود را محکم و
 حرف خویش را پیش برد .
 زحمات چندین ساله حریت خواهان و مقدمات آقای بهبهانی بی نتیجه ماند تجار را بوعده و وعید
 هودت دادند فکری در این باب بفرمائید .
 نگارنده گفت از تفضلات خدا مایوس نباید شد کار و تکلیف ما بیداری مردم است تا چند ماه
 دیگر شاه مراجعت نماید ماکار و تکلیف خود را انجام خواهیم داد .

اما در باب سکوت آقای بهبهانی ، ولیعهد رفت منزل ایشان و قول داد که نوز را چندماه دیگر
 معزول فرمایند . تجار هم قول ولیعهد را مطمئن شده ، ولی بر شما واضحست که باین قول و معاهده وفا
 نمی کنند امر از دو شق خارج نیست یا وفا بقول ولیعهد میکنند یا نمی کنند اگر وفا کردند که همین
 باعث تشویق و رشک سایر ملاهای طهران میشود آنوقت ما یکی دیگر را دیده میگوئیم دیدید که
 آقا سید عبدالله چگونه رئیس شد و غالب حالا مثلاً شما هم یک حرکتی بکنید تا جلو افتید و اگر
 وفا بهعهد نکردند که همین موجب تجرّی و اقدام جدی آقای بهبهانی خواهد شد . از رفتن شاه بفرنگ
 هم مایوس نباشید چه سوغاتی که برای ما خواهند آورد یکی لقب کراندو کی برای عین الدوله و دیگر
 غذا خوردن وزراء از روی ساعت و ایستاده شاشیدن رجال دولت نتیجه این سفر بغض ملت و بیدار شدن
 آنها است بگذارید چشم ملت باز شود دشمن خود را بشناسند .

یکی از اعضاء گفت در این سفر علاوه بر اینکه پول ملت ایران خرج خانهای فرنگ خواهد
 شد حقوق ملت را هم خواهند فروخت فردا است که امتیازات خواهند داد ، معاهدات خواهند بست
 تا مردم را بیدار کنیم کار از کار گذشته و آب از سر در رفته است .

آقا سید برهان گفت من شنیدم که خلعت نیابت سلطنت از روسیه برای محمد علیمرزا ولیعهد

یعنی کره و عبارت است از طبقه بخاری شکلی محیط بر کره زمین و مرکب از دو سیاله مرتجله یکی
 هوای خالص که بخار اکسیژن و دیگری بخار ازت و هر قدر از سطح زمین بالا رویم و دور شویم وزن
 مخصوص اتومسفر کمتر میگردد زیرا طبقات پست از طبقات فوق خود منضبط و متراکم میشود از
 هر طبقه از هوا که بالاتر بود کمتر فشرده شده و متراکم گشته و یا بالملازمه سبکتر خواهد بود و وزن
 مخصوصش کمتر و درباب ارتفاع اتومسفر عقاید حکماء مختلف است (لاهییر) از روی انعکاس اشعه
 آفتاب ارتفاع اتومسفر را (۶۰۰۰۰) متر میدانند و (لایلاس) که از دانشمندان معروف است اتومسفر
 را شبیه به کره تصور کرده که نسبت به شبه کره زمین تسطیحش بیشتر است و نسبت دو محورش مثل نسبت
 دو بسه میباشد .

می آورند اگر این خبر صحیح باشد دیگر کار ما یکسره خواهد شد ولی فعلاً باید کاری بکنیم که اتفاقی نیفتد فردا ملت ایران مورد ملامت خارجه نشوند که ایرانیان در غیاب پادشاه خویش شورش کردند .

ذوالریاستین گفت البته باید این ملاحظه را بنمائیم عین الدوله هم این مسئله را میدانست که زود شاه را حرکت داد لکن ما باید انجمن خود را تعطیل نکنیم و سعی نمائیم در بیداری مردم از فرستادن لوایح و مقالات بادارات جراید مصری و غیره کوتاهی نکنیم .

آقا سید برهان گفت يك لایحه حاضر شده است اگر اجازه میدهید خوانده و چند نسخه هم از آن استنساخ شود و باسم هر يك از رجال دولت که با شاه رفته اند یکی بفرستیم بلکه یکی هم باسم خود شاه و یکی هم باسم عین الدوله و برای ادارات جراید هم ارسال داریم بر فرض که بشاه نرسد بدست مردم می افتد و گوشها باین مطالب آشنا خواهند شد .

ناظم الشریعة گفت بسیار خوبست بخوانید . صورت یکی از لوایح قرائت شد اجزاء پسندیده چند یاکت باسم هر يك از جراید و رجال دولت نوشته و آن صورت را باژلاتین متعدد نموده يك نسخه از آن را باداره روزنامه جبل المتین کلکته و دیگری باداره مظفری بوشهر و چند نسخه بمصر فرستاده شد . روزنامه مقدس جبل المتین در شماره (۲۴) از سال ۱۳ آنرا درج و منتشر کرد .

روزنامه مظفری پس از مدتی مدید آنرا درج کرد چه مقارن رسیدن لایحه به بوشهر روزنامه مظفری بحکم عین الدوله توقیف شده بود پس از رفع توقیف در شماره (۳) سال ششم باندک تغییر و تصرفی در آن مندرج گردید . صورت لایحه از اینقرار است

صورت لایحه انجمن مخفی

که بادارات جراید و وزراء نوشته شد

اگر کسی امروز مطالب و معایب ملت و دولت را که در قهوه خانه های ایران و مهمانخانه های فرانک مطرح مذاکره است بسمع مبارک شاهزاده اتابک اعظم نرساند و علاج نخواهد هر آینه خیانت بزرگی بوطن خود کرده لذا با کمال ادب شاهزاده اتابک اعظم را مخاطب ساخته عرض مینمائیم که ای مقوی اعصاب ملیته چرا در حق فرزندان مجازی پادشاه فکری نمیفرمائید چرا عاقبت ملت را منظور نمیدارید ،

و اتومسفر وزین و قابل سنجیدن است زیرا که هم هوا و هم سایر هوای مادی شکل که با آن مختلطند تماماً صاحب وزن میباشند و وزن آنرا باین نسبت میتوان بیان کرد . وزن یکستون از این سیاله برابر است با وزن يك ستون هفتاد و شش سانتیمتر زیبق یا یکستون ده متر و هفت سانتی متر آب در صورتیکه درجه حرارت را دوازده و قطر هر ستون را متساوی قرار دهیم الی آخره . بعضی از رموز آن کتاب شریف را هم نقل کنیم که کاشف از اسلوب آن خواهد بود .

بعض رموز کتاب

(⊗) علامت (۱) علامت اسم (۱ -) علامت اسم و صفت (ج) علامت جمع (ج ج) علامت

چرا بشکرانه نعمت خداوندی مملکت را از ورطه خطر و گرداب هلاکت نجات نمیدهید . مگر نشنیدید که دولت و ثروت و قدرت و حرمت ملی از دست رفته و از یکصد و شصت کرور جمعیت مشتکی چند باقی مانده و اراضی آباد ما محروب شده و افکار آزاد ما معیوب گشته . حقوق ما را تصاحب کرده اند و حدود ما را تقاصب نموده کلیه بلاد فاسد و بازار تجارت کاسد است .

مگر نمیشنوید فریاد مظلومان را از دست حکام ظالم ، مگر نمیدانید امسال یا نصد نفر دختر ایرانی بتر کمان فروخته شده ، مگر خبر ندارید که هر ساله کرورها مردم ایران بروسیه و عثمانی و هند میروند و رعیت خارجه میشوند مگر اطلاع ندارید که یول ماتزل کرده ، مگر ندیدید که سر باز دولت از گرسنگی جمالی و هیزم شکنی میکنند ، مگر مطلع نیستید که عقلاء مملکت و دانشمندان ملت و اشخاص با تربیت بیکار و معطل در گوشه فقر خزیده و خاکساری ورزیده اند و مردمان جاهل و عوام دخیل امور و متصدی مهماتند و علم را مسخره می کنند و جهالت را اسباب شرافت و شرارت را مایه شهامت می دانند ، مگر بعرض نرسیده که این مملکت کیان است و این سلسله جلیله جانشین ایشان ، مگر عرض نکرده اند که سرحد مملکت ما پنجاب بود تا بوغاز قسطنطنیه مگر نخوانده اید که در زمان بهمن پنج کرور لشکر مسلح بطرف یونان از ایران حرکت نمود ، مگر در جزایر فرنگ ننوشته اند که حکومت ایران اینک اضعف حکومتها است از حیث ثروت و قوای حریبه ، مگر ملاحظه نفرموده اید که اشخاص بیکار و بی علم از خان و ملا و مستوفی و رفاص و کسبه و اصناف بازاری بدون استحقاق حقوق دیوانی میبرند و سایر مردم هم باین خیال ترك کسب نموده و در بی تحصیل مواجب و مستمیری اند ، مگر نمیدانید که دست خارجه در اغلب دوایر دولتی بند شده و هر جا دست آنها بند شد دست دیگران را از بند قطع می کنند ، آیا اینها نیستند آنها ای که سلام خالی را حقوق میدانند و باین بهانه اثبات حقوق لازمه کرده و می بلعند مملکتی را دولت انگلیس را بر ممالک هند و دولت فرانسه را بر مراکش چه حقوق بود غیر از سلام علیک و معامله غیر رسمی . آیا دیدید آخر بکجا کشید اگر گفته شود ملت با دولت همراهی ندارد جواب میدهیم که هیچ رعیتی در روی زمین مثل ایرانها مطیع و دولتخواه نیست و اگر ایراد شود اجزاء در بار بار ای من شریک نبوده و موافقت ندارند تصدیق کرده عرض مینمائیم تمام کارها چه خوب و چه بد از شخص شخصی صدارت شناخته میشود اگر فلان حاکم در اقصی بلاد ایران بی اعتدالی نماید در حقیقت از شخص صدارت آن تعدی را مینندارند .

جمع الجمع (ج ۲) علامت حاصل مصدر (ص) علامت صفت (ر) بجای مرور نمائید (ك) علامت کنایه (م) علامت مصدر (ف ل) علامت فعل لازم (ف م) علامت فعل متعدی (ا ف) علامت اسم فاعل (ا م) علامت اسم مفعول از اینعلامات معلوم میشود که نهایت سعی را در ایجاز و اختصار آن کتاب شریف ملحوظ داشته اند با وجود این متجاوز از سیصد هزار بیت کتابت دارد و ما میترسیم طبع این کتاب هم نصیب خارجه گردد و چه اگر دانشمندان خارجه که همواره هواخواه معارف و دوست علوم شرق میباشند مطلع بر این کتاب شریف گردند هر آینه مبادرت بطبع آن خواهند فرمود مؤلف محترم را هم مقصودی جز طبع و نشر این کتاب نخواهد بود چه میدانند که فایده این کتاب شامل عموم خواهد گردید .

مجملاً ناظم الاطباء در ۱۷ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۳ در شهر کرمان که آنرا کواشیر نام است

چرا مراتب اجزاء دربار محدود نباشد که فلان خواجه یا پیشخدمت یا دلاک همایونی مداخله در امور دولتی نماید .

هر گاه گفته شود که ملاها نمیگذارند ، با کمال ادب عرض خواهد شد که تقصیر با دولت است چرا دولت حقیقت امورا واضح نمیکند که عموم ملت بدانند که در اینکار فایده عمومیت و فلان ملا بملاحظه غرض شخصی خود مانع از اجراء آن میگردد .

اگر گفته شود که اگر این تظلمات صحیح است چرا عموم ملت در یک نقطه جمع نمیشوند و بدولت متظلم نمیگردند . این سؤال بزرگ است و حضرت اتابک می دانند آنچه عوام است در این عوالم نیست و آنچه خواص است از قبیل وزراء و حکام و ملاها هستند صلاح آنها ابدأ در این نیست که قانون و مسئولیتی در کار باشد و آنچه دانشمندان مملکتند مطرود و مردود شده تا نتوانند حرف قانون بزبان آرند .

اگر ملا اسم قانون بشنود تکفیر میکند ، اگر دولتیان بشنوند فوراً ده نفر قزاق یا غلام کشیکخانه حاضر و آن بیچاره را سر برهنه و کتف بسته تسلیم حاکم اردبیل نموده قبض وصول گرفته برمیگردند .

شک نیست که دولتیان ایران مختار کل و فعال مایریند و صلاح مملکت را بخیال خود بهتر میدانند و ما هم تسلیم داریم فقط مقصود دونکته است اول بقای دولت دویم رفاهیت ملت که جز در سایه قانون حاصل نمیشود رفاهیت و امنیت تامه و عدالت مطلقه هیچ دولت پایدار نمانده مگر با قانون ملک با کفر باقی میماند و باظلم باقی نمیماند مقصود ما این است و بس .

در هیچ مملکت ملت بالطبیعه متمدن نشده مگر بقوه جبریه تا دولت همراهی با ملت ننماید ملت نائل به هیچ مقصودی نتواند شد بعلاوه اینکه ما امنیت نداریم و مردم بمال خود مسلط نیستند تا بخواهیم امروز کارخانه دایر نمائیم فردا فلان دولت همسایه همان متاع را بقیمت مناسبتر وارد کرده کارخانه ما را میخواباند ولو بضرر موقتی باشد در اینصورت باید ملاحظه اطراف مسئله را نمود گمراهی بآن جنس مخصوص خارجه بسته تا مال داخله بفروش برسد . در این دوره پریشانی ملت از همه ادوار پیش است .

آن پارکهای عالی که دیده میشود هر یک قیمت ده هزار خانه رعیت است که خراب شده ، آن

متولد شده و پنجاه سال فواید عمرش را صرف ابناء وطن خود کرد . ایشان را پنج پسر و دو دختر یادگار است که بهترین و بزرگترین اولادش میرزا علی اصغر خان مؤدب الدوله است که نگارنده ندید پدر و پسر را که متناسب هم باشند جز این پدر و پسر را که در واقع مؤدب الدوله پسر جسمانی و روحانی ناظم الاطباست که در مریمخانههای خارجه بر تبه اسپستالی نائل آمده و صاحب دیلمهای متعدده است که ما در موقع خود شرح حال ایشان را نیز درج و گوشزد خوانندگان تاریخ میداریم .

شرابه‌های رنگین که در آن پارکها بمصرف میرسد خون دل مظلومان میباشد. خوب است شاهزاده اتابک اعظم يك سفری در سایر بلاد و قری فرمایند خانه‌های رعیتی را ببینند که ده خانوار محتاج بيك ديکند.

می‌دانیم که چون حقوق و مواجب را خواستند اصلاح نمایند اینهمه تعرضات پدید آمد ولی باید دانست بغیر ارباب نظام و خدمت دیگرانرا چه حقی است از بیت‌المال مسلمین که باید بمصرف لازمه و حفظ ثغور و شعائر اسلامی برسد البته در اینصورت اغلو طه از تقی و نقی اگر کسر شود بر علی افزوده شود جای اعتراض است نباید خیال نمود که چرا وزرای سابق اقدام در اصلاح این امور نکرده‌اند. اول آنکه هیچ بيك از آنها خانواده سلطنت نبودند و ثانیاً دلسوزی حضرتت را نداشتند چشم داشتی که بعضرت اشرف است هرگز بدیگران نبود اسلاف بواسطه غفلت در کارهای دولت و ملت بجزای خود رسیدند و یا خواهند رسید.

البته اولاد و احفادشان بر آی‌العین خواهند دید که ملت غیور ایران هر سال در روز معین مجسمه آنها را ساخته در تمام دهات و ایلات آتش زده و خواهند گفت که این مجسمه آنکسانی است که دولت را پایمال نموده و ثروت ما را بر باد داده و عزت ما را بدل بذلت کرده‌اند.

از آنطرف نام بيك اتابک مرحوم (امیر نظام) و (امین الدوله) مغفور باقی خواهد ماند مقصود بی نام بيك و ذکر جمیل است.

اینکه بعضی خیال میکنند که اگر قانون باشد و مردم متمدن و متمول گردند خدا نکرده از اقتدارات و احترامات سلطنتی کاسته میشود حرفی است مهمل که قابل هیچ اعتنا نیست احترام سلطنت در دولت قانونی است و قانون حکم عمومی پادشاه است به بزرگ و کوچک و وزیر و امیر، فقیر و غنی بطور تساوی و همین است حکم خداوند بر بندگان خود که بتوسط انبیاء گرام مقنن و فرستاده شده است سلطنت بی قانون چه شرف دارد بر ممالک بربری وسط افریقا که با آن همه جمعیت جمع دولتی نیستند و در

آقامیرزا محمود اصفهانی

دیگر از اشخاص وطن دوست که از آغاز مشروطیت ایران از بذل مال و جان در این مشروع مقدس دریغ نفرمود و در مجامع سری و علنی در مقام بیداری ایرانیان و بسط بساط معدلت بذل جهد فرمود جناب آقا میرزا محمود اصفهانیست که در تاریخ مشروطیت ایران در هر موقع نام نامی و اسم سامی او مذکور است و زحمات و اقداماتش ثبت تواریخ و تا ابد ذکر خیرش در مجامع انسانیت به خوبی مذکور است و ما در اینمقام بطور فهرست اشاره بشرح زندگانی این فدائی وطن مینمائیم تا در موقع خود اعمالش نیز مشروحاً بیاید.

آقامیرزا محمود اصفهانی خلف مرحوم آقامیرزا احمد اصفهانی در ماه ذی‌القعدة سال ۱۲۷۴ متولد گردید دو سال که بر او گذشت پدرش مرحوم شد ۱۲۷۶ جدوجده پرستاری و حضانت او را نمودند تا در سال ۱۲۸۱ جدش نیز مرحوم گردید حضانت و پرستاری او منحصر به جدش گردید در سن ده سالگی او را بمکتب بردند چون صباحت منظر و وجاهت را دارا بود و حال مکاتیب

مجمع بشریت وانجمن انسانیت نامی ندارند عجباً هر وقت اقله آلمان وانگلیس وفرانسه از قانون کم شود مال ما هم کم خواهد شد .

هر گاه شاهزاده اتابک محض رضای رحمانی و اقتضای مسلمانی و تقاضای دولتخواهی فتوت و سروتی فرمایند و جمعی از دانشمندان آگاه و عقلای دولتخواه و علمای بیفرض و فیلسوفان بی مرض را گرد آورده علاج خواهند که تکلیف چیست و چه باید کرد که دولت و ملت متحد شوند و سلطنت ایران تا وقت نشور و نفیضه صورت دوام گیرد مملکت آباد و خیالات آزاد و اهالی شاد و اصلاحات جدیده اجرا شود بدون اینکه کسی از من ملاحظه کند یقیناً جواب داده میشود که با مر خداوند معین و تأکیدات انبیاء مرسلین و اصرارات ائمه دین و باذن ملائکه آسمان هفتمین و با اتفاق عقلای روی زمین و با جماع مسلمین و نص قرآن مبین قانون است قانون است قانون .

قانون ابداً ضرری بدستگاه دولت ندارد ، قانون دخالتی بمذهب ندارد . باز تصریح می کنیم که قانون حکم عمومی پادشاه است و بس البته اگر آن قانون بمشاورت دانشمندان ملت و وزراء عاقل و عالم باشد و بامضای پادشاه برسد نور علی نور است و قنیکه مجلسی برای وضع قانون منعقد شد فقط دوازده فصل مطرح مذاکره آید کافیت .

اول - قانون عدل و ایجاد عدالتخانه . دویم - مساحت اراضی و تعیین ملاک بموجب دفتر دولتی . سویم - تعدیل مالیات بر وجه صحیح . چهارم - نظم قشون . پنجم - اصول انتخاب حکومت و تعیین حق حاکم و محکوم . ششم - اصلاح و ترویج تجارت داخله . هفتم - تصفیه عمل گمرک . هشتم - تصحیح عمل ارزاق و اجناس . نهم - اصول کلیه در تأسیس مدارس علمی و تشکیل کارخانجات و معادن . دهم - تکلیف وزارت خارجه . یازدهم - اصلاح عمل مواجب و مستمریهای دولتی . دوازدهم - محدود نمودن حدود وزراء و وزارتخانهها و ملاها بقانون شرع . اگر همین فصول دوازده گانه مرتب و بموقع اجراء آید دولت ایران در عرض بیست سال از ژاپون میگردد . (والسلام علی من اتبع الهدی و مخالف الهوی) .

و مدارس سابقه نیز مغشوش بود لذا تحصیلات را با آخر نرسانیده بداره تجارت وارد گردید . در سال ۱۲۹۰ جده اونیز فوت شده لذا برای ضرورت متأهل گردید در آن زمان ظل السلطان از فارس معزول و بحکومت اصفهان منصوب گردید .

چون در حکومت او احدی مالک جان و مال و ناموس نبود بهمان ملاحظه که از تحصیل منصرف گردید از توطن اصفهان نیز منصرف شده یعنی پس از اطلاع بر حکومت ظل السلطان و قبل از ورودش باصفهان مشارالیه برای خویش و ناموسش از اصفهان مرعوباً بتبریز فرار نموده و در تبریز از سال ۱۲۹۱ مشغول تجارت اسلامبول و داخله ایران بود تا در سال ۱۳۰۶ در تبریز با کمال اعتبار و معروفیت به تجارت عمده و بزرگ اشتغال داشته و باندازه هم که در آن زمان معتاد به بود ثروت معتدبه بهم بست .

در سال ۱۳۰۶ قطع علاقه از تبریز نموده بدار الخلافه طهران رو آورده در سال ۱۳۱۱ مسافرت بطرف روسیه نموده یا اینکه روسیه نسبت باروپا و اهالیش وحشی بودند ولی نسبت بایران مملکتی قانونی بود و اهالیش تا یک اندازه بیدار و تمدن خواه این بود که مشارالیه

روزدوشنبه ۱۵ ربیع الاول انجمن اصلاح خواهان در منزل نگارنده منعقد گردید .

ذوالریاستین گفت در این مدت مسافرت شاه باید تشکیل انجمن بطریق خاص باشد یعنی خاص الخواص و اصحاب سر جمع شوند و مذاکرات انجمن هم نوشته نشود . مأموریت اجزاء صرف دعوت و بیداری اهالی وطن و نوشتن لوایح باشد . بسایر بلاد ایران یا مخصوص بهر شهری یکنفر داعی گسیل داریم . پس از مذاکرات بسیار قرار شد که هر یک از اجزاء بعنوان خاص در هر یک از شهرهای ایران شخصی را معرفی کنند و متوالیاً باو و بدیگران بتوسط او لوایح و اعلانات بفرستند . باین جهت در چند جلسه انجمن مشغول این کار بود . مذاکرات انجمن تا ماه رمضان ۱۳۲۳ نوشته نشد .

(بنده نگارنده وقایع و مقدمات مشروطیت را تا ۱۸ ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ بطریق اجمال مطابق نوشتجات انجمن و مکاتیبی که از بلدان بانجمن رسیده نوشته است و هر جا هم که مذاکره در انجمن شده باشد که وقایع تاریخیه ایران منوط بآن باشد نیز مینویسیم و از روز هیجدهم ماه مزبور وقایع را روز بروز الی کنون که زمان طبع این تاریخست (۱۳۲۸) نوشته و بعد از این هم اگر خدایم توفیق دهد مینویسم) .

در مدت مسافرت مظفرالدین شاه امر مهمی که ربطی بمشروطیت داشته باشد اتفاق نیفتاد جز واقعه کرمان و هیجان اهالی فارس از جهت خریدن شعاع السلطنه املاک و خالصه جات فارس را که در واقع همان فشار ظلم شعاع السلطنه ، شعاعی از نور بیداری بقلب مردم فارس انداخت والا لوایح انجمن علت تامه نبود .

در طهران هم آقای بهبهانی مشغول هسته بندی و ازدیاد یک قوه مدافعه برای آمدن عین الدوله بود . آقا میرزا مصطفی آشتیانی این مجامع غمخیز آقایان علما را بشکل مهمانی دوره در آورده . نظام الملک رئیس دیوانخانه عدلیه هم گاه گاهی با اشاره درباریان احکام آقایان مخالف عین الدوله را

بعزم خدمت بوطن پس از ملاقات جمعی از هوا خواهان عدالت که منجمله مرحوم آقا سید جمال الدین اسدآبادی بود بایران معاودت نمود در طهران قدری توقف فرموده تاب و توان دیدن بعض چیزها را در خود ندید خصوص تمهید مقدمات ناصرالدین شاه برای جشن قرن خود خبر از امور موحشه میداد و مشارالیه مسبوق بود که حریت خواهان عوالم انسانیت و مجدوین حریت و آزادی نخواهند گذارد که قرن ناصرالدین شاه برحسب میلش انجام گیرد لذا از طهران بقزوین مهاجرت نمود و در آنجا صدای تیراول فدائی ایران مرحوم میرزا رضا راشنید مجدداً بطهران آمده و چون عقیم و بلاعقب بود چند نفر از اولاد یتیم را بفرزند قبول و متحمل مخارج تربیت آنان گردیده در این اثنا مریض شده و بحکم طبیب امامزاده قاسم را که یکی از دهات بیلاقی شمیران بود برای توقف موقتی اختیار نمود و در آنجا خوشبختانه بمعاشرت و مودت مرحوم آقا میرزا حسین مدعو و متخلص به قطب که مردی فاضل و عالم و حکیم و فقیر و سالک بود موفق آمده و برای بیداری هموطنان و طرق بیداری هموطنان نقشه ها می کشیدند و دروس مرحوم سید جمال الدین را مذاکره مینمودند پس از آنکه بشهر طهران معاودت نمود واقعه تجار و مسیونوز پیش آمد با اینکه مشارالیه مریض بود با تاجر مساعدت

مردود داشته گاهی هم اظهار دوستی بآنها و همراهی مینمود لیکن چه عدلیه معلومست عدلیه بی قانون ، عدلیه که جمعی جاهل و دزد دست بدست هم داده تقی را بکیر تقی را بکیر ، احمد علینقی را بکیر از آن رشوه بکیر از این تعارف بکیر . امروز حکم مینوشتند فردایش ناسخ را مینوشتند بعض اوقات اتفاق می افتاد که ناسخ را احتیاطاً باحکم مینوشتند که در وقت دادن بمدعی علیه معطلی نداشته باشند و گاهی هم باصطلاح کاسه از آتش گرم تر بود . مثلاً مدعی چهارهزار تومان برزید ادعا میکرد عدلیه حکم چهل هزار تومانی میداد . هم مدعی حاضر داشتند هم ملا که حکم بدهد اکثر مراعات عمده را راجع میکردند بمحکمه ملائی که با اجزاء عدلیه مناسبت تامه داشت .

از آن جمله شخصی از رعایای خارجه مدعی گردید برزن يك نفر رعیت داخله و مدعابه تقریباً پنج هزار تومان بود لیکن رئیس عدلیه هفتاد هزار تومان املاك شوهر زن را بتصرف مدعی داد که نزدیک بود این حکم يك نزاعی در مملکت پدید آورد که بتدایر وزیر مخصوص و ملاحظه آقای طباطبائی از غیاب شاه در بوته اجمال ماند و املاك بیچاره رعیت داخله را پس از خسارات بسیار یابو مسترد داشتند و نیز در این مدت زن موقر السلطنه را که دختر مظفرالدین شاه بود بحکم ولیعهد و مأموریت سعید السلطنه رئیس نظمیّه در محضر حاج شیخ فضل الله مطاّقه نمودند و برای اینکه این بدنامی را اصلاح کنند چهل هزار تومان به موقر السلطنه دادند و آن زن را که همه علماء طهران طلاقش را صحیح نمی دانستند در حالتی که شوهرش و خودش راضی بطلاق نبودند پس از چند ماهی امام جمعه طهران بعقد خود در آورد و چون احدی نبود که عقد او را برای امام جمعه اجرا نماید خود حاج شیخ فضل الله او را معقوده امام جمعه نمود در مقابل خدمتی که از امام جمعه صادر گردید چنانچه خواهد آمد .

دیگر از اتفاقات که در غیاب شاه اتفاق افتاد این بود اجزاء انجمن صلاح در این دیدند که یکی دو نفر از درباریها را مستعد نمایند از برای صدارت ایران و از برای این شغل ومنصب وزیر مخصوص

نموده بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده گردید در بین تجار فقط مشارالیه و حاج محمد علی شال فروش و یکی دیگر از آنها نتیجه را مسبوق بودند و میدانستند که مسئله گمرک و نوز بهانه است ولی سایرین کور کورانه حرکت میکردند .
مجملاً نزدیک بود که مقاصد سری خود را پیش ببرند و درس خود را تکمیل کنند که حاج محمد اسمعیل مغازه مخالفت و مناقضت نمود .

وسعدالدوله وزیر تجارت هم از طرف محمد علی میرزا ولیعهد که در آن وقت بعزم نیابت سلطنت در طهران بود تجار را بشهر آورده و در آن هنگام مسافرت مظفرالدین شاه به فرنگستان پیش آمد تا آنکه واقعه قند و چوب خوردن آفاسید هاشم قندی روی داد در شب آنروز جناب آقامیرزا محمود باعده از تجار و چند نفری از اجزاء انجمن مخفی تا صبح در گردش و برای حرکت دادن آقایان در تلاش بودند تا بالاخره آقایان را بحضرت عبدالعظیم چپانیده و در آنجا آنانرا متحصن وانمود کردند .
حاج محمد تقی معروف به بنکدار و یا معروف بسفارتی بابرادر خود حاج محمد حسن از طرف تجار و کیل خرج آقایان بودند تا دستخط انعقاد عدالتخانه را صادر کردند .

را با شاهزاده ظفر السلطنه مناسب دیدند لذا حل این مسئله را در دست آقای طباطبائی دیدند و بایشان مطلب را رسانیدند .

آقای طباطبائی فرمودند من تا يك اندازه ظفر السلطنه و نیرالدوله را برای وزارت جنك و صدارت مهیا نموده‌ام اگرچه نیرالدوله منافق است لیکن ظفر السلطنه شخصی است ساده و با قول در بین شاهزادگان اخلاق این شاهزاده خوب است امیدوارم که از دست او گره‌ها حل شود . فاما وزیر مخصوص باید در چند مجلس او را دید و باین خیالش انداخت لذا در روزی که وزیر مخصوص آمده بود منزل آقای طباطبائی نگارنده خود را رسانیده و یادآوری آقای طباطبائی نموده درین مذاکرات که وزیر مخصوص گفت اگر عین‌الدوله را از این مسند بردارید کرا دارید که بجایش منصوب کنید باز عین‌الدوله ربطی بسایرین ندارد .

آقای طباطبائی در جواب فرمود خودت هیچ نسبت بعین‌الدوله نداری صدارت را قبول کنی دیگران چه دارند که در شما نیست باین جهت وزیر مخصوص که امروز ریاست نظام با او است مایل بطرف ملت است عین‌الدوله امور لشکری و کشوری را در غیاب شاه راجع بچند نفر نموده است وزارت خارجه و امور کشوری را راجع بمشیرالدوله و امور لشکری را راجع بوزیر مخصوص و نظم شهر را راجع به امیرخان سردار نموده است . امور نیابت سلطنت را در ظاهر با محمد علی میرزا قرار داده است لیکن باطلاع ظفر السلطنه .

این اشخاص مذکور هر يك را بطرف ملت و بر ضد عین‌الدوله مایل نمودیم جز امیرخان سردار را که بملاحظه عموم عین‌الدوله باو اظهاری نشد لیکن مقدمات تمایل او را از وضع خرابی دربار مهیا کردند اما سایر شهرهای ایران و حکومت‌های بلدان مشغول ظلم و غارت و چاییدن رعیت صدای مظلومین مانند طنین زنبور مبدل بیک دودی ظلمانی میشود و با آسمان صعود میکند تا چه وقت این دودها محترق و یک صاعقه سوزاننده بطرف ظالمین هبوط نماید وضع حاکم های بلدان ایران در محل

از آن وقت شخص شخیص آقامیرزا محمود بانجمنهای مخفی متعدده وارد گردید در چند انجمن باشخص نگارنده معاهد و متحد وهم قسم بود خدمات نمایان در آن انجمنها نمود .

درواقعه مسجد جامع که آقایان بیلده قم مهاجرت نموده و علی الظاهر عین‌الدوله غالب و ملت مغلوب اول کسیکه قد مردانگی را راست و علم نموده مقدمات تحصن بسفارت خانه انگلیس را فراهم کرد مشارالیه بود باچند نفری و حاج محمد تقی بنکدار .

و حاج محمد تقی بنکدار در تمام این زحمات هیچ مقصودی نداشت جز قانونیت و مشروطیت و حریت نوع خود و از بدل مال بهیچ وجه مضایقه نکرد تا اینکه به مقصود نایل آمده و باسلسله جلیله تجار ایستادگی نمود تا دستخط مشروطیت را صادر نموده و مهاجرین قم را وارد کردند .

و از طرف تجاریول معتد به جمع آوری نموده مخارج گزاف مدت تحصن را که حاج محمد تقی متحمل شده بود تا دینار آخر دادند و مخارج مهاجرین را نیز دادند بلکه تا یک اندازه اجرت المثل زحمات بعضی را دادند که بعد از این آنها بر ملت امتثالی وارد نیآوردند و از اینجهت خاطر ملت را آسوده داشتند .

مأموریت خود بمراتب‌بشتی‌از پادشاه بالاتر و بی‌اندازه مسلط بر مردم بیچاره، در وقت حرکت از طهران و رفتن بمحل مأموریت خود چه یکسال در آن محل توقف نمایند چه بیشتر بوضعی ملوکانه حرکت میکنند که نگارنده یکی از آنها را در این تاریخ شرح میدهم و پاره‌ای از حالات آن را ذکر مینمایم دیگر خواننده میتواند سایرین را قیاس بآن نماید مابین پسرهای مظفرالدین شاه نجیب‌تر و معقول‌تر و درویش‌تر از شعاع السلطنه کسی را سراغ نداریم در سال گذشته حکومت فارس را به او تفویض نمودند آنچه که از این حاکم در فارس دیده شده است در موقع خواهد آمد لیکن در زمان حرکت که در خارج دروازه طهران چادر زده و نقل مکان کرده بود عده همراهانش از چهار هزار نفر متجاوز بود. صدویست هزار تومان پول کرایه حمل اسباب و احوال و بنه او شده بود بعلاوه قاطرهای شخصی و مال‌های بستگانش.

بهمان استعدادی که نادر شاه افشار بطرف هندوستان رفت حضرت والا بطرف فارس روانه شد الا آنکه نادری‌ها در بین مسافرت و حرکت احدی را از عابرین متعرض نمیشدند اجزاء حضرت والا همه گرسنه و حمله‌کننده بعابرین، لشکر نادر شاه بچنگ دشمن میرفت همراهان حضرت والا برای غارت دوست سفر میکردند.

دیگر آنکه نادر شاه سوار اسب و با لباسهای خشن و شاید دو روز و سه روز چکمه‌های پارا از پا بیرون نمی‌آورد ولی حضرت والا مثل آنکه به حجله عروس تشریف می‌برند لباسهای ظریف میپوشند مناسب هر روزی یک رنگ را. مثلاً روز شنبه را لباس سفید و روز یکشنبه را لباس زرد و روز دوشنبه را لباس قرمز و کذا سایر ایام را و برای هر لباسی یک کالسکه شش‌اسبه مناسب آن لباس مثلاً هر وقت که حضرت والا لباس سفید میپوشید میبایست یک کالسکه سفید با آلات نقره و شش اسب سفید بآن بسته و یک جوان خوشگل و سفید در جلو کالسکه نشسته باشد و هر وقت لباس زرد پوشد باید یک دستگاه کالسکه زرد بشش اسب زرد بسته باشند که اسباب و آلات آن همه طلا باشد و هر زمان لباس

زمانیکه شروع بانتهاب و کلای مجلس شده برای دادن تعرفه و گرفتن رأی و نظارت انتخاب پیوسته مشغول خدمت بود و آنی راحت نبود. در این اثناء از طرف تجار بنمایندگی ملت و وکالت مجلس مقدس شورای ملی منتخب و برقرار گردیدند.

در مدت وکالت چه بسیار صدمات برایشان وارد آمد که تاریخ بیداری حاوی آنست در آن وقت انجمنهای علنی که بالغ بر صدویست انجمن بود در طهران تشکیل یافت که اکثر آنها بتحریر مستبدین و محمد علی میرزا دایر و منعقد گردید و همگی تیشه بریشه خود و مملکت میزدند الا معدودی از آنها که خدمتشان خالص و منزه و یا ساده و صرف تقلید بود.

از جمله انجمنهای معتبر انجمن اصفهان بود که بدو با اهتمام و مساعی جناب حاجی میرزا یحیی دولت آبادی منعقد و دایر گردید و بعد از چند ماهی جناب آقامیرزا محمود به مدیریت آن منتخب گردید که باشغل وکالت مجلس و عضویت در مجامع سری او را مجبور به قبول کردن مدیریت آن کرده بودند و مکان این انجمن رانیز در خانه مسکونی ایشان قرار دادند. در جشن مولود محمد علی میرزا چون اندک

سیاه پوشیده باشد باید يك دستگاہ كالسكه سیاه با سب‌های سیاه بسته حاضر باشد بایك غلام سیاه در جلو . بهمین نسبت درشكه بهمین نسبت سایر اشیاء وای بر آن روزی كه حضرت والا لباس قرمز پیوشد كه آن روز روز غضب است آن روز روزیست كه باید يك بیچاره از این عالم برود آن روز روزیست كه باید اطفال یتیم شوند ، آن روز روزی است كه باید زنها بی شوهر شوند .

نتیجه این حرکت و سلوك را نگارنده باید در فارس و شیراز ارائه دهد لیکن برای تشریح و توضیح و برای آنكه خواننده تاریخ اندكی در اینمقام تأمل نماید وعلت فقر اهالی ایران را بداند يك دوسطر مختصر نتیجه را در كرمان می‌آوریم و بهمین قیاس حالت اهالی فارس و سایر بلدان معلوم میشود و نیز مدلل داریم كه اگر مظلومی با اهالی فارس شود ضررش بسایر بلدان هم خواهد رسید بطور تخمین محقق و معلوم است سالی دو كرور تومان پول خارجه وارد كرمان میشود برای خرید شال و قالیچه و بسته و حنا و رنگ و كتیرا (جناب آقا یحیی و کیل كرمان كه از موثقین و اهل خبره است نقل كرد كه در يكسال من از آقا محمد اسمعیل تاجر مقیم رفسنجان پرسیدم كه امسال صد هزار تومان كتیرا در كرمان و رفسنجان خریده شده است یانه مشارالیه جواب داد امسال بتوسط شخص من دویست هزار تومان كتیرا خریده شد) . پس چه علت دارد كه ده‌خانه در كرمان استطاعت چراغ روشن كردن را ندارند با اینکه چراغ در كرمان در شب كه از اول شب تا صبح روشن باشد صد دینار است (صد دینار قیمت عشر يك مثقال نقره است) .

و باز چه علت دارد كه مأمور حكومت دردهات كرمان كه میخواهد يكتومان پول خری (۱) از رعیت بگیرد رعیت ندارد او را بدرخت میبندند و آنقدر شلاق باومیزنند كه عابرین يكشاهی يكشاهی بدهند پس از يك دوروز يك تومان جمع میشود برای مأمور حكومه و باز چه سبب دارد كه رعیت دختر (۱) پول خری قسمی از مالیات است غیر از سرشماری چه این پول را از كسی میگیرند كه صاحب يك خر یا يك گاو باشد پس از يك نفر ممكن است سه پول بگیرند اول از ملك ، دوم از حیوان ، سوم از خود او گاهی هم بعنوان عوارض و بقیه را بعنوان جرم .

همراهی از او ظاهر شد عقلا چنین صلاح دیدند كه از طرف ملت هم باحسن وجهی تلافی شود . لذا از طرف مجلس مقدس تا كید شد كه انجمنها جشن را شایان و عالی بگیرند از آنجمله انجمن اصفهان محض امتثال و اطاعت از او امر مجلس مقدس دوشب راجشنی بس عالی گرفتند كه زیاده از دو هزار تومان نخرج آن دوشب را جناب آقامیرزا محمود متحمل شد فقط دویست تومان از طرف اعضاء انجمن همراهی شد .

پس از اینکه بامر محمد علی میرزا مجلس و مسجد و معبد مسلمانان را به توپ بستند و كردند آنچه كردند . همان روزی كه خانه جناب ظهیرالدوله را به توپ بستند و متجاوز از بیست هزار تومان اثاب‌اش را بغارت بردند محمد علی میرزا حكم كرد انجمن اصفهان و بعضی انجمنهای دیگر را نیز به توپ خراب كنند و مشارالیه را نیز گرفتار نمایند كه اقبال الدوله بنخواست حاج عبدالحمود بانكی كه منتهای دوستی را با او داشت توسط و شفاعت نمود لذا محمد علی میرزا او را معفو داشته تا مدت سه چهارماه آقامیرزا محمود در مجامع سری كار میكرد با اینکه نهایت دقت را در كتمان و اخفاء داشتند و ساعی بودند كه كسی واقف نشود باز به محمد علی میرزا راپورت دادند حكم بدستگیری و چوب زدن و تبعید او نمود .

خود را در مقابل پنج هزار و یا يك تومان میدهد بمأمور حکومت .

چه سبب دارد و قتیکه میآیند دختر سه ساله را از آغوش مادرش جدا کنند مادر التماس و گریه میکند اینقدر مهلت بدهید که طفل خواب برود در حالت خواب او را ببرید آیا این پدر و مادر طفل خود را نمیخواهند یا سببی دیگر دارد چه شده است که زنهای دهاتی برای حفظ اولاد خود با پلنگ و گرگ طرف شده اند و با شیر و پیر جنگیده و غالب آمده اند ولی در مقام دادن يك تومان و پانزده هزار بمأمور دیوان راضی میشود دخترش را بکنیزی بدهد که بولایات خارجه ببرند و مانند حیوانات بفروشند و اگر پول ندارند پس این دو کرور مال التجاره که وارد کرمان میشود بکیسه کسی میرود باینکه مال التجاره را همین بیچاره پدر و مادر بعمل آورده اند کتیرا را آنها در بیابان جمع میکنند ، حنا را رعیت میکند ، قالی را زنهای نساجی میکنند الخ .

دیگر آنکه رعیت که از اول سال تا آخر سال زحمت میکشد گندم زراعت میکند چه علت دارد که خود و عیالش باید نان جو و ارزن و ذرّه بخورد . آیا این از گندم و نان آن بدش میآید . دیگر آنکه اگر کسی بکرمان برود و در دهات کرمان گردشی بکند می بیند اطفال کرمان و زن و مردشان را که چشمهای آنها بگودی فرو رفته است و کمرهای آنان از بار ستم خم شده و استخوانهای اضلاع شان بطوری بیرون آمده که بخوبی شمرده میشود .

شاید در اینمقام خواننده تاریخ گمان کند که نگارنده اغراق نوشته است و یا اهل کرمان مردمانی بیکار و بیعارند که مشغول کسب نمیشوند از احتمال دویم جواب میدهم اطفال کسبه کرمان قبل از طلوع صبح صادق میروند سر کار و شغل خویش دو ساعت از شب گذشته از کارخانه مراجعت میکنند بخانه خود این بیچارهها آفتاب را نمیبینند مگر در عصرهای روز جمعه که تعطیل شان است . فاما فقر و گرسنگی آنها از وضع بشره و صورت آنها معلوم است آنهایی که مشغول زراعت و بیابان گردی میباشند همه سیاه و سوخته ، آنهاییکه در کارخانهها کار میکنند زرد و پوسیده اند

به مأموریت مفاخر الملك که رئیس تجارت بود در اینموقع حاج محمد اسمعیل مغازه بملاحظه نوعیت توسط نموده و رفع شرو صدمه از او کرد یعنی ضمانت کرد که آقا میرزا محمود در هیچ مجمعی یا نگذارد .

(بنده نگارنده را هم با آنکه مرحوم نظام السلطنه و جناب حشمت الدوله از من توسط کرده و دستخط عفو خصوصی صادر نمودند . برای همین انجمن مخفی که جناب آقا میرزا محمود را مقصر کرد مأخوذ داشته لیکن از آنجائیکه عدو شود سبب خیرا گر خدا خواهد شیخ حسن سنگلجی به محمد علی میرزا گفت ناظم الاسلام در کوکب درّی نوشته است (امام موهوم بدرد نمیخورد) و این عبارت کفر است باید او را باینجهت بقتل رسانید محمد علی میرزا هم مستمسک کرد این عبارت موهوم را ، نگارنده در جواب آنها گفت اگر این عبارت در کوکب درّی باشد خون من هدر است لذا حکم شد که روزنامه کوکب درّی را از اول تا باخر بخوانند سه شبانه روز شیخ مزبور با ملا محمد آملی و اجزاء حاج شیخ فضل الله در مقام فحص بر آمده چیزی ندیدند شیخ الممالک قمی بآنها گفته بود این عبارت در روزنامه کلید سعادت است نه کوکب درّی و نویسنده

اینکه بعضی از علماء جغرافی نوشته اند کرمان گرمسیر است اشتباه بزرگی کرده اند و از صورت و اندام اهالی کرمان این حکم را کرده اند و الا کرمان زمستانش مثل طهران سرد و یخ فراوان میگیرند و برف بسیار میبارد. علت سیاه چردگی اهالیش همان فقر و فاقه است که استطاعت خوردن اغذیه لذیذه و میوه جات و دسومات برای آنها باقی نمانده است. پس چه میشود مال التجاره آنها و زراعت آنها و حاصل دست رنج آنها همان وضع سلوک حکومت همان وضع حرکت حضرت والا باز خواننده تاریخ نگوید حرکت و حال حضرت والا چه ربطی بکرمان دارد زیرا که جواب میدهم وقتی که پسر شاه آن طور سلوک نماید و رعیت را غارت خواهد سایرین بطریق اولی خواهند خورد خون رعیت را.

دیگر آنکه وقتی رعیت فارس و ایل بهارلو و یا لشنی را غارت کردند و آنچه داشتند از دستشان گرفتند البته آنها هم حمله بکرمان میآوردند و تا پشت دروازه کرمان را بنهب و غارت میبردند. بالاخره حاصل دسترنج رعیت و بهای اولادشان در طهران که پایتخت است جمع میشود در یکشب قصر قجر را بیک رقاص مطرب می بخشند و یا چهارده کرور انعام یک نفر سید و بالاخره خرج سفر فرنگ و خانهای آنجا خواهد شد.

این است که بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که اهالی پایتخت و اغنیاء آن هیچ وقت راضی بعدالت و مشروطیت نخواهند شد این است که حاکم مشروطه خواه بفارس میفرستند همان اعمال استبدادیه از او صادر میشود.

پسر شاه زاده محالست راضی بعدالت بشود پسر وزیر ممکن نیست معارف ایرانرا تکمیل نماید. کسیکه سالها خون رعیت را خورده و اعصاب و عروقش با آن خون پرورش یافته محالست راضی بعدالت و تجدد بشود.

کسیکه مثل گوسفند در زمان استبداد در فارس و کرمان آدم کشته است محالست راضی شود

و مدیر آن شخص افغانی است که در مقام اجتهاد در اصول دین میگوید خدا و رسول و ولی را باید از روی دلیل و یقین بشناسند نه از طریق وهم « کلنا میزنمونه باوها کم فهو مخلوق مردود الیکم » بهر جهت چون دیدند مستمسکی ندارد جز ورود با اجتماعات و مجامع لذا پس از گرفتن التزام و توسط بعضی از تقصیر گذشتند).

بجمله ضمانت و توسط حاج محمد اسمعیل قبول شد مشارالیه از این مهلکه رهائی جست و با مفاخر الملك ظاهر سازی نموده غالب ایام در مجلس محاکمات تجارتنی حاضر می شده و با آقامیرزا کریم خان علی آبادی خلف مرحوم میرزا محمد حسین وزیر در محاکمات خیلی بدرد میخوردند و مشروطه خواهان که بچنگال مفاخر الملك می افتادند بتدابیر عملیه رفع شر او را از آنها مینمودند. شبها هر دو به کار و مسلک قدیم خود مشغول بودند یعنی هم مسلکان خود را جلب و برای نجات وطن و رفع استبداد و قوت مشروطه و چاره جوئی بود و ما خدمات آقا میرزا کریم خان را در موقع خود شرح داده و انشاء الله خواهد آمد.

باری رفته رفته اجتماعات فراهم و جمعیت هم مسلکان مشارالیه در مدت قلیل بالغ بر هزار نفر گردید

که این بنای عدالت برپا شود، کسبیکه خانه های رعیت را خراب کرده است محالست راضی شود که بنای تجدد برپا شود، کسبیکه در سالی بصد هزار تومان قانع نبود چگونه بسالی هزار تومان قانع است. شاهزاده که در شب ده هزار تومان خرج اسافل اعضایش میشده است چگونه راضی خواهد شد که در عدالتخانه بشری در مقابل يك بیچاره مظلوم جواب بدهد پس ما باید اصلاح را از فقراء بخواهیم بنای عدالت را فقرا و عامه محکم کنند و یا اشخاص عاقل که طالب نام و ننگ باشند و بدانند ده سال دیگر ملت ایران خائن را از خاک بیرون کشیده و آتش خواهند زد و بدانند از اولاد و احفادشان انتقام خواهند کشید و بدانند نام آنها موجب ننگ اخلاف خواهد بود و بترسند که اعمالشانرا تاریخ ظاهر خواهد ساخت.

باری (این زمان بگذار تا وقت دگر) برویم برشته تاریخ خود.

دیگر از وقایع آنکه دویم ماه رجب ۱۳۲۳ یادشاه ایران مظفرالدین شاه وارد سرحد روسیه گردید و پنجشنبه ۱۴ رجب پنج ساعت بغروب مانده وارد بندر آستارا و شب شانزدهم رجب چراغانی و ورود شاه بسرحد ایران اتفاق افتاد در همین روزاول مکتوبیکه بتوسط پست برای عین الدوله صدر اعظم و بعضی رجال دولت آوردند لایحه سابق بود که ذکر شد و قریب بهمان مضمون چند پاکت هم بتوسط سایر رجال دولت بمین الدوله داده شد لیکن هیچیک را حضور شاه نرسانیدند جز یکی از اجزاء انجمن که در دربار مرتبته عالی داشت که یکی از پاکت را که حاوی لایحه مزبور بود در خلوت بشاه رسانید از این جهت در هفتم شعبان که سلام عید بود اعلیحضرت یادشاه به نظام الملک فرمود باید دیوانخانه عدلیه منظم گردد و قانون عدلیه مثل عدالتخانه های خارجه مجری گردد و نیز باجزاء خلوت فرمود اگر دولت ایران مانند سایر دول مشروطه گردد هم من آسوده و راحت خواهم گردید وهم رعیت. امیر بهادر جنک حاضر بود و عرض کرد اگر شاه این فرمایش را یکدفعه دیگر بفرماید من شکم

که چهارصد نفر از جوه علماء و تجار و کسبه معاهد و متفق الرأی شدند که در ۲ ذی الحجة ۱۳۲۶ بدو نقطه و دو مکان تحصن بجویند و حقوق ملت را تقاضا نمایند حزب دولتیه خبردار شده عزم کردند که جناب صدر العلماء را تلف و یا بطرفی منفی و مبعده دارند لذا مقصود را بیش انداخته در ۲۷ ذی القعدة دو بیست و پنجاه نفر به سفارتخانه عثمانی و یکصد و پنجاه نفر بزائیه مقدسه حضرت عبدالعظیم متحصن و پناهنده شدند که در تاریخ بیداری مشروحاً اعمال و افعال همگی آنها مذکور اگر چه صدمات و زحمات فوق الطاقه بر متحصنین وارد آوردند از قتل و تخویف و بستن آب و نان بروی آنان و شبها به قتل آنان اقدام نمودن لیکن به حدی این تحصن مفید افتاد که ما فوق آن متصور نیست کمر محمد علی میرزا را این تحصن شکست آذربایجانیه را این تحصن قوت داد بلکه نجات اهالی ایرانرا این تحصن بیدار کرد سپهدار و سردار اسعد را این تحصن بطهران آورد.

بجمله نجات ایران را این تحصن باعث شد چه بسیار از نکات سیاسی و پولتیکی در تحت این کلمه

تحصن مستتر است.

بعضی از سیاسیون واقف به پولتیک روس و انگلیس و آلمان و عثمانی میگویند خدمات جنابان

خود را پاره کرده و خود را میکشم .

باین جهت شاه مظلوم ساکت گردید . از قرار مذکور یکی از حاضرین این شعر را خوانده بود :

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد

اعلیحضرت در جواب فرمود ساکت باش عین الدوله ترا نفی خواهد نمود امیدوارم که بتوجهات

امام زمان عجل الله فرجه مقاصد قلبیه من در اجراء قانون اسلام بزودی ظاهر و آشکار گردد .

بعضی گویند خواننده شعر مزبور امیرخان سردار و بعضی بر آنند نظام السلطان بود اگرچه ممکن است در وقت این فرمایش را فرموده و این شعر را شنیده باشد شاید همین شعر باعث شد که پس از مدتی هر دو مغضوب صدر اعظم شدند چه نظام السلطان منفی و مبعّد از دربار گردید چنانچه در تاریخ خواهد آمد امیرخان سردار هم با آن خدماتیکه در غیاب شاه در نظم شهر نمود بجدتی مورد بی لطفی عمویش گردید که اجر خدماتش را ندادند بلکه چند ماهی پنهانه رسیدگی باملاکش از طهران خارج گردید .

شروع بانقلاب

واقعه کرمان در سال ۱۳۲۳ - از محرم که بدو سال شمسی و قمری بود در اینسال

حکومت کرمان باشاهزاده رکن الدوله بود بواسطه علل چندضعفی درقوای حکومت پدید آمد - نخست ازاول ورودش که ربیع الاول ۱۳۲۲ بود باهیچیک از طبقات مردم کرمان آمیزش نکرد و بر سبک شاهزاده گان بزرگ قدیم سلوک مینمود و همواره تنها در اطاق مینشست و جز معدودی از علما را نمی نشاند و در سخن گفتن اقتصار مینمود و بیکاریش هر چند روز با کسی بود دویم سخت گیری اجزاء صندوق بود که اقساط مالیات را در وقت معین بصندوق برسانند سوء سلوک و تکبر رکن الدوله وعدم اعتبار و اطمینان نوکرهای او سبب جسارت و سخت گیری رئیس صندوق شد که مکرر خفتها

صدرالعلماء و امام جمعه باسلام و ایران بیش از همه است چه این دونفر و آنانیکه بسفارتخانه عثمانی پناهنده شدند اولاً يك اتحاد اسلامی را باعث شدند که سالها عقلاً منتظر آن بودند و ثانیاً جلب نمودند يك قوه بزرگ و يك رقیب سیاسی را بطرف ایران بهر جهت فواید و منافع این دوتحصن را احدی منکر نیست . چه پس از توپ بستن بمجلس دواصرباعث اعاده مشروطیت گردید . یکی قیام برادران آذربایجانی و دیگر تحصن بسفارتخانه دولت عثمانی و زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم که این دو سبب شد از برای آنچه بعد بظهور رسید و سبب این تحصن جناب آقا میرزا محمود و چند نفر از اقران و امثال ایشان بودند که اس اساس آنها اشخاصی هستند که اسامی آنها از اینقرار است .

صدرالعلماء ، امامزاده ، حاج شیخ عبدالحسین کنی ، آقاسید مهدی طباطبائی ، حاج سید محمد صراف ، حاج علی شالفروش ، حاج ندیم باشی تربتی ، حاج میرزا حسن کاشانی ، آقا میرزا ابوالقاسم خان ، آقا میرزا محمد ارباب ، حاج وکیل الرعایا همدانی ، آقامیرزا محمود اصفهانی .

زحمات متحصنین سفارتخانه و حل و عقد امور باین جماعت بود و زحمات عمده و مخاطرات یقینیه برای

قوه عامله این کمیسیون که چهار نفر بودند بود .

باو وارد می آورد. در بدو این سال که محرم و صفر ۱۳۲۳ باشد، جناب امیرالامراء که یکی از اجزاء رکن الدوله بود متقبل شد که مقرری مالیات را در وقت معلوم و مشخص بصندوق برسانند مشروط بر آنکه رکن الدوله را بهیچ وجه مداخله در کار حکومت از کلی و جزئی نباشد پیمان مؤکد شد. امیرالامراء از طایفه خوانین کرمان و از سلسله ابراهیم خان ظهیرالدوله است.

مشاریه اقوام و کسان خود را دعوت کرده انجمنی تشکیل داد و شرح ماجری را اظهارداشت بالاخره قرار شد اداره حکومت کرمان کمیانی باشد. چند نفر معین شد از خوانین ابراهیمیه و برای هر یک شغلی معین و وجهی مقرر شد مثلاً مختارالملک کلانتری شهر و فلان مبلغ رفعة السلطنه حکومت رفسنجان و فلان مبلغ مستعانالملک را زرند و فلان مبلغ و هکذا و هکذا عمل مالیات معلوم شد و هر یک سهم خود را چیزی نقد داد قسطهای آتیه را ضامنهای معتبر داد از تجار مسلمان و زردشتی که بصندوق برسانند. عمل ختم شد و اسباب آسودگی حضرت والا فراهم آمد خوانین و کیلالملک که عده آنها کمتر است لکن همیشه مشغول خدمات بزرگ دولتی هستند و از جهت منصب پیش مثل عدل السلطنه (سردار نصرت) که از سنه ۱۳۱۰ جلءالملک و نایبالحکومه و رئیس نظام و سرتیب توپخانه بلکه همه امور لشکری و کشوری با او است و عمومیش ولی خان که اغلب ضابطی بلوکات بزرگ با او است و رستم خان برادر عدل السلطنه به همچنین میرزا حسن خان پسر عدل السلطنه ضابطی دوبلوك را داشت دیدند از این خرمن خوشه نبردند و از این نمک بکلاهی نرسیدند درصدد برآمدند که این شالوده را بهم بزنند از هردری که خواستند داخل شوند، راه ندیدند حسن اتفاق یا سوء قضاء در این حیص و بیص شیخ شمشیری برینی ظاهر شد این خلقت عجیب و هیکل غریب جوانی بود بسن بیست و پنج الی سی بقدی بلند و عمامه بسیار بزرگ که چپش بزرگی بسرانداخته با چشمهای ریز و ریش بغایت کوسه شمشیری حمایل و عصای بلند در دست شباهت صوری او بترکمانها میماند (یحسبه الجاهل ما یعلمها شیخا علی کرسبه معما) این مرد از طرف خراسان و از دکرمان شد. گاهی از کبر و هنود بدمیگفت و آنها

و آن چهار نفر مستعانالملک و حاج ندیم باشی و آقامیرزا محمود و آقا میرزا ابوالقاسم خان بودند و از کار خسته نشدند تا بمقاصد ملیة خود نایل آمدند پس از آنکه محمد علی میرزا از سلطنت خلع شد و مجلس عالی عضدالملک را بنیابت سلطنت منصوب نمودند. جناب آقامیرزا محمود اصفهانی از کار کناره نکرد با عده از هواخواهان ترقی به این خیال افتادند که یک بلای بزرگیکه همه وقت مانع ترقی نوع بشر است و در بین ایرانیان شایع از بین مردم بردارند و این مانع مسئله تریاک بود لذا در مقام منع و تحدید تریاک برآمده و باین تدبیر دولت از اهل ایران را که مبتلای این مرض بودند جداً مانع شده نظمی هم بخوبی این مسئله را تعقیب نمود و نزدیک بود خیال تریاک از سر گرفتاران باین مرض بیرون رود که مسئله تغییر کرد و باز تا یک اندازه فرق کلی حاصل شد. یعنی بر حسب تخمین از عده مردمی که گرفتار کشیدن تریاک بودند دولت ترک این عمل را کردند.

پس از آن مشاریه شرکت متفقه را تأسیس و امروز از این راه خدمت بزرگی بمشروطیت نمود چه بواسطه کمی نان مستبدین و مفسدین را بهانه دست آمد عوام کالانعام را محرك شده که کمی نان برای مشروطیت است یک دفعه قلوب عوام از مشروطیت منصرف شده عده از اشخاص باغرض یابی علم که در ادارات

را کافر حربی میدانست و مالشان را حلال و خونشان را مباح می‌دانست . گاهی از رباخواران و سودگیران سخن میراند . اغلب اوقات در منبر و موعظه در کمال وقاحت و زشتی از مذهب و طریقه شیخیه بد می‌گفت و آنها را ضال و مضل و مبدع دردین میخواند ، رؤسا و مشایخ آنها را ست و لعن و تکفیر میکرد حتی آنکه عقد نکاح زنانی را که علمای شیخیه بسته بودند تجدید میکرد . چون مواعظ او بنظر مردم عوام سودمند آمد دورش جمع شده و در کوی و برزن از پیش و پیش هزاران زن و بی‌زن روان بودند و بخدمتش دوان و مقدمه فتنه آشکار شد لذا کار گذاران حکومت شبانه فرستاده و او را گرفته به (راور) که سی فرسنگی کرمان است فرستادند که از آنجا بطرف خراسان تبعیدش نمایند (از همانجا که آمد آنجا میرود) شهر بهم خورد، مردم بلوا کردند اشخاصی که در این موقع دست آویزی میخواستند اسباب خوبی بدست آوردند و مجبور کردند حکومت را در برگردانیدن شیخ برینی در مراجعت شیخ وارد شد بر جناب آقا میرزا علی محمد فرزند آقا باقر چون آقا باقر شخص اول کرمان و در سن نود و عالمی بود که در کرمان نظیر نداشت لذا توقف شیخ در آن خانه باعث اعتبار او گردید بعد از چندی باز در مسجد ملک بموعظه خلق و رفتن بالای منبر شروع نمود این دفعه موعظه خود را منحصر به بد گوئی از طایفه شیخیه قرارداد و مردم را بداشت از اجتناب از این طایفه این نکته را هم باید دانست که حضرات شیخیه در این اواخر از جاده خود تخطی کرده و بر شئون خود افزوده بودند اگرچه عنوان مذهبی در میان نبود و اسم شیخی و بالاسری گفته نمیشد لکن از هرجه چیزهایی که اسباب حسد بعضی و فشار بر طبیعت بعضی فراهم می‌آمد در ایشان جمع شده بود مثلاً مرحوم حاج محمد خان مقتدای شیخیه و شخص اول از هرجه رئیس مسلم شده بود .

اولاً اسم شیخی را از خود برداشته و بزبانهای خوش بر علمای کرمان تفوق میجست . ثانیاً مالیه و ملک زیادی بر او گرد آمده بود چه اتباعی و چه از خالصه چه وقفی و چه تقدیمی و بهر یک از خوانین و اگذار شده و بواسطه غلای اجناس کرمان در این سنوات ثروت و دولت کلی عاید مشارالیه

وارد شده‌اند چشم از وخامت بعض اعمال پوشیده اقدام بحرکاتی کردند که این خیال عوام را تقویت و تأیید کرد تا بجائی کشیده و منجر گردید که دفعه عموم را از مشروطیت مأیوس و نتایج مشروطیت را که چندی دیگر منتظر بودند آنی متوقع گردیدند پرده بالا رفت بحران کابینه وزراء هم یک اندازه فرصتی بدست عوام و زنان داد در بین این اتفاقات شرکت متفقه بکار خویش مشغول بود از یک طرف کابینه اصلاح از طرف دیگر امرنان بسردار محبی معز السلطان تفویض شد و از یک طرف و کلاه ملت ملتفت شده در مقام جلوگیری بر آمده شرکت متفقه هم کار خود را منحصر به ورود جنس نمود تا اینکه بهانه که دست دشمن افتاده بود بی‌اصل گردید .

در واقع میتوان این خدمت اندک شرکت متفقه را که جزئی خدمتی است به ملت از خدمات بزرگ تصور کرد . چه مردمان جاهل را مقصودی از مشروطیت جز فراغت حال و آسودگی شکم‌شان نخواهد بود و نتایج مشروطیت را گویا منحصر بارزانی و فراوانی نان و گوشت میدانند که بحمد الله باین منظورشان هم رسیده و نان‌شانرا تهیه کردند .

پس ما وجود اشخاص کافی بیغرض را همه وقت باید مغتنم دانیم . و چون اقدامات وزهات جناب

شده بود. گرانی و ارزانی جنس را از آنها می‌دانستند و چنانچه رسم فقراء است که آنان را با اغنیا عداوتی است منفور شده بود. در این موقع که اداره های حکومتی با آنها شده و همه بزرگان از کار افتاده و لابد همه باید زیر بار آنها بروند يك دفعه بهیجان آمده فرمایشات شیخ برینی را وحی منزل من السماء دانستند. در سرها شوری پیدا شد در ربیع الاول ۱۳۲۳ جناب حاجی میرزا محمد رضا که چهارده سال بود زحمت غربت را بر خود گذارده در اصفهان و عتبات مشغول تحصیل بود و از علماء اعلام خاصه از جناب آخوند ملا کاظم خراسانی مد ظله العالی مجاز شده و بکرمان مراجعت و معاودت کرده بود.

در روز ورودش هنگامه غریبی برپا شد در شهر کرمان از پیر سالخورده و جوان خوردسال کسی نماند که باستقبال او نرفت حتی المخدرات فی الحال و چند روز دکان بست و در زیارت آقا هنگامه غریبی بود.

فتنه جویان مستفسر عقیده آقا در ماده شیخه شدند و موافق میل خود یافتند استفتاء نوشتند آقا جواب را مرقوم نفرمود جناب آقا سیدعلی پسر مرحوم آقا سیدعباس که او هم چندی در عتبات تحصیل نموده و از جناب آقا سید کاظم یزدی مجاز شده بود با آمدن بکرمان بالصراحة نجاست شیخه را گفت و نوشت این گفته و نوشته استظهاری از شیخ شد خوانین و کبلی با جماعتی از سادات میرزا حسین خانی و غیره را محرك شده درب خانه حاج میرزا محمد رضا متحصن شدند که غیر ممکن است ما بگذاریم کفار بر مسلمانان سلطنت کنند داد و فریاد کردند و شبها که جناب حاج میرزا محمد رضا بمسجد میرفت این جماعت در مسجد جامع جمع شده و فریاد میزدند.

شیخ شمشیری هم بمنبر رفته آتش فتنه را دامن میزد و مهیج عوام میشد در این موقع چون جناب آقا باقر که حامی شیخ برینی بود دید این شیخ مقصودی جز فساد و اتلاف مسلمانان ندارد این مسئله بدگفتن از شیخه را بهانه مقصود خود قرار داده است لذا فرزند خود آقا میرزا علی محمد را

آقا میرزا محمود اصفهانی در هر موقعی در تاریخ مضبوط و ثبت است. لذا در این موقع بهمین قدر اکتفاء نموده و نیز گوئیم مشارالیه در واقع بلاعقب نماند و خداوند بهتر از اولاد که بقاء نام نیک است برای ایشان پاینده و باقی گذارد.

(نام نیکو گر بماند ز آدمی به کز وماند سرای زرنگار)

خلاق المعانی سلطان المحققین

حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی

دیگر از اشخاص بزرگ که در تأسیس اساس مشروطیت مجاهدت فرموده بلکه اولین مؤسس این اساس است و از بذل مال و جان در این مقصود مقدس دریغ و خودداری نفرمود جناب مستطاب ثقة الاسلام خلاق المعانی سلطان المحققین حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی است که یکی از ناطقین بزرگ و واعظین سترک بشمار است. و ما شرح خدمات این عالم بصیر زادر هر موردی از تاریخ بیداری مشروحاً

منع نمود از حمایت کردن از شیخ و نتیجه مقصود شیخ را باو حالی کرد .
 آقامیرزا علی محمد هم فرمایش پدر خود را اطاعت نمود و دست از حمایت او برداشت شیخ هم شبانه
 نقل مکان نمود از خانه جناب آقا باقر بخانه جناب حاج میرزا محمد رضا و بر جناب معظم ورود نمود با مقدمات
 سابقه و خیالات خوانین و کیلی جناب حاج میرزا محمد رضا حمایت شیخ را فریضه ذمه خود دانست و جداً

ذکر کرده ایم لیکن در این مقام که حالات رجالیه را درج مینمائیم فهرست حالات این واعظ علیم را



مرحوم حاج شیخ محمد سلطان المحققین

از آقا زاده ایشان جناب مستطاب شریعتدار آقا شیخ محمد علی سلمه الله تقاضا نموده تا اینکه بر من نگارنده

در مقام نگهداری شیخ برآمده از طرف دیگر جناب امان‌الله خان شهاب‌الممالک که نایب‌الحکومه کرمان و پیشکار رکن‌الدوله بود و از اول ورود رکن‌الدوله تا یکسال پیشکاریش با امان‌الله خان که مردی کافی و وافست بود .

بواسطه ریاست امیرالامراء و معزولی او از شغل خود ریاست باطایفه و کیلی همراه شده هر روز تلگرافات متعدده متوالیه بطهران مخابره مینمود و لبعهد محمدعلی میرزاهم بملاحظه مسافرت شاه بمساحت می گذرانید تا اینکه دوسه تلگراف از عموم علماء کرمان رسید که شکایت از یککفایتی رکن‌الدوله کرده بودند بعنوان جناب آقای طباطبائی آقا میرزا سید محمد جنابش هم تلگرافات را بتوسط شاهزاده ظفر السلطنه فرستاد نزد ولبعهد لذا تلگرافات عزل امیرالامراء از ریاست از طرف ولبعهد مخابره شد . (تا بامروز اهالی کرمان نمیدانستند ممکن است تظلمات خود را بتوسط تلگراف عرض کنند گمانشان بود عارض از حکومت باید رنج مسافرت را بر خود هموار کند و بر کز حاضر شود) .

شهاب‌الممالک دومثله را یاد داد بآنها یکی آنکه ممکن است تلگراف برضد حاکم مخابره کنند دیگر آنکه ممکنست ظالم را از کار خلع کرد بدون اجتماع و هیاهو و نوشتن يك صورت تلگراف و بطور مخفی و محرمانه آنرا بامضاء علماء رسانیدن و بطهران مخابره کردن مقصود را منتج خواهد بود . خلاصه امیرالامراء از نایب‌الحکومگی که آن معزول گردید این عزل علی‌الظاهر غلبه طایفه متشرعه رامینمود عوام هم که دیدند امیرالامراء معزول شد بر جرأت آنها افزوده گردید روز بروز قوت و قدرت آنها درازدید بود .

طایفه شیخیه هم بر حسب نجابت فطری که در آنها است بمسامحه و تحمل مشاق میکدرانیدند تا آنکه یکنفر از طایفه شیخیه که بازوجه خویش نزاع کرده بود و در ماهان کرمان زنش از ضرب کتک و یاسیبی دیگر بر همت ایزدی پیوست طایفه زنان بلوا نمودند که این مرد بعداوت بامشرعه زن خویش را که از سادات متشرعه بوده است به قتل رسانیده چند روزی این گفتگودر بین بود و مردم هیاهو و شورشی

منت گذارده مجملی از حالات والد ماجدشان را روی کاغذ آورده و چون آنچه مرقوم فرموده است مطابق و موافق بامعلومات نگارنده است لذا تیناً و تبراً کأ زین صحایف تاریخ خود نموده وبدون تصرف در انشاء آن بدرج آن پرداخته آنچه را که خود علاوه دانیم یا ضمیمه آن ساخته یا بند کرد در متن تاریخ اکتفا و آن مجمل را میتین خواهیم داشت . در جواب نگارنده مرقوم داشته .

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت زیشرافت نگارنده تاریخ بیداری ایران مصباح الظلام ملاذ الانام ناظم الاسلام دامت افضاله العالی زحمت عرض میدهم در خصوص یادداشت مجملی از حالات و مختصری از خدمات بندگان آقای خدایگانی والد ماجد مد ظله العالی دستوری خواسته بودید اینک بطریق اختصار اظهار میداریم .

جد داعی العالم النبیل والمجتهد الجلیل محمد اسمعیل بن عبدالعظیم بن محمد باقر رحمهم الله تعالی است مولد و مسکن آن طهران (کان رجلاً عابداً ورعاً عالماً عاملاً مجتهداً) در عنفوان شباب از اکثر علوم کامیاب بود و پس از تکمیل مقدمات علمیه در مقام تحصیل علوم عالیه برآمده و بقدر الطاقة والقوة البشریه در حل غوامض مسائل حلال و حرام و معضلات حکمت و کلام کوشیده و مدتی از تحقیقات کافی و

داشتند. در این اثناء واقعه مسجد بازار شاه پیش آمد مختصر از مفصل آن این است. مسجدی در محله بازار شاه کرمان بود که سالها دردست و تصرف طایفه شیخیه بود بواسطه جزئی موقوفه آن مشتری زیاد داشت و همه کس طالب امامت آنجا بود این ایام که ضعف و فتوری در طایفه شیخیه پدید آمد جناب حاج محمد رضا امامت مسجد را واگذار نمود بجناب آقا شیخ محمد صادق پسر عمه خویش که تازه از عتبات عالیات وارد شده بود.

جناب آقا شیخ محمد صادق هم بعزم نماز در آن مسجد و امامت آن مکان قدس با جمعیت زیادی روانه مسجد گردید.

این خبر که بطایفه شیخیه رسید در مقام مدافعه برآمده زد و خوردی واقع شد فرایشان واجزاء حکومت هم که برای رفع فساد حاضر شده بودند مردم را بمانعت نموده عوام که بدون اسلحه و استعداد و همه وقت آلات اجراء خیالات رؤساء می باشند چون دیدند واقعاً چوب و تفنگ و ضرب و کتک در کار است بنای فرار را گذارده در وقت فرار بطرف خانه حاج محمدخان رسیده آدمهای او که صدای مردم را شنیده گمان کردند مردم بعزم خرابی خانه اومی آیند در مقام مدافعه برآمده چند تیری خالی شد قریب چهل نفر مجروح و چند نفری بقتل رسیدند لکن اکثر مقتولین از اطفال و جوانان نارس بودند که هیچ قصدی نداشتند جز فرار از صدمه اجزاء حکومت.

باری این اخبار هم تلگرافاً بطهران رسید ولیعهد مجبور شده رکن الدوله را معزول و ظفر السلطنه را بجای او منصوب کردند.

چون شاهزاده ظفر السلطنه چند سال قبل در کرمان حکومت کرده بود و با مردم بطور خوبی سلوک نموده لذا برسیدن خبر بکرمان بلوا و شورش بر طرف شد خوانین و کبلی که خود را مظفر و منصور وغالب دیده در نظم شهر و اعاده امنیت نهایت سعی و کوشش را نمودند گفتگوی شیخی و متشرعه از بین مرتفع گردید (کاسب) کرمانی گوید:

سخن درس کار مذهب نبود حکایت بغیر از ریاست نبود

تدقیقات شایه افتخار المجتهدین مرحوم آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط الاصول درک فیوضات کامله نموده و به اقصی مرتبه قوه مستنبطه اجتهادیه در کمال قدس نائل گردید و بعد از مراجعت بطهران در مدرسه صدر روزها اشتغال بتدریس احکام شرعی و کتب فقهیه داشته و حوزه علمیه در آن از مننه از انقاس قدسیه اش فوائد کثیره و نتایج وفیره بهر مند میگرددند تا در سنه (۱۲۷۷) بواسطه مرض عام و با داعی حق را لیک گفته و در ایوان شمالی سرقبر آقا مدفون گردید رحمة الله علیه ولی شجره وجودش را چهار ثمره طینه بود. ثمره اولی ثقه المحدثین و قبله المسلمین الحاج ملا محمد باقر الواعظ اعلی الله مقامه میباشد که در سنه (۱۲۵۵) در دار الخلافه طهران متولد گردید. و شخصاً کریم النفس حسن الصحبه طلیق اللسان فصیح البیان بود و تمام عمر خود را در ترویج احکام و تشیید اسلام صرف کرده لیللاً و نهاراً سرّاً و جهاراً سفرّاً و حضرّاً قلماً و قدماً در تفسیر آیات الهیه و تعبیر کلمات نبویه کوشیده بملاوه کتب عدیده تألیف و تصنیف فرموده (منها) (جنة النعیم) فی احوال سیدنا عبد العظیم. منها (خصایص الفاطمیه)

و در سنه ۱۳۱۳ در مشهد سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا (ع) بمرض استسقاء از دارفانی

خلاصه رکن الدوله بیاض ناصریه که جزء ارك و متصل بدیوار حصار خارج شهر است نقل مکان کرده منتظر ورود حکومت جدید و دادن بقیه مالیات و تفریح حساب بود شاهزاده ظفر السلطنه هم عازم بر حرکت که چایاری خود را بکرمان برساند بکروز بقصد خدا حافظی خدمت آقای طباطبائی رسید پس از مذاکرات محرمانه آقای طباطبائی فرمود من و شما و شاهزاده نیرالدوله باهم معاهده کردیم که در خدمت بملت کوتاهی نکنیم و شما قسم قرآن یاد کردید و قرآن را بین خود شاهد قرار دادیم اینک شاهزاده نیرالدوله با شاه رفته است بفرنگ حالش معلوم نیست شما هم که میروید بحکومت کرمان پس من از شما متوقعم که در همانجا بکار خویش مشغول باشید طریق ظلم و استبداد را مسلک ندارید و بر رعایای کرمان که مردمان فقیر و بیچاره میباشند ترحم کنید و از راه عدل و انصاف انحراف نورزید و با علماء اعلام عموماً و جناب حاج میرزا محمد رضا خصوصاً بطریق دوستی رفتار نمائید چه ضرر دارد شما در کرمان شروع بمقصود کنید و مقصود ما از کرمان بروز نماید .

من هم بجناب حاج میرزا محمد رضا مینویسم که جانب شما را مراعات کند و اقدامیکه مضر حال شما باشد نفرمایند .

این فرمایشات حضرت آقای طباطبائی در شاهزاده ظفر السلطنه اثر نمود یا ننمود نمیدانیم لکن تجدید عهد کرد و قول داد که برخلاف سایرین در کرمان سلوک نماید و در اواخر ماه رجب ۱۳۲۳ بطرف کرمان چایاری حرکت نمود .

حاج ندیمباشی که از بستگان رکن الدوله بود گوید رکن الدوله با من مشاوره نمود که اگر ظفر السلطنه از من دستور العمل رفتار و سلوک باین دو طایفه را بخواهد من چه باو گویم گفتم آنچه بگوئید برخلاف آن رفتار خواهد کرد پس خیر آنرا باو بگوئید که هم در مشورت خیانت نکرده باشید و هم بمقصود خود رسیده باشند .

دیگری از موثقین گوید چند روز مانده بود ب ورود شاهزاده ظفر السلطنه یک روز جناب

بسرای باقی شتافت . و در بقعه شیخ مشیخه اثنی عشریه شیخ بهائی قدس سرّه مدفون گردید .
 نمره ثانیه - ذخیر الشریعة و فخر الشیعة العلم الازهر الشیخ محمد جعفر علیه الرحمة الله الاکبر میباشد که در سنه ۱۲۵۷ متولد شده و صاحب مقامات عالی و درجات سامیه در علوم عقلیه و نقلیه بوده است چنانچه در کتاب عرجه الاحمدیه الی حضرة الاحدیه که از مؤلفات آن مرحوم است از مراتب علمیه و شئون عملیه اش حکایت مینماید و در سنه ۱۲۹۴ بمرض سل در طهران روح پرفروش بجنان واصل و در جوار اقدس امیر مؤمنان مدفون گردید .

نمره ثالثه - ملاذالمحدثین الحاج شیخ آقا بزرگ نظام الواعظین دام بقاء میباشد که در سنه ۱۲۶۹ در طهران متولد گردیده در تخلق باخلاق نبویه معروف و در تادب بآداب شرعیه موصوف است .
 نمره رابعه - جناب مروج الاحکام و مشید الاسلام و مؤسس المشروطه بین الانام ملاذالمتکلمین خلاق المعانی الوالد الاوحد الحاج شیخ محمد سلطان المحققین دامت افاضاته میباشد که در طهران در سنه ۱۲۷۱ متولد شده و جوهر وجود شریف خود را در اول جوانی از تحصیل علوم ادبیت و عربیت فلسفه و حکمت بسرحد کمال رسانیده و در مدت شش سال در دار الولاية نجف اشرف علی مشرفها الف سلام و تحف

حاج میرزا محمد رضا با شاهزاده رکن الدوله خلوت کرد و معاهداتی مابین ایشان برقرار شد از آنجمله رکن الدوله خواهش کرده بود که معظم له قسمی سلوک نماید که ظفر السلطنه هم نتواند حکومت کند و گفته بود من قصدی جز توهین بطایفه شیخیه نداشتم حالا که من بروم و از کرمان صدائی بلند نشود دولت حمل بر بیکفایتی من خواهد کرد الخ .

باری پس از ورود ظفر السلطنه از طرف حاج میرزا محمد رضا اقدامی بر خلاف حکومت نشد جز اینکه یکشب را بعد از آمدن از مسجد میروید بخانه یکی از کسبه کرمان که مجلس روضه بوده است در ورود بآن خانه جنابش چنانچه این شیوه را اتخاذ کرده بود در صحن حیاط در صف فقراء می نشیند یکی از مردم بازاری میآید خدمت آقا که در همسایگی من شخصی شراب فروشی میکند استدعا دارم او را منع و موعظه فرمائید جناب آقا شخص شراب فروش را احضار کرده بطور نصیحت و پند میفرماید خواهش دارم از این عمل نامشروع کناره گیری و این کسب حرام را ترک نمائی . چون قصد آقا قربت بود پندش در شخص خمار اثر کرده از عمل خود نادم و جداً تائب شد و مال التجاره خود را که سرمایه سرور جمعی بوالهوسان بود بخاک ریخت مجلس تمام شد و آقا بخانه خود رفت اشخاصیکه همواره طالب فتنه و فساد و جالب کینه و عناد بودند و این چند روزه که فتنه شیخی و متشرعه از میان رفته بغایت حزین بودند و تجدید مطلع میخواستند سر رشته بدستشان افتاد روز چهارشنبه که آقا در خانه خود در خواب بود محرک چند نفر شده بخانه یهودیها رفته چند ظرف شراب آنها را شکستند که حکم آقا است و بتحقیق بیچاره آقا از این حکم بیخبر بود .

عصر چهارشنبه شاهزاده ظفر السلطنه جناب عدل السلطنه و معتضد دیوان را فرستاد نزد جناب حاج میرزا محمد رضا که این چه واقعه ایست و مرتکبین اینعمل باید تنبیه بشوند . جنابش فرمود شما میدانید من نوکر شخصی ندارم و نمیدانم مرتکب اینعمل کی بوده است و ملاحظه کنید از آن اشخاصی که میگوئید در خانه من کسی نیست احیاناً اگر کسی هست او را بپرید و هرچه میخواهید بکنید .

بتحصول فقه و اصول مشغول بوده و در سنه ۱۲۹۷ در شیراز به منصب وعظ و موعظت نصیح و نصیحت سرافراز گشته و در مدت هفت سال تمام بترویج اسلام و تکمیل نفوس ناقصه انام قیام فرموده تا تبریز اقران و سرآمد اهل زمان آن سامان گردید و بعد از تشریف باستان ملائک یاسبان سلطان سریر ارتضا اعلیحضرت علی بن موسی الرضا (ع) علیهما السلام علماء اعلام اصفهان مقدم شریفش را مغتنم شمرده و اسباب توطن را فراهم آوردند مدت نه سال در اغلب مساجد جامعه و مجامع عامه لیلاً و نهاراً اشتغال بترویج اسلام و تشیید احکام و تشویق خواص و عوام برآمده با وجود کثرت دعاة و واعظین رغبت فوق العاده مکلفین بمواعظ و نصایح آن برهان المتکلمین بود و در سنه ۱۳۰۳ خلاق عالم و مصور بنی آدم این بنده محمد علی الملقب به بیان المحققین را باین پدرمهربان مرحمت فرموده و در سنه ۱۳۱۲ ایضاً بعد از تشریف بزیارت عتبه سنیه و بقعه رضویه علی ساکنها الف سلام و تحیه بر حسب امر مطاع عم اکرم الحاج ملا محمد باقر الواعظ طاب ثراه رحل اقامت در مسقط الرأس خود که دار الخلافه است انداخته و آیه (ان الذی فرض علیک القرآن لرآدک الی معاد) را نصب عین نموده بلی (حب الوطن من الایمان) اگر چه (این وطن مصر و عراق و شام نیست - این وطن شهریست کورا نام نیست) در این مدت شانزده سال

تا شب جمعه مشغول مذاکره و در این سثوال و جواب بودند شب جمعه عزم جزم کرد از شهر کرمان بارض اقدس مشهد مقدس مهاجرت کند این خبر در شهر منتشر گردید صبح جمعه از هر محله مردم گروه گروه مجتمع شدند و قصدشان این بود که مانع از رفتن و مهاجرت آقا بشوند چنانکه مدتی قبل از ورود ظفر السلطنه در ایام ایالت رکن الدوله بهمین اندیشه تا خارج شهر رفتند مردم کرمان از مرد وزن بزرگ عاقل و باقل عالم و جاهل جمع شده که جنابش را از رفتن منصرف نمایند پس از اصرار فرمود من صبحی در زیارت جامعه که توجهم بحضرت ثامن الائمه بود باین فقره زیارت که رسیدم : (من آتیکم فقد نجی ومن لم یأتکم فقد هلك) بدلم اثر کرده که اگر بظاهرهم نروم هلاکتی برای من است آخر الامر بنا را براستخاره گذارده و بکلام الله المجید تفأل زدند این آیه مبارکه آمد (من اعرض عن ذکرى فان له معیسه ضنکا) عزم جزم بر تشرف شد لذا بعنوان نقل مکان سوار شده که بخارج دروازه نقل مکان کند که یک دفعه این عوام کرمان که افزون از ده هزار بودند بهیجان آمده سرکار آقا را روی دست بطرف شهر برگردانیدند .

باری ازدحام امروز بهمین جهت و نیت بود مفسدین نزد ظفر السلطنه جلوه دادند که این جمعیت و ازدحام برای جنک و فرار دادن شما است و محرك اینکار رکن الدوله است که جمعی را در این شهر دستور العمل داده که فتنه کنند و شمارا نیز فراری نماید تا تنها بدنامی خود نبرده باشد و شریک داشته باشد از آنجمله ناظم التجار است که چند روز قبل که روز قبل از این واقعه از بدرقه رکن الدوله مراجعت کرده (گویا بی حقیقت هم نبود چون سابقاً در مقام مشاورت رکن الدوله باو گفته بود که اگر میخواهید حکومت کنید باحاج میرزا محمد رضا بخوبی سلوک نمائید) .

این اخبار مهیج ظفر السلطنه شد لکن حوصله میکرد و دست بکار نمیزد اعدل الدوله و عین الملک برادران رکن الدوله ساعی بودند (که سرباز و سوار بفرست بگیرد و ببند عنقریب است که باید باسب

توطن طهران جوهر نفس قدسی خود را بذل در ابلاغ از احکام دین حضرت سید المرسلین و تنبیه غافلین و تحریم مسلمان به پوشیدن لباس و منسوجات ایرانی و در معابد و مساجد معظمه و محافل مکرمه در کمال آزادی و حریت از امر بمعروف و نهی از منکر تغافل نورزیده و طوری محبویت بین خواص و عوام پیدا نموده که اندازوا بشارویند و اندرزوا مرونی و آنچه از آن ناحیه صادر می شد معمول و مطاع در موقع اجرا میگذازدند چنانچه اگر توجه قلوب ملت را بخواهند به میزان بسنجید از این فقره معلوم میگردد که در اواخر شهر رمضان هزار و سیصد و بیست و سه بر منبر مسجد مرحوم حجة الاسلام و المسلمین الحاج میرزا محمد حسن آشتیانی طاب ثراه بجهة قرب جوار فرمودند کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمان و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خورد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانك استقراری روسی در این محوطه و ترویج خارجه و تشدید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت بئام و نصرت کفر باین رسم و اسم بیان نمودند باوجودیکه طریق ممانعت آن عمارت را بعرض عریضه حضور اعلیحضرت مرحوم مظفر الدین شاه زیدغفرانه موکول داشته و ضمناً اصلاح این امر خطیر را از حضرتش استدعا نمایند و ملت بخودی خود اقدام در انهدام آن بنا نمایند تا تشکیل فساد و تولید فتنه و افساد نشود

خود سوار شده و فرار نمائی (ظفر السلطنه اعتنائی بگفته آنها نمیکرد و همی خواست اینکار بصلح بگذرد و بتدبیر آتش فتنه فرو نشیند میرزا علی خان گماشته خود را فرستاد و پیغام بجاج میرزا محمد رضا داد مردم هرزه گو و فتنه جو نگذاشتند که رسول باقا رسیده و ابلاغ رسالت نماید و میخواست بلکه جناب آقا یحیی عموی آقا را ببرد بآتش فتنه را فرو نشانند نیز مردم نگذاشتند یکی از موثقین نقل کرد که پس از آنکه میرزا علیخان را از دست مردم نجات داده و بنزد آقا رسانیده از ترس نتوانست تکلم نماید میخواست بگوید غلط کردم که قبول رسالت کردم گفت ظفر السلطنه عرض کرده است غلط کردم که قبول حکومت کرمان را کردم این وضع و سلوک مأمور حکومت بر تجری مردم افزوده از آنطرف این اخبار که بظفر السلطنه رسید دو شاهزاده مزبور اعدال الدوله و عین الملک بهانه بدست آورده بر سعایت خود افزودند چه که آنها شریک خیالات برادر خود بودند و میخواستند فتنه را بزرگ کنند که ظفر السلطنه را جای اقامت نماند .

علی الجمله ظفر السلطنه گفت من حکم بقتل و نهب نمیکنم و راضی نمیشوم هتک احترام کسی شود . امروز حکومت را بشما تفویض کردم و بخلوت نسترن اندر شد و در را بروی خود بست این دو شاهزاده مفروض جمعی سرباز و تفنگچی و عده غلام را رو بخانه حاج محمد رضا فرستادند و این لشکر دو قسمت شد یک قسمت از بالای پشت بامها یکی از بازارها و کوجهها حرکت کردند شیپور و موزیک و طبل میزدند و تیر می انداختند که دونفر از تماشاچیان که بالای بام بودند کشته شدند که هنوز بعد رشد و بلوغ نرسیده بودند و این دونفر بتیر تفنگ شاهزاده حسین میرزا کشته شدند .

عجب آنکه سربازها و غلامها گریه میکردند و تیر می انداختند مردم شهر که برای نزاع و جدال حاضر نشیده بودند و اسلحه باخود نداشتند چون حال را چنان دیدند فرار کردند الا زنها که ماندند تا جمعیت جنگی داخل خانه شدند سر تیب آنها عبدال مظفر خان چون زن ثکلی در خارج گریه

و منجر بزحمت نگردد چون از منبر بزیب آمدند مستمعین و مستمعات در مدت دو ساعت بقسمی در اقدام انعام آن آثار مششومه بر آمدند و تمام آجرها و آلات بنائی را بیغما برده گویا هیچوقت در آن مکان بنائی نشده بود اگرچه روز جمعه قبل حضرت حجة الاسلام آقای حاجی شیخ مرتضی مدظله العالی در منبر مسجد مزبور مذاکره از حرمت اینعمارت بانك استقراض مسطور فرمودند لیکن ظهور هیجان مسلمانان در خرابی آن بنیان از بیان سحر اقتران این پدر مهربان گردیده و این محبوبیت در قلوب امت اسباب زحمت و تأسیس عداوت فرورشدگان آن زمین و حامیان حوزه مستبدین خصوصاً شخص عین الدوله گردید زیرا که آنسلطان عادل و ملک باذل مرحوم مظفرالدین شاه بعد از تفتیش و غوررسی برحقانیت ملت حکم فرمودند عین الدوله خسارات رعیت خارجه که مدیر این بانك بود از طرف دولت متحمل گردد و شخص عین الدوله به واسطه این خسارت در مقام اذیت بود اما انتظار وقت میکشید تا زمانیکه حجج اسلام و علماء اعلام طهران کثرتاً امثالهم به واسطه تعدیات مسیونوز بلژیکی وزیر اداره گمرکات و تحکیمات ظالمانه فوق العاده عین الدوله و اذیتهای دل بخواهانه و مستبدانه علاء الدوله پناهنده بحضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام والتکریم شدند و شخصی که ناحیه حجج المسلمین و

میکرد. معتقد دیوان چون در نزد ظفر السلطنه متهم بود کاری با و راجع نبود بانو کرهای شخصی خود همراه جماعت بود وساعی که خدمتی نماید و تقریبی بحکومت بجوید نو کرهایش چند نفر زن را مجروح نمودند هر زنی که زینتی داشت بر بودند.

این خبر در کتابخانه باقا رسید بیرون آمده گفت چرا مزاحم بیچاره زنها میشوید اگر من مقصوم که حاضریم این زنها بیچاره تقصیری ندارند مریدان آقا هر کدام بطرفی فرار کردند شریعتمدار در تنور نحفی شده دیگری در بین زنها پنهان شده یکی به بیت الخلوۃ پناه برد دوسه نفر هم که ماندند آنها را گرفته بودند که ببرند به ارك اسفندیار خان پچاقچی کفشهای آقارا بدست گرفته و همی گفت (بیوریور) سرکار آقا روانه شد سرباز و غلام اطراف ایشان برآه زدند آقا شیخ محمد صادق مجتهد که عمه زاده آقا بود با شریعتمدار را این را گرفته نصیرالاسلام را که از پیش بردند شیخ جواد که از طلاب بود آن را هم کت بسته همراه داشتند آقایان مزبور را بحالتی بسیار فضیع و شنیع میبردند در جلو آنها موزیک و بالابان میزدند زنها در بالای بام گریه میکردند و خاک بسر میریختند.

واحسین گویان بحال آنها تضرع و زاری مینمودند لدی الورود به ارك به گفته اعدل الدوله و عین الملك که حکم و امر ظفر السلطنه است پاهای آقا را به فلك بستند چند چوب که زدند محمدخان سرتیب داماد آقا باقر خود را روی پای آقا انداخت بعد از آن آقا شیخ محمد صادق را بفلك بستند پس از خوردن چند شلاق سران سیاه مانع شدند که اگر بنای اهانت باشد ماها از شغل و کار دولتی استعفا میکنیم.

جنابان حاج میرزا محمد رضا و آقا شیخ محمد صادق را بردند باطاق سپس شریعتمدار را این و شیخ جواد را چوب مفصلی زدند در این مقام چند سطر علاوه میکنیم که با اینکه جناب حاج میرزا محمد رضا خودش و پدرش و جدش سالها باهل کرمان خدمت کرده و برمسند شرع متمکن بودند و احدی یاد نمی دهد که در اینطایفه یکنفر رشوه خور بوده است چه جای ایشان و همه وقت مانع

حوزه مظلومین را معمور نمود و جلب جمعیت فرمود و قریب چهل روز متوالیا در بقعه و صحن و مسجد حضرت عبدالعظیم منبر رفت و به مقتضای وقت در هر روز آیه کریمه عنوان کرد و ذم ظلم و نفاق و فساد و جور و استبداد و مدح عدل و داد و اتفاق اقتصاد میکرد بلکه معنی مشروطیت را گوشزد عباد و منتشر در بلاد نمود و جمعیت مستمعین و متحصنین زاویه مقدسه را روز بروز زیاد کرد بطوریکه نبودخانه در طهران و مضافات آن مگر اقلاً یکنفر بجهة حمایت خود را جزو آن جمعیت قرار میدادند و بقسمی بیانات مضجعه و کلمات موجهه از ایحاثات الهیه تقریر میکرد که ذکور و اناث به صدای واحد وضجه واحده از ناله و ندبه جوهرای دارالخلافة را مشحون و هر چه مستبدین محض خیالات مستبدانه فاسده بر قوای حریبه تخریب کریاس عدالت و اساس سیاست می افزودند این ناطق ملیح و متکلم وحده فصیح جز اظهار مظلومیت بقانون شریعه و استغاثه و اغاثه صحبتی نمیداشت و جواهر بیانات خویش را آلوده به کدورات دشنام و غیره نمینمود و در اواخر ایام تحصن علماء عاملین بطوری برهان الناطقین صحبت داشت که حضرات حجة الاسلام و المسلمین آقای بهجانی و آقای طباطبائی و سایر علماء ربانی مدظلهم العالی متحد القول از جانب سنی الجوانب و لسی عصر و حجة دهر امام زمان علیه سلام الله المنان لقب خلاق

ظلم بوده اند چه شد که اینطور مظلوم افتاد واحدی از ایشان همراهی نکرد با اینکه خوانین و کیلی که از هواخواهان ایشان بودند اگر از ایشان یاری کرده بودند کفایت بود بلکه اگر سردار نصرت خود را بظفر السلطنه رسانیده بود و عظمت امر را گفته بود کار باینجا نمیکشید و شخصی مانند حاج میرزا محمد رضا را که رئیس ملت کرمان بود يك نفر مانند ظفر السلطنه که در جنب او هیچی نبود بفلک بیند که اگر زندهای کرمان در مقام حمایت و نصرت آن مظلوم بر آمده بودند هر آینه ظالم را معدوم کرده بودند .

چند سبب از برای این مسئله تصور میشود اول که سبب طبیعی است مکافات دهر است چه رئیس طایفه شیخیه از خفت و خواری که از جناب حاج میرزا محمد رضا دیده بود از این دار فانی بدار باقی رحلت نمود در این مقام استشهد مو آوریم بچند بیت از ابیات کاسب کرمانی که در تاریخ خود گوید :

رئیس کریمی ز بس غصه خورد	بلنگر برفت و از این غصه مرد
پس از مردن خصم شادی مکن	بعر خودت اعتمادی مکن
مکافات کرد او پس از چند سال	ولی زود دادش قضا گوشمال
ازین مرحله جان سلامت ببرد	بحق زد ولی بین چه ناحق بخورد
سوار بچاقچی سرش تاختند	در آنروز بس کارها ساختند
مجازات او گشت چوب و فلک	از آن درد شد ناله اش بر فلک

سبب دیگر آنکه نفاقیکه بین آقایان کرمان بود از هیجان و بلوای مردم جلو گیری کرد ، و بعضی هم در خانه نشسته منتظر صاعقه آسمانی بودند امام جمعه کرمان هم که رسید در باغ بدیدن این واقعه غشوه عارض او شد و افتاد .

اول کسیکه از این خانواده از خانه خود بیرون آمده دو عم آقا بودند جناب حاج شیخ علی

المعانی بسطان المحققین مرحمت کردند بطوری بیان سحر اقتران جلب قلوب نمود و خاطر مبارک پادشاه را عطوف گردانید که رجال دولت در کمال منت اسباب راحت رعیت را فراهم آورده بر طبق مشول و متمنیات نافعه ملیه دستخط انجم نقط عز صدور یافته مقضی المرام محترماً معززاً باوطان مألوفه مراجعت نمودند . و چون هر روز خفیه نویسه در حضرت عبدالعظیم علیه السلام در مجمع مستمعین مطالب منبریّه آن قبله الواعظین را به مرکز اطلاع میدادند و تزاید اجتماعات فوق العاده را ذراوقات موعظه اخبار میکردند و معتقد مستبدین گردید که عمده اسباب آن جماعات کثیره بکلمات بلیغه این هادی ملت است بر عداوت سابقه افزودند و مترصد وقت اذیت بودند تا آنکه بصواب دید بعضی خائنین رجال دولت و ملت برای انصراف عموم رعیت و توهین و اخافه نواب عام حضرت حجت علیه السلام رأی چنین دادند که از هر اداره و صنف و طبقه شخصی که مشارالیه است ماخوذ شده و تبعید گردد تا دیگران عبرت گرفته در زاویه خود تواری پذیرند و دست از خیالات عاقلانه و عادلانه بردارند و ظلمت ظلم و استبداد را بحال خود گذارند و اهل وطن عزیز را بیدار و هوشیار بحقوق خود نگردانند . لهذا برور ایام از هر صنف فردی را جلب و تبعید نمودند و اما بجهت اسکات حجج اسلامیه و اخافه علماء و فقها و حوزة علمیه که

که پیر ورئیس قوم بود و جناب آقایحیی که بیهشانه ملاحظه هیچ مخاطره نکرده و صدای گلوله تفنگ که از اطراف بلند بود زوزه مگس میپنداشتند و گلوله‌ها که از مستحفظین قراولها باطراف میریخت گل وهل میانگاشتند با این حال بیدان ارك رسیدند .

یکی از موتقین نقل کرد بجناب حاج شیخ علی گفتند خود را حفظ کنید که گلوله تفنگ بشما نخورد آقا در جواب فرموده بود من که تقصیری نکردم که گلوله مرا بکشد این کلام چه قدر شباهت دارد بمثلی که اهل ایران می‌آورند که : (پای بیگناه بیای دار میرود ولی سربیکناه بیالای دار نمیرود) . آقا باقر مجتهد و یسرش آقا میرزا علی محمد از آنطرف رسیدند آقا سید علی مجتهد از طرفی بقدر نیمساعت در میدان جلو ارك توقف شد مستحفظین مانع از دخول بودند تا اذن داده وارد شدند معلوم شد این وقوف برای حرکت دادن آقا بوده بالاخره دو ساعت بغروب مانده روز جمعه ۲۸ شعبان سال ۱۳۲۳ حاج میرزا محمد رضا و آقا شیخ محمد صادق را بطرف بم روانه نمودند و بعد از ورود آقایان به مجلس ظفر السلطنه و استدالات آقا یحیی که اینهمه عبور بشبه گذشته ظفر السلطنه بر هر دو شاهزاده متغیر و فوراً فرستاد که آقا را از راه بم (۱) برگردانند و بجلال آباد رفسنجان که ملك خودشان است تحویل بدهند وقتی فرستاده حاکم رسیده بود که آقا در راه برای ادای فریضه ظهر و عصر پیاده شده مشغول دعای سمات بودند .

مأمور که اسفندیارخان است نقل کرد که از حالات آقا تعجب کردم که قبل از این واقعه خدمت آقا رسیدم و آن روز که ایشان را به ارك بردم و آندم که حرکت دادیم و آنوقت که مزده مراجعت دادم بریک حال بود نه از حرکت به ارك و نه از واقعه ارك و نه از حرکت از ارك هیچ يك تغییر حالی در او مشاهده نشد بلکه وقتی که مشغول دعا بود و من بخیال خود مزده دادم دعای خود را قطع نکرده و توجهی بمن نفرمود .

(۱) بم را صاحب تقویم البلدان بتشدید ضبط کرده است و آن شهر است کوچک بین کرمان و بلوچستان .

روحانیون میباشند آراء خسیسه و افکار خبیثه خود سرانه متفق گردید و براخذ و جلب این علم اسلام و واعظ انام و بعد از مأخوذیت در مقام شتم و ضرب و اذیت و تبعید بر آیند مقدمه در شوارع و طرق و سربازخانهها چاتم سرباز را زیاد نمودند خصوصاً در اطراف محله سرچشمه و سرتخت که خانه ما واقع است در آن و از دو ساعت از شب گذشته اغلب خلق را محبوس مینمودند و رعیت را بزحمت می انداختند و بعضی از دوستان کیفیت مأخوذیت حضرت والدرا محرمانه اطلاع میدادند جواب میفرمودند خیانتی بشریعت ننموده و جنایتی بملت نرسانیده‌ام که خائف باشم شبها در پله های بام خود چراغ گذارده و در بام را باز میگذارم که اگر مامورین مانند سایر خانهها در شب از بام وارد شوند مانعی نباشد و اگر اذیتی وارد نمایند چون در راه اسلام است راحت است تا آنکه دو ساعت از آفتاب روز چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری گذشته از خانه بیرون آمده و برالاغ سوار شده بایک نفر نوکر چون نزدیک خانه مرحوم قنبر علیخان که در محله سرپولک واقع شده است رسید احمد خان یاور باینجاه نفر سرباز از عقب بعجله رسیدند چون صدای سرباز را شنیدند ایستادند و بملازم خود فرمودند نترس بامن کاردارند نه باتو . احمدخان گفت بسم الله برویم شوال کرد من کیستم گفت حاج شیخ محمد واعظ

بالاخره ظفر السلطنه آقا یحیی را مخاطب نموده بسیار اظهار ندامت کرد و گفت خدا لعنت کند این دو شاهزاده را حالا متمتیم خودتان بروید و با آقا همراه باشید و از ایشان معذرت خواسته و بی گناهی مرا عرضه دارید .

روز شب مردم فهمیدند چه شده جرئت از خانه بیرون آمدن هم نداشتند دروازه‌ها و راهها هم سپرده شده بود که کسی بیرون نرود شب درخانه آقا ازدحامی شده تاصبح مشغول تعزیه‌داری بودند تا پنجم و ششم ماه رمضان تعزیه‌داری بود و از ازدحام جمعیت دالان خانه و چند اطاق خراب شد . یکی از ثقات نوشته است يك شب آقا شیخ محمد تقی که از علماء کرمان است منبر رفته و همینقدر این فقره دعا را خوانده بود (اللهم انا نشکر الیک فقد نبینا وغیبه ولینا) که فریاد بلند شده بود و آن شب چند نفر را غشوه دست داده بود . علمای کرمان هیچیک بنماز جماعت و مساجد حاضر نشدند الا آقای حاج محمدخان مقتدای شیخیه که زنها ازدحام کرده مجبور نمودند او را برفتن به لنگر که مزرعه‌ایست در هفت فرسخی شهر کرمان و در آن مزرعه بود بعد از چهارماه مرحوم شد . بعضی از موقین گویند که عوام کالانعام نجاست بسیاری بمسجد ریخته باین جهت آن مرحوم مسجد را از پنجره‌ها و روزنه‌های بام مسجد شیخیه نجاست بسیاری بمسجد ریخته باین جهت آن مرحوم مسجد را ترک کرد و از کرمان مهاجرت نمود .

هیجان مردم کرمان روز بروز در ازدیاد بود یعنی در مساجد و شبها در خانه‌ها مشغول گریه و زاری بودند تا بیست و هشتم رمضان که بسعی علمای طهران ظفر السلطنه از حکومت کرمان معزول و روانه طهران گردید .

حکومت کرمان را تفویض نمودند بشاهزاده فرمانفرما که تلگرافاً او را امر کردند که از کرمانشاه نقل کند بکرمان شهر آرام شد و هرچه اهالی شهر درخواست کردند که حاج میرزا محمد رضا برود کرمان قبول نشد و جواب داد مادام که بارض اقدس نروم بکرمان مراجعت نمیکنم .

فرمود چه لقب دارم گفت سلطان المحققین فرمود بسیار خوب شما از عقب من بیایید و هر جا که میخواستید مرا ببرید بگوئید خودم میروم اگر تخلف کردم از عقب با گلوله مرا بزنید بجهت اینکه اگر در اطراف الاغ من این سربازها جمع باشند و اهل محله از زن و مرد مرا اسیر شما ملاحظه نمایند خوف فتنه و فساد است بهتر آنست يك نفر همراه من باشد بقیه از عقب بیایند احمد خان قبول نکرده اطراف الاغ را سربازها احاطه کرده چون نزدیک مسجد مرحوم حاج ابوالحسن معمار رسیدند و اهل آن گذر و بازارچه و طلاب مدرسه و راهگذر این قسم مقهوریت را دیده و بهیجان آمده سؤال میکردند از حضرت والد که شمارا کجا میبرند در جواب میفرمود عین الدوله مرا احضار کرده این سربازها غریبند چون مرا نمیشناسند این طور رفتار مینمایند و کسبه بازارچه را سواره در حال عبور تسلیه میداد که صبر نمائید انشاءالله نقلی ندارد چون نزدیک سربازخانه باغ پسته بیک معروف رسانیدند احمدخان گفت پیاده شوید و به سربازخانه داخل گردید در جواب فرمودند مرا اینجا پیاده ننمائید همین طور سواره که سرباز احاطه دارد مرا بخوابان برسانید که نزدیک است و آسوده حال شوید بواسطه اینکه اگر مرا وارد در سربازخانه نمائید میترسم اهل این محله و سایر کسبه در مقام اقدام استرداد و ارجاع

عدل السلطنه سردار نصرت نایب الحکومه کرمان تلگرافاً سفر آقا را بمشهد بفرمانفرما اطلاع داد فرمانفرما تلگرافاً خواهش کرد سفر را بتأخیر اندازد تا ورود خودش بخاک کرمان این خواهش قبول شد .

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ شاهزاده فرمانفرما وارد رفسنجان شد با آن همه سفارشاتى که از طرف آقای بهبهانی و آقای طباطبائی وانجمن مخفی بفرمانفرما شد و مخصوصاً مجدالاسلام از طرف انجمن و آقای طباطبائی رفت در بلدة قم و از فرمانفرما قول همراهی گرفت لدی الورود فرمانفرما بخاک کرمان تلگرافش بعین الدوله رسید که استدعا دارم جناب حاج میرزا محمد رضا را اذن دهید برود زیارت مشهد و در تلگراف محرمانه و رمزش اطلاع داد که توقف حاج میرزا محمد رضا در کرمان صلاح نیست .

فرمانفرما در بهرام آباد رفسنجان چند روزی توقف نمود جنابان بحر العلوم و آقا یحیی را در خلوت خواسته گفت از طرف دولت حکم صادر شده است که حاج میرزا محمد رضا برود بمشهد والبته باید برود ولی برای آنکه مردم ندانند که ایشان را نفی بلد کرده اند من اصرار میکنم که بیاید کرمان و شما را از طرف خود میفرستم که ایشان را حرکت دهید بکرمان لیکن تکلیف اینست که او را بطرف مشهد حرکت دهید روز بعد درملاء عام خطاب بجنابان بحر العلوم و آقا یحیی نمود که از شما خواهش میکنم بروید جلال آباد و جناب آقا را بطرف شهر حرکت دهید آنها علی الظاهر قبول کردند و روانه جلال آباد شدند مطلب را بجناب حاج میرزا محمد رضا رسانیده ایشان را بطرف ارض اقدس حرکت دادند .

روز بیست و هفتم ماه صفر ۱۳۲۴ حاج میرزا محمد رضا روانه مشهد شده در بین راه مردم هرده و قریه نهایت احترام را از او بجا آورده قبل از ورود ایشان بمشهد خبر بطهران رسید علماء طهران سخت متغیر شده که عین الدوله مخالف دستخط شاه و عهدی که با ما کرده بود رفتار نمود

حقیر برآمده و باشما طرف شوند و اسباب فساد فراهم آید . احمدخان قبول نکرده و پیاده کرد از قرار مذکور مأمور بود هر کجا حاج شیخ محمد واعظ را گرفتار نماید در سربازخانه آن محل محبوس سازد یکدسته قزاق را خبر دهند و مشارالیه را بر حیوانی سوار نموده بالابان در برابرش بزنند مانند عمادالاسلام شریعتمدار حاج آقا رضای کرمانی در کرمان جناب حاج شیخ محمد را باموزیک و بالابان و زنجیر با کمال توهین بقریه مبارک آباد عین الدوله بشمیران برای سیاست حاضر نمایند در حجره سوم شرقی سربازخانه داخل نمودند و سرباز پیرومریضی را بر او گماشتند آن سرباز پیر مرد مریض خدمت آن مهمان عزیز نشست و گفت من عرضی دارم و آن این است در سوابق ایام که این فوج سرباز مأمور بتخدمت اهل طهران میشدند فقیر میآمدیم و از ماهانه هفت هزار و ده شاهی بعد از انقضاء مدت مالدار باوطن خود بر می گشتیم اما در ایام صدارت عین الدوله هر يك از ما مبلغی نقد و جنس وارد نموده صرف کردیم و بعد اسبابهای خود را فروخته بقناعت گذرانیدیم در این ایام بواسطه ندادن مواجب و جیره چند روز است که غذای ما سربازها شبانه روز منحصر بیک چارک سبب گنبدیده است تازه دوشب است که بهر سربازی دو قران بتوسط صاحب منصب میدهند با فشنگ و امرهم نموده اند که

عین‌الدوله متمسک بتلگرافات فرمانفرما گردید که در یکی از تلگرافات بود که حاج میرزا محمد رضا نذر کرده بود برود بمشهد و در دیگری بود که آنچه من سعی کردم بیاید کرمان قبول نکرد پس از مقاولات بسیار که بین عین‌الدوله و علماء طهران رد و بدل شد صورت تلگرافی از طرف عین‌الدوله آوردند نزد آقای طباطبائی که خطاب بود بفرمانفرما باین مضمون: (چند نفر سوار بفرستید جناب حاج میرزا محمد رضا را ازین راه خراسان برگردانیده وبا احترام او را وارد کنید پس از چند روزی که دید و بازدید باخر رسید او را مخیر کنید بین آمدن بطهران و رفتن بمشهد الخ).

آقای طباطبائی از خواندن صورت تلگراف متغیر شده که شخص محترمی مانند حاج میرزا محمد رضا از پشت دروازه مشهد برگردانند بکرمان پس از ده روز باز ایشان را نفی بلد کنند که چه شد عین‌الدوله بمهد خود وفا نمود.

لذا صورت تلگراف را دور انداخته واقعه را با آقای بهبهانی و سایرین رسانیده همگی آقایان مجدداً از عین‌الدوله رنجیده و در مقام مخالفت او برآمده چنانکه در موقع خود خواهد آمد.

توصیه و سفارش جناب حاج میرزا محمد رضا تلگرافاً و کتباً بعلماء مشهد مخابره و مکاتبه گردید عین‌الدوله هم برای تسکین حرارت آقایان باصف‌الدوله حاکم خراسان توصیه مخابره نمود.

در ورود بمشهد مردم آنجا معنی دین‌داری و عالم دوستی را آشکار و تا طرق استقبال نمودند جنابش يك فرسخ به شهر مانده پیاده با پای برهنه مشی فرمود و تا ورود بحرم مطهر سه طاقه عبا از ایشان پاره شد هر نفری تیمناً و تبرکاً از پاره‌های آن بردند و داخل شهر ازدحام باندازه رسید که ضعف برایشان عارض شد خدام حضرتی دورش حلقه زدند تا وارد حرم شدند درهای حرم را بستند در خانه حاج عبدالغفار کرمانی برایش منزل معین کرده و چادر برپا نمودند عموم اهل مشهد دیدن کرده آصف‌الدوله پانصد تومان برایش هدیه فرستاد جنابش قبول فرموده و آن مبلغ را مسترد داشت بالاخره پس از توقف دو ماه باصرار علماء و امنای دولت مراجعت بکرمان فرمود که تفصیل آن وسلوک

در شب اگر آخوند و سید را ملاقات نمائیم اگر اطاعت نکند با گلوله او را بزنیم این چه مسلمانست این چه اسلام است ای مهمان ای آقا اگر تو نوکر سیدالشهداء هستی بگذار ترا حبس نمایند بلکه این ملت بیدار شوند و حق خود را مطالبه نمایند آنقدر عین‌الدوله حقوق خلق را نخورد بعد از آن سرباز اشکش سرازیر شد و پیش آمد پیشانی مهمان عزیز را بوسید و عرض کرد مگر ارباب شما زین العابدین تقصیر داشت او را زنجیر و اسیر و حقیر کردند غم و غصه بخورد خدا ترا حفظ میکند از بیرون سربازخانه صداهای زن و مرد بلند شد در مدت ده دقیقه تمام بازارها بسته خلق حرکت بطرف آن سربازخانه نمودند.

واز طرف دیگر بحضور مبارك حجة الاسلام بهبهانی اعلى الله مقامه عرض واقعه نمودند خود وجود مبارك ایشان عازم برآمدن سربازخانه گردید تا اسیر دستگیر محبوس مایوس را از قید اسارت برهاند حاضرین آن محضر مصلحت آمدن بسربازخانه آن سرور را ندانسته ولی ثمره فوآد و ملاذ عباد شریعتمدار السیدالمجید آقا میرسید احمد نجل زکی خود را با جماعتی از طلاب برای استعجاب آن مبلغ احکام حضرت ختمی مآب مأمور داشتند از این مصیبت اسارت و محنت مظلومیت نفوس

فرمانفرما با آنجناب در موقع خواهد آمد .

این بود مجملی از وقایع کرمان لکن ما رشته تاریخ خود را وصل می کنیم بجائی که جناب حاج میرزا محمد رضا در جلال آباد رفسنجان تشریف داشته و ایشان را در آنجا میگذاریم در حالی که مشغول عبادت ربّ عباد و پذیرائی عباد میباشد و خود میآئیم در طهران که ملاحظه کنیم و ببینیم پس از رسیدن این خبر موحدش بطهران علماء اعلام طهران چه اقدامی نمودند و چه گفتند و شنیدند .

بلی در این واقعه موحدش احدی از اهالی کرمان يك تلگراف مخبره ننمود و باحدی از آقایان طهران اطلاعی ندادند فقط مجدالاسلام کرمانی در مجلس مشیرالسلطنه که در آن ایام وزیر داخله بود باستراق سمع شنید که یکی از علمای کرمان را بفلکه بسته چوب زده اند دیگر از کم و کیف و سبب اطلاعی حاصل ننمود تا اینکه در اواسط ماه مبارک پست کرمان وارد گردید مکاتیب متعدده از طرف علماء اعلام عموماً و حاج شیخعلی مجتهد عموی حاج میرزا محمد رضا خصوصاً و تجار و موثّقین رسید واقعه مشثومه را مفصلاً نوشته لذا بنده نگارنده و مجدالاسلام به ملاحظه هموطنی و همشهرئی و جنسیت اخفاء این واقعه فجیعه را مناسب ندیده پس از مذاکره در انجمن و تهیه استعداد شب ۱۷ ماه مبارک ۱۳۲۳ خدمت آقای طباطبائی رسیده مکاتیب کرمان را اظهار داشته واقعه را آبوتاهی داده جنابش از استماع این خبر متغیر شده فرمود :

شاهزاده ظفرالسلطنه با من دوست است و هم قسم در وقت عزیمت بکرمان با من معاهده نمود و قسم بقرآن و اسامی خدا ذکر نمود که با علماء و فقراء کرمان بخوبی رفتار نماید و در خصوص حاج میرزا محمد رضا مؤکداً سفارش نمودم که بطور احترام و حسن سلوک رفتار نماید .

حالا که با من برخلاف معاهده رفتار نمود و احترام علماء را منظور ننمود من از دوستی او اغماض مینمایم و او را ملعون ازل و ابد میدانم و هر گونه اقدامی که لازم باشد خواهم نمود تا اول او را عزل نمایند اگر چه از اولاد عباس همین سلوک را متوقع باید بود سایرین هم مثل او خواهند بود

حیه در حوالی سر بازخانه جمعیت کرده و باز بمکالمه و مباحثه و فریاد اشتغال داشته چون آن محبوس احساس اقدام و ازدحام انام نمود بتوسط پیر مرد سر باز باحمد خان نام نادان پیغام داد اجازه بدهید از حجره مهجوریت مهاجرت نمایم و در ایوان این سر بازخانه قیام نمایم به بیان و زبانیکه میدانم خلق را نصیحت کرده آرام نمایم و استدعای مراجعت ملت با غیرت را با تشکرات بی اندازه مسئلت کنم یقین دارم که افراد اجتماعیه استماع بیانات عاجزانه این بیچاره را مینمایند پذیرائی کرده متفرق میشوند آن وقت تا این سر باز موجود حقیر را احاطه نموده قبل از آنکه فزاق برسد و جمعیت فوق العاده شود خدا نکرده اسباب زحمت فراهم آید هر کجا مأموریت دارید مرا برسانید احمدخان نادان نپذیرفت بلکه در عوض این عجز و نیازیک مأمور سر باز بجهت حجره زیاد کرد چون لسان ملت اتمام حجت نمود و مبیانت آن جماعت را دید بسرباز پیر مرد فرمود قرآن دارید گفت ندارم پس حاضر شد بجوامع قلبیه از برای توجه بمبادی عالیه روبرقوله بطریق اجتنبی و جلسۀ عرفا و متذکر شد بدکر حسبناالله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر که از ابتدای ذکر تا انتهای آن ده دقیقه نکشید که حجة الاسلام زاده آقا میرسید احمد رسید و طلاب مدرسه و غیرتمندان کسبه و غیرهم حتی زنها یکمرتبه هجوم آوردند و

لیکن امیدوارم که جبران این عمل را بعمل آورند لیکن برای استحکام امر و اینکه مخالف ازموالف شناخته شود شما همین امشب آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله و سایرین را نیز ملاقات نمایند و بگویند اگر این واقعه را جبران ننمائیم دیگر از برای این لباس احترام و وقعی نخواهند گذارد پس از مشاوره بنده نگارنده و مجدالاسلام کرمانی بطرف خانه حاج شیخ فضل الله روانه شدیم و بعضی از اجزاء انجمن را برای ملاقات آقای بهبهانی و آقای صدرالمعلماء روانه نمودیم در ساعت پنج از شب گذشته وارد خانه حاج شیخ فضل الله شده جمعی از طلاب و اعضاء انجمن هم در آنجا بودند.

حاج شیخ فضل الله اگرچه از علماء بزرگ طهران بود ولی وضع او وضع اعیانیت بود چه در کتابخانه می نشست و چه در عمارت پارک و چه در مجلس درس همه وقت و همه جا لازماً تعیش او موجود بود مثلاً مجلس درس او هیچ وقت خالی از قهوه و چائی نبود و نان روغنی و شیرینی هم بود قبل از درس و بعد از درس یک نفر روضه خوان میرفت بالای منبر ذکر مصیبتی مینمود آنوقت شروع بدرس میکرد. در این شب که ما دو نفر در آنجا که کتابخانه اش بود وارد شده چائی و قهوه و شربت و اقسام شیرینی و میوه جات در آنجا موجود بود، از بعضی کلمات حاج شیخ فضل الله معلوم میشود که مسلک مشارالیه بامسلك سایر علماء مخالف بود.

از آنجمله یکی از تفات نقل کرد که وارد شدم بر حاج شیخ فضل الله در حالتی که سفره نهار او گسترده بود و باندازه خوراک پنجاه نفر در سفره او حاضر بودند اقسام غذاهای لطیفه و مریبات مشتهیه و لحوم طیرمایشتهون نیز حاضر بود سفره او را از سفره صدراعظم ایران بهتر دیدم در آنوقت که مشغول صرف غذا بود گفت ما اهل ایران مادامی که بیرونی و اندرونی داریم باید در ضیق معیشت زندگانی کنیم چه وقتی که در بیرونی یک سفره انداخته شود و در اندرونی هم یک سفره البته در مخارج فرق کلی پیدا میشود اما هر گاه هر دو سفره در یکجا انداخته شود هم خرج کمتر خواهد بود و هم سفره رنگین تر.

سربازها هر چه باچوب و چماق و قداره و قنذاق تفنگک خلق را میزدند اسباب تفاق و اتفاق آنانرا بیشتر فراهم میآوردند جامی گوید.

و کن و اتقا بالذی لا یخب	اذا استصعب الامر لا تضطرب
کما قال من لا یقول کذب	فیخج الامور منوط به
و یرزقه من حیث لا یحتسب	و من یتق الله یجعل له

به حمله واحده و یورش سختی وارد حجره سرباز خانه شدند و آنمظلوم مهموم را از مجلس مستبدان نجات داده و بردوش حمیت و غیرت و همت ملیت سوار کرده مراجعت نمودند.

احمدخان چون دید ماخوذ و مجبوس او را بقهر و غلبه بردند امر کرد که حاج شیخ محمد واعظ را با گلوله بزیند احدی از سرباز اقدام نکرد بشلیک مگر چند نفر شلیک کردند باوجود آنکه بیست قدم بیشتر فاصله نشده بود علاوه چون هیکل و قامت بر شانه مردان غیرتمند بود مرتفع مینمود از برکت ذکری حسینا الله حضرت آله از هدف شدن تیر گلوله جانگاہ او را محافظت فرمود مگر آنکه ادیب الذاکرین کرمانی که فعلاً به ادیب المجاهدین ملقب گردید ران او محل تیر حوادث استبداد گردید.

و نیز نگارنده روزی که مشارالیه در خانه آقای طباطبائی آمده بود در مجلس در ضمن مذاکره گفت ملای سیصد سال قبل بکار امروز مردم نمیخورد شیخ در جواب گفت خیلی دور رفتی بلکه ملای سی سال قبل بدرد امروز نمیخورد ملای امروز باید عالم بمقتضیات وقت باشد باید مناسبات دول را نیز عالم باشد الخ .

از مذاکرات در این مجلس حالش معلوم خواننده خواهد شد چه پس از ورود ما و بجا آمدن پذیرائی و مرسومات متداوله سخن از واقعه کرمان بمیان آمد آن حرارت فریزی و آن آتش غیرتی که در قلب ما مشتعل بود بسخنان مشارالیه تسکین یافت از جمله سخنانش اینکه حاکم هر محلی باید در نظم آن محل ساعی باشد هر کس محل نظم باشد باید او را سیاست و تنبیه نمایند خواه ملا باشد خواه سید حاج میرزا محمد رضا باعث فتنه و شرارت بود او را تنبیه نمودند شما هم اگر اقدامی بر ضد دولت کنید تبعید و منفی خواهید کردید .

مجددالاسلام گفت جناب آقا این حاج میرزا محمد رضا از معتبرین علما و پسر مرحوم حاج ابو جعفر نوه مرحوم حاج آقا احمد از شاهگردان جناب آخوند ملا کاظم خراسانی است در زهد و ورع و عمل در کرمان شخص اول است ریاست او در کرمان بیش از ریاست جنابعالی است در طهران امروز که ظفر السلطنه او را چوبزد فردا عین الدوله شما را طناب خواهد انداخت . اگر امروز جلو گیری نکنید فردا بصدمه خواهید افتاد .

بنده نگارنده گفت ما نه از راه التجا و اضطرار باینجا آمده ایم چه مقاصد خود را بطور سهل میتوان انجام داد ما بر حسب فرمایش آقای طباطبائی خدمت رسیده برای اطلاع جناب عالی از این واقعه موحشه و اینکه بدانیم آیا شما با خیالات آقایان همراهی دارید یا نه اگر شروع بکار نمودیم شما تا چه اندازه حاضرید .

حاج شیخ گفت من تا يك اندازه همراهی دارم عین الدوله را ملاقات مینمایم يك خلعت برای

بالجمله از خوف رسیدن مدد و قزاق ورود بمدرسه مرحوم حاج ابوالحسن دادند حقیقه احتیاطاً متحصن شدند و انتظار دستور حرکت بوجه احسن میکشیدند از قضایای اتفاقیه کامل مجید و فاضل رشید و عالم وحید و بارع سدید مرحوم سید عبدالحمید شهید سعید رفسی با زبان روزه از حوزه درس ملاذالاسلام غوث المسلمین العالم الزکی والمجتهد النقی آقامیرزا محمد تقی کرگانی مد ظله مراجعت کرده و کتابهای درس در زیر بغل داشته آن هنگامه و شلیک سرباز را دیده خطاب با احمد خان کرد بطور تغیر (مگر تو مسلمان نیستی چرا امر بشلیک دادی مگر اینها مسلمان نبودند اگر دولت از تو مؤاخذنه میکرد میگفتی که ملت هجوم آورده و حبسی را بردند) در خلال این خطابه از قرار مسموع احمد خان گلوله تفنگ را میزند بر سینه این سید سعید و او را شهید مینماید .

زمانیکه سلسله جلیله علمیه و غیرهم متروس و مشحون کرده اند مدرسه را اول ادیب المجاهدین وارد شد در حالتی که خون از ساق او جریان داشت او را در ایوان قبلی طرف غرب خوابانیدند در این اثنا نعش آقا سیدالحمید رحمه الله را نیز وارد کردند و در ایوان شرقی خوابانیدند جناب خلاق المعانی بر بالین آن سید جید نشست و سؤال کردند (آقا چه میخواهی) از آخر حنجره ناله کشید چنین مفهوم شد که

حاج میرزا محمد رضا صادر می‌کنم .

مجددالاسلام گفت جناب آقا صدور خلعت کاریست سهل من وناظم الاسلام درسال فرامین و خلاع متعدده از دولت برای هر کس صادر میکنیم در این واقعه آقای طباطبائی عزل ظفر السلطنه را بما وعده داده‌اند حالاشما بر ما منت میگذارید و قول می‌دهید که باین اندازه حاضریم که خلعتی صادر کنم در این بین شیخ رو کرد بمجدالاسلام و گفت : گفتم که مفسد و شریر را باید سیاست و تنبیه نمایند ما اهالی ایران شاه لازم داریم ، عین‌الدوله لازم داریم ، چوب و فلکه و میرغضب لازم داریم ملاو غیرملا سید و غیر سید باید در اطاعت حاکم و شاه باشند برای یک نفر آخوند که چوب خورده است نمیتوان مملکتی را بهم انداخت این اقدام تو مثل آن مهملاتی است که در روزنامه مینویسی مشروطه و جمهوری را در روزنامه اسم بردن و منشاء فساد شدن مشروع نیست در این اثناء بطرف نگارنده رو آورد و گفت : ناظم الاسلام ترا بحقیقت اسلام قسم میدهم آیا این مدارس جدیدم خلاف شرع نیست و آیا ورود باین مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقاید شاگردانرا سخیف و ضعیف نمی‌کند مدارس را افتتاح کردید آنچه توانستید درجراید از ترویج مدارس نوشتید حالا شروع به مشروطه و جمهوری کردید نمیدانید در دولت مشروطه اگر من بخواهم روزنه و سوراخ این اطلاق را متعدد نمایم باید مالیات بدهم و اگر یک سوراخ را دو سوراخ کنم باید مالیات بدهم و کذا و کذا .

مجددالاسلام گفت آقای من دولت مشروطه یعنی دولت مشروعه یعنی باید بموازیں شرعیه شاه و گدا در تحت قانون اسلام بالسویه باشند طایفه نصاری که مشروطه میگویند مقصودشان عمل بر طبق قوانین موضوعه خودشان است که عقلاء مملکت وضع کرده‌اند و چون آنها قانون خدائی ندارند و حضرت عیسی (ع) در احکام تکلیفیه قانونی از جانب خدا نیاورده لذا عقلاء مملکت قوانین تکلیفی وضع نمودند و بر طبق آن عمل مینمایند . لکن مسلمانان که مشروطه میگویند مقصودشان عمل بر طبق احکام

آب میخواهد چون آب آوردند تاسی بجد خود کرده با لب تشنه از دار دنیا رحلت نمود رحمه الله علیه . حضرت والد خون آن سید را بر صورت و محاسن مالیده یکمرتبه صداها و ناله‌ها بگریه و ندبه بلندشد . این اول ققیل در طریق مشروطه بود .

در این احوال شاهزاده مدیر تویخانه با دسته از قزاق رسید برای نصرت سربازها چون در مدرسه آن سید شهید را مطروح و ادیب سعید را مجروح دید و ازدحام خلق را مشاهده کرد و در کوی و برزن استعداد مرد و زنی را ملاحظه نمود فطرت اسلامیتش او را منصرف از خیالات فاسده نموده از جناب و لد دستور العمل خواست فرمود (اگر بخواهید دیگر فعلا اتلاف نفوس و هتک ناموس نشود باید امرنمائید آنچه سرباز و قزاق در این حدود است بروند و منازل و محله‌ها تخلیه نمایند تا ما مشغول تجهیز نعش این سید شهید شده او را بمسجد جامع برسانیم) پذیرفته و تخلیه نمود سرباز و قزاق رفتند .

در این موقع حضرت مستطاب غیث الاسلام و غوث المسلمین شریعتمدار آقا سید محمد جعفر صدر العلماء مدظله العالی باجماعت کثیره از علماء و غیرهم وارد شدند و در خفی بعضی خدمت والد ماجد معروض داشتند (که بهتر آنست نعش سید را برداشته روانه خانه عین‌الدوله شویم ضمناً خانه او را خراب کرده مال

شرعست و چون پیغمبر (ص) ما تکالیف ما را از معاشی و معادی معین فرمود و قرآن را از جانب خدا برای ما نازل کرد ما هم ملتزم هستیم باجاء و عمل بر طبق آن و انگهی مشروطه مقابل مستبده است معنی حقیقی آنرا ماجائی اظهار نکردیم و اصلاً در روزنامه چیزی از آن را درج ننمودیم و بمفاد (وامرهم شوری بینهم) جنابعالی هم باید در امور خودتان بمشاورت عمل نمائید و الا شمارا مستبد خواهند گفت . نگارنده گفت مشروطه و یا جمهوری مقصود از هر دو یکی است چه جمهوری از افراد مشروطه است و مراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است . امروز هیچ يك از احکام اسلام جاری نمیشود . بنای اسلام بر مساوات است و حال آنکه می بینیم دزد اگر از فقراء باشد او را می کشند و دهنه توپ می بندند و اگر از اغنیاء باشد از او پولی میگیرند و او را مرخص میکنند و اگر آقا زاده باشد با او همراهی میکنند .

مشروطه میگوید (ظفر السلطنه حق ندارد حکم شلیک و کشتن جمعی زنان و اطفال را بدهد) اگر ما مشروطه بگوئیم مقصودمان اینست لاغیر .

در این اثنا شیخ ابراهیم معروف بعینکی ملقب بلسان العلماء که حاضر در آن مجلس بود بصدا درآمد و گفت (جناب آقا . . مجد الاسلام و ناظم الاسلام امشب آمده اند در اینجا که از جنابعالی استعلام نمایند آیا در واقعه حاج میرزا محمد رضا همراهی دارید یا نه ؟ آیا برای مظلومین کرمان اقدامی میفرمائید یا نه ؟) دیگر از مشروطه و مشروعه حرفی نبود منکر شاه و عین الدوله نشدند منکر نظم و امنیت نمیباشند .

شیخ گفت خیر مقصود مزاح و شوخی بود خواستم حرارت و سورت این دونفر را قدری تسکین دهم و با آنها صحبتی داشته باشم .

مجد الاسلام گفت من قول میدهم هر وقت که دولت ایران مشروطه شود احدی مانع سوراخ شما نشود هر قدر میل دارید سوراخ اطاق را متعدد کنید یکشاهی مالیات هم ندهید حاضرین

او را بغارت و یغما دهیم) در جواب فرمود (این رأی صواب نیست زیرا چون جمعیت وارد خیابان شوند بتوسط تلفون اطلاع میدهند بدولت لهذا امر بشلیک قزاق و سرباز می نمایند لا اقل پنجاه نفر بقتل میرسند) از اینجهت اقدام نکرده نعش مرحوم سید را بر تخته نهاده علماء اعلام و طلاب عظام از عقب نعش حرکت کرده و جماعتی کفن بگردن انداخته و جزوات قرآن بدست گرفته بوضع استغاثه و تظلم وارد مسجد جامع شدند .

حجة الاسلام والمسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر حجج اسلامیه و تمام طلاب دینی و اغلب تجار و کسبه در مسجد حاضر گردیدند و نعش مرحوم سید را در مسجد امانت گذاردند .

مناسب است که در اینمقام بدرج چند بند از بیست و پنج بند فصیح الزمان سید رضوان شیرازی پرداخته پس از آن رشته تاریخ را وصل نمائیم .

این درجهای گوهر منظوم شاهوار
افتاد اتفاق که نا دیده روزگار
بد نام دین و دولت و بدخواه شهریار

باید که درج کرد بتاریخ روزگار
زیرا که این قضیه بدوران ما چنین
عبدالمجید مفسد فی الارض فتنه جوی

بخنده در افتادند .

نگارنده گفت چه قدر فرق است بین این مجلس و مجلسی که دو ساعت قبل داشتیم یعنی منزل آقای طباطبائی چه آنجا گریه و زاری بود از واقعه کرمان اما اینجا خنده و خوشحالی آنجا محزون بودیم بر شهدای کرمان اینجا خورسند و مسروریم از مزاح آنجا تغیر و تغیر داشتیم اینجا شربت و شیرینی . آقایان من ما باید لباس سیاه بیوشیم و خون گریه کنیم که در کرمان سه نفر مجتهد مسلم را چوب زدند و سیاست اشرار و قطاع الطریق را درباره آنان جاری کردند و جمعی از برادران و خواهران مارا بتیروتفنگ مارتین از پا انداختند ما باید عزادار باشیم که یکنفر مثل ظفر السلطنه که پست‌ترین شاهزادگان و از عقل و علم عاریست مسلط باید باشد بر دو کرور جمعیت کرمان و بلوچستان که هر چه دلش بخواهد بجا آورد فعال لمایرید تا کنون هر چه بود باز علماء قوم محترم بودند و رفع ظلم می‌کردند حالا که خودشان این گونه مظلوم واقع شوند دیگر بسایرین چه خواهد گذشت ، دیگر آنکه فردا شب شب نوزدهم رمضان وليلة العزای اسلامی است این خنده و مزاح این مجلس و راح این شربت و شیرینی چیست حاج شیخ خواست جوابی دهد که در این اثناء آقا سید علی آقا یزدی که از علماء تبریز و یزدی الاصل میباشد وارد شد پس از جلوس و بعمل آمدن تعارفات رسمی بقیه مذاکرات در میان آمده جنابش از این واقعه متأثر شده فرمود تا کنون در اسلام چنین اتفاقی نیفتاده و شاید یکی از آدمهای این آقا را چوب زده باشند و شاید بی احترامی بنو کر آقا شده است حاج شیخ گفت خیر بمن هم نوشته‌اند این پاکت حاج شیخعلی است که بمن نوشته است جناب آقا سید علی آقا متقبل شد که قضیه را بشاه عرض کنند حاج شیخ فضل الله هم متقبل شد تا یک اندازه همراهی کند همان شبانه مراجعت نموده وقایع را خدمت آقای طباطبائی عرض نموده فردای آنشب در مساجد طهران عنوان منبری واقعه کرمان بود آقای طباطبائی خودش منبر رفته شرحی از ظلم دیوانیان عموماً و از عین الدوله خصوصاً بیان فرمود صدای گریه و ندبه مستمعین بلند شد .

اورا نبی نشاند و علی گشت آبیاری
تا حشر لطف قائم بالذات برك و بار
از روز اهل علم و عمل آورد دمار
اول بروی شخص شخیص بزرگوار
آن واعظ نکو سخن کامل العیاری
میخواست تا بدوبکند رخنه در هزار
اورا اسیر همچو اسیران زنگبار
فوجیش دریمین و گروهیش دریسار

اول نهاد تیشه بر آن ریشه کز نخست
یعنی درخت علم و عمل آنکه باشدش
قدرت نمائیش همه این شد که بین روز
مفتوح کرد باب اهانت بغدر و مکر
شیخ شیوخ عصر محمد فرید دهر
میخواست ماند و شکند سد اهل علم
باری علی الرؤس نمودند از دو سو
اما همین طریق که بود از برای حفظ

طلاب جمله در طلبش و امجداه

گفتند و ساختند خلاصش ز اشقیاء

بر حریبان شدند دلیرانه صف شکن
فرمان قتل جلگی از خبث خویشتن

بی حربه چونکه جیش خداوند ذوالمنن
سلطان فوج یاور عبدالمجید داد

در مسجد سید عزیزالله جناب صدرالعلماء هم شرحی از واقعه کرمان بیان فرمود .
 در مسجد سیهسالار قدیم هم در حضور آقای بهبهانی با اشاره خود آن حضرت عنوان منبر همین واقعه بود .
 در شب بیست و پنجم همین ماه آقای بهبهانی آمد منزل آقای طباطبائی مذاکره مطالب سری
 و محرمانه بود آقای بهبهانی فرمود با این حرکات شنیعه ظفر السلطنه که بتحریر و امر عین الدوله
 اتفاق افتاده است دیگر سکوت ما مشروع نیست و اگر ساکت باشیم دیگر این نوع را احترامی باقی
 نمیماند . در باره ملاها که اینگونه سلوک کنند نسبت بسایر اصناف چه می کنند .
 باری ، در آن شب عهد اتحاد و اتفاق و دوستی بین دو رئیس روحانی محکم و مستحکم گردید
 مهمانی دوره آقا میرزا مصطفی بشکل پلیتیک جلوه میکرد عین الدوله هم به بی اعتنائی میگذرانید .

عمارت بانك یا مدرسه چال

مدرسه مخروبه و قبرستان کهنه در قرب مدرسه خازن الملك و متصل به امامزاده سید ولی بود
 که نگارنده کراراً مدرسه را دیده در این اواخر اشخاصی که ذغال مو میفروختند محل و مکان خود
 را در آن مدرسه قرارداد از برای این مدرسه موقوفاتی هم بود که دست تصرف و غصب بلکه مالکیت
 رویش گذارده شد بمرور زمان مردم اطراف قبرستان را تصرف نموده خانه ساختند بعضی علماء
 طهران هم بملاحظه تبدیل باحسن و یا بلعاطی دیگر مضایقه از فروش آن زمین نداشتند باین جهت
 اشخاصی که اطراف مدرسه را خانه ساخته بودند هر يك يك قباله بمهر یکی از علماء در دست داشتند .
 بعضی از دلالتها محرك رئیس بانك استقراضی گردیده که هر گاه زمین قبرستان و مدرسه مخروبه
 را خریده عمارتی ساخته و پرداخته کنید و بانك استقراضی را در وسط شهر قرار دهید اولی و انب
 خواهد بود .

مجروح ساختند بيك جمله چند تن
 عبدالحمید فخر زمان مفخر زمن
 انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
 از کارهای چرخ زغوغای مرد و زن
 تیری زد آتشین بتن شمع انجمن
 وزیشت او بدر شد و جانش شد از بدن
 هم بدغریب و بیگس وهم دور از وطن
 قلبش بگشت پاره بمجروحی حسن
 زد صیحه جبرئیل که ای حی ذوالمنن
 عبدالحمید کشته عبدالحمید شد

شلیک با تفنگ نمودند حریبان
 در آن میانه سید و سالار سروران
 غافل ز ره رسید و ز هنگامه بیخبر
 چشمش بسوی معر که افتاد محوومات
 ناگاه بی ملاحظه سلطان فوج دون
 مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت
 هم بیگناه بود هم از خلق منزوی
 تیرش بسینه خورد بمظلومی حسین
 تاجان برفت از تن جان جهان برون
 از نوحسین کشته ز جور یزید شد

خلاصه در مدت یک هفته محاصره بودند و انواع اخافه و اذیت و آزار از جانب عین الدوله به متحصنین
 خانه خدا رسانیدند روز نوزدهم بعنوان استغاثه دسته از سینه زن که اغلب اهل علم بودند خواستند

رئیس بانك گفت زمین قبرستان و مدرسه را چگونه بخرم و بچه طریق آن را تصرف نمایم .
دلالتها گفتند که یکی از علماء را راضی نموده زمین قبرستان و مدرسه را از او میخریم چه علماء طهران
بیع زمین وقف را بعنوان تبدیل باحسن جایز می دانند .

رئیس بانك بتوسط حاج مستشارالتجار خانه های اطراف را بقیمت گزافی از متصرفین آنها
خریداری نمود نوبت بمدرسه که رسید خدمت آقای طباطبائی آمدند مقصود را عنوان نمودند جواب
را مخالف میل خود شنیدند حتی آنکه متقبل شدند دو هزار تومان تفاوت قیمت را بدهند که درمکانی
دیگر مدرسه بنا کنند جنابش فرمود بیع زمین وقف وانگهی مدرسه که مشتمل برمسجد است جایز
نیست و احدی از علماء اینگونه بیع را جایز نمیدانند .

حضرات از طرف آقای طباطبائی مأیوس شده از سایر آقایان هم طرفی برن بستند لذا بطرف
حاج شیخ فضل الله رفته و بزودی مقضی المرام بر گشتند حاج شیخ نوشته بآنها داد قریب باین مضمون :
« وقفیت این مدرسه و این قبرستان معلوم و مسلم نیست بر فرض وقفیت بملاحظه تبدیل باحسن
من در هفتصد و پنجاه تومان فروختم که انشاء الله تعالی در جای دیگر مدرسه بهتر بنا کنم الخ » .
زمین قبرستان و مدرسه فروخته شد اجزاء آقا هم بیولی رسیدند تبدیل باحسن بلکه باخس هم
تاکنون نشد .

مجملاً رئیس بانك برحسب این نوشته مدرسه را خراب نموده عمارتی بس عالی درجایش نقشه
و طراحی نمود .

آقای طباطبائی پیغام داد بر رئیس بانك که این زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن بهیچ
قانونی مشروع نیست نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بنا کردن در این
مکان تضييع پول خودتان است . رئیس جواب داد که من از مستشارالتجار خریدم و او هم نوشتجات
معتبر در دست دارد .

ببازار روند بین مسجد جامع و چهارسوق بزرگ امر بشلیك دادند المنزه من کل شین .
مرحوم آقا سید حسین و دونفر دیگر برحمت ایزدی بواسطه کتوله استبدادی واصل گردیدند .
و مسموع شد چند کشته دیگر را سر بازها درمسجد پهلوی چهار سوق بردند برای اینکه اهل
مسجد ندانند چون شب رسید در کاری ریخته بقبرستان سر قبر آقا دفن نمودند و چند نفر دیگر از طفل
و غیره بواسطه مجروح شدن بعد از چند روز دیگر از دار دنیا رفتند .

و در اواخر ایام محاصره که از شب دوشنبه ۲۲ باشد غدغن بلیغ نمودند که کسیرا نگذارند بر
آقایان وارد شود و در این شب آب و نان را بر مظلومان بستند بلکه خیال توپ بستن بمسجد و اسارت
اهل تحصن را داشتند و عین الدوله بطوری سد ابواب سلطنت نموده که احدی جرئت اظهار حقیقت
این وقایع را نداشته و خاطر مبارك شاهانه مسبوق نبوده بعضی از اوقات معروض میداشتند بطریق
اجمال که جمعی از اشرار درمسجد جامع شرارت مینمایند .

در این ایام محاصره این پدر مهربان بجهت مهووزان و متحصنان چه بیانات و مقالات نافع در
منبر مسجد جامعه اعلان داشتند و بعد از اجازه گرفتن بمسافرت عتبات در منازل طریق قم و ایام تشریف بمتبه

آقای طباطبائی کتباً بمشیرالدوله وزیر امور خارجه اطلاع داد و نیز بمشیر السلطنه وزیر داخله نوشت با پیغامات مؤکده مخوفه که اولاً تصرف در زمین وقف و مسجد جایز نیست و ثانیاً تصرف خارجه در مدرسه و مسجد و قبرستان مسلمانان اهانتی است بعموم مسلمین بلکه باسلام ثالثاً بنای این عمارت در نزدیکی مدرسه خازن الملك و امامزاده سیدولی مستلزم خطرهای بزرگست چه بعد از این در این عمارت رعیت خارجه منزل میکند و بواسطه اعمال نامشروع و صدای سازهای آنان طلاب مدرسه خازن الملك و خدام امامزاده بصدا درمیآیند و آن مستلزم نزاع و فتنه خواهد بود .

رابعاً آنکه بنای این عمارت در این محل خلاف پلیتیک دولتی است چه این بنا مشرف بر ایشیه و عمارات دولتی و نزدیک به ارك است و فیه مالا یخفی علی احد .

جوابی که از طرف وزارت خارجه و داخله داده شد هر دو قریب بیک مضمون بودند و خلاصه

مضمون هر دو اینست :

(ملکی رعیت خارجه خریده است بتصدیق یک نفر از علمای بلد وزارت امور خارجه هم امضاء نموده است دیگر دولت حقی ندارد و کسی نمیتواند ممانعت کند .)

سواد قبالة حاج شیخ فضل الله را هم فرستادند نزد آقای طباطبائی ایشان هم بتوسط نگارنده پیغام دادند که اولاً این زمین و مدرسه وقف است نه ملك ثانی آنکه ما کراً باجزاء بانك گفتیم این معامله باطل و موافق هیچ قانونی نیست . باری آقای طباطبائی از اصلاح مأیوس شده لیکن در بالای منبر کراً این مسئله مطرح و عنوان بود و برگیس بانك هم پیغامات مؤکده دادند که از وخامت این امر بترس تا اینکه یک شب متولی باشی امامزاده سید ولی خدمت آقای طباطبائی عرض کرد که امروز در قبرستان درحالتی که مشغول بنائی بودند بدن یک نفر زن از زیر خاک بیرون آمد که تازه بود و معلوم گردید سال گذشته او را دفن کرده بودند و بدن این مرده را بحالت ذلت و خواری انداختند در

سامیه علیاً حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع) در صبح و عصر در صحن مطهر ثمرات مشروطیت و فوائد معدلت و مضار استبداد و ظلم را وجدانی رعیت نمودند و از برکت بقعه رفیعۀ فاطمیه مقضی المرام حجج اسلامیه مراجعت نمودند و بعد از ورود بطهران الی زماننا هذا آنی از خدمت بمشروطیت و زمانی از ارادت بشریعت تکاهل نورزیده و در زمان استبداد صغیر در محافل معظمه و مساجد جامعه ثلاثه از شیوه مرضیه خویش که بیان حقیقت مشروطه بوده دست برداشته چنانچه بعضی ازو کلاء مجلس مقدس حاضر بوده و هستند و تعجب از تقریرات او مینمودند . خود حضرت مستطاب هالی که نگارنده بیغرض (تاریخ بیداری ایرانیان) میباشند عدالت خواهان ایمانی و مشروطه طلبان وطنی ایرانی از زمان طلوع آفتاب عدالت و مشروطیت از افق مظلومیت در زمان حال و مستقبل باید قدر این وجود محترم را غنیمت شمارند و این نعمت منیعۀ مشروطه را از آثار او دانند اگر چه در این مدت تخلوق باخلاق بیغیر و صعود باعواد منبر تحریرات بسیار که نافع نوع بشر است فرموده اند اما سه تالیف مرتب فعلاً موجود است : اول کتاب عوائد الغلابیه فی اوامر الالهیه در فرایض و واجبات رسالت پناهی است . دوم کتاب فوائد الضیائیه فی نواهی السبحانیه در نواهی منکرات است و عدد آیات این دو کتاب تخمیناً هشتاد هزار بیت میشود و بمقتضای وقت کتابی تألیف نموده مسمی به اساس السیاسیه

چاهی که برای پنهان کردن استخوانهای اموات حفر کرده بودند . خدام امامزاده و طلاب مدرسه خازن‌الملك از این واقعه مطلع گردیده عمله‌ها و بناها را زده و از آنجا دور کردند فراهم محتمل است نزاعی برپا شود .

آقای طباطبائی فرمودند شما ساکت باشید و اقدامی نکنید تا خودمان بخوبی علاج این واقعه را بنمائیم و نگذاریم فتنه احداث شود .

روز بعد از آن از طرف حکومت طهران و نظمی چند نفر فراش و پلیس مأمور شدند که در آنجا حاضر باشند و نگذارند کسی ممانعت کند .

از طرف آقامیرزا مصطفی آشتیانی بیغام برئیس بانک برده شد که علاج اینکار بفراش و حکومت نمیشود و قوه قهریه هر گز در این امر اثر نخواهد کرد .

در شب شنبه آخر ماه در منزل جناب آقامیرزا مصطفی آشتیانی پیمان و عهد آقایان مجدد و مؤسسه گردید . روز شنبه آخر ماه مبارک جناب حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی که از معتبرین اهل منبر و بزرگترین واعظین و ناطقین بود کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خورد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانک استقراضی روسی در این محوطه و ترویج خارجه و تشدید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت بائم و نصرت کفر باین رسم و اسم بیان نمود و فرمود آقایان علماء چندین دفعه برجال دولت رسانیده و بیان نموده‌اند امیدواریم برای اتمام حجت یک عریضه حضور شخص اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه معروض دارند بلکه اثر نماید و مانع شوند اگرچه میدانم عرایض علما را بشاه نمیرسانند فعلا کاریکه از ما ساخته است این است که زحمت دو قدم راه را بر خود گذارده زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید بلکه یک وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بنمائید و فاتحه بر آنها بخوانید و روح آنها را شاد کنید که همین امروز و فردا این قبور لگد کوب روسیان خواهد گردید .

فی تأسیس الریاسة کدو ازده هزار بیت آن موجود است و ظاهرأ ختم بهسی هزار بیت برسد از برای خواص و عوام در مشروطیت و سیاست بهتر از این مجموعه ممدوحه نخواهد شد اگرچه زحمت فوق العاده در شریعت و خدمات بی اندازه در مشروطیت این قوه ناطقه مملکت و سده سنیه رعیت مشهود اهل کمال و منصف است و هر کس منکر شود از حیث غرض و عداوت است و ارقام عقیده و توقیعات منبعله از ذوات مقدسه و حجج اسلامیه و آیات الهیه آقای ملا محمد کاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی متع الله المسلمین بطول بقائهما که بسرافرازی این واعظ که فی الحقیقه لسان الشریعه و بیان المله است کشف از عقیده صافیه و اقدامات وافیه و کافیه این قدوة الخلیقه و بر صدق عرایض این بنده شرمنده مینماید و بعض از آن رقائم کریمه صادره از آن ناحیه را معروض داشته چون در معنی مشروطیت و اتحاد و بیان حقیقت ظلم و جور و نفاق است و بجهت عامه عباد نافع است در این تاریخ محترم درج فرمائید تا در صفحه روز گاریاد کار بماند و در عوض این خدمت حضرت عالی قارئین بعد از قرائت بیاد خیر شما را شاد فرمایند و ماتوفیقی الا بالله حرره الاحقر محمد علی الملقب به بیان المحققین ابن خلاق المعانی الحاج شیخ محمد الواعظ الطهرانی الملقب بسلطان المحققین دامت برکاته . فی پنجم شهر ربیع الثانی من شهر سنه ۱۳۲۸ هجری

اینکلام معلوم است در روز روزه در وسط طهران با آن جمعیتی که در مسجد همه وقت حاضر است که اکثر آنها طلاب و محصلین و مقدسین است چه اثری خواهد نمود وانگهی از دهان چنین واعظی که خودش از علماء باشد و حضور مجتهدی مانند حاج شیخ مرتضی که احدی اندک خلاف و ذره هوس و هوا در او ندیده با آن نطق کذائی که روز قبل این مجتهد بزرگ در همین محل فرمود با آن مقدماتی که سابقاً تمهید شده بود مجملاً دو ساعت بغروب مانده روز شنبه حاج شیخ محمد واعظ در بالای منبر مشغول موعظه بود نیم ساعت بغروب مانده اثری از عمارت بانک باقی نمانده بود جز زمین غروب و متجاوز از دو بیست نفر بناء و عمله همگی فراز کردند . هر گاه هزار نفر عمله یا بیل و کلنک میخواستند این عمارت را خراب کنند هر آینه ده روز لااقل طول داشت بقاصله یکساعت چنان منهدم شد که گویا خبری از آن نبوده بنده نگارنده یکساعت بغروب مانده این خبر را شنیده فوراً روانه آن محل شده و قنبره رسیدم جمعی از

سواد دستخط بندگان آیه الله فی الارضین آقای خراسانی

مدّ ظلّه العالی است

روی پاکت :

خدمت جناب مستطاب عماد العلماء برهان المتکلمین مروّج الاحکام آقای حاج شیخ محمد واعظ سلطان المحققین دامت برکات وجوده نائل گردد سلخ رجب المرجب ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض میشود انشاء الله مزاج شریف با کمال صحت و سعادت و عافیت مقرون و همواره در نشر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملك الجبار موفّق و مؤید بوده مساعی جمیله و بیانات سحریه منبریه جنابعالی در اعلاء کلمه حقّه اسلامیه و تقویت معدلت خواهان و قلع مواد ظلم و استبداد و اشاعه عدل و داد متواتراً مسموع و دوام توفیق آن جناب را درخواست نموده در این موقع که بخدمت الله تعالی و حسن تأییده کلیه امور بروفق مرام و نتیجه اقدامات و زحمات حاصل گردید مخصوصاً مزاحمت مینمایم که تمام اوقات خصوص ایام و لیالی متبرکه که شعبان و رمضان بعموم ملت بفهمانید که غرض ما از این همه زحمت ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانه مظلوم و اغاثه ملهوف و اجراء احکام الهیه عز آسمه و حفظ و وقایه بلاد اسلام از تطاول کفار و امر بمعروف و نهی از منکر و غیرها از قوانین اسلامیه نافعاً للقوم بوده است و اضحست وزراء مسئول و و کلاه منتخب کمال مساعدت از جناب عالی فرموده عموم اهالی ایران خصوصاً قاطبین طهران امتثال اوامر شریفه خواهند نمود . زیاده زحمت جز التماس دعا ندارد الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

صورت سواد دستخط بندگان حضرتین آیتین

آقای خراسانی و آقای مازندرانی مدظلّهما است

روی پاکت :

(طهران) انشاء الله تعالی جناب مستطاب افاضت مآب مصباح الظلام صلاح الانام مروّج الاحکام مشید الاسلام قدوة الواعظین سلطان المحققین آقای حاج شیخ محمد واعظ سلمه الله تعالی ملاحظه فرمایند ۱۵ شهر صیام ۱۳۲۷ .

اطفال را دیدم که مشغول خرابی تهمانده و باقیمانده آن عمارت هستند . با آنکه اسباب و آجر و آلانی که آنجا بود قیمت معتدبه داشت لکن احدی از اطفال اعتنائی بآنها نمیکرد جز برای خرابی و معدوم کردن آنها را ، آنوقت دانستم که قوه معنویه ملیه يك قوه قاهره خدائست که اگر بجنبش آید میتواند در یکساعت يك لشکر جرار یا یک سلطنت قهار را منقلب و معدوم نماید .

رئیس بانک فوراً اطلاع بوزارت خارجه داد وزیر امور خارجه هم اطلاع بعین الدوله صدراعظم داد عین الدوله هم با قایان پیغام داده و تشکی از حاج شیخ محمد واعظ که باعث فتنه و خرابی عمارت شده است کرد آقایان جواب دادند که کرازا گفتیم این زمین وقف است و معامله اش جایز نیست و وخامت عاقبت کار را گفتیم و نوشتیم نشنیدید فروختن مسجد و تصرف خارج مذهب در قبرستان مسلمانان خلاف قوانین اسلامی است .

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض میشود انشاءالله تعالی همواره در ترویج احکام و تشیید اسلام و هدایت انام بمزید تأیید مخصوص خواهید بود از ابتدای تابش آفتاب عدالت و تأسیس قواعد مشروطیت الی کنون از صدمات وارده بر آن وجود محترم منسبوق و مساعی جمیله مبذوله آنجناب که کاشف از کمال استقامت در تدین و حاکی از وفور دانش و تمدن آن وجود شریفست مشروحاً مکشوف و رجاء وائق حاصل است که انشاءالله تعالی تمام مراجع و اولیای امور و طبقات ملت نعمت وجود محترم را مغتنم شمارند و فوائد بیانات و افادات عالی را قدر شناسند و در موجبات مزید تشویق و فراغت خاطر شریف کما ینبغی قیام فرمایند بعون الله تعالی قدر این نعمت عظمی که بهای اینهمه نفوس عزیزه و اموال ملت است بحسن بیانات جناب عالی ذهنی تمام مسلمانان گردد همه بدانند که حفظ اساس دیانت و اسلامیت و استقلال مملکتشان باین حصن سعادت منحصر است و در استحکام این اساس قویم بجان و دل بکوشند و هم حقیقت حریت موهوبه الهیه عزّاسمه را که عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکّمات دل بخواهانۀ کار گذاران امور و اولیای درباری است نه خروج از ربقة عبودیت الهیه عزّاسمه و القاء قیود شرعیه پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده مغالطه و تمویهات مغرضین و تجربیات ارباب فسوق و مبتدعین را مسدود معنی مساوات راهم که تسویه فیما بین قوی و ضعیف و غنی و فقیر در حقوق و احکامست کما ینبغی شرح فرموده حقیقت مشروطیت را که عبارت از عدم تجاوز تمام طبقات از وظایف و حدود مقررۀ شرعیه و سیاسیه است و جدانی برای مردم کنند تا آنکه تمام ملت به عین البقین بدانند که برای تحصیل چه نعمت و فوز بچه شرف و سعادت و خیر دنیا و آخرت اینهمه شداشد را تحمل نموده از مقام لفظ و گفتار ترقی و بمرحله عمل و رفتار قدم نهند و انجمنهای متفرقه اصنافیه و غیرها تماماً هم خودشانرا به تکمیل علمیات و عملیات راجعه بصنف خود مصروف داشته مداخله در سیاسیات ملکیه که خارج از وظیفه آنانست بکلی محترز باشند و جز تقدیم لوایح و اخطارات به مجلس محترم ملی که قاطبه ملت حق دارند سایر انحاء مداخلات را که در دوره سابقه از کمال بیعلمی و یا غرضانیت ناشی و مستتبع آن همه مفاسد شد دشمنی بدین و وطن اسلامی و از اعظم مجرمات و کبائر دانند و بکلی محترز نمایند و مخصوصاً عموم ارباب جرائد و ناطقین لازمه وظیفه مقالیه خودشانرا که تربیت و ترقی و تکمیل علمیات و عملیات و تهذیب اخلاق ملت از رذائل و رسوخ دادن مبادی تدین و تمدنست مراقب بوده خروج از این

این اتفاق و این واقعه موجب قوت و باعث بیداری ملت گردید دانشمندان امیدوار شدند .
آقا سید جمال الدین واعظ اصفهانی که تازه از اصفهان آمده و در مسجد شاه و جماعت میرزا ابوالقاسم
امام جمعه موعظه می کند این هیجان ملی را تمجید کرده و روی مردم را بطرف علماء میگرداند .
این اقدام و هیجان ملی را حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه عرض کردند شاه فرمود که خسارت
بانک را بدهند و زمین را بحال خود واگذارند .

زمانیکه آقای طباطبائی اعلیحضرت شاه را ملاقات نمود شاه منبأب کله فرمود (چرا در واقعه
خرابی عمارت بانک بمن اطلاع نداده و اصلاح و علاج اینکار را نخواستید) .

آقای طباطبائی در جواب فرمود این مشیرالدوله وزیر امور خارجه و این مشیرالسلطنه وزیر داخله
هر دو حاضر و شاهد هستند که بهر دو اطلاع دادیم و مفاسد و معایب بنا این عمارت را نوشتیم و الان جوابی

وظیفه و تعرض امور لایمنی و جسارت بهتک نوامیس الهیه عز آسمه و تجاوز از حدود شرعیه و تعرض
بمحترمین مملکت و هتک ارباب شرف و نسبت استبداد بمردم دادن و دستی مستبد تراشیدن را که
در دوره سابقه باب الابواب فساد و افساد بود بهیچ وجه روا و جایز ندارند و وظیفه خود را وصل کردن
بدانندنه فصل نمودن و لازم است اصل نسبت ملعونه استبداد را تمام مسلمانان بکلی متروک و دودستگی
را از میان بردارند و انشاء الله تعالی اولیای امور و خاصه وزارت جلیله معارف در تهذیب ارباب جرائد
و ناطقین از اشخاص جاهل و بیمبالا در دین چنانچه باید و شاید مراقبت خواهند نمود و تصدی بعضی
اشخاص را که بتجربت حالشان معلوم و از جهالت و یا عدم دیانت چه مزخرفات و هفوات گفته و نوشته
و تخم نفاق در قلوب مسلمانان کاشته و ساده لوحان را بگمان آنکه اساس مشروطیت اینگونه امور را مقتضی
است منحرف ساختند بکلی از وظائف منبعه رفیعه ممنوع خواهند داشت انشاء الله تعالی والسلام علیکم
و رحمة الله وبرکاته . (الاحقر عبد الله المازندرانی) (الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

ایضاً سواد دستخط بندگان حضرت آیه الله فی الارضین

آقای خراسانی مدظله است

روی پاکت :

طهران خدمت جناب مستطاب عمده العلماء الاعلام والوعاظ المعظم ناصر الاسلام آقای حاج شیخ

محمد واعظ دام تأییده نائل شود . ۴ ذی حجة الحرام ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

بعرض میرساند انشاء الله تعالی مزاج شریف باصحت و عافیت مقرون و همواره در نشر آثار احکام
حلال و حرام و هدایت و ارشاد انام مؤید بتأییدات خاصه بوده سابقاً شرحی زحمت داده و نوشته شده بود
که غرض از زحمات این دوسه ساله و خساراتی که در اعلاء کلمه معدلت تحمل نموده ایم برای عموم ناس
بیان فرموده تا مرفه الحال اشتغال بتحصیل امور دینی و معادیه نمایند . اینک بازار گوشه و کنار بعضی
اطوار ناهنجار غیر مترقب از بعضی اشخاص مسموع میشود لهذا تا کیداً بآن جناب زحمت میدهد تمام
اهتمام در جلو گیری عوام از افعال که منافی شریعت مطهره است بفرمایند و مخصوصاً لایحه که در معنی
مشروطیت نوشته ایم و طبع شده است و یک نسخه هم ایفاد خدمت نموده توضیحاً تقریر فرمائید زیاده
زحمت جز التماس دعا ندارم . والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته (الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

که داده‌اند حاضر است و بخود رئیس بانک هم پیغام دادیم که اقدام باین امر ننماید .
 از این واقعه حاج شیخ فضل‌الله خیلی موهون گردید چه فروشنده این زمین او بود وهم با حاج
 شیخ محمد بدبود و غرض شخصی داشته و سابق بر این حکم داده بود که استماع مواعظ این واعظ
 حرام است و سبب این حکم واقعه تزویج پسر حاج شیخ محمد بود زن متمولی را که آن واقعه از
 موضوع ما خارج است .

شاهزاده عین‌الدوله در مقام جبران توهین حاج شیخ فضل‌الله بر آمده اگر حاج شیخ توسطی
 میکرد فوراً قبول و در امضاء و انجام مقاصدش ساعی و مجد بود بخلاف سایرین که در مقام توهین
 و تخفیف آنان بر آمده از آن طرف هم آقایان در بالای منابر علی رؤس‌الاشهاد مطالب را بخوبی ب مردم
 میرسانیدند . آقای طباطبائی در روز عید فطر در بالای منبر واقعه کرمان را عنوان فرموده گریه زیادی

صورت سواد لایحه هیئته علمیه نجف اشرف

علی ساکنها الف سلام و تحف

بسم الله الرحمن الرحيم

چون بموجب مکاتیب معتبره واصله از امهات بلاد مواد فاسده مملکت این موقع را مغتنم و باس
 شرطه خواهی خودی بمیان انداخته مقاصده فاسده خود را در لباس مشروطیت اظهار و موجبات تشویش
 اذهان مسلمین را فراهم آورده و مینمایند لهذا محض سد این باب‌الابواب فساد و افساد توضیحاً للواضح
 اظهار مینمائیم مشروطیت هر مملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی است
 پدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت و طرف مقابل آن که استبدادیت
 دولت است عبارت ازها و خود سر بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی و فاعل مایشاه و حاکم مایرید و قاهر
 بر رقائب و غیر مسئول از هر ارتکاب بودن آنها است در مملکت و آزادی هر ملت هم که اساس مشروطیت
 سلطنتی مبتنی بر آنست عبارت است از عدم مقهوریت شان در تحت تحکیمات خود سرانه سلطنت و بیمانعی
 در احقاق حقوق مشروعه ملیه و رقیت مقابله آن هم عبارت از همین مقهوریت مذکور و فاقد هر چیز بودن
 در مقابل اراده دولت است و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقه حقه اثنی عشریه
 صلوات الله علیهم اجمعین است . پس حقیقت مشروطیت ایران و آزادی آن عبارت از عدم تجاوز دولت و
 ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب و مبتنی بر اجراء احکام الهیه عز اسمه و حفظ
 نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامی و اشاعه عدالت و محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خود سرانه
 و صیانت بیضه اسلام و حوزه مسلمین و صرف مالیه مأخوذه از ملت در مصالح نوعیه راجعه بنظم و حفظ
 و سد ثغور مملکت خواهد بود و مبعوثان ملت هم امنائی خواهند بود که خود ملت بمعاشرت تامه آنها
 را بوثاقت و امانت و درایت کامله شناخته برای مراقبت در این امور انتخاب نمایند .

آنچه این خدام شریعت مطهره بوجوب اهتمام در استقرار و استحکام آن حکم نمودیم و
 بمنزله مجاهدت در رکاب امام زمان ارواحنا فداء دانستیم کرد . مردم هم از استماع واقعه کرمان

و توهین وزیر اکرم مر سید جمال‌الدین قزوینی را و اهانت حاکم سبزوار بیکی از اهل منیر بهیجان آمده واقعه وزیر اکرم حاکم قزوین بسید جمال‌الدین چون اهمیتی نداشت لذا از تفصیل آن صرف نظر نمودیم ولیکن این قدر شد که منضم بواقعه کرمان شده کاشف از خیالات عین‌الدوله گردید این بود که تهییج علماء روز بروز در تزیاید بود همین قدر مردم منتظر بهانه یا اذنی از طرف علماء بودند که داکین را ببندند بلکه گفتگوی جهادی هم درالسنه و افواه عوام افتاده بود اگرچه معلوم بود که مأخذی ندارد لکن موجب هرج و مرج گردیده مردم در خیال يك بلوائی بزرگ بودند دانشمندان و اجزاء انجمن مخفی هم این ایام بخدمات مرجوعه خود کاملاً اشتغال داشتند چند مسئله در مجالس و محافل مطرح بود یکی کردار مسیو نوز دویم واقعه کرمان سویم واقعه قزوین و اهانت وزیر اکرم چهارم کیفیت سبزوار پنجم ظلم شعاع السلطنه در فارس ششم حرکات ظالمانه ابنای

این مطلب بود اساس مسلمانی بر این مطلب مبتنی و در فصل دوم متمم قانون اساسی هم که سابقاً مضاف نمودیم ملزوم عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعیه را تصریح و کاملاً این معنی رعایت شده و امیدواریم که انشاء الله تعالی عموم ملت هم در انتخاب مبعوثان از مردمان صحیح و کامل و کسانی که بمعاشرت کامله عدم خیانت ایشان بدین دولت و مملکت و ملت معلوم شده باشد بذل مراقبت نموده و خواهند نمود و مبعوثان عظام هم حق امانت داری را کمابینگی ادا و سرموئی خیانت بهیچ کدام را البته روا نخواهند و بعون الله تعالی و حسن تأیید همچنانکه مشروطیت و آزادی سایدول و ملل عالم بر مذهب رسمیه آن ممالک استوار است همین طور در ایران هم بر اساس مذهب جعفری علی مشتهده السلام کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود و هیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که خدای نخواسته خودی بمیان اندازد و برخلاف قوانین و احکام مذهب جعفری حکم قانون جعل و زندقه و بدعتی احداث و قانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبدادی ملعون دیگر بمراتب اشنع از اول برپا نماید .

و البته اسلام پرستان مملکت و سرداران عظام ملت ایدهم الله تعالی که جانهای خود را در طریق این مقصد بزرگ اسلامی فدا نموده اند کاملاً مراقب و هر گز چنین استبداد ملعونی را تن در نخواهند داد انشاء الله تعالی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم (الاحقر عبد الله المازندرانی) (الاحقر محمد کاظم الخراسانی)

غره ذیحجه الحرام ۱۳۲۷ نجف اشرف در مطبعه مبارکه علوی طبع گردید .

تمام سواد مرقومات با سواد لایحه مطابق است با اصول کریمه آنها . حرره الاحقر محمد الواعظ

مؤلف

آنچه از حالات جناب حاج شیخ محمد واعظ بدست آورده در این تاریخ خود درج نموده همین قدر گوئیم از زمانیکه جناب معزی الیه داخل در حوزه مشروطیت شده الی کنون منافی مشروطیت چیزی از ایشان مشاهده نشده تا این زمان که سال ۱۳۲۸ می باشد صحیح و سالم و بانهایت شرف و افتخار و احترام باقی مانده است نه مطالبه اجز زحماتش نمود و نه ریاست اداره را بخود جلب کرد . نه اسباب چینی برای وکالت پارلمان کرد .

چنانچه در اکثر دیدیم و در تاریخ هم درج نمودیم بلکه این واعظ محترم در این ایام هم که

مظفرالدین شاه در محل حکومت خود .

از علماء طهران آنانیکه با عین الدوله موافق بودند یعنی مخالفت او را نداشتند حاج شیخ فضل الله ، امام جمعه طهران ، آقا سید ریحان الله و میرزا ابوطالب زنجانی بود سایرین عموماً برخلاف عین الدوله بودند جز معدودی از ائمه جماعات که لالی هؤلای و لالی هؤلای .

این هیاهو و حرارت و ضدیت با عین الدوله روز بروز درازدیداد بود تا اینکه واقعه قند و علاء الدوله اتفاق افتاد بعبارة اخری واقعه مسجد شاه و هجرت صغری که تفصیل آن در کتاب دویم انشاء الله خواهد آمد .

قلوب عموم از اوضاع حالیه متنفر گردیده بزبان یند و موعظه و آن نطق کذائی خود بمردم میرسانند که بدی و خباثت بعضی باعث بدی مقصود نمیشود هنوز عقلاً فرصت نکردند قوانین مشروطیت را جاری کنند .

مجملاً الی طبع این تاریخ این واعظ علیم دست از مقصود خود برنداشته و اگر العیاذ بالله مثل بعضی از مشروطه خواهان امروز اقدام بامریکه منافی بامقصودشان است فرمایند البته بعد از این تصریح خواهد شد . عجاله دانشمندان و عقلاً بوجود این عالم و واعظ مفتخر و سرافرازند .

اللهم وفقه لما تحب وترضی

جلد دوم

تاریخ پیداری ایرانیان

حاوی وقایع مشروطیت ایران

تألیف ناظم الاسلام کرمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

واقعه مسجد شاه یا هجرت صفری

روز دوشنبه چهاردهم شهرشوال المکرم سال ثیلان ثیل ترکی سنه هزار و سیصد و بیست و سه هجری قمری و ۱۲۸۴ هجری شمسی مطابق با یازدهم دسامبر ماه فرانسه ۱۹۰۵ میلادی قیمت قند در طهران بلکه در ایران گران شد چه تا این روز قند در یکن پنج قران فروخته میشد در این تاریخ قیمت قند بهفت قران و هشت قران رسید (من ششصد و چهل مقال است) علاءالدوله حاکم طهران و شخص سفاک و بی باکی بود در هر جا حکومت کرده چشم رعایا را ترسانیده قهاریت و جباریت او گوشزد مردم شده خصوص در این ایام که حاکم طهران بود و صدارت ایران با عین الدوله بود گویا از طرف عین الدوله باو سفارش شده بود که قسمی رفتار کند که ملاها از او بترسند و تجار را که قبل از مسافرت اعلیحضرت مظفرالدین شاه بفرنگستان بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) پناهنده شده بودند و برضد مسیونوز رئیس گمرک درخواستی بودند (در جلد اول اشاره شد) نیز گوشمالی بدهد چه اقدامات تجار طهران در هشت ماه قبل از این بعین الدوله برخورد کرده بود بعد از مراجعت از سفر فرنگستان در خیال تلافی بود موقعی نیافت پس از برای ملاها که برضد اوقیام کرده بودند و از برای تجار نیز بی موقع میکشت این گرانی قند بهانه دست آنها داد علیهذا علاءالدوله حاکم طهران امروز هفده نفر از تجار که چهار نفر از آنها تجارت قند را کسب خود قرار داده بودند بدار الحکومه احضار نمود جمعی از تجار جواب دادند که مانه قند میخریم و نه میفروشیم ما تاجر هستیم نه تاجر قند تجارت قند در طهران با چهار نفر است که یکی از آنها آقا سید هاشم معروف به قندی و دیگری حاج سید اسمعیل خان سرهنک توپخانه است علاءالدوله حکم داد چند نفر از تجار را به فلکه بستند و آنها را مشلق نمودند در این اثناء آقا سید هاشم را آوردند حاج سید هاشم از سادات قندی و از سادات محترم و تجار معتبر طهران در حدود شصت و هفت سال داشت سه سفر بمکه معظمه و چهار سفر بعبات عالیات و چهار سفر به مشهد رضوی علیه الصلوٰة والسلام مشرف شده و سه مسجد در طهران بنا کرده و برای تعمیر پلها و راهها ساعی و جاهد بود صورته سیدی پیر باریش قرمز بلند و ظاهر الصلاح وارد مجلس حاکم شد پس از سلام نشست علاءالدوله باو گفت چرا قند را گران کردید حاج

سیدهاشم جواب داد بواسطه جنگ روس و ژاپون قند کمتر از سابق وارد ایران میشود چند تلگراف همین امروز برای من مخاברה شاه است که در همدان ورشت هم گران است بلکه قیمت قند در طهران ارزانتر از رشت و همدان و عراق است علاءالدوله گفت میگویند شما قند را کنترات گردید سید جواب داد اولاً ما قند را کنترات نکرده ایم بلکه از تاجر مخصوص میخریم ثانیاً آنکه در کنترات هم زمان جنگ و مرک عمومی اجراء قانونرا اجازه نمیدهد این ایام قند از روسیه کمتر وارد میشود علاءالدوله گفت باید التزام بدهید که قند را مثل سابق بفروشید سید جواب داد من التزام نمیدهم لکن صد صندوق قند دارم آنها را پیشکش جنابعالی میکنم و دست از تجارت برمیدارم در این اثناء منشی وزیر تجارت وارد شد و بطریق نجوی بعلاءالدوله گفت سید هاشم تاجر بیست معتبر و مقدس سعدالدوله وزیر تجارت مخصوصاً مرا فرستاده است که عرض کنم بی احترامی اوبی مخاطره نیست .

علاءالدوله از این پیغام وزیر تجارت متعیر شده و روبرو فراشها کرد که کی رفته است نزد وزیر تجارت فراشها عرض کردند پسر آقا سید هاشم حاج میرعلینقی از بین راه رفت منزل وزیر تجارت علاءالدوله رو کرد به آقا سیدهاشم و گفت حالا معلوم شد که نزد وزیر تجارت هم رفتید در این اثناء حاج سید اسمعیل خان که یکی از اهل نظام و خرنده و فروشنده قند بود وارد شد و در عوض سلام نظامی و یا تعظیم حکومتی گفت سلام علیکم علاءالدوله بر او متعیر شد که توجه داخل آدمی هستی که بمن سلام میکنی و تعظیم نمیکنی (آها) بچه ها بیاید یک پای این سید پیروی یک پای این سرهنگ را بفلکه به بندید فراشها ریختند سید بیچاره و حاج سید اسمعیل خان را بیرون برده آنها را خوابانیدند کفش و جوراب را از پای آنها بیرون آورده پای آنها را بفلکه بستند پنج نفر فراش دست بشلاق و مشغول زدن شدند در این بین حاج میرعلینقی پسر آقا سید هاشم وارد شده خود را انداخت روی پای پدرش و گفت چوب را بمن بزنید تا من زنده باشم نمیتوانم دید پدرم را چوب بزنید فراشها او را عقب کردند ثانیاً خود را از دست فراشها نجات داده و خود را انداخت روی پای پدر و فلکه علاءالدوله گفت پدر را رها کنید و چوب او را به پسر بزنید پای آن دو نفر را از فلکه باز کرده پسر را بفلکه بستند متجاوز از پانصد شلاق پای پسر زدند حاج میرعلینقی پسر بزرگ آقا سید هاشم در این وقت سنش به بیست و هفت سال رسیده بود طاقت شلاق خوردن را داشت . در این وقت پیشخدمت وارد شد که نهار حاضر است علاءالدوله گفت سایرین را بعد از نهار بزنید بسم الله آقایان بیاید نهار بخورید و از آن اطلاق بر خواسته به اطلاق نهار خوری رفت آقا سید هاشم را نیز با جمعی دیگر احضار کرد و گفت آقا وقت چوب باید چوب خورد و وقت نهار باید نهار خورد فعلاً مشغول نهار شوید . پس از صرف نهار باز با اطلاق اول مراجعت کرد و رو کرد بسید هاشم و گفت یک التزام بنویسید که قند را مثل سابق در یکمن پنج هزار بفروشید سید امتناع کرد و گفت عرض کردم ممکن است ترک تجارت قند کنم ولی ممکن نیست قند را در یکمن هفت هزار بخرم و پنج هزار بفروشم علاءالدوله رو کرد بجناب امین التجار کردستانی که از سادات و تجار معتبر و حاضر در آن مجلس بود و گفت آقا شما این آقا را راضی کنید و التزام از او بگیرید .

در این وقت یکنفر وارد شد و سر گذارد در گوش علاءالدوله و گفت شهر بهم خورد دکان

بسته شد مشیرالدوله وزیر امور خارجه گفته است تجار را بفرستید نزد من بلکه آنها را بخوشی راضی کنم امین التجار هم به آقا سید هاشم رسانید که التزامی بدهید و از این مجلس بروید بعد من نوشته شمارا پس میگیم آقا سید هاشم التزامنامه را نوشته و مهر کرد و داد به امین التجار و با امور وزیر خارجه رفتند منزل مشیرالدوله (میرزا نصرالله خان مشیرالدوله اگرچه وزیر امور خارجه بود لکن در امور داخله و خارجه هر دو مداخله میکرد و در واقع معاون صدراعظم بود) مشارالیه در مقام استرضاء خاطر تجار بر آمده از آنها معذرت میخواست و خطای علاءالدوله را تصدیق مینمود. سعدالدوله وزیر تجارت از وقوع این واقعه رفت منزل عینالدوله صدراعظم و گفت علاءالدوله حاکم طهران را چه کار بامر تجار و این چوب زدن بی موقع بتجار محترم خصوص يك سید پیر مقدس منتج نتایج بدو بی مخاطره نخواهد بود.

عینالدوله از آن لجاجت و تکبر و جهالت و تبختری که داشت گفت چوب زدن علاءالدوله بامر و اجازه من بوده است تورا نمیرسد که در کار علاءالدوله ایرادی وارد آوری علاءالدوله آنچه کرده است مختار بوده امر او امر من است وزیر تجارت از این جواب صدر اعظم متغیر شده بخانه خویش مراجعت نمود در این اثناء بعضی از دکا کین و بازارها و سراها بسته شد مردم در مسجد شاه جمع شدند امام جمعه که خانه اش متصل بمسجد شاه بود اول شب بعضی از تجار را احضار نمود و گفت این تعطیل و بستن دکانها فایده نخواهد کرد چه طرف عصر و نزدیک غروب بود کسی ندانست که مقصود چه بود فردا را از صبح تعطیل عمومی کنید و آقایانرا در مسجد جمع آورید تا بلکه بدست اتفاق و همراهی علماء کاری از پیش ببرند و همان شبانه هریک از علماء را دیده و قول همراهی از اکثر آنها گرفته و صبح آنشب که روز سه شنبه پانزدهم بود بازارها بسته تعطیل عمومی شد تجار در مسجد شاه حاضر شده مقدمات کار را فراهم آورده امام جمعه بآنها دستور العمل میداد و بعینالدوله بیغام که من باشما میباشم تا شب همگی را متفرق و مفسدین را معلوم خواهم داشت طرف عصر محرم مردم شده ریختند بخانه های علماء و هر يك را خواهی نخواهی بمسجد شاه آورده جز حاج شیخ فضل الله که بملاحظه دوستی و اتحاد با عینالدوله در اندرونی خانه رفت و احدی را بخود راه نداد و بهمین ملاحظه کسی هم بطرف او نرفت مجملاً حجج اسلامیه و علماء اعلام در مسجد شاه مجلس کردند نتیجه مجلس این شد که جبران این توهینی را که بتجار شده است باستدعای عزل علاءالدوله از حکومت طهران از پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه نمایند و نیز از شاه استدعا نمایند که مجلسی منعقد فرمایند که این مجلس بعراض متظلمین برسد و هر دو استدعای مزبور مخالف بود با استبداد عینالدوله و انجاح این دو استدعا منلویت عینالدوله را واضح و آشکار میداشت این اجتماع اگرچه بر ضد علاءالدوله بود ظاهراً لکن در واقع نفس الامر برخالف عینالدوله و ضدیت با او بود بالاخره آقایان صلاح دیدند که آقا سید جمال الدین واعظ اصفهانی را که از اولین واعظ با علم و سیاسی دان بشمار میرفت و واعظ مخصوص مسجد شاه بود بر منبر نمایند و مقصود آقایان را بمردم برسانند لذا سید را احضار و امر بصعود بر منبر نمودند سید از منبر رفتن امتناع نمود و گفت عینالدوله بامن عداوتی مخصوص دارد اگر این منبر رفتن را بشنود عداوتش بیشتر خواهد شد امام جمعه اصرار و الحاح نمود که البته باید شما بالای منبر رفته و مردم را بمقصود ما آگاه کنید آقا سید حسن

معروف بسید صاحب الزمانی و عده دیگر از باریک بینان به آقای بهبهانی عرض کردند امام جمعه تغییر مسلك داده و مقصودی دیگر در نظر دارد ملتفت خود باشید آقای بهبهانی اهمیتی بآن نداده فرمود آنچه خداوند خواسته است خواهد شد بالجمله آقا سید جمال الدین بر بالای منبر صعود نمود پس از حمد و ثنای بررسولش آیه مبارکه یا داود انا جعلناك خلیفه فی الارض را عنوان موعظه قرارداد و آیات و اخباری که در فضیلت عدل بود قرائت نمود پس از آن گفت ای مردم این آقایان و این پیشوایان دین که در این مسجد اجتماع نموده اند همگی رؤساء اسلام و نواب امام زمان میباشند همه متفق القول و متحدند خیال و عزمشان کنندن ریشه ظلم و بدعت است عموم مسلمین و جمیع علماء اعلام بلکه هیئت جامعه اسلام با این بزرگواران است هر یک از این علماء که در این مجلس نباشند اگر موافقند با این عزم فيها والا اعتنائی بخلافشان نیست قدری هم اشاره بظلم علاءالدوله نمود و بدگفت از علاءالدوله و اعمال او را تشریح نمود . . .

پس از آن گفت اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علماء اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بیغرضانه علماء را خواهد شنید . . . و الا و اگر . . .

کلام آقاسید جمال الدین که منجر باین شد و باین مقام که رسید یکدفعه حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران فریاد کرد و گفت ای سید بیدین، ای لامذهب، بی احترامی بشاه کردی ای کافر، ای بابی، چرا بشاه بدمیگویی. آقاسید جمال الدین از این اعتراض امام جمعه در بالای منبر مبهور شده و کذالك علماء و آقایان حاضر در مجلس متحیر و حیران شده که با آن اصرار امام جمعه و تهیه مقدمه بلکه نقشه موعظه را نیز امام جمعه داد حالا چه شد که در مقام مخالفت بر آمد. آقاسید جمال الدین گفت آقای من این قضیه شرطیه است خدا به پیغمبر خود میفرماید وَ لَوْ اَسْرَ كَتْ لَیَجْبَطُنَّ عَقْلَكَ یعنی ای پیغمبر اگر شرك آوری هر آینه میریزد عمل تو. من که بی احترامی بشاه نکردم عرض کردم اگر (والا) لفظ اگر که واضح است چه معنی رامیبخشد امام جمعه دید مغلوب خواهد شد و بمقصد و نیت خود نخواهد رسید فریاد کرد بکشید به بندید این بابی را بزنید . . . آها بچه ها کجائید. که یکدفعه نوکر های امام جمعه با فراشهای مستعد که مقدمه مهیا شده بودند با چوب و چماق و قداره ریختند در بین مردم بعضی هم شش لول در دست داشتند در این بین جمعی هم (گر) مسجد را در دالان حرکت دادند چون هواتاریک شده بود صدای چرخهای گر و صدای هیاهو و فریاد فراشها و نوکرها عظیم در مردم احداث نمود آقایان علماء چون وضع را قسمی دیگر دیدند و تاریکی شب عالم را فرا گرفته و چراغهای مسجد را هم روشن نکرده بودند فریاد کردند و امر کردند احدی دست در نیاورد و در مقام مدافعه بر نیایند بعض از خیر خواهان خدمت آقای طباطبائی عرض کردند گویا مقصود امام جمعه تلف کردن آقاسید جمال الدین و بی احترامی بآقای بهبهانی (آقا سید عبدالله) باشد برای انتقام و تلافی که در نظر دارد آقای طباطبائی فوراً ملتفت مطلب شده به آدمهای خود فرمود مواظبت کنید از آقای آقاسید عبدالله و ایشانرا برده بجائی برسانید طلاب و سادات ریخته و آقای بهبهانی را بردند بطرف مدرسه خان مروی بعضی هم آقای طباطبائی را رسانیدند بخانه خودشان بحالتی که پاهایش برهنه بود

چه کفشهای آقا در نزد نوکرشان بود و او هم فرار کرده بود. آقاسید احمد طباطبائی هم رفت در مدرسهٔ شیخ عبدالحسین. آقاسید جمال الدین افجه و حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی آمدند خانه آقای طباطبائی. صدرالعلماء و سایرین که مطلع شدند آقاسید عبدالله در مدرسهٔ خان مروی است رفتند نزد ایشان. کسبه و اصناف هم در کوچه و بازار بطرف خانه‌های خود فرار میکردند. آقاسید جمال الدین واعظ در گوشهٔ ایستاده بحالت ترس و خوف و از این واقعه مبهوت و متحیر بدون تکلیف نه راه فراری داشت و نه خیالی برای خود دیده یکدفعه دست غیبی کمک و مدد رسان مددی برایش رسانید گویا تا آنوقت از انظار مخفی و کسی او را ندیده بود چه در این اثناء که احدی بفکر کسی نبود و از ترس عین الدوله و صدای حرکت دادن گرز مسجد و هیاهوی فراشهای مسجد و آدمهای امام جمعه مردم تاریکی شب را غنیمت دانسته فرار میکردند. جناب آقا عبدالهادی فرزند کهنتر آقای طباطبائی با عدهٔ از سادات و آدمهای خود که در مقام فحص و جستجوی پدر بزرگوار خود بود چشمشان باین سید بیچاره افتاد که تا آنوقت آشنائیت و دوستی بین این واعظ محترم و این سلسلهٔ جلیله نبود فوراً پیش آمده دست انداخت که رسید را گرفت و گفت ای بیچاره بلند شو و مترس قوت قلب داشته باش. سید این عنایت را فوزی دانست و همراه آقازاده و سادات براه افتاد تا او را بخانهٔ آقای طباطبائی رساندند متجاوز از صد نفر از سادات و جوانان رشید همراه او شدند. نگارنده در بین راه سید را ملاقات نموده دیدم که از شدت ترس و واهمه از خود رفته است و گویا در این عالم نیست و تکیه بشانهٔ یکی داده بدون اراده متحرک است فوراً خود را باو رسانیده چون مرادید دست انداخت بدامن من باو گفتم مترسید این جماعت همه دوست و معین شما میباشند من هم پس از کسب اطلاع و یافتن دوستان میآیم نزد شما سید اندکی بحال آمد و با آقازاده بمنزل آقای طباطبائی رسیدند با آنکه خانهٔ آقای طباطبائی بست و محل امن بود و سید برسیدن آنجا راحت گردید لکن از صدمهٔ راه و خوف در مسجد حالت تب عارض سید گردید و در بالاخانه آقای طباطبائی که اطلاق مخصوص یکی از متحصنین محترم و لقبش معین حضور بود منزل نمود نگارنده با بعضی از اجزاء انجمن مخفی در گردش بودیم شریف الواعظین قمی را دیدم که باحربهٔ آتشین مسلح بود و در صدد فحص از آقای بهبهانی و آقای طباطبائی بود پس از استعلام از حالات حجج اسلامیه شریف الواعظین بطرف مدرسهٔ خان مروی برای رسیدن به آقای بهبهانی و نگارنده بطرف خانه آقای طباطبائی برای رسیدن بسید جمال الدین روانه شدیم پس از ورود بخانهٔ آقای طباطبائی سید جمال الدین را دیدم بحالت ضعف و تب افتاده بسود (معین حضور از بستگان امین السلطان و اجزاء انجمن مخفی بعنوان تحصن و تظلم از شمس الملك پسر عین الدوله از ماه مبارک در خانهٔ آقای طباطبائی متحصن بود زیرا که شمس الملك در مقام اذیت و صدمهٔ او بر آمده و در خیال بود که ملک او را از دستش بگیرد بگناه اینکه معین حضور از دوستان و هواخواهان امین السلطانست و همین فشار ظلم شمس الملك سبب شد که معین حضور در عداد وطنخواهان وارد و در حوزهٔ انجمن عضویت حاصل نمود) چون سید جمال الدین عادت باستعمال کشیدن افیون داشت و در منزل آقای طباطبائی تهیهٔ این اسباب برایش ممکن نبود و میل نداشت که احدی مطلع شود که عادت بتریاک دارد لذا از بنده

نگارنده علاجه خواست باین جهت نگارنده از آقای طباطبائی استیذان حاصل نموده در ساعت چهار از شب گذشته سید را بخانه یکی از دوستان که در نزدیکی خانه آقای طباطبائی بود انتقال داده چنانچه بعد از این خواهد آمد نگارنده در این مقام ناچار است از ذکر دو مسئله اول آنکه امام جمعه را انتقامی در نظر بود این چه انتقامی بود و چرا در مقام مخالفت آقایان بر آمد دوم آنکه استعداد و تهیه مقدماتی که امام جمعه دیده بود آیا برای همین انتقام بود و یا آنکه مقصود دیگر بهم در نظر داشت اما اول که غرض انتقام از آقای بهبهانی و سید جمال الدین باشد این است در چند سال قبل که خبر فوت مرحوم آقا شیخ محمد علی نقه الاسلام اصفهانی برادر آقای نجفی بطهران رسید علماء اعلام طهران مجالس فاتحه و ختم را عازم و متهد شدند اول در مسجد شاه از طرف دولت مجلسی منعقد گردید و مدیر مجلس را حاج میرزا زین العابدین امام جمعه پدر امام جمعه حالیه قرار داده بودند که برای پذیرائی از مردم نشسته بود این مجلس بخوبی به آخر رسید مجلس دوم در مسجد سید عزیر الله منعقد گردید صاحب مجلس مرحوم آقا سید محمد باقر صدر العلماء پدر صدر العلماء حالیه بود صدر العلماء در اخلاق حمیده و حسن سلوک بی مثل و مانند و مرجع خاص و عام بود علماء اعلام همگی در آن محفل حاضر شدند مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی طاب ثراه و آقا سید عبدالله پهلوی هم نشسته بودند در آخر مجلس حاج شیخ مهدی واعظ ملقب بسطان المتکلمین چنانچه رسم و معمول بود شروع بموعظه و ذکر مصیبت نمود که در این بین مرحوم امام جمعه وارد مجلس شد و بین مرحوم آشتیانی و بهبهانی نشست صدر الفقهاء که یکی از همراهان امام جمعه بود خواست بین بهبهانی و آقا شیخ جعفر کلیایگانی بنشیند که شیخ کلیایگانی باو جا نداد چون مجلس جمعیت زیادی داشت و جا برای احدی باقی نمانده بود لذا مرحوم امام جمعه صدر الفقهاء را پهلوی خود جا داد و هر دو از صف جالسین جلوتر نشستند که در واقع بی احترامی به آقای آشتیانی و آقای بهبهانی هر دو شد سلطان المتکلمین که در بالای منبر بود موعظه را تغییر داده آیات و احادیثی که در فضل اهل علم و علماء وارد شده است بیان نمود و نیز رسانید که اشخاصیکه طالب دنیا و ریاست و صدر نشین میباشند از علماء اعلام خارجند و در زمره اشباه علماء میباشند و بکنایه مدح نمود حجج اسلامیه را و بالعکس ذم نمود از امام جمعه و صدر الفقهاء موعظه را به آخر رسانید مجلس تمام گشت بین مرحوم امام جمعه و آقایان هم کدورتی واقع گردید .

مجلس سوّم در مدرسه سه سالار قدیم منعقد گردید صاحب مجلس جناب آقا سید عبدالله بهبهانی بود در یکی از لیالی امام جمعه جناب آقا میرزا محسن برادر صدر العلماء حالیه را با جناب آقا میرزا سید محمد بهبهانی پسر آقای بهبهانی را بعزم ملاقات احضار نمود و فرمود فردا که روز ختم مجلس است من میآیم در مدرسه سه سالار و در حضور من سلطان المتکلمین نباید منبر رود و موعظه کند و باید حاج شیخ زین العابدین ملک الواعظین منبر برود آقا میرزا محسن و آقا میرزا سید محمد در جواب گفتند واعظ این مسجد و این مدرسه همه وقت سلطان المتکلمین بوده است این تغییر و تبدیل خیلی مشکل است پس بهتر این است که جنابعالی فردا را تشریف نیاورید و یا راضی شوید سلطان منبر برود امام جمعه گفت حتماً میآیم و البته منبر با ملک الواعظین حاج شیخ زین العابدین خواهد بود آقایانهم

گفتند ما هم سعی میکنیم شاید آقای بهبهانی را راضی کنیم که برحسب میل سرکار رفتار نماید و باین قول خدمت آقای بهبهانی رسیدند مطلب را عرض کردند و جنابش را مسبوق بخیالات امام جمعه نموده فردای آن شب مجلس تشکیل یافت علماء اعلام همگی حاضر شده باز صورت نشستن در مجلس همان بود که در مسجد سید عزیرالله واقع شد الا آنکه در وقت نشستن صدرالفقهاء بواسطه تنگی و ضیق مکان آقا شیخ جعفر گلپایگانی افتاد توی محراب و از درج صف ساقط گردید که در این بین يك نفر از طلاب گلپایگانی برخواست و دست انداخت گریبان صدرالفقهاء را گرفت و او را انداخت در وسط مجلس نوکرهای آقایان از اطراف ریختند و آنها را از هم جدا نمودند که آقایان قراء و حافظین قرآن شروع نمودند در خواندن سوره (الرحمن) که علامت ختم مجلس است پس از قرائت الرحمن امام جمعه گفت ملك الواعظین برود منبر آقای بهبهانی گفت سلطان المتکلمین باید روضه بخواند که در این اثناء سلطان المتکلمین بعزم منبر از جای خویش برخواست که یکنفر از آدمهای امام جمعه آمد پای منبر و مانع او گردید که برود بالای منبر که یکدفعه بقدر پنجاه نفر از نوکرهای امام جمعه با چوب و چماق و قداره ریختند در مجلس خبر بطلاب رسید از حجرات خود خارج شده آدمهای آقای بهبهانی که حاضر برای دفاع بودند بحمايت طلاب برآمده در زمانی اندک اجزای امام جمعه را پراکنده و مشلق نمودند و ضمناً جسارت و مزاحمت و تصدیع امام جمعه هم فراهم آمد امام جمعه بطرف خانه خویش حرکت نمود در دالان مدرسه حاج شیخ فضل الله رسیده او هم در مقام حمایت از امام جمعه برآمد که طلاب باو اعتنائی نکرده آنهم از مدرسه رانده و دور گردید .

باری پارتی آقایان و طلاب غالب و مظفر آمدند طرفداران امام جمعه مغلوب و مهزوم گردیده بهزیمت رفتند . این اول شکستی بود که بمرحوم امام جمعه وارد آمد دیگر موقعی دست نیامد که درصدد تلافی برآیند تا اینکه امام جمعه از این دار فانی بدار باقی رحلت نمود امام جمعه بعد از آنکه حاج میرزا ابوالقاسم فرزند اکبر آن مرحوم باشد این ایام اعتباری فوق العاده بهم رسانیده مسجد شاه که محل امامت او بود بهترین مساجد طهران واقع گردید و این مسجد محل بست و مأمن مظلومین بود در این واقعه که مقدمانی فراهم آورد برای اجتماع آقایان و استعدادی تهیه دیده بود بغیال انتقام از آن واقعه افتاد باین جهت درحالت تغیر و فریاد او که میگفت بزیند و بکشید و به بندید بعضی صداها مسموع میشد که میگفتند آقا سید عبدالله را بزیند و او را بکشید از این جهت توجه آقایان مصروف حفظ آقای بهبهانی گردید .

اما مسئله دوم که امام جمعه مقصود دیگری هم داشت این است که آفاسید جمال اول واعظی بود که در بیداری ایرانیان جاهد و ساعی بود چند سال قبل از این در اصفهان و شیراز و تبریز در بالای منبر از سیاسیات و منافع عمومی و بیداری مردم و عالم شدن آنان بحقوق خودشان سخن میراند در سال هزار و سیصد و بیست و دو که وارد طهران شد در مسجد شاه که امامت آن مخصوص امام جمعه حاج میرزا ابوالقاسم میباشد رفت منبر و بواسطه میل مردم باستماع مواغظ این سید جلیل جمعیت و ازدحام بسیاری در حوزه و منبر او جمع میشد جناب واعظ هم هیچ ملاحظه از امام مسجد نمی نمود

مثلاً در آخر موعظه که رسم است دعا میکنند و بالفاظ بزرگ و القاب و اوصاف بسیار بزرگ از قبیل حجة الاسلام آية الله و نایب امام و حضرت اشرف و اعلی حضرت قدر قدرت و مالک الرقاب و ... و .. و ... و تفوه و تنطق نمیکرد بلکه بعض اوقات بالصراحه مطالبی را عنوان میکرد که برمیخورد به امام جمعه امام هم محض حفظ جمعیت مأمومین و یا غرضی دیگر متحمل میشد و منع نمیکرد در این اواخر تجری واعظ بحدی رسید که از شاه و رجال دولت و وزراء مملکت و حکام جور هم ذکر میفرمود و سیئات اعمال عموم متنفذین را میشمرد و بد میگفت باین جهت دیوانیان از امام جمعه متنفر شده و گاه گاهی بعضی پیغامات برای امام میرسید ولی جمعیت عوام بیشتر اطراف امام را گرفته و ترقی امام بحدی رسید که رساله عملیه هم نوشت و بطبع رسانید با آنکه امام جمعه را مرتبه اجتهاد نبود باین جهت امام جمعه را بخاطر رسید که هم انتقامی از آقای بهبهانی بکشد و هم سید واعظ را گوشمالی بدهد و هم عنایت اعلی حضرت و توجه رجال دولت را بطرف خود جلب نماید .

این بود که در روزیکه تجار و کسبه اجتماع نمودند امام جمعه گفت سایر آقایان را نیز در این مسجد حاضر کنید تا با حضور همگی عزل علاءالدوله را از دولت استدعا کنیم و نیز نیامدن حاج شیخ فضل الله و اصرار نکردن امام جمعه برای احضار او اشعار دارد بمقصود بلکه از یکی از موثقین شنیدم که امام جمعه پیغام داد برای حاج شیخ فضل الله که شما حاضر نشوید دیگری از معتمدین گفت امام جمعه گول شیخ فضل الله را خورد و باهم مواضع داشتند .

باری پس از این واقعه خبر بعین الدوله رسید از خوشحالی و این حرکت امام جمعه آنشب را بهترین لیالی زندگانی خویش دانست و پیغامات متوالیه مؤکده بحاج شیخ فضل الله فرستاد که البته با امام جمعه همراه باشید و مراتب را حضور اعلی حضرت شاه راپرت داده که امام جمعه خدمتی بسزا بدولت نمود و ملاها را که مصمم شده بودند ارکان سلطنت را متزلزل سازند متفرق نمود و دماغ آنان را سوخت سقراط عین الدوله امشب بخانه امام جمعه و حاج شیخ فضل الله متوالیاً مراده مینمودند و آمد و رفتی داشتند .

هواخواهان امین السلطان هم محرمانه بخانه آقایان میرفتند نکارنده اعتصام السلطنه پسر معیر الممالک داماد امین السلطان را دیده که برای ملاقات آقای طباطبائی آمده بود و محرمانه خدمت آقا رسید و از آنجا بطرف خانه آقای بهبهانی رهسپار گردید و آنها را اطمینان میدادند در واقع اطمینان هم لازم بود چه از عاقبت امر کسی را اطلاعی نبود جملاً در این شب اکثر از علماء درخانه آقای طباطبائی انجمن کرده از آن جمله جنابان آقا سید جمال الدین افجه و حاج شیخ مرتضی آشتیانی هم برای کسب تکلیف حاضر بودند پس از مذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود حال که کار باینجا رسید کار را یکسره و تمام کنیم آن خیالی را که سه ماه دیگر عازم انجامش بودیم جلو میاندازیم . دیگر آنکه اگر ما فردا در این شهر بمانیم عین الدوله حرکت امام جمعه و مردم میشود شاید مقصود منقلب شود چه بعضی از اجزاء ما با اجزاء امام جمعه زد و خوردی خواهند نمود آنوقت نزاع حیدر نعمتی و گفتگوی دو محله و جنک داخلی بمیان خواهد آمد تجار هم داخل در کار میشوند اگر

همراهی از آنها نکنیم که مناسب نیست و اگر همراهی کنیم آن وقت بمردم القاء شبهه خواهند نمود و درباریان میگویند ما خواستیم قند را ارزان کنیم آقایان مانع شدند و باین بهانه سایر ماکولات را هم گران خواهند نمود و ببهانه نظم شهر و امنیت مردم را نفی و تبعید میکنند پس صلاح در این است که چند روزی در این شهر نباشیم و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوقف و مجاور باشیم. آقایان رأی آقای طباطبائی را صلاح دیده برای آقای بهبهانی هم پیغام دادند که فردا روانه زاویه مقدسه شود سایرین را هم بهمین مقصود پیغام داده آراء همگی بر این قرار گرفت.

روز چهارشنبه شانزدهم شهر شوال المکرم ۱۳۲۳ مطابق سیزدهم دسامبر فرانسه ۱۹۰۵ علماء اعلام طهران بزاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مهاجرت نمودند. آقای طباطبائی بملاحظه تقاضای سید جمال الدین و اینکه امام جمعه حکم بکفر سید نموده بود عین الدوله هم در خیال گرفتن سید بود و تکلیف آقایان هم معلوم نبود لذا سید را سیردند به بنده نگارنده من هم شبانه سید را بخانه یکی از دوستان نقل داده در وقت سحر یعنی نزدیک بطلوع صبح صادق سید را برداشته بخانه خویش وارد نموده در بین راه سرباز و سوار زیادی را دیده که بطرف ارك دولتی در حرکت بودند پس از ورود بخانه سید را در پیرونی جا داده و اسم او را سید احمد گذارده که کلفت و خانه شاگرد ملتفت او نشوند پس از فراغت از پذیرائی سید اول آفتاب برای ملاقات آقای طباطبائی از خانه خارج شده در بین راه به آقای طباطبائی برخوردم که سواره وعده از فامیل خودشان با ایشان و بهزم هجرت روانه بودند مجدداً سفارش از سید جمال الدین کرده و اخفاء ایشان را توصیه فرمودند.

در این مقام چند سطری از حالت سید جمال الدین ذکر کنم آنوقت عودت برشته تاریخ نمایم پس از ورود سید بخانه نگارنده اول از طرف خانه اطمینانی لازم بود عنوان مطلب را این قسم کردم این سید که در پیرونی است مقصر دولت است اگر دولت بداند من او را بخانه خود آورده ام مرا خواهند کشت و خانه را خراب خواهند نمود پس از توصیه باینکه احدی نباید مطلع شود اطمینان قسمی هم بعمل آمد و بقرآن مجید اهل خانه را قسم داده پس از آن چند جلد کتاب عربی و کتاب تاریخ و سه جلد کتاب سه تفنگدار و کتب دیگر را برای سید مهیا نموده لوازم تعیش او را از قبیل غلیان و غیره برایش حاضر و در همان اطاق گذارده درب اطاق را برویش قفل نموده درب پیرونی را نیز مقفل نموده بخانه او رفته پسر و عیالش را که بی نهایت متزلزل بودند اطمینان داده و گفتم اگر ملاقات او را طالبید در اول شب بیائید او را ملاقات کنید بعد از آن مراجعت بخانه نموده تا عصری نزد سید بودم طرف عصر که خواستم بیرون آیم سید التماس کرد دونفر از دوستان مرا که یکی معین العلماء و دیگری مجدالاسلام باشد اطلاع بدهید که گاه گاهی بیایند نزد من پس از آنکه باو گفتم من حرفی ندارم آنها را اطلاع بدهم لکن اگر مطلب کشف شد ربطی بمن ندارد و خود متقبل وضمانت محرم بودن آنان را نمود برای ملاقات این دونفر از خانه بیرون شده. در شهر اقوال درباره سید مختلف بود بعضی میگفتند او را گرفته در محبس دولتی است بعضی میگفتند در خانه امام جمعه او را حبس کرده اند گروهی معتقد بودند که بطرف عتبات عالیات رفته است تا یکماه که سید در خانه نگارنده بود جز

معدودی از آقایان دیگر احدی بودن او را در خانه من نمیدانست یکروز وقت ظهر مجدالاسلام وارد شد و گفت منزل دبیر حضور (قوام السلطنه حالیه) بودم در آنجا مذاکره شد که آقاسید جمال رفته است بعتبات و تلگرافش از قصر آمده است من بدبیر حضور گفتم که با اینکه تومنشی عین الدوله صدراعظم ایرانی نمیدانی سید جمال الدین در کجاست و من میدانم دبیر حضور اصرار کردند من لابد شدم و باو گفتم مکان سید را از شنیدن این واقعه حالت سید و معین العلماء و بنده نگارنده منقلب گردید بنای ملامت را بیکدیگر گذارده علی الظاهر مجدالاسلام هم از کشف و اظهار واقعه نادم گردید گفت خودم این امر را اصلاح میکنم از خانه بیرون رفت نگارنده هم در مقام تعیین مکان و تغییر منزل سید بودم که در اول شب مجدالاسلام معاودت نمود و کاغذی از طرف دبیر حضور آورد قریب باین مضمون :

جناب آقاسید جمال الدین واعظ در همان مکانی که منزل دارید مخفی باشید تا من کار شما را اصلاح کنم و خلعتی برای شما از طرف صدراعظم صادر کنم چه حضرت صدارت از اینکه شما بزایوه مقدسه نرفته اید خوشحال و از شما تایک اندازه راضی میباشد لکن بشرطیکه شما هم التزام بدهید دیگر منبر نروید الی آخره .

بعد از رسیدن این کاغذ اگر چه اندک تسلی برای سید حاصل گردید ولی بکلی خاطرش آسوده نگردید این تفصیل را بنده بزایوه مقدسه اطلاع داده شب بعد جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی از طرف آقایان آمده درشکه آوردند که سید را ببرند بزایوه مقدسه ولی سید جرئت رفتن را نداشت زیرا که جوابداد مرا در بین راه خواهند شناخت اگر یک تیر تفنگ مر اهدف گلوله قرار دادند چه خواهد شد آنچه باو گفتند در درشکه میباشی شب است تغییر لباس میدهی قبول نکرد چند قسم لباس برایش حاضر کردند که بهر طوریکه میخواهد تغییر لباس بدهد قبول نکرد دست انداخت دامن آقا میرزا محمد صادق را گرفته گریه و التماس کرد تا اینکه حضرات از بردن او منصرف شدند چون عده خارج از دوستان خبر شدند که سید در خانه بنده نگارنده است لذا صلاح در تغییر منزل و مکان سید بود باین جهت در یکشب آقاسید جمال الدین تغییر لباس داده بامعین العلماء و بنده نگارنده رفتم در بازارچه کربلائی عباسعلی بخانه یکی از تجار اصفهانی که از دوستان سید بود بورود بآن خانه صاحب خانه رو کرد بمعین العلماء و گفت آقا تو بمن خیانت کردی که بدون اطلاع و خبر مقصد دولت را بر من وارد کردی بنده نگارنده گفت من اصلا با شما آشنائیت ندارم باطمینان این دونفر آمدم و الا نهم مراجعت میکنم و لکن قول بتم میدهم تا فردا شب این آقا را از این مکان ببرم این را گفته و از آنجا برخاسته و بخانه خویش مراجعت نمودم آنشب را بنا و معماری خبر داده که فردا در خانه خود بنائی دارم و صبح را مشغول خرابی عمارت بیرونی شد که از آمد و رفت بنا و عمله و دیگران مردم ملتفت شوند که در خانه من احدی نیست بعض از دوستان را هم اطلاع دادم که سید از خانه من خارج شد اما سید جمال الدین و معین العلماء آنشب را در خانه حاج عبدالحسین اصفهانی بیتوته کرده و تا صبح مورد ملامت و عتاب صاحب خانه بودند روز بعد را هم آنجا توقف کرده در شب دیگر بتغییر لباس رفتند در خانه جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی یکشب و یکروز

را هم در آنجا بسر برده نهایت مهربانی و پذیرائی از طرف میزبان مزبور باین میهمانان محترم بعمل آمد شب سوم را باز مراجعت بخانه نگارنده کردند .

فایده این نقل مکان همین قدر بود که مجد الاسلام و دبیر حضور بعض دیگرانرا یقین حاصل شد که سید از خانه من رفته است بجائی دیگر و در این دفعه در اخفاء سید بیشتر دقت شد .

یک روز صبح بین الطلوعین بزم ملاقات سید از اندرونی وارد بیرونی شدم دیدم سید جمال الدین عمامه بسر گذارده و عبا بدوش از اطاق بیرون آمده در صحن حیاط با رنگ پریده ایستاده و خیلی در حالت قلق و اضطراب است تا مرا دید حالت گریه برایش دست داد و گفت اگر میخواهند مرا ببرند قسمی رفتار کنند که پسر من از خواب بیدار نشود (چون فرزند بزرگش که در سن چهارده سالگی بود و مسمی بمیرزا محمد علی است شهادت پهلوی پدرش میخواهد و سید خیلی او را دوست میداشت نمیخواست بیدار شود و از واقعه موهوم مطلع گردد) پس از استفسار بر حالت سید معلوم شد که در مطبخ که هیزم ریخته بودند خروس و مرغ روی هیزمها بوده هر وقت که خروس میخواسته است صدا بدهد و بال بهم بزند هیزمها بهم میریخته و صدا میداده است سید گمان کرده است که پلیس و مأمور دولت آمده است با من مذاکره و یا مشاجره دارند سید از ترس اینکه فرزندش بیدار شده و خوف عارض او خواهد شد لباس پوشیده ردا و عمامه را بدوش و سر گذارده که تا مأمور وارد شود سید با او روانه شود چون این حالت سید را دیده او را تسلی داده و سوگند برایش خوردم که احدی نبوده و خیالی درباره اش نیست . (چون این حالت را خود سید در بالای منبر ذکر میکرد لذا نگارنده در این تاریخ نوشتم و الا حالت ترس و خوف سید بیش از این بود که بتصور آید) دو روز قبل از مراجعت مهاجرین از زاویه مقدسه بر حسب خواهش خود سید مجد الاسلام را اطلاع داده در یکشب بنده و مجد الاسلام و معین العلماء سید را برداشته بردیم بخانه خودش شب را با هم بودیم روز بعد سید را برداشته بردیم بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) و تسلیم آقایان نمودیم که در تاریخ مرقوم شده است .

خلاصه آقایان علماء بزایه مقدسه مهاجرت نموده این هجرت را هجرت صغری گویند و اسامی رؤسای مهاجرین از این قرار است : آقای بهبهانی با فامیل خود ، آقای طباطبائی با فامیل خود ، آقای حاج شیخ مرتضی ، آقای صدر العلماء ، آقا سید جمال الدین افجه ، آقا میرزا مصطفی ، آقا شیخ محمد صادق کاشانی ، آقا شیخ محمد رضای قمی .

عین الدوله حکم کرد التزام از کسبه و اصناف گرفتند که بازارها را نه ببنند و هر کس که دکان خود را باز ننمود دکانش را خراب کنند و سرمایه او را بیغما ببرند و یکی دوتا ازد کاکین را هم تاراج نمودند فلذا مردم ترسیده د کاکین را باز نمودند . دم دروازهها سرباز و فراس ایستاده بعضی را مانع شدند از رفتن بزایه مقدسه آقا سید جمال الدین افجه داماد حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل که اعلم علمای نجف است و خود آقا سید جمال الدین سیدی است مسن و محترم رسید دم دروازه سربازها جلو کالسکه ایشانرا گرفته مانع عبور شدند که آدم آقا دست بشش لوله برده و یک دوتیر بهوا خالی کرد سربازها عقب رفتند کالسکه چی شلاق کشیده هی باسبها کرد اسبها کالسکه را برداشته و باندک زمانی

رسیدند بزائیه مقدسه . جناب آقا سید احمد طباطبائی رسید دم دروازه درشکه ایشانرا نگاهداشته دم قهوه‌خانه توقف کردند دراین اثناء آقا شیخ عبدالرحیم نوه صاحب فصول که از علماء اصفهان بود رسید ایشانرا هم نگاهداشته درشکه‌چی آقا سید احمد خواست درشکه را حرکت دهد که دراین اثناء کالسکه جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید سر بازها جلو کالسکه را گرفته جنابش مشغول گفتگو و مذاکره بود که درشکه آقا سید احمد بحرکت آمده تا سر بازها خواستند ملتفت شوند که درشکه مسافتی طی کرده بود دراین بین آقا شیخ مرتضی مدیرالذاکرین سواره رسید سر بازها دست بچوب و چماق کرده اورا مشلق و مضروب نموده دم دروازه هنگامه برپاشده نزدیک بود که سرایت بیزار کند و بازار بسته شود که از طرف عین الدوله ناسخ حکم اول رسید که کسی را مانع نشوند هر کس میخواهد برود مختار است چون منع برداشته شد بر تگری عوام افزوده عده از عوام الناس بخیال افتادند که بریزند در سر مقبره آقا پدر امام جمعه و بی احترامی و جسارتی بآنجا کنند و درودیوار و مرقد مطهر را ملوث کنند و انتقام پسرا ازیدروجد بگیرند لکن عقلاء و دانشمندان بآنها رسانیدند که این حرکت عقلانی نیست و آنها را مانع شدند .

درواقع عوام یعنی اشخاص جاهل از اقدام باینگونه اعمال مضایقه ندارند چنانچه در واقعه کرمان با شیخیه طرف شدند مسجد آنها را ملوث کردند و در همین ایام در مسجد شاه عرشه منبر امام جمعه را نیز ملوث کردند بطوریکه واعظ بیچاره لباسش ملوث گردید اگر عقلاء مانع جهال نشده بودند مقبره سید محترمی را خراب میکردند چنانچه در استبداد صغیر قبر مرحوم سید عبدالحمید را خراب کردند و بامر امیر بهادر بدن سید و استخوانهای او را از قبر در آوردند بعقیده بعضی سوخته و بعقیده گروهی در مزبله ریخته (در ترجمه تاریخ پروفیسور براون که مترجم آن فاضل معاصر آقامیرزا احمدخان مترجم گمرک بنادراست چنین نوشته است نعش سید عبدالحمید را در مسجد جامع دفن کردند ولی پس از آنکه مجلس را بحکم شاه خراب کردند نعش سید عبدالحمید را سوزانیده و بدن حاج سید حسین را بمزبله ریختند) .

اول مدرسه که طلاب آن مهاجرت نموده و از یاری و معاونت آقایان علماء امتناع ننموده و در این هوای سرد و برف زحمت و مشقت را بر خود همواره نموده مدرسه صدر بود که بقدرسی نفر از طلاب آن رفتند بزائیه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام بعد از آن طلاب مدرسه دارالشفاء که در قرب مدرسه صدر و نزدیک بخانه امام جمعه بود مهاجرت نمودند .

با آنکه ریاست این دو مدرسه با امام جمعه بود طلاب از معاونت آقایان مضایقه نکردند سایر مدارس و طلاب که دیدند این دو مدرسه با آن خصوصیت و بستگی به امام جمعه اینگونه فتوت نموده و برای تحصیل حریت و آزادی از جان خود گذشته آنها را درسها را تعطیل کرده از اهل منبر هم عده زیادی به آقایان ملحق شده لکن از طایفه تجار معدودی رفتند و اکثر در خانهای خود چپیده و یابگوشه خزیده مجمل در اندک زمانی متجاوز از دوهزار نفر جمعیت از علماء و سادات و طلاب و اهل منبر در زائیه مقدسه جمع شدند و روزها جناب حاج شیخ محمد واعظ و جناب حاج شیخ مهدی واعظ در بالای منبر نطق و موعظه میکردند .

مخارج این حوزه را دونفرو کیل خرج بودند یکی حاج محمد تقی بنکدارویکی دیگر برادرش حاج حسن که این دو برادر متقبل شدند مخارج آقایانرا بدهند ازهرجا که پول میرسید جمع براین دونفر برادر میشد .

(پروفسور براون در تاریخ خود مینویسد در مدت تحصن مردم در شاه عبدالعظیم (ع) میرزااعلی اصغر خان صدراعظم قدیم سی هزار تومان بآنها داد) لکن آنچه نگارنده دیده و دانسته است این است که مخارج نهار و شام و ضروریات یومیه از قبیل غلیان و سیگار و چاق و چای با تجار بود که نزد این دو برادر مزبور جمع میشد و آنها هم خرج میکردند و آنچه از خارج میرسید اگر جزوی بود باز جمع بر دوو کیل خرج میشد و هر گاه کلی بود بین آقایان تقسیم میشد چنانچه پول سالارالدوله را که بتوسط حاج ملک المتکلمین تقسیم شد چهار صد تومان به آقای طباطبائی رسید و نیز پول اعتصام السلطنه و رکن الدوله و امین السلطان و غیرهم بین آنها تقسیم شد بلی آقا شیخ عبدالرحیم نوه صاحب فصول مدعی بود که من در این مدت از احدی پول نگرفتم جز یک شصت تومانی که از طرف آقای طباطبائی برای مخارج داده شده بود .

باری کار مهاجرین روز بروز در ترقی بود و بر عده آنها افزوده میگردد در ایام پنجشنبه و جمعه یک خروار برنج صرف آنها میشد یک روز جمعه بنده نگارنده و مجد الاسلام بعزم دیدن و زیارت حضرت عبدالعظیم رفتیم مجد الاسلام رو کرد به آقای بهبهانی و گفت ما تصور میکردیم که شما زمستانی را در اینجا بسختی خواهید گذرانید و بعد براحتی و بزرگی خواهید رسید لکن حالا معلوم میشود که از همین امروز به آجیل رسیدید چون آقای طباطبائی مسبوق شده بود که مجد الاسلام بعض اخبار را به اجزاء عین الدوله رسانیده است لهذا آهسته بمجد الاسلام فرمود برای اطلاع برفیقت خوب دقت کن و بین همه قسم آسودگی و راحت و مخارج مهیا است قوه ماندن تا یکسال را مهیا کرده ایم مجد الاسلام عرض کرد من مخصوص بعض اخبار را راپورت میدهم که باعث قوت شما و ضعف طرف است لکن دیگران اخباری را اطلاع میدهند که باعث توهمین شما خواهد بود بهر جهت آقایان از مجد الاسلام ظنین شده و بنکارنده سفارش کردند که سید جمال الدین را یا روانه بزایوه دارم و یا مکانش را از مجد الاسلام پنهان کنم لکن نگارنده بمجد الاسلام اطمینان داشت و میدانستم اخباری را که راپورت میدهد فقط بدیبر حضور خواهد بود اوهم مجد الاسلام را شناخته است .

بعد از هجرت صفری امام جمعه دیدن کرد از حاج شیخ فضل الله و باهم تجدید اتحاد نمودند مدرسه خان مروی که از مدارس معتبر طهران است و متولی شرعی آن جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی است این ایام بتصرف امام جمعه درآمد یک روز امام جمعه و حاج شیخ فضل الله طلاب را در آن مدرسه دعوت نموده شیرینی و شربت صرف نمودند خطبه و خطابه قرائت نمودند آقا سید صالح کرمانشاهی در بالای منبر دستخط شاه را که مدرسه را واگذار به امام جمعه فرموده قرائت نمود نقیب السادات هم نطقی مفصل کرد و کار امام جمعه بر حسب ظاهر بالا گرفت .

دختر شاه را که زن موقر السلطنه بود و بجبر و قهر و حکم و لیبعهد و مأموریت سعید السلطنه رئیس

نظمیه ولیعهد طلاق او را در محضر حاج شیخ فضل الله گرفته بود و چهل هزار تومان بموقر السلطنه دادند در مقابل این زن و تاکنون بدون شوهر مانده بود واحدی اورانگرفته بود این ایام امام جمعه آن زن را بمقد خود در آورد و امام جمعه دامادش گردید مدرسه مروی راهم متصرف شد.

مسجد خازن الملك را که تا این ایام در تصرف حاج شیخ مرتضی بود و امامت آن مسجد هم بامعظم له بود و اگذار به آخوند ملا محمد آملی نمود مقدسین که اعتقاد و حسن ظنی به آخوند مزبور داشتند چون دانستند که تصرف آخوند در مسجد بغیر اذن حاج شیخ مرتضی و برخلاف قانون اسلام میباشد نماز خود را اعاده نمودند و عقیده شان درباره آخوند سلب شد زنود هم از گوشه و کنار عوام را ملتفت کرده که این آخوند ریاست طلب و منافق میباشد کار بجائی رسید که آخوند امام جماعت که هیچ زمانی کمتر ازدویست الی سیصد نفر مامومین او نبود بیکی و دونفر از بستگانش رسید لدامسجد راترك نمود و نماز جماعت را موقوف کرد.

وضع مساجد تغییر کرد مردم دانستند که رؤسای اسلام و علماء حقه آنانی بودند که مهاجرت نمودند بزایه مقدسه ، مسجد شاه که در اقتدای به امام جمعه مردم برای جانزاع و مشاجره مینمودند خالی ماند واعظی مانند سید جمال الدین از میان رفته در جای او سید صالح کرمانشاهی نشسته همان اندازه که سید جمال الدین محبوب القلوب و منظور خلق بود این سید صالح مبعوض و مطرود در نزد آنها بود مردم متنفر از منبر و موعظه او بودند حتی آنکه يك نفر از عوام رفته بود در عرشه منبر نجاست ریخته بود بیچاره واعظ در وقت نشستن در روی منبر دست و لباس او ملوث گردیده باری مامومین امام جمعه از اقتداء بامام منصرف شده و منحصر گردید بآدمهای شخصی و چند نفر آخوند قاری و بعض اجزاء و حاشیه نشینان مجلس او هر چه بر اقتدار و جمعیت مهاجرین افزوده میشد از شئون امام جمعه و شیخ فضل الله کاسته میگردد و در دربار دولت هم نفاق بین رجال و درباریان بعد کمال رسیده بود میرزا نصر الله خان مشیر الدوله و دو پسرش مشیر الملک و مؤتمن الملک و ناصر الملک (نایب السلطنه حالیه) و امیرخان سردار (امیر اعظم حالیه) و بعضی دیگر باطناً و قلباً با آقایان همراه بودند و مستعد برای تبدیل سلطنت استبدادی بسلطنت ملی . شاهزاده عین الدوله صدراعظم ایران روز بروز بر تکبر و تبختر او افزوده میگردد که اگر مظفر الدین شاه مانع نبود در یک روز همه علماء و سادات طهران را معدوم مینمود در این اثناء امری اتفاق افتاد که باعث قوت آقایان وضعف شیخ فضل الله و امام جمعه گردید و آن مهاجرت آقامیرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله و ملحق شدن او به آقایان بود آقامیرزا مهدی مزبور با پنجاه نفر از طلاب مهاجرت نمود این آقا زاده اگر چه جوان است ولی بافضل و زهد از اول تحصیلش طریق آقا زادگی را متروک و بطرز فقر و طلبگی حرکت میکرد و نفوذیهم در محله سنگلج و اطراف خود داشت زیرا که از آقا زاده هائی بود که اذیت و آزارش باحدی نمیرسید و هیچوقت ملاحظه آقا زادگی و شئون پدری را نمینمود و یکقدم برخلاف شرع بر نمیداشت این موافقت با آقایان و مخالفت پدر حقانیت مهاجرین را ظاهر میساخت بملاوه از نطق و قدح مخالفین ذره کوتاهی نکرد (بعضی از مردم کومه نظر بر آقامیرزا مهدی ایراد وارد میساختند که چرا مخالفت پدر را نمود ولی

عقلاء و دانشمندان میدانند که لذت حریت و نوعیت مقدم بر ملاحظهٔ بدریست در مقام صیانت وطن و دیانت آدمی از پدر و اولاد بلکه از خود باید گذشت (باری بفاصلهٔ بیست روز عموم ائمه مساجد و علما و سادات و طلاب و بعضی از تجار ملحق شدند با آقایان ایام جمعه در صحن و حرم و مسجد جا بر مردم تنگ بود .

عین الدوله دید روز بروز بر جمعیت آقایان افزوده میشود و شاید فتنه بزرگ شود مستمسک بیول شد آنچه را که اول نداد و اگر داده بود شاید بمقصود خویش نایل میشد یعنی امر را بتأخیر میانداخت حاضر بدادنش شد بو عدو وعید و بیغام زید را بین عمرو را ملاقات کن از آنجمله بیغام به آقای طباطبائی داد که بیست هزار تومان بشما میدهم بیائید شهر مثمر نمیشد (نگارنده از شخص آقای طباطبائی شنیدم که عین الدوله بیست هزار تومان بمن میداد که از آقاسید عبدالله کناره کنم) .

از این تشبث هم مایوس شده در خیال تبعید ونفی رؤساء بر آمده سالار اسعد را با چند نفر سوار و یکدسته سرباز فرستاد در حضرت عبدالعظیم که علی الظاهر مأمور بودند بحفظ و حراست آقایان یگروز که هوا در شدت سردی بود امیر بهادر جنگ با دویست نفر سوار و چند کالسکه و گاری وارد بزایوهٔ مقدسه گردید و در صحن مقدس ورود نمود آقایان و رؤساء راجع نموده که اعلیحضرت شاهنشاه فرموده است من شمارا حرکت داده و با خود بیرم حضور شاه که خود شاه شفاهاً باشماها گفتگو فرماید و مقاصدتانرا بر آورد و منم در انجام مقاصد شما سعی و جاهد میباشم اخلاص و ارادت مرا بسلسلهٔ جلیلهٔ علماء و ذریهٔ رسول و بنی فاطمه خاص و عام میدانند آقایان چون وضع را قسمی دیگر دیده و از مقاصد دولتیان مسبوق بوده. لذا از آمدن بشهر امتناع فرمودند امیر بهادر گفت من مأمورم شمارا از این محل حرکت دهم اگر چه بخراب کردن این گنبد مطهر و اتلاف نفوس منجر گردد و شما میدانید من اطاعت شاه را واجب میدانم جناب آقاسید جمال الدین افجهٔ که از علماء بزرگ بود بنای تغیر و تشدد را گذارد و گفت برای خاطر یک خری که دختر خری میگیرد ما باید کشته و تلف و در بدر بیابانها گردیم مقصود آقاسید جمال این بود که بگوید (برای خاطر یک خری که زن یک خری را میخواهد یعنی امام جمعه که زن موقر السلطنه را میخواهد) سهواً و اشتهاً بجای زن لفظ دختر را اداء فرمود و البته این طور عبارت بشاه بر میخورد امیر بهادر که دید لفظ خرا اطلاق بر شاه کرد لذا متغیر شد و سخن آقا را قطع کرد و گفت سید بی احترامی بشاه میکنی و بد از شاه میگوئی آه من زنده باشم و این سید این طور با آقای من و صاحب من و ولی النعمی من بد بگوید الان یا خود را میکشم و یا این سید را این قدر داد و فریاد کرد که حالت غشوه او را دست داد و بزمین افتاد غلامهای کشیکخانه که این حالت امیر بهادر را دیدند دست بتفنگ ریختند در صحن مقدس و اطراف آقایان پراکنده شده جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی از این وضع و پریشانی حال علماء و ذریهٔ فاطمه درهم رفته یکدفعه بحالت غشوه بزمین افتاد آقایان متوحش شده هر دورا بهوش آورده پس از مذاکرات بسیار بنایشان بر حرکت شروع نمودند بر آمدن بشهر که بعضی از سوارهای کشیکخانه رسانیدند به آقایان که اگر در کالسکه سوار شوید شمارا بشهر نخواهند برد بلکه هر کدامی را بطرفی خواهند برد اول کسبکه مانع از حرکت آقایان

شد آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی بود که آمد جلو پدر را گرفت و گفت من تا زنده باشم نمیگذارم پدرم را بیرید رو کرد بآن بزرگوار و گفت پدرجان کجا میروید ما را میخواهند یتیم کنند ای وای پدرم را یاری کنید سادات طباطبائی اطراف آقازا گرفته طلاب هم که هر کدامی در خیال فرار بودند جمع شده مانع حرکت آقایان شدند طایفه نفریها و خدام حضرت و اهالی شاهزاده عبدالعظیم سینه‌های خود را سپر کرده و گفتند تا ما زنده باشیم نمیگذاریم آقایان را بیرید صدای گریه و ضجه سادات بلند شد زنها ریختند بسرو سینه میزدند هیاهو و صداها بیازار رسید بازارها بسته شد زن و مرد اطراف صحن را گرفته فریاد و اسلامه و وادینه و اشریعتاه از مردم به آسمان میرفت هنگامه برپا شد که تا آنوقت احدی یاد نداشت آقای طباطبائی فرمود من حاضرم آقای بهبهانی را راضی کنید امیربهادر رفت که آقای بهبهانی را بیاورد مردم ریختند و آقای طباطبائی را چپانندند توی حرم آقای بهبهانی هم رفت بتوی حرم و مَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا امیربهادر دید که حرکت آقایان مشکل شد بخیال آنکه شب آنها را حرکت دهد به آقایان گفت من رفتم شما تاشب فکر خود را بکنید بلکه بخوبی امر بگذرد این اخبار بتوسط تلفون بشهر رسید در شهر هم هیاهو و گفتگو در بین مردم افتاد نزدیک بود در شهر بلوای بزرگی حادث شود که از طرف شاه تلفون شد بامیربهادر که متعرض آقایان نشود و مراجعت نماید نگارنده در شهر بود از استماع این خبر رفتم در خانه جناب آقاسید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی دیدم این سید محترم بحالت گریه در روی سجاده افتاده است و دعا میکند و نصرت آقایانرا از خدا درخواست مینماید.

حالت این سید بزرگوار و مرجعیت او و داشتن بعض ادعیه خصوص نسخه صحیح لوح جنة الاسماء و اذن و اجازه در استعمال آن از پدر مرحومش و یا بعض بزرگان معروف و مشهور است. در این واقعه که اورا دل شکسته و گریان و بحال دعایدم نگارنده رایقین حاصل گردید که سلطنت مظفرالدینشاه و صدارت عین الدوله بلکه ریاست قاجاریه متزلزل خواهد شد.

یکی از موقین گوید یک شب وارد شدم بر سالار اسعد و اورا دیدم که مشغول قمار بود باو گفتم تو اهل قمار نبودی چه شده است که در این مکان قدس خود را مشغول باین خلاف شرع و عمل شنیع نمودی بطریق مزاح یا از روی واقعیت جواب داد که آنچه ابن سعد در مأموریت خود نمود از بستن آب و نان بر روی اولاد فاطمه و شکستن قلوب طیبه و طاهره من نیز در این مأموریت خویش بجا آوردم این یک معصیت مانده بود اورا نیز بجا آوردم که در مأموریت خود کوتاهی نکرده باشم.

و نیز گویند کاغذی نوشت به امیربهادر جنگ که من طرف با اولاد فاطمه و ذراری رسول نمیشوم و از نوکری دیوان و این مأموریت خود استعفا میخواهم استدعا میکنم که کسی دیگر را مأمور باین حفظ و حراست فرمائید که از عهده من خارج است.

عین الدوله دید امر مهاجرین رو بترقی است و عمآقرب رشته امور از هم گسیخته خواهد شد و طلاب علوم هم که چند نفری در طهران بودند از این واقعه رفتن امیربهادر مهاجرت نموده به آقایان ملحق شدند فلذا تدبیری نمود و پیغام داد برای آقایان که یک نفر امین از طرف خودتان بفرستید که شفاهاً با

شاه مذاکره نماید و مقاصد تانرا اظهار و عرض کند و از شاه جواب بشنود آقایان هر کس را معین کردند عین الدوله عندر میآورد تا اینکه جناب آقا سید احمد طباطبائی را معین و نزد شاه روانه داشتند مقاصدشان را نیز فهرست نموده با جناب آقا فرستادند. در این مقام عرض میکنم یا طبیعت موافقت نمود و میل و اراده عین الدوله مصادف و مطابق شد با انتخاب آقایان و یا آنکه تبانی و مواطاة در بین عین الدوله و بعضی بود چه عین الدوله همین را طالب بود که آقا سید احمد و کیل آقایان باشد و بهمین جهت حکمیت آقایان رد نموده و قبول نکردند لکن نگارنده بر حسب وظیفه خود در این مقام ناچار است از اکتفاء کردن بآنچه که آقا شیخ مرتضی مدیرالذکرین نوشته است و الان نوشته او حاضر است و بر طبق آن نوشته قسم قرآن یاد کرد که يك کلمه از آن خلاف واقع نیست و نگارنده آن نوشته را با قرآن از دست جناب مدیر گرفته و قول دادم که بهمان نوشته اکتفاء کنیم فلذا عین مکتوب ایشان را بدون تصرف در آن درج مینمائیم و از خواننده تاریخ معذرت میخواهم چه اینگونه نوشتجات را نگارنده بقیمت گزاف خریداری خواهد نمود و در تحصیلش بزحمات کثیره مبادرت مینماید و هذا صورته.

بسم الله الرحمن الرحيم

بدبخت و بدعاقبت ترین خلق از بازار مراجعت میکرد و بیخانه میرفت در کوچه قهوهچی باشی که معروف بیاچنار است آقای آقا سید احمد و دو نفر آقا زاده و جمعی فراراً بحضرت عبدالعظیم مشرف میشدند رسیدند بمن (مدیر روضه خوان) فرمودند بیا برویم بحضرت عبدالعظیم عرض کردم شما قدری آهسته تر تشریف ببرید تا بنده بروم مالم را سوار شوم و بیایم بتعجیل رفته سوار بر اسب شده نزدیک کاروانسرای امیر به آقا رسیدم در خدمت آقا رفتم تا بیرون دروازه دم قهوهخانه پیاده شدند آقا فرمود گفته ام کالسکه بیاورند قدری صبر کنید مشغول چای خوردن بودند که جماعتی از سربازها همه چوب بدست بستک پوشیده آمدند دست آقا را بوسیدند و عرض داشتند خیال دارید کجا بروید فرمودند بحضرت عبدالعظیم سربازها گفتند بیایید خدمت امام جمعه در شهر اگر آقا اجازه دادند آنوقت بروید والا ما موری که نگذاریم شما بروید در این بین آقا سید علاءالدین داماد آقای آقا سید عبدالله (اعتماد الاسلام) با یک نفر دیگر درشکه سوار بودند آمدند دم قهوهخانه از این مطلب مطلع شدند مراجعت فرموده از دروازه دولاب بحضرت عبدالعظیم مشرف شدند چیزی نگذشت آقای آقا میرزا ابوالقاسم با درشکه رسیدند حکایت سربازها را برای آقا نقل کردند آقا میرزا ابوالقاسم متغیر شده بسربازها فرمودند غلط کرده هر کس بشما همچو امری را کرده است بدرشکهچی فرمودند پسر می کن تادرشکه حرکت کرد سربازها از عقب دویدند نزدیک کورهها درشکه را در میان گرفته در این بین کالسکه آقای آقا سید احمد رسید آقا سوار شدند و فرار کردند مدیر هم سوار بر اسب بود میخواست او هم فرار کند که یکدسته سرباز با چوبهای ارجن رسیدند مدیر را میان گرفتند چوب زیادی بمدیر زدند ساعت نقره از بقلش افتاد بردند یکتای کفشش افتاد گم شد آخر اسب همت کرده مدیر را از چنگ دشمن نجات داده او را بحضرت عبدالعظیم رسانید لدیالورد واقع را حضور آقایان عرضه داشت آنها با و دلداری داده و اظهار مرحمت فرمودند آقا میرزا کاظم پسر آقای آقا سید احمد مبلغ شش هزار دینار پول بمدیر داد که کفش از برای خودش

خریداری نماید که یا برهنه نباشد و گفت انشاءالله تلافی ساعت را هم میکنم مدیر مشغول بخدمت گذاری شد .
آقا شیخ مرتضی مدیر در واقع مردانه خدمت کرد به آقایان و طلاب خصوص باهل منبر افسوس که
زحمات و آبروی بیچاره مدیر را بر باد دادند که بعد از این خواهد آمد .

پس از تجدید مطلع و ابتداء بنام خدای تبارک و تعالی والتفات از غیبت بتکلم و یازالتفات از تکلم
بغیبت چنین مینویسد .

خدا را بشهادت گواه میکنیم که آنچه مینویسم صدق است زمانیکه آقایان در حضرت
عبدالمعظم مشرف بودند مدیر در کمال راستی و درستی و خدمتگذاری بطلاب و آقایان بود شب
یکشنبه چهار ساعت از شب گذشته آقای آقا سید احمد مدیر را خواست ایشان بودند و آقا زاده‌ها
و میرزا محمد محرر .

آقا بمدیر فرمود که میتوانی کاری بکنی که عین الدوله ما را از حضرت عبدالمعظم (ع) بخواهد
شاید ماهم مثل دیگران دخلی کرده باشیم مدیر عرض کرد آقایان بنده محبوب القلوب عامه مردم هستم
میتروسم از برای بنده اسباب بدنامی فراهم بیاید دیگر آنکه مراد راهی میفرستی که چاه عمیقی در این
راه هست تمام جانوران از گزنده و درنده در این چاه هستند بنده در این چاه میافتم ناله غریبی بلند میکنم
شما تشریف میآورید که مرا نجات بدهید سوزنی بیای شما فرو میروند بنده را در تمام این مهالك میگذارید
آقا فرمود از تو بعید میدانم همچو گمانی درباره من پیری بهر حال همان شب وقت سحر مدیر را بیدار کردند
که وقت میگردد و مبلغ سه تومان آقا از میرزا محمد محرر گرفتند کرایه درشکه بمدیر دادند و او را بشهر
فرستادند هر کس از مدیر میسرید برای چه بشهر آمده جواب میداد که آمده‌ام از برای آقا پول قرض
کنم مدیر رفت منزل جناب صدر الممالک (متولی باشی حالیه استان رضوی) گفت آقا خیال دارند که
عین الدوله را ملاقات بفرمایند از برای اصلاح کار آقایان آفرین بخوش نفسی جناب صدر الممالک که به
مدیر فرمود فلانکس اگر بجز اصلاح کار آقایان و نفع عموم مردم آقا خیال دیگری داشته باشند من حاضر
نیستم بهمراهی مدیر قسم یاد کرد که جز اصلاح خیال دیگری ندارند صدر الممالک بمدیر
گفت حالا شما بروید يك ساعت بغروب مانده تشریف بیاورید بلکه این امر را بخوبی اصلاح کنم
مدیر هم در ساعت مذکور رفت صدر الممالک با مدیر رفتند منزل امیر علاء الدین خان گروسی مدیر
نماز نخوانده بود در يك اطاق ایستاد بنماز خواندن بعد از نماز رفت پیش صدر الممالک دید قوام دفتر
هم آنجا هست ترسید بگوش صدر الممالک بطریق نجوی گفت که قوام دفتر با آقای آقا میرزا مصطفی
خیلی رفاقت دارد میتروسم که این وقعه را بجناب آقا میرزا مصطفی بگویند آنوقت از برای من اسباب
بدنامی فراهم بیاید جناب صدر الممالک از قوام دفتر خواهش نمود که این مسئله آمدن مدیر را بشهر
جائی اظهار ننماید قوام دفتر هم از ترس عین الدوله قول داد که این مسئله را جائی مذاکره نکند باری
شیخ مرتضی مدیر الذاکرین و صدر الممالک و امیر علاء الدین خان هر سه در کالسکه امیر علاء الدین خان
نشسته و رفتند بخانه عین الدوله صدر الممالک تفصیل را برای اعظام الممالک نقل کرد (اعظام الممالک

فراشباشی و پیشکار بلکه جمله الملك عين الدوله بود و شخص بد ذاتی نبود در این اواخر ترقی فوق العاده بهم رسانید) اعظام الممالک خیلی از این مسئله خوشحال شد کمال پذیرائی را از مدیر کرد و گفت حالا عضد السلطان پسر شاه پهلوی شاهزاده تشریف دارند صبر کنید تا ایشان بروند آنوقت من تفصیل را بحضرت و الاعراض میکنم در این بین عضد السلطان از اطاق بیرون آمد با عین الدوله هر دو از باغ بیرون رفتند اعظام الممالک درین راه تفصیل آمدن این سه نفر را از برای شاهزاده ذکر کرد عین الدوله گفت اگر من حالا برگردم خوب نیست حضرات امشب بروند فردا يك ساعت با آفتاب مانده بیایند حضرات مراجعت کردند فردا صبح قبل از آفتاب رفتند در خلوت شاهزاده را ملاقات کردند صدر الممالک گفت آقای آقاسید احمد میل دارند که ایشانرا بطور احترام بخواهید که تشریف بیاورند بین شما و آقایانرا اصلاح بفرمایند الحق جناب صدر الممالک خیلی همراهی با ملت و دلسوزی از مردم کردند عین الدوله گفت من اطمینان بقول مدیر ندارم از کجا که این حرف را آقا گفته باشد مدیر گفت اگر حرف مرا کذب میدانید بهترین است که جایی را معین بفرمائید که خارج از منزل خودتان باشد اعظام الممالک بیاید آنجا آقا زاده های آقا هم تشریف میاورند خودشان مقصود پدرشانرا به اعظام الممالک بگویند تا صدق و کذب من معلوم بشود عین الدوله این حرف را پسندید و این زحمت را بگردن صدر الممالک انداخت چون خانه ایشان دودر داشت بنا همچو شد که قبل از ظهر همانروز اعظام الممالک بیاید منزل صدر الممالک و آقا زاده ها هم بیایند تا یکدیگر را ملاقات نمایند مدیر از خانه عین الدوله بیرون آمده به آقا زاده ها خبر داد که وقایع از این قرار است کمال خوشوقتی از برای ایشان حاصل شد آقا میرزا کاظم و آقا میرزا علینقی و میرزا محمد محرر با مدیر از آن دریکه در کوچۀ فهومچی باشی است رفتند منزل صدر الممالک اعظام الممالک هم از آن دریکه بتکیه منوچهر خان است آمد آقا زاده ها را ملاقات کرد بعد از مذاکرات بسیار معلوم شد که مدیر را خودشان فرستاده اند و از طرف آقا آمده است آقا زاده گان در خصوص آمدن آقا اصراری داشتند که حکماً باید کالسکه مخصوص شاه را از برای سواری آقا بیاورند در این باب گفتگوی زیادی با اعظام الممالک کردند آخر بنا شد که کالسکه عین الدوله را با اسم کالسکه شاه از برای آقا ببرند کریم خان اکرم نظام راهم معین کردند که او برود عقب آقا اعظام الممالک ده تومان در همان مجلس بمیدر داد که این پول را شما کرایه درشکه بدهید و بروید حضرت عبدالعظیم به آقا اطلاع بدهید و بگویند که مهیا بشوند از برای تشریف آوردن باری آقا از حضرت عبدالعظیم حرکت فرمودند بقصر دوشان تپه (مقدمات انتخاب جناب آقا سید احمد از طرف آقایان دیده شده بود چنانچه در تاریخ ذکر شد و بعد از این هم خواهد آمد) چون در کالسکه آقا جا نبود مدیر درشکه کرایه نشست شیخ رضای لسان الذاکرین که شاگرد آقا سید محمد گنجه بود او را هم با خودش برد بدوشان تپه وقتیکه مدیر رسید دید آقا با امیر بهادر جنگ خدمت شاه رفته اند عین الدوله تحسین زیادی از مدیر کرد و با او مهربانی و محبت کرد مدیر شروع کرد بمعرفی نمودن آقا زاده ها در حضور خودشان باین طور که آقای آقا میرزا کاظم جوهر قدس و تقوی جز طول دادن نماز و دعای بسططان اسلام و اتابک اعظم کاری دیگر از ایشان ساخته نیست اما آقا زاده کوچک که آقا میرزا علینقی باشد بسیار با جوهر کار کن کار بر وجودشان بمنزله

شمشیر دودمه هندیست همان قسم برنگی دارند در این گفتگو بودند که آقا از پیش شاه مراجعت فرمود با عین الدوله بنای حرف را گذاردند فرمودند اگر میخواهید که آقایان از شما راضی بشوند و بشهر مراجعت کنند باید چند کار بکنید اول آنکه علاوه الدوله را از حکومت طهران معزول بفرمائید دوم آنکه ظفر السلطنه را هم معزول کنید از حکومت کرمان سوم آنکه عسکر گاریچی را چوب بزنید و عزل کنید از راه قم چهارم آنکه يك عصای جواهر نشان بدهید بمن که خودم از برای حاج میرزا محمد رضای کرمانی بفرستم عین الدوله هیچیک را قبول نکرد بعد از صرف شام آقا مراجعت فرمود بحضرت عبدالعظیم شب بعد مدیر درب حرم ایستاده بود که فراش يك پاکت داد بدست مدیر بمهر اعظام الممالک. سر پاکت را باز کرد اعظام الممالک نوشته بود حسب الامر حضرت والا وجود شما در دوشان تبه لازم است مدیر آمد خدمت آقا اجازه رفتن خواست آقا مرخص فرمود و گفت بروید آقا میرزا علینقی در حضور آقا بمدير گفت بهر قسم که میدانی از عین الدوله یولی از برای آقا بگیر مدير جان نبادا بی پول برگردی حسب الامر آقا مدير رفت بدوشان تبه پهلوی عین الدوله شاهزاده بمدير گفت چه خبر داری مدير گفت قربان از آنجائیکه آفتاب طلوع میکند تا آنجائی که غروب میکند تمام دشمن شما هستند و همه بشما بدمیگویند اگر نمیتوانید همه را بکشید لکن میتوانید همه را از خودتان راضی کنید عین الدوله گفت مدیر دیشب همچو بنامد که آقا از سایر آقایان جدا بشود چه شد مدير گفت قربان توقع باین بزرگی اول تهیه آسودگی ایشانرا بفرمائید بعد این تمنارا از ایشان بفرمائید اولاً آنکه آقا مرافقه نمیکند که دخل کند دوم آنکه ملك موقوفه هم در دست ایشان نیست که با آن ملك گذران کنند بعلاوه آنکه آقا در حضرت عبدالعظیم خودشان هزار تومان مقروض شده اند و آقا میرزا علی نقی هم پانصد تومان مقروض شده اند عین الدوله گفت جبران تمام این خرابیها را میکنم هزار تومان نقد بخود آقا میدهم پانصد تومان نقد هم به آقا میرزا علینقی میدهم صد تومان هم بخودت و ماهی صد تومان به آقا میدهم ماهی پنجاه تومان با آقا میرزا کاظم ماهی پنجاه تومان با آقا میرزا علی نقی ماهی بیست و پنج تومان هم بتو خواهم داد.

خواست این پولها را بدهد که مدير از برای آقا ببرد مدير قبول نکرد گفت فردا آقا میرزا علینقی شرفیاب میشود پول را بایشان تحویل بدهید که بدست خودشان رسیده باشد او هم قبول کرد فردا بعد از ظهر آقا میرزا علینقی با مدير رفتند منزل عین الدوله هزار و پانصد تومان اسکناس تحویل آقا زاده دادند صد تومان هم بمدير وعده های سابق هم مکرر شد آقا زاده بعین الدوله گفت خوب است بمدير بفرمائید که به آقا نگوید که حضرت والا پانصد تومان پول بدعا گو مرتحت فرموده اند او هم بمدير سپرد که اظهار نکند آقا میرزا علینقی بعین الدوله گفت قربان آقایان را بنده و آقا راضی کرده ایم که بشهر مراجعت بفرمایند اما چهار نفر نمیگذارند اول آقا میرزا مصطفی دوم آقا میرزا ابوالقاسم سوم آقا میرزا محسن چهارم اعتماد الاسلام داماد آقا سید عبدالله خوب است شما این چهار نفر را با خودتان همراه کنید بنده هم که دست ارادت داده ام آنوقت بخوبی مقاصد خودتانرا انجام خواهید داد (اگر بخوام تمام فرمایشات آقا زاده و وطنخواه ملت پرست را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود) آقا زاده با کمال خوشحالی

ازخانه عین الدوله بیرون آمده بمدیر فرمود خدمت آقا عرض کن که عین الدوله هزار تومان پول داده هشتصد تومان از برای شما صد تومان از برای آقا میرزا علیبنقی صد تومان هم برای آقا میرزا کاظم اگر غیر از این بگوئیم آقا از مسئله یا نصد تومان مطلع میشود مدیر هم قبول کرد آقا میرزا علیبنقی چهل و چهار تومان از آن یا نصد تومان بمدیر داد بقیه پول را خدمت آقا بردند آقا هم پنجاه تومان بمدیر دادند میرزا محمد محرر آقا از این مسئله دلتنگ شده که چه جهت دارد که در این قضیه باید مدیر محرم باشد و دخل ببرد و من بیکاره باشم بامدیر بنای بغل و عداوت را گذارد و بجمعی از دوستان خودش گفت که من باید مدیر را بدنام کنم نمیدانم چه شد که مردمان باهوش از این واقعه مطلع شدند آقا پول را دادند بمدیر که این پول را پس بده بعین الدوله مدیر پول را برد عین الدوله پس نگرفت چند روزی پول نزد مدیر ماند تا آقا پول را قبول فرمود و از مدیر پس گرفتند دو سه روز از این واقعه گذشت یکشب اعظام الممالک و آقا میرزا علیبنقی رفتند منزل مدیر قول و قرار در خصوص جدا شدن آقا سید احمد از سایر آقایان نمودند آقا میرزا علیبنقی فرمود من خدمت آقا میرسم و آقا را راضی میکنم که بشهر مراجعت بفرمایند هر چه آقا فرمودند بشما خبر میدهم .

باری شب جمعه مدیر را از حضرت عبدالعظیم فرستادند بشهر گفتند بعین الدوله بگو که آقا فرمودند کالسکه بفرستید عقب من که بیایم لکن بچند شرط . اول آنکه پنجهزار تومان قرض مرا فوری بدهید دوم آنکه دوست نفر سوار از دوشان تیه همراه من بکنید که مرا بشهر بیاورند و درب خانه را بروی من به بندند از برای آنکه مردم بگویند که آقا را مجبوراً بشهر آوردند .

مدیر وارد شهر شد بباغ عین الدوله که جنب دروازه دوشان تیه است در حالتیکه امیر بهادر جنگ هم پهلوی عین الدوله بود تفصیل را گفت عین الدوله جواب داد که شب جمعه است من از دوشان تیه بشهر آمده ام از برای غسل جمعه چه طور بر گردم بدوشان تیه باری سه از شب گذشته شاهزاده عین الدوله مراجعت بدوشان تیه کرد امر کرد کالسکه چهار سبه بستند پیش خدمت خودش را که صدق السلطان لقب داشت او را همراه مدیر کرد که آقا را از حضرت عبدالعظیم بیاورند آقایان مطلع از این قضیه شده بد گمان شدند که این اسباب چینی خود آقا است آقا باین ملاحظه خودشان تشریف نبردند آقای آقا میرزا کاظم آقا زاده بزرگ را همراه صدق السلطان کرده پنهانی از آقایان فرستادند بدوشان تیه که عذر امشب را بخواهند و از جانب آقا قول بدهند که فردا پس از فرستادن کالسکه خود آقا تشریف بیاورند آقا زاده تشریف بردند و فرمایشات آقا را رسانیدند شام را هم دردوشان تیه صرف فرمودند و از برای خواب مراجعت فرمودند بشهر منزل اعظام الممالک خوابیدند سحر هم در حمام اعظام الممالک وضو گرفته نماز خواندند و بادر شکه کرایه ای اول صبح مراجعت کردند بحضرت عبدالعظیم لکن همه روزه بتوسط کاغذ دستور العمل بمدیر میدادند که چه بکن و چه بگو که عین کاغذها بخط و مهر جناب آقا میرزا علیبنقی موجود است (که نگارنده بچشم خود بعض از آن کاغذها را دیده) .

میرزا محمد محرر بواسطه عداوت با مدیر تمام وقایع را در حضرت عبدالعظیم با اسم مدیر بیچاره شهرت داد و او را بد نام کرد که مدیر هم از ترس آبرو و جانش آمد بشهر در منزل کربلائی جواد سمسار بسراج آخوند سمسار متحصن گردید و پناه باو برد بواسطه آنکه جواد محل وثوق حجة الاسلام

آقای آقامیرزا سید محمد بود بعد از فکرهای زیاد آخر عریضه بحضور آقای آقا سید احمد نوشت و در آن عریضه تمام دستورالعملهای خود آقا و فرمایشات ایشانرا که باو امر فرموده بودند و او را بچه قسم فرستاده بودند نوشت در پاکت گذارد سر پاکت را نجسبانیده بجواد سمسار گفت این کاغذ را ببر بحضرت عبدالعظیم بده با آقای آقا میرزا سید محمد بخوانند و از مظلومی و بیگناهی من مطلع بشوند بعد سر پاکت را بجسبان ببر خدمت آقای آقا سید احمد شاید این خیر را که آقا بدست خودشان بالا برده اند دوبرته پائین بیاورند . ندانم چه شد بعضی همچون نقل کردند که جوادیك رأس یعفور و پنجاه تومان پول از آقا سید احمد گرفت و کاغذ را به آقای آقامیرزا سید محمد نشان نداد و بدبخت مدیر را نگذارد که از اتهام بیرون بیاید شب همانروز آقامیرزا علینقی بشهر آمدند مدیر را بخانه خود برده او را دلداری داد که مانلافی این بدنامی را خواهیم کرد بشرط آنکه شما جایی این مطلب را اظهار نکنید که اسباب بدنامی ما میشود فردا صبح دوبرته مدیر را بردند بحضرت عبدالعظیم چیزی نگذشت که تمام آقایان بشهر مراجعت فرمودند باز توسط مدیر همان ماهانه را که عین الدوله برقرار کرده بود از برای آقا فرستادند صد تومان خود آقا پنجاه تومان آقامیرزا کاظم پنجاه تومان آقامیرزا علینقی بیست و پنج تومان خود مدیر بعد از چندی آقا زاده آقامیرزا علینقی بامدیر بی مرحمت شده او را از پناه خود دور ساخته بعین الدوله هم گفت که ما او را از اداره خود خارج ساختیم از امروز بیعد امین مامیرزا محمد محرر است و شیخ رضای لسان الذاکرین . باین جهت بیست و پنج تومان مدیر را در حق شیخ رضای لسان الذاکرین برقرار فرمودند و سی تومانهم از برای میرزا محمد محرر برقرار کردند مدیر هم از خرمای بغداد وهم از حلوای بصره محروم شد .

از قرار معلوم مدیر بی تقصیر بوده و در این قضیه مظلوم واقع شده است بجهت اینکه خدمتهای نمایان به آقایان کرده بود در هر حال آنچه بنده میدانم از ماه ذی القعدة ۱۳۲۳ تا ماه رجب المرجب ۱۳۲۴ ماهی دو بیست و پنجاه تومان بتوسط میرزا ابوالقاسم نو کر شخصی اعظام الممالک که برادرزن آقامیرزا علینقی بود همه ماهه با اداره آقا میرسید و جهت تأخیر افتادن امر مشروطیت بواسطه وجود محترم آقا زاده بود زیرا که آنچه در خلوت در خصوص عدالتخانه و مشروطیت صحبت میداشتند آقا میرزا علینقی بتوسط میرزا محمد محرر و شیخ رضای لسان الذاکرین بعین الدوله میرسانیدند . صورت کاغذیکه جناب آقا میرزا علینقی برای مدیر نوشته اند : (عنوان سر پاکت) خدمت جناب مستطاب زبدة الواعظین دوست محترم مکرم آقای مدیر مشرف باد .

(عنوان کاغذ) فدای تو دوست عزیز مهربان - از قرار مذکور دیشب را مشیر السلطنه و حاج ملک آمدند ولی هنوز حرفی و صحبتی نزدند شما تحقیق فرموده قبل از آنکه بما اظهار نمایند که مقصود چیست بما اطلاع بدهید دیگر آنکه جناب اعتماد التولیه خیال دارند امروز یا فردا حضور حضرت اشرف مشرف شود سر کار البته زود رفته خدمت جناب اجل آقای اعظام الممالک رسیده بایشان بگوئید مبدا مطالب محرمانه ما را به اعتماد التولیه بگویند و بحضرت اشرف هم برسانید که مقصود اعتماد التولیه اینست که مطالب محرمانه ما را بفهمد با خبر باشید که اگر بروز کنند تمام ما مفتضح هستیم دیگر مختارید . دیگر آنکه منهم اینجا تا به بینم که مشیر السلطنه و حاج ملک چه صحبت میکنند و خودم عصری خدمت شما میرسم جایی نروید

عصری که من شمارا به بینم ولی الان بروید منزل جناب اعظام الممالک و مطالب مرقومه را بایشان حالی کنید و مسئله که بنا بود اقدام شود که آقا صلاح دانستند و شما رفتید که صحیح کنید معلوم نشد اعلانات را البته ملاحظه فرمودید که چه نوشته‌اند باخبر باشید زیاده عرضی نیست (علینقی الحسینی الطباطبائی) حضرت حجة الاسلامی مدظله سلام می‌رسانند چنانچه آقامیرزا محمدحسین را شما چیزی بی‌رسد درباب پول یاغیره که خیال شما چیست ابدأ حرفی نزنید و ابراز نکنید که قافیه را خواهید باخت و مقصود او این است که یکدستی بزند با خبر باشید و از قول من خدمت جناب اعظام الممالک سلام برسانید و بگوئید ما در خدمت خود مشغولیم و شما هم درباب مسئله وزیر دربار اقدام کنید ملتفت باشید اگر خواستید بمیرزا محمد حرفی بزنید بگوئید اتایک پول دادند و آقا پس دادند. (تمام شد مکتوب مدیرالذاکرین) المهده علی الراوی .

رشته تاریخ ما آنجا بود که آقایان جناب آقا سید احمد را منتخب نمودند و مقاصد خودشان را فهرست نموده فرستادند حضور شاه که از آن جمله عزل عین الدوله بود از صدارت ایران جناب آقا سید احمد وارد بر عین الدوله شده فهرست آقایان را دادند بعین الدوله که گذارد در بغل خود و بتوسط امیر بهادر به اعلیحضرت عرض کرد که آقایان بعضی مستدعیات دارند که بر آوردن آنها ضرری بدولت ندارد شاه فرمود بسیار خوب یک مجلس با هم بنشینید و مقاصد آنان را بر آورده نتیجه را بعرض ما برسانید امیر بهادر که همراه آقا سید احمد رفته بود حضور آمد نزد عین الدوله و فرمایش شاه را ابلاغ نموده عین الدوله متقبل شد انجاء مستدعیات آقایان را .

باری نتیجه این حکمیت و توسط آقا سید احمد بین دولت و آقایان راجع و عاید دو کس گردید اول عین الدوله که عزل او که منظور و اهم مقاصد آقایان بود از بین رفت و خود عین الدوله متقبل گردید که مستدعیات آقایان را بر آورده نماید و با آنها همراهی نماید دوم عاید جناب آقا سید احمد گردید که با عین الدوله همراه شد و دیگر از طرف او اظهار کدورتی نشد بلکه عین الدوله خواهش نمود از معزی الیه که خوب است شما از همین جا (دوشان تپه) بروید بشهر و تلفون کنید که آقایان بروند شهر و در شهر یک مجلس می‌نشینیم از جهت مقاصد و مستدعیات مذاکره مینمائیم جناب آقا سید احمد جواب گفت رفتن من بشهر موجب سوءظن آقایان خواهد گردید و نخواهند آمد پس بهترین است که بروم بحضرت عبدالعظیم و آنانرا راضی نموده عودت دهم اتابک قول و همراهی و معاونت از آقا گرفته پس از اطمینان آقا را روانه نمود جناب آقا که وارد بر آقایان شد مذاکره و گفتگوارا طوری نمود که آقایان بدگمان شده و قرارداد ایشان را قبول نکرده و همگی تجدید عهد نموده و هم قول شدند که تا عین الدوله را از صدارت معزول نکنند مراجعت نمایند .

در این ایام جاسوسان عین الدوله متوالیاً اخبار را باو می‌رسانند امام جمعه برای آقایان بیغام داد که اشخاصی که محرم اسرار شما میباشند و شبها لحاف روی شما میاندازند برای من اخبار را میاورند پس مطمئن باین دوستان خود نباشید و بیائید بشهر تا من واسطه شوم نزد دولت که مقاصد شما را بر آورند آقایان درباره مدیرالذاکرین شیخ مرتضی روضه‌خوان ظنین شده او را از خود دور کرده و

در باره دیگرانهم وضع را تغییر داده و هر کس را بمجالس سرّی خود راه نمیدادند. از باب حل و عقد آقایان یعنی آنهاییکه مقاصد را پیشنهاد آقایان میکردند چند نفری معدود بودند که از آنجمله جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی و جناب آقا میرزا محسن و جناب آقا میرزا مصطفی و جناب اعتمادالاسلام بودند جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی هم در شهر بتحریرك ملك المتكلمين چند مجلس سفیر عثمانی را ملاقات نموده و سفیر را راضی نمود که واسطه در صلح باشد و مذاکراتی که با سفیر عثمانی کرد بتوسط پسر خود حاج میرزا علی محمد که او هم از علماء و سادات محترم اصفهان بود و در طهران متوقف برای آقایان بیغام داد و چندین دفعه بین آقایان و سفیر عثمانی رسول واقع شد تا آنکه بتوسط این چهار نفر و مساعی مشارالیه مستدعیات آقایان روی کاغذ آمده نزد سفیر فرستادند و آن از قرار تفصیل ذیل است :

صورت مُستدعیات اُولیّه مهاجرین

اول - نبودن عسکر گاریچی در راه قم - چه امتیاز راه با این شخص بود موقتاً که گاری و دلبران و درشکه متعددی در این راه راه انداخته بود و با مردم نهایت بد سلوکی را مینمود آقایان علماء قم از کارهای او بصددا در آمده بودند لکن کسی بعراض آنها گوش نمیداد از این جهت آقایان قم متمسک بعلماء طهران گردیده و با آقایان طهران معاهده کرده بودند که هر اشاره که از طرف آقایان بشود آنان اجراء دارند و عمل نمایند باین جهت آقایان طهران هم عزل عسکر را جزو مستدعیات خودشان نوشتند برای خاطر قمیین .

دوم - مراجعت و معاودت دادن حاج میرزا محمد رضای کرمانی را که در جلال آباد رفسنجان منفی و مبعّد بود محترماً و مجتلاً بکرمان چه از زمانیکه واقعه کرمان اتفاق افتاده بود الی این ایام مشارالیه در رفسنجان توقف نموده بود و دولت مانع بود که عودت بکرمان نماید لذا معاودت دادن او را بکرمان جزء اهمّ مقاصد و مستدعیات قرار داده بودند .

سوم - برگرداندن مدرسه خان مروی را بجناب حاج شیخ مرتضی چه که تولیت این مدرسه با جناب معظم بود و از اتفاق واقعه مسجد شاه عین الدوله دستخط صادر کرد که تولیت مدرسه با امام جمعه باشد و موقوفه را بتصرف امام جمعه داد باین جهت یکی از مستدعیات آقایان برگشتن مدرسه و موقوفه بود بتولی شرعی آن .

چهارم - بنای عدالتخانه ای در ایران که در هر بلدی از بلاد ایران يك عدالتخانه برپا شود که بعراض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و بطور عدل و مساوات رفتار کنند .

پنجم - اجراء قانون اسلام در باره آحاد و افراد بدون ملاحظه از احدی .

ششم - عزل مسیونوز از ریاست گمرک و مالیه دولت .

هفتم - عزل علاء الدوله از حکومت طهران .

هشتم - موقوف نمودن تومانی دهشاهی کسری موجب و مستمریات مردم را که یکسال است

قرار گذارده بودند که صاحبان موجب تومانی دهشاهی بدهند به اجزاء صندوق مالیه .

جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی دومسئله را مدعی بود اول آنکه آقایان عازم بودند که تومانی دهشاهی را مخصوص بطبقه علماء و طلاب و سادات قرار بدهند من پیشنهاد کردم و گفتم که این خواهش را تعمیم دهند . دوم آنکه بنای عدالتخانه در عداد مستدعیات نبود و چون سفیر عثمانی گفت اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد من توسط در صلح میکنم والا اگر مستدعیات شخصیت داشته باشد من اقدام نخواهم نمود لذا من ملحق نمودم بنوشته آقایان تأسیس عدالتخانه را تا سفیر قبول کرد (رجوع به کتاب ایشان شود که در شرح حالات و زندگانی خویش نوشته اند) .



حاج میرزا یحیی دولت آبادی

مؤید فرمایش ایشان آنکه در شب آخر که آقایان روز بعد را معاودت نمودند جناب آقا میرزا محمد صادق طباطبائی بمعی خود جناب آقا سید اسدالله مکتوبی نوشته و مزده و عده تأسیس عدالتخانه را داده بود و تا آنوقت این لفظ رسماً و علناً بر زبانها جاری نشده بود لکن نگارنده قبل از این واقعه کرا را خدمت آقای طباطبائی رسیده و این مقصود خود را اظهار میفرمودند حتی آنکه در آن شبی که

آقایان از مسجد شاه رانده شده و در خانه آقای طباطبائی جمع شده بودند جناب حاج شیخ مرتضی از آقای طباطبائی استعلام نمود که تکلیف چیست جنابش فرمود مقصودی که داشتیم جلو میاندازیم و نیز اشخاصی که دور آقایان را در معنی داشتند مقصودی جز این نداشتند پس جمع بین قول آقای دولت آبادی و قول دیگر باین قسم میشود که در عریضه که آقایان بتوسط سفیر عثمانی بشاه عرض کرده بودند این استدعا را ننوشته بودند و جناب حاج میرزا یحیی نسیان آقایان را متذکر شده و آنانرا متذکر نمود که بنویسند بهر جهت زحمات جنابان حاج میرزا یحیی و حاج میرزا علی محمد برادرش در این موقع بی نهایت مفید افتاد چه پس از تنقید عریضه آقایان سفیر عثمانی فهرست مستدعیات آقایان را در پاکت رسمی گذارده و ایفاد حضور اعلی حضرت مظفر الدین شاه داشت جناب میرزا نصر الله خان مشیر الدوله وزیر امور خارجه پاکت سفیر را در حضور شاه باز نموده و قرائت نمود عین الدوله از این تدبیر آقایان منفعل گردید چه تا این وقت شاه اطلاع نداشت که مقصود آقایان چیست و تظلم و هجرت آنان از برای کیست اعلی حضرت فرمود جواب سفیر را بنویسید که مقاصد آقایان را بر آورده و آنها را محترماً عودت خواهیم داد و شفاهماً هم بعین الدوله فرمود البته آقایان را محترماً عودت دهید عین الدوله عرض کرد اطاعت میکنم لکن عودت آنان موقوف است بر مقدماتی که همین دوسه روزه بعمل خواهد آمد .

در ایام تحصن آقایان حاج ملك التجار که در آن ایام اعتباری داشت بزم حرکت دادن آقایان رفت بزایوه مقدسه دیگر معلوم نشد عین الدوله او را فرستاد و یا خودش داوطلبانه عودت آقایانرا تقبل نمود بهر جهت رفتن ملك سودی نکرد چه هر وقت اراده کرد آقایانرا در خلوت ملاقات کند طلب حاضر شده و مذاکرات علمی فرصت تکلم باو نمیداد و اگر هم تکلمی میکرد لایسن و لایغنی لذا خائباً و خاسراً مراجعت نمود .

عین الدوله حکومت موقتی زایوه مقدسه را واگذار نمود به برادر زاده خود امیر خان سردار (امیر اعظم) آقایان ملتفت شدند که امیر خان سردار برای حکومت زایوه مقدسه نیامده است بلکه ضمناً مقصود دیگری دارد لذا نه دیدن از او کردند و نه او را بمجلس خود دعوت نمودند . امیر خان سردار دید که اگر کار بهمین طریق بگذرد مقصودش حاصل نخواهد شد لذا از راه صداقت و درستی و راستی . چنانکه شیوه او بود درآمد و بیغام داد برای آقایان که من برای این آمدم که شمارا عودت دهم بشهر و اگر اجازه میدهید خدمت رسیده مقاصد را مذاکره کنیم آقایان اجازه داده از آقایان دیدن کرد در مجلس اول مذاکره نشد ولی مرأوده میان او و آقایان بود تا اینکه در یک شب از آقایان دعوتی نموده پس از مذاکرات زیاد به آقایان گفت مگر شما مایل نمیباشید کارتان اصلاح شود آقایان در جواب گفتند البته اصلاح کار را طالبیم امیر خان سردار گفت پس چند نفر از ائمه خود را با من روانه نمائید نزد اتابک و حضوراً باهم گفتگو و مباحثه نمایند آقایان قبول نموده چهار نفر از ائمه خود را معین و روانه شهر داشته اسامی شریفه آنان از اینقرار است : جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی فرزند اکبر و ارشد آقای طباطبائی .

جناب آقامیرزا مصطفی آشتیانی برادر جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد (که در استبداد صغیر شبانه بضر بگلوله شهیدش کردند) .

جناب آقامیرزا محسن برادر جناب صدرالعلماء داماد آقای بهبهانی .

جناب اعتمادالاسلام آقاسید علاءالدین داماد آقای بهبهانی .

بالجمله این چهار نفر سه ساعت از شب چهارشنبه چهاردهم شهر ذی القعدة سنه ۱۳۲۳ مطابق بادهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی وارد شدند بر عین الدوله پس از مذاکرات بسیار قرار شد آقایان مزبور



را در منزل اتابک نگاه دارند و شب پنجشنبه را در همان منزل اتابک توقف نمایند تا اتابک مقاصدشان را بشاه عرض کند .

از قرار مسوع، درباریان بخیال افتادند که این چهار نفر را بطرفی بفرستند و هر کدام را بیک جایی اندازند که هم دماغ آقایان سوخته شود و هم دیگر کسی در اطراف آقایان نماند بهر قصدی که بود امناء آقایان در منزل اتابک بالطوع والرغبة ویا بالاجبار والا کراه متوقف شدند این خبر بزایوه مقدسه رسید آقایان مهاجرین متزلزل و مضطرب شده در شهر طهران طرف عصر خبر منتشر شد که چهار نفر از آقایان را خیال تبعید دارند مردم و کسبه بخیال افتاده بعضی را هم ترس و واهمه گرفت چه هر کس يك بسته ویا خویش و دوستی در زاویه داشت .

حسن اتفاق ویا سوء تدبیر درباریان روز چهارشنبه چهاردهم اعلیحضرت شاهنشاه

امیرخان سردار (امیراعظم)

در خانه امیربهدار مهمان بود نزدیک ظهر آن روز که شاه از کالسکه پیاده شد بکنفرن عریضه جلوشاه بلند کرد گویا آن عریضه را هم صحاباشی نوشته بود و یک عریضه هم در دلان خانه امیربهدار بشاه داده شد (رسم عریضه دادن بشاه این طور بود که متظلم، تظلم و عرض خود را در کاغذی نوشته در معبر شاه میایستاد هر وقت شاه میرسید کاغذ را بآست پلند میکرد بکدفعه فراشها باجوب میدویدند بطرف متظلم آن وقت یاپادشاه ویا صدر اعظم ویا حاجب الدوله صدای میکرد که متعرض عارض نشوید و بکنفرن خدمت میآمد عریضه را میگرفت اگر شاه دیده بود که میگرفت والا بدست شاه نمیرسید و جواب داده نمیشد)

شاه در اول ورودش بخانه امیربهادر که روی صندلی نشست دوعریضه را ازپاکت بیرون آورده بنا کرد بخواندن مضمون هر دو قریب باین مضمون بود :

ای کسبکه تاج سلطنت را بر سر تو گذارده وعصای سلطنت را بدست توداده بترس ازوقتی که تاج را از سر تو وعصا را ازدست بگیریم الخ
ازملاحظه این دو کاغذ شاه درهم رفته ومتفکر شد در آنروزیک کاغذ ازانجمن مخفی بشاه نوشته شد ودیگری را هم صحافباشی نوشته بود .

در این اثناء پیشخدمت وارد شده عرض کرد اعلیحضرتادرشهر بلوالمی بزرگ برپا شده بازارها را بسته ومردم خیال شورش دارند شاه سبب را استفسار کرد جوابداد که سبب توقف امنای آقایان است در منزل اتابک که مردم گمان کرده اند آنها را مجبوراً نگاهداشته اند وخیال تبعید ونفی آنها را دارند درباریان آنچه سعی کردند که بلکه شاه اذن داده بقوه جبریه مردم را ساکت کنند شاه اذن نداد بلکه بیشتر باعث خیال وواهمه شاه شد در این بین سوارهای دولتی حاضر شدند و شاه بطرف ارک حرکت فرمود .

در بین راه زنهای اطراف کالسکه سلطنتی را گرفته بفریادبلند وگریه وزاری میگفتند : ما آقایان وبیشویان دین را میخواهیم ما مسلمانیم وحکم آقایانرا واجب الاطاعه میدانیم عقدمارا آقایان بسته اند خانه های ما را آقایان اجاره میداده اند مجلاً تمام امورمادردست آقایان بوده وهست چطورراضی شویم هلما را نفی بلد وتبعید نمایند. ایشاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانانرا احترام کنند . ای پادشاه مسلمان علمای اسلام را ذلیل وخوارنخواهید . ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس وانگلیس باتوطرف شوندهست کرور ملت ایران بحکم این آقایان جهاد میکنند (در این مقام نگارنده تاریخ مینویسد مرحوم مظفرالدین شاه اگر عاقبت اندیش بود میتوانست جواب بگوید ای رعیت من هر گاه دولتی بخوهد بادولت ایران طرف شود اول قلوب شما را از علماء متنفر میسازد که شما بدست خود یکی را در میدان بدار بکشید و یکی را در خانه خودش درحالتی که روی سجاده نشسته با تیر موذر بکشید و دیگری را خانه نشین و دیگری را مطرود ومردود کنید حاصل آنکه اول علماء ورؤساء دین شمارا بدست خودتان تلف ومعدوم میکنند) باری شاه وارد ارک شد وزیردربار(یعنی امیربهادر) وحاجب الدوله آمدند در بازار آنچه سعی کردند بلکه مردم را ساکت کنند وآرام دهند بلکه بازارها بسته نشود فایده نکرد بلکه مردم درمقام طرفیت برآمده از بدگفتن وفحش دادن مضایقه نکردند حتی آنکه در تیمچه حاجب الدوله یکی از سادات اخوی که مسمی به آقاسید ابراهیم بود با امیربهادر وحاجب الدوله طرف شد که عین الدوله آقایانرا گرفته وخیال تبعید دارد ما مسلمانان باشیم و آقایان در این هوای سرد زمستان در حضرت عبدالعظیم گرفتار صدمه واذیت شماها باشند مجلاً بازارها وسراها تماماً بسته شد علاءالدوله حاکم طهران در خیابانها میگذاشت که دکانهای خیابانها بسته نشود که در خیابان جبانانان نزدیک سبزه میدان رسید بحجره آقاسید ابوالقاسم مذهب دید آقا سید حسن معروف بسید صاحب الزمانی باچند نفری در آنجا مشغول مذاکره میباشند حکم کرد سید بیچاره را از حجره بیرون کشید وگفت ای سید مفسد

آخر کار خودت را کردی و چوب دست خود را بسر و صورت سید کوفتن گرفت بیچاره سید محترم را مشلق و مضروب نمود دکا کین خیابانهم از این سوء تدبیر علاء الدوله بسته شد خبر به اعلیحضرت پادشاه رسید بعین الدوله فرمود البته مقاصد آقایان را اجراء دارید و آنها را تا فردا باید بیاورید بشهر والا من خودم میروم و آنها را میآورم اگر چه عین الدوله فرمایش شاه را اطاعت نمود و تلفون کرد بحضرت عبدالعظیم که شاه مقاصد و مستدعیات آقایان را بر آورده نمود ولی مردم مطمئن نشدند دکانها بسته و شهر بحالت بلوا باقی ماند عده از کسبه هم روانه حضرت عبدالعظیم شدند در واقع حضرت عبدالعظیم و طهران يك پارچه آه و فریاد و متصل بهم گردیده شب جمعه بنده نگارنده و معین العلماء آقا سید جمال الدین را بخانه خودش برده و شب را با او بسر برده صبح زود درشکه سوار و روانه حضرت عبدالعظیم شده در بین راه مردم عوام سید را دیده بطرف درشکه سید ریخته دست و پای آقارا میوسیدند و صدا بسلام و صلوات بلند میکردند و این عبارت را میگفتند (بر دشمن سادات لعنت) .

با این حالت هجوم مردم رسیدن سید بزایه مقدسه مشکل بود لذا بدرشکه چی سفارش کردیم درشکه را نگاه ندارد درشکه چی شلاق کش اسبهای درشکه را بحرکت آورده رسیدیم دم دروازه حضرت عبدالعظیم از آنجا دیگر عبور و مرور سواره ممکن نبود لذا سید جمال الدین از درشکه پیاده شده تا مردم را چشم باو افتاد دور او را گرفته و او را بحالت صلوات و اجماع بصحن مقدس رسانیده اطراف سید را جمعی گرفته بودند که از صدمه و هجوم مردم سید تلف نشود آقایان اهل منبر که دیدند سید وارد شد و بابودن او شاید منبر امروز از دستشان برود و زحمات آنها بهدر رود خصوص سید اکبر شاه و آقا شیخ مهدی و حاج شیخ محمد که این سه نفر در این چند روزه خیلی زحمت کشیده بودند لذا مذکور داشتند که ظهور سید صلاح نیست و باید مثل سابق مخفی باشد در این بین جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید و بنگارنده بحالت تغیر فرمود من بعین الدوله قول داده بودم که سید ظاهر نشود و منبر نرود چرا او را آوردید نگارنده در جواب گفت جناب آقا شما قول دادید بنده که قول نداده بودم وانگهی اگر بنا شد شما شهر بروید پس آقا سید جمال الدین هم باید ظاهر شود .

بالجمله آقایان سید بیچاره را بردند در خانه اعتماد التولیه مخفی کردند چون هم سید متغیر بلکه خائف شده بود و هم جمعی بصدا در آمده بودند لذا جناب آقا میرزا مصطفی آشتیانی به بنده گفت ما هر چه بگوئیم آقا سید جمال باید مخفی باشد شما نشنوید و با هم میرویم شهر من تا کار آقارا اصلاح نکنم دست بر نمیدارم پس از این اطمینان سید راحت شده ولی در خانه اعتماد التولیه يك دو ساهتی توقف نمود .

بالجمله صبح جمعه شانزدهم ذی القعدة الحرام سال ۱۳۲۳ هجری که مطابق است بادوازدهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی بنای آقایان بر مراجعت بشهر طهران شد و زمان تحصن یکماه گردید (پروفسور براون) در تاریخ خود مینویسد مدت تحصن دوماه طول کشید و این اشتباه و سهواست چه مدت تحصن یکماه بود که سی روز باشد زیرا که پنجشنبه ۱۷ شوال از طهران هجرت نمودند و جمعه شانزدهم ذی القعدة الحرام مراجعت بدارالخلافه طهران نمودند .

و نیز در ترجمه تاریخ آبی که مینویسد در آخر ماه ژانویه مطابق با اواسط ماه ذی الحجة ۱۳۲۳

بود غلط است چه مراجعت آقایان از زاویه مقدسه در دوازدهم ژانویه و مطابق با واسط ماه ذی القعدة است (رسم نگارنده نیست که غلط و اشتباه دیگرانرا اظهار کنم لکن چون يك زمانی باعث اشتباه خواهد شد و شاید خواننده نسبت سهو و غلط را بنگارنده بدهد باین جهت توضیح و اظهار داشتیم که تاریخ خارجه را در اینخصوص اعتباری نیست و یا مترجمین با اشتباه رفته اند)

بازی روز جمعه شانزدهم امیر بهادر که وزیر دربار بود با اقبال الدوله و نصر السلطنه (۱) و شمس الملك که آنروز میرآخور بلکه جملة الملك بود و امیر خان سردار که حاکم زاویه مقدسه بود و بعضی دیگر از رجال دولت مأمور شدند بحرکت دادن آقایان بازارهای طهران عموماً تعطیل و بسته شد کالسکه های دولتی و درشکه ها باید های متعدده حاضر شده درشکه های کرایه راهم بر حسب تلفون امیرخان سردار از طهران احضار نمودند از طرف بزرگان طهران نیز درشکه ها و کالسکه های بسیار حاضر شده خط آهن را هم در امروز مجانی کردند گویا قیمت بلیتهای ماشین را امیر اعظم از خود داد حرم و مسجد و صحن و دو مدرسه و صحن امامزاده حمزه و بازار حتی بقعه صادقیه ملو و پر بود از مردم ازدحام و جمعیت بعدی بود که خوف خطر و تلف شدن مردم میرفت درسه ساعت بظهر روز جمعه در وسط صحن منبر گذارده جناب حاج شیخ محمد واعظ که از طرف آقایان ملقب شده است بخلاق المعانی رفت بالای منبر و دستخط شاه را در حضور وجوه علماء و اعیان و اشراف و رجال دولت قرائت نمود پس از او جناب آقا شیخ مهدی (سلطان المتکلمین) و سید اکبر شاه (اشرف الواعظین) رفتند بالای منبر و دستخط شاه را با مستدعیات آقایان قرائت نمودند ضمناً اظهار تشکر از زحمات امیر خان سردار نمودند مردم راهم بفریاد بلند صدایشان بزنده باد پادشاه اسلام و زنده باد ملت ایران بلند گردید . این مجلس و این روز اول مجلس و اول روزی بود که صدای زنده باد ملت ایران با آسمان رفت و تا به امروز اهل ایران جرئت نداشتند که علناً بگویند زنده باد ملت ایران از وضع این مجلس برای امیر بهادر و نصر السلطنه و شمس الملك خوش نگذشت چه احدی اسمی از آنها نبرد دعای اهل منبر مخصوص بشاه و علماء و امیرخان سردار بود و دیگر آنکه این صدای زنده باد ملت ایران بگوش آنها تازه رسیده است و معنی قومیت و ملیت را ندانسته اند .

صورت دستخط شاه و مستدعیات آقایان از قرار تفصیل ذیل است :

صورت عریضه مهاجرین حضور شاه

بشرف عرض بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه میسرساند - که این يك مشت دعاگویان از علماء و قاطبه سلسله جلیله علماء و کلبه اصناف رعیت از حضور مبارک بندگان اعلیحضرت شهریاری که پاسبان ملت و حامی شریعت است استدعا داریم که مقرر فرمایند مزید الطول العمر و رضاء الخاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین قانون معدلت اسلامی بر طبق

(۱) محمدولی خان نصر السلطنه تا در حکومت استبداد کار کرده است او را بلقب اول که نصر السلطنه است می شناسیم از وقتی که داخل در خدمات ملی شده است او را بلقب سپهدار اعظم ذکر میکنیم .

مذهب شیعه جمعیه در تمام اقطار و بلاد مملکت علیه ایران بین تمام اصناف من دون استثناء جاری شود که احدی خارج از آن قانون احکاماً و حدوداً نباشد و موجب مباحات و مفاخرت بندگان اعلیحضرت شهریاری بر تمام سلاطین وجه الارض باشد .

صورت عریضه اتابك بشاه

قربان خاکپای جواهر آسای بندگان اعلیحضرت قویشوکت اقدس همایونت شوم - برخاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحانفاده پوشیده نیست که این غلام خانه زاد از بدو افتخار بجاروب کشی اقدس اعلی تا کنون چهل سال است همه وقت در هر مأموریت طالب ارباد دعا گوئی ذات عدیم المثال مبارک بوده و در هیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته اند و همه وقت بوظیفه دعا گوئی خودشان مشغول بود، اند بطوری پیش آمد کار شده که اصل مقصود از میان رفته و حالا این غلام خانه زاد بیمقدار را در آستان اعلی شفیع انگیخته اند که نظر توجهی از طرف قرین الشرف همایون در انجام عریض آنها معطوف و با امیدواری بمراحم شاهانه بدعا گوئی ذات بابر کات همایون مشغول شوند و چون عریض آنها از روی دعا گوئی محض است این است که بعرض آستان مبارک میرساند و امیدوار است بشمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید .

صورت مقاصد آقایان

- ۱ - محض سلامت ذات اقدس مبارک قیمت تمبر را که برای عامه اسباب ازدیاد دعا گوئی است گذشت فرمایند اگر چه در اینجا ضرری بدولت متوجه است ولی این غلام بیمقدار در صورت قبول عرض آنرا محض اجراء این امر خیر و دعا گوئی علماء و امیدواری عامه از خود تقدیم میدارد که بدولت هم ضرری متوجه نشود و اسباب مزید دعا گوئی ذات اقدس نیز فراهم آید .
- ۲ - نظر به بی احترامی که نسبت بجاج میرزا محمد رضا شده چون از دعا گوئی دولت است اظهار مرهمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعا گوئی طبقه علماء اعلام گردد .
- ۳ - سیئات اعمال عسکر کاریچی متصدی راه عراق بعرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شدند خود عسکر را هم مقرر فرمایند از دخالت بکار منفصل و از جانب دولت توجهی در تنبیه او بشود که حتی خلاف کاری خود را بدانند و موجب امیدواری و دعا گوئی عامه رعایا گردد و در عریض سایر آقایان عظام هم باید اراده مخصوص مبدول فرمایند که آنها هم مقرون به اجابت گردد .

۴ - برای رسیدگی بهرایض کلیه رعایا و مظلومین از جانب سنی الجوانب همایونی ترتیبی در امر عدالتخانه دولتی داده شود که رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً بعمل آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود ..

دستخط شاه در جواب عین الدوله

جناب اشرف اتابك اعظم - عریضه شما را ملاحظه نموده توسط شمارا قبول فرمودیم مسلم است علماء عظام دعا گوی دولت هستند عرایض آنها که برای دعا گوئی ما باشد و صحیح باشد پذیرفته میشود نسبت بآنها کمال التفات را داریم همیشه دعا گو بوده اند شاهم التفات و مرحمت مارا بآنها بنمائید ذی القعدة ۱۳۲۳ .

ایضاً دستخط شاه بعلما اعلام

جنابان مستطابان شریعتمداران علماء عظام سلمهم الله تعالی - جنابان آقا میرزا مصطفی و آقا میرزا ابوالقاسم و آقامیرزا محسن و اعتمادالاسلام را که برای اظهار مطالب خودتان نزد جناب اشرف اتابك اعظم فرستاده بودید از شرح پیغامات شما مطلع شدیم این مسئله را باید عموم علماء عظام بدانند که رأفت و معدلت ما همیشه با افراد رعیت شامل بوده خصوصاً نسبت بعلما اعلام که دعا گوی دولت و خیرخواه شخص سلطنت هستند کمال اعتقاد و التفات داشته در مقاصد حقّه آنها همیشه نهایت توجه کرده ایم حالا هم که شرح اظهارات شما را جناب اشرف اتابك اعظم عرض کرد در صدر عریضه او دستخطی صادر شده است که برای شما خواهند فرستاد با کمال امیدواری بشهر آمده باتفاق جناب اشرف اتابك اعظم شرفیاب شوید که حسن ظن و کمال رأفت و عقیدت خودمانرا مشافهتاً نیز بآن جنابان انحاء و اظهار کنیم و بانهایت آسوده گی و امیدواری بدعای دولت و مزید تأییدات و توفیقات ما اشتغال ورزید . شهر ذی القعدة ثیلان ثیل ۱۳۲۳

ایضاً دستخط اعلیحضرت مظفرالدین شاه

جناب اشرف اتابك اعظم - چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصراحة مقرر میفرمائیم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه

ایران عاجلا دایر شود بر وجهی که میان هیچیک از طبقات رعیت مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوریکه در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداریهای بی وجه قطعاً جداً ممنوع باشد البته بهمین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا مرتب و بعرض برسانید تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آنهم بروجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعا گوئی ماست همه وقت مقبول خواهد بود همین دستخط ما را هم بعموم ولایات ابلاغ کنید . شهر ذی القعدة ۱۳۲۳ .

بعد از قرائت دستخط شاه و مستدعیات آقایان حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین و آقای سید اکبر شاه اشرف الواعظین در بالای منبر گفتند همه علماء و آقایان طلاب متفق و هم قسم شدند بر اینکه عدالتخانه را از دولت خواهش و تشکیل دهند شاه هم نهایت مرحمت را فرموده و دستخط تشکیل عدالتخانه صادر فرموده بعد از این ظلم و تعدی باحدی نمیشود الان آقایان روانه شهر خواهند شد طلاب گفتند این دستخط شاه را باید سفراء تصدیق کنند و الا ما نمیکذاریم آقایان از اینجا حرکت نمایند اختلاف بین آقایان و طلاب واقع شد آقایان علماء در جواب طلاب گفتند که تا کنون در قول پادشاه خلاف نشده است و پادشاه بنوشته خود ولیعهد و صدراعظم را برمسند ولایتعهد و صدارت نشانیده است اگر این دستخط اجراء نشود سایر دستخط ها را هم امضاء نخواهیم نمود این سوء ظن درباره دولت که نقض قول و عدم اجراء دستخط باشد بهیچوجه پسندیده نیست و ما اگر بگوئیم سفراء دول دستخط شاه را امضاء و ضمانت نمایند هر آینه خلاف ادب و رسم است و در واقع توهین بیادشاه اسلام کرده ایم و دیگر آنکه حتی بسفراء دادن با رفتن مملکت مصادف خواهد بود بعضی از آقایان از قبیل آقا سید محمد رضا و غیره در خیال بودند که اگر آقایان امروز گول و فریب عین الدوله را بخورند هر آینه آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را باتیر بزنند چه اطمینان عموم باین دونفر است و اگر امروز این دونفر با عین الدوله همراه شوند دیگر یأس کلی عموم را حاصل خواهد کردید و در جواب آقایان مذکور داشتند ما نمیکوئیم سفراء امضاء دستخط شاه را بنویسند بلکه ما میگوئیم صدور دستخط شاه بتوسط سفیر عثمانی باشد تا رسمیت حاصل نماید و دیگر صدراعظم نتواند عذری بیاورد آقایان علماء بهر زبانی بود طلاب را ساکت نموده و قول دادند اگر دستخط شاه را اجراء نکنند باز مراجعت کنند بزائمه مقدسه در این اثناء بین مردم شایع شد که باین زحمات حالا که آقایان میخواهند بادوات صلح کنند بایهادر بین افتاده و مانع شده اند قول آقایان و این شایعه طلاب را از میدان بیرون کرده خواهی نخواهی ساکت شده و آقایان عازم بر حرکت شدند .

آقایان خواستند سوار کالسکه نشوند امیر بهادر گفت اگر سوار کالسکه نشوید بی احترامی بشاه خواهد شد که کالسکه های سلطنتی خالی بر گردند بهر طور بود آقایان در کالسکه های سلطنتی نشسته و موکب علماء به طرف شهر حرکت نمود .

مراجعت آقایان بدارالخلافة طهران

روز جمعه شانزدهم شهر ذی القعدة الحرام ۱۲۲۳ که مطابق بود با ۱۲ ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی یکساعت از ظهر گذشته آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و حاج شیخ مرتضی آشتیانی و صدر العلماء طهرانی با امیر بهادر وزیر دربار در کالسکه شش اسبه سلطنتی نشسته سایر آقایان و طلاب در کالسکه های دولتی و درشکه های سلطنتی سوار شده آقا سید جمال افجه سوار فاطر شده و از درشکه و کالسکه امتناع نمود یدکهای طلا و نقره و سوارهای نظامی در جلو آقایان با عزت و احترامی فوق العاده بطرف شهر حرکت کردند تا دم دروازه باین حالت آمدند دم دروازه طلاب و سادات عازم شدند که آقایانرا از کالسکه پیاده کنند و سوار قاطر و الاغ شوند تا مردم بغیض دست بوسی نایل آیند آقایانهم برای آنکه مردم بغیض برسند بسی مایل نبودند لکن وزیر دربار گفت الان سه ساعت بغروب است اعلیحضرت شاهنشاه در قصر دولتی و عمارت گلستان منتظر ملاقات آقایان است و اگر آقایان از کالسکه پیاده شوند سه ساعت از شب گذشته وارد میشوند مناسب این است که پیاده نشوند بهمین حال وارد بر شاه شویم پس از گفتن این کلام رو بطرف سوارهای کشیکخانه کرده فرمان نظامی داد یکدفعه سوارها اطراف کالسکه را گرفته مردم را عقب کردند و کالسکه را وارد و از راه خیابان روانه شدند و در ارك دم باغ گلستان و تخت مرمر آقایانرا پیاده کردند آقایان وارد دربار شده سایر آقایان و آقا زاده ها هم از عقب رسیده در ارك ملحق با آقایان شدند مردم و کسبه ریختند در ارك فراشها درب باغ را بستند آقایان قدری در اطاق اتابك نشستند پس از چند دقیقه با عین الدوله و مشیر الدوله رفتند حضور شاه پس از ورود و تعارفات رسمیه شاه فرمود من سابق بر این اقدام واستدعای شما مایل بودم با افتتاح عدالتخانه و خودم در نیمه شعبان بنظام الملك گفتم که ترتیب عدالتخانه را بدهد بعد از این شما هر کاری داشته باشید بخود من اظهار نمائید من حاضرم از برای اجراء مقاصد شما افتخار من باین است که دین جد شما را ترویج میکنم آقایان اظهار تشکر نمودند پس از آن اعلیحضرت گله فرمود از آقایان که چرا در مسئله خرابی عمارت بانگ بخود من اظهار نکردید و چرا خودتان بدون اطلاع بدولت اقدام کردید آقای طباطبائی در جواب شاه عرض کرد مشیر الدوله و مشیر السلطنه هر دو حاضرند که من کراراً با آنها گفتم و نوشتم جوابی که هر دو نوشته اند حاضر است باری در این وقت جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی باینجا نفرسید وارد ارك شدند بعد از آن آقامیرزا مصطفی آشتیانی با جمعی کثیر از طلاب و سادات وارد ارك شده مردم هم که دیدند درهای ارك را بستند و توقف آقایان بطول انجامید از خارج ارك صداهای خود را بصلوات بلند کرده هیاهو و غوغا بلند شد که شاه بگوش خود شنید و مضطرب شد .

آقایان از زحمات امیرخان سردار (امیر اعظم) و کفایت او خدمت شاه اظهار تشکر نمودند اعلیحضرت يك انگشتری بریلین از انگشت خود در آورده بامیرخان سردار خلعت و آقایانرا اذن مراجعت داد .

این اول مجلسی بود که گفتگوی بین علماء و شاه بطریق مباحثه و رد و بدل بود چه تا این

زمان رسم این بود که هر چه پادشاه میگفت مخاطب و مستمع حق رد و جواب نداشت جز سکوت تکلیف دیگری نبود آنوقت صدراعظم و یا یکی از وزراء در مقام معذرت و شفاعت از طرف مخاطب شاه يك دو کلمه سخن میگفت لکن در این مجلس شاه آنچه میفرمود علماء در مقام جواب ورد مضایقه



امیر بهادر جنک

نمیکردند و نیز این اول مجلسی بود که شاه در مقام تکلم لفظ (من) و (مرا) ادا کرد سابق بر این لفظ (ما) و (مارا) میگفت ما فرمودیم ما اذن دادیم ما چنین خواستیم ولی امروز میفرمود من توقع از شما نداشتم من سروج دین جد شما میباشم من در مقام مقاصد و مستدعیات شما حاضر و نیز سابق بر این سلاطین ایران بسید و ملا آخوند میگفتند در این مجلس شاه میفرمود آقایان من از شما خواهش دارم . بالجمله آقایان از حضور شاه برخواسته بخانه های خود مراجعت کردند مردم اطراف آقایان را گرفته جمعی آقای طباطبائی را بخانه آورده جمعی آقای بهبهانی را بخانه اش رسانیده گروهی اطراف آقای صدرالعلماء

را گرفته از درب خانه امام جمعه بمنزل خودشان بردند .

در این روز اجزاء امام جمعه نهایت معقولیت را بخرج دادند زیرا که از ورود مهاجرین اظهار مسرت و خوشحالی مینمودند و از گذشتن آقای صدرالعلماء از درب خانه ایشان با آن ابهت و جلال از مخالفت با آقایان نادم شده و در شب چراغانی دکا کین متعلق بنایشان را نیز چراغانی نمودند و از

امروز امام جمعه همراه شد و از آقایان دیدن نمود و (تازمان بمباردمان مجلس امام جمعه باعلماء همراه بود) بهر جهت آقایان یانهایت جلال و احترام بمنازل خویش رسیدند آقاسید جمال افجه که سوار قاطر بود و در کالسکه سوار نشد با آقا سید جمال واعظ اول شب را با صدای صلوات و تکبیر مردم بخانه خویش رسیدند .

آقا سید جمال واعظ نخست در خانه آقاسید جمال افجه ورود نمود و اندکی در آنجا مکث کرد متجاوز از سیصد نفر از مردم اجتماع کرده و او را سوار الاغ نموده با احترام تمام او را بخانه خودش که نزدیک سید نصرالدین بود رسانیدند آقا سید جمال واعظ بنگارنده گفت از این ورود دانستم بهتر و بزرگتر ریاسات حجة الاسلامی است و من باید در این رشته کار کنم تا خود را بمقام اجتهاد برسانم این بود که بعد از این بنای درس خواندن را گذارد و نزد یکی از اساتید شروع بخواندن رسائل و فقه کرد و در اخفاء آن نهایت سعی را داشت بعضی اوقات که شبها نزد او میرفتم اشکالات رسائل را از بنده نگارنده میپرسید و بطریق مباحثه و ایراد مطالب فقه و اصول را از نگارنده اقتباس مینمود نگارنده اگر چه مضایقه نداشتم ولیکن بطور افاده حل مشکل او را مینمودم محلاً معین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود در ورود آقایان نهایت سعی و کوشش را نمود و در چراغان بازار آنچه در قوه داشت ظاهر نمود .
اعتصام السلطنه پسر معیر الممالک و اشخاصی که هواخواه امین السلطان بودند نیز خدمات خود را به آقایان ظاهر میساختند .

روز شنبه هفدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۲۳ مطابق با ۱۳ ژانویه ماه فرانس سال ۱۹۰۶ میلادی و یکم شهریور ماه قدیم و ۳۱ کانون الاول و ۲۹ دیماه جلالی مردم طهران استشمام رایحه طیبه مقدسه حریت را نموده و بنای دیدن از آقایان را گذاردند فوج فوج دسته دسته بدیدن آقایان میآمدند شعراء قصائد خود را میخواندند شب یکشنبه چراغان باشکوهی در طهران بود آقایان چند روزی گرفتار دید و بازدید بودند شاهزاده عین الدوله دیدن از آقایان کرد لیکن در منزل آقایان غلیان و چائی از خودش صرف مینمود یعنی آبدار و قهوه چینی همراه خود آورده بود از چای خودش وقتند خودش چای آشامید دیگر از ترس آنکه شاید او را مسموم کنند و یا آنکه برای شاهزادگی خود این کار را اضافه بر صدور سابق کرد معلوم نبود بهر جهت علاء الدوله را از حکومت طهران معزول و شاهزاده نیرالدوله را بجایش منصوب نمود .

عمده و مهم ترین کارهای غیر قانونی علاء الدوله در حکومت طهران از این قرار است اول چوب زدن تجار که سابقاً ذکر شد دوم عسازدن بدست خودش به آقاسید حسن صاحب الزمانی در روزیکه نمایندگان آقایان در خانه عین الدوله نگاه داشته بود یعنی دو روز قبل از ورود آقایان بشهر سوم بی احترامی بمدبر الممالک مدیر روزنامه تمدن که چرا در وقتی که کالسکه عین الدوله از خیابان عبور کرد سنک بکالسکه خورد و بی احترامی بکالسکه صدراعظم شد مدبر الممالک جواب داد سنک خوردن بکالسکه چه ربطی بمن دارد در جواب گفت کالسکه مقابل منزل شما که رسیده بود سنک باورده شد مدبر الممالک گفت پس تقصیر بر صاحب خانه و آنکه بالاخانه را در خیابان بنا کرده است علاء الدوله

بغضب رفت که این آخوند جوان بامن سئوال وجواب میکند آنها بچهها سزای این آخوند را بدهید بیچاره مدبرالممالک که در آنوقت مدیر الشریعه بود بتقصیر آنکه زبان آوری کرد نزد حاکم شلاق مفصلی نوش جان کرد لیکن بعدها ملتفت شد که تقصیر از زبانش نبود بلکه از عمامه او بود چه سنک



علاء الدوله

زدن بکالسکه صدر اعظم در آنوقت جز از اهل عمامه دیگر در قوه احدی نبود (باین جهت مدیر الشریعه معمم مدبر الممالک مکلا شد و امروز صاحب یک روزنامه بزرگی است و در این انقلاب مشروطیت صدمات و لطعات بسیار باو وارد آمد و در زمان محمد علیشاه بطور مخفی مسافرت بخارجه کرد و اگر گرفتار شده بود حتماً مثل ملک المتکلمین مقتول میشد خدماتش بمشروطیت بعد از این خواهد آمد) لیکن علاء الدوله از جهت تدبیر و ناموس و عفت خواهی و نگرفتن رشوه از اقران و امثالش بهتر است هر جا که حکومت کرد آنجا را بخوبی منظم داشت اگر

سفاک بود رشوه خور نبود اگر ظلم میکرد ملاحظه از فقراء مینمود از فاسق و فاجر و قمار متنفر بود در حکومتش اول کاری که میکرد فاحشه خانه ها را می بست از مشروطیت همراهی کرد اگر چشم از اعمال حکومت طهرانش بیوشیم او را از مؤسسين مشروطه میدانیم زحماتش را در مشروطیت در تاریخ نوشتیم و انشاء الله خواهد آمد بهر جهت علاء الدوله بمراتب شتی از نیرالدوله بهتر بود مردم بلکه آقایان از حکومت علاء الدوله بهتر راضی بودند تا حکومت نیرالدوله در واقع عین الدوله انتقامی کشید از آقایان که حکومت را از علاء الدوله گرفت و بشاهزاده نیرالدوله داد از رباعی که در زمان حکومتش

نشریافت مستفاد میشود تنفر از او پنهانکه شاعر در مقام خطاب بمظفرالدین شاه گوید :

خسروا خبط کردنت تاکی
نیرالدوله و حکومت ری
یک نشابور او زیادش بود
به و به عجب عجب هی هی

شاهزاده نیرالدوله حاکم جدید با آنکه با آقای طباطبائی معاهد وهم قسم بود وبقرآن مجید قسم یاد کرده بود که درخیال مقدس آقای طباطبائی همراهی کند ذره ازظلم و مخالفت قسم کوتاهی نکرد و اگر سوگند خورده بود که مخالفت نماید با آقایان ومانع باشد از مقصود مقدس آنهاهرآینه مینوشتم خلاف سوگندش نکرد لیکن چون قسم بر معاونت و همراهی یاد کرده بود مینویسم خلاف کرد وخیلی هم خلاف کرد چنانچه خواهد آمد .

شاهزاده ظفرالسلطنه حاکم کرمان هم وارد طهران شد و آقایان عازم بودند که از او عقبه کنند بلکه در بین طلاب مذاکره بود که باید او را بیاورند در محضر آقایان و سیاست کنند بعنوان مأموریت تبریز و حکومت ارومیه از طهران خارج شد فقط هزار تومانی فدییه داد بیعض آقا زاده ها و سلامتی در گذشت لیکن خواست خدمت آقای طباطبائی برسد و از عمل زشت خود توبه و استغفار کند آقای طباطبائی اورا راه نداد تا آنکه جناب آقامیرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی راشفیغ نمود باین طور که آقای طباطبائی در خانه جناب معظم له بود که ظفرالسلطنه وارد شد جنابش او را خدمت پدر خود آورد و عذر کارهای خود را خواست و اعتراف بتقصیر خود کرد بعضی را هم بکلی منکر شد که بدون اطلاع و اجازه من اعدل الدوله و برادرش این بی احترامی را بجاج میرزا محمد رضای کرمانی وارد آورده اند بالاخره از طهران خارج شد در ارومیه هم نتوانست حکومت کند در آذربایجانهم زیست نتوانست چه تبریز او را راه ندادند مدتی دردهات سیر میکرد .

عین الدوله چند تلگراف متوالی بجناب حاج میرزا محمد رضا کرمانی نخبیره نمود که عمأقرب فرمانفرما وارد کرمان میشود شمارا مجلاً بکرمان عودت خواهد داد و تجلیلات شمارا از طهران فراهم میآوریم دیگر از اجراء دستخط شاه و مستدعیات آقایان حرفی نبود و بمساعحه و ملاحظه امروز رابفردا میگذرانیدند .

روزنامه ادب راهم توقیف کردند برای آنکه نویسنده آن از حدود خویش تجاوز نموده مقالاتی را مینویسد که مشتمل بر الفاظ منفور سلطنت است از قبیل مشروطه و جمهوری و آزادی و مساوات و برابری . انجمن مخفی هم این ایام شعباتش متعدد است طلاب و اهل علم و شاگردان مدارس از جهت بیداری مردم و شبنامه نوشتن و چرا روزنامه ادب توقیف شده است سعی خودشانرا مینمایند یکروز هم بنده نگارنده از طرف آقای طباطبائی برای ملاقات اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات رفتم پس از ملاقات مذاکره از توقیف روزنامه ادب بمیان آمد جواب داد تقصیر از من نیست بر حسب حکم اتابک روزنامه را توقیف کردند .

عین الدوله در خیال تبعید و نفی آقا سید جمال واعظ اقتاد برای اینکه این سید جلیل و واعظ نبیل مردم را بخوبی بیدار و آنها را بحقوق خود آگاه مینماید تبعید آقا سید جمال اگرچه کار سهل و

آسانی نیست لکن مقدماتی که عین‌الدوله تمهید نموده و اشخاصی را دیده که اگر تلف کردن این سید راهم میخواست هر آینه بمقصود خود میرسید لکن چیزی که مانع اتلاف او گردید همانا مسلمانی و تدین اعلیحضرت مظفرالدین شاه است .

تبعید سید جمال واعظ و مسافرت او ببلد طیبه قم

بعد از مراجعت حجج‌اسلامیه و طلاب از زاویه مقدسه بطهران هر يك از آقایان در منزل خود مشغول پذیرائی مردم بودند جز آقا سید جمال واعظ که عین‌الدوله میگفت شاه از همه کس و همه چیز اغماض و عفو فرموده است مگر از سید جمال علیهذا شب اول ورود آقای طباطبائی پیغام داد بسید که شب را بیائید منزل من بخواهید و درخانه خود نمازید سید شب را درخانه خود نمازید و رفت درخانه آقای طباطبائی صبح آنشب امیرخان سردار آمد خدمت آقای طباطبائی و به آقا سید جمال گفت هر چه و هر قدر به اتابک التماس و از او استدعا کردم که شما را عفو کند قبول نکرد عجالتاً چند روزی از انظار مخفی باشید و با کسی مراد نکنید تا این عموی لجوج و مستبد را از صرافت شما بیندازم و من تا اندازه که ممکن است باشما و مقصد شما همراه میباشم آقا سید جمال قبول کرد و چندی ازخانه خود خارج نشد در این اثناء علاءالدوله از حکومت طهران معزول و نیرالدوله حاکم گردید اول خدمتی که بعین‌الدوله کرد این بود که نوشت بجناب آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی که بهتر اینست آقا سید جمال مشرف شود بارض‌اقدس و مشهد مقدس بعنوان زیارت‌مخارج سفرایشانرا هم خودم متحمل میشوم (الی آخره)

آقای حاج شیخ مرتضی آن کاغذ را فرستاد برای آقا سید جمال در مجلس حاج شیخ مرتضی عنده از طلاب علوم حاضر بودند از مضمون کاغذ مطلع شده خبر بسایر طلاب رسید حضرات طلاب در خانه آقای بهبهانی اجتماع نموده و گفتند که ما هرگز نمیگذاریم آقا سید جمال را تبعید کنند امروز که سید را تبعید کردند فردا شما را تبعید خواهند نمود آقای بهبهانی بملاحظه اینکه حالا تازه با دولت مصالحه شده است میخواست طوری رفتار نماید که باعث کدورت و نقار دربارها نشود لذا حضرات طلاب را هر قسم بود ساکت فرمود يك شب آقا شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین را فرستاد نزد عین‌الدوله که شاید بتواند او را از این خیال منصرف نماید با اینکه صدراعظم درد پایش را بهانه کرده و کسی را بخود راه نمیداد لیکن حاج شیخ مهدی بر او وارد شده پیغام آقای بهبهانی را رسانید و ضمناً هم از فرمایشات مدبرانه و نصایح عاقلانه فروگذار نکرد عین‌الدوله گفت محال است این خواهش آقا را قبول کنم البته باید سید جمال دهه عاشوراء را در طهران نباشد چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهد گردید بالاخره عین‌الدوله صریحاً قسم خورد که اگر سید جمال خودش نرود او را میکشم اما اگر بخوبی خودش رفت قول میدهم که بعد از عاشوراء او را معاودت بدهم و شخص اعلیحضرت همایونی هزار تومان مرحمت میکند برای جبران ضرر آقا سید جمال . سلطان‌المتکلمین مراجعت نمود و جواب را خدمت آقای بهبهانی عرض کرد جناب سید جمال را احضار نمود و فرمود من میل دارم برای اتمام حجت شما يك سفری ولو مختصراً هم باشد ببلد قم بروید و بشما قول میدهم که بعد از عاشوراء

مراجعت کنید آقا سید جمال گفت مقصود همه ما از علماء اعلام و طلاب و واعظ و تجار فقط اینست که شاه مجلس شورا بدهد اگر من بدانم مجلس دادن موقوف و منوط بکشته شدن من است با کمال رضا و رغبت و میل برای کشته شدن حاضر میشوم آقای بهبهانی فرمود این لفظ هنوز زود است و بزبان نیاورید فقط بهمان لفظ عدالتخانه اکتفاء کنید تا زمانش برسد باری دوسه روز بعد از این مقدمه جناب آقا میرزا محسن و جناب سلطان المتکلمین رفتند منزل آقا سید جمال درحالتی که آقا سید محمد رضا شیرازی و آقا سید حسین بروجردی (مدیرالاسلام) و آقا شیخ علی بروجردی و آقا شیخ محمد بروجردی و آقا میرزا علی قمی و جمعی دیگر از طلاب نزد سید جمال بودند جناب آقا میرزا محسن فرمود خدا میداند آقای حجة الاسلام آنچه در قوه داشت سعی کرد که شما نروید ولی قبول نشد آقا سید جمال گفت من درچند شب قبل که خدمت حضرت آقا رسیدم عرض کردم اگر صلاح این ملت نجیب ایران بکشته شدن من باشد من حاضر خود و اولادم را فدای این مقصود مقدس نمایم سفر کردن و مهاجرت بقم که نهایت آمال من است سلطان المتکلمین هزار تومان بلیت بانک (اسکناس) از جیب خود بیرون آورده تسلیم سید نمود و گفت قبض رسید بنویسید سید مبلغ را دریافت نمود و قبض الواصل داد حضرات حاضرین دیدند سید قدری سکوت نمود بعد از چند دقیقه گفت نوشته رسید را غلط نوشته ام آنرا بدهید عوض کنم نوشته را گرفته و پاره کرد و مجدداً باین مضمون نوشت ،

اگرچه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام خلدالله ملکه واقع شوم ولی در این موقع مسافرت چونکه فقط غرض امتثال امر سلطان اسلام و تشیید شرع مقدس است از قبول این وجه ابا و امتناع دارم . حرره الاحقر جمال الدین الواعظ الموسوی .

حاضرین تعجب کردند از کار سید که در این موقع مسافرت و تنگدستی و قرض داشتن از قبول این مبلغ گراف امتناع نمود لیکن این کار سید و رد او پول را کاری بسیار صحیح بود چه هم شرف و بزرگواری او را ثابت میکند و هم جان او را نگاهداشت اعلیحضرت مظفرالدین شاه از این حالت سید و سفر کردنش بی اندازه متأثر و متغیر شده بود و بعین الدوله فرموده بود با سادات طرف شدن عاقبتی و خیم دارد باری آقا سید جمال مصمم بر عزیمت سفر گردید و حسب الامر کاغذی نوشت بعموم طلاب که مسافرت من از روی کمال میل و رغبت است اگر اه و اجبار در کار نیست فوراً از شیخ حسن دلال که همسایه آقا و مرد شایسته ایست هفتاد تومان بعنوان قرض گرفته و شیخ حسن مزبور يك کالسکه برایش اجاره کرد تا قم طلاب خیر شدند اجتماع نمودند فریادها بلند کردند که الان میرویم بازار و مدارس را تعطیل میکنیم سید به استادی و تدبیر فرمود عجلتاً امروز را صبر میکنم و سفر را بتأخیر میاندازم تا پس فردا شاید راه علاج و چاره بجویم بهر طور بود طلاب را ساکت و متفرق نمود کالسکه را هم با پسر و نوکرش فرستاد خارج دروازه دو ساعت بغروب مانده درحالتی که عیالش مشغول وضع حمل بود و همان وقت پسری زائید که بمناسبت نامش را سید رضا گذاردند یعنی راضیم بر رضای خدا باری سید باتفاق سلطان المتکلمین رفت بیرون دروازه (فخرَجَ مِنْهَا خَائِئِفاً يَتَرَقَّبُ) و با سلطان وداع نموده بایسرش میرزا محمد علی و نوکرش مشهدی مهدی سوار کالسکه شده و بطرف قم روانه شدند .

روز دوشنبه بیست و ششم ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۳ آقا سید جمال با این حالت روانه قم شد در شب در راه بود روز چهارشنبه (۲۸) وارد قم شد علماء قم نهایت احترام و پذیرائی را درباره او بجا آوردند خصوصاً جناب آقا سید عبدالله مجتهد قمی که بیش از دیگران با سید همراه بود از طرف نیرالدوله حاکم طهران هم تلگرافی در توصیه و احترام سید به اعتضادالدوله حاکم قم مخابره شد آقا سید جمال در ایام هاشوراء جائی منبر نرفت و هر کس هم از او دعوت نمود قبول نکرد و با احدی مرادوه نداشت مگر با آقا میرزا محمدخان لسان‌الممالک رئیس تلگرافخانه قم که مشارالیه نسبت بسید همراه بود آنهم برای توصیه و سفارشی بود که سرآ از طرف انجمن مخفی بمشارالیه شده بود از معاونت مالی و غیره درباره سید دریغ نفرمود (لسان‌الممالک در مهاجرت کبری خدمات عمده بمشروطه نمود که در جلد سوّم خواهد آمد) .

روز دوشنبه نهم محرم سه تلگراف از طرف آقای بهبهانی و عین‌الدوله صدراعظم و نیرالدوله حاکم طهران بسید جمال مخابره شد و اذن معاودت بطهران را داده بودند در روز دیگر هم سید در قم مانده یک روز هم بر حسب خواهش لسان‌الممالک منبر رفت و موعظه نمود .

غروب روز جمعه سیزدهم سید جمال الدین وارد زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم گردید طلاب و تجار در خیال بودند که سید را با احترام وارد شهر طهران نمایند لکن بعضی از آقایان صلاح ندیدند . صبح روز شنبه چهاردهم جناب آقا میرزا محسن برادر آقای صدرالعلماء و جناب آقا میرزا محمد صادق طباطبائی و یک‌دو نفر از تجار سید جمال الدین را وارد شهر نمودند در همان روز پس از دیدن آقای طباطبائی و آقای بهبهانی به‌مراهی حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین رفتند نزد عین‌الدوله و در آن مجلس بشاهزاده عین‌الدوله گفت من معرفی خود را بشما میکنم من طرفدار و یار تری احدی نیستم و کسی را خمایت نمیکنم فقط غرض من تبدیل سلطنت کنونی است بسلطنت قانونی اسلامی بعبارة آخری مقصود من خدمت بدولت و ملت است منظور من قوام و استحکام دولت است و تا قوه دارم در این کار مجاهده خواهم کرد و امیدوارم هیچ چیز مانع از این مقصود من نخواهد بود عین‌الدوله هم آنچه قوه داشت در تخویف سید کوتاهی ننمود باری مبلغ هزار تومان که تا امروز نزد سلطان المتکلمین بود بسید جمال داده شد سید هم دیگر مخدوری نداشت قبول نمود و بر احترامات سید افزوده گردید و در بالای مبر صریحاً مطالبه قانون و تشکیل عدالتخانه و اجراء دستخط شاه را مینمود و مردم را بهیجان میآورد . در اواسط محرم کاغذی از هتبات عالیات رسید که آقا علی‌اکبر بروجردی از طهران به آقایان نجف نوشته است که اشخاصی که رفته‌اند بزایه مقدسه و مطالبه عدالتخانه مینمایند معدودی از طلاب میباشند ربطی بحجج اسلامیه طهران ندارد حجج اسلامیه طهران اصلاً و ابداً از شهر طهران خارج نشده و با عین‌الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر میباشند و یقین دارند اگر عدالت در ایران جاری شود درب خانه های آقایان بسته خواهد شد علی‌المدکور عین آن مکتوب را فرستادند خدمت آقای طباطبائی که فحص فرمایند آقا علی‌اکبر بروجردی کیست و مقصودش چیست این بود که در شب ۱۷ محرم ۱۳۲۴ شریف الواعظین قمی در تکیه درخونتگاه که مجلس روضه و بانای مجلس آقای

طباطبائی بود در حضور آقایان در بالای منبر گفت که اسلام غریب است و پس از مدتی که علماء اعلام طهران دامن همت و فتوت بکمر زده و عازم شده‌اند که اسلام را یاری نمایند و متحمل صدمات شده‌اند که بلکه مسلمین از عدالت بهره‌مند شوند یک نفر از اهالی بروجرده که سالها در این پایتخت از لباس اسلام و از ملت نان خورده چنین و چنان نوشته است و ادیناه و اسلامه باری چون برادر حاج علی اکبر که آقا عماد باشد در این مجلس حاضر بود و از اشخاص صحیح و درست بود لذا شریف الواعظین بملاحظه احترام این برادر گفت این مکتوب ظاهراً از شخص مسلمان نبوده و شاید عبدالحمود یهودی این کاغذ را برای تزییح یک شخص مسلمانی و یا غرضی دیگر نوشته است بهر جهت هیجان و حرارت فوق العاده در مردم و عامه اهالی پدید آمده است و جداً از حجج اسلامیه مطالبه اجراء دستخط و انعقاد عدالتخانه را مینمایند .

این ایام آقایان علماء کارشان رو بترقی و در نهایت احترام و اعتبار در امور سیاسی و دولتی مداخله میکنند زمانیکه آقایان در زاویه مقدسه متحصن بودند و از رجال درباری و منسوبین سلطنتی احدی جرئت نداشت که ظاهراً با آنها همراهی و از آنها معاونتی نماید جز معدودی که از جان خود گذشته آنها هم با نهایت ملاحظه و خوف رفتار مینمودند لیکن این ایام علی الظاهر وسایل تقرب به آقایان را اهم امانی و مقاصد خود قرار میدهند نگارنده برای مقیاس این زمان با چند روز قبل که آقایان در زاویه مقدسه بودند از برای خواننده تاریخ یک راپورت مخفی و یک مذاکره مخفی را استشهد میآورم و نیز دسایس شاهزاده عین الدوله را که چگونه سلوک میکرد با آقایان و بچه سعی و از چه راه میخواست میان آنها را اختلاف اندازد ذکر میکنم پس از آن برشته تاریخ معاودت مینمایم و راپورت مخفی صورت آن از اینقرار است :

راپورت مخفی

روز یازدهم ذی القعدة (۱۳۲۳) اعتصام السلطنه فرستاد عقب من که نایب حسین هستم رفتم خدمتشان مرا برد در حیات خلوت پشت اندرون فرمود چند کاغذ برای آقایان نوشته‌ام با بعض امانتها باید بروی بزواویه مقدسه حضرت عبدالعظیم کاغذها و امانتها را طوری برسانی که کسی مطلع نشود چه آدمهای عین الدوله و امیر بهادر خیلی مواظب هستند مبادا گیرافتی گفتم اطاعت میکنم و مطمئن باشید بعد سه کاغذ بمن داد که بخطوط مختلفه نوشته بودند خط نسخ ، خط زنانه ، بعلامتهای حروفی و چند امانت هم داد و گفت یکی از اینها مال آقای آقا سید محمد مجتهد است یکی متعلق به آقا سید عبدالله مجتهد است یکی هم مال آقا شیخ مرتضی . کاغذها را گرفتم و سه امانت عبارت بود از سه بسته پول زرد و هر بسته چهل اشرفی چهار تومانی که جمعش میشود صد و بیست اشرفی چهار تومانی گفت اینها را بهمان آقایانی که صاحب کاغذند بده و رسید بگیر و بیا من گفتم فردا پیش از اذان صبح میروم که کسی مرا نبیند بعد آمدم خانه یک جیب در توی شلوارم دو ختم و کاغذها و پولها را گذاشتم در توی جیبها و آمدم در طولیله بمهتر گفتم صبح پیش از اذان صبح (جو) یابوی کردند را بده که من میخواهم بروم جائی

کاردارم فردای آنروز که روز دوازدهم بود آمدم طویله اسب را سوار شده از دروازه غار بیرون رفتم از راه جوانمرد قصاب همه جا از بیراه رفته نیم فرسخ از بالای شاهزاده عبدالعظیم از آنجا سر ازیار شدم وقتی رسیدم حضرت عبدالعظیم آفتاب میخواست تازه طلوع کند اسبم را بردم در دکان علافی که آشنا بود بستم و رفتم منزل آقای آقا سید محمد که خانه مشهدی عباسعلی گمر کچی بود در آن اطافی که آقا منزل داشت دوفنم آنجا بودند که با هم صحبت میداشتند و معلوم بود تازه از حمام آمده بودند یکی از آن دوفنم میگفت حال ما شباهت دارد بحیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه که در حمام قرار گذاردند بروند بکر بلا و یاری کنند از حسین بن علی آنها مذاکره میکردند من گریه میکردم بر حال مظلومیت و بیکسی آقایان بهر جهت وارد شدم به اطلاق آن دوفنم از ورود من خائف شدند بآنها گفتم نترسید من از دوستانم کاغذ را در آورده دادم به آقا یول را هم دادم رسید گرفتم از آنجا رفتم منزل آقا سید علاءالدین (اعتماد الاسلام) کاغذ را دادم رسید یول گرفته یول را هم دادم بعد رفتم منزل آقا میرزا مصطفی برادر آقا شیخ مرتضی کاغذ و یول ایشانرا هم دادم خدمت ایشان دو تومان انعام داد بمن نگر رفتم در منزل شیخ حسین دوجای و غلیان صرف کرده اسبم را سوار شده آمدم شهر خدمت آقای اعتصام السلطنه و انجام خدمت را با رسیدهها خدمتشان دادم فرمایش کرد نایب حسین باشد تا تلافی این کارت را بکنم (امضاء نایب حسین) نایب حسین از صاحب منصبان نظامی و شخصی است راستگو و درستکار.

مذاکره مخفی

این ایام محرم و صفر آقا سید برهان خلخالی نگارنده را ملاقات نمود که وزیر دربار (امیر بهادر) را میشناسی تقریبش را به اعلیحضرت بخوبی میدانی اگر کاری بکنی که بین او و آقای طباطبائی صلح و صفائی واقع شود هر آینه ما بزودی بمقاصد خود نایل خواهیم آمد و همین قدر آقای طباطبائی بزبان خودش باو بگوید ترقی مملکت و دولت و قوت دین اسلام بتشکیل عدالتخانه است البته وزیر دربار با آقایان همراه خواهد شد و مواد دستخط شاه را اجراء خواهد داشت نگارنده در جواب او گفت عریضه که آقایان در حضرت عبدالعظیم بشاه عرض کردند و مستدعیات خودشان را در آن نوشته بودند بخط جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی است و در ذیل آن بخط آقای طباطبائی کلمه عدالتخانه نوشته شده است و همه علماء اعلام آن را امضاء داشته اند برای وزیر دربار حجت کافی نیست که البته باید از زبان آقای طباطبائی بشنود سفیر عثمانی برای آقای طباطبائی پیغام داد که از الحاق این لفظ عدالتخانه بعریضه مستدعیات اگر مرا ممکن بود و محدودراتی نداشتیم هر آینه می آمدم و پای شمارا میبوسیدم چه آنچه بخواهید در این لفظ مندرج است امر باین واضحی که حسن آنرا همه کس میدانند چه شده است که وزیر دربار مشروعیت آنرا نمیداند که باید از زبان آقا بشنود مقصود و واقع امر را بگوئید سید گفت واقع امر این است که امیر دوستی آقایانرا طالب است شما اگر آقای طباطبائی را در خانه خودتان بیاورید و امیر هم بیاید و ثالثی در بین نباشد که مقاصدشانرا بایکدیگر بگویند هر آینه پانصد تومان بتو خواهد داد نگارنده گفت از عهده من خارج است چه اولاً آقایان دیگر مطلع میشوند از این ملاقات مخفی و همین احداث نفاق میکنند بین آنها ثانیاً آنکه آقای طباطبائی اگر بدون سابقه وارد شود و امیر را ببیند و یا

امیربهادر بر او وارد شود همان آن متغیر شده مراجعت میکند سید برهان گفت پس کاری بکنید بلکه با آقازاده‌های آقادوستی کند نگارنده گفت از اینکه به آقازاده‌ها مقصود شما را اظهار نمایم مضایقه ندارم لذا با جنابان آقامیرزا ابوالقاسم و آقا میرزا محمد صادق مقصود سید را اظهار داشته هر دو جواب دادند مراد و ملاقات مخفی امیربهادر با آقای طباطبائی صلاح نیست بالاخره معلوم شد بطرف آقای بهبهانی و آقایان دیگر هم رفته بودند و از همه مایوس شده بودند .

اشخاصی که یکماه قبل از مراد و دوستی آقایان منفور بوده این ایام محرم و صفر واسطه بر میانگیزانند که با آقایان دوستی و معاشرت نمایند اگر چه از تبعید سعدالدوله وزیر تجارت بطرف یزد و مبعّد شدن دکتر شیخ محمد خان احیاءالملک بطرف فرنگستان و سید جمال‌الدین واعظ بیلده قم تا یک اندازه ملاحظه و ترس در کار است .

دکتر محمد خان احیاءالملک طیب مخصوص امین‌السلطان از اشخاص با تربیت و حرارت است در شب چهارشنبه سیزدهم ذی‌الحجه بحکم عین‌الدوله و تقصیر آنکه چیز فهم و عالم است مبعّد شد . سبب تبعید او را کتباً از خودش استعلام نموده آنچه در جواب نگارنده نوشته است عیناً نقل میکنم و هذا صورته .

مکتوب احیاءالملک

اما جهت تبعید را خودم نفهمیدم و هر چه فکر کردم که چه تقصیر شرعی یا عرفی داشته باشم باز نفهمیدم فقط کار خلاف این بنده این بود که دوز و قبل از تبعید یک درخت توتی توی حیاط داشته بملاحظه اینکه مگس و کثافت نزدیک اطلاق میداد انداخته بودم اگر این فقره چنانچه میگویند و بنده هم تجربه کرده‌ام اسباب تبعید و در بدری بنده است باری غیر از این کاریج خلاقی نداشته‌ام مگر آنکه برای تحصیل معاش که لازمه زندگی است هر کس این بنده را بعبادت میخواست از اعیان و فقراء حاضر بوده شاید آمد و رفت این بنده با مردم چه روز و چه شبها اسباب خیال آن بد سلوک شده شبانه یکی از رفقای مخصوص این بنده را پیغام فرستاده که مریضه داریم و وجود بنده لازم است (اسم آن رفیق و آن کسبکه بخيال خودش بنده را بحقه بازی خواسته بود ببرد لازم بد کرنیست زیرا که این قبیل کارها در آن ایام مایه ترقی هر کس بوده و طرف سؤال نمیتوانند بشوند در آن عصر و حشیکری و استبداد در امور نافع بخود هر که بیشتر بود بیشتر بود) تا آنکه در شب ۱۳ ذی‌الحجه ۱۳۲۳ ساعت چهار از شب گذشته در فصل زمستان مخصوصاً در راه بدون لباس زمستانی چنانچه افتاده ودانی و بدون بول و سایر لوازم که لازم نبود در درشکه نشسته و با مأمورین رفته براه حضرت عبدالعظیم تا آنکه صبح آن شب بحسن آباد رسیدیم و بعد از یک شب دیگر مأمورین دیگری آمده و مأمورین سابق بنده را تسلیم مأمورین جدید نموده قبض الواصل گرفته مثل آنکه امانت پستی تحویل نموده باشند بعد از آن راه مراجعت داده بطرف قزوین و از آنجا بطرف رشت و بالاخره خارج از وطن خود مجبوراً شده دیگر معلوم است که خیال چه میکنند که اهل و عیال چه خواهند کرد مختصراً اینکه چرا در بعض از مجالس صحبت نموده

بودم که این قبیل حرکات در مملکت باعث تمامی رؤسای آن مملکت و اهالی آن خواهد بود زیاده معلوم است که با این قبیل اشخاص چه باید بشود که شرح آنرا همه میدانند. (شیخ محمد)

(این بود عین مکتوب احیاء الملک که پس از مراجعتش در جواب نگارنده نوشته است و قبل از برب باردمان مجلس که نگارنده یک مجلس در انجمن اصلاح احیاء الملک را ملاقات و سبب تبعیدش را مشافهتاً استعلام نموده تقریباً همین طور جواب داد که گناهی جز انداختن درخت توت نکرده بودم) خواننده تاریخ البته توجه خواهد کرد که چگونه درخت توت انداختن سبب تبعید شخصی مانند احیاء الملک میشود و چه طور این توهم عقیده عالمی مثل احیاء الملک میگردد فلذا برای رفع تعجب چند سطر در این مقام مینویسم و میگویم هر گاه خواننده تاریخ زمان ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه را درک کرده باشد و یا نظر بوقایع بیست سال قبل اندازد میدانند که درخت انداختن و یا درخت کاشتن گاهی سبب حبس و نفی و قتل خواهد شد.

چنانکه حکایت کرد مرا یکی از موثقین که در یکی از سفرهای تفرجی ناصرالدین شاه بجننگلی رسیدیم که جوانی در سن بیست و پنج با نهایت رشادت تبری در دست داشت و مشغول انداختن درختی بود تا اینکه درخت را انداخت ناصرالدین شاه حکم کرد آن جوان را آوردند و از او پرسید چرا این درخت را انداختی در جواب گفت این درخت را انداختم که ذغال بعمل آورده و بفروشم شغل و کسب من عمل آوردن ذغال است ناصرالدین شاه میرغضب خواست و حکم کرد سر آن جوان را از بدن جدا ساختند باز خواننده تاریخ گمان نکند که این پادشاه نمیخواست درختهای جنگل بی جهت تلف و ضایع شود چه در زمان همین پادشاه جنگل مازندران بخارجه داده شد و درختهای شمشاد که امروزه باطلا معاوضه میشود، و دریای مازندران برای آنکه درخت شمشاد میوه خوراکی ندارد و آب دریا شور است و شیرین نیست بدیگران واگذار شد پس درخت انداختن باعث قتل و تبعید خواهد شد چنانچه احیاء الملک توهم کرد و مبعدهم شد باری با آنکه تبعید سعدالدوله و احیاء الملک در ماه ذی الحججه بنظر مردم بود و تا یک اندازه ترس و واهمه مردم را گرفته بود باز تقرب با آقایان مایه افتخار بود.

عین الدوله هم برای جلب آقایان بطرف خود در این دو ماهه محرم و صفر وسایل و وسایط زیاد برانگیخت چه از تشکیل مجلس روضه و مهمانی و پول دادن بطلاب و بلیط فرستادن نزد آقایان و چه دیدن آقازادهها راحتی آنکه بتوسط مظفر الممالک یک ساعت طلا و یانصد عدد پنجهزاری زرد برای آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی فرستاد مشارالیه درحالتی که شریف الواعظین و نجم الذاکرین نزد آقازاده بودند وارد شده پیغام صدارت را با هدیه مزبور رسانید جنابش قبول نکرده و رد فرمود اگر چه در زمانیکه آقایان مهاجرت کرده بودند تا یک اندازه سعی کرد بلکه بین آنها نفاق اندازد لکن این ایام جداً و واقعاً سعی است که بتوسط نفاق و اختلاف آقایانرا از مقصود باز دارد تقریر و نقل یکی از شهداء ملت شاهد و مؤید ادعاه اول است و آن از این قرار است.

زمانیکه آقایان در زاویه مقدسه متحصن بودند از طرف عین الدوله کاغذی نوشته شد بجناب آقامیرزا ابوالقاسم و آن مکتوب بتوسط آقا میرزا علیبنقی به آقا رسید مضمون مکتوب از این قرار است:

رفیق شفیق من - یاد ایام دوستی و محبت بخیر چه شد که معاهدات و دوستیها و شبهای سابق را فراموش کردید نقداً از شما خواهش میکنم بقدر دو ساعت محرمانه بیایید شهر مرا ملاقات کنید باهم قدری گفتگو نمائیم و آنچه میل شماست من اجراء خواهم کرد و کالسکه خود را فرستادم که در آمدن تعجیل کنید .

آقا میرزا علینقی آقارا در خلوت ملاقات نموده مکتوب را رسانید جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت اولاً من با آقایان قسم خورده‌ام و نمیتوان مخالفت قسم را نمود ثانیاً آمدن من نزد عین‌الدوله باعث نفاق و کدورت بین آقایان خواهد گردید آقا زاده گفت پس خواهش من این است که جواب کاغذ صدراعظم را بنویسند و این رسالت مرا هم کتمان فرمائید جنابش فرمود جز دو نفر که یکی پدرم و دیگری آقای بهبهانی باحدی نخواهم گفت و جوابی قریب باین مضمون برای عین‌الدوله نوشت که شرفیابی محرمانه باعث بیاد رفتن شرف من و شرف خانواده من است اگر بامن فرمایشی دارید مراسماً از آقایان بخواهید آنوقت شرفیاب خواهم شد بشرط آنکه مرا بی انجام مقاصد رجعت ندهید (انتهی) .

آقا میرزا ابوالقاسم واقعه را خدمت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی اظهار داشت هر دو نفر نبات ایشانرا تحسین گفتند لیکن این ایام امیربهدار به آقا میرزا مصطفی آشتیانی گفت من بیست هزار تومان برای شما و بیست هزار تومان برای آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی از دولت میگیرم بشرط آنکه آقایانرا از تقاضای اجراء دستخط شاه منصرف کنید .

باری آقایان علماء بر خلاف زمان تحصن نهایت اعتبار و اعتماد را بهمرسانیده طلاب علوم بی نهایت عزیز شدند چه جمعی از طلاب اطراف آقای بهبهانی و برخی حوزه آقای طباطبائی و عده هم در مجلس آقای صدرالعلماء لازم بود حسن سلوک آقای صدرالعلماء در زمان مهاجرت باطلاب این ایام نتیجه خود را ظاهر ساخت چه میتوان گفت مجمع طلاب خانه صدرالعلماء بود آقایان دیگر هم طلبه لازم داشتند یا برای حفظ مقامات خود و یا برای اجراء مقصود .

آقا میرزا علی قمی نقل کرد در شبی که طلاب در خانه صدرالعلماء سینه میزدند یکی از طلاب بطریق نجوا گفت من از صدای این سینه‌ها صدا های مختلف میشنوم چه یکی میگوید دبیرالملك از دیگری میشنوم سالارالدوله از دیگری امین‌السلطان از دیگری آقای فلان و کذا هر کس محبوب خود را که میخواهد بریاست و ولیعهدی و صدارت و یا حجة الاسلامی برساند بهمان قصد سینه میزند این شد که بخیال افتادیم انجمن طلابرا تشکیل دهیم تا طلاب از غیرطلاب تمیز داده شوند و آنانکه برای نجات وطن خدمت میکنند از آنهایکه برای اشخاص میدوند فرق داده شود .

باری مردم علی‌الظاهر خدمت آقایان میرسند و رجال درباری هم تقرب به آقایانرا اهم مقاصد خویش قرار داده‌اند .

مظفرالممالک و اعظامالممالک پیشکار صدارت از برای ملاقات آقا زاده ها شب و روز در تلاش میباشند دو مجلس در خانه آقا میرزا مصطفی و آقا میرزا هاشم منعقد شد که آقا زاده‌ها مشورت کردند آیا صلاح هست بخانه عین‌الدوله بروند یا خیر مجلس خانه آقا میرزا هاشم را آقا میرزا ابوالقاسم

بی نتیجه گذارد که فرمود صلاح هیچ کدام ما نیست با عین الدوله دوستی کنیم تا مقاصد خود را بر آورده و مدرسه مروی را برنگردانیم بخانه عین الدوله نباید رفت مجلس خانه آقا میرزا مصطفی را چون اعظام الممالک آنجا بود و قول انجاح مقاصد را داد بی نتیجه نگذاشتند لکن پس از تفرق مجلس آقامیرزا محمد صادق به اعظام الممالک پیغام داد که من باید شمارا ملاقات کنم مشارالیه آمد باو گفت تا دستخط شاه اجراء نشود هیچ يك از این آقایان برای دوستی با عین الدوله همراهی نخواهند کرد بر فرض که همراهی کنند من ضدیت خواهم کرد پدر و برادر خود را مانع خواهم بود بهر جهت قول خود را پس گرفت عین الدوله امر نمود قانونی برای عدلیه بنویسند که بعد از این خواهد آمد و نیز شاه را بعزم بیلاق بیباغ شاه نقل داد و در اوایل ربیع الاول ۱۳۲۴ مجلس مشورتی در دربار تشکیل داد که در باب اجراء دستخط شاه مشاورت نمایند چنانچه بعد از این خواهد آمد .

نوشته جات بعنوان شبنامه و اعلانات ژلاتینی بسیار در این ایام نشر میشود که مضمون همه تقاضای عدالتخانه و بیداری مردم است نگارنده فقط یکی از شبنامه ها را که چند مسئله تاریخی مبتنی بر آنست در این مقام ذکر میکند که هم وضع مطبوعات این زمان بر خواننده معلوم باشد و هم از رشته تاریخ خود خارج نشود و آن این است :

صورت شبنامه

سؤال و جواب میرزا حسینخان با میرزا احمد خان در خیابان علاء الدوله :

سؤال - چه طور است احوال شما .

جواب - چه میرسی برادر از حال من هر روز از خدا مرگ میخواهم شغل و کاری که نیست، عیالات که زیاد ، نان و گوشت هم حالش معلوم است ، گدائی هم که نمیتوانیم بکنیم ، غیر مرگ از برای ما صلاح بیست .

س - باید راضی بود خداوند همچو خواسته است باید صبر کرد .

ج - خاک بر سر ما اهل این مملکت بکنند چطور شد که خدا از برای یکصد و بیست مملکت که در روی زمین است باید عزت و ثروت و امنیت و عدالت و آسایش و مکنت و غنی بخواهد با آنکه همه کافر هستند و از برای یکمشت مسلمان نکبت و فقر و ذلت و احتیاج و ظلم و پریشانی بخواهد اینکه ظلم است خدا ظلم نمیکند .

س - پس شما که میفرمائید این خرابی از جانب خدا نیست پس از جانب کیست .

ج - تقصیر از شاه است که مال و جان سی کرور نفوس را بچند نفر دزد راهزن خدا شناس جاهل داده که این اشخاص با این یکمشت مردم درمانده اسیر ذلیل هر چه اراده مینمایند میکنند نه مال از برای مردم مانده و نه جان و نه عرض و نه ناموس يك مشت استخوان این مردم فقیر ذلیل را همروز در آسیاب ظلم خورد مینمایند هر چند سلطان خود بشخصه ظلم نمیکند اما چون ظالم را او مسلط بر مظلوم مینماید ناچار زشتی امر مستند باو خواهد بود .

- س - شاه که دستخط تأسیس عدالتخانه و اجراء قانون در کابیه امور مملکتی داده و مکرر حکم فرموده که اجراء نمایند دیگر چه تقصیر دارد .
- ج - چه فایده کی حکم شاه بیچاره را میخواند اتابک که خودش يك سلطان مستقلى است . هر چه را که میل دارد اجراء مینماید هر چه را که میل ندارد زیر سبیل میگذارد .
- س - اتابک مجلسی فراهم فرموده که وزراء رأی بدهند امیر بهادر و حاجب الدوله و ناصر الملك نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود .
- ج - هر چند امیر بهادر و حاجب الدوله يك پارچه ظلم و حماقت هستند و قانون را مضر بحال خیانتهاى که کرده و میکنند میدانند اما ناصر الملك که مرد عاقلی بود شاید چنین فهمیده که این مجلس صورت سازيست و اتابک باین کار باطناً راضی نیست .
- س - ما از حال اتابک چنین فهمیده بودیم که مایل با اجراء قانون است زیرا که فایده این کار از برای خودش بیشتر است بجهت آنکه مال و خانه و درجه او در سلطنت بی قانون بی شرط همواره در معرض تلف است و تا قانون نباشد از این جهات اطمینان برای او حاصل نخواهد شد .
- ج - بلی خود اتابک هم ملتفت این نکته هست ولی نخوت و غرور و خود پرستی او را مانع شده که چون رؤسای ملت مطالبه قانون نمودند اگر اجراء شود باسم آنها خواهد شد پس معلوم شد که اتابک خیلی آدم کم مغزی است که کار باین بزرگی و شرف باین سترگی را از برای يك خیال باین کوچکی واهی تعطیل نماید ما گمان میکردیم که این اتابک آدمی است محال معلوم شد که هیچ بارش نیست .
- س - این تقصیر با علماء و آقایانست زیرا که جدوجهد در کاری نمیکنند و این خیال بوج را از کله این مرد بیرون نمی نمایند که غرض خود نمائی نیست بلکه غرض اصلاح مفساد ملك و ملت است باسم هر کس میخواهد بشود بشود .
- ج - پس شما خبر ندارید که آقای آقاسید محمد دیروز چه کاغذ خوبی در این باب به اتابک نوشته که ما تاجان در بدن داریم دست از مطالبه حقوق ملت بر نمیداریم .
- بلی خبر دارم سواد کاغذ را هم دیدم (بعد از این ذکر میشود) خداوند به آقای آقامیرزا سید محمد عمر بدهد باز میانه ملاها اگر يك نفر باشد اوست که بفکر ملت است آقایان دیگر بفکر خودشان هستند ماها باید زحمت بکشیم و آنها هم روز بفکر ترقی و توسعه اداره و جلب منافع و مداخل خود باشند آخر مگر فایده پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای مردم همین بیان طهارت و نجاست بود یا در مقام ترویج احکام سیاسیه و مملکت داری و تهذیب اخلاق هم بود آقایان نجف و اینجا پس از يك عمر که از یرتو امت پیغمبر صلی الله علیه و آله میخورند و زندگانی میکنند آخر فایده ایشان منحصر است باینکه در حاشیه رساله یکمرتبه بر عده غسلات استنجاه بیفزایند یا کم کنند دیگر در فکر این نیستند که ظلم عالم را فرا گرفت مسلمانان از دست رفتند دولت و ملت اسلام که پیغمبر و

امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام برای ترویج آن شهید شدند از میان رفت دشمنان دین از هر طرف روی آوردند و علماء بعضی از فروع چسبیده اصل را ازدست داده اند .

س - شما بفرمایش علماء و آقایان هم گوش بدهید ایشانهم حرفی دارند میگویند ما که زحمت برای مردم میکشیم مردم خودشان بیغیرت و نادان هستند چرا در مقام عدل و داد بر نمیآیند فرض مانیویدیم مردم نباید بفکر حال خودشان باشند مردم میخواهند بی زحمت لقمه توی دهن آنها بگذاریم اگر صدر اسلام را ملاحظه کنید میدانید که حضرت رسول صم يك تنه کار از پیش نمیرد بلکه مردم از جان و مال خود میکشیدند و پیغمبر خود را یاری مینمودند و پیش میبردند (نابرده رنج گنج میسر نمیشود) مستدعی است مرحصم فرمائید انشاء الله فردا شب خدمت جنابعالی در همین موقع میرسم و عرایض لازمه بنحوافی و اتم خواهیم کرد تا بدانید و تصدیق فرمائید این همه ظلمی که بمردم میشود از بی همتی و بی غیرتی خود مردم است (انتهی) .

در شبنامه مزبور در یکی از سئوالات مینویسد اتابك مجلسی فراهم نموده که وزراء رأی بدهند الی آخر .

در این سؤال اشاره کرده است بمجلسی که بعنوان شورای دولتی در باغ شاه تشکیل یافت و شرح آن از این قرار است که پس از هیاهو و گفتگوهای بسیار بین مردم و انعقاد انجمنهای مخفی و علنی از قبیل حوزه اسلامی که آقایان و علماء در ایام دوشنبه و جمعه مجمعی سیار در خانه های یکدیگر با سم حوزه اسلامی برپا مینمودند و از قبیل انجمن علمی اتحادیه که طلاب تشکیل نموده و سایر مجامع و انداختن اعلانات و شبنامه های ژلاتینی در کوچه ها و خیابانها و مدارس و مکاتب . عین الدوله صدراعظم ایران را بغاطر رسند که بتدبیر مردم را ساکت نموده و تقصیر را بگردن کسی دیگر وارد آورد لذا يك روز در باغ شاه که نزدیک شهر و در پشت خندق بین شمال و مغرب طهران واقع است مجلسی منعقد نمود و شاه هم برای رفتن به بیلاق نقل مکان کرده و در آنجا چند روزی توقف فرمود رجال درباری و وزراء دولتی را در آن انجمن گرد آورده و گفت همه میدانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط تأسیس عدالتخانه را صادر فرموده اگر چه گفته ام نظامنامه عدلیه را بنویسند و الان مشغول اتمام و تصحیح آن میباشند لکن من تا به امروز بمساعجه و ماطله گذرانیده ام و اجراء دستخط شاه و انعقاد عدالتخانه را که ملاها میخواهند بعهده تمویق انداخته لکن آقایان از این کار دست برنمیدارند و هر روز مکاتیب و بیغامات آنها میرسد مردم هم از نوشتن اعلانات و شبنامه ها منصرف نمیشوند آیا اصلاح میدانید دستخط اعلیحضرت را بموقع اجراء گذارده و بر طبق آن رفتار و یا صریح جواب گفته آنها را مایوس کنیم و در مقابل ایستاده مانعت از تقاضای مستدعیات آنها کرده اگر چه باستعمال قوای دولتی باشد اهل مجلس خاموش شده جوابی ندادند مجدداً عنوان و مذاکره نمود و جواب خواست .

احتشام السلطنه که از رجال متدین و متمول بود و هیچوقت ملاحظه از کسی نداشت و غرض نوعی را مقدم بر غرض شخصی میداشت مدتی هم در خارجه بعنوان سفیری و وزیر مختاری بسر برده در جواب گفت صلاح دولت بر اجراء دستخط است چه اگر دستخط اعلیحضرت را اجراء ندارید دیگر ملت اعتماد بقول و دستخط شاه نمیکند و نیز شرف دولت میرود چه ملت آنها را رؤسای آنها و روحانیون

تقاضای عدالتخانه میکنند تأسیس عدالتخانه و تشکیل آن بطور صحیح ضروری بر دولت وارد نخواهد آورد اگر دولت بر طبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود را نموده و هم در نزد خالق و مخلوق مسئول است .

وزیر دربار (امیر بهادر) گفت خیر چنین نیست صلاح دولت بر عدم اجراء دستخط است البته باید این دستخط اجراء نشود چه اگر عدالتخانه برپا شود آنوقت پسر پادشاه با بقال مساوی خواهد بود و نیز دیگر هیچ حاکمی نمیتواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهد شد .

احتشام السلطنه گفت جناب وزیر دربار دیگر بس است دخل تا کی ظلم تا چه وقت مردم را ذلیل و رعیت را بیچه اندازه فقیر میخواستید دخل و جمع مال حدی دارد خوبست قدری بعال رعیت رحم کنید ملت را بادولت طرف نکنید رعیت را از شاه دلخور نخواهید علماء و روحانیین را دشمن شاه قرار ندهید .

حاجب الدوله گفت اگر عدالتخانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد شد .

ناصر الملک وزیر مالیه گفت بلی چنین است امروز صلاح نیست هنوز در ایران وقت تأسیس مجلس نیست عدالتخانه منافی با این سلطنت است .

وزیر دربار گفت جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریه میباشید نباید راضی شوید بر رفتن سلطنت از این خانواده .

احتشام السلطنه گفت والله قوت دولت و ترقی سلطنت با اتفاق و همراهی ملت است امروز کو کب اقبال دولت طلوع نموده که ملت در مقام اصلاح نواقص بر آمده است قدر بدانید با ملت متفق شوید دست بهم داده نواقص را تکمیل کنید دولت را صاحب اعتبار و مایه کنید قانونی در ایران دایر کنید که احدی تخلف از آن نتواند دیگر دخل بس است ظلم کفایت است شاه را بد نام نکنید دولت را مفتضح نسازید .

امیر بهادر روی به اتابک نمود و گفت احتشام السلطنه خیال دارد شاه را ضعیف کند احتشام السلطنه گفت من میل دارم پادشاه و ولی النعمی خود را مانند امپراطور آلمان و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار به بینم لکن شما میخواهید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمائید .

امیر بهادر گفت من تاجان دارم نمیکذارم عدالتخانه برپا شود خوب است شما که احتشام السلطنه میباشید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراطور آلمان کنید آقای من پادشاه من این گونه خدمات را لازم ندارد .

عین الدوله دید مقصودش بعمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود گفت من باید این مذاکرات را خدمت اعلی حضرت عرض کنم و از خود شاه تکلیف بخواهم مجلس منقذی گردید چند روز بعد از آن احتشام السلطنه مأمور بر رفتن بسرحده ایران و عثمانی و از طهران خارج شد .

تبعید احتشام السلطنه با تبعید سعد الدوله تفاوتی که داشت این بود که احتشام السلطنه محترمآ تبعید

شد و سعدالدوله بطوربد بقول خودش سه فرسخ پیاده باشلاق قزاق طی راه یزد رانمود .
اینکه در شبنامه مینویسد امیربهادر و حاجب الدوله و ناصرالملک نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود الی آخره .

از قرار مذکور عین الدوله قبل از انعقاد مجلس بناصرالملک گفته بود این طور جواب بگوید و یا آنکه ناصرالملک هنوز صلاح نمیداند درایران این مذاکرات بشود و استعداد ملت را باین اندازه نمیداند که طرف با دولت شوند و با نبودن استعداد ضعف دولت پسندیده نیست و الا ناصرالملک کسی نیست که مانع تمدن و ترقی گردد یا مجبور بود باینکه همراهی از عین الدوله بکند و یا واقعاً عقیده اش این بود که هنوز وقت نرسیده است .

اینکه در شبنامه میگوید پس شما خبر ندارید که آقای آقامیرزاسید دیروز چه کاغذ خوبی در این باب به اتابک نوشته که ما تا جان داریم دست از مطالبه حقوق ملت برنمیداریم الی آخره .

شرح آن از این فراراست که بعد از آنکه مردم دیدند از طرف دولت خبری نمیشود عین الدوله هم بمسامحه و ملاحظه و دفع الوقت میگذرانند و در مقام اجراء دستخط شاه برنمیآید حتی آنکه در یک شب آقایان بالا جماع بازدید کردند از عین الدوله آقای طباطبائی بعین الدوله فرمود این عدالتخانه که ما مطالبه میکنیم اول ضررش ب ماها میرسد که دیگر مردم آسوده میشوند و ظلم نمی بینند و دیگر محتاج ب ماها نمیشوند و در ب خانه های ما نمی آیند ولی چون عمر من و تو گذشته است کاری بکنید که نام یکی از شما در عالم بماند و در صحایف تاریخ بنویسند بانی مجلس و عدالتخانه عین الدوله بوده و از تو این یادگار در ایران باقی بماند .

این فرمایشات و نصایح در او اثر نکرد بلکه از شنیدن لفظ مجلس اگر چه آقای طباطبائی بکنایه اداء فرمود ابروهارا در هم کشیده و مکدر شد علیهذا طلاب و دانشمندان برای تذکار آقایان شروع کردند در نوشتن کاغذ ها و خطابه ها به آقایان .

آقای طباطبائی چون دید مردم سخت گرفته اند طلاب هم علی الظاهر ایراد وارد میآوردند فلذا مکتوبی مفصل بعین الدوله نوشت که در شبنامه مذکور اشاره بآن کرده است لیکن نگارنده برای آنکه ترتیب را از دست نداده باشم نخست یکی از کاغذ های ژلاتینی را که بعنوان خطابه نوشته اند نقل میکنم سپس مکتوب آقای طباطبائی را .

از درج همین یک خطابه مضمون سایر لوایح و اعلانات بر قارئین محترم مستفاد و معلوم خواهد شد .

خطابه مردم ب آقایان

ای رؤسای دین و پیشوایان مسلمین عرض و استدعای عموم ما بیچارگان و ستمدیدگان اهالی و سکنه طهران از سلسله طلاب و سایر طبقات و اصناف حضور مبارک رؤسای روحانی و پیشوایان دینی حجج الاسلام و علماء اعلام متع الله المسلمین بطول بقائهم آنکه تمام اعضاء و جوارح در مملکت بدن خادم و کار گذار اعضاء رئیسه هستند رفع مضرات و جلب خیرات بواسطه این اعضاء و جوارح است که بحکم

رؤساء این کارکنان بدن در نفع و ضرر وخیر و شر متحرك هستند قوام و دوام و ثبات این مملکت را بقدر المقدور والاستطاعه برقرار دارند و همچنین شما پیشوایان دین مبین راهنمای منهاج شرع و آئین هستید چشم ملت بر اقدامات حسنه شما آقایانست که این بوستان شریعت مطهره را که خارو خاشاک اختلاف فرا گرفته ریاحین و اشجار آن از بروزات جور و اعتساف اهل ظلم و ظغیان از طراوت و ثمر افتاده عنقریب اسم بی رسم دین و آئین از میان برخواستہ بازار عدل و داد که اس اساس شرع قویم و اصل بنیاد طریق مستقیم است کاسد و اخلاق و طبایع اسلامیان بطوری فاسد بشود که جز بغزوات احمد مختار و بحملات حیدر کرار اصلاح نشود هرق دماء را عظمی نماند و سبی نساء را مقداری نباشد نهب و غارت اموال بتطاول خائنین جهان رواج گیرد و اختلاف امور ملک و ملت بدست بوالهوسان خودپرست نفس پسند آشکارتر گردد اگر بوساوس شیطانی و تخیلات نفسانی بعضی مردمان با غرض و مرض خرابی مملکت را بطبقه اهل علم و علماء نسبت میدادند و آنانرا موجب عدم پیشرفت ترقی و اجراء قوانین عدل و نصفت میشمردند بحمدالله رفع این اشتباه از این راه شد و در موقع امتحان (که یکرم الرّجل اویهان) برعارف و عامی واضح گردید که در این اقدامات حسنه شما آقایان عظام اول طبقه که در اقدام و خدمتگذاری جانفشانی کردند و خواهان قوانین عدل و داد مقرر در دین مقدس احمدی و مساوات و مواسات مؤسسه در آئین محمدی شدند این سلسله بودند که افتخار مهاجرت و مجاهدت فی سبیل الله را اختیار و شرف خود قرار داده در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم شب و روز (المستغاث بك یا صاحب الزمان) گویان در طریق دادخواهی یویان بودند و ما رعایا و بیچارگان تاسی بآنها کرده بعد که غرض رانوعی دانسته آسایش عموم را مقصود و ملحوظ شما آقایان دیده بقدر الاستطاعه در همراهی حاضر شده چه گفتید که نکردیم چه خواستید که امتناع نمودیم تا کم کم پرده از روی کار برداشته شد و بمعینه مردم خودبین باغرض شوخی بجدی و اصل مطلب به مرض آستان مبارک ملوکانه رسید و رفع اشتباه خاطر معدلت مظاهر گردید که غرض ثبات و دوام دولت است نه معارضه و ضدیت مقصود دعای وجود مسعود خسروانه است باجاء قوانین معدلت و آبادی مملکت نه مجادله و خصومت روسیاهی خائنان دولت ظاهر و اغراض نفسانی مفسدین ملک و ملت آشکار گردید که آنهاست که خود را از هواخواهان سلطنت میشمردند اولین دشمن جان و نخستین خصم قوی پنجه شخص سلطان هستند اسم خود را بهانه کامرانی خویش قرار داده بستگی و نوکری دولت رامایه ثروت و احتشام خود نموده از مراسم رسومات عدالت و افتتاح معدلتخانه چون دیورجیم از کلمه مبارک (لاحول) گریزان و درهراسند بلی اگر قوانین اسلام بمیان آمد هر يك از این نفس پرستان در اندک زمانی دارای دولت پیشمار و صاحب ضیاع و عقار نخواهند شد تا القاء شبهات نمایند و خاطر مبارک شاهانه را بدسایس و مقتریات نیالایند نمیتوانند بمقصود رسید بلکه از مقصود باز میمانند حیل و نیرنگ بهم آمیخته و طرح نوی برانگیخته بخیال خود حیل کردند و صرفه بردند اسکات شما آقایان واضطرار و الجاء ما بیچارگان در صدور دستخط ملوکانه برانجام مقاصد و تقبیل و القاء شبهه بر اذهان صافیة شما پیشوایان که جز خیرخواهی عموم مردم در نظر نداشتید و ندارید بدان گونه نمودند که دستخط ملوکانه شرف صدور یافته و حاجات شما بخوبی و

خوشی برآمده اگرچه بعضی از مردمان مجرب و نفوس مهذب که همه وقت آثار را از مؤثر شناخته‌اند اظهار داشتند که باین حيله های بين و آشکار دست از کار کشیدن نشاید که هرگز از گرگ آدمی خوار رسم رحم و شبانی نیاید. نماز گریه عابد برای گرفتن موش است والا در خاطرش جز تصور طعمه هرچه هست فراموش است مکرر عرض شد تا دست تطاول این گرگ سیرتان آدمی صورت در قبض و بسط امور مملکت مبسوط است و اجراء مصداق دستخط مبارک که حاکی از نیت پاک ملوکانه است بی میل این دزدان منوط و مربوط است از حیز امکان خارج بلکه محقق البطلان است چرا که این سرایای ملت بیچاره را در مقابل خیالات نفسانی خود جزو ترانه و این حکایات جانسوز یکمشت رعیت فلک‌زده آواره را مثل افسانه پندارند هیچ غرض از صدور این دستخط ندارند مگر اینکه وقتی را فرصت شمارند و بعد از اسکات خلق حيله آغازند بلکه بتوانند در میان علماء و آقایان سنک تفرقه نفاق اندازند تا بر خر خود سوار شده و این یکمشت فقیر بیچارگان گرسنه را در جلوس کب کامرانی و شهوت پرستی خود پیاده بدوانند و از اموال ما بیچارگان که دارای روح و حیات و جان و مال نیستیم باغ و عمارت بسازند هرچه داد زدیم نشنیدید، بلکه در جواب فرمودید قول سلطان تالی امریز دانست و دستخط شاهان قویم البنیان و لازم الاذعان چگونه میشود از مصدر منبع سلطنت کبری امری صادر و بامضای صدارت عظمی برسد و قراری داده شود که باجاء نرسد چون کمال امیدواری و اطمینان بفطرت سلیمه و نیت خالص اعلیحضرت همایون داشته و داریم که قلباً مایل بنفوذ قوانین شرع و عدل و داد هستند از صمیم قلب تشکرات فائده را در حرم محترم امامزاده واجب التعظیم نمودیم با کمال شوق و شغف قلبی و اطمینان خاطر پای کوبان و دست افشان بمنازل خود مراجعت کرده همی خواندیم (حاجت ما برآمده) بانهایت میل و دل بستگی با افتتاح مجلس عدالت تصور نمودیم بعد از رفع خستگی باین نعمت عظمی نایل خواهیم شد هر وقت خدمت شما آفارسیدیم و عرض کردیم جوابی شنیدیم.

یک روز فرمودید حضرت اتابک کسالت دارد روز دیگر بنقاہت وجود مبارک شاهانه متعذر شدید گاهی امورات مهمه دولتی را پیش آوردید بمذاکرات و شوری بر گزار کردید تا بخوبی بر تمام مردم معلوم شد نتیجه آن اقدامات و تضررات از دیاد لجاجت گردید و معنی (ولایزید الظالمین الا خساراً) در وجود آنان مکشوف تمام آفاق شد گوشت و نان را بقیمت جان رسانده برادران و خواهران ما در قوچان و سیستان بهمسایگان که قصد مال و جانمان دارند فروختند و مال و منال اندوخته بر ظلم و جور افزودند آنچه از دستشان بر آمد نمودند علی رؤس الاشهاد اتابکم مستهزؤن گفتند و شنیدید بر ما بیچارگان بسخره خندیدند.

آخر آقایان دین و پیشوایان آئین (مگر خداوند شرف و ناموس را در اروپا از برای زنان و ناقوس آفریده باید این یکمشت مسلمان دستخوش هوا و هوس نفس پرستان باشند در اول عرض شد) اعضاء و جوارح خدمه اعضاء رئیسه هستند و حفظ و حراست شما آقایان که در مملکت اسلام بمنزله اعضاء رئیسه هستید بسته بوجود ما بیچارگان است اگر در ماقوه و توان باشد و صلاحیت کار گذاری داشته باشیم که بتوانیم رفع مضرات بکنیم شماها میتوانید آسوده بمانید اگر در وقتی در اعضاء استرخاه و

علتی عارض شد که بکلی از حرکت افتادند بی‌خادم و کارگر میمانند آنوقت اول کسیکه دستخوش این هواپرستان و پیامال ستم و ظلم این ظالمان شوند شما خواهید بود و هر چه با آواز بلند و استغاثه (هل من ناصر) بگوئید یارومعین نخواهید دید تازو دااست باید نچاره کرد (انتهی).

چون مردم این مقالات و خطابه‌ها را نوشته آقایان مجبور گردیدند که در مقام مطالبه اجراء دستخط شاه برآیند آقای طباطبائی کاغذی بعین‌الدوله نوشت که در شبنامه اشاره بآن شده بود ذیلاً درج گردید و هذا صورته .

صورت مکتوب آقای طباطبائی بعین‌الدوله صدراعظم ایران

کوآنهمه راز وعهد و پیمان - مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال این مردم و خطرانی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید وهم بدیهی است و میدانید اصلاح تمام اینها منحصر است بتأسیس مجلس واتحاد دولت و ملت و رجال دولت باعلماء عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم اقدام نمیفرمائید این اصلاحات عمآقرب واقع خواهد شد لیکن ما میخواهیم بدست پادشاه و اتابک خودمان باشد نه بدست روس وانگلیس و عثمانی ما نمیخواهیم در صفحات تاریخ بنویسند دولت بمظفرالدین‌شاه منقرض و ایران درعهد آن پادشاه برباد رفته شیعہ از آنزمان ذلیل و خوار شدند .

خطر نزدیک و وقت مضیق و حال ایران حال مریض مشرف بموت است احتمال بره ضعیف درعلاج چنین مریض آیامسامحه رواست و یا علاج را بتاخیر انداختن سزاوار است بخداوند متعال و بجمیع انبیاء و اولیاء قسم باند کی مسامحه و تأخیر ایران میرود لله‌الحمد حضرت و الامسلمان و برخلاف سابقین معتقد بشرع و روز جزا هستید ملاحظه فرمائید این‌طور که شد جوابی برای امیرالمؤمنین (ع) دارید که بفرمایند دولت شیعہ من منحصر بایران بود ایرانرا چرا بیاد داده دولت شیعہ را منقرض نمودی من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم زیرا که ایران وطن من است اعتبارات من در این مملکت است خدمت من باسلام در این محل است عزت من عنوان من تمام بسته باین دولت است می‌بینم این مملکت بدست اجانب میافتد و تمام شئون و اعتبارات من میرود پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت میکوشم بلکه هنگام لزوم جانرا درراه این کارخواهم گذاشت سیدالشهداء علیه‌السلام برای بقاء طایفه شیعہ از جان و اولاد و عشیره و عیال گذشت شهادت آن بزرگوارا گرنبود از شیعہ اسمی نمیماند سزاوار است ما برایگان این مملکت

را بچنگ اجانب انداخته این يك مشت شپه را ضعیف و خوار و ذلیل نمائید امروز باید اغراض شخصیه را کنار گذارده محض خدا و ابقاء این مذهب جان نثاری کرد و خیال نکرد این کار چرا باسم فلان و فلان انجام گیرد وقت تنگ و مطلب مهم است وقت این خیالات نیست من حاضر در این راه از همه چیز بگذرم شأن و اعتبار را کنار گذارده انجام این کار را اگر موقوف باشد باینکه در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و در بانی کنم حاضر (برای ملت و رفع ظلم)

حضرت والا را بخدا و رسول (ص) و صدیقه طاهره و ائمه هدی قسم میدهم بریزید آنچه در دامانست این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمائید عهد چه شد قرآن چه عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود والا ما به الاشتراك نداشتیم مختصراً اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم اقدام فرمودید يك تنه اقدام خواهیم کرد یا انجام مقصود یا مردن از هیچ پروا ندارم زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمیشوم پس حطم اقدام باینکار و منتهی آمالم انجام این کار است با جان دادن در این راه که مایه آمرزش و افتخار خود و اخلاف است این کار را بلند و اسمی برای خود در صفحه روزگار باقی بگذارم این کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهند کرد چنانکه ما به اسلافمان خوب نمیگوئیم باز اجازه التماس میکنم هر چه زودتر این کار را انجام دهد تأخیر این کار ولو يك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد فعلاً دفع شر عثمانی نمیشود مگر باین مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء نتایج حسنه دیگر محتاج به بیان است فعلاً پیش از این مصدع نمیشوم . والسلام

توضیح یا حاشیه

آقای طباطبائی در اول مکتوب مینویسد (کو آنهمه راز و عهد و پیمان) و نیز در طی آن مینویسد عهد چه شد قرآن چه عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود والا ما به الاشتراك نداشتیم خواننده. تاریخ البته مایل است که بداند این چه عهدیست که رئیس ملت بشخص اول دولت مینویسد فلذا نگارنده چند سطری توضیحاً و یا حاشیتاً مینویسم آنوقت بر میگردد برشته مطلب :

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ در یکی از شبها احتشام السلطنه خدمت آقای طباطبائی رسیده دیگر بر حسب تحریک عین الدوله بود و یا بر حسب و طعنخواهی مشارالیه پس از آنکه شرحی از همراهی خود بامقصود آقای طباطبائی بیان نموده قرآن را از بغل خویش در آورده و گفت باین کلام الله قسم میخورم

که رسیدن بمقصود منوط است باینکه يك مجلس عين الدوله را تنها ملاقات كنيد والا در زحمت خواهيد افتاد اگر نجات اين مملكت و آسودگي ملت و بقای اسلام را ميخواهيد كه لله وفي الله يك مجلس عين الدوله را ملاقات كنيد كه مقدمات كار را ديده ايم فقط همين يك مجلس ملاقات است كه منتج نتيجه است.

آقای طباطبائی چون بخوبي احتشام السلطنه را شناخته وصحت و درستی و تدین اورا مسبوق بود لذا فرمود من برای اين مقصود حاضریم كه خود را فدا كنم چه جای ملاقات عين الدوله همان آن در ظلمت شب با احتشام السلطنه روانه منزل عين الدوله گرديد در آن مجلس محرمانه كه احتشام السلطنه هم از آن مجلس خارج شد عين الدوله قرآن حاضر كرد و قسم قرآن ياد نمود كه من با مقصود شما حاضریم و قول ميدهم كه بهمين زودی مجلس تشكيل گردد من خيال شما را مقدس ميدانم تا كيون هم كه مسامحه كردم خواستم موانع را از جلو بردارم اينك بشما قول ميدهم كه همين چند روزه عدالتخانه صحيح برپا شود الي آخره .

ليكن كلام الليل يمحوه النهار قول وعزم اين شاهزاده بزرگ و سوكند اتابك و صدراعظم ايران همان بود مسامحه و محاطله و تشكيل مجلس باغشاه و تبعيد احتشام السلطنه و عزم بر عدم اجراء دستخط شاه همان اين شد كه پس از مدتی آقای طباطبائی اين مكثورا باو بعنوانی كه ذكر شد نوشت. باری عين الدوله كه مكثوب آقای طباطبائی را خواند عبارت (اقدام نفرموديد يك تنه اقدام خواهم كرد) اين طور خواند اقدام نفرموديد (يكشنبه) اقدام خواهم كرد لذا ترسيد كه روز يكشنبه آقایان بلوائی خواهند نمود لذا چند فوجی از نظام كه در خارج شهر اردو زده بودند بشهر فرستاد فراولخانهها و اراك دولتی و جاهای لازمه را در تحت نظر آورده از آنطرف بشاه عرض كرد ملاها خيال دارند در روز يكشنبه بلوا كنند و پادشاه را بكشند بهر جهت شاه را ترسانيده و در بين مردم همه افتاد كه روز يكشنبه جهاد است لذا متوالياً از طرف عين الدوله پيغامهای سخت و سست وعد و وعيد بترسد و بترساند بآقای طباطبائی و سايرين ميرسيد اگر چه يكشنبه گذشت و كاری نشد ليكن دو نتيجه داد یکی آنكه مردم جزی شده دانستند كه ممكن است صدر اعظم هم بترسد ديگر آنكه اعليحضرت پادشاه را از ملت ترسانيده از اين جهت در وقت سواری شاه کسی عارض ميشد اورا ميزدند و از اطراف كالسكه بدور ميكردند وبشاه عرض ميكردند كه اين شخص دشمن شاه و قصد جان شاه را نموده اجزاء خلوت و خواجه سرايانرا نيز بوعدو وعيد تطميع و تهديد نموده كه شاه را در باره ملاها متغير نمايند .

فرمانفرماهم از كرمانشاه مأمور بحكومت كرمان گرديد در قلم توقيف نمود بلكه بيهانه وارد طهران شود و آنچه اصرار كرد كه اذن بدهند بلكه چند روزی خانه ولانه خود را به بيند عين الدوله مانع گرديد تا اينكه اين ايام وارد خطه كرمان شد حاج ميرزا محمد رضا مجتهد كرمانرا كه مدتی منفي و مبيد از بلد بود مجبوراً روانه مشهد نمود با اينكه معاودت مشارالیه بكرمان جزو مستدعيات آقایان بود سبب تخلف از اين قول وعدم اجراء دستخط شاه در اين مورد با اينكه معاودت يك نفر عالم دماغ سوخته و صدمه ديده بكرمان اهميتی نداشت على الظاهر شاهزاده فرمانفرما گرديد چه شاهزاده فرمانفرما از شاهزادگان بزرگ ايران ومدعی صدارت و سپهسالاری بود پس از ورودش بخاك كرمان با اينكه

در رفسنجان که سه منزلی کرمانست چند روزی توقف نمود حاج میرزا محمد رضا نه دیدن از فرمانفرما کرد و نه کسی را فرستاد و نه عریضه عرض کرد فلذا خاطر حاکم رنجیده و این سلوک را منافی با سیاست خود دانسته جنابان آقا یحیی و بحر العلوم را که از مستقبلین و واردین بر حکومت بودند در خلوت طلبید و گفت از طهران حکم شده است که حاج میرزا محمد رضا برود مشهد ولیکن من فردا علی الظاهر شما را میفرستم که او را بطرف کرمان حرکت دهید ولی بدانید که تکلیف او رفتن بمشهد است روز بعد در مجلس علنی گفت از شما دونفر خواهش میکنم که جناب آقا را حرکت داده و بیاورید بکرمان حضرات روانه جلال آباد که در چند فرسخی بود شده جنابش را بطرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت دادند که سابقاً ذکر شد .

این ایام خیر بطهران رسید که این طور در ماده حاج میرزا محمد رضا رفتار شده است آقای طباطبائی پیغام داد برای عین الدوله که شما قول دادید و شاه دستخط صادر فرمود که حاج میرزا محمد رضا را مجلاً و محترماً عودت بکرمان دهید حالا برعکس رفتار کردید عین الدوله جواب داد که سفر زیارت را نمیتوان مانع شد بخصوص که بمیل و اراده خودش رفته است بمشهد این تلگراف فرمانفرما حاضر است که واسطه و شفیع شده است که ما اذن بدهیم مسافرت او را که بر طبق نذریست که کرده است مجدداً از طرف آقایان پیغامات مؤکده برده شد پس از مقاله و مکالمه صورت تلگرافی از طرف عین الدوله صادر گردید که قریب باین مضمون بود .

که شاهزاده فرمانفرما چند سوار روانه دارید جناب حاج میرزا محمد رضا را مانع شوند از رفتن بخراسان و ایشانرا وارد کرمان نمائید پس از دو سه روز ایشان مختارند در رفتن بارض اقدس و یا آمدن به طهران .

آقای طباطبائی که این تلگراف را دید متغیر شد و آن صورت را برای عین الدوله پس فرستاد که این تلگراف اگر مخابره شود باعث اضرار شخص عالمی مانند حاج میرزا محمد رضا خواهد گردید چه امروز ایشان نزدیک بخاک خراسان میباشد او را مجبور کردن بمعادوت بکرمان و پس از سه روز باز او را نفی بلد کنند که برود بخراسان و یا بیاید بطهران البته موجب ضرر بلکه انهدام او خواهد گردید باشد تا خداوند سببی بسازد .

باری حاج میرزا محمد رضا بانهایت عزت و احترام که از طرف ملت خراسان درباره اش بعمل آمد وارد ارض اقدس شده و از طرف علماء طهران بعلماء مشهد تلگراف توصیه مخابره شد و هم مکاتیب مخفیة بعنوان هر یک از بزرگان نوشته شد .

حاج شیخ محمد کرمانی که متوقف در مشهد است و از اشخاص متدین و موثق است بنگارنده گفت در ورود حاج میرزا محمد رضا بشهر مشهد هنگامه غریبی برپا شد از طرق تا حرم مطهر پایای پیاده راه رفت چند دفعه عبا غوض کرد که مردم لباس این عالم را برای تبرک پاره پاره کرده و میبردند حاج آصف الدوله که حاکم خراسان بود پانصد تومان تقدیم آقا کرد جنابش قبول نکرد و رد نمود از قرار مذکور فرمانفرما هم از کرمان برایش پول فرستاد قبول نکرد جنابش در مشهد

بود تامهاجرت آقایان طهران بقم پس از عزل عین‌الدوله و رسیدن شغل صدارت بمشیرالدوله تلگراف آزادی ایشان مخبره گردید (حاج میرزا محمد رضا پسر مرحوم حاج ابوجعفر نوۀ مرحوم حاج آقا احمد کرمانی است امروز از علماء بزرگ کرمانست این فامیل هیچوقت نان ملائی را نخورده امر معاششان از زراعت و فلاحت گذشته و میگردد).

بلی حاج میرزا محمد رضا در استبداد صغیر چند تلگراف بمشیر السلطنه مخبره نمود که بر ضد ملت خواهی او بود و نگارنده سواد آنها را در مجلدات بعد درج نموده و عمّا قریب خواننده تاریخ خواهد خواند دیگر معمولیت و یا واقعبیت آنها را پس از فحص بلیغ مینویسم بهر جهت با آن احتراماتی که از طرف ملت نسبت بحاج میرزا محمد رضا بممل آمد طرف سوء ظن ملت واقع گردید. در این ایام خیراقتشاش شیراز رسید و متوالیاً تلگرافات سخت از علماء اعلام شیراز مخبره میشود.

سبب هیجان اهالی فارس

باعث اغتشاش و هیجان اهالی شیراز بطور اجمال از این قرار است که شاهزادۀ شعاع السلطنه ملک منصور میرزا پسر مظفرالدین شاه حاکم فارس بود و املاک خالصۀ فارس را از دولت در مبلغی قلیل خریداری نمود و شروع کرد در تصرف خالصجات شیراز و ضمناً املاک خالصۀ که در زمان ناصرالدین شاه بر عایا فروخته شده بود نیز بحتی تصرف در میآورد بقول شاعر:

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی بر آورند غلامان او درخت از بیخ

این خریداری خالصجات و تصرف کردن آنها خورده خورده تجاوز نمود باملاک اجزاء حکومت افتادند بجان و مال مردم صاحب ملک اگر قبالة نداشت که حالش معلوم است و اگر قبالة وسندی اظهار میداشت از دست او گرفته پس از چندی ملک را هم متصرف میشدند تا اینکه شاهزادۀ حاکم بعزم معالجه مرض مسافرت بفرنگستان نمود سردار مکرم که نایب الحکومه فارس بود بنای بدسلوکی را گذارده مردم از شدت فشار ظلم بشاه چراغ که محل بست و پناه مظلومین بود متحصن گردیده سردار مکرم بیهانۀ نظم شهر حکم شلیک داده متجاوز از بیست نفر از اطفال و مردمان بیچاره هدف گلولۀ ظلم و بظناک هلاک افتادند بعضی هم پناه بقونسولخانه انگلیس بردند این اخبار متوالیاً و متواتراً بطهران رسید شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید حکومت فارس موقتاً داده شد بوزیر مخصوص (صاحب اختیار) از طرف دولت هم تلگرافی بعلماء شیراز شد که وزیر مخصوص را برای اصلاح فرستادیم اگر چه وزیر مخصوص آدم خوش ذات و هواخواه معدلت بود اهالی فارس هم مایل او بودند لیکن چون لفظ اصلاح در تلگراف مندرج بود اهالی شیراز گمان کردند وزیر مخصوص مأموریت اصلاح بین رعایا و شعاع السلطنه را دارد نه مأموریت حکومتی را فلذا در جواب تلگراف دولت مخبره کردند اگر وزیر مخصوص برای حکومت میآید ما او را بانهایت تشکر و اطاعت میپذیریم و اگر برای اصلاح بین ما اهالی فارس و شعاع السلطنه ما او را راه نمیدهیم آنوقت چشم از مملکت فارس بیوشید باز از طرف دولت مخبره شد که شعاع السلطنه بواسطۀ مرض و نقاهت از حکومت فارس استعفاء داد دولت

هم استعفاء او را قبول نموده است وزیر مخصوص هم چپاری در نهایت تعجیل و اختصار روانه گردید این اخبار هم هر روز از طرف شیراز میرسید .

تلگرافی هم از طرف آقایان شیراز بولیعهد که در تبریز است مخابره شد که سواد آنرا برای اطلاع خوانندگان تاریخ درج میکنیم و این تلگراف باملاء جناب حاج میرزا ابراهیم شیرازی که



شاهزاده شعاع السلطنه

از فحول علماء و مربّیای مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمدحسن شیرازیست نوشته شد در همین ایام سواد آن مخابره و در طهران منتشر گردید در واقع این تلگراف قوتی بهواخواهان حریت داد چه در این زمان صدور این قسم عبارات از طرف علماء خیلی تازگی دارد هم علماء طهران از این تلگراف

مستظهر شده و هم مقصود هواخواهانرا کاشف و مشعر است بعلاوه معلوم شد که علماء سایر بلاد با علماء طهران همراه و متفقند .

صورت تلگراف علماء شیراز بولیعهد محمدعلی میرزا

حضور حضرت اقدس ولیعهد ایده‌الله تعالی - حمایت حوزه اسلامیت و رعایت ناموس طریقه‌اثنی عشریه کسی را شایسته خواهد بود که وارث تخت و تاج است و حارس مملکت و گزیده خراج . اردشیر بابک با همه هوش و فرهنگ تا بادستوران امین همرنگ نشد ایران نیافت آخرین اندرز او بشاهپور این بود که سلطنت بامنبر توام است . شاه عباس کبیر با آنکه سرسلسله صفویه بود همینکه شیخ احمد اردبیلی قدس سره برایش درعنوان نگاشت (برادرم) شاه عباس در دربار بارعام داده و گفت این نامه را در کفن من گذارید تا بواسطه اخوت این عالم اسلامی از آتش دوزخ درامان باشم . چنگیز خون ریز با شعله هزاران قشون تاتاری تسخیر بلاد کرد عاقبت اولادش برای حفظ دودمان سلطنت مانند عبد ذلیل درزیر لوای اسلام پناهنده شدند .

اعراب بادیه بقوت کلمه توحید از پشت دیوار چین تا دریای روم را متصرف شدند صلاح الدین ایوب کردی را در جنگ حلب بحماییت اسلام نام یافت تا زمانی که اشخاص مذکور مانند نادرشاه خود را کمر بسته دستور آن امین و علمای دین میدانستند خورشید ملک جهان پرچم بیرق آنها بود همینکه با هیئت جامعه اسلامیہ کج اقتادند نه نادر بجا ماند نه نادری .

خاقان مغفور فتحعلیشاه نورالله مضجعه اساس سلطنت را بر رقصه جاتی محکم فرمود که بخط خودش بعلماء اسلام فدایت شوم نوشت ؟ از حرم سرای سلطنت تکلمه دهقانی امهات مسلمین و بنات مسلمات عقد و طلاقش از زبان ما علماء جاری است مصطبه ما یملک مسلمین مسجل به امهار ما است اقامه شهود و یتنه هر حقی در محضر علما است .

اینک قریب پنجاه روز است بعلم حضور و شهادت جمهور ارباب بصیرت ملت فارس بمرکز سلطنت قاهره تظلم نمودیم و تعدیات حا کم غیر محکوم مطلق خود را باز نمودیم جوابی که از مصدر صدارت عظمی رسید تعیین مأموری واحد برای صدق و کذب مجموع علمای جامع الشرایط اسلام است اکنون برای این توهین عظیم و ظلم مالا یطاق حکومت تمام این خادمین شریعت محمدیه و سکنه شهر و توابع شیراز در بقاع متبرکه که بیاطن شریعت مقدسه پناهنده ایم و تا آخرین شریان در جنبش است برای رفع فاعل این توهین باسلام و رفع حا کم ظالم حاضریم .

تا کنون عقیده ما این بود که دولت عبارت است از هیئت رجال دانشمندان سیاسی دان نه منحصر بیکگی از فرنگی مآبان تازه و از طبیعی مذاقان پوسیده و روزنامه خوان خوشیده که لفظ دولت مطلقه مستبده آموخته و حال آنکه ایران جمهوری اسلامی است چه از عهد سلف تا حال خلف علماء ملت هر شهری بحکومت شورش کردند دولت با مصلحت جمهور حا کم را عزل فرمود بلکه رعایای هر دهکده که بکشدای خود شوریدند مالک قهراً بعزل کدخدا حکم داد بلکه کلانتر و خان هیچ طایفه و ایلی

را نتوانستند عزل کنند و خارجی را بجای او نصب ، بلکه مجبوراً از همان طایفه و ایل خان و کلاتر را انتخاب نمودند و باین معنی بازیک جمهوری مارشک فرانسه و آمریکا است .
الغرض رفع این توهین مشؤم و حاکم ظالم بر ذمه حضرت ولایتعهد است چه که (مادر را دل سوزد و دایه را دامن) .

توئی شمع روشن بفانوس ملک بتو میرسد ننگ و ناموس ملک
هر گاه بعراض ما تهاون رود و جهت جامعه اسلامیت رعایت نشود هر آینه عاقبت و خیم خواهد داشت (امضاء علماء واعیان و رعایای فارس)

تلگرافی هم قریب باین مضمون بتوسط آقای طباطبائی حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه مخبره گردید آقای طباطبائی تلگراف را فرستاد نزد عین الدوله و کتباً هم و خامت مسامحه و تغافل را اظهار فرمود عین الدوله در جواب نوشت که دستخط شاه را فرستادم خودتان در جواب علماء شیراز مخبره کنید مضمون دستخط شاه از این قرار بود که علاءالدوله را میفرستیم بعراض شما برسد اما درباب خالصه ما این املاک را مرحمت فرمودیم بشماع السلطنه دیگر برگشت ندارد .

آقای طباطبائی عین دستخط شاه را مخبره نمود اهالی فارس پس از یأس و حرمان از معدلت شاهنشاهی پناه بردند بقونسلخانه انگلیس این اخبار موحشه بی دربی بطهران میرسید در همین اثناء واقعه مشهد و شلیک بحرم مطهر و کنبد رضوی اتفاق افتاد که باعث هیجان عامه و خاصه شد که بمحمل آن واقعه عظمی که تا کنون از مسلمان و شیعه دیده و شنیده نشده از این قرار است .

واقعه مشهد رضوی

در این سال حکومت خراسان باصف الدوله تفویض شد مشارالیه شاهشوند و شخص مجربی بود اظهار قدس و زهد میکرد ریش نمیتراشید مسکرات استعمال نمیکرد زیارت عاشوراء میخواند اما از جوانان امرد بی ریش بدش نمیآمد آدم کفی میکرد ظلم را بی نهایت مینمود در شب نماز نوافل را ترک نمیکرد اما درهر شبی جماعتی را بی نان میگذاشت تعقیب نماز را طول میداد لیکن از اول شروع بتعقیب نماز تا فراغ از آن يك بیچاره در زیر چوب فلکه فرمایش جان میداد .

گویند وقتی مشغول با امردی بود باو اعتراض کرد که چرا بند شلوارت را ابریشم کردی چه لباس حریر و ابریشم بر مرد حرام است . تجارت میکرد اما تجارت احتکار گندم ، درهر جا که حکومت کرد نخست گندم آنجا را احتکار و حبس میکرد مثلاً گندم را از قراقرخ و زاری دو تومان از خالصه دولت و یا خاصه رعیت میخرید و از قراقرخ و زاری ده یا بیست تومان میفروخت گاه گاهی هم در سایر اجناس از قبیل روغن و گوشت و غیره هم همین رفتار را داشت .

خلاصه در حکومت خراسان بواسطه گران کردن نان و گوشت زن و مرد سیستانی که در خارج شهر مشهد منزل داشتند ازدحام نموده بصحن مقدس و چهاربست ریخته مشغول گردش شدند تا فروب آفتاب در آن محل فیض آثار بودند و از امرنان و گوشت شکایت داشتند فریاد الجوع الجوع ، گرسنه ام

گر سته‌ام، نان گو، گوشت گو، سایرماً کولات گو، پدرجان از گرسنگی مردم، مادر جان گرسنه گی مرا کشت، برادر جان يك لقمه نان بمن برسان، خواهر جان عمه جان خاله جان دوشب است نان در خواب می بینم، خدا یا تخت سلطنت را سرنگون کن یا امام رضا از بقیه انگوری که برای دشمنت گذاردی بدو ستانت برسان و آنها را راحت کن، با آسمان بلند بود (این شیوه غیر مرصیه آصف الدوله سر مشقی گردیده بود برای سایر رؤساء از عین الدوله صدراعظم گرفته تا حاکم سولقان از احتکار فوایدی بردند که هر يك را در مقام خود ذکر میکنیم اللهم العن بنی امیه قاطبة) روز دیگر جمعیت فقراء و حزب رنجبر زیاده از روز سابق در صحن و چهار بست ازدحام نموده و هجوم آوردند بمدارس و عده از طلاب لنکرانی که رعیت خارجه بودند با جمعی از طلاب متفرقه را بیرون کشیده بصحن رضوی آوردند و اظهار کردند که مارعیت داخله هستیم و مستوجب قبول ظلم اما شما که رعیت خارجه هستید و محترم چرا باید مثل ما در سختی و ضیق باشید علاجی کنید راه چاره بجوئید تکلیف ما را معین کنید طلاب عموماً مقصود را به ایالت هر یضه کردند ایالت ابدأ اعتنائی باین هیاهو نکرد و توجهی درباره متظلمین نفرمود چرا که مجرب بود این واقعه بروز بعد منجر شده پس از آنکه همه طلاب جمع شده عموم کسبه و اهل بازار چون ستم زدگان دکان خود را بسته بحالت اجتماع بطرف خانه‌های علماء روانه شدند ملاهائیکه با حکومت مراد و کاری نداشته و همه وقت جانب رعیت را ملحوظ داشته با آنها همراه و بصحن مطهر و مسجد گوهر شاد وارد شده و برای طرفداری طلاب لنکرانی حاج سید ابراهیم و سید عباس لنکرانی که سمت ریاست را بر آنها داشته و دارند با هم متفق و متحد گردیده که از طلاب معاونت و همراهی کنند فلذا پیغام دادند برای آصف الدوله که اگر قول میدهی که عمل نان و گوشت را اصلاح نمائی که ما این بلوا را ساکت و این آتش را خاموش و ازدحام را متفرق و عموم رعیت را آسوده و راحت نمائیم و هر گاه قبول این مسئول را نمیکند که ما هم شما را بقوه جبریّه ملیه معزول میکنیم تا مردم از ظلم تو آسوده شوند آصف الدوله چندان اعتنائی بحرف آنها نکرد و بر پیغام آنان اثری مترتب ننمود جمعی از متملقین که همه وقت اطراف حکومت را دارند به آصف الدوله گفتند این بلواریا متولی باشی برای عزل شما فراهم نموده چه طلاب با میرزا کاظم آقا متولی باشی خصوصیتی دارند و این تحریک طلاب را اوسبب است و الا رعیت هیچوقت قدرت طرفیت با حکومت را ندارد اگر چه آصف الدوله شخص زیرک و هوشیاری بود و امر بر خودش مشتبّه نبود لیکن برای آنکه بهانه دست آورد که باعث هیجان مردم را تحریک متولی باشی جلوه دهد نه گرانی نان و گوشت لذا بمتولی باشی پیغام داد که چون مردم در صحن و بست جمع شده‌اند بر عهده شماست که آنها را متفرق نمائید مشارالیه در جواب اظهار داشت من اگر چه متولی باشی آستانه و داماد شاهم اما از قوه من خارج است کده هزار نفر گرسنه را متفرق نمایم من نه توپ دارم و نه سرباز حکومت با شماست قوه نظام در دست شماست منم در واقع از اجزاء شما محسوب میشوم این چه تکلیف است که بمن میکنید اهالی از نان و گوشت و ظلم اجزاء حکومت تشکی دارند.

باری همینکه مردم دیدند آصف الدوله اعتنائی نمیکند و بعرض و تظلم رعیت گوش نمیدهد یکمرتبه بنقاره خانه حضرتی ریخته آلات نقاره را بیرون آورده مشغول زدن نقاره شدند چنان حرارتی در

مردم پدید آمد که طلاب هم معاونت میکردند از نقاره زدن ، چون این فعل باعث انقلاب و شورش بزرگ میشد و از بلوای بزرگی خبر میداد لذا بر عده شورشیان افزوده گردید در ضمن این جمعیت بعضی هم میگفتند آصف الدوله بهمدستی حاج معاون التجار دخل نان را میبرد باید اول علاج معاون را کرد . باری مقدمه شورشیان که هم وقت و همه جا اطفال بی خیال و مردمان بی حال و سادات ساده میباشند بطرف ارك روانه شدند معاون التجار هم از پیش تهیه دفاع را دیده و میدانست که دخالت او در گرانی نان عاقبتی وخیم برایش دارد لذا قبل از وقت جمعی از رعایا و نوکرهای خویش را که اکثر آنها بربری و از کاکری و سنی بودند در خانه خود حاضر نموده و هر يك از آنانرا يك قبضه تفنگ و رندل داده بهانه دفاع را دست آویز نمود همینکه جمعیت شورشیان در واقع گروه متظلمین بنزدیک خانه او که در راه ارك واقع بود رسید و هجوم اطفال را بخانه خود معاینه دید امر بشلیک نمود آن نامردها هم که منتظر این امر بودند بنای تیر انداختن را گذارده مردم بیچاره که نه اسلحه داشتند و نه صدای تفنگ را شنیده تاب و طاقت ایستادگی و طرفیت با آدمهای معاون التجار را نداشته فرار برقرار اختیار کرده رو بصحن مقدس آوردند وقتی که بدرج صحن گوهر شاد رسیدند و دیدند که آدمهای معاون التجار از سقف بازار و روزنهها تیر میاندازند و بعض مردم برای تحصن بجائی که از تیررس محفوظ بمانند بطرف بانك که در آن محل بود فرار نموده قزاقهایی که مستحفظ بانك بودند بحمايت اجزاء معاون التجار بر آمده از اطراف بمردم بیچاره حمله ور گشتند مردم هم ریختند در صحن مطهر رضوی که شاید به احترام آن مکان قدس آن ظالمین از خدا بی خبر دست از آنها بردارند لکن تفنگچی و قزاق ملاحظه احترام را ننموده تا توی صحن عقب جمعیت افتاده گلوله میزدند باین جهت چند گلوله بدر صحن رسید و چند گلوله هم بگنبد منور زده شد عده از سادات و طلاب و غیرها هدف گلوله گردیدند خبر بجا کم رسید دیداگر این واقعه بفردا افتد کار در نهایت سختی خواهد بود آنوقت است که مردم با اسلحه و تهیه حاضر خواهند گردید و انتقام خود و مقتولین را خواهند کشید لذا مجدداً بمتولی باشی اظهار کرد که این نزاع را شما باید مرتفع سازید و راهش این است که آقا سید عباس و حاج سید ابراهیم را که در زمره علماء و سردسته طلاب میباشند احضار نمائید و آنها را نگاهدارید تا مردم متفرق شوند متولی باشی هم یکنفر را فرستاد نزد سید عباس و سید ابراهیم و بیغام داد که اگر مطلبی و منظوری دارید بیائید که باهم گفتگو و قطع نمائیم .

باری با تمهید مقدمات و وسایل مشارالیهما در تولیتخانه حاضر شده همینکه دیدند متولی باشی از حرفهای آصف الدوله برداشت سخن را مینماید و حمایت از حاکم دارد از نزد او برخواسته خبر حرکت آنها که به آصف الدوله رسید برای متولی باشی بیغام داد که باید این دونفر سید را در آستانه توقیف کنید این خبر بقونسولخانه روس رسید فوراً قائم مقام قونسول روس یکنفر منشی خود را نزد متولی باشی فرستاد که این دونفر سید رعیت دولت روس هستند شما حق بی احترامی بآنها را ندارید و با نهایت احترام سیدین را بطرف قونسولخانه جلب نمود آصف الدوله يك نفر از نوکرهای مخصوص خود را نزد قائم مقام قونسولخانه فرستاد که این دونفر سید باید در قونسولخانه محبوس و توقیف گردند قائم مقام جواب

داد که ما رعیت خود را بدون تقصیر نمیتوانیم توقیف نماییم باید ایالت مطالب خود را رسماً بکارگذاری بنویسد و او تقصیرات حاج سید ابراهیم و سید عباس را معین کرده و بمن اظهار دارد تا ما هم استنطاق خود را درباره آنها بعمل آوریم پس از آن قراری که مرسوم است خواهم داد والا بدون جهت و بصرف خواهش شما رعیت خود را توقیف و سلب احترام از آنها نخواهیم کرد .

چون آصف الدوله واقعه را موخش دید فوراً بتوسط عبدالحسین خان مظفر نظام وجهی برای قهوه خانه دونه فرآقادات و خواهش نمود فردا شما در بلوا و جمعیت حاضر نشوید لذا حضرات در خانه خود خزیده متولی باشی هم از یک طرف بصحن رفته خدام و دربانان حضرتی را حاضر نموده امر نمود درهای مدارس صحن را بستند که عبور و مرور از جای دیگر بشود باین طور و بقول باینکه نان و گوشت فراوان خواهد شد مردم را متفرق نمودند و بتدابیر شورش و بلوا را آرام نمودند .

این اخبار باین قسم بطهران نرسید بلکه مشهور گردید بحکم آصف الدوله شلیک نمودند بگنبد منور رضوی و تایک اندازه باعث هیجان عامه گردید آقای طباطبائی در بالای منبر واقعه مشهد را عنوان و گریه زیادی نمود و بعضی شبنامهها در این خصوص منتشر گردید .

آقای طباطبائی عریضه به اعلی حضرت مظفرالدین شاه نوشته شش صورت از آن برداشته از شش طریق فرستادند جوابی بتوسط معتمد الحرم که رئیس خواجه سرایان است رسید که هیچ مطابق با عریضه نبود بلکه در دستخط جوابیه نوشته بود که شما عدالتخانه خواستید ما هم قبول کردیم و عدالتخانه را حکم کردیم بریا کنند عمأقرب نظامنامه عدلیه طبع و نشر خواهد گردید . آقایان دانستند که این جواب را خود اتابک نوشته است شاه بی اطلاع است و در فکر چاره برآمدند .

باز از طرف مردم خطابه رسید به آقایان و شبنامههای ژلاتین طبع شده در خانههای آقایان و مجامع عمومی دیده میشد خطابه دوم که این ایام با آقایان رسید از این قرار است :

خطابه دوم بعلماء

علاع واقعه قبل از وقوع باید کرد . امروز بفرع پرداختن و اصل مقصود را کنار انداختن و جزئیات فرعی را وجهه مقصود ساختن از طریق حزم و احتیاط دور است چرا که همچنانکه ملت کم کم دارد از خواب غفلت بیدار میشود و مردمان خورده خورده پی بحقوق خود میبرند که امر رزه در هر ملت و دولتی که در روی زمین است از برای عموم رعیت و قاطبه افراد ملت حقوق معینه است که باید از طرف دولت ادای آن حقوق بشود و نیز از برای طبقات نوکر و خدمتگذاران دولت حقوقی است شخصی که باید در راه خدمت بملت و دولت بدان حقوق برسند و بدرستی و راستی و خدمتگذاری و جانفشانی بدرجات و امتیازات عالیه نایل شوند و بهوای نفسانی و اغراض شخصی نمیتوانند رعیت را دستخوش خیالات خود و اجراء مقاصد خود قرار دهند و تایک اندازه راه قلب و دزدی و خیانت مسدود خواهد شد . همچنین خائنان این دولت ابد مدت و نفس پرستان بیمرور که هنوز در مقام انسانیت قدمی نگذارند، و از آدمیت بوئی نشنیده مراتب را منوط بلباس و نشان و نفرو نوکر و اسب و استر و اسباب تجمل

وزینت ظاهری میدانند و همین که راهی در بساط قرب سلطنت پیدا کردند ما بیچارگانرا بالاستحقاق اماء و عبید خود دانسته مال و جان مارا بر خود مباح می‌شمردند و می‌بردند و این نکته را نیز درک کرده‌اند که اگر مجلس بزرگ مفتوح شود و این امر بزرگ صورت گیرد و قوانین عدالت و دین نبوی در مملکت شایع گردد هر قدر بر ترقی ملت و آبادی مملکت افزوده شود از قدر و قیمت و شأن این دیوسیرتان کاسته خواهد شد حتی الامکان در مقام ردع و منع هستند که مضمون دستخط ملوکانه مجری نشود و این مجلس صورت خارجی بهم نرساند و نیز در خاطر مبارک شاهانه القاء شبهات مینمایند که مستی مردمان بی سرو پا بخیالات واهی افتاده اسمی از انار شییست شنیده می‌خواهند تقلید از آنان بکنند بر ضد سلطنت و دولت اقدام نمایند و مقصودشان جز هرزگی و شرارت چیزی نیست چاره این است که باید چند نفر از ملاها را پولی داد و بقیه مفسدین را دستگیر و تبعید نمود تا سستی در استقلال سلطنت و استبداد ما دزدان دیوسیرت‌راه ننماید ولی غافلند از اینکه این ترهات از برای همان دورهم نشستن و خلوت کردن و صدق مطلب را پنهان داشتن و بعرض نرسانیدن و خاطر مبارک ملوکانه را از حقیقت امر آگاه نساختن خوب است بعد از اینکه گریه اطفال رضیع که از گرسنگی شیر در پستان مادرها نمانده و ناله یتیمان بی پدر که از شدت جوع با آسمان رسیده و گریه بیوه زنان که کارشان از فقر و استیصال به اضطراب کشیده و ندای تکبیر که از دل‌های مردمان دین دار با غیرت ملت پرست شاه دوست بلند و صدای وا ملتاه و ا دیناه و اوطناه از جگرهای بریان پیرو جوان وطنخواهان از قوی و ناتوان از چند کرور رعیت ایران برخیزد آنوقت چراغ کذب و دورویشان در پیش آفتاب صدق و حقیقت نور و فروغی نخواهد داشت جز ندامت حاصلی و غیر از خواومت عاقبت سودی نخواهد دید پشت دست بردندان گزند و با اقدامات سیئه خود تأسف خورند نمونه روز محشر را عیان و عذاب الهی را که صاحب شریعت مطهره بدست اهل بیت خود بر آنها نازل فرمود مشاهده نموده (یا لیتنی کنت تراباً) گویند و راه چاره و خلاصی بجویند .

خوب آقایان عظام اعلی حضرت اقدس همایونی ارواحنا فداء که خدایش عمر دهد و بحق عصمت و آل عصمت بزودی رفع نقاهت از وجود مسعودش نماید الحق امروزه از برای یکمشت رعیت بیچاره پدیرست مهربان کمال میل و رغبت را به افتتاح مجلس عدل و داد دارند همه وقت اوامر مطاعه بر اجراء و امضاء دستخط مبارک شده و میشود شما آقایان هم که استدها و مطلبتان از دربار همایون همین است و سلسله طلب و ما بیچارگان و رعایا هم که همین دادخواهی را داریم پس جهت تعویق و سبب تأخیر چیست عیناً همان حکایت عنب و ازم و انگور است که تمام یک مقصود داریم و از یک مقصود و مقصد سخن میرانیم پس یک زبان فهم می‌خواهیم که این اختلاف اصطلاح را از میان بردارد تا کارها آسان شده و مردم در راحت و امان باشند چه قدر پست فطرتی و دون‌همتی است که نیست کرور نفوس که اقلاً امروزه یک کرور بیدار شده دارای هوش و تمیز و چیز فہمی و نکته سنجی شده‌اند زبون و ذلیل چند تن محدود قلیل که واقعاً قابل اشاره حسنه نبوده و نیستند و نخواهند بود ترس و واهمه از چیست بامیل (۱) سلطان رأی شیخ علیخان در خور ملاحظه نیست در صورتیکه تمام طبقات مردم از رعیت و کاسب و عالم و طبقات نوکر

(۱) این عبارت از امثال سایره فارس است .

از سرباز و قزاق و سواره و پیاده دین‌دار و مسلمان و شاه دوست و ملت پرست و وطنخواه هستند جای حرف باقی نماند و اقامتاً اگر به القاء شبهه و دسیسه مغرضین امر شود که سرباز و سوار و قزاق مایه پچارگان را که برادران و هوخواهان آنان هستیم و از برای آسایش آنها داد میکشیم و سینه میزنیم و اولاد و عیال ما مادران و خواهران آنان هستند ما را هدف گلوله نمایند ما چرا از سپر کردن سینه و خریدن گلوله را بقیمت جان مضایقه نمائیم من که بایست بمیرم چه از گلوله دولت و چه از گرسنگی و حسرت نان و گوشت با کمال استقامت بدون اینکه در مقام ستیز و آویز یا جنگ و گریز کنیم سر تسلیم و ارادت پیش نهاده قید مذلت و ننگ ملت و دین فروشی را بر خود هموار نمیکنیم اگر آنها زیر بار این مطلب بروند که بروی مثنی بی گناه معدلت خواه تیغ کشند که اسم بی شرفی و بی غیرتی در صفحه تواریخ ملل عالم بگذارند نقلی ندارد (سرو جانرا نتوان گفت که مقداری هست) والا چگونه میشود سرباز و سواریکه دعوی دینی اسلام مینمایند و شب و روز در نماز و دعاست و چشم شفاعت به پیغمبر دارد و آرزوی زیارت کربلا در دل اوست یا کسانیکه در راه اجراء قوانین دین مبین زحمت میکشند و شب و روز هم خود را هم واحد شمرده اند طرف شوند و گلوله بر آنها زنند بچه قسم راضی خواهید شد که خون پدر در پیش چشم پسر و برادر و بر روی خواهر و اطفال در روی سینه مادر ریخته شود بحمدالله امروز قدری چشم و گوشها باز شده تمام طبقات نوکر فهمیده اند که آلت دافعه از توپ و تفنگ از برای مدافعه و جنگ با ملت خارجه است که بخانه مداخل نشوند و مال و ثروت و شرف و دین ما را ببرند نه از برای ستیز با ملت داخله (انتهی) قریب بهمین مضمون شبنامه‌ها و خطابه‌های متعدد ده درب خانه‌های آقایان انداخته میشود آقای طباطبائی مجدداً لایحه بمظفرالدین شاه نوشت که صورت آن از این قرار است :

عریضه آقای طباطبائی به اعلیحضرت مظفرالدین شاه

فریاد دل وطن پرستان - بعرض اعلیحضرت اقدس شهر یاری خلدالله سلطانه میرساند چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید بلا واسطه بخود من اظهار دارید باین جهت باین عرایض مصدع خاطر مبارک میشود این ایام طرق را بردعا گویان سدنموده اند عرایض دعا گویانرا نمیکذارند بحضور مبارک مشرف شود با این حال اگر مطلبی را براعلیحضرت همایون مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم محض پیشرفت مقاصدشان دعا گویانرا بدخواه دولت و شخص همایونی قلم داده خاطر مبارک را مشوش نموده اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد .

بخداوند متعال و رسول اکرم و امیرالمؤمنین (ع) و صدیقۀ طاهره و امام زمان عجل الله فرجه قسم دعا گویان اعلیحضرت را دوست داریم صحت و بقای وجود مبارک را روز و شب از خداوند تعالی میخواهیم پادشاه رؤف مهربان بی طمع باگذشت را چرا نخواهیم راحت و آسایش ماها از دولت

اعلیحضرت اہت مقاصد دعاگویان در زمان ہمایونی صورت خواهد گرفت چنین پادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم حاشا ما ہا طالب دنیا باشیم یا آخرت غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یا خدمت بشرع منحصر در این دولت است حال علمائی را کہ در ممالک خارجہ هستند میدانیم ایران وطن و محل انجام مقاصد دعاگویان است باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاہد باشیم ممکن نیست بد این دولت را بخواہیم عقل حکم نمیکند کہ دعاگویان باین خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم نیکند ازند اعلیحضرت بر حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمہ از حکام و غیرہم و قضایای ناگوار واقعہ مطلع شوند متصل عرض میکنند مملکت آباد و منظم و دور از خطر رعیت راحت و آسودہ بدعاگوئی مشغول و قضیہ ناگواری واقع نشدہ و نمیشود .

اعلیحضرتا مملکت خراب رعیت پریشان و گداست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز ظلم حکام و مأمورین اندازہ ندارد از مال رعیت ہر قدر میلشان اقتضا کند میبرند قوہ غضب و شہوتشان بہرچہ میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت میکنند این عمارت و مبلہا و وجوہات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شدہ تمام مال رعیت بیچارہ است این ثروت همان فقرای بی مکتند اند کہ اعلیحضرت بر حالشان مطلعید در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکتند و ثروت شدند پارسال دخترہای قوچانی را در عوض سہ ری گندم مالیات کہ نداشتند بدہند گرفتہ بتر کمانہا و ارامنہ عشق آباد بقیمت گزاف فروختند دہ ہزار رعیت قوچانی از ظلم بخاک روس فرار کردند ہزارہا رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین بممالک خارجہ ہجرت کردہ بحمالی و فعلہ گی گذران میکنند و در ذلت و خواری میمیرند بیان حال این مردم را از ظلم ظلمہ باین مختصر عریضہ ممکن نیست تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی میکنند و نیکند ازند اعلیحضرت مطلع شدہ در مقام چارہ برآید حالت حالیہ این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجہ خواہد شد البتہ اعلیحضرت راضی نمیشوند در تواریخ نوشتہ شود در عہد ہمایونی ایران بیاد رفت اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند .

اعلیحضرتا تمام این مفاہد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم کہ در آن انجمن بداد عامہ مردم برسند شاہ و گدا در آن مساوی باشند فواید این مجلس را اعلیحضرت ہمایونی بہتر از ہمہ میدانند

مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد خرابیها آید خواهد شد خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد فلان محل را روس نخواهد برد عثمانی تعدی بایران نمیتواند بکند و وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و مایه الحیوة خلقند بسیار مغشوش و بد است بیشتر مردم از این دو محروم اند اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند بعضی خیرخواهان حاضر شدند افسوس آنها که روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب میگیرند نمیگذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند .

حال سر باز که حافظ دولت و ملت اند بر اعلیحضرت مخفی است جزئی چیره و مواجب را هم بآنها نمیدهند بیشتر بعمله گی و فعله گی قوتی تحصیل میکردند آنرا هم غدغن نمودند همه روزه جمعی از آنها از گرسنگی میمیرند برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمیشود .

در زاویه حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم تا دستخط همایونی در تاسیس مجلس مقصود صادر شد شکرها بجا آوردیم و بشکرانه مرحمت چراغانی کرده جشن بزرگی گرفته شد بانتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز میگذرانیم اثری ظاهر نشد همه را بطرفه گذرانیده بلکه صریحاً میگویند اینکار نخواهد شد و تاسیس مجلس منافی سلطنت است میدانند سلطنت صحیح بی زوال با بودن مجلس است بی مجلس سلطنت بی معنی و در معرض زوال است .

اعلیحضرتا - سی کرور نفوس را که اولاد پادشاه اند اسیر استبداد یک نفر نمائید برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نبوشید مطلب زیاد است فعلاً بیش از این مصدع نمیشوم مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه بفرمائید و بیش از انقطاع راه چاره فرموده تا مملکت از دست نرفته و یکمشت رعیت بیچاره که بمنزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند . الامر الاعلی مطاع

(محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی)

عریضه مذکور را که آقای طباطبائی نوشتند احدی یافت نشد که آنرا برساند چه عین الدوله طرق را بر روی آقایان بسته بود لیکن حاج غفارخان قوام دیوان که از دوستان آقای طباطبائی است و در راه مشروطیت زحمتی کشیده متقبل شد که بمعتمد الحرم برساند بلکه او بشاه بدهد چه بمعتمد الحرم از سادات محترم و رئیس خواجه سرایان و شخص متدینی است بالجمله حاجی غفارخان عریضه را بردزد بمعتمد الحرم و گفت آقای طباطبائی فرموده اند که چون شما از سلسله جلیله سادات صحیح النسب میباشید

لذا خواهشمندم محض استرضای صاحب شریعت این پاکت را بشاه برسانید معتمدالحرم نخست قدری تشدد و نکول از رسانیدن نمود و گفت پسرۀ فضول میخواهی بدهم سرت را ببرند تو را چه کار باین امور و این فضولها و جسارتها بر عقب کارت و متشکر باش که ندادم سرت را ببرند حاج غفار خان گفت من دخیل هیچ کار نمیباشم و در این پاکت نمیدانم چه نوشته اند خیر است یا شرّ ربطی بمن ندارد من از ارادت کیشان آقای طباطبائی میباشم بعد از مدتی بمن فرمودند این پاکت را ببر و بده بجناب معتمدالحرم منهم اطاعت مجتهد و رئیس اسلام را نمودم چه اطاعت او امر او را فرض میدانم و بتکلیف خود عمل و تبلیغ رسالت نمودم حالا هم هر چه بفرمائید بایشان عرض میکنم این را گفته و مراجعت کرد (بر خوانندۀ تاریخ واضح باشد که در این تاریخ يك كلمه اغراق و خلاف واقع ننوشتیم و اگر هم چیزی بنظر اغراق آید نه من اغراق نوشتم بلکه بنظر خواننده اغراق خواهد آمد و مندرجات این تاریخ سابق در کتب دینی نشریافت و هنوز هم اشخاصی که این وقایع را دیده اند حاضرند مثلاً نوشتیم معتمدالحرم گفت میخواهی بدهم سرت را ببرند از این قرار استشمام رایجۀ اغراق میآید ولی خواننده تاریخ اگر زمان قبل را بنظر آورد و یا آنکه حاج غفار خان را ملاقات کند و از او که شخص راست گوئی است استفسار نماید هر آینه صدق واقعه را تصدیق خواهد کرد.

در پنج سال قبل معتمدالحرم قادر بود که يك عده جماعتی را بقتل برساند واحدی جرئت مخالفت و اعتراض را نداشته باشد معتمدالحرم که سهل است پست تر از او اگر اراده میکرد يك ایل و یا اهل يك ده را بکشتن بدهد هر آینه قادر بود در این مقام نگارنده يك تلگراف را استشهدا مبادورم دیگر خواننده میدانند آدم کشتن و مال رعیت را بغارت دادن کار يك فراشی بوده است و نیز خواهد تصدیق کرد که معتمدالحرم در اداره دولت يك سید عادل و نجیب و صحیح العمل و خداترس بود که حاج غفار خان را نکشت و بکشتن هم نداد و پاکت آقای طباطبائی را رسانید در این تاریخ زمان که سنه ۱۳۲۴ هجری است اگر نوکرهای دیوان را از صدر اعظم گرفته تا ادنی فراش تقسیم بسی کنیم یعنی صدر اعظم و شخص اول دولت را نمره يك بدهیم و آخر فراش را که دیگر بعد از او صفر است نمره سی بدهیم میرزا حسینخان صدیق الممالک آشتیانی نمره ۲۵ واقع میشود و این شخص مزبور خود را در عداد نوکرهای شجاع السلطنه پسر شاه داخل نمود و رفت بفارس و يك سال حکومت دشتی دشتستان و بر ازجان با او بود پس از آنکه صدای فارسیها و تظلم آنان بلند شد شجاع السلطنه معزول و علاءالدوله بعنوان حکومت فارس روانه شیراز شد صدیق الممالک در حکومتش باقی بود علاءالدوله او را معزول و در شیراز او را مأخوذ داشت آقای طباطبائی تلگرافی در استخلاص صدیق الممالک بعلاءالدوله مخبره فرمود جوابی که از طرف علاءالدوله مخبره شده است در این مقام درج میکنیم آنوقت خوانندۀ تاریخ میدانند که یابۀ ظلم و ستم بچه حد است و حال آنکه امروز از ده سال قبل ظلم به ده درجه کمتر شده است صورت تلگراف از این قرار است :

شیراز جواب نمره ۴۲ تاریخ ۱۳۲۴

خدمت ذیسعادت جناب مستطاب شریعتمدار حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد دامت افاضاته - تلگراف مبارک را در مسئله صدیق الممالک

در چند روز قبل زیارت نمود مشغول اصلاح کار او شده اما این آدم کاری نکرده است که بتوان اصلاح کرد هفتاد نفر را بدون جهت کشته است که وارث آنها در اینجا آه و ناله دارند و دادخواهی مینمایند مردم با او خونی شده در صدد تلف او بودند بیست و دو هزار تومان باقی او بود گفتم برود طهران حسابش را بدهد همین دو روزه حرکت خواهد کرد در انجام فرمایشات حاضر م .
(علاءالدوله)

حالا خواننده تاریخ خواهد دانست که چه میگذشته است بر اهالی زمان استبداد در صورتیکه نمره ۲۵ در یکسال حکومت هفتاد نفر رعیت بیچاره رنجبر را بکشد پس معتمد الحرم که نمره (۲۰) واقع است میتواند حاج غفار خان را سر ببرد و طوری هم نشود .

باری حاج غفار خان هنوز از در خارج نشده که او را بر گردانیدند بیچاره رنگ از رویش پریده (آیساً من الحیوة عازماً علی الموت) در مقابل معتمد الحرم ایستاد و منتظر که آیا کدام یک از نوکرهایش با اعدام او مبادرت نماید معتمد الحرم گفت به آقای طباطبائی بگو من عریضه شما را بشاه میرسانم لیکن متوقع و منتظر جواب مباشید اگر اعلیحضرت جواب را صادر فرمودند که خودم میفرستم و الا دیگر مطالبه جواب نمیکنم چه عین الدوله غدغن کرده است که عریض را مطلقاً بشاه ندهم مشارالیه همین طور جواب آورد ولیکن پس از سه روز جوابی از طرف اعلیحضرت رسید باین مضمون :

جناب آقا سید محمد مجتهد عریض شما را خواندیم سفارش باتابک میکنیم که مقاصد شما را انجام دهد لیکن شما هم در وظیفه خود کوتاهی نکنید و بدعا گوئی مشغول باشید البته اشرار و الوادرا بموعظه و نصیحت ساکت نمائید هیجان و فتنه را خاموش کنید و راضی نشوید که غضب و قهر ما عموم را شامل گردد .

آقایان ملتفت شدند که این جواب از طرف اتابک بوده و اعلیحضرت شاه را از این جواب اطلاعی نیست لذا در مقام چاره برآمدند .

عین الدوله هر يك از ارباب حل و عقد را دیده که اسبابی فراهم آورند آقایان را علناً و بحالت اجماع ببرند بخانه اوچند مجلس در این باب منعقد گردید تا آنکه يك روز در خانه آقای بهبهانی مجلسی تشکیل یافت آقای بهبهانی فرمود من چنین صلاح میدانم که بحالت اجماع برویم بخانه عین الدوله و از او جداً مطالبه عدالتخانه را بنمائیم امر از دوشق خارج نیست یا قبول میکند و عدالتخانه را برپا میکند و یا نکول و جواب میدهد اگر قبول کرد فبها المطلوب و الا باز میرویم بزائیه مقدسه اکثر از حضار رأی آقا را پسندیده نزدیک بود بهمین قسم رفتار کنند که آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت این رأی صحیح نیست و سخیف است چه اگر قبول کرد و گفت مشغول نوشتن نظامنامه عدالتخانه میباشم شما دیگر حقی و ایرادی بر او ندارید و این لا اقل دو سال وقت لازم دارد چه اولاً ترجمه قانون عثمانی و بامضاء علماء و دانایان رسانیدن کاریست مشکل و ثانیاً چند سال وقت لازم دارد و در این مدت آنچه بخواهند میکنند (البوم که مشغول نوشتن و طبع این تاریخ میباشم پنج سال یا

کافر شوید چنانکه ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال ایشان با شما باین طریق است پس مودت نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما .

مناسبت این آیه مبارکه با حال حالیه آقایان و مرادوت مخفیانه با عین الدوله بعدی واضح و آشکار است که از حد تحریر خارج است .

اشخاصیکه معاصر مامیباشند میدانند چه مینویسم بالجمله حضرات آقایان از رفتن بمنزل عین الدوله بحالت اجماع و آشکار منصرف شدند ولی اکثر از اجزاء مرادوت مخفیانه داشتند آقای بهبهانی نیز یکشب در ساعت پنج وشش رفت منزل عین الدوله و صبح خبر ملاقات ایشان منتشر گردید لیکن عین الدوله در ترویج از موافقین خود کوتاهی و دریغ نداشت و توسطهای آنانرا بخوبی میپذیرفت در این ایام واقعه پسرهای منتخب الممالک اتفاق افتاد که مختصر آن از اینقرار است که منتخب الممالک مازندرانی با حاج شیخ فضل الله سمت خویشاوندی را داشت يك روز شیخ مزبور بخيال افتاد که خدمتی از برای پسرهای منتخب الممالک از عین الدوله خواهش نماید لذا آن دو پسر را که قابل اشاره حسی بودند با خود برد نزد عین الدوله چون ملاحظت و صباحت آن دو جوان شانزده و هفده ساله را حس نمود تمنای شیخ را بخوبی تلقی نمود و آن دو پسر را در عداد پیشخدمتهای خود داخل نمود پس از مراجعت شیخ امیر بهادر وزیر دربار بر عین الدوله وارد گردید عین الدوله باو گفت برقیقت امین السلطان بنویس آن کسیکه تودولت را از او میترسانیدی و از ترس او از صدارت استعفاء دادی امروز از برای من اینگونه خدمات را مینماید (سابقاً شغل جاکشی در ایران از اقباح اعمال و اشغال بود و آن بردن زنی و یا جوان امردی است برای یکی از اعیان) .

از این قرار معلوم میشود صدر اعظم ایران چندان عقیده بشیخ نداشت مجلاً پسرهای منتخب الممالک در آنروز جز بردن یکی دو غلیان برای حضرت صدارت پناهی دیگر قبول زحمتی ننمودند شب را که بخانه خویش مراجعت کردند و پدرشان که مطلع بر این منصب و شغل جدید شد که در آن روز باعث افتخار بود و اکثر اعیان و شاهزادگان مایل باین شغل بودند متغیر گردید روز بعد یا چند روز دیگر دو فرزند دلبند خود را برداشته از طهران فرار کرد عین الدوله پس از اطلاع بر فرار آنها بگمانش این واقعه از روی استهزاء بوده و شیخ خیال ترضیح او را داشته لذا در فکر تلافی بود و حال آنکه اگر مملکت آذربایجان را برده بودند حضرت والادرمقام تلافی و تکدر خاطر خود بر نمیآمد و اگر پسرش شمس الملك را برده بودند این اندازه محزون نمیشد و نیز این فرار منتخب الممالک و اظهار فیرتش برای جنبه ایلیاتی اوست والا اگر یکی دیگر از اعیان و شاهزادگان بود نهایت رضایت مندی را داشت بلکه دو روز بعد یا وزیر تجارت میشد و یا حاکم کرمان و نیز یاداش خدمت شیخ را هم از بین برد چه هر کس دیگر این خدمت را برای صدر اعظم ایران مینمود نیز حکومت يك مملکتی را باو میدادند چنانچه برای امین السلطان هر کس يك زن و یا جوان امردی بردی حاکم شهری و یا وزیر بر مسندی شدی باری خیال انتقام در کله صدر اعظم ایران بود تا آنکه در يك روز حاج ملاحسین شریعتمدار مازندرانی که از اجزاء و بستگان شیخ بود وارد شد بر عین الدوله در حالتیکه صدر اعظم ایران بایکی از اجزاء سفارتخانهها

خلوت داشت حجاب و خدام در مقام منع مشارالیه برآمدند که ورود بر حضرت والا غدغن است آخوند لوس شده و اعتنائی باین منع نکرده و بر عین الدوله وارد شد حضرت والا از این عمل آخوند متغیر شده از سابق هم خیال انتقام و خفتی به این آقای آخوند داشت فلذا حکم داد او را بایشت گردنی و کتک مفصلی خارج نمودند لیکن چون دید یک نفر از دوستانش کم و بر عده مخالفینش افزوده خواهد گردید لذا در مقام عذرخواهی برآمد پولی (۱) برای حاج آخوند فرستاد و با حاج شیخ فضل الله علی الظاهر صلح نمود یعنی حکومت بیرجند و قاینات را داد بشوکت الملک که واسطه او حاج شیخ فضل الله بود و ضمناً سی هزار تومان بکیسه شیخ و اجزای او داخل گردید .

از طرف دیگر در مقام جلب شاهزاده شماع السلطنه پسر شاه برآمد و مدتی او را بتغییر ولایتعهد نوید داد .

آقایان حجج اسلام قرار گذاردند که هر شب مسجد و جماعت را داشته باشند آقای بهبهانی شبهای جمعه را در مسجد سرپولک منبر رفت موعظه شروع و بنای بیداری مردم تجدید گردید مردم باز بخیال بلوا و شورش بلباس جهاد افتادند که مدافعه و احقاق حق قسمی از جهاد است عین الدوله در پشت دروازه شهر تشکیل اردوی مفصلی داده و حکم کرد اگر آقایان شورش کردند سرباز و سوار بریزند بشهر و اموال مردم را غارت کنند در یک شب دو شب آقای طباطبائی رفت بالای منبر و فرمود از گوشه و کنار می شنوم که میگویند ملاها خیال جهاد دارند این شایعه دروغ و خلاف واقع است ما نه جنگی داریم و نه نزاعی ما حقوق خود را بتوسط قرآن و دعا مطالبه میکنیم یادشاه ما مسلمانست پایادشاه مسلمان جهاد متصور نیست ولیکن از شما مردم طهران خواهش و استدعا میکنیم چندی صبر و تأمل کنید تا ما یک دفعه دیگر عریضه بشاه عرض کنیم و اتمام حجت نمائیم بلکه مظلومیت خود را باهل عالم برسانیم و فرمود خیال نکنید ما پولی گرفته باشیم قرآن را از بغل در آورد و قسم یاد فرمود که ماها پول نگرفته و ساکت نخواهیم شد حاضریم که خود و اولاد خود را در تحصیل آزادی ملت و نجات وطن فدا کنیم تا عدالتخانه تشکیل و تأسیس نیابد آرام نخواهیم نشست مقصود من و آقای بهبهانی این است که تا ممکن باشد خون مسلمان ریخته نشود و مال مردم بتاراج نرود مستمعین عرض کردند فرمایشات حضرت تعالی صحیح و مطاع است احدی نسبت بد و سوء ظنی بساحت مقدست نداده مقصود ما این است که چنانکه ما در فرمایشات شما آقایان حاضر و مطیعیم آقایان هم در خیال ما باشند که ما از دست رفته و دیگر تاب و توان درمانیست و قوه تحمل ظلم را نداریم .

این مختصر موعظه آقای طباطبائی هم مردم را بیدار و هم جلو گیری از بلوای بزرگی نمود که در فردای آن شب مطمح نظر وطن دوستان بود آقای بهبهانی هم جلو گیری فرمود از قننه که مقدمات آن از دو طرف دیده شده بود عین الدوله دید که اجتماع شبها در مساجد بزودی مردم را بیدار خواهد نمود لذا غدغن کرد که ساعت سه از شب گذشته احدی در کوچه و خیابان نگذرد و اگر کسی را در ساعت سه از

(۱) - این ایام که زمان طبع این جزوات است از جناب حاج شریعتمدار استعلام نموده مذکور ساخت صد تومان بایک عبا برایم فرستاد عبا را قبول کرده و صد تومان را باو رد نمودم .

شب گذشته میدیدند او را مأخوذ و بنظمیه میبردند و این حکم درباره همه کس مجری بود هر کس را که میدیدند چه از ارباب عمایم و چه از تجار و چه از کسبه میگرفتند در اوایل بحدی این غدغن سحت شد که اجزاء نظمیه منتظر ساعت سه نمیشدند و در ساعت دوازده شب گذشته شروع بگرفتن میشد تا ساعت سه دیگر احدی را ابقاء نکرده مساجد آفایان در شب موقوف گردید مرادۀ شبانه ممنوع شد يك عده از سوار و شب گرد در کوچه و بازار و خیابان گردش میکردند در یکی از لیالی متجاوز از صد نفر تجار و مردمان محترم را که از بازار و یا منازل دوستان بخانه های خود مراجعت مینمودند گرفته و با اداره نظمیه بردند صبح آنشب اعظم السلطنه وزیر نظمیه (سابق بر این وزارت اختصاص بوزراء هشت گانه نداشت هر يك از رؤساء ادارات را وزیر میگفتند) آنرا احضار نمود که چرا با این غدغن اکید از منازل خود بیرون آمدید بیچاره ها جواب دادند که دولت غدغن کرده است در ساعت سه از شب گذشته کسی در کوچه راه نرود لکن ماها را در ساعت دوازده شب گذشته بلکه کمتر از شب گذشته بود که گرفتند وزیر نظمیه جواب داد دیشب شیورچی اشتباهاً شیور را کشیده فلذا مرخصید هر جا میخواستید بروید کسی را با شما کاری نیست مأخوذین اظهار داشتند وقتی که ما را مأخوذ داشتند کیسه و بغل ما را خالی کردند ساعت و اسباب و پول ما را از ما گرفتند بفرمائید آنها را بمارد نمایند اعظم السلطنه وزیر نظمیه متغیر شده گفت حالا نو کردیوان را متهم مینمائید رو کرد با اجزاء نظمیه و گفت این اشرار را گرفته بپرید بمحبس در زندان بمانند بعضی را که چیزی اظهار نکرده بودند مرخص کرد اما پس از شفاعت و گرفتن يك تومان جریمه . این حکم سمت رسمیت را حاصل نموده شبهای دیگر هر کس را که میگرفتند علی الرسم يك تومان و دهشاهی از او میگرفتند که يك تومان برای رئیس نظمیه و دهشاهی برای خود گیرنده و تا صبح هم آن بیچاره را نگاه میداشتند اگر تعارفات معتدبه بآن گیرنده میداد بعلاوه مرسومی که او را رها میکردند والا تا صبح او را نگاه داشته و در روز علی الرسم والحکم همان يکتومان و دهشاهی را از او میگرفتند و اگر کسی فقیر و گدا و بی چیز بود در عوض جریمه او را چوب زده و یا در محبس او را نگاه داشته تا مریض و یا تلف میشد و لا اقل در محبس تنگ و تاریک با آن وضع زندان بسر میبرد .

زندان

زندان عبارتست از اطاق تاریک مرطوبی کثیف که در آن جز گنده برای یا وزنجر برای گردن و پشه و کیک و شپش و صاص برای اذیت دیگر هیچ پیدا نمیشود در بیست و چهار ساعت شبانه روز پنج سیرنان خشک بهر يك میدهند آب خیلی بندرت و کم میدهند بملاحظه آنکه زیاد محتاج به ادرار نگردد. در او اخر زمان ناصرالدین شاه يك زندانبان عاقلی پیدا شد که دو چیز برای حبسیها راه انداخت یکی کسب و دیگری نذر . اما کسب عبارتست از درست کردن گلو شور غلیان و افزاز ورشته شتر و قاطر که هر يك نفر میتوانست در بیست و چهار ساعت کاری بکند که صد دینار هایدی او گردد و اما نذر عبارت بود از خیراتی که مردم درباره زندانیها میکردند .

بهر جهت روزی يك دیزی صد دیناری و یا قدری سیرابی بهر يك میسرانیدند و این عمل خیر.

هنوز در زندان جاریست اگر زندانبان با انصاف باشد. باری این حکم اعظم السلطنه جاری بود و شاید یکنفر که استطاعت داشت و بعلاوه یک تومان و دهشاهی که تعارف میداد و خود را مستخلص مینمود در کوچه دیگر گرفتار دستة دیگر میشد و کراراً اتفاق افتاد که یکنفر گیر چند نفر میافتاد از آنجمله خود نگارنده در یک شب به سه دسته برخورد و پنج تومان متضرر شدم که سه تومان بدو دسته و پانزده قران هم بیک نفر دادم که همراه آمد و درب خانه گرفت و در بین راه بچند نفر سوار شب کرد برخورد و ولی همان پلیس که همراه بود گفت من مأمورم که این شخص محترم را بخانه اش برسانم و اگر پول همراه بود و پلیس پول را گرفته بود البته این دسته سواریا مرا مأخوذ میداشتند و یا سرسومی را میگرفتند. باری کار بجائی رسید که اگر در شب کسی عقب طیب میرفت او را میگرفتند و شاید تا صبح سرریض مرده بود بدون دوا و طیب و یا اگر زنی را درد مخاض و زائیدن میگرفت و بی قابله میگرفتند تا صبح زن و طفل تلف میشدند بسیاری از مرضی و عده از زنهای حامله و اطفال بی گناه شهید راه استبداد و این حکم عین الدوله شدند کار بجائی کشید که درد و ساعت از شب گذشته احدی از خانه خود خارج نمیشد مساجد تعطیل دکانین زود بسته میشد باین جهت دخل اجزای نظمی کم شد تدبیری کردند که باز دخل بجای خود آید و آن از راه آب بود باین طور که چون در طهران تعیش مردم از آب جاریست و آب هم کمیاب و عزیز الوجود لذا در شب آبرامی انداختند بخانههای مردم مردم هم یا برای جلب آب و یا برای بستن راه آب که بخانهها خرابی وارد نیاید از خانه خود بیرون میآمدند و فوراً گرفتار میشدند و چند شبی هم از این راه بر مردم سخت گرفتند.

یک شب بنده نگارنده گرفتار این ظلم شدم ولیکن آخرش بخیر گذشت و تفصیل آن از این قرار است که در یک شب از خانه خارج شدم برای بستن راه آب یکدفعه صدائی بلند شد که اگر از جای خود حرکت کردی گلوله را منتظر باش و تفنگ را بطرف من دراز کرد نگارنده گفت آسوده باش از طرف من ممانعت و فراری نیست ایستاده ام تا بیائی و در جای خود ایستادم آن گوینده پیش آمد او را دوست دیدم پس از سلام علیکم گفتم رفیق اگر چه قزاق و نو کردولتی ولی با اینکه از اجزای انجمن مخفی میباشی خوب بود این شغل یست را مقبل نمیشدی جواب داد این شغل را برای این قبول کردم که خدمت کنم بر فقای خود چنانچه الان بشما خدمت میکنم گفتم چه خدمت گفت امشب مأمور شدیم مجدداً اسلام کرمانی را مأخوذ داریم (۱) اگر چه مجدداً اسلام از اجزای انجمن مخفی نیست ولی از قراری

(۱) مجدداً اسلام کرمانی مدیر روزنامه ندای وطن اسمش شیخ احمد است پسر آقا یوسف از خانواده خاندانقلی بیک افشار ارومیه که بدست نادر شاه کشته شد در کرمان املاک بسیار داشت که پس از قتل خاندانقلی بیک خالصه دولتی گردید مدرسه خاندانقلی بیک امروز از مدارس معتبره کرمان است مجدداً اسلام در حدود ۱۲۹۰ هجری متولد گردید مقدمات را در کرمان بخوبی تحصیل نموده در سنه ۱۳۰۹ به اصفهان سفر کرد و پس از چند سال توقف مراجعت نمود بکرمان و زمانی اندک در کرمان توقف نموده پس از تاهل باز مهاجرت نمود باصفهان و در آنجا مشغول تحصیل بود و گاه گاهی در وکالت دارالشرع وارد میشد تا در سال ۱۳۲۲ بحکم ظل السلطان از اصفهان مبعومنی گردید و بطهران آمد در اوایل ورودش منشی بقیه حاشیه در صفحه بعد

که معلوم است نسبتی بانجمن دارد باین جهت خیلی زحمت کشیدم تا خود را بشما رسانیدم و از رفقای خود جدا گشتم دیگر زیاده بر این فرصت وقت ندارم نگارنده گفت مجدالاسلام از اعضای رسمی انجمن نیست ولی من او را دعوت کرده‌ام و قبول دعوت هم کرده است خوب گردید که مرا مطلع نمودید گفت اما شما نبایدست مطلب را بصراحه و آشکار بمجدالاسلام بگوئید چه مشارالیه با دبیر حضور (قوام السلطنه) حالیه) دوست است فوراً مطلب را باو میگوید بالاخره خواهند دانست که ما او را اطلاع داده‌ایم ولی بطور کنایه و اشاره فردا او را با خبر کنید که تهیه خود را به بیند و شب را در جائی مخفی گردد.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

در اداره روزنامه ادب و پس از مدتی مدیر روزنامه ادب گردید در سال ۱۳۲۳ بجهاتی که در تاریخ مذکور است بکلاتش فرستادند در سال ۱۳۲۴ مراجعت نمود بطهران در زمان استبداد صغیر مردودالطرفین بود تا آنکه در سنه ۱۳۲۶ سفری باصفهان کرد در محال بختیاری کارها کرد زمان مراجعتش بطهران که بر حسب احضار سعدالدوله وزیر امور خارجه بود مقارن گردید با فتح طهران و مقهور شدن محمدعلی میرزا در ماه شعبان ۱۳۲۷ بحکم هیئت مدیره او را گرفته در باغ شاه با مقصرین پلنتیکی مجبوس گردید در ماه مبارک همان سال استنطاق مختصری از او شد و حکم پنجسال حبس در کلات درباره اش صادر گردید پس از تبدیل حکم مجازات او بواسطه پاره امور پلنتیکی به تبعید ابدی از طهران و توقف در هر مکانی که بخواهد جز در طهران در ماه شوال سال ۱۳۲۷ بطرف کرمان حرکت کرد پس از چندی توقف در ریزدالیوم که ماه رجب ۱۳۲۹ مییاشد در کرمان مشغول امور عیشیه خود مییاشد.

مجدالاسلام در روزنامه ادب و روزنامه ندای وطن و روزنامه محاکمات و روزنامه کشگول و روزنامه الجمال خدمات بزرگ بشروطیت کرد اگرچه او را بحسب ظاهر مقصر کردند ولی اگر بنظر دقت و انصاف در حالات مجدالاسلام تأمل شود چندان گناهی نداشت چه دو تقصیر بر او وارد آوردند اولاً رفتن باصفهان و مأموریت از طرف محمدعلی میرزا برای انداختن نفاق بین بختیاری دوم آنکه راپورت نویس روسها بود اما تقصیر اولی او اولاً آنکه چهار نفر باین مأموریت از طهران خارج و باصفهان وارد شدند یکی میرزا ابراهیم خان که امروز در عداد و کلاه مجلس است دیگر شاهزاده محمدجعفر میرزا که امروز در یکی از ادارات دولتی است دیگر صدرالانام که امروز بانهایت عزت و احترام در طهران زندگی میکند چه شد که از بین این چهار نفر که بیک عزم و بیک خیال و بیک مقصود باصفهان رفتند فقط همان مجدالاسلام مقصر گردید ثانیاً آنکه پس از ورود این چهار نفر به اصفهان هر چهار نفر را استنطاق نمودند هر یک در جواب گفتند ما برای خدمت بملت آمدیم چون در بین راه مانع داشتیم فلذا به امیربهادر گفتیم که میرویم برای شما خدمت کنیم و بول هم از امیربهادر گرفتیم و ظاهر گردید که قصد بدی نداشتند.

و اما تقصیر دیگر آنکه مجدالاسلام نه وکیل بود و نه وزیر و نه مأمور دولت این کاری که بر او عیب گرفتند بهر کس رجوع میکردند بانهایت افتخار میپذیرفت و آنکهی خبرنگاری روزنامه نویس چندان اهمیتی نداشت چه همان اخباری که در روزنامه مینوشت و بتمام عالم میدادیک روز قبل از انتشار بدیگری میداد دیگر آنکه مجدالاسلام خبرنگاریکی از روزنامه نگاران روسی بود نه دولت روس و خبرنگار جراید خارجه امروز در مجلس بملت هم خدمت میکند مجلاً حالات تاریخیه مجدالاسلام در تاریخ مسطور است و در هر محلی آنچه کرده است نوشته‌ایم در آینده اشخاصیکه باعث گرفتاری مجدالاسلام شدند با علت گرفتاری او خواهد آمد انشاءالله.

پس از خدا حافظی روانه گردید و رفت نگارنده هم آمدم بخانه روز بعد که جمعه (۲۳) ربیع الثانی ۱۳۲۴ بود انجمن مخفی در خانه جناب ذوالریاستین کرمانی بعنوان مهمانی تشکیل یافت پس از مذاکرات لازمه مجدداً اسلام کرمانی وارد شد باو گفتیم این روزها خطری بزرگ متوجه شماست شبها بخانه نمانید یا بیایید منزل نگارنده و یا جائیکه مطمئن باشید در جواب گفت خودم اطلاع دارم و تا يك اندازه در مقام علاج میباشم و شبها هم در خانه نمیانم.

قبل از آمدن مجدداً اسلام يك مسئله در انجمن مذاکره شد که ذکر آن خالی از فایده تاریخی نیست و آن از این قرار است .

در روز جمعه شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۴ در انجمن مخفی مذاکره شد که راپورتی بر کرانجمن رسیده است که روز قبل در خانه جناب ذوالریاستین جمعی مجلس وانجمن کرده اند مذاکرات مکتوم و مخفی است و اردین با نجا آقامیرزا محمد کلیایگانی و صدر العلماء شیرازی - وثوق الدوله - آقا سید محمد رضا شیرازی - آقا میرزا سید علی شیرازی و يك ساعت بغروب مانده آقا میرزا آقا اصفهانی که تازه از اسلامبول آمده است بوده اند چون این راپورت در نظر اهمیت حاصل کرد و ذوالریاستین هم در این روز حاضر انجمن نبود فلذا قرار گذاردند که روز بعد در مدرسه سیهسالار جدید در اطاق آقا سید برهان انجمن کنند ذوالریاستین و سایر مؤسسين انجمن را هم اطلاع داده که البته حاضر شوند لذا روز شنبه ۱۷ در اطاق آقا سید برهان گرد آمده صورت راپورت سابق قرائت شد .

جناب ذوالریاستین اظهار داشت ورود آقامیرزا آقا اصفهانی مربوط بطلب نیست چه او برای ملاقات آقا سید محمد رضا آمده بود اما سایرین که در راپورت صورت آنها ثبت است برای امری لازم آمدند که عازم بودم دیروز در انجمن آمده مذاکره نمایم و از اعضای انجمن استمداد و معاونت بجویم ولیکن برای تحقیق همین امر وقت رسیدن بانجمن گذشت تا آنکه در شب خبر رسید که انجمن فوق العاده در امروز تشکیل خواهد شد اینک حاضریم که مطلب را اظهار دارم و آن از این قرار است .

تکفیر آقای بهبهانی مظفر الدین شاه را

این چند روزه يك امر غیر مترقب غریبی اتفاق افتاده است که یا از سوء اتفاق است و یا از دسائیس درباریان خدا کند دروغ باشد و الا تمام زحمات ما و وطن دوستان بهدر رفته است بلکه يك احداث نفاقی بد بین مسلمین که ضررش راجع باسلام خواهد بود شده است .

باندازه جناب ذوالریاستین مطلب را اهمیت داد که خیال همه را گرفت بالاخره فرمود از قراری که شنیده شده است عباسعلی خان شوکت که منشی سفارت عثمانی است يك استفتائی از آقای بهبهانی صورت گرفته است که مدلول آن این است هر گاه یکی از امراء اسلام و ادار کند جمعی از ارامنه را بقتل خلیفه مسلمین و یا آنکه همراهی کند از کفاری که اقدام بقتل سلطان اسلام کرده اند و پناه دهد بچنین اشخاصی حکم او چه خواهد بود .

آقای بهبهانی نوشته اند که چنین شخصی کافر و مهدور الدم است . حالا این حکم بدست سفیر

عثمانی رسیده و آنرا سند قرارداد و بهانه کرده است که مظفرالدین شاه اعانت کرده است از اشخاصی که اقدام بر قتل اعلیحضرت سلطان عبدالحمید کرده اند و بمفاد این حکم مظفرالدین شاه کافر و واجب‌القتل است .

این اصل مطلب است که سه روز قبل از این حضرات مذکور آمدند که باید عاجی کرد حالا چند احتمال میدهم یکی آنکه این شایعه اصل نداشته باشد و درباریان خائن بتحریرک حاج شیخ فضل‌الله و امام جمعه این شایعه را جعل کرده اند که قلب اعلیحضرت مظفرالدین شاه را از ملت برنجاند و ناسخ دستخط مستدعیات آقایان را صادر و زحمات آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و سایر آقایان را ضایع کنند . یکی آنکه شاید میخواستند باین بهانه القاء عداوتی میان ملت اسلام و ارامنه ایران اندازند تا اینکه رفته رفته این فتنه بزرگ شود و یک خونریزی میان ارامنه و مسلمین راه اندازند چنانچه در اسلامبول و قفقاز البوم واقع است یا اینکه سفیر عثمانی میخواست این مطلب را بهانه کند و از باب عالی بخواهد که بر عده اردوی سرحدی بیفزاید علی‌احمال اگر شایعه صدق باشد کار خیلی مشکل و باید اقدام صحیحی کرد . آقا سید برهان گفت باید هر قسم باشد این مسئله را تعقیب کنم اگر بی اصل باشد و چنین استفتائی نشده باشد و همچو جواب هم نوشته نشده باشد خوشحال ما بفرض که این مطلب را بسمع اعلیحضرت مظفرالدین شاه رسانیده باشند ما میتوانیم که خود سفیر عثمانی را در حضور اعلیحضرت شاه حاضر کنیم تا این اشاعه را تکذیب کند آنوقت اعلیحضرت اغراض این خائنین را خواهد فهمید و دیگر هیچ اعتماد و اعتباری باقوال درباریان نخواهد ماند و شخص اعلیحضرت از این خائنان رنجیده خاطر خواهد شد و بطرف ملت بیشتر مایل خواهد گردید لیکن اگر چنین حکمی صادر شده باشد باید فوراً صاحب این حکم را از میان برداشت تا این حکم رسمیت پیدا نکند و صدور این حکم معلوم و محقق نگردد .

فیلسوف گفت این عباسعلیخان شوکت از قراری که میگویند خیلی جوان بدقلب بد ذاتی است گویا این جوان عداوت مخصوصی با این ملت دارد (شرح بد رفتاری و سوء سلوک این جوان را نسبت بمتحصنین سفارتخانه عثمانی را در موقع خود شرح خواهیم داد) .

ادیب بهبهانی با کمال تحیّر گفت من گمان نمیکنم آقای بهبهانی عالماً عامداً چنین حکمی را نوشته باشد بفرض که چنین استفتائی شده باشد استفتاء که حکم قطعی در ماده شخص معینی نخواهد شد ذوالریاستین گفت من نمیگویم چنین حکمی صادر شده یا نشده و نمیگویم این استفتاء است یا حکم کاری باین ندارم که عامداً صادر شده یا نشده من میگویم اشاعه این مطلب و ابراز این صحبت باعث این خواهد شد که بالمره این همه زحمات و خسارات مالی و جانی این ملت بهدر خواهد رفت و خائنین حالا در نظر مظفرالدین شاه چنین جلوه میدهند که اینها همه نتیجه حلم و بردباری است که اعلیحضرت متحمل شده‌اید اگر همان روز اول این چهار نفر آخوند و سید را قلع و قمع کرده بودید امروز حکم بکفر شما نمیگردند و حکم بقتل شما نمیدادند فرداست که احکام دیگر هم خواهند کرد بلکه تخت و تاج شما را تصرف خواهند نمود و باینگونه حرفها قلب شاه را از ملت میرنجاند

و حقوق ملت بیچاره بعد از همه این زحمات ضایع و پایمال خواهد شد دیگر نتایج و خیمه آتیه چه بشود و چه پیش آید خدا داناست بالاخره قرار شد نگارنده آقای طباطبائی را ملاقات کنم و این شایعه را بایشان بگویم و آقایان هم هر کدام کاری را منقبل گردیدند .

باین جهت روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که در خانه جناب ذوالریاستین مجلس ضیافت بود طرف صبح قبل از آمدن مهمانان که عضوانجمن نبودند اعضاء انجمن حاضر شده و هر يك نتایج اقدامات و زحمات خود را اظهار کردند از آنجمله نگارنده وقایع را گفت که اعضاء خرم و خورسند گردیدند که مجمل و مختصر مطلب را در طی يك مسئله تاریخی در این مقام ذکر میکنیم آنوقت شروع برشته تاریخ خود که گرفتاری آقا میرزا آقا اصفهانی و مجد الاسلام کرمانی و آقا میرزا حسن مدیر رشديه است مینمایم و چون این واقعه مربوط به ارامنه است فلذا مختصری هم از تاریخ ارامنه را در این مقام ذکر کرده از خواننده تاریخ معذرت میخواهم .

ارمن

ارمن و ارمنی بنا بر آنچه در دائرة المعارف نوشته است قدیم تر و بزرگتر طایفه و ملت بوده که بعد از طوفان تشکیل شد که سیصد نفر از اولاد ونوه (یافث بن نوح) از بابل بطرف ارمنستان مسافرت نموده و در آنجا شهری بنا کردند موسوم به (هایکا عمار) یعنی شهر (هایک) که رئیس آن جماعت بود بعضی گویند اصل این طایفه از کلدانیین است ابن خلدون گوید جد آنها (قومیل) پسر (ناحور) برادر حضرت ابراهیم است در اول معروف به (هایکانیین) بودند پس منسوب به ارمن گردیدند چه یکی از ملوک بزرگ این طایفه بعد از (هایک) آرام بوده است بعضی گویند ارمنی منسوب است به (ارمیناک) پسر (هایک) بهر جهت مملکت ارمن بچهار دولت بزرگ منقسم میگردد اول دولت (هیکاطاض) منسوب به (هایک) اول مؤسس دولت ارمن . دوم دولت (ارشاکونیین) منسوب به (ارشاک برئی) که اول پادشاه این سلسله بود . سوم دولت (باکرادونیین) منسوب به (قاشودبا کرادونی) اول پادشاه این سلسله . چهارم دولت (روبینیین) منسوب بروین کبیر اول پادشاه و اول مؤسس این سلسله . پس از انقراض و اضمحلال هر دولتی تاتاسیس و تشکیل دولتی دیگر بعضی امراء و والیهای غیر قانونی فاصله شدند اما تشکیل دولت اول پس از آنکه (هایک) لشکری گرد آورده و با پادشاه بابل که یکی از نمرود ها بود و خلق را بیرستش خود مجبور مینمود جنگ کرد و بر نمرود غالب آمده در سنه ۳۱۰۷ قبل از میلاد تشکیل سلطنت قانونی داد و منظم کرد نظامات سیاسی و قوانین اساسیه و تعمیر کرد عمارات بسیار را و از جهت عدل و داد قسمی رفتار نمود که دولتش بزرگ و پایدار گردید و پنجاه و نه کس پادشاهان قانونی این دولت بودند و هفت نفر والیها و امراء که پس از انقراض دولت هر یک بقهر و غلبه مدتی در ارمن سلطنت کردند . بالجمله پس از آنکه هایک در سنه ۲۰۲۶ درگذشت پسرش ارمیناک که ولیعهد او بود بجای پدر نشست و برادرهایش را از مرکز حکومت باخود برداشت و بطرف شمال ارمنیه رفت و (ارکاس) را مقر و

مکان خود قرار داد پس جمعیت خانواده پدری او بسیار شدند و به طایفه منقسم گردیدند از این قرار (منانافلسیون) (خوریون) (باطیون یا بظنویوکیون) ارمیناک ۴۶ سال سلطنت کرد و ارمایوس پسر او در سنه ۱۹۸۰ قبل از میلاد بجای پدر نشست و چهل سال سلطنت کرد پس از آن (اماسیوس) در سال ۱۹۴۰ و بعد از ۳۲ سال سلطنت پسرش کیغام در سنه ۱۹۰۸ بجای پدر نشست و پنج سال سلطنت کرد پس پسرش (حارموس) بجای او نشست و ۳۱ سال سلطنت کرد در سنه ۱۸۵۸ قبل از میلاد و بعد از آن پسرش (آرام) در سنه ۱۸۲۷ قبل از میلاد بجای پدر نشست و در این مدت که از سنه ۲۰۲۶ تا سنه ۱۸۲۷ باشد مورخین امر مهمی که قابل باشد ننوشته اند الا آنکه بواسطه تعیش سلاطین و راحت طلبی آنها دشمنان مملکت بر آنها تاخته و بدون مزاحمت و ممانعت اکثر از بلاد ارمنستان را متصرف شدند تا آنکه آرام از خواب غفلت بیدار شده و اعداء مملکت را پراکنده و شهرهای ارمنیه را استرداد نموده و شهری بنام موسوم به (مازاکا) که بعد معروف به میساریه کبادوکیه گردید و مملکت آرام گرفته و منظم و باحسن حال برگشت پس از ۵۸ سال سلطنت در گذشت و پسرش (قارا اواریا) در سنه ۱۷۶۹ قبل از میلاد بجای پدر نشست و در ایام سلطنت او ملکه سریان مسمی (بشیرانه سیمیرامیس) به ارمنستان تاخت آورد و خواست پادشاه ارمنستان را بشوهری خود اختیار کند پادشاه ارمنستان امتناع کرد و جنگ مابین آنها در گرفت پادشاه ارمنستان کشته گردید و مملکت بتصرف ملکه سریان درآمد و پسر پادشاه را که مسمی به (کارطوس) بود پادشاه ارمن قرار داد و شهری هم بنا کرد موسوم به (شمیرا ما کرد) که بعد ها موسوم به (فتان اووان) گردید و در آن وقت مملکت ارمنیه در تحت نفوذ ممالک سریان درآمد تا آنکه (نینوس) پسر شمیرانه ملکه مادرش و کارطوس قارطوس را کشت و مملکت را گرفت پس از مدتی (قانونشافان) پسر (کارطوس) ظاهر شد (نینوس) او را بر قسمتی از ارمنیه حکومت داد و جزیه بر او بر بست و این کار جزیه در سنه ۱۷۲۵ بود و قانونشافان بتدبیر و حسن خلق سلوک و رفتار مینمود تا آنکه مملکت ارمنیه را بتمامه متصرف گردید پس از آنکه شصت و سه سال سلطنت مطلقه مقتدره کرد وفات نمود چون بلا عقب بود (بارد) یا (باردبد) که از نسل هایک بود در سنه ۱۶۶۲ قبل از میلاد بجای او پادشاه گردید و پنجاه سال سلطنت کرد پس از او پادشاهان یکی از پس دیگری از قرار ذیل سلطنت کردند .

ارباک در سنه ۱۶۱۲ - ظافان در سنه ۱۵۶۸ - بارناک اول در سنه ۱۵۳۱ - سور در سنه ۱۴۷۸ - هافاناک در سنه ۱۴۳۴ - فاشداد در سنه ۱۴۰۳ - هایماک اول در سنه ۱۳۸۱ - فامباک اول در سنه ۱۳۶۳ - ارناک در سنه ۱۳۴۹ - شافارش اول در سنه ۱۳۳۲ - نواریر در سنه ۱۳۲۶ - فسدام در سنه ۱۳۰۲ - کار در سنه ۱۲۸۵ - کوراک در سنه ۱۲۸۵ - هراند اول در سنه ۱۲۶۷ - انصاک در سنه ۱۲۴۲ - کلاک در سنه ۱۲۲۷ - هورو در سنه ۱۱۹۷ - ظارما بر در سنه ۱۱۹۴ - شافارش ثانی در سنه ۱۱۱۸ - برج اول در سنه ۱۱۴۷ - اربون در سنه ۱۱۰۲ - برج ثانی در سنه ۱۰۷۵ - باطوک در سنه ۱۰۳۵ - هره در سنه ۹۸۵ - هرساک در سنه ۹۱۰ - کایباک در سنه ۸۸۳ - بارنافاس اول در سنه ۸۳۸ - بارناک ثانی در سنه ۸۰۵ - اسکاورطی در سنه ۷۶۵ - بارویر در سنه ۷۴۸ - هیراحیا در سنه ۷۰۰ - بارنافاس ثانی در سنه ۶۷۸ - باجوییچ در سنه ۶۶۵ قبل از

میلاد - کورناک ۶۳۰ قبل از میلاد - بافوس ۶۲۲ - هایکاک ثانی ۶۰۵ قبل از میلاد - برفانط اول ۵۶۹ قبل از میلاد - دیکرانس اول ۵۶۵ - فاهاکن ۵۲۰ - ارافان ۴۹۳ - نیر سیح ۴۷۵ - طاریح ۴۴۰ قبل از میلاد - ارموک ۳۹۴ - بایکام ۳۸۵ - فنان ۳۷۱ قبل از میلاد - فتاحه ۳۵۱ قبل از میلاد.

والیهای بیش از ارشا کونین از این قرار است :

میخران در سنه ۳۳۵ قبل از میلاد - نیوبولومیوس ۳۱۹ - ارضافارط ۳۱۷ - هراندم

کایطاک ۲۸۴ - ارضافاس ۲۳۹ - ارضاشاس ۱۸۹ - ارضافاسط ۱۵۹ قبل از میلاد .

در زمان دیکرانوس اول بین ارمنستان و ایران اتحادی واقع شد که در جنگ ارمن بادیلم لشکری از طرف ایران بیاری پادشاه ارمن رفت و در جنگ ایران با پادشاه بابل از طرف ارمن از پادشاه ایران همراهی و معاونت کردند و این اتحاد و یگانگی بین ایران و ارمن باقی بود تا زمانیکه اسکندر بر ایران غالب آمده و پادشاهی ایران منتقل به اسکندر و یونانیان گردید که در این وقت ارمن ملوک الطوائف و دولت آنها منقرض گردید .

دولت ارشا کونین

در سنه ۱۴۹ قبل از میلاد در حالیکه ارمنیه در تحت نفوذ سلفکیان بود اگر هم از خود ارمنیه سلطانی چند روزی سلطنت میکرد ولی باج و خراج را با اسم سلفکیان میگرفت تا آنکه آرشاک اول سلطنت یافت و بطریق مدافعه و حصافت عقل رفتار کرد در سنه ۱۴۹ پس او آرشاک ثانی سلطنت یافت و ممالک ارمن را استرداد نمود برادر خود فاغارشاک را پادشاه کرد بر ارمنیه و رعایا در زمان این دو برادر در راحت و آسایش بودند پس از او آرشاک ثالث در سنه ۱۳۷ قبل از میلاد پادشاهی یافت و قوانین عدل و داد را برقرار نمود پس پسرش ارضاشیش را در سنه ۱۱۴ جانشین خود قرارداد و در گذشت و در زمان این پادشاه ارمنستان وسعت و قدرتی بیحد و اندازه بهم رسانید فتوحات بسیاری نصیب این پادشاه گردید شهرهای فارس ضمیمه مملکت او گردید در مدت بیست و پنج سال سلطنت بر روم و فارس و ارمنیه کرد تا اینکه او را کشتند پسرش (دیکرانوس ثانی) در سنه ۸۹ قبل از میلاد سلطنت یافت مانند پدرش کارهای خوب کرد و در زمانش چند شهر بنا شد (نصبین) را پایتخت خویش قرارداد تا آنکه بعد از ۵۴ سال سلطنت در گذشت و پسرش ارضافاسط اول در سنه ۳۵ سلطنت یافت و در زمان این پادشاه ارمن ضعیف گردید بحدیکه جزیه بدولت رومان میدادند و باج و خراج بدولت ایران در سنه ۳۰ قبل از میلاد ارشام پادشاهی یافت و در زمانش ارمنیه بین پادشاه ایران و ارمن منقسم گردید و بیست و هفت پادشاه از ارمن و بیست و دو والی از طرف پادشاه ایران در ارمنیه فرمانروا بودند و هر یک در حصه خود تا آنکه در زمان خلیفه سوّم عثمان بن عفان لشکر عرب بر ارمنستان تاخت آورده رئیس لشکر سلمان بن ربیع باهلی باسر و لید بن عقبه ارمنستان را فتح نمود و فرمانروایان عجم را از آنجا بیرون کرد و از یک طرف هم دولت یونان بعضی شهرهای آنرا تصرف نمود و آنرا

ذلیل و خوار کردند تا آنکه دولت (با کرادونین) شروع شد و بواسطه اختلاف مسلمین و یونان و بعضی امراء عجم ارامنه باهم متحد شده قاشود اول در سنه ۸۵۹ بعد از میلاد بر تخت سلطنت نشست و هیچده پادشاه از این سلسله بر ارمنستان سلطنت کردند .

تا زمان غلبه اسکندر بر ایران همه وقت ارمنستان در تحت نفوذ و حمایت ایران بود پس از اسکندر مدتی که ایران ملوک الطوائف بود ارمنستان مستقل گردید ولیکن باز در تحت حمایت ایران بودند تا آنکه در زمان غلبه عرب که بکلی مغلوب عرب بودند .

در زمان حجاج بن یوسف هم صدمات بسیار بر ارامنه وارد آمد و بین ذلت و ترقی و استقلال و تبعیت بود تا آنکه در زمان سلاطین سلجوقیه که سنه ۱۰۴۹ بعد از میلاد باشد طغرل بیک ارمنستان را متصرف گردید و در زمان ملک شاه سلجوقی شیرازه سلطنت و ملیت ارامنه از هم گسیخت .

دولت روینین

در سنه ۱۰۸۰ بعد از میلاد تشکیل سلطنت روینین در ارمنستان شد روین اول در سنه ۱۰۸۰ بتخت سلطنت نشست بیست و دو پادشاه از این سلسله در ارمنستان پادشاهی کردند پنج نفر هم از لوسینیانیون بر ارامنه سلطنت کردند تا آنکه در سنه ۱۳۷۳ بعد از میلاد سلطنت ارامنه از روی زمین منقطع گردید چه در این تاریخ از طرف مصریها لشکری به ارمن حرکت کرد و از تاراج و نهب و قتل فرو گذاری نکردند بلدان ارمن را خراب و سرکشان را اسیر کرده بکلی نام سلطنت و دولت از ارمن برداشته شد .

در زمان سلطان محمد فاتح و شاه عباس پادشاه ایران بین عثمانی و ایران در باب ارمنستان نزاعی واقع شد چه سلطان محمد از ارامنه حمایت میکرد و شاه عباس در این واقعه و وقایع دیگر با سلطان محمد مخالف بود تا آنکه شاه عباس لشکری جرار بطرف ارمن سوق نمود و باقی مانده ارمنستان را محو و نیست کرد و متجاوز از پنج هزار نفر از بزرگان و اهل صنعت را باسیری آورد و در نزدیکی اصفهان قریه موسوم بجلفا برای آنها عطا فرمود بقیه السیف باطراف عالم پراکنده گردیدند عده بسیاری بطرف عثمانی فرار کرده و متحصن بمشمانیها گردیده در قسطنطنیه و بغداد توقف کرده با امر زراعت و فلاح و تجارت مشغول شده و در عثمانی ترقی نموده در نظام عثمانی و امور دولتی وارد شده و صاحب درجات و مراتب عالی گردیده جمعیتی بسیار از ارامنه بطرف روسیه ملتجی شده و در گرجستان و قریم و بولینا و شهرهای دیگر منزل گرفته و در روسیه اجتماعات آنها بسیار و ترقیات فوق العاده برایشان حاصل گردید . آن عده که بایران آمده و در جلفا مسکن گرفته در اوایل بصنعت و علوم معروف و کم کم در همه شهرهای ایران متفرق شدند تا آنکه در زمان نادر شاه این جماعت اهمیت را بدرجه رسانیده ولیکن بعد از کشته شدن نادر شاه بواسطه فتنه و اغتشاش ایران صدمه بزرگی بآنها رسید که اکثر آنها فراری شدند .

جماعت کثیری هم به نمسا و هندوستان مهاجرت نمودند و در آنجا بمبادراج عالیہ نایل آمدند بالجمله این طایفه در هر مملکتی نام نیکی بخود جلب نموده و خود را محبوب اهالی آن مملکت نمودند تا آنکه در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی طرف سوء ظن دولت واقع شده سلطان عبدالحمید حکم به طرد و نفی و قتل آنها داد هر یک که توانستند خود را بطرف و گوشه انداخته عده هم بایران آمدند از آنجمله در عداد مهاجرین یکی پرنس دادیان بود که نگارنده آنچه را که از او شنیده باین رشته وصل میکند .

موسی بیک کرد برادر بحری پاشا حاکم اسکندار پس از مراجعت از فرانسه کارهای زشت و فضیحت از قبیل قتل و نهب و بی ناموسی و غیرها را درباره ارامنه که در اسکندار متوطن و مشغول زراعت و فلاح و تجارت بودند هر وقت که بزم شکار سوار میشد هر گاه شکاری هدف گلوله او نمیشد یکی دو تا از اطفال ارامنه را هدف گلوله مینمود ارامنه عرایض تشکی و تظلم به آستانه سلطان عبدالحمید عرض و ارسال داشته مفید نیفتاد تا آنکه بتوسط قونسولهای خارجه متظلم و شاکی شدند از سده سنیه خلافت امر باحضر موسی بیک صادر گردید که در اسلامبول او را بتحت محاکمه در آورند و نود و شش نفر شاهد از مسلمانان و ارامنه با او وارد اسلامبول گردیدند حمایت بحری پاشا و معاونت اجزاء خلوت پادشاهی و حارسین سلطان امر را مشتبه نمود سلطان عبدالحمید از پرنس دادیان که آدم بیغرض و امینی بود و محل اعتماد سلطان راپورت این امر را خواست پرنس دادیان راپورت را این طور داد که امروز طایفه ارامنه در مملکت عثمانی پراکنده و در زراعت و تجارت و خدمت بدولت مشغول برای خاطر یک نفر ظالم اگر چه برادر بحری پاشا باشد شایسته نیست جمعی را از معدلت سلطان مایوس کرد هر گاه معدلت سلطان موسی بیک را مجازات و کیفر ندهد ارامنه شورش خواهند نمود . . . در این اثنا پرنس دادیان برای فوت مادر زن خود (کنتس) مسافرت به اطیش نمود در غیاب او امر موسی بیک منقلب گردید ظالم خادم بقلم رفت نود و شش نفر شهود را شاهد زور دانستند حکم مجازات درباره شهود صادر گردید بحری پاشا برادر خود موسی بیک را با چهل نفر سوار بطرف کوتامبه حرکت داد ارامنه از سلطان مایوس گردیدند تشکیل کمیته‌ها و انجمنهای سری دادند که شورش کنند چند روز بعد از رفتن موسی بیک سفراء خارجه متفقاً رفتند بعمارت سلطنتی و اصرار کردند که باید تانیاً موسی بیک محاکمه شود امر بصورت اهمیت را حاصل نمود سابقه اعمال او را قونسولها تصدیق کردند و بسطان رسانیدند که عدلیه اظهار غرض کرده است بالاخره سلطان عبدالحمید تلگراف کرد که موسی بیک را در بحریه مأخوذ و روانه داشتند پس از محاکمه محکوم شد بنفی ابدی که در مکه متوقف و محبوس باشد اگر چه شهود بری الذمه و ارامنه از سلطان راضی شدند لیکن کمیته‌ها و مجامع سری برقرار بود و شروع بیعض اقدامات که مقدمه شورش بود پس از چند روز پرنس دادیان از اطیش مراجعت به اسلامبول کرد بحری پاشا بسطان عرض کرد که محرک شورش ارامنه پرنس دادیان است و دلیل او همان راپرتی است که ششماه قبل داد که اگر سلطان عدالت نکند ارامنه شورش خواهند نمود . پرنس دادیان یک روز بر حسب عادت که به ابوالی میرفت بقراول خانه حسام پاشا مستحفظ و

یلدوز که در آنجا پرنس را خواست پس از قدری مذاکره گفت وزیر نظمیه با شما کار مهمی دارد اول بروید نزد او پرنس دادیان از رفتن بدربار منصرف و رفت نزد وزیر نظمیه پس از ملاقات وزیر نظمیه گفت بحکم سلطان محبوسید زیرا که شورش آرامنه را شما باعث شدید بهر جهت پرنس سه ماه در اطاق وزیر نظمیه محترماً محبوس بود آنچه تقاضای محاکمه کرد کسی گوش بتقاضای او نداد تا آنکه در ماه سوم دستخط سلطان صادر گردید که چون امر با شتاب گذشت لذا باز بیایید سر خدمت و مشغول کار خود باشید یا نصد لیره هم بانسان عثمانی باو عطا شد و یکمترتبه هم از درجه که داشت بالا رفت زمانیکه پرنس حضور سلطان رسید و عرض کرد آنچه من نشان دارم از خدمت بوده و هفده سال خدمت کردم صد و پنچ سال اجداد من خدمت کردند بدولت عثمانی هیچ وقت خیانتی ازما دیده نشده حالاً که بدون تحقیق و به صرف سماعت ساعی مرا چندماه حبس کردید من دیگر خدمت نمیکنم و از خدمات نظامی استعفاء میخواهم تا چند روز هم استعفاء او را قبول نکردند جودت پاشا وزیر عدلیه و سایرین هر قدر او را نصیحت کردند فایده نکرد بالاخره دوماه در اسلامبول مستعفی بود پس از آن اذن و اراده سلطانی را حاصل نمود که برود فرنک فلذا باشیرت گرفته وزیر نظمیه و جمعی از اعیان از او مشایعت نمود محترماً از اسلامبول حرکت و روانه ایتالیا گردید و هفده ماه در پاریس ولندن و سایر جاها سیاحت و گردش کرد چون شاهزاده خانم زن پرنس با زن قوام السلطنه خویش بود و مشارالیه در اطیش از طرف ایران سفیر بود فلذا قوام السلطنه نریمان خان تکلیف آمدن بایرانرا باو نمود پرنس بعزم سیاحت با قوام السلطنه در تاریخ ۱۳۰۹ وارد طهران گردید و بناصرالدین شاه پادشاه ایران معرفی شد شاهزاده خانم زوجه پرنس به انیس الدوله زن شاه نیز معرفی شد چون مشارالیها دختر کنت سه جین از معاریف مملکت مجارستان و صاحب کمالات صوری و معنوی و شش زبان را تکلم مینمود فلذا طرف شور و دوستی انیس الدوله واقع شد خود پرنس دادیان هم بعض اوقات طرف شور ناصرالدین شاه واقع گردید که ناصرالدین شاه بعض اوقات پاره تحقیقات از او مینمود صدراعظم ایران امین السلطان نیز تا یک اندازه خوش رفتاری مینمود ولیکن از جهت دوستی پرنس با امین الدوله سوء ظنی باو بهم رسانید در این اوقات سفیر کبیر عثمانی در طهران خلید بیک گرد بود که از دوستان بحری پاشا بود بسطان عبدالحمید زاپورت داد که پرنس دادیان آمده است بایران و طرف اعتماد پادشاه و مشغول است که برای آرامنه امتیازی بگیرد وزراء ناصرالدین شاه خصوص امین الدوله با او مرادات مخفی دارند الی آخره سلطان عثمانی که عده بسیاری از آرامنه به اشاره او در یک روز بقتل رسیدند و اگر جلو گیری سفراء خارجه نبود یک نفر از آنها در مملکت عثمانی زنده نمیمانند و آنهمه مقدمات که برای حفظ خود و مملکت خود دیده بود البته از خواندن این راپورت بخیال افتاد علیهذا اولاً از طرف سوریا پاشا منشی باشی سلطان یک تلگراف به پرنس دادیان مخبره شد که سلطان شما را میخواهد البته بیایید اسلامبول پرنس جواب داد که من نوکر نیستم و از نوکری دولت استعفاء دادم کاری با سلطان ندارم و نخواهم آمد ثانیاً از طرف پدر زن پرنس کنت سبی جینی تلگرافی مخبره شد که اگر بیایید در حق خودتان بد کردید پرنس جواب داد که زمستان و سردی هوا مانع است از مسافرت امتناع

اول و معذرت ثانی مؤید و مصدق راپورت سفیر کبیر خلیدپاشا گردید فلذا تلگرافات متوالیه از طرف سلطان و وزیر خارجه بسفارت مخبره شد که او را مانع شوید و نگذارید که بماند قهراً و جبراً او را از دولت ایران بخواهید و روانه دارید خلیدبیک به ناصرالدین شاه اظهار کرد ناصرالدین شاه هر وقتی بیک عذری جواب میداد تا آنکه یک روز میرزا ابوترابخان نظم الدوله پرنس را ملاقات نموده باو گفت شاه فرموده است که چندی در سری ظاهر نشوید و از منزل خود بیرون نیائید که اجزاء سفارتخانه عثمانی میخواهند تو را بگیرند بصدر اعظم امین السلطان سپرده ام که تلگراف کند و کار را اصلاح نماید بالجمله امین السلطان تلگرافاً استفسار نمود که پرنس دادیان مهمان است بر ما نمیتوان بدون جهت او را مأخوذ داشت مگر آنکه جانی و یا مقصر دولت باشد در جواب مخبره نمودند که پرنس نه جانی است و نه مقصر بلکه طرف اعتماد و محبت سلطان است اما چون مرخصی گرفته و نوکر دولت است فلذا سلطان او را خواسته است ناصرالدین شاه جواب داد چون چنین است و خودش مایل نیست من نمیکذارم جبراً او را بپرسید باز تلگراف شد که تا مدت تبعیت او که پنج سال است منقضی نشود کار باور جوع نکنید ریول و مواجبی هم باوندید و مالیه او را که در اسلامبول داشت توقیف کردند و نگذارند از خانواده خودش هم کمکی باو بشود زن پرنس پولی در بانک اطیش داشت آنرا هم توقیف کردند امر گذران بر پرنس مغشوش شد و شاهزاده خانم گرفتار مرض سختی شد ناصرالدین شاه محرمانه یکدفعه بتوسط امین الدوله چهار صد تومان و یکدفعه هم بتوسط امین السلطان پولی برایش فرستاد انیس الدوله هم از شاهزاده خانم همراهی کرد و تولزان طیب مخصوص شاه را برایش فرستاد تا آنکه بهتر شد و پرنس در هر اداره که کار خواست باونداند و از سفیر عثمانی ملاحظه داشتند در اداره کمیانی امنیه کار خواست ماهی پنج تومان بیشتر موجب نمیدادند لذا پرنس از لابی درو کالت دعاوی وارد شد چند کار بزرگ از پیش برد و پولی جمع کرد امین الدوله پستخانه را باو واگذار کرد قوانینی در پستخانه برقرار کرد که هنوز باقی است لیکن پس از ششماه باز سفارت عثمانی در مقام بازخواست بر آمد لذا پرنس بحکم شاه استعفاء داد. دوروز قبل از مقتول شدن ناصرالدین شاه که روز چهارشنبه بود شاه در قلهک از او دیدن کرد و در آنجا وعده داد که بعد از جشن حکم تبعیت او را صادر کند.

در زمان مظفرالدین شاه که نصر السلطنه وزیر گمرک شد پرنس دادیان را مدیر کل گمرکات قرارداد هفت ماه و نیم در گمرک مانند باز عثمانیها عقبه کردند و او را از کار انداختند پس از گذشتن مدتی قلیل پنج سال مدت تبعیت او منقضی گردید تذکره تبعیت دولت ایران باوداده شده و او را آجودان مخصوص و رئیس مستحفظین شخصی شاه قرار دادند دیگر عثمانیها اقدامی رسمی نکردند ولی باطناً در کار بودند (۱).

بواسطه تقرب پرنس دادیان بدیوادشاه مقتدر که یکی ناصرالدین شاه و دیگری مظفرالدین شاه بود ارمانه در ترقی و در ازدیاد بودند در پستخانه و ادارات دولتی وارد شدند این واقعه یا باعث سوء ظن عثمانیها گردید و یا درباریها بخیال افتادند که باین بهانه بین ملت و دولت نفاق اندازند و (۱) حالات پرنس دادیان با خدمات او بایران بعد از این ذکر میشود.

مظفرالدین شاه را دربارهٔ علماء متغیّر کنند لذا صورت استشهادی در اسلامبول و کردستان درخفاء تمام کردند که مظفرالدین شاه محرک شده است ارامنه را برقتل سلطان عبدالحمید و در همین اثناء يك کالسکه که در آن بامب بود در اسلامبول نزدیک بمسجد سلطان ترکید و یک نفر جوان ارمنی این تدبیر را کرده بود که سلطان را بقتل رساند در این ایام در طهران عباسعلی خان شوکت صورت استفتائی نوشت و از آقای بهبهانی جواب گرفت که صورت سؤال باینمضمون بود :

چيست حکم کسیکه محرک شود ارامنه را برقتل پادشاه اسلام (صورت جواب قریب باین مضمون بود) هر کس که محرک شود ارامنه را برقتل سلطان اسلام او مفسد است و حکم مفسد بنص شریفه قرآن قتل و صلب و نفی است الخ

استفتاء را آوردند خدمت آقای طباطبائی که ایشان هم چیزی بنویسند جنابش بواقعه مسبوق و کاغذ را دور انداخته متغیّر شده و فوراً در مقام علاج برآمده و بتوسط جناب آقا میرزا محسن پیغام داد برای آقای بهبهانی که اگر این استفتاء را پس نگیرید پادشاه بر ما متغیّر خواهد شد و زحمات ما بهدر خواهد رفت دیگران جناب اعتمادالاسلام آقا سید علاءالدین داماد دیگر آقای بهبهانی را دیده او را محرک شدند که آقای بهبهانی را ملاقات کند لیکن جناب آقا میرزا محسن کار را بخوبی انجام داد و آنچه لازم بود بجا آورد و آقای بهبهانی را با آن قوت قلب که همه کس میداند ترسانید تا آنکه آقای بهبهانی بنفس نفیس خود بسفارتخانه عثمانی رفت و بهر قسم بود استفتاء را گرفته پاره کرد و فرمود شما با من دوست و من باشما دوستم این استفتاء يك روزی موجب قتل من میشود و باعث اضرار و فتنه باری خورده کاغذها را برداشت و همان ساعت آمد منزل آقای طباطبائی و مزدهٔ معدوم شدن استفتاء را داد این بود واقعهٔ تکفیر .

نگارنده که این بیان را بطریق اختصار باجزاء انجمن گفت فرح و انبساطی فوق العاده شامل همگی گردید . دیگر از وقایع تاریخی که این ایام در انجمن مذاکره شد این است که باید داعی به ایلات فرستاد و سرداران ایران را از قبیل سرداران رفیع معزالسلطنه و حاج علی قلی خان سردار اسعد و امیرمغخم و سایر سرداران بختیاری و سرداران قشقائی و ایل شاهسون و غیرها را با خود کنیم و نیز تجارتخانه‌های معتبر را از قبیل جمشیدیان و جهانیان و غیره را با خود متحد کنیم که در موقع مفید افتد .

دیگر آنکه از قراریکه مسموع میشود از طرف روسها بعض اقدامات میشود و بعضی را پول میدهند نمیدانیم مقصود از این پولها چه میباشد و روسها برای چه پول خرج میکنند آقایان علماء اجراء دستخط شاه و عدالتخانه را تقاضا میکنند جمعی از دوستداران وطن در خیال اصلاح ادارهٔ دولت گروهی در خیال عزل عین الدوله و نصب امین السلطان میباشند اینها هیچ کدام راجع بروس نمیباشد خرج کردن روس و انگلیس و دلسوزی آنها برای ما از روی چه مأخذ است .

جناب ذوالریاستین فرمود پول دادن انگلیس و روس را بیعضی منهم شنیده‌ام لیکن معلوم نیست واقعت داشته باشد نگارنده گفت من از جاهای دیگر اطلاعی قطعی ندارم ولیکن بطور قطع و یقین میدانم که در چند شب قبل از این هزار تومان از طرف روسها برای آقای طباطبائی برده‌اند و جنابش رد

فرموده است این هزار تومان از طرف روسها بتوسط ملك ورشيد بيك برده شده است آقای طباطبائی فرموده است اگر این پول را میدهند که من برنفع آنها اقدامی کنم این امریست محال و اگر باید بر ضرر آنها اقدام کرد که هیچ عاقلی پول نمیدهد که در مقام ضرر دهنده خرج شود و آنکھی من آنچه پول بخواهم ملت من خواهد داد و از من مضایقه ندارند پس چگونه من ملت خود را گذارده از دشمن ملت خود پولی که نمیدانم بچه قصد من میدهند قبول کنم بالجمله آقای طباطبائی پول را قبول نکرده و رد فرمود حتی آنکه در وقتی که حاج ملك ورشيد بيك از منزل آقا خارج شدند رشيد بيك که از اشخاص درست و صحیح بود عرض میکند با جداد طاهرینت قسم است که اگر این پول نحس را قبول کرده بودی اول کسیکه بشما بی اخلاص میشد و سلب عقیده اش میشد من بودم و از این امتناع و رد من نهایت امیدواری را حاصل نمودم .

حالا که معلوم میشود پولی در کار هست خوبست ما مردم را بیدار کنیم و از این کار جلوگیری نمایم . در این مقام که رشته تاریخ را به اعتراض چند جمله قطع کردم مناسب بود از اداره جمشیدیان و جهانیان و شرح حالات بعضی سرداران ایران خصوص سردار ارفع و سردار اسعد را نیز ذکر کنم لیکن چون این جل مشروح و مفصل است خصوص وقایع ارباب جمشید که حاوی بعض وقایع تاریخی است و در جلب اوبانجمن مخفی دوم که در خانه اسدالله خان ابوالفتح زاده بود و همچنین همراهی اداره جهانیان در بعض مواقع که مشتمل بر بسیاری از وقایع تاریخی است فلذا در این مقام از ذکر آنها اغماض و در آخر همین جلد دوم در طی حالات رجالیه بدرج آنها میپردازیم پس بر میگرددیم بر رشته تاریخ و گوئیم .

روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که انجمن در خانه جناب ذوالریاستین تشکیل یافت یکساعت بغروب مانده مجدالاسلام رفت منزل دبیر حضور منشی رسائل لدی الورد دبیر حضور خطری که متوجه باو بود بطریق کنایه و اشاره باورسانید لیکن از آنجائیکه مجدالاسلام مطمئن بمبادی عالی بود اهمیت بواقعه نداد نگارنده آمد بخانه خود در ساعت هشت از شب گذشته در بستر راحت خفته بودم که شنیدم درب حیاط را میکوبند پس از جواب و استفسار معلوم گردید از محل و مکان مجدالاسلام استفسار میکنند بعد از دقت و تأمل معلوم شد جمعی سواره و پیاده که متجاوز از صد نفر بودند اطراف خانه را گرفتند چون از پیش احتیاط خود را دیده بودم و هر شب درب خانه را از پشت قفل مینمودم که احدی نتواند در را باز کند باین جهت درب خانه با نهایت استحکام بود از آنها اصرار از من انکار که صدای نایب هادی خان را که ملقب بخیردربار بود شنیدم که گفت ما مجدالاسلام را میخواهیم اگر اینجاست بگوئید در جواب گفتم تا عصر باهم بودیم اورفت بخانه دبیر حضور من آدمم بخانه خود دیگر مرا اطلاعی نیست بالاخره خیردربار که شخص درویش مسلکی بود و در اینگونه موارد دستگیری از فقراء و مراعات مظلومین را مینمود به آدم مجدالاسلام گفت رفقای مجدالاسلام را بما نشان ده و بعد از آنکه کی توقف روانه شدند . صبح آنشب معلوم گردید مجدالاسلام را گرفتار و دستگیر نمودند چه بعد از آنکه در خانه فرصت شیرازی و خیر الممالک و غیره ریختند و مجدالاسلام را ندیده اسباب و اموال مردم را بغارت بردند چنانچه

مرسوم آن زمان بود که نوکر دیوان بهر خانه وارد میشدند اسباب خانه را بغارت میبردند عجب آنکه مأمورین درهر خانه که برای فحص از مجدالاسلام وارد شدند اسباب خانه را که قابل و ممکن الحمل بود با خود بردند جز خانه خود مجدالاسلام که جز نوکر او را گرفتند و اذیت کردند دیگر چیزی نبردند گویا بیچارگی اهل و عیال مجدالاسلام بر آنها مؤثر افتاد.

باری اول طلوع صبح صادق رد^۳ مجدالاسلام را بغانه حاجی عبدالحسین تاجر اصفهانی رسانیده از پشت بام بغانه ریخته درحالت خواب مجدالاسلام را گرفتار نموده و آنچه از اسباب خانه حاجی عبدالحسین که ممکن بود بغارت رفت.

مجدالاسلام بنگارنده گفت مرا پیاده آوردند تا نزدیک قهوه خانه ای و آنجا برای حاضر کردن درشکه توقف کردند گفتم قدری آب بدهید کسی آب نداد درشکه حاضر شد مرا در درشکه نشانیده بغانه نیرالدوله حاکم طهران بردند از آنجا بخارج دروازه و در کهریزک دوفرسخی طهران رسانیده ساعت و کیف بغلی و قدری پول که با او بود از او گرفته قبل از گرفتاری مجدالاسلام میرزا حسن آقا مدیر رشده را هم گرفتار نموده و بکهریزک برده بودند دیگر از مأخوذین میرزا آقا اصفهانی بود او را گرفته بغانه عینالدوله برده از آنجا بغانه نیرالدوله و از آنجا به کهریزک رسانیده و از قرار تقریر میرزا آقای اصفهانی هزار تومان اسکناس در بغل مشارالیه بوده آن را هم در خانه نیرالدوله از بغل او بیرون آوردند.

سه نفر از تجار بایته را نیز گرفتار نمودند یکی آقا محمد جواد اصفهانی و دیگری آقا میرزا علی خان اصفهانی و دیگری حاج حیدر نجف آبادی لکن بعد از مدتی از هریک صدو پنجاه تومان گرفته و آنها را رها کردند (در زمان صدارت مرحوم مشیرالدوله حاجی حیدر پولش را پس گرفت) بایته این سه نفر چون مشهور بود برای اتهام دیگران نیز بهانه و مستمسکی بود پس از گرفتاری حضرات آنها را تبعید بکلات نمودند آقای طباطبائی پیغام داد برای عینالدوله که سبب گرفتاری مجدالاسلام چه بود مجدالاسلام از دوستان حضرت والا بود که راپورت و اخبارات ما را بشما میداده است عینالدوله در جواب گفت از قراریکه میگویند مجدالاسلام بایی است لکن اعظام الممالک فراشبشی عینالدوله محرمانه پیغام داد که گرفتاری مجدالاسلام برای نوشتجاتی بوده که بدست آمده والان حاضر است بعلاوه اعلیحضرت شاهنشاه مدتی است که دستخط فرموده اند که او را نفی بلد کنند.

در گرفتاری مجدالاسلام و سایرین اقوال مختلف است ولی آنچه که نگارنده تحقیق کرد و از هریک از آنها شنیده و دیده در این مقام ذکر میکنم.

سبب گرفتاری مجدالاسلام

مجدالاسلام از اشخاص عالم و طالب تجدد در روزنامه ادب خدمات بزرگ کرد روی مردم را بدولت باز نمود فضاحت اعمال درباریان را بگوش مردم رسانید اول مقاله که در روزنامه ادب برضد دوات استبدادیه نوشت مقاله ایست که در شماره صد و شصت در صفحه اول بعنوان مجلس مبعوثان مقاله

درج نمود و نیز در همان روزنامه در صفحه سوم که واقعه ارامنه و مسلمانان قفقاز را مینویسد بعضی کنایات و تعریضات را درج نموده و نیز در شماره صد و شصت و چهار در صفحه پنجم در عنوان بقیه تدین مایه تمدن احتیاج مردم را به مجلس مبعوثان و قانون عدالت و مساوات را با الصراحت و لزوم سلطنت مشروطه را گوشزد مردم مینماید و نیز در کاریکاتورهایش خرابی اداری دولتی و بیحسی مردم را بخوبی اظهار نشان میدهد.

دیگر آنکه مجد الاسلام بدوستی عین الدوله متهم گردید و مردم را گمان این بود که مجد الاسلام را پورت ده و خفه نویسی عین الدوله است و برای رفع اتهام از خود در مجالس علناً از عین الدوله بد می گفت و کراراً بعین الدوله خبر دادند بد گفتن او را.

دیگر آنکه در واقعه چوب زدن ظفر السلطنه به حاج میرزا محمد رضا کرمانی مجد الاسلام در تهران در مقام مذاکره برآمد و خاطر عین الدوله را مکدر نمود.

دیگر آنکه مجد الاسلام بستگی خود را بانجمن مخفی در مجالس اظهار میداشت بعدیکه موجب خیال عین الدوله گردید و دستخطی از پادشاه صادر کرد که مجد الاسلام را تنبیه و تبعید دارد دبیر حضور بمجد الاسلام رسانید فلذا مجد الاسلام یک شال شیروانی و یک قلمدان تقدیم عین الدوله نمود و عکس او را در روزنامه ادب ترسیم و نقش نمود عریضه عرض کرد و هزار تومان پول خانه از عین الدوله استدعا کرد عین الدوله تقدیمی او را رد نمود و پنجاه تومان هم بر حسب توسط میرزا آقا اصفهانی باو داد اگر چه پول خانه را نداد اما دیگر در مقام تبعید و سیاست مجد الاسلام بر نیامد تا آنکه مجد الاسلام نقل مکان از خانه بخانه نمود پاره از کاغذهای باطله که در طاقچه خانه اش مانده بود بدست یکی از کرمانبها افتاد که در خانه اول او منزل گرفته بود چند کاغذ خطرناک در بین آنها بود بتوسط یکی از اهل کرمان به اعظام الممالک رسید که کاشف از خیالات مجد الاسلام بود.

دیگر آنکه عین الدوله خواست ترسی باقیان بدهد این بیچاره ها را مأخوذ داشت که دیگران عبرت بگیرند.

علت دیگر علت مشترک بود که در بیان سبب گرفتاری مدیر رشديه خواهد آمد (مجد الاسلام را يك امر بزرگ کرده است در نزد عقلاء و آن این است که در زمان استبداد مجد الاسلام را بکلات فرستادند در زمان خرابی مجلس و بمباردمان مجد الاسلام طرف بغض و عداوت امیر بهادر گردید حتی آنکه خواستند او را چوب زده نفی بلد نمایند در زمان مشروطه هم مجد الاسلام را گرفتار و نفی بلد نمودند با آنکه دشمنانش بمجالست و مخالطت و مراودت با او افتخار مینمودند چنانکه در موقوع خواهد آمد انشاء الله).

سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی

میرزا آقا اصفهانی از تجار اصفهان بود که چند سال در اسلامبول بعنوان تجارت زیست کرد در سفر آخر مظفرالدین شاه بفرنگستان بعنوان ملاقات درباریها به فرنگستان مسافرت نمود از معاشرت با رجال دربار هم ضعف آنانرا دانست و هم دید خلاف و نفاق آنانرا فقط از بین آنها ناصر الملک را پسندید

ولیکن مقصود را در دوستی با عین‌الدوله یافت باین جهت عازم بمسافرت ایران گردید در سیزدهم ماه رجب ۱۳۲۳ وارد طهران شد و حرفهای تازه در مجالس میگفت و از وطن مدافعه مینمود و دوستی خود را با عین‌الدوله تکمیل مینمود تا اینکه عین‌الدوله دانست که یارۀ مقالات جبل‌المتین از قبیل مدافعه و وطن وغیره از ترشحات قلم مشارالیه است فلذا از میرزا آقا خواش نمود که قانونی از برای دولت ایران بنویسد مشارالیه قانونی نوشت و در خیال بود که عین‌الدوله را وادار نماید باینکه دولت را مقننه نماید کتابچۀ قانون را داد بعین‌الدوله او هم داد ب ممتازالدوله که آنرا بخواند و اگر کسری دارد بآن ضمیمه نماید ممتازالدوله پس از خواندن کتابچه بمیرزا آقا گفت خیلی تند رفتید این مرد بخیال خواهد افتاد و سوء ظن از تو حاصل خواهد نمود بهر جهت عین‌الدوله از کتابچه قانون سخت متوحش گردید نسخه اول آن کتابچه در نزد نگارنده موجود است و عمّا قریب خواهد آمد .

دیگر آنکه میرزا آقا در مجالس مردم را بیدار و آنان را بحقوق خود آگاه میکرد دیگر آنکه با علماء و آفازاده‌ها مر او ده مینمود و آنانرا محرک بود .

دیگر آنکه تأسیس کتابخانه منی را باعث شد و در واقع اول مؤسس آن کتابخانه میرزا آقا گردید آقا سید نصرالله که از سادات اخوی بود با نصرة السلطان و ملك المتكلمين و جمعی دیگر از دانشمندان را با خود متحد نمود و پول معتدبه داد و هم جمع نمود تا صورت کتابخانه ملی را دایر نمود این کتابخانه محل اجتماع دانشمندان و وطن دوستان و تجدد خواهان بود چنانچه در موقع خواهد آمد . علت دیگر علت مشترک بود که در واقع مدیر رشديه خواهد آمد (پس از خرابی مجلس الی کنون که وقت تنقید و طبع این تاریخ است یارۀ امور از میرزا آقا صادر شد که موجب سوء ظن ملت واقع شد و همه وقت يك عده جماعت با او طرف بودند که در موقع خواهد آمد) عجلالۀ که وقت رفتن اوست بطرف کلات مبغوض دولت و محبوب در نزد ملت است .

سبب گرفتاری مدیر رشديه

میرزا حسن آقا مدیر رشديه از اشخاص باحرارت و درست کار در زمان امین‌الدوله صدر اعظم ایران پس از آنکه مدتی در تبریز در تأسیس مدارس و مکاتب زحمات کشیده بطهران آمد و تأسیس مدرسه رشديه را نمود در واقع مؤسس مکاتب بوضع جدید این شخص است در اوایل ورودش مقدسین و بعضی از مردم او را مثل یکنفر کافر نجس العین میدانستند چه که الف و باء را تغییر داد فتحه را که تا آنوقت زبر میگفتند صدای بالا نام نهاد ضمّه را که تا آنوقت پیش مینامیدند صدای وسط میگفت کسره را که تا آنوقت زیر میخواندند صدای یائین میخواند و همچنین خط همودی و خط افقی یاد اطفال داد و کذا در مکتب خانه‌ها که در سر گذرها و بازارها پسران و دختران باهم می‌نشستند چه ضرر داشت که باید در مدرسه بیایند دیگر آنکه چوب و فلک در مدرسه نیست اطفال خودسر بار می‌آیند شیخ سعدی

صد سال قبل گفته است :

استاد معلم که شود کم آزار خرسک بازند طفلان در بازار

فریاد مقدسین در مجالس بلند شد که آخر الزمان نزدیک شده است که جماعتی بابی و لامذهب میخواستند الف و باء ما را تغییر دهند قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب بآنها یاد بدهند دیگر آنکه اطفال را زبان خارجه تعلیم داده است که بآنها گفته است شمار لفظی و شمار خطی و این صورت را یاد اطفال داد ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ بجلا رساله هم از بعضی علماء تألیف شد در مدارس و تکفیر اولیاء مدارس لیکن پس ازدخول آقای طباطبائی و تأسیس مدرسه اسلام مردم کم کم دانستند که این مدارس عبارت از همان مکاتب است و این ارقام حساب است نه زبان خارجه و تغییری هم در الف و باء داده نشد همان الف و باء قدیم است منتها قدری مشکل تر از آن حاج میرزا حسن آقا هم دانست که این مردم قابل نیستند خورده از حرارت افتاد و برای ترویج مقصود خود روزنامه ایجاد کرد موسوم بروزنامه مکتب خواست که در روزنامه مردم را بیدار کند و بترویج معارف بکوشد لیکن وزیر علوم و وزیر انطباعات از روزنامه او و سایر جراید جلوگیری کردند در این اثناء که متهم بود در نزد عین الدوله که این شخص را اگر بحال خود گذارد علاوه بر اینکه الف و باء را تغییر خواهد داد و روزنامه نویس هم شده است گناه روزنامه نویسی کمتر از گناه مدرسه تأسیس کردن نیست و گاه گاهی هم بکتابخانه ملی میرود که اینهم گناهی است که عفو ندارد بعضی اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی رادور خود جمع میکند خبر دادند بعین الدوله که میرزا حسن مدیر رشديه را دیدند که شبنامه منتشر مینموده است باز راپورت رسید که عصر سه شنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۴ هجری در منزل مدیر رشديه انجمنی تشکیل یافته است که اجزاء آن از این قرار است مجد الاسلام کرمانی - ناظم الاسلام کرمانی - میرزا آقا اصفهانی و صدای مدیر رشديه بلند بود که چرا باید (سانسور) برای جراید قرار دهند چرا باید روزنامه علمی بنظر وزیر انطباعات برسد و نیز راپرتی دیگر رسید بعین الدوله که مدیر رشديه عصر چهارشنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۴ در خانه آقای طباطبائی مذکور داشته است که موجب خود را تقدیم دولت کردم و بعین الدوله گفتم موجب و حقوق بگیر از دولت بر سه قسم است اول نظام و مستخدمین در ادارات دولتی - دوم عجزه و فقراء - سوم مفت خورها : حقوق دو قسم اول را بدهید ولی قسم سوم را چند سالی ندهید و در عوض قرض دولت را بدهید و امر مالیه را هم اصلاح کنید و من اول موجب خود را تقدیم میکنم فرمان موجب را دادم بعین الدوله عین الدوله پس داد و گفت من متشکر شدم از انسانیت و شاه پرستی تو باو گفتم من این موجب را بتو ندادم که تو متشکر شوی و بمن رد کنی من تقدیم دولت کردم این رد خیانتی است بنوع عین الدوله فرمانرا قبول کرد پس از ده روز خبر شدم موجب مرا درباره سه نفر از بستگان خود برقرار کرده است این است که امر دولت اصلاح نخواهد شد تا اینگونه اشخاص جاهل بی علم در این مسندها باشند حال ماها این قسم خواهد بود راپرت این دو مجلس عین الدوله را ترسانید و سه نفری که در آن مجلس بودند که مجد الاسلام و میرزا آقا و مدیر رشديه است گرفتار شدند نگارنده را بواسطه بستگی با آقای طباطبائی متعرض نشدند این بود علل

گرفتاری این سه نفر ولی نگارنده عمأً قریب نوشتجات این سه نفر را که دست آورده ام درج در این تاریخ میدارم که حالات آنانرا نیز کاشف خواهد بود .

صبح شنبه (۲۴) ربیع الثانی ۱۳۲۴ از جهت تبعید حضرات ترس و واژه افتاد در بین مردم احدی در خیال توسط واستخلاص آنها بر نیامد چند روز بعد از آن طلاب در خانه آقای طباطبائی اجتماع نموده ادیب‌المجاهدین کرمانی فریاد بر آورد که امروز مجدالاسلام و میرزا آقا و مدیر رشديه را گرفتند و تبعید کردند جواب شما آقایان را دادند که بابی بودند فردا خودتانرا گرفته و تبعید میکنند و بهمین اسم و اتهام متهم خواهید شد اگر برای وقایه خودتان هم باشد ساکت نباشید لکن فریاد های ادیب‌المجاهدین (۱) مفید نیفتاد بلکه این هباهوی ادیب‌المجاهدین بصورت يك گلوله شد که بعد ها او را مجروح و نزدیک بود مقتول نماید .

در همین ایام بیچاره صحافشی عریضه شاه عرض کرد و محبوس گردید که بجز آن از این قرار است :

صحافشی بولی از ارباب جمشید گرفته و خانه عیالش را بعنوان رهن یا بیع شرط داد بارباب جمشید مدت منقضی شد ارباب جمشید در مقام تصرف خانه بر آمد صحافشی عریضه حضور شاه عرض کرد که ارباب جمشید طلبی از من دارد و میخواهد خانه سی هزار تومانی عیال مرا در عرض چهارده هزار تومان ببرد مستدعی است که دستخط مبارك را صادر فرمایند که مهلتی بمن بدهد تا برور طلب او را بپردازم حکم جوابیه و دستخط این بود :

جناب اشرف اتابك اعظم - صحافشی را زنجیر کنید تا طلب ارباب جمشید را بپردازد فلذا صحافشی را گرفته حبس نمودند پس از توسط آقایان علماء او را از زندان خارج نموده در خانه شریف الدوله که رئیس محاکمات خارجه بود محترماً حبس نمودند گاه گاهی بنده نگارنده و جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی دیدن او میرفتیم يك شب که آنجا بودیم مستحفظین و نوکر ها مشغول کار های شخصی خودشان بودند باو گفتیم اگر میل دارید شما را فرار داده ببریم خانه آقای طباطبائی اجزاء انجمن مخفی هم همه گونه با شما همراهی دارند در جواب گفت من مال کسی را نخورده ام خانه سی هزار تومانی مرا میخواهند در مقابل دوازده هزار تومان ببرند دو هزار تومان دستی هم بمن میدهند بگذارید مردم این ظلمها را به بینند بلکه بیدار شوند تا کنون کسی ندیده است که عارض و متظلم را حبس و زنجیر کنند در تعریف مدعی مینویسند المدعی من لو ترك ترك یعنی مدعی کسی است که اگر ترك دعوی کند و اگذارده میشود من مدعی و عارضم حالا محبوس و زنجیری شده ام هر قدر از این ظلمها بیشتر شود ملت زودتر بیدار میشود قدر عین الدوله را بدانید که این فشارها را می آورد هر چه فشار بیشتر باشد ملت زودتر بخود خواهد آمد باری صحافشی در خانه شریف الدوله ماند تا آنکه خانه خود را وا گذار نمود و از ایران خارج شد .

(۱) شرح حالات ادیب‌المجاهدین بعد از این مشروحاً خواهد آمد انشاء الله .

روز دوشنبه نهم جمادی الاولی تلکراف مجدالاسلام از کلات آمد چند روز بعد هم کاغذهای آنها رسید که نگارنده بعض از آن مکاتیب را که کاشف از حالات محبوسین است در این تاریخ خود درج مینماید که خوانندگان تاریخ وضع محبوسین وسلوک دولتیان را از این مکاتیب استنباط نمایند.

مکتوب مجدالاسلام بعنوان آقای طباطبائی

از کلات

محضر مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقامیرزا سید محمد روحانفاده - شرح حال این بنده شکسته بال بنحو اجمال آنکه بعد از آنکه بر حسب فرمایش شاهزاده نیرالدوله حاکم طهران جمعی فراش اوباش بسرم ریختند و از رختخوابم کشیدند و بمنزل ایشان بردند بدون سؤال وجواب وملاقات درشکه حاضر باجمعی سواره کشیکخانه بکهریزک (۱) آوردند در آنجا جناب آقا میرزا آقا هم ملحق شد حاج میرزا حسن هم از صبح حاضر بود عصری از آنجا بغاتون آباد آوردند شب را ماندیم و صبح بطرف خراسان حرکت کردیم حالا صدماتیکه در بین راه وارد شده است لایق مذاکره نیست روز هشتم که شنبه غره جمادی الاولی باشد وارد خراسان شدیم سه روز در مشهد بودیم ترتیب پذیرائی جناب حاج آصف الدوله بماند برای هنگام شرفیابی بعد از آن ما را بکلات آورده اند شرح آنچه در عرض راه دیده ایم مناسب با این مختصر عریضه ندارد اجمالاً چهل منزل راه را درسیزده روز طی کردیم والله سیزده ساعت خواب نکردیم اما حالت حالیه طوریت که بطور حتم میدانیم که اگر تا یکماه دیگر اینجا باشیم خواهیم مرد زیرا که هوای کلات بقدری گرم است که روزها مثل ماهی که از آب دور افتاده باشد از این طرف بآن طرف هلله کنان میرویم و دیوانه وار میدویم شبها هم بواسطه زراعت شالی آن قدریشه دارد که امکان ندارد بشود خوابید اهالی اینجا تماماً بالای بامهای بلند در وسط یشه بند میخوابند ولی ما که جائی غیر از محبس نداریم یشه بند هم نداریم بعلاوه قلعه کلات مارهای غریب دارد کمتر از روزیست یکی دوتا کشته نشود اغلب روزها تب ولرز هم بدیدن ما خواهد آمد اما دوا و غذا چه عرض کنم بلی چیزی که هست حاکم اینجا شخص مسلمانی است والله گراوفی الجملة ملاحظه نمیکرد حالا دیگر هزار مرتبه مرده بودیم لباس ما همان لباسی است که از طهران داشتیم هر قدر که قابل نبوده و یغما نشده باقی است در کلات هم بکندرع کرباس پیدا نمیشود ما هم که یک دینار پول نداریم بهر کس

(۱) کهریزک مزرعه ایست در دوفرسخی طهران و در آنجا کارخانه قندسازی را دایر کردند.

هم در طهران تلگراف کردیم و جزئی وجهی خواستیم جواب نداد با تمام این مطالب جگرم برای غربت اهل خانه کباب است زیرا که بنده در طهران کسی را ندارم که پرستار عیالم باشد يك زن علویة غریبهٔ حامله در شهری مثل طهران با پنج نفر صغیر معلوم است چه خواهد گذرانید از تمام اطلاعات در اینجا محروم مانده‌ام یست در اینجا نیست تلگراف هست ولی ما پول نداریم که تلگراف نمائیم مجلاً خداوند قهار منتقم میدانند که بر من بیگناه چه صدمات وارد آورده‌اند بذات ياك خداوند از هیئت آدمیت خارج شده‌ایم یکماه است حمام ندیده‌ایم و ووو اگر حالات را شرح بدهم اسباب کسر قلب مبارکت میشود و چون میدانم حضرت حجة الاسلام فراموش نفرموده‌اید و اگر پیشرفت داشته باشد در استخلاص بیگناه بیچارهٔ آواره اقدام بلکه اهتمام خواهند فرمود لهذا استدعائی ندارم مگر آنکه گاه گاهی بفرستید در بنده منزل از محدرهٔ علویه و اطفالم دلجوئی نمائید و او را امیدوار کنید و سلامتی آنها را هم تلگرافاً به بنده اطلاع فرمائید که خیالم آسوده باشد وصیت نامهٔ هم شروع کرده‌ام امید است اجل مهلت بدهد تمام نموده بحضور مبارک بفرستم شاید با سودگی بمیرم با دست بسته و قدم شکسته و تن تبار و هوای آتشبار و مراقبت مستحفظین بهتر از این نمیتوانم جسارت کنم خداوند سایه ات را بر اهالی مستدام فرماید و مقاصد قلبیه حضرتت را در اصلاح مملکت و ترفیهٔ حال مسلمانان بر آورد (فدائیت مجد الاسلام)

مکتوب میرزا آقا اصفهانی به آقای طباطبائی

حضور مبارک امام المجاهدین حجة الاسلام والمسلمین ملجاء الفقراء والمساکین آقای آقا میرزا سید محمد دامت برکاته - اُفوض امری الی الله - عرفاً باید هنگام حرکت خدا حافظی کرده باشم ولی چون حرکت بلا اراده بود موفق نشدم لذا این عریضه را در مقام شکر و عذر مینویسم اما عذر از عدم شرفیابی هنگام حرکت در کف شیر نر یا روباه ماده هر کدام را که تصور فرمائید .

ترتیب حرکت صبح شنبه بیست و چهارم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴ اتابک (عین الدوله) احضارم فرمود بعد از احضار امر بملاقات نیر الدوله و آمدن وزیر دربار (امیر بهادر) با درشکه بکهریزک و از آنجا بطرف خراسان روز هشتم وارد خراسان و بعد از سه روز توقف عازم کلات و امروز نهم است که وارد کلات شده‌ایم در منزل حکمران کلات که محمد ابراهیم خان از خوانین

پازکی برادر جلیل‌الملک بیگلربیگی خراسان مهمان هستم هوای کلات با مزاج ما سازی ندارد من که نمیدانم چرا آمده‌ام از مجدالاسلام هم هر چه سؤال میکنم میگوید نمیدانم.

بملازمان سلطان که رساند این دعا را

که بجرم عشقبازی ز چه میکشند ما را

اما شکر این است که بعضی از دوستان همچو تصور کرده بودند که این مرد از من دلخوشی دارد و من با او هم عقیده هستم ولی هر چه تصور میکنم جز آنکه دستورالعملی از من خواست در ۲۴ شهر صفر فرستادم که اساس يك سلطنت مشروع قانونی بود از آن تاریخ بعد از من دل سرد شده بود بهمه حال گذشته است بهمین قدر گذشته از اینکه بقدرسی هزار تومان ضرر این حرکت را دارم از روز حرکت الی حال از وضع خانه و زندگی خودم هم اطلاع ندارم اگر بخوام از حضور مبارک خواهش کنم که بفکر محبوسین هم باشید لزوم مایلزم است همین قدر خیلی از خودتان محافظت فرمائید کم کم خبث فطرت و سریرت این مرد (عین الدوله) ظاهر میشود خداوند امورات را بر خیر و صلاح امت جریان دهد از شرح مفصل معذورم بهمین قدر خیلی در خصوص خانه مجدالاسلام باید سفارشی بحضور مبارک کنم که مقرر فرمائید ناظم الاسلام از این جهت آسوده‌اش کند توفیق پیشرفت مقاصد شما را از خداوند خواهانم .

(اقل آصفهانی)

مکتوب مجدالاسلام بنگارنده تاریخ بیداری

در کلاتم خم ابروی تو دریاد آمد حالتی رفت که افلاک بفریاد آمد
از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار کان تحمل که تو دیدی همه برباد آمد

شرح حال ما بسیار رقت‌انگیز و قصه پر غصه ما خیلی ملالت خیز است نماند صدمه که نخوردیم و باقی نیست از ما مگر يك جسم بسیار نحیف و قوایی خیلی ضعیف اجمالاً مسافرت از طهران تا خراسان را در هفت روز پیمودیم اما بچه حالت یا بچه جلالت سر و پای برهنه مسلوب‌العمامة و الرداء در این هوای گرم روزها از شدت گرما مثل ماهی که از آب بیرون افتاده باشد در اضطراب و شبها از شدت سرما مثل مرغ سرکنده در التهاب بودیم غذای ما نان خشک و دوای ما غلامان کشیکخانه در هیچ‌جا چاپارخانه ما را اجازت خواب بلکه توقف و آرام ندادند و هر جا که رسیدیم فوراً اسب عوض کردند و ما را در قعر درشکه انداختند و بسرعت برق و باد تاختند تا

بمنزل دیگر آنقدر رنج دیدیم و بیخوابی کشیدیم که مکرراً ز غلبه خواب از درشکه بزمین خوردیم و خیلی غریب است که در زیر چرخ درشکه خورد نشدیم از طهران رئیس سوارها که سالار نصرت باشد سرهنک نوشته بود ما را زنجیر کند و گنبد بیای ما بگذارد اما خوش فطرتی سرهنک اجازه نداد و میدانست ما خود افتادگان مسکینیم و پای فرار نداریم.

سوارهای مستحفظ ما در گاری باآسودگی میخواستند اما برای ماها ممکن نمیشد که نیم ساعت در زمین غیر متحرک بخوابیم در چند محل مردم دهات میخواستند ما را مستخلص نمایند خودمان مانع شدیم و خود را بقضا و قدر سپردیم و گمان داشتیم در ورود بارض اقدس فرج ما قریب باشد و امیدوار بودیم که آصف الدوله با آنهمه دیانت از ما کاملاً پذیرائی مینماید ولی بدبختانه چون بخلق امیدوار و از رحمت خداوند فراموش کردیم در خراسان از همه جا بر ما سخت تر و ناگوار گذشت و بقدری از مهمانداری آصف الدوله سختی کشیدیم که بهصدمات بین راه راضی شدیم عمارتی را که برای پذیرائی ما معین کردند همان انبار دولتی یا محبس حکومتی بود که زیاده از هشتاد نفر مردمان بدبخت اجل بر گشته در آنجا محبوس و از تمام لوازم زندگانی مایوس بودند سیمای آنها مثل خودمان از گرما و سرمای زندان ابدآشابهت بسیمای انسان نداشت از کرسنگی رنگ از روی آنها پریده بود و با این ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیار سنگین و گنبد های خیلی گران خسته و نالان بودند مستحفظین محبس هم گاهی توجهی بآنها میکردند و با آهن تفتیده ابدان ناتوان آن بیچارگان را رنجه و گاهی هم با اسبابهای دیگر آنها را شکنجه میکردند سبحان الله چگونه میتوان تصور کرد فردی از افراد بنی آدم این طور سنگین دل و بی رحم باشد که بابرادران وطنی خودش این طور سلوک کنند هنوز ناله های جانگداز محبوسین در گوش من صدا میکند و هر وقت متذکر میشوم مثل دیوانگان فریاد میزنم و بطرف مرك میروم خدا گواه است من از روزیکه این محبس را دیده ام از زندگانی خود سیر شدم کلات بهشت من شده است و مرك آرزوی من است و حالا می فهمم چه لذتی داشته اند کسانی که در فرانسه برای تحصیل آزادی ملت و تبدیل اساس ظلم و استبداد بمشروطیت شدن دولت جان داده اند و بسردار رفته اند یا قطعه قطعه شده اند و معلوم میشود آنها هم نظیر همین اوضاع بسیار ناگوار را دیده اند و مرارت حبس و شکنجه را چشیده اند و دانسته اند با استقلال (۱) دولت ممکن نیست افراد بنی آدم روی آسایش به بینند و ساعتی فارغ بنشینند

(۱) گویا مراد از استقلال استبداد بوده است و یا این لفظ سهواً از قلم مجدالاسلام بروی کاغذ آمده است.

آخر برادر عزیزم فکر کن برای چه نصف شب بخانه من ریختند و بچه دلیل اطفال صغیر و نوکرهای فقیر مرا آنقدر اذیت کردند و بکدام سند چندین خانه مرا شبانه غارت کردند و خواب و آسایش را بر جماعتی حرام نمودند فرضاً من مقصرو گناهکار بودم چرا جمعی را با آتش من سوزانیدند و در کدام محکمه عدلیه مرا محاکمه نمودند و از کدام قاضی بر لزوم تبعید من حکم صادر شد خوب بر فرض که بزعم آنها من گناهکار بوده‌ام آیا خانواده من چه گناهی داشته‌اند اجزاء و نوکر مرا چرا اذیت کردند اموال مرا چرا بردند عبا و عمامه و ساعت و وجه نقد و اسناد مرا چرا بردند بدوستان من چرا صدمه زدند از همه گذشته چرا مدت حبس ما را معین نکردند و بچه دلیل سوارهای مستحفظ ما را در بین راه اذیت کردند و هزار هزار چرا چرا که ما حاصل همه این است که تا امنیت تامه نباشد انسان نمیتواند اساس آسایش خود را فراهم کند و در دولت مستبدانه ظالمانه ممکن نیست برای احدی امنیت تامه حاصل شود و همیشه مثل عین الدوله و تیر الدوله و آصف الدوله پیدا خواهد شد که برای یک ساعت راحت خیالی خودشان عمر چندین خانواده را گرفتار زحمت کند پس باید فکری کرد که اساس را صحیح نمود من الان از صمیم قلب شکر میکنم که در راه تحصیل نعمت حریت گرفتار اینهمه زحمت و مبتلای خسارت شدم و دشمنی با کسی ندارم و تعدی بحق احدی ننموده‌ام و در این محبس تنگ کلات با کمال ناامیدی بسر میبرم و هر روز انتظار حکم قتل خود را دارم از اهل و عیال و اداره خودم هیچوجه خبر ندارم و این اول کاغذیست که از محبس کلات بشما مینویسم ولی ابداً راضی نیستم جنابعالی و سایر اعضاء انجمن فقط در فکر استخلاص من باشید و ابداً نباید قوای خودتانرا در این امور حزیه صرف نمائید بلکه صریحاً عرض میکنم کاری بکنید اساس را درست کنید اگر اساس درست شد هزار محبوس بدبخت مثل من از محبسهای تنگ و تاریک آزاد میشوند و این گونه محبسها موقوف میشود والا از اینکه مرا مرخص و رفقایم را مستخلص نمایند چه نتیجه عاید ملت و مملکت میشود بعلاوه من و رفقایم امروز بواسطه حسن فطرت و عالم اسلامیت آقای محمد ابراهیم خان حاکم کلات در نهایت خوبی میگذرانیم و چندان زحمتی نداریم و دو سال هم بهمین وضع میتوانیم عمر بگذرانیم برای کسان هم آنقدرها ثقلی ندارد هر قسم باشد میگردد ولی حالا که دست زده‌ایم باید انجام بدهیم و ناکام نمائیم اگر در خاطر داشته باشید در مجلس آخر که در منزل ذوالریاستین مهمان بودیم یعنی روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴ که همانشب بنده گرفتار شدم و در حضور تمام رفقای حاضر صریحاً گفتم برای

شخص من خطرست نزدیک و از شما ها ابدآ توقع حمایت ندارم اما استدعا دارم رشته مطلب را که سه چهار سال است دنبال کرده ایم از دست ندهید امروز هم همین کلمه را عرض میکنم و میگذرم شخص آقای آقا میرزا سید محمد را هم وقت دردمد نظر داشته باشید بلکه چند نفر از اجزاء انجمن را برای محافظت وجود او بگمارید چرا که تمام امیدواری آزادی طلبان بوجود اوست اگر خدای نخواست بر او صدمه وارد شود تمام رشته های ما چله خواهد شد .

درباب اهل خانه ماچندان فکر مکنید عیال من یکی از زن های مجرب روزگار است تا کنون چهارده سال است که در خانه من است و سه سال با هم نبوده ایم و سه مرتبه تبعید مرا دیده است و از این حرفها وحشت نخواهد کرد همین قدر کاری بکنید که از حیث مخارج بر آنها بد نگذرد و راه معاش آنها این است که آنچه کتاب و اسباب دارم تدریجاً بفروشند و مخارج کنند ولی تا جناب عالی شخصاً توجه نفرمائید فروش کتاب و اسباب انجام نخواهد گرفت و کتابهای بسیار خوب اعلی دارم اما تا اهل خیره فروشنده نباشد بقیمت مناسب فروخته نخواهد شد از کرمان هم پول برای آنها خواهد رسید و انشاء الله گرسنه نخواهند ماند خود علویه هم مقداری اسباب و آلات زنانه دارد اگر محتاج باشند بفروشند اگر بنده زنده ماندم نقلی ندارد ممکن است باز هم برایش بخرم و اگر مردم نورچشمی میرزا محمد را در مدرسه ببرید نگذارید فاسد شود . هر چند خیلی زحمت دادم و خسته شدم اما در آخر عریضه بازجسارت میکنم که از مسلك معهود خارج نشوید و مبادا بترسید که اگر ترسیدید تمام زحمات ما باطل خواهد شد رفقاً سلام میرسانند راستی اینهم از خوشبختی من است که در این محبس تنهاییستم و دو نفر رفیق دارم مخصوصاً آقا میرزا آقا همزبان دانشمند است و نصف زحمت حبس ما را موانست و مجالست رفقاً تخفیف میدهد - از اوضاع طهران ابدآ خبر ندارم استدعا میکنم همه هفته به آدرس ذیل بنویسید :

(خاکستر) توسط میرزا هدایت الله خان رئیس پست و گمرک در

کلات نادری کی بود گنبد بفلانی برسد . از طرف من تمام اعضاء انجمن مقدس را سلام برسانید و بهمه بگوئید

(سر که نه اندر ره ملت بود بارگرانی است کشیدن بدوش)

کاری بکنید که این یکمشت ملت فلك زده را از چنگال ظلم عین الدوله نوعی مستخلص کنید والا نفی عین الدوله شخصی چندان فایده ندارد دیگری بجایش می نشیند بدتر و ظالم تر . (زیاده قربانت احمد کرمانی)

اینکه مکاتیب مجبوسین را در این تاریخ درج میکنم برای این است که خواننده بداند با این همه ظلم وستم و خواری و ذلت که دیده اند چگونه میشود دشمن مشروطه و حریت باشند و حال آنکه اگر دولت ایران مشروطه نشده بود حضرات در کلات مرده بودند باری پس از آمدن مجدالاسلام بطهران که نگارنده تاریخ بیداری را بطریق اختصار در روزنامه کوکب درج و نشر میداد مکتوبی بنکارنده نوشت و خواهش نمود که ضمیمه تاریخ نمایم چون در کوکب درج شد لذا در این تاریخ ملحق شد و صورت آن از این قرار است :

خدمت ذی شرافت جناب آقای ناظم الاسلام دامت افاضاته
عرض مینماید در شماره یازدهم از سال چهارم جریده شریفه (کوکب درجی) در ضمن تاریخ بیداری بمناسبت مقام شرح گرفتاری و مسافرت و حبس و تبعید این بنده بکلات مرقوم شده بود و مشتمل بر بعضی مطالب مهمه بود برای آنکه تاریخ جنابعالی ناقص نماند بعضی توضیحات را که جنابعالی از قلم انداخته اید یا مسبوق نبوده اید بعرض میرسانم و استدعا دارم در ضمن همان تاریخ مرقوم بفرمائید .

اولا - در خصوص دوستی بنده با عین الدوله اشاره فرموده اید که مبنی بر مصلحت بوده ولی تعیین آن مصلحت را فرموده اید و حال آنکه خودتان خوب مستحضر هستید با عین الدوله ارتباط و آشنائی و مراوده نداشته ام و هرگز با او مکالمه و محاوره نکرده ام ولی با جناب دبیر حضور دوستی داشتم و گاهی خدمتشان میرسیدم و ایشانهم از حسن فطرت و کرم اخلاق در بعضی مقاصد مساعدت داشتند چنانکه در موقع طرد و تبعید جناب آقا سید جمال و اختفاء ایشان در منزل جنابعالی بحکم و تصویب انجمن قرار شد بنده با ایشان ملاقات نموده و او را نزد عین الدوله شفیع نموده که چشم از اذیت جناب آقا سید جمال الدین بیوشند و در ملاقات اولی صریحاً گفتند این کار غیرممکن است و شاه حکم فرموده اند که هر جا سید جمال الدین را به بینند با گلوله بزنند و حالت وحشت آقا سید جمال و کسان ایشانرا خودتان خوب مسبقید حق هم داشتند بنده بزحمت بسیار و التماس و اصرار بی شمار جناب دبیر حضور را راضی کردم که در مقام شفاعت بر آید و اوهم زحمتها کشید تا بالاخره نوشته امان برای حفظ جان آقا سید جمال صادر کرد به بنده داد ولی مشروط بر اینکه دیگر در منابر از آن چیزی عنوان نکند بلکه تا چند روزی از اصل منبر نرود و از خانه بیرون نیاید و آن نوشته را شبانه بعد از ملاحظه انجمن در منزل جناب عالی بجناب آقا سید جمال ارائه کردم و قدری مایه تسلی ایشان شد .

اما مسئله اعانه فرستادن انجمن برای بنده بکلات البته وظیفه دوستان و معاهدین من همین بوده که جاناً و مالاً در مقام آسایش بنده اهتمام فرمایند بلی يك نفر جوانمرد هم در تمام این مملکت پیدا شده که هنوز اظهاری از فتوت او نکرده ام اما امروز میگویم که در تاریخ ثبت شود . روزیکه بنده را بکلات بردند هزار و چهارصد تومان وجه نقد در طهران در چند محل داشتم و قریب دوهزار تومان مطالبات و حساب در طهران و سایر ولایات داشتم اما وجه نقد ابدأ نداشتم قدری اسکناس که کمتر از هشتاد تومان بود در بغل بنده بود و چند عدد اشرفی کهنه آنتیک در کیف بنده که آنها را بضمیمه باقی بردند و چون اهل بیت من غریب و بی اطلاع از معاملات بنده با هر کس بوده اند خیلی وحشت داشتم که مبادا از بی پولی بر آنها بدوستی بگذرد اما از مرقومات آنها معلوم شد که بخوبی و خوشی گذرانیده اند بعد از مراجعت از کلات حضوراً تحقیق کردم و هر چه یول از کرمان و انجمن برای آنها فرستاده بودند مطابق ثبت شمرند از جمله گفتند که روز دوم حرکت شما شخصی آمد در خانه سؤال کرد که مخارج شما در ماه چقدر است ما گفتیم اگر قناعت کنیم ماهی سی تومان کفایت است آن شخص گفت از امروز تا هر وقت که مجدالاسلام بر گردد ماه بماء این وجه بشما میرسد خیالتان آسوده باشد و فوراً سی تومان داد و هکذا و ابدأ از خودش معرفی نکرد چهار ماه بعد از این واقعه سعیدخان گماشته بنده بزحمات زیاد در مقام شناسائی او بر آمده و خیلی زحمت کشیده و فحص کرد تا بالاخره معلوم شد که آورنده یول گماشته حضرت مستطاب اجل آقای سردار اعظم میباشد که با مرایشان این وجه را ماه بماء بخانه ما میرساند و عجب تر آنکه بعد از اینکه بنده بطهران آمدم و چندین مرتبه خدمت ایشان رسیدم ابدأ اظهاری نفرمودند بلکه دو مرتبه هم بنده بکنایه اظهار داشتم غیر از تجاهاول جوابی نشنیدم .

این عمل را جز برفوت و کمال انسانیت حمل کنیم ابدأ محل دیگر بنظر بنده نمیرسد و تاقیام قیامت از وجود این مرد محترم متشکرم و برای استحضار جنابعالی مینویسم که سردار اعظم صلوات الله علیه و آله فرزند ارشدا کبر حضرت علیه بانوی عظمی صاحب مقامات جلیله علمیه و اخلاقیه است و بنده در طایفه قاجاریه تا کنون کسی را باین فضل و اخلاق و مروت و فتوت ندیده ام و اگر اسم او را در تاریخ بیداری ننوشته باشید بتاریخ خوانان ظلم کرده بودید تا اهل ایران بدانند عمل خیر هر گز کم نمیشود و هر وقت باشد نتیجه خواهد داد ایام افاضت مستدام باد (داعی مجد الاسلام)

نظیر این فتوت سردار اعظم از چند نفر دیگر تا کنون دیده شده است اوّل از صحاباشی دیده شد که در زمان اختفاء سید جمال در خانه نگارنده این شخص ملت دوست رفت درب خانه آقا سید جمال و گفت تا مادامیکه آقا سید جمال ظاهر نشود و بخانه نیاید ماهی دوازده تومانرا هر ماهه میرسانم بشما و مبلغ دوازده تومان بخانه سید داد وساعی بود که دیگرانرا محرك شود که اعانت نمایند . دوّم رشید بیك قفقازی که از اجزاء بانک استقراضی است اینمرد در زمان پنهان شدن نگارنده که در یوم بمباردمان مجلس بود بتوسط جناب آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی بیست تومان بنگارنده رسانید درحالتی که هیچ قسم دوستی و آشنائیت مابین نبود و شاید اگر زمان اختفاء طول کشیده بود در ماه دوّم هم این مبلغ را میرسانید .

سوّم آقا میرزا عبدالمطلب خلف مرحوم آقا شیخ صادق مجتهد یزدی بود که در زمان اختفاء مرحوم شاطر باشی ملك خود را فروخت و مخارج آن مرحوم را داد شاطر باشی از مشروطه خواهان واقعی بود که از ترس محمدعلی میرزا مخفی شده بود و در موقع خواهد آمد .

در این ایام مهدی گاو کش که مدعوّ بیوزباشی است بحکم عین الدوله گرفتار گردید باینکه برادرش نایب میدان ونو کر دیوان بود بواسطه بستگی او به آقای بهبهانی طرف سوء ظنّ عین الدوله واقع شد يك روز در یکی از قهوه خانه ها بد گفته بود بعین الدوله و راپورت کارهایش بعین الدوله داده شد عین الدوله دید که این شخص در محله سرپولک اقتداری دارد و جمعی اطراف او را دارند اگر وقتی بخواهد صدمه بیکی از بستگان آقا وارد آورد این شخص قدرت جمع آوری هزار نفر از مشدیها و جوانان دارد لذا بی بهانه بود که شنید مهدی گاو کش علناً در حضور جمعی از مردم اعمال سیئه او را ذکر نموده باین جهت جمعی را مأمور نمود که او را دستگیر نمودند باین طور که در ساعت پنج از شب گذشته در حالتی که بیچاره در بستر راحت خوابیده بود از بالای بام ریختند بخانه او عیالش که حامله بود مانع گردید که ننگذارد او را باین حال گرفتار و ببرند او را با چوب و قدّاره بجدتی زدند که طفل جنین او سقط شد و يك طفل چهار پنج ساله او را درحوض انداختند که همان شب زندگانی را وداع گفت و چند نفر دیگر از اطفال و بستگان آن بیچاره را زخمی و تلف نمودند اموال و اسباب خانه او را بغارت بردند اگرچه در زمان استبداد بالاتر و بزرگتر از این ظلم بمردم میرسید خانه ها غارت کردند نفوس را کشتند اطفال را بآب و آتش انداختند ولی برای جبران اعمال خودشان اسمی رویش میگذاشتند مثلاً میگفتند فلان شخص بابی بوده خانه اش را باید غارت کرد مالش را حلال دانست زنش را مباح اطفالش را کشت و یا فلان کس مقصر و یاغی دولت است هستی او را بیاد فنا باید داد نام او و فامیلش را از صفحه عالم برانداخت لیکن این وحشیگری عین الدوله خیلی مؤثر افتاد چه مهدی گاو کش را نمیشد بابی گفت و نه یاغی دولت و نه دزد و نه غیر آن بر فرض مهدی گاو کش دشمن گاو و مقصر حضرت والا لکن زن و طفل جنین و اطفال خوردسال بی گناه را تقصیری نبود باری صبح آنشب مهدی گاو کش را بردند حضور عین الدوله چوب و شلاق مفصلی باو زده و در انبار دولتی و محبس بزرگ او را انداختند که چندین وقت پایها و بدن او مجروح بود (این قدر در زندان و انبار دولتی

بر این بیچاره سخت گذشت که زمانیکه محمد علی میرزا مخالفت با ملت را ظاهر کرد و آثار غلبه در او ظاهر شد مهدی گاوکش که آنزمان بواسطه مشروطه شدن دولت ایران آزاد بود از ترس گرفتاری و افتادن بزندان مجدداً بانهایت آزادی خود را مسموم نمود و يك مثقال ترياك خورد که دیگر علاج و برئی برایش نباشد و از زحمات و صدمات پادشاه ایران خلاصی یافت .

چون امر بر اهالی طهران سخت شد و شبها احدی جرئت نمیکرد از خانه خود خارج شود و ایام وفات حضرت صدیقه علیها السلام رسید مردم بنای ذکر مصیبت را گذاردند مجالس ذکر مصیبت برپا گردید طرف صبح در خانه آقای بهبهانی و طرف عصر در خانه آقای طباطبائی مجلس روضه منعقد گردید عصر روز چهاردهم شهر جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ آقای طباطبائی بر حسب اصرار مردم تشریف بردند بالای منبر از دحام و جمعیت مردم بحدی بود که مافوق آن متصور نبود و جمعی از حاضرین موعظه ایشانرا نوشتند از آنجمله لواء الدوله که از اعضاء انجمن مخفی است نوشت که نگارنده تحریر خود را مطابق با تحریر ایشان نموده پس از آنکه بنظر آقای طباطبائی رسانیده درج تاریخ بیداری نمودم و همی هنده .

موعظه آقای طباطبائی در چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری

پس از حمد خدا و ثنای بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود *أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ* یا داوود انا جعلناك خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیصلک عن سبیل الله - یعنی ای داوود بدرستی که گردانیدم تو را جانشین در روی زمین یعنی تدبیر امور عباد را در کف با کفایت تو نهادیم پس حکم کن میان مردمان بر راستی و درستی یعنی بروفق امر ما اشیاء را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای آنانرا که اگر تابع نفس شوی و بخلاف حق حکم کنی پس گمراه سازد تو را هوای نفس و بگرداند تو را از راه خدا و طریق حق که آن جاده شریعت و قانون خدائی است .

خداوند حکم میفرماید بر آنکه مردم بطریق عدل رفتار نمایند انبیاء و اولیاء مردم را و داشتند بعدل باینکه عدل و مساوات تکلیف اولیه انسانیت است و بقاء نوع منوط بعدل است و در قرآن و اخبار معصوم تأکید شده است بعدل ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعماً یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً .

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمکم شان قوم علی الأعداء اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون .

امروز کفار و ملل اجانب طریق عدل را مسلوب داشته اند ما مسلمانان از طریق عدل منحرف شده ایم یا ظالم و ستمکاریم و یا معاون ظلمه میباشیم هشت ماه بلکه زیاده تر میباشد که بجز این یک کلمه عدل دیگر چیزی نگفته ایم در خلوت و جلوت در بالای منبر در مسجد و خانه واضح و آشکار صراحتاً و علناً این کلمه را گفتیم و از دولت تا کنون جز عدل چیزی نخواسته ایم حالا بعضی میگویند ما مشروطه طلب

و یا جمهوری طلب می‌باشیم بخدای عالمان و باجداد ظاهرینم قسم است که این حرفها را مردم بما می‌بندند اگر گفتیم معدلت می‌خواهیم غرض این بوده که مجلسی تشکیل شود و مجلس و انجمنی داشته باشیم که در آن مجلس بداد مردم برسند و بدانند که این رعیت بیچاره چه قدر از دست ظلم حکام ستم میکشند و بچه اندازه نفوس و عرض رعیت از ظلم دیوانیان در سال تلف میشوند ما نگفتیم پادشاه نمی‌خواهیم ما نگفتیم دشمن پادشاه می‌باشیم مکرر چه در حضرت عبدالعظیم و چه در شهر و چه در منبر تمام را از این پادشاه اظهار رضایت کردیم الحق والانصاف پادشاه رؤف و مهربان و رحم دل میباشد و اگر عدالتخانه برپا شود در عهد این پادشاه رؤف و رحم دل میباشد اگر اصلاحی شود در زمان این پادشاه مسلمان خواهد شد حالا مرض و ناخوشی و علت و بینحالی مانع باشد ربطی باو ندارد ولی آنچه داد کردیم و آنچه نوشتیم تمام را بعکس حالیش کردند و گفتند مردم تو را نمی‌خواهند و غرضشان عزل شاه میباشد و حال آنکه بتمام انبیاء و اولیاء قسم است که ما بجز مجلسی که جمعی در آن باشند که بدر مردم و رعیت برسند کاری دیگر و غرضی نداریم قدری که سخت میگیریم میگویند مشروطه و جمهوری را می‌خواهند زمانیکه سکوت میکنیم میگویند آقایان زیر زانوئی گرفته‌اند که دیگر صدایشان بریده شده است یکدفعه میگویند بیست هزار تومان گرفته‌اند یکدفعه میگویند مقصودشان مدرسه خان مرویست آخر ای مردم فکر کنید مدرسه خان برفرض که به متولی شرعی برگردد چه بدر ما میخورد (مدرسه خان مروی از مدارس معتبره طهرانست تولیت آن باجناب حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی بود بعد از واقعه مسجد شاه عین الدوله مدرسه را واگذار بمیرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران نمود) اگر زیر زانوئی میخواستیم تابعال صدر مرتبه کار گذشته بود بخدا قسم است که این مطالب و شایعات دروغ است مدرسه را می‌خواهیم چکنیم قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود مردم بخارجه پناه نبرند مملکت خراب نشود از بسکه حکام ظلم و ستم بمردم میکنند میترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند یکسال است اهل فارس متظلم‌اند چندین تلگراف کرده‌اند جواب ندادند حال یکماه است دکانین را بسته‌اند در اینخصوص کراراً عریضه بشاه نوشتیم جوابش را اتابک نوشته و شاه هم دستخط کرده بود که املاک مال دولت است و بشماع السلطنه مرحمت کردیم رعیت حق گفتگو ندارد و بعلاء الدوله که حاکم فارس شده است حکم کردیم که رسیدگی نماید اعظام الممالک که جواب را آورد باو گفتیم شاه خالصه فارس را داده است بشماع السلطنه نه املاک مردم را بشماع السلطنه هر ملک خوبی را در فارس تصرف کرده است صاحب ملک عارض شده که این ملک است نه خالصه مطالبه سند کرده‌اند از متصرف اگر صاحب ملک قباله نداشته است که ملک او را بیهانه خالصه تصرف کرده‌اند و اگر اظهار قباله و حکم شرعی کرده است اسناد او را گرفته و یاره کرده‌اند هر کس هم از طرف دولت برود بفارس ملاحظه پسر شاه را میکنند گفتیم صحیح و مناسب این است که خود درباریان رسیدگی نمایند و در دفتر و کتابچه خالصه جات رجوع نمایند و صحیح نیست که اینگونه به اهالی فارس رفتار شود و اگر رعایای فارس مأیوس شوند خوش آیند نخواهد بود جواب دادند شاه دستخط فرموده که املاک را دادیم بشماع السلطنه و

باید بر طبق دستخط عمل شود گفتم همین دستخط را در جواب اهالی فارس مخبره میکنم گفت مخبره کنید باز سه مرتبه پیغام دادم که اگر این دستخط باهل فارس برسد نتیجه خوشی نخواهد داشت جواب دادند که جواب همین است که گفتیم ما هم تلگراف کردیم همینکه اهالی فارس دیدند که اینگونه جواب آنها را دادند بقونسولخانه انگلیس پناهنده شدند آنچه نباید بشود شد حالا فارس هم از دست مارت نه تنها فارس خواهد رفت بلکه تمام بنادر و سرحدات ایران رفته است اگر این مطالب را بطوریکه ما میگوئیم بشاه بگویند و برسانند گمان ندارم که کارها این شکل بشود از قراریکه یکی از اهل درب خانه نقل کرد و میگفت آنچه شماها میگوئید بشاه نمیرسانند و اگر هم بعضی اوقات بعرض شاه برسانند میگویند که اینها شاه را نمیخواهند اینها جمهوری طلب میباشند والله بخدا و به اجداد طاهرینم و بصد و بیست و چهار هزار پیغمبر قسم است که مقصود ما يك كلمه عدل است مگر در مملکتی که پادشاه هست نباید مجلس عدلی بوده باشد این یکمشت مردم بیچاره ایران بکه عرض و داد کنند شماها نمیدانید که در ولایتها این حکام چه ظلمها میکنند رعیت بیچاره ایران خودش و اهل و عیالش باید نان ذرت و جو بخورند که مالیات دیوان را بپردازند نه رعیتی باقی مانده و نه در خزانه پادشاه چیزی موجود است پادشاه بواسطه خزانه پادشاه خواهد بود و خزانه معمور نمیشود مگر بواسطه آبادی مملکت و مملکت آباد نمیشود مگر بواسطه عدل . حکایت قوچان را مگر نشنیده اید که پارسال زراعت بعمل نیامد و میبایست هر یک نفر مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد (سه ری گندم دوازده من گندم است بوزن تبریز که هر یک من تبریز ششصد و چهل مثقال است و هر مثقالی بوزن بیست و چهار نخود است) چون نداشتند و کسی هم بداد آنها نرسید حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمانرا در عوض گندم مالیات گرفته هر دختری به ازاء دوازده من گندم محسوب و بتر کمان فروخت گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادرهایشان جدا میکردند زیرا که بیچاره هاراضی بتفرقه نبودند .

حالا انصاف دهید ظلم از این بیشتر تصور میشود همه جا خراب است از طهران بگذرید هر چه باشد پایتخت است بملاحظه ما هم باشد چندان متعرض نمیشوند در سایر ولایات نه رعیتی مانده و نه مالی مانده چیزی نگذرد که تماماً خودشانرا از دست این ظلمها بروس و انگلیس خواهند بست خداوند خودش رحم کند هر چه ما داد میکنیم بخرج نمیرود و مردم نمی فهمند که غرض ما غرض شخصی نیست والله بخدا و انبیاء و اولیاء قسم است اگر مجلسی باشد هم بجهت دولت خوبست و هم برای ملت و رعیت اما کو کسی که بفهمد اگر هم هزار مرتبه در بالای منبر بگوئیم و فریاد کنیم که نخواهند فهمید ای مردم بدانید و بفهمید همه شماها مکلفید برفع ظلم در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهل مصر خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) شکایت از عمال عثمان کردند حضرت فرمود عده مظلومین زیادتراست یا عده ظالمین عرض کردند عده مظلومین زیادتراست فرمودند پس سبب ظلم خودتان میباشید عارضین مقصود را درک کرده جمع شدند و عثمانرا از بین برداشته عمال عثمانرا از کار انداختند و ریشه ظلم را کشیدند اینک بشما اعلام میدهم امروز هم باعث ظلم یک نفر شده است که اتابک باشد اورا علاج کنید شاه رؤف و مهربان و مریض است راضی بظلم و تعدی نیست خبر از مملکت ندارد . آه چه کنیم که همین

مقصود و حرفهای مرا نمی فهمید و عمل نمیکنید گوش بموعظه و نصیحت نمیدهد کو کسیکه بفهمد حکایت ما و شما حکایت آن واعظ است که در بالای منبر موعظه میکرد و دریای منبرش یکی از همه بیشتر گریه میکرد و بسر و سینه میزد واعظ بمردم گفت خوب است همه شما مثل این مرد چیز بفهمید و متعظ و متأثر شوید به بینید این مرد چه گونه گریه میکند و چه طور موعظه و پند در او اثر کرد پس معلوم میشود که این مرد پیر چیز فهم و عاقل و با شعور است آن مرد گفت والله من هیچ نمی فهمم که آقای واعظ چه میفرمایند مردم گفتند پس برای چه گریه میکنی و بسر و سینه میزنی گفت از فراق از جدائی از جدائی مردم گفتند خوب است واضح تر بگوئی و سبب فراق و گریه و زاری خود را بما نقل کنی گفت سبب گریه من این است وقتی که آقای واعظ حرف میزند ریشش تکان میخورد و من بیاد بزی که داشتم میافتم که آنهم ریشی داشت مانند ریش آقای واعظ و تکان میخورد و می لرزید مانند ریش آقا. حالا شامه دریای این منبر که موعظه مرا ظاهرآ استماع مینمائید هر کدامی بخيال کارهای شخصی خودتان میافتید بلی بعضی در این مجلس میباشند که می فهمند من چه میگویم ولی آنها هم که چیزی از آنها ساخته نیست و کاری از دست آنها بر نمیآید و نمیتوانند کاری صورت بدهند آنها هم که کار و باری دارند متصل در خیال جمع مال و اندوخته میباشند و هیچ نمیدانند و فکر نمیکنند که اگر عدل و معدلت باشد برای آنها بهتر است سابقاً مردم میگفتند ما میخواهیم کاری صورت بدهیم آقایان علماء مانع میشوند و نمیگذارند ای مردم حال چه شده است که هر چه ما داد میزنیم کسی نمیشنود نه غیرت در شما مانده و نه تعصب همین ظلمهاست که روز بروز زیادتر میشود حاکم وقتی که دید مردم کنیز و غلام اویند معلومست آنوقت هر جازن خوشگل به بیند میبرد و هر جا مال و ملک خوبی دید تصرف میکند من که چیزی ندارم که بجهت خودم دفع ظلم را طالب باشم و اگر هم داشته باشم میتوانم مال خودم را حفظ کنم تمام این داد و فریادها بجهت شماست شما نمیدانید که معنی سلطنت چیست شما نمیدانید معنی عدل چیست از تاریخ ربطی ندارید از علوم جدید اطلاعی ندارید يك وقتی مردم علوم قدیم را تحصیل میکردند و درصدد علوم جدید نبودند حال میگویم که علوم جدید هم دانستنش لازم است هر وقت اقتضائی دارد شما باید علم حقوق بین المللی را هم بدانید بلکه علوم ریاضی بلکه زبان خارجه را تا يك اندازه باید بدانید چه سبب دارد که از تمام ملل داعی و نماینده بطرف ژاپون رفت و از ایران نرفت چرا باید در يك ایران یکنفر از علماء زبان خارجه را نداند شما اگر از علوم جدید ربطی داشتید اگر از تاریخ و علم حقوق اطلاعی داشتید اگر عالم بودید آنوقت معنی سلطنت را میدانستید در بین حیوانات انسان مدنی بالطبع است انسان محتاج بتمدن است زیرا که خداوند عالم هر حیوانی را که خلق کرده است اسباب معاش آنرا هم باخود آن خلق کرده است مثلاً شیر محتاج است بچنگال که بدرد و به دندان که بخورد و بیوست محکمی که از سرما و گرما محفوظ باشد هر سه را هم باخود دارد و کذا سایر حیوانات لکن انسان در امور معاش چنین نیست محتاج به امور متعدده و اسباب و آلات زیاد است آب و آتش و نان و لباس و دوا و غذا و مسکن و همارت و خیلی چیزها را لازم دارد یکنفر نمیتواند همه را مهیا و آماده نماید مثلاً در امر غذا نان میخواهد نان از گندم بعمل می آید گندم از زراعت حاصل میشود زراعت

آب و آهن و آتش و خیلی چیزهای دیگر، خیاط لازم است که لباس بدوزد، آهنگر لازم است که اسباب زراعت را درست نماید، بافنده لازم است که نخ لباس را ببافد، زارع لازم است که پنبه را زراعت کند، نجار لازم است، خباز لازم است و و و . . . یکنفر نمیتواند همه اسباب و ادوات و لوازم را مهیا نماید پس باید جماعتی تشکیل شود برای انتظام امر يك نفر و این جماعت بواسطه دوقوه شهوتیه و غضبیه که دارند باهم مزاحمت خواهند کرد زیرا که شهوت جذب ملایم است و غضب دفع منافق هر شخصی بواسطه قوه شهوتیه طالب است ملایم را و هر کس مخالف او شود در مقام دفع او خواهد برآمد و كذلك رفیقش پس معلوم شد که انسان محتاج است بتمدن و اجتماع بانواع خود و این است معنی *الإنسان مُدنیُّ بالطَّبَعِ*.

عقلا و دانشمندان یکنفر را مشخص و معین و انتخاب نمودند برای حفظ نوع خود و گفتند ما مال و جان میدهیم که تو ما را حفظ کنی از اینکه بیکدیگر ظلم و ستم و اجحاف و تعدی نمائیم ما مال یعنی مالیات و جان یعنی سرباز میدهیم و توبقوه جان و مال محافظ و نگاهبان ما باش این شخص را پادشاه گویند پس پادشاه یعنی کسیکه از جانب ملت منصوب شود و مالیات و سرباز بگیرد برای حفظ رعیت از ظلم کردن بیکدیگر این پادشاه مادامیکه حفظ کند رعیت را و ناظر بحال رعیت باشد رعیت باید مال و جان بدهد اما اگر پادشاه بیحال و شهوت پرست و خود غرض باشد رعیت باید مال و جان باو ندهد و مال و جان را بکسی دیگر بدهد که حافظ رعیت باشد زیرا که مالیات باید بمخارج قشون برسد تا آنکه قشون در حراست و حفظ آنها مستمنی باشد پس سلطان یعنی کسیکه داد مظلوم را از ظالم بگیرد. نه اینکه هر کار دلش بخواهد بکند و مردم را عبید و امام خود داند پس علوم جدیده لازم است که همه کس آنرا تحصیل کند تا معنی سلطنت را بدانند.

باباجان پادشاه هم مثل ما یکنفر است نه اینکه بقول بعضی مالک الرقاب و آنچه بخواهد بکند. مگردارویا پادشاه نیست کی این کارها که در این مملکت اتفاق میافتد آنجا باشد روز بروز کارشان بهتر و مملکتشان آبادتر هر چه خرابی و ظلم هست در سر این يك مشت ایرانی بیچاره است و اینهم بواسطه این است که نمیدانیم معنی سلطنت را تمام انبیاء برای عدل و داد آمدند این همه شورش در خارجه برای عدل است و ما هر چه داد و فریاد میکنیم بخرج مردم نمیروند و تمام را مشتبه کاری میکنند که آقایان ریاست میخواهند ریاست نمیخواهیم جمهوری طلب نیستیم باین زودی مشروطه نمیخواهیم یعنی مردم ایران هنوز بآن درجه تربیت نشده اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمیشوند زیرا که مشروطیت در وقتی است که افراد ملت عالم باشند. ما میگوئیم این همه ظلم و ستم بر رعیت چرا میکنید آخر اگر این رعیت نباشد توهیج نداری مثل اینکه رعیت فراری شده خزانه تهی گردیده چیزی ندارد حتی لجنش هم تمام شده این همه قرض باز هم سعی در قرض، طولی نمیکشد که این کارها رعیت و مملکت را بخارجه خواهد داد یعنی داده و میدهد مطالب و مقاصد ماها این است والا بمن تنها چه میشود چه کارم خواهند کرد بر فرض گفتند از اینجا بروید یا اینکه آمدند مرا کشتند باز اولادهایم میمانند و این حرفها را خواهند گفت بقول آقاسید قاسم مرحوم که گفت ای مردم میگویند آقاسید حسن مرحوم شده این آقا سید حسن

آن آقا سید حسن و اولاد های آقا سید حسن را نشان میداد فرض میکنم مرا کشتند اولادم بجای خواهد ماند سایرین را کشتند اولاد های شان باقی خواهند ماند آنها مقاصد ما را اجراء خواهند داشت باجدادم قسم است تا زنده ام دست بردار نیستم و قتیکه من نباشم سایرین هستند منکه باید بمیرم حال کشته شوم بهتر است جدم را کشتند اسم مبارکش شرق و غرب عالم را گرفت يك روز و یکشب تشنه ماند دین اسلام را آبیاری و زنده داشت منم اگر کشته شوم اسمم تا دامن قیامت باقی خواهد ماند خون من عدالت را استوار خواهد نمود و ظلم ظالمین را دافع و مانع خواهد گردید گفتم بعضی نمی فهمند که من چه میگویم و بعضی که میدانند قوه حرکت را ندارند و بعضی هم که در این مجلس هستند نمیدانم چه اسم دارند راپورت ده یا خفیه نویس . مرد که اگر مینویسی درست بنویس صدق و راست راپورت بده آنچه من میگویم بنویس نه اینکه هرچه دلت میخواهد بنویسی . این مسئله راپورت نویسی تازگی ندارد سابق هم بوده ولی نه این شکل این قرار را سلاطین و وزراء عادل با کفایت گذاشته اند چون دست مردم بشاه نمیرسید یا راهش دور بوده و یا آنکه قوه نداشته بیاید دریای تخت و عرض خود را بکند و یا آنکه مدعیان آنها نمیگذارند و مانع بودند این قرار را گذاشتند که در هر شهری يك یا دو نفر خفیه نویس داشته باشند تا از وضع مردم با اطلاع باشند و بواسطه راپورت ده و خفیه نویس بشاه برسانند که در آن مملکت چه رخ داده و چه شده و چه کرده اند ظالم کی و مظلوم کدام است حالا کارها بعکس شده است صد هزار دروغ و راست از خودشان جعل کرده اسمش را راپورت نویسی میگذارند آخرای احمق آنچه میشنوی بنویس بقول یکی کسی راپورت صحیحی داده بود برده بود پیش یکی از وزراء آن وزیر بعد از خواندن گفته بود اینجا که چیزی نبود یعنی خبر دروغی باید نوشته باشی والا اگر مقاصد و مذاکرات ما را بشاه برسانند این همه طول و تفصیل نخواهد کشید غرضم این است که اگر بخواهند مملکت داشته باشند باید رعیت داری کنند نه اینکه این قدر ظلم و ستم کنند که مملکت از دستشان برود .

آقا سید احمد پسر عمو وقتی که در عتبات بود نقل کرد از امیر نظام اتابک مرحوم که خدایش رحمت کند حیف آن اسم و لقب که بدیگران داده اند اینها کفش پای او حساب نمیشوند باری سید عموزاده در سامره منزلش در بنده منزل بود تعریف میکرد که یکی از آقا زاده های تبریز در خیال مسافرت بوطن خویش بود پول برای مخارج سفر نداشت آمد نزد من پول معتد به از من قرض کرد و رفت بعد از مدتی که دیدم پول را نفرستاد رفتم تبریز آنچه کردم پول وصول نشد بمساحه و ماطله میگردانید آخرش بانکار کشید خداوند اچه بکنم بکی درد دل خود را اظهار نمایم با امام جمعه که نمیشود طرف شد عدلیه و محکمه و حاکی که به او اظهار و تظلم کنم نیست دوستی داشتم رفتم نزد او مطلب را باو گفته از او استمداد خواستم گفت میروی در فلان مکان و سه مرتبه به آواز بلند میگوئی ای امیر کبیر ای اتابک اعظم بفریاد من برس من گفتم این امریست محال امیر کبیر در طهران من در تبریز دست من کوتاه و خرما بر نخیل و آنکھی طرف شدن من غریب با کسیکه امروز رئیس این شهر است خارج از عقل است دوست من گفت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم جز این راه راهی برای وصول طلب

خود نداری لاعلاج و ناچار روزی بآن محل رفته دیدم تلی در آنجا واقع است و شخص آجیل فروشی طبق آجیل خود را آنجا گذارده و خود محض رفع خستگی آنجا خوابیده است چون او را در خواب پنداشته سه مرتبه با او از بلند گفتم ای امیر کبیرای اتابک اعظم بفریاد من برس و طلب مرا از این آقا . . . وصول کن اسم آقا ی مدیون را هم بردم بعد دیدم اشخاصیکه برای گردش و بیکاری گردش میکنند دوسه نفری آنجا جمع شدند محض اینکه کسی بر حال من مطلع نشود و نگویند این سید دیوانه است بر خواسته بمنزل خویش مراجعت نمودم بعد از مدتی یعنی بقدری که چای تیریز برود بطهران و مراجعت کند یکروز آقا فرستاد عقب من رفتم نزد او بالتماس و اصرار گفت نصف پول تو را نقد میدهم و نصف دیگر را ششماه دیگر میدهم گفتم من حرفی ندارم ولی نمیتوانم ششماه در تبریز بمانم باید بروم طهران گفت حواله تاجر میدهم بفرجه ششماه که در طهران بپردازند قبول کرده نصف پول را نقد و نصف دیگر را حواله طهران گرفته بطرف طهران حرکت کردم روزی در کوچه از کوچه های طهران گردش میکردم کو کبه امیر نمودار شد محض تماشای امیر گوشه ایستاده امیر اتابک رسید سلامی کردم جواب شنیدم فرمود آقا سید احمد شما مباشید عرض کردم بلی فرمود چرا راضی شدی که نصف پول را ششماه دیگر بگیری میبایست تمام را نقد بگیری گفتم من از این پول مایوس بودم فرمود بعد از آنکه مرا بفریادرسی طلب کردی و صدا زدی البته بفریادت میرسیدم دیگر یأس و حرمان چه بوده خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر و دعا گوئی نمودم فرمود تعجب و تشکری ندارد تکلیف من دادرسی و رسیدگی بر ایض و اعانت مظلومین است من بتکلیف خود عمل نمودم بر کسی مثنی ندارم .

باری حال و تفصیل خود را یکی از دوستان خویش که اسمش میر هاشم آقا بود گفتم جواب داد که در آنوقتی که فریاد کردی ای امیر بفریاد من برس و مقصود خود را گفتی کسی آنجا بود یا نه گفتم یک نفر طبق دار آجیل فروش بود در آنجا خوابیده بود گفت همان شخص آجیل فروش خفه نویس و رایپورت نویس امیر بوده و حال بیچارگی تو را اطلاع داده است بامیر این است معنی رایپورت نویسی آخرای مردم احق اگر کاری میکنید افلاً اینگونه رایپورت نویسی کنید نه اینکه صد هزار دروغ بهم بسته مردم را بهم اندازید بکنید تا به بینیم آخر چه خواهد شد ما که تا جان داریم دست بردار نیستیم ای مسلمانان اینهمه کار است آن از کارهای حکومتها و اینهم کارهای بی معنی که شبها پیش گرفته اند تا چه اندازه ظلم مگر ما یاغی هستیم مگر ما قشون و لشکری داریم که شما این قسم رفتار میکنید من نمیگویم فلان لوطی را تنبیه نکنید من نمیگویم نظم ندهید آخر سیاست و نظم حدی دارد مثلاً مهدی گاو کش را گرفته اید که هرزگی کرده است بد به اتابک گفته است دیگر بچه شیر خواره اش چه کرده است که او را از بغل مادرش بگیرند و در آب حوض اندازند و او را غرق کنند ، زنش چه تقصیر کرده بود که بازخم شمشیر او را مجروح کرده اند ، جوان شانزده ساله او را چرا بضرر ته تفنگ کشند عجب است که مردی می رود پی طیب که بچه اش خناق گرفته بلکه او را معالجه کند در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگاه میدارند صبح که بر میگردد که پسرش مرده است زن حامله است میروند پی (ماما) و قابله او را میگیرند صبح که بر میگردد زن و طفل هر دو مرده اند کدام يك از کارها را بگویم اگر بدانید در این شبها چه ظلمها

که میشود مردم که یاغی دولت نمیشدند يك كلمه عدل که این همه داد و فریاد و صدمه ندارد .
 باری ای مردم بیدار شوید درد خود را بدانید دواى درد را پیدا کنید و زود در مقام معالجه بر آئید
 هر دردی يك دوائى دارد انسان وقتیکه سرش دزد بگیرد همان سرش درد دارد دواى آنرا استعمال
 میکند دست و پایش درد کند دوايش را که استعمال کرد دست و پایش خوب و مرض او رفع میشود
 دلش درد کند سایر اعضایش دیگر درد ندارد اما ظلم دردی است که تمام اعضاء را بدرد میآورد
 عالجا دوائکم بالدواء معالجه داء را بدوا کنید داء بمعنی درد است دوا چیز است که رفع درد را کند
 بعضی میگویند داء ظلمست و دوايش عدل است چون عدل ریشه کن ظلم است فلذا دوايش عدالت است
 بعضی گویند داء شرك است (ان الشرك لظلم عظیم) و دوايش توحید است بعضی میگویند داء
 استبداد است و دوايش شور و مشاورت است معنی استبداد این است که چیزی را که شهوت و نفس اماره
 میخواهد او را بکند .

انسان که خالی از شهوت نیست همین استبداد است که وقتی زن خوش صورت می بیند دلش
 میخواهد حاکم هم که هست مانعی ندارد یا ملک خوبی می بیند میخواهد استبداد ضد عدل و انصاف
 است همین استبداد بود که جدهام زهرا را سیلی زدند برای مطالبه حقوقش بود که استبداد بازویش
 را بتازیانه سیاه کرد استبداد طفلش را سقط نمود آه همین استبداد بود که حضرت سیدالشهداء را
 شهید کرد چه آنحضرت فرمود ای مردم بنشینید مجلس کنید با هم شور و مشاورت نمائید به بینید صلاح
 است که مرا بقتل آورید الی آخر .

پس از ذکر مصیبت فرمود امروز یاد شاه حقیقی و بزرگ ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد
 و ما نوکر آن حضرت میباشیم و از احدی ترس و واهمه نداریم و در راه عدالت کشته شویم و از آنحضرت
 کمک میخواهیم و مدد میطلبیم و در سر این مقصود باقی هستیم اگر چه يك سال یا ده سال طول بکشد ما
 عدل و التغانه میخواهیم ما اجرای قانون اسلام را میخواهیم ما مجلسی میخواهیم که در آن مجلس شاه
 و گدا در حدود قانونی مساوی باشند ما نمیگوئیم مشروطه و جمهوری ما میگوئیم مجلس مشروطه و التغانه
 تمام شد موعظه آقای طباطبائی پس از موعظه آقای طباطبائی شور غریبی در مردم احداث شد در بارها
 بخيال افتادند که تفرقه اندازند بین آقایان علماء فلذا مجلسی عین الدوله (صدر اعظم) در بارک خود تشکیل
 داد که ذیلاً نکاشته میشود .

شورای سّری عین الدوله

عین الدوله اتابك معظم صدر اعظم چون شنید آقای طباطبائی در بالای منبر مقصود خود را بلفظ
 مشروطیت ادا کرد جمهوریت را لباس مشروطیت و مشروعبیت پوشانید و اگر تسامح کند آقایان مسند
 را از وجودش خالی مینمایند فلذا مجلس شورائی در خانه خودش منعقد نمود پس از تشکیل مجلس و جمع
 وزراء و دوستانش شروع به مذاکرات نمودند نتیجه آن مجلس و خلاصه آراء آن شد که نفاق و تفرقه اندازند
 بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی یعنی کاری کنند که آقای طباطبائی را از این مقصود مقدس منصرف

نمایند و پس از انصراف ایشان آقای بهبهانی را با سانی میتوان علاج نمود حالا چگونه میتوان آقای طباطبائی را از این مقصود منصرف نمود زیرا که بولگی و رشوه‌ای نیست که پول سد طریق ایشان شود و جاهل نیست که بگویند عدالت خلاف اسلامیت است طالب ریاست هم نیست که بگویند مشروطه خلاف نفوذ و مانع ریاست و مضر بمسند است پس چه کنند و چه گویند باید یکنفر از اشخاص بی‌غرض که در نزد جنابش محل وثوق و اطمینان است بطریق برهان و دلیل مبرهن و محقق دارد که امروزه صلاح ایرانی و ایران در مشروطیت و جمهوریت نیست مشروطیت امری است مرغوب و مستحسن و منظور نظر تمام عقلاء و دانشمندان اما امروز صلاح در استبداد است چه استبداد استقلال را حافظ است و مشروطیت زوال را موجب و لکن این خیال را بصورت برهان آوردن در نزد شخص حجة الاسلام امریست مشکل و محال فعلمهذنا ناصر الملك که در بین وزراء بسادگی و صلاح و علم و وطنخواهی موصوف است و محل وثوق آقای طباطبائی است لایحه در اینخصوص با آقای طباطبائی مرقوم دارد و بعضی از واعظین و ناطقین را هم بتخویف و تهدید و تطبیح اشغال دارند و نظامنامه عدالتخانه را هم طبع و منتشر دارند آنوقت هم خلاف نفاق بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی می‌افتد و هم واعظین خاموش میشوند و هم مردم بنظامنامه عدلیه امیدوار میشوند فلذا شروع بمقصود کردند اول لایحه را نوشتند دوم آنکه حکم گرفتاری بعضی از واعظین را دادند سوم آنکه نظامنامه را به اداره روزنامه ایران و اطلاع فرستادند که نگارنده صورت لایحه را در این جلد دوم و نظامنامه را در جلد سوم تاریخ بیداری مندرج میدارد.

صورت لایحه ناصر الملك که با آقای طباطبائی نوشته است

بشرف عرض حضور مقدس عالی میرساند این بنده یکی از ستایش کنندگان وجود مبارک حضرت تعالی هستم بجهت اینکه از روی انصاف می‌بینم درد وطن دارید و بترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختی‌های نوع خود شده‌اید و آرزو دارید که علاجی برای این دردها پیدا کنید و باب سعادت و نیکبختی را بروی این ملت قدیم که در شرف زوال است بگشائید و همچو فهمیده‌ام که این همه داد و فریاد و مقال شما از روی نفس پرستی نیست مقصودتان چاره امراض ملی است ولی خیلی افسوس و غصه میخورم وقتی که می‌بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این مریض دارید نمیدانید بکدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع بفرمائید که بحال مریض مفید باشد چون نتیجه رفع مرض و عود صحت را در رفتار چست و چالاک مریض میدانید این بیچاره مریض که قادر بر حرکت نیست مدتهاست غذائی بمعده‌اش داخل نشده و بدل مایه تحلیلی بیدنش نرسیده رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد تا زبانه برداشته کتکش میزنید که بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی که بواسطه طول مرض و نخوردن غذا همه روده‌هایش خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاده يك ران شتر نیم‌پخته بدھانش فرو می‌سکند که بیلقد واضح است نتیجه آن دوا و این غذا چه خواهد شد طیب حاذق که تشخیص مرض را داد اول با استعمال داروهای مفیده دمدم می‌پردازد اگر از راه گلو نتوانست ترزیق میکند آب گوشت غلیظ روانی بدو آهسته آهسته بحلقش می‌چکاند باز اگر نشد بوسائل دیگر بمعده او میرساند تا کم‌کم قوت بگیرد بعد

زیر بازوهایش را میگیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش میبرند پس از آن بحیاط و باغ آورده ملایم میگردانند تا وقتی که تدریجاً قوت دویدن و استعداد جست و خیز را پیدا کند .

امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله (آنطوریکه در تمام ملل متمدنه سعادتمند وجود دارد) در ایران همان حکایت تازیانه زدن و ران شتر طپانیدن است خدای قادر عالم گواه است که در این عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست فقط قصدم حق گوئی و توضیح ریشه مسئله است لاغیر همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست کوه دارد کتل جنگل دارد ماهور دارد سباع دارد و حوش دارد الوار دارد اگراد دارد شاهسون دارد قشائی دارد مسلماً پادشاهان ممالک در همه جا برای رعایای خود حالت پدر را دارند بصیرتشان بحال رعیت و ملت از افراد آن قوم بیشتر و مهر محبتشان در حق آنها از خودشان زیادتر است قسم برت کعبه و مناکه اعلیحضرت نیکلای دوم امپراطور روسیه برای حفظ استبداد بوالهوسانه نیست که بملت روسیه آزادی نمیدهد بلکه از روی بصیرت شاهانه و محبت پدرانه هنوز آن ملت را قابل نمیداند که بتوانند بآزادی حرکت نمایند هنوز در آنها آنقدر علم و تربیت سراغ ندارد که از عهده اداره امور خود بر آیند پس این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است بقفیده بنده در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفسد دیگر خواهد بود زیرا که برای استقرار و اجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالبه را هم از انظار میبرد - نتیجه پیداست که چه میشود !!! کبک نشدیم کلاغی هم از یادمان رفت !!! فرض بفرمائید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی بمیل خاطر و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت فرماید و بشخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجة الاسلام عالی امر بشود که مجلس مبعوثان تشکیل بدهید چه خواهید کرد افلا هزار نفر آدم کامل بصیر بمقتضای عصر آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید تا این يك مجلس تشکیل یابد حالا سایر شعب و ادارات که هم مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند استدعا میکنم از روی بیطرفی و بیفرضی چنانچه شیوه طبیعی حضر تعالی است نه از روی طرفداری و خاطر خواهی دوستانه نظر آوردم برای بنده بشمارید اما این را هم فراموش نفرمائید اگر کسی تمام اشعار عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج بقاموس و فرهنگ باشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست بلکه اشخاصی باید باشند که وقتی از ایشان پیرسند چه جهت دارد که روز بروز یول ما در تنزل است و حال آنکه نقره اش از نقره فرنک و مارک و شیلنک و بن و رویه بیشتر بار ندارد جهت صحیحش را بگویند و چاره اش راهم بدانند یا از سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتنی و فلاحتی و نظامی آنچه امروز بکار زندگی و ترقی يك ملتی میخورد همه را بتواند بمطرح مذاکره و حل و عقد بیاورند گمان بلکه یقینم این است بر صحتش قسم میخورم که اگر از روی انصاف بخواهید انتخاب بفرمائید در تمام ایران یکصد نفر نمیتوانید پیدا کنید - پس برای چه فریاد میکنید ؟ برای که سنک بسینه میزنید ؟ . . . خوب نتیجه این دراز نفسهای بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است ؟ مقصودم این است

که حضرت تعالی را از این اقدامات غیورانه که خیر و سعادت و عزت و افتخار ملت منحصر به نتیجه آن است بازدارم - نه والله - مقصودم این است که طرفداری تملق آمیزی از دولتیان نکنم - نه بالله - بلکه میخوام این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود در این صورت اگر اجازه بدهید راهش را هم عرض میکنم بشرط اینکه از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمائید . آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدیده آدم عالم لازم داریم (یعنی عالم بطوم عصر جدید) . والله آدم عالم لازم داریم . بالله عالم لازم داریم . بقرآن عالم لازم داریم . به پیغمبر عالم لازم داریم . بمرتضی علی عالم لازم داریم . باسلام بکعبه بدین بمنهجه عالم لازم داریم عالم لازم داریم عالم لازم داریم !!!!! پس معلوم شد و تصدیق میفرمائید که منتهای وسیله ترقیات و مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سرافرازی بوجود علم و عالمن بمقتضیات عصر است در این صورت ملت ایرانی در روز حساب در پیشگاه عدالت کامله مطلقه با حضور جد بزرگوارت دامان حضرتت را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد الهی خیر و سعادت مادر دست پادشاه نبود در دست اتابکها و صدور نبود در دست وزراء نبود فقط در دست این آقایان که میتوانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبیه باقی گذاردند حضرت تعالی هم البته جواب عرض خواهید کرد بارالهاهمه را میدانید که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم حضرت عبدالعظیم رفتیم ؟ کاغذهای سخت نوشتیم جوابهای سخت شنیدیم ؟ چه شبها که با تزلزل بروز آوردیم ؟ چه روزها که در تحمل ناملایمات شب کردیم ولی پیشرفت نکردتصویر ما چیست ؟ ملت جواب خواهند گفت تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنیانتان بر آب بجهت اینکه از راهش بر نیامدید ؟ راهش این بود که اول ما را عالم بمقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل و عمی خلاصی بخشید که بالطبع بانور علم لوازم شرف و نیکیبختی خود را فراهم کنیم و بعد با شرحی که ذیلاً بعرض خواهد رسید استدلال میکنند و به ثبوت میرسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست آقایان علماء بود لاغیر ؟ آنوقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نخواهید داشت این يك فقره را تمثیلاً عرض کنم بعد باصل مطلب بپردازم . امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهاست که با حضرت تعالی هم عقیده هستند و درد دین و وطن و ملت دارند و دلشان میخواهد این ملت را باوج سعادت برسانند یقین مثل حالت کسی است که در انبارهای متعدده قسم حبوبات و ارزاق و گوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با يك جمعیت کثیری از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیک بهلاکت و این دروآندر برای يك گروه نان تکدی نمایند یا مثل کسیکه تمام لوازم طعامی را در دیک ریخته و حاضر کرده زیر دیک را هم هیزم چیده در یک دست دسته گونی و در دست دیگر چراغی گرفته بدرخانههای همسایه برای يك گل آتش میدود که زیر دیک را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گون رازوی شعله چراغ بگیرد مشتعل میشود .

اعطای حکم بشال بس است این مطلب را عرض کنم و عریضه را بدعای وجود مبارک ختم نمایم هیچیک از دول متمدنه بمنتهای درجه عزت و سعادت نرسیدند مگر وقتیکه دولت و ملت با هم متحد شده دلشانرا بروی سم گذارده باتفاق رفع نواقص خود را نموده اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این

اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر وقتی که افراد واجزای آن ملت بنور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند هیچ پادشاه و امپراطوری بطیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شریک سلطنت و طرف مشورت قرار نداد مگر اعلیحضرت میکادو (موتسوی تو) امپراطور ژاپون و چون طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگار است و امروز برای سرمشق ملل غافل خواب آلوده هیچ نمونه بهتر از ژاپون نیست اگر اجازه بدهید مختصری از شرح احوال آن ملت نجیب و آن امپراطور بزرگوار بمرض برسانم.

اگر بتواریخ رجوع شود هیچ ملتی وحشی تر از ژاپون دیده نمیشود ترتیب حکومت این مملکت تا سنه ۱۸۶۸ میلادی که سی و هشت سال قبل از این باشد این بود که یک نفر امپراطور داشته ملقب بمیکادو که دوهزار و چهارصد سال است همین خانواده در ژاپون سلطنت دارند ولی فقط اسم سلطنت بامیکادو بود ولی رسم آن با (تایکونها) بوده است تایکون کسی بود که برحسب ظاهر از طرف میکادو منصوب و نامیده میشد ولی عادت بر این جاری شده بود که اقتدار میکادو فقط همین قدر بود که فرمان تایکون را امضاء کند و یک ذره درامورات سلطنت باو مداخله نمیدادند و چون رئیس روحانی و مذهبی هم خود میکادو بود او را همیشه در پرده غیب الغیوب مخفی میداشتند تمام اختیارات با تایکونها بود و تایکونها در یک شهر دیگر اقامت داشته و معمولاً آنها را پادشاه ظاهر و میکادو را پادشاه باطن مینامیدند کلیه مملکت ژاپون بهجده ایالت تقسیم شده و سلطنت هر ایالتی با یکی از شاهزاده‌های بزرگ بود که آنها هم همیشه میان خود جنگ و نزاع داشته و ابد آگوش پاوامر میکادو نمیکردند اگر حسابی میبردند باز از تایکون بود تا سنه ۱۸۶۸ که میکادو پدر میکادوی حالبه وفات کرد و این میکادو در سن هفده سالگی بجای پدر میکادو شد مقارن همان حال تایکون عصر هم ترك حیات گفت و نفر از بزرگترین شاهزاده های حکام ایالات بشهر یایتخت تاخت آورده داخل عمارت سلطنتی شده میکادوی جوان را در تحت حراست خود محبوس نگاهداشته خود آنها با اسم او بسلطنت شروع کردند و از قبل میکادو احکام صادر میکردند و از عمارت سلطنتی بیرون میفرستادند و چون مقام تایکونیت رفته رفته موروثی شده بود بعد از فوت تایکون سابق پسر جوان بلکه طفل او را تایکون کرده بودند آن دونفر شاهزاده که به اسم میکادو سلطنت میکردند اول کاری که از پیش بردند مقام تایکونی را برانداخته سلطنت ظاهره و باطنه خود را منحصر بشخص میکادو قرار دادند قریب دو سال بهمین منوال گذشت تا اینکه میکادوی جوان باقوت عقلانی آمد و شاهزاده‌ها را از میان برداشته مستقلاً زمام سلطنت را بدست گرفته مشغول حکمرانی گردید در سال سوم سلطنت خود مسافرتی بقطعه اروپا کرد شیفته وضع و ترتیبات و تربیت آنها شد بدقت وغور رسی این نکته را درك کرد که تمام آن ترقیات بواسطه اتحاد ملت و دولت وعدم استبداد است مصمم شد که در مملکت خود همان رسم راجری دارد ولی بخوبی ملتفت شد که یک ملت وحشی بی علم و تربیتی نمیتوان آزادی داد و از یک مشت مردمان جاهل بهیچوجه امیدواری نمیتوان حاصل کرد پس در کمال عجله تربیت را پیشنهاد همت ساخته هزاران معلم ماهر از هر علم و صنعت از ممالک مختلفه فرنگ بژاپون خواست و کوردها شاگرد از ژاپون

بمدارس فرنك فرستاد سرعت برق مشغول تربیت ملت گردید تا بعد از هجده یا بیست سال که سه چهار طبقه شاگردهای عالم فارغ التحصیل شدند و افکار و خیالات و حشیانه بکلی در مملکت زایون تغییر کرد در سنه ۱۸۸۹ که هفده سال قبل باشد دیدم ملت قدری عالم شده است که میتواند از عهدۀ امورات خود برآید فوراً اعلان و حکم مشروطیت و آزادی داد مجالس پارلمان منعقد شد و ملت شروع بکار کرد این است که در ظرف شانزده هفده سال خود را بجائی رسانیده اند که دولت روس را بدان روز نشانید که ملاحظه فرمودید .

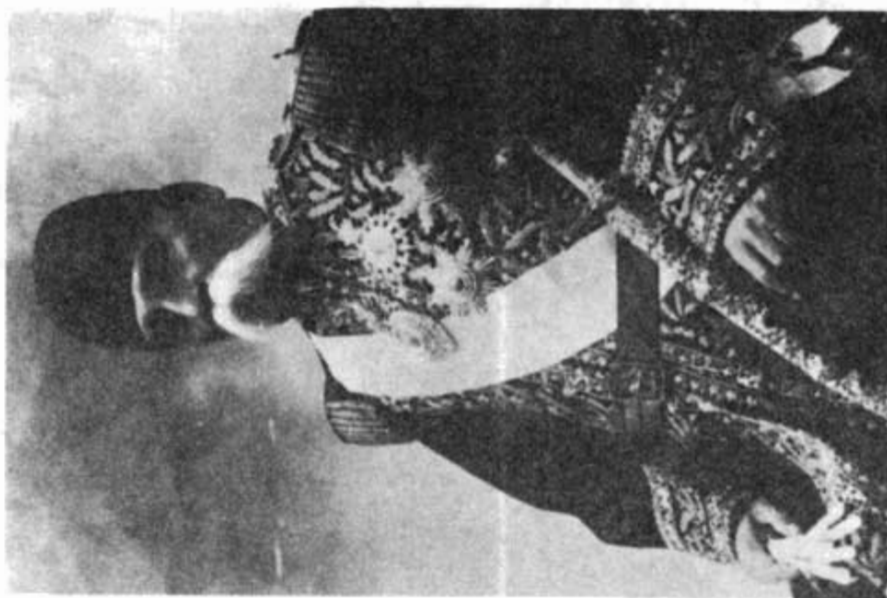
اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پدر تاجدار ما مظفرالدین شاه خلدالله ملکه در احساسات قلبیه و افکار تمدن براتب بالاتر از میکادو است ولی با اینکه از اول جلوس بتخت سلطنت کمال جدوجهد در تأسیس مدارس و نشر معارف و تعمیم علوم بعمل آورده کاری از پیش نبرده اند چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی رسم چیزی نیست و جهت اینکه نتوانسته اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند بعقیده بنده این است که چون میکادوریاست روحانی و مذهبی هم دارد و ملت زایون او را از اول الامر میدانند نفاذ فرمانش بیشتر و مواعیش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود پس تأسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقایان و علمای روحانی و رؤسای مذهب است و از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهره اسلامیة اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم آنطوریکه در ایران فراهم است در هیچ جای دنیا نبوده است سایر ملل وقتی که از خواب غفلت بیدار شده بخيال تربیت و تعلیم ملت افتادند چه زحمتهای کشیدند و چه جانها کردند تا يك مدرسه ایجاد کردند ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر و موجود که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است فقط در طهران قریب یکصد وسی و پنج مدرسه ملی بزرگ و کوچک داریم و در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدارس در تمام ایران داشته باشیم منتها از سوء اداره آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاقل مانده بقدر دیناری برای ملت فایده ندارد فلان کاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی در سن بیست سالگی داخل مدرسه میشود حجره را معطل میکند حاصل موقوفه را مصرف میرساند در هفتاد سالگی نمیشد را از مدرسه بیرون میبرند در صورتیکه هنوز در تر کیب میم الکلمه (۱) مبهوت و مات است و با روزاول

(۱) صاحب انموزج شبی دیروقت بمدرسه وارد شد در حجره ای روشنائی مشاهده کرد رفت داخل شد طلبه قوی الهیکل طویل اللحیه دید که بروی کتابی افتاده غرق مطالعه است بعجز و فروتنی گفت غریبم جائی ندارم اجازه بدهید امشب در این حجره بیتوته نمایم صاحب حجره بر آشفت که ای مرد احق مرا از مطالعه بازداشتی و حواسم را مختل ساختی بیادر آن گوشه بتمرکک و مرا آسوده بگذار صاحب انموزج در گوشه نشست مدتی ملتفت آن طلبه بود که چشم را از نقطه معینی از کتاب بر نمیدارد با خود خیال کرد که آیا این چه کتابست و در چه مطلب غامض این شخص تفکر مینماید با کمال احتیاط گردن کشید دید کتاب انموزج است و همان صفحه اول است که اینقدر باعث دقت طلبه شده است گفت جناب آخوند این چه کتاب است و در چه مسئله از برای شما اشکال پیش آمده است من هم از اهل علمم بفرمائید شاید چیزی بدانم و بعرض برسانم آخوند با کمال تغییر گفت کتاب انموزج است مصنف میگوید الکلمه مفرد در ترکیب آن معطلم الف الف استفهام لام حرف جر کاف تشبیه لام باز حرف جر این میم و ت چه است صاحب انموزج گفت مرده شور تر کبیت ببرد آن میم میم مرک و تاء تاء تابوت است یا شوکیه مرک کن الکلمه خودش يك لفظ است و تر کیب هم ندارد .

فرقی نکرده است و در حقیقت این مدارس ملی ما را بصورت تنبل‌خانه در آورده‌اند در این مدت کدام مجتهد محاز از مدارس ایران خارج شده است بنده عرض نمیکنم ترتیب مدارس را بکلی برهم بزنید



مظفر الدین شاه



عین الدوله

که مخالف شریعت و منافق با نیت واقف باشد بنده با جرئت میتوانم قسم بخورم که ترتیبات حالیه مدارس ملیه ما هیچکدام با نیت اصلی واقف موافق نیست پس بانداک اهتمام و همت آقایان علماء ممکن است تمام این مدارس مصداق صحیح پیدا کنند و مدرسه ملی بشوند نه کاروانسرا و مهمانخانه و آن کاری

که درید قدرت آقایان است این است که همه با هم متفق شده بر گرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند و مدت و دوره تحصیل را هم معین کنند همین دوفقره را منظم کرده لوازمش را فراهم نمایند و در آن فهرست برای هر مدرسه يك دوره از علوم عصر جدید را مجبوری قرار بدهند دو اوزده سال نمیگذرد که دو طبقه شاگردهای فارغ التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد آنوقت مملکت ایران بقدر کفایت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهائی که امروز میزنند و ابداً ثمر و فایده ندارد از روی علم و بصیرت بموقع اجراء بگذارند .

بخدای متعال خون از دلم جاری میشود و قتیکه فکر میکنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع میشود اگر چه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیار کار سهل آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی بقدری مهم و بزرگ است که مؤسسين آن واسم بزرگوارشان را با هزار سلام و صلوة ذکر کنند .

گوهر یگانه این خیال مقدس را من بنده بحضور مبارك تقدیم کردم و بعقیده خودم در عالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود حالا البته شرح و بسط و موشکافیها و ترتیب مفصل این کار بزرگ بسته بمذاکرات و مجالس عدیده است چون این بنده، اسباب ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره هم نیز مانع از تحریر زیاد است استدها میکنم سولد این عریضه بنده را از لحاظ اقدس انور سایر آقایان بزرگوار هم که با حضرت تعالی در این افکار عالیه متفق هستند برسانید - زیاده سلامتی و عزت و اقبال وجود مبارك حضرت تعالی و همه آقایان عظام را طالبم .

صاحب این خیال مقدس را که الحق بکنز نغفی میتوان تعبیر کرد اگر دوست داشتید که بشناسید (یعنی اگر این خیال مطبوع طبع مبارك شد) بمدد آنکه آقایان هم در اجرای آن متفق شدند سرافش را در مدرسه عبدالله خان از جناب مستطاب علام فهام آقای شریعتمدار سلمه الله تمالی بگیریید او حاضر است که يك کتابچه برای ترتیبات این کار بحضور مبارك تقدیم نماید که اجرای آن در کمال سهولت از قوه بعمل آید (بنده دولتخواه وطن پرست ملت دوست کم نامست) .

عین الدوله را از این خیال چند چیز در خاطر بود اول آنکه آقای طباطبائی را واقماً از این خیال منصرف دارد ثانی آنکه از انصراف آقای طباطبائی سایر آقایان را عموماً و آقای بهبهانی را خصوصاً همراه و یا معدوم نماید ثالث آنکه از اشتغال ذهن و توجه آقایان بمدارس و اوقاف آنان را مصروف این شغل دارد .

باری عجب است از ناصر الملك که با اینکه در لایحه خود مینویسد مدارس ملی چنین و چنانست در مدت ریاست و نایب السلطنه گی خود نمیتواند يك مدرسه سه ساله را که بعهدۀ شخص اوست و تکلیف شرعی و عرفی و سلطنتی او تنظیم آن است منظم و مرتب دارد و لا اقل در مدرسه باین بزرگی که نزدیک مجلس و پارلمان است و هر روز در منظر و مرای داخله و خارجه است ده نفر طلبه صحیح و طالب علم و محصل واقعی بر قرار دارد با این عدم استطاعت چه گونه میتواند چشم اصلاح از سایرین داشت لعل الله یحدث بعد ذلك امرأ .

در این ایام اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه در بیلاق گرفتار مرض و ناخوشی است از این هیاهو و هیجان مردم اطلاعی ندارد عین الدوله هم بخیال انصراف آقایان علماء از این مقصود مقدس و تقاضای احرای دستخط و هم در خیال اظهار قدرت و مخدول نمودن اعوان و انصار آقایان و هواخواهان



سید جعفر صدر العلماء

سید محمد امام جمعه

میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک سابق است چه عین الدوله را گفتند آقای بهبهانی را مقصودی جز آوردن امین السلطان نیست و خرج این اجتماعات از پول امین السلطان است باین جهت در مقام

اذیت و آزار بعضی برآمده وهم برای جلب قلوب شاهزادگان و ابناء سلطنت بیعض از دوستان خود گفت امین السلطان در تعیین و ایمنی خیانت کرد من باید پادشاه را وادارم که محمد علی میرزا را عزل و شعاع السلطنه یا سالارالدوله و یا ناصرالدین میرزا را بولایتعهد برقرار نماید این مسئله هم موجب جلب قلوب شاهزادگان شد وهم باعث خیال آفتابان چه بعضی مایل بشعاع السلطنه و بعضی طالب سالارالدوله بودند ولی القاء این خیال باعث طمع شاهزادگان گردید و هر یک بطرف عینالدوله مایل شدند و از همراهی آفتابان منصرف اما احداث نفاق بین آفتابانرا موجب نگردید چه عقلاء بخوبی آفتابانرا ناظر بودند ترقی آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و آقای صدرالعلماء باندازه مشهور و بحدی رسید که انصراف شاهزادگان مضر بآنها نبود هر چه عینالدوله سخت گیری میکرد بر اعتبار آفتابان افزوده میگردد بعلاوه آقای بهبهانی بنای خراجی را گذارد ائمه مساجد و نیمچه ملاها را در اطراف خود نگاهداری میفرمود از طلاب بخوبی ترویج مینمود کابینه و اداره تحریر در خانه خود برقرار نمود و نوشتجات و مکاتیب وارده را نمره میگذاشتند که باعث تعطیل جواب و اغتشاش نوشتجات نگردد آقای صدرالعلماء هم جلب قلوب طلاب را بمهربانی و مساوات و موااسات دانسته این طریق عقلانی را مسلوب داشته بحدی رسید که میتواند مجمع طلاب و ملاذ فضلاء را خانه صدر دانست بخصوص حسن سلوک جناب آقا میرزا محسن برادر ایشان و بودن آقا شیخ محمد ربیع شریف العلماء همدانی در اداره ایشان که این شریف العلماء از اشخاص عالم و عاقل و بصیر بنکات است صدرالعلماء را قسمی براه ترقی انداخته است که اگر طبیعت مانع تراشی نکند و اراده خداوندی باشد یک زمان خیلی نزدیکی خواهد آمد که صدرالعلماء شخص اول ایران و اسلام خواهد گردید.

اما آقای طباطبائی برخلاف هر دو رفتار خود را قرار داده نه جلب خواص را طالب و نه میل عوام را مایل فقط سعی و کوشش خود را در تأسیس مجلس عدالتخانه می پندارد.

آفتابان بهبهانی و صدر رسیدن بمقصود را بریاست و نفوذ کلمه خود میدانند و در رسیدن بآن مقام کوشش مینمایند آقای طباطبائی رسیدن بمقصود را در هیجان عموم و نفوذ شخصی را مضر و مانع میدانند فلذا مردم را از خود تنفر میدهد باشتغال بگلدان و گل و باغ و باغچه آنچه را که موجب ترقی و ریاست است از خود دور میکند کار بجائی رسید که اجزاء انجمن مخفی دوم در مقام برآمدند که به آقای طباطبائی برسانند که این طور سلوک و رفتار منافی با رسیدن بمقصود است فلذا با تمهید مقدمات یک روز ظهر بعنوان دعوت بنهار آقای طباطبائی را در خانه بهاء دفتر حاضر کردند یک دفعه آقا ملتفت شد که تنها در میان جمعی گرفتار است و ماسر ح این واقعه را در کتاب سوم تاریخ بیداری درج کرده ایم که عمأ قریب خواهد آمد ولی در این مقام اشاره اجمالیه بتأسیس و مؤسس انجمن مخفی دوم مینمائیم و تتمه آنرا در کتاب سوم مینویسیم.

مؤسس انجمن مخفی دوم جناب آقا میرزا محمد صادق طباطبائی است که شرح حالش را در مقدمه تاریخ ذکر نمودیم بواسطه بودن بعضی از اعضاء انجمن اولیه در این انجمن میتوان گفت این انجمن

شعبه از آن انجمن است ولی چون مؤسس قصدش استقلال بود و در مسلک هم اخیراً مخالف شدند فلذا نگارنده مینویسد انجمن مخفی دوم .

بجلاً این انجمن بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم (ع) بطریق خفا منعقد گردید و در هفته يك یا دو جلسه شبها بطور سبّار تشکیل می‌یافت و اعضاء آن از اینقرار است :

آقا میرزا محمد صادق طباطبائی پسر آقای طباطبائی - آقا میرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله آقا میرزا محمود اصفهانی - اسدالله خان ابوالفتح زاده - سیف الله خان ابوالفتح زاده قزاق برادر اسدالله خان - حاج جلال الممالک - لواء الدوله - معین حضور - بهاء دفتر - آقا سید قریش - آقا شیخ محمد مازندرانی - میرزا ابراهیمخان منشی زاده - ناظم الاسلام نگارنده تاریخ بیداری - شوکت الوزاره - میرزا کاظم خان مستعان السلطان - آقا میرزا علیمحمد زرگر .

کارهای این انجمن با بعضی دیگر از اعضاء را که بعد از این وارد بانجمن شدند و علت تعطیل آنرا در کتاب سوم نوشته‌ام که انشاءالله خواهد آمد .

در این ایام اشخاصی که امور معاشیه آنها از ظلم و استبداد میگذرد مایل بعدل و مشروطه شده و با آقایان همراه شدند از جمله بعضی از اشخاصی که در انجمن مذکور وارد شده‌اند جدا کار میکنند درحالتی که سابقاً ظالم و مستبد بوده و شاید این ورود و این الحاق موجب پیشرفت مقصود آقایانهم شود ولیکن عقلاء میدانند که عدل و سلطنت ملی باید بر حسب تقاضا و هیجان فقراء و مظلومین و عامه باشد مشروطیت یا جمهوریت و یا بنای عدالتخانه اگر از راه و طریق خاصه شد بنایش محکم و پایدار نخواهد بود چه همین ظالم و همین رئیس و همین مستبد و دزد که امروز معدلت خواه شده است فردا که دید مخالف میل شخصی او رفتار میشود برضد سلوک میکند و حالت ارتجاع را حاصل مینماید دیگر آنکه همین اشخاص فردا بر مردم مسلط میشوند امروز يك عين الدوله داریم فردا هزار عين الدوله پیدا میشود شاید همین آقا که امروز رأیت عدالت را دست گرفته است فردا رأیت استبداد را بدست بگیرد پس نبایست خورسند شد از اینکه بعضی با آقایان همراه شده‌اند بلسی همراهی این اشخاص متنفسد با آقایان قوتی میدهد ولی مقصود بروجہ اتم و اکمل حاصل نمیشود جز به بیداری عامه و عالم شدن عموم این است که فیلسوف در انجمن مخفی اول گفت دعوت رئیس و ایلخانی ایل قشقائی مثلاً مضر بمقصود است چه این شخص امورش از استبداد و ظلم گذشته و خواهد گذشت ولی فایده که دارد بتوسط او میتوان فقراء ایل را بیدار کرد که بدانند ظلم و ستم بد است خواه در دست شاه جاری شود خواه در دست ایلخانی رئیس ظالم را باید برداشت خواه عين الدوله باشد یا قوام الملك مسندی که برخلاف اسلام گسترده شده است باید بهم پیچید خواه مسند صدارت باشد و خواه مسند وزیر تجارت خواه مسند فلان ملا باشد خواه مسند فلان درویش حاصل آنکه باید ظلم را برداشت و عدل را بجایش گذارد جهل را باید دور انداخت و علم را باید ترویج کرد و الا این ره که تو میروی بتر کستانست .

این ایام اعضاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که از طرف رئیس ملت آقای طباطبائی تلگرافی

پادشاه مملکت ژاپون مخبره شود فلذا صورت تلگرافی از طرف آقای طباطبائی صادر شد که سواد آن از این قرار است :

سواد تلگراف آقای طباطبائی به اعلیحضرت پادشاه ژاپون

حضور میمنت ظهور اعلیحضرت امیراطور معظم دولت بهیه ژاپون

اگرچه باخلاق مرضیه آن اعلیحضرت و تمدن فوق العاده دولت بهیه ژاپون باین اظهار احتیاج نبود ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ساکنین آن مملکت مقتضی این توصیه شده است مدعا مینمایم که توجه ملوکانه نسبت بآن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهده تکالیف دینی و دنیوی بر آیند . (رئیس ملت اسلام در ایران محمدالحسینی الطباطبائی)

اگرچه فواید این تلگراف و نتایج مترتبه بر آن بر احدی مخفی و مستور نیست ولیکن مقصود و منظور اعضاء انجمن از صدور این تلگراف تشویق و تهییج آقای بهبهانی بود که عین خط آقای طباطبائی و امضاء ایشانرا بردند نزد آقای بهبهانی و مذکور داشتند یکی از فواید همراهی با ملت این است که امروز آقای طباطبائی طرف باسلاطین و امیراطوران سترک شده است شما هم اگر براین عزم و خیال باقی هستید که بکلی مرادوات مخفیانه اجزاء خودتانرا با عین الدوله مانع شوید و جداً در مقام تأسیس عدالتخانه بر آئید و اگر ملت بمقاصد خود نایل آید که اختیار تاج و تخت ایران باحضرت آقا خواهد بود بالاخره آقای بهبهانی در مقام تجدید و استحکام پایه عهد قول صریح و عهد مؤکد داده اعضاء انجمن هم قول دادند که بعد از این این گونه تلگرافاترا با امضاء ایشان هم برسانند

عین الدوله دید که بهیچوجه نمیتواند آقایانرا بهم اندازد و اگر بخواهد از راه پول و طرز و طور امین السلطان جلوگیری نماید آن قوه و قدرت و آن بلند همتی را ندارد فلذا همان شیوه استبدادیه خویش را پیش گرفته جمعی را صورت داد که مأخوذ و نفی نمایند که از آن جمله بود عده از واعظین و ناطقین بزرگ مانند سید جمال الدین اصفهانی و حاج شیخ محمد واعظ و حاج شیخ مهدی واعظ و غیرهم را که در کتاب سوم تاریخ بیداری خواهد آمد و دیگر عده از بستگان امین السلطان که با آقایان مراد و دارند که از آن جمله است معین حضور که در خانه آقای طباطبائی علی الظاهر متحصن است و چون کارهای عمده و مهم از معین حضور صادر شد فلذا اشاره اجمالیه بتحصن معین حضور در این مقام مینمایم که بعد از این خواننده تاریخ معین حضور را بشناسد و هم وضع زمان استبداد بخوبی ظاهر شود میرزا حسینخان معین حضور پسر میرزا ابوالقاسم خانست که از خویشان و بستگان و اجزاء امین السلطان بود و در بختانه امین السلطان صدراعظم سابق مقامی عالی داشت و طرف وثوق و اعتماد و جمله الملك امین السلطان بود پس از عزل امین السلطان و رفتن او بفرنگ معین حضور بعضی ازدهات خالصه خوار و ورامین را اجاره نمود و یک مزرعه ملکی هم که متجاوز از صد هزار تومان قیمت او بود در نزدیکی

ایوان کیف و در راه طهران و خراسان داشت شمس‌الملک پسر عین‌الدوله طالب و مایل آن ملک گردید و سایل و وسایط برانگیخت که آن ملک را در شصت هزار تومان بخرد معین حضور راضی نشده اباه و امتناع نمود شمس‌الملک اگر چه پسر عین‌الدوله و در نزد مظفرالدین شاه بی نهایت مقبول و مقرب بود ولی بملاحظه حفظ مقامات مسند پدر هنوز دست اندازی باموال و نفوس و ناموس رعیت نکرده است و علی‌الظاهر نمیخواهد او را ظالم و متعدي بدانند و چون ریاست خالصه و رامین و ایلات آن سامان ضمیمه شغلهايش بود درخفاء محرك يك ايلي گردید که زراعت آن خالصه را که باجاره معین حضور بود غارت کرده و آتش زدند و در ملک معین حضور هم خیلی خرابی وارد آوردند و مدعی هم برایش پیدا کردند از این طرف هم مطالبه مال الاجاره و جنس خالصه را نمود معین حضور چون حال را بدین منوال دید در اواسط ماه مبارک ۱۳۲۳ بخانه آقای طباطبائی آمد و بآنحضرت پناهنده گردیده تقریباً هشت ماه در آنجا متحصن بود در زمانی که آقایان بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) مهاجرت نمودند معین حضور در خانه محفی بود در این اثناء نگارنده او را بانجمن محفی دعوت نمود در روزیکه آقایان از زایه مقدسه بطهران مراجعت نمودند معین حضور در استقبال و ورود آقایان و در جشن و چراغانی بسیار خدمت کرد باین جهت امیرخان سردار (امیر اعظم) متقبل شد که در نزد عین‌الدوله شفاعت کرده و معین حضور را آسوده کند ولی این ایام امیرخان سردار برای خلاف عهد عمویش و اینکه بآقایان قول داده بود که دستخط اعلیحضرت را اجراء و مقاصد آقایان را بر آورده نماید از عم خویش رنجش حاصل نمود و از طهران ببهانه شکار خارج شد بلکه عین‌الدوله خدمات امیرخان سردار را فراموش و او را با آقایان و ملت همدست و هم مسلک دانسته عازم گردید که گوشمالی‌ها بیسر برادر خویش بدهد باری معین حضور از هر جهت بیچاره گردید این ایام بیغام داد بشمس‌الملک که برای فروش ملک راضی شده و ملک را تقدیم حضرت والا میدارم شمس‌الملک جواب داد که ملک بیش از سی هزار تومان ارزش ندارد مرا هم بآن ملک بی میل کرده اند فلذا بیچاره معین حضور ملک را علی‌الظاهر بجای سیف‌الدوله عموی شمس‌الملک که این ایام ریاست تجار و وزارت تجارت با اوست فروخت در شصت هزار تومان که نصف پول را باو بدهند و نصف دیگر را بابت باقی او محسوب دارند اگر چه این ملک از دست معین حضور خارج شد ولی بعضی از مقاصد آقایان از این پول پیشرفت کرد (انتهی).

نگارنده را عزم جزم بود که در آخر هر کتابی از کتب بیداری حالات رجالی را که اسامی آنها در تاریخ برده شده است درج نمایم لیکن بملاحظه انقلابات اخیر و تغییر حالات رجال و اینکه بسیاری از خادمین خائن و عده از خائنین خادم شده‌اند از این عزم منصرف شده عجاله حالات رجالیه را میگذارم بوقتی دیگر و جلدی غیر از این جلد فلذا حالات چند نفر از بزرگان و مؤسسين مشروطیت را که مسلم عندالکل و خالی از شایبه ریب و ریاء است و هم حالات آنها محتوی بروقایع تاریخی است در این مقام درج میدارد و امیدوار است که خدایم توفیق دهد که در ضمن مجلدات دیگر حالات رجالیه را درج و منتشر دارم.

حالات آقای سید مهدی طباطبائی

که یکی از مؤسسين بزرگ مشروطیت است

عالم عامل فاضل کامل سید کافی آقای سید محمد مهدی طباطبائی ابن مرحوم حجة الاسلام آقا میرزا جعفر طباطبائی پسر اکبر ارشد اعلم مرحوم حجة الاسلام آقا سید صادق طباطبائی اعلی الله مقامه در سنه ۱۲۷۵ در طهران متولد شد پس از سه سال در خدمت والدش بنجف اشرف مشرف شد پس از تشریف ناصرالدین شاه بعثت بر حسب خواهش پادشاه ایران و امر مرحوم آقا سید صادق و تصدیق اساتید بفرافغت از تحصیل مرحوم آقا میرزا جعفر بطهران مراجعت کردند و مرجع انام شدند در سال ۱۲۸۹ آقا میرزا جعفر مرحوم شد و آقا سید مهدی در حجر جد بزرگوارش تربیت یافته در ماه محرم ۱۳۰۴ برای تکمیل مراتب علمیه و عملیه بسامره مشرف شده در آن محل قدس در حوزة درس آية الله میرزای شیرازی و خدمت عم خود آقای طباطبائی اقتباس علوم میفرمود تا اینکه مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی در ۲۴ شهر شعبان ۱۳۱۲ بدار باقی رحلت فرمود بعد از آن مرحوم دو سال در خدمت جناب آقا میرزا محمد تقی شیرازی مستفید میگردد در غره شهر رجب ۱۳۱۴ بطهران مراجعت نموده از کثرت احتیاط و زهد مشغول امری نگردد جز آنکه بر حسب اصرار مردم گاه گاهی مسجد چاله حصار را امامت میفرمود و در مهاجرت اولیه آقایان بزایه مقدسه و در مهاجرت ثانویه بقم با آقای طباطبائی همراه و در تمام وقایع داخل و قبول همه گونه زحمات و صدمات را نمود زمان واته با مباردمان مجلس در باغ شاه در عداد آقایان گرفتار بود تا اینکه آقای طباطبائی از طهران بارض اقدس و مشهد مقدس مشرف شده جناب آقا سید محمد مهدی هم با آن جناب روانه مشهد گردید مدت زمانی در آن مکان مقدس بسر برده تا اینکه در ماه شوال ۱۳۲۶ بطهران مراجعت فرمود و در ماه ذی القعدة همان سال بسفارتخانه عثمانی بجهت مطالبه حق مشروع ملت متحصن گردید مدت پنج ماه در شدت سرمای زمستان با سایر علماء اعلام در سفارتخانه عثمانی هر ساعتی منتظر قتل خود بودند و بانواع صدمات روحانی گرفتار بودند تا آثار فرج ظاهر و دستخط مشروطه صادر و حقوق مغضوبه ملت را مسترد فرمودند تا آنکه در غرة شهر ذی القعدة ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی مفتوح گردید و در جشن مبارك مجلس حاضر بودند جنابش در همه مجالس حاضر و ناظر بود تا اینکه امر منقلب خواص خانه نشین جوانان غیر مجرب روی کار آمدند و آنچه که مقصود از مشروطه بود حاصل نشد بلکه بر عکس نتیجه داد و کلاه در عوض خدمت بموکلین خود مشغول نزاع مسلکی و جنگ انقلاب و اعتدال وهم خود را مصروف گرفتن ماهیانه و دخل خود کردند و زراه در خیال جمع مال و اندوخته علماء طهران بهمان برقراری مستمری قانع گردیدند گویا نتیجه قتل نفوس و خسارت ملت همین بود که کردند عموم رعیت در صدمه و اذیت مالیات بر همه چیز حتی سفیدی نمک و سیاهی ذغال بسته بلکه افزوده رؤساء روحانی را خانه نشین احکامشان را پشت گوش انداخته صریح گفتند و نوشتنند تفکیک قوای روحانی از قوای جسمانی مرحوم آقای بهبهانی را درازا آنهمه صدمه و اذیت که در طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند آقای طباطبائی را در خانه خود نشانند و بیغام

دادند که اگر مداخله در امور کنید مثل آقای بهبهانی خواهید شد اما عدالتخانه چه عدلیه و چه اشخاص و چه اعضاء امید است در موقع خود ذکر شود در این مقام بیک سطر جمله معترضه میبردازم و آن این است یکی از موتقین نقل کرد که روزی رئیس اداره جهاد ارباب بهرام که از تجار بزرگ طایفه زردشتی و شخص عاقل بزرگی است در عدلیه بود رو کرد بیک از سادات و گفت مشروطه مانند اسلام شد چه جد شما زحمتی در اسلام کشید ولی نفعش را بنی امیه بردند و اولادش را کشتند حالا زحمات مشروطه را آقایان علماء و طلاب و سادات کشیدند نتیجه را این جوانان بی اطلاع و غیر مجرب میبرند و مؤسسين را هم میکشند باری جناب آقا سید محمد مهدی طباطبائی که اینگونه پیش آمد امور را دید بیا عدم استطاعت عازم بر مهاجرت از طهران گردید در ماه رمضان سال ۱۳۲۹ کتابخانه و اسباب خانه خود را حراج کرد و با فرزند خود آقامیرزا جعفر که جوانی است در حدود سی و از حیث علم و تربیت آراسته و در همه جا با پدر بزرگوارش بود بطرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت فرمود الی اکنون که زمان طبع جلد دوم تاریخ بیداریست این سید جلیل در جوار حضرت ثامن الائمه (ع) مشغول خدمت بشرع مطهر است اگرچه این سید بزرگوار مثل سایر مؤسسين مشروطه در طهران دشنام و بد گوئی از عامه مردم نشنید و از اعمال بعضی خجالت نکشید ولی صدمات دیگر را خواهد دید مگر آنکه عقلاء و دانشمندان خراسان قدر زحماتش را بدانند چه اشخاص عالم بصیر بخوبی میدانند و می بینند زمانی را که اهالی آن زمان قدر این گوهر گرانبهای مشروطه را خواهند دانست و نیز امیدواریم که بزودی قوانین مشروطیت مجری شود و عموم ایرانیان از زیر بار استبداد و رقت خلاص شوند تا عامه مردم لذت حریت و معنی عدالت و سلطنت ملی را بدانند نگارنده در این موقع آقایان علماء اعلام که در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و در بلده قم و در سفارتخانه عثمانی متحصن بوده متذکر میسازیم و نیز خاطر محترم بعضی از تجار محترم را که در سفارتخانه عثمانی متحصن بودند جلب مینمائیم که از جمله مؤسسين بزرگ مشروطه که خالصاً مخلصاً بدون ریه و ریا و بدون توقع اجری زحمت در این راه مقدس کشید و در واقع در مقام فداکاری از مال و اولاد مضایقه نکرد چنانچه تاریخ ایام شاهد حال است جناب آقا سید محمد مهدی طباطبائی است که صورت ایشانرا تیمناً و تبرکاً صحایف تاریخ مترسم خواهد نمود.

حالات آقا شیخ یحیی مدیر روزنامه مجلس

بیدار کننده ایرانیان منادی مسلمانان هواخواه حریت مؤسس مشروطیت دبیر و مدیر جریده مجلس آقا شیخ یحیی کاشانی تولدش در دهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۳ در بلده کاشان بوده بعد از تحصیلات فارسی و مقدمات عربی در نزد جد خود مرحوم ملا محمد حسین نطنزی تلمذ نمود مختصری از هیئت و حساب قدیم را نیز در نزد والد خود آموخته در سال ۱۳۱۲ برای تکمیل تحصیلات خود باصفهان مسافرت نموده یک سال و نیم در خدمت مرحوم آقا میرزا محمد هاشم چهارسوئی و آقا سید محمد باقر دریچه فقه و اصول خارج را استفاده نموده بالاخره مهاجرت بنجف اشرف نمود و در حوزة درس آقای خراسانی و سایر علماء اعلام وارد شد از آن بحار فیاض استفاضه فرموده بعزم وطن معاودت بکاشان و از آنجا در

سال ۱۳۱۶ هجری بمزم سیاحت و تکمیل علوم عقلیه وارد طهران شده در سال ۱۳۱۷ در مدرسه افتتاحیه بتعلیم علوم عربی و فارسی بطرز جدید مشغول بود در آنجا از اختلال و خرابی انجمن معارف اطلاعی حاصل نموده مدرسه را ترك و مقاله بعنوان مقاله مخصوص بآداره جبل‌المتین كلكته نوشته و در آن مقاله بملاوه تغلیهای انجمن معارف را آشكار كردن از امین‌السلطان هم بد نوشته بود از جهت استقرار و غیره وقتیکه روزنامه جبل‌المتین در طهران انتشار یافت اشخاصی که مطلع شدند بر اینکه نویسنده آن مقاله بطور بیغرضی و اطلاع معلومات خود را روی کاغذ آورده است او را دعوت کردند بانجمن سرّی و اجزاء آن انجمن آقا میرزا سید حسن برادر مؤیدالاسلام و مرحوم آقا میرزا محمدعلیخان یسر مؤتمن لشکر و اعتضادالسلطان رئیس فوج خلیج و متمرکک و جمعی دیگر بودند مسلك انجمن قلع و قمع امین‌السلطان و کشف خیالات انجمن معارف بود و اصلاحات معارف باین جهت اورا بمدرسه رشديه و انجمن سرّی جلب نمودند.

در انجمن سرّی مشغول نوشتن مقالات و فرستادن بآداره جبل‌المتین بود مقاله چند در اعمال امین‌السلطان و رساله مفصلی در تاریخ یلتیکی امین‌السلطان نیز نوشته و این مقالات در جبل‌المتین كلكته درج و نشر شده و تدریجاً بمدير روزنامه پرورش سرایت نمود این مقالات باعث شد که امین‌السلطان عموم جراید فارسی را که در خارج طهران طبع میشد غدغن و منع از ورود بایران کرد و هر چه این انجمن سعی در آزادی جراید کرد مفید نیفتاد تا آنکه قراردادند که امتیاز روزنامه گرفته در طهران شروع بکار کنند دستخط مظفرالدین شاه بتوسط میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صادر و امین‌السلطان آنرا ضبط و منع کرد ناچار مطالب خود را در کتابیکه برای اطفال رشديه باید نوشت نوشتند و در زیر هزار پرده بعضی بیانات میگردند در بین طبع اعتمادالسلطنه وزیر مطبوعات کتابرا گرفته مانع از طبع آن شد و این مطلب را بامین‌السلطان راپرت داد که يك مجموعی بزضد او در مدرسه رشديه تشکیل شده امین‌السلطان چند نفر را در خفیه بر آنها گماشت که راپورت اعمال آنها را باو بدهند خفیه نویسها اطراف آنها را احاطه کرده بمحض آنکه يك کلمه در اثناء درس بشاگردان حالی میگردند فوراً راپورت آنرا می‌دادند امین‌السلطان باین مجمع که هنوز اجزایش را نمی‌شناخت دشمن شده بامدرسه رشديه هم بواسطه مؤسس آن که امین‌الدوله بود و برای آنکه در بیداری اهالی ساعی بود بد شد و سخت در صدد این مجمع و انجمن برآمد این هیئت هم موقع را مناسب دیدند که مسئله استقرار را عنوان کرده در بیداری ملت کوشش کنند و بواسطه منع جراید و نطق ناچار از نوشتن لوایح و اوراق ژلاتینی شدند و اوراق زیاد که همه بدون فحش مشتمل بر حقایق تاریخی و یلتیکی بود نشر دادند مظفرالدین شاه که ساده لوح و خیلی زود حرف در او اثر میکرد نیز پادشاه وقت بود امین‌السلطان هم دشمن درباری زیاد داشت این اوراق ژلاتینی را بشاه عرضه میگردند در یکی از آن اوراق يك مقاله یلتیکی و يك غزل مندرج بود مقاله مبتنی بود بر بیان علت ترجیح دادن امین‌السلطان روس را بر انگلیس و قرض کردن از روس و غزل از اثر طبع فخر الواعظین کاشانی بود و چند بیتش این است :

ارمنی زاده میازار مسلمانانرا	بکف کفر مده سلطنت ایمانرا
عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب	پس چه حاجت که بافلاک کشی ایوانرا
درس غیرت چه شود در کف ملت ظاهر	پاک از لوث وجود تو کند بستانرا
عورت مردوزن از ظلم نمودی مکشوف	باش تا بر کنم از پای تو این تنبانرا
کاسه لیبسی تو از روس نه آرد ثمری	کاین سپه کاسه در آخر بکشد مهمانرا

امین السلطان مضطرب شد که مبادا اینگونه لوایح بشاه رسیده مؤثر گردد و شاه او را عزل کند کسبیکه تمام جراید را غدغن کرده و معارف را محو نموده پیداست که چه حد پریشان خواهد شد . اکیداً به آقا بالا خان (سردار افتخام) سپرد که این اشخاص را باید پیدا کنید و باو حالی کرد که در مدرسه رشديه يك خبری هست بهر شکلی بود خانبا باخان نامی بعنوان ناظمی رخنه در مدرسه کرده و میرزا حسین برادر میرزا حسن رشديه را با خود متفق کرده و او را بقبطریه برده سیصد تومان میرزا حسین گرفت و نوشت که من میدانم برادرم باشیخ یحیی و آقا سید حسن جبل المتین و میرزا محمدعلیخان و مشر الملک هم بابی و این فتنه ها را بریا میکنند و این اوراق خط آنهاست اعتضاد السلطان اتفاقاً یکماه قبل از این واقعه بساوه رفته بود والا او هم گرفتار میشد .

شب ۱۹ جمادی الاخر ۱۳۱۹ آقا شیخ یحیی را در خانه اش که در محله هفت تن بود گرفتار نموده با صاحب خانه و چند نفر دیگر که بعد از چند ساعت آنها را آزاد کردند و در همان شب اشخاص ذیل نیز گرفتار شدند :

آقا سید حسن جبل المتین - میرزا مهدیخان وزیر هما یون - قوام الدوله - ناصر خاقان - موقر السلطنه - مشر الملک - میرزا محمدعلیخان - میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری . میرزا محمد علیخان در موقع گرفتاری از شدت اضطراب راه بام را گرفته مأمورین او را تعاقب نموده یا خودش افتاد یا او را افکندند هر چه بود از بام افتاد و بعد از چند ساعت در نظمیة بدرود حیات گفت باری آقا شیخ یحیی را در آن شب در خانه عین الدوله که در آن زمان حاکم طهران بودند نگاه داشتند و کاغذهای او را آورده جستجو کردند و چیزی نیافتند فردای آن شب آقا شیخ یحیی و آقا میرزا سید حسن را بردند بقریه مبارک آباد که ملک عین الدوله و در نزدیکی طهران است آقا میرزا سید حسن را در آنجا محبوس نموده متجاوز از دو سال او را بواسطه ملاحظه از برادرش مؤید الاسلام که مدیر روزنامه جبل المتین بود در محوطه باغ مبارک آباد محبوس داشتند .

خلاصه عکس آقا شیخ یحیی را برداشته و به امین السلطان دادند او هم بنظر شاه رسانیده که این شخص میخواست شامرا بکشد و بقدری مسئله را اهمیت داد که پس از دو سال و نیم که عین الدوله صدراعظم شده بود و امین السلطان مطرود و مغضوب بود باز مظفر الدین شاه راضی نمیشد که شیخ یحیی آزاد باشد در بیستم جمادی الاولی ۱۳۱۹ چهار نفر سوار کشبکخانه حاضر شد دستهای آقا شیخ یحیی را بسته و او را سوار کرده بطرف اردبیل حرکت کردند پس از هشت روز او را بار دبیل رسانیده و قبض و سید گرفته مراجعت کردند حاکم اردبیل شاهزاده امامقلی میرزا و نایب الحکومه او شاهزاده

محمد حسین میرزا ظهیرالسلطان بودند و فوق‌العاده در آسایش این محبوس همراهی کردند چه آنزمان اهل علم را مراعات میکردند و اعمال آقا شیخ یحیی هم شاهد بر مظلومیت او بود.

در این اثناء آقا شیخ یحیی مریض شد این دونفر اصیل مسلمان کمال مراعات و مواظبت را از او داشتند از هر حیث راحت و آسوده بود و برای استخلاص او هم زحمت کشیدند ولی بالجاست امین‌السلطان مفید واقع نشد از قراریکه فخرالاطباء برادر لقمان‌المالک برای آقا شیخ یحیی نقل کرده بود و بعضی شواهد صدق هم داشت امین‌السلطان تلگراف کرد که این شیخ را در چاه افکنند چاه هم تهیه شد ولی امامقلی میرزا حکم را اجراء نکرد و بهانه نمود که اردبیل جزء آذربایجانست باید حکم از طرف ولیعهد صادر شود نه از طهران.

علماء طهران و اردبیل و کاشان هر چه بامین‌السلطان در باب استخلاص شیخ گفتند و نوشتند مفید نیفتاد تا امین‌السلطان از صدارت ایران معزول و عین‌الدوله بجایش منصوب گردید در این بین طلاب را که در مقدمه تاریخ ذکر شد مغلولاً باردبیل فرستادند و در آنجا مغلول و یاهایشان در خلیلی بود آقا شیخ یحیی بواسطه آزادی مختصری که داشت بآنها سرکشی میکرد و هم‌روزه از مال خود یا از رفقای موقتی که در آنمدت تحصیل کرده بود و اکثر آنها از علماء بودند بآنها مخارج میرسانید بالاخره در (۱۵) رمضان تلگراف آزادی از طرف عین‌الدوله مخبره شد در این هنگام از قلعه خارج شده منزل نایب عبادالله مسکن گرفته در اینمدت رساله در حجیت قطع نوشته بجناب میرزا علی‌اکبر مجتهد ارائه داده و شرح حالش را گفته آقای مجتهد زیاده متألم شد تا موقع حرکت نهایت همراهی را از او نموده اعانه نقدی بعنوان خرج حرکت برایش فرستاد.

نهم شوال ۱۳۲۱ از راه آستارا برشت آمده مرحوم امین‌الدوله مسبوق شد مبلغی وجه برایش فرستاد و عماد السلطانرا فرمود که باتفاق خود شیخ را بطهران رساند و او را راحت سازد.

باری پس از مراجعت از اردبیل حرارتش زیاده گردید و کار خود را منحصر بنوشتن مقالات سیاسی داشته دو سال برای جبل‌المتین کلکته مقالات و اخبار نوشته و فرستاد که از نمره (۳۱) سال یازده شروع شده تا اواسط سال سیزده ممتد میشود از آنجمله مقاله اصلاحات جدید و ملاحظه حال شرق و غرب و ملاحظات تجارتنی راجع بر آه‌ن و غیره و غیره یکسالهم مدرسه رشديه را اداره کرد بالاخره میل بوطن اصلی نموده بطرف کاشان حرکت نمود و يك سال تقریباً در کاشان اقامت نمود و یکباب مدرسه بنام مدرسه علمیه در آنجا دائر نمود در بدو مشروطیت بطهران آمده و دبیری جریده جبل‌المتین یومیه را برعهده گرفته از شماره اول تا نمره (۲۲۰) یا بیشتر نوشته آنگاه تحریر جریده مجلس را متقبل شده از نمره هجده از سال دوم تا نمره (۱۵۴) که تعطیل شد تحریر مینمود در موقع استبداد صغیر بقدر مقدور در سفارت عثمانی و مجلس سری بعضی خدمات نموده بعد از اعاده مشروطیت روزنامه مجلس را در غیاب مدیر اداره نمود پس از نایل شدن آقا میرزا محمد صادق بوکالت مجلس آقا شیخ یحیی دبیری روزنامه را بعهده خود گرفته تا کنون که زمان طبع این تاریخ است بانهایت راستی

و درستی و وطن دوستی و ملاحظه نزاكت رفتار نموده وليكن اين ايام از دماغ سوختگی و خجلت از اعمال جوانان جاهل بی اندازه کدر و تیره است و اعجب من ذلك بی احترامی باین شخص محترم و مؤسس بشرطیت است که در این اوقات واقع شد که نگارنده را شرمساری مانع است که در این موقع درج سازد و امیدوارم که در موقع ذکر شود ولی همین قدر مینویسم آقا شیخ یحیی مانند سایر مؤسسين مشروطیت صدمه دید و اگر همراهی نایب السلطنه و بعض وزراء نبود شاید بکلی اجر خدماتش را برعکس میدید.

جلد سوم

تاریخ بیداری ایرانیان

حاوی وقایع مشروطیت ایران

در سال ۱۳۲۴ هجری

تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در کتاب دوم مرقوم شد که عین الدوله صدراعظم و شخص اول ایران که بلقب اتابک اعظم خوانده میشد از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه در مقام نفی و تبعید و تفریق آقایان و ارباب حل و عقد بر آمد نخست شروع نمود بگرفتاری اشخاصیکه چندان محل اعتناء نبودند ولی در کار آقایان و بیداری مردم هم دخالتی داشتند که هم بمقصود خود رسیده باشد و هم ضمناً امتحانی ازاھالی کرده باشد ؟ چه در تبعید میرزا آقا اصفهانی و میرزا حسن رشیدی و مجدالاسلام کرمانی اذهان عامه را مشوب کردند باینکه آنها بابی و لامذهب بودند و در گرفتاری مهدی گاو کش که مقارن همین ایام بود چنین شهرت دادند که او از الواد و اشرار بود پس باید نفاق اندازد میان علماء و دور کند اشخاص کافی را از اطراف آنان . مقام اول را تا یک اندازه پیش برد و طوری سلوک کرد که آقایان علماء طهران به یکدیگر اطمینان نداشته که اگر تحریکات باطنی در کار نبود خود آقایان بهم افتاده بودند چه میرزا ابوالقاسم امام جمعه گرم عروس تازه دختر مظفرالدین شاه که از موقر السلطنه طلاق او را اکراهاً گرفته بودند شد ، حاج شیخ فضل الله بدخالت در امور دولتی و توسط برای گرفتن حکومت برای هر کس مشغول گردید ، حاج میرزا ابوطالب زنجانی باینکه اعلیحضرت معتقد باستخاره او میناشد قناعت کرده است ، آقا سید علی آقا یزدی از آقایانی است که در تبریز اعلیحضرت را پیشوا و مقتدا بود و این ایام اعلیحضرت باو عقیده تامی دارند این آقا باید بیطرف باشد که شاید یک روزی توسطی کند از آقایان او هم بهمین اندازه اکتفاء نموده است ، حاج آقا محسن عراقی که در عراق خیلی ظلم کرده است و مغضوب دولت بوده حالا تازه شاه از تقصیرات او گذشته ساکت بلکه در خیال است خدمتی بصدراعظم کند که از اوراضی شود ، آقا سید ریحان الله که اهل حرم و اندرون شاه باو عقیده دارند و از او رساله گرفته اند و در خیالند که از او تقلید نمایند اگر داخل در حوزه آقایان شود خیلی متضرر خواهد شد و دیگر سهم امام باو نخواهند داد ، حاج شیخ عبدالنبی هم که مطیع حضرت والا است هر طوریکه عین الدوله بخواهد او حرکت میکند ، آقا سید محمد پسر آقا سید علی اکبر تفرشی هم که تازه کار و بی پول و مایل بعین الدوله ، آقا سید احمد بهبهانی بیک جواب سلام قانع است ، آخوند ملا محمد آملی را بیک دادن مسجد و مدرسه را بتیول او بحال تطمیع نگاه داشته ، آقا سید احمد طباطبائی را که از نجباء و اهل دعاست دعا گو کرده است . پس میماند چند نفری معدود که عبارت از آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ مرتضی و صدرالعلماء و آقا شیخ محمد رضا قمی و معدودی دیگر که اینها هم بیک فشار از هم در رفته و شیرازه آنها گسیخته خواهد شد این آقایانهم بحدی ترس و بیم ورجا و امید دارند که در یک شب حاج شیخ مهدی سلطان الذاکرین از طرف جمعی که در خانه آقا میرزا مصطفی انجمن کرده رفت منزل آقا سید علی آقا یزدی و خواهش نمود که آقا در میان افتد و بین صدراعظم و آقای بهبهانی را صلح دهد دیگر آقا بچه

ملاحظه مسامحه فرمود و اقدام باین صلح نکرد بماند در موقعی دیگر ذکر خواهد شد اما مقام دوم که تبعید ونفی و تفریق آقایان باشد چون محتمل است موجب بلوا و شورش گردد مقدمه شروع نمود به تبعید اشخاصی که اطراف آقایانرا دارند و صورتی داد به اعظام الممالک که متجاوز از صد نفر را نوشته بودند که از آن جمله بود حاج شیخ محمد واعظ که از واعظین بزرگ و مقدسین از اهل منبر بود که مدتی در مهاجرت صغری در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم در بیداری مردم سخن میراند و نطق میکرد در این ایام هم که ایام وفات صدیقه کبری فاطمه زهراء دختر پیغمبر خداست در مجالس روضه و مصیبت در بالای منابر صریح و آشکار بر ضد عین الدوله نطق میکند اگر چه بمضی از عقلاء که اطراف عین الدوله بودند و بشیخ واعظ ارادت داشتند قصد عین الدوله را با آقایان اطلاع داده و در شبها حاج شیخ محمد واعظ در خانه خود نیماند و از صدماتیکه باهل و عیال مهدی گاو کش وارد آمده بود حاج شیخ واعظ بی میل نبود که او را در روز و در خارج خانه خود بگیرند اگر چه عین الدوله در این مقام خبط و خطای بزرگی کرد که مانند مهدی گاو کش شخصی را در شب میگیرند که اگر در روز هم او را می گرفتند احدی در مقام معاونت او و ممانعت مأمورین دولت بر نمی آمد ولی مثل حاج شیخ محمد واعظ کسی را که هم از علماء و مقدسین هم طرف وثوق و اعتماد عامه است حکم میدهد که هر زمان دست باویافتند او را مأخوذ دارند اگر چه در روز باشد باین جهت بمقصود خود نایل نگردید و شد آنچه شد .

بجمله روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ هجری مطابق سال ۱۹۰۶ میلادی دو ساعت از آفتاب گذشته حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی سواره رسید نزدیک خانه قنبر علیخان که در محله سرپولک واقع است و برخورد بمأمورین دولت که عبارت بود از یک نفر صاحب منصب مستی بمیرزا احمدخان و دو بیست نفر سرباز از فوج قزوین در این مقام هم عین الدوله خطا کرد چه ممکن بود یکنفر فراش شیخ واعظ را به احترام ببرد نزد عین الدوله دیگر جمعیت و سربازی لازم نبود .

باری میرزا احمدخان شیخرا نگاه داشت و گفت بسم الله برویم حاج شیخ محمد گفت کجا برویم و من کیستم میرزا احمدخان گفت تو حاج شیخ محمد واعظ سلطان المحققین میباشی اما کجا برویم عجله خانه اتابک بعد مجلس دولتی (ان جهنم لموعده کم اجمعین) شیخ واعظ گفت من مطیع امر و حاضریم لیکن خوبست شما از عقب من بیایید و هر جا که میخواهید صرا بفرید بگوئید خودم میروم خواه خانه اتابک و خواه جای دیگر اگر تغلف کردم از عقب صرا با گلوله بزنید بجهت آنکه اگر اهالی طهران مرا اسیر شما ملاحظه نمایند خوف فتنه و فساد است بهتر آنست که یکنفر همراه من باشد سرباز و فراش از عقب بیایند احمدخان قبول نکرده اطراف الاغ شیخرا احاطه کردند چون نزدیک مسجد و مدرسه حاج ابوالحسن معمار باشی رسیدند طلاب مدرسه با اهل گذر اجماع کرده مانع عبور و بردن حاج شیخ شده احمدخان واعظ را پیاده و داخل در سربازخانه نمود که نزدیک مدرسه واقع بود واعظ حالت مظلومیت خود را بخشوع و خشوع و اذکار و ادعیه بمردم مینمود که در آن زمان اسلحه خوبی بود برای دفاع از ظالم دقیقه بدقیقه بر اجتماع مردم افزوده گردید طلاب از اطراف خبر شده و در آنجا جمع گردیدند خبر باقای بهبهانی رسید آقا سید احمد پسر خود را باعه از طلاب و سادات برای استخلاص واعظ

فرستاد طلاب که خود را غالب تصور نموده ریختند بطرف سر بازخانه در این اثناء شیخ حسین ادیب‌الذاکرین کرمانی که بعد بلقب ادیب‌المجاهدین و شغل ناطقی از طرف ملت معرفی گردید و از فضلا از اهل منبر بود و صدمات بسیار در بیداری مردم متحمل شد رو کرد بمردم و گفت ای مسلمانان پیغمبر ما را امر کرده است به اعانت از مظلوم اینک من خودم را فدائی این واعظ مظلوم و خادم سید الشهداء مینمایم شما خود دانید و تکلیف خود و رو آورد بطرف سر بازخانه و درب سر بازخانه را مفتوح نموده بامعاونت طلاب شیخ واعظ را بیرون آورده بطرف مدرسه حرکت کردند احمدخان سلطان چون دید اسیر و محبوس او را در بردند بسر باز حکم داد که واعظ را با گلوله بزنید سر باز اطاعت نکرد دفعه ثانی حکم شلیک داد این دفعه چند تیر تفنگ خالی شد یک تیر آمد بران ادیب‌المجاهدین خورد و او را بزمین انداخت .

مقتول شدن سید عبدالحمید

از قضایای اتفاقیه کامل مجید فاضل رشید سید سعید مرحوم سید عبدالحمید که از طلاب و اهل علم بود بازبان روزه از درس آقامیرزا محمد تقی مجتهد گرگانی مراجعت کرده و کتابهای درس خود را در زیر بغل داشت بآن محل رسید و آن هنگامه و شلیک سر باز را دید خطاب به احمدخان کرد و گفت مگر تو مسلمان نیستی چرا امر بشلیک کردی مگر اینها مسلمان نیستند مگر این ادیب نوکر سید الشهداء نیست که در خون خود میغلطد اگر دولت از تو مؤاخذه میکرد میگفتی که ملت هجوم آورد و جنسی را برد احمدخان از غیظ و تفریق تفنگی از یکی از سر بازها گرفت و بطرف سید غریب بی کس خالی نمود بعضی گویند در شلیک اول تیر احمدخان بسید گرفت و تیر پسر احمدخان بادیب‌المجاهدین رسید .
بالجمله سید عبدالحمید بهمان رسیدن تیر افتاد ولی ادیب‌المجاهدین خود را بمدرسه رسانید و در آنجا افتاد .

مردم سید عبدالحمید را آوردند بمدرسه معمارباشی و در آنجا خوابانیدند حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نعش سید و گفت آقای من چه میخواهی سید جواب داد قدری آب که عطش مرا اذیت میکند تا آب حاضر شد سید از این دارفانی بدار باقی رحلت فرمود حاج شیخ محمد که مظلومیت سید را مشاهده نمود خون سید را بصورت و محاسن خود مالید صدای گریه و ضجه از مردم بلند شد سادات و طلاب صداهای خود را بلند کرده زنها بنای شیون و گریه را گذارده در این بین فزاقها با سیف‌الدین میرزا مدیر توپخانه رسیدند حال را که بدین منوال دیدند نعش سید را برداشته و در بردند چه رسم دیوانیان این بود که در این گونه موارد کشته را در میردند که مستمسکی بدست علماء و اهالی نباشد فلذا نعش سید را برداشته و بردند بعضی از مردم که حال را چنین دیدند ادیب‌المجاهدین را بر پشت گرفته او را برده و بغانه اش رسانیدند .

در بین این واقعات جناب آقا میرزا سید جعفر صدر العلماء باعده زیادی از سادات و طلاب رسیدند (علی کوهی) که یکی از جوانان غیور آن محله بود چون چشمش بصدر العلماء افتاد و دانست که مسئله

بزرگ است از قزاق و سرباز تعاقب نمود و نعش سید عبدالحمید را پس گرفته و معاودت داشت بمدرسه و بامر صدرالعلماء و معاونت طلاب و سادات نعش سید را بردند در مسجد جامع آقای بهبهانی و صدرالعلماء و سایر بستگان ایشان در مسجد جامع اجتماع نموده دکانین و بازارها و سراها عموماً بسته شد .

ادیبالمجاهدین کرمانی در خانه خود افتاده خون از ران او جاری زن و اطفال او اطرافش را گرفته در عوض معالجه برایش گریه میکنند بیچاره با این صدمه و با این بیچارگی ترس دارد که او را ببرند نزد عین الدوله اگر چه بعد از این اعلیحضرت مظفرالدین شاه دستخط فرمود که او را ببرند بمریضخانه دولتی و طبیب و جراح برایش فرستادند و پس از چهارماه که هستی و اندوخته او تلف شد حالش خوب و از بستر برخاست و در واقعه بمباردمان مجلس هم تیر خورد در آستر آباد و مازندران هم خیلی صدمه دید ولیکن الیوم در خانه خود در بین خون غلط میزند و تکلیف خود را نمیداند .

نگارنده در این مقام استشهاد می‌آورم بیک بند از بیست و پنج بند اشعار فسیح الزمان سید رضوان

که گفته است :

بی‌حربه چونکه جیش خداوند ذوالمنن	بر حریبان شدند دلیرانه صف شکن
سلطان فوج یاور عبدالمجید داد	فرمان قتل جلگی از خبث خویشتن
شلیک با تفنگ نمودند حریبان	مجروح ساختند بیک حمله چند تن
در آن میانه سید و سالار سروران	عبدالحمید فخر زمان مفخر زمن
غافل ز ره رسید و زهنگامه بیخبر	انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
چشمش بسوی مرکه افتاد محو و مات	از کارهای چرخ ز غوغای مرد و زن
ناگاه بملاحظه سلطان فوج دون	تیری زد آتشین بتن شمع انجمن
مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت	وزیشت او بدر شد و جانش شد از بدن
هم بیگناه بود و هم از خلق منزوی	هم بد غریب و بیگس و هم دور از وطن
تیرش بسینه خورد بمظلومی حسین	قلبش بگشت پاره بمجروحی حسن
تا جان برفت از تن جان جهان برون	زد صیحه جبرئیل که ای حی ذوالمنن

از نوحسین کشته ز جور یزید شد

عبدالحمید کشته عبدالمجید شد

(عبدالمجید اسم عین الدوله است و این اشعار بیست و پنج بند است که اگر نگارنده را مانعی

نباشد بیست و چهار بند دیگر را هم در موقع درج تاریخ میدارد) .

مجملاً نعش سید عبدالحمید و حاج شیخ محمد واعظ را آوردند در مسجد جامع آقای بهبهانی هم قبل از دیگران خود را رسانید بمسجد جامع آقایان علماء هم که شنیدند آقای بهبهانی رفته بمسجد جامع هریک خود را باورسانیدند .

جناب آقای شیخ محمد رضا مجتهد قمی که از مشایخ علماء و مرجع امور شرعیه و در نزد خواص و هوام اهمیت بسزا و ملجاء و پناه عموم‌اند با عده از طلاب وارد بمسجد جامع شدند با اینکه در مهاجرت اولیه

نیز در زاویه مقدسه بودند قوتی به آقایان داد چه مقدسین و طلاب را نظر تامی بایشان بود صدماتی که باین وجود محترم وارد آمد در موقع خواهد آمد انشاء الله .

باری جمعیت آقایان ساعت بساعت در مسجد جامع زیاد میشد و ضمناً هریک از آقایان که از محله خود حرکت میکردند مدارس آن محل تعطیل مردم و کسبه با آقایان حرکت میکردند و اکثر آقایان در مسجد جامع جمع شده جز آقای طباطبائی که جنابش در مسجد شیخ عبدالحسین که از مساجد و مدارس معتبره طهران است وارد شد و آنجا را اختیار فرمود در این اثناء از طرف آقای بهبهانی جمعی آمدند نزد آقای طباطبائی که مردم نعش سید را آورده اند در مسجد جامع و ما هم همگی در اینجا جمع شده ایم بملاحظاتی مسجد جامع بهتر است از مسجد شیخ عبدالحسین خواهشمندم شمام تشریف بیاورید بمسجد جامع و اگر شمام ملاحظه اهتی را نموده اید بفرمائید تا ما آمده و آنجا جمع شویم پس از مذاکرات معلوم شد مسجد جامع اولی و انسب است از مساجد دیگر فلذا آقای طباطبائی در اول ظهر روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی از مسجد شیخ عبدالحسین حرکت فرمود متجاوز از پانصد نفر سادات و طلاب و کسبه از عقب بودند بنده نگارنده در آن روز شوری در مردم دیده جمعی از جوانان و اطفال این شعر را بلند میخواندند (برس فریاد امت یا محمد) حاج شیخ فضل الله که تا بامروز وارد حوزه اسلامی نشده بود نیز با کوبه و جلال و عده از مردم محله سنگلج وارد مسجد جامع گردید در وقت ورود بر آقایان سید احمد پامناری دست بقداره نمود که مردم را عقب کند و راه برای ورود شیخ باز نماید که آدمهای شیخ گمان کردند کشیدن قداره برای نزاع است آنها هم مستعد و مهیا شدند و در مقام مدافعه حاضر شدند که عقلا زود ملتفت شده و رفع اشتباه نمودند . آقای طباطبائی فرمود ای مردم امروز روز اتحاد و یگانگی است بغض و کینه دیرینه و اغراض شخصی را کنار گذارده در زیر لواء اتحاد و توحید در این دوره سلطنت که وزراء خائن و پادشاه رؤف و مهربان و مایل بمعدلت و مساوات است همگی متفقاً نواقص سلطنت را تکمیل نمائید و سلطنت اساسی را از پادشاه بخواهید قانون معدلت را دائر کنید آقایان گفتند عین الدوله را باید از کار انداخت که امروز مانع بیسرفت کارها و مقاصد ماست آقای طباطبائی فرمود اگر عدالتخانه را بریا نمودیم دیگر عین الدوله داخل آدمی نیست آراء همگی بر این قرار گرفت که در مسجد بمانند و سایر آقایان را هم حاضر نمایند تا مقاصد انجام بگیرد مردم رفتند برای حاضر کردن سایر آقایان جمعی هم رفتند برای آوردن آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی چون آقا ضعیف البینه و علیل المزاج بود خود را بحالت ضعف انداخت و اظهار مرض نمود ولی مردم اصرار نموده آقا را سواره بمسجد جامع رسانیدند لدی الورود آقا بحالت غشوه افتاد آقایان گفتند حالا که شمامریض و علیل میباشید اگر مایل بماندن نمیباشید مراجعت فرمائید بخانه آقا فرمود بلی میروم ولیکن در مقاصد شما حاضر و مخالفت نمیکنم پس از یکساعت توقف بخانه خویش معاودت نمود جز معدودی از علماء سایرین همه حاضر شده مردم هم نعش عبدالحمید را در وسط مسجد گذارده و سینه میزدند بزازهام فوراً چادری آورده در صحن مسجد سرایرده عزارا بریا نمودند .

روز پنجشنبه (۱۹) جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ هجری - امروز دکانین و سراها را بسته تجار

و کسبه در مسجد و اطراف مسجد جامع جمع شدند از طرف دولت سر بازارها در کوچه و بازار چاتمه زدند. عین الدوله و نصر السلطنه و امیر بهادر وزیر در بار از نیاوران که عمارت ییلاقی سلطنتی در آن واقع است. بشهر مراجعت نمودند اگرچه نیاوران در یک فرسخی و نزدیک شهر است و آمدن صدراعظم بشهر لزومی نداشت ولیکن قتل سید عبدالحمید در نزد شاه امری فوق العاده بنظر میآید. پادشاهی که از صدای رعد و برق بترسد و سید بحرینی او را بحر ز خود نگاهداری کند یک دفعه بشنود که یکنفر سید عالم غریب بدون تقصیر بجیش او کشته شد البته احتمال خرابی طهران و تزلزل تخت سلطنت را خواهد داد خصوصاً که مریض هم هست باین جهت صدراعظم مجلس مشاورت درباری را در شهر قرارداد که بلکه یک ساعت زودتر بمقصود خود برسد و نگذارد آتش فتنه مشتعل تر گردد و از طرف دولت که عبارت از رأی و خیال عین الدوله است پیغام آمد برای آقایان که شما بروید در خانه های خود تا ما امور شما را اصلاح نمایم آقایان جواب دادند مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که بعد از این کسی ظلم و تعدی و اجحاف ننماید و چون عین الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجراء نمینماید و قول شاه را بفعلیت نمیرساند پس خائن دولت و ملت است باید از مسند وزارت برخیزد.

عصر امروز حضرات بزازها که بعد از طلاب دومین انصار حجج اسلامیه بودند پیراهن خون آلوده سید عبدالحمید را بجویی نصب نموده و دسته بسته بحالت سینه زدن که خبر از مصیبت بزرگی میده در بازارها و اطراف مسجد جامع و مسجد شاه حرکت کرده پس از آن به مسجد جامع مراجعت نمودند. کسی متعرض و مانع آنها نشد. شب جمعه را آقایان در مسجد ماندند باینکه اطراف مسجد را سر باز گرفته بود باز مردم میآمدند آقایان هم مشغول عبادت و بندگی خدا بودند عده از آقا زاده ها هم در یک گوشه مشغول مذاکره و تهیه مقدمات فردا میباشند چون هوا گرم است و سطح بام مسجد جامع هم برای هوا خوری و تبرید مناسب فلذا حاج شیخ محمد واعظ وقت را غنیمت دانسته رفت بالای منبر و قدری مردم را موعظه و تذکره مصیبتی هم نمود در وقت سحر آقا میرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله طلاب را بیدار نموده مشغول عبادت شدند کم کم مردم بیکار و عوام هم که در مسجد خوابیده بودند بیدار شده صدای یا الله در تمام شهر پیچیده بود و اگر شاه در شهر بود البته این صدا در او اثر تامی مینبخشید ولی افسوس که شاه در نیاوران بود و اگر درین این صداها یکنفر برای رفاهیت نوع یا الله میگفت هر آینه خداوند تبارک و تعالی می شنید و دعوتش را اجابت میفرمود و روزگار آتیه ایرانیان باین حال حالیه نمیرسید. ولیکن نیات مختلف و مقاصد متشتت با اینحال نگارنده را بقسمی حالت منقلب بود که نزدیک بود واقعاً باور کنم صدق و صفای حالت را و بروم بطرف خدا که ناگاه چشم بگوشه افتاد جمعی از آقا زاده ها را دیدم که بحالت خنده و ذوق کنانه رو کرده اند باین مردم بیچاره و میگویند ای آلت اجرای خیالات جنگ ما دولتی نیست والا تهیه سلاح میدیدیم بلکه نزاع پلنتیکی شخصی است صدا را به (یا الله) بلندتر کنید تا ترکها که در شهر میباشند بهیجان آیند و خبر بشاه برسانند و عین الدوله را معزول نمایند در این اثناء که حال یأس مرا گرفته بود یک دفعه آقا سید جمال الدین را در حرکت دیدم و التفات خود را باواظهار کردم گفت مقصود ما باید در ضمن همین کارها و همین اشخاص و همین اغراض انجام داده شود.

هر مقصود مقدسی در ضمن مقاصد و اغراض باطله حاصل آمد قدری حالم بجا آمده شروع کردم بگفتن یا الله بحدی صدایم بلند شد که سینه‌ام گرفت و در ضمن دعا می‌کردم خدایا مردم را از شر این آقا زاده‌ها آسوده بفرما گویا دعایم مستجاب نشد چه بعض از آنها را امروز می‌بینم بر عرض و ناموس مردم مسلط شده‌اند و در این شش سال مقدمات ریاست خود را بعمل می‌آورده‌اند .

باری دانشمندان و وطن‌دوستان امشب را در شهر پراکنده و در جماع مخفی مشغول کار می‌باشند میرزا عباسقلی خان قزوینی که مدیر انجمن مخفی آدمیت بود شنید سر بازها را عوض نموده‌اند و آنها را امر نموده‌اند بقتل و غارت لذا در ساعت سه از شب گذشته خود را رسانید در قراولخانه پای قایوق که صاحب منصبها در آنجا جمع بودند و بر آنها وارد شده تا ساعت پنج از شب گذشته مشغول نصیحت و اندرز آنها بود و گفت فوج شقاقی اگر نسب خود و تاریخ زمان گذشته را نمیدانند من میدانم صدماتی که از طایفه قاجاریه بر رؤسای این طایفه رسید با حدی نرسیده است و انگهی بکدام موجب و کدام جیره خود را طرف با ملت خود می‌کنید آیا میدانید طرف شما کیست آیا میدانید طرف علماء و سادات و ذریه فاطمه و اولاد امام حسین می‌باشند اگر یک نفر سید بتیر شما کشته شود تا ابد فوج شقاقی مورد لعن و سالها روضه خوانها در بالای منبر شما را همدوش بنی امیه بزبان می‌آورند فوج قزوین که شلیک کردند و سید عبدالحمید را کشتند امروز مورد لعن و نفرین و تنفر عمومی واقع شده‌اند بالاخره مدیر آدمیت در امشب تا پنج ساعت از شب گذشته در قراولخانه میدان پای قایوق ماند و از صاحب منصبان فوج شقاقی قول و عهد گرفت که شلیک بر مردم نکنند و اگر حکم دولت بر شلیک شد مخالفت کنند هر یک از صاحب منصبان و رؤساء فوج که آنجا حاضر بودند قول داده و بر طبق عهد خود قسم یاد کرده از آنجا بیرون شد دیگران مانند مدیر آدمیت در بین سر باز و توپچی افتاده از آنها قول و عهد گرفتند باین جهت مردم در این دو روز دسته بسته در بازار و خیابان و سبزه میدان تانزدیک ارك دولتی رفته احدی متعرض آنان نگردید .

روز جمعه بیستم جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری - در این روز تمام بازارها بسته است و بر عده سر بازها افزوده گردید مردم نعش سید عبدالحمید را در مسجد امانت گذارده مجلس ترحیم و ختم را منعقد نموده و لباس مظلومیت و عزا را پوشیده . عین الدوله هم امروز سر بازها را که محافظت شهر با آنها بود عوض و تبدیل نمود فوج دیروزی را در کوچه‌های دوازده مسجد و اطراف مسجد را فوجی دیگر گذارد طلاب و سادات پیراهن و عمامه خون آلود سید عبدالحمید را بالای چوبی علم نموده مردم هم اطراف آنها را گرفته بسرو سینه می‌زنند آقا سید ذبیح الله روضه خوان که از سادات با فضل می‌باشد در جلو سادات این مصرع را بحالت حزن و عزا می‌خواند (یا حضرت صاحب زمان الامان) طلاب و سادات هم همین مصرع را جواب می‌گفتند سایر کسبه هم در زیر علمی دیگر که از عمامه سید مقتول حاضر کرده بودند باین مصرع متکلم بودند (یا محمد امتت از دست رفت) اطفال کوچک از سید و غیر سید ازدحام نموده همگی بسرو سینه می‌زدند و در جلو دسته عزاداران حرکت می‌کردند چون در مسجد جمعیت زیاد بود و هوا گرم برای آنکه هوا متعفن و غلیظ نشود و با قایان اذیتی وارد نشود عازم شدند که مانند روز گذشته بروند در بازار و بحال گردش در بازار سینه بزنند آقای بهبهانی ملتفت شد و در مقام منع بر آمد که از مسجد خارج

نشوند حسام‌الذاکرین و اعتمادالذاکرین که هر دو از معتبرین اهل منبر بودند اظهار داشتند که دیروز هم مردم بحالت سینه زدن تا نزدیک ارك و سبزه میدان رفتند طوری نشد چه مقصود این جمع عزاداری برای اولاد پیغمبر است با نهایت معقولیت میروند و جوش و حرارت خود را بسینه زدن خاموش کرده و فرمی نشانند آنوقت مراجعت مینمایند آقایان گفتند سربازهای امروز غیر از سربازهای دیروز میباشند مخصوصاً باین فوج حکم داده اند که شلیک کنند طلب جواب دادند که اولاً ماها حربه و سلاحی نداریم و با کسی جنگ و نزاع و طرفیت نداریم ثانیاً آنکه این جماعت اکثر آنها سادات میباشند و احدی متعرض آنان نخواهد شد بالاخره به اصرار زیاد علم را از مسجد بیرون برده مردم سینه زنان دنبال علم را گرفته طلب و سادات محترم معترقرآن‌ها را روی دست گرفته عمامهای سبزو سیاه بگردن پیچیده بودند دیگر غافل از حکم نظامی بوده چند قدمی که از مسجد دور شدند در برابر مدرسه میرزاموسی که بین چهارسوق و مسجد جامع است رسیدند سرباز جلو آنها را گرفته و مانع از عبور شدند سادات گفتند از عقب ما جمعیت بسیاریست که مراجعت دشوار است راه دهید از طرف چهارسوق میرویم و از بازار اُروسی دوزها بر میگرددیم بمسجد شاه و این جمع سینه زن را در مسجد شاه سرگرم میداریم تا آقایان در مسجد جامع بتوانند زیست نمایند و ختم سید را بآخر رسانند سرباز قبول نکرد از عقب هم مردم هجوم آوردند سرباز لابد شده قدری عقب نشست علی‌المدکور میرزا احمدخان آشتیانی که از خویشان حاج آقا محسن عراقی بود و منصب سلطانی فوج را داشت حکم شلیک بسرباز را داد سربازها تفنگها را بسقف بازار خالی نمودند مردم بیچاره که صدای تفنگ را شنیدند قدری عقب نشستند از بالای بام اطفال بنای سنک انداختن را گذاردند از عقب هم هجوم آوردند باز حکم شلیک از طرف مشارالیه یا از رئیس بزرگ صادر گردید این دفعه باز سرباز به سقف بازار و دیوارها و زمین شلیک نمود ولیکن چند تیر بطرف مردم خالی شد و جمعی هدف گلوله گردیدند از آنجمله یک نفر سید که سنش متجاوز از پنجاه سال بود و اسمش حاج سید حسین و از صلحاء و زاهدین و نیکان و چند سفر هم بمکه معظمه مشرف شده و در همان روز صائم بود تیر تفنگ آمد بسینه آنجناب و جان بجان آفرین تسلیم نمود مردم نعش سید را برداشته بطرف مسجد جامع فرار نمودند نعش را آوردند توی مسجد سایرین که این حال را دیدند بنای گریه و زاری را گذارده فریاد یا محمد یا علی یا حسن یا حسین از همگی بلند شد زنها هجوم آورده اطراف آقایان را گرفتند پدر در پی پسر میگشت پسر در عقب پدر مبدوید کفش و کلاه بسیاری دم درب مسجد ریخته که صاحبانش معلوم نبودند مردم خدمت آقایان عرض کردند اذن جهاد بدهید اقلاً این سربازها را دفع و علاج کنیم آقایان جلوی مردم را گرفته و اذن دفاع ندادند کوچه و بازار مملو بود از سرباز و توپچی و فراش سرباز مشغول بغارت و نهب اموال نگردید زیرا که از بالای سقف بام و سقف بازار اطفال سنک و آجر بطرف آنها پرتاب مینمودند از فرار مذکور نصر السلطنه در چهارسوق بود و چون رئیس مسلمانی بود مانع شلیک سرباز گردید چه هم میدانست فتنه بالاتر خواهد شد و هم از طرف دولت اذن نداشت منتصر الدوله که آنوقت معروف بملیخان بود نیز در آنروز اظهار کفایت نمود و در واقع ترقی منتصر الدوله از آنروز شروع شد .

در تعداد مقتولین امروز اختلاف است بعضی میگویند صد و پانزده نفر بود بعضی ذکر میکنند

پنجاه و هشت نفر بعضی نقل کردند بسیاری از مجروحین را در چاهی که نزدیک چهارسوق میباشند انداختند یکنفر سرباز نقل کرد که اشخاصی را که به گلوله زخمی شدند در زندان چارسوق روی هم ریخته یک نفر سید فریاد میکرد ای سربازها فرض کنید من از اولاد پیغمبر نمیباشم آیا مسلمان هستم و اگر مسلمانی گناه است فرض کنید من مسلمان نیستم اما نوع و جنس شما میباشم تیر تفنگ بیای من رسیده من زخم مهلکی ندارم مرا ببرید بخانه خود که اطفال صغیر دارم و اگر باید اینجا باینحالت جان بدهم پس قدری آب بمن برسانید که جگرم از تشنگی کباب شد و نیز گفت یکنفر بچه سید را دیدم که التماس میکرد مرا از این مکان بیرون برید اگر چه مرا در خارج بکشید طلبه میگفت ای بی انصافها در این هوای گرم سرطان مرا از این جای متعفن خارج کنید که زخم مهلکی ندارم سرباز حافظ گفت رفتم نزد صاحب منصب و گفتم اذن بدهید دوسه نفر سید و بچه را که زخمهای آنها مهلك است ببرم بمنزلهشان در جواب گفت رئیس کل غدغن کرده است احدی نفهمد و نداند که این جماعت در اینجا میباشند گفتم پس اذن بدهید قدری آب بآنها بدهم در این اثناء مارا مأمور نمودند بر رفتن پشت بامها و سنگر بستن دیگر ندانستم سادات زخمی را چه کردند .

بالجملة عدة مقتولین و مجروحین را بطور صحت و واقعت کسی ندانست چه اکثر مجروحین و مقتولین در طهران کسی را نداشتند و غریب بودند یا عارض و متظلم بودند که از ولایات بعیده باین پابنخت آمده بودند آنچه که نگارنده برای العین دید فقط يك نعلی حاج سید حسین را دید و دوسه نفر زخمی را که حاج سید حسین تیر بسینه و گلویش خورده بود و نعلی آنرا در مسجد جامع خوابانیده بودند و یکی هم تیر کمانه کرده و صورت او را معیوب کرده بود دو نفر زخمی هم فرار میکردند که دستگیر نشوند چه دیوانیان مجدّ و ساعی بودند که مجروحین را مخفی نمایند که هیجان عامه را ساکت کنند از طرف دولتیان هم چند نفری از سرباز زخمی شد و در این دوروز یکنفر قزاق به تیر شلول آقا سید محمد رضای شیرازی زخمی و بعد مقتول گردید از قرار مذکور در وقت احتضار وصیت کرده بود که متعرض قاتل نشوند چه قاتل را مقصودی جز دفاع نبوده است .

خلاصه نصر السلطنه و شاهزاده سیف الدین میرزا مدیر توپخانه آمدند در چارسوق نشستند . سرباز و توپچی و غلامهای کشیکخانه اطراف را گرفتند زمانخان میرپنج با پنجاه نفر توپچی مأمور شد که بالای بامهای بازار سنگر بندی نمایند جمعی از تفنگچی و اهالی کشیکخانه مأمور شدند بالای شمس العماره را که بزرگترین عمارات شهر بود نگاهدارند چه از اینجا گلوله بمسجد جامع بخوبی میرسید از طرف رئیس کل امر شد آب جاری را که در مسجد جامع جاری بود به بندند که دیگر آب در مسجد نیاید و آقایان از این سختی متفرق شوند و از امروز آبرا بر روی سادات بستند (الیوم که زمان طبع تاریخ است نگارنده را آن آزادی نیست که بتواند اسم مانع آبرا روی کاغذ آورد و مورخین زمان آتیه نگارنده را در این مسئله جزئی معذور خواهند دانست) .

چند ساعات پس از قتل حاج سید حسین یکدفعه بغتة دو تیر در مسجد جامع خالی شد و مرتکب را

کسی ندانست از این صدای تفنگ که بی‌دری خالی شد مردم بنای فرار را گذاردند آقایان از صحن مسجد بطرف ایوان و شبستان فرار کردند آقای طباطبائی رنگ از رویش رفته پسرهایش راجستجو و از حال آنها فحش مینمود هر کس بخیال خود گرفتار و انفساه گویان در حال فرار . نگارنده با آقا شیخ محمد فیلسوف از ترس و وا همه بطرف اطلاق خادم مسجد پناه بردیم و هر چند التماس کردیم خادم



حاج آقا محسن عراقی

بی انصاف ما را راه نداد حاج سید عبدالحسین واعظ را دیدم فرار میکرد در حالتی که پسر هفت ساله خود را فراموش نمود و همانجا گذارد که آن طفل گریه کنان خود را خارج مسجد بیدر رسانید در این بین که مردم فرار میکردند و صحن مسجد نزدیک بود خالی شود آقای بهبهانی را دیدم که روی بلندی

ایستاده و سینه خود را باز نمود و گفت ای مردم نترسید و اِهه نکند اینها کاری داشته باشند بامن دارند این سینه من کجاست آنکه بزند شهادت و کشته شدن ارث ماست اجداد ما را کشتند در راه دین خدا مراهم بکشند این قدر ایستاد و نطق فرمود تا قدری باعث تسکین و آرامی قلوب گردید بستگان آقای بهجانی هم افتادند در بین مردم و گفتند این دو تیر تفنگ از دولتیان نبود یکنفر از خود ما این صدا را بلند کرد که سر بازها بداند در مسجد اسلحه هم هست و جلوتر نیایند نگارنده دید که اطراف آقایان خالی خواهد شد فلذا با فیلسوف از مسجد خارج شدیم و در کوچه و بازار افتاده فریاد میکردیم ای مردم اولاد رسول را یاری کنید علمای خود را تنها نگذارید با اینحال خود را بخانه ادیب بهجانی رسانیده نهار را در آنجا صرف کرده عصر مراجعت کردیم و دیدیم آقایان سلامت میباشند . میرزا محمد نایب آدم آقای طباطبائی يك دستمال فشنگ بیهانه آذوقه برای آقایان داد بحسین نامی که در زیر عبا وارد مسجد نماید دم در سر بازها فشنگها را گرفته حسین را فوراً بردند بمیدان توپخانه و او را بستند بتازیانه پس از زدن دو بست شلاق او را حبس و بعد از مدتی او را نفی بلد کردند تا کنون که تقریباً شش سال میگذرد از آن جوان کسی خبر ندارد .

عصر امروز حاج آقا محسن عراقی آمد برای اصلاح کاری نکرد زفت مجدداً شب را از طرف عین الدوله آمد که آقایان را ببرد نزد عین الدوله آقای طباطبائی دید که بعضی مایل خواهند شد فلذا با تغیر و سختی رو کرد به حاج آقا محسن و فرمود سید تو را چه کار که در کار ما دخالت کنی همان ظلمها و کارها بیکه در عراق کردی تو را کافی نیست که آمده خدمت برای عین الدوله کنی صدراعظم در نزد تو اهمیت دارد و بنظر تو داخل آدم هست علمای مرکز از اینگونه صدور بسیار دیده اند حد خود را نگاه دار . باری حاج آقا محسن مجتهد عراقی باحال یاس مراجعت نمود . آقا میرزا مصطفی آشتیانی با امیر بهادر بنای مراده را گذارد بلکه برای اصلاح کاری کند ولی کاری نکرد بلکه بیغام آورد که من از طرف شاه مأمورم تا فردا کار را یکسر نمایم یا قتل و نفی و تبعید و یا رفتن آقایان بمنازل خود و ضمناً به آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی بیغام آورد که پول زیادی بشما میدهند که آقایان را متفرق کنید . جنابش جواب داد که نه صلاح من و نه صلاح شماست تفرقه بین آقایان ، باید کار يك سره و انجام گیرد یا تأسیس عدالتخانه و عزل عین الدوله و یا مانعن در اینجا که تکلیف معلوم شود .

دو ساعت بغروب مانده امروز مشکوة الدوله از طرف نایب السلطنه کامران میرزا آمد خدمت آقایان و بیغام آورد که شاه متغیر است فردا کار را یکسر مینمایند صلاح در این است که مردم را متفرق کنید آقایان جواب دادند که ما مردم را امر نمینماییم دکان را باز کنند و متفرق شوند لکن خودمان در همین مسجد میمانیم تا مقصود ما انجام گیرد و ما هم مقصودی نداریم جز اجراء دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه و چون عین الدوله مانع و مغل و دشمن ساداتست عزل او را نیز استدعا داریم .

نزدیک غروب امروز دستخطی که اعلیحضرت شاهنشاه در جواب پسرش عضد السلطان دستخط

کرده بود آوردند خدمت آقایان که سواد آن از این قرار است :

عریضه عضد السلطان حضور پندر تاجدارش مظفر الدینشاه

قربان خاکپای اقدس همایونت کردم - غلام خانہ زاد پس از مرخصی از حضور مهر ظهور مبارک اقدس همایون ارواحنا فداء مبتلا بمرض تب شده چون پاکتی از جناب مستطاب آقامیرزا سید محمد مجتهد برای این خانہ زاد آوردند که عیناً تقدیم آستان مبارک داشته آنچه رأی انور همایونت اقتضا فرماید جواب داده شود .
الامر الاقدس الاعلی مطاع

صورت دستخط شاهنشاه مظفر الدینشاه

عضد السلطان . عریضه شما و کاغذ جناب آقا سید محمد مجتهد را ملاحظه کردیم عجب است که میگویند علماء را در حضور ما معارض دولت و مفسد قلم داده اند و هیچ تصور نمیکنند که اولاً احدی را قدرت خلاف گوئی در حضور ما نیست ثانیاً کی میتواند معارض دولت شود و از او امر دولت ترمز کند جناب آقا سید محمد و سایر علماء وقتی که بتکلیف دعا گوئی خودشان رفتار کنند مفسد بقلم نمیروند و ما هم آنها را مفسد نمیدانیم بلکه وظیفه شرعی آنها این است که خیر خواه و صلاح جوی دولت و ملت باشد اما این مسئله را هم تصدیق نمیکنم که مثل آقا میرزا سید محمد عالم متدین خیر خواهی خودش را داخل فساد کند و این رفتار را برای دین و دولت رکیک شمارد و سبب فتنه نشود . اجماع شیوه مردمان یست و خسایس مردم است از مثل ایشان آدمی هیچ منتظر این اقدامات نیستم مخصوصاً این دستخط را بفرستید به بینند مطلب و عرض حسابی هیچ محتاج باین عنوانات نیست در شهر غائله نمایند بیایند مطلب خودشان را بگویند و جواب بشنوند تا ما هم مطالب حسابی آنها را بطوریکه صلاح دولت است بپذیریم و رفع غائله بشود والا باین شکل و این عنوان جز اینکه بیشتر ایقاز فساد شود و مردم بیچاره دوچار قهر و غضب و بزحمت بیفتند هیچ نتیجه ندارد و البته تکلیف شرعی غیر این است که رفتار میکنند . ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۴

پس از رسیدن این دستخط و بیغامات دیگر از طرف شاه و صدراعظم و سخت گرفتن با قایان از جهت آمد و شد مردم و سختی آذوقه آقای بهبهانی و آقای طباطبائی خطاب به خواندند و فرمودند ای مردم ما قول و عهد شمارا بشما مسترد میداریم خواهش داریم که مارا بگذارید بحال خود و بروید اگر میکشند مارا بکشند و اگر میگیرند مارا بگیرند از شما کاری هم ساخته نیست جز آنکه تفرقه حواس ما راباعت میشود البته بروید و دکانهای خود را باز نمائید . طلاب اظهار داشتند که ما از شما آقایان جدا نمیشویم

مردم راهم نخواهیم گذارد که دکانین را باز نمایند. آقای سید عبدالله بهبهانی قرآن را بر سردست گرفته مردم را قسم داد که متفرق شوند و در مسجد توقف نکنند و ضمناً بیگماتیکه کتباً از طرف شاه فرستاده شده بود در حضور جمع قرائت نمود پس از آن فرمود ای مردم آنچه را که در باب عدالت تقاضا و خواهش نمودید عاقبت جز گلوله جوابی نشنیدید کار بناملایمات و سختی خواهد رسید پس هر چه زودتر است بروید البته بروید. مردم که این فرمایشات را شنیدند متفرق شده و رفتند بخانه‌های خود از طرفی دولتیان بعضی را محرك شده و جار کشیدند که آقایان میفرمایند آمدن شما بیاری ما و بستن دکانین حرام است البته دکانین را باز کنید عوام بیچاره باور نموده رفتند بخانه‌های خود و معدودی از خواص باقی ماندند. نقش حاج سید حسین را بعضی گفتند در جای دیگر دفن کنند تا بالاخره نقش را بردند در امامزاده زید دفن نمودند شب را آقایان در پشت بام مسجد ماندند آقای میرزا مصطفی آشتیانی بهبهانی مرض مادرش از مسجد بیرون آمده و رفت بخانه امیربهدار و با امیربهدار تا صبح از صلح مذاکره مینمود علی‌الذکور امیربهدار گفته بود از نیاوران آمده‌ام بشهر و تا کار را یکسره ننمایم نزد شاه نمیروم و اگر تو با من همراهی کنی یکنفر از این ملاهارا در شهر نمیگذارم یا آنها را میکشم و یا بطرفی تبعید میکنم آقای میرزا مصطفی در جواب گفت که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را بطرفی بفرستید دیگران خاموش میشوند امیربهدار گفت چند نفری را سیاهه کردیم و نوشتیم که باید اخراج و نفی بلد شوند و عده آنها بیانصد نفر میرسد و نیز مذکور شد که نوشته امان از برای خود و بستگانش گرفته و نیز امیربهدار قول داد که قروض آقای میرزا مصطفی را اداء نماید و ده هزار تومان با لقب شیخ الاسلامی برایش بگیرد در صورتیکه آقایان را متفرق سازد.

جملاً روز شنبه بیست و یکم را صبح از منزل امیربهدار بیرون آمده و بطرف مسجد روانه گردید در وقت ورود به مسجد آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی ملتفت شد که مشارالیه با نوکر امیربهدار وارد به مسجد گردید و فوراً رو کرد بمشارالیه و گفت این شخص که با شما بود نوکر امیراست آقای میرزا مصطفی گفت چون شنیدم مردم را مانع میشوند از دخول به مسجد فلذا فرستادم این شخص را که با من آشنائیت دارد آوردند و همراه خود آوردم که کسی ممانعت ننماید از دخول به مسجد و الا مرا مانع میشدند از ورود به مسجد. روز شنبه بیست و یکم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ - امررز بازارها باز شد مردم مشغول کسب و کار خود شده قریب بچهار فوج سر بازار اطراف و روی بام مسجد را گرفته احدی را نمیگذاشتند که داخل مسجد شود آب جاری را بسختی غدغن نموده و مانع بودند که وارد مسجد بشود خوردنی از قبیل نان و میوه و رودش نیز امروز ممنوع شد و مانع میشدند از اینکه کسی با آقایان ملحق شود آقای میرزا سیدعلی پسر آقای بهبهانی خواست وارد مسجد و نزد پدر خویش ملحق شود صاحب منصب چنان سبلی بصورت آقا زاده زد که دواری عارض سید گردید و فوراً زمین نشست صاحب منصب از این حرکت نادم گردید چند قدمی پس رفت و روی خود را بطرفی گردانید آقا زاده وارد مسجد گردید و با چشم گریان پیرزرا ملاقات نمود.

نزدیک ظهر امروز نصر السلطنه خدمت آقایان رسیده عرض کرد من از طرف دولت مأمورم که شما را بمنزل های خودتان بیرم ولی نظر بازادت باطنی خود شما را با احترام بخانه های خودتان بر میگرددنم آقایان گفتند تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکنند ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت یا باید عدالتخانه برپا شود و یا ما را بکشند نصر السلطنه دید که فساد بزرگ و فتنه عظیمی برپا خواهد شد و مسبوق بحال شاه هم بود فلذا اصرار نکرد و از نزد آقایان مراجعت نمود.

امر نان و خوراک بر آقایان قدری سخت تر از روز سابق گردید حاج غفارخان قوام دیوان یکدانه نان و قدری پنیر گرفته و دوهزار داد بسرباز قراول درب مسجد و اصرار کرد تا وارد شده و نان را به آقای طباطبائی رسانید و کذا بستگان هر یک از آقایان اینگونه نان و غذا را می رسانیدند. امروز آقای بهبهانی خطابه خواند و خواص خود را مختار کرد در رفتن و ماندن و فرمود صدراعظم با من غرض دارد نه باشما اگر صدمه وارد آید بر شما برای خاطر من است پس بهترین است که هر کس هر جا میخواهد برود اگر کسی بیرون برود مانع نمیباشند ما از اولاد خود توقع یاری و معاونت نداریم ما کشتن و اسیری و تبعید و نفی بلد بلکه حبس در بلاد دیگر را بر خود می بینیم خواص اصحاب گفتند ماها که اینجا میباشیم هر جا برویم ما را میگیرند و میکشند پس مردن با شما آقایان برای ما بهتر و خوشتر است و انگهی سعادت ابدی را با افتخار و شرف داریم.

(در تاریخ آبی مینویسد از سیزدهم تا یازدهم ژولیه (مطابق ۲۱ تا ۲۲ جمادی الاولی) علماء و مجتهدین از مسجد نتوانستند خارج شوند و چنان محاصره شده بودند که آذوقه و نان با کمال اشکال و بطور مخفی بآنها میرسید) اما نگارنده مینویسد از ورود بمسجد همه کس را مانع میشدند حتی آذوقه و آب را مانع بودند اما از خارج شدن کسی را مانع نبودند اینکه آقایان خارج نمیشدند برای این بود که مظلومیت خود را ظاهر سازند و شناخت امر را بر عامه ثابت نمایند و البته اگر مسامحه شبانه قراولها نبود و آذوقه بآقایان بکلی نمیرسید هر آینه هیجان عامه را سبب میگشت بعلاوه در نظر مردم عوام محقق بود که قاجاریه از اولاد بنی امیه میباشند و این عقیده بحدی در مردم رسوخ دارد که میگویند خنجری که با آن سر حضرت سیدالشهداء (ع) را بریده اند بارث رسیده است بخانواده علاءالدوله و ایوم در خانه علاءالدوله است این شایعه سرباز و قراولها را مانع بود که جداً مانع آب و آذوقه شوند باین جهت در شبها بتکلیف خود عمل نمیکردند و در منع آذوقه مسامحه مینمودند و انگهی سربازی که در ماه هفت قران و دهشاهی موجب داشت بطمع دوسه قران که باو میدادند و در خدمت بآقایان حاضر بودند.

روزی کشنبه بیست و دوم جمادی الاولی ۱۲۲۴ هجری - طرف صبح احدی وارد و خارج نمیشد جناب آقا سیدعلی آقا مجتهد یزدی با عده کثیری از طلاب و سادات از خانه حرکت کرد و بطرف مسجد جامع روانه شد دم درب مسجد سرباز آمد جلو و گفت آقا تنها در دخول مختار است ولی سایرین از ورود بمسجد ممنوعند آقا سیدعلی آقا فرمود کسی را نمیرسد که همراهان مرا از ورود بمسجد مانع شود سربازها چون جلالت قدر آقا و اعتبار مخصوص او را در نزد شاه میدانستند در مقام معذرت برآمده مذکور ساختند

برای احترام حضرت آقا سادات و طلاب را ممانعت نمیکنیم ولی کلاهی و بازاری را ممانعت میکنیم باین جهت عده بسیاری از سادات و طلاب با حضرت آقا وارد مسجد شدند .

از طرف اتابک اعظم عین الدوله در این روز پیغامات محرمانه برای بعضی از آقایان علماء میآمد که بهر شکل باشد چه بطور تهدید و چه بطور وعده و نوید چه بطریق دوستی و خواهش و چه بطریقی دیگر که از همراهی با آقای بهبهانی منصرف و از مسجد جامع خارج شوند از آنجمله چند دفعه پیغام از برای جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی آوردند و این آقا چون مرجع مراجعات و محاکمات شرعی طهران بود و اعتباری در نزد خواص و عوام داشت و همراهی جدی از آقای بهبهانی داشت و از اول شورش الی امروز طوری سلوک فرمود که زبان بدگویان نسبت بمقامات ایشان کوتاه و الکن بود فلذا عین الدوله نهایت سعی را مبذول داشت بلکه ایشانرا از حوزه آقایان خارج نماید ولیکن جنابش قبول نفرمود و مسئله را مستور داشت که سرایت بدیگران نکند و ترس آنرا نگیرد فقط کسبکه ملتفت شد آقای بهبهانی بود و مخصوص از جواب دادن ایشان بسفراء عین الدوله مطلع شد و اظهار تشکر نمود . نگارنده را لازم آمد که چند سطر از حالات تاریخی این شخص جلیل و عالم نبیل در این مقام بطریق اختصار ذکر نماید تا خواننده این صحایف بداند که چگونه علماء اعلام در این مقصود مقدس جد و جهدی داشتند و بچه قسم از بندل مال و جان دریغ نفرمودند .

حالات جناب آقای شیخ محمد رضا مجتهد قمی

جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی از طراز اول علماء این عصر و از معظم فقهاء پایتخت و حجج اسلام و مرجع ناس و ملاذ انام است مسقط الرأس ایشان در قم در بیست و یکم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۹ متولد گشته پس از فراغ از تحصیل علوم نقلیه مسافرت بتهران نموده و در خدمت مرحوم آقا محمد رضا حکیم قمی اصفهانی تحصیل علوم عقلیه فرمود در سنه یک هزار و سیصد مسافرت بمقبات نموده و در سامراء که محط فحول علماء و مجمع فقهاء بود بجوزة درس مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی وارد شده و در آن حوزه قدس تکمیل مدارج علمیه و عملیه را فرمود تصنیف کتاب دلائل الاصول شرح بر فرائد الاصول مرحوم خلد مقام شیخ مرتضی و کشف المطالب شرح بر مکاسب آن مرحوم و همچنین کتاب ذرایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام را در آنجا نمود و در نزد مرحوم آیه الله بحمدی محل وثوق و اعتماد گردید که آن مرحوم بعضی از اجوبه مسائل ناس را رجوع بایشان میداشتند و اکتفاء بنظر و اجتهاد ایشان میفرمود در سنه یک هزار و سیصد و یازده بامر مرحوم آیه الله بعزم اقامت بطهران از مقبات مراجعت فرمود در ماه جمادی الاولی از سنه مذکور وارد طهران و تا کنون که سال ۱۳۳۰ زمان طبع این تاریخ است جنابش با نهایت دقت و نظر مشغول اصلاح امور ناس است در مهاجرت اولیه و ثانویه با آقایان بود در زمان بمباردمان مجلس در مقام نصیحت و اندرز بیادشاه ایران محمد علی شاه برآمد چون مفید نیفتاد در خانه نشست و از امور سیاسی دم در بست در اوایل زمان احمد شاه یکنفر در مقام معادات و دشمنی با آن جناب برآمده و یک تیر ششلول غفله با آن جناب خالی نمود که قدری از پشت گوش را زخم نمود ضارب

را گرفته پس از استنطاق حکم مجزانش صادر گردید که جناب معظم او را عفو نمود بلکه در مقام شفاعت او برآمده از حبس هم نجاتش دادند.

امروز خبر رسید که دولت در مقام سخت گیری برآمده است چه بشاه عرض کردند آقا سید عبدالله و آقا سید محمد جمعی از الواد شهر را دور خود جمع نموده و خیال دارند سلطنت را از بین بردارند و دولت جمهوری تشکیل دهند فلذا شاه هم بعین الدوله اذن داده است که این عده جماعت را پراکنده و متفرق سازد عین السلوله هم اکیداً دستور العمل بنصر السلطنه داده است رسیدن این خبر بشهر هم قدری آقایان را ترسانید و هم دانشمندان را بخیال انداخت از این جهت آقلای بهبهانی



اعضاء یکی از انجمنهای ملی در موقع قسم خوردن

در همین ملاقات اولیه آقا سید علی آقا مجتهد را که از واردین امروز بود بگوشه کشانید و از او خواهش نمود که برود در سلطنت آباد و شاه را ملاقات نماید بلکه مقصود آقایان را بشاه برساند عده از اجزاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که علاء الملک وزیر علوم را ملاقات نمایند و او را وادارند که بلکه شاه را منصرف نماید از خیال سوء نسبت به علماء و سادات چه علاء الملک هم وزیر علوم است و در زمان استبداد امور علماء و طلاب راجع بوزیر علوم است و هم بملاحظه سیادت و سن علاء الملک و خدمات او در دولت شاه را با واطمینانی تام است علاوه بر اینکه جنبه سیادت و اسلامیت علاء الملک یک امیدواری با اجزاء انجمن میدهد که ملاقات سری او مفید واقع خواهد افتاد در این مقام چند سطری از حالات این وزیر علوم ذکر مینمائیم آنوقت بر میگرددیم بمأموریت آقا سید علی آقا یزدی.

حالات علاء الملک وزیر علوم

میرزا محمود خان علاء الملک از رجال دولت و از سادات صحیح النسب و فامیل نظام العلماء تبریزی و معروف بسادات طباطبائی سلسله جلیل و خانواده نبیلش معروف و مشهور است زمان پنج پادشاه ایران را درک نمود و اکثر اوقات متصدی امور معظمه دولتی بود .

تولدش در چهارشنبه غره شهر شعبان اودئیل ۱۲۵۸ هجری بوده بعد از اینکه ده سال تحصیل مقدمات و علوم متداوله ایرانی را نمود برای تحصیل عازم تفلیس شد پس از چند سال توقف در آنجا بتبریز مراجعت نمود و در تعداد اجزاء دیوانخانه تبریز که در آن زمان تشکیل یافته بود معرفی شد بعد از دو سال اشتغال بخدمت بعزم زیارت عتبات و همراه بودن با جنازه پدر از تبریز بعتبات رفته در مراجعت از عتبات بطهران آمده در وزارت امور خارجه وارد و پس از زمانی مأمور تفلیس گردید و از آنجا به تبریز رفت و بشغل و کیل دفتری و عمل تسویه محاسبات نایل گردید تا آنکه بامر حرم عزیز خان سردار تبریز آمده باز در وزارت خارجه داخل و بمأموریت مخصوص بلندن مأمور شد پس از ششماه توقف در لندن بطهران مراجعت نمود و به سمت قونسولی معرفی شد تا آنکه ناصرالدین شاه عازم فرنگستان گردید علاء الملک برای تهیه لوازم ورود شاه بحاج ترخان رفت و از آنجا تا مسکو در رکاب شاه بود چون اندرون ناصرالدینشاه تا سرحد ایران با شاه بود لذا علاء الملک مأمور بمراجعت دادن اندرون شاهی شد پس از مدتی او را جنرال قونسول نموده مأمور تفلیس گردید شش سال در آنجا توقف نمود و بعد با مرحوم میرزا حسینخان صدراعظم که بسمت سفیری مأمور بطرزبورغ بود همراه شد و بعد از مدتی بسمت مستشاری به طرزبورغ مأمور شد بعد از یکسال بسمت شارژدافری در روسیه بود پس از آن بسمت سفارت کبری مأمور اسلامبول گردید و شش سال در اسلامبول توقف کرد و بعد بایران آمده بحکومت و فرمانفرمائی کرمان منصوب شد در کرمان آثار نیک گذارد با اینکه زمان استبداد بود و حاکم فعال مایشاء قسمی سلوک نمود که الی کنون اهالی کرمان آرزوی حکومت او را دارند زیرا که در کرمان مرسوم بود حاکم هر گاه سوار میشد برای دیدن و بازدید علماء و غیر آن متجاوز از صد فراش خوب بدست در جلو اسب حاکم میافتادند و مرد مرا اذیت میرسانیدند علاء الملک این کار زشت را موقوف نمود و خود سوار الاغ میشد بکنفران نو کره ایش هم سوار اسب یا الاغ میشد و با او حرکت میکرد چنانکه معروف بحاکم دو خره شده است (در مقابل دوا سبه) در رسیدگی بمراض رعایا بنفسه رسیدگی مینمود در سیستان با انگلیسها مشغول مذاکره و تسویه امور سرحدیه گردید با علماء کرمان مباحثه و مذاکره علمی مینمود سطح شرح لمعه و شرایع را مستند احکامش قرار میداد در هنگام حرکت از کرمان اهالی کرمان برای فقدان چنین حاکمی در حسرت و افسوس بودند پس از مراجعت از کرمان بوزارت علوم و معارف نایل گردیده در زمان وزارت علوم در ترویج از مدارس ساعتی بود و مدارس در آن زمان رو بترقی گذارد چه رسیدگی و دقت را بنفسه مینمود و غفله بدون خبر و اطلاع وارد هر یک از مدارس میشد مدتی هم بوزارت عدلیه ایران مشغول بود مدتی هم در اصفهان حکومت داشت در زمان استبداد و مشروطه

طوری سلوک نمود که وطن‌دوستان و حریت‌خواهان را امیدواری بخشید بعد از خرابی مجلس و روز بمباردمان یارلمان بامر محمدعلیشاه با و کیل‌الملک مأمور خارجه گردید در ظاهر برای تعزیت و تسلیت امیراطور روسیه در فوت عمویش حرکت کردند لیکن در واقع مقصود آن بود که خیال دول را درباره مشروطیت ایران بدانند و استعلا از حال آنها نسبت بایران نمایند خلاصه علاء‌الملک شخص عالم هائل متمدن متدیّنی است که اعلیحضرت مظفرالدین شاه را باو وثوق و اعتمادی است بیش از دیگران و الی‌کنون که سال ۱۳۳۰ و زمان طبع و نشر این تاریخ است علاء‌الملک قسمی سلوک نموده است که

مورد تحسین و تمجید عامه است و هم در این ایام وزارت علوم و معارف را باو عرضه داشتند ولی بیاره ملاحظات هنوز قبول نکرده است نگارنده آنچه که در زمان مشروطیت ایران از این شخص بزرگ صادر شده است در موقع ذکر نموده و متدرجاً خواهد آمد .



بجمله آقاسید برهان‌الدین خلخالی متقبل گردید ملاقات وزیر علوم را اما مأموریت جناب آقاسید علی آقا یزدی از این قرار است که پس از ورود بمسجد جامع با آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله در گوشه خلوت کردند آقاسید علی آقا گفت عین‌الدوله کار را بر شما سخت گرفته است و خاطر شاه را از شما رنجانیده و شما را یاغی دولت قلم داده است همین امروز و فردا کار را یکسره خواهد کرد اگر بمن قول میدهید تا من مراجعت نکنم از این مسجد خارج نشوید و بجائی نیوید من بروم شاه را ملاقات کنم و واسطه در صلح و اصلاح شوم حاج شیخ فضل‌الله گفت البته مصلح و واسطه از خود ما باشد بهتر است تا اینکه

آقا سید علی آقا یزدی

خارجی باشد و زود اقدام کنید که کار امروز بنهایت خواهد رسید آقای بهبهانی فرمود آنچه که صلاح میدانید بکنید ما از مسجد خارج نمیشویم تا خبر شما بما برسد پس از عهد و قرارداد آقاسید علی آقا از مسجد خارج شده تا تهیه کالسکه دید نزدیک بظهر رسید نهار را در خانه صرف کرده و سوار شد دوسه ساعت بعد در سلطنت آباد در منزل صدیق‌الحرم پیاده شده لدی‌الورود پیغام داد بشاه که باید پنج دقیقه خدمت اعلیحضرت برسم و هر ایضی دارم که باید در خلوت بشاه عرض کنم جواب آمد که شاه فرموده است تشریف بیاورید در این اثناء از طرف خانمهای اندرون پیغامات متوالیه برای آقا آمد که در باب آقایان علماء مذاکره و عرضی نکنید که خاطر شاه رنجیده و بی‌نهایت متغیر است آقا سید علی آقا جواب داد که عرض لازمی دارم که صلاح شاه در آنست باری آقا وارد بر پادشاه ایران و شاه در بستر مرض افتاده امیر بهادر و اهل خلوت دورش را گرفته لدی‌الورود قبل از تعارفات رسمی آقا عرض کرد بعض عرایض

دارم که باید بدون ثالث حضور مبارک عرض کنم شاه نگاهی به امیربهادر کرد او و اجزای خلوت چند قدمی عقب رفتند بطوریکه مذاکرات شنیده نشود شاه رو کرد بسید و گفت بعضی از آخوندهای مفسد اطراف سید بهبهانی را گرفته اورا بیعض حرکات و اداز کرده اند و ما بر حسب تکلیف سلطنتی خود گفتیم آنها را طرد و منع و نفی کنند آقا سیدعلی آقا گفت علماء همه وقت دعا گوی دولت بوده و میباشند شاه فرصت نداد که سید کلامش را به آخر برساند فرمود میرزا علی اصغر خان امین السلطان آخوندهارا بدعادت کرد هر چه خواستند داد آنچه گفتند شنید تا اینکه نوبت صدارت بعین الدوله رسید در سال گذشته پسر آقا سید عبدالله از عتبات مراجعت کرد سید فرستاد نزد عین الدوله که کالسکه خود را بفرستید باستقبال آقا زاده عین الدوله جواب داد که آنکه کالسکه برای آقا زاده میفرستاد و پول بشما میداد امین السلطان بود و رفت بفرنگ . فرستاده سید چند کلمه هم رویش گذارد و بسید گفت فلذا سید با عین الدوله بنای بدرفتاری را گذارده مغرضین هم اطرافش را گرفتند واقعه مسیونوز را پیش آوردند تا بمهاجرت زاویه حضرت عبدالعظیم منجر شد من هم بملاحظه حفظ اسلام و اینکه طرف شدند جمعی از علماء با شخص کافری فرستادم آنانرا از زاویه مقدسه آوردند و بآنها محبت کرده مقاصدشان را گفتم بر آورده کنند حالا جمع شدند که ما عدالتخانه میخواستیم شما میدانید که آقا سید عبدالله و حاج شیخ فضل الله طالب عدالتخانه نمیباشند عدالتخانه مضر بحال اینها میباشد بر فرض امروز عدالتخانه در مملکت منعقد شود اول صدای همین اشخاص بلند خواهد شد که ما عدالت نمیخواستیم پس معلوم است قصد ملاها جز این است و عمأقرب شورش در مملکت احداث خواهد شد بلی یکفر آقا میرزا سید محمد است که مایل بجمهوریت است او هم امری را خواهانست که در ایران امکان پذیر نیست و بر ذمه شاهانه ماست که مملکت را منظم داشته و از چند نفر آخوند مفسد چشم پوشیده و ضمناً عده قلیلی از خوبان هم بآتش آنها خواهند سوخت آقا سیدعلی آقا یزدی در جواب عرض کرد گویا براعلیحضرت پوشیده نباشد که دعا گوازا اشخاص بی غرض و دعا گوی خاص اعلیحضرت میباشد و هجوقت خود را داخل در این جماعت و اجتماعها نکرده ولیکن دوشب است که صدای زاری و گریه مردم از مسجد بلند است و در بین این جماعت اشخاصی میباشد که قصدشان خیر و صلاح است علی ای حال امروز همگی بیچاره شده اند و بمسجد پناه برده اند و خدا را میخوانند چنانچه اعلیحضرت اجازه دهند ملاها را بمرام اعلیحضرت امیدوار نموده آنها را حضور آورده اظهار رحمتی درباره آنان بفرمائید و نیز حکم مبارک صادر شود عدلیه را قدری منظم نگاهدارند که هم رعیت آسوده شود و هم ملاها بمقصود خود رسیده باشند اعلیحضرت فرمود بسیار خوب آنها را همین امشب تا فردا بیاورند حضور که علی قدر مراتبهم درباره آنها اظهار رحمت بشود در این اثناء اجزاء خلوت وارد شده دور شاه را گرفته و هر کدام بنای بد گفتن از ملاها را گذارده شاه رو کرد به امیربهادر و فرمود کالسکه حاضر کنند تا آقا سیدعلی آقا برود شهر و آقایانرا بیاورد حضور ما بلکه این غائله خاموش شود امیربهادر عرض کرد من خودم باید بروم شهر آقا در کالسکه خودم سوار میشود و اگر آقایان راضی بآمدن شدند در همان شهر کالسکه فراهم است و جداً مانع گردید از اینکه کالسکه شاه برای ملاها فرستاده شود آقا سیدعلی آقا بیش از آنچه کرد دیگر نتوانست مقاومت کند از

نزد شاه بیرون آمد در منزل امیر بهادر وارد شد امیر بهادر بدفع الوقت و ملاحظه گذرانید طوری آقا را با خود حرکت داد که چهار ساعت از شب گذشته وارد شهر شدند لا بدسید خدا حافظ نموده در خانه خود وارد شد صبح خبر رسید که آقایان را نفی بلد نموده یعنی بطرف عتبات روانه نمودند فوراً آقا سید علی آقا درشکه خواسته بطرف ابن بابویه که در یک فرسخی طهران واقع است حرکت نمود آنجا که رسید آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را ملاقات نمود مذاکرات باشاه را نقل نمود و فرمود با اینکه شما بمن قول دادید که از مسجد خارج نشوید تا من مراجعت کنم چرا خلاف قول کردید آقای بهبهانی فرمود ما را مجبور کردند به اخراج و اگر خارج نشده بودیم منجر باتلاف نفوس میگردید آقا سید علی آقا مذکور داشت من شاه را تا یکدرجه ساکت کردم صلاح در این است که در همین مکان توقف فرمائید تا کالسکه سلطنتی آورده شما را ببرم حضور آقای بهبهانی فرمود دیگر کار گذشته است جز رفتن بعتبات دیگر علاجی نیست اگر چه میدانم در بین راه خطراتی هست و شاید ما را متفرق یا معدوم نمایند ولی چاره نیست بعلاوه عهد و پیمان کردیم لا اقل تا قم برویم و اگر ممانعت نکردند که برویم بعتبات والا آنجا را که مقتدرمان باشد. این است مختصری از زحمات جناب آقا سید علی آقا مجتهد یزدی.

روز یکشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری طرف صبح احدی وارد و خارج از مسجد نمیشد طرف عصر نصر السلطنه و مدیر توپخانه سیف الدین میرزا آمدند و مذکور داشتند که حکم بقی قطعی از شاه صادر شده است که شما آقایان را بهر شکلی که باشد از مسجد جامع خارج کنیم آقای بهبهانی فرمود اگر چنین است پس بگوئید فراش و سرباز بیایند و ما را بقهر و جبر از خانه خدا بیرون برند نصر السلطنه قبول نموده و عازم گردید که حکم دهد آقایان را بجبر متفرق نمایند آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت اگر ما را باینحالت که ذکر شد بیرون ببرند مردم ساکت نخواهند نشست دست در میآوردند آنوقت جنگ و نزاع میشود دشمن هم در بین میافتد و کار خود را میکند دولت و ملت متهم و خون ما بهدر خواهد رفت آقایان ملتفت شدند که این رأی باصوایی است آقای طباطبائی فرمود اگر ما بخانه‌های خود برگردیم باز در خانه‌های ما همین اجماع و ازدحام میباشد چاره جز این نیست که یا عداالتخانه برپا شود و یا دستخط امنیت برای ما گرفته شود تا ما برویم بعتبات و ازمسئولیت و تکلیف خارج شویم. نصر السلطنه گفت واقعاً میروید به عتبات و یا مزاح میفرمائید آقایان گفتند البته میرویم و نهایت میل را بر رفتن داریم باری نتیجه این مذاکرات این شد که یک ساعت بغروب مانده صدور دستخط امنیت تلفون شد و بتوسط مدیر توپخانه آورده شد تا نیم ساعت از شب دوشنبه بیست و سوم جمادی الاولی آقایان در مسجد جامع بودند بعد از نماز مغرب از مسجد بیرون آمده بخانه‌های خود رفتند آقای طباطبائی بخانه خود نرفت و رفت بخانه آقای بهبهانی جمعی دیگر از سادات و آقایان نیز با ایشان بودند لیکن سایرین هر یک بخانه‌های خودشان رفتند صبح علی الطلوع بطرف حضرت عبدالعظیم رهسپار شدند و در ابن بابویه که نزدیک زاویه مقدسه است وارد شدند از اتفاقات آنکه در شب دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی که مطابق است با ۲۰ سرطان از اول شب تا صبح در طهران باران سختی باریده رعد و برق میجهید بجدی که در زمستان و بهار چنین

بارانی در طهران دیده نشده بود و حضرات تركها چنین گمان میکردند که این رعد و برق بواسطه بی احترامی بعلما است .

امروز حاج میرزا نصرالله بهشتی ملقب بملك المتكلمين که از واعظین بزرگ و ناطقین سترک است با آقایان ملحق شد و سعی اودر پیداری مردم برای صدماتی است که از ملامهای اصفهان دیده است ولیکن در رسانیدن سالارالدوله را بتخت سلطنت از طریق تغییر ولایت عهد و یا طریق بر انداختن عین الدوله بی اندازه سعی است و اگر این قصد در او نبود هر آینه از اولین اشخاصی بود که در پیداری مردم سعی نمود باری ملك المتكلمين با آقا میرزا سید علی شیرازی در شمیران در قریه سعدآباد باغ میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی مهمان و ثوق الدوله بودند که خبر بآنها رسید بحکم عین الدوله دویسر ملك المتكلمين را گرفتار کرده و بردند بنظمیه که از آنها استنطاق نمایند مکان ملك را ، ملك از شنیدن این خبر خائف شده و ثوق الدوله هم بملاحظه برادرش دبیر حضور که منشی عین الدوله بود و هم بملاحظه پدرش معتمد السلطنه ترسید بعدیکه آقا میرزا سید علی متقبل شد که ملك را ببرد جائی پنهان کند و چون چشم ملك آب آورده بود و نوری نداشت فلذا او را در درشکه نشاند و رفتند در دربند که در دوفرسخی طهران است اطلاقی از مشهدی ابوطالب دربندی کرایه کرده در آنجا مخفی شدند صبح روز دیگر آقا میرزا سید علی رفت منزل و ثوق الدوله برای استعلام خبر که شنید واقعه مسجد جامع و اجتماع آقایانرا در آنجا فلذا نصره السلطانرا که ازدوستان ملك و از اشخاص با حرارت و از کسانی است که در پیداری مردم بی نهایت سعی است ملاقات نمود قرار بر این شد که اول شب درشکه بیاورد در دربند و ملك را با خود ببرد بشهر و برساند به آقایان علیهذا نصره السلطان در اول شب خود را رسانید بدربند و ملك المتكلمين را با خود در درشکه نشاند و آورد در مسجد جامع و دست او را گذارد در دست آقای طباطبائی ملك المتكلمين از امروز شروع بترقی نمود چه تا به امروز بواسطه لوٹ اتهام گاهی او را بابی و گاهی او را لامذهب میخواندند و پیوسته در فشار آقای نجفی (۱) بود حتی آنکه از خانه و زندگی خود دست برداشت و خود را بست بسالارالدوله پسر مظفرالدین شاه باز راحت و آسوده نبود در واقعه مهاجرت صغری و زمان بعد با آقایان فی الجمله مرآده داشت و مورد سوء ظن عین الدوله واقع گردید ولی از آمدنش بمسجد جامع و شروع بمقاصد وطنیه علناً رو بمدارج عالیه آورد و در زمرة ناطقین بزرگ محسوب گردید یعنی از امروز با آقا سید جمال الدین همدوش و هم مسلك گردیدند . و ثوق الدوله از اینکه مهمانان عزیز خود را بجرم وطن دوستی از منزلش عذرخواست قدری در نزد عقلاء مذموم شد ولیکن زحمات سابقه و لاحق و ثوق الدوله این گناه را شست و بمفاد (الحسنات ینهین السيئات) نگارنده هم باعمال نیکش نگرانست نه بکارهای زشت . و اما نصره السلطان را تا کنون که زمان طبع این جلد سوم است به نیکی ستایش میکنم چه این مرد با حرارت را از زمان ناصرالدین شاه الی کنون بیک حال و بیک مقصد شناخته حتی آنکه در معاونت حکومت کرمان در پیداری مردم و ترقی وطن سعی و جاهد بود خدایش اجر عنایت فرماید .

(۱) آقای نجفی از علمای اصفهان است .

روزدوشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۴- آقایان بهبهانی و طباطبائی و جمعی دیگر نقل مکان کردند
 بابن بابویه که در نزدیکی زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) واقع است .



سالارالدوله

بازارها بعضی بسته و بعضی مفتوح است مردم سرگردان و حیران بدون تکلیف طلاب و تجار
 در حال خوف و ترس احدی جرئت نمیکند در کوچه و بازار راه برود نگارنده خواست برود بابن بابویه
 جرئت نکرد که از خانه خود خارج شود کوچه و بازار مملو بود از سر بازو توپچی که گویا مأمور بودند بکشتن
 اهل علم و سادات اگر در کوچه و بازار بکنفر آخوند رسید دیده میشد طوری باو نگاه میکنند کآته
 قاتل پدر و برادر خود را می بینند .

(عصر امروز شروع بواقعه تحصن بسفارت انگلیس شد که بعد از این خواهد آمد)
 امروز عین الدوله در حضور جمعی از رجال دولت گفت شب گذشته باران آمد و کتافتهای شهر را بردوشهر ریاک نمود . باری آقایانیکه در امروز مهاجرت کردند از اینقرار است .
 آقای بهبهانی . آقای طباطبائی . صدرالعلماء . آقا سید جمال افجه . حاج شیخ مرتضی . آقا سید مصطفی قنات آبادی . آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی . آقا میرزا محمد صادق طباطبائی . آقا سید مهدی طباطبائی . آقا شیخ عبدالرحیم نوه صاحب فصول . آقا سید احمد طباطبائی . آقا میرزا محسن . آقا شیخ محمد رضا استرآبادی . آقا سید علاءالدین اعتماد الاسلام . آقا شیخ محمد رضا کاشی . پسرهای آقای طباطبائی . پسرهای آقای بهبهانی . طلاب و سادات متجاوز از دویست نفر .

آقایانیکه بعد ملحق شدند

حاج شیخ فضل الله . حاج علی اکبر . آقا سید اسدالله طباطبائی . آقا میرزا سید حسن طباطبائی .
 طلاب و سادات تقریباً پانصد نفر . آقا میرزا سید حسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم مهاجرت نمودند .
 آقایان بهبهانی و طباطبائی و صدرالعلماء و آقا سید جمال در یک کالسکه سوار شدند سایرین سوار درشکه و کجاوه و قاطر و اسب و الاغ بودند جمعی کثیر از طلاب و غیرهم با پای پیاده از دروازه طهران خارج شدند . قریب بظهر امروز آقا سید علی آقا یزدی از برای معاودت آقایان وارد ابن بابویه شد آقایان راضی نشده گفتند در ملکتی که عدالتخانه نباشد نیمانیم در یک ساعت بغروب از ابن بابویه حرکت کردند در جنب بقعه صادقیه قدری توقف و مکث نمودند حضرات خدام و اهالی حضرت عبدالعظیم خدمت آقایان رسیده تکلیف ورود بزائوه مقدسه را نمودند و گفتند ما تا جان داریم دریاری آقایان کوشش میکنیم لیکن آقایان قبول نکردند و بملاحظاتی از یکساعت زیارت کردن هم رأیشان منصرف و منحرف گردید جناب آقا شیخ محمد رضای استرآبادی که چند سال در عتبات عالیات مشغول تحصیل و عبادت بود و از زهاد و عباده و در منبر نطقی گویا داشت این ایام از عتبات مراجعت نموده در زائوه مقدسه وارد جمعی از مؤمنین از ایشان استقبال نموده امروز باید وارد این پایتخت شود این اتفاق افتاد فلذا جنابش از ورود بطهران منصرف شد و با آقایان حرکت نمود نگارنده را دل بحالت این آقا سوخت چه بانهایت سختی از عتبات تا دروازه طهران آمده است حالا با عدم استطاعت باز معاودت بعتبات مینماید .

امروز صبح مکتوب آقای بهبهانی که محرمانه بسفارتخانه دولت انگلیس مرقوم داشته به (مستر کرندف) رسید و این مکتوب دوم بود که آقای بهبهانی از راه التجاه بآن سفارتخانه نوشته بود مضمون مکتوب اول را نگارنده ندانست ولی مضمون مکتوب دوم از این قرار است که : ما علماء و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود لهذا حرکت با ما کن مقدسه را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در دفع ظلم و تمدی همراهی خود را از ما دریغ ندارد . چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود (مستر کرندف) شارژ دافر همین قدر جواب داد که نسبت بیازماندگان و آنانکه التجاه آورند همراهی خواهد شد این بود که آقای بهبهانی در ابن بابویه ببعض از تجار فرمود که اجزاء سفارتخانه بمن وعده همراهی

داده‌اند هر گاه پس از من متعرض شما شدند بآنها متوسل شده و بآن مکان متحصن و ملتجی شوید اگرچه وزیر مختار در طهران نیست ولیکن شاردژدافروسایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند نمود.

روز سه‌شنبه ۲۴ جمادی الاولی که مطابق بود با هفدهم ژولیه ۱۹۰۶ میلادی آقایان مهاجرین که در بقیعہ صادقہ متصل بزایوہ مقدسہ حضرت عبدالعظیم (ع) جمع شده حرکت کردند بسمت کهریزک در یک ساعت از شب گذشته وارد کهریزک شدند آنهاییکه بعد از این روز با آقایان ملحق شدند در آنروز و روز بعد حرکت کردند بستگان و نوکرهای آقایان که تهیه و تدارک سفر را دیده با اسباب و لوازم سفر در کهریزک ملحق شدند. از طرف دولت متوالیاً برای آقایان پیغام میرسید نصر السلطنه و مدیر توپخانه و سالار فیروز کوهی آمدند و گفتند و شنیدند و رفتند. بازار و کاکین و سراها امروز باز است احدی از کسبه در خیال همراهی از مهاجرین نیست اگر هم کسی مهاجرت کند نه برای همراهی و معاونت از آقایان بلکه از ترس مال و جان خودشان میباشد و اگر فشار دیوانیان و حرکات شنیعه و اعمال قبیحہ آنان نباشد احدی از کسبه و تجار با آقایان مهاجرت نمیکرد عجلالتیک حالت خوف و ترس مردم را فرا گرفته است نه مأمنی که بآنجا پناه برند و نه ملجائی که بآن متوسل شوند سابقاً اگر ظلمی بمردم میشد پناه بخانه‌های آقایان میبردند ولی دیگر جائی را ندارند که بآنجا پناه ببرند اکثر علماء مهاجرت نموده‌اند حاج شیخ فضل الله هم در خیال حرکت است مردم در منزل حاج شیخ فضل الله زیاد مراوده و آمد و شد میکنند بعضی ایشان را مانع میشوند از همراهی با عین الدوله گروهی او را تحریم و ترغیب میکنند بر دوستی عین الدوله.

شب چهارشنبه بیست و پنجم هفت ساعت از شب گذشته مدیر توپخانه سیف‌الدین میرزا در کهریزک خدمت آقایان رسیده گفتگوئی محرمانه کرد و رفت ولی مسموع شد که با آقایان گفته است مستدعیات شما را شاه قبول میکند جز عزل عین الدوله و افتتاح عدالتخانه که اجابت این دوازده محال است و نیز گفته است که اگر از قم حرکت کنید در مخاطره میباشد.

آقایان در کهریزک ملتفت شدند که برای مخارج این سفریول بسیاری لازم است لذا در مقام توجه و نظربه اندوخته خود برآمده آقای طباطبائی چهارقران پول در جیب داشت آقای بهبهانی صد و پنجاه تومان پول نقد همراه داشت و این پول کفایت تا قم را نداشت لذا آقا زاده‌ها را فرستادند بشهر برای تحصیل پول و هر کدامی تهیه وجوه نموده آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی که برای تحصیل پول آمده بود بشهر ابتداءً از بانک روس خواست پول قرض کند اجزاء بانک مطالبه گرو کردند باینکه سابق بر این ملاها اگر پولی از بانک میگرفتند بدون گرو میدادند از باب جمشید هم ترس عین الدوله را بهانه کرد حتی آنکه گفت اگر پولی هم بدهید که حواله و برات بدهم قبول نخواهم کرد آقا زاده متحیر ماند که چه کند تا آنکه معین حضور ملتفت شد که اگر پول نرسد شاید آقای طباطبائی از مهاجرت منصرف شود فلذا آقا زاده را ملاقات نمود و گفت من تازه ملک خود را فروخته‌ام سی هزار تومان حاضر است هر قدر میخواهید بدهم از هر جا هم که بول لازم شد حواله کنید من میپردازم و اگر یکی از تجار هم میخواهید بدهم و برات میگیرم آقا زاده دو هزار تومان اسکناس گرفت و مانند حرز دعا بر بازوی خویش

بست و دوستان را وداع گفته دستور العمل داد و گرفت و حرکت کرد در حسن آباد که شش فرسخی طهرانست ملحق با آقایان شد چون معین حضور از اجزاء انجمن مخفی بود نگارنده از او پرسید قدر پول را جواب داد چهار هزار تومان دادم دو هزار تومان را پس دادند و اگر هم حواله ایشان از بین برده رسیده بود تا سی هزار تومان میدادم باری از جاهای دیگر هم پول با آقایان رسید و از جهت پول بهیچوجه نگرانی نبود مراجعت آقا شیخ محمد رضا مجتهد استرآبادی از حضرت عبدالعظیم بعثت و حرکت کردن با آقایان خیلی باعث قوت مهاجرین شد آقا میرزا سید حسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم که حرکت کردند مهاجرین را قوتی فوق العاده داد. آقا سید ریحان الله هم نقل بفیروز آباد که از آنجا برود بمشهد مقدس. حاجی شیخ فضل الله هم در صدد تهیه حرکت و مهاجرت است این مهاجرت را مهاجرت کبری گویند و مهاجرت اولیه را که بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده شده بودند مهاجرت صغری گفته اند چه در این مهاجرت هم مقصود اعظم است از اول و هم عده مهاجرین بیشتر و هم زحمات و صعوبات وارده بر آنان زیادتر بود.

روز چهارشنبه ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - حاجی شیخ فضل الله در تهیه حرکت است نصر السلطنه بر او وارد و چند ساعتی با هم خلوت نمودند بعضی گفته اند مشارالیه بر حسب میل عین الدوله تا قم خواهد رفت چه اگر توانست آقایان را منصرف مینماید از رفتن بعثت و آنها را معاودت خواهد داد و این خدمتی است که بصدر اعظم کرده است و اگر نتوانست آنان را عودت دهد همان مراجعت خودش اهمیتی خواهد داشت و شاه را از خیالات بزرگ خواهد انداخت بعضی را عقیده آنستکه واقعاً در خیال مهاجرت است چه در مهاجرت اولیه که تغلف و رزید خیلی متضرر گردید علاوه بر این حاجی شیخ فضل الله اگر چند ماهی در عثبات توقف کند شخص اول علماء اسلام خواهد گردید چه هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست. حاجی شیخ عبدالنبی هم رفته است به عوین که در دوفرسخی طهران واقع است. آقا میرزا مصطفی آشتیانی هم مادرش مریض است و خیالاتش را کسی نمیداند. از طایفه طباطبائی جزیک پسرش آقا عبدال مهدی که ماند برای سرپرستی خانواده و اینکه بعدها بستگان را حرکت دهد دیگر همگی مهاجرت نمودند. دیگر از مهاجرین که از مهاجرت او آقایان را قوت و عین الدوله را ضعیف نمود جناب آقا سید اسد الله طباطبائی برادر آقای طباطبائی است که امروز حرکت فرمود با فرزندان خویش آقا میرزا سید حسن و میرزا سید حسین و این سید بزرگوار محل وثوق عامه و خاصه است چه از اهل ذکر و دعا است و نسخه صحیح جنه الاسماء که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است ابا عن جد بطریق اجازه در نزد این بزرگوار موجود و آثارش مشهود است از آن جمله چندی قبل شخص دیوانه را از همدان آوردند بطهران برای معالجه پس از یاس از معالجه بتوسط شریف العلماء که از خصمین جناب صدر العلماء است او را آوردند خدمت این سید بزرگوار و با اجتماع شرایط لوح جنه را باو دادند پس از چندی دیوانه عاقل و مرض او بکلی بر طرف شد از اینگونه کارها از این سید جلیل و عالم نبیل بسیار دیده شد و در اغلب ادعیه از جهة شفای امراض از اشخاص بزرگ مجاز شده و در تمام شایده و مصائب با برادر بزرگوار خود همراه بود و بهیچ اسم و رسم هم فائده از دولت و ملت نبرد و متوقع اجری نگردید و از خدمات بزرگش تقبل ریاست و مدیری مدرسه اسلام است چه اگر اهتمامات

این مدیر محترم نبود لطمه بزرگی بمدارس طهران میرسید زیرا که ورود اینگونه اشخاص صحیح و بزرگ بمعارف جبران نمیکند توهیناتی را که برای مدارس و معارف حاصل شد از دخالت اشخاص نامناسب و فاسدالعقیده زیرا که اهالی ایران عموماً دیانت و اسلامیت ابنه وطن را مقدم میدارند بر سایر چیزهای دیگر این بود که اقدام آقای طباطبائی بافتتاح و تأسیس مدرسه اسلام باعث شد که ملاها ساکت شدند و ضدیتی که در اوائل اظهار داشتند مبدل بمعاونت و مساعدت شد باری جناب آقا سید اسدالله طباطبائی مدیرحالیه مدرسه اسلام ۱۲ سال از آقای طباطبائی کوچکتر است و محل وثوق و اعتماد خواص و عوام نسب شریفش ابا و اما در حالات آقای طباطبائی سابقاً ذکر شد از مهاجرت این سید جلیل تزلزل در هواخواهان عینالدوله حاصل گردید .

نگارنده تیمناً و تبرکاً چند سطر از این صحایف را برای ترسیم تصویر ایشان میگذارم که خواننده تاریخ بداند چگونه اشخاص بزرگ مؤسس مشروطه ایران بودند و چطور از جان و مال در مقابل مطالبه عدلت و اجراء احکام اسلام خودداری نفرمودند امیدواریم که یک روزی نتیجه اقدامات این اشخاص بیفرض را بعشم خود ببینیم و اگر هم مقدر نشده باشد که بمقصد خود برسیم لااقل اولاد و اخلاف ما ثمرات این شجره را دست آورند و لعن و نفرین کنند بمانمین و خائنین باین آب و خاک و بدانند که بزرگان دین پیشوایان مذهب مقدسه اسلام در هیچ امری کوتاهی نکردند و مفاد این شعر را مثال کرده . اولئك آباءى فجئنى بمنلهم اذا جمعنا یا جریر المعامع .

بر گردیم برشته تاریخ خود :

پس از بیرون رفتن آقایان ازدروازه طهران عینالدوله هم بنای بدرفتاری و سلوک را گذارده از یکطرف در مقام انتقام برآمد مسئله را بعدی تعمیم داد که از انتقام آن طرف افتاد یعنی اقدام بکارهایی نمود که از صدر اعظم و شخص اول یک مملکتی بعید بود از آنجمله واقعه زن حاج محمدحسن برادر حاجی محمدتقی بنکدار بود که در واقعه سفارت اشاره بآن خواهد شد از یکطرف در مقام گرفتاری بعضی تجار برآمد که نیز در واقعه سفارت خواهد آمد از یکطرف شخص سلطانی که تیر بسید عبدالحمید زده بود او را ترقی منصبی و درجه بالاتر داد و اضافه مواجب که خدمت کرده است سربازهاییکه تیر انداخته و در واقعه مسجد جامع شلیک کرده بودند هر کدام را در خور لیاقت انعام داد میرزا احمدخان آشتیانی قاتل حاجی سید حسین را که از طایفه قائم مقامی است باز دیاد مواجب و درجه سرتیپی مفتخر داشت برای آنکه مرحوم آقا سید حسین را در مسجد جامع بقتل رسانیده بود دیگر آنکه پس از رفتن آقایان عینالدوله در مجلس گفت دیشب باران بارید و کثافات شهر را زایل نمود این عبارت موجب تزلزل مردم گردید چه مردم هر گز راضی نخواهند شد بصدر اعظمی که معتقد بعلماء نباشد بجملاً هر روز بلکه هر ساعتی آثاری ظاهر میشود از دیوانیان که موجب قوت آقایان میگردد اگر چه احدی در مقام همراهی آقایان نمی باشد هر کس هم از تجار و کسبه که با آقایان هجرت نمود از ترس جان و مال خودش بود که بعد از آقایان عینالدوله در مقام گرفتاری آنان خواهد برآمد .

روز پنجشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۲۴ اول آفتاب حاجی شیخ فضل الله مجتهد باجمیت بسیاری

مهاجرت نمود که در حسن آباد ملحق با آقایان گردید در این سه روز هم که در شهر ماند متصل و متوالیاً با آقایان مکاتبه و مراسله داشت حاجی علی اکبر بر جردی را رسول نمود نزد آقایان و سوگند یاد نمود که بشما خواهیم رسید هر جا که بروید من هم می‌آیم و نیز چندین مرتبه نصر السلطنه او را ملاقات نمود و آنچه کرد که او از قصد خود بر گردد قبول ننمود تا آنکه امروز صبح علی الطلوع از دروازه طهران خارج شد نگارنده را با واقع امر کاری نیست و قصد شیخ را نمیدانم ولیکن علی الظاهر حرکت حاج شیخ فضل الله خیلی امر آقایان را قوت داد چه مراتب علمیه او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت با طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود عین الدوله از حرکت حاج شیخ فضل الله بی اندازه ضعیف شد و پس از اینکه شنید حاج شیخ فضل الله مهاجرت نمود گفت هزار نفر از ملاها رفتند اما بیست کرور اهالی ایران از دست آنها خلاص و راحت شدند و هم امروز تلگراف نمود بیلدان و ایالات ایران و حکام را دستور العمل داد که هر کس خواست برود بعثت مانع نشوند و بگذارند برود و نیز امروز پانصد نفر سوار بریاست سردار فیروز کوهی مأمور شدند که با آقایان حرکت کنند علی الظاهر میگفتند چون امنیت داده ایم با آقایان پس باید محافظت نمود آنها را تا از خاک ایران خارج شوند و این سوارها برای امنیت طرق و شوارع و حفظ آقایان حرکت کرده اند ولیکن چند کاری گند و زنجیر و اسبابهای شکنجه و غیره با آنها بود و علی المذکور سردار فیروز کوهی مأمور بود که از قم آقایان را متفرق نماید بعضی را بطرف کلات و بعضی را بطرف اردبیل و بعضی را بطرف کرمان نفی کند و نیز امیر بهادر جنگ گفته بود که اگر شاه اذن بدهد من ملاها را قبل از ورود بقم علاج میکنم .

آقا میرزا مصطفی آشتیانی با عنوان مرض مادرش حرکت کرد ولی از دم دروازه حضرت عبدالعظیم سوارهای دولتی او را برگردانیدند بردند نیاوران حضور شاه و امروز آمد بشهر که انشاء الله تفصیل این واقعه را بعد از این اشاره خواهیم کرد .

شب پنجشنبه ۲۶ جمادی الاولی سه ساعت از شب گذشته آقایان از کهریزک حرکت نمودند و در ساعت هفت از شب گذشته وارد حسن آباد شده و تا صبح آنجا خوابیده رفع خستگی نمودند روز را هم بملاحظه پیاده ها آنجا ماندند در یک ساعت بغروب از حسن آباد حرکت دو ساعت و نیم از شب گذشته وارد قلعه محمد علیخان شدند و در آنجا آب بقدر کفایت آنها نبود بصدمات و زحمات بسیار تهیه آبی دیده شام مختصری صرف نموده نزدیک بطلوع فجر از آنجا حرکت نموده در اول طلوع آفتاب وارد علی آباد شدند .

عین الدوله علاوه بر آن پانصد سوار دو بیست نفر سوار و فراق فرستاده که اگر در بین راه کسی در مقام حمایت آقایان بر آید او را هدف گلوله سازند در شهر هم احدی جرئت نمیکند اسم آقایان را ببرد بخوبی . شخص بنائی در کوچه طهران گفته بود با ادعای مسلمانی این گونه سلوک با سادات و ذریه فاطمه محل حیرت و تعجب است سادات و علماء برای آسودگی مادر میان بیابان تشنه و گرسنه و برهنه و پای پیاده در رنج و تعب میباشند ما باید ساکت باشیم مجلاً این شخص بتا در شب پنجشنبه در حالتی که در پهلوی زنش خوابیده بود با گلوله تفنگک مقتول گردید یعنی گلوله برانش خورده بعد از دو روز مرحوم شد

حالا عمداً او را کشتند و یا اتفاقاً کلولهٔ تفنگ بیایش خورد خدا دانا است نه قاتل معلوم شد و نه قصد این قدر معلوم است که جز شبگرد و نظامی احدی در شب با حربه و سلاح نمیگردد پس معلوم است که قاتل از دیوانیان بوده و آن بنا از دوستان و حامیان مهاجرین بوده است .

و نیز در این روز یک نفر سید در خیابان شمس العماره با امرامیر بهادر دستگیر و بطرف محبس دولتی او را بردند دیگر تفصیر او چه بوده و با او چه کردند معلوم نشد .

امروز واقعه سفارتخانه انگلیس مسموع گردید و مشهور شد که عده از تجار آنجا متحصن شدند و جمعی از طلاب مدرسه صدر و دارالشفاء را از طرف تجار بردند بسفارتخانه و هر کدامی را یک تومان پول دادند که شب را آنجا بمانند که در واقعه فردا خواهد آمد .

روز جمعه ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - امروز بعضی از اوراق قرآن دیده شد که کلولهٔ تفنگ آنها را سوراخ و خراب کرده بود میگفتند از شصت پاره هائیکه در واقعه مسجد جامع هدف کلوله واقعه شده بودند این اوراق و مجلدات محترمه هیجان غریبی در مردم احدث کرده . امروز طرف صبح نگارنده رفت بسفارتخانه انگلیس متجاوز از پانصد نفر جمعیت در آنجا دیده با اینکه طرف عصر محل اجتماع و مذاکره است علت تحصن و پناه بردن اهالی از این قرار است .

واقعه تحصن ملت بسفارتخانه انگلیس

در ایران معمول و مرسوم است که هنگامیکه یک یا جماعتی در فشار حاکم یا پادشاه واقع شوند پناه بخانه یکی از بزرگان میبرند و بآن مکان مقدس پناهیده میشوند خواه آن متحصن ظالم باشد خواه مظلوم مثلاً شاه یا مأمورین دولت کسی را بخواهند مأخوذ دارند اگر قبلاً با او اطلاع بدهند بجائی متحصن میشود تا امر او اصلاح بشود و اگر کسی هم مال دیوان را بخورد و یاورشکسته و مفلس شود پس از تهیهٔ خود بجائی متحصن میشود اما محل تحصن راجائی قرار میدهند که محل ملاحظهٔ شاه و حاکم باشد مثلاً اما مزاده معتبری اگر باشد بآنجا پناه میبرند و میکوبند فلان در بست رفته است و اگر اما مزاده نباشد بخانه یکی از علماء بزرگ آن شهر پناه میبرد و او را واسطهٔ در اصلاح قرار میدهد مثلاً در مشهد مقدس از چوب بست محل امن و تحصن است . در شیراز اطراف اما مزاده شاه چراغ محل بست است در کرمان خانهٔ علماء و اطراف خانهٔ هر عالمی محترم محل بست است . در طهران مقصرین و یا غارمین از حکومت بزایهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده میشوند و در آنجا میمانند تا رفع ظلم از آنها کنند بعضی از اوقات در زیر توپ مروارید مینشینند و این توپ بزرگی است که موسوم بتوپ مروارید است و در نزدیکی درب ارك که زیر نقاره خانه است آنرا گذارده اند پناهندگان باین مکان زودتر امر آنها اصلاح میشود چه هر که باین مکان پناه آورد شاه و صدراعظم زودتر بر حال عارض مطلع میشوند در این اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و زمان مظفرالدین شاه امر بست نشستن تعمیم پیدا کرده است باین معنی سرطوبلهٔ شاهی و طولیله های شاهزادگان هم محل امنی شده است چه هر کس بسرطوبله پناه ببرد مهترها و جلودارها و امیر آخورها از او همراهی میکنند و اتفاقاً کار عارض هم اصلاح میشود در واقع

ناصرالدین شاه ملتفت شده بود که گفته بود باید وسایط را تعمیم داد که مظلومین از خدامصرف نشوند چه درامکنه مقدسه شاید يك نفر متوجه بخدا گردد آنوقت خانواده ظالم تباه و هلاک میشوند باینجهت امکنه غیرمقدسه را نیز ضمیمه امکنه مقدسه نمودند تا بکلی مردم را نظر بواسطه باشد و ظالم راحت و آسوده بخوابد این شد که هر کس عارض یا ورشکسته و یا مظلوم واقع میشد و یا مستحق سیاستی میگردد پناه میبرد به توپ مروارید و یا سرطوبله شاهی و یا منزل یکی از خانهای درباری و یا خواجه های سلطانی و خورده خورده و کم کم امکنه بست بسیار و فراوان میشد و گاه گاهی هم

بملاحظه شأن عارض و یا بزرگی مطلب پناهنده بیکی از

سفارتخانه ها می شدند مثلاً در (۱۸۴۸) میلادی تقریباً

هفتادسال قبل اعیان و بزرگان مملکت ایران از ظلم حاجی

میرزا آقاسی وزیر محمد شاه و صدر اعظم ایران بجان

آمده بسفارت روس وانگلیس ملتجی شدند و در آنجا بست

نشسته عزل او را از شاه خواستگار بودند و در هیجده و

بیست سال قبل ناظم العلماء ملایری که از علماء و بزرگان

و شرفاء ملایر بود با چند نفر از اهالی ملایر بسفارتخانه

روس ملتجی شدند از ظلم و ستم سیف الدوله برادر عین الدوله

که در آنوقت حاکم ملایر بود حتی آنکه آقا میرزا



ابوالحسن میرزا شیخ رئیس

سید محمد طباطبائی که تازه از عقبات مراجعت فرموده بود فرستاد ناظم العلماء را آوردند و فرمود با بودن

علماء در طهران مناسب نیست شما پناه بسفارتخانه روس ببرید من خودم کارت را اصلاح مینمایم

ناظم العلماء باز جرئت نکرد خارج شود تا اطمینان تام باو داده شد و همچنین در ماه گذشته حاج

شیخ رئیس که از علماء و شاهزادگان است با اتهام حریت طلبی طرف سوء ظن دولت واقع شد بمحض

آنکه دانست که عین الدوله در خیال گرفتاری او است پناه بسفارتخانه عثمانی برد و از آنجا خارج نشد

تا آنکه بتوسط سفارت تأمین نامه ازدولت برای او گرفته و در دفتر سفارت ضبط نمودند .

خلاصه از مکاتبات آقای بهبهانی بسفارت انگلیس و اینکه صریح بیعض تجار فرموده بود اگر

عین الدوله بشما سخت گرفت ملتجی بسفارت انگلیس شوید تجار باین خیال بودند تا آنکه در شب

دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی که روزش آقایان از شهر خارج شدند چند نفر فرارش و غلام کشیکخانه میروند

دربخانه حاجی حسن برادر حاجی محمد تقی که در مهاجرت صفری و کیل خرج آقایان بودند و خدمات

بزرگ با آقایان کرده بودند خلاصه میگویند پیغامی از حاجی داریم که باید بخانه بگوئیم زن حاجی

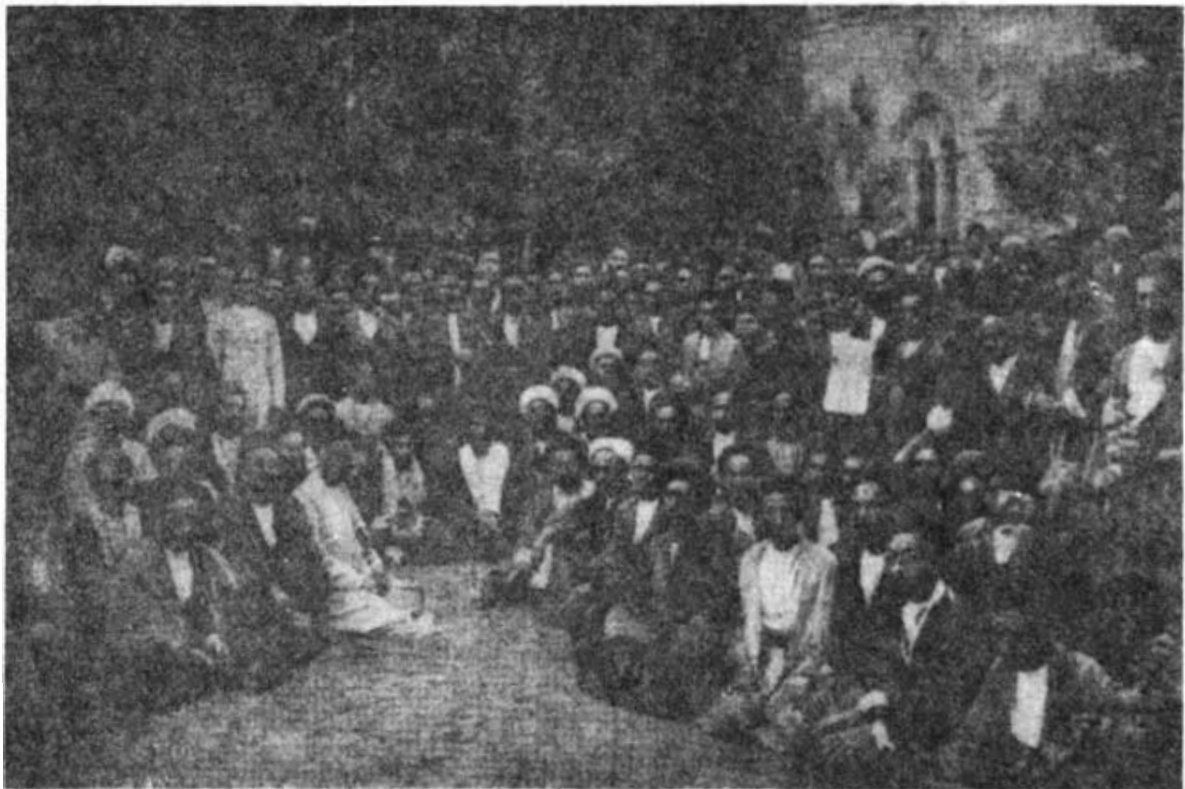
حسن آمد پشت دربخانه فوراً او را گرفته با درشکه خانم را میبرند بطرف منزل عین الدوله و باو

میگویند مأموریم شوهرت را بگیریم ولی با تو محترمانه سلوک خواهد شد چه شاهزاده عین الدوله

تعریف و توصیف حسن تو را شنیده و تعلق خاطری بتو بهم رسانیده زن بیچاره خواهی نخواهی ساکت

شد نگارنده ندانست مقصود عین الدوله از بردن این زن چه بود و چه انتقامی را در نظر داشت بلی

شوهر این زن حاجی حسن در واقعه تحصن بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم و کیل خرج آقایان بوده یا برادرش حاج محمدتقی دامن همت و مردانگی را بکمر زده مخارج مهاجرین را میداد مجملاً زن را در عوض شوهر گرفتند و بردند و چند روز بعد از این واقعه حاج حسن آن زن را طلاق داده و صداقتش را بتمامه داده بعضی را عقیده این بود که این زن دائمی حاجی حسن نبود بلکه صیغه او بوده بعضی را عقیده این بود که نه زن دائمی بود و نه انقطاعی بلکه مترس حاجی ولی اقرار حاج حسن حضور آقای طباطبائی باینکه او را طلاق داده ام و دیگر بهلوی او نرفتم دلیل است بر اینکه زن دائمی او بوده و اگر



عده‌ای از متحصنین در سفارت انگلیس

این اقرار نبود نگارنده این واقعه را تکذیب مینمود چه از شاهزاده عین الدوله این طور شنایح و فضایح دیده نشده و احدی ندید این شاهزاده بناموس کسی دست اندازی نماید خلاصه این شایعه مردم را بی اندازه خائف نمود روز دوشنبه ۲۳ در خانه آقا محمد دلال بانک روسی مجلس جشنی منعقد گردید که آقا محمد ربیبه معز السلطان را عقد کرده و جمعی از تجار و صرافها را مهمان کرده بود که در این اثناء حاج محمدتقی و حاج حسن برادرش وارد شدند و مذکور داشتند خیالات عین الدوله را در باره خودشان و دیگران. حضرات تجار فوراً این دو برادر را بردند باطایقی دیگر که کسی آنها را نبیند و کسی را فرستادند به ابن بابویه نزد آقایان که تکلیف ما چیست پس از چند ساعتی فرستاده مراجعت نمود و از طرف آقای بهبهانی بیغام آورد که من استخاره کرده ام که پناه یتیرید بسفارتخانه انگلیس خوب آمده است البته بروید در سفارتخانه انگلیس و در آنجا متحصن باشید تا امنیت برایتان بگیرند تجار با هم

مشورت نمودند که ما با سفارتخانه انگلیس راه و آشنائی نداریم آقا میرزا محمود اصفهانی که از تجار معتبر و اجزاء انجمن مخفی بود گفت آقا سید علاءالدین سید نصرالدینی بامن همسایه و دوست است با اجزاء سفارت مراد دارد من او را ملاقات مینمایم و از او تکلیف میخوام بالاخره قرار بر این گذاردند که شب را در خانه آقا میرزا محمود حاضر شوند فلذا شبانه را حاضر شدند در محل مذکور و از آنجا میروند بخانه سید علاءالدین پس از عرض حال سید علاءالدین گفت کار بست بسی صعب و دشوار است ولی من يك اندازه کار را بجائی میرسانم تجار میگویند ما سیصد تومان بشما میدهیم که ما را ببرید در سفارتخانه انگلیس و همراهی کنید که از ما پذیرائی کنند پس از مذاکرات بسیار شصت تومان نقد و بقیه را قبض دادند آقا سید علاءالدین کاغذی نوشت یکی از اجزاء سفارتخانه پسرش را حامل آن قرار داد میرزا حاجی آقا تاجر با آقا زاده رفتند بقلهک که محل بیلاق سفارتخانه است و در دو فرسخی طهران واقع و از حیث آب و هوا بهترین امکانه شمیرانات است اجزاء سفارتخانه در اول امتناع و بالاخره جواب دادند که پذیرائی از تجار میشود لیکن بشرائطی که از آنجمله است عدم جنجه و جنایت و مفلس بودن و ورشکستگی که بخواهد مال مردم را بخورد میرزا حاجی آقا گفت هیچ تقصیری ندارند جز آنکه از آقایان همراهی کرده اند و بر حسب اشاره آقای بهبهانی از ترس جان پناه می آورند بسفارتخانه اجزاء میگویند بیایند بقلهک که مکان بیلاقی است میرزا حاجی آقا گفت جرئت ندارند از شهر خارج شوند و در سفارتخانه شهر متحصن میشوند خلاصه قول از آنها گرفته و میآیند شهر و مؤذنه قبول را بتجاردادند فلذا شب سهشنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۴ نفر از تجار معتبر از قراذیل بسفارتخانه انگلیس پناهنده میشوند و اسامی آنها از این قرار است :

آقا میرزا محمود تاجر اصفهانی - حاجی محمد تقی - حاج محمد حسن - حاج محمد ابراهیم - ملاحسن وارث - حاج علی ماهوت فروش - میرزا حاج آقا حریر فروش - آقا محمد تقی صراف - حاج سید آقا صراف پس از آمدن این نفر بسفارتخانه دو نفر سوار هندی و چند نفر قزاق از طرف ژادفر آمدند شهر برای محافظت متحصنین سفارتخانه .

از طرف شازدافر پیغام رفت برای میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه که جمعی از تجار عازم شده اند پناه آورند بسفارتخانه جلو گیری کنید وزیر امور خارجه یا بمساحه و ملاحظه گذرانید و یا عمداً در مقام خرابی کار عین الدوله بر آمده چه مشیرالدوله وزیر امور خارجه بی میل نبود که عین الدوله از کار بیفتد بلکه انقلاب سلطنت و تزلزل دولت قاجاریه را مایل بود چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد و هم میدانست که اگر عین الدوله از کار بیفتد دیگر احدی قابل صدارت نیست و این مسند و منصب باو خواهد رسید بهر جهت مشیرالدوله وزیر امور خارجه در مقام اصلاح و جلو گیری از هجوم متحصنین بر نیامد بلکه بدولت هم اطلاعی نداد تا بکلی امر سفارتیه محکم شد و امر ظاهر و علنی گردید .

دو نفر از اجزاء سفارتخانه یکی حسینقلی خان نواب و دیگری میرزا یحیی خان منشی سفارتخانه امروز وارد شدند بسفارتخانه و بتجار گفتند حالا که شما آمده اید و متحصن شده اید بهتر اینستکه مقصود را اهمیت دهید و صرف امنیت خواستن برای خودتان را تنها عنوان نکنید بلکه معاودت آقایان را

عنوان کنید که لازمه آن امنیت خودتان است و هم چند نفری از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه کنید هر چه عده زیادترو هر قدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است این شد که تجار در این دو سه روز جمعی از طلاب مدرسه صدر و دارالشفاء را با خود نموده بعضی را پول داده بعضی را بدون پول بردند سفارتخانه باین طور که آقا سید محمد تقی سمنانی را که از اجزاء آقای بهبهانی بود و برای همین گونه مطالب در شهر مانده بود با آقامیرزا محمود قمی را دیده پنجاه تومان با آقا سید محمد تقی دادند و با آقا میرزا محمود هم دستور العمل دادند این دو نفر هم آنچه ممکن بود از زحمت و صدمه متحمل شدند عده زیادی از سادات و اهل علم را وارد نمودند .

امروز ظایفه بزازها و ضرافها دکان خود را بسته و رفتند سفارتخانه حتی صراف و بزاز خیابانها و بازارچهها که ایام جمعه را نمی بستند امروز را بستند این شایعه در تمام شهر منتشر گردید مردم دسته دسته داخل میشوند طلاب مدرسه ناصریه بحالت اجتماع داخل شدند با اینکه این مدرسه دولتی بود و از طرف ظهیر الاسلام که داماد مظفرالدین شاه و متولی امور مدرسه بود ممانعت و جلوگیری شد باز طلاب اعتنا نکرده و رفتند سفارتخانه رنود هم در بین افتاده مردم را تحریص و ترغیب مینمودند چون هوا گرم بود در صحن سفارتخانه چادرهای متعدد برپا شد عده سراسر پرده امروز به ده رسیده آشپزخانه عمومی منعقد گردید مخارج جمیع را از هر جهت حاجی محمد تقی و برادرش حاج حسن برعهده گرفته ذوالریاستین کرمانی که از اعضاء انجمن مخفی بود امامت جماعت نمود بعد از نماز جماعت صندلی گذارده رفت بالای صندلی مردم را موعظه و بیدار نمود فخر الاسلام نیز ملحق شده و رفت منبر و شروع بنطق نمود .

اجزاء انجمن مخفی تازه پیدا شدند و یکدیگر را ملاقات نمودند ولیکن احدی جرئت نمیکند جز معاونت آقایان دیگر عنوانی نماید حتی فیلسوف بهبهانی در یک چادر عنوان کرد که باید ما قانونی از شاه مطالبه کنیم فوراً دورش را گرفتند و خواستند او را خارج نمایند .
در عصر امروز اعلانی باژلاتین طبع شد از چادر مخصوص که جز معدودی در آن نبود بیرون آمد یکی از آنها در پاکت گذارده شد برای شاه فرستاده شد که صورت آن از این قرار است .

عریضه ملت حضور اعلی حضرت بندگان شاهنشاه

مظفرالدین شاه خلد الله ملکه

بشرف عرض مقدس بندگان اعلی حضرت اقدس شاهنشاه جججاه اسلام پناه خلد الله مملکت و سلطانه میرساند - نظر بکلمه طیبیه رضویه تا من الائمة صلوات الله علیه که فرمودند (السلطان ظلُّ اللهِ یأوی الیه کلُّ مظلومٍ) دعا گوینان اصالة از طرف خود و وکالة از طرف برادران ایمانی عرضه میداریم که دو سال تمام است علمای اعلام قبه الاسلام دارالخلافة از دست ظلم و تعدی حکام جور بحضور مبارک ذات پاک اعلی حضرت اقدس شاهنشاه متظلم شده استدعا نمودند که بساط عدل گسترده شود و این صفت عدل که بزرگترین صفات

حضرت اقدس احدیت عزت‌شانه است و علی‌الدوام مکنون خاطر مقدس آن پادشاه رؤف و عطوف بوده چنانچه دستخط آفتاب‌نقط برطبق آن شرف صدور یافته و برتو عکسش چون آفتاب جهان تاب بهر برزن و روزن تاییده اشاعه شود خائنین دولت ابدمنت این عنوان عرض صحیح شایسته را بلباس ناشایسته بحضور مقدس وانمود داده‌اند و خاطر مبارک اعلی حضرت اقدس را رنجبه کردند علماء اعلام و سایر رعایا را که تمام ناموس و عرض پادشاه‌اند یاغی و طاغی قلم‌داده و اکابر علماء ملت را در ساحت یاک بفساد و سرکشی نسبت داده و رفته‌رفته کار را بجائی رساندند که جمعی از آل رسول و دوستان علی بن ابیطالب را بگلگوله کشتند و در مسجد که خانه یزدان و محل امن و امان عبادالله است علماء اعلام و وزراری رسول را محاصره نموده و آب و نان بر روی آنها بستند و قرآن مجید را که شفیع عرض خود نموده بودند نشانه تیر کردند و علماء اعلام و ائمه جماعت را بتهمت از شهر بیرون و از وطن آواره نمودند محض رفع شبهه کاری‌هاییکه خائنین دولت در ساحت طاهره اعلی حضرت اقدس شاهنشاه نموده‌اند عرضه میداریم که استدعای رعایا که نوامیس و عیال پادشاه‌اند آنست که مجلس معدلتی که حاوی بر اجراء احکام قانون محمدی (ص) و مشتمل است بر حفظ نفوس و اموال و اعراض و ناموس و دماء مسلمین و امنیت دوستان محمد و آل محمد (ص) اقامه شود که اجزاء آن اجراء احکام محمدی و فرمایشات پادشاه که تمام مأخوذ از قانون احمدی است دانایان بطریقه شرع احمدی و امنای پادشاه که در درستی و راستی علی بن یقطین وقت و عقلای و الامقام که تمام دولتخواه محمدی مذهب و علوی مشرب خداجو هستند باشند تا احکام نازل از ساحت قدس و مقام احدیت حضرت پروردگار و قوانین وارده در قرآن را که تمام یاره تن و فلذبه کبد رسول الله هست که خون مظلوم ایی بعد الله الحسین بجهت ابقاء آن احکام ریخته شده است اجراء بدارند تا باراده نافذه و مشیت ماضیه ذات مقدس پادشاه این قانون احمدی و زاکون محمدی (ص) که سر بود تمام قوانین است الیوم مندرس و از میان رفته است جوانی از سر گیرد و چشم اسلام و اهالی محمدیرستان روشن و این کلشن ایران کلشن در کلشن شود و مایه رشک سایدول گردد و قلب همایون که مظهر اتم تام ذوالجلال حضرت قائم آل محمد از ملال و کلال است بیرون آید باقی ایام دولت و قدرت و سلطنت مستدام باد .

سربازها که در کوچه و بازار چاته زده بودند و مردم را اذیت میکردند باردوی خارج شهر رفتند يك نفر سرباز در شهر دیده نمیشد جزعه سرباز که در خیابان علاءالدوله گذاردند برای محافظت مردم که مبادا یکی از دیوانیان بیکی از متحصنین بی احترامی کند مردم با این حال که دیده شد بطرف سفارتخانه میرفتند یا برای العاق بمتحصنین یا برای تماشا و سیاحت .

امروز در اول صبح آقایان وارد علی آباد شدند روز را بواسطه گرما و ملحق شدن پیاده‌ها در علی آباد توقف نمودند .

روز شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - امروز مهاجرین تا عصر در علی آباد که دو منزلی قم است توقف نمودند طرف عصر حرکت و چند ساعت از شب گذشته وارد کوشک نصره شدند

امروز بازارها بسته شد تجار و طلاب و بزازها و صرافها عموماً وارد بسفارتخانه شدند و با نهایت نظم و معقولیت رفتار میکنند اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوک و پذیرائی را ظاهر میسازند میتوان گفت سفارتخانه در حکم يك مدرسه شده است چه در زیر هر چادر و هر گوشه جمعی دور هم نشسته‌اند و يك نفر عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم میدهد یعنی چیزهای تازه بگوش مردم میخورد که تا کنون احدی جرئت نداشت بر زبان آورد فیلسوف بهبهانی و بعضی از اجزاء انجمن مخفی روزنامه جبل‌المتین را در دست گرفته بر مردم قرائت مینماید آقاسید رضا کاشی که از منادیان حریت است و آقاسید حسین بروجردی ملقب بمدیر الاسلام و بعضی دیگر در چادرها وارد میشوند قند و چای و غیره توزیع مینمایند گاریهای خوردنی متوالیاً داخل میشود قند و چای و نان و برنج و غیره میآورند جمیع مخارج و لوازم را حاج محمدتقی و برادرش حاج حسن میدهند اگر هم از جایی هم محرمانه پولی برسد جمع بر این دو برادر میشود وزیر مختار انگلیس هنوز وارد نشده است زازد فرسفات هم با ملت همراه است مشهور شد که زازد فرسفات است نیاوران در قصر صاحبقرانیه که حضور اعلیحضرت مشرف شود و تظلم تجار و مردم را بعرض برساند عین‌الدوله مانع شد و خودش هم از او پذیرائی نکرد و عذر آورد که شاه مریض است چنانچه عرضی دارید بتوسط وزیر امور خارجه کتباً عرض کنید این شایعات اگر چه دروغ و یا مخالف مرسوم باشد باز عوام باور کرده موجب قوت قلب آنها میگردد بر عده آنها افزوده میشود .

روزنامه ایران که روزنامه رسمی دولتی است مورخه نوزدهم جمادی الاولی امروز از تحت طبع خارج شد و قانون عدلیه را که درج کردند چند نسخه از آن را بدست بعضی داده آوردند در سفارتخانه و در بین مردم منتشر ساختند ولی هر کس دستش آمد پاره کرد چه عین‌الدوله پس از آنکه شنید تجار در سفارتخانه متحصن شده‌اند از عاقبت امر اندیشه نمود فوراً حکم داد نظامنامه برای عدلیه نوشته و فرستاد اداره روزنامه ایران و اطلاع و در بین مردم شایع ساختند که عدالتخانه صماً قریب تأسیس خواهد شد نویسنده نظامنامه گویا ممتازالدوله پسر مکرّم السلطنه است که تازه با اداره عین‌الدوله وارد شده است و اعلم از او در دستگاه عین‌الدوله کسی نیست زیرا که مشارالیه از اشخاص تحصیل کرده زبان فرانسه و ترکی عثمانی را بغوی تملمیم گرفته و مدتی هم در اسلامبول بوده قوانین عدلیه عثمانی را از زبان ترکی

ترجمه نموده و هم بحالات عین الدوله مسبوق و هم مقتضیات زمان را میداند (ممتاز الدوله در زمان مشروطیت اول مدتی رئیس مجلس بوده و امروز هم که زمان طبع و تنقید تاریخ بیداری است وزیر عدلیه است شرح حالاتش عمأقرب خواهد آمد .

نگارنده این نظامنامه را در تاریخ درج مینماید که وضع تألیفات و اندازه ترقی این زمان و مرتبه دانش اهالی دست خواننده تاریخ آید .

در شماره نهم از سال پنجاه و نهم روزنامه ایران که روزنامه دولتی است که مورخه پنجشنبه ۱۹ جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ هجری موافق ۲۱ ژوئیه ماه فرانسه این نظامنامه مندرج است و صورت آن از اینقرار است :

قانون عدلیه

بتاریخ ربیع الثانی یونتئیل ۱۳۲۴ بمدد تأییدات حضرت قادر متعال ترتیب و اساس دیوان عدالت عظمی که مظهر عدل و نصف ملوکانه است مطابق فصول و فقرات ذیل تشکیل و مرتب میشود :

فصل اول - تکالیف و حدود وزارت عدلیه

فقره اول - مطلق دعاوی و تظلماتی که در ممالک محروسه ایران طرح میشود اعم از اینکه متداعیین رعیت خارجه یا داخله یا از طبقه نظام یا از صنف تجار باشند رسیدگی و حکم قضیه بالانحصار راجع بوزارت عدلیه عظمی است .

فقره دوم - در موقع محاکمات نظامی و خارجه و تجارتی حضور امناء وزارتخانه‌های جلیله جنک و خارجه و تجارت دروزارت عدلیه شرط است .

فقره سیم - دایرة وزارت عدلیه در حکم محض مبارك شخص شخیص همایونی شاهنشاهی است اعم از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و ارباب مناصب لشکری و کشوری و سایر طبقات مردم مطلقاً هر کس را وزارت عدلیه احضار کند باید خود او یا وکیل ثابت الوکاله او دروزارت عدلیه بدون تأمل و تجافی در موقع مقرر حاضر شود .

فقره چهارم - وزارت عدلیه در احضار اشخاص مدت معینی را مهلت قرار خواهد داد که بتوانند در زمان مهلت خود را برای حضور دروزارت عدلیه حاضر کنند و اگر با رعایت این مهلت حاضر نشوند مطابق فصول جداگانه بتفاوت موضوع مطالب و دعاوی مورد مجازات خواهند بود .

فقره پنجم - احکام و مقررات وزارت عدلیه تالی حکم پادشاه و تغلف از آن بدون عفو و اغماض مستوجب مجازات است .

فقره ششم - مهر دولتی وزارت عدلیه در حکم امضاء شخص همایون و احکام این وزارتخانه مستغنی از امضاء شخص اول دولتست .

فقره هفتم - وزارت عدلیه برای هر یک از ولایات و ممالک محروسه امناء عدلیه مأمور خواهد کرد و حدود و تکالیف آنها مطابق مندرجات فصول ترتیب اداره وزارت عدلیه معلوم خواهد شد .

فقره هشتم - رؤساء عدلیه ولایات و اجزاء وزارت عدلیه بتصویب شخص وزیر عدلیه معین و در

پیشگاه دولت معرفی میشوند و وزیر عدلیه حق عزل و انفصال آنها را نخواهد داشت مگر بعد از ثبوت تقصیر و یا اجازه و امضای همایونی .

فقرة نهم - وزارت عدلیه ماهی یکبار راپورت کارهای تمام شده را بتوسط جناب اشرف اتابک اعظم تقدیم حضور همایونی خواهد کرد .

فقرة دهم - در مطلق دعاوی قدیمه که مدت آن زاید بر بیست و پنج سال است وزارت عدلیه برای مدعی جز تکلیف قسم بر مدعی علیه حقی نخواهد شناخت و این نوع دعاوی در صورتی محکوم باین حکم است که در مدت مزبور مدعی بهیچوجه طرح و عنوان دعاوی خود را نکرده باشد .

فقرة یازدهم - وزارت عدلیه باید با کمال بیغرضی و بیطرفی بقانون شرع مطاع بعراض متظلمین رسیدگی کند و یقین بداند که چنانچه طرف شکایت احدی واقع شود در مجلس شورای دولتی در تحت استنطاق داخل و چنانچه اندک تجافی در حدود مقرر او ثابت شود مورد مؤاخذه و مسئولیت سخت خواهد بود و همچنین اگر خلاف عرض عارض و بیگناهی وزیر عدلیه معلوم و محقق خواهد شد سیاست مفتری مطابق فصول مجازات جداً باجرا خواهد رسید .

فقرة دوازدهم - وزارت عدلیه هر يك از کسبه و اصناف شهری را در موقع لزوم با اطلاع حکومت دارالخلافه بدائرة عدلیه احضار خواهد کرد .

فقرة سیزدهم - در هر نوع مطلب و دعوی که در وزارت عدلیه طرح میشود بعد از ثبوت حقیقت احد الطرفین و حکم بحقیقت او باید مستندات طرف دیگر را که فساد آن معلوم شده و از صورت سندیت خارج و در کابینه وزارت عدلیه ضبط نمایند که مجدداً وسیله عنوان مطلب و تجدید دعاوی او در دست مدعی نباشد .

فقرة چهاردهم - مطالبی که در دائرة حکومت دارالخلافه سابقاً طرح و ختم شده است چنانچه مجدداً بوزارت عدلیه رجوع شود یا رجوع بتحقیقات و قرارداد حکومت دارالخلافه در مجلس استیناف وزارت عدلیه تجدید رسیدگی خواهد شد .

فصل دوم - ترتیب اداره وزارت عدلیه

شعبه اول - ترتیب اداره عدلیه مرکزیه :

فقرة اول - دائرة وزارت عدلیه در یکی از بیوتات دولتی تشکیل خواهد شد .

فقرة (۲) - دائرة وزارت عدلیه بشرح ذیل دارای مجالس و دوائر مخصوصه خواهد بود :

(۱) مجلس وزیر عدلیه (۲) کابینه وزارت عدلیه (۳) مجلس محاکمات داخله (۴) مجلس تفتیش و استنطاق (۵) مجلس استیناف (۶) دائرة اخذ حقوق (۷) فراشخانه وزارت عدلیه (۸) دائرة مأمور اجراء (۹) مجلس محاکمات خارجه مجلس وزیر عدلیه .

فقرة (۱) اجزاء مجلس (اول) وزیر عدلیه (دوم) معاون وزیر عدلیه (سوم) منشی باشی وزارت عدلیه (چهارم) یکنفر معاون منشی باشی .

فقرة (۲) - کلبه دعاوی و تظلمات بدو در طی يك ورقه ممهور در حضور شخص وزیر عدلیه

طرح میشود و وزیر عدلیه بمناسبت مطلب بتوسط اداره کابینه وزارت عدلیه بمجالس مقتضیه رجوع خواهد کرد یعنی فقط در ظهر ورقه اسم آن مجلس را یادداشت و بداره کابینه خواهد فرستاد .

فقرة (۲) - عرایض و اوراقی که از این مجلس بکابینه وزارت عدلیه فرستاده میشود منشی باشی وزارت عدلیه اسم عارض و موضع دعوی را در کتابچه مخصوص یادداشت خواهد کرد که در آخر هر روز معلوم شود چند فقره مطلب بوزارت عدلیه اظهار شده و موضع تظلمات چه بوده و بتوسط اداره کابینه بکدام يك از ادارات وزارت عدلیه رجوع شده است .

کابینه وزارت عدلیه :

فقرة (۱) - اجزاء مجلس (اول) رئیس کابینه (دوم) یکنفر معاون رئیس (سوم) یکنفر ضابط ثبت اسناد (چهارم) یک نفر محاسب (پنجم) یکنفر محرر .

فقرة (۲) - اداره کابینه بشرح ذیل دارای دفاتر مخصوصه خواهد بود :

(۱) دفتر منگنه و یادداشت (۲) دفتر ثبت و ضبط اسناد (۳) دفتر تعیین حقوق دفتر منگنه و یادداشت .

فقرة اول - اوراقی که از مجلس وزیر عدلیه بکابینه فرستاده میشود اول باین دفتر خواهد رسید .

فقرة دوم - این دفتر با اسم هر يك از ادارات کتابچه های مخصوص که نمره و اسم روز و سال در آن طبع شده است مرتب خواهد کرد .

فقرة سوم - از روی ورقه اسم صاحب مطلب و موضع تظلم در این کتابچه یادداشت و پشت ورقه منگنه میشود بعد ورقه و کتابچه را اداره کابینه برای رئیس آن اداره که مطلب بآنجا راجع است میفرستند ورقه را بر رئیس آن اداره تسلیم و در ذیل یادداشت مطلب بمهر مخصوص آن مجلس رسید میگیرند و همچنین کتابچه ها بیکه برای رسید نوشتجات طبع و مرتب میشود با یا کتھای صادره از وزارت عدلیه بداره فراشخانه وزارت عدلیه میروند یا کتھها را فراش باشی تحویل و بعد از تبلیغ نوشتجات رسید یا کتھها را در همان کتابچه بمهر صاحبان یا کتھها گرفته کتابچه ها را آخر هر روز بداره کابینه رد میکند .

فقرة چهارم - این دفتر هفته دو مرتبه از روی یادداشتهای اوراقی که بدارت وزارت عدلیه فرستاده است نتیجه اقدامات آن اداره را از رئیس اداره استعلام میکند و پس از یکمرتبه اظهار اگر بلا اقدام مانده باشد بشخص وزیر عدلیه رجوع خواهد کرد .

دفتر ثبت و ضبط اسناد :

فقرة اول - این دفتر مطابق شرح ذیل بدفاتر مخصوصه منقسم میشود :

(۱) دفتر دعاوی تقدیه (۲) دفتر دعاوی ملکیه (۳) دفتر جنایات (۴) دفتر مواریث .

هر يك از این دفاتر دارای دو شعبه خواهد بود (شعبه خارجه) (شعبه داخله) .

شعبه داخله بر دو قسم است : (داخله عامه) (داخله خاصه) .

و داخله خاصه نیز بر دو قسم است : (داخله خاصه نظامی) (داخله خاصه تجارتمی) . و از این قرار مجموع شعب و اقسام هر يك از این دفاتر بر چهار دفتر توزیع میشود پس در دفتر ثبت و ضبط اسناد بشرح فوق

شانزده دفتر مخصوص ترتیب خواهد شد و فهرست مجموع دفاتر از این قرار است :

(۱) دفتر دعاوی نقدیه خارجه (۲) دفتر دعاوی ملکیه خارجه (۳) دفتر جنایات خارجه (۴) دفتر موارد خارجه (۵) دفتر جنایات داخله عامه (۶) دفتر دعاوی ملکیه داخله عامه (۷) دفتر دعاوی نقدیه داخله عامه (۸) دفتر موارد داخله عامه (۹) دفتر دعاوی نقدیه خاصه نظامی (۱۰) دفتر دعاوی ملکیه خاصه نظامی (۱۱) دفتر جنایات خاصه نظامی (۱۲) دفتر موارد خاصه نظامی (۱۳) دفتر دعاوی نقدیه خاصه تجارتي (۱۴) دفتر دعاوی ملکیه تجارتي (۱۵) دفتر جنایات خاصه تجارتي (۱۶) دفتر موارد خاصه تجارتي .

فقره (۲) - از آغاز شروع برسدگی هر مطلب تا انجام نوشتجات و اوراقی که در آن قضیه بوزارت عدلیه میرسد و تحقیقاتیکه میشود وثبت نوشتجاتی که در آن موضوع صادر شده با ثبت حکم قطعی که در انجام امر میدهند تمام بترتیب نمره در یک محفظه مخصوصی ضبط خواهد شد .

فقره (۳) - اسناد باطله که بعد از کشف فساد امری ضبط میشود در این دفتر محفوظ خواهد بود

دفتر تعیین حقوق :

فقره اول - احکام صادره از وزارت عدلیه در این دفتر ملاحظه و حقوق ده یک معمول آنرا محاسب این دفتر معلوم کرده حکم را با ورقه مخصوصی که در آنجا مبلغ و میزان حقوق ذکر شده است با اداره اخذ حقوق میفرستد و بعد از آنکه اداره اخذ حقوق حکم را بصاحبش رساند پس از اجراء مدلول حکم حقوق ده یک را دریافت و آن ورقه را مهوراً با اداره کابینه رد میکند و در دفتر تعیین حقوق ضبط مینمایند

فقره دوم - این دفتر هر هفته صورت عایدات وزارت عدلیه را از اداره اخذ حقوق مطالبه کرده در کتابچه مخصوص ثبت خواهد کرد .

مجلس محاکمات داخله :

فقره (۱) - اجزاء مجلس (اول) رئیس محاکمات (دوم) دونفر معاون رئیس (سوم) یک نفر محرر (چهارم) دونفر معاون تحریر (پنجم) دو نفر ثبات .

فقره (۲) مطلق دعاوی و تظلمات داخله اعم از اینکه متداعین از طبقه نظام یا از صنف تجار و فیره باشند از وزارت عدلیه بتوسط اداره کابینه باین مجلس رجوع میشود .

فقره سوم - این مجلس با حضور متداعین یا وکلای آنها با کمال دقت با سند طرفین رسیدگی کرده رأی و استنباط خود را مینویسد و اگر محتاج بمرافعه شرعیه باشد از این مجلس بمراقبت یک نفر امور وزارت عدلیه بتراضی طرفین رجوع بمحضر شرع مطاع خواهد شد .

فقره چهارم - عموم مردم از هر طبقه شرعاً و عرفاً در محضر محاکمات حق مساوات دارند .

فقره پنجم - رئیس مجلس باید محیط بمسائل شرعیه و عرفیه و از شوائب غرض مبرا و دارای کمال دیانت و امانت باشد و همچنین دقت نظر و قوه فهم اسناد شرعیه برای سایر اعضاء این مجلس شرطست .

فقره ششم - اوراق و نوشتجاتیکه در این مجلس محل حاجت فوری نیست با اداره کابینه میفرستند و باز در موقع حاجت استماده میکنند .

فقرة هفتم - نوشتجاتیکه از این مجلس برای تحقیق مطالب لازمه یا برای احضار اشخاص صادر میشود بالتمام با اداره کابینه فرستاده میشود و از آنجا بعد از ثبت و یادداشت با اداره فراشخانه وزارت عدلیه خواهد فرستاد .

فقرة هشتم - احضارنامه‌های این مجلس تمام از طرف وزیر عدلیه و بمهر وزارت عدلیه فرستاده خواهد شد .

فقرة نهم - احکامی که بعد از رسیدگی و تحقیق از این مجلس صادر و بمهر وزارت عدلیه میرسد ثبات محاکمات اصل و سواد حکم را با اداره کابینه میبرد و بعد از مقابله و تطبیق سواد را در دفتر کابینه ضبط و اصل حکم را اداره کابینه بتوسط اداره اخذ حقوق بصاحب مطلب میرساند .

مجلس تفتیش و استنطاق :

فقرة (۱) - اجزاء مجلس (اول) یک نفر رئیس (دوم) دو نفر معاون (سوم) یک نفر محرر (چهارم) یک نفر معاون تحریر .

فقرة دوم - مطلق مطالب التباسی و اسناد مخدوشه و اشخاصی که متهم بجرم و جنایتی هستند باین مجلس رجوع خواهد شد .

فقرة سوم - رئیس و مرؤس در این مجلس علاوه بر شرایط صدق و تقوی باید تا یکدرجه صاحب علم و عمل و از اشخاص زرنگ و زکی الحس انتخاب شوند .

فقرة چهارم - در رجوعاتی که باین مجلس میشود بعد از رسیدگی و استنطاق راپورت قضیه را مطابق قرائن و امارات معلومه بمجلس وزیر عدلیه میفرستند و آنچه راجع با اسناد مخدوشه است بموجب حکم وزیر عدلیه سند مزبور از صورت سندیت خارج و با راپورت قضیه با اداره کابینه ارجاع و در آنجا ضبط میشود و آنچه راجع بسایر مطالب التباسی و جنایات است حکم تنبیه مرتکب را وزیر عدلیه مطابق فصول مجازات تعیین و امضاء نموده بتوسط اداره کابینه با اداره مأمور اجراء احکام خواهد فرستاد و راپورتیکه در این قضیه داده شده است اداره کابینه ضبط خواهند کرد .

مجلس استیناف :

فقرة اول - اجزاء مجلس (اول) رئیس (دوم) دو نفر معاون (سوم) یک نفر محرر .

فقرة دوم - در هر قضیه بعد از رسیدگی و محاکمه چنانچه احدی از عارضین حکم مجلس محاکمات را منسوب بغرض و اشتباه کند و با براهین قطعی ثبوت حق خود و بطلان تحقیقات را بتواند مدلل نماید حق دارد رسیدگی بدعوی خود را استیناف از وزیر عدلیه بخواهد و این رسیدگی مجدداً از مجلس وزیر عدلیه باین مجلس رجوع خواهد شد .

فقرة سیم - مطابق فقرة سیم مجلس تفتیش و استنطاق اجزاء این مجلس نیز باید دارای همان شرایط و معلومات باشند .

فقرة چهارم - این مجلس بدو معلومات و تحقیقات سایر دوائر را دره وضع دعوی از رؤساء آن دوائر استفاده نموده و با کمال غور و دقت در مطالب راجعه رسیدگی و معلومات خود را کتباً بمجلس وزیر

عدلیه راپورت میدهد و چنانچه بعد از این رسیدگی مجدد سهواً اشتباهی که در حکم سابق محتمل بوده است معلوم و مسجل شود حکم سابق را وزیر عدلیه بتوسط مأمور اجراء احکام استرداد و باطله کرده ناسخ آن را در مجلس محاکمات مجدداً تحریر و بامضاء وزارت عدلیه رسانیده اصل و سواد این حکم و باطله حکم سابق را با اداره کابینه میفرستند سواد این حکم و باطله را در دفتر کابینه ضبط و سواد حکم سابق از دفتر کابینه استخراج میشود و این حکم مجدد را بترتیب معمول اداره کابینه بتوسط اداره اخذ حقوق بعارض تسلیم مینماید .

فقره پنجم - بعد از رجوع بمجلس استیناف چنانچه باز مجال سخنی برای مدعی باشد و بتحقیقات این مجلس متقاعد نشود میتواند عریضه بمجلس دارالشوری دولتی عرض و دلائل شکایت خود را در آنجا ذکر کند در این صورت مجلس دارالشوری با کمال دقت رسیدگی و صحت و بطلان حکم وزارت عدلیه را معلوم خواهد کرد .

فقره ششم - بعد از رسیدگی مجلس استیناف با رسیدگی مجلس دارالشوری سهواً و غفلت اجزاء محاکمات یا خلاف عرض مدعی هر کدام ثابت شود برای هر یک مطابق فصول مجازات مؤاخذة و جزای معلومی مقرر خواهد بود .

دائرة اخذ حقوق :

فقره اول - اجزاء مجلس (اول) رئیس اداره (دوم) یکنفر محاسب (سوم) یکنفر تحویلدار .
فقره دوم - کلیه احکام قطعیه وزارت عدلیه راجع بدعاوی و مطالبی که فیصل یافته است بتوسط اداره کابینه باین اداره خواهد رسید .
فقره سوم - این اداره مطابق فقره اول از تکالیف دفتر تعیین حقوق حکم وزارت عدلیه را بعد از اخذ حقوق ده یک بهارضین ابلاغ و کلیه عایدات در نزد تحویلدار جمع خواهد شد .
فقره چهارم - این اداره هر ماه کتابچه وجوه عایدة وزارت عدلیه را تحریر و بمجلس وزیر عدلیه خواهد فرستاد .

فقره پنجم - وزیر عدلیه کتابچه عایدات را بتوسط جناب اشرف اتابک اعظم بعرض حضور همایونی میرساند و حقوق رئیس و مرؤس بر حسب امر همایونی بصندوق وزارت عدلیه حواله خواهد شد .
فقره ششم - هر سال کتابچه جمع و خرج وزارت عدلیه در این اداره تحریر و بعد از عرض حضور همایون بوزارت مالیه تسلیم میشود .

دائرة فراشخانه وزارت عدلیه :

فقره اول - یک نفر نائب فراشخانه و بیست نفر فراش از فراشخانه مبارکه همایونی مأمور خدمات وزارت عدلیه خواهند بود .
فقره دوم - فراشباشی وزارت عدلیه مسئول است که در موقع احضار اشخاص نسبت باحدی سوء ادب و ترک احترام نشود .
فقره سوم - نوشتجاتیکه از اداره کابینه وزارت عدلیه باین اداره رجوع میشود فراشباشی همرا

در لف کتابچه‌های مخصوص تحویل و بفراشها قسمت میکند و بعد از تبلیغ نوشتجات کتابچه‌ها که صاحبان یا کت رسید داده‌اند به اداره کابینه مسترد خواهد داشت .

فقرة چهارم - هریک از فراشها که از اشخاص مدعی علیه قبول عذر و رشوت کند و در حاضر کردن آنها تأخیر و تقاعد نماید بمجلس انبار فراشخانه مبارکه همایونی خواهد رفت .

دائرة مأمور احکام اجراء

فقرة (۱) - رئیس اجراء احکام (اول) یکنفر معاون (دوم) یک نفر محرر .

فقرة (۲) - رئیس این اداره یکنفر از رجال کافی ینفرض و نافذالقول دولت خواهد بود .

فقرة سوم - پس از صدور احکام قطعی در صورتیکه موضوع آن محاکمه راجع بحکومت دارالخلافه یا وزارتخانه‌های جلیله جنک و خارجه و تجارت و غیره باشد اجراء احکام را جداً از رئیس ادارات مزبوره مطالبه نموده تا آخرین نقطه مراقبت تا مه در اتمام عمل خواهد داشت و در هر موضوع اقدامات خود را بمجلس وزیر عدلیه راپورت میکند و این راپورت در کابینه وزارت عدلیه ضبط خواهد شد .

شعبه دوم - ترتیب عدالتخانه های ولایات .

فقرة اول - برای دوایر عدلیه ولایات مأمورین امین با دیانت که محیط بمسائل شرعی و عرفیه و مصون از شوائب اغراض و متحلی بصفات حسنه باشد بتصویب وزیر عدلیه فرستاده میشود که اهالی هر محلی بدون احتیاج رجوع بمرکز بدیوان مظالم آن محل رجوع کند .

فقرة دوم - احکام و تصدیقات این مأمورین نازل منزله حکم وزارت عدلیه است .

فقرة سیم - در هر ولایت فقط یک نفر مأمور عدلیه از مرکز فرستاده میشود و سایر اجزاء بقدر

احتیاج از محترمین و اعیان محل بشرف عضویت نائل میشوند .

فقرة چهارم - در هر مملکت از ممالک محروسه یکنفر رئیس عدلیه و یکنفر معاون رئیس فرستاده

خواهد شد .

فقرة پنجم - معاون رئیس را رئیس عدلیه با تصویب وزارت عدلیه معین خواهد کرد .

فقرة ششم - رئیس عدلیه میتواند معاون مخصوص خود را از اهالی آن مملکت تعیین کند .

فقرة هفتم - در هر مملکت از وجوه اعیان و محترمین آنجا معدودی در دائرة عدلیه سمت معاونت

و عضویت خواهند داشت و اسامی آنها در دفتر عدلیه محلیه ثبت میشود .

فقرة هشتم - این اشخاص بتصویب وزیر عدلیه و تصدیق حاکم محل و بر حسب اجازه و امضای

همایونی بشرف عضویت نایل میشوند .

فقرة نهم - این مأمورین هر هفته راپورت مسائل راجعه بمحل مأموریت خود را بوزارت

عدلیه میفرستند .

فقرة دهم - بهریک از مأمورین عدالتخانه‌ها یک نسخه از نظامنامه وزارت عدلیه داده میشود .

فقرة یازدهم - احکام صادره از دیوانخانه‌های ولایات بدست حکام اجراء میشود و حکومت هر

محل دراجراء احكام و تقويت ديوانخانه مسؤليت تامه خواهد داشت .
 فقره دوازدهم - چنانچه اجراء امر مهمي در هريك از ولايات متمسرافتاد مأمور عدليه آن محل متداعين را بر حسب حكم و احضار وزير عدليه بعدالتخانه مر كزیه میفرستد و در اینجا با مراجعه بتحقیقات محلیه رسیدگی و احقاق حق خواهد شد .
 فقره سیزدهم - بر ارض اهالی هر محل آنچه راجع بعدليه است وقتی جواب گفته میشود که شکایت از شخص رئیس عدليه داشته باشند در این صورت اگر بمکاتبه و تحقیقات محلی مطلب کشف نشود عارض هر کس باشد با مأمور عدليه بعدالتخانه مر كزیه احضار و در اینجا بگفتگوی طرفین رسیدگی میشود و تقصیر بر هريك وارد شود مطابق فصول مجازات مورد تنبيه و سیاست خواهد بود .
 فقره چهاردهم - در هر مملکت و ولايت نظامنامه عدليه مر كزیه را از ترتیب محاکمات و استنطاق و استیناف و حفظ اسناد کاملاً رعایت خواهند کرد .

سواد دستخط همایونی

جناب اشرف اتابك اعظم - آنچه در این کتابچه نوشته شده همه صحیح و مطابق مقررات علیه ما است باید از این تاریخ ببعد وزارت عدليه بهمین ترتیب دائر شود و از حدود و احکامیکه مقرر شده است هیچکس حتی اولاد مستثنی نخواهد بود و تمام فصول و فقرات فوق بالاتخلف باید بموقع اجراء برسد . جمادی الاولی یونتئیل ۱۳۲۴
 امروز خبر رسید که بعض بلدان ایران تعطیل عمومی کرده‌اند این شایعه نیز متحصنین را قوتی بی اندازه داد .

مشیرالدوله

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی پدرش مستی به آقا محمد و مسقط الراس اوقصبه نائین است (نائین بلوکی است از مملکت یزد) آباء و اجدادش از سلسله فقراء و عرفاء بوده جد پدری او حاجی عبدالکریم وجد مادری او حاج محمد حسن معروف نائینی هستند و هر دو از مشاهیر عرفا بوده‌اند لیکن حاج محمد حسن جد مادری او که مدفون در نائین و دارای تکیه و بقعه و محل اجتماع فقراء و حوزة عرفاء و از جمله اخبار بلکه از اوتاد بشمار می‌آید مقامش بالا تر از حاج عبدالکریم جد پدری او است مشیرالدوله اگرچه نسبتاً از خانواده بزرگ و داخل در خوانین نبوده بلکه از مردمان فقیری بضاعت بوده ولی سلسله آنها همه از معارف و درویش مسلک بوده و بعضیها عقیده کامل در حق حاج محمد حسن نائینی جد مادری او دارند و او را از بزرگان عرفاء و دارای مقام عالی میدانند چنانکه از جناب آقا میرزا اسدالله خان موفق السلطان که سالها بسمت منشی باشی گری در نزد مشیرالدوله بوده شنیدم که از قول مشیرالدوله نقل میکرد که یکشب مرحوم حاج محمد حسن جد خود را در خواب دیدم که يك کیسه بمن داد و گفت نصرالله در این کیسه هر چه هست متعلق بتو میباشد کیسه را باز کردم دیدم سه عدد مهر در آن کیسه میباشد که یکی مهر وزارت لشکر میباشد و دیگری مهر وزارت خارجه و دیگری مهر صدارت .

مشیرالدوله در بدایت عمر که از نائین جلاء وطن کرده بطهران آمده بود مگويند يك مدتی بکتابت تحصیل معاش میکرده بعد در اداره میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله (آصف الدوله) نوکری پیدا کرد که تقریباً ماهی به دوسه تومان موجب خدمت میکرد تا زمانیکه میرزا سعیدخان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه میشود میرزا نصرالله خان هم آن اوقات داخل بوزارت امور خارجه میشود و پس از مدتی که در آن اداره خدمت میکند مرحوم میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره بکارگذاری مهم خارجه آذربایجان مأمور میرزا نصرالله هم بسمت منشی گری با میرزا ابراهیم خان بتمبریز میروند و در آنجا متأهل میشود دختر حاجی میرزا تقی آجودان کارگذاری را که مادر میرزا حسن خان (مشیرالدوله حالیه) وسایر اولاد مشیرالدوله است اختیار میکند بعد از فوت میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره اوهم بطهران مراجعت می نماید و باز در وزارت خارجه مشغول خدمت میشود و چون بسیار آدم کار کن و زحمت کش و در نوکری پشت کار فوق العاده داشته در سنه ۱۲۹۹ بنیابت دوم وزارت امور خارجه و مدیری تحریرات اداره روس منصوب و پس از مدتی بمنصب خانی و لقب مصباح الملکی ملقب و بر تبه نیابت اول وزارت خارجه نائل و در سنه ۱۳۰۸ بلقب مشیرالملکی ملقب میشود و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله بوده و چون میرزا علی اصغر خان امین السلطان در آنوقت در پیشگاه و دربار سلطنت ناصرالدین شاه تقرب فوق العاده داشته میخواست رشته بلبیکی امور مملکت را هم در دست داشته باشد لیکن از آنجا که مرحوم میرزا عباسخان قوام الدوله وزیر امور خارجه بسیار آدم غیر و متین و صاحب نفوذ و غرور فوق العاده بوده نمیخواست امین السلطان در کارهای وزارت خارجه مربوط باشد بعبارة آخری زیر بار تمکین امین السلطان نمیرفته اما امین السلطان چون قرب فوق العاده در نزد شاه داشت باین واسطه بوزارت امور خارجه نیز دخالت داشت و برای اینکه مقاصد خود را در امور بلبیکی بدست آورده باشد مشیرالملک را پیش میکشد و بواسطه اوبتتام کارهای وزارت خارجه دخل و تصرف میکرد که در واقع مشیرالملک را نوکر خودش میدانست و کارهای راجع بخارجه را بمیل و اراده خودش اداره میکرد تا کم کم مشیرالملک اعتماد و وثوق فوق العاده در نزد امین السلطان پیدا کرد که علاوه بر کارهای وزارت خارجه در امور داخله مملکت هم از قبیل تعیین حکام و سایر امور بزرگ دولتی دخالت تامه داشته که در همان اوقات با تکال و اعتماد بامین السلطان و همراهی او از حیث ثروت و مکننت پیش افتاد تا اینکه در سال ۱۳۱۰ بمعاونت و مدیری کل وزارت امور خارجه و اعطاء بکتوب خلعت جبّه ترمه شمه مرصع نائل میشود و در سنه ۱۳۱۴ که امین السلطان صدراعظم از صدارت معزول و بقم تبعید شد و صدارت ایران بمرحوم میرزا علی خان امین الدوله رسید و وزارت جنگ بشاهزاده فرمانفرما عبدالحسین میرزا مفوض گردید از آنجا که مشیرالملک آدم سلیم النفس و با حسن سلوکی بود با وجود مخالفت مرحوم امین الدوله با امین السلطان و با وجود مخالفت امین السلطان بشاهزاده فرمانفرما وزیر جنگ و با آن اعتماد و وثوق و محرمیتی که مشیرالملک با امین السلطان داشت با همه این کفایت که ظاهر داشته باز شاهزاده فرمانفرما مشیرالملک را بوزارت لشکر انتخاب نموده و شرط قبول وزارت جنگی خود را موکول بتفویض وزارت لشکر بمشیرالملک نمود و باین واسطه از مدیری و معاونت وزارت خارجه منفصل و بوزارت لشکر

منصوب گردید و با اینکه تا آن اوقات نوکری مشیرالملک تماماً دروزارت امور خارجه بوده و بکارهای وزارت لشکر هیچ مربوط نبوده چون در اداره کردن کار يك سبک مخصوصی داشته مدت سه سال هم کارهای وزارت لشکر را در نهایت خوبی از پیش برد و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم شیخ محسن خان مشیرالدوله بود و برای استعلاج مسافرت بفرنگ کرده بود و در پاریس داعی حق را لبیک گفت نظر بسابقه اطلاعات مشیرالملک دروزارت امور خارجه و امور پلتيکی و روابط دول خارجه با داخله این شغل خطیر که وزارت خارجه باشد با لقب مشیرالدوله باو داده شد و چندین سال در نهایت خوبی

و اقتدار وزارت خارجه را اداره کرد و از يك طرف هم میرزا حسن خان (مشیرالدوله) حالیه پسر بزرگ او که سالها در اروپا تحصیل کرده و تربیت شده بود در کارهای وزارت خارجه خیلی کمک و همراهی با پدرش میکرد که تأسیس کابینه و دفتر جدید وزارت خارجه از حسن اقدامات مشارالیه است و نیز مدرسه سیاسی که امروز منبع ترقی دانشمندان و شاگردان این دوره و عهد است از توجه و مراقبت و نتایج افکار میرزا حسن خان مشیرالملک (مشیرالدوله حالیه) است اگرچه مشیرالدوله چندان آدم فطن و وزیر کی نبود لیکن بسیار آدم عاقلی بوده و صفات ممدوحه او از قبیل بردباری و متانت و معقولیت و ادب و پاکدامنی او در کمتری از اشخاص بزرگ دیده شده نگارنده از میرزا اسدالله خان موفق السلطان که منشی باشی او بوده حکایاتی شنیده که در ضمن صفات حمیده و اوصاف پسندیده



مشیرالدوله میرزا حسن خان پیرنیا

او بیان میکرد که در کمتر کسی از بزرگان ایران دیده شده است مخصوصاً در صفت عفو و اغماض و پرده پوشی معایب مردم دوسه حکایت از مشیرالدوله نقل کرده که اگر زگر شود خواننده حمل بر اغراق خواهد کرد بالجمله بعد از چند سال که وزیر امور خارجه بود مقدمات مشروطه در ایران پیش آمد و آن اوقات صدارت ایران با شاهزاده عین الدوله بود و چون عین الدوله با اساس مشروطیت همراهی نداشت بواسطه اقدامات مردم و انقلاب و شورش ایران برای پیشرفت مشروطیت عین الدوله از صدارت معزول و مشیرالدوله صدر اعظم ایران شد .

مشیرالدوله اگرچه در تقریر و بیان خوب نبود بلکه در زبانش کندی و لکنت ظاهر میشد لکن کارهای او از روی عقل و کبیاست بود مخصوصاً در تربیت اولاد خود اهتمام فوق العاده بعمل آورد یکی از پسرهای او که کوچکتر از همه و مسمی بمیرزا علیخان بود و بسیار خوب تحصیل کرده بود بمرض سل در اول جوانی بدرود جهان را گفت و این دو پسر که میرزا حسنخان مشیرالملک (مشیرالدوله حالیه) و میرزا حسین خان مؤتمن الملک باشند با یک دختر از او باقی مانده است که در واقع این دو پسر در حسن تربیت و تمدن ممتاز و مشارالبتان و محسود امثال و اقران هستند ولی وضع اینها با پدرشان تباین کلی دارد در واقع از مشیرالدوله دو چیز بزرگ و دو اثر



میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملک)

مستترک باقی مانده یکی تمول فوق العاده است که بیشتر بواسطه همراهی های امین السلطان و در زمان ریاست او تحصیل کرد و دیگر این دو نفر اولاد است که الحق و الانصاف اسباب نیکنامی پدرشان هستند و دانشمندان که زحمات برای تحصیل مشروطیت و سلطنت ملی میکشیدند هرگز منتظر و متوقع نبودند که باین زودی باین نتیجه و این ثمر برسند بلکه مقدمات را برای ده سال بعد ترتیب میدادند مردم هم که در سفارتخانه بودند در آخر امر دولت قانونی را تقاضا مینمودند در این اثنا برجسب علم و اطلاعی که پسرهای مشیرالدوله داشتند لفظ (کنسی توسیون) را در فرمان و دستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند و پس از رسمیت و اطلاع بسفراء کار از دست دربارها خارج شد

چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد بجلا غلت همراهی مشیرالدوله و پسرهایش بر حسب عقیده نگارنده تأسیس مدرسه مبارکه سیاسی بود چه پس از افتتاح مدرسه سیاسی و اقدام مشیرالدوله بترقی آن مدرسه امور مدرسه با میرزا حسین خان مشیرالملک و میرزا حسینخان مؤتمن الملک بود و این دو شخص عالم متمدن علاوه بر معلومات و تحصیلات ایشان فضلاء و دانشمندان مملکت اطراف آن را گرفته از خارج هم ممد و اعانت از آنها شد تا کاری بجائی رسید که هواخواهان حریت از اطراف عالم چشم باین دو نفر عالم انداخته و نجات اهل ایران را منحصر با اقدام این دو نفر دانسته و این دو نفر هم الحق کوتاهی نکردند و البوم هم که زمان تنقید این تاریخ است امیدواری نجات و برطرف شدن این هر ج و مرج منوط بزحمات این دو

عقب گردانید وقتی که شاه گفت مشیرالدوله این تاج خیلی سنگین است در جواب گفت بلی اعلیحضرتا بسر شما خیلی سنگین است آن کردار و این گفتار دلالت میکنند بر اینکه مشیرالدوله راضی بسلطنت محمد علی نبود و اشاره رسانید که سلطنت شما در زوالست پس از استقرار محمد علی بتخت سلطنت از صدارت استعفا داد ولی محمد علی شاه در مقام انتقام بر آمد و او را مسموم نمود چه مشیرالدوله غفلة و بدون مرض در گذشت از طرف مجلس هم این سوء ظن حاصل شد و جمعی از اطباء را مأمور و معین نمودند که بدن مشیرالدوله را ملاحظه نمایند و چون در موقع مفصلاً و مشروحاً این وقایع مذکور است فلذا در این مقام حواس خواننده را متفرق نمیکنم و بر میگردم بر رشته اصل تاریخ که مشیرالدوله وزیر امور خارجه در امر سفارتیها مسامحه نمود و در مجالسیکه منعقد میشد برای شوری یا ساکت و یا همراهی از ملت مینمود و در جواب اجزاء سفارتخانه بسمامحه و دفع الوقت میگذرانید .

دیگر از وقایع امروز آنکه نورالدوله مادر عضد السلطان وقایع را بحالتی بس حزن کین و اندوه با اعلیحضرت شاه عرض کرد که مناسب نیست در زمان اعلیحضرت رعیت پناه بخارجه ببرد این دیگر مسئله مالاها نیست بلکه از ظلم و ستم عین الدوله رعایا بتنگ آمد در سفارتخانه انگلیس متجاوز از پنجاه هزار نفر متحصن شده اند شاه از شنیدن عریض نورالدوله متأثر شده و فرمود فردا وزراء مجلس کنند و تکلیف معلوم خواهد شد اطباء حضور بتحریر عین الدوله با اجزاء اندرون و حرم شاه اکیداً غدغن کرده بودند که اگر شاه مطلع بر این وقایع شود مرض شاه سنگین و شاه تلف خواهد شد زنها و خواجها و مقربین سده سنیه سلطنت باور کرده بشاه عرض نمیکردند معدودی هم از هواخواهان حریت از قبیل مستعان الملك و غیره که در بین اجزاء خلوت بودند از ترس عین الدوله چیزی عرض نمیکردند بیچاره شاه از امر سفارتیها بی اطلاع بود فقط نورالدوله در این مقام مردانه سلوک نمود و این خدمت را بعالم انسانیت کرد که شاه را از هنگامه سفارتخانه مطلع نمود .

متحصنین سفارتخانه سه مطلب را امروز عنوان کرده اند .

اول آنکه عدالتخانه میخواهیم . دوم آنکه علماء و رؤساء روحانی باید مراجعت کنند چه نوشته جات و قبالة املاک و اسناد ما مسجل بسجلات آقایان علماء میباشد . سیم آنکه همه ما امنیت نداریم و امنیت تامه میخواهیم .

صنف صراف ضمناً این تقاضا را هم مینمایند که مامتجاوز از صد هزار تومان از دولت طلب داریم دولت بدهد بعضی هم از عزل عین الدوله سخن میرانند .

روز دوشنبه غرة ماه جمادی الاخرة ۱۳۲۴ هجری امروز دقا کین عموماً بسته است عدته چادرهای متحصنین به پنجاه رسیده است عکاس آمده است عکس مردم را بر می دارند . امروز آقایان وارد قم شده اند مردم دیدن می آیند از کثرت جمعیت و ازدحام آقایان در صدمه میباشند عین الدوله با وزرا امروز مجلسی کردند ولی منتج نتیجه نگردید و مانند سایر مجالس بود . امروز شبنامه بازلاتین طبع شده است در سفارتخانه و کوچه های طهران انداخته اند که ما سواد آنرا درج می نمایم :

شبهنامه

سؤال و جواب میرزا حسین خان با میرزا احمد خان

- سؤال - باز این چه نیرنگی بود که عین الدوله زد و سادات را کشت و علماء را اخراج کرد .
- جواب - نیرنگی نبود خدا مرگش بدهد خودش را رسوا کرد کفر باطنی خود را ظاهر کرد برای علماء خوب شد بعضی گمان میکردند که این مرد عقیده بمنصب اسلام و سادات دارد الحمدالله کفرش ظاهر شد و بر همه آشکارا شد که معتقد باین مذهب نیست از آنرو که من همان روزی که شنیدم که جمعی از سادات و اهل علم را حکم کرد در میان حرم امام رضا (ع) بضرب گلوله شهید کردند و گنبد حضرت زرضا را گلوله باران کردند بشما عرض کردم که این مرد عقیده باین مذهب ندارد .
- س - چرا شاه راضی بشود که این قدر جور و ظلمها بشود .
- ج - ای برادر کی این مطالبها را میگذارد که بشاه برسد شاهی چه ، و کاری چه ، شاه را برده است در شمیران میان يك باغ با چند نفر جوان بی ریش انداخته است ، شب و روز مشغول کار خود هستند کجا از مملکت خبر دارد .
- س - حال که این مطالب بشاه نمیرسد پس کار دولت بکجا خواهد رسید .
- ج - آسوده باشید من بشما صریح میگویم که اگر کار بهمین قسم باشد سلطنت از این طایفه منقرض خواهد شد و مردم برای خودشان فکری خواهند کرد . آخر تا بکی مردم تحمل این ظلمها را بکنند ، تا کی به بینند که دخترهای مسلمانان را حکام پارامنه بفروشد ، و سادات را بکشند ، تا کی مردم نان خود را در سفره دیگران به بینند .
- س - چرا سایر رجال دولت از قبیل نایب السلطنه و نیرالدوله و مشیرالدوله مطالب را بشاه عرض نمی کنند .
- ج - اولاً اینها با عین الدوله عداوت دارند ، میخواهند درست معایب کار های عین الدوله واضح شود . ثانیاً میترسند که اگر مطالب را بشاه عرض کنند آنها هم مثل فخر الملك و سعدالدوله و مشیر السلطنه و ظهیر الدوله و سعید السلطنه و وزیر افخم اخراج بشوند .
- س - علماء خوب کاری کردند که رفتند یانه .
- ج - غیر از رفتن چاره نداشتند بیچاره ها یکسال بود که فریاد میزدند که در ایران قوانین قرآن اجرا شود کسی نشنید آخر بآن افتضاح علماء را از شهر بیرون کردند و سادات را کشتند .
- س - میگویند که میخواهند عدالتخانه باز کنند و نظام الملك را رئیس کنند .
- ج - عدالتخانه که بود ، و نظام الملك هم که رئیس بود ، فریاد مردم از دست ظلم همین نظام الملك و حکام و عدالتخانه بود .
- س - میخواهند بطرح نو عدالتخانه باز کنند ، در روزنامه ایران قانون آنرا نوشته بودند .

ج - بلی روزنامه را دیدم معلوم میشود عین الدوله دیوانه شده است علماء و سادات و مسلمین فریاد میزدند که قانون اسلام و قرآن در ایران دائر شود عین الدوله قانون مذهب خود را نوشته است . میخواهد مردم را بمذهب خودش دعوت کند ، قانون مذهب خودش را در روزنامه نوشته است ، تمام آن مخالف قرآن است . من از اول تا بآخر خواندم يك كلمه آن موافق مذهب اسلام نیست میخواهد مذهب خودش را ترویج کند خدا لعنتش کند .

س - این مردم و تجار و طلاب که رفتند زیر بیدق (بیرق) انگلیس نشسته اند حرفشان چیست .
ج - مطلب آنها دو فقره است ، اول آنکه عین الدوله علماء را بدون تقصیر اینقدر ظلم کرده است و سادات را کشته از عهده برآید . دویم اگر پادشاه مسلمان است يك مجلس ملی در ایران دائر کند که قوانین اسلام در ایران بواسطه این مجلس ملی اجراء شود دیگر کسی نتواند بکسی ظلم بکند مردم مجلس ملی میخواهند که از ظلم خلاص شوند .

در این شبنامه اشاره کرده است بروزنامه ایران که قانون عدلیه را نوشته است و ماصورت آنرا در ورقه علیحده ضمیمه تاریخ می نمایم بعلامت نمره (۱) .

روز سه شنبه دویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز همه بازارها و کاروانسراها بسته شد مردم همگی رفتند در سفارتخانه انگلیس از طرف اجزاء سفارتخانه بخوبی پذیرائی و رفتار میشود روز گذشته ژادفر سفارت پیغام داد بوزیر خارجه مشیرالدوله که بقدر ربع ساعت باید خدمت اعلیحضرت شاهنشاه برسم و تلگرافی از لندن مخابره شده است که باید بشاه ارائه دهم جواب دادند که فردا دوساعت بظهر بقدر ربع ساعت از برای حضور شاه حاضر شوید لذا امروز را ژادفر رفت به نیاوران اتابک را ملاقات نمود اتابک گفت شاه مریض است از برای ملاقات شاه موقع نیست ژادفر گفت من از شما وقت خواستم شما وقت معین کردید حالا مگوئید موقع نیست و شاه مریض است با اینکه روز گذشته وزیر مختار ایتالیا يك ساعت حضور شاه مشرف شده اتابک گفت جواب همان است که گفتم ژادفر گفت من بر حسب تکلیف ربع ساعت توقف می کنم آنوقت میروم باری پس از توقف ربع ساعت مراجعت نموده و مهربانیش نسبت به متحصنین زیادتیر کردید امروز خبر رسید که اخبار شهر را بشاه عرض کرده اند و شاه درباره امیر بهادر کم لطف شده است و فرموده است میل ندارم شکل وزراء خود را به بینم و رفته است در اندرون زنها دور شاه را گرفته و مراتب را بشاه عرض کرده اند .

امروز خبر رسید نظام الملك را از وزارت عدلیه معزول نموده اند و ریاست عدلیه را دادند بشعاع السلطنه و لقب جهانمداری را هم باو خواهند داد .

امروز آقایان در قم مجلس روضه در صحن برپا نموده اند و صبح و عصر مجلس روضه منعقد است يك روز آقا سید جمال منبر میرود و يك روز آقا شیخ محمد منبر میرود .

روز چهارشنبه سویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز جمیع دکانین و سراها بسته است بر عده اشخاص سفارت افزوده گردید محتشم السلطنه از طرف دولت رفت در سفارتخانه مردم گفتند

دوسال است که عارض هستیم رؤساء و علماء را جواب با کلوله دادید حال ماجز باشخص شاه که شفاهاً عراض خود را بشاه عرض کنیم دیگر عرضی نداریم بقیه سادات که در طهران مانده بودند در این روز بطرف قم حرکت نمودند . مسموع گردید که شاه نسبت باتابک متغیر شده است .

جناب فخرالاسلام در سفارت درچادر توتون فروشها منبر میرود جناب حاج سید عبدالعسین واعظ اصفهانی درچادر روضه خوانها منبر میرود جناب آقا شیخ علی زرنندی درچادر طلاب ناطق است . حاج ملک المتکلمین که در واقعه هجرت آقایان در شمرانات بود بتخانه اوربختند و او فرار کرد پسرش را گرفته بودند از خودش خبری نداریم ولی پسرش را رها کردند امروز یکی گفت پسرش را در شمرانات دیدم بعضی از طلاب مدرسه سپهسالار که شمرانات رفته بودند امروز آمدند بسفارتخانه از طرف ظهیرالاسلام پیغام آوردند برای طلاب مدرسه سپهسالار که از سفارت بیرون آئید والا از مدرسه خارج شوید طلاب بالا جماع جواب دادند ما که در سفارتخانه آمده ایم از جان خود گذشتیم چه جای مدرسه آنچه می توانی بکن .

روز پنجشنبه چهارم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز عین الدوله جمعی از تجار معتبر را از قبیل حاج حسین آقای امین الضرب وغیره را فرستاد برای فریب دادن تجار و کسبه لذا حضرات تجار وارد شدند بسفارتخانه ابتداء مردم اعتنائی بآنها نکردند لکن پس از اصرار و ابرام قرآن آوردند و قسم خوردند که ما باشما همراه می باشیم و در مقصود شما باشما متفق و متحدیم پس از قسم خوردن متحصنین گفتند حال که باما می باشید اگر میل دارید توقف کنید والا مختارید تجار گفتند مقصود شما بر شاه مشتبه شده است آقایان متحصنین گفتند ما عراض خود را بتوسط زادفر سفارت حضور شاه فرستادیم امروز مقصود و عرض ما منحصر است بسه مطلب ؛ اول مراجعت آقایان ورؤساء روحانی که اسناد و قبالات صدقنامه های زنهای ما بخط و مهر و اعتبار آنها بوده . دویم افتتاح عدالتخانه که شاه و گدا در آن مساوی باشند . سویم آنکه قبوض و براتهای مواجها را که از مردم خریدیم باعتبار دولت پول مارا بدهند .

شب را جناب ذوالریاستین کرمانی امامت جماعت را نمود پس از نماز حدیث کسا را در روی صندلی برای مردم قرائت نمود .

عده اشخاصی که شب در سفارتخانه مانده اند به پنج هزار نفر رسیده است .

امروز خبر رسید که اهالی زرنند و ساوه و سایر دهات در قم حاضر شده و با آقایان همراه اند .

روز جمعه پنجم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز متجاوز از صد چادر در سفارتخانه زده اند و در زیر هرچادری اصناف و طلاب و تحار و کسبه می باشند جمیع دکانین و سراها بسته است دیگهای بزرگ و کوچک برای صبح در کاراست قند مثل یخ روی کاری می آورند در چادرها قسمت میکنند خوراکی و قندوچای و تنباکو سیل است خرج همه باحاج محمدتقی و برادرش حاج محمدحسن میباشد . جمعی از اعضاء انجمن مخفی در بین مردم افتاده بآنها میگویند عزل عین الدوله را استدعا نکنید چه امروز

اگر او را عزل کنند شش ماه دیگر باز او را منصوب میکنند مجلس بخواهد که با بودن مجلس دیگر نه عین الدوله میماند و نه غیر عین الدوله اصل را محکم کنید فروع درست میشود فقط عین الدوله ظالم نیست عین الدوله نوعی را علاج کنید با افتتاح مجلس و عدالتخانه . امروز تلگرافی در بین مردم افتاد و از روی آن استنساخ میکنند . ماخذ آنرا ندانستیم .

ولی سواد آنرا در کاغذ غیر رسمی دیده که در اینجا نقل میکنم دیگر صحت و سقم او را نمیدانم .

صورت تلگراف

از طرف اعلیحضرت پادشاه مملکت انگلستان و امپراطور ممالک وسیع هندوستان بمعوم طلاب مدارس روحانی و تجار و کسبه شهر طهران - تلگراف تظلم آن برادران عزیز که چهارشنبه ۲۵ ژویه بتوسط سفیر کبیر با کفایت خود مان نموده بودید رسید قلباً از تمذیبات مستبدانه وارده و مظلومیت علماء واجب التکریم روحانی و قاطبه رعیت متأسف و متألّم شدم جواب عریضه شما را بمجلس شورایی رجوع نمودم و امیدوارم برادر ارجمند تاجدار اعلیحضرت مظفرالدینشاه خواهش بی غرضانه مجلس شورای ملی انگلستان را با تمنای شخصی خودم در دفع ظلم بسمیع قبول اصفا فرمایند و رفع و دفع تعدیبات را شخصاً از رعیت با وفای خودشان خواهند فرمود .

عصر چهارشنبه ۲۵ ژویه از قصر بیلاقی کریستان

(دوست ملت ایران ادوارد هفتم)

اگر چه ماخذ این تلگراف معلوم نیست بلکه از مضامین آن آثار کذب هویدا است ولی برای عوام باعث اطمینان گردید و از روی آن بقدر هزار نسخه استنساخ شد و مردم را هیجانی حاصل گردید و بکوش آنها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات دهند همه از ظلم و تعدی مجلس شورای ملی است .

روز شنبه ششم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز جمیع دکانین و سراها بسته شد بلکه عطارها و دکانین گذرها را نیز بستند تمام مردم رفتند بطرف سفارتخانه عصر هم در سفارتخانه عکس مردم را برداشتند پسر واعظ قزوینی و سید شرفه را که دوست و رایرت نویس امیر بهادر بودند و آمده بودند در سفارتخانه لدی الورود از سفارتخانه بیرون کردند . همه مردم متفق و متحد مثل برادر با یکدیگر سلوک می نمایند و در نهایت معقولیت سلوک مینمایند . امروز تلگرافاتی از تبریز مخبره شده است بطهران و قم که ما صورت بعضی از آن تلگرافات را بعد از این درج خواهیم کرد ولی يك تلگراف را که اهمیت دارد در امروز درج مینمایم که خواننده تاریخچندان در انتظار نباشد .

عریضه تلگرافی حضرات علماء اعلام

و حجج الاسلام تبریز حضور شاه

خلدالله ملکه

عرض حضور مبارک پادشاه اسلام پناه خلدالله سلطانه - دستخط مبارک از جانب سنی الجوانب همایونی در جواب عریضه تلگرافی این دعاگویان زیارت شد این خادمان شریعت مطهره هیچ وقت از تقویت دولت اسلام فروگذار نبوده وجود مبارک پادشاه ظل الله را بر مشق عدالت و دینداری و شرع پرستی دانسته و میدانیم و واضح می بینیم که مغرضین درباری نمی گذارند عرایض ما و سایر خادمان شریعت مطهره چه در طهران و چه در سایر نقاط ممالک محروسه درست بعرض حضور حضرت سلطانی برسد و مقاصد حق مشروحه ما را در البسه که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه میدهند ما خادمان شریعت مطهره و سایر اهل آذربایجان که چهل سال است بفرمایشات ملوکانه آشنا هستیم می بینیم که عرایض ما را هیچ کدام از لحاظ مبارک نگذرانیده اند و هیچ یک از عبارات دستخط جوابیه از الفاظ دردبار و زایش طبع عدالت پرور ملوکانه نیست و اوضح من الشمس است که نص عبارات خائن بوده این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره که علمای دارالخلافه باهره با اولیای دولت روز افزون داشته اند الی یومنا هذا بعرض میرسانیم و باقی را به تکلیف دینداری خود بندگان حضرت همایونی میگذاریم سابقاً علمای دارالخلافه طهران بارضای کافه علمای ممالک محروسه از اولیای دولت خواستار شدند که قراری در اصلاح وضع محاکمات و دفتر مالیه دولت علیه داده آید که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی اعتدالیهای عدیده آسوده در مهد امن و امان باشند چون هر دو این مقصود منافی با طریقه استبداد و ظلم و زرای درباری بود . علمای دارالخلافه را بوعده های بی اساس امیدوار کرده آنها را از مهاجرت اولیه به آستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و بمواعید کاذبه چندی سرگردان نگاه داشته از آنطرف خاطر خطیر سلطانی را از انجراح حوائج آن مصلطن ساختند علمای دارالخلافه هر چه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی بهرسانند نتیجه ندیدند و کم کم از جانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی

و طرد جمعی از وضیع و شریف که جز خیر خواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشتند ، شده علمای دارالخلافة که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند مجدداً مستدعیات خود را مجدداً خواستند و این مرتبه یقین داریم همان وزرای خائن بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همایونی دست برشته تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافة را به تهدیدات دادند آخر الامر که آنها را مصمم در کندن اساس این ظلم و رکز علم عدل دیدند فلذا دانستند اگر این طرح بر روی کار آید دست استبداد و ظلم آنها کوتاه و خیانت‌های آنها مشهود خواهد شد محض حفظ خود و منافع خود طلاب علم و ذریه رسول را هدف گلوله سر باز کردند مسجد و معبد اسلام و خانه خدا را مثل قلاع اشراک و متهمین محاصره نمودند پیام مساجد سر باز و قراول گذاشتند نان و آب بروی علمای اسلام بستند گوئی یاغی و قاتل بودند از صدر اسلام الی یومنا هذا از هیچ ملت کفری نسبت بعلمای اسلام این توهین وارد نشده بود این بی احترامی نه تنها بشخص علماء اسلام شده بلکه در واقع بشرع محمد صلی الله علیه و آله گردیده و ناموس شریعت هتک شده است اکنون جمیع هیئات علمای مذهب و بلکه تمام مسلمین اثنی عشریه جبر این توهین را بوجه کامل از حضور اقدس همایونی خواستگارانند که امر و مقرر شود مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجام کرده و دلجوئی از ایشان نموده و با احترام تمام بوطن مألوف معاودت دهند و خصوص دعاگویان تبریز در دولتخواهی خاص که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است جسارت میکنیم که قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی المرء عاجلاً لازم است بوعد و قول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست مترقب است بلوای محیطی باشد که رشته ازدست دعاگویان رفته و بحکم ضرورت والجاه اقداماتی شود که باعث رو سیاهی دعاگویان گردد .

جواب این تلگراف را بعد از این درج مینمائیم .

روز یکشنبه هفتم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز بر عده متحصنین سفارت خانه افزوده گردیده و بازارها و سراها عموماً بسته گردیده حتی سر گذرها نیز دکایش بسته گردید مردم مبهوت و حیران و سرگردان می باشند احدی بعرض آنها نمی رسد کسبه حضرت عبدالعظیم نیز آمدند بسفارتخانه اهالی شمرانات و دهات اطراف هم بصدا در آمده اداره قزاقخانه نیز در خیال آمدن بسفارتخانه می باشند همه در بین آنها افتاده است. طایفه زنها هم گفتگوئی بین آنها هست که بیابند در خیابان علاءالدوله که متصل بسفارتخانه است چادر بزنند از طرف علماء اعلام که در قم میباشند

امروز قاصدشان آمد همگی سلامت بوده‌اند میرزا ابراهیم عطار که خانه و دکانش نزدیک خانه آقای طباطبائی است حامل کاغذ و یاکت آقایان بود که بایای پیاده از بیراهه آمده است و سلامت رسید مذکور داشت سوار کشیکخانه و پانصد قزاق اطراف بلده قم را محاصره کردند که دهات اطراف اغتشاش نکنند خداوند بر فقرا و ضعفا رحم کند که کار خیلی خراب است زیرا که شاه خبر از وقایع ندارد اطراف و اجزاء دولت هم از عین‌الدوله ملاحظه می‌نمایند و نمی‌گذارند خبر صحیح بشاه برسد. در این روزها آقاسید جمال در قم موعظه میکند مردم جمع شده‌اند که حاکم مامعتمد خاقان گندم را جلو گرفته است و بقیمت گران به خباز می‌دهد آقا هم در بالای منبر گفته است تقصیر از خود شماست قبول ظلم نکنید لذا مردم اجتماع نموده و بر حاکم خود شوریدند حاکم هم متوسل بآقایان شده آقایان اصلاح نموده و بنا شد گندم را بقیمت مناسب بمردم بدهند و شروع در دادن گندم به خبازها نمود و نیز متولی باشی در شب گذشته چراغهای حرم و صحن را در یکساعت از شب گذشته خاموش نمود و مانع شد از اینکه مردم در صحن بمانند و این توهینی بزرگ بود که بر آقایان وارد آمد.

امروز تلگرافی از طرف اعلیحضرت مظفرالدینشاه در جواب تلکرافات علماء آذربایجان مخابره گردید که ما صورت آنرا درج مینمائیم.

دستخط تلگرافی اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدینشاه

در جواب علمای تبریز خطاب به حضرت ولیعهد

ولیعهد - بجنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای حاج میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقة‌الاسلام التقات ما را برسانید و از طرف ما بگوئید که مراحم ملوکانه همیشه شامل عموم طبقات مردم خاصه بعلمای اعلام و مخصوصاً بعلمای آذربایجان بوده و خواهد بود همگی دعاگوی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانه ما هستند و نسبت بهمه التقات داریم و همین است که بشفاعت و توسط شما استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده مشیرالدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آنها کردیم بزودی علمای طهران شرفیاب میشوند و عرایض حقه آنها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد قبول خواهیم فرمود.

هفتم شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

(مظفرالدینشاه قاجار)

امروز خبر در طهران منتشر گردید که بعض از بلدان ایران از قبیل آذربایجان و غیره شروع

در تعطیل نمودند.

امروز نیز تلگرافی از طرف ولیعهد مخابره شده است که صورتش این است :

تلگراف ولیعهد از تبریز حضور مهر ظهور

اعلیحضرت مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

بتوسط حضرت والا. شاهزاده اتانیک اعظم بخاکیای اقدس اعلی ارواحنا فداء. تصدق خاککیای اقدس همایونت شوم - در خاک پای مملکت آرای همایونی تاحال محقق و مشهود شده است که این غلامخانه زاد از اول عمر از وظیفه جان نثاری و استرضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصور آنرا میکرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواستہ متضمن خلاف مصلحت و مضر بحال دولت است ابدأ اسمی از آنها در خاککیای معدلت بیژا نمیکرد در این حادثه بقدر امکان نگذاشته است که علمای آذربایجان از طرف قرین الشرف همایونی مایوسی حاصل بکنند امروز هم که به تلگرافخانه حاضر شده محض آنست که شخصاً از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید در کمال عجز و ضراحت بعرض جسارت مینمایم که قاطبه رعایای ایران ودایع الهی و بمنزله اولاد اعلیحضرت اقدس ظل اللهی هستند حفظ شئون اهل اسلام و علمای اسلام هم از فرایض ذمه سلطنت است مع هذا هر گاه در این موقع از طرف قرین الشرف همایونی از ماضی صرف نظر شود و در مقام تسلیه و ترضیه و اعاده محترمانه آنها برآیند مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه زاد در بین الدول خواهد شد رعیت که بمنزله اولاد سلطان است بواسطه خبط و خطائی مستحق قهر و سیاست شدن با رحمت و نصفت کامله سزاوار نیست امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکر جان نثار بعز انجاح مقرون افتد.

(غلام خانه زاد محمدعلی) هفتم شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۴

جواب تلگراف ولیعهد از طرف اعلیحضرت

شاهنشاه مظفرالدینشاه قاجار

از صاحبقرانیه به تبریز - دستخط مبارک .

ولیعهد - عریضه تلگرافی شما بتوسط جناب اشراف اتانیک اعظم بعرض رسیدم مقام مرحمت خودمانرا نسبت بعموم علماء اعلام و توجهات کامله که بیشتر در ترویج شرع محمدی صلی الله علیه وآله و آسایش و دعا گوئی علماء

داشته و داریم محتاج بفرمایش نمیدانیم معلوم است علمای عظام همه دعا گوی دولت و وجودشان برای دولت و ملت مطلوب و در واقع لشکر دعا هستند همه وقت لازم التکریم و توقیر آنها و حفظ حدود آنها را بر خودمان لازم دانسته ایم چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضه تلگرافی شرحی راجع بعلماء عرض کرده بودند نیت مقدسه خودمان را به آنها خاطر نشان کرده ایم و آنها هم باید خوب دانسته باشند که حسن ظن ما و التفات ما نسبت بعلماء تا چه درجه است حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علماء تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه بقم برود و علمای عظام را محترماً معاودت بدهد البته شما هم این مرحمت شاهانه را به آنها ابلاغ و آنها را بمراحم کامله ملوکانه امیدوار خواهید داشت باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت بخود و علمای آذربایجان بدانند که نیت مقدسه ما همیشه بترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده و هیچ وقت مراحم خودمان را درباره آنها دریغ نخواهیم فرمود .

هفتم جمادی الثانیه سنه ۱۳۲۴

(مظفرالدین شاه)

امروز جمعی از تجار بانواب و میرزا یحیی خان منشی باشی سفارتخانه نشسته بعض مذاکرات محرمانه می نمایند .

روز دوشنبه هشتم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز تمام بازارها بسته است شهرت گرفته است زنها خیال اجماع و بلوائی دارند برای اینکه شوهران آنها مدتی است در سفارتخانه مانده اند و نیز شهرت گرفته است طایفه قاجار به خیال دارند بسفارتخانه آیند تجار امروز بولی قسمت کردند که اساتید هر صنفی قسمت کنند روی شاگردهاییکه عیال دارند که زنها و اطفال آنها بی مخارج نمانند و از کرسنگی تلف نشوند و این مساوات و مواسات باعث اطمینان و امیدواری مردم گردید .

یک نفر زن ناشناس آمد درب سفارتخانه و حاجی محمد تقی را طلب نمود و یک دسته اسکناس داد باو و گفت این پول را خرج متحصنین کن حاج محمد تقی پول را گرفت و آنچه کرد آن زن را بشناسد و بداند کی است و از کجاست آن زن خود را معرفی ننمود و قبضی هم نگرفت . طرف عصر شهرت گرفت که عین الدوله از صدارت معزول گردید .

از قم هم خبر رسید که جمعیت آقایان زیاد شده اند از کرمانشاه بسرامام جمعه کرمانشاه از طرف اهالی کرمانشاه آمد بقم برای یاری آقایان از اصفهان هم جناب آقا شیخ حسن شیخ العراقرین که از متمولین اصفهان است از طرف علماء و اهالی اصفهان وارد قم شد و اظهار نمود همه اهل اصفهان هازمند بر حرکت و مرا فرستاده اند که کسب تکلیف نمایم و آنچه که بفرمائید اطاعت خواهد شد .

(پسر امام جمعه کرمانشاه و شیخ المراقین با آقایان تا طهران آمدند و متجاوز از یکماه در طهران بودند از طرف دولت و ملت نهایت احترام از آنها شد پس از مدتی سالمًا غانمًا بوطن خود هریک مراجعت نمودند).

از تبریز تلگراف مجابره شد که مردم تبریز اجماع کرده‌اند بمضی بسفارت انگلیس پناه برده و درقونسلخانه انگلیس متحصن شده‌اند و بعضی مجلس ختم و فاتحه برای سادات و اشخاصیکه درطهران کشته شده‌اند. ازخمسه وزنجان ورشت هم خبررسید که مردم بلوا کرده‌اند برای اینکه علمای طهران را نفی ازبلد کرده‌اند.

امروز صبح مدیر توپخانه سیف‌الدین میرزا که رفته بود قم و مأمور بود اگر آقایان از قم حرکت نمایند آنها را گرفته و متفرق و هریک را بطرفی فرستد باریس تلگرافخانه قم که اسمش و لقبش لسان‌الممالک است خدمت آقایان رسیده تلگراف عزل اتابیک را خدمت آقایان ارائه داد از امروز تلگرافات از اطراف بآقایان میرسد زیرا که تا بامروز اتابیک حکم کرده بود تلگرافاتی که مجابره میشود نرسانند.

روز سه‌شنبه نهم جمادی‌الآخری ۱۳۲۴ - دراین روز اخبار موحشه ازبلدان و شهرها رسید - بنده نگارنده یک‌شب نزد نایب‌السلطنه بودم و اظهار خدمت خود را می‌نمود فرمود درعزل عین‌الدوله اگر من سعی نکرده بودم اعلیحضرت او را عزل نمی‌فرمود ازاصرار من عین‌الدوله استعفاء نمود باری نایب‌السلطنه برحسب مرسوم استعفاء نامه عین‌الدوله را برد خدمت اعلیحضرت شاه و شاه استعفاء عین‌الدوله را قبول فرموده عین‌الدوله پای‌شاه را بوسیده و بطرف ده خود مبارک آباد حرکت نمود. نایب‌السلطنه برحسب حکم اعلیحضرت مظفرالدین شاه وزراء را احضار کرد مشیرالدوله که وزیر امور خارجه بود رئیس‌الوزراء گردید عضد‌الملک بانحاج نظام‌الدوله مأمور شدند که روانه قم شوند برای معاودت دادن آقایان لکن بازارها هنوز بسته است مردم همگی در سفارتخانه جمع می‌باشند میگویند تا عدالت‌خانه مفتوح و منعقد نگردد ما از اینجا حرکت نمی‌کنیم.

روز چهارشنبه دهم جمادی‌الآخری سال ۱۳۲۴ هجری - دراین روز بازارها بسته و تعطیل عمومی است شاگردان مدارس نیز در سفارتخانه چادر زدند. ازهر صنفی بلا استثناء حتی بستخانه و تلگرافخانه نماینده در سفارتخانه چادر زدند.

امروز شخصی سوار قاطر بود وارد سفارتخانه شد و گفت مردم مزده دهید که عین‌الدوله معزول گردید نزدیک بود مردم از خوشحالی متفرق شوند که عقلاً و اجزاء سفارتخانه او را دور کردند و از سفارتخانه بیرون کردند و گفتند مقصود ما عزل عین‌الدوله نبود خواه عین‌الدوله معزول باشد خواه منصوب چه ربطی بمادارد که عزل شده است. باری منصب صدارت را دادند بمشیرالدوله و این مشیرالدوله از اهالی ناین است که بین یزد و قم واقع است و درسی سهال قبل منشی نظام‌السلطنه بود و مواجب او در ماه سه تومان بود و این صدراعظم اگرچه شخص باعلمی نیست لکن او را دوپسر است که عالم و تربیت

شده می‌باشند یکی مشیرالملک است که وزیر مختار ایران در روسیه بود از حیث علم و تربیت بد نیست اگر بتواند تصرفی در کار پدرش بکند کاری از پیش خواهد رفت والا کار خراب‌تر خواهد شد یکی دیگر از پسرهایش مؤتمن‌الملک است که این جوان هم با علم و باتربیت است از این دو جوان که یکی بسن بیست و دوسه سال است و دیگری بسن بیست و نوزده امیدی هست چه هر دو در مدارس جدید تحصیل کرده‌اند .

امروز متخصصین تلگرافی بعلماء و مهاجرین مخاברה کردند و بآنها رسانیدند که بدون اجراء مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید جوابی که رسید از اینقرار است .

تلگراف مهاجرین به متخصصین سفارت

بتوسط جناب شارژدفر انگلیس . بعموم علماء و تجار و کسبه متخصصین سفارت در جواب تلگراف شما اطلاع میدهم که آسوده خاطر باشید . ما فریب نمی‌خوریم آنچه شنیده‌اید و می‌شنوید دروغ و ساختگی است تا مقصود بعمل نیاید و تأمین از طرف سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم کرد بجای خود آسوده بمانید بیش از این نیسگویم خواهش دارم این مطلب را فوراً به تجار و کسبه برسانید .

امضاء سید عبدالله

از قم خبر رسید که دولت با علماء اعلام در گفتگوی تلگرافی می‌باشد که مابعض از آن تلگرافات را در اینجا درج می‌نمائیم .

عضدالملک هم آقایان را مانع از رفتن بمقتبات گردید و آنچه لازم بود تلگراف کرد معین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود و در سفارت خانه بود امروز رفت در مبارک آباد که بدانند عزل عین‌الدوله بواقعی است و یا دروغ و غیر واقع است پس از ورود بمبارک آباد دید که جز حاج مشیرلشکر و امیرخان سردار بزاززاده عین‌الدوله و اعظام‌الممالک احدی اطرافش نیست پس از ملاقات عین‌الدوله رو کرد به معین حضور و گفت معین حضور برای چه آمدی این جا مگر نمیدانی من از کار افتاده‌ام . معین حضور گفت در زمان صدارت مرا تمام کردی و هستی مرا گرفتی آمده‌ام که دو کلمه نوشته بمن بدهی که من سندی دردست داشته باشم عین‌الدوله گفت من چیزی نمی‌نویسم دیگر از شرم خلاص شدید بروید نزد رئیس الوزراء و آنچه می‌خواهید از او بخواهید و بگیریید معین حضور گفت امیدوارم چنانکه مرا تمام کردی خداوند تورا تمام کند و من دیگر آرزویی ندارم و خداوند دعای مرا مستجاب کرد و مرا و امثال مرا از شر تو خلاص نمود .

اعظام‌الممالک گفت جناب معین حضور امروز آمدی که حضرت والا را شامت کنی معین حضور گفت من آمده‌ام که اتمام حجت کنم که حضرت والا شاید متنبه و متذکر شود .

باری معین حضور یقین کرد که عین الدوله از صدارت خلع شده است و آنچه هم که لازم بود گفت و مراجعت نمود و خبر باشخاص متحصنین رسانید و مردم بطور یقین و حزم دانستند که از شر عین الدوله خلاص شدند .

روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاخری سنه ۱۳۲۴ هجری - در این روز بازارها و سراها بسته است مردم در سفارتخانه ازدحام کرده اند مفتاح الدوله پسر مفتاح الملك از طرف دولت حامل دستخطی گردید که برود بقم .

مشهور است که سردار افخم مأمور است که از اتابک نگهداری کند تا حساب او را بخواهند . مشیر الدوله هنوز در صدارتش کاری نکرده است .

تلگرافی از مجلس کلات از طرف آقا میرزا آقای اصفهانی بعنوان جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی رسید باین مضمون :

دیدنی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

حضور حضرت اشرف رئیس الوزراء آقای مشیر الدوله سلام میرسانم . مشارالیه تلگراف را بمشیر الدوله ارائه داد مشیر الدوله گفت از اعلیحضرت شاهنشاه استدعا میکنم که محبوسین را مرخص نمایند شهرت گرفته است که تلگراف کرده اند اشخاصیکه تبعید شده بودند مراجعت نمایند و سعید الدوله و سعید السلطنه هم که تبعید و نفی از طهران شده اند معاودت کنند و هم نظام السلطان و معتمد خاقان که از تبعید شدگان بودند بوطن خود برگردند اگر چه معتمد خاقان در قم و نظام السلطان در مازندران حکومت و ریاست داشتند و باعلیحضرت مظفرالدین شاه خادم بودند ولی نسبت بعین الدوله نهایت عداوت را اظهار میکردند خصوص نظام السلطان که در مجالس سری ، سرسری داشت چنانچه در شرح حالات ایشان خواهد آمد جناب حاج نظام الدوله و جناب مستشار الملك مأمور شدند که معجلاً روانه قم شوند و از آقایان نگهداری و پذیرائی کنند تا جناب عضد الملك که از طرف اعلیحضرت مأمور معاودت دادن آقایان می باشد حرکت کنند و وارد قم شوند . اول خبریکه از عزل عین الدوله بآقایان رسید بتوسط لسان الممالک رئیس تلگرافخانه قم بود ولی اول تلگرافیکه از طهران بآقایان رسید تلگراف آقا شیخ محمود ملای زرگنده بود که در شب جمعه دوازدهم بخابره کرد و مابعض از تلگرافات را که دست آوردیم مترجماً درج می نمائیم .

تلگراف آقا شیخ محمود از طهران بقم

به آقایان مهاجرین

حضور مبارک حضرت آقای حاج میرزا سید محمد مجتهد و سایر حجج اسلامیه دامت برکاتهم - از سفارت روس اخبار رسید بملاحظه احترام آقایان و رعایت ملت شاهزاده اتابک خلع شد .
(شیخ محمود زنجانی ملای زرگنده)

تلگراف نظام الدوله با قایان مهاجرین

حضور مبارك حضرت مستطاب ملاذالانام اسلامیان پناه آقاسید محمد مجتهد دامت برکاته - پیغام دیروز بنده بعرض رسیده محض خدمت بشریعت مطهره آنچه لازمه دولتخواهی بود بعرض خاکبای جواهر آسای اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ارواحنا فداء رسانیده از جائی که خاطر مهر مظاهر ملوکانه همیشه مصروف ترویج شرع مقدس و آسودگی مردم است نسبت باهالی مملکت و آقایان کمال مرحمت را مبذول فرمودند خود بنده عازم قم هستم بدون اینکه تاحال بزیارت حضرت عالی مشرف شده باشم فدویت و ارادت غایبانه خالصانه داشته‌ام باید حضرتعالی توجه کاملی فرموده بنده را بدون شناسائی در فدویت خودتان مستدام دارید . (نظام الدوله)

روز جمعه ۱۲ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز دکانین عموماً بسته است دم سفارتخانه تهیه چراغان شب مولود شاه رامی بینند وضع سفارتخانه امروز از هر روز منظم تر و جمعیت بیشتر می باشد امیرخان سردار متقبل شده است که با عین الدوله برود بمشهد مقدس یعنی در یکی از دهات خودش که در نزدیکی مشهد واقع است و موسوم بفریدان و تهیه حرکت را دیده که خیلی محترم حرکت کند . بقم هم تلگراف مخابره شده است و تلگرافات سابقه را که قدغن بود نرسانند امروز رسانیده اند که ما صورت بعضی را دست آورده و درج می نمائیم لکن يك تلگرافی از شماع السلطنه پسر شاه مخابره شده است بعنوان آقاسید علاءالدین داماد آقای بهبهانی که صورتش از اینقرار است .

تلگراف شماع السلطنه بقم

جناب مستطاب آقاسید علاءالدین تلگراف شمار سید از مندرجات آن عوض آنکه خوشوقت شوم ملول شدم نمی دانم ملتفت هستید و می دانید که خاتم انبیاء روگردان با کمال افسوس نگاه بحالت حالیه خود نموده کلمه ما اودی نبی مثل ما اودیت را وقتی حکایت از دشمنان خود فرموده حالا به ذراوی خود خطاب فرموده و تکرار میفرماید این چه حالت است برای خرابی این دین و آئین شرع و این مشت مسلمان بچه اندازه حاضر هستید و چه خواهید گفت بجد مطهر مقدس خودتان . خواهید فرمود یا رسول الله بجهت حفظ و رعایت ظاهریه و حقوق دنیویه خارج شدیم و يك مشت جاهل را ول کردیم که هر نوع استبدال و خفت که ممکن بود باین شرع و باین آئین وارد آوردند دیدیم و شنیدیم که محمدی متوسل بمسیحی شد بجهت رعایت

حقوق خودمان راضی شدیم بلکه تحسین کردیم و تشجیع نمودیم خوب است عرض بکنید ای حجج اسلامیه اگر اسلام باشد شاحجت آن خواهید بود والا خارج حجت و دلیل لازم ندارند هنوز آنوقت نرسیده است که بر حسب تکلیف شرعی خود را مکلف دینیه بدانید که فوراً بر خواسته بیائید این مفاسد را بخواه بایند پیش از این راضی بخجالت رسول الله نشوید تشریف ببرید کربلا به بینید علماء اعلام آن زاویه مقدسه راضی خواهند بود که شما شهری را باین حالت بگذارید بیرون بروید تا اینجا هر ض با آقایان بود حال بخود شما که سید علاء الدین هستید میگویم من تورا آدم و وطن پرست میدانستم این چه بی غیرتی است که تحمل میکنی این ننگ را بکجا میبری که فرنگی از ترس طلبه بیرون نمی آمد حالا سید و طلبه بخانه فرنگی برود در صورتیکه قطعی و یقین است که اگر یکسال هم بمانند گشایشی از این جهت برای آنها نخواهد بود نزدیک است بکلی رشته اعتقاد و الفت من از شخص شما بریده شود والبته یقین دارم آقایان ملتفت نیستند و شما هم نمیگوئید اگر مسلمانی یک عرق و حمیت دارد هر قدر آن بی حس و لجوج باشد باز در این موقع نمی تواند خودداری کند منتظر جواب حجج آنجا هستم . الساعة که صبح جمعه می باشد جناب سید مطهر الدین را دیدم عصری با آقای شرفه حرکت کرده خواهند آمد شخص دیگری هم که از محترمین و طرف وثوق است باید رسیده باشد . باید حضرت حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله و شما از دوستی من صرف نظر نکنید و باینکه یک جو عرق مسلمانی شما و دینداری بجوش آمده اقدامات سریع نکنید منتظر جواب هستم ولی نه جواب سربالائی .

کهریزك (ملك منصور)

تلگراف مشیرالدوله

رئیس الوزراء به آقایان

خدمت ذی شرافت جناب مستطاب شریعتمدار حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد سلمه الله تعالی - چون استعقای حضرت مستطاب اشرف ارفع افخم والا شاهزاده اتابیک اعظم دام اجلاله درخا کیای جواهر آسای همایونی روحنا فداه موقع قبول یافت و حسب الامر اقدس اهلی خدمات مقررہ دولتی بارادتمند محول گردیده است برای جلب تأییدات مأموله خود استعمال سلامت حالات خدمت جناب مستطاب عالی را وسیله سعادت ابدی داده ضمناً زحمت میدهد

که برای ابلاغ مقررات علیه همایون و تجلیل مقررده که برای مزید امیدواری و معاودت دانه و بر احم فوق العاده ملوکانه امیدوار سازند و امیدوارم مخلص هم این موقع را برای ظهور ارادت قلبی مفتنم شمرده بدرك ملاقات موفوق و از مزده سلامت حالات مسرورم فرمائید (مشیرالدوله)

دستخط تلگرافی اعلیحضرت اقدس

مظفرالدین شاه قاجار

بعنوان مهاجرین

جنابان مستطابان شریعتمداران علماء اعلام دارالخلافه سلمهم الله تمالی چون باقتضای حسن ظن که همیشه نسبت بعموم علماء اعلام داشته ایم . همه وقت آنها را دعاگوی دوام دولت اسلام و خیر خواه شخص خودمان میدانیم . و در این مدت که باره حوادث جنابان شمارا از مرکز سلطنت مهجور ساخته بود . این مسافرت و مهاجرت شمارا خیلی بر خودمان ناگوار میدیدیم و بعلاوه در این اشتداد گرما و عدم اقتضای فصل و موسم پیش از این دوری از مرکز سلطنت مقتضی نبود این دستخط را مزید بر ابلاغات شفاهیه فرمودیم که همه شماها مراحم قلبیه ملوکانه را بیش از پیش نسبت بخودتان شامل دانید و عرایض خیرخواهانه خودتانرا همه وقت در حضور ملوکانه مسموع و مقبول شمارید مخصوصاً محض تکمیل مراحم شاهانه نسبت بجنابان شما مثل جناب مستطاب اجل عضدالملک نوکر محترمی را که از اولین رجال محترم دولت و طرف اعلی درجه وثوق و اعتماد خودمان است مأمور میفرمائیم که جنابان شمارا بر احم شاهانه مستظهر و امیدوار داشته فرمایشات مارا حضوراً ابلاغ و شمارا با تجلیل کامل معاودت بدهد جناب معزی الیه هر چه بگوید عین فرمایشات ما است و هر چه ابلاغ کند در حکم این است که خودمان شفاهماً اظهار فرمودیم در این صورت با ترتیباتی که شروع شده است باید همگی بمواطف شاهانه امیدوار و مطمئن باشید و بدانید که همه وقت رعایت تکریم و تجلیل علماء اعلام باعلی درجه در حضور ملوکانه ما منظور و آنها را خیر خواه حقیقی خودمان دانسته توقیر و احترامات آنها را همیشه بر خودمان واجب می شماریم و یقین داریم جنابان شما هم باقتضای تکالیف شرعیه خودتان پیش از این طول زمان مسافرت را جایز نهانسته هر چه زودتر در معیت جناب معزی الیه معاودت خواهید کرد تا ما هم مراحم قلبی خودمانرا کاملاً در موقع شرفیابی مشهود و معلوم داریم .

عریضه تلگرافی آقایان مهاجرین از قم

حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه

از آنجائیکه خادمان شریعت مطهره و داعیان بقای دولت قاهره بالقطع والیقین میدانستیم که بجهت اختلال واغتشاشات جاریه در امور مملکت از تجاوزات و تعدیات اولیاء امور و عدم اعتناء در اجراء احکام الهیه و اوامر شرعیه و اشاعه فواحش و منهیات و ارتکاب محذورات دینیه در خاطر خطیر همایونی مکنون و سرکوزاست که تأسیس مجمع و مجلس عدالت فرمائید که مظهر عدالت و مظهر رأفت پادشاهی نسبت به مملکت ورعیت و مورث رفع اختلال و قلع ماده فساد در کلیه امور دولت و ملت باشد این است که از طرف دعاگویان نیز دو سال است استدعا و ابراز و اجراء این نیت مقدس از ساحت عتبه سلطانیه شده و خاطر مقدس ملوکانه هم بصرافت طبع و اقتضای میل مبارک صلاح حال مملکت را منظور و امر به تشکیل آن فرمودید لکن تسلیات و ترتیبات خارجییه این استدعا را طوری جلو داده و عریاض را طوری القاء و اظهار نموده که ترتیب این امر مقدس تا کنون معوق و معطل مانده در این موقع که رأفت شامله ملوکانه و مراحم کامله خسروانه نسبت به امامه رعایا در مقام بروز و شمول است لازم دانستیم که این مقصد مهم اسلامی را که بموجب اعلام کلمه حقه و مزید قوت سلطنت اسلامییه و حفظ مملکت و رفع ایادی و نفوذ و منع تصرفات خارجییه است در عالم دولتخواهی و ملت دوستی و اسلام پرستی در این ورقه بعرض سده سنیه ملوکانه رسانیده حسب التکلیف والوظیفه قبول و اجراء مستدعیات بی غرضانه خود را از حضور اقدس همایونی استدعا نمائیم استدعای دولت خواهانه جماعت دعاگویان و قاطبه علماء اعلام و رعایای پادشاه اسلام این است که امر و اجازه سنیه ملوکانه صادر شود به تشکیل و تأسیس مجلس که اعضای آن مرکب باشد از جمعی از وزراء و امناء بزرگ دولت که در امور مملکت با ربط و از اغراض نفسانی بری باشند و جمعی از تجار محترم که در صناعت و تجارت با اطلاع و از مصالح امور دولت و ملت مستحضر و برای مشاورت صالح باشند و چند نفر از منتخبین از علماء عاملین که بی غرض و با بصیرت باشند و جمعی از عقلاء و فضلاء و اشراف و اهل بصیرت و اطلاع و این مجلس عدالت مظفریه که مرکب از امناء پادشاه است در تحت نظارت و ریاست و فرمان فرمائی شخص شخیص پادشاه اسلام که پدر رئوف و خیرخواه است حاکم و ناظر بر تمام ادارات دولتی و مراتب

انتظام و اصلاح امور مملکتی از تعیین حدود و وظایف و تشخیص دستور و تکالیف تمام دوائر مملکت و اصلاح نواقص امورداخله و خارجه و مالیه و بلديه و تعیین حدود و احکام اولیاء امور و ترتیب سایر شعب امور مملکيه و مهام خلیقه و منع ارتکاب منهیات و منکرات الهیه و امر بمعروف و واجبات شرعیه و ترتیب مقاولات و مقابلات و معاملات داخله با خارجه بمیزان احکام شرعیه و تحریر فصول و ابواب و ترتیب کتابچه و اوراق آنها و بوسیله نظارت و اهتمام و مراقبت این مجلس مظفریه بتمام حدود و حقوق و تکالیف عموم طبقات رعیت معین و محفوظ احقاق حقوق ملهوفین و مجازات ظالمین و اصلاح امور مسلمین برطبق قانون مقدس و احکام متقن شرع مطاع که قانون رسمی و سلطنتی مملکت است معلوم و مجری شود تمام افراد رعیت دانسته و میدانند که مکنونات و ارادات صمیمه و مقاصد و نیات مقدسه و توجهات خاطر معدلت مظاهر ملوکانه سالهای دراز است معطوف بر ترتیب این امر مشروع اسلامی بوده چنانچه فرمایشات و اوامر ملوکانه و نطقهای خسروانه در مواقع رسمیه و غیر رسمیه شاهد این مدعاست حالاهم دعاگویان بمتابعت و موافقت نیت مقدسه ملوکانه تشکیل این مجلس را عاجلاً در روز معین استدعا میکنیم که انشاءالله تعالی بحسن نیت پادشاه اسلام پناه این مجلس که مظهر عدالت شاهانه است به نظارت بر امور مملکت و اعمال مساوات بین طبقات رعیت در اجراء احکام مقدس اسلام اصلاح نواقص حالیه رفع اختلافات جاریه را نموده باعث مزید قوت و شوکت دولت و ملت و آبادی و اصلاح و حفظ حدود و ثغور مملکت و استحکام و دوام سلطنت اسلامی گردد و امیدواریم که محض مزید امیدواری عامه رعایا تشکرات خالصانه دولتخواهی خود را پس از زیارت فرمان مبارک بحکم رسمی دولتی و تشکیل مجلس و مجمع مظفری و تعیین اعضاء و تحریر کتابچه و نظامنامه داخله آن شروع و بترتیب این مشروع مقدس در تحت قبه مطهره حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها بعرض حضور شاهنشاهی رسانیده و بعموم رعایای پادشاه اطلاع نمائیم و بر حسب استظهارات رأفت آمیز پادشاهی معاودت بدار الخلافه نموده تمام هم و اوقات وجد و جهد خود را صرف تدارک و جبران تعطیلات و توقیفات وارده که در این مدت از روی اضطرار و ناچارى از رعایای مطیع پادشاه ناشی و صادر شده نموده با کمال امیدواری و اطمینان به معاضدت و معاونت عموم ملت و رعیت از این توجهات خاصه پادشاهی بتقویت دولت و ملت و دعاگوئی ذات اقدس پادشاه اسلام اشتغال ورزیم .

روز شنبه ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - دو ساعت از شب شنبه دیشب گذشته میرزا حسین خان پسر کهنتر مشیرالدوله و (صدر اعظم) دستخطی آورد در سفارتخانه انگلیس که مجلس را افتتاح می کنیم اما در طهران فقط نه در سایر بلدان ایران و در قزاقیا بعد از مشاورت اعضاء و حکم مجلس و تصدیق وزراء دربار اگر اعلیحضرت پادشاه ایران امضاء فرمود آن حکم اجراء خواهد شد و سمت رسمیت را حاصل خواهد نمود والا فلا بعبارة اخری مجلس تابع اراده سلطانی باشد نه آنکه شاه ملزم باشد باجاء حکم مجلس . تجار و کسبه گفتند ما چنین مجلسی لازم نداریم مجلس باید حاکم مطلق باشد و شعوبات آن در تمام بلدان و دهات و قری دایر باشد و چنانچه در قضیه مجلس حکم داد باید اعلیحضرت آن حکم را حتماً امضاء و اجرا فرمایند . امروز خبر رسید که دستخط را عوض کردند و تغییر دادند و دستخط صادر شده است که مجلس بتصویب و میل علماء اعلام تشکیل شود و صورت دستخط را بردند بمطبعه شاهنشاهی که طبع کنند و در تمام بلدان ایران منتشر سازند . و نیز از قم خبر رسید که آقایان مراجعت نمی کنند . اصفهان و کاشان و دهات اطراف قم بهیچان آمده اند تلگرافات بسیاری از شهرها با آقایان مخابره شد که ما در عنوان هر روزی بعض از آنها را درج مینمائیم .

تلگراف اعلیحضرت شاهنشاه بقم

بعنوان مستشار الملک

مستشار الملک تلگراف شما را وزیر دربار بنظر ما رسانید از خدمات شما کمال خوشوقتی و رضایت داریم شما فعلاً همانجا بمانید تا عضاء الملک هم بیایند آقایان و علماء را بیاورید از جانب ما احوال تمام آقایان و علماء را پرسیده و اظهار مرحمت ما را بیکایک ایشان برسانید (مظفر الدین شاه)

تلگراف از اصفهان بقم

حضور مبارک حجج اسلامیه دامت برکاته - اخبار باختلاف مسموع اسباب حیرت در تکلیف حالات شریفه را اطلاع تکلیف معلوم از سلامتی شاگرد

(شیخ جمال الدین اصفهانی)

از تبریز به قم

خدمت حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید عبدالله مجتهد سلمه الله تعالی و برکاته از وقوع قضیه هایله داعی و سایر علماء آذربایجان زیاده از حد متألم گشته و شریک مصیبت شما هستیم ثلث فی الاسلام لایسیدها شیء الی یوم القیمة . بقدر مقدور مشغول اقدامات لازمه هستیم همه اوقات تمامی حالات شریفه خود و سایر آقایان را مرقوم فرمائید (مجتهد)

ایضاً از تبریز

از تبریز بطهران بتوسط حاج عبدالرزاق اسکوئی خدمت ذی شرافت جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام مروج الاحکام آقای سید محمد مجتهد دامت برکاته مدتی است از سلامت حالات میمنت اطلاع نداده‌اید نگرانی خاطر حاصل است محض رفع نگرانی سلامت مزاج بهاج واحوالات اتفاقیه اعلام فرمائید . (خادم شریعت عبدالکریم)

این تلگرافات را از طهران فرستادند بقم خدمت آقایان . از عتبات عالیات هم تلگرافات متعدده مخابره شد که ما بعضی را درج نمودیم .

تلگراف مهاجرین به تبریز

خدمت جناب مستطاب حجة الاسلام آقای مجتهد دامت برکاته تلگراف تفقد آمیز زیارت از ملاطفت آقایان عظام تبریز متشکر والبته در اینموقع بذل مجاهدات بر عموم علماء اعلام و اهل اسلام لازم داعی وسایرین حجج اسلامیه مهاجرین در بلده طیبه نایب‌الزیارة و به تهیه مسافرت مشغولیم .

(سید عبدالله)

تلگراف از عتبات عالیات

حجج اسلام دامت برکاتهم - تلگراف اخبار موحش از طهران رسید موجب پریشانی فوق‌العاده گردید مطالب چیست عاجلاً اطلاع بدهید تا اقدامات لازمه بنمائیم . (الاحقر عبدالله مازندرانی) (الاحقر محمد کاظم خراسانی) (حاج میرزا حسین نجل مرحوم حاج میرزا خلیل)

تلگراف از اصفهان

حضور محترم علماء و حجج اسلام دامت برکاتهم . قلوب منکسره عموم مخلصین از تأسف خاطر محترم افسرده و غمگین است برای اجراء مقاصد مقدسه بحضور مبارک حضرت بقية الله ارواحنا فداءه متوسلیم تلگرافی هم بطهران شد امید است جواب مساعد مرحمت شود اکنون هم محض اظهار خلوص و داد و یک‌جهتی و اتحاد بعرض این مختصر مبادرت نموده هر گونه خدمتی و فرمایشی باشد اعلام فرمائید برای همراهی و متابعت با نهایت امتنان و ارادت حاضر هستیم . (مسبح الموسوی) (ابراهیم الموسوی) (جمال‌الدین محمد هاشم) (محمد باقر طباطبائی) (ابوالحسن الطباطبائی) (علی الموسوی)

ایضاً تلگراف از اصفهان

حضور مبارک حجج اسلام دام ظلهم - هشتم وارد شدم حضرت آیه الله آقای نجفی دام ظلّه و آقای ثقة الاسلام چند روز است با سایر علماء اعلام تدارک حرکت دید. اند و عازم قم بودند و هستند مدت مکث حجج اسلام و تکلیف اعلام فرمائید . (ملاعلی اکبر)

این تلگراف را جناب آخوند ملاعلی اکبر مجتهد قم که سفیر و داعی بود از طرف آقایان رفته بود با اصفهان مخابره کرده است و این شخص از جمله علماء عاملین و مقدسین می باشد بنده نگارنده در دهسال قبل خدمتشان رسید صاحب ذوق و حرارت و قدسی بکمال است .

روز یکشنبه ۱۴ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز دکان عموماً بسته و جمعیت سفارتخانه زیادتر از هر روز است از قم هم جمعی آمدند از طرف آقایان مکتوبی بعنوان متحصنین رسید که مراجعت ما موقوف و منوط با افتتاح عدالتخانه و حرکت شما از سفارتخانه است شهرت مراجعت ما بی ماخذ و بی اصل است

پس از ورود عضدالملک بقم یک روز در خانه نشست که آقایان از او دیدن کنند آقایانهم ملتفت شده اعتنائی با او نکردند و چند دفعه بین عضدالملک و آقایان سفره یکدیگر آمد و شد کردند تا بالاخره با هم دوست و درست آمدند از طهرانهم متوالیاً تلگراف بعضدالملک می شود و اصرار در حرکت آقایان می کند .

دستخط تلگرافی اعلیحضرت مظفرالدین شاه قاجار

بعنوان عضدالملک

جناب عضدالملک . عریضه تلگرافی شما رسید از سلامتی شما خوشوقت شدم و بحمدالله حال خودمان هم خوب است البته مراحم مارا هم بطوریکه فرموده ایم بعلما اعلام ابلاغ داشته اید باز هم از جانب ما بجنابان مستطابان آقاسید عبدالله و آقای آقاسید محمد و حاج شیخ فضل الله احوالپرسی کنید و بگوئید با این گرمی هوا بیشتر از این طول اقامت شما در قم ابدأ مقتضی نیست کمال مرحمت نسبت بآنها داشته و داریم چرا باید در حرکت خودشان تأخیر بکنند هر عرضی دارند بیایند حضوراً بما عرض کنند عریض آنها را قبول می فرمائیم و کمال مرحمت را نسبت بآنها خواهیم فرمود البته آنها را بمراحم ما خیلی امیدوار بکنید یکفقره فرمایش هم بجناب اشرف صدراعظم (مشیرالدوله) فرموده ایم ابلاغ میکنند شما هم از سلامت خودتان

و حالات علماء عظام تلگرافاً بعرض برسانید البته آقایان را برای فردا حرکت بدهید میخواهید خودتان حضوراً بعراض آنها برسید در اینصورت بیش از این ماندن آنها مقتضی نیست ما که مکرر قول داده ایم که کمال همراهی و مرحمت را نسبت بآنها میکنیم .

(در شب ۱۳ جمادی الثانیه ۱۳۲۴)

شب گذشته که شب مولود شاه بود چون بازارها بسته بود مردم دم سفارت و خیابان علاءالدوله را چراغان کردند .
امروز باز از طرف سفارتخانه جمعی رفتند نزد مشیرالدوله و باره مذاکرات نمودند دستخطی از اعلیحضرت صادر گردید که خطاب به مشیرالدوله است و عین دستخط را مخبره نمودند بقم و صورتی هم برای رؤساء متحصنین فرستادند .

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه

بصدر اعظم مشیرالدوله که در ذیل تلگراف

بقم مخبره شده است . بتاریخ ۱۴ جمادی الاخری

خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم عالی آقای عضدالملک دام اجلاله العالی - چون خاطر خطیر اقدس ملوکانه ارواحنا فداه جدآ مصروف آسایش رعایا و امنیت و ترقی بلاد و مملکت محروسه خود است به میمنت عید مولود شاهنشاهی چنین اراده ملیه شرف صدور یافت که بتشکیل مجلس ملی آسایش و امنیت را مبنای مستحکمی مقرر فرمایند و بدین لحاظ دستخط مبارک از ناحیه مقدسه خسروانه صادر شد که عیناً آن را اینک در همین تلگراف مندرج میدارد :

دستخط

جناب اشرف صدر اعظم - از آنجائیکه حضرت باری تعالی جل شانه سررشته ترقی و سعادت مملکت محروسه ایران را بکف کفایت ماسیرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده در این موقع که رأی همایون ملوکانه مابدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوائر دولتی و مملکت بموقع اجراء گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین

و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود که در موارد لازمه درمهم امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازمه را بعمل آورده و به هیئت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنمایند در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خرید دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برسانند که بصره مبارک که موشح و بموقع اجراء گذارده شود بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهیم نمود که بعون الله تعالی این مجلس افتتاح و باصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می فرمائیم که سواد دستخط مبارک را اعلان و اعلام نمائید که تاقاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع بترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی باشند .

(در قصر صاحبقرانیه بتاريخ چهاردهم جمادی الاخری ۱۳۲۴)

در سال یازدهم سلطنت ما (مظفرالدین شاه)

بعد از استحضار بر مراتب این دستخط مبارک و اطلاع یبذل این عنایت کامله شاهنشاهی که از مآثر این عهد مظفریست خدمت جنابان مستطابان آقایان عظام حجج الاسلام دامت برکاتهم تفصیل را اشعار و مدلول دستخط مبارک را ابلاغ فرموده خاطر محترمشان را متذکر خواهید فرمود که پیش از این غیبت حجج اسلامیه شایسته نیست هر چه زودتر تشریف فرمای دارالخلافه شوند که بمدد نیات عالیه و همت انفاس قدسیه ایشان مذاکرات مجلس بر نظام باشد و تشکیل آن شده بحول و قوه الهی هر چه زودتر باجاء این اراده علیه موفق گردیم و مسلم است که دیگر بعد از این مساعدت مبذوله از جانب سنی الجوانب ملوکانه یک ساعت تأخیر در ساعت حرکت آقایان عظام جایز نبوده و هر قدر زودتر عزیمت فرمایند برای آسایش و راحت بندگان خدا و رفع نگرانیهای مردم انساب و الزم است که خیر الخیر ما کانه عاجله امیدوارم که در جواب این تلگراف بشارت زیارت حضرت تعالی و حضرات عظام هر چه زودتر موجب مسرت و امتنان مخلص گردد انشاء الله تعالی (مشیرالدوله) .

تلگراف مشیرالدوله صدر اعظم دام اقباله

به آقایان مهاجرین دامت برکاتهم

خدمت ذی سعادت جنابان مستطابان شریعتمداران آقایان عظام حضرات

حجج اسلامیه دامت برکاتهم امیدوارم وجود مقدس شریعتمداران عالی در

حفظ الهی قرین بعافیت و استقامت بوده و مکروهی بخاطر گرامی از هیچ یابت ملالی نباشد تلگرافی حسب الامر اقدس اعلی ارواحنا فداء خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجلا کرم افخم آقای عضد الملک دام اجلاله العالی زحمت داده ام که از ملاحظه آقایان عظام متع الله المسلمین بطول بقائهم خواهند گذرانید و تصدیق خواهند فرمود که تاچه درجه ذات مقدس ملوکانه ارواحنا فداء سعی در ترقی ملک و ملت و توجه آسایش و رفاه است و تاچه اندازه مایل است بر اینکه مستدعیات حقه رعایای خود را در نظر عنایت بود محض رعایت مقرر فرمودند پس در این صورت بدیهی است که آقایان و حجج اسلام دامت افاضاتهم نیز باقتضای خیرخواهی تدارک خدمت گذاری این عنایت خاص خسروانه و روحانفاده را بعمل آورده چون موکب ملوکانه برای اینکه به تجویز اطباء باید در هوای ملایم چند روزی مداومت فرمایند روز بیستم باوشان تپه دهر روزه تشریف فرما خواهند بود و اقدام و شروع باین امر خطیر هم که امروز بر عهده اولیای دولت و ملت مسلم گردیده است از محذور تأخیر باید مصون باشد میل ملوکانه آن است که آقایان عظام دامت برکاتهم بزودی که ممکن است بدار الخلافه معاودت فرمایند که به مقدمات این خدمت بزرگ مبادرت شده و بفضل خدا و توجهات سایه خداوند و انفاس قدسیه اولیای شرع شریعت و همت کافه اولیای دولت علیه بحسن تشکیل و تنظیم مرتب آید امیدوارم که انشاء الله تعالی تأخیر در حرکت را پس از این تکالیف شرعیه خود خارج و برای کمک اولیای دولت علیه در خدمت دولت و ملت تعجیل فرمایند

(مشیرالدوله)

روز دوشنبه ۱۰ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز نیز بازارها و سراها بسته و مردم در سفارتخانه می باشند طرف صبح اعلانی بدر و دیوار سفارت و خیابانها و کوچه ها چسبیده شد لکن مردم قبول نکرده و اعلان مطبوعه را پاره کردند و آنچه که ممکن بود از در و دیوار کنندند . ماصورت آنرا نوشته و درج تاریخ خود نموده .

سواد دستخط اعلی حضرت شاهنشاه خلد الله ملکه

مظفر الدین شاه که بدر و دیوار چسبانیده بود و کردند

جناب اشرف صدر اعظم - از آنجائیکه حضرت باری تعالی جل شأنه سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف با کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رأی همایون ملوکانه مابدان تعلق گرفته که

برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تشدید و تائید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمروور دردوایر دولتی و مملکتی بموقع اجراء گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلسی ازمنتخبین شاهزادگان و علماء وقاجاریه واعیان و اشراف وملاکین وتجار واصناف بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران تشکیل وتنظیم شود که درموارد لازمه درهمام امور دولتی ومملکتی ومصالح عامه مشاوره ومدافقه لازمه را بعمل آورده وبهیئت وزرای مادراصلاحاتی که برای سعادت وخوشبختی ایران خواهدشد اعانت و کمک لازم را بنمایند ودر کمال امنیت واطمینان عقاید خودشان را درخیر دولت وملت ومصالح عامه واحتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برسانند که بصره مبارکه موشح و بموقع اجراء گذارده شود (۱) بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس واسباب ولوازم تشکیل آنرا مرتب ومهیا خواهید نمود که بعون الله تعالی این مجلس افتتاح وباصلاحات لازمه شروع شود ونیز مقرر میفرمائیم که سواد دستخط مبارک را اعلان واعلام نمائید که تا قاطبه اهالی ازنیات حسنه ما که تماماً راجع بترقی دولت وملت ایران است کماینبنی مطلع ومرقه الحال مشغول دعاگوئی باشند. درقصر صاحب قرانیه بتاريخ ۱۴ شهر جمادی الاخره ۱۳۲۴ در سال یازدهم سلطنت ما (این سواد مطابق بااصل دستخط مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداء است) (مشیرالدوله) (درمطبعه مبارکه شاهنشاهی روحنا فداء بطبع رسید)

(همین دستخط را جناب صدراعظم مشیرالدوله درطی تلگراف خویش باآقایان مهاجرین مخابره نمود که مادرعنوان روز یکشنبه ۱۴ دراین تاریخ خود درج نمودیم).
از طرف تجار بولی تهیه شد که برای آقایان بفرستند.

(۱) بموقع اجراء لفظیست مرکب از مضاف که لفظ بموقع باشد و از مضاف الیه که لفظ اجراء است یعنی بمقام اجراء ولی مردم عوام معنی آن را نفهمیده و گفتند یعنی در موقعی و محلی که ما صلاح دانیم و شاید دولتیان صلاح ندانند و باین جهت وجهات دیگر اکثریت آراء با عوام شد و این دستخط را قبول نکردند بچند جهت یکی لفظ موقع یعنی هر وقت که موقع باشد خواص هم بواسطه آنکه شاید يك زمانی همین جزئی کلی شود و بیهانه دست مستبدین افتد متابعت عوام را نمودند دویم آنکه باز توسط شخص اول در کار است ثالثاً آنکه شاید بعد از این، این دستخط هم مانند دستخطهای سابق گردد و ایفاء بمضمون آن نکنند بلکه باید وزیر مختار انگلیس ضمانت اجراء آن را بنماید چه دستخط اولی که در حضرت عبدالعظیم داده شد از این معتبرتر بود و کسی آن را اجراء نداشت.

تلگراف از طهران بقم

حضور سرکار حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد طباطبائی سلمه الله تعالی - از برکات انفاس قدسیه اسباب آسایش حاضر و امیدوارم منتهی به نتایج خیریه شود سلامت وجود مبارک را بشارت فرمائید که مسرور شوم .
(ظهیر الاسلام)

این ظهیر الاسلام داماد شاه و برادر امام جمعه و مباشر ورئیس مدرسه سیهسالار است در اوایل تابانروز با آقایان مخالف و متابعت برادر بزرگتر خود را می نمود لکن امروز با آقایان همراه شده و در ورود آقایان نیز استقبال نمود .

ایضاً از طهران بقم

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب بندگان آقای آقامیرزا محمد صادق رئیس مدظله از مزده سلامتی حضرت آقا و جنابعالی نهایت تشکر بعمل آمد آقایان عظام را سلام عرض بکنید منتظر اوامر مطاعه هستم . (نصرالله)
این تلگراف را حاج میرزا نصرالله ملک المتکلمین بعنوان جناب آقا میرزا محمد صادق رئیس مدرسه اسلام پسردویم آقای طباطبائی مخا بیره نموده است . (آقامیرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس است) .

از اصفهان بقم

حجج اسلام مهاجرین الی دارالسلام بر کافه مسلمین همراهی این فرقه واجب است امید است کوتاهی نشود (محمد باقر الموسوی)
آقا سید باقر صاحب این تلگراف از علماء معتبر اصفهان است .

ایضاً از اصفهان

حضور مبارک حجج اسلام دامت برکاتهم چشم اسلام و اسلامیان روشن یریدون لبطفوا نور الله والله متم نوره جناب شریعتمدار آقا شیخ علی اکبر سلمه الله تعالی سالم اشتغال به شرح حالات ذوات مقدس دارند همه قسم حاضر بوده از قصد مبارک ایشان واحقر را مسرور فرمائید .
(حاج شیخ جمال الدین)

صاحب تلگراف فوق آقا جمال پسر آقای نجفی است و مراد از شیخ علی اکبر آخوند ملا علی اکبر مجتهد قم است که از طرف آقایان داعی بود و از اصفهان مشغول دعوت بوده است .

از کلات بقم

حضور مبارک بندگان حضرت آیه الله آقای آقا سید محمد رئیس حوزه مقدسه اسلامیه مدّ ظلّه العالی در این موقع تبریکات خالصانه خود را با احترامات فائقه تقدیم می نماید .
(میرزا آقا)

صاحب این تلگراف آقا میرزا آقا مجاهد اصفهانی است که بحکم عین الدوله در کلات محبوس گردید و از جمله منفیین و مبعّدین از طهران است اینک می نویسد رئیس حوزه مقدسه اسلامیه مقصود از حوزه اسلامیه انجمن اسلامیه است و این انجمن اول انجمن علنی است که در طهران تأسیس یافت و زمان تأسیس این انجمن از سال ۱۳۲۳ بود .

ایضاً از کلات بقم

حضور حضرت آیه الله آقای آقا سید محمد مجتهد روحانفاده الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السؤال .
(اصحاب السجن مجد الاسلام و میرزا آقا)

از بروجرد

حاج ملک المتکلمین : تلگراف تسلیت آمیز شما دوازدم ملاحظه شد سلام خالصانه را خدمت جنابان مستطابان قدوتی الانام و حجج اسلام آقای آقا سید عبدالله و آقای آقا سید محمد مجتهد ادام الله برکاتهم برسانید حالاً که بالهامات خاطر خطیر خسروانه مقصودیکه در خیر خواهی عامه داشتند حاصل شد و این حرکت و مسافرت ادراک سعادت زیارتی هم فرمودند خوب است آزر دگی خاطر انور اقدس همایونی را نخواهند بدار الخلافه مراجعت فرمایند کمال تأسف را دارم که در آنجا حضور ندارم که در سعادت موافقت آن وجودهای محترم را تا تهران همراه می بردم . (سالارالدوله)

حاج ملک المتکلمین در این ایام بعزم سفر لرستان و رفتن نزد سالارالدوله حرکت نمود و در قم تلگرافی به سالارالدوله مخبره نمود لذا سالارالدوله این تلگراف را بتوسط او مخبره نمود .

از شیراز بقم

خدمت حجج اسلام و آقایان عظام و علماء مهاجرین از دار الخلافه طهران دامت برکاتهم روز گذشته بتوسط آقایان آذربایجان از اهانت وارده

و ظلم و اصله با آقایان دارالخلافه مطلع چشم اسلامیان کورو گوش کرباد که این واقعات را نشنوم با اینکه هنوز خود گرفتار بلیه عظیمه وارده از ایالت هستیم بکار و اقدامات که تدارک این ظلم جدیده کند بر حسب تکلیف اسلامیت حاضر و مشغول هستیم خاطر محترم مطمئن باشد و باعانت شریعت مستظهر باشید بشرطیکه امروز متفرقه ثانیاً رخنه در اجراء مقاصد حقه نکنند در اطلاع بوقایع کاملاً استظهار از ناحیه شریفه داریم . (ابراهیم الشریف) (یحیی امام جمعه) (سید غفار) (حاج سید محمد علی) (میرزا محمد) (شیخ غفار) (سید محمد) (آقا محمد) (سید علی) (شیخ محمد رضا) (سایر علماء شیراز).

صاحبان این تلگراف علماء اعلام شیراز میباشند و ما سه نفر را می شناسیم اول جناب حاج میرزا ابراهیم است که از معتبرین و فحول علماء اعلام است . دویم جناب حاج میرزا یحیی امام جمعه شیراز است که متجاوز از نود سال سن ایشان است و مردی است عیاش و خوش گذران و صاحب مال و اعتبار و بذل و مهمان دوست . سویم آقا سید محمد یسر مرحوم حاج سید علی اکبر فاراسیلی است .

روز سه شنبه ۱۶ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز بازارها و عموم کسبه نیز بقراریام سابقه بسته و در سفارتخانه متحصن و مقیمند دستخط مطبوعه را از درو دیوار کنده و در این روز جمعیت سفارتخانه بیش از هر روز است پولی هم تقسیم کردند روی کسبه و اساتید هر صنفی که بدهند به شاگردهایشان که عیال دارند مساوات و مواسات و برادری بین متحصنین بوجه اتم و اکمل برقرار است .

در این روز جناب آقا میرزا سید محمد صادق پسر آقای طباطبائی و جناب آقا سید مطهر ... و جناب آقا سید علاء الدین داماد آقای بهبهانی از طرف آقایان و علماء مهاجرین از قم تشریف آورده لدی الورد آمدند به سفارتخانه دیدنی از متحصنین فرموده برای حضور و ملاقات اعلیحضرت شاهنشاه و ملاقات صدراعظم و وزراء درباری بروند به قصر صاحبقرانیه البته این سید جوان با کفایت که حضور شاه مشرف شود عمل به خوبی اصلاح خواهد شد چه این سید بزرگوار جوان بخت بمتابعت نیت مقدسه پدر بزرگوارش قصدی جز رفاهیت و آسایش عموم ندارد آنچه بگوید خیر مردم را ملاحظه خواهد نمود نه غرض شخصی دارد و نه طمع و نه هوی و هوس جوان در سن بیست و پنج به سن ایشان و اینگونه خیر خواه عموم کمتر دیدم اگر چه مردم از بودن آقا سید مطهر و آقا سید علاء الدین اعتماد الاسلام با ایشان در خوف و خطرند چه سوء ظن درباره دو رفیقش حاصل است و در واقع اگر مداخله در این امر خطیر نمی کردند و کار مردم را بخودشان واگذار مینمودند و می گذاردند که مردم خودشان کار را بجائی میرسانیدند بهتر بود مردم از اعتماد الاسلام و آقا میرزا محسن خیلی بد میگویند و خائف می باشند چه بیک تعارف و یک وعده دستمالی قبصریه را آتش خواهند زد باری از مصداق این مثل هم بگذریم و دست از کار خود برنداریم طرف عصری جناب آقا میرزا سید محمد صادق از قصر صاحبقرانیه مراجعت نمود ولی در این دفعه رفقاییش جرئت نکردند وارد سفارتخانه شوند چه مردم علاینه از اعتماد الاسلام و سید مطهر بد میگویند از این جهت جناب آقا میرزا محمد صادق تنها آمد

به سفارتخانه و مزده انجام مقاصد آقایان را به متحصنین داد و مقاصد آقایان عبارت بود از شش مقصد :

- مقصد اول - تأسیس مجلس بطریق صحیح .
- مقصد دوم - امنیت عمومی به متحصنین سفارتخانه و سایر اهل تهران .
- مقصد سوم - نیامدن عین الدوله به طهران مطلقاً .
- مقصد چهارم - عودت دادن منفین بطهران جز مجدالاسلام که در غیر طهران هر جا بخواهد برود یا بماند .
- مقصد پنجم - راضی نمودن ورثه مقتولین را بدادن دیه و صلح و الاقصا بر حسب قانون مقدس اسلام .

مقصد ششم - گرفتن قبوض مواجب را از صرافان و تجار و پول دادن بآنها .
 يك دستخط مختصری هم بر طبق مقاصد آقایان داده شد بدین صورت :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه

مظفرالدینشاه قاجار

جناب اشرف صدراعظم. در تکمیل دستخط سابق خودمان بتاریخ چهاردهم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز اجازه صریحه در تأسیس مجلس منتخبین فرموده بودیم مجدداً برای اینکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همایونی ما واقف باشند امروز مقرر میداریم که مجلس مزبور را بشرح دستخط سابق صحیحاً دایر نموده بعد از انتخاب اعضاء مجلس فصول و شرایط نظامنامه مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضاء منتخبین بطوریکه موجب اصلاح عموم مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس مرتب نمایند که بشرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد .
 ۱۶ جمادی الثانیه ۱۳۲۴

طرفداری صدراعظم (مشیرالدوله) از ملت اگرچه بر حسب تکلیف صدارتی و حسن نیت و پاکی طینت و فطانت و زکات و دولت خواهی او است چه امروز بقای دولت ایران منوط و بسته بانجام مقاصد آقایان و علماء و متحصنین در سفارتخانه می باشد ولی بعضی پاکتهای مجهول و شبانامه ها با اسم صدراعظم و بیسرها و بستگانش می نویسند اگرچه این نوشتجات از اشخاص بی اصل و مجهول است لکن ما یکی از آن کاغذ ها را درج می نمائیم دیگر خوانندگان وضع و حالات را می دانند .

سواد مکتوب

آقای مؤتمن الملك : به پدر بزرگوارتان عرض کنید چون تا بحال از شما بدنفسی دیده نشده شرت شما را نمی خواهیم بجهت اینکه شما هم برادرما و

مملکتی ما هستید پس شما را برادرانسه اطلاع میدهم اگر نمی توانید مقصود ما را انجام کنید و از امیربهادر و حاجب الدوله میترسید حقیقت حال مملکت و ملت را بشاه عرض و از خواب غفلت بیدارشان کنید و درک کنید که بعد از این بقای سلطنت و صدارت و اصلاح خزانه و همه چیز بسته بوجود مجلس ملی است فوراً استعفا کنید والا بزودی و اسباب عبرت دیگران خواهید شد تا دیگری قبول این مقام نکند ماما امروز کشته شدیم و نکشتیم ولی حالا ناچار می شویم . آنها که دلشان برای ما نمی سوزد و میخواهند ما را گول بزنند جزائی بدهیم که دیگران عبرت بگیرند حالا آنچه صلاح خودتان است بکنید ما هم آنچه صلاح خود و نوعمان و ملت و مملکت مان است می کنیم شاید هر دقیقه که اراده کنیم از شخص شما و شاه و وزراء درچنگ ما باشید .

این مؤتمن الملك که در اول مکتوب عنوان شده است پسر کوچک صدراعظم مشیرالدوله است که صدراعظم خیلی اعتماد به عقل و کفایت این پسر دارد . کاغذی از یک نفر از تجار تبریز رسیده چون کاشف از حالات تاریخیه اهل تبریز است مابینه قدری از آن کاغذ را درج مینمائیم که خوانندگان ملتفت وقایع تبریز هم باشند .

نقل از مکتوب یکی از تجار تبریز

در باب اغتشاش طهران در تبریز که اراجیف بسیار بسیار است که جمعی از علماء و سایرین به قتل رسانیده شده و طایفه رعیت اجماع کرده خانه و زیر دربار را داغون کرده اند حرف زیاد ولی تاحال خبر صحیح مکتوبی نرسید ولی احوالات تبریز همین است که عرض می نمایم چند روز قبل علماء طهران که در قم جمع شده اند از آنجا تلگرافی خیلی طولانی به علماء تبریز کرده و زیاد اظهار تظلم نموده و از علماء استمداد خواسته بودند علماء شهر هم تماماً متفق شده هر روز در خانه یکی مجلس فراهم کرده و درهای مسجدها را قفل کرده امورات شرع را تماماً موقوف نمودند از نماز جماعت و مجلس عقد و مرافعه و غیره همگی متفق شده حتی جناب مستطاب حاج میرزا حسن آقا مجتهد که با جناب مستطاب حاجی میرزا کریم آقا عداوت سخت دارند در این مسئله تاسی کرده عموماً متفق شده و متعدد تلگرافات بطهران و اصفهان و قم و شیراز نموده و در ضمن آن تلگراف طولانی به خاکپای مبارک قبله عالم نمودند از راه کمپانی از قرائیکه مذاکره کردند دوست تومان پول تلگراف داده اند . یک فقره جواب از طهران رسیده حسب الامر بود اینها باور نکرده ساکت نشدند مجدداً تلگرافی بتوسط وزیر مختار به قبله عالم نمودند جواب آن را دیروز عصر که در خانه یکی از مجتهدین که همه در آنجا جمع بودند یعنی در خانه حاجی میرزا محسن آقا بودند تلگراف از جانب قبله عالم رسیده و خواهش و عرایض علماء را قبول فرموده اند و علماء طهران را هم بزودی بطهران با کمال احترام مراجعت داده و عرایض آنها را که صلاح دولت

وملت است قبول فرمایند بهماز رسیدن تلگراف بازاینها گفتند که در اینخصوص باید خودحضرت اقدس ضمانت نمایند مجدداً سؤال و جواب کرده و حضرت اقدس دستخط مرحمت فرموده و متمهد شده سواد دستخط حضرت اقدس درجوف عریضه است ولی سواد تلگراف طهران هنوز بدست من نیامده در نزد مجتهدین است گویا امروز چاپ خواهند کرد هفتۀ آتیه سواد آنرا خواهم فرستاد حالا مطلب واضح شده و مردم مقصود را دانسته اند . انتهى .

صورت بعض تلگرافات را ما سابقاً درج نمودیم ولی سواد دستخط حضرت اقدس و لبعهد را اینک درج می نمایم و هداصورتی .

دستخط ولیعهد

جناب مستطاب شریعتمدار آقای مجتهد سلمه الله تعالی کمال تشکر از فضل خداوند متعال دارم که بحمدالله تعالی شفاعت و عرایض من و علماء اعلام دارالسلطنه تبریز مبنی بر اعاده علماء اعلام دارالخلافه طهران و رسیدگی به مطالب حقۀ ایشان که صرفه و صلاح دولت و ملت است قبول کرده اند و من متمهدم که به مدلول دستخط جهانمطاع مبارک ملوکانه بعد از مراجعت علماء اعلام باو طان خودشان به معیت جناب اجل اکرم مشیرالدوله وزیر امور خارجه ذات مقدس ملوکانه که همیشه حامی شرع اقدس است قرار اجابت مطالب حقۀ آنها را که صلاح ملک و ملت بطوری که خودشان امروز دستخط فرموده اند انشاء الله انجام بدهند . هفتم شهر جمادی الاخره ۱۳۲۴ .

این دستخط چون چند روز بعد از تاریخ صدورش بما رسید لذا در وقایع روز هفتم درج نشد رؤساء تجار امروز در چادری مخصوص مشغول مذاکره میباشند اهل طهران در این ایام تحصن در سفارتخانه بعدی بیدار شده و یا بدایره تمدن و حقوق گذارده که در مدت دهسال این قسم ممکن نبود اشخاصیکه در خارجه تربیت شده اند و سالها آزادی این ایام را می بردند شب و روز در کار بیداری مردم می باشند اجزاء انجمن مخفی تمام همشان مصروف این است که آقا زاده ها و عالم زاده های بی سواد دخالت در این امر مقدس خطیر نمایند که خدای نا کرده فردا خارجه باهل ایران نخندند و نگویند جاهل بودند و از عهده بر نیامدند چه پیشرفت این امر مقدس بازنمط به همراهی دولت و دخالت وزراء بصیر و عالم است . چنانچه ملاهای طهران و یا آقا زاده های ایشان داخل در این امر خطیر شدند دیگر کار مشکل است زیرا که هر قدر دولت ضعیف گردد عقلا و دانشمندان از پیشرفت این امر مقدس مأیوس و ناامید خواهند بود . روز چهارشنبه ۱۷ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز جناب آقامیرزا سید محمد صادق طباطبائی با جمعی از محترمین و معتبرین تجار رفتند در تلگرافخانه و تا ظهر مشغول مخابره با آقایان مهاجرین بودند از طرف دولت هم صدراعظم نوشت به رئیس تلگرافخانه که آنچه تلگراف مخابره کنند بجانی باشد و

قیمت مطالبه نکنند لذا جناب آقامیرزا سید محمد صادق صورت دستخط ثانی را مخبره کرد و تا اول شب آنچه مطالبه جواب نمودند جوابی نرسید .

در میان متحصنین سفارتخانه قاله قاله در گرفت می گویند تا سفارت انگلیس ضمانت اجراء دستخط را و عمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس را ندهد ما از این سفارتخانه حرکت نمیکنیم و خارج نمی شویم و بازارها را باز نمیکنیم چند نفر از معتبرین تجار و اهل سفارتخانه یعنی متحصنین رفتند به نیاوران که در صاحبقرانیه خودشان با دولت گفتگو کنند و یا در رستم آباد که مزرعه مشیرالدوله صدراعظم است با خود صدراعظم مذاکره نمایند اسامی آنها از این قرار است :

جناب حاج سید عبدالحسین واعظ - حاج محمد تقی - حاج محمد ابراهیم وارث - جناب آقا میرزا محمود قمی - حاج سید صراف - آقا سید محمد تقی سمنانی - جناب آقا سید حسین بروجردی - ژارزدرد دولت انگلیس - مشیرالدوله و پسرش مشیرالملک - محتشم السلطنه هم آنجا بودند در باب مجلس شوری مذاکره بود صدراعظم میگفت که شورای اسلامی باید باشد آقا سید حسین بروجردی گفت شورای ملی باید باشد صدراعظم گفت من شورای ملی نمیدهم آقا سید حسین گفت ما بقوه ملت شورای ملی را میگیریم پس از مذاکرات بسیار بنا شد آقایان با مشیرالملک و محتشم السلطنه در مجلسی دیگر نشسته گفتگو کنند پس از مذاکرات نتیجه مجلس این شد که مجلس شورای ملی باشد امروز یکی از دوستان ماده تاریخ گذشته شدن سید عبدالحمید را خواند چون اشعارش مفصل بود ما از درج آن اغماض نمودیم لکن مصرع از آنرا که دلالت بر تاریخ و زمان داشت درج می نمائیم (بتیر سلطان شهید سید عبدالحمید) که مجموع حرف مقطعه این مصرع عدد ۱۳۲۴ میباشد در صورتیکه اول مصرع باء و بعد از آن تاء باشد که بتیر است نه اینکه به تیر نویسند با هاء بعد از باء .

در این روز نیز بقرار هر روز بازارها و سراها بسته است مردم همگی در زیر چادرها نشسته اند یا واعظ مشغول موعظه است و یا مردم با هم نشسته سیاسی میگویند .

مشهور شده است تلگرافی از لندن برای ژادفر مخبره شده است قریب باین مضمون انجام مقاصد مشروعه متحصنین را از دولت ایران بخواهید و این تلگراف در جواب تلگراف تجار که دو روز قبل از این مخبره کرده بودند مخبره شد و تلگراف تجار قریب باین مضمون بود که بیست روز است در سفارتخانه متحصن میباشیم . لذا تجار چند نفر از رؤساء را فرستادند قلهاک که مزرعه و ده ییلاقی سفارتخانه است و از آنجا با ژادفر رفتند منزل صدراعظم و مذاکره کردند و قرار شد دو دستخط سابق را تغییر دهند و مضامین هر دو را در یک دستخط بنویسند و نیز در دستخط که مجلس شورای اسلامی نوشته اند باید باین عبارت مجلس شورای ملی تبدیل شود چه شاید بعضی باغراض شخصی یکی از مبعوثین را تکفیر کنند و آنوقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه میکند و شاید یک زمانی مانند شیخ فضل الله ملائی پیدا شود که بغرض شخصی خود همه اهل مجلس را تکفیر و لا اقل تفسیق کند آنوقت محرم مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است دیگر آنکه طایفه یهود و ارمنه و مجوس نیز باید منتخب خود را باین مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها نمیسازد مناسب لفظ ملی است بازی پس از مذاکرات

بسیار صدر اعظم متقبل گردید که همه مقاصد آقایان و تجار و کسبه را بر آورده نماید .
 در سفارتخانه هم جمعی از مردمان عالم و تربیت شده افتاده اند در بین مردم و آنچه که میدانند بمردم
 یاد میدهند در این اجماع اگر ضروری بمردم رسید لکن بر علم و تربیت آنها افزوده گردید .

تلگراف از مراغه به مهاجرین

محضر حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد
 ادام الله تأییده از وقوع قضیه هایله داعی و علماء مراغه زیاده از حد متالم شد
 يك مصیبت بوده ثلث فی الاسلام ثلثة لایسدها شیئی الی یوم النشور جز تحمل
 چاره نبوده حتی بحکم الله همه اوقات شریف مترصد سلام ارادت حضور
 سایر آقایان عظام دارد .

(خادم الشریعة سید هدایت الله)

آقایان در قم مشغول مخابره با طرف میباشند و در تهیه حرکت جناب عضد الملک هم با آقایان
 بطور ملایمت و خوبی معاشرت می کند کالسه و در شگه و مال تهیه می بینند از برای حرکت دادن آقایان
 فروض آقایان مهاجرین که از کسبه و اصناف قم نسیه کرده بودند نیز پرداخته شد از طهران هم تجاری پولی
 برای آقایان فرستادند که قسمت نموده بهر کدامی حصه دادند .

روزی پنجم ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز نیز بازارها عموماً بسته است
 شاگردهای مدرسه دارالفنون و مدرسه نظامی و مدرسه فلاحت نیز داخل شده و چادر مخصوصی برای
 آنها نیز بر سر پا کردند تلگرافی که بقم مخابره کرده بودند امروز جوابی رسید جناب آقا میرزا سید محمد
 صادق که از طرف علماء اعلام از قم آمده بود شهر، امروز نیز با اعتماد الاسلام آقا سید علاء الدین رفتند نزد
 صدر اعظم تا کنون آنچه باین صدر اعظم عرض شده است بدون زیاده و نقصان با علی حضرت شاهنشاه
 رسانیده است و شخص خودش هم در نهایت دقت و رؤف با مرعیت و عرایض مردم و امورات دولتی و کار
 خود رسیدگی مینماید تا کنون در ایران بلوا باین معقولی و نجابت نکرده بودند بلکه تاریخ در هیچ
 مملکتی نشان نمیده این قسم بلوا را . باین جهت امید است که بزودی به مقصد برسند اگر چه عقلاء
 و اشخاص بصیر میگویند مجلسی که بنا شد بتوسط خارجه گرفته شود بنائی است بر روی آب . چه مردم
 قدر نمی دانند و شاید بهمین زودی باز دست بدهند و انگهی آن شرف و افتخار را که دیگران در بردند
 از گرفتن مجلس ماها نداریم زیرا که خیلی فرق است بین دادن و گرفتن بما دادند نه ما گرفتیم و نیز
 خیلی فرق است بین اینکه خود بگیرند و یا آنکه واسطه در کار باشد .

امروز عصر مقارن غروب آفتاب جناب مشیر الملک پسر بزرگتر صدر اعظم که امروز وزیر امور خارجه
 است . با جناب آقا میرزا محمد صادق و جمعی دیگر از صاحبقرانیه آمدند بشهر و وارد سفارتخانه شدند
 رفتند در چادر بزرگ تجار . مشیر الملک که این ایام باو میگویند مشیر الدوله در مجلس جلوس نموده جناب
 آقا سید عبدالحسین واعظ رفت بالای منبر و اظهار مراحم و الطاف اعلی حضرت را به مردم نمود و از طرف

مردم هم اظهار تشکر نمود دعایش را کرد بعد مشیرالدوله حایه پسر صدراعظم رفت روی صندلی فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که زیلاً نگاهشته میشود قرائت نمود و کاشف از اذن و اجازه تأسیس و تشکیل مجلس شورایی بود بعد از آن قرائت نمود دستخطی را که کاشف از عفو و اغماض از متحصنین بود و امنیت دادن باشخاصیکه در سفارتخانه بودند بعد از آن قرائت نمود تلگراف قم را که از طرف علماء اعلام بود که مغایره کرده بودند به متحصنین که مقاصد شما وما انجام گرفت از سفارتخانه برخیزید و بیش ازین نمایند که مفاسدی بر ماندن زیاد میباشد که در تلگراف نمی توانیم اظهار کنیم اگر مقاصد شما بقیه دارد مادرزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم می مانیم تا آن بقیه هم انجام بگیرد لذا مردم در نهایت رضا و امتنان و تشکر قبول نمودند لکن چون تهیه شام و غذا را دیده بودند اکثر ماندند و بعضی از مردم رفتند بخانه های خودشان فردا هم که روز جمعه است و نبایدست بازارها باز شود قرار گذاردند دکا کین را باز کنند اگر چه روز جمعه هم باشد فردا شب را هم خیال دارند شهر را چراغان نمایند صورت دستخط شاه اگر چه با دستخط سابق چندان فرقی ندارد لکن بر حسب وظیفه تاریخ نویسی آنرا نیز درج می نمائیم :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفر الدینشاه

که در سفارتخانه قرائت شد

جناب اشرف صدراعظم - از آنجائیکه حضرت باری جل شانه سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون مارا حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرارداد داده لهذا در این موقع که رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشدید مبانی دولت و اصلاحات مقنضیه بمورد در دوایر دولتی و مملکتی بموقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافة طهران تشکیل و تنظیم شود در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازم را بعمل آورده و به هیئت وزراء دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازمه را نمایند و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت بعرض برسانند که بصحة ملوکانه موشح و بمون الله تعالی بموقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهید نمود این مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و باصلاحات لازمه امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع

نمائید و نیز مقرر میفرمائیم که سواد این دستخط مبارک را اعلام و منتشر نمائید تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع بترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و صرفه الحال مشغول دعا گوئی دولت و این نعمت بی زوال باشند .

(در قصر صاحبقرانیه)

بتاریخ ۱۴ جمادی الثانیه در سال یازدهم سلطنت

تاریخ این دستخط در هیجدهم بوده ولی محض اینکه مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند کمالایخی. باز بعضی از مردم نادان در لفظ بموقع اجرا مذاکره نمودند ولی اشخاص دانا و چیز فهم آنانرا ساکت نموده و بآنها فهمانیدند معنی این کلام را .

در واقع اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار پادشاه رؤف و مهربان و پادشاه مسلمانی است این شاه مثل آفتابی است که در زیر ابر مستور و متواری است اگر صدر اعظم ظالم و مستبد و سفاک و بیعلم دانش باشد آنوقت ابر است مظلم و تاریک که نمی گذارد این آفتاب شعاع خویش را بزمین افکند چنانچه در زمان صدارت عین الدوله دیدیم که در آن صدارت شاه را چگونه قلم داد کرده بودند اما در این زمان و این صدارت یعنی زمان صدارت مشیرالدوله ابری نازک و باریک و روشن جلو آفتاب را گرفته است که اگر کسی بدقت نظر کند شعاع آفتاب از زیر ابر نمایان خواهد بود این است که در زمان این صدر اعظم علت و سببی که مانع ترقی باشد دیده نمی شود چه شاه رؤف و مهربان ، صدر اعظم عالم و تربیت شده ، علمه مایل و مقدم ، طلاب و محصلین راغب ، مردم تایک اندازه بیدار ، شاگردان مدارس جدید بزرگ شده و با تربیت می باشند باین جهات امید است که آقایان بزودی مراجعت کنند . از قراریکه شهرت گرفته است بین جناب آقا سید عبدالله و حاج شیخ فضل الله کدورتی واقع شده است و حاج شیخ فضل الله چند روز زود تر حرکت کرده است و جلو تر از مهاجرین آمده است در کهریزک مانده است تا مهاجرین برسند ولی بنده نگارنده نورستگاری در جبین شیخ فضل الله نمی بینم چه این آقای دنیا دوست و دنیا پرست قصدی جز عیش و عشرت و ساختن یارک و رنگین کردن سفره خویش ندارد با اینکه املاک بسیار دارد موقوفه زیادی را جلو گرفته است باز حریص در کار دنیا و باندک رشوه بر میگردد هر کس را مانع پیشرفت خیالات خویش داند حکم بکفرش میکند بلکه اگر بتواند حکم قتل یک اهل شهری را برای رسیدن به صد تومان بدهد در این مقام که می بیند آقا سید عبدالله و آقا میرزا سید محمد جلو افتادند از غصه و اندوه نزدیک است تمام شود دیرش میشود که خود را برساند و شاه را نادم کند بلکه بتواند این کار را برهم زند و یا باسم خویش کند مردم هم این شخص را شناخته اند که خودخواه و شهوت پرست است لکن چون جمعی از مفت خورها و اهل دنیا دورش را دارند و باطرافیهای خود که دلان مظلمه و شرخرند میزسانند لذا همه وقت از او میترسند چه هر کس مخالفت او را کند یا زنش بخانه اش حرام و یا قباله و سندی از برای ملک خانه او ظاهر میکنند و بیچاره را گدا و خانه نشین می کنند اگر هیچ نداشته باشد حکم کفر او را میدهد اطرافیهای او منتشر

میکنند مگر آنکه خداوند متعال شر او را کفایت کند با اینکه هفتاد و سه سال از سنش میگذرد مانند اشخاص چهل ساله گردن کلفت و چاق و فربه است بنده نگارنده تقریباً بیست سال است که او را بیک حالت می بینم بلکه روز بروز جوان تر میشود نمی دانم خداوند عالم چه صلاح در بقای او می بیند باری مانعی که بنده نگارنده از برای این ملت ضعیف می بینم حاج شیخ فضل الله و امثال او است که در شهرهای ایران یکی دو تا از این قبیل شخص می باشد عجب است که بمفادین خرج الحی من المیت پسر این حاج شیخ فضل الله جناب آقا میرزا مهدی از اشخاص عالم متدین متمدن مقدس خیزخواه ملاحظه نوع و ایرانیت و اسلامیت برغرض شخص مقدم میدارد درست نقطه برابر و مخالف طریقه پدرش می باشد از پدرش مخارج نمیگیرد و بخانه پدرش زیاد آمد و شد نمی کند در کوچه و بازار تنها میرود با اینکه مراتب علمیه اش از دیگران کمتر نیست و اگر در محکمه شرع جلوس کند اطرافش را میگیرند اصلاً قابل بدتدلیس و نقاقه نیست در قم معاون علماست باندازه صد نفر از طلاب را ریاست دارد تا همه طلاب غذا نخورند این آقا غذا نمیخورد و در ذیل مجلس طلاب می نشیند روزها طلاب را می آورد و در صحن مقدس حضرت معصومه و آنها را مشق نظام میدهد و آنها را ترویج و تشویق می نماید بر حفظ اسلام و همه وقت میگوید مردم مظلوم واقع نشوید مردم قبول ظلم نکنید صاحب یک حرارتی فوق العاده است برخلاف پدر و برادرهایش با فقرا و ضعفا به حسن سلوک معاشرت میکند و شاید بطور قطع عرض کنم ضرر هائیکه از حاج شیخ فضل الله باین مذهب اسلام و اهل ایران رسیده است جبران همه را تا بامروز این پسر میکند یعنی وجود آقا میرزا مهدی بمنزله حسنه ایست که سیئات را میبرد پس بمفادان الحسنات ینذهبن السیئات ماجبران سیئات حاج شیخ فضل الله را بوجود آقا میرزا مهدی میکنیم و مینویسیم انشاء الله تعالی دیگر حاج شیخ فضل الله خوب خواهد شد و به مقتضای عفی الله عما سلف از کارهای گذشته و اعمال حاج شیخ فضل الله در این سفر قم چشم پوشیدیم امیدواریم خداوند او را توفیق خدمت باسلام و مسلمین عطا فرماید باری محض خاطر این پسر مراتب پدر را محفوظ میداریم و می نویسم حاج شیخ فضل الله محض بدی هوای قم و گرمی هوا و بودن تب و نوبه در آنجا زودتر از آقایان حرکت کرد و الان در کهریزك دوفرسخی طهران متوقف است تا مهاجرین برسند .

امروز جناب آقا میرزا محمد صادق و جناب آقا میرزا محسن و آقا سید علاء الدین رفتند صاحب قرآینه و در آنجا وزراء مجلس کردند امیر بهادر وزیر دربار گفت آقایان هرگز مجلس نمی خواهند و راضی بمجلس نخواهند شد زیرا که مجلس شوری خلاف شرع است و اگر مجلس تشکیل گردید دیگر کسی ظلم نمی کند و اگر کسی ظلم نکرد دیگر احدی مظلوم نخواهد شد و اگر کسی مظلوم واقع نشود دیگر دربخانه های آقایان کسی نمی رود و دیگر کسی کاری با آقایان ندارد .

جناب آقا میرزا محمد صادق در جواب گفت مجلس شورا موافق دین ما میباشد زیرا که خداوند در قرآن بر رسول خود میفرماید و شاورهم فی الامر و درجائی دیگر فرموده است و امرهم شوری بینهم (افسوس که جناب آقای میرزا محمد صادق معنی آیه را ترجمه نکرد و شاید وزیر دربار چنین فهمید که این دو آیه برخلاف شورای است) .

وزیر دربار گفت شوزای اسلامی خوب است چرا بشورای ملی بدل گردید جناب آقا میرزا محمد صادق جواب داد برای اینکه رعیت این لفظ را خواست که فردا اگر کسی را از هل مجلس بخواهید نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی دین و خسار از اسلام است. باین بهانه اشخاصیکه مخالف میل شما رفتار نموده اند باید خارج شوند اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهد بود دیگر آنکه اگر اسلامی مبدل به ملی نشود مردم از سفارتخانه بیرون نخواهند آمد باری دیگر از مذاکرات آن روز آنکه و کلاه آقایان گفتند دستخط شاه باید بصورت ملفوفه نوشته شود که بعلاوه صحنه شاه مهر شاه را نیز داشته باشد و صدراعظم هم فرمان را مهر کند و ثبت دفتر هم بشود که آنوقت رسمیت داشته باشد دیگر آنکه بعض عبارات تغییر و تبدیل نشود صدراعظم گفت باید برطبق میل علماء و ملت رفتار کنیم نایب السلطنه گفت ضروری ندارد که عرایض ملت را حضور اعلیحضرت عرض کنیم لذا صدراعظم بانایب السلطنه حرکت کردند که بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه بجناب آقا میرزا سید محمد صادق و سایرین هم تکلیف کردند که شما هم بیائید حضور و باهم عرایض ملت را عرض کنیم و کلاه آقایان بملاحظه اینکه شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند بقبول آنچه که میل درباریها در آنست لذا عذر آوردند و گفتند که ما از طرف علماء و آقایان مهاجرین آمده ایم که با وزراء مذاکره نمائیم نه باشاه نایب السلطنه چون میدانست اگر امیربهداد حضور اعلیحضرت مشرف شود سنگ جلو می اندازد و مانع اصلاح خواهد گردید لذا بصدراعظم رسانید و گفت شاید شما بخواهید که با شاه بعض مطالب محرمانه را گفتگو نمائید و شاید شاه بخواهد بعض فرمایشات محرمانه سری بفرماید من با وزیر دربار نمی آئیم صدراعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه و آنچه میدانست عرض کرد اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود فرمانرا امضاء و مهر نمودند کار تمام شد فرمان را آورد و داد بو کلاه آقایان.

امروز بعضی از دانشمندان صورت دستخطی نوشتند و در سفارتخانه خواندند و گفتند باید اینطور دستخط نوشته شود و بامضاء شاه برسانند لکن رؤساء تجار گفتند دیگر کار گذشته است و هر ساعت نمی توان شاه را مجبور نمود که دستخط را عوض کنند ولی ما صورت آنرا ذیلا درج میکنیم که خوانندگان تاریخ بدانند اگر و کلاه آقایان نیامده بودند مردم بهتر کار را میکردانیدند و این صورت بهتر از آن صورتی است که صدراعظم صادر کرد و هذا صورته.

صورت سواد دستخطی که بامضاء نرسانیدند

محض دوام دولت و بقای سلطنت و قوام هیئت اجتماعیه ملت تأسیس مجلس شورای ملی که عبارت از مجلس تنظیمات و مرکب از و کلاه منتخبین ملت و رجال باسیاست امین دولت به حیثیتی که حاکم باشد بر جمیع دوائر دولتی و امورات مملکتی و تمام ادارات لشکری و کشوری از قبیل اداره معارف و وزارت تجارت و فلاح و صناعت و معادن و شوارع و طرق و اداره نظمی و هیئت نظام صکری و اداره مالیه و وزارت عدلیه با شمول منتخبین قصبات و ولایات بمیته در هیئت انجمن شورای ملی مقرر

فرمودیم و باید شعب وزارت عدلیه بقانون جدید در جمیع ولایات حاکم نشین دائر و تأسیس و برقرار شود و در تمام بلاد و قوی، کلیه مطالب غامضه سیاسیہ رجوع بانجمن شورای ملی مرکزی شود و در امورات جزئی داخلی بهمان شعبات وزارت عدلیه که در ولایات حاکم نشین قائم است فیصل دهند و باید احکام مبعوث علت‌های در مجلس شورای ملی بنابر قاعده اکثریت آراء مردود و مقبول افتد و بتوسط یکی از اعضای منتخب مجلس شورا بحضور مبارک مرور و البته مجری شود و باید این دستخط صادره را سفرای دول متمدنه تصدیق نمایند. این صورت را اگر رسانیده بودند بصدر اعظم بامضاء میرسانید ولی حیف که بهمان صورت فرمان قناعت کردند.

روز جمعه ۱۹ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز اکثر اهل سفارتخانه و متخصصین از سفارتخانه خارج شده و بازارها را باینکه جمعه بود باز کردند تهیه چراغانی را دیده ولی رؤساء و تجار و اساتید هرفنی هنوز در سفارتخانه میباشند چادرها هنوز سرپا می باشد تا آقایان مراجعت کنند.

جناب آقا میرزا محمد صادق تلگراف مفصلی بقم مخبره نموده و صریح در تلگراف نوشتند که اگر حرکت نکنید و بطرف طهران نیاید کار خراب میشود مسلمین از دست میروند زیرا که دولت قبول کرده است مجلس شورا را بدهد بلکه متقبل شده است آنچه را که بخواهید دیگر مسامحه و ملاحظه روانیست لکن با این اصرار امروز و دیروز که مخبره کرد جوابی نرسید مردم حیران و بدون تکلیف میباشند.

در قم هم آقایان مشغول تهیه حرکت میباشند جناب آقا میرزا مهدی ولد حاج شیخ فضل الله که همراه پدرش حرکت نکرد این ایام نزد آقایان و مشغول مشق پیاده نظام است به طایفه طلاب و محصلین ابتدای ورود بسفارتخانه از روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی ۱۳۲۴ بود الی امروز که جمعه ۱۹ جمادی الاخری می باشد بیست و پنج روز است لکن تا چادرها کنده و بساط برچیده شد یکماه طول کشید چه روز دوشنبه ۲۲ شروع باین کار شد که مطابق با حرکت آقایان و هجرت آنان باشد و انتهایش نیز آمدن آقایان بود که جناب آقا سید عبدالله و جناب آقا میرزا سید محمد آمدند دم سفارتخانه و بقیه السیف را حرکت دادند پس مدت تحصن در سفارتخانه و هجرت آقایان از طهران بقم و معاودت آنان درست یکماه بود العجب کل العجب بین الجمادی والرجب در واقع اشاره ایست باین واقعه بزرگ تاریخی باری اکثر از مردم امروز از سفارتخانه خارج شدند.

روز شنبه بیستم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز بازارها باز شد اکثر مردم آمدند در بازار برای تهیه چراغان و بعضی هم ماندند در سفارتخانه تا تأسیس مجلس و آمدن آقایان شب گذشته بملاحظه عدم تهیه، چراغان صحیحی نشد از طرف صدر اعظم بتمام بلدان ایران تلگراف شد که آقایان مهاجرین مراجعت می کنند و باید در شهرهای ایران چراغانی کنند و جشن انعقاد مجلس شورای ملی را بگیرند.

حاج محمد تقی و برادرش حاج حسن که وکیل خرج بودند در سفارتخانه با حاج سید صراف که او هم زحمت کشیده و از مال و جان دریغ نکرد امروز آمدند منزل آقای طباطبائی که با جناب آقا

میرزا محمدصادق قراری برای استقبال از آقایان گذارند. بنام حاج سید صراف تاحسن آباد برودولی حاج محمدتقی در سفارتخانه باشد تا دستورالعمل برای او از حسن آباد تلفن شود امروز جناب آقا میرزا محمد صادق نیز فرستاد در تلگرافخانه و مطالبه جواب نمود معلوم شد هنوز آقایان جواب تلگراف را نداده‌اند و حرکتشان معلوم نیست. اهل بازار امشب را نیز درتهیه چراغانی میباشند.

روز یکشنبه ۲۱ جمادی الاخری سنه ۱۳۲۴ هجری - دیشب چراغان باشکوهی بود جمیع بازار و سراها چراغان بود مردم خوشحال و خرم بودند جناب صدراعظم باجمعی از رجال دولت آمدند بازار درسرای امیر در حجره حاج حسین آقا بقدریک ساعت نشسته موزیک حاضر شد بقدر نیم ساعت موزیک زدند بعد از صرف چای و قلیان و شربت و شربینی درسرای حاج حسن هم نیمساعت نشستند در بازار مردم را تبریک گفته بسیار بخوبی سلوک می نمود مردم این سلوک صدراعظم را که میدیدند هداوت عین الدوله را در سینه بیشتر قرار میدادند.

یک شبنامه هم در این روزها در مجامع و مدارس و کوچه ها افتاده شد که صورت آن از این قرار است.

صورت شبنامه

مجلس ملیه اسلامی

در آن نمره اشاره کردیم که مجلس ملی عبارت است از آنکه هر طبقه از طبقات ملت مثل علماء و ملاکین و تجار و ارباب صنایع و کسبه از قبیل عطار و بقال و علاف و کفاش و غیره و غیره هر صنفی از اصناف رعیت یک نفر دانشمند امین هر طبقه از طبقات خودشان حاضر شوند در باب مصالح و مفاسد مملکت و ملت سخن رانند و مشورت نمایند که هر چیز باعث آسایش ملت و موجب آبادی مملکت است در صد او بر آیند و کدام کس علت خرابی مملکت و صدمه ملت است قلع و قمع نمایند از چه راه مملکت صاحب ثروت و امنیت خواهد شد و بچه چیز مفاسد و معایب بر اثر آن رفع شود و هم باید از سایر بلدان ایران از هر ولایت از طرف رعیت یک نفر دانشمند با صداقت در مجلس مرکب حاضر باشد چنانچه شرح آن در نمره سابق عرض شد چنانچه مسلم است مهمان ملتی و مملکتی جزاً و کلاً از عزل و نصب حکام مطلقاً و غیره تمام در مجلس مذاکره شود اهل مجلس هر چه رأی دادند باید از آن قرار رفتار کرد و نیز پوشیده نماند امانت مزرعه مادامیکه از طرف ملت و کالت دارند که خلاف امانت و دیانت از آنها ظاهر نشود که اگر بقدر خردلی خیانت از هر یک ظاهر شود آحاد و افراد ملت حق دارند که در مجلس حاضر شوند و خیانت او را برسانند و معزول نمایند او را و دیگری را بجای او منصوب نمایند و این مطلب هم مسلم است که شرافت در مجلس معدلت ملی بدانند و امانت است چه آنکه دیده خواهد شد بسا کسانیکه دارای منصب و ثروت و دولت و پسر فلان و بهمان بلکه دارای تخت و تاج کیان در این مجلس راه نیابد و اشخاصیکه زاویه نشین عزت گزین در این مجلس سمت عضویت بهمرسانند و دارای درجات عالیه گردند این نمره را هم در کمال دقت ملاحظه فرمائید.

آقایان مهاجرین از قم حرکت کردند باین حال که يك منزل آقایان بیابند آنوقت گاری و دورشکه و مالها را برگردانند طلاب و سادات را حرکت دهند بعضی از طلاب که پیاده با آقایان آمده بودند دربین راه اسبهای غلامهای کشیکخانه و سوارهائی که مأمور بودند با آقایان باشند گرفته و سوار شدند بی چاره سوارها التماس میکردند حالا که اسبهای مارا سوارشدید تفنگهای مارانیز گرفته باخود داشته باشید چه مارا قوه حمل این تفنگها دراین هوای گرم نیست اگرچه طلاب اکثرشان مریض و علیل بودند و هوای گرم قم بآنها صدمه زده بود لکن باز با سوارها همراهی میکردند گاهی دونفر یکی از طلاب و یکی از سوارها دو پشته سوار می شدند بعضی از اوقات سواره و پیاده بودند یعنی يك فرسخ طلبه سوار می شد و يك فرسخ سوار صاحب اسب باری اگرچه طلاب علی الظاهر اجحاف بسوارها میکردند لکن در عوض سرمنزل آنها را بغذا و چای و قلیان و سیگار سیروتلافی میکردند سوارها هم در مراجعت راضی بودند که صدمه از آنها به اهل علم و اولاد بیغمبر نرسید بلکه خود را خادم آنها قرار دادند باین حال آقایان منزل بمنزل راه را می گذاراندند .

روز دوشنبه ۲۲ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز دوشنبه مردم در تهبه استقبال از آقایان مهاجرین می باشند از حضرت عبدالعظیم الی حسن آباد در اکثر نقاط چادرها زده اند و تهیه و ورود اردین را دیده بقدر ینجاه شصت نفر از تجار ارامنه در کهریزك چادر زده اند . اشخاصیکه در سفارتخانه متحصن بودند در هر چادری ده نفر ماندند مابقی رفتند استقبال شب گذشته در شهر نیز چراغانی بود از قرار مسموع اعلی حضرت شاهنشاه از جهت انعقاد مجلس خیلی خوشحال و خورسند می باشند روز گذشته تغییر و تشددی به نیرالدوله حاکم طهران و سپهدار فرمودند که شما را کی حکم داد که با سادات و علماء طرف شوید و سادات را تفنگ زنی و بکشید که تا دامنه قیامت طایفه تاجاریه مورد لمن و طرد مردم واقع شوند و اسم آنها را در تواریخ به بدی به برند .

از طرف دولت هم از برای استقبال از آقایان تهبه خوبی دیده شده است که فردا يدك و کالسکه و دورشکهای دولتی راهم جلو آقایان ببرند .

جمعی از طلاب در مدرسه خان مروی انجمنی کرده اند و میگویند نظامنامه مجلس شورای ملی را باید باطلاع ما بنویسند و خودشان شروع کرده اند در نوشتن نظامنامه .

حاجی سید عبدالحسین واعظ و آقا سید محمد تقی سمنانی هم رفته اند در مسجد جامع و در آنجا مجلس دارند تعجب میکنم آن روزی را که در مسجد جامع تیر تفنگ خالی شد همین حاج سید عبدالحسین را دیدم که پسر خود را که ده سال داشت گذارده و فرار کرد ولی امروز این آقا بانهایت قوه قلب در همان مجلس مسجد نشسته و فریاد مشروطیت را با آسمان میرساند بفاصله يك ماه آن ترس خوف کجا رفت و این قوه قلب از کجا آمد کسی که پسر کوچک و طفل صغیر خود را گذارده و فرار میکرد امروز برای انباء وطن کار میکند .

روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - شب گذشته در شهر نیز چراغانی مفصلی بود ولی بعضی از مردم چراغان نکرده و چراغانی را گذاشتند برای ورود آقایان امروز حضرات آقایان و علماء

مهاجرین ظهر را وارد کهریزك شدند عصر دم زنجیر عصرانه میل نمودند نزدیک فروب آفتاب وارد حضرت عبدالعظیم شدند از قم تا ورود بحضرت عبدالعظیم هنگامه بود که صفحه تاریخ یاد داده است طایفه ارامنه بقدر صد نفر در کهریزك چادر زده بودند ، طایفه یهود بین حضرت عبدالعظیم و کهریزك بقدر یانصد نفر در زیر چادری بودند گوسفند بسیاری برای قربانی و کشتن آورده بودند مجمل و مختصر آنکه از کهریزك تا حضرت عبدالعظیم زیر چادر بود طنابهای چادرها بهم وصل بود اصناف و کسبه بعضی در سفارتخانه و اکثر در حضرت عبدالعظیم می باشند شاگردها دکا کین را باز کرده اند ولی امروز جار کشیدند که فردا دکا کین را به بندند .

روز چهارشنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز جمیع بازارها و سراها بسته شد همه مردم و کسبه از مسلمانان و ارامنه و یهود و گبرها برای استقبال ورود آقایان رفتند به شاهزاده عبدالعظیم اشخاصیکه جلوتر رفته بود آنهاهم در زاویه حضرت عبدالعظیم حاضر بودند از طرف دولت وزیر علوم حکم کرد مدارس را تعطیل نمودند خود وزیر علوم هم آمد بحضرت عبدالعظیم.

دیشب مستشار الملك از طرف دولت پذیرائی نمود و مردم را شام و غذا داد حاج مدیرالدوله وشهاب المالك و جمعی دیگر از بزرگان از طرف دولت آمدند بحضرت عبدالعظیم در سه ساعت از دسته گذشته حضرات مهاجرین سوار شدند کالسکها و دورشکه های دولتی حاضر شده طلاب و سادات را سوار کردند در شش ساعت از دسته گذشته وارد دروازه شدند بقدر پنج شش هزار نفر مردم پیاده اطراف کالسکه آقای طباطبائی و آقای بهبهانی را گرفته در این هوای گرم همراه کالسکه پیاده میدویدند در آب انبار قاسم خان که قبرستان است پیاده شده و در قهوه خانه که آنجا بود قدری مکث و توقف کردند نایب السلطنه برادرشاه که سپهسالار است با یانصد نفر قزاق و سواره تا آب انبار استقبال نمودند کالسکه مخصوص شاه را آوردند که آقایان سوار شوند آقایان قبول نکردند نایب السلطنه رفت در قهوه خانه و التماس نمود که بقدر صد قدمی هم باشد سوار کالسکه شاهی بشوید که شاه مکدر نشود لذا حضرت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی در کالسکه شاهی سوار شده بقدر صد قدم بدروازه مانده پیاده شدند و سوار قاطر شدند دیگر جمعیت سواره و پیاده را خدا میدادند یدک متجاوز از صد و پنجاه عدد بود که سی عددش از طرف دولت بود کالسکه و دورشکه بقدر یانصد عدد مجانی بود چه دولتی و چه غیر دولتی از آب انبار قاسم خان تا دم دروازه سی و شش گوسفند کشته شد دیگر از دم دروازه تا منازل آقایان از شماره خارج ولایعدولایحصی بود در جلو آقایان جناب معتمد خاقان که حاکم قم بود و از قم تا شهر با آقایان بود با جناب معین حضور سواره حرکت میکردند و مردم را امر ونهی میکردند و نظم و انتظام مستقبلین را میدادند دیگر هر کس از هواخواهان ملت در خدمت خود حاضر بود حاج شیخ فضل الله تحت الشعاع بود کسی را نظری باو نبود بعدی کله بود که بنده نگارنده دل بحالتش سوخت چه با آن حب ریاست احدی دست او را نبوسید و کسی اعتنا باو نمیکرد . در حضرت عبدالعظیم سه مسئله طرح شد و همه آقایان متفق و متحد شدند بر این سه مسئله و خطا به هم خوانده شد و این سه مسئله را بموم مردم گفتند .

اول - آنکه دید و بازدید آقایان موقوف گردد تا انعقاد مجلس یعنی تا مجلس منعقد نگردد آقایان از احدی بازدید نکنند و منزل احدی نروند .

دویم - آنکه مراجعات و رسیدگی علماء بامورات شرعیه تا انعقاد مجلس موقوف باشد .
سویم - آنکه آقایان از شاه دیدن نکنند تا اینکه مجلس منعقد شود آنوقت برای اظهار تشکر حضور شاه بروند بحالت اجماع و هیئت اتفاق . باری در ساعت پنج بغروب حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی و آقای بهبهانی احیاء کننده دین اسلام و موجد و باعث تمدن در ایران وارد خانه خویش گردیدند و مردم شربت و چای صرف نموده بخانه های خودشان مراجعت نمودند . در سفارتخانه هم امروز جمعیت از دیروز زیادتر میباشد تا مجلس برپا نشود خارج نخواهند شد .

امروز عصر آقایان برای دیدن بیرون نیامدند هر کس آمد قلبانی کشیده مراجعت میکند . روز پنجشنبه ۲۵ - شب گذشته بازارها و سراها چراغان مفصل باشکوهی بود در سرای حاج حسن و سرای گبرها موزیک میزدند باز مردم در سفارتخانه زیاد شدند و میگویند تا مجلس منعقد نشود ما از این محل خارج نخواهیم شد لکن طرف عصر آقای آقا سید عبدالله و آقای طباطبائی رفتند دم سفارتخانه در قراولخانه که نزدیک سفارتخانه بود جلوس فرمودند متحصنین آمدند نزد آقایان پس از مذاکرات بسیار آقایان مردم را راضی نموده و بیرون آوردند . لکن اسباب ها و چادرها را بنامش فردا ببرند .
امروز حکمی از صدر اعظم صادر گردید باین مضمون :

حکم صدر اعظم

جناب جلالتمآب اجل اکرم محقق السلطنه دام اقباله - برای افتتاح و انعقاد مجلس محترم شورای ملی مقرر گردیده است از فردا که روز جمعه بیست و ششم است عمارت بزرگ وسط باغ بهارستان بجهت اجزاء محترم مجلس معین شود البته حسب الامر از فردا صبح قدغن نمائید عمارت مزبوره را تنظیف کرده اجزاء و سرایداران حاضر باشند که اجزاء مجلس به میمنت در ظل مراحم بندگان اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداء در آنجا حاضر و شروع بکار نمایند زیاده زحمت است .

روز جمعه ۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز بنا بود در باغ بهارستان که نزدیک مدرسه سپهسالار می باشد مجلس منعقد گردد لکن آقایان قبول نکردند که این مکان در وسط شهر واقع نیست و مجلس باید در وسط شهر باشد که دسترس عموم مردم باشد و انگهی عمل این مکان باید باذن و اجازه ورثه مرحوم سپهسالار بگذرد و آن زمانی را می خواهد ، لذا قرار شد در مدرسه نظامی از فردا که روز شنبه است مدعوین و علماء در آنجا حاضر باشند و اگر مانعی نرسد طرز عصر را بروند حضور شاه در صاحبقرانیه برای اظهار تشکر . امروز حاج حسین آقا و حاج محمد اسمعیل مغازه و معین بوشهری و جمعی دیگر از تجار معتبر آمدند خدمت حضرت حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی برای کسب تکلیف و طرف عصری هم جناب آقای بهبهانی و جناب حاج شیخ فضل الله و جناب صدر العلماء آمدند نزد آقای طباطبائی برای تکلیف فردا . اشخاصیکه در سفارتخانه باقی مانده بودند امروز رفتند

چند نفر از تجار دم در چادرها را تفحص میکردند هر چه قند و چای و برنج و اشیاء دیگر درین آنها در این چند روزه بعضی ذخیره کرده بودند پس میگرفتند. خبر تلگرافی رسیده دیشب در اصفهان چراغان بوده علماء اعلام جشن مجلس را گرفته اند.

روز شنبه ۲۷ جمادی الاخری سنه ۱۳۲۴ هجری - امروز مجلس در مدرسه نظامیه برپا شد قریب سه چهار هزار نفر جمعیت در مجلس و خارج مجلس جمع شدند بقدر پانصد نفر از علماء و وزراء و ابناء سلطنت و نایب السلطنه در مجلس نشسته بودند صدراعظم بعد از پذیرائی برخواست و لایحه خواند اهل مجلس محض احترام و تشکر از این مجلس برخواستند بعد از قرائت لایحه صدر اعظم جناب حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین که از اعظم و اعظین و ملت خواهان است برخواست از طرف ملت لایحه خواند که مشتمل بود بر اظهار تشکر از طرف ملت بعد از اتمام لایحه جناب اجل عضد الملک که رئیس مجلس بود يك طاقه شال ترمه کشمیری خلعت داد بجناب حاج شیخ مهدی حضرات واردین که بر حسب دعوتنامه دولتی حاضر بودند صرف شربت و شیرینی نموده جناب عضد الملک از طرف اعلیحضرت اظهار محبت بمردم نموده پس از اتمام لایحه ملت عموم حضار صداها را بزنند باد ملت، شاه، ایرانیان و پاینده باد ملت ایران بلند کردند و صرف شربت و شیرینی نموده با خاطرهای شاد متفرق گشتند.

صورت لایحه مشیر الدوله صدراعظم

البتة هر کدام از ماها که در این مجلس شرف حضور داریم مختصراً میدانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم واجتماع آقایان علماء و وزراء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف در این مجلس چیست ولی محض اینکه نیت يك و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه بطور شایسته مکشوف و معلوم باشد لزوماً باستحضار خاطر محترم آقایان عظام میرسانیم که چنانکه البتة خاطر شریف همگی مسبوق است بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مصمم شدند که ابواب نیکبختی و سعادت بروی قاطبه اهالی ممالک محروسه ایران باز شود و اصلاحات مفیده لازمه که باعث مزید استحكام مبانی دولت و خوش بختی ملت است بمرور ایام بموقع اجراء گذارده شود و چون این خیال مقدس شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبه اهالی ایران بآن طوریکه منظور نظر معدلت اثر همایونی است انجام پذیر نمی شد رأی مبارک همایون شاهنشاهی بر آن تعلق گرفت که مجلس شورائی از منتخبین طبقات معینه بطوریکه تفصیل آن در دستخط از تاریخ ۱۴ شهر جمادی الثانیه یونت ایل ۱۳۲۴ مشروح است در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود چون لایحه قواعد انتخابات و لایحه نظامنامه این مجلس شورای ملی باید با کمال دقت موافق دستخط مبارک همایونی ترتیب داده شود و البتة میدانید که انجام این کار مستلزم وقت و فرصت معینی است لهذا برای اینکه بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رأی مبارک خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی بقاطبه اهالی ایران داده باشند مقرر فرمودند که عجاله محل موقتی این مجلس محترم معین و در آنجا با حضور آقایان علماء و وزراء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف صرف شیرینی و شربت بشود

بدیهی است که اولیاء دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که قواعد انتخابات و نظامنامه مجلس شورای ملی بزودی موافق دستخط مبارک همایونی از ۱۴ جمادی الثانیه مرتب و اعضای مجلس ملی در طهران جمع و بافتتاح این مجلس محترم نایل شویم از خداوند خواهانیم که سایه بلند پایه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی زابرقاطبه اهالی ایران مستدام و بفرزندان صدیق وطن مقدس توفیق کرامت فرماید که متفقاً با اولیای دولت در افتتاح ابواب نیک بختی بروی ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمه پنجهزار ساله ایران را باوج سعادت برسانند.

صورت لایحه ملت که سلطان المتکلمین آقا شیخ مهدی

از طرف ملت قرائت نمود

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين وبعد فقد قال الله تبارك وتعالى في كتابه المجيد . اعوذ بالله من الشيطان الرجيم الحمد لله الذي اذهب عنا الغزن ان ربنا الغفور شكور . خدایرا شکر که از توجه ظاهر و باطن امام عصر عجل الله فرجه الشریف و از شمول توجهات کامله پادشاه رعیت پرور عدالت گستر امروز شب تاریکی و بی نوائی ملت ایرانیان سر آمد و آفتاب سعادت و اقبال ایشان طلوع نمود حسن استعداد و قبول قابلیت ملت سبب شد که پادشاه دل آگاه نیت مقدس که در نجات مملکت و حیات ملت در خاطر الهام مظاهر نهفته بود در این زمان سعادت فرجام به منصفه شهود رسانید و فرزندان عزیز خود را که در حجر رأفت پرورده بود اینک در مصالح خود مطلق و آزاد داشت تا آنچه را که برای مصلحت وقت خود لازم دانند بگویند و بکنند و خرابیهای گذشته وطن عزیز خود را مرمت نمایند .

شبهه نیست که استقلال سلطنت موقوف به ثروت رعیت و تربیت ملت است و تربیت ملت موکول با استقلال سلطنت ، ملت اگر رأی شخصی و شورای ملی خواست برای حفظ بیضه اسلام و قدرت سلطنت بود و دولت هم که قبول این استدعا را فرمود برای تقویت ملت و اختیار تمامه آنها در ترقی مملکت بوده و اینک که بنایات کامله خداوندی و بموجب دستخط آفتاب نقط همایونی این طور اتحادی محکم فیما بین نمایندگان دولت و ملت حاصل گشت و حسن استعداد ملت سبب شد که دولت حقوق شخصی و ملی آنان را تصدیق فرمود جای آنست که این هیئت مجلس در بیداری ملت و آگاهی آنها بحقوق مشروعه خود نهایت مساعدت را بجای آورند تا ملت هم بتواند بانهایت قدرت حقوق سلطنت خود را محفوظ دارد و حالاً که از خواب غفلت برخاسته در مقام مرمت خرابیها برآمده بر راهنمایی علماء دین پرور و وزرای دولت خواه وطن پرست معایب کلیه نواقص حالیه که مدار مملکت را از کار باز داشته دور دارند و اصلاحات لازمه در تمام دوائر دولتی و ادارات مملکتی مرتب کنند و مطمئن باشند که آنچه از رؤساء روحانی و وزرای بزرگ برآید و لازم باشد در مساعدت با آنها بدون تأمل بعمل خواهد آمد و به موقع اجراء خواهند گذاشت در این وقت با کمال مسرت و خوشبختی از طرف خود اصالة و از جانب

هیئت ملت و کالت تشکیل این مجلس شورای ملی را که فقط برای رسم افتتاح است شکر موفور بعمل آورده تشکرات قلبیه و ادعیه خالصانه تقدیم حضور مبارک اعلیحضرت پادشاه معظم و متبوع مفخم ایرانیان می‌نمائیم و عجاله باین معدود ازو کلا که منتخبین ازبای تخت می‌باشند شروع بمقصود نموده انتظار میبریم که بفرصت و کلائیکه باید از تمام بلاد منتخب شوند به ترتیب مخصوص انتخاب شده در دارالخلافه حاضر شوند و هر چه زودتر این مجلس که مجلس شورای ملی باشد موافق نظامنامه تکمیل نواقص خود را نموده در استحکام مبانی سلطنت و استقرار حقوق ملت نتایج متحسنة را بعون الهی ظاهر سازد والسلام علی من اتبع الهدی .

روز یکشنبه ۲۸ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم دیدن کرد از آقایان علماء اول آمد منزل حضرت حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد طباطبائی مشیرالملک پسر بزرگترش نیز با او بودند اکره در مجلس از ترویج معارف و تشکیل مجلس شورایی بود جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی توسطی از محبوسین کلات فرمود و خصوصاً از مجد الاسلام . صدراعظم گفت تلگراف مرخصی آنها را غایب کردیم ولی شاه فرموده است مجد الاسلام طهران نیاید در غیر طهران هر جا بخواهد برود دوست تومانهم بنماید به مجد الاسلام بدهند که صد تومان تلگراف نمایند در خراسان باو بدهند بیست تومان هم بخانه او بدهند مابقی را هم بعدها باو برسانند بعد از صرف چای و شربت و قلیان باجناب حجة الاسلام آمدند بیرونی برای ملاقات شاگردان مدرسه دارالفنون و مدرسه فلاح که بعضی از آنها در سفارتخانه بودند و بقدر صد نفری از آنها عارض شده و در تالارخانه حجة الاسلام نشسته بودند همگی را خواسته آمدند توی حیاط جناب صدراعظم فرمود که چه مطلب دارید و چرا متحصن شده‌اید شاگردان دو مدرسه عرض کردند که مسیوداشر رئیس مدرسه فلاح یکی از شاگردان را حبس کرده است بجرم آنکه رفته است در سفارتخانه و جزو متحصنین بوده است صدراعظم گفت اعلیحضرت شاهنشاه عفو عمومی داده است البته از رئیس مؤاخذه خواهد شد چرا بی جهت شاگرد محترم مدرسه را حبس نموده است بعد از آن رو کرد به شاگردان مدرسه دارالفنون که شما چه میگوئید آنها عرض کردند ما درس خواندیم زحمت کشیدیم چرا دولت بما کار نمیدهد صدراعظم گفت دیلم یعنی تصدیق نامه دارید جواب دادند هفت نفر تصدیق نامه داریم فرمود تصدیق نامه خود را بیاورید در مجلس شوری البته زحمت شما بهدر نمی رود بشما کار خواهیم داد هر کدام هم که تصدیق نامه نداشتند هر وقت تحصیلات شما با آخر رسید تصدیق نامه مدرسه را بیاورید در مجلس شوری اجزاء مجلس بشما کار میدهند یکی از شاگردان گفت شاگرد طب چه کند صدراعظم گفت ما طیب و مهندس و محاسب و جغرافی دان لازم داریم فرق نمی‌کنند هر چه باشد کار خواهیم داد نهایت تشویق را فرمود و رفت منزل جناب حاج شیخ فضل الله ظهر برای نهار آنجا مانده چه منزل آقای بهبهانی اول رفته بود جناب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد و جناب عضدالملک هم تشریف بردند آنجا با حاج شیخ فضل الله و صدراعظم خلوت کرده مطالب سری را عنوان کردند از مطالب و مذاکرات علنی آنکه باید قانون مالیات را بر طبق قانون اسلام کتابچه و مدون کنند و قانون اسلام را اجراء دارند .

طرف عصر تمام آقایان و علماء اعلام دارالخلافة برای عرض تشکر و تقدیم دعا بحضور همایون با دعوت مخصوص از طرف قرین الشرف خسروانی شهریاری به کالسکهای سلطنتی سوار شده از شهر به صاحبقرانیه رفتند ابتداء رفتند منزل وزیر دربار هر چه منتظر نشستند جناب آقا سید عبدالله نیامد لذا آقایان حضور شاه مشرف شده شاه کبیر اظهار مرحمت و رؤفت خویش را فرمود آقایان هم اظهار تشکر نموده پس از مراجعت آنان جناب آقا سید عبدالله وارد شد و تنها رفت حضور شاه . در امروز این حرکت جناب آقا سید عبدالله اسباب خیال آقایان شد و از امروز حاج شیخ فضل الله در خیال افتاد و دید که آقای بهبهانی جلو افتاده است باری عصای آقای آقا میرزا سید محمد که وقت رفتن حضور شاه در اطاق وزیر دربار ماند در مراجعت آنچه فحص کردند عصا را نیافتند اگر چه عصای آقا قیمتی نداشت لکن چون بی عصا عادی بر رفتن نبودند ایستادند و فرمودند عصای دیگری بیاورید امیر بهادر وزیر دربار انسانیت نموده عصای سرطلای خود را که قیمتی معتدبه داشت تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود .

حسب الامر شاه وزارت عدلیه را دادند بجناب میرزا احمد خان مشیر السلطنه حکومت طهران و مضافات را دادند بجناب غلام حسین خان غفاری وزیر مخصوص که سابقاً وزیر عدلیه بود . ارباب حل و عقد هم مشغول نوشتن نظامنامه انتخابات می باشند پس از معاودت آقایان از قصر سلطنتی صاحبقرانیه صرف جای و شیرینی را در کاسرانیه به میزبانی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر نمودند وزیر جنگ اعنی نایب السلطنه اظهار دوستی و یگانگی و اتحاد و اتفاق را با آقایان نموده مجدداً معاهده و داد و یک جهتی نمودند .

روز دوشنبه ۲۹ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز تجار و اعیان بنای دیدن را از آقایان گذارده و دیدن می کنند تلگرافاتی هم از اطراف مخبره می شود که ما بتدریج صورت بعضی را درج مینمائیم .

تلگراف از باجگیران قفقازیه

حضور سر کار سید الاحرار حاج سید محمد آقا طباطبائی - از نایل شدن حضرت تعالی بمرام آزادی ملت از صمیم دل تشکر ادا نمودن تقدیم محضر انور عالی مینمائیم و توفیق حضرت تعالی در خوشبختی ایران از خدا خواهانیم .
(مسلمین قفقاز)

جواب

باجگیران - خدمت عموم برادران قفقازی از حسن نیت و خلوص عقیدت آن برادران معظم که حاکی از غیرت ملیت و حمیت اسلامیت است خوشوقت و از اطمینان شادمانی و همراهی که از اصلاح حال ملت و آزادی اسلامی مملکت و افتتاح مجلس شورایی ملی ایران فرموده بودید متشکر از خداوند

استحکام و قوام این بنای مقدس و مزید افتخار و شوکت و شرافت آن برادران دینی را مسئلت نموده و بر حسب وظیفه حتمی و تکلیف شرعی از مساعدت با نیت حسنه ملت و معاضدت مظلومین مملکت کوتاهی نخواهم داشت .

(محمد بن صادق الطباطبائی)

تلگراف از عشق آباد

بجضور مبارک سیدالابرار آقای حاج سید محمد آقا طباطبائی اقدامات مروتانه حضرت تعالی را در آزادی ایرانیان و بنیان قانون اساسی که باعث استحکام دائمی دولت و ملت است با کمال خلوص صمیمی عرض و تشکر میکنم و بدین شکرانه مشغول جشن میباشم امیدواریم که دنباله اقدامات را رها نفرمایند تا اشخاص مغرض زحمات حضرت تعالی را بهدر ندهند .

(از طرف عموم طایفه ایران حاج اسدالله امین التجار)

جواب تلگراف عشق آباد

عشق آباد - بتوسط جناب مستطاب حاج اسدالله امین التجار خدمت عموم برادران ایرانی از حسن نیت آن برادران محترم که حاکی از حمیت اسلامیت و غیرت ملت است خوشوقت و از اظهار شادمانی که از اصلاح حال ملت و آزادی اسلامی مملکت و افتتاح دارالشورای ملی ایران کرده مسرور از خداوند استحکام این بنا و مزید خوشبختی برادران دینی را سائل و بر حسب وظیفه حتمی و تکلیف شرعی تا آخرین نقطه از مساعدت با نیت حسنه ملت کوتاهی نخواهم داشت .

(محمد بن صادق الطباطبائی)

روز سه شنبه سلخ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی و جناب حجة الاسلام آقای بهبهانی تشریف بردند منزل جناب شیخ العراقرین که از اصفهان آمده بود قم و از قم همراه آقایان آمده بود تهران دیگر امری مهم اتفاق نیافتاد .

روز چهارشنبه غره شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز طرف عصر مجلسی در مدرسه نظامی منعقد گردید از رؤساء روحانیین آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله و آقا سید جمال افجه و آقای صدر العلماء و سایر علماء اعلام و آقا زاده ها از اعیان و درباریها ، مشیر الملک پسر صدر اعظم وزیر امور خارجه و محتشم السلطنه و مؤتمن الملک و بعضی دیگر حاضر بودند از تجار هم جمع کثیری بودند نظامنامه که مشتمل بر چهل فصل بود قرائت شد بنام آقایان علماء بعض فصول دیگر بآن ملحق کنند و بعض تغییرات

در آن بدهند آنوقت بطبع برسانند. وزارت تجارت داده شد بشماع السلطنه پسر شاه لکن آقایان قبول فرمودند زیرا که بدون اطلاع بمجلس تصویب رؤساء بوده است دیوانیان میگویند چون هنوز مجلس رسمی نشده است و نظامنامه آن بصحة اعلیٰ حضرت نرسیده است پس اعطاء این منصب و شغل باید امضاء شود در این مذاکره حضرات تجار بالا جماع قبول نکردند و گفتند ما در مجلس این وزیر حاضر نمیشویم و کلیتاً و رأسأرد نمودند وزارت او را. چند روز قبل که آقایان حضور شاه رفتند نوشتیم وزیر دربار امیر بهادر عصای سرطلای خویش را تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود در عوض عصای خودشان که مفقود شده بود. پس از مراجعت آقایان شهرت گرفت که امیر بهادر حضور شاه عرض کرده بود عصای سرطلای خود را دادم به آقا سید محمد و پانصد تومان هم دادم. با آقا سید جمال مجتهد افجه و هر دو را راضی کردم این خبر که بحضرت حجة الاسلام رسید عصارا پس فرستادند یعنی عصا را دادند به حاجی غفارخان که فردا به برد بدهد بامیر بهادر.

روز پنجشنبه دویم رجب ۱۳۲۴ - امروز حاج غفارخان از طرف حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی رفت بصاحبقرانیه و عصای امیر بهادر را برد و باو رد نموده و گفت حضرت آقا فرمودند مرا گمان این بود که سر این عصا برنج است از این جهت قبول کردم اینک معلوم میشود که طلاست و من طلا را در دست نمیگیرم امیر بهادر چون با حضور صدراعظم و نایب السلطنه خجالت کشید از این رد عصا لذا خود را کنار کشیده و گفت حضرت آقا نهایت بی مرحمتی را درباره من فرمودند لکن من دست از اخلاص خویش برنمیذارم و حضور حضرت حجة الاسلام عرض کنید باجداد طاهرین شما که من عصای سرکار را پس نمیدهم و نباید هم پس بدهم این رد عصا خیلی بشرف امیر بهادر برخورد و مردم از این رد عصا خیلی خوشحال شدند.

طرف عصر امروز وزیر مختار روس خدمت حضرت حجة الاسلام رسید بقدر نیم ساعت نشسته و گفتگوی سیاسی و پولتیکسی کردند.

اول شب نیرالدوله حاکم تهران که معزول شده خدمت حضرت آقای طباطبائی رسید.

روز جمعه سویم رجب ۱۳۲۴ - امروز جمعی از بزرگان و طلاب حضور مبارک حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی رسیدند در باب نظامنامه مذاکره نمودند.

انجمن مخفی ثانوی

بعد از رفتن آقایان بقم انجمن مخفی اولی که فقط همشان مصروف ترویج معارف و علوم و تشویق از مدارس و مکاتب بود موقوف گردید و اجزاء آن پراکنده و متفرق شدند پس از مراجعت آقایان جناب آقامیرزا محمد صادق پسر دویمی آقای طباطبائی را ملاقات نموده گفتم آقای من، ما امروز بیشتر از سابق محتاجیم بانجمن چه ما سابق مقصود را فقط مذاکره از مدارس و معارف میدانستیم و در بیداری مردم و تشویق آنان بمعارف و علوم ساعی و جاهد بودیم لکن خداوند عالم بر ما تفضل نمود و بقلب پادشاه انداخت که مجلس شورای ملی بماملت مرحمت فرمود و امروز می بینیم اشخاصی در بین افتاده اند

که نه دشان بمملکت سوخته و نه ملت را چیزی میدانند عمأقرب حق را مزوج بیاطل میکنند مملکت را دچار خرابی و ملت را بادولت مضمحل میکنند کلمه حق بر ادبها الباطل حق را مستمسک و ترویج باطل میکنند عمأقرب دست علماء و عقلاء را کوتاه کرده جمعی باغرض در کار خواهند دخالت کرد و رشته کار از دست دولت و ملت خارج دیگر نه اسمی از دولت و ملت و دین بلکه از ایران و مملکت باقی نخواهد ماند پس بیائید انجمنی تشکیل کنیم مخفی که شبها منعقد گردد و کار اجزاء انجمن فقط نظارت در امر مجلس و جلو گیری از مفاسد باشد بالاخره جناب آقا میرزا محمدصادق قبول نمود و انجمنی تشکیل یافت که اجزاء و اعضای آن از این قرار است : آقا میرزا کاظم خان مستعان السلطان - شوکت الوزارة - آقا سید نصرالله اخوی - جناب آقا میرزا محمدصادق - بنده نگارنده ناظم الاسلام - جناب آقا شیخ محمد مازندرانی ولد آخوند ملا عبدالله - حاج جلال الممالک - لواء الدولة - جناب آقا میرزا محمود اصفهانی - میرزا حسن خان پدرزن شعاع السلطنه - آقا سید قریش - آقا میرزا مهدی پسر بزرگ حاج شیخ فضل الله - اسدالله خان سر تیب قزاق خانه - سیف الله خان سر هنگ قزاقخانه برادر اسدالله خان - ابراهیم خان سر تیب قزاقخانه - بهاء دفتر - این اجزاء هفته دوشب حاضر میشدند و انجمن هم ستیاری بود هر شبی در خانه یکی از اجزاء منعقد میگردد نظامنامه هم نوشتند لکن کار معتمد بهی که از این انجمن بظهور رسید چند امر بود که ذیلا نکاشته اند اولاً - آنکه حاج آخوند شریعتمدار حاج شیخ فضل الله از سپهدار پولی گرفت که حاج شیخ فضل الله را با آقایان مخالف کند و در یکی از مجالس هم به آقا میرزا مهدی پسر شیخ که از اجزاء انجمن بود جسارتی کرده بود پس از مذاکره در انجمن قرار شد که در یکی از لیالی عقب او را گرفته و ریش بلند او را مقراض کنند که عبرت دیگران شود قرار بر این شد شب بعد اجزاء در خانه آقای طباطبائی حاضر شدند مقراض و اسباب کار را فراهم نموده جناب آقا میرزا محمدصادق صلاح ندانست و گفت همین کار را معیوب میکند و باعث رنجش حاج شیخ فضل الله میشود و در اول امر باعث اختلاف خواهد شد جناب آقا میرزا مهدی اصرار میکرد اگر شما اقدام نکنید من تنها اقدام میکنم و خودم جواب پدرم را میدهم بالاخره آراء بر این قرار گرفت که از اذیت او منصرف شویم ولی باو برسانند که این قصد را کردند و او را بترسانند دیگر رشوه نگیرد و شیطنت نکند باری خبر بجای آخوند رسید لکن ترك شغل خویش را ننمود .

امر دوم - آنکه يك شب در انجمن مذاکره شد که جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی قدری با مردم به تغیر و تشدد سلوک میکند باید در مقام اصلاح حال ایشان برآمد و نیز اجزای جناب آقا سید عبدالله از مردم تعارف و رشوه میگیرند و ما هر قدر بخواهیم به اشاره و کنایه یا به پیغام برسانیم اثر نخواهد کرد باید آقای بهبهانی را هم در انجمن حاضر کنیم بالاخره نتیجه مذاکرات این شب این شد که چند روز بعد جناب آقای طباطبائی را بعنوان مهمانی در ظهر بخانه جناب بهاء دفتر آوردیم بطوریکه آقای طباطبائی ملتفت شد یکدفعه خود را تنها دید آدمها و اجزای ایشان را گفتیم رفتند که برای سه ساعت بغروب بیایند و حضرت آقا را ببرند پس از خالی شدن مجلس از اقبیار و منحصر شدن بهمان اجزاء انجمن عنوان سخن را اینطور کردیم که امروز بر حسب مشیت خداوند بتوجه امام زمان

ریاست مطلقه ملت تفویض شده است بحضرت عالی آقای بهبهانی اما حضرتعالی با مردم بدسلوک میفرمائید آیه مبارکه ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک . حکم میکند که شخص رئیس باید بحسن سلوک و خوش رفتاری و مهربانی و رؤفت با مردم سلوک نماید اگر مردم از شما مأیوس شوند به کی پناه ببرند و به چه کسی ملتجی شوند و اما آقای بهبهانی این سلوک اجزاء و اطرافیان ایشان مردم را مستأصل و تباه میکند آنوقت خدای نا کرده سستی در اعتقاد مردم پدید خواهد شد آقای طباطبائی در اول امر قدری بخیال افتادند لکن چون پسر عزیز خود را در آن حوزه وانجمن دیده قوه قلبی بخود داده فرمودند امان چون طعمی بمال مردم ندارم و ازدنیا توقعی ندارم لذا تملق و چاپلوسی را ندارم لکن تا یک اندازه هم حق با شما است و تصدیق دارم و البته تغییر اسلوب و سلیقه میدهم از هر یک از شما ها خواهش دارم چنانچه دیدید بخطا رفتم مرا آگاه و متنبه نمائید .

از حرف حق و نصیحت دوستان بدم نیاید . و اما آقای بهبهانی چند شب قبل از این جناب حاج میرزا مرتضی آشتیانی داماد من دعوت نمود از من و آقای آقا سید عبدالله و در مجلس نظیر همین مذاکرات را نمود و گفت شما دو عیب دارید یکی آنکه زود متغیر میشوید و مردم را از خود میرنجانید بدون جهت . دوم - آنکه پسرهای شما از جهت لباس از ذی خود تجاوز نمودند و از وضع لباس خود خارج شده پسر ملا را چکار بلباس ستره و شلوار و یوتین من هردو ایراد ایشان را قبول کردم و تصدیق داشتم و قول دادم هر دو را اصلاح کنم بعد از آن رو کرد با آقای آقا سید عبدالله و گفت اجزای درب خانه شما از مردم رشوه و پول میگیرند و شما را بدنام و ضایع میکنند جناب آقا سید عبدالله در جواب فرمود اگر مرا عاقل میدانید . پس عاقل میدانند چه کند و تکلیف خود را میدانند . دیگر آنکه اجزای من چهل سال است که عادت باینکار دارند چطور میشود عادت چهل سال آنها را مانع شوم انشاء الله برور ایام اینکار هم اصلاح خواهد شد . اجزاء انجمن عرض کردند صلاح میدانید ایشان را حاضر کرده یا باصرار و التماس و یا ترس و تخویف ایشان را اصلاح کنیم . فرمودند سعی کنید عدالتخانه تأسیس شود . پس از تشکیل عدالتخانه همه اینکار ها اصلاح میشود باری در آن انجمن قرار گذاریم مفاسد امور را بنویسیم و بتوسط جناب آقا میرزا محمد صادق بنظر حضرت آقا برسانیم .

امر سویم - آنکه پس از شروع بانتخابات چنانکه بعد از این خواهد آمد مسموع افتاد که طایفه یهود و آرامنه و زردشتها اصرار دارند که و کیلی از خود انتخاب کنند و این مطلب باعث ایراد علماء نجف و اصفهان خواهد شد و یکدفعه اختلافی بزرگ پدید خواهد آمد که شاید مغل و مانع مقصود گردد لذا اجزای انجمن رأی دادند که حضرات را دیده آنها را منصرف کنیم از انتخاب و کیل از نوع خودشان پس از زحمات بسیار طایفه آرامنه بانهایت نجابت و معقولیت حق خود را در انتخاب اول منتقل نمودند بجناب آقای طباطبائی که یا حضرت آقا حق آنان را در این انتخاب ساقط نماید و یا خودشان از طرف آنان و کیل باشند و اما طایفه آنها هم حق خودشان را واگذار بجناب آقای بهبهانی نمودند لکن طایفه زردشتی چون ارباب جمشید را و کیل خود قرار دادند لذا قرار شد اسدالله خان سر تیب قزاقخانه برود ارباب جمشید را بخانه خود دعوت نماید از اینجهت اسدالله خان مأموریت

خود را انجام داده ارباب جمشید را عصر امروز بخانه خود دعوت نمود. اجزاء انجمن قبل از آمدن ارباب جمشید حاضر شدند ارباب جمشید هم آمد پس از تعارفات مرسومه بنده نگارنده روی کردم بارباب جمشید و گفتم علاوه بر این که شما صاحب این آب و خاک و از ابناء این مملکت می باشید يك اندازه ممتول و صاحب مایه و اعتبار و با اکثر از مردم و اعیان و تجار طرف معامله می باشید اگر این مملکت بهرج و مرج افتد و اختلافی بین اهالی پدید آید ضررش بشما بیشتر عاید خواهد گردید بلکه نوع شما و ملت شما دچار زحمت و صدمه خواهند گردید پس شما باید بیش از ما طالب نظم و امنیت و عدالت باشید و امروز ما بزحمت زیاد صاحب این مجلس شدیم و چون اهالی ما هنوز معنی مجلس و کار مجلس را نمی دانند لذا آنطوریکه باید قدر این نعمت را نمیدانند و شاید بادنی اختلافی این نعمت خدا داده را از دست بدهند و علماء اعلام اصفهان و عتبات عالیات اگر بدانند که خارج از مذهب اسلام هم در این مجلس وارد خواهد شد البته امضاء نمیکنند بلکه جداً مخالفت خواهند کرد و مانع از پیشرفت مقصود خواهند بود پس مناسب اینست که شما هم مانند طایفه آرامنه و یهود یا حق خود را ساقط و یا بکسی دیگر از مسلمانان منتقل ننمائید و یا آنکه وکیل خود را از مسلمانان انتخاب ننمائید تا مجلس قوتی بگیرد بعد از نضج و قوت مجلس آن وقت مختارید هر که را معین و انتخاب نمائید پذیرفته خواهد شد اجزاء هم هر کدامی همین مضمون را ذکر کردند ارباب جمشید مذاکرات را تصدیق نمود و گفت من باید در انجمن طایفه و ملت زردشتی این مسئله را عنوان بکنم اگر آنها قبول کردند منم حرفی ندارم ولی تابتونم آنها را راضی میکنم. باری ارباب جمشید رفت و تا يك اندازه هم سعی خویش را نمود لکن یکروز جناب آقای بهبهانی در مجلس علناً حمایت فرمود از طایفه زردشتی و فرمود این طایفه را بر مملکت ایران حق آب و خاک است بزرگان این طایفه در خارجه تحصیل نموده و تربیت شده میباشند در پارلمان انگلیس وکیل دارند و تاکنون هم بمعقولیت و نجابت رفتار نمودند البته ارباب جمشید وکیل طایفه زردشتی باید در مجلس شورای ملی وارد شود و از حمایت آقای بهبهانی از ارباب جمشید هم دیگران ساکت شدند و هم ارباب جمشید بر وکالت خود مصر گردید (گویند تعارفی با آقا داد و کار تمام شد).

امر چهارم - از امور معتد به انجمن مخفی ثانوی اتفاق و اتحاد و بیداری اجزاء بریکاد قزاقخانه است که اسدالله خان و برادرش سیف الله خان پسران ابوالفتح خان میرینجه قزاقخانه و میرزا ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه دامن فتوت را بکمر زده و در انجمن مخفی و سایر جاها خدمات نمایان نمودند بحمل از مفصل و مختصر از مطول آنکه، اسدالله خان سرتیپ قزاق که از جوانان باتربیت و هوخواهان وطن میباشد و در این عالم جدید که اتفاقاتی افتاد خدمات خوب بملت نموده و خود و برادرش سیف الله خان در حوزة اسلامیت و ایرانیّت ارادت صادقانه و نجابت و فترت اصلیه را مشهود و جلوه داد و در انجمن وطن زحماتش مذکور گردید چه اسدالله خان سرتیپ اول کسی هست که در نظام فریاد نظم و معدلت را کشید و تقاضای عدل و مساوات و قانون را نمود چه در چند روز قبل در قزاقخانه هویدا و آشکارا برای جلب قلوب فرقه بریکاد این عنوان را نمود که امروز اتحاد عموم در یک میزان و کافه طبقات در یک برای و عقیدت

شدند و عموماً لذت عدالت و آسایش را پی برده اند و همگی در تشخیص مرض و تعیین علاج متفق الرأی و القول شده اند جز طایفه قزاق مغرض ناسیاس و خائن خدانشناس که نه از خدا شرم دارند و نه از پادشاه کافر نعمت و لی نعمت بی منت اند و مضرّ با استقلال دولت و ملت و طرفدار استبداد و جهالت اند چه باینکه بالعیان والشهود می بینند و بچشم خود ملاحظه میکنند که این وزراء خائن و این رؤساء جاهل مال دولت و ملت را میخورند و هزاران خیانت بیادشاه خویش میکنند باز اطاعت آنان را میکنند باینکه پادشاه اسلام امروز نهایت میل را باجراه قانون اسلام و تشکیل مجلس دارند . عین الدوله مارا باذیت ملت و ادانت و چقدر در آن لبالی و ایام مارا باذیت و آزار مردم و ادانت امروز که علماء اعلام و عموم ملت از پادشاه ، معدلت خانه خواستند و فرمان تأسیس مجلس صادر گردید چرا ما باید در زیر بار عبودیت باشیم چرا نظام و قزاقخانه عدالت نخواهند چرا ساکت باشیم و به بینیم که رئیس ما حقوق مارا بخورد و تازیانه استبداد را بر ما بزند پس بیاید اتفاق کنید اتحاد کنید شما هم مجلس داشته باشید که رئیس شما نتواند بشما تحکمی کند و شمارا بدون جهت با ملت طرف کند و حقوق شمارا پایمال نماید نقص و ملالت و بی شریفی متوجه بها خواهد گردید که تمام طبقات مردم در تحت قانون و معدلت باشند و ما که اهل نظام می باشیم خارج از حکم باشیم دیگر آنکه علماء و سادات و صلحاء و خوبانند که حمایت می کنند از مظلومین چرا ما باید معاون ظالمین باشیم سابقاً ما مردم روحانیان و رؤساء ملت را در میان دولت و ملت یک حد فاصلی میدانستیم و فرقه جلیله علماء راضد پاره عوالم و مانع ترقیات دولت و ملت می پنداشتیم اینک می بینیم خلاف آنچه را که توهم میکردیم . حالا وقت آن است که ما هم مجلس معدلت بخواهیم و خودمان را شریک ملت و هواخواه وطن دانیم پادشاه خود را مقتدر کنیم و خود را دشمن استبداد نمائیم چه ضرر دارد ما هم مجلس معدلت داشته باشیم تا رئیس ما نتواند بما ظلمی کند این حرفها در قزاقخانه مؤثر افتاد و خورده خورده عموم قزاق بیدار شدند .

خبر بر رئیس رسید اسدالله خان را اخضار نموده و حکم حبس داد اسدالله خان گفت تقصیر من در نظام چه باشد و چرا من در محبس بروم ترمرد نموده و سخت ایستادگی نمود رئیس نیز سخت گرفت اسدالله خان هم در مانعت و عدم انقیاد مقاومت نمود رئیس شمشیر کشیده اجزاء قزاقخانه و صاحب منصبان که این بی قاعده گی و خلاف ترتیب را از رئیس دیدند به اسدالله خان گفتند چون رئیس خلاف نظام نمود و بشما شمشیر کشید پس بهترین است که شما ملایم شوید تا تقصیر او مسلم و محقق گردد اسدالله خان چون این خیرخواهی را دید لذا خودش بطرف محبس روانه گردید یک روز در محبس ماند خبر بحضرت حجة الاسلام رسید حضرت آقای طباطبائی بعض پیغامات با اسدالله خان داده و برای نایب السلطنه که وزیر جنگ بود نیز یا کتی نوشتند رئیس قزاق بغیال افتاده ترسید و فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورد و معذرت خواست رؤساء قزاقخانه جمع شدند و کتابچه مهر کردند که البته باید قزاقخانه هم مجلسی داشته باشد لذا آراء همگی بر این قرار گرفت که مجلس مشاورت نظامی را تأسیس کنند ولی بعد از اتمام کتابچه اختلافی بین صاحب منصبان و رؤساء بریکاد در نگهداری و ضبط کتابچه واقع گردید این مشاجره و اختلاف سبب شد که کتابچه را پاره کردند لکن بعض عقلاء در بین افتاده میان آنها را التیام

داده باز مجدداً عقدا اتحاد و اتفاق بین آنها بسته گردید و آراء همگی بر مجلس نظامی خاص درین بریکاد قرار و تعلق یافت و این اول مجلسی است که در نظام تشکیل یافت و سبب آن در واقع اجزاء انجمن بودند که محرم اسدالله خان و برادرش سیف الله خان شدند.

امروز جناب آقا میرزا محمدصادق تشریف بردند صاحبقرانیه برای گفتگوی نظامنامه و اتمام امر انتخاب.

روز شنبه ۴ شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی کاغذی نوشتند برای نایب السلطنه در باب اسدالله خان سر تیپ قزاقخانه که او را بدون جهت حبس کرده اند و نوشتند که این شخص رئیس نعلم است که باید این جماعت را تعلیم و مشق نظام بدهد دیگر حق کشیدن شمشیر بر روی شخص محترمی مثل اسدالله خان را ندارد الی آخره.

این کاغذ و این بیغام موجب خوف و ترس رئیس گردیده فوراً اسدالله خان را از مجلس بیرون آورده و معذرت خواست و قبول مجلس راهم نمود و اجزاء متفقاً همعهد و متحد شدند بر تشکیل مجلس جناب آقا سید قریش که از اجزاء حضرت حجة الاسلام و از سادات غیور بود در تأسیس نهایت سعی را متحمل گردیده و از طرف حضرت آقای طباطبائی و انجمن مخفی حامل بیغامات و رسول بود و صورت عهدنامه برای طایفه قزاق نوشته که همگی آن را مهر کردند ما صورت آنرا ذیلا درج مینمائیم.

صورت عهد نامه بریکاد

ار آنجائیکه ترقی نوع انسان در هر عهدی و زمانی بسته باتحاد و اتفاق بوده و هر قومی که نفاق داشته اند تمام شنیده اند و هر جماعتی که اتفاق داشته اند از حیث علم و شرف ترقیها کرده نام نیک در صفحه روزگار گذاشته اند و این اتفاق و اتحاد امریست معنوی و قوه ایست روحانی که یک قومی را مانند اهل یک خانه یگانه میسازد و فرد فرد اجزاء را شریک نفع و ضرر می نماید و در هر قومی که این کوکب سعادت طلوع نماید خوشبختانه از هر حادثه و فتنه مرفه الحال خواهند بود علی هذا این اوقات بذل خداوندی شامل حال عموم صاحب منصبان بریکاد گردید و جزئی نفاق که در میان داشتیم مبدل باتفاق گردید و از تاریخ سویم شهر رجب المرجب (۱۳۲۴) اتفاق و اتحاد نمودیم کما فی السابق بر راستی و درستی بدولت و ملت خدمت و جانفشانی نمائیم چنانچه از ابتدای انعقاد بریکاد هم تا کنون خدمات جانفشانه این چاکران بر اولیاء دولت و ملت مکشوف و مبرهن است برای استحکام قلوب خودمان چنان صلاح دیدیم اتفاق نموده برادرانه در تکمیل جانفشانی کما فی السابق پرداخته و در پیشرفت ترقی خودمان و شرف دولت و ملت کمال جد و جهد را داشته باشیم لهذا این ورقه را بر رسم یادگار نگاشته و عموماً مهر نموده و در نزد یکی از ارکان بریکاد بر رسم امانت می نهیم که عند الحاجة حجت باشد و این اتحادنامه یک سر مشقی است که بر سبیل وصیت نامه برای اولاد و اعقاب خود میگذاریم به همین قسم که پدرشان اتحاد داشته اند آنها هم این رشته اتحاد را محکم و استوار نمایند امیدواریم که این رشته اتحاد روز بروز محکم تر و

استوارتر شود و این نعمت عظمی را از این قوم سلب نفرماید توضیح آنکه موافق این اتحاد نامه اشخاصیکه این ورقه را امضاء نموده و بقید قسم ملتزم شده اند هرگاه از آنها خیانتی ظاهر آید و باطناً نسبت بدولت و ملت بروز و ظهور نماید و بدرجه یقین و علم برسد او را بدست اولیاء دولت و ملت خواهیم داد که معدوم صرف نمایند که عبرة للناظرین شود و بهیچوجه هم بیازماندگان اورعایتی از طرف صاحب منصبان بریکاد نخواهد شد فی سویم شهر رجب ۱۳۲۴ .

روز یکشنبه پنجم شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز حضرت آقای طباطبائی نقاهت و نوبه عارض ایشان گردید کمتر بیرون تشریف آوردند لکن اعیان و بزرگان دیدن می آیند .
 آقای بهجانی هم مشغول پذیرائی واردین می باشند دیگرانهم در مدرسه نظامی نشسته مشغول مذاکره در امر انتخاب می باشند .
 امروز حکم تکفیر سپهدار از اصفهان از طرف آقای نجفی رسید که مشعر بر کفر او بود که مسلمانانرا امر باجتناب از او فرموده اند تلگرافاتی هم از ولایات مخابره شده است که ماصورت بعضی از آنها را درج می نمائیم .

تلگراف از مشهد

حجج الاسلام و حماة حوزه شرع سیدالانام را بمرض سلام مصدعیم
 و در آستان قدس بدعا گوئی مشغولیم البته این مساعی جمیله منظور نظر
 حضرت حجة عصر عجل الله فرجه و علیه و علی آباءه افضل الصلوة والسلام
 میباشد و چون صلاح ملت و دولت است تمام طبقات از عواطف شاهنشاه
 اسلامیان یناه خلد الله ملکه قرین تشکر و امتنان اند . سید اسد الله قزوینی -
 شیخ ذبیح الله - سید عبدالمجید - شیخ محمد تقی تربتی الاصل - زین العابدین -
 رئیس الطلاب - شیخ حسن - امضاء آت این تلگراف از علماء اعلام مشهد
 مقدس میباشد .

از کرمان

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل شیخ الطائفة رئیس فرقه - سرکار
 حجة الاسلام آقای طباطبائی دام ظلّه در این موقع که نتایج اقدامات عالیّه
 بموجب نفاذ دولت و ترقی ملت مشهور شده با کمال خلوص عرض تبریک
 می نماید .

(خادم ملت محمود)

امضاء فوق از آقا میرزا محمود مجتهد است

ایضاً از کرمان

آستان مقدس حضرت آیه الله رئیس المسلمین آقای آقا میرزا سید محمد روحی فداء - ورود موکب مسعود و فوزیه مقصود موجب سعادت دولت و ملت مبارک و میمون باد .

(فدوی منتصر الممالک)

امضاء فوق از منتصر الممالک بیگلریگی کرمان است که در زمره بزرگان و اعیان کرمان است .

از همدان

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا سید محمد مدظله العالی - شکر خدا را که تیردعای پیرما به هدف واقع و کوکب اقبال آنحضرت از مطلع سعادت طالع بخت اهل ایران سر بلندی کرد و بار دیگر آفتاب عواطف حضرت مستطاب عالی مدظله العالی و سایر علماء اعلام مدظله العالی بر عموم اهالی بلاد مسلمین پرتو افکند فعلا بورود مسعود تبریک معروض میدارد و مزید اقبال و اجلال حضرت مستطاب عالی و سایر علماء اعلام را همواره از ایزد متان مسئلت می نماید .

(الاحقر حاجی آقا حسین قاضی)

از کلات

حضور مبارک حضرت مستطاب آیه الله رئیس حوزه مقدسه اسلامیه آقای آقا میرزا سید محمد مدظله العالی تمظیبات آتیه ملیه را در خدمت امنای حوزه مقدسه اسلامیه قبول تجدید تبریکات خود در موقع حصول این سعادت ابدی و عید بزرگ اسلامی قرار میدهم و یومئذ یفرح المؤمنون ینصر الله ینصر من یشاء و هو عزیز رحیم .

(میرزا آقا)

امضاء تلگراف فوق از آقا میرزا آقا مجاهد اصفهانی است که در کلات محبوس است .

از همدان

حضور مبارک آقایان حجج الاسلام ادام الله اظلالهم از عرض خلوص

بعرض تبریک مصدع واز انجام مقاصد ملیه اسلامیه که موجب رفاهیت عموم اهالی است متشکر و مزده شرح مقاصد مهمه اسلامیه را حسب وعده منتظریم .
(محمد باقر رضوی - امام جمعه)

از کلات

خدمت جناب ناظم الاسلام - تبریکات داعی در حوزة مقدسه تقدیم .
(مجد الاسلام)

از شیراز

خدمت سرکار حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد طباطبائی دامت برکاته - انشاء الله تعالی ورود جناب مستطاب عالی وسایر آقایان عظام میمون و مبارک خواهد بود اهم مستدعیات اهالی فارس از ناحیه شریفه خلاص قوام الملك واصلاح امور ایشان است وامروز اگر جداً باتفاق در این مقام بر آئید قطعاً نتیجه مقصوده حاصل وعموم اهالی متشکر خواهند بود خدا میدانند این تدابیر برای تجدید ایالت فارس با حال وحشت که در خلق مشهود است آهن سرد کوبیدن است . خدمت آقای شیخ و آقای بهبهانی هم عرض شد منتظر جواب میباشم .

(ابراهیم الشریف)

تلگراف فوق را جناب حاج میرزا ابراهیم مجتهد شیراز از خط کمیانی انگلیس مخبره نموده است چون از وقتی که شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید و وزیر مخصوص بحکومت رفت و هلاک الدوله هم که بود قوام الملك را در طهران نگاهداشته بودند لذا استدعای جناب آقا این است قوام الملك را مرخص کنند و آقایان توسط کنند از او که برود بفارس تا امر ملت قوت بگیرد و با مقصودش همراهی از قوام الملك بوده که به خواهش پسر هایش این تلگراف را مخبره نموده است دیگر العلم عند الله و چون هنوز حاج شیخ فضل الله مخالفتی ظاهراً نکرده است لذا اشاره هم باو کرده است . روز دوشنبه ششم شهر رجب (۱۳۲۴) - امروز جناب عضد الملك آمد نزد حضرت آقای طباطبائی که استدعا کند حضرت حجة الاسلام طرف عصر تشریف ببرند در مجلس شورای ملی لکن نقاهت حضرت حجة الاسلام رفع نشده است مشکل بتوانند حضور بهم رسانند صدراعظم میرزا نصر الله خان مشیر الدوله امروز نهار مهمان است منزل حاج آقا علی اکبر بروجردی جناب حاج شیخ فضل الله هم آنجا بود با جمعی دیگر بعد از صرف نهار همانجا خوابیدند که عصر را بروند بمجلس شورای ملی برای امضاء و تصحیح نظامنامه چون جناب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد تشریف نبردند در مجلس صدراعظم هم نرفت لکن سایرین با مشیر الملك پسر صدراعظم رفتند و در مجلس حاضر شدند

لکن صحبت امروز از امر نان و گوشت بود و کتابچه امتیاز آنرا نوشتند که بنظر صدراعظم و آقایان برسانند.

جناب آقا سید برهان‌الدین خلخالی که از بستگان امیربهادروز دربار بود امروز آمد نزد بنده و گفت امیربهادر شخص مسلمانی است و امروز در ذهن او جا گرفته است که مجلس مشاورت خلاف شرع است و اگر حضرت آقای طباطبائی در یک مجلس با ایشان بنشینند و صریح بفرمایند که این مجلس موافق شرع است و بدلیل و برهان و حکم بتی لزوم آنرا بفرمایند هر آینه این مرد باور میکند و دیگر همراه میشود موافقت او بهتر است از مخالفت چه این شخص همیشه اوقات نزد شاه می‌باشد لذا باید او را همراه نمود بنده گفتم حضرت آقای طباطبائی بخانه او نمی‌رود و راضی هم نمیشود که او به خانه آقا آید چه آنوقت مردم میگویند آقا تعارف و رشوه گرفته است باین جهت ملاقات این دو نفر مشکل است آقا سید برهان گفت اولاً در مجلس علنی ملاقات کنند نه در خلوت و دیگر آنکه در خانه خود شما باشد که از هر دو دعوت کنید و باعث ملاقات شوید لذا بنده نگارنده خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم حضرت آقا قبول فرمودند یا در خانه خودشان در مجلس علنی باشد و یا در منزل بنده نگارنده قرار بر این شد که جناب آقا میرزا محمد صادق ملتفت شده و مانع شد و گفت موجب اتهام و بدنامی ماها می‌باشد آنوقت مردم بدمیگویند از این جهت زحمات بنده نگارنده و جناب آقا سید برهان‌الدین بهدر رفت.

روز سه‌شنبه هفتم رجب ۱۳۲۴ - امروز جناب آقا سید عبدالله را احضار کرده بودند برای رفتن حضور شاه و حضرت آقای بهبهانی مستعد و مهیا از برای رفتن به صاحبقرانیه شده که طلاب خدمت جناب آقا رسیده و جداً مانع شدند و عرض کردند این رفتن شما تنها نزد شاه موجب اتهام است جناب آقا سید عبدالله طلاب را خاموش و بدلیل و برهان مدلل نمودند که رفتن نزد اعلیحضرت لازم است و اگر نروند کار مایوس خواهد گردید طلاب عرض کردند پس تنها نروید جناب آقا گفت شاه مرا تنها خواسته است شاید بخواهد حرفی محرمانه بفرماید و بودن ثالث مانع باشد بهر جهت جناب آقا تشریف بردند بصاحبقرانیه و مراجعت را آمدند منزل حضرت آقای آقا میرزا سید محمد لکن هنوز معلوم ما نگردید که مطلب چه بوده است.

حاج سیف‌الدوله وزیر تجارت هم امروز بقدر صد نفر از تجار را احضار نمود که ما هم باید مجلسی داشته باشیم خوب است تجار پانزده نفر را و کیل کنند که این پانزده نفر در مجلس محاکمه وزارت حاضر شده و در امور تجار ناظر باشند نوشته هم نوشتند بعضی مهر کرده بعضی عذر آورده که باید فکری کنیم و در این امر تأملی نمائیم آنوقت جواب میدهیم.

حاج محمد تقی و حاج حسن مطالبه خرج این مدت تحصن را نموده مدعی بودند که سی و دو هزار تومان از خود خرج کردیم تجار صورت خواسته تا هیجده هزار تومان صورت دادند لذا تجار گفتند بیست هزار تومان شما منتها خرج کردید. از خارج هم خبر داریم که بشما معاونتی شده است حاج محمد تقی و برادرش مدعی بودند که ماسی و دو هزار تومان پول داشته و اینک دیگر چیزی در دست

نداریم باری آقایان از تجار خواهش نمودند که آنچه می گویند بآنها بدهید حضرات تجار صورتی نوشته و پولی رویهم تقسیم کردند از قرار صورت ذیل گرفته شده و بآنها دادند .

صورت اشخاصیکه پول دادند به حاج محمدتقی برای آنچه که در سفارتخانه خرج شده بود

حاج حسین آقا امین الضرب . حاج معین بوشهری . حاج محمد اسماعیل آقا مغازه . آقامیرزا محمود اصفهانی . ارباب جمشید .

باری پول حاج محمدتقی و حاج محمد حسن را که در سفارتخانه خرج کرده بودند بر حسب خواهش آقایان جمع آوری نموده و دادند .

ادیب المجاهدین کرمانی که در واقعه گرفتاری جناب حاج شیخ محمد واعظ گلوه تفنگک به رانش خورده تا کنون مشغول معالجه او می باشند این ایام حالش بهتر شده است یعنی از خطر گذشته است دستخطی هم از اعلیحضرت خطاب به اعلم الملك که از اطباء مخصوص شاه می باشند صادر شده است که از ادیب المجاهدین توجه و پرستاری کنند اعلم الدوله هم نوشته بجناب آقاسید ابوتراب که از اطباء مریضخانه دولتی است در دست ادیب است که ما صورت آنرا درج تاریخ خود مینمائیم و هذا صورته :

عنوان پاکت

خدمت ذی شرافت جناب فخرت نصاب آقای آقامیرزا سید ابوترابخان حکیمباشی مقیم مریضخانه مبارک که دولتی زید اقباله .

قربانت شوم - پس از تقدیم مراتب اخلاص و ارادت حسب الامر قدر قدرت همایون شاهنشاهی ارواحنا له الفداء ابلاغ مینماید از جناب ادیب نگاهداری نموده اگر حمل و نقل او ممکن است که به مریضخانه مبارک که بیاید در آنجا و آلا در منزل خود او هم روز عبادت فرموده تا وقتیکه شفای کامل یافته رایورت سلامتی او را بعد باین ارادتمند مرحمت بفرمائید تا بعرض خاک پای اقدس مقدس اعلیحضرت ظل اللهی ارواحنا فداه رسانیده خدمات جنابعالی معروض شود .

(ارادتمند صمیمی خلیل است)

چهاردهم جمادی الثانیه ۱۳۲۴

این مکتوب را دکتر خلیل خان ملقب باعلم الدوله رئیس اطباء دولتی برای آقا سید ابوترابخان که از اطباء مریضخانه دولتی است نوشته است و از اقدامات و توجهات و پرستاری آقاسید ابوترابخان این ایام حال ادیب المجاهدین رو به بهتری است .

روز چهارشنبه هشتم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز صبح نظام الملك وزیر عدلیه و جناب آقای صدرالعلماء خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیدند برای احوال پرسی . رفتن جناب آقاسید عبداللہ حضور

شاه باعث گفتگوی مردم گردیده قلوب عموم عامه متزلزل گردیده که بعد از این همه هیاهو و این همه ضرروخسارت و اتلاف نفوس عمأقرب این آقا ملت ضعیف جاهل را خواهد فروخت به ثمن بغس خداوندا خودت رحم کن مقصود ما این بود که اول ملت عالم شود پس از علم و تصحیح و تنقیح ادارات دولتی و منظم شدن وزارتخانه‌ها و امنیت آنوقت قهرآ دولت مشروطه و حریت حاصل خواهد گردید ولی حالا این ملت جاهل که از علم و صنعت عاریند چه گونه قدر این نعمت خدا داده و این گوهر گران بها را بدانند و آیا بتوانند بخوبی باخر رسانند .

طرف عصر امروز آقایان تجار آمدند منزل آقای طباطبائی و عنوان کردند که از رفتن جناب آقا سید عبدالله حضور شاه مردم در وحشت و خیالات افتادند میترسیم آخر ما ملت را بفروشد جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی اطمینان بایشان داده و فرمودند جناب آقا سید عبدالله که تا با امروز صد هزار قسم زحمت و مرارت کشیده است و متجاوز از بیست کروڑ تومان ب مردم ضرر وارد آورده است چگونه میتواند گول بخورد و جانب ملت را فرو گذارد . جملاً اطمینان به تجار داده بعد فرمود نظامنامه که چند روز قبل در مجلس قرائت شد آنرا دولت تغییر داده است ماده سوم را بکلی از بین برداشته است یعنی و کلای شهرها را زده اند و بعض تغییرات دیگر در نظامنامه داده اند ولی ما قبول نکرده ایم امشب باید فصول نظامنامه را بنویسیم که پس فردا روز جمعه در مجلس قرائت شود و صورت نظامنامه را در مجلس قرائت نمود . تجار بالاجماع و الاتفاق گفتند ما این نظامنامه را قبول نداریم .

روز پنجشنبه نهم رجب ۱۳۲۴ هجری - در این روز بازمین تجار و کسبه گفتگوی رفتن جناب آقا سید عبدالله حضور شاه می باشد کسبه و اصناف طرف عصر بقدر صد نفری آمدند منزل آقای طباطبائی و نیز شکایت از جناب آقا سید عبدالله نموده جناب حجة الاسلام با آنها اطمینان داده و فرمود ما منتظر تصحیح نظامنامه می باشیم و الا مسامحه و ملاحظه را سببی دیگر نیست .
امروز شبنامه باژلاتین طبع شده است در کوچه و بازار و مجامع و مدارس انداخته شد که ما صورت آنرا دست آورده و درج تاریخ خود نمودیم و هذا صورته :

شبنامه

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید یا قبله کج آید

ای افسوس که زحمت و خسارت ما ملت بی نتیجه ماند بلکه نزدیک شد که نتایج آن عاید بعضی از اجزاء محترمین گردد ای خاک بر سر ما ایرانیان جاهل که با آنکه هزار مرتبه تجربه در امری نمایم باز خیر و شر خود را نمیدانیم پس از آنکه ظالمین خدانشناس جمع کنیری از مظلومین متظلمین را بی جرم و گناه در خون خود غلطانیدند و ابواب آسایش و امنیت را بر ما مسدود نمودند ناچار پناه بدولت معدلت گستر انگلیس بردیم آن حامی عدل و داد مارا پناه داد و دست ظالمین را از ما کوتاه نمود مقاصد خویش را در شرف انجام دیدیم .

علماء اعلام که عطف عنان از مسافرت نمودند شخص شخص بسوی سفارتخانه تاختند و ما را

بمواعید انجام مقصود و انعقاد مجلس شورای ملی و ائق کردند بدین اطمینان از دربار معدلت مدار انگلیس کناره کردیم و همروزه انتظار فرج کشیدیم پس از مدتی نه از مقصود اثری ونه از مطلوب نشانی هویدا است چه شده دولت را که بوعید خود وفا نمی نماید و چه شد علماء را که به عهد خویش عمل نمی نمایند چنانچه روزی چند بدین منوال بما بگذرد که به مقاصد خود نرسیم در مقام دادخواهی از دولت و علماء ملت برخورداریم آمد و روزگار را بر چشم ظالمین غدار و منافقین کج رفتار تیره و تار خواهیم کرد و در طلب حقوق ملی خویش از احدی تبعیت نخواهیم نمود و جانهای خود را در سر این کار خواهیم گذاشت - بقیه دارد .

این شب نامه منتشر گردید دیگر بقیه آنرا ندیدیم مسامحه و ملاحظه که مردم گمان میکردند همانا مرتب نشدن نظامنامه بود که هنوز طبع نشده است مردم هم گاهی در مدرسه نظامی یعنی مدرسه که سابقاً مدرسه بود و این ایام برای مجلس و امر انتخابات معین شده است جمع میشوند بعضی هم در خانه های آقایان آمد و شد میکنند اعلیحضرت شاهنشاه هم در قصر صاحبقرانیه باحالات مرض و کسالت بسر میرند شاهزاده عین الدوله هم درשמیرانات تهیه مسافرت می بیند ولی هنوز عازم بر مسافرت نیست و به مسامحه و ملاحظه و دفع الوقت میگذرانند صدراعظم حالیه مشیرالدوله هم تا عین الدوله در اطراف تهران باشد ملاحظه میکند مردم هم از حرکت نکردن عین الدوله بخیال افتاده اند .

روز جمعه دهم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز عده کثیری از تجار و کسبه که عده آنان به پانصد نفر میرسد آمدند منزل آقای طباطبائی که جناب آقا سید عبدالله از همراهی ملت منصرف و مایل بدولتبان شده است بعضی از مردم هم رفته بودند منزل حاج شیخ فضل الله و شکایت از آقای بهبهانی کرده و میکنند . بعضی از مردم هم قسم خورده اند که جناب آقای بهبهانی را بقتل رسانند . حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی فرمودند ای مردم در این امری که ما زحمات بسیار کشیده و جمعی بقتل رسیده و متجاوز از بیست کرو رو بایران ضرر رسیده چطور تصور می شود که شخص عاقلی مانند آقای آقا سید عبدالله را بی جهت متهم نمود و باور نکنید که ایشان از این مقصود بزرگ منصرف شوند این سوء ظن را نسبت بجناب آقا سید عبدالله نکنید من تاجان دارم از همراهی دربار ملت دریغ نخواهم نمود . بالاخره مردم را از بعض خیالات منصرف فرمودند .

طرف عصر سه ساعت بغروب مانده مجلس منعقد گردید علماء اعلام و بعضی از وزراء حاضر شدند نظامنامه نوشته قرائت نمودند لکن بعضی قبول نکردند ، نظامنامه دولت را هم رد نمودند پس از مذاکرات بسیار آراء بر این قرار گرفت که تا روز دوشنبه تجار و علماء باهم بنشینند و نظامنامه بنویسند و روز دوشنبه بیاورند و علناً فصول و مواد آنرا بخوانند جناب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله در مجلس برخواسته و قسم خوردند که من از دولت چیزی نگرفته ام و از خیال خود منصرف نشده ام چرا شما مردم صبر و حوصله ندازید کار باین بزرگی را چگونه میتوان در دوسه روز انجام داد مجلاً بصد هزار قسم و گفتگو مردم را اطمینان دادند . جناب حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد نیز برخواسته خطاباً خواندند مردم را اطمینان داده از فرمایشات ایشان مردم مطمئن شده آرام گرفتند .

روز شنبه یازدهم شهر رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز تجار و آقایان مشغول نوشتن نظامنامه

می‌باشند امروز عصر جناب شیخ‌الملك كرماني که تازه از فرنگستان مراجعت نموده آمده بنده منزل و گفت ما اهالی ایران تا کنون در خط مجلس و قانون و حقوق نبودیم این مدارس هم که تأسیس شده است چون تازه سن و شاگردانش مبتدی بودند از این علم حقوق و علم اداره بی‌ربط می‌باشند تجربیات ما هم در این خطوط نبوده است هر يك از ماها هم که بخارجه سفر کردیم اولاً آنکه در این خیالات نبودیم ثانیاً آنکه جوانان ما که جز اشتغال به عیش و عشرت و تماشای مجالس تیار و لهویات دیگر کاری نداشتند پیران ما هم مشغول به کسب و تجارت و کار و شغل خویش بودند. امروز که خداوند عالم علمای ما را موفق و مؤید فرمود بر بیداری مردم و همراهی از اهالی ایران و پادشاه ما، زیاده‌تر از توقع ما پاد داد افسوس و هزار افسوس که نه ما را علم و تجربیات خارجه است تا بآن ترتیب پیش به بریم و نه خودمان بحال خودفکری میکنیم. اشخاص مغرض هم در بین افتاده‌اند و عملاً قریب کار را خراب میکنند دولت انگلیس سالهای دراز هر يك از نکات را دانسته و ضرر و نفع هر چیز را دیده و از روی تجربه و علم باین حال حالیه رسیده است پس خوب است شما خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیده محرمانه عرض کنید یکنفر معلم از دولت انگلیس بخواهند تا وضع مجلس و ترتیب مجلس و تدوین قوانین مجلس را بدستبازی او بکنند چه این مجلس باید در امور مملکتی و وضع قوانین دولتی مذاکره نماید و تشکیل و ترتیب و وضع آن ربطی بدین و مذهب ندارد بالاخره بنده نگارنده و جناب شیخ‌الملك در اول غروب امروز خدمت آقای طباطبائی رسیده چون اجنبی در مجلس نبود عنوان مقصود را نمود حضرت آقا تا يك اندازه قبول فرمودند و نزدیک بود بهمین منوال امر بگذرد که دکتر رضاخان که حاضر در مجلس بود گفت ما معلم از خارجه لازم نداریم چند نفر عاقل دور هم نشستن و مشاورت نمودن معلم نمیخواهد و کاری بزرگ و مشکل نیست چنانچه دیگران باهم نشستند و مشورت نمودند ما هم باهم می‌نشینیم و مذاکره از کارهای خود میکنیم نواقص خود را عنوان میکنیم و در تکمیل آن سعی میکنیم بجملاً این دکتر اینقدر گفت تا اهل مجلس با او همراهی شدند و حضرت آقا را از این خیال منصرف نمودند ما هم که چنین دیدیم دیگر ساکت شدیم.

روز یکشنبه دوازدهم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز نظامنامه انتخابات را نوشتند و آوردند خدمت حضرت آقای طباطبائی ارائه دادند حضرت آقا فرمودند اگر عموم مردم پسندیدند ضرر ندارد لذا نسخه‌های متعدد نوشته شد که بنظر عموم برسانند و برای عامه قرائت کنند امروز باز جناب آقا سید برهان خلخالی بنده نگارنده را دید که درباره امیربهدار وزیر دربار کاری کنم که يك دفعه حضرت آقا با ایشان ملاقاتی بفرمایند و مشروع بودن مجلس مشاوره را باو بزبان خود بفرمایند لکن بنده نگارنده آنچه سعی میکنم جناب آقای میرزا محمدصادق پاره میکند و مایل باین امر نمی‌باشد. حضرات طلاب و تجار هم در منازل آقایان امروز باز بعض مذاکرات می‌نمایند که راجع بامیربهدار و اقبال‌الدوله و سیه‌دار است.

از طرف سیه‌دار واسطه آمد و جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی پسر بزرگ آقای طباطبائی را دیده که سیه‌دار ده هزار تومان بشما میدهد که اسباب دوستی و ملاقات او را با حضرت آقای والد

فراهم آورید و رفع اتهام از او بفرمائید جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت من برای ده هزار تومان پدرم را متهم نمی‌توانم دید در این موقع که علماء اصفهان تساخت آورده اند به سیه‌دار مناسب نیست من اسباب ملاقات سیه‌دار را با پدرم فراهم آورم واسطه آنچه اصرار نمود جناب آقا میرزا ابوالقاسم انکار نمود.

روز دوشنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۴ هجری - که عید سعید مولود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است طرف عصر درارگ در مدرسه نظامیه مجلس منعقد گردید نظامنامه را قرائت نمودند همگی پسندیده بنا شد بامضاء دولت برسانند چون امر نان و گوشت را از طرف دولت واگذار نمودند بامیربهدار و اقبال‌الدوله و نصرالسلطنه سیه‌دار که نان را از قرار یکمن تبریز در یک قران بفروشد لذا در مجلس مذاکره شد آقایان قبول نکردند و گفتند باید امر نان و گوشت را واگذار نمود به تجار معتبر که از قرار یکمن چهار عباسی بفروشد و ضمانت هم بدهند چه این سه نفر امروز که اول خرمن است یکمن یک قران میفروشد لکن آخر سال باز گران می‌کنند ما تا حرف بزیم خواهند گفت ما با دولت این قسم قرار گذاردیم. بعضی هم در مجلس از اقبال‌الدوله و امیربهدار و سیه‌دار بدگفتند اختلافات در باره این سه نفر زیاد شد.

روز سه‌شنبه چهاردهم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز نظامنامه را که ملت نوشت فرستادند حضور شاه که امضاء نمایند و شهری گرفته است که دولت زمین درشت را بایول زیادی داده است بجناب آقا سید عبدالله باینجهت مردم دل شکسته شده‌اند و از جانب آقا سید عبدالله و اجزایش مایوس شده‌اند. مجمل از مفصل زمین درشت که اعلیحضرت دستخط فرموده‌اند و داده‌اند با آقای بهبهانی این است که درشت ده و مزرعه‌ایست در سمت شمال تهران واقع است و زمین درشت در چند سال قبل متصل بود به باغ شاه که الآن متصل به خندق و دروازه شهر تهران است و چون فرمانفرمای مرحوم نصره‌الدوله پدر فرمانفرمای حالیه که مستی بعبدالحسین میرزا است آبی را جاری نمود که موسوم بآب فرمانفرما است و در بیرون شهر آسیاب و باغ احداث نمود و اطراف آبر را تجیر نمود لذا رعایای درشت در مقام مزاحمت و تصدیع و ممانعت فرمانفرما برآمدند فرمانفرما هم چون احتیاج خود را بآن زمینها میدانست رعایا را بهر طور بود ساکت نمود یا بصلح و خریدن و یا بهر زور هر چه بود مدعی از بین رفت و فرمانفرما فرمانی را از مرحوم ناصرالدین شاه صادر کرد و احتیاطاً هم از مرحوم میرزای آشتیانی خرید آن زمین را بعنوان زمین ممت و مجهول‌المالک نوشتجات شرعی و عرفی را تمام و در صندوق خود گذارد، پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به تیر میرزا رضای کرمانی و عزل فرمانفرما عبدالعسین میرزا پسر مرحوم فرمانفرما نصره‌الدوله از ریاست وزارت جنگ و سپهسالاری رعایای درشت مدعی به را مصاحبه کردند با آقا سید علاءالدین اعتماد الاسلام و یکی از پسرهای آقا سید عبدالله در این ایام که فرمانفرما عبدالعسین میرزا در کرمان حکومت میکند آقایانهم پیش افتاده‌اند اعتماد الاسلام بتوسط آقا سید عبدالله دستخطی صادر نمود و فرستادند زمین را متصرف شوند مجیر دیوان پیشکار فرمانفرما مراتب را تلگرافاً به فرمانفرما اطلاع داد فرمانفرما هم آنچه توانست بهر کس

ملتجی و تلگراف نمود لکن بخرج نرفت ولی مسئله دستخط دادن زمین درآشت امروز بمردم رسید و دربین مردم افتاد در مجالس و محافل مردم این اعطاء را عنوان میکنند تا در موقع چه پیش آید و فرمانفرما چقدر متضرر شود.

روز چهارشنبه یازدهم رجب ۱۳۲۴ هجری - جمعی از تجار و اصناف آمدند درخانه آقای طباطبائی و گفتند ماجناب آقاسید عبدالله را خواهیم کشت چه این ملت را فروخته و رشوه گرفت و زمینهای درآشت را ازدولت برای خود و پسر و داماد خویش گرفته است جناب آقای طباطبائی مردم را به نصیحت ساکت نمود و فرمود مسئله زمین مدتی است دربین است و متنازع فیه میباشد ربطی برشوه ندارد البته این عنوان را نکنید که دراول امر زحمات مابهدر خواهد رفت .

امروز حاج معینالتجار بوشهری هزار تومان داد به جناب آقامیرزا محمدصادق که بدهد باجزاء انجمن مخفی که مواظبت داشته باشند بد گویان او را ساکت نمایند بلکه بتوان دروکالت از طرف ملت داخل شده و او را در جزو مبعوثان ملت برقرار نماید جناب آقامیرزا محمدصادق ده بیست تومانی با آقا شیخ محمد مازندرانی و قدری هم بجاج جلال الممالک و یک و دونفر دیگر داد و مابقی رامیل فرمود .

روز پنجشنبه ۱۶ رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز آقایان رفتند بمجلس گویا نظامنامه را امضاء نکردند مردم هم از مجلس آمدند درخانه جناب آقای طباطبائی و اجتماع و ازدحامی شد آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله و جناب صدرالعلماء و سایرین هم آمدند هیاهو و قیل و قال زیاد شد قرار گذاردند که روزشنبه دکانها را باز نکنند بعضی اذن گرفتند که عین الدوله را بکشند زیرا که آمده است شهرورفته است در پارک و خانه خود . آقایان مردم را ساکت نموده تا روزشنبه مهلت خواسته و گفتند مستشارالملك رفته است حضور اعلیحضرت شاهنشاه که نظامنامه را بصره برساند شما تا روز شنبه صبر کنید اگر نظامنامه بصره و امضاء نرسید آنوقت آنچه باید خواهد شد و ما هم باشما هرجا بروید خواهیم بود و اما آمدن عین الدوله بشهر شاید آمده است که تدارک خود را بهیند و خانه و اسباب خانه خود را رسیدگی و بکسی بسپارد . طلاب باین حرفها و مواعید متقاعد نشدند تا اینکه جناب آقای طباطبائی فرمودند تاپس فردا مهلت خواسته اند و من از طرف شما مهلت داده ام و قول داده ام شما صبر کنید الا کرام بالاتمام اگر تاپس فردا مجلس رسمی منعقد نگردید و نظامنامه بامضاء نرسید من حاضریم که بر حسب میل شما رفتار نمایم مردم متفرق شدند .

دراول شب خبر رسید که تجار رفتند بسفارتخانه انگلیس متحصن شدند برای تأخیر نظامنامه امروز مکتوبی از مسلمانان قفقاز رسید که نوشته بودند پنجاه هزار نفر فدائیهای قفقاز برای یاری کردن ایرانیان ازجان و مال گذشته اند هر وقت اشاره شود می آیند بایران . اگرچه اثری مترتب بر این حرفها نخواهد شد و کسی پیدا نمی شود که ازجان و مال بگذرد لکن تاپک اندازه باعث قوه قلب عوام خواهد گردید و ما هم بر حسب وظیفه تاریخ نویسی آنچه بدست آریم می نگاریم صورت یکی از مکاتیب قفقازیه این است که زیلاً نگاشته آمد .

مکتوب فدائیان قفقاز

حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقاسید محمد طباطبائی مدظله العالی - امروز ترجمه رفته حضرت مستطاب عالی را که در خصوص آزادی ملت از دست ظلم حکومت مستبد و تأسیس مجلس دارالشورای ملت و ایجاد قانون اساسیه و عدلیه برای اداره کردن دولت و استحکام پایه سلطنت شش هزار ساله که بحضرت مستطاب اشرف اتابک اعظم مدظله العالی مرقوم فرموده بودید در روزنامه محترم ارشاد زیارت گردید و یک دنیا مفتخر و یک عالم شاد و سر بلند و نهایت امیدوار شدیم که هنوز بکلی خون در عروق ما ملت ایرانیان خشک نشده و از میان بیست ملیان نفوس باز یک نفر مثل حضرت مستطاب عالی و حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقاسید عبدالله دامت برکاته بیرون آمدند و پیروی بجد مکرم معظم خود حضرت رسالت پناهی ارواحنا فدا فرموده صدای واملتا بلند و بداد رعایای مظلوم بیچاره رسیده درصدد درخواست قانون عدالت برآمدند که بیست ملیون نفوس بیچاره را از دست یانصد نفر ظالم جابر خلاص بفرمایند بطوریکه خاطر مبارک مسبوق است یکصد و پنجاه سال قبل دولت ما از تمام آسیا باج میگرفت ولی بدبختانه امروز همسایگان ما راضی به باج گرفتن ازمانشده درصدد قسمت کردن وطن عزیز ما هستند آیا رواست که یک دولت شش هزار سال با کمال استقلال سلطنت نماید و امروز استبداد و خود پسندی و اغراض شخصی وزراء کار بجائی بکشد که احدی حرف حسابی راهم گوش نداده بگویند شماها چون قانون ندارید وحشی هستید ما باید ترتیب خانه شمارا بدهیم در داخله مملکت خود که جرئت حرف زدن نداشتیم و نداریم در خانه هم هر چه فریاد کردیم کسی بداد ما نرسید و رئیس هم نداشتیم که دست اتحاد بیکدیگر داده جان و مال و ناموس خود را از دست بعضی ظالمان خوش خط و خال خلاص نموده به جواب همسایگان بپردازیم ولی حالا صد هزار مرتبه خدارا شکر میکنیم که یرده از روی کار برداشته شده عموم اهالی وطن و برادران عزیز ما صدای همسایگان ما را شنیده بدانند چه باید بکنند و رأفت و مهربانی پدر مهربان و شاهنشاه تاجدار ما را هم فهمیده میدانند که شخص پادشاه هرگز راضی بجبر و ظلم نیست سهل است نهایت درجه مایل است که قانون عدالت برپا و اساس سلطنت و خانواده خود محکم شود پس در اینصورت حالا تکلیف ما عموم ایرانیان است که پیروی با او امر مقدسه حضرت مستطاب عالی و شخص پادشاه کرده ریشه ظلم را از بن براندازیم و هر کدام از وزراء که مانع پیشرفت خیالات حضرت مستطاب عالی بوده با او چنان رفتار نمائیم که ملت روس با وزیرای خود کردند و میکنند و جان و دل را از دست ظلم آنها خلاص نمائیم . تا حال ما گمان میکردیم که تقصیر از علماء ملت است که ماها این طور بدبخت مانده ایم ولی حالا که حضرت مستطاب حاضر شده اید تا اینکه جان خود را در این راه صرف فرمائید ما پنجاه هزار نفر رعایای ایران که از دست ظلم و تعدی رعایای دولت علیه ایران ترك جان و مال خود کرده در باد کوبه مشغول کسب و فعله گئی هستیم با کمال شوق و افتخار و از صمیم قلب حاضریم که از جان و مال و اهل و عیال خود گذشته بحضرت مستطاب عالی همراهی نمائیم و جان خود را در این راه نثار نمائیم که بازماندگان ما آسوده باشند و سلطنت ما از میان نرود نه اینکه ماها

یقین داریم بلکه يك مليون نفوس ایران که در روسیه اقامت دارند همه همراهی خواهند کرد در خود ایران هم مسلم است هیچ کس از بندل مال و جان در این راه مضایقه نخواهند کرد .

(فدائیان ملت - ایرانیان مقیم باد کوبه)

روز جمعه هفدهم رجب ۱۳۲۴ - امروز جمع کثیری از تجار رفتند بسفارتخانه از صاحبقرانیه تلفن شد که نایب السلطنه و صدراعظم می آیند شهر و در مجلس حاضر میشوند باین جهت سایرین تأمل و صبر کرده اند که عصر در مجلس حاضر شوند اگر بروفق میل مردم عمل نشد آنوقت عموم مردم بروند به سفارتخانه و در آنجا بمانند و تعطیل عمومی بکنند تا بمقصد و مرام خود برسند .

عصر آقایان علماء حاضر در مجلس نشدند صدر اعظم و نایب السلطنه هم که بنا بود بیایند شهر نیامدند طلاب هم عده زیادی رفتند بطرف سفارتخانه انگلیس اول شب جناب مشیر دیوان از طرف صدراعظم آمد بخانه حضرت آقای طباطبائی در حالتیکه حامل دستخط شاه بود دستخط را داد بحضرت آقای طباطبائی و اصرار و الحاح نمود که فردا آقایان در مجلس حاضر شوند که صدر اعظم و نایب السلطنه و سایر وزراء هم حاضر خواهند شد در باب عین الدوله هم حکم شده است که معجلاً برود بخراسان .

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه

که در جواب لایحه علماء اعلام صادر فرمودند

جناب اشرف صدراعظم - کاغذ جنابان آقا میرزا سید محمد و آقا سید عبدالله را ملاحظه فرمودیم عین الدوله در اول قصدش رفتن زیارت بود و مرخص هم شده بود فقط بواسطه کسالت مزاج چند روزی برای معالجه اینجا آمد حالا که حالش خوب شده است امشب نقل مکان خواهد کرد بخراسان برود و خواهد رفت دیگر چه ضرورت بود این قدر مطالب را بعرض برسانند همین دستخط را بملماه ابلاغ نمائید .

۱۷ رجب ۱۳۲۴

مشیر دیوان خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کرد نظامنامه هم بامضاء وصحه اعلیحضرت موشح شده است در باب محبوسین کلات هم بنا شده است که مرخص شوند بقیه یول مجدالاسلام را بناسد فردا بعیالش برسانند .

روزشنبه هیجدهم رجب ۱۳۲۴ - امروز بعض دکانها و سراها را بستند تجار در سفارتخانه بودند مردم هم عازم برمحلوق شدن بآنها گردیدند جناب آقای طباطبائی و آقای بهبهانی فرستادند در بازار که البته دکانین را باز کنید و عصر در مجلس حاضر شوید چنانچه بروفق میل شما رفتار نشد آنوقت بازارها را به بندید . مردم اطاعت نموده بازارها را باز کردند طرف صدر اعظم و نایب السلطنه و سایر وزراء

درباری با حضور علماء اعلام و رؤساء تجار حاضر در مجلس شدند نظامنامه را قرائت نمودند صدای زنده باد پادشاه ایرانیان زنده باد آقایان علماء پاینده باد ملت ایران و مستدام باد اسلام از مردم بلند گردید بعد از قرائت نظامنامه و تشکر مردم بعضی فریاد کردند که ما چهار نفر را نمی‌خواهیم باید از اطراف پادشاه رؤف مانفی و تبعید شوند یکی امیر بهادر و دیگری نصر السلطنه سومی حاجب الدوله چهارمی نیرالدوله و خیلی بد گفتند از این چهار نفر نیرالدوله هم حاضر بود و شنید زودتر از همه رفت قرار شد نظامنامه را مجدداً بنظر شاه برسانند از فردا شروع در انتخابات کنند . امروز وزراء مجلس کردند امیر بهادر در مجلس گفته بود دولت باید ملاهارا علاج کند و دماغ آنها را بسوزاند مجدالدوله برخلاف اوحامیت از آقایان کرده بود شب را مجدالدوله آمد منزل آقای طباطبائی و اظهار خدمت نمود که امیر چه گفت و من چطور جواب دادم .

روزیکشنبه ۱۹ رجب ۱۳۲۴ - امروز دکان مفتوح گردید تجار و رؤساء اصناف و صرافها در سفارتخانه می‌باشند میگویند تا مجلس صحیحاً تشکیل نیابد و مطهین نشویم خارج نخواهیم شد دیر روز بواسطه نزاعی که بین مجدالدوله و امیر بهادر شده بود در مجلس صدراعظم و بشرف صدارت بر خورده بود لذا صدراعظم در مقام استعفاء بر آمد و مراتب را حضور شاه عرض کرد اعلیحضرت متغیر شده و فرمود آنچه صلاح دانید معمول و اجراء دارید وزیر دربار را چه باین مذاکرات .

روز دوشنبه بیستم رجب ۱۳۲۴ - امروز طرف عصر مجلس منعقد گردید نظامنامه را آوردند که بصره شاه موشح و به مهر دولتی مزین شده بود مردم دعا و ثنای شاه را ورد زبانها ساخته آنچه لازمه تشکر بود بجا آوردند قرار بر این شد که روز دوشنبه ۲۷ که روز مبعث است شروع در انتخابات مبعوثین شود .

روز سه‌شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۴ - امروز آقایان علماء از صدراعظم خواهش نمودند که تلگرافی بولایات از طرف دولت مخایره کنند صدر اعظم قبول و مراتب را حضور اعلیحضرت عرض کرد طایفه صرافها هم که در سفارت می‌باشند مطالبه طلب و براتهای دولتی را که از مردم خریده‌اند مینمایند متجاوز از صد هزار تومان برات و قبوض موجب دردست صرافها میباشد .

روز چهارشنبه ۲۲ رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز دستخطی از اعلیحضرت شاهنشاه صادر گردیده که صورت آن از اینقرار است .

صورت دستخط شاه .

صاحبقرانیه مورخه ۲۲ رجب ۱۳۲۴

جناب اشرف صدراعظم فهرست مطالب راجعه به مجلس را که بحضور فرستاده بودید ملاحظه شد اینک خواسته‌اند تلگرافی در صدور نظامنامه بتمام ولایات مخایره شود چون لازم است از تمام مندرجات نظامنامه عموماً مطلع شوند صدور تلگراف کافی نیست قدغن نمایند عین نظامنامه

مجلس را زودتر طبع نموده برای هر ولایت يك نسخه بفرستند که از آن قرار ترتیب انتخابات و شرایط آن عمل شود بشاهزادگان و قاجاریه هم همین طور که خواسته اند اطلاع بدهید که پس از انعقاد مجلس منتخبین خودشان را معرفی نمایند مطالب راجعه به مجلس هم که باید در روزنامه طبع شود قدغن نمائید آنچه مقتضی است بعد از آنکه نوشته شد در روزنامه دولتی چاپ کنند عین الدوله هم که چند روزی تأخیر کرده است مشغول تسویه کارهای شخصی خودش است و البته حرکت خواهد کرد.

۲۲ شهر رجب ۱۳۲۴

شب گذشته در شهر تهران چراغانی با شکوهی کردند برای تصحیح و اتمام نظامنامه و ماهم تیند و تبرکاً صورت نظامنامه را در تاریخ بیداری درج میکنیم که اگر زمانی اهالی ایران بخوبی از خواب بیدار شوند و چرت و کسالت خواب از چشم آنان بیرون رفت حسن و قبح و یا عیب و نقص آنرا بفهمند

نظامنامه انتخابات مجلس شورایی ملی

دستخط همایونی در تصدیق و امضاء نظامنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب اشرف صدراعظم این نظامنامه صحیح است.

۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

نظامنامه انتخابات (مجلس شورای ملی) مطابق دستخط مبارک بندگان (اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه) که در تاریخ ۱۴ جمادی الثانیه سال ۱۳۲۴ - شرف صدور یافته از قرار شرح ذیل است :

فصل اول قواعد انتخابات

ماده اول - انتخاب کنندگان ملت در ممالک محروسه ایران از ایالت و ولایت باید طبقات


ذیل باشند :

شاهزادگان و قاجاریه - علماء - طلاب - اعیان و اشراف - تجار - ملاکین و فلاحین -

اصناف (۱) (۲) .

(تنبیه ۱) ایلات هر ایالتی جزو سکنه آن ایالت بوده و با شرایط مقرر حق انتخاب دارند .

(تنبیه ۲) ملاک عبارت از اصحاب ملک و فلاح عبارت از زارع است .

ماده دوم - انتخاب کنندگان باید دارای  ذیل باشند :

اولاً - سن آنها کمتر از بیست و پنج سال نباشد .

ثانیاً - رعیت ایران باشند .
 ثالثاً - معروفیت محلی داشته باشند .
 رابعاً - ملاکین و فلاحین آنها باید صاحب ملکی باشند که هزار تومان قیمت داشته باشد .
 خامساً - تجار آنها حجره و تجارت معینی داشته باشند .
 سادساً - اصناف باید از اهل صنف و کار معین صنفی داشته باشند و دارای دکانی باشند که کرایه آن دکان مطابق کرایه های حد وسط محلی باشد .

ماده سوم - اشخاصی که از انتخاب نمودن کلبه محروم هستند از قرار تفصیل ذیل اند :

اولاً - طایفه نسوان .
 ثانیاً - اشخاص خارج از رشد و آنهاست که محتاج به قیم شرعی میباشند .
 ثالثاً - تبعه خارجه .
 رابعاً - اشخاصی که سن آنها کمتر از بیست و پنج سال باشد .
 خامساً - اشخاصی که معروف بفساد عقیده هستند .
 سادساً - ورشکسته که بی تقصیری خود را ثابت نکرده باشد .
 سابعاً - مرتکبین قتل و سرقت و مقصرتین و آنهاست که مجازات اسلامی قانونی دیده اند و متهمین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده باشند .
 ثامناً - اهل نظام برّی و بحری که مشغول خدمت اند .
 اشخاصی که از انتخاب نمودن به شروط ممنوعه : اولاً - حکام و معاونین حکام در محل حکومت .
 ثانیاً - مستخدمین اداره نظمیه و ضبطیه در محل مأموریت خودشان .
ماده چهارم - انتخاب شدگان باید دارای مقامات ذیل باشند :

۱ - زبان فارسی بدانند . ۲ - سواد فارسی داشته باشند . ۳ - رعیت داخله باشند .
 ۴ - معروفیت محلی داشته باشند . ۵ - داخل در خدمت دولتی نباشند . ۶ - سن آنها کمتر از سی سال و اضافه از هفتاد سال نباشد . ۷ - در امور مملکتی بصیرتی داشته باشند .

ماده پنجم - اشخاصی که از انتخاب محروم هستند :

۱ - طایفه نسوان . ۲ - تبعه خارجه . ۳ - اهل نظام برّی و بحری که مشغول خدمت اند .
 ۴ - ورشکسته به تقصیر . ۵ - مرتکبین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده باشند . ۶ - آنهاست که سنشان از سی سال کمتر باشد . ۷ - اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند و متظاهر به فسق .

ماده ششم - عده انتخاب شدگان ملت در بلاد ایران متناسب با جمعیت سکنه آن بلد است و از هر ایالتی شش یا دوازده نفر موافق صورت ذیل باید انتخاب شود مگر (تهران) که عده انتخاب شدگان آن بموجب تفصیل ذیل است :

۴ نفر	چهار نفر	شاهزادگان و قاجاریه
۴	چهار نفر	علماء و طلاب
۱۰	ده نفر	تجار
۱۰	ده نفر	ملاکین و فلاحین
۳۲	یک نفر	اصناف از هر صنفی

که جمعی سی و دو نفر میشود (مجموع و کلای تهران) شصت نفر (۶۰ نفر) است در سایر ایالات و ولایات از قرار تفصیل ذیل است :

۱۲ نفر	آذربایجان
۱۲	خراسان و سیستان و تربت و ترشیز و قوچان و بجنورد و شاهرود و بسطام
۶	گیلان و طالش
۶	مازندران و تنکابن و استرآباد و فیروز کوه
۶	خمسه و قزوین و سمنان و دامغان
۶	کرمان و بلوچستان
۱۲	فارس و بنادر
۶	عربستان و لرستان و بروجرد
۶	کرمانشاهان و گروس
۶	کردستان و همدان
۱۲	اصفهان و یزد و کاشان و قم و ساوه
۶	عراق و ملایر و تویسرکان و نهاوند و کمره و گلپایگان و خونسار

ماده هفتم - هر یک از انتخاب کنندگان صاحب یک رأی میباشند و فقط در یک طبقه می توانند انتخاب کنند.

ماده هشتم - عده انتخاب شدگان برای (مجلس شورایی ملی) در تمام ممالک محروسه ایران بیش از دو بیست نفر نمی تواند باشد در شهرهای جزو هر ایالتی هر طبقه علیحده جمع شده یک نفر را انتخاب نموده به کرسی ایالت میفرستند. این انتخاب شدگان باید در همان شهری که انتخاب میشوند و یادرمحال آن شهر سکنی داشته باشند.

انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالات در کرسی ایالت جمع شده به عده که در صورت فوق برای هر ایالت معین شده از برای مجلس شورایی ملی اعضاء انتخاب میکنند تا در مجلس شورای ملی حضور بهم رسانیده در مدت مأموریت بوظیفه و تکلیف خود که حفظ حقوق دولت و ملت است عمل نمایند انتخاب کنندگان مجبور نیستند که حتماً از صنف و طبقه خودشان انتخاب کنند.

ماده نهم - در هر محلی که انتخابات بعمل می آید انجمنی برای نظارت انتخابات از معارف طبقات ششگانه انتخاب کنندگان آن محل (مرکب از شش نفر) و در تحت نظارت موقتی (حاکم) یا

(نایب‌الحکومه) همان محل تشکیل خواهد شد از اینقرار دوانجمن تشکیل میشود (انجمن محلی) و (ایالتی) انجمن محلی در شهرهای جزو ایالات و انجمن ایالتی در کرسی ایالت .

مادهٔ دهم - شکایات راجعه بانتخابات مانع از اجرای انتخابات نخواهد بود یعنی انجمنهای مذکور در ماده نهم رسیدگی خواهند کرد بدون اینکه انتخابات توقیف شود .

مادهٔ یازدهم - اگر از انجمن محلی کسی متشکی باشد بانجمن ایالتی رجوع خواهد کرد و اگر نتیجه حاصل نشد به مجلس شورایی ملی باید رجوع نماید .

مادهٔ دوازدهم - هر گاه یکی از اعضای مجلس شورای ملی استعفا یا فوت نماید و بیش از شش ماه به انتخابات جدید باقی باشد اعضاء مجلس بجای او يك نفر از اهل ایالت خودش انتخاب خواهند کرد .

مادهٔ سیزدهم - اسامی انتخاب کنندگان و انتخاب شدگان هر ولایت را انجمنهای محلی و ایالتی بدفترخانه (مجلس شورای ملی) بفرستند که در دفترخانه مجلس اسامی آنها را به ترتیب حروف هجائیه ثبت و برای اطلاع عموم طبع و نشر نمایند کذلک بعد از اتمام عمل انتخابات انجمن محلی نتیجه عمل را در ظرف يك هفته بانجمن ایالتی خواهد داد .

مادهٔ چهاردهم - انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالت باید از انجمن محلی اعتبارنامه در دست داشته باشند و کذلک انتخاب شدگان در کرسی ایالت باید اعتبارنامه از انجمن ایالتی در دست داشته باشند در مجلس شورای ملی ارائه دهند .

مادهٔ پانزدهم - انتخاب اشخاص مقرر به قرعه و به اکثریت آراء خواهد بود .

مادهٔ شانزدهم - بعد از انتخاب اعضای (مجلس شورای ملی) اسامی انتخاب شدگان در دفتر مجلس ثبت شده و در روزنامه‌ها اعلان خواهد شد .

مادهٔ هفدهم - مجلس انتخاب کنندهٔ ملی در شهرهای حاکم نشین که بدو درجه منقسم می‌شود برقرار خواهد بود و بنا بر اقتضا و مکان حاکم محل میتواند محل مجلس انتخاب را معین نماید .

مادهٔ هیجدهم - موعد و میعاد انتخاب باید يك ماه قبل از وقت بتوسط حکومت محل به عموم اهالی به اعانت اوراق چاپی و سایر اعلانات مقتضیه اعلام شود .

مادهٔ نوزدهم - انتخاب شدگان دارالخلافه و سایر ایالات هر چه زودتر باید در تهران حاضر شوند چون انتخاب شدگان ولایات بموجب نظامنامه باید منتخب شوند و حضور آنها فعلاً مدتی طول خواهد کشید لهذا منتخبین تهران حالاً انتخاب میشوند و مجلس تشکیل خواهد شد و بوظایف خود رفتار خواهد نمود تا منتخبین ولایات حضور بهم رسانند و تأخیر آنها سبب تعطیل مجلس نخواهد شد .

مادهٔ بیستم - خرج سفره و مقرری سالیانهٔ اعضای مجلس شورایی ملی موقوف به تشخیص و تصویب خود مجلس است .

مادهٔ بیست و یکم - مدت مأموریت نمایندگان ملت دو سال خواهد بود و بعد از دو سال در تمام ممالک ایران تجدید انتخابات خواهد شد .

ماده بیست و دوم - شکایات راجعه به مجلس و اعضای آن در عمل انتخابات و غیره آنچه راجع به مجلس است باید کتباً به رئیس مجلس اظهار شود که در مجلس شورای ملی به ماده شکایت رسیدگی شده و حکم آن صادر شود.

ماده بیست و سوم - بدون اجازه مجلس احدی از اجزای مجلس را نمیتوان بهیچ عنوان گرفتار و دستگیر نمود مگر مرتکب به جنحه یا جنایتی باشد بطرز علنی. و کلیه تحریر و تقریر اعضای مجلس در مصالح دولت و ملت آزاد و هیچکس حق مزاحمت آنها را ندارد مگر در صورتیکه تحریرات و تقریرات عضوی برخلاف مصالح عامه و موافق قوانین شرع انور مستوجب مجازات باشد در این صورت به اجازه مجلس این نوع اشخاص به محکمه عدلیه جلب خواهند شد.

ماده بیست و چهارم - اشخاصی که از رجال دولت و اعضاء دوائر دولتی بسمت نمایندگی به عضویت مجلس شورای ملی منتخب میشوند از خدمت سابقه منفصل و در مدت این مأموریت حق مداخله و اشتغال به خدمت سابقه یا خدمت دیگری ندارند و الا نمایندگی و عضویت ایشان باطل میشود.

فصل دوم - ترتیب انتخابات و کشیدن قرعه و شرایط آن

ماده بیست و پنجم - انتخاب اعضای مجلس شورای ملی در پایتخت و شهرهای بزرگ و متوسط و کوچک بعمل خواهد آمد با حضور حاکم یا نایب الحکومه و در تحت نظارت انجمن مذکور در ماده نهم.

ماده بیست و ششم - انتخاب به قرعه و اکثریت آراء تامه کتبی باید باشد و در صورت تساوی آراء باید به قرعه تشخیص انتخاب شده داده شود.

ماده بیست و هفتم - روز انتخاب اعضاء مجلس و کشیدن قرعه در هر سال که شد روز جمعه خواهد بود با رعایت ترتیبات ذیل :

- ۱ - کشیدن قرعه باید در حضور حاکم و انجمن محلی و حضور انتخاب کنندگان باشد.
- ۲ - نظام مجلس قرعه کشی به عهده انجمنهای مذکور در ماده نهم خواهد بود.
- ۳ - ورقه قرعه کشی باید کاغذ سفید بی نشان باشد.
- ۴ - هر يك از انتخاب کنندگان باید در خارج مجلس رأی خود را در آن ورقه نوشته سر بسته بدست یکنفر از اعضاء انجمن مذکور که معین خواهد شد بدهد که مشارالیه در حضور جمع در صندوق بیندازد يك نفر از اعضاء انجمن مذکور در ماده نهم اسامی انتخاب کنندگان را با صورتی که دارد مطابق کند.

ماده بیست و هشتم - قبل از کشیدن قرعه یکنفر از اعضاء انجمن درب صندوق را قفل نموده و دو نفر دیگر آنرا مهر میکنند و کلید صندوق را یکی از اعضاء انجمن ضبط میکنند.

ماده بیست و نهم - پس از انجام کشیدن قرعه درب صندوق را باز نموده در حضور جماعت

اوراق را شمرده و کمی آنرا از روی صورت اسامی تشخیص میدهند و چند نفر در حضور جماعت بانظارت انجمن مشغول استخراج آراء میشوند.

ماده سی ام - از اوراق آنچه غیر مکتوب یا لایقراً باشد یا اینکه معرفی انتخاب شده را واضح نکرده باشند یا صاحب رأی خودش را در آن معرفی کرده باشد از درجه اعتبار ساقط است و منظم بیادداشتها میشود بعد نتیجه قرعه را بلند فریاد میکنند و از طرف رئیس مجلس اعلان میشود.

ماده سی و یکم - هر گاه عده انتخاب شدگان ملت زیاده از عده مقرر باشد اشخاصی از آن میان انتخاب خواهند شد که از حیث سن برتری و رجحان داشته باشند و الا با وجود فرصت تجدید قرعه میشود اگر پس از شمردن اوراق معلوم شد که عده اوراق زاید از عده انتخاب کنندگان است قرعه را باطل کرده تجدید قرعه مینمایند.

ماده سی و دوم - انتخاب شدگان یک نفر رئیس و دو نفر نایب رئیس و منشیها با تصویب اعضای مجلس سالی یکمرتبه تبدیل میشوند و در تجدید انتخاب اشخاص رعایت اکثریت آراء مجلس همیشه ملحوظ است.

بتاریخ ۱۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴ صعه مبارک اعلی حضرت را مامقدماتاً نوشتیم این نظامنامه را در نهایت استعجال نوشتند اگر چه محتاج است به تنقید و تصحیح و زیاده و کم نمودن ولی با این تعجیل و عدم تهیه نبودن اسباب کار باز تا یک درجه خوب است.

روز پنجشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز آقایان در مدرسه نظامی مشغول انتخابات و مذاکرات میباشند صنیع الدوله و نخب السلطنه و نخب الملک پسرهای مرحوم نخب الدوله که مردمان عالم و با تربیت و دانش میباشند داخل در کار شده اند و امیدواریم که مداخله اشخاص عالم اثر خود را بنماید و الا بر زحمات جهال اثری کامل مترتب نخواهد شد و نتیجه خوبی نخواهد داد.

امروز ورقه چایی از قفقاز رسید اگر چه این اوراق متعدد است ولی ما یکی از آنها را درج مینمائیم و مضمون سایرین هم بهمین مضمون قریب است و هذا صورته.

انتباه نامه فرقه اجتماعیون عامیون ایران

ای فرزای ایران جمع شویدای اهالی کاسبه ایران ای زراعت کاران ایران ای اهل دهاتیان ایران همت کرده اتحاد نموده اجتماع بکنید خودتان را از ظلم این ظالمان خوش خط و خال استبداد مذهب خلاص نموده رهائی یابید چرا گوش شماها کر شده شنوا نیست. چرا دل شما مرده حس ندارد خبر بگیرد دنیا چطور پر آشوب است اهالی همسایه شمالی از خبر و ظلم سلطنت مستقلی جدوجهد و سر بازی میکنند روحانیان و کشیشان ایشان هم خود را جانشین حضرت عیسی علیه السلام دانسته در راه دفع ظلم مانند عیسی دست از جان شسته خود را چطور در طریق رضای عیسی فدا میکنند خوب شما تا بحال میگوئید که علماء اعلام مانع از پیشرفت خیالات جماعت فقرا بوده اند یعنی شریک دزد و رفیق قافله هستند لله الحمد این افترا هم بدروغ بیبوست الآن بچشم خودتان می بینید و بگوش خودتان

میشنود که آقای طباطبائی و آقا سید عبدالله مجتهد چطور اقدام خالصانه نموده و خود را برای نجات امت جدش وقف کرده مگر نشنیدید این ابن زیاد ثانی امیربهادر جنگ چطور در تهران اذیت و آزار میکند کجاست آنها که همیشه آه کشیده با چشم نمناک میگویند ای کاش ما هم در میدان کربلا حاضر بودیم تاجان خود را فدای حسین مظلوم علیه السلام میکردیم کجا مانده است آندروغکویان بی همت مگر الحال میدان تهران کم از میدان کربلاست مگر آقای سید محمد طباطبائی فرزند زاده‌های حسین مظلوم که در میدان تهران بکه و تنها مانده دورش را اشرار تهران گرفته که عبارت باشد از وزرای بیدین خودخواه اگر در میدان کربلا هفتاد و دو نفر اعوان و انصار حسین مظلوم را شهید کردند اما در میدان تهران دویست نفر متبعان طباطبائی قربان راه حریت شده‌اند مگر مظفرالدینشاه سلطان مظلوم شما ایرانیان نیست در میدان تهران تنها و مظلوم مانده چهار اطرافش را این وزیران بیدین لامذهب تنگ گرفته مردم با کمال یأس و ناامیدی بطرف راست مینگرد سر بازخانه و توپخانه و قورخانه را خراب و یغما شده می‌بیند طرف چپ را ملاحظه فرماید خزینه را خالی می‌بیند پیش روی خود نگاه میکند رعیت عریان گرسنه مظلوم و بگدائی بی عاری غافل مشغول سر گرم موهومات می‌بیند اگر به پشت سر توجه فرماید دشمن را حاضر عسکر را مشغول حملی دیده هول نموده حیران و سرگردان مانده میگوید خداوندا تو خائن ملت و دولت را سرنگون فرمای منکه سلطان این ملت هستم این طور بخرابی رعیت خود راضی نیستم و برگشته با صدای نجیف مظلوم اهالی ایران را مخاطب نموده میفرماید ای ملت ایران و ای اولاد عزیزانم ای برادران دینی و وطنم آیا شما را چه شده چرا خون ملت و دولت پرستی در رک شما خشکیده چرا اینطور بی‌عبار شده‌اید حمیت نموده و لینعت خود را از دست این خائنان ملک و دولت نجات بدهید ای جماعت ایران قسم بخون مطهر حسین مظلوم الآن مظلومیت ملت ایران از شهدای کربلای معلی زیادتر است و امیربهادر یزید پلید است و متابعتش بدتر از ابن زیاد و شمر ملعون و خولی بی‌حیاست ای ملت ایران بخدا قسم هر کس از افراد ملت در طریق حاصل نمودن حریت ملک و ملت شهید بشود کمتر از درجه شهدای کربلای معلی نیست ای اهالی ایران ای فقرای کاسب ایران جمع شوید اتفاق نمائید از بدل مال و تلقی جان مضایقه نکنید خودتان را از دست این حاکمان خود مختار ظالم جبار لامذهب بیدین خارج از دین محمدی علیه السلام خلاص نمائید مگر خبر ندارید در تبریز هر روز پنج نفر از گرسنگی هلاک میشوند بخدا قسم هر هفته در کاغذهای تبریز مندرج است فلانکس در فلان محله اهل عیال خود را بواسطه نیافتن کرده نان ناامید شده لاعلاج مانده زهر داده کشته است تا رفته گدائی نکند مگر در روزنامه‌ها قرائت نمی‌نمودید حاکم بی‌غیرت قوچان برای اخذ رشوت بسرا اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده ناموسشان را بر باد داده جماعت بجان آمده ترک خانمان کرده دختران خود را بترکمانها فروخته بهای اولادشان را آورده داده تا خود را از تعدی این حاکم ظالم خلاص نمایند مگر نمی‌بینید هر هفته از عراق بارهای شراب بار نموده برشت می‌برند مگر نشنیدید خانه فرایشان رشت و خانه امام جمعه رشت فاحشه خانه شده است این مسکرات مشوم را آنجا صرف میکنند آه فریاد شریعت هم از دست رفت پس چه وقت اهالی ایران

وظیفه اسلامیت باید ادا بکند و الله مجبور شدیم يك واقعه حیرت آمیز را شرح بدهیم تا بدانید چقدر ظلم اولیاء دولت زیاد شده شریعت زیر پا افتاده از آستارا یکنفر دوست ملت و دولت احوالات را برای ما نوشته است تا در میان ملت خارجه سر بلند بشویم میگویند در پیش دکانی نشسته بودم یکدفعه دیدم دونفر از طایفه انان آمده و ایستادند خیال کردم یقین اهل سثوال هستند خواستم يك چیزی بدهم دیدم يك آه سرد کشیده گفتند برادرتورا بخدا قسم میدهیم مارا بلد شده از گمر کخانه بگذرانید گفتم شما کجائی هستید و کجا میروید جواب دادند که ما ایرانی هستیم و لکن عزم روسیه داریم برسیدم پس چرا بی صاحب میروید گفتند برادرساحب ماهشت سال است که از ظلم اولیای دولت بروسیه گریخته از ما سراغ ندارد ما لا علاج ماندیم بسراغ شوهر خودمان میرویم گفتم چه میدهید من شما را از گمر کخانه بگذرانم جواب دادند ما چیزی نداریم تا در این جا گدائی نموده آمده ایم اگر هر آینه شما چشم داشتی از ما دارید باید عمل بدبما نمائید والا والله ما چیز نداریم که بشما بدهیم ای کاش زبانم لال بود این مذاکرات را نکرده بودم بعد از آن دلم کباب شده همیشه جگرم میسوزد خداوند عالم خودش بداد اهالی ایران برسد اگر باور ندارید سواد کاغذ حاضر است میتوانم بواسطه روزنامه ارشاد بچشم اولیائی برسانم ای سرباز های ایران ای تویجبهای ایران ای قزاقها و قراشهای بی ناموس ایرانیان اینها مگر ناموس شما نیست مگر خواهر شما نیست اینها مگر عیال برادردینی شما نیست شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید اینطور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده بی صاحب روبراه روسیه نموده درسرحد سالداتهای روسیه این بیچاره ها را گرفته بی عصمت نموده رها میکنند شما اگر غیرت دارید این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده بروسیه نیاید تا سالدات درسرحد و اراجیف در داخله بواسطه نان بی عصمت نکنند آقای طباطبائی ناموس شمارا کشیده میخواهد شمارا از چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد . تا ناموس شما پامال نشود ای بی غیرتان مگر شمارا چه شده حکم امیر بهادر بدتر از یزید ملعون را اطاعت کرده تیشه بر ریشه خود زده رفته آقای طباطبائی را محاصره می کنید و هر کس از ظلم اولیای دولت بجان آمده میخواهد قدم براه حریت بگذارد ریخته مثل خارجی میکشید وظیفه شما بی عاری است شما خودتان باید در راه حریت جان بدهید نه اینکه هر کس از فقرا اقدام کرد ریخته میکشید اگر در ایران حریت بود، عدالت بود رعیت آواره نمی شد قونسل خارجه به صاحب منصبان شما بلکه بسطان شما تحکم نمی کرد پادشاه ما مثل امیر بخارا نمی بود و شما در کوچه های داخله جگرک فروشی هیزم کش و حمال و در خارجه جاروب کش نبودید وزن های شما اینطور بی عصمت نمی شد و هیچکس یارائی این نداشته بود موجب شمارا خورده و شمارا آواره بکند ای اهالی ایران این ظلمها بشما میشود این بی ناموسها بسر شما میآید بواسطه استبداد این حاکمان خود مختار جابر ظالم است ای ملت ایران امام حسین شهید برای نجات دادن شما امت ییمار با هفتاد و دو نفر جان مبارک خود را در راه رضای خداوند خود نثار فرمود چرا بخواب غفلت مستاندر شدید چرا همت ننموده جان و مال خود را در راه سعادت ابدی ملك و ملت بذل نموده بر ریشه این بدتر از مرتدان کربلای معلی تیشه بزیند تا حریت گرفته سلطنت مشروطه تأسیس نموده این لکه بیماری از روی ملت و دولت بشوئید ماها که از ظلم اولیاء دولت فرار نموده بصولجات

قفقازیه پناهنده شدیم آه ناله ملت ایران مارا در روسیه هم نگذاشت بدر خود مبتلا شویم از این زندگی پنجروزه دست شسته هم قسم شده دست اتحاد بیکدیگر داده حاضر شدیم که جان در راه ملک و ملت فدا کنیم (تاجان رسد بجنانان یا جان زتن بر آید) ای اهالی ایران حجت بکنید در باز یافت کردن حقوق شری خودتان با آقای طباطبائی کمک بکنید و در راه حریت از کشته شدن نترسید از روسها عبرت نموده حیا کنید شما بارها بروسها بی ناموس میگوئید بی ناموسی شما از حد گذشته آنها در مسکو یکدفعه بیست هزار نفر در راه حریت جان فدا نمودند ما اهالی ایران که در قفقازیه ساکن هستیم از هر جهت حاضر شدیم تا در موقع خود را برای دولت و ملت فدا بکنیم ای وزیران بیدین بیغیرت ایران حال خیال کنید این طور ملت ایران را یغما کرده میخورید عشرت میکنید برای شما میگردد نه والله بعد از این نمیگذارند رعیت بیدار شده حقوق خود را دانسته بعد از این مثل خر و گوسفند خود را قربان شما بیعاران نمیدانند صد مثل شمارا نوکر خود میداند شما کمان نوکر رعیت هستید شما باید از حکومتهای روسیه عبرت نموده حیا بکنید مگر ندیدید آنها بکیفر اعمال نحسشان چه طور بآتش غضب ملت گرفتار شده جزا یافتند ماملت ایران هم انشاء الله بزودی بحول و قوه پروردگار معاینه شما بد کرداران لامذهبان بدنیتان مینمایم چنان خیال نکنید نارنجک بمب ما میگوئیم دروغ است نه بسر نامبارک شما انشاء الله بزودی می بینید چه طور بدن کثیف شمارا می سوزانیم همت ای ملت ایران غیرت، ای اهالی ایران غیرت، زنده باد طرفداران حریت و ملیت، نیست بود طرفداران استبداد از طرف اجتماعیون عامیون فرقه ایران قومیة مرکزی قفقاز م . ۱۰ . ع . ف (همت) ك مطبعه سی این ورقه چایی را دادم یکی از دوستان برایم استنساخ نمود بعد بعض عبارات والفاظ آن قابل خواندن نبود لذا بعض غلطها در آن دیده میشود لکن مضمون دست میآید .

روز جمعه ۲۴ رجب ۱۳۲۴ - امروز در مدرسه نظامیه مشغول امر انتخابات می باشد بعض شب نامها نوشته و در کوچه و مجامع انداخته شده است که صورت یکی از آنها را درج می نمائیم .

شبنامه

بنام خداوند حکیم علیم

ای حامیان اتحاد و برادران و داد این استدعای عموم را بحجة الاسلام حاجی شیخ فضل الله عرض کنید دو سال است بواسطه مخالفت شما با علماء این همه توهین باسلام و خسارت بعموم مسلمین وارد آمد باز دست از ارادت برداشته ایم تا اینکه رفع غبار شبهات شده دانستید مقاصد ما من شاه پرستی وطن خواهی قانون اسلام ترویج احکام است که بعدها در سایه شورای ملی و مساوات و مواسات زندگی نمائیم و برای اخلاف خود راه صلاح و منزل فلاحی بسازیم اگر خبط و خطا و یا تمرد از احکام خدا و یا برای اخذ رشا از ظلمه و مظلومین پس از این بازمی بینیم اصحاب سر و اجزاء محرم شما با مردودین ملت آمد و شد دارند با اشخاصی که حجج اسلام تکفیر و منع از معاشرت با آنها نموده اند معاشر و محشور و از مخاطبه با ایشان متهج و مسرور میشوند و در منازل و محافل ایشان میروند رشوه و تعارف میگیرند که بشما و سایر علما

شبهه کاری نماینده و مردودین ملت را که خدا و اولیای خدا از آنها بیزارند بمحضر علماء بیارند و بمهر مبارک شما بر ضد احکام و سایر علماء و حجج اسلام برای ایشان اثبات اسلام نمایند نه جهنم از وجود آن نامسلمانها پر میشود نه شکم اصحاب سر شما سیر. چرا این بیدینها را از خودتان دور نمی فرمائید چرا مهر خودتان را بدست آنها میدهید که تلگراف و کاغذ بعنوان حجة الاسلام آقای نجفی و دیگران مهر نمایند و حضرتت را بدنام تا کی تا چند صبر نمائیم و حفظ احترامات و شئونات شما را بکنیم که شیخ ابوالقاسم و حاجی شریعتمدار در شیران و چالهرز و سایر منازل مردودین دین مبین و دشمنان شرع سید المرسلین چرا میروند و چه مراوده است که دارند مگر آنکه در ارتداد با آنها شریک دزد و رهنمان مسلمین سهم باشند امان از دست آقا زاده ها امان از دست لامذهبها که اصحاب سر شماها می شوند و شمارا مسخر می نمایند آخر الامر لابد میشود دفع و رفع آنها را بنمائیم و آسوده از حدوث نفاق بین علماء اعلام شویم خدا بیامرزد کسیرا که این مطلب و این نامه را بایشان برساند ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۴ .

دیشب گذشته علماء اعلام در خانه آقای طباطبائی مهمان بودند برای انتخاب چهار نفر و کیل از طرف علماء اعلام .

روز شنبه ۲۵ رجب ۱۳۲۴ - در حالیکه حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و جناب اشرف صدر اعظم و جمعی دیگر از وجوه وزراء در فرح آباد شرفیاب حضور مهر ظهور شاهنشاه بودند بندگان اعلی حضرت مظفر الدین شاه چون پدری مهربان که فرزندان گرامی خود را برفق و رأفت اندرز فرماید شرحی در محاسن اتفاق و لزوم اتحاد بین دولت و ملت بیان فرمودند که ماعین نطق ایشان را دست آورده در این تاریخ خود در عنوان همین روز که از زبان الهام ترجمان مبارک شرف تقریر داده و صادر فرموده درج می نمائیم .

نطق اعلی حضرت شاهنشاه مظفر الدین شاه

در روز شنبه ۲۵ رجب ۱۳۲۵

تاریخ دنیا و تجربه ایام گذشته نشان میدهد که هیچ کاری صورت انجام نمی یابد مگر باتحاد و اتفاق نوع بشر باهمدیگر و این اتحاد و اتفاق نه فقط برای کارهای مهم و امور معظم لازم و واجب است بلکه اگر درست تدقیق و تحقیق شود هویدا است که کارهای عادی روزانه هم محتاج باتحاد و اتفاق است تا آنکه بطور دلخواه صورت خارجی یابد مثلاً همین عمارتی که مشاهده می نمائید اقلاً بدستباری صد نفر معمار و بناء و کارگر و غیره باین شکل و هیبت درآمده است بدیهی است نظم و ترتیبی در میان این صد نفر بوده که هر کدام بموافقت همدیگر تکلیف خود را اجرا نموده اند و در ازای آن تکلیف حقی داشته تا آنکه کار آنها پیشرفت نموده است این عمارت که اول طرح و نقشه بوده است و بس حالا باین طور صورت خارجی یافته

ورفع احتیاجات معینی را مینماید در صورتیکه بنای عمارتی اقلاً اتحاد و اتفاق صد نفر را لازم داشته باشد آنهم با ترتیبات مخصوص معین بدیهی است که تشکیل يك دولت و ترتیب و تنظیم امور يك مملکت و مملکت بطریق اولی محتاج با اتحاد و اتفاق است منتهی در اینجا با اتفاق صد هزار نفر کارگر ساخته و پرداخته نمیشود بلکه با اتفاق تمام افراد و اعضای دولت و ملت لازم است تا امور دولتی و مملکتی بطور شایسته اداره شود و هر کدام از اعضا که بمنزله سرو دست و پاوتنند بوظایف خود عمل نمایند تا هیكلی بطور صحیح تشکیل شود طبقات مختلفه و ایالات متنوعه در حوزه دولت حکم اعضا و جوارح بدن را دارند چنانکه بواسطه دردمندی عضوی تمام اعضای بدن بیقرار میشوند هیئت دولت هم از پزیرشانی و عدم رفاهیت تبعه خود آزرده و متالم میگردد غم رعیت غم دولت است شادی آنها شادی دولت پس باید در آسودگی و رفاهیت مردم کوشید و مثل فرزند خویش آنها را جمع کرد و لوازم زندگانی و اسباب تن آسائی ایشان را فراهم آورد تا همه دولت را مربی خود دانند و پادشاه را پدر مهربان خویش خوانند خردمند دانا آنکس است که همواره باقتضای زمان رفتار کند فی المثل در عهد کیخسرو آئین جهان داری و وضع اداره امور دولت و حفظ ثغور مملکت بطرزی بوده که آن عهد و زمان اقتضا می نموده ولی آن اصول و قواعد ملک داری بکار امروزه مانمی خورد چه هر عصری اقتضائی دارد و در هر دوری طرز و طوری متداول است و چنانکه نمی توان مثلاً امروز لباسهای قدیم و کلاههای یکذرعی را دیگر باره میان طبقات نوکر از وزراء و اهل قلم و لشکر متداول نمود کذا لک اصول اداره و قواعد سیاست و مملکت داری هم باید امروز و رای ایام گذشته باشد این است که من مصمم شدم مجلس شورایی را تشکیل و تنظیم نمایم تا بدین وسیله بنیان اتحاد و اتفاق دولت و ملت بطوریکه دلخواه من است مستحکم شود و امیدوارم انشاء الله تعالی باین آرزو نایل شوم و طوری اساس اتحاد ما بین دولت و ملت استوار شود که در سختی و نرمی کار و سردی و گرمی روزگار واقعاً هر دو شریک و سهیم باشند و سعادتمند و خوشبختی دیگری را نیک بختی خود دانند ولی هر تکلیفی متضمن حقی است و بالعکس هر حقی متضمن تکلیفی باید اساس موافقت میان دولت و ملت بر شالوده صحیحی گذارده شود تا خیالات و نیات صحیحه نتیجه بسکس نبخشند و حدود محفوظ باشد تا در ایفای حقوق هم افراط و تفریط نشود تکلیف مالطف و مهربانی است و تألیف قلوب تکلیف نوکر اطاعت فرمان است و احرای وظایف خدمت سلطان ولی هر کدام در جای خود .

(شا اگر لطف بی‌عدد راند بنده باید که حدّ خود داند)
 نوکر نظامی باید بگوید من امتثال امر و اجرای فرمان پادشاه را
 میکنم بهره‌فرماید ولی پادشاه دانا که بخیر و مصلحت رعیت و تبعه خود
 واقف و بصیر است میدانند چه فرماید پادشاهی که رعایای خود را مانند فرزندان
 خویش دارد و تفاوتی ما بین آنها نمیگذارد یقین است جز مهربانی در باره
 رعیت خود چیزی روا نمیدارد مگر وقتی که رعیت از حد خود تجاوز نماید
 و به نصیحت و موعظت گوش ندهد در این صورت البته باید آنها را متنبه
 نمود و این تنبیه هم از روی محبت است مانند تنبیهی که پدر فرزند را می‌نماید
 که جز از راه مهربانی نیست باری باید اساس اتحاد و اتفاق دولت و ملت را
 استوار کرد و حدود را هم معین نمود که تمام مردم در کمال امنیت و رفاهیت
 و آسودگی زندگی زنده‌گانی نموده فرداً فرداً خود را عضو هیئت معظمی که ما آنرا
 دولت ایران یا وطن عزیز می‌نامیم بشمارند و در خوب و بد و نیکبختی و بدبختی
 خود را سهیم و شریک یکدیگر بدانند .

مضمون نطق اعلیحضرت همایونی این بود که ما باین عبارات دست آورده و صورت آنرا برای
 بعضی جراید خارجه درج نمودیم .

روزیکشنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۴ - مردم در مدرسه نظامیه جمع و ازدحام نموده طرف صبح اصناف
 و طرف عصر علما و طلاب حاضر مجلس شده در حضور معرفین اوراق انتخاب را گرفته ماهر زمان که ورقه
 انتخاب خود را برگزفتیم صورت آنرا نیز درج می‌نماییم .

روز دوشنبه ۲۷ رجب المرجب ۱۳۲۴ - امروز مردم مشغول انتخابات میباشند تلگرافی هم
 بولایات مخابره شد که مردم و کلای خود را انتخاب کنند .

روز سه شنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۴ - امروز مردم در مدرسه نظامیه حاضرند برای انتخابات
 تلگرافانی هم از هرجا رسیده است که ما بعض از آنها را دست آوردیم .

(تلگراف از بوشهر از خط کمپانی ترجمه)

حضرت ملاذ الانام حجة الاسلام آقای حاجی میرزا سید محمد
 طباطبائی و سایر علمای اعلام دام‌ظلمهم‌العالی - بتوسط صدارت عظمی تلگراف
 دستخط مبارک اعلیحضرت دام‌ملکه رسید در خصوص فرمان تشکیل مجلس
 شورای ملی در طهران و قانون موافق خواهش حضرت تعالی و سایر آقایان
 استعلام فرموده اظهار تشکر شد .

(سلیمان صدرالاسلام)

روز چهارشنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز در مدرسه نظامیه مشغول انتخابات میباشند طرف
 عصر آقایان علماء حاضر میشوند .

از تبریز تلگرافاً خبر رسید که اهالی تبریز تعطیل و به قونسلخانه انگلیس رفته‌اند ولی معلوم ما نگردیده که برای چه مسئله بوده است هر وقت خبر کتبی رسید وقایع تبریز را مینویسیم .

روز پنجشنبه غره شعبان المعظم سنه ۱۳۲۴ هجری - امروز بقرار هر روز آقایان مشغول امر انتخاب میشوند طرف صبح اصناف و تجار طرف عصر آقایان علماء و طلاب حاضر میشوند امروز بعض تلگرافات از رشت و تبریز مخابره شده است که ذیلاً نگاشته آمد :

(تلگراف از رشت)

در مجلس شورای ملی حضور مبارك حجج الاسلام و پیشوایان دین عرض و استدعا مینمائیم چون پس از تظلمات و دادخواهی اهالی طهران به تفصیلی که مشهود خاطر مهرمظاهر ملوکانه افتاد و مکرر دستخط مرحمت آیت در آزادی و خلاص قاطبه اهالی ایران شرفصدور یافته و ما رعایای فقیر گیلانی که تا کنون دچار وضع سابق بودیم و نتوانستیم بجز وساطت و شفاعت یکی از دول متحابه دایره اظهاری در آزادی و خلاصی خودمان حاصل نمائیم ناچار به قونسولخانه دولت انگلیس پناه برده و این عرضحال را بدارالشورای ملی تقدیم میداریم و عاجزانه استدعا مینمائیم که اگر حکم آزادی در حق قاطبه رعایا شرفصدور یافته است پس بقای استبداد حکومت و ملاحظه قوی از ضعیف و اغراض نفسانی و صدور احکام بی محابا نسبت بمرعایای فقیر گیلان چیست و اگر حکم مطاع دولت ابد آیت عمومی است پس مقرر فرمائید که با این فدویان هم همان معامله طهرانها را نموده چنانچه آنها مشمول به عواطف ملوکانه گردیده‌اند بوجود عدالتخانه نایل شدند ما فدویان فقیر هم نایل باین نعمت بزرگ شده بر مراتب دعا گوئی و شاه پرستی خودمان بیفزائیم علیحده هم بتوسط حضرت مستطاب اشرف آقای صدراعظم دامت شوکته بخاک پای جواهر آسای مبارك بندگان اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی ارواح العالمین فداه عریضه تظلمانه تقدیم داشته‌ایم و بوجود مبارکشان نهایت امیدواری داریم که عمأقرب این فدویان را از ظلم ظالمین خود مختار بوسیله مجلس دارالشورای ملی خلاص و بآزادی تظلمات خودمان را اظهار نمائیم .

امضاء : محمد تقی - اکبر محمود - ادیب السلطان - محمد تقی - ملک الحکماء - سید ربیع آقا - جعفر - نجد الدوله - محمد - محمد علی - اسدالله - محمد جواد - محمد صادق - موسی - علی - حسین الموسوی - علی حسین - قوام مجد .

(ایضاً تلگراف از رشت)

عرض عمومی کیلانی حضور مبارک حجج الاسلام و پیشوایان دین مبین است از فراری که مسموع شد و بتحقیق پیوست یکنفر از علماء رشت که خود را رئیس مسلم و مسن میدانند برای ریاست دوروزه رضای بعضی عبادظالم را بر رضای معبود ترجیح میدهد تلگرافی نوشت برای حکومت آنوقت فرستاده که بعضی جهال و نادان به قونسولخانه دولت انگلیس رفته و قابل اعتنا نیستند البته صورت این تلگراف بموقف حضور صدارت کبری تقدیم شده است ما فدویان دولت ابد مدت عرض میکنیم که جناب آقای معهود از این جهت ما را منسوب به جهل و نادانی کرده که از هر جهت خود را مالک، جان و مال ماینداشتند و اغراض شخصیه خود را در هر مورد بزور مجری داشته جهل و نادانی فدویان که امروز فی الجمله بعلم و نادانی مبدل شده است هیچ برای امثال اینگونه مردم مقرون بصره نیست که ما را تصدیق کنند و بگویند نباید با ما بیچارگان فقر اظلم کرد بهر حال عرض میکنیم عده آقایان علماء بحمد الله در رشت زیاد و همگی بعلم و زهد موصوفند و تصدیق دارند که ظلم از هبوط حضرت آدم الی زمانهاذا حذوموم و مقذوح بوده تا قیامت هم خواهد بود البته آن وجودات مقدس هم بحکم وجدان عمومی و باقتضای عدل و انصاف و انسانیت تصدیق خواهند فرمود که ظلم و بقای ظلم قبیح است پس بنا بر این قلوب محترم و عقول وزین و انصاف جبلی آن حجج الاسلام تکذیب آقای معهود را فرموده اند لازم به بیان فدویان نیست فریاد و اوایلای فدویان جز این نیست که شفیع و باعث شوند تا قانون عدالت و حریت را در حق ما مجرئی داشته تا بفواید آن که یسکی رفع همین اغراض و سخنان فاسده است نایل شویم و علاوه بر دعا گوئی ذات اقدس ملوکانه که فریضه صبح و شام فدویان است دعا گوی وجود مقدس حجج الاسلام باشیم .

(امضاء : صد و خورده اسم نوشته شده است)

(منع گمرک یا تجدید گمرک)

در سابق در تمام بلدان و دهات ایران مرسوم بود که دم دروازه و یا در محل ورود به شهر و قصبه گمرک میگرفتند و این گرفتن گمرکانه از روی عشر بود بلکه بهر اندازه که رئیس گمرک میل داشت مثلاً از یکمن روغن ششصد و چهل مثقال بود در بعضی جاها دهشاهی و در بعضی شهرها یکقران و در بعضی جاها زیاده و کمتر میگرفتند بنده نگارنده در بیست سال قبل که از کرمان به طهران آمدم در رفسنجان از من احترام کردند چه مرا می شناختند و بار مرا فحص نکردند ولی در ورود به یزد یکساعت مرا

دم کوچه اول شهر معطل نموده و بارالای مرا تفحص کردند چون یزدحصار و خندقی نداشت لذا دم اول کوچه اجزاء گمرک حاضر بودند و قتیکه از یزدخارج شدم بقدر نیم ساعت مرا معطل نمودند که مال التجاره شاید بیرون برده باشم چون فحص کردند چیزی نیافتند عقب رفتند در کاشان و ناین و قم و دم دروازه طهران کذا لک هم از واردین گمرک می گرفتند و هم از خارجین . باندازه انسان را معطل میکردند و فحص اسباب و خورجین انسان را می نمودند که انسان بمرک خویش راضی بود بعضی اوقات زیر پالان الاغ و زیر چادر و لباس زنها را می گشتند درده سال قبل که سال اول سلطنت اعلیحضرت مظفرالدین شاه بود این بدعت و خلاف شرع و تمدن را موقوف کردند باصطلاح ما که در روزنامه نوروز نوشتیم شاه گمرک داخله را بخشید و این بخشیدن گمرک داخله در سال ۱۳۱۴ بود و گمرک را واگذار به مسیونوز کردند که منحصر نمود بخارجه و سرحد در سابق که در همه شهرها گمرک میکردند در سال ششصد هزار تومان عایدی گمرک بود لیکن مسیونوز گمرک شهرها را موقوف و ممنوع نمود ولی از خارجه که داخل میشدند و یا خارج می شدند از مال التجاره مأخوذ می داشت و عایدی این گمرک محدود رسید به شش کرورباری . حکومتهای شهرها دم دروازه از ذغال و پنبه و بقول و میوه جات با اسم حق العرض نه یا اسم گمرک از واردین چیزی میگرفتند باز گمرک با اسمی دیگر و لباس دیگر مرسوم و معمول گردید . در این روز اول ماه شعبان دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه بر منع این گمرک غیر مرسوم صادر گردید از قرار مضمون ذیل :

(دستخط همایون شاهنشاهی)

جناب اشرف صدراعظم - از آنجا که رای جهان آرای بیضا ضای ملوکانه پیوسته برفاه عامه رعیت و به اوزاتی و فراواتی قوت و غذای ناس معطوف و مصروف است محض سلامت ذات سنی العنقات همایون خسروانه از تاریخ صدور این دستخط انجم نقط مبارک کلیه بارهائی را که از خارجه شهر داخل و وارد دارالخلافه میشود اعم از تره بار و حبوبات و بقولات و ما کولات و ذغال و هیزم و برنج و روغن و سایر اقسام ما کولات و آذوقه مردم به التمام و بالکلیه باستثنای (خانات محمدیه و سوق الدواب) که مالیات و معمولی خود را کما فی السابق باید بدیوان اعلی ادا و ایفا نمایند بالمره از باری سی شاهی و هر قبیل عوارض و تحمیلات سنوات قبل مرفوع القلم فرمودیم که هیچیک از اهالی بهیچ رسم دیناری باین اسم و رسم از بارهای وارد بشهر مطالبه و دریافت نکرده ر احدی در خارجه شهر استقبال از بارهای وارده ننموده و صاحبان بار بمیل و رضای خود بارها و اتمه خود را در کمال آزادی و اختیار بهر جا میل دارند وارد نموده بمظنه روز بفروش برسانند.

آن جناب اشرف اکیداً بحکومت مر کزیه بدار الخلافه دستور العمل

داده و غدغن نمایند که حسب المقرر اراده علیه همایونی را در نهایت مراقبت بموقع اجرا گذاشته طوری مواظبت بکنند که دیناری از بابت معمولات و تحمیلات مذکور از بارهای وارده بشهر اخذ و مطالبه نشده و چنانکه ممکنون خاطر خطیر دریا مقاطر ماست این معافی و آزادی بارها اسباب خصب و ارزانی و فراوانی قوت و غذای عامه مردم شده وسایل دعاگوئی ذات ملکوتی صفات مبارک کاملاً فراهم آید و نیز محض امیدواری و اطلاع قاطبه رعیت مقرر میداریم که مضمون این دستخط مبارک و مدلول این رأفت مخصوصه ملوکانه ما را در جزو اعلانات روزنامهها بعموم اهالی و افراد ناس اعلام و ابلاغ کنید که از سهام ملوکانه ذات همایون بحال عموم رعایا مطلع و متشکر باشند.

فی سره شعبان المعظم سنه ۱۳۲۴

اگر چه شخص اهل حضرت مظفرالدین شاه مسلمان و متدین و رؤف و مهربان است لکن صدراعظم میرزا نصرالله خان هم بانهایت میل و شغف با ملت همراهی دارد.

روز جمعه دویم شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۲۴ - امروز بقرار هر روز در مدرسه نظامیه مشغول انتخابات می باشند بنده نگارنده هم در امروز ورقه انتخاب گرفته و خود را در امروز صاحب افتخار و شرف و حق میدانم و صورت ورقه انتخاب را در این تاریخ نیز درج می نمایم اولاً شرح مجلس را عرض کنم جمعی از موثقین و مقدسین و اشخاص بی غرض در مجلس نشستند منشی و ثبات و دفتردار و کاتب هم نشستند هر کس وارد میشود بعد از معرفی کامل و اجماع شرایط ورقه را نوشته باو میدهند و اصل ورقه چایی است آنچه که در اوراق عموم نوشته میشود با مرکب چایی نوشته شده است و آنچه خاص است با مرکب معمولی می نویسند و هذا صورته :

ورقه انتخاب که صاحب این ورقه حتی رأی در باب انتخاب دارد

بتاریخ ۲ شهر شعبان سنه ۱۳۲۴ محل شیرخورشید نمره ۳۷۱

ورقه انتخاب

ایالت	تهران	صنف	سلسله علمیه
اسم	جناب مستطاب شریعتمدار	اسم پدر	مرحوم آقا شیخ علی
مولد	کرمان	محل اقامت	تهران کوچه وزیر دفتر
محل حجره یا دکان	ندارد	سن	۴۳

هیئت مصدقین و معرفین طبقه علماء و طلاب بانجمن نظارت مجلس شورای ملی شهادت میدهم که دارنده این ورقه بموجب نظامنامه مورخ بیستم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۲۴ موشح بدستخط

اعلیحضرت اقدس مظفرالدین شاه خلدالله ملکه دارای شرایط انتخاب است و میتواند رأی خود را در موقع انتخاب صنف و طبقه خود اظهار نماید این ورقه فقط بجهت انتخاباتی که در تاریخ واقع خواهد شد ممضی و معتبر است. در ظهر ورقه چند نفر از معرفین و نظار مهر کرده اند این است ورقه چاپی انتخاب که نوشته شد. امضاء پشت صفحه.

روز شنبه سوم شعبان سال ۱۳۲۴ - امروز مردم بقرار هر روز مشغول امر انتخاب شدند چون امر مهمی جز اخبار ورود شاهنشاه از قصر بیلاقی سلطنتی بشهر نداریم مناسب این است که واقعه آذربایجان را برشته تحریر درآوریم و هذا صورته :

واقعه تبریز

روز چهارشنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۴ - طرف صبح چند نفر از آقایان و ائمه جماعت و سادات بقونسلخانه انگلیس رفته و در آنجا اقامت کرده تلگراف بتوسط وزیر مختار بمجلس شورای ملی مخابره نموده که مضمون وما حصل آن این است که اصول مشروطیتی که در دارالخلافه طهران اجرا گردیده و مجلس شورای ملی تأسیس یافته و این خبر در تمامی ولایات داخله و خارجه منتشر و رسماً اعلان شده جشنها چیده و چراغانیها نموده اند چطور شده است در تبریز که مرکز آذربایجان و چشم چراغ ممالک محروسه ایران است هیچ خبری از این اخبار و رایحه از این عوالم نیست امر مبارک هایونی در این باب شرف صدور مقرون گردیده و تاریخ نیک بختی ایرانیان را احیا فرموده آیا مابینت افکاری در میان عراقیان و آذربایجان افتاده و یا جماعت تبریز که گوی سبقت اتفاق و همت در هر حال قسمت ما بوده صحایف این تاریخ مقدس ایران را لکه دار خواهیم نمود. جمعی از سادات در راسته بازار ریخته چندتیر ششلول و طیانچه خالی کردند عموم بازاریان دکا کین و سراها را بسته بطرف قونسلخانه روانه شدند شب پنجشنبه غره ماه شعبان بقدر یکصد نفر در قونسلخانه خوابیدند.

روز پنجشنبه و جمعه اکثر تجار و معتبرین و محترمین آمده و سه اطاقی برای علما و تجار و اصناف معین کرده.

روز شنبه سوم هم يك اطاق تحویلخانه بنا کرده صندوق بزرگ آورده تحویلدار و دفتردار مخصوص معین کردند و تمامی تجار و اصناف علی القدر مراتبهم پول نقد برای مصارف این کار داده و اشخاصیکه بواسطه پاره ملاحظه محذور حضور نداشتند آنها را رقمه مخصوصی می نوشتند ایشان نیز می آمدند و اسامی خودشانرا نویسانیده و وجه اعانه بصندوق داده و میرفتند انجمن عدالت طلبان اسلام اعتبار و اقتداری پیدا نمودند و بسیاری از بزرگان مملکت اسامی خود را در دفتر انجمن نوشته و باطناً داخل انجمن شدند پاره از علماء در مسجد حاجی صمصام خان ازدحام نموده و در مقصد با متحصنین قونسلخانه متحد شدند جناب حاجی سید محمد قراباخی که از سلسله علماء شیخیه است بیای برخاسته بدین وتیره سرود ایها الناس مخالفت شیخیه با متشرعه و حاجی کریم خانی و سید محمد باقری همه اینها برای جلب نفع و ریاست است در مذهب ابدأ اختلافی نیست و همه سالک يك طریق هستیم و هیچ

مغایرتی در بین نیست خصوصاً در این مسئله که حاری سعادت و سیادت ملی و دولتی ما است پس باید برای خیر ملک و ملت و مشروطیت سلطنت و افتتاح مجلس شورای ملی و اجرای قانون اساسی مجذانه باتفاق حرکت نماییم .

در این اثنا واقعه حیرت انگیزی رخ نموده که موجب دهشت عموم گردید و آن این است که از آغاز کار و جنبش طهرانیان و آذربایجانیان مفسدین چنین گوشزد تبریزیان نموده بودند که چون این عمل سبب نارضائی حکومت است و اگر از اهل تبریز اقداماتی در این کار شود لشکر گاهی که در تبریز بسرمداری جناب وزیر نظام چند ماهی است بر قرار شده و برای دفع طوارق از عثمانی از هر جهت عدداً و عدماً آماده جنگ است فی الفور و مغافه بشهر تبریز ریخته و همه را از تبغ خواهند در گذرانید. و از اینرو بود که عموم اصلاح خواهان از هر طبقه مسلح بودند در این روز که مجمع عام بود و سید معظم له خطبه و خطابه خوانده بود فرقه از لشکر گاه مزبور از خاج شهر به جامع صمصام آمده و از طرف خود و ضباط و عموم سپاه بحضرات علماء و اهل شهر چنین تبلیغ کردند .

اهالی اردو و عموم عسکر بر آنچه امر فرمایند در اجرای آن حاضرند .

حضرات معلمین از اتحاد لشکری با کشوری محکم پی کار شده جدائی تنظیم و ترتیب کار خود شدند از طرف حکومت فوراً نان و گوشت را ارزان کردند بلکه عوام الناس فریفته شوند بالعکس مردم متأذی شدند که ما گرسنه نان و گوشت نیستیم بلکه ما تشنه و گرسنه قانون اساسی و اصول مشروطیت هستیم کجا رواست که برادران ما در طهران در راه سعادت ملی آغشته بخون خویش شوند و ما بفکر نان و خورش و خواب باشیم طایفه ارمن تبریز حب السیاسة ظاهراً آرام بوده ولی باطناً با مسلمانان شهریکندل و یکزبان بودند و شریک و سهم آنان بودند اگر چه مفسدین خیلی کوشیدند که ایشان را از اتحاد با مسلمین باز دارند ولی آن ملت بیدار سخنان واهی مفسدین را نشنیده و داد هم خاکی را در این قضیه به نیکوئی دادند و باطناً از معاونت و همراهی دریغ نکردند .

حضرات علماء و واعظین نطقهای بلیغ و مؤثری ایراد کرده معنی مشروطیت و فواید مشاورت و منافع دارالشورای ملی را گوشزد عموم اهالی نمودند و چنان حالیشان میفرمودند که میتوان گفت امروز حس عموم اهالی تبریز از عالم و جاهل دریک میزان است همه روزه عموم اهالی در حیاطهای قونسلخانه جمع شده و گوش هوش بر آواز متکلمین افراشته و با جان و دل اصفا میکردند و با آواز بلند میگفتند و نعره میکشیدند (زننده باد شاهنشاه ایران) (زننده باد عدالت طلبان) (زننده باد آزادی) (نیست و نابود باد استبداد) و در روز دویم که روز پنجشنبه غره شعبان بود آقایان روحانیان عموماً بدون استثناء احدی در مسجد حاجی صفرعلی مرحوم جمع شدند فرمایش بمسجد جنب قونسلخانه جمع شدند روزها با حضرات متحصنین قونسلخانه دریکجا بودند و شبها بخانه هاشان میرفتند و بعضی ها در خانه خدا بیتوته میفرمودند و چون در اول کار سوء ظنی بمیان آمده بود لهذا يك جلد قرآن بزرگی آورده چند تن از فدائیان راه ترقی وطن عقد اخوت و اتحاد بسته و کلام الله مجید را مهر و امضاء نمودند و دارو ندار خود را در سر اینکار تقدیم و کتاب مقدس آسمانی را حکم قرار داده و عهدی بستند که حمایت یکدیگر را با مال و جان

بکنند هر یکی نطق مخصوصی کردند و طوع و رغبت خود را با وضعهای بسیار مؤثر تقریر نموده و عموماً مهر و امضاء نمودند بعد از امضاء عموم يك حالت رقتی فرا گرفته ساعتی بر مظلومیت ملیت خود اشك خونین فرو ریخته و مطاعن ظلام بی وجدان را بر شمرده سپس دست اخوت و مودت بهم دیگر داده و یکدیگر را در آغوش گرفته مانند برادران صلبی و بطنی که بعد از ده سال مفارقت بهم دیگر میرسند از هم دیگر جدا شدن نمیخواستند.

بعد از آنکه این جوانان خون پاک و صاحبان حمیت و انهامک این عهد بزرگ را بسته و جان شیرین خود را در راه سعادت وطن عزیز بر طبق اخلاص نهادند حضرات تجار ذوی الاحترام نیز عموماً همان قرآن مجید را مهر و امضاء نمودند سپس آقایان علماء اعلام بدون استثناء در مسجد جوار قونسلخانه يك يک پاشده علی رؤس الاشهاد در همان مضمون کلام خدا را سجلی نوشته و مهر فرمودند یکبار هیاهوی غریبی از اهالی و عوام الناس که در باغچه قونسلخانه جمع شده بودند بلند گردید و با حالت بسی مؤثر ورقت آمیزی میگفتند مگر خون و دارائی ما از مال شماها عزیزتر است که ماها جان و مال خود را در این راه مضایقه نمایم قرآن را بیاورند که مهر و امضاء نمایند لذا قرآن را آوردند چون صحایف قرآن ممهور و گنجایش مهر تمامی را نداشت لذا يك کتابچه بزرگی بهم دوخته و آیتی از آیات قرآن مبین را در آن نگاشته عموم حاضرین ذیل همان آیه شریف را ممهور داشتند.

در این گیرودار شاگردان مدرسه لقمانبه با حالت محزون وارد جامع شده و کودک ده ساله از آنها بمنبر شده خطبه آغازیده و بعد در این جمله منتهی نمود:

ما کودکان نا بالغ هم در راه حریت ملت حاضریم جانهای کوچک خود را فدای وطن نمایم - در این اثنا قضیه رنگ دیگر گرفت و هیجان و حرارت و شور ملی مردم را گرفته لهذا مقام منع ولایت عهد که تا کنون از سعایت و وشایت مفسدین و مغرضین در انظار ملت متهم بر بقاء استبداد شده بود از شورش عام مطلع شده یکی از امنای خود را بسوی ملت گسیل و روانه داشت باعث اجتماع عام و شورش عمومی را پیرسیدند و در جواب او مردم چنین گفتند.

پدر تاجدار و مهربان شما و ما در طهران مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را بخواهش پادشاهانه پذیرفته و اعلان فرمودند از شما که ولیعهد دولت و تالی سلطان هستید خواهش داریم که مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را قبول فرموده و ممضی داشته و بجمیع و کلای دول خارجه رسماً اطلاع بدهید.

والاحضرت ولیعهد در پاسخ چنین فرمود که با کمال شوق مراتب را استقبال می نمایم ولی استعمال از طهران لازم است فوراً باتلگراف استدعا و تمثیلات رعایا را معروض حضور ملوکانه نموده که ماصورت تلگرافات را بعد از این درج خواهیم نمود، باری اتفاق و اتحاد و هم عهدی اهالی از ادانی و اعالی بجائی رسید که از فقرا صدا بلند شد و داد می کشیدند و میگفتند که ما فقرا و کسبه و مساکین و عجزه حاضریم بر اینکه دست از کار باز داشته داروندار خود را خورده و تمام نمایم و بعد جان خود را فدای وطن و راه وطن سازیم مبادا همچو خیال بکنید که ماها از بستن بازار و نبودن کسب و کار بستوه آمده و نقض عهدی خواهیم نمود

قربان همتان بکوشید و خسته مشوید هر ایض و دردهای ما را به پادشاه ما برسانید امانست ما را از ظلم و استبداد برهانید یکی از آقایان متکلمین در ضمن نطق خود خطاب بر رؤسای روحانی و سایرین گفت ای آقایان عظام امان است امان دیگر بس است دست از این بیچارگان بردارید اینها را گذشت فرمائید بس است غلط کرده اند که خورده اند دیگر آنها را ول کنید امانست رحمی بر حال آنها فرمائید از اینکه اصل مطلب را دریافته و حقیقت را فهمیده اند مؤاخذه نفرمائید و دست از گردن و گریبان اینها بردارید بعد از این اینها گول نمی خورند خلاصه کلام اتفاق و اتحاد و یک جهتی آقایان اهل تبریز و کمال متانت و نجابت ایشان ملل متمدنه را بحیرت آورده تلگرافاتی هم بطهران مخابره نمودند که مایکی از آنها را درج نمودیم و در بقیه واقعه تبریز خواهد آمد .

روز یکشنبه چهارم شعبان ۱۳۲۴ - امروز تلگرافی از تبریز مخابره شده که صورت آن از این قرار است :

تلگراف از تبریز

بتوسط سفارت سنیه دولت فخریه انگلیس - حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد و سایر حجج اسلام ادام الله ظلهم العالی ای ملی اسلامیان و افتخار تاریخ ایرانیان زبان از ستایش مساعی مشکور و نیایش مجاهده موفور و اقدامات ملت پرورانه حضرت تعالی و سایرین قاصر است الآن بازار و دکان کین مسدود تمامی علماء و امانای تجار و معتبرین و اهالی در قونسلخانه دولت انگلیس و جمعی از علماء اعلام در مسجد پناهنده جناب قونسلگری در هر گونه اقدامات مجدانه حاضر و مستعد هستند که بیشتر اقدامات خودتان بکتابچه قانون اساسی که موافق شرایط استمعین فرمائید بیاها برسانید که بر طبق آن معمول و رفتار شود .

(امضاء : از طرف اهالی تبریز و عموم آذربایجان)

در مدرسه نظامیه اصحاب حل و عقد مشغول انتخابات میباشند از ولایات بهم متوالیاً تلگرافات مخابره میشود . امروز اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه از قصر ییلاقی صاحبقرانیه وارد شهر شدند شاگردان مدارس و طلاب و محصلین و سادات و تجار و کسبه و اصناف استقبال نمودند با همه شاگردان و طلاب اظهار لطف و مهربانی فرمود گو سفند زیادی در هر گذر و هر قدمی جلوشاه قربانی کردند خطابهها خوانده شد صدای زنده باد شاه ایران از هر طرف بلند بود تا کنون برای ورود هیچ شاهی از ییلاق این گونه استقبال نکرده بودند دوشب مردم چراغان ورود شاه را نمودند .

روز دوشنبه پنجم شعبان ۱۳۲۴ - دیشب در شهر چراغانی مفصلی کردند صدای زنده باد شاهنشاه از مردم بلند بود در مدرسه نظامیه هم مردم مشغول انتخاب میباشند در این روز هم تلگرافات بسیار از ولایات مخابره شد .

تلگراف از کرمان

حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد دامت بر کاته از مراحم مبذوله ممنون و متشکر تأسیس مجلس ملی را که موجب حفظ شریعت است تبریک عرض می نماید ملتسم دعا هستم .
(خادم شریعت مطهره محمدرضا)

ایضاً تلگراف از کرمان

حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد محبی اسلام و آزاد کننده ایرانیان تبریک تأسیس مجلس شورای ملی که مستلزم رفع ظلم و جور است با اقدامات مجدانه حضرت عالی در ظل عنایت و توجه امام زمان عجل الله فرجه تبریک عرض می نماید عموم ملت کرمان در اطاعت اوامر و نواهی آنحضرت حاضر و مطیعند .

(شمس الحکماء)

تلگراف اول کرمان از جناب حاجی میرزا محمد رضای مجتهد است که سابقاً شرح حالات ایشان نگاشته آمد تلگراف دویم کرمان از طرف برادر نگارنده جناب شمس الحکماء دکتر کرمانی است که شرح حالات ایشان در ضمن وکالت ایشان خواهد آمد .

روز سه شنبه ششم شعبان ۱۳۲۴ - امروز رجال دولت و وزراء عظام و علماء اعلام حضور اعلی حضرت مشرف می شوند در مدرسه نظامیه هم مردم مشغول امر انتخاب می باشند اکثر از وکلا معین شدند در تعیین وکیل علماء طهران اختلافی پدید آمده است که بعد از این ذکر خواهد شد امروز دستخطی از طرف شاه مشتمل بر تشکر از اقدامات ملت صادر گردید که اینک درج گردید .

جناب اشرف صدر اعظم از زحمات عموم ملت که در موقع ورود موکب هایون ما از صمیم قلب اظهار سرور و انبساط نموده اند خاطر ملوکانه ما فوق العاده خوشوقت و مسرور گردید البته شرح مراحم و توجهات علیه ملوکانه ما را نسبت بعموم ابلاغ نموده اظهار التفات مخصوص ما را بهمه برسانید .
۶ شعبان ۱۳۲۴ - صبحه هایونی بامهر شاه در بالای ورقه موشع است .

طایفه قاجاریه و شاهزادگان از انتخاب وکیل خودشان سرپیچیده و اقدام با انتخاب نمی کنند .
روز چهارشنبه هفتم شعبان ۱۳۲۴ - در این روز مردم در مدرسه نظامیه مشغول امر انتخاب می باشند لیکن بعضی می گویند این مجلس انتخاب بر وفق نظامنامه نمی باشد و دست تقلب و تدلیس در کار داخل شد بعضی از متمولین و تجار پول دار بنای رشوه و تعارف را در کار گذارده اند ارباب جهشید پولی به بعضی آقایان داده است حاجی معین نوشهری هم به بعضی اشخاص پول داد . از آن جمله بانجمن مخفی

ماهم چیزی داد. که جناب آقا میرزا محمد صادق گرفته و میل فرمودند. عمده خرابی کار اهل ایران همین رشوه و پول است که آنان را از همه چیز انبداخته و خواهد انداخت و این دادن پول باجزاء انجمن مخفی یک امر خرابی انجمن و تفرقه اعضاء اوست از آن جمله بنده نگارنده در خیال مستمسک و بهانه میباشم که دیگر داخل باین انجمن نشوم اگر ملاحظه دوستی جناب آقا میرزا محمد صادق نبود از همین امروز استعفا می خواستم بعض از اجزاء هم مانند بنده در خیال مستمسک و بهانه می باشند.

در این روز از طرف ولیعهد تلگرافات متوالیه از تبریز مخابره شده است در طهران هم مشهور شده است که ولیعهد مایل باین اقدام و اعطاء یعنی مجلس مشاورت نمی باشد. روز پنجشنبه هشتم شعبان ۱۳۲۴ هجری - در این روز دستخط اعلیحضرت همایونی تلگرافاً بتبریز مخابره گردیده که در ذیل عنوان بقیه واقعه تبریز خواهد آمد و هذا صورته.

بقیه واقعه تبریز

تربیت و تمدن اهالی تبریز ما را بحیرت آورده که در ظرف این مدت که بازارها تماماً بسته و مردم در کوچه های محله ارمنستان و قونسلخانه و مسجد همجوار جمع بودند و با اینکه خیلی از مفسدین و خائنین موقعی بدست آورده و در خیال افساد عظیمی بودند ابدأ صدائی در نیامد و ناملایمی ظاهر نشد این اهالی مظلوم که عموماً فقیر و در دست فاقه و احتیاج اسیرند و اکثر ایشان بکلی مضطر و ناچارند باین حال نجات و تربیت خود را بآخر رسانده حیثیت خود را نشکسته و در تمامی محلات و بازار و اطراف و اکناف شهر از توجه مخصوص عقلا و دانشمندان و اشخاص باتربیت ابدأ حادثه بوقوع نه پیوست و امنیت در سرحد کمال بود باری روز پنجشنبه هشتم ماه دستخط همایونی تلگرافاً دستخط ولیعهد صادر گردید و در باغچه قونسلگری و سپس در مسجد قرائت گردید چاوشها و در اویش پیش روی اهالی افتاده بطرف بازارشان بردند و بازار را باز و چراغانی مفصلی نمودند و این چراغانی در چندین شب متوالی بود.

سواد دستخط مبارک اعلیحضرت شاهنشاه

مظفر الدین شاه قاجار معطی مشروطیت

بتوسط ولیعهد باهالی مملکت آذربایجان تشکیل مجلس شورایی ملی و نظامنامه آنرا بشما اجازه و مرحمت فرمودیم و کلای شهر تبریز و سایر ولایات بطهران بیایند و به ترتیبات کار مشغول بشوند و نسبت به عموم متحصنین قونسلگری انگلیس عفو عمومی شامل خواهد شد.

سواد حکم ولیعهد محمدعلی میرزا

اولا از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه از طرف خودم باین اشخاص که در قونسلخانه و مسجد متحصن هستند اطمینان میدهم که درباره آنها عفو عمومی خواهد.

شد و مطلقاً در اذای این اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت وغیره نخواهد شد .
 دوم - مجلس شورای ملی را بطوریکه بنده گان اعلیحضرت اقدس همایونی بملت اعطاء و مرحمت کرده من هم تصدیق دارم و اجراء خواهم نمود و بولایات جزو هم اعلام خواهد شد .
 سوم - برای اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی دولت و ملت است عموم رعیت چه در شهر تبریز چه در ولایات مملکت آذربایجان چراغان بکنند .
 چهارم - در تعیین انتخاب و کلاه هم بزودی قراری بدهند که و کلای تبریز و سایر ولایات معین شده روانه طهران شوند .

دستخط ولیعهد و امضاء او حکم را

این چهار فصل که نوشته شده صحیح است

پنجشنبه هشتم شعبان ۱۳۲۴

از سفارت انگلیس بقونسلگری تبریز

صدراعظم باینجانب اطلاع داده نسخه های جایی دستخط اعلیحضرت همایونی در اعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس بامنای آذربایجان و حکام ولایات فرستاده شد و انتخاب و کلاه در موقع اجراء است شما هم باید پناهندگان و بستی ها را اطلاع بدهید و توضیح نمایند اجرای وعده های اعلیحضرت شهریاری فقط مربوط بدولت ایران است ضمانت سایر دول در آن باب جایز نیست بگوئید مسلم و آشکار است ترتیب مجلس ملی ممکن نیست مگر برور .

(امضاء - قراندوف)

دستخط ولیعهد بژنرال قونسل انگلیس

مسیو راتسلاو چهار فقره را که اهالی استدعا کرده بودند بر طبق مقررات علیه همایونی مهر و امضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم فرستادم که باهالی داده همگی مطلع و شکر گذار باشند بطوریکه آنها تعهد کرده اند مطمئناً بروند و بازار را باز کرده مشغول کسب کار خودشان باشند .
 (امضاء - ولیعهد دولت علیه ایران)

تبریزیان بعد از این اطمینان و حصول مرام دل خوش و آسوده برگشته یک هفته روزان و شبان بازارها را بسته بسور و کله رانی مشغول شدند . سابقاً نوشتیم طایفه قاجاریه و شاهزادگان عظام از گرفتن ورقه انتخاب و تعیین منتخب در مجلس شورای ملی سر بازمی پیچیدند و امتناع ایشان مورث احداث مفاسد میگردد قلوب حجج الاسلام و دیگر طبقات ملت را از ایشان متزجر و متنفر می نمود و بلکه آثار قیل و قال در مجالس خاصه نیز پدیدار میشد تا اینکه اخبار خطارت قضیه و اهمیت واقعه بجناب صدراعظم رسید ایشانهم وقایع را بعرض اعلیحضرت شهریاری رسانیده و بنا بر این اعلیحضرت همایون هم

شاهزادگان و امراء قاجاریه را در امروز احضار فرموده و همگی را بامهر پدرانہ پذیرفته و بعد خطابہ یلیغ متضمن بر مکنونات ضمیر شاهانہ در این خصوص سرودند و نص نطق ایشان اینست :

نطق اعلیٰ حضرت شاهنشاه مظفر الدین شاه قاجار

بر شاهزادگان و امراء سلسلہ قاجاریہ

مانیکو میدانیم علت عدم دخالت شما تا کنون در امور راجعہ بشورای ملی از القاء شبہہ کسانی است کہ از نیات مقدسہ ما بیخبرند و شما ہم نظر بشاہ پرستی القاء شبہات آنانرا قبول نموده خود را شریک و سهم شرف ملی نکرده اید پس لازم است حضوراً بشما عقاید مقدسہ خودمانرا حالی نمائیم .

زمانیکہ ولیعهد این دولت بودم از ظلم و جور حکام و مأمورین دیوان نسبت بر عایا و هرج و مرج امور داخلہ و خارجہ مملکت هموارہ در فکر و اندیشہ بودم تا راهی برای رفع این خرابیها بدست آورده در موقع اجرا گذارم چون بطریق کلی ممنوع از دخالت در امور بوده چاره بدست نیآوردم تا بحکم تقدیر زمام امور مملکت بدست ما افتاد بعد از ورود بطهران کراراً مقاصد خودمان را بہ امین السلطان فرمودیم بعد از تصدیق موانع و معاذیر چند بیان نمود کہ معلوم شد باطناً با مقاصد ما همراهی نندازد از آنجائیکہ میدانستیم میرزا علی خان امین الدولہ هموارہ با خیالات مکنونہ ما همراهی داشته و دارد صدارت را با و تفویض نمودیم و از نیات مقدسہ خودمان اورا کاملاً مسبوق و مستحضّر نمودیم حق این است کہ بر علو خیالاتمان بسی افزوده و با جتنی کافی در اجرای مقاصد عالیہ ما حاضر گردید ولی موانعی چند بیان نمود کہ سد پیشرفت مقاصد بود برای برداشتن موانع دستوری باو دادیم چون مقدرات خداوندی با میل ما مضایقه نکرد مجدداً صدارت را بامین السلطان واگذار نمودیم و بفرنگستان سفر کردیم در فرنگستان هموارہ بامین السلطان برای اجرای نیات خودمان در مذاکرہ و مشاورہ بودیم جداً قول در این باب بما داد کہ حین ورود بایران در مقدمات کار اقدام نماید بعد از ورود بطهران باز محرک او شدیم تا مجلس مشاورہ را وسعت داد ولی ملاحظہ کردیم کہ احدی فعلاً با خیالات ما همراهی ندارد و در جلو مقاصد عالیہ ما سدہای آهنین بسته شده پس دانستیم کہ هنوز مشیت الہی با اجرای مقاصد ما تعلق نگرفته است .

باز در سفر دویم فرنگستان مکان و مقام را خالی از اغیار و اضداد دیدیم بہ تکرار مافی الضمیر خود بہ امین السلطان پرداختہ در این دفعہ چنان مرا

اطمینان داد که به مجرد ورود بطهران به مقدمات کار خواهد پرداخت بعد از ورود بازمانع را در جلو آورد خواستم شخصاً باجراآت مقاصد خویش اقدام نمایم به جهاتی چند صلاح ندیدم و تکراراً اصرار به امین السلطان کردیم باز اقامه موانع نمود چون اصرار امراء ما را ملاحظه کرد رضی گردید دیوان خانه منظمی مثل دیوانخانه های ممالک متدنه آزاد برقرار دارد ولی آنهم صورت خارجی پیدا نکرد عاقبت زمام امور مملکت را به عین الدوله مرحمت فرمودیم و از نیات مقدسه خودمان او را مستحضر کردیم خوب خیالات مقدسه ما را استقبال کرد ولی او هم بند کرموانع مشغول گردید و اول شرط این عمل را اصلاح مالیه دانسته و فکر خود را در آن مصرف نمود و در مقدمات عمل بر موانع پیچ در پیچ که تولیدش بواسطه اهمال در خود عمل بود مصادف گردید .

تا در این اوان که امور مملکتی را بشخص تربیت شده خودمان میرزا نصرالله خان مشیرالدوله سپردیم و اصلاح و اجرای مقاصد خیریه همایون خودمان را سریعاً خواستیم مشیرالدوله هم بملاحظه شرف سلطنت و صرفه ملت با کمال متانت و عجله با اجرای مقاصد عالیّه ما پرداخت همگی موانع بحسن تدبیر اصلاح کرد خاطر ما را از هر جهت آسوده گردانید .

در اینموقع ما از مشیرالدوله و حجج اسلامیه عموماً و خصوص از آقا میرزا سید محمد مجتهد سنگلجی خوشنودیم که نیات مقدسه ما را در امور مملکت بخوبی استقبال نموده و عموم ملت را یکدل و یک زبان بدون نفاق و صدا پیر و خیالات دیرینه مانمودند و راحت را از خودشان بکلی برای پیشرفت مجلس شورایی ملی و اصلاحات ملکی دور کردند .

پس همه بدانید که ما بصرافت طبع این آزادی و مشروع و مجلس شورایی ملی را به ملت شاه پرست خود عنایت فرمودیم و ریاست این مجلس را با نهایت شوق خودمان قبول کرده ایم و این مجلس محترم مجلس خودماست هر کس ضدیت با این مجلس نماید به شخص ما ضدیت کرده است اگر رضایت ما را منظور دارید خیلی زود منتخبین خود را معین نمائید که به خواست خداوندی مقدمات انتخابات تا روزدهم بخوبی انجام داده شود و از روز یازدهم شروع به تعیین و کلاه و کار نموده و محض میمنت و مبارکی روز یازدهم همین ماه که یوم مولود مسعود حضرت حجة الله فی الارضین است برای افتتاح خودمان به مجلس حاضر و آنروز میمون را تاریخ افتتاح مجلس شورایی ملی قرار خواهیم داد . بعد جناب صدراعظم را مخاطب نمود و فرمود :

از طرف مجلس اعلانی منتشر نمائید که اگر هر طبقه تا روزدهم همین

ماه شعبان منتخبین خود را معین نمایند از شرف و فایده این مجلس محروم و بعد از این هم حق انتخاب و تعیین و کلا برای خودشان نخواهند داشت . همان آن حسب الامر مبارک اعلی حضرت شاهنشاه جناب مشیرالدوله صدراعظم به جناب وزیر مخصوص حاکم تهران امر داد که اعلان تعیین و کلا را انتشار نمایند و شاهزادگان و امراء سلسله جلیله قاجاریه نیز به تعیین و کلائی خود بشاشت خاطر اقدام نمودند .

روز جمعه نهم ماه شعبان - در این روز اعلان مطبوعه منتشر گردید برای اینکه مجلس نظار بطور رسمیت کار کند از امروز در تحت نظارت حکومت تهران بر آموخته کثرا و کلا را منتخب نمودند از برای انتخاب معطلی ندارند جز اینکه در یک مجلس که حکومت باشد صورت انتخابات را ملاحظه نماید جناب آقا سید عبدالله و جناب آقا میرزا سید محمد و سایر علماء اعلام هر روز در مجلس جلوس میفرمایند .

صورت اعلان حکومت تهران

چون موافق نظامنامه انتخابات امراء و اعیان و اشراف و ملاکین باید نمایندگان خود را برای مجلس شورا ایملی معین نمایند لهذا با کمال احترام و توقیر خواهش میشود از اعیان و خوانین و اهل قلم و اطباء و ملاکین و صاحبان مستغلات شهری بحدودیکه در نظامنامه مقرر است و طبقات نوکرسوای اهل نظام هر گاه در جزو شاهزادگان عظام و علماء اعلام و امراء و قاجاریه و طلاب و خوانین و اصناف انتخاب نکرده اند روز شنبه دهم شعبان از یکساعت بعد از ظهر الی یکساعت بغروب مانده بعنوان ملاک در مجلس انتخابات ملی حاضر شده شش نفر نمایندگان ملاکین را درشش قرعه انتخاب نمایند محض سهولت امر توضیح میشود که آقایان معزی الیه هم شش نفر نمایندگان خود هر کس را میخواهند نمایندگی خودشان را باید از پیش در نظر بگیرند که در وقت انتخاب معطل و متردد و مردود نباشند صاحبان مستغلات در صورتیکه مستغلات ایشان از هزار تومان کمتر نباشد در حکم ملاکین هستند هر یک از آقایان معزی الیه هم که حاضر نشدند بموجب اعلان حق انتخاب ایشان در این نوبت ساقط خواهد شد .

(امضاء - غلامحسین غفاری)

پس از انتشار این اعلان روزها در مدرسه نظامیه با حضور حکومت و یانایب الحکومه مجلس سمت رسمیت را حاصل نمود .

روز شنبه دهم شعبان ۱۳۲۴ - نظار با حضور علماء اعلام و حجج اسلامیه شروع در امر انتخابات نمودند اشخاصیکه برای نظارت در امر انتخاب معین شدند که هر روز با حضور حاکم و حجج اسلامیه مشغول امر انتخاب میباشند از این قرار است :

نظار و اعضاء مجلس نظارت

حسب الامر همایونی
حسب الامر صدراعظم
از طرف حکومت تهران

جناب مخبر السلطنه رئیس مجلس نظار
جناب مشیردیوان منشی باشی
جناب اعظم السلطنه رئیس نظمیه

جناب خازن الملك	ایضاً از طرف حکومت تهران
شاهزاده اسدالله میرزا	از طرف شاهزادگان
شاهزاده یحیی میرزا	از طرف شاهزادگان
امجدالسلطان پسر کوچک مجدالدوله	از طرف قاجاریه
جناب آقا سید حاجی آقا	از طرف علماء و طلاب
جناب آقا سید محمد تقی هراتی	از طرف علماء
جناب حاجی شیخ سیف الدین	از طرف علماء
جناب حاجی سید محمد تاجر	از طرف تجار
جناب حاجی محمد ابراهیم	از طرف تجار
جناب آقا شیخ حسین سقطفروش	از طرف اصناف

همینکه هیئت مجلس نظار به قرار این اعلان تشکیل یافت عموم طبقات و کلاه خود را معین و منتخب کرده و میکنند و با کثرت آراء و باعانت قرعه مطابق نظامنامه منتخب گردیدند لکن باز دست تقلاب و رشوه در کار است چه امجدالسلطان سنش بیست و یکسال است بر حسب نظامنامه که باید سن منتخب بیست و پنجسال و سی سال در مورد امجد تغلف و وزید هیاوو ایراد وارد می آورند ولی کسی اعتناء نمی کند چرا که مجدالدوله ایلخانی و رئیس طایفه قاجاریه است .

روزیکشنبه یازدهم شعبان ۱۳۲۴ - امروز در مدرسه نظامیه مشغول امر انتخاب میباشند درباره نصره السلطان و دبیر السلطان گفتگو و حرف و ایراد زیاد وارد آوردند دبیر السلطان پسر وکیل الدوله جوان با حرارت و درست و صحیح است ایرادی که بر او وارد آورده اند میگویند مستوفی اصفهان و نوکر دیوان است این جوان با حرارت فوراً از شغل خویش استعفا خواست و نوکری دیوان را ترک و دست از کار و شغل خویش برداشت فرمانفرما هم از کرمان تلگرافات متوالیه می نماید در باب زمینهای درشت که بستگان آقای آقا سید عبدالله مدعی ملکیت آن زمین میباشند و دستخط اعلیحضرت را نیز صادر کرده اند جناب حاجی شیخ فضل الله هم در خیال بهانه است از اینکه آقا سید عبدالله و آقا میرزا سید محمد جلو افتاده و ترقی کرده است جناب امام جمعه هم امروز آمد منزل آقای آقا میرزا سید محمد در بیرونی آقا بقدر یکساعت نشست ولی جناب آقای طباطبائی از اندرون بیرون نیامد و به بهانه اینکه وقت ضیق است و باید نماز بخوانم و شما بایست خبر کنید تا من پذیرائی کنم از کتابخانه خویش بیرون نیامد و تا کنون جناب آقای طباطبائی اینطور وارد برخانه خود را بی اعتنائی نکرده بود باری امام جمعه بقدر یکساعت نشست و قلبان و چای صرف نمود رفت اگر چه عقلا را این حرکت آقای طباطبائی خوش نیامد و ایراد وارد آوردند لیکن جنابش جواب داد اگر از اندرون بیرون آمده بوده و پذیرائی میکردم هر آینه مردم بد میگفتند و در مقام تهمت و سوء ظن واقع می شدم .

روز دوشنبه دوازدهم شعبان ۱۳۲۴ - امروز بقرار هر روز مشغول امر انتخابات میباشند اکثر از کلاه منتخب و معین شدند اگر چه فی الجمله تغییری در امر و کلاه بهم رسید لکن ما در این مقام اسامی

و کلای تهران را درج می‌نمائیم و در موقع هم می‌نویسیم تغییر برای چه بوده و تقلب و تدلیس در این امر مشروع را کی باعث و سبب شد و چگونه در این امر مقدس و مشروع دست دزدی و خلاف واقع افتاد.

مبعوثین ملت

اسامی انتخاب شدگان تهران

منتخبین شاهزادگان

- ۱ - شاهزاده اسدالله میرزا نجل شاهزاده شمس الشعراء
منتخب شاهزادگان
۲ - شاهزاده یحیی میرزا ثقة السلطنه
منتخب شاهزادگان

منتخبین سلسله قاجاریه

- ۳ - امجد السلطان پسر مجدالدوله
و کیل بزور قاجاریه
۴ - معظم السلطان

منتخبین علماء تهران

- ۵ - جناب آقا میرزا محمد تقی گرکانی
و کیل علماء
۶ - جناب حاجی شیخ علی نوری حکمی
و کیل علماء و حکماء

منتخبین طلاب

- ۷ - جناب آقا میرزا طاهر
۸ - جناب آقا سید نصرالله از سادات اخوی

منتخبین تجار

- ۹ - جناب حاجی محمد حسین آقا امین الضرب
۱۰ - جناب حاجی محمد اسماعیل آقا غازه
۱۱ - جناب حاجی سید مرتضی مرتضوی
۱۲ - جناب حاجی محمد معین التجار بوشهری
۱۳ - جناب آقا میرزا محمود تاجر اصفهانی
۱۴ - جناب حاجی محمد علی تاجر شال فروش
۱۵ - جناب حاجی محمد تقی تاجر شاهرودی
۱۶ - جناب وثوق الدوله مستوفی
۱۷ - جناب محقق الدوله ناظم مدرسه سیاسی
۱۸ - جناب مخبر الملک

منتخبین اعیان و ملاکین

- ۱۹ - جناب صنیع الدوله
۲۰ - جناب نصره السلطان (که بعد معزول شد)
۲۱ - جناب صدیق حضرت
۲۲ - جناب حاجی میرزا محمود خان احتشام السلطنه
۲۳ - جناب میرزا جواد خان سعدالدوله

احتشام السلطنه و سعدالدوله هر دو در تهران نمی‌باشند چه احتشام السلطنه از روزیکه به مأموریت سرحد عثمانی و ایران رفت بطرف ارومیه هنوز نیامده است و در موصل و عتبات و سایر اماکن روز شبی میرساند و اما سعدالدوله هم از روزیکه نفی بلد شده در یزد گاهی در قونسلخانه و تلگرافخانه انگلیس

پناهنده است گاهی در جلو قزاقها میدود چون هر دو کار آمد و بعد از این خواهد آمد لذا هر دو را وکیل و منتخب نمودند.

۲۴ - جناب میرزا حسینعلیخان خلف مرحوم مخبرالدوله

منتخبین اشراف و ملاکین توابع تهران

۲۵ - جناب میرزا حسینخان مشارالملك

۲۶ - جناب میرزا اسماعیلخان عونالدوله

۲۷ - جناب میرزا علی اکبرخان دبیرالسلطان که از استیفاء اصفهان استعفاء داد و شغل خدمت

بملت و دولت و وکالت را بر کار و استعفاء مقدم داشت

۲۸ - جناب حاجی سیدباقر معروف به سادات اخوی

۲۹ - جناب حاجی سیدیحیی سیدالحکماء

منتخب اصناف چهارگانه تهران

مذهب و صحاف و کاغذفروش و کتاب فروش

۳۰ - جناب آقا میرزا محمود تاجر کتاب فروش

منتخب اصناف شش گانه تهران

خیاط و روفوگر و عبا دوز و رخت دوز و پرده دوز و قلاب دوز

۳۱ - جناب حاجی میرزا ابراهیم

منتخب اصناف چهارگانه

بزاز و حریرفروش و زبره فروش و دوره گرد

۳۲ - جناب حاجی سید ابراهیم تاجر حریرفروش

منتخب چهارگانه عطار و دوا فروش و چای فروش و سقط فروش

۳۳ - جناب حاجی شیخ حسین سقط فروش

منتخب اصناف چهارگانه سه سار و حلاج و لحاف دوز و کهنه فروش

۳۴ - جناب آقا سید مصطفی سه سار

منتخب اصناف چهارگانه زرگر و دوات گر و آهن گر و حلبی ساز

۳۵ - جناب حاجی میرزا احمد پسر جناب زرگر باشی

منتخب اصناف سه گانه توتون فروش و سیگار فروش و تنباکو فروش

۳۶ - جناب آقا میرزا حسین قلی سیکار فروش

منتخب اصناف سه گانه خباز و علاف و نار فروش

۳۷ - جناب حاجی عباس قلی آقا

**منتخب اصناف پنجگانہ چوب فروش و نجار و صندلی ساز
و خراط و حصیر باف**

۳۸ - جناب حاجی سید آقا باقر چوب فروش

**منتخب اصناف پنجگانہ علاقہ بند وزردوز و یراق دوز
و یراق باف و زرکش**

۳۹ - جناب آقا شیخ حسن علاقہ بند

**منتخب اصناف شش گانہ یخدان ساز و سراج و لباف و ترکشدوز
و پالان دوز و چادر دوز**

۴۰ - جناب استاد غلام رضا یخدان ساز

**منتخب اصناف شش گانہ بقال و بنکدار و آجیل فروش
و میوہ فروش و علاف جزء و رزاز**

۴۱ - جناب آقا مشہدی باقر بقال

**منتخب اصناف اربعہ کلاہدوز و کلاہ مال
و پوست دوز و خراز**

۴۲ - جناب حاجی عبدالوہاب

منتخب اصناف دو گانہ کفش دوز و پلہمدوز

۴۳ - جناب آقا شیخ حسینقلی دلال

۴۴ - جناب آقا ملاحسن دلال

**منتخبین اصناف چہار گانہ قصاب و دباغ
و مرغ فروش و برہ فروش**

۴۵ - جناب امین التجار کردستانی

منتخب صنف قہوہ چی

۴۶ - جناب آقا سید مہدی معروف بہ سقط فروش

**منتخب اصناف چہار گانہ قناد و گیوہ فروش
و جوراب فروش و جوراب دوز**

۴۷ - جناب حاجی محمد تقی باقر معروف بدہنبدہ

منتخب طائفہ جلیلہ صرافین و صیرفیہ

۴۸ - جناب حاجی سید محمد صراف

منتخب اصناف نه گانه مقنی و معمار و فخار و بناء**و کاشی پز و کوزه فروش و کوره پز و نقاش و سنگتراش**

۴۹ - استاد حسین پنجه علی بناء

منتخب اصناف پنجگانه عصار و شمع و صابون پز**و صابون فروش و نفت فروش**

۵۰ - جناب حاجی محمد باقر

منتخب اصناف هفتگانه مسگر و تفنگ ساز و کالسه ساز**و غداره ساز و ریخته گر و سفیدگر و خورده فروش**

۵۱ - جناب آقا سید محمدتقی هراتی

منتخب اصناف هفتگانه آهنگر و چلانگر و نعل بند و میخ بر**و نعل بر و نعل ساز و طارمی ساز**

۵۲ - جناب آقا سید حسین بروجردی ملقب به مدیر الاسلام

منتخب اصناف پنجگانه سلمانی و حمامی و یخ چالی و میراب

۵۳ - جناب آقا سید ولی الله خان دکتر

منتخب اصناف سه گانه خرازی فروش**و ساعت ساز و جوراب باف**

۵۴ - جناب حاجی سید محمد آقا تاجر ساعت فروش

منتخب اصناف هفتگانه پلوی و چلوی و آشپز**و کبابی و کله پز و یخنی پز و جگر پز**

۵۵ - جناب حاجی علی اکبر بلویز

منتخب اصناف دو گانه بلور فروش و شیشه بر

۵۶ - جناب حاج شیخ اسماعیل تاجر بلور فروش

منتخب ملت زردشته

۵۷ - ارباب جمشید تاجر فارسی

منتخب طایفه ارامنه

و کالت خود را واگذار و تفویض با آقای طباطبائی نمودند و حق خود را در انتخاب اول

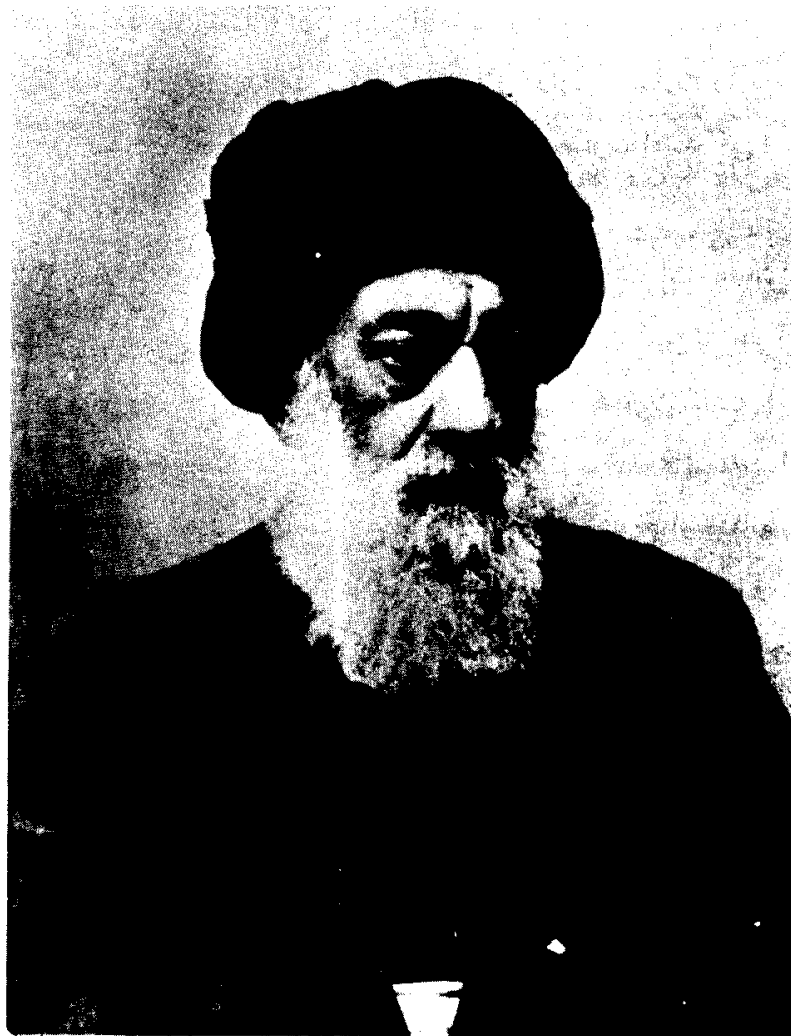
ساقط نمودند .

منتخب طایفه هنود

حق خود را در این انتخاب واگذار با آقای بهبهانی نمودند .



فلاحین و برزگران منتخب خود را هنوز معین نکرده‌اند باینکه در تهران مردمان کافی و عالم و جوانان با تربیت و باهوش و تحصیل کرده موجود و متعدد و بی‌شمارند سبب اینکه آنها و کیل و منتخب نشدند و اینگونه مردمان جاهل و بی‌تربیت داخل در این امر خطیر شدند چند چیز بود اول اینکه هنوز اهل تهران معنی مجلس و وکالت و منتخب و امین را ندانسته و نفهمیده‌اند بکمانشان اینکه و کیل ملت باید مثل و کیل‌های دارالشرع و درخانه‌های ملاها و قضاة باشد از بسکه از و کیل مراعات می‌ترسند و از بس که از آنها صدمه و اذیت و ضرر دیده‌اند لذا باینگونه اشخاص راضی شده‌اند دویم اینکه دست



آقای آقا سید محمد طباطبائی

تقلب و رشوه در کار آمد باین جهت جناب آقا میرزا محمد تقی گرکانی که و کیل علماء بود استعفا داد و درجایش آقا میرزا محسن برادر صدرالعلماء و داماد آقای بهبهانی وارد شد بدون انتخاب و بدون شرایط همین قدر که آقا میرزا محمد تقی استعفا داد و جناب آقا سید عبدالله داماد خویش را بجای او منصوب کرد هر قدر عقلا داد و فریاد کردند بجائی نرسید و همچنین نصره السلطان و دبیر السلطان که هر دو جوانان با کفایت و دانا بودند از وکالت باصرار مردم استعفا دادند بیچاره دبیر السلطان هم از نوکری

افتاد وهم ازو کالت . سوم اینکه اهالی تهران خود را تسلی میدادند با اینکه اگر وکلای طهران صحیح و درست و کافی و عالم نمیشدند و کلای بلاد البته خوب و صحیح و عالم خواهند بود در مجلسی که دویست نفر اجزای این مجلس باشد پنجاه نفر جاهل چه میتوانند بکنند ولی افسوس که وکلای سایر بلاد هم همین درد و همین خیال را داشتند در آنجاها هم بعینه مانند تهران شد چهارم آنکه بر حسب فرمایش جناب آقا سید عبدالله چنانکه در موقوع و مقام خواهد آمد اکتفاء کردند که فرمود من بزحمت عمارتی را روی دویست یا کمتر ستون چوبی قرار دادم هر وقت يك ستون آدمی دیدم یکی از ستونهای چوبی را بر میدارم و آن ستون آدمی را بجایش میگذارم و ها کذا تا تمام ستونها از آدم و انسان گردد لکن این آقا غافل است که يك دفعه آتش در می افتد بعمارت و ستونهای چوبی در آن واحد بيك طرفه المین آتش خواهد گرفت این عمارت ستون آدمی لازم دارد که عمارت را بر سر گذارد و آب و اسباب اطفاء نار در دست بگیرد که هر وقت خواست آتش بعمارت افتد فوراً آتش را خاموش و منطقی سازد .

باری وکیل جاهل و کور که بصیرت بحال مملکت و سلطنت نداشته باشد عدمش به از وجود است روز سه شنبه سیزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ هجری - در این روز کدورتی علی الواقع بین آقای بهبهانی و آقا شیخ فضل الله واقع افتاد که مختصر از مفصل این است که ذیلا نکاشته آمد و این کدورت منجر بواقعات و جزئی و کلی خواهد شد یکی از موقوفات بزرگ موقوفه قائم مقامی است که از حاصل این موقوفه در سال دو هزار تومان باید بمقتبات عالیات برود و چند هزار تومان هم باید بمصارف دیگر برسد این موقوفه با جمعه که مهر مبارك حضرت سید سجاد در آن است و آن جمعه مرصع بجواهرات است در دست اولاد قائم مقام است که خود قائم مقام واقف این موقوفه بوده و چند سال این موقوفه در دست میرزا محمود خان که نوه قائم مقام است بوده و چون میرزا محمود خان شخص بی حالی بود ورثه قائم مقام مدعی او شده موقوفه را از او انتزاع نمودند میرزا محمود خان هم بهمان جمعه مهر قناعت و اکتفاء نمود موقوفه را و اگذار بمیرزا علی اکبر خان نمود میرزا علی اکبر خان چون دخترش را بزنی بامیر بهادر داده بود بقوه و استظهار امیر بهادر تمام موقوفه را حیف و میل می نمود این ایام ادیب الممالک مدیر روزنامه ادب که از ورثه قائم مقام و از اشخاص با کفایت و درایت است خدمت آقای طباطبائی عارض گردیده وقف نامه را اظهار داشت جناب آقای طباطبائی این امر را و اگذار به بنده نگارنده فرمود بنده نگارنده بر حسب فرمایش آقای طباطبائی و دوستی با ادیب الممالک میرزا علی اکبر خان را احضار کرده تقریرات و دعاوی ادیب الممالک را ذکر نمودم و از آن جمله گفتم ادیب الممالک مدعی است که شما در امر موقوفه خیانت کردید و منافع و نماء موقوفه را بمصارف وقف نرسانید و قدری از زمین فلان مزرعه را که نزدیک راه آستارا می باشد در هیجده هزار تومان بکمیانی راه فروخته اید فروختن عین موقوفه را دلیلی است واضح بر خیانت شما میرزا علی اکبر خان گفت هفته دیگر خودم خدمت آقای طباطبائی رسیده جواب شمارا و جواب ادیب را حضور مبارك حضرت حجة الاسلام

عرض میکنم پس از این قرارداد میرزا علی اکبر خان متوسل بحاجی شیخ فضل الله نوری میشود از جناب آقا دعوتی میکند جناب آقا یک روز را برای نهار میرود منزل میرزا علی اکبر خان پس از صرف نهار مزار تومان اسکناس تقدیم حاجی شیخ فضل الله می نماید و حتی این مشکل را از جناب آقا میخواهد جناب آقا دوسه روز قبل از این بنده نگارنده را احضار نموده بنده نگارنده از ملاقات استنکاف و عذر آورده باینکه از راه استدعا و خواهش ملاقات بنده را درخواست نمود چون از طریق انسانیت

و استدعا اصرار در ملاقات نمود روز گذشته را قبل از ظهر آنجا رفتم جناب آقا در کتابخانه مخصوص خود بود پسرش حاجی آقا هادی که سنش از بیست متجاوز نبود و جناب حاجی شیخ سیف الدین هم آنجا بودند پس از قلیان و قهوه با حاجی شیخ سیف الدین صحبت می نمود در مسئله قتلی که در عراق واقع شده بود گویا برادر حاجی شیخ سیف الدین را بقتل رسانیده بودند و طرف حاج شیخ سیف الدین. گویا حاج سهم الملك عراقی بود بنده نگارنده شنیده بودم بعضی از ملاها رشوه میگیرند و رشوه میخورند لکن ندیده بودم که ملا خودش علناً و آشکارا مطالبه رشوه و تعارف را بنماید بلکه بتوسط یکی از اجزاء و محارم و یا بکنایه و اشاره مطالبه می نمود مثلاً قرض دارم مقروضم در خیال روضه و سفر میباشم و یا فلان مزرعه و ده و خانه را باید بخرم و یا بنده زاده را باید داماد کنم



حاج شیخ فضل الله نوری

و یا عروسی دارم و یا بانگک از من طلب دارد نمیدانم چه کنم آنوقت طرف مقابل می گفت آقا غصه نخورید خداوند کریم است من اینقدر و فلان مبلغ را تقدیم میکنم باقی را دعا کنید خداوند برساند باینطور و یا تقریباً چیزی میگرفت لکن جناب حاجی شیخ فضل الله را دیدم که بالصراحه از حاجی شیخ سیف الدین مطالبه پول کرد در مقابل حکمی که میخواست باری بعد از قطع و فصل امر مقاطعة شیخ سیف الدین رفت بنده ماندم و حاجی شیخ فضل الله که شروع در مطلب و سخن نمود در آغاز قدری از تند روی آقای آقا سید عبد الله شکایت نمود قدری هم از آقای طباطبائی تعریف و توصیف نمود سپس گفت چون تو را (یعنی من) آدم با کفایت و عاقل میدانم لذا از تو خواهش میکنم آقای طباطبائی را منصرف کنی از

این موقوفه قائم مقامی بنده گفتم شما آقای طباطبائی را میشناسید که در این گونه موارد دخالت نمیکند ولی جوابی بمدعی باید داد چه ادیب الممالک متوسل باآقا شده است و اصراری هم دارد حاجی شیخ گفت آنچه که باید بعثبات فرستاد هر ساله بااطلاع من میفرستند نزد جناب آخوند ملاکاظم رسیدم در دست میرزا علی اکبرخان هست آنچه باید در همین تهران بمصرف رسانند بااطلاع من بمصرف رسانیده و قبض باو دادم اما در مسئله فروختن زمین هنوز فروخته است چه من گفتم از کمیانی زمین را در هیجده هزار تومان میخرند بملاحظه صرفه و غبطه وقف بفروشدند و درجائی بهتر ملکی بخرند و ضمیمه وقف نمایند لکن کمیانی بیش از نه هزار تومان پول نمی دهد باین جهت هنوز فروخته نشده است باری چون بنده را رسول قرار داد لذا دیگر من اصرار نکردم و مراتب را خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم حضرت آقا ابتداء قدری متغیر شدند ولی جناب آقا میرزا ابوالقاسم پسر آقا گفت در اول امر مشروطیت رنجانیدن آقا شیخ فضل الله صلاح نیست شما منصرف شوید و دخالت در امر موقوفه نکنید بهر طور بود آقای طباطبائی را منصرف نمودیم لکن جناب آقا سید عبدالله از واقعه مطلع شده و از مسئله مسبوق گردید و در مقام تصرف موقوفه برآمد باین جهت حاجی شیخ فضل الله مکدر شد . دیگر از اموری که سبب رنجش حاجی شیخ فضل الله گردید واقعه آقا میرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله بود که ما این واقعه را در عنوان فردا می نگاریم .

روز چهارشنبه چهاردهم شعبان المعظم ۱۳۲۴ هجری - امروز مردم در خیال تهیه جشن فردا که عید مولود امام زمان عجل الله فرجه میباشد، میباشند از ظهر امروز در خانه آقای طباطبائی و خانه سادات اخوی و خانه سیدقندی چراغان و جشنی است اهل بازار هم چراغانی را مهیا و مستعد میباشند دولت هم آتشبازی و سورا مهیا و مشغولند یکی از وکلای علماء جناب آقا میرزا محمد تقی گرکانی است و این مرد چون تکلیف را شاق دانست و دید از عهده بر نمی آید لذا از این شغل خطیر استعفاء داد و عقب نشست جناب آقای طباطبائی فوراً داماد خود آقا میرزا محسن را بجای او منصوب کرد مردم در مقام ایراد برآمده جنابش اعتنائی نکرد و در جواب فرمود من بزحمات بسیار و ریختن خون صلحا و سادات عمارتی را برپا نمودم لیکن ستونهای این عمارت که باید بر سرانسان گذارم از چوب قرار دادم هر وقت انسانی دیدم که طاقت حمل این عمارت را داشته باشد یکی از ستونها را برداشته آن آدم را بجای آنستون قرار میدهم و کذا سایر ستونها را تا اینکه تمام این ستونها و عماید انسان باعلم گردد این مسئله اگرچه عوام را ساکت نمود لیکن خواص را ساکت و متقاعد نمود در انجمن مخفی نانوی قرار بر این شد که وکالت آقا میرزا محسن را بهم زنند جناب آقا میرزا مهدی پسر حاجی شیخ فضل الله که واقعا للهوفی الله حرکت میکرد و خیلی زحمت میکشید همه وقت باعده از طلاب اطراف آقای طباطبائی را داشت و آنچه در قوه داشت از بدل مال و جان دریغ نمی فرمود و دامن و ساختش به لوث رشوه و تعارف ملوث نگردیدم متقبل شد که در مجلس طرف شود ولی بشرط اینکه دیگران از او عقبه کنند يك نفر از آنها یکبارگی وطن فروش بود این خبر را با آقای بهبهائی رسانید ایشان هم مستعد و مهیا از برای مدافعه گردیدند باری آقا میرزا مهدی در وسط مجلس جلوس نمود تا شروع بمطلب و مقصود نمود یکدفعه جناب

آقا سید عبدالله بنای پرخاش را گذارد باینکه در مجلس حاجی شیخ فضل الله نشسته بود بحدی تغیر و تشدد نمود که تا آنوقت احدی جناب آقای بهبهانی را این طور متغیر ندیده و در ضمن تغیر هم میگفت آقای من شما عالم و عالم زاده اید نبایست این طور در وسط مجلس بنشینید آقا را بلند کنید ها بچه ها بیاید آقا را از این جا بلند کنید و در جای خود بنشانید آقا میرزا مهدی که خود را تنها و غریب و بی یار و یاور دید ملتفت شد که نزدیک است رشته اتحاد و اتفاق گسیخته شود فوراً از جایش برخاست و آمد در حوزة و پشت بدیوار نشست آقایانیکه با آقا میرزا مهدی معاهد بودند احدی سخنی نگفت از آن طرف هوا خواهان آقای بهبهانی و بادنجان دور قاب چینها و حاشیه نشینها بنای معایب و فساد را گذارده بلی آقا بابی ها میخواستند این بنا را خراب کنند باینها این اسباب را فراهم می آوردند که مسلمین را ذلیل و نابود کنند (در ایران رسم شده است هر گاه بخواهند کسی را مغلوب و از میدان بیرون کنند نسبت او را به بایه میدهند مثلاً امروز الی وقتی که مجلس قوتی داشته باشد اگر بخواهد حرفی بزند که مخالف میل طرف باشد فوراً میگویند باینها دشمن مجلس میباشند و نمیخواهند در ایران مجلس باشد و اگر يك وقتی خدای نا کرده سلطان و یا علماء با مجلس بدشوند و آثار مغلوبیت در مجلس خواهان باشند آنوقت میگویند این مجلس را بایها بریا کردند چنانچه در امر مدارس و مکاتب دیدیم در اول تأسیس مدارس مردم میگفتند این مدارس را بایها تأسیس و تشکیل میدهند بعد از آنکه جناب حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی مدرسه اسلام را تأسیس نمود و عمومیت پیدا کرد آنوقت هر کس از مدرسه بد میگفت و او را بابی میدانستند این است حال ما اهالی ایران که باین طور مدعی را از میدان بیرون میکنیم) باری گفتند گفتند تا آقا میرزا مهدی ساکت شد و گفت از هر چه بدترش آقا میرزا محسن که من برای او این خفت را بکشم بهر جهت حاجی شیخ فضل الله اگر چه میل باین پسر ندارد و میل بود قدری دماغش سوخته شود لیکن نه این اندازه که در حضور خودش اینطور بی احترامی به پسرش کنند بهر جهت شب انجمن مخفی بریا شد آقا میرزا مهدی گله کرد که شما بعضی حاضر بودید و ساکت نشستید حالا گذشته گذشت لکن بدانید من حتماً آقا سید عبدالله را باین ششلول جواب میدهم و دست در بغل نموده ششلول را بیرون آورد بنده نگارنده چون میدانستم آقا شوخی میکند هنوز در ایران خصوص در این سلسله جلیله از جان گذشته کسی نیست وانگهی در مقابل سید عالم مثل آقای بهبهانی کسی نیست که بتواند این خیال را بکند وانگهی عقاید مذهبی جناب آقا میرزا مهدی مانع است از اقدام بقتل نفس لکن مخصوص اداء تکلیف و اینکه باعث خجالت آقا میرزا مهدی خواهد گردید گفتم آقای من در اول انعقاد مجلس و مقام اتحاد و اتفاق کاری نکنید که باعث خرابی امر و تفرقه متحدین و سبب شق عصای مسلمین گردد خواهش دارم این خفت را محض رضای خالق متحمل شوید و اظهار نفرت بلکه بر روی خود نیاورید جناب آقا میرزا مهدی اگر چه گذشت و مدتی هم در خانه نشست ولی آقایان و طلاب رفتند عذر خواهی کردند و معذرت خواستند و رفع کدورت و نقارایشان شد لکن این سوء اتفاق دو نتیجه داد اول رنجش حاجی شیخ فضل الله و بهانه دست او آمدن ثانی تفرقه انجمن مخفی که دیدیم انجمن فقط راه دخیلی شده است که دوهزار تومان از حاجی معین بوشهری بگیرند

و بعضی نوش جان کنند دیگر در مقام کار و خدمت نباشند لاقلاً از یکدیگر همراهی کنند ز آنجمله بنده نگارنده از این اتفاق و نیامدن جناب آقا میرزا مهدی بانجمن، دیگر وارد بانجمن نشدم دیگر این انجمن منعقد نگردد الا بطور غیر رسمی که گاه گاه در خانه های یکدیگر سه چهار نفری بهم میرسیدیم.

روز پنجشنبه ۱۵ شعبان ۱۳۲۴ - امروز بازارها بسته مردم دسته بدسته فوج فوج در خانه آقای طباطبائی می آیند و تبریک عبد مولود را میگویند شاگردان مدارس بحالت نظام وارد میشوند خطبه و خطابه میخوانند دیشب هم چراغانی باشکوه در شهر بود در سلام دولتی هم امر اعلیحضرت صادر شد که تمام سفرا و رجال دولت و بزرگان و علماء و وکلای ملت را دعوت کنند برای روز هجدهم که در آن روز مجلس شورای ملی رسماً منعقد گردد و مبعوثین ملت حضور اعلیحضرت شاهنشاهی معرفی کردند.

روز جمعه شانزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ - امروز از طرف جناب صدراعظم مشیرالدوله دعوت نامه حسب الامر اعلیحضرت که دیروز امر مبارک صادر گردیده بود طبع شد بعموم حضرات علماء اعلام و شاهزادگان عظام و امراء و وزراء و اعیان کرام و سفراء دول خارجه بدین مضمون فرستاده شد. بعد الا لقب روز یکشنبه هجدهم شعبان سه ساعت بغروب مانده در عمارت گلستان افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد مستدعی است در ساعت مذکور سه ساعت بغروب مانده سلام عام در تالار جنب بریلیان شرف انعقاد یافت و شاهنشاه زادگان و مدعوین بشرف حضور نایل آمدند.

روز شنبه ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ - امروز تهیه مجلس را می بینند که فردا در عمارت باغ گلستان در حضور اعلیحضرت منعقد گردد صدراعظم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و دو پسرش نهایت سعی را دارند در تشکیل مجلس و سبب همراهی و سعی و کوشش و جهد بلیغ صدر اعظم را مردم تربیت شدن پسرهایش را میگویند لیکن ما علاوه بر میل اعلیحضرت بمشروطیت و تربیت شدن پسرهای مشیرالدوله بیک نکته دیگر برخوردیم و در آن مقام ذکر می نمائیم جناب میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم ایران روزیکه یا بدایره نو کبری گذارد در ماه اول مواجب او پانزده قران بود که هر قرانی یکمقتال نقره است و از این رتبه سال بسال روبرقی نهاد تا بمقام وزارت خارجه رسید و البته چنین شخصی که از این رتبه نازل باین مقام رسد اگر پولی تحصیل کند قدر پول را بخوبی میداند و خرج پیهوده نمیکند املاک مشیرالدوله هم چون متفرق بود و مهمانی شایانی نمیکرد و بغلی نمیکرد لذا کسی مطلع بر تمول و مکتت مشیرالدوله نگردد عین الدوله هم که بر مصدر صدارت نشست بملاحظه اینکه مشیرالدوله در کارهای میرزا علی اصغر خان اتابک دخالت داشته و از امورات دولتی با اطلاع است لذا مشیرالدوله را که وزیر امور خارجه بود با خود در مشاورت داخل نمود و در امور پولتیکی از او استعلام و استفسار مینمود و در امور وزارت خارجه هم بهمین جهت احتیاج بمشیرالدوله تصرفی نمیکرد نه چیزی میداد و نه میگرفت مشیرالدوله هم بهمین قدر قناعت داشت و از عین الدوله کوچکی مینمود تا اینکه در چند ماه قبل ارفع الدوله سفیر کبیر ایران را از اسلامبول خواسته ارفع الدوله در یارک عین الدوله منزل کرد چون لابد بود پولی تقدیم شاه و اتابک نماید لذا مدعی وزارت خارجه گردید و گفت صد هزار تومان میدهم که وزیر امور خارجه بشوم

عین الدوله محض دوستی بامشیرالدوله برای مشیرالدوله پیغام داد که ارفع الدوله صد هزار تومان تقدیم میکند برای گرفتن وزارت خارجه شما چه میگوئید مشیرالدوله که شخصی عاقل باتدبیر و زرنگی بود گفت در صورتیکه ارفع الدوله صد هزار تومان بدهد او مقدم است باو و اگذار نمائید مشیرالملک و مؤتمن الملک پسرهای مشیرالدوله بیدر گفتند اگر ارفع الدوله وزیر امور خارجه گردد کار ما خراب خواهد شد و اگر در این مقام یولی مایه گذاریم نصف آنرا از خود ارفع الدوله در می آوریم و نصف دیگر را از محل های دیگر باری



اتابک اعظم

اصرار و ابرام و الجاج پسر هابا عث شد که مشیرالدوله راضی شد که هشتاد هزار تومان بدهد و وزیر امور خارجه خودش باشد عین الدوله دید که هشتاد هزار تومان مشیرالدوله بهتر است از صد هزار تومان ارفع الدوله چه هم مشیرالدوله را دارد و هم بیست هزار تومان دیگر از ارفع الدوله در می آید .

لذا شب مشیرالملک و مؤتمن الملک پسرهای مشیرالدوله را خواست و گفت من برای پول مثل مشیرالدوله شخصی را مکدر نمیکنم و هشتاد هزار تومان را بدهید که تقدیم اعلیحضرت نمایم و ارفع الدوله را هم چون بر من وارد شده است و شاه را با او میل است خوب است بهمان مأموریت سابق برقرار

داریم بالاخره در همان مجلس مشیرالملک حواله هشتاد هزار تومان به طومانیانس تاجر نمود حواله را نوشت و داد به عین الدوله و از آنجا بیرون آمد مراتب را به پدر بزرگوار خودشان گفته مشیرالدوله گفت عین الدوله گمان این قدر پول برای ما نداشت حالا که دید باین آسانی و سهلی هشتاد هزار تومان گرفت فردا بهانه دیگر خواهد گرفت بر فرض از من احترام و ملاحظه کند بعد از مردن من دیگر شما صاحب یکشاهی نخواهید بود این مالیه را که با صد هزار خون جگر در این مدت متمادی برای شما ذخیره گذاردم با اندک زمانی از شما خواهند گرفت و چنانچه در مورد دیگران دیدیم و دانستید باین جهت همان روزیکه عین الدوله معزول و مشیرالدوله به صدارت منصوب گردید این دو پسر در مشروطه شدن ایران نهایت سعی را مبذول نمودند بلکه فوق العاده سعی و جهد کردند صدراعظم در مقاصد آنها فوق العاده همراهی کرد

چه میدانند اگر دولت ایران دولت عادلانه و سلطنت ایران سلطنت مشروطه و اساسی گردد دیگر مالیه صدراعظم را نمی برد و آنچه جمع کرده است برای اولادش باقی می ماند این بود که نهایت آمال این صدراعظم مشروطه شدن سلطنت ایران بود و برای حفظ مالیه و اندوخته خویش قلعه محکم و حصار سدیدی بنا کرد و آن مشروطه شدن سلطنت میباشد و الحق صدراعظم نهایت سعی و جهد را در این امر نمود .

روزیکشنبه هیجدهم شعبان المعظم ۱۳۲۴ - هجری سال یونت ایل وقت عصر سلام عام منعقد گردید حجج اسلام و علماء اعلام دارالخلافة عموماً در تالار جلوس نمودند مبعوثین ملت همه حاضر بودند اعلیحضرت همایونی در تالار گلستان بتخت سلطنت عادلانه جلوس فرمود . نخست کلمه که به پیشوایان اعلم و رؤسای معظم ملت فرمود این بود که الحمد لله به آرزوی ده ساله خودم رسیدم سپس و کلامی منتخب را باستان ملایک نشان طلبیدند و با تفقد شاهانه و با تطفل پدرا نه جمله را بتأییدات خسروانی مستظهر داشتند و بدرستی و راستی و رعایت جانب رعیت خاصه ضعیف و مردم بی دست و پا ترغیب و تشویق کردند جناب نظام الملك حسب المقرر و المرسوم شرف مخاطبت داشتند نخست خطیب الممالک علی الرسم خطبه غرائی عرض و قرائت نمود تمام علماء اعلام و سایر حضار از وجوه اعیان و اشراف وجود مسعود همایونی را از صمیم قلب بمرض رسانیدند تمام سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابه خارجه مقیمین دربار دولت نیز حسب الدعوه در تالار موزه مبارکه حاضر شده بودند احتساب الملك از طرف قرین الشرف بآنها تبلیغ تفقد و احوالپرسی نمود و مقتدر الملك نایب رئیس اداره تشریفات وزارت خارجه مشغول پذیرائی آنها بود از اول شروع در سلام و جلوس اعلیحضرت علی الرسم شلیک توپ متوالی بود خطابه را که برای ادای مقاصد مقدسه و اظهار مکنونات ضمیر الهام پذیر اقدس و شمول کمال معدلت و سربلندی و افتخار مملکت و قوت و قدرت دولت و ترقی و ثروت ملت و شیوع تمدن و اشاعه تربیت و اتحاد فریقین و موافقت فئیتن ترتیب داده بودند جناب نظام الملك قرائت نموده عموم باریافتگان باصفای آن روح و روانی تازه یافته و از دل و جان حالاً قالاً بمرض تشکر و دعا و ثنا و مدح و منقبت ذات فرخنده صفات معلی پرداختند چون تمام شرایط سلام عام بعمل آمد سربلندان اجازه انصراف حاصل نموده بمنازل خود بازگشتند و شهر خود یکباره هیکل شمع یافت و صورت مسرت گرفت که ممالک محروسه ایران صبانها الله عن الحدت ان دارای تاریخ تازه شد و از این خطابه مقدسه ملوکانه که جناب نظام الملك قرائت نمود مراتب شاهنشاه ما مظفر الدین شاه بخوبی مشهود و مکشوف خواهد گردید در واقع روز هیجدهم شعبان که در هده السنه مقارن چهاردهم میزان است بزرگترین عید نیکی بختی ایران است و البته ملتفت مزیت و شرافت این روز فیروز شده اند که قول دولت امروز بفعلیت رسید و از روز صدورد دستخط مشروطیت و حریت تا با امروز در تهیه مقدمات انتخابات بودند لکن امروز تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی رسمیت را حاصل نمود و با حضور سفراء کبار دول ، مبعوثین و و کلاء ملت معرفی شدند .

باری صورت خطابه ملوکانه از اینقرار است :

خطابه اعلیٰ حضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

بسم الله الرحمن الرحيم - منت خدای را که آنچه سالها در نظر داشتیم امروز بمون الله تعالی از قوه بفعل آمد و بانجام آن مقصود مهم بنیای الهیه موفق شدیم زهی روز مبارک و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است مجلسی که رشته های امور دولتی و مملکتی را بهم مربوط و متصل مبدارد و علایق ما بین دولت و ملت را متین و محکم میسازد مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است مجلسی که نگهبان عدل و داد شخص همایون ماست در حفظ و دایمی که ذات واجب الوجود بکف کفایت ما سپرده امروز روزی است که پروداد و اتحاد ما بین دولت و ملت افزوده میشود و اساس دولت و ملت بر شالوده محکم گذارده میشود امروز روزی است که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزرای دولت خواه دولت و امناء و اعیان و تجار و عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوایر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبه اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند جز مصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت و البته میدانید که اینست اساس مقدسی که به ملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و باغراض نفسانی فاسد نگردد حالا بر انتخاب شدگان است که تکالیف خود را چنانکه منظور نظر دولت و ملت است انجام بدهند بدیهی است که هیچکدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید مگر بواسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاق و معلومات بر اغلب از مردم داشته اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست و رجاء و اتق داریم که با کمال دانش و بینش و بیغرضی در این جاده مقدس قدم خواهید زد و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ولی با وجود این چون قاطبه اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیک و بد آنها را نیک و بد خودمان میدانیم و درخشنودی و مسرت و غم و الم آنها سهیم و شریکیم باز لازم است خاطر شماها را باین نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه اعمال هر کدام از شما فقط عاید بخودتان بود و بس ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت و پاکه عقیدت بدولت و ملت خود خدمت نمائید و از اموری که باعث فساد است احتراز نمائید پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مشغول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید این پند و نصیحت ما را هیچوقت فراموش

نکنید و آنی از مسئولیت بزرگی که برعهده گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق و حقانیت . دست‌خدا همراه شما بروید مسئولیتی را که برعهده گرفته‌اید با صداقت و درستی انجام بدهید و بفضل قادر متعال و توجه ما مستظهر و امیدوار باشید .

هیجدهم شعبان المعظم ۱۳۲۴

پس از اختتام خطابه موزیک نظام بترنم عیش و سرور و تبریک مترنم آمد تا کنون ذرایران چنین سلامی دیده نشده بود که باحضور هفده نفر مجتهد مسلم لازم‌الاتباع زهاد عباد صدای موزیک بلندشود چون تعظیم شعائر الله ارباعث بود . لذا آقایان در مقام منع بر نیامده بلکه موزیک شرعی را مستمع آمدند باری پس از اختتام سلام و تشریفات شایان که امروز را نخستین روز استقلال دولت و بقاء و دوام ملت نامیدنش سزاست حضرات منتخبین مجلس شورای ملی برگشته مختصراً مشغول مذاکرات تألیف نظامنامه داخلی مجلس شدند و به سبب تنگی وقت مقرر نمودند که در عصر روز دوشنبه نوزدهم ماه شعبان منتخبین ملت در مجلس شورای ملی حاضر شده و بیاد سلامت ذات خجسته صفات اعلی حضرت شاهنشاهی صرف شربت و شیرینی نموده و هم یک نفر را از خودشان رئیس مجلس شوری با بقیه اعضای هیئت مجلس انتخاب نموده و هم نظامنامه داخلی شوری را مرتب نمایند .

روز دوشنبه نوزدهم شعبان المعظم ۱۳۲۴ هجری - یونتئیل - امروز منتخبین ملت در مدرسه نظامیه مجلس کردند پس از صرف شربت و شیرینی و چای و قلیان با اکثریت آراء جناب صنیع الدوله پسر مرحوم مخبر الدوله بسمت ریاست مجلس برقرار گردید این شخص از اشخاص با تربیت و تحصیل کرده با ملاحظه و با علم سنین عمرش بین چهل و پنجاه مدتی هم در خارجه تحصیل کرده است جناب و ثوق الدوله پسر معتمد السلطنه شیرازی که از جوانان با علم و دانش است نایب اولی رئیس گردید جناب حاجی محمد حسین آقا امین الضرب بدومین نیابت ریاست مجلس برقرار آمد جناب آقا سید محمد تقی هراتی و جناب آقامیرزا علی اکبر خان دبیر السلطان و جناب میرزا اسماعیل خان عون الدوله را نیز با اکثریت آراء اعضای دفتر کابینه مجلس شورای ملی انتخاب نمودند پس از اتمام کار به صحن عمارت آمده شاهزاده عبدالله میرزا عکاس مخصوص همایونی سه دستگاه عکس فتوگرافی (کروپ) از منتخبین با گروه دیگر از محترمین که مدعو حاضر بودند برداشت .

از طرف ریاست مجلس شوری مقرر شد که مجلس تا روز یکشنبه ۲۴ ماه شعبان تعطیل باشد ولی جماعتی مرکب از منتخبین حاضر شوند که نظامنامه داخلی مجلس را مرتب نموده و در روز یکشنبه مزبور به منتخبین مجلس شورای ملی تسلیم نمایند تا بعد از تنقیح و تحریر با اکثریت آراء مصحح گشته مجری گردد مقصود جناب صنیع الدوله از این تعطیل دو چیز است والا جمعی در مجلس نشسته نظامنامه را بنویسند منافات با دایر بودن مجلس ندارد چه ضرر داشت که روزی دو ساعت مجلس دایر باشد و در اطاق دیگری جمعی مشغول نوشتن نظامنامه باشند امر اول آنکه اهل مجلس از اول امر عادت نکنند که بدون نظامنامه مجلس کنند . امر دوم دولتیان و اهل علم نکنند و رأی اعلی حضرت را منصرف نمایند و

بدانند مجلس ضرری بآنها ندارد يك امر ديگر هم تصور ميشود و آن اين است که مسامحه بکند تا کتابچه‌های قوانین که از خارجه خواسته است برسد در هر صورت اگر صنيح الدوله مانعی در جلو خود نهد بقاء بقاعده حرکت خواهد کرد چه هم خودش عالم است و هم برادرهایش که با او متفق و متحدند .

روز سه شنبه بيستم ماه شعبان ۱۳۲۴ - در چند روز قبل آقای طباطبائی بجناب صدراعظم گفت که اخباری که از تبريز ميرسد کاشف از اين است که وليعهد مایل بمجلس نيست و اخلاص ميکند جناب صدراعظم بحضرت حجة الاسلام اطمینان داد و قول داد که مخالفتی از وليعهد ظاهر نگردد و تلگراف رمز بوليعهد مخابره کرد از اين جهت تلگرافی از ولايت عهد برای صدراعظم و تلگرافی بجناب عضد الملك مخابره گرديد و چون امروز بدست ما آمد لذا در عنوان امروز درج گرديد و هذا صورته .

از تبريز بطهران (تلگراف وليعهد)

جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم ارفع صدراعظم زیده مجده
 الآن که دو ساعت از شب گذشته تلگراف جناب عالی رسيد و کشف شد از
 اين اظهار جناب حجة الاسلام آقا سيد محمد آقای مجتهد سلمه الله تعالی تعجب
 کردم در صورتیکه شاهدهی مثل جناب عالی دارم که صدور دستخط تلگرافی
 را بر حسب خواهش جماعت من خودم استدعا کردم و صادر شد چه طور بچه
 قسم من اورا مکتوم نگاه داشته ام در وصول دستخط تلگرافی همان دستخط
 را بتوسط قونسل انگليس بمردم داده و آنها را فوراً از قونسلخانه بيرون
 آورده باشادی تمام بازار را باز کردند و الآن چهار شب است مشغول
 چراغان اند و روزهم مشغول تعيين و کلاه هستند تفصيل اين است که زحمت
 دادم خواهش دارم که عين اين تلگراف را برای جناب حجة الاسلام آقا
 سيد محمد آقای مجتهد طباطبائی سلمه الله فرستاده و ایشان را مطلع و مستحضر
 سازيد . منتظر جوابم .

شب ۱۴ شعبان - پنج ساعت از شب گذشته

(وليعهد)

تلگراف از تهران بتبريز

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف اقدس اعظم والا وليعهد دامت
 شوکتہ العالی - اظهار مرحمت و تفقد و احوال پرسی که بتوسط حضرت اشرف
 آقای عضد الملك فرموده بوديد باعث مزید تشکر و دعا گوئی گرديد امیدوارم
 بتوجهات و اهتمامات و عنايات مخصوصه حضرت اقدس زحمت دعا گوینان در
 خدمات دولت و ملت موجب مزید شوکت سلطنت و قوت دولت و ترقی ملت

و آبادی مملکت و رفاه و اصلاح حال رعیت گردیده و ادبیه صمیمانه دعا گوینان
و عامه ملت اسباب مزید سعادت و سلامت وجود مقدس پادشاه اسلام و حضرت
اقدس والا باشد . (امضاء - محمد بن صادق طباطبائی)

این تلگراف از طرف حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی بعنوان حضرت والا و لیعهد مخابره
گردید لکن تلگراف و لیعهد که بجناب عضدالملک مخابره کرده بود بدست ما نرسید از این جهت
درج نکردید .

روز چهارشنبه ۲۱ شعبان ۱۳۲۴ - در این روز در مدرسه نظامی گفتگو است که چرا صنیع الدوله
یکهفته مجلس را تعطیل نموده است جناب دبیر خاقان که متخلص به نیر میباشد و از گویندگان با فروغ
عصر است قصیده در مدح و ثنای اعلیحضرت گفته است چون در این تاریخ از هر گونه مطلبی برشته نشود
کتابت در میآورم مناسب این است که این قصیده را هم درج کنم .

« شعر »

مشید گشت قصر عدل و کاخ ظلم شد ویران
کز آن آباد ویران گشت وزین ویران شد آبادان
بحکم عقل بساید کرد دیو نفس را زندان
بماند سالها ملکش مصون از آفت حدشان
مسلم دان نیماند بدو این ملک جاویدان
چنان کز همت آنان فزاید رونق ایمان
فزون گردد نفوس و علم و کسب و ثروت آنان
بسر افرازد لوای برتری از سایر اقران
که در بندل است چون قآن و در عدل است نوشروان
ز ایذاء زبر دستان و ناهنجاری شیطان
که کرد آزاد ملت را ز قید و ذلت و خذلان
که بر بوده است گوی نیکی از شاهان در این میدان
قرین بنا عدل و داد و حال نیک و خاطر شادان
نه بیند کس پریشانی مگر در طره جانان
یکی شکر خدا دیگر دعای دولت سلطان
ز نادانی گراید زی نفاق و بشکند پیمان
چنان کز اتفاق است اینکه مشکلها شود آسان
نخستین عقل و دویم حلم و سوم رأفت و احسان
مکرم دارش و میدان ورا از زمره انسان
نشاید خواندش انسان بلکه باشد کمتر از حیوان

ز حسن اتفاق خلق و لطف خسرو ایران
بلی از ظلم و از عدل است این آثار در عالم
بنسبت عدل و عقل و ظلم چون نفس ستم پرور
شه از دردین بود کاهل چو دارد عدل و داد و فر
و گردین دارد و آئین او ظلم است در گیتی
بزیر سایه عدل شهان گردد جهان ایمن
رعیت چون رعایت دید از راعی دانشور
ببفرزاید از این بابت بسی بر شوکت دولت
کنون شاهنشاه ایران مظفر شاه دین پرور
بساط معدلت گسترد و راحت کرد ملت را
مگر آموخت شاه از سرو قدان رسم آزادی
بماند پایدار این عدل در ظل چندین شاهی
خدایا این خداوند زمین را عمر وافق ده
نخیزد فتنه دیگر جز ز چشم مست مه رویان
بجای این عطوفت خلق را واجب دو چیز آمد
بسی آید شکفتم گر نداند ملت این نعمت
نمیداند نفاق است اینکه آسانها کند مشکل
سه چیز آمد دلیل اشرفیت نوع انسان را
هر آن ذی نفس کامل پیروی کرد این سه خصلت را
هر آنکس کوندارد هیچیک زین خصلت نیکو

چرا اسلام و تشکیل مجلس در هیجدهم شعبان برپا شد

میل مبارک اعلیحضرت این بود که در روز عید مولود امام زمان یعنی در پانزدهم شعبان مجلس منعقد گردد لیکن صدر اعظم و ارباب حل و عقد مملکت بعرض رسانیدند که شأن و شرافت روز افتتاح مجلس کمتر از اعیاد نیست البتہ در هر سال روز افتتاح مجلس را جشن خواهند گرفت هر گاه افتتاح



حاجی میرزا یحیی دولت آبادی

در پانزدهم شعبان یا شد این دو جشن بزرگ مشترک بوده جشن افتتاح داخل در جشن عید مولود و شاید مضمحل گردد از این جهت شاه قبول فرمود و در هیجدهم ماه شعبان افتتاح رسمی مجلس و مجلس شورای

ملی تشکیل یافت الیوم کملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً
 رازیکه نهان بود پس پرده حریفان کردند عیان بادف ونی در سربازار
 مسبو نوزوپرم وچند نفر دیگر از مسیحیان کلاه بخاراگی ایرانی بسر گذارده وجبه ترمه پوشیده در صف
 وزراء ایستاده بودند .

روز پنجشنبه ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ هجری - سابقاً نوشتیم که آقامیرزا محمد تقی گرکانی ازوکالت
 علماء استعفا داد آقای آقا سید عبدالله داماد خویش را بجایش منصوب کرد و نیز نصره السلطان و
 دبیر السلطان که هر دو از جوانان عالم و کافی بودند باسباب چینی و دسایس مغرضین ازوکالت استعفاء دادند
 جناب حاجی میرزا یحیی دولت آبادی که از سادات دولت آباد اصفهان و پسر حاجی میرزا هادی
 دولت آبادی است و چندی است که باتهام بایبگری در تهران متوقف شدند و مردم میگویند ولیعهد
 ونایب مناب میرزایحیی ازل میباشد و حاجی میرزا هادی سنش تقریباً نودسال میباشد و درمنبرید طولانی
 دارد صاحب پنج پسر میباشد پسر بزرگش آقامیرزا احمد است که در اصفهان برمسند شرع نشسته است
 پسر دومی او حاجی میرزا یحیی است که در علم و ادب و خط و منبر و هنرهای دیگر بکمال و آراسته
 است پسر سومی او حاجی میرزا محمدعلی است این مردم با کمال و صاحب اخلاق حسنه است پسر
 چهارمی او آقا میرزا مهدی است که بسیار جوان با ادبی است پسر پنجمی او میرزا علی محمد است
 در بین پسرهای حاجی میرزا هادی مردم در پاره حاجی میرزا یحیی حرف میزنند و میگویند حاجی میرزا
 هادی که بعد از ازل باید نایب باشد نیابت خویش را بجای میرزایحیی واگذار کرده است و ابیعهه ازل
 حاجی میرزا یحیی را قرار داده است ولی بدبختانه هنوز ازل زنده است نه حاجی میرزا هادی بهره برد
 و نه حاجی میرزا یحیی خواهد برد بنده نگارنده ده سال با این خانواده قدم زد و براسرار آنها پی بردم
 چیزی نفهمیدم بلکه تقصیر حاجی میرزا یحیی و سبب این اتهام کمالات صوری و معنوی حاجی میرزا
 یحیی است که محسود خلایق شده است والا باید گفت حاجی میرزا یحیی از اصل دین دارد وزیر مذهب
 نخواهد رفت و الأشان او اجل و اشرف و اعظم از این است که نسبت داده شود باین طایفه ضالّه بی علم و دانش
 باری حاجی میرزا یحیی بخبال افتاد که امتیاز روزنامه باسم روزنامه مجلس از دولت بگیرد و برای
 مشیرالدوله صدر اعظم هم کاغذی نوشت صدراعظم وعده باو داد و آقا میرزا محسن داماد آقای بهبهانی
 این مسئله را شنید و خیال حاجی میرزا یحیی را دانست با آقامیرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی عنوان
 مقصود حاجی میرزا یحیی را نمود آقا میرزا محمد صادق که سالها در این خیال بود و محرک بنده نگارنده
 بود که روزنامه نوروز را که مدتی تعطیل است دائر کنم و من بنده جواب میدادم تا آزادی قلم رانداشته
 باشم نمی توانم روزنامه را دایر کنم بجناب آقامیرزا محسن گفت امتیاز روزنامه مجلس را برای خود بگیر
 و بامن شراکت کن چرا باید حاجی میرزایحیی اینکار بزرگ و دخل هنگفت را در ببرد خلاصه آقامیرزا
 محسن عازم گردیده مراتب را بمشیرالملک پسر صدراعظم در میان آورد مشیرالملک گفت چون صدراعظم
 قول بجای میرزا یحیی داده است بلکه نوشته هم بمشارالیه داده است لذا راه این است که شما عریضه
 بشاه عرض کنید و من دستخط شاه را میگیرم آنوقت بهانه برای صدراعظم هست بالاخره جناب آقا

میرزا محسن دستخط امتیاز روزنامه مجلس را صادر نموده با جناب آقا میرزا محمدصادق و پسر جناب آقا سید عبدالله شریک شده بنایشان بر این قرار گرفت که آقا میرزا محسن صاحب امتیاز و آقا میرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس گردد حاجی میرزا یحیی بیچاره هر چه دست و پا کرد بجائی نرسید و از این خیال منصرف گردید .

روز جمعه غره رمضان المبارک ۱۳۲۴ - در این روز جلد سوم تاریخ خود را ختم مینمایم با آنچه



که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه در ایران دایر گردید؛ جشن عید مولود حضرت سیدالشهدا (ع) در سال اول سلطنت در سنه ۱۳۱۳ - رواج کلاه نمد برای اهل نظام بتوسط عبدالحسین میرزا فرمانفرما در سال دوم سلطنت - تأسیس مدارس ملی بطرز جدید در سال سوم سلطنت در سنه ۱۳۱۵ - انعقاد انجمن معارف و روزنامه معارف و شرکت طبع کتب در تهران در سال پنجم سلطنت ۱۳۱۶ - تکثیر و تعدد جراید و روزنامه ها در این عهد میمنت و بتعداد ذیل :

روزنامه ایران در سابق بود. روزنامه اطلاع در سابق بود . این دو روزنامه دولتی از سابق دایر بوده است .

روزنامه ادب مدیر و نویسنده آن جناب ادیب الممالک در اواخر نویسنده آن مجدالاسلام .

آقا سید محمد صادق طباطبائی

روزنامه نامه مصور موسوم بشرافت نویسنده آن مجیرالدوله مدیرش اعتمادالسلطنه .

روزنامه تربیت مدیر و دبیرش ذکاءالملک .

روزنامه ثریا مدتی در مصر دایر بود اواخر عمرش در تهران بمدیری آقا سید فرج الله کاشانی دایر گردید .

روزنامه مظفری در بوشهر بمدیری میرزا علی آقا شیرازی منتشر گردید .

روزنامه الحدید در تبریز و در اواسط حدید و در اواخر عدالت نشر و طبع میگردد مدیرش

آقا سید محمد و در اواخر سید حسین خان بود .

روزنامه نوروز از قلم بنده نگارنده بعالم ظهور میرسید و در اواخر موسوم بکوکب درّی گردید.

- روزنامه انجمن اخوت که در انجمن ظهیرالدوله طبع و نشر میگردد ..
 روزنامه احتیاج .
- روزنامه معارف مدیرش در اول مفتاح الملك و در اواخر میرزا محمد علی بهجت دزفولی بود .
 روزنامه دعوت الحق مدیرش نیز بهجت بود .
- روزنامه صور اسرافیل مدیرش میرزا جهانگیرخان و دبیرش میرزا علی اکبرخان دخو بود .
 روزنامه آدمیت مدیر و دبیرش میرزا عبدالمطلب .
- روزنامه مساوات مدیرش آقاسید محمد رضا شیرازی و دبیرش سید جلال خلخالی بود ..
 روزنامه تنبیه مدیر و دبیرش میرزا ابراهیم خان طیب .
- روزنامه ندای وطن مدیرش مجدالاسلام (بومیه)
 روزنامه هفتگی کشکول مدیرش مجدالاسلام .
- روزنامه محاکمات که در اواخر مظفرالدین شاه امتیازش را گرفت و در زمان محمدعلی شاه نشر یافت
 روزنامه الجمال مدیرش میرزا محمد حسین اصفهانی .
- روزنامه نیراعظم مدیرش آقاسید عبدالوهاب معین العلماء بود که امتیاز آن در زمان مظفرالدین
 شاه گرفته شد .
- روزنامه تمدن مدیرش مدبر الممالک هرندی .
 روزنامه عراق عجم مدیرش ادیب الممالک .
 روزنامه وطن مدیرش ملک المورخین .
 روزنامه شاهنشاهی مدیرش نیز ملک المورخین .
 روزنامه روح القدس .
- روزنامه روح الامین مدیرش آقا سید محمدعلی عراقی .
 روزنامه تدین مدیرش فخرالاسلام .
- روزنامه عیب نما باعین مهمله در اواخر غیب نما باعین معجمه مدیرش آقامیرزا عبدالرحیم کاشانی .
 روزنامه اقیانوس که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد .
- روزنامه مجلس مدیرش آقا میرزا محمدصادق و دبیرش در اوایل ادیب الممالک در اواخر آقاشیخ
 یحیی کاشانی .
- روزنامه رهنما مدیرش آقامیرزا عبدالرحیم کاشانی .
 روزنامه مکتب رشیدیه در اواخر موسوم بتهران گردید .
 روزنامه تهران مدیرش آقامیرزا حسن مدیر مدرسه رشیدیه .
 روزنامه بامداد صاحب امتیاز آن حاجی میرزا یحیی دولت آبادی .
 روزنامه مجله استبداد مدیرش شیخ الممالک قمی .
 روزنامه حقوق مدیرش شاهزاده سلیمان میرزا .

- روزنامه جبل‌المتین یومیه مدیرش میرزا سیدحسن برادر مؤیدالاسلام .
- روزنامه صبح‌صادق مدیرش مؤیدالممالک کرمانی .
- روزنامه حلم آموز مدیرش میرزا جعفرخان کرمانی .
- روزنامه شرف و شرافت مدیرش برادر تقی‌زاده .
- روزنامه معرفت در انجمن ظهیرالدوله نوشته میشد .
- روزنامه فلاحت که در مدرسه فلاحت بریاست مسیوداشرطبع و نشر میگردد .
- روزنامه جفنگ مفنگ که در اداره صوراسرافیل نشر میگردد .
- روزنامه دانش، روزنامه بلدییه هدیرش معتمدالاسلام رشتی - روزنامه شورای بلدی مدیرش نیز معتمدالاسلام رشتی - روزنامه اتحادمدیرش نیز معتمدالاسلام رشتی - روزنامه بیداری - روزنامه زشت و زیبا - روزنامه خلاصه‌الحوادث در تهران بطریق یومیه در سال ۱۳۱۶ سال چهارم سلطنت .
- روزنامه‌های فارسی که از خارج بایران وارد گردید و برای بنده نگارنده آمد .
- روزنامه جبل‌المتین هفتگی مدیرش مؤیدالاسلام و در کلکته طبع و نشر می‌شد .
- روزنامه انجمن ملی تبریز - روزنامه اتحاد تبریز - روزنامه ملانصرالدین - روزنامه آذربایجان مصور - روزنامه عدالت در تبریز - روزنامه حکمت از قاهره مصر - روزنامه ندای اسلام از شیراز - روزنامه مظفری که سابق نوشته شده - روزنامه اصفهان - روزنامه جهاد اکبر اصفهان - روزنامه انجمن اصفهان - روزنامه انصار اصفهان که مجله بود بسیار قشنگ و زیبا - روزنامه خورشید از مشهد - روزنامه بشارت از مشهد رضوی - روزنامه از رشت مدیرش افصح‌المتکلمین - روزنامه از همدان - چند روزنامه دیگر هم برای بنده نگارنده می‌آمد که حالا اسمشان در نظر من نیست . ایجاد کارخانه قند در سال دوم سلطنت در کاریزک تهران . موقوف کردن مالیات خبازخانه و قصاب‌خانه در سال اول سلطنت . اقامه و دایر کردن تعزیه حضرت فاطمه زهرا علیهاالاسلام در سال پنجم سلطنت . انکشاف صنعت کاشی‌طلائی (زفلیماتیک) در تهران بدست‌یاری خواجه عبدالکریم تاجر کلدانی در سال چهارم سلطنت . ایجاد مدارس جدید در تهران و آنچه را که بنده نگارنده دیده و در آن وارد شده از قرار ذیل است :
- ۱- مدرسه اسلام مؤسس آن جناب حجة الاسلام آقامیرزا سید محمد طباطبائی . ۲- مدرسه علمیه مؤسس آن مفتاح‌الملک و احتشام السلطنه و انجمن معارف . ۳- مدرسه رشدییه مؤسس آن آقامیرزا حسن تبریزی . ۴- مدرسه علمیه اول مؤسس آن شیخ‌الملک سیرجانی کرمانی . ۵- مدرسه افتتاحیه مؤسس آن مفتاح‌الملک . ۶- مدرسه هدایت مؤسس آقا سید مهدی . ۷- مدرسه شرف مؤسس آن ناظم‌الاطباء کرمانی . ۸- مدرسه ثروت . ۹- مدرسه سلطانی . ۱۰- مدرسه تربیت . ۱۱- مدرسه ادب مؤسس آن حاجی میرزا یحیی . ۱۲- مدرسه سادات مؤسس آن حاجی میرزا یحیی . ۱۳- مدرسه خرد مؤسس آن میرزا عبدالرضاخان . ۱۴- مدرسه معرفت مؤسس آن ظهیرالدوله . ۱۵- مدرسه سعادت مؤسس آن مترجم‌الدوله . ۱۶- مدرسه امانت . ۱۷- مدرسه اقبال . ۱۸- مکتب رشدییه ناموسه . ۱۹- مدرسه فلاحت . ۲۰- مدرسه سیاسی مؤسس آن مشیرالدوله . ۲۱- مدرسه

دبستان دانش مؤسس آن حاجی میرزا یحیی به یول ارفع الدوله . ۲۲- مدرسه خیریه مؤسس آن میرزا کریم خان سردار . ۲۳- مدرسه مدیریه . ۲۴- مدرسه قوامیه . ۲۵- مدرسه تمدن . ۲۶- مدرسه شرافت . ۲۷- مدرسه فرهنگ . ۲۸- مدرسه مدیریه . ۲۹- مدرسه ایمانیه . ۳۰- مدرسه نظامیه . ۳۱- مدرسه قزاقخانه . ۳۲- مدرسه قدسیه مؤسس آن نظام الحکماء . ۳۳- مدرسه اقدسیه . ۳۴- مدرسه همایون . ۳۵- مدرسه افتخاریه . ۳۶- مدرسه اعتضادیه . ۳۷- مدرسه الیانس . ۳۸- مدرسه ارامنه . ۳۹- مدرسه یرزت- تانیجا . ۴۰- مدرسه تأدیب . ۴۱- مدرسه دارالرشاد . ۴۲- مدرسه رفعت . ۴۳- مدرسه شریعت مؤسس آقا شیخ باقر . ۴۴- مدرسه فضیلت . ۴۵- مدرسه کمالیه . ۴۶- مدرسه مظفریه . ۴۷- مدرسه یهود . ۴۸- مدرسه اتفاق جاوید . ۴۹- مدرسه شاه آباد

بعض مدارس دیگرهم افتتاح شد که اسامی آنها در نظر نیست این مدارس بغلاوه مدرسه دارالفنون بود که در زمانهای سابق وعهد ناصرالدینشاه مفتوح شده بود در سایر شهرهای ایران از قبیل آذربایجان و اصفهان و یزد و کرمان و مشهد و همدان و کرمانشاهان و شیراز و بوشهر و رشت مدارس و مکاتب متعدده مفتوح گردید.

شیوع ماشین زراعت در خالصجات دولتی در سال چهارم سلطنت که ناصر السلطنه از فرنگستان بطهران خواست. از دیاد قزاق که سابقاً پانصد نفر بودند در سال چهارم سلطنت به هزار و دو بیست نفر رسید و پس از آن قریب بدو هزار نفر گردیدند. تأسیس راه شوسه از رشت بطهران در سال سوم سلطنت. شروع به سنگ فرش و تسطیح معابر طهران در سال سوم سلطنت. کاوش شهر شوش که امتیازش به فرانسه ها داده شده که هر چه پیدا شود بدولت ایران هم بهره بدهد. آزادی روزنامه بیک اندازه در ایران در سال پنجم سلطنت. شیوع تلمبه های بخاری در سال ششم سلطنت که از جاه آب جاری آب بالا آورند. رواج پول نیکل در ایران در سال ششم سلطنت. بنای قصر فرح آباد و ضرابخانه جدید در سال ۱۳۲۰ در تهران. شیوع عکس باطن (زتکن) در تهران در سال هشتم سلطنت. بنای عمارت جدید در عمارت گلستان و سقف بلور و چراغهای برق در ایران در سال هفتم سلطنت. از دیاد چراغ برق در عمارت سلطنتی در سال هفتم سلطنت. بروز تیخم چای در گیلان و تیخم جنگل در جاجرود در سال ششم سلطنت. ترقی گمرک و تذکره و پست ایران که چندین برابر شده و گمرک را مخصوص سرحدات قرار دادند و گمرک داخله را موقوف کردند در سال هفتم سلطنت. در روزنامه نوروز نوشته ام بخشیدن گمرک داخله در سنه ۱۳۱۹ هجری است. ایجاد و اختراع وزارت کابینه برای ثبت و ضبط احکام در سال دهم بامر شاهزاده عین الدوله اتابک اعظم. ایجاد صندوق مالیات در سال دهم سلطنت. آوردن چرخ خود نویسی در تهران در سال هفتم سلطنت. شیوع تلفن و فتوگراف در سال سوم سلطنت. شیوع چراغ برق در کوچه های تهران با اقدام و همت حاج حسین آقا امین الضرب در سال یازدهم سلطنت. در رشت در سال نهم سلطنت. تأسیس آسیای بخار در تهران بدستیاری صنایع الدوله در سال ششم سلطنت. شیوع (اتومبیل) کالسکه بخار در تهران در سال هشتم سلطنت. شیوع چراغ برق در خانه ها و مساجد و مدارس در سال یازدهم سلطنت. تأسیس راه شسته آستارا در سال هشتم سلطنت. احداث رخت شوی خانه در سال دهم سلطنت. ایجاد ماشین آجر پزی در تهران در سال یازدهم سلطنت به همت و فتوت حاجی حسین آقا امین الضرب. در سال یازدهم سلطنت سقف تکیه دولت تهران که مدتی خراب بود به نخارج گراف از نو ساخته شد. ایجاد تمبر بروات

دولتی در سال ۱۳۲۳ مطابق سال دهم سلطنت، تأسیس چاه نطف کرمانشاه در قصر شیرین در سال هفتم سلطنت، افتتاح کارخانه ریسمان بافی در حوالی دروازه شمیران تهران به همت صنایع الدوله و شرکت حاجی محمدتقی شاهرودی در ربیع الثانی در سال ۱۳۱۵ ریسمانش بیرون آمد. شیوع آستر کلاه چاپ و منگنه دار بلفظ زنده باد شاهنشاه ایران به برش و دوخت اسلامبول اختراع میرزا حسنقلی خان نقاش (که مصور روزنامه کو کبدری است). گراور چاپ عکس در سال یازدهم سلطنت در تهران رواج یافت. (لترماژیک) چراغ صحری در سال ششم سلطنت در تهران بروز یافت. ماشین عکس بی عکاس در سال ششم سلطنت دایر شد. ظاهر شدن بی پولی دولت ایران و خالی بودن خزانه دولتی نیز در این عهد گردید. ظاهر و آشکار گرفتن ملاها در تهران رشوه و تعارف در عهد همین شاهنشاه شد (اول کسی که این بدعت را گذارد حاجی میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل الله بود). اختراع توپ و مسلسل که در دقیقه شصت تیر میاندازد و در عهد همین شاهنشاه بود مخترع این توپ استاد جعفر خیاط تبریزی است که نمره آنرا ساخته و در اطاق موزه گذارده است ولی این مخترع را دیدم که از گرسنگی و فقیری مینالید و در خیال فرار بتبریز بود و بقدر کرایه خود نداشت. ظاهر شدن کتابهای رمان بتترجمه های کتب خارجه از قبیل سه تفنگدار و کنت منت کریستو و غیره ها و از توقیف در آمدن آنها نیز در زمان همین شاهنشاه بود. مشروطه شدن دولت و سلطنت ایران نیز در همین سلطنت بود. اداره بلدییه و کشیدن تلفون بخانه ها در همین عهد بود. بیداری ایرانیان و آگاه شدن مردم بحقوق خویش نیز در همین سلطنت بود.

فهرست اعلام

بهبهانی ۱۸۴، ~ و میرزا ابوالقاسم طباطبائی
 ۴۱۴، ~ و ناظم الاسلام کرمانی ۳۰۱
 آصف الدوله: ۱۰۱، ۱۷۹، ۲۵۳، ۳۲۹،
 ۴۲۲، ۴۴۴، ~ و امین السلطان ۱۸۰،
 ~ و حکومت کرمان ۱۷۹، ۱۸۰، ~
 و قونسولخانه روس ۳۳۵، ~ و میرزا
 کاظم آقامتولی باشی ۳۳۴، ۳۳۵
 آصفیه (مدرسه): ۱۳۲
 آقا سیدعلی بن عباس: ۲۴۰، ~ و شیخیه ۲۴
 آقا نجفی، محمدتقی بن محمدباقر: ۱۷، ۱۳۱، ~
 و حکم تکفیر سپهدار ۵۰۱، ~ و مسعود
 میرزا ظل السلطان ۱۳۱
 آقا نورالله: ۱۳۱
 آملی، آخوند ملا محمد: ۲۸۶، ۴۰۲
 آواجق چالدران: ۱۵۴
 آینه سکندری: ۷، ۲
 ابراهیم آبدار: ۱۰۰
 ابروچف (ژنرال): ۶۵
 ابن بابویه: ۴۲۱، ~ و مهاجرین ۴۲۴
 اتابک، علی اصغرخان ← امین السلطان،
 علی اصغرخان
 اتحاد اسلامی: ۶
 احتساب الملک: ۵۵۲
 احتشام الدوله: ۱۳۲

آخوند خراسانی، ملا محمد کاظم ← خراسانی،
 محمد کاظم بن حسین
 آدمیت (دو زنامه): ۵۶۰
 آدمیت، عباسقلی خان: ۴۰۸، ~ و انجمن
 مخفی آدمیت: ۴۰۸
 آدینه، محمدخان: ۱۶۵ پ
 آرسن: ۴۴ - ۴۲، ~ و امین السلطان ۴۴،
 ~ و تحریم تنباکو ۴۴، ~ و سفرای
 خارجی ۴۴
 آزادی طلاب زندانی: ۱۳۸
 آشتیانی، شیخ مرتضی: ۱۴۰، ۲۷۷، ۲۸۵،
 ۲۸۷، ۲۹۹
 آشتیانی، محمدحسن: ۱۲، ۲۶، ۳۷، ۲۷۸،
 افکار: ۲۰ - ۱۶، ~ و امین السلطان
 ۲۲، ~ و تحریم تنباکو ۱۲، ۱۳، ~
 و عمارت بانک استقراضی روس ۲۴۶ پ،
 ~ و محمدحسن شیرازی ۲۶، ۲۹، ~
 و مسأله بانک و راه آهن ۱۷، ~ و
 مظفرالدین شاه ۲۴۶، ~ و ناصرالدین-
 شاه ۲۰ - ۱۵
 آشتیانی، میرزا احمدخان: ۴۰۹، ۴۲۷، ~ و
 حکم شلیک به مردم ۴۰۹
 آشتیانی، میرزا مصطفی: ۱۳۹، ۲۲۹، ۲۶۳،
 ۴۱۲، ۴۱۴، ~ و امیر بهادر ۴۱۴،
 ~ و انجمن مخفی ۱۸۴، ~ و سید عبدالله

- ارزن الروم: ۵۲
 ادشاد (دوژنامه): ۵۱۱
 ارفع الدوله، رضا خان: ۱۰۱، ۴۴۷، ~ و
 تقاضای شغل وزارت خارجه . ۵۵
 ارنستین: ۲۲
 استبداد: ۲۲
 استرآبادی، شیخ محمدرضا: ۴۲۴
 اسدآباد افشار (قصبه): ۶۰
 اسدالله میرزا بن شاهزاده شمس الشعرا: ۵۴،
 ۵۴۱
 اسعدپاشا: ۵۲
 اسفندیارخان: ۲۵
 اسلام (مدرسه): ۴۷
 اسلم خان، محمد: ۵۴
 اشراف الواعظین: ۳۰۲، ۳۰۵، ~ و دستخط
 مظفرالدین شاه ۳۵
 اصفهان: ۴۲، تجار تنباکوی ~ ۴۲
 اصفهانی، حاج عبدالحسین: ۲۸۲، ۳۶۰
 اصفهانی، سیدجمال الدین ← جمال واعظ،
 جمال الدین بن عیسی
 اصفهانی، سیدعبدالرحیم: ۹۴ پ، ~ و میرزا
 رضا کرمانی ۹۴ پ
 اصفهانی، عبدالصمد ← همدانی، عبدالصمد
 اصفهانی، عبدالوهاب ← معین العلماء
 اصفهانی، محمدجواد: ۳۶۰
 اصفهانی، محمدحسین ← معتمد الشریعه
 اصفهانی، میرزا آقا: ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ~ و
 سیدمحمد طباطبائی ۳۶۶، ~ وعین الدوله
 ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۷، ~ و کتابچه قانون
 ۳۶۲، ~ و کتابخانه ملی ۳۶۲، ~ و
 ماجرای محبوس شدن در کلات ۳۶۶،
 ~ و مجدالاسلام کرمانی ۳۶۳، ~ و
 مقاله مدافعه وطن جبل المتین ۳۶۲
 اصفهانی، میرزا علی خان: ۳۶۰
 اصفهانی، میرزامحمود بن احمد: ۲۱۷، ۲۲۷،
 احتشام السلطنه، میرزامحمود: ۳۲۱، ۳۲۷،
 ۵۴۱، ~ و امیربهادر جنگ ۳۲۲، ~
 وسیدمحمد طباطبائی ۳۲۷، ۳۲۸، ~ و
 عدالتخانه ۳۲۱، ۳۲۲
 احمدخان نسادان: ۲۵۴ پ، ~ و ادیب
 المجاهدین ۲۵۵، ۴۰۴، ~ و قتل
 سیدعبدالحمید ۲۵۶، ~ و شیخ محمد واعظ
 اصفهانی ۲۵۰ پ، ۲۵۲ پ، ۴۰۳
 احیاء الملک، شیخ محمد (دکتر): ۳۱۶
 اخبارناصری (دوژنامه): ۱۰۱
 اختر (دوژنامه): ۱۸۳ پ
 اختلاف ایران و روس: ۶۵، ۶۶
 اخوی، سیدمحمد: ۳۰
 ادب (دوژنامه): ۱۹۰، ۳۱۰، ۳۴۸
 ادب (مدرسه): ۵۶۱
 ادیب الذاکرین ← ادیب المجاهدین
 ادیب المجاهدین کرمانی، شیخ حسین: ۲۵۵ پ،
 ۳۶۴، ۴۰۴، ۴۰۵
 ادیب الممالک: ۵۴۶، ~ و طباطبائی ۵۴۶
 ادیب بهبهانی، حسینعلی: ۱۷۱، ۱۸۸، ۲۱۱،
 ۲۱۶، ۳۵۰، ۴۱۲، ~ و انجمن مخفی
 ۱۷۱، ۱۸۴-۱۸۲، ~ و جنایات
 دستگاه حکومت ۲۰۲، ۲۰۳، ~
 ذوالریاستین ۲۰۲، ۲۰۶، ~ و سیدعبدالله
 بهبهانی ۳۵۰، ~ و قانون اسلام ۱۸۲،
 ۱۸۳، ~ و لفظ مشروطیت ۲۱۳
 ادیب کرمانی، شیخ احمد: ۷
 ارامنه: ۵۳۱، ~ و اتحاد با مسلمانان تبریز
 ۵۳۱، تاریخ ~ ۳۵۲، ۳۵۳، ~ و
 سلطان عبدالحمید ۳۵۵، شورش ~ ۷،
 ~ و مهاجرت به عثمانی ۲۵۴
 ارباب، میرزا آقا: ۶۴
 ارباب بهرام (رئیس اداره جهاد): ۳۹۵
 ارباب جمشید: ۵۴۴
 اردبیلی، خسروخان: ۱۹۶

- افتتاحیه (مدرسه): ۱۷۳، ۳۹۶، ۵۶۱
 افجه‌ای، سیدجمال‌الدین: ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۰۶
 ~ و امیر بهادر جنگ ۲۸۷
 افضل خان، محمد: ۵۴
 افغانستان (تاریخ): ۵۴، ۵۵
 افغانی ← سیدجمال‌الدین اسدآبادی
 افغانی: ۲۳۵ پ، ~ و (دوژنامه) کلید سعادت
 ۲۳۵ پ
 اقبال الدوله کاشانی، محمد: ۱۳۰، ۲۰۱
 ۲۳۳ پ، ~ و امین‌السلطان. ۱۳
 اقبال السلطنه: ۱۹۸
 اقیانوس (دوژنامه): ۵۶
 اکرم نظام، کریم خان: ۲۹۱
 الجمال (دوژنامه): ۳۴۸ پ، ۵۶
 الحديد (دوژنامه): ۵۵۹
 ام‌الخاقان: ۱۹۳
 ام‌القری، انجمن ← انجمن ام‌القری
 امام جمعه، زین‌العابدین: ۲۶، ۳۱، ۱۵۶
 ۲۷۸، تحریم تنباکو و نقش ~ ۳۱
 ~ و سلطان المتکلمین ۲۷۸، ۲۷۹
 ~ و سیدعبدالله بهبهانی ۲۷۹، ~ و
 سیدعلی‌اکبر تفرشی ۳۱، ~ و صدر
 الفقها ۲۷۸، ~ و علی‌اصغر امین‌السلطان
 ۳۱، ۳۲، ~ و محمدحسن شیرازی ۳۱
 ~ و میرزا محسن ۲۷۸، ~ و ناصرالدین-
 شاه ۳۲
 امام جمعه، میرزا ابوالقاسم بن زین‌العابدین حسن
 حسینی: ۳۷، ۲۶۶، ۴۰۲، ~ و اختلاف
 با سیدعبدالله بهبهانی و سیدجمال‌الدین
 اسدآبادی ۲۸-۲۷۸، ~ و امین
 السلطان ۱۳، ~ و تجار ۲۷۵، ~ و
 دیوانیان ۲۸، زن موقر السلطنه و رفتار
 ~ ۲۳، ۲۸۶، ~ و سیدجمال‌الدین
 واعظ اصفهانی ۲۷۵، ۲۷۶، ~ و سید
 عدالله بهبهانی ۱۳۳، ~ و شیخ فضل‌الله
 ۴۳۲، ۵۴۱، اقدامات ~ ۲۲۰۹، ۲۳۰
 انجمن اصفهان و عضویت ~ ۲۳۲، ~
 و انجمن مخفی ۲۳۰ پ، ۲۳۱ پ، ~ و
 تحصن در سفارتخانه عثمانی ۲۳۷ پ،
 ~ و جشن تولد محمدعلی میرزا در انجمن
 اصفهان ۲۳۳ پ، ~ و حکومت ظل‌السلطان
 ۲۲۸ پ، ~ و مسأله تریاک ۲۳۸ پ،
 ~ و میرزا کریم خان علی‌آبادی ۲۳۵ پ
 اطلاع (دوژنامه): ۵۵۹
 اعتبارالدوله، غلامحسین میرزا: ۱۳۸
 اعتصام السلطنه، دوستعلی بن معیرالممالک:
 ۱۳۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ~ و سید عبدالله
 بهبهانی ۲۸۰، ~ و سیدمحمد طباطبائی
 ۲۸۰، ~ و نایب‌حسین ۳۱۴
 اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا، شاهپور ایران:
 ۲۱۴
 اعتمادالاسلام، سیدعلاء‌الدین: ۱۳۲، ۲۸۹
 ۲۹۶، ~ و سیدعبدالله بهبهانی ۵۰۹
 ~ و عین‌الدوله ۱۳۲
 اعتماد الذاکرین: ۴۰۹
 اعتماد السلطنه، محمدحسن بن علی: ۶۳، ۹۶
 ~ و امین‌السلطان ۳۹۶
 عدل الدوله: ۲۴۶، ~ و ظفر السلطنه ۲۴۶
 ~ و فلک‌کردن میرزا محمد رضا کرمانی
 ۲۴۸
 اعظام الممالک (فراشباهی عین‌الدوله): ۲۹۰
 ~ و عین‌الدوله ۲۹۱ ~ و گرفتاری
 مجدالاسلام ۳۶۰، ۳۶۱، ~ و
 مدیرالذاکرین ۲۹۱، ۲۹۲
 اعظم السلطنه: ۳۴۶، ۵۳۹، ~ و دستگیر
 شدگان شبانه ۳۴۶
 اعظم خان، محمد: ۵۴، ۵۵
 اعلم الدوله، خلیل خان (رئیس اطباء دولتی):
 ۵۰۵، ~ و سید ابوتراب خان ۵۰۵
 اعلم‌الملک (طیب همایونی): ۵۰۵
 اعنایطیف: ۶۵

نوری. ۲۸، ۲۸۵، ~ وعین الدوله ۲۷۵،
 ۲۸. ~ و مدرسه صدر ۱۳۲، ~ و
 مدرسه مروی ۲۸۵، ~ و مسجدخازن
 الملك ۲۸۶، ~ و مسجدشاه ۲۷۹، ~
 و مسأله شفاعت از طلاب ۱۳۹، ورود
 مهاجرین به طهران و طرفداران ~ ۳۰۷
 امام جمعه، میرزا کریم آقا (امام جمعه تبریز):
 ۱۹۵
 امامزاده حمزه: ۳۰۲
 امامزاده قاسم: ۲۲۹ پ
 امامقلی میرزا، شاهپور ایران: ۳۹۷
 امتیازنامه تنباکو: ۳۷، صورت فرمان ~ ۳۸،
 ۳۹، مدت زمان ~ ۳۸، ~ و اسورگرمرکی
 ۳۹، حق انحصار ~ ۳۹، ۴۰، ~ و
 حقوق دولت ایران ۳۹، حقوق صاحبان
 ~ ۳۹، ۴۰، ~ و زارعین تنباکو-
 ۴۱-۳۹، لغو ~ ۲۷-۲۵، ۲۹، ۳۰،
 نظریات صاحب ~ ۴۱
 امجدالسلطان، نصرالله: ۵۴۰، ۵۴۱
 امیراعظم، نصرالله خان بن وجیه الله میرزا: ۱۲۲،
 ۱۵۹ پ، ۲۳۷، ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۰۲،
 تبعید ~ ۱۶۲ پ، تحصیلات ~ ۱۵۹ پ،
 ~ و دستخط انعقاد عدالتخانه ۱۶ پ،
 ~ و سران ترکمن ۱۶۳ پ، ۱۷۱ پ،
 ~ و سیدجمال واعظ ۳۱۱، ~ علما
 ۳۹۳، ~ وعین الدوله ۳۹۳، ~ و قیام
 ملت ۱۶۲ پ ~ و محمدعلی میرزا ولیعهد
 ۱۶۲ پ، ~ و مدرسه امیریه ۱۶۴،
 پ، ~ و مردم استرآباد ۱۶۵ پ، ~ و
 مشروطیت ۱۶۵ پ، ~ و مظفرالدین شاه
 ۱۶۰، ۱۶۱، ~ و مهاجرین ۲۹۸، ~ و
 وزارت داخله ۱۷۰، ۱۷۱
 امیرالامرا: ۲۳۸، ~ و مقرری مالیات ۲۳۸
 امیر بهادر جنگ، حسین پاشا: ۱۳۴، ~ و
 احتشام السلطنه ۳۲۲، ~ و روحانیون
 ۵۱۳، ~ و سیدجمال افجه ای ۲۸۷،

~ و سیدعلی آقا یزدی ۴۲۱، ~ و
 عدالتخانه ۳۲۲، ~ و قبر سیدعبدالحمید
 ۲۸۴، ~ و مشروطیت ۲۳۶، ۲۳۷، ~
 و مظفرالدین شاه ۴۲، ~ و مهاجرت علماء
 ۴۲۸، ~ و میرزا مصطفی آشتیانی ۳۱۸،
 ۴۱۴
 امیر تومان، علی خان بن صاحب اختیار: ۶۱،
 ~ و سیدجمال الدین اسدآبادی ۶۱
 امیرخان سردار ← امیراعظم، نصرالله خان
 امیرکبیر، تقی: ۵۰، ۹۹، ~ و ادعای مخالفین
 ۵۳، افکار ~ ۵۲، اقدامات ~ ۵۱، ~
 و مساجرای سیدصالح ۵۳، مردم داری ~
 ۳۸، مرگ «قتل» ~ ۵۳، مشاغل ~
 ۵۱، ~ و واقعه ارزنة الروم ۵۲
 امیرنظام، حسنعلی خان: ۱۸۴ پ
 امیرنظام ← زنگنه، محمد
 امین التجار کردستانی: ۲۷۴، ۵۴۳، ~ و
 سیدهاشم قندی ۲۷۵، ~ و مشیرالدوله
 ۲۷۵
 امین الدوله، علی بن محمد: ۹، ۶۳، ۱۰۰،
 ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۷۲، ~ و
 آذربایجان ۱۲۴، ~ و اتحاد اسلامی
 ۱۲۶، ~ و اداره پست ۱۲۲، اقدامات
 ~ ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ~ و اورمالی
 دولت ۱۲۶، ~ و امین السلطان ۱۲۶،
 ~ و پرنس دادیان ۳۵۷، ~ و ذکاء
 الملك ۱۲۶، ~ و رساله مجدییه ۱۲۲،
 ~ و رشوه گیری ۱۲۶، ~ و سیدجمال
 الدین اسدآبادی ۶۲، ۱۲۶، ~ و
 سیدمحمد طباطبائی ۱۲۶، ~ و شیخ هادی
 نجم آبادی ۱۲۶، شیوه نوشتن ~ ۱۲۷،
 ~ و کتابچه قانون ۱۲۳، ~ و مدرسه
 رشدیه ۱۲۴، مشاغل ~ ۱۲۲، ۱۲۳،
 ~ و مظفرالدین شاه ۱۲۵، ۱۲۶، ~ و
 ناصرالدین شاه ۱۲۰

نوری. ۲۸، ۲۸۵، ~ وعین الدوله ۲۷۵،
 ۲۸. ~ و مدرسه صدر ۱۳۲، ~ و
 مدرسه مروی ۲۸۵، ~ و مسجدخازن
 الملك ۲۸۶، ~ و مسجدشاه ۲۷۹، ~
 و مسأله شفاعت از طلاب ۱۳۹، ورود
 مهاجرین به طهران و طرفداران ~ ۳۰۷
 امام جمعه، میرزا کریم آقا (امام جمعه تبریز):
 ۱۹۵
 امامزاده حمزه: ۳۰۲
 امامزاده قاسم: ۲۲۹ پ
 امامقلی میرزا، شاهپور ایران: ۳۹۷
 امتیازنامه تنباکو: ۳۷، صورت فرمان ~ ۳۸،
 ۳۹، مدت زمان ~ ۳۸، ~ و اسورگرمرکی
 ۳۹، حق انحصار ~ ۳۹، ۴۰، ~ و
 حقوق دولت ایران ۳۹، حقوق صاحبان
 ~ ۳۹، ۴۰، ~ و زارعین تنباکو-
 ۴۱-۳۹، لغو ~ ۲۷-۲۵، ۲۹، ۳۰،
 نظریات صاحب ~ ۴۱
 امجدالسلطان، نصرالله: ۵۴۰، ۵۴۱
 امیراعظم، نصرالله خان بن وجیه الله میرزا: ۱۲۲،
 ۱۵۹ پ، ۲۳۷، ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۰۲،
 تبعید ~ ۱۶۲ پ، تحصیلات ~ ۱۵۹ پ،
 ~ و دستخط انعقاد عدالتخانه ۱۶ پ،
 ~ و سران ترکمن ۱۶۳ پ، ۱۷۱ پ،
 ~ و سیدجمال واعظ ۳۱۱، ~ علما
 ۳۹۳، ~ وعین الدوله ۳۹۳، ~ و قیام
 ملت ۱۶۲ پ ~ و محمدعلی میرزا ولیعهد
 ۱۶۲ پ، ~ و مدرسه امیریه ۱۶۴،
 پ، ~ و مردم استرآباد ۱۶۵ پ، ~ و
 مشروطیت ۱۶۵ پ، ~ و مظفرالدین شاه
 ۱۶۰، ۱۶۱، ~ و مهاجرین ۲۹۸، ~ و
 وزارت داخله ۱۷۰، ۱۷۱
 امیرالامرا: ۲۳۸، ~ و مقرری مالیات ۲۳۸
 امیر بهادر جنگ، حسین پاشا: ۱۳۴، ~ و
 احتشام السلطنه ۳۲۲، ~ و روحانیون
 ۵۱۳، ~ و سیدجمال افجه ای ۲۸۷،

جمعہ رشت . ۵۲، ~ و امیربها در جنگ
 ۵۲، ۵۲۱، ~ و انقلاب ۵۲۲، ~ و
 اوضاع تبریز . ۵۲، اوضاع سیاسی ایران
 در ~ ۵۲، ~ و حکام . ۵۲، ~ (دوژنامه
 اشداد ۵۲۱، ~ و زنان ۵۲۱، ~ و سلطنت
 مشروطه ۵۲۱، ~ و سید محمد طباطبائی
 ۵۲، ۵۲۱، ~ و فرقه اجتماعیون عامیون
 ۵۱۹، ۵۲، ~ و مظفرالدین شاه . ۵۲،
 ~ و نظامیان ۵۲۱
 انتخابات: ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴، ~ و تقلب و تدلیس
 در ~ ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴.
 انجمن اخوت (دوژنامه): ۵۶.
 انجمن اصفهان: ۲۳۲ پ
 انجمن اصلاح: ۳۱۷
 انجمن ام القری: ۶۴
 انجمن برادران: ۲۰۰
 انجمن سری: ۳۹۶، اعضاء و مسلک ~ ۳۹۶
 انجمن سعادت اسلامبول: ۱۷۶ پ
 انجمن طلاب: ۳۱۸
 انجمن عدالت طلبان اسلام: ۵۳.
 انجمن علمی اتحادیه: ۲۲۱
 انجمن مخفی: ۴۷، ۱۳۹، ۱۶۲، ~ و اتحاد
 طباطبائی و بهبهانی ۱۹۱، ۱۹۲، ~ و
 اعانه فرستادن به کلات ۳۷۲، ~ و
 اقدامات ۲۳۱، ~ و تبلیغات ۱۸۹، ~
 و تجار ۲۱۷، ۲۱۹، ~ و تحصن تجار در
 سفارتخانه انگلیس ۴۳۳، ~ و تلگراف
 طباطبائی به پادشاه ژاپن ۳۹۱، ۳۹۲، ~
 و توطئه میان مسلمین و ارامنه . ۳۵، ~
 و حکومت خفقان ۲۰۳، ۲۰۴، ~ و
 ذوالریاستین ۲۲۳ - ۲۲۰، ~ و راپرت
 ۱۸۴، ~ و (دوژنامه ادب . ۳۱، ~ و
 سران بختیاری ۳۵۸، ~ و سلطان المتکلمین
 ۱۹۲، میاحتنامه ابراهیم بیگ و خواندن
 آن در ~ ۱۶۵، ~ و سید عبدالله بهبهانی

امین الدوله، فرخ خان: ۱۱۷، ۱۱۹
 امین السلطان، علی اصغر بن ابراهیم: ۳۷، ۱۰۱،
 ۱۲۷، ۲۸۵، ~ و آقا بالاخان سردار
 افخم ۳۹۷، ~ و امتیازنامه تنباکو ۳۷،
 ۳۸، ~ و امین الدوله ۱۷۳، ۳۹۶، ~
 و تاریخ پلیتیکی ۳۹۶، ~ و تحریم
 تنباکو ۲۸، ۴۸، ~ و جراید فارسی
 ۳۹۶، ~ و حکام ولایات ۲۸، ~ و دربار
 ۱۲۹، ~ و روسیه تزاری ۶۵، ~ و
 سید جمال الدین اسدآبادی ۵۹، ۶۳، ~
 و سید علی تفرشی . ۱۳، ~ و شیخ احمد
 روحی ۸، ~ و شیخ فضل الله نوری
 ۳۹۷، ~ و شیخ یحیی کاشانی ۹، ~
 و قتل حسن خان خبیرالملک ۹، ~ و قتل
 شیخ احمد روحی ۹، ~ و قتل میرزا آقا
 خان کرمانی ۹ ~ و کتاب قانون-
 فاهری ۱۱۶، ~ و کتابچه بلیطسک التجار
 ۱۷۴، ~ و لغو امتیازنامه تنباکو ۲۸،
 ۲۹، مرگ ~ ۱۹۸، ~ و محمد حسن
 امین الضرب ۶۶، ~ و محمد حسن شیرازی
 ۴۵، ~ و محمد علی میرزا ۱۹۷، ~ و
 مشیرالملک (مشیرالدوله) ۴۴۴، ~ و
 میرزا حسن آشتیانی ۲۴ - ۲۲، ~ و
 میرزا علی خان امین الدوله ۱۲۴، ~ و
 ناصرالدین شاه ۴۴۴، ~ و نوزیدلژیکی
 ۱۸۷، ۱۸۸
 امین الضرب، محمد حسن: ۶۲، ۶۴، ۶۷، ~ و
 جمال الدین اسدآبادی ۶۲، ۶۳، ۶۷
 امین الضرب محمد حسین آقا: ۵۴۱، ۵۵۴، ~
 و چراغ برق ۵۶۲
 امین خاقان: ۸۰
 امین خان، محمد: ۵۴
 امین الملک: ۱۲۸
 امین همایون، غلامعلی (قهوهچی باشی): ۹۴
 انتباه نامه: ۵۲۲، ~ و آزادی ۵۲۲، ~ و امام-

۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۳۹۲، ~ و شرایط
 عضویت ۲۰۹، ۲۱۰، ~ و شیخ احمد
 مجد الاسلام کرمانی ۳۴۸، ~ شیخ محمد
 سلطان المحققین (واعظ اصفهانی) ۱۹۲،
 ~ و صحافباشی ۳۶۴، ~ و صدرالعلماء
 ۲۱۷، ۲۵۵، ~ و طایفه بایبه ۱۸۹، ~
 طرفداران بهبهانی ۱۹۰، ~ و عزل امین
 السلطان ۱۸۵، ~ و علاء الملک ۴۱۷،
 ~ و عین الدوله ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷،
 ۲۲۸، ~ و فتوای سید عبدالله بهبهانی
 ۳۴۹، ۳۵۰، ~ و فرمانفرما ۲۵۲، ~ و
 فصول دوازده گانه قانون ۲۲۸، ~ و فلکه
 شدن حاج میرزا محمد رضا ۲۵۴، ۲۵۵، ~
 و قانون ۱۷۴، ۲۲۸، ۲۲۶، ~ و کتاب
 احتجاج ۲۰۹ - ۲۰۷، ~ و کتاب یک
 کلمه ۱۸۶، ~ و لایحه درباره ایران
 ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ~ و لایحه فیلسوف
 شیرازی ۲۱۹، ۲۱۳، ~ و محمد علی میرزا
 ولیعهد ۱۹۳، ۲۲۳، ~ و مدرسه سپهسالار
 جدید ۳۴۹، ~ و مدعوین ۲۱۴، ~ و
 مسائل مطروحه ۲۶۸، ~ و مشروطیت
 ۱۹۳، ~ و مشکلات عضوگیری ۲۱۶ -
 ۲۱۴، ~ و مظفرالدین شاه ۳۰، ~ و ملا
 عباس علی واعظ ۲۱۶، ~ و ملکم ۱۸۶،
 مناسبات اعضاء ~ ۲۱۰، ~ و میرزا
 محمد خان لسان الممالک ۳۱۳، ~ و
 میرزا محمد گلپایگانی ۲۱۶ ~ و میرزا
 مهدی نوری ۵۴۹، ~ و ناظم الاسلام
 کرمانی ۲۱۱، ~ و نجفی ۱۹۱، نظامنامه
 ~ ۲۰۹، ۲۱۰، ~ و نظریات ذوالریاستین
 ۲۰۶، ~ و نظریات فیلسوف شیرازی ۲۰۴،
 ۲۰۵، ~ و نظریات ناظم الاسلام کرمانی
 ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۳، ~ و
 نوزبلیژیکی ۱۸۸، ~ و وثوق الدوله ۲۱۶
 ~ و وکالت میرزا محسن ۵۴۸، هدفهای

~ ۲۱۰، ~ و یوسف خان مستشارالدوله
 ۱۷۷ پ
 انجمن مخفی دوم: ۱۷۷، اعضاء ~ ۳۹۱،
 تصمیمات ~ ۱۷۷، تعطیل ~ ۵۵، ~
 و مجلس مشاورت نظامی ۵۰۰
 انجمن مخفی آدمیت: ۴۰۸
 انجمن معارف: ۵۵۹
 انجمن معارف اسلامبول ۵۶
 انجمن ملی قبریز (روزنامه): ۵۶۱
 انجمن وطنیه عروۃ الوثقی: ۵۸
 انجمن ولایتی استرآباد: ۱۶۷ پ، ~ و مکتوب
 به نصرالله خان امیر اعظم ۱۶۷ پ
 انحصار دخانیات ← دخانیات (انحصار)
 اندرمانی، شیخ محمد: ۸۵، ~ و میرزارضا
 کرمانی ۸۵
 انقلاب مشروطه: ۱۴۰، وقایع ~ ۱۴۰
 انیس الدوله: ۳۵۶
 اوین: ۴۲۶
 ایران: ۱۲۷، آداب و رسوم سیاسی ~ ۱۲۷،
 ~ و استعمار انگلیس ۳۵، اولین استقراض
 ~ ۱۳، ~ اولین استقراض از روسیه
 تزاری ۱۰۱، ~ و جدا شدن افغانستان
 ۹۸، ~ و دولت و تحریم تنباکو ۳۳،
 ۴۳، ~ و مظاهر تمدن غرب ۵۶۲،
 ۵۶۳
 ایران (روزنامه): ۱۰۷، ۱۰۸، ۴۳۵، ۴۳۶،
 ۵۵۹، ~ و قانون عدلیه ۴۳۶، ~ و
 مشیرالدوله ۱۰۸، ۱۰۹
 ایوانکی (یوان کیف): ۳۹۳
 باب عالی ← عبدالحمید خان سلطان عثمانی
 بایبها: ۵۴۹
 باجگیری شبانه: ۳۴۷
 باخترا (روزنامه): ۴۱، ~ و امتیازنامه تنباکو
 ۴۲، ۴۱

باسمه چپی، سید مرتضی: ۱۷۲
 باغ ناصریه: ۲۴۴
 باقر واعظ: ۲۷
 باقر، محمدتقی ← دهنده
 بامداد (روزنامه): ۵۶.
 بانکی، عبدالمحمود: ۲۳۳
 بحری پاشا: ۳۵۵
 براون، ادوارد گرانویل: ۳، ۲۸۵، ~ و بهبود
 نثر در عصر جدید، کتاب تاریخ بیداری
 ایرانیان و عقیده، ~ مدت تحصن علماء
 و نظریه ~ ۳۰۱
 بردسیر: ۶
 بروجردی، آقا سید حسین ← مدیر الاسلام
 بروجردی، سید ریحان آقا: ۴۰۶
 بروجری، علی اکبر: ۱۲، ۱۳، ~ و عدالتخانه
 ۳۱۳
 بروجردی بابی، آقا جمال: ۱۱۶
 بریگاد قزاق: ۵۰۰، اتحادنامه ~ ۵۰۰
 بقال، آقا مهدی باقر: ۵۴۳
 بقعه صادقیه: ۳۰۲
 بلدییه (روزنامه): ۵۶۱
 بلور فروش، حاجی شیخ اسماعیل: ۵۴۴
 بیم: ۲۵۰
 بنکدار، محمدتقی: ۲۸۵، ~ و مخارج بست
 نشینان ۴۳۵، ~ و مشروطیت ۲۳۰
 ۲۳۱ ~ و مطالبه خرج تحصن ۵۰۴
 بنکدار، محمد حسن: ۲۳۰، ۲۸۵، ۴۳۰
 بوشهر: ۶۱
 بهارستان (عمارت): ۱۰۵
 بهارلو (ایل): ۲۳۵
 بهبهانی، سید احمد: ۴۰۲
 بهبهانی، سید عبدالله: ۳۷، ۱۰۲، ۱۳۹
 ۲۷۸، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۵-۴۱۳
 اقدامات ~ ۳۹۰، ~ و ارتباط مخفی با
 عین الدوله ۳۴۴، انتخاب میرزا محسن
 بهو کالت مجلس و نقش ~ ۵۴۵
 ۵۴۸، ~ و برخورد با میرزا مهدی نوری
 ۵۴۹، تحصن تجار در سفارتخانه انگلیس و
 ~ ۴۳۱، جماعت مسجد جامع و ~
 ۴۱۲، دستخط دادن زمین درشت توسط
 ~ ۵۰۹، ~ و سفارتخانه عثمانی ۳۵۸
 ~ و سید جمال واعظ ۳۱۱، ۳۱۲، ~ و
 سید علی آقا مجتهد یزدی ۴۱۷، ۴۱۹
 ۴۲۱، ~ و سید محمد طباطبائی ۲۶۰
 ۴۰۶، ~ و شیخ فضل الله نوری ۵۴۶
 ~ و شیخ محمد واعظ اصفهانی ۲۵۳
 ~ و شیخ مهدی سلطان المتکلمین ۳۱۱
 طلاب حمله کننده به ~ ۱۳۴، ~ و
 ظفر السلطنه ۲۶۰، ~ و عین الدوله
 ۱۳۲، ۱۹۰، ۳۱۱، ۳۴۲، ۳۴۳، عقیده
 مردم نسبت به ~ ۵۰۷، ۵۱۲ ~ و
 مظفرالدین شاه ۵۰۴، ~ و معتمد الاسلام
 رشتی ۱۳۳، ~ و مکتوب به سفارتخانه
 انگلیس ۴۲۴، ۴۲۵، موقوفه قائم
 مقاسی و عمل ~ ۵۴۸، ~ و عمل ~ ۵۴۷
 ~ و میرزا ابوالقاسم طباطبائی ۳۴۲، ۳۴۳
 ~ و میرزا حسن آشتیانی ۱۴، ~ و واقعه
 رژی ۱۴، ~ و نوزیلژیکی ۱۸۷، ۱۸۸
 بهبهانی، سید علی: ۴۱۴
 بهشتی، میرزا نصرالله ← ملک المنکلمین
 بیگ، محمد حسین: ۱۲۸، ~ و سید محمد
 طباطبائی ۱۲۸
 بیگ گرد، خلید ← خلید پاشا (سفیر عثمانی)
 بیگ گرد، موسی: ۳۵۵، ~ و ارامنه ۳۵۵
 بیگ یاور، جواد: ۱۳۷
 یازوکی، محمد ابراهیم خان (پازکی): ۳۶۶
 یامناری، سید احمد: ۴۰۶
 پچاقچی، اسفندیار خان: ۲۴۸، ~ و حاج بیرزا
 محمد رضا ۲۴۸

باسمه چپی، سید مرتضی: ۱۷۲
 باغ ناصریه: ۲۴۴
 باقر واعظ: ۲۷
 باقر، محمدتقی ← دهنده
 بامداد (روزنامه): ۵۶.
 بانکی، عبدالمحمود: ۲۳۳
 بحری پاشا: ۳۵۵
 براون، ادوارد گرانویل: ۳، ۲۸۵، ~ و بهبود
 نثر در عصر جدید، کتاب تاریخ بیداری
 ایرانیان و عقیده، ~ مدت تحصن علماء
 و نظریه ~ ۳۰۱
 بردسیر: ۶
 بروجردی، آقا سید حسین ← مدیر الاسلام
 بروجردی، سید ریحان آقا: ۴۰۶
 بروجری، علی اکبر: ۱۲، ۱۳، ~ و عدالتخانه
 ۳۱۳
 بروجردی بابی، آقا جمال: ۱۱۶
 بریگاد قزاق: ۵۰۰، اتحادنامه ~ ۵۰۰
 بقال، آقا مهدی باقر: ۵۴۳
 بقعه صادقیه: ۳۰۲
 بلدییه (روزنامه): ۵۶۱
 بلور فروش، حاجی شیخ اسماعیل: ۵۴۴
 بیم: ۲۵۰
 بنکدار، محمدتقی: ۲۸۵، ~ و مخارج بست
 نشینان ۴۳۵، ~ و مشروطیت ۲۳۰
 ۲۳۱ ~ و مطالبه خرج تحصن ۵۰۴
 بنکدار، محمد حسن: ۲۳۰، ۲۸۵، ۴۳۰
 بوشهر: ۶۱
 بهارستان (عمارت): ۱۰۵
 بهارلو (ایل): ۲۳۵
 بهبهانی، سید احمد: ۴۰۲
 بهبهانی، سید عبدالله: ۳۷، ۱۰۲، ۱۳۹
 ۲۷۸، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۵-۴۱۳
 اقدامات ~ ۳۹۰، ~ و ارتباط مخفی با
 عین الدوله ۳۴۴، انتخاب میرزا محسن

۲۱۷-

تحریم تنباکو: ۱۲، ۱۳، زنان و ~ ۴۲، ~ و

میرزای شیرازی ۱۲، ۲۰، ۲۶، ۲۸، ۳۳

۳۴

تحصن (= بست نشستن): ۴۲۹

تدین (دوژنامه): ۵۶.

تربیت (دوژنامه یومیه): ۱۲۶، ۵۵۹

ترکمان چای (معاهده تجارتنی): ۱۰۲

تعلیم الاطفال (کتاب): ۱۷۷ پ

تفرشی، سیدعلی اکبر: ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۷،

امتیازنامه تنباکو و ~ ۳۸، ~ و امین-

السلطان ۱۳، ~ و مدرسه محمدیه ۱۳۲،

~ و مشیرالدوله ۳۸، ~ و میرزا محمد

حسن آشتیانی ۲۹

تکیه در خونگاہ: ۳۱۳

تمدن (دوژنامه): ۳۰۸، ۵۶.

تنبیه (دوژنامه): ۵۶.

تهران (دوژنامه): ۵۶.

ثریا (دوژنامه): ۵۵۹

ثقة الاسلام اصفهانی، شیخ محمدعلی: ۲۷۸

ثقة الاسلام، موسی: ۱۵۶

ثقة السلطنه، یحیی میرزا، شاهپور ایران: ۵۴.

۵۴۱

جفنگت مفنگت (دوژنامه): ۵۶۱

جلال الدوله: ۲۰۰

جلوه، ابوالحسن: ۴۸، ~ و سیدجمال الدین

اسدآبادی ۶۲

جمال الدین حسینی ← سید جمال الدین

اسدآبادی

جمال واعظ، جمال الدین بن عیسی (اصفهانی):

۹۱، ۲۰۱، ۲۷۵، ۴۰۷، ~ و اعتماد-

التولیه ۳۰۱، ~ و سیدجمال افجه ای

۳۰۸، شکنجه فرزندان ~ ۹۱ پ ~ و

پرنس دادیان: ۳۵۵، ~ و امین الدوله ۳۵۶،

دگرگونی پستخانه و کوشش ~ ۳۵۷،

کشتار آرامنه و اقدامات ~ ۳۵۶، ~

و گمرکات ۳۵۷

پرنس ملکم خان ← ملکم

پرورش (دوژنامه): ۲۰۲، ۳۹۶

پرورش، علی محمدخان: ۲۰۲

پزشکی نامه در علم تراپوتیک و علم مایتر

مدیکال: ۲۲۱ پ

پست کرمان: ۱۲۲

پلوپز، حاجی علی اکبر: ۵۴۴

پنجه علی بناء، استاد حسین: ۵۴۴

پول خری (اصطلاح): ۲۳۳ پ

پیرنیا، میرزا حسن بن نصرالله: ۲۸۶، ۵۵۱،

۵۵۸، ~ و عین الدوله ۵۵۱، مدرسه

سیاسی و ~ ۴۴۵، ۴۴۶، ~ و میرزا

نصرالله خان مشیرالدوله ۴۴۷

پیرنیا، میرزا حسین بن نصرالله: ۲۸۶، ۴۴۶

تاجر، سیدمحمد: ۵۴.

تاجر کلدانی، عبدالکریم: ۵۶۱

تاریخ آبی: ۳۰۱

تاریخ سالاریه: ۷، ۱۴۰

تاریخ مسعودی: ۱۲۰-۱۱۸

تاریخ هفت هزار سال: ۱۱

تالبوت، مازور: ۳۸

تبریزی، عباس آقا: ۱۹۸

تجسار: ۲۱۷، ۲۱۹، ~ و انجمن مخفی

۲۱۷، ۲۱۹، ~ و به حضور شاه رفتن

به بهبانی ۵۰۶، ۵۰۷، ~ و تحصن در

سفارتخانه انگلیس ۵۱۰، ۵۱۲، ~ و

طلاب مدرسه دارالشفاء ۴۲۹، ۴۳۳، ~

و طلاب مدرسه صدر ۴۲۹، ۴۳۳، ~ و

عین الدوله ۲۷۳، ~ و میرزا محمود

اصفهانی ۲۳۲ پ، ~ و نوزبلیژیکی ۲۱۹

حجاج: ۱۷۷، ~ و مأمورین وزارت خارجه
۱۷۷

حجت کرمانی، سید محمد: ۱۷۹

حریر فروش، حاج سید ابراهیم: ۵۴۲

حزب دولتیها: ۲۳۶ پ، ~ و صدرالعلماء
۲۳۶ پ

حزب رنجبر: ۲۳۴

حسام الذاکرین: ۴۰۹

حسام السلطنه: ۹۸

حسام الملک: ۶۳

حسن آباد: ۴۲۶

حسین میرزا، شاهپور ایران: ۲۴۷

حشمت الممالک: یب

حقوق (دوژنامه): ۵۶۰

حکام: ۳۳۷، ۳۳۹، ~ و رعایا ۳۳۷، ۳۳۹

حکم آموز (دوژنامه): ۵۶۱

حکومت کرمان: ۲۳۵ - ۲۳۳، دادوستد مردم

و کارشکنی ~ ۲۳۵ - ۲۳۳

حکیم الملک، محمودخان: ۱۰۲، ۱۳۰، ~ و

محمدعلی میرزا ۱۹۷، ~ و سید جمال-

الدین اسدآبادی ۱۵۵، ~ و میرزا آقا-

خان کرمانی ۱۵۵

حمزه میرزا (عموی ناصرالدین شاه): ۹۸

حوزه اسلامیة: ۳۲۱

خازن الملک، محمدرحیم: ۵۴۰

خازن الملک (مدرسه): ۲۶۰

خانابا خان: ۳۹۷، ~ و میرزا حسین رشدیة

۳۹۷

خاندانقلی بیگ (مدرسه): ۳۴۷ پ

خان سروی (مدرسه): ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۵

خبیرالملک، میرزا حسن خان: ۷۸، ۲۰۲،

به قتل رسیدن ~ ۹، شورش ارامنه و ~

۷

خبیرالملک: ۳۵۹

شیخ حسن دلال ۳۱۲، ~ و علاءالدوله

۲۷۶، مجلس ازاحه شبهات دینیة و ~

۲۰۸، ~ و ناظم الاسلام کرمانی ۲۷۷،

۲۸۳، ۳۰۸، ~ و نامه به طلاب ۳۱۲،

~ و نامه به مظفرالدین شاه ۳۱۲،

نیابت و افکار ~ ۳۱۳

جواد آقا: ۲۴، ~ و محمد حسن شیرازی ۲۴

جواد سمسار: ۲۹۴، ~ و سید احمد طباطبائی

۲۹۴

چال (مدرسه): ۲۶۰

چوبفروش، حاجی سید آقا باقر: ۵۴۳

حاج ابوالحسن (مدرسه): ۲۵۶

حاج امین بابی: ۸۱

حاجب الدوله، محمد حسن خان: ۹۴، عدالتخانه

~ ۳۲۲، ~ و مستشارالدوله ۱۸۳ پ

حاج رجبعلی (مدرسه): یو

حاج سید حسین: ۴۰۹

حاج محمدخان (رئیس شیخیه): ۱۳، ~ و

واقعه رژی ۱۳، ~ و واقعه کرمان ۲۳۹

حاج میرزا حسن مجتهد: ۱۹۵

حاج ندیمباشی: ۲۴۴، ~ و رکن الدوله ۲۴۴

حاجی ابراهیم: ۵۴۰

حاجی عبدالوهاب: ۵۴۳

حاجی محمد باقر: ۵۴۴

حاجی ملاعلی: ۱۰۶، ~ و مشیرالدوله ۱۰۶

حاجی میرزا ابراهیم: ۵۴۲

حاکم اردبیل ← امامقلی میرزا، شاهپور ایران

حاکم کرمان: ۱۳۵ پ، ~ و پول بی ادبی

۱۳۵ پ

حبل المتین (دوژنامه): ۱۰۲، ۱۳۱، ۱۷۸،

۲۰۳، ۲۲۴، ۳۹۶، ۵۶۱، مقالات شیخ

یحیی کاشانی و ~ ۳۹۸

حبل المتین، میرزا سید حسن: ۲۰۳، ۳۹۷

دارالفنون ترکیه (مدرسه): ۵۶
 داغ یولی: ۱۵۶
 دانش (دبستان): ۵۶۲
 دانش (دوژنامه): ۵۶۱
 دبیرالسلطان، علی اکبر: ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۵۴
 دبیرحضور (قوام السلطنه) ← قوام السلطنه
 دبیرخاقان ← نیر
 دخانیات (انحصار): ۳۹ - ۳۷
 دخانیات، (تجارت): ۲۸، ۲۹، ۴۶، ~ و
 انعقاد قرارداد ۲۸، ۲۹، ۴۶
 دخانیات و دولت (کمپانی): ۲۲ - ۳۵، ۱۸
 دخانیات و مردم (کمپانی): ۲۱ - ۱۹
 دربار اعظم: ۱۱۰، وزارتخانه های ~ ۱۱۰
 درباریان: ۴۹، ~ و سیدجمال الدین اسدآبادی
 ۴۹، ~ و سیدمحمدطباطبائی ۴۹
 دربند: ۴۲۲
 دربندی، سیدعلی: ۱۲۰
 درشت: ۵۰۹، ۵۱۰
 دزقولی، شیخ محمدعلی: ۹۷
 دعوالحق (دوژنامه): ۵۶۰
 دکتر رضاخان: ۵۰۸، ~ و پیشنهاد شیخ-
 الملک کرمانی ۵۰۸
 دلال، شیخ حسینقلی: ۵۴۳
 دلال، ملاحسن: ۵۴۳
 دلائل الاصول شرح بر فوائد الاصول کتاب:
 ۴۱۶
 دولت آبادی، میرزا یحیی بن هادی: ۲۸۲، ۵۵۸،
 ~ و اتهام بایبگری ۵۵۸، ~ و اقدامات
 امین السلطان ۱۷۳، ~ و انجمن اصفهان
 ۲۳۲ پ، تأسیس عدالتخانه و ~ ۲۹۷، ~ و
 دوژنامه مجلس ۵۵۸، ~ و سفیر عثمانی
 ۲۹۶، فرزند حاجی میرزا هادی ~ ۵۵۸
 دولت آبادی، میرزا هادی: ۵۵۸
 دولت آبادی، میرزا علی محمد: ۲۹۶، ~ و میرزا

خبیر دربار، نایب هادی خان: ۳۵۹، ~ و
 ناظم الاسلام کرمانی ۳۵۹
 و خرازین: ۱۲۶
 خراسانی، شیخ احمد: ۱۳۹، ~ و عین الدوله
 ۱۳۹
 خراسانی، عبدالله ۶۴
 خراسانی، محمد کاظم بن حسین: ۲۶۳، ~ و
 توصیه به شیخ محمد واعظ اصفهانی
 ۲۶۶ - ۲۶۴، ~ و مشروطیت ۲۶۸ -
 ۲۶۶
 خرد (مدرسه): ۵۶۱
 خرقانی، سید اسدالله: ۶۱، ~ و سیدجمال الدین
 اسدآبادی ۶۱
 خطیب الممالک: ۵۵۲
 خلاصه العوامل (کتاب): ۴۷
 خلاصه النحو (کتاب): ۴۷
 خلاق المعانی، شیخ محمد: ۲۵۶، ۲۵۷،
 ۴۰۴، ~ و سیدعبدالحمید ۲۵۶، ۲۵۷،
 ۴۰۴
 خلخالی، سیدبرهان الدین: ۱۷۰، ۱۸۵، ۲۱۶،
 ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۱۵، ۳۴۹، ~ و اسیر
 بهادر جنگ ۵۰۴، انجمن مخفی و ~
 ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ~ و حکم تکفیری
 که بهبهانی صادر کرده بود ۳۵، ~ و
 سیدمحمدطباطبائی ۱۸۵، ~ و عین الدوله
 ۱۸۶، ~ و ناظم الاسلام کرمانی ۳۱۵،
 ۵۰۴، ۵۰۸، ~ و نوزیلژیکی ۱۸۸
 خلیدپاشا (سفیر کبیر عثمانی): ۳۵۶، ~ و
 ناصرالدین شاه ۳۵۷
 خوانین ابراهیمیه: ۲۳۸
 خوانین و کیلی: ۲۳۸، ۲۴۰
 خیاط تبریزی، جعفر: ۵۶۳
 خیریه (مدرسه): ۵۶۲
 دارالشفاء (مدرسه): ۱۳۳، ۲۸۴
 دارالفنون (مدرسه): ۵۱، ۵۳، ۵۶۳

رشديه، ميرزا حسن: ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۹۷،
 دگرگونی آموزشی و نقش ~ ۳۶۲، ۳۶۳،
 دوزنامه مکتب و ~ ۳۶۳، سانسور و
 عقیده ~ ۳۶۳، و عين الدوله ۳۶۳،
 مدرسه رشديه و ~ ۳۶۲
 رشيدالدوله: ۱۳۸
 رشيدالملک: ۱۹۸
 رشيدبيک: ۳۵۹
 رضوی، محمدباقر (امام جمعه همدان): ۵۰۳
 رفعة السلطنه: ۲۳۸
 رفيق خان، محمد: ۵۴
 رکن الدوله: ۱۳۲، ۲۳۷، ۲۸۵، ~ وحاج ميرزا
 محمدرضا ۲۴۵، طایفه شيخيه و ~ ۲۴۵،
 مردم کرمان و ~ ۲۳۷
 رمزيوسفی (کتاب): ۱۷۷ پ
 رسفانی، ابراهيم: بیج
 رنان، ارنست: ۵۸
 روح الامين (دوزنامه): ۵۶۰
 روح الاقدس (دوزنامه): ۵۶۰
 روحانيون: ۳۷، ۳۸، ~ و امتيازنامه تنباکو ۳۷،
 ۳۸، ~ و امين السلطان ۱۲۹، ۱۳۱،
 و نوزيلژيکی ۱۸۷
 روحی، شيخ ابوالقاسم: ۷۷، ۹
 روحی، شيخ احمد بن محمد جعفر: ۹، ۱۵۵، ۲۰۲،
 به قتل رسيدن ~ ۹، زندگی ~ ۸، شورش
 ارامنه و ~ ۷، ~ و مرگ ناصرالدين شاه
 ~ ۱۵۵
 روزنامه های فارسی که در خارج طبع می شد:
 ۵۶۱
 رؤسای دولت: ۳۷، ۳۸، ~ و امتياز نامه
 تنباکو ۳۷، ۳۸
 رؤسای ملت: ۳۷، ۳۸، ~ و امتيازنامه تنباکو
 ۳۷، ۳۸
 روسها: ۳۵۸، سياست مداخله ~ ۳۵۸
 دوضه الصفای ناصری: الف پ

محمد رضا کرمانی ۲۴۱

دهبنده: ۵۴۳

ديختر (= ديشتر): ۶۵

ذرايع الاحکام در شرح شرايع الاسلام: ۴۱۶
 ذکاء الملک فروغی ← فروغی، محمد حسين بن
 محمد مهدي
 ذوالرياستين، ميرزا احمد: ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۹۰،
 ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۵۸،
 ۴۳۳، ~ وانجمن مخفی. ۱۷، ۱۷۱، ۲۲۹،
 ۳۴۹، ~ و تدوين نظامنامه انجمن مخفی
 ۲۰۹، ۲۱۱، توطئه مخالفين و ~ ۳۵۰،
 ~ و عين الدوله ۱۸۶، ~ و نوزيلژيکی
 ۱۸۸

راور: ۲۳۹

راه آب: ۳۴۷، مأمورين نظمييه و وضع ~ ۳۴۷

رجبعلی خان: ۸۱

رژي (کميانی): ۲۲، ۴۱

رساله اصول عقايد و مناهل: ۴۷

رساله تعليمات ابتدائی: ۲۲۰

رساله در حجيت قطع: ۳۹۸

رساله در حقوق: ۶۴

رساله در ددھريين و طبيعيين: ۶۴

رساله در دد مذهب دھريين: ۵۸

رساله مجديه: ۱۲۲

رساله مسائل لازمه: ۴۷

رساله دد معانی و بيان: ۴۷

رساله عمليه: ۲۸۰

رساله فضايح الاستبداد: ۶۴

رستم خان (برادر عدل السلطنه): ۲۳۸

رسم عريضه دادن: ۲۹۹

رشتی، حاج سيد کاظم: ۵

رشديه (مدرسه): ۹۸، ۱۲۴، ۳۶۲، ۳۹۶

۵۶۱

سپهدار اعظم ← نصر السلطنه
 سپهسالار اعظم ← امیر بهادر جنگ
 سپهسالار، میرزا حسین خان ← مشیرالدوله،
 میرزا حسین خان
 سپهسالار (مدرسه): ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۷۸
 سرتیپ، رستم خان: ۹
 سردار اعظم صارم الدوله، بن اکبر: ۳۷۲، ~
 و کمک مالی به خانواده مجدالاسلام
 ۳۷۲
 سردار افخم، آقا بالاخان (معین نظام): ۱۳،
 ۸۱، ~ و میرزا رضای کرمانی ۷۵، ۹۲،
 ~ و نایب السلطنه کامران میرزا ۷۵
 سردار فیروز کوهی: ۴۲۸، ~ و مهاجرت علماء
 ۴۲۸
 سردار کل ← محمدعلی میرزا
 سردار محیی ← معز السلطان، عبدالحسین
 سردار مکرم: ۳۳، ~ و کشتار مردم ۳۳
 سردار منصور: ۲۰۰ پ
 سردار نصرت، میرزا حسین خان ← عدل السلطنه،
 میرزا حسین خان
 سعادت (مدرسه): ۵۶۱
 سعدالدوله: ۲۱۷، ~ و تجار ۲۱۹، ۲۳۰ پ،
 ~ و سید هاشم قندی ۲۷۴، ~ و
 عین الدوله ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۷۵
 سعد السلطنه: ۱۳۶، ~ و طلاب زندانی ۱۳۷
 سعید السلطنه: ۲۳۰، ۲۸۵
 سفارتخانه انگلیس [اسامی متحصنین و درخواست
 آنها]: ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۵۱
 سفارتخانه عثمانی: ۲۳۷ پ، ۲۳۸ پ، اسامی
 متحصنین و بانیان تحصن در ~ ۲۳۷ پ،
 ۲۳۸ پ
 سفیر روس: ۴۳، ۴۴، ~ و آرسن (صاحب
 کمپانی دخانیات) ۴۳، ۴۴، ~ و اتحاد
 اسلامی ۴۲، ~ و تحریم تنباکو ۴۳
 سفیر عثمانی: ۳۱۵، ~ و آقاسید محمد طباطبائی

روضه خوان، سید ذبیح الله: ۴۰۸
 دهنما (روزنامه): ۵۶۰
 ریاض پاشا: ۵۶، ~ و سید جمال الدین اسدآبادی
 ۵۶
 زبان آموز فادسی: ۲۲۰ پ
 زرگر باشی، میرزا احمد: ۵۴۲
 زمان، ملا علی اکبر: ۴ پ
 زنان: ۴۲، ~ و تحریم تنباکو ۴۲، ~ و
 مظفرالدین شاه ۳۰۰
 زنان کرمان: ۲۵۱، ~ و حاج محمد خان
 (مقتدای شیخیه) ۲۵۱
 زنجانی، شیخ زین الدین: ۱۳۲
 زنجانی، میرزا ابوطالب: ۱۹۲، ۲۲۱، ۴۰۲
 زندان: ۳۴۶
 زنگنه، محمد: ۵۱، ~ و میرزا تقی خان امیر کبیر
 ۵۱
 زیدان، جرجی بن سید علی: ۵۳، ۶۴، ~
 و سید جمال الدین اسدآبادی ۶۴
 سادات (مدرسه): ۵۶۱
 سادات اخوی، سید باقر: ۵۴۲
 سادات اخوی، سید نصرالله: ۵۴۱
 سادات قمی: ۱۳۲
 سادات میرزا حسین خان: ۲۴۰
 ساعت ساز، علی اکبر (حکیم): ۶۴
 ساعت فروش، سید محمد آقا: ۵۴۴
 ساعد الملک: ۱۹۵
 سالار اسعد: ۲۸۷، ۲۸۸، ~ و امیر بهادر ۲۸۷،
 ۲۸۸
 سالار الدوله، ابوالفتح میرزا: ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۹۸،
 ۲۸۵
 سالار مقتدر، میر سعید الله خان: ۱۷۰ پ
 سالار نصرت: ۳۶۸
 سالاریه (تاریخ): ۷، ۱۴۰

سید ابراهیم: ۳۰۰
 سید اسماعیل خان: ۲۷۴
 سید اکبر شاه ← اشرف الواعظین
 سید الحکماء، سید یحیی: ۵۴۲
 سید جمال الدین اسدآبادی: ۶، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۸۲، ۱۰۰، ۱۰۲، اصل و نسب ~
 ۵۳، ۶، سفرهای ~ ۵۹ - ۵۴، مرگ ~
 ۶، اتحاد اسلامی و کوشش ~ ۵۸،
 ~ ۶، ۶۴، ۸۹، ۱۵۵، ~ وارنست
 زنان ۵۸، ~ و استبداد، ۶۲، ۶۴، ۶۸،
 و افغانستان ۵۵، افکار ~ ۶۷، ۶۸،
 ۸۵، ۹، ~ و امیر دوست محمد خان
 ۵۴، ~ و امین السلطان ۶۷ - ۶۵، ~
 و انتساب وی به افغان ۶۱، انجمن
 ام القری و ~ ۶۴، بستگان ~ ۶۱،
 تألیفات ~ ۶۴، تبعید ~ ۶، ~ و
 تحصن در حضرت عبدالعظیم ۶۲، ۶۳،
 تحصیلات ~ ۵۴، ۶، ۶۱، دلایل درباره
 ایرانی الاصل بودن ~ ۶، ۶۱، ~ و
 رابطه با روحانیون ۷۲، ~ و روزنامه
 عروة الوثقی ۵۸، شورش آرامنه و
 ~ ۷، ~ و شیخ الاسلام ۵۶، ~ و
 شیخ محمد عبده ۵۸، ~ و طلاب مصری
 ۵۷، ۵۸، ~ و فراماسونری ۵۸، ~ و
 محمد اعظم خان ۵۴، ~ و محمد حسن
 شیرازی ۷۱ - ۶۸، مسافت به پترزبورغ
 و اقدامات ~ ۶۵، مقدمات مشروطیت و
 فعالیت ~ ۸۳، مکتوبات ~ ۷۴ - ۶۴،
 ~ و رابطه با میرزا رضای کرمانی ۶۳،
 ۹، ۹۵، ~ و ناصرالدین شاه ۶، ۶۵،
 همفکران ~ ۶۳، ۶۴
 سید جمال واعظ ← جمال واعظ، جمال الدین -
 بن عیسی
 سید حاجی آقا: ۵۴۰
 سید حسن ← صاحب الزمانی، سید حسن

۳۱۵، ~ و مظفرالدین شاه ۲۹۸، ۳۰۵
 سقط فروش، سید مهدی: ۵۴۳
 سقط فروش، شیخ حسین: ۵۴۰، ۵۴۲
 سلطان، احمد خان ← احمد خان نادان
 سلطان الذاکرین، شیخ مهدی: ۴۰۲، ~ و
 سید علی آقا یزدی ۴۰۲
 سلطان الذاکرین، میرزا ابوالفتح: ۲۲۲
 سلطان العلماء: ۱۳۸
 سلطان المتکلمین، شیخ مهدی: ۱۹۲، ۲۷۸،
 ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۰۵، ~ و حاج میرزا
 زین العابدین امام جمعه ۲۷۸، ~ و
 سید جمال الدین واعظ ۳۱۲، ۳۱۳، ~ و
 صدر الفقهاء ۲۷۸، ~ و عین الدوله ۳۱۱
 سلطان المحققین، شیخ محمد ← واعظ اصفهانی،
 شیخ محمد
 سلطان عبدالحمید (امپراتور عثمانی): ۳۵۵،
 ~ و آرامنه ۳۵۵، ~ و پرنس دادیان
 ۳۵۵، ۳۵۶، ~ و سید جمال الدین اسد-
 آبادی ۵۶
 سلمانی، محمد تقی: ۱۸۰
 سمسار، جواد: ۲۹۳
 سمسار، سید مصطفی: ۵۴۲
 سمنانی، سید محمد تقی: ۴۳۳
 سنگلج (محلّه): ۱۷۰
 سنگلجی، شیخ حسن: ۲۳۴، ~ محمد علی و
 میرزا ۲۳۴
 سیاحتنامه ابراهیم بیگ: ۱۶۵، ۱۷۸، ~ و
 بررسی وضع ارتش و ارتشیان ۱۸۱، ۱۸۲،
 ~ و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران
 ۱۶۹ - ۱۶۶، ~ و اعمال مأمورین وزارت
 خارجه ۱۷۷ - ۱۷۵، ~ و وضع
 انتظامات ۱۶۷
 سیاح محلاتی: ۶۱، ۶۴، ۸۴، ۲۰۲، ~ و
 سید جمال الدین اسدآبادی ۶۱، ۶۲
 سیاسی (مدرسه): ۵۶۱

۲۳۹ پ

شریعت (مدرسه): ۵۶۲
 شریعتمدار، شیخ علی بن محمد جعفر: ۱۱۴،
 اختراعات ~ ۱۱۶-۱۱۴، تحصیلات ~
 ۱۱۴، ۱۱۵، وضع خانوادگی ~ ۱۱۵،
 و ناصرالدین شاه ۱۱۷

شریعتمدار، شیخ محمد حسن: ۳۴، ۷۶، ۱۱۶
 ~ و آقا جمال بروجردی بابی ۱۱۶، ~ و
 سید جمال الدین اسدآبادی ۶۲، ~ و میرزا رضا
 کرمانی ۷۶

شریعتمدار، شیخ محمدرضا: ۷۷، ۱۱۵
 شریعتمدار، میرزا محمد علی: ۳۴
 شریعتمدار مازندرانی، ملا حسین بن محمد علی:
 ۳۴۴، ۳۴۵، ~ و عین الدوله ۳۴۵
 ۳۴۴ ~ و میرزا رضا کرمانی ۸۶

شرف العلماء همدانی، شیخ محمد ربیع: ۳۹۰
 شریف الواعظین قمی: ۲۷۷، ۳۱۳، ~ و علی
 اکبر بروجردی ۳۱۴

شعاع السلطنه، ملک منصور: ۱۰۲، ۱۰۵،
 ۱۳۲، ۲۲۹، ۲۳۲، ۳۳۰، ~ و غصب
 زمینهای مردم ۳۳۰

شعاعی کرمانی، سید جمال: بیج
 شعشعانی، سید محمد: ۱۰
 شکنجه زندانیان: ۳۶۸
 شکوه السلطنه (دختر شعاع السلطنه): ۱۹۴
 شمیرزادی، علی اکبر: ۹۱
 شمس التصاریف: یز، ۴۷

شمس الحکماء کرمانی، میرزا هدایت الله: بیج، ۱۱،
 ~ و تلگراف تبریک به سید محمد طباطبائی
 ۵۳۴

شمس اللغات: یز، ۴۷
 شمس الملک (میرآخور): ۳۰۲
 شمس الملک بن عبدالمجید میرزا: ۳۹۳، ~ و
 میرزا حسین خان معین حضور ۳۹۳
 شودای بلدی (دوژنامه): ۵۶۱، شورش اراسته

سید ریحان الله: ۴۰۲

سید صندر (پدر سید جمال الدین اسدآبادی): ۶۰
 سید عبدالحمید: ۴۵۶، ۴۰۴، ~ و احمدخان
 نادان ۴۰۴
 سید محمدرضا طباطبائی ← طباطبائی، سید محمد-
 بن صادق

سید محمد تقی ← هراتی، سید محمد تقی
 سید نصرالدین، علاء الدین: ۴۳۲
 سیرجانی، سید یوسف: ۱۹۰
 سیستانی، شیخ علی اصغر: ۱۳۳
 سیف الدوله: ۳۹۳، ~ و تجار ۵۰۴
 سیف الدین میرزا (مدیر توپخانه): ۴۰۴، ۴۲۱،
 ~ و علماء ۴۲۵
 سیگار فروش، آقا میرزا حسینقلی: ۵۴۲

شاطر باشی: ۳۷۳

شال فروش، محمد علی: ۲۳۰ پ، ۵۴۱
 شاهرودی، محمد تقی: ۵۴۱
 شاهنشاهی (دوژنامه): ۵۶۰
 شایعه جهاد: ۳۶، ۴۲

شب نامه: ۳۱۹، ۳۲۰، تقاضای عدالتخانه و
 ~ ۳۱۹، ۳۲۰، ~ و سید محمد طباطبائی
 ۳۲۰، ~ و عین الدوله ۳۲۰، ۴۴۹،
 ۴۵۰، قانون عدالتخانه و ~ ۴۴۹،
 ۴۵۰، مهاجرت علماء و ~ ۴۴۹، ~ و
 نظام الملک ۴۴۹، ~ و هشدار به شیخ
 فضل الله نوری ۵۲۲، ۵۲۳

شجاع السلطنه: ۹۶
 شجاع لشکر: ۲۱۵، ~ و انجمن مخفی ۲۱۵،
 و سید عبدالله بهبهانی ۲۱۵

شرف (دوژنامه): ۱۲۱
 شرف (مدرسه): ۲۱۸، ۵۶۱
 شرف و شرافت (دوژنامه): ۵۶۱
 شرق (دوژنامه): ۱۶۸ پ
 شرکت متفقه: ۲۳۹ پ، ~ و اقدامات مخالفان

شیرازی، سید محمد رضا: ۳۴۹، ۴۱۰
 شیرازی، شیخ محمد ← فیلسوف شیرازی،
 شیخ محمد
 شیرازی عبدالوهاب خان ← آصف الدوله
 شیرازی، فرصت: ۳۵۹
 شیرازی، محمد حسن (آیت الله آقا سید میرزای
 شیرازی): ۱۲، ۱۶، ۴۷، افکار ~ ۲۸،
 و تحریم تنباکو ۱۶، ۲۰، ۲۴، ۲۸،
 ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ~ و حاج شیخ محمد
 تقی ۳۴، ~ و حاج میرزا جواد آقا ۳۴،
 ~ و زین العابدین امام جمعه ۳۳، ~
 و سید محمد طباطبائی ۴۹، ~ و شیخ
 محمد حسن شریعتمدار ۳۴، ~ و علماء
 تهران ۲۶، ~ و محمد حسن آشتیانی ۲۶
 ۲۸، ۳۲ مداخلات خارجی در ایران و
 ~ ۲۴، ۲۵، ~ و میرزا محمد علی
 ۳۴، ~ و ناصرالدین شاه ۲۴، ۲۵، ۲۷
 شیرعلی خان، امیر: ۵۴، ~ و دولت انگلیس ۵۵،
 ~ و سید جمال الدین اسدآبادی ۵۵
 صاحب الزمانی، سید حسن: ۸۶، ۳۰۰، ~ و
 آقا سید عبدالله بهبهانی ۲۷۶، جمهوریت و
 ~ ۸۶ پ
 صاحب جمع، علی اصغر خان: ۱۰۰
 صاحب دیوان، حسن خان: ۹۳
 صارم الدوله ← سردار افخم
 صبح صادق (دوژنامه): ۵۶۱
 صحافباشی: ۲۹۹، ۳۶۴، ~ و ارباب جمشید ۳۶۴
 ~ و اعانت به خانواده سید جمال واعظ
 ۳۷۳، ~ و انجمن مخفی ۲۱۵
 صدر (مدرسه): ۱۳۲، ۲۸۴
 صد: اص: هانی، سید اسماعیل: ۴۷
 صدراعظم: ۱۱۰، ۱۱۲، مسئولیت ~ ۱۱۰،
 ۱۱۲
 صدراالاسلام، سلیمان: ۵۲۵، تلگراف ~ به

← آرامنه، شورش
 شوکت، عباسعلی خان: ۳۴۹، ~ و فتوای
 سید عبدالله بهبهانی ۳۴۹
 شوکت الملک: ۱۳۱، ۳۴۵
 شهاب الملک ← آصف الدوله
 شهاب الملک، امان الله خان: ۲۴۲
 شهید (اصطلاح شهید در مشروطیت): ۱۵۸
 شیخ الاسلام: ۵۶
 شیخ حسن دلال: ۳۱۲
 شیخ حسین: ۸۵
 شیخ رئیس، ابوالحسن میرزا: ۶۱، ۴۳۰
 شیخ سیف الدین: ۵۴، ۵۴۷
 شیخ شمشیری برینی: ۲۳۸، ~ و شیخیه ۲۳۹
 شیخ عبدالحسین (مدرسه): ۲۷۷
 شیخ عبدالرحیم (نوه صاحب فصول): ۲۸۴،
 ۲۸۵
 شیخ عبدالنبی: ۱۹۲، ۴۰۲
 شیخ عبیدالله: ۱۰۶
 شیخ علی مجتهد: ۲۵۰، ۲۵۴
 شیخ محمد تقی: ۲۵۱
 شیخ الملک کرمانی: ۵۰۸، مجلس و ~ ۵۰۸
 ~ و ناظم الاسلام کرمانی ۵۰۸
 شیخ محمد صادق مجتهد ← مجتهد، شیخ محمد
 صادق
 شیخ مهدی واعظ ← سلطان المتکلمین، شیخ
 مهدی
 شیراز: ۲۴، واقعه شاه چراغ ~ ۲۴
 شیرازی، سید رضوان: ۲۶۰ - ۲۵۸، اشعار ~
 ۲۶۰ - ۲۵۸
 شیرازی، میرزا سید علی: ۲۱۶، ۳۴۹، ۴۲۲
 شیرازی، حاج میرزا ابراهیم: ۱۳۰، ۱۳۱، ۳۳۱،
 ۳۴۰، ۳۴۸، ~ و تلگراف به سید محمد
 طباطبائی ۵۰۳، ~ و قوام الملک ۵۰۳
 شیرازی، سید جواد (اسام جمعه کرمان): ۴،
 ۲۴۹

ق.(): ۱۲، ۲۶، ۳۷، ۴۷، ۶۳، ۱۰۲،
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۶۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۱،
 اجزاء انجمن مخفی دوم و ~ ۳۹، ~ و
 احتشام السلطنه ۳۲۸، استفتاء سید
 عبدالله بهبهانی و ~ ۳۵۸، اصل ونسب
 ~ ۴۷، افکار و اندیشه‌های ~ ۱۶،
 ۱۶۱، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، اقدامات
 امین السلطان و ~ ۱۷۳، ~ و امتیاز-
 نامه تنباکو ۳، ۳۸، ~ و امین الدوله
 ۱۲۸، ~ و امین السلطان ۱۲۸، ۱۳۰
 انجمن اسلامی و ~ ۵، بیداری ایرانیان
 و ~ ۳۴۵، ۳۷۶، ۳۷۷، تجار و ~
 ۵۰۶، تحصیلات ~ ۴۸، ~ و تلگراف
 به محمد علی میرزا ولیعهد ۵۵۵، ۵۵۶،
 تلگراف علمای فارس به ~ ۳۳۳، ~ و
 تلگراف عین الدوله به فرمانفرما ۳۲۹،
 جمهوریت و ~ ۴۹، ~ و حاج آقا محسن
 عراقی ۴۱۲، ~ و درخواست از عین الدوله
 ۳۲۷، دستگاه سلطنت و ~ ۴۹، ۵۰،
 دوران سلطنت مظفرالدین شاه و ~ ۳۳۹،
 را پورت نویسی و نظر ~ ۳۷۹، ۳۸۰، ~
 و رشیدییک ۳۵۹، ~ و رئیس بانگ
 استقراضی روس ۲۶۱، سفرهای ~ ۴۸،
 ~ و سید جمال الدین اسدآبادی ۴۹، ۵۰،
 ۶۱، ~ و سید جمال واعظ ۳۱۱، ~ و
 سید عبدالله بهبهانی ۱۹۲، ۲۷۶، ~ و
 سید مرتضی باسمه‌چی ۱۷۲، ~ و شعاع
 السلطنه ۳۷۵، شکایت مردم از آقای
 بهبهانی به ~ ۵۰۷، ~ و شیخ فضل الله
 نوری ۵۴، ~ و مظفر السلطنه ۲۳۱،
 ۲۴۴، ۲۵۴، ظلم و ستم عین الدوله و
 دیوانیان و نظر ~ ۲۹۵، ۳۷۵، ۳۷۶
 ~ و عدالتخانه ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۰۶، ~
 و عریضه به مظفرالدین شاه ۳۳۶، ~
 عزل امین السلطان ۱۵۹، ~ و عین الدوله

سید محمد طباطبائی ۵۲۵
 صدرالانام: ۳۴۸ پ
 صدرالعلماء، محمدباقر: ۲۷۸
 صدرالعلماء، سید محمد جعفر: ۱۴۰، ۲۷۷،
 ۳۴۹، ۳۹۰، ۴۰۴، ~ و قتل سید
 عبدالحمید ۲۵۷
 صدرالفقهاء: ۲۷۸، ~ و شیخ جعفر گلپایگانی
 ۲۷۸
 صدرالممالک: ۲۹۰، ~ و شیخ مرتضی مدیر-
 الذاکرین ۲۹۰، ~ و عین الدوله ۲۹۱
 صدق الدوله: ۱۵۶
 صدور فرمان مشروطیت: ۱۰۲
 صدیق الممالک آشتیانی، میرزا حسین خان: ۳۴۱
 ~ و شعاع السلطنه ۳۴۱
 صدیق حضرت: ۵۴۱
 صراف، سید محمد: ۵۴۳
 صرف صالحی: ۱۶۵
 صغیر، سید علی: ۴۸
 صندوقدار، حسین خان: ۹۴
 صنایع الدوله: ۱۷۳، ۵۴۱، ۵۵۴، ایجاد
 صنایع توسط ~ ۵۶۲، ۵۶۳
 صوراسرافیل (دو زنامه): ۲۰۰، ۵۶۰
 صوراسرافیل، میرزا جهانگیرخان: ۲۰۰
 طایفه شیخیه: ۲۴۳، ~ و شیخ محمد صادق
 ۲۴۳
 طایفه متشرعه: ۲۴۲، ~ و طایفه شیخیه ۲۴۲
 طایفه نفریها: ۲۸۸
 طباطبائی، سید احمد: ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۷،
 ۲۸۴، ۲۸۹، ~ و شیخ مرتضی مدیر
 الذاکرین ۲۹۰، ~ و عین الدوله ۲۹۰
 ۲۹۲، منافع ~ ۲۹۵
 طباطبائی، سید اسدالله: بیج، ۲۸۸، ۴۲۶، ~ و
 مدرسه اسلام ۴۲۶، ۴۲۷
 طباطبائی، سید محمد بن صادق (تولد ۱۲۵۷ هـ)

ملاقات سید محمد طباطبائی و امیر بهادر جنگ و نقش مخالفت ~ ۵۰۴، ~ و ملکم خان ۱۲، ~ و ناظم الاسلام یز طباطبائی، سید محمد مهدی بن صادق: ۳۹۴
 ۳۹۵
 طباطبائی، عبدالهادی بن محمد: ۲۲۷، ~ و سید جمال الدین واعظ اصفهانی ۲۷۷
 طباطبائی، میرزا ابوالقاسم بن محمد: ۱۸۵، ۵۰، ۲۸۹، ۲۹۶، ۴۱۲، ۴۲۱، ۵۰۹، ~ و امین السلطان ۱۳، ~ و سید عبدالله بهبهانی ۳۴۲، ۳۴۳، ~ و سید محمد طباطبائی ۲۸۸، ~ و عین الدوله ۳۱۸، و میرزا مصطفی آشتیانی ۴۱۴ ~ و ناظم-الاسلام کرمانی ۳۰۱
 طباطبائی، میرزا کاظم: ۲۹۱، ~ و اعظام-الممالک ۲۹۳
 طباطبائی، میرزا محسن: ۲۹۶، ~ و سید جمال-الدین واعظ ۳۱۲
 طباطبائی، میرزا علینقی: ۲۹۱، ~ و اعتماد-التولیه ۲۹۴، ~ و اعظام الممالک ۲۹۴، ~ و عین الدوله ۲۹۲، ۲۹۴، ~ و مدیرالذاکرین ۲۹۴ - ۲۹۲، ~ و میرزا محمد محرر ۲۹۵
 طباطبائی، میرزا مصطفی: ۲۹۰، ۲۹۶
 طیب، میرزا داودخان: ۶۴
 طیب، میرزا عبدالله: ۹۲
 طیب کرمانی، کاظم خان: ی
 طلاب لنکرانی: ۳۳۴
 طلاب مدرسه خازن الملک: ۲۶۳، ~ و واقعه قبرستان ۲۶۳
 طومانیانس تاجر: ۵۵۱
 طومانیانس تاجر (تجارتخانه): ۴۴۷
 ظفر السلطنه، عزیزالله میرزا: ۱۴، ~ و حاج میرزا محمد رضا ۲۴۵، ۲۵۰، ~ و

۱۳۲، ۲۳۱، ۲۵۳، ۲۵۹، ۳۲۳، ۳۶۰، ~ و فراماسوئری ۱۲، فلکه شدن حاج محمد رضا و ~ ۲۵۴، ۲۵۵، کودکی ~ ۴۸، مجلس عدالت و ~ ۳۳۹، ~ و محمد حسن شیرازی ۳، ~ و مدرسه اسلام ۵، ~ و مدرسه چال ۲۶۱، ۲۶۲، ~ و مدرسه خان مسروی ۳۷۵، مردم تهران و ~ ۵۱۲، مردم فارس و ~ ۳۷۵، ۳۷۶، ~ و مشروطیت ۳۷۸، ~ و مشیرالدوله ۲۶۲، ~ و مشیر-السلطنه ۲۶۲، ~ و مظفرالدین شاه ۲۶۶، ۳۰۶، ۳۷۵، مهاجرت ~ به شاه عبدالعظیم ۲۸۰، ۲۸۱، ~ و مهدی گاوکش ۳۸، ~ و میرزا حسین خان صدیق الممالک آشتیانی ۳۴۱، ~ و میرزا محمد رضا کرمانی ۲۴۴، ~ و ناظم الاسلام کرمانی ۴۷، ~ و ناظم العلماء ملایری ۴۳، ~ و نایب-السلطنه ۵۰، ~ و نیرالدوله ۲۳، ~ و واقعه کرمان ۲۶۷، ~ و واقعه مشهد ۳۳۶، ~ و وزیر مخصوص ۲۳، و ظایف پادشاه و نظریات ~ ۳۷۸
 طباطبائی، سید محمد صادق بن محمد: یو، ۵۰، ۱۲۰، ۱۶۰، ۵۱۰، ~ و آقا میرزا محسن ۵۵۸، ~ و ارباب جمشید ۴۲۵، ~ و اعظام الممالک ۳۱۹، ~ و انجمن سعادت اسلامبول ۲۱، ~ و انجمن مخفی مردم ۳۹، ~ و بمباران مجلس شورای ملی ۲۱، تأسیس کارخانجات و ~ ۲۰۷، ~ و تحصیلات ۲۰۷ - ۲۰۵، ~ و روزنامه مجلس ۲۰۹، روزنامه نودوز و ~ ۵۵۸، روزنامه یومیه و ~ ۲۰۹، ~ و سید اسدالله طباطبائی ۲۹۷، ~ و فراماسوئری ۲۱۱، مجلس شورای ملی و ~ ۴۸۳، ~ و مدرسه اسلام یو، ۲۰۶، ۲۰۷، ~ و مدرسه دوشیزگان ۶۰،

حکومت کرمان ۲۴۳، ~ و سید محمد طباطبائی ۳۱۰
 ظل السلطان، مسعود میرزا: ۳۴۷ پ، ~ و شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی ۳۴۷ پ ~ و میرزا تقی خان امیر کبیر ۵۱، ~ و میرزا حسین خان سپهسالار ۱۱۲، ۱۱۳، ~ و میرزا ملکم خان ۱۱۸
 ظهیرالسلطان، محمد حسین میرزا: ۳۹۸، ۴۳۳
 عارف افندی، ابوتراب: ۶۱، ~ و سیدجمال-الدین اسدآبادی ۶۱
 عباسقلی آقا: ۵۴۲
 عباس صفوی (شاه ایران): ۳۵۴، ~ و ارامنه ۳۵۴
 عبدالحمید خان (سلطان عثمانی): ۶۳، ~ و اتحاد اسلامی ۶۴، و ~ سید جمال‌الدین اسدآبادی ۸۹، ~ و ناصرالدین شاه ۸۹
 ۹۵
 عبدالصمد اصفهانی ← همدانی، عبدالصمد عبدالله خان (مدرسه): ۳۸۸
 عبدالله میرزا، شاپور ایران (عکاس مخصوص همایونی): ۵۵۴
 عبده، شیخ محمد: ۵۸
 عثمانی (دولت): ۴۱، تجارت توتون ~ ۴۱
 عدل السلطنه، میرزا حسین خان: ۱۸۱، ۲۳۸
 ۲۵۲
 عراق عجم (دوزنامه): ۵۶۰
 عراقی، حاج آقا محسن: ۴۰۲، ۴۱۲
 عرب، سید صالح: ۵۲، ۱۰۶
 عروقه الوثقی (دوزنامه): ۵۸
 عزیزالسلطان (ملیجک ثانی): ۸۰
 عسکرگاریچی: ۲۹۶
 عضدالسلطان: ۱۰۵
 عضدالملک: ۲۳۸، ۵۵۵، ~ و سید محمد طباطبائی ۵۰۳

عقدا: ۷۴
 علاقه بند، شیخ حسن: ۵۴۳
 علاءالدوله: ۱۴۰، ۲۷۳، اقدامات غیرقانونی ~ ۳۰۸، ~ و تلگراف به سید محمد طباطبائی ۳۴۲، ~ و حاج سیداسماعیل خان ۲۷۴، ~ و حاج میرعلینقی ۲۷۴، ~ و سیدحسن صاحب الزمانی ۳۰۰، ۳۰۱، ~ و سید هاشم قندی ۲۷۳، ~ و مخالفین مسیونوز بلکژیکی ۲۷۳، ~ و مدبرالممالک ۳۰۸، ۳۰۹، ~ و میرزا حسین خان صدیق الممالک آشتیانی ۳۴۱، ۳۴۲
 علاءالملک، محمودبن علی: ۷، ۹، ۶۳، ۷۸، ۱۳۵، ۱۵۱، ۴۱۸، ~ و پول چوب ۱۳۵ پ، ~ و حکومت کرمان ۴۱۸، ~ و سعدالدوله ۲۱۷، ~ و سیدجمال-الدین اسدآبادی ۷، ~ و شیخ احمد روحی ۷، ۱۰، ۷۸، مشاغل ~ ۴۱۸، ~ و میرزا آقاخان کرمانی ۷، ۱۰، ۷۸، ~ و میرزا حسن خان خبیرالملک ۷، ۱۰، ۷۸، ~ و میرزا رضای کرمانی ۷
 علماء: ۳۰۵، ~ و امیربهادر جنگ ۳۰۵
 علماء تبریز: ۵۳۰، ~ و تحصن درقونسولخانه انگلیس ۵۳۰
 علماء تهران: ۲۴۷، ~ و استبدادعلاءالدوله ۲۴۷، ~ و تولیت مدرسه خان مروی ۲۹۶، ~ و حاج میرزا محمدرضا کرمانی ۲۹۶، ~ و عزل ظفرالسلطنه ۲۵۱، ~ و عزل عسکرگاریچی ۲۹۶، ~ و عین الدوله ۲۵۲، ۲۵۳، ~ و محمد حسین شیرازی ۲۵، ~ و مشیرالدوله (میرزا حسین خان) ۱۰۶، رجعت از تحصن و اقدامات مخالفین ~ ۲۹۲
 علمای شیراز: ۳۳۲، تظلم خواهی ~ از محمد علی میرزا ولیعهد ۳۳۲

حکومت کرمان ۲۴۳، ~ و سید محمد طباطبائی ۳۱۰
 ظل السلطان، مسعود میرزا: ۳۴۷ پ، ~ و شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی ۳۴۷ پ ~ و میرزا تقی خان امیر کبیر ۵۱، ~ و میرزا حسین خان سپهسالار ۱۱۲، ۱۱۳، ~ و میرزا ملکم خان ۱۱۸
 ظهیرالسلطان، محمد حسین میرزا: ۳۹۸، ۴۳۳
 عارف افندی، ابوتراب: ۶۱، ~ و سیدجمال-الدین اسدآبادی ۶۱
 عباسقلی آقا: ۵۴۲
 عباس صفوی (شاه ایران): ۳۵۴، ~ و ارامنه ۳۵۴
 عبدالحمید خان (سلطان عثمانی): ۶۳، ~ و اتحاد اسلامی ۶۴، و ~ سید جمال‌الدین اسدآبادی ۸۹، ~ و ناصرالدین شاه ۸۹
 ۹۵
 عبدالصمد اصفهانی ← همدانی، عبدالصمد عبدالله خان (مدرسه): ۳۸۸
 عبدالله میرزا، شاپور ایران (عکاس مخصوص همایونی): ۵۵۴
 عبده، شیخ محمد: ۵۸
 عثمانی (دولت): ۴۱، تجارت توتون ~ ۴۱
 عدل السلطنه، میرزا حسین خان: ۱۸۱، ۲۳۸
 ۲۵۲
 عراق عجم (دوزنامه): ۵۶۰
 عراقی، حاج آقا محسن: ۴۰۲، ۴۱۲
 عرب، سید صالح: ۵۲، ۱۰۶
 عروقه الوثقی (دوزنامه): ۵۸
 عزیزالسلطان (ملیجک ثانی): ۸۰
 عسکرگاریچی: ۲۹۶
 عضدالسلطان: ۱۰۵
 عضدالملک: ۲۳۸، ۵۵۵، ~ و سید محمد طباطبائی ۵۰۳

۱.۵ ~ و شعاع السلطنه ۱۹۸، ~ و شوری دولتی ۳۲۱، ~ و شیخ فضل الله نوری ۱۳۱، ~ و شیخ محمدرضا مجتهد قمی ۴۱۶، ۴۰۳، ~ و شیخ محمد واعظ اصفهانی ۲۶۵، ~ و عریضه سیدمحمد طباطبائی به مظفرالدین شاه ۳۴۲، ~ و علاءالدوله ۲۷۳، ~ و علماء و روحانیون ۳.۸، ۴.۷، فرار منتخب الممالک و عکس العمل ~ ۳۴۴، ~ و فرمانفرما ۳۲۸، ۳۲۹، ~ و متحصنین مسجد جامع ۲۶. ۲۶۱، ~ و مخالفین ۱۴. ۱۴، ~ و مذاکره محرمانه با سیدمحمد طباطبائی ۳۲۸، مسافرت مظفرالدین شاه به خارجه و اعمال ~ ۲۳۹، ~ و مکتوب به میرزا ابوالقاسم طباطبائی ۳۱۷، ۳۱۷، ۳۱۸، مکتوب سیدمحمد طباطبائی به ~ ۳۲۸، ~ و ملاحسین شریعتمدار مازندرانی ۳۴۵، ~ و موافقین او ۲۶۹، ~ و مهاجرت علماء ۲۸۸، ۴۲۸، ~ و میرزا احمدخان آشتیانی ۴۲۷، ~ و میرزا رضاخان ارفع الدوله ۴۴۷، ~ و میرزا سیداحمد طباطبائی ۲۹۵، ~ و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله ۴۴۷، ~ و ناصرالملک ۳۲۳، ۳۸۲، ~ و نظامنامه عدلیه ۴۳۵، ~ و نفاق افکنی بین طباطبائی و بهبهانی ۳۸۲، ~ و نفاق-افکنی بین علماء ۳۱۸-۳۱۴، ۴.۳، ~ و نوزیلژیکی ۱۸۷، ۱۸۸، واقعه حمله به آقا سیدعبدالله بهبهانی و اقدام ~ ۱۳۳، ~ و وزیر همایون ۱۳۹
عین الملک: ۲۴۶، ۲۴۷، ~ و ظفر السلطنه ۲۴۶، ۲۴۷، ~ و فلک کردن حاج میرزا محمدرضا ۲۴۸

غفاری، غلامحسین: ۵۳۹

علمای فارس: ۳۳۳، هشار به ززیم توسط ~ ۳۳۳
علمای متحصن ۲۹۵، ~ و شیخ مرتضی مدیر-الذاکرین ۲۹۵
علمای مشهد: ۵. ۱، ~ و تلگراف تبریک به علماء تهران ۵. ۱
علمای نجف: ۳۱۳، ~ و طباطبائی ۳۱۳
علماء و روحانیون: ۴۱۵، ~ و عدالتخانه ۴۱۵
علمیه (مدرسه): ۳۹۸، ۵۶۱
علی آباد: ۴۳۵
علی آبادی، میرزا کریم بن محمدحسین: ۲۳۵ پ
علی خان امین الدوله ← امین الدوله، علی بن محمد
علی کوهی: ۴. ۴
عندلیب السادات: ۲۲.
عون الدوله، میرزا اسماعیل خان: ۵۴۲، ۵۵۴
عوین ← اوین
عیب نما (دوژنامه): ۵۶.
عین الدوله، عبدالمجید میرزا: ۱. ۲، ۱۳.
۱۳۱، ۲۸۶، ۳۱۳، ۴. ۲، ۴. ۸، ~ و آقا سید عبدالله بهبهانی ۱۳۴، ~ و اعظام الممالک ۴. ۳، ~ و امتیاز آب ۱۷۹، ~ و امیر بهادر جنگ ۳۴۴، ~ و امین السلطان ۳۸۹، ۳۹. ~ و تجار ۲۱۷، ۲۷۳، ~ و حاج میرزا محمدرضا کرمانی ۲۵۳، ۳۱. ~ و حکومت نظامی ۳۴۵، ۳۴۶، ~ و رشوه ۱۷۱، ۲۸۷، ~ و روزنامه ادب ۳۱. ~ و روزنامه حبل المتین ۱۳۱، ~ و دوژنامه مظفری ۲۲۴، زن حاجی حسن بنکدار و عمل ~ ۴۳۰، ۴۳۱، ~ و سعدالدوله ۲۷۵، ~ و سعد السلطنه ۱۳۶، ~ و سیدجمال واعظ ۳۱۱، ۳۱۳، ~ و سیدعبدالله بهبهانی ۴۲. شاهزادگان قاجار و برخورد ~

قونسلگری تبریز ۴۲۴، ۵۲۶
 قرجه داغی، باباخان: ۱۳۴
 قریش، آقاسید: ۵۰۰، ~ و مجلس مشاورت
 نظامی ۵۰۰
 قریه مبارک آباد: ۳۹۷
 قزوینی، سیدجمال الدین: ۱۴۰
 قزوینی، میرزا عباسقلی خان ← آدسیت، عباسقلی
 خان
 قطب، میرزا حسین: ۲۲۹ پ
 قفقازی، رشیدیک: ۳۷۳، ~ و ناظم الاسلام
 کرمانی ۳۷۳
 قلعه کلات: ۳۶۵
 قلعه محمودی، نوروزعلی خان: ۸۱
 قلهک: ۴۳۲
 قلیخان، شیخ حسین: ۱۵۶
 قمی، سید تقی: ۱۳۶
 قمی، میرزا علی: ۳۱۸
 قمی، میرزا محمود: ۴۳۲
 قندی، سید هاشم: ۱۴۰، ۲۳۰، ~ و علا الدوله
 ۲۷۴
 قندی، میر علی تقی: ۲۷۴
 قوام الدوله، میرزا عباس خان: ۳۷، ۴۴۴، امتیاز-
 نامه تنباکو و ~ ۳۸، ~ و امین السلطان
 ۴۴۴
 قوام السلطنه، نریمان خان: ۳۵۶، ۳۷۱، ~ و
 پرنس دادیان ۳۵۶، ۳۷۱، ~ و سیدجمال
 واعظ ۲۸۲، ۳۷۱، ~ و مجد الاسلام
 کرمانی ۳۵۹
 قوام دفتر (حسین آشتیانی): ۲۹۰
 قوام دیوان، غفارخان: ۳۴۰، ۴۱۵، ~ و
 معتمد الحرم ۳۴۱
 قیام مردم: ۳۳۵، ~ و حاج معاون التجار ۳۳۵،
 ~ و واقعه رژی ۱۳
 قیام مردم مشهد: ۳۲۴، ۳۳۵

فخرالاسلام: ۴۳۲
 فخرالواعظین کاشانی ← کاشانی، فخر-
 الواعظین
 فروغی، محمد حسین بن محمد مهدی: ۶۳، ~ و
 سیدجمال الدین اسدآبادی ۶۲، ~ و
 مشیرالدوله ۱۰۷
 فصول دوازده گانه قانون ← قانون (فصول
 دوازده گانه)
 فیلسوف شیرازی، شیخ محمد: ۱۷۸، ~ و
 انجمن مخفی ۱۷۰، ۱۷۸، ~ و خواندن
 کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیگ ۱۷۸، ~
 و تشریح وضع دربار ۱۸، لایحه ~ ۲۱۲،
 ۲۱۳
 قاضی، آقا حسین: ۵۰۲، ~ و تلگراف به سید محمد
 طباطبائی ۵۰۲
 قانون (فصول دوازده گانه): ۲۲۸
 قانون اساسی (امضاء متمام): ۱۹۹
 قانون عدلیه: ۴۳۹، ~ و احکام صادره و دفتر
 تعیین حقوق ۴۳۹، ~ و تشکیلات
 وزارت عدلیه ۴۳۷، ~ و دفتر ثبت و
 ضبط اسناد ۴۳۸، ~ و کابینه وزارت
 عدلیه ۴۳۸، ~ و وظایف و مسئولیت
 وزارت عدلیه ۴۳۶، ۴۳۷
 قانون ناصری: ۱۱۴
 قائم مقام فراهانی: ۵۱، ~ و میرزا تقی خان
 امیر کبیر ۵۱
 قائم مقام قونسل روس: ۳۳۵، ~ و میرزا
 کاظم آقا متولی باشی ۳۳۵
 قبر آقا: ۱۸۶ پ
 قدسیه (مدرسه): ۵۶۲
 قراباغی، حاجی سید محمد: ۵۳۰
 قراجه داغی، رستم خان: ۱۵۴
 قراجه داغی، هاشم خان: ۱۹۶
 قراندوف: ۴۲۴، ۵۳۶، ~ و بست نشینان

سیاح محلاتی ۸۴، خانواده ~ ۹۶،
 دوران مجلس ~ ۸۱، رفتار و کردار ~ ۹۱
 روحیات مردم و ~ ۸۳، ~ و زن و
 فرزند ۸۱، سالگرد مرگ ~ ۹۷، و
 سردار افخم آقا بالا خان (معین نظام)
 ۷۹، ۸۰، و سید جمال الدین اسدآبادی
 ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۹۶، ~ و سید علی اکبر
 تفرشی ۸۸، شرح زندگانی ~ ۹۱، ۹۲،
 شکنجه ~ ۸۱، شهادت ~ ۹۶،
 ~ و شیخ ابوالقاسم روحی ۷۷، ~ و شیخ
 هادی نجم آبادی ۸۹ - ۸۷، ~ و علی
 اصغر خان امین السلطان ۹۶، ۹۷، ~ و
 غلامرضا ۷۸، ~ و ملاحسین ۸۶، ~ و
 میرزا احمد کرمانی ۷۵، ۸۷، ~ و
 ناصرالدین شاه ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵،
 و ~ و نایب السطنه ۸۱-۷۹، ۸۴
 کرمانی، میرزا محمد ← ناظم الاسلام کرمانی،
 محمد بن علی
 کرمانی، میرزا محمد رضا: ۱۴۰، ۲۴۰، ۲۹۶،
 ۳۰۵، ۳۳۰، ~ و شیخ شمشیری برینی
 ۲۴۱
 کریم خان، حاج محمد: ۵
 کشکول (دوژنامه): ۳۴۸۰، ۵۶۰
 کشیکچی باشی، اسکندر: ۱۵۴، ۱۵۵
 کلات: ۳۵۶
 کلاستون: ۵۸، ~ و لادایح سید جمال الدین
 اسدآبادی ۵۸
 کلید سعادت (دوژنامه): ۳۳۴
 کمال (دوژنامه): ۲۰۳
 کورین قاعه: ۱۳۸
 کوکب دی (دوژنامه): ی، ۲۳۴، ۳۴۱،
 ۳۷۱
 کهریزک: ۱۲۶، ۳۶۰، ۳۶۵
 کیا، احمدخان: ۶۱
 کیورث میرزا: ۴

کاسب کرمانی (اشعار): ۲۴۹
 کاشانی، شیخ محمد رضا: ۳۴۳
 کاشانی، شیخ یحیی: ۱۳۱، ۱۳۶، ۳۰۳
 ۳۹۵، ۳۹۷، ~ و اداره جبل المتین
 کلکته ۳۹۶، ۳۹۸، ~ و امین السلطان
 ۱۳۷، ۳۹۶، انجمن سری و ~ ۳۹۶، و
 انجمن معارف ۳۹۶، تحصیلات ~ ۳۹۵،
 ۳۹۶، ~ و جریده مجلس ۳۹۸، ~
 روزنامه جبل المتین ۱۳۱، ۳۹۸، ~ و
 روزنامه مجلس ۳۹۸، طلاب زندانی و
 ~ ۱۳۶، ۱۳۷، ~ و مدرسه رشیدی
 ۳۹۸، ~ و مدرسه علمیه کاشانی ۳۹۸
 کاشانی، فخرالواعظین: ۳۹۶
 کاشی، سید رضا: ۴۳۵
 کاشی، ملا محمد تقی: ۳۷
 کامران سیرزاقاجار، شاهپور ایران (نایب السلطنه):
 ۱۳، ۳۷، ۸۱، ~ و آقابالا خان
 وکیل الدوله معین نظام ۸۹، ~ و میرزا
 رضای کرمانی ۸۱، ۸۴، ۹۲
 کبیر، سید علی: ۴۷
 کتابچه راه آهن از طهران به خراسان: ۱۸۲ پ
 کتابچه قانون: ۳۶۲
 کتابفروش، میرزا محمود: ۵۴۲
 کرمانشاهی، سید صالح: ۲۸۵، ۲۸۶
 کرمانی، آقا باقر: ۲۳۹، ۲۴۰
 کرمانی، سید محمد: ۷۶، ۳۲۹
 کرمانی، شیخ عطاء الله: ۱۱۲
 کرمانی، علی محمد بن باقر: ۲۴۱
 کرمانی، شیخ الملک: ۵۰۸
 کرمانی، میرزا آقاخان ← میرزا آقاخان کرمانی
 کرمانی، میرزا احمد: ۷۵
 کرمانی، میرزا رضا: ۷، ۲۰۲، افکار ~ ۷۶ -
 ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۹۵، اعلامیه علیه
 امتیاز تنباکو و ~ ۹۲، ~ و اسام جمع
 ۸۸، ~ و تحریم تنباکو ۸۰، ~ و حاج

۳۹۷، ~ و ناصرالدین شاه ۹۸
 مترجم، میرزا احمدخان: ۲۸۴
 متولی باشی، میرزا کاظم آقا: ۳۳۴، ~ و
 حاج سید ابراهیم ۳۳۵
 مجاهد، سید محمد: ۴۷، تألیفات ~ ۴۷
 مجاهد اصفهانی، میرزا آقا: ۵.۲، ~ و تلگراف
 به سید محمد طباطبائی ۵.۲
 مجاهد همدانی، علی: ۶۱، ~ و سیدجمال -
 الدین اسدآبادی ۶۱
 مجتهد، شیخ محمدصادق: ۲۴۸
 مجتهد، میرزا آقابن جواد: ۱۵۴
 مجتهد، میرزا علی اکبر: ۳۹۸
 مجتهد، میرزا محمود: ۵.۱، ~ و تلگراف به -
 سید محمد طباطبائی ۵.۱
 مجتهد تبریزی، میرزا جواد: ۱۷، ۳۴
 مجتهد سنگلجی، سید محمد - طباطبائی، سید -
 محمد
 مجتهد شیراز، میرزا ابراهیم - شیرازی، میرزا
 ابراهیم
 مجتهد قمی، سید عبدالله: ۳۱۳
 مجتهد قمی، سید محمدرضا: ۴.۵، ۴۱۶
 تحصیلات ~ ۴۱۶، ~ و سید عبدالله
 بهبهانی ۱۸۷
 مجتهد کرمانی، احمد: ۵
 مجدالاسلام کرمان، شیخ احمد: ۲۵۴، ۲۸۱،
 ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ~ و امیر بهادر
 جنگ ۳۶۱، ~ و انجمن مخفی ۲۱۵،
 ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۱، ۳۷۱-۳۶۹، ~ و
 تلگراف به ناظم الاسلام کرمانی ۵.۳، ~
 و دبیر حضور (قوام السلطنه) ۲۸۲، ۳۷۱
 ~ و روزنامه ادب ۱۹، ۳۴۸، پ ۳۶.۰
 ~ و سلطنت مشروطه ۳۴۸، پ ۳۶۱، ~
 و سید عبدالله بهبهانی ۲۸۵، ~ و سید
 محمد طباطبائی ۱۹۲، ۳۸۵، ۳۶۵
 ۳۷.۰، ~ و شیخ فضل الله نوری ۲۵۸ -

گروسی، امیر علاءالدین خان: ۲۹۰
 گلپایگانی، شیخ جعفر: ۲۷۸
 گلپایگانی، میرزا محمدتقی: ۳۴۹، ۵۴۱، ۵۴۵،
 ۵۴۸
 گمرک: ۱۸۷، ۵۲۸، ~ و وضع تجارت ۱۸۷،
 ۵۲۸
 لسان الذاکرین، شیخ رضا: ۲۹۴، ~ و شیخ
 مرتضی مدیرالذاکرین ۲۹۱
 لسان العلماء شیخ ابراهیم (عینکی): ۲۵۸
 لسان الممالک، محمدخان: ۳۱۳
 لغتنامه فادسی: ۲۲۵ - ۲۲۱
 لله باشی، رضاقلی خان (امیرالشعراء): الف پ
 لنکرانی، سید ابراهیم: ۳۳۴، ~ و آصف الدوله
 ۳۳۴
 لنکرانی، سیدعباس: ۳۳۴، ~ و آصف الدوله
 ۳۳۴
 لنگر (مزرعه): ۲۵۱
 لواء الدوله: ۳۷۴، ~ و انجمن مخفی ۳۷۴
 مازندرانی، شیخ عبدالله: ۲۶۳، ~ و شیخ محمد
 واعظ اصفهانی ۲۶۶-۲۶۴، ~ و
 مشروطیت ۲۶۷، ۲۶۸
 مأمورین دولت: ۴۱.۰، ~ و رفتار با مجروحین
 ۴۱.۰
 مؤتمن، محمدعلی خان: ۲.۲
 مؤتمن الملک - پیرنیا، میرزا حسین خان
 مؤتمن الملک، میرزا سعیدخان: ۱۱۴، تألیفات
 ~ ۱۱۴، ~ و شیخ علی شریعتمدار ۱۱۳،
 ~ و فراما سونری ۱۱۳، ۱۱۴، مشاغل
 ~ ۱۱۳، ۱۱۴
 مؤدب الدوله، میرزا علی اصغرخان: ۲۲۶ پ
 مؤسسين کتابخانه ملی (اسامی): ۳۶۲
 مؤیدالاسلام: ۹۸، ~ و روزنامه حبل المتین

۲۰۰، ~ و تجار ۲۱۹، ۲۳۶ پ، ~ و
 جنگ با ملت ۲۰۰، ~ و حسن خان خیبر-
 الملك ۱۵۴، ۱۵۶، ~ و خرافات ۱۹۶،
 ۱۹۷، ~ و اتسلاو ۵۳۶، ~ و رعایا
 ۱۹۶، ~ و رکن الدوله ۲۴۳، ~ و روسیه
 تسزازی ۱۹۹، ~ و سید جمال الدین
 اصفهانی ۲۰۱، ~ و سید عبدالله بهبهانی
 ۲۲۳، ~ و سید محمد طباطبائی ۵۵۵،
 ~ و شیخ احمد روحی ۹، ۱۵۶، ~ و
 شیخ فضل الله نوری ۲۰۱، ~ و مجلس-
 شورای ملی ۱۹۹، ۵۳۶، ~ و مشروطیت
 ۱۹۹-۱۹۷، ~ و میرزا آقاخان کرمانی
 ۱۵۶، ~ و میرزا صالح خان، وزیر اکرم
 ۱۵۶، ~ و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله
 ۴۴۸
 محمدیه (مدرسه): ۱۳۲
 مخبرالدوله ← هدایت، علیقلی
 مخبرالسلطنه ← هدایت، مهدیقلی
 مخبرالملک: ۵۴۱
 مختارالملک، نصرالله: ۲۳۸
 محمودخان علاءالملک ← علاءالملک، محمود-
 بن علی
 مدارس جدید تهران: ۵۶۱
 مدبرالمالک: ۳۰۹
 مدرس، میرسیدعلی: ۳۴
 مدرسه دارالشفاء طلاب: ۲۸۴، ~ و مهاجرت
 به شاه عبدالعظیم ۲۸۴
 مدرسه صدر (طلاب): ۲۸۴، ~ و مهاجرت
 به شاه عبدالعظیم ۲۸۴
 مدیرالاسلام: ۴۳۵، ۵۴۴
 مدیرالذاکرین، آقا شیخ مرتضی: ۱۸۷، ۲۶۴،
 ۲۸۴، ۲۸۹، ~ و سید احمد طباطبائی
 ۲۸۹، ~ و عمارت بانک استقراضی روس
 ۲۴۷ پ، ~ و عین الدوله ۲۹۳-۲۹۱،
 و مدرسه خان مروی ۲۹۶

۲۵۶، ~ و عین الدوله ۲۸۵، ۳۶۱،
 ۳۷۱، ~ و محبس کلات ۳۶۵، ۳۶۹،
 ~ و مقاله «بقیه تدین مایه تمدن» ۳۶۱،
 ~ و مقاله «مجلس مبعوثان» ۳۶۰، ~
 و مکتوب به ناظم الاسلام کرمانی ۳۷۱،
 ~ و ناظم الاسلام کرمانی ۳۶۰، ۳۶۷،
 ~ و نیرالدوله ۳۶۵
 مجدالدوله: ۱۲، ۱۳، ~ و امیربهدادر جنگ
 ۵۱۳
 مجدالملک (برادر امین الدوله): ۱۲۴
 مجلس ازاحه شبهات دینیه: ۲۰۷
 مجلس دربار: ۳۷، ~ و اساسی نمایندگان ملت
 و دولت ۳۷
 مجلس (روزنامه): ۱۷۵ پ، ۵۶، ~ و نصرالله
 خان امیراعظم ۱۷۵ پ
 مجلس شورای ملی: ۵۵، افتتاح ~ ۵۵، ~
 و رسمیت، تأسیس و تشکیل ۵۵۲
 مجلس عدالت: ۳۳۹
 مجلس محرمانه: ۳۲۸
 مجلس مشاورت نظامی: ۴۹۹
 مجله استبداد (روزنامه): ۵۶
 محاکمات (روزنامه): ۳۴۸ پ، ۵۶
 محرر، میرزا محمد: ۲۹۰، ۲۹۱، ~ و مدیر
 ۲۹۳
 محقق الدوله: ۵۴۱
 محمد تقی خان: ۱۳۹
 محمد تقی سفارتی ← بنکدار، محمد تقی
 محمد جعفر میرزا، شاهزاده ایران: ۳۴۸ پ
 محمدخان، امیر دوست: ۵۴
 محمدعلی میرزا قاجار: ۱۰۵، ۱۹۳، توطئه
 مرگ ~ ۱۹۹، جوانی ~ ۱۹۴، خصوصیات
 اخلاقی ~ ۱۹۶-۱۹۴، ۲۰۰،
 ۲۰۱، میراث ~ ۲۰۱، ۲۰۲، ~ و اداره
 راهبرتهی و خفیه نویس ۱۹۸، ~ و امین-
 السلطان ۱۹۸، ~ و به توپ بستن مجلس

۱۷۷پ، مشاغل ~ ۱۷۸، ۱۷۹، ~ و
 اتحاد اسلامی ۲۰۰پ، ~ و دول خارجی
 ۲۰۰پ - ۱۹۸پ، ۲۰۱، ~ و لزوم
 اصلاحات ۲۰۲، ۲۰۳، ~ و لزوم قانون
 ۱۹۳ - ۱۹۱، ۱۹۶، ~ و لزوم مشورت
 (مشروطه) ۱۹۴پ، ~ و محمودخان ناصر
 الملک ۱۸۱، ~ و مظفرالدین شاه ۱۸۶پ،
 ~ و میرزا حسین خان سپهسالار ۱۸۱،
 ~ و میرزا ملکم خان ۱۷۹
 مستشارالوزاره ← مستشارالدوله
 مستعان الملک: ۲۳۸
 مسجدشاه: ۲۴۳، ۲۷۵، ۲۷۸
 مسجد جامع: ۴۰۵
 مسجد چاله حصار: ۳۹۴
 مسجد حاج ابوالحسن معمار: ۲۵۱
 مسجد حاجی صفرعلی: ۵۳۱
 مسجد خازن الملک: ۲۸۶
 مسجد سرپولک: ۳۴۵
 مسجد سیدعزیزالله: ۲۶۰، ۲۷۸
 مسجد شیخ عبدالحسین: ۴۰۶
 مسیو کیرس: ۶۵
 مشارالملک: ۵۴۲
 مشار، حسن ← مشارالملک
 مشاهیرالشرق ۵۳
 مشرف کرمانی، میرزا احمد: ۳پ، ۸۶پ
 مشروطیت (اولین شهید): ۲۵۶
 مشروطیت (اولین صدای زنده بادمیت): ۳۰۲
 مشکوةالدوله: ۴۱۲
 مشیرالدوله، حسن ← پیرنیا، میرزا حسن خان
 مشیرالدوله، حسین خان بن بتی خان: ۳۷، ۴۶
 ۹۹، ۱۰۰، ۲۷۵، ۴۴۵، ۴۴۶، اصلاحات
 حکومتی ~ ۱۱۳ - ۱۱۰، افکار ~
 ۱۰۹، اقدامات ~ ۱۰۸، ۱۰۹، القاب
 ~ ۱۰۶، ~ و امتیازنامه تنباکو ۳۸،
 تحصیلات ~ ۱۰۵، ~ و تشکیل دربار

مدیرالشریعه ← مدیر الممالک
 مذهب، سید ابوالقاسم: ۳۰۰
 مرتضوی، سید مرتضی: ۵۴۱
 مردم: ۸۲، ~ و استبداد ۸۲، ~ و به تعویق
 افتادن امضاء نظامنامه مجلس ۵۱، ~
 و تحریم تنباکو ۳۷ - ۳۵، ~ و توقف
 نمایندگان مهاجرین در منزل اتابک ۳۰،
 ~ و حکومت ۳۳۷، ~ و حکومت
 مشروطه ۵۳، ۵۳۱، ~ و درخواست از
 علماء ۳۳۶، ~ و رفتن بهبهانی به حضور
 شاه ۵۰۶، ~ و روحانیون ۳۲۶ - ۳۲۴،
 ~ و سید محمد طباطبائی ۲۸۸، ~ و
 شیخ فضل الله نوری ۴۲۵، ~ و عدالتخانه
 ۳۲۴، ۳۲۵، ~ و عمارت بانک استقراضی
 روس ۲۶۴، ۲۶۵، ~ و عین الدوله ۵۱،
 ~ و مخارج تحصن علماء ۲۸۵، ~ و
 میرزا ابوالقاسم امام جمعه ۲۸۴
 مردم تبریز: ۵۳۳، ~ و تلگراف به سید محمد
 طباطبائی ۵۳۳، ~ و محمدعلی میرزا -
 ولیعهد ۵۳۲، ~ و مشروطیت ۵۳۱
 مردم رشت: ۵۲۷، ~ و آقای معهود ۵۲۷،
 ~ و تظلم خواهی از مجلس شورای ملی
 ۵۲۶، ~ و دادخواهی از علمای دین
 ۵۲۷
 مردم زنجان: ۱۳۸، ~ و طلاب زندانی ۱۳۸
 مردم کرمان: ۲۳۴، ~ و قتل ناصرالدین شاه
 یو، ~ و میرزا محمدرضا کرمانی ۲۴۶،
 ۲۵۱، ~ و ناظم الاسلام کرمانی ک
 مردم مشهد: ۲۵۳، ۳۲۹، ~ و میرزا محمد -
 رضا ۲۵۳، ۳۲۹
 مرند: ۱۵۴
 مساوات (دوژنامه): ۵۶۰
 مستشارالتجار: ۲۶۱
 مستشارالدوله، یوسف خان: ۱۷۷پ، ۲۰۲،
 افکار ~ ۱۹۰پ - ۱۸۸پ، تألیفات ~

نحوه حکومت ~ ۱.۳، ۱.۵، ~ و
 اتحاد ملی ۵۲۳، ۵۲۴، ~ و امتیازات
 خارجی ۱.۴، ~ و امین الدوله، ۱۲۴، ۵۳۷،
 ۵۳۸، ~ و امین السلطان ۱۳۱، ۵۳۷،
 ۵۳۸، ~ و اولین جلسه گفتگو با علماء
 ۳.۶، ۳.۷، ~ و تأسیس عدالتخانه
 دولتی ۳.۴، ۳.۵، ~ و تشکر از اقدامات
 ملت ۵۲۴، ~ و توطئه قتل سلطان
 عبدالحمید ۳۵۸، ~ و دستخط به عضد -
 السلطان ۴۱۳، ~ و دستخط به عین الدوله
 درباره عدالتخانه ۲۹۸، ۳.۱، ۵۱۲، ۵۳۸،
 ~ و سلام عام ۵۵۲، ~ و سید حسن
 صاحب الزمانی ۸۶ پ، ~ و سید عبدالله
 بهبهانی ۴۲.، ~ و سید علی آقا یزدی
 ۴۲.، ~ و سید محمد طباطبائی ۴۲.،
 ۵۳۸، ~ و شیخ یحیی کاشانی ۳۹۷، ~
 و صحافیاشی ۳۶۴، ~ و طبع نظامنامه
 مجلس ۵۱۲، ۵۱۴، ~ و ظلم و جور
 حکام ۵۳۷، ~ و عدالتخانه ۳.۵، ۳.۶
 ~ و کتابچه قانون عدلیه ۴۴۲، ~ و
 مجلس شورای ملی ۵۳۸، ~ و مجلس
 مشاوره ۵۳۷، ~ و مخالفان مجلس شورای
 ملی ۵۳۸، ~ و مردم آذربایجان ۵۳۵،
 ~ و میرزا احمد کرمانی ۸۶ پ، ~ و
 میرزا رضا کرمانی ۷۶ پ، ~ و میرزا سید
 محمد مجتهد ۴۱۳، ~ و میرزا صالح خان
 وزیر اکرم ۱۵۷، ~ و نصرالله خان مشیر
 الدوله ۵۳۸، ~ و نظام الملک ۲۳۶، ~
 و نمایندگان مجلس ۵۵۳

مظفر الممالک: ۳۱۷

مظفری (دوژنامه): ۲.۳، ۲۲۴، ۵۵۹

مظفری، میرزا علی: ۲.۳

معادف (دوژنامه): ۵۵۹، ۵۶.

معاون التجار کرمانشاهی: ۳۳۵، ~ و گرانی نان

اعظم ۱.۹، ۱۱.، ثروت ~ ۵۵.، ~ و
 سلطنت مشروطه ۵۵۲، ~ و طغیان شیخ
 عبدالله ۱.۶، ۱.۷، ~ و علی اکبرخان
 ناظم الاطباء ۲۱۵، ~ و عین الدوله ۵۵،
 ~ و فراموشخانه ۱.۷، ~ و قحطی سال
 (۱۲۸۸) ۱.۸، ~ و قرارنامه راه آهن ۴۶، ~
 و لایحه هیئت وزراء ۱۱.، مشاغل
 ~ ۱.۵، ۱.۶ و ناصرالدین شاه
 ۱.۸، ۱.۱۲، ۱۱۳، ~ و ناصر -

الملک ۱۸۲

مشیرالدوله، محسن خان: ۶۳، ۱۳۵، ۴۴۵،
 ~ و امین الدوله ۱۲۵، ~ و مستشار -

الدوله ۱۸۵

مشیرالدوله نائینی، میرزا نصرالله خان: ۱.۲،
 ۲۸۶، ۲۹۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ~ و آصف
 الدوله ۴۴۴، اصل و نسب ~ ۴۴۳، ~
 و محمد علی شاه ۴۴۷، ~ و مشروطیت
 ۴۴۷، مشاغل ~ ۴۴۴، ۴۴۵، ~ و
 قانون اساسی ۱.۲، فرزندان ~ ۴۴۶،
 و میرزا تقی آجودان ۴۴۴، ~ و نایب -
 الوزاره، میرزا ابراهیم خان ۴۴۴، ~ و وزیر
 مخصوص ۵۳۹

مشیرالدوله قزوینی، یحیی خان: ۱۸۲ پ، ~ و
 مستشارالدوله ۱۸۳ پ

مشیرالملک ← پیرنیا، میرزا حسن خان

مشیرالملک ← مشیرالدوله، میرزا حسین خان

مشیرالملک ← مشیرالدوله نائینی، میرزا نصرالله -

خان

مشیردیوان (منشی باشی): ۵۳۹، ~ و سید

محمد طباطبائی ۵۱۲

مصباح الملک ← مشیرالدوله نائینی، میرزا

نصرالله خان

مظفرالدین قاجار (شاه ایران): ۷۶، ۳.۱،

افکار ~ ۵۲۴، ۵۲۵، خصوصیات رفتاری

~ ۱.۳ - ۱.۱، سفرهای ~ ۱.۱، ۱.۲،

معتضد دیوان، رضا بالا: ۲۴۸
 معتمد الاسلام رشتی: ۱۳۲، ۱۹۱، ~ مدرسه
 آصفیه ۱۳۲
 معتمد الحرم، آقا جوهر: ۳۴، ~ و حاج غفارخان
 ۳۴۲
 معتمد الحکماء، عبدالرحیم: ۱۵۵
 معتمد الشریعه: ۸۸
 معرفت (روزنامه): ۵۶۱
 معرفت (مدرسه): ۵۶۱
 معزالسلطان، عبدالحسین: ۲۳۹ پ
 معظم السلطان: ۵۴۱
 معمارباشی (مدرسه): ۴۰۴
 معیر الممالک: ۲۸۰
 معینی التجار اصفهانی، سید عبدالرحیم: ۷۴
 معین التجار بوشهری، محمد: ۵۱۰، ۵۴۱، ~
 و رشوه دادن به اجزاء انجمن مخفی دوم
 ۵۳۴، ~ و میرزا محمد صادق طباطبائی
 ۵۱۰
 معین العلماء: ۲۸۱، ۲۸۲، ~ و سید جمال -
 الدین واعظ اصفهانی ۳۰۱
 معین الملک (پسر امین الدوله): ۱۲۴
 معین حضور، میرزا حسین خان: ۱۳۹، ۲۷۷،
 ۳۰۸، ۳۹۲، ~ و امین السلطان ۲۷۷،
 ۳۹۲، ~ و انجمن مخفی ۲۱۵، ۲۷۷،
 ۳۹۳، ~ و سید محمد طباطبائی ۳۹۳، ~
 و شمس الملک ۲۷۷، ~ و محمد صادق
 طباطبائی ۴۲۵، ~ و ورود آقایان مهاجرین
 ۳۰۸
 مغازه‌ای، محمد اسماعیل: ۲۳۰، ۵۴۱، ~ و
 میرزا محمود اصفهانی ۲۳۴، ۲۳۵
 مفاتیح: ۴۷
 مفتاح الملک، موسی: ۱۷۳، ~ و مدرسه افتتاحیه
 ۱۷۳
 مقامات حریری: ۴۷
 مقصرین حمله به آقای بهبهانی: ۱۳۳، ۱۳۴

مکتب رشديه (روزنامه): ۳۶۳، ۵۶
 ملا آقای طالقانی ← شیخ رئیس
 ملاحسین بن محمد علی: ۸۶، ~ و میرزا رضای
 کرمانی ۸۶
 ملا فیض الله: ۲۲۲
 ملت: ۳۳۸، ~ و سربازان ۳۳۸، ~ و مظفرالدین
 شاه ۳۳۷، و مرگ میرزا رضا کرمانی ۹۷
 ملک التجار: ۲۲، ۲۹، ۹۶، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۲۹۸، ~ و استنطاق میرزا رضا کرمانی
 ۹۶، ~ و امین السلطان ۲۲، ~ و میرزا
 حسن آشتیانی ۲۲
 ملک المتکلمین: ۲۰۰، ۲۹۶، ۴۲۲، ~ و
 سالارالدوله، ابوالفتح میرزا ۴۲۲ ملک
 الواعظین، زین العابدین: ۲۷۸
 ملکم: ۴۹، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۵۱،
 ۲۰۲، اقدامات ~ ۱۱۷، تحصیلات ~
 ۱۱۷، ~ و سید جمال الدین اسدآبادی ۸۹،
 و سید صادق طباطبائی ۱۲۰، ~ و فراموش -
 خانه ۱۱۸، ~ و فرخ خان امین الدوله
 ۱۱۹، ~ و مستشار الدوله ۱۸۰، ۱۸۱،
 مشاغل ~ ۱۱۸، ~ و ناصرالدین شاه ۱۲
 ملکم، میرزا یعقوب خان: ۱۲۱
 ملکه جهان: ۱۹۶
 ممتاز الدوله، اسماعیل: ۳۶۲، ۴۳۵، ~ و
 نظامنامه عدلیه ۴۳۵
 منتخب الممالک سازندرانسی: ۳۴۴، ~
 شیخ فضل الله نوری ۳۴۴
 منتصر الدوله، علی: ۴۰۹
 منتصر الممالک، ماشاء الله: ۵۰۲، ~ و تلگراف
 به سید محمد طباطبائی ۵۰۲ موقت الدوله،
 مغرور میرزا: ۱۲۸
 موفق السلطان، میرزا اسدالله: ۴۴۳، ۴۴۵،
 و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی
 ۴۴۳، ۴۴۵
 مهاجرت صغری: ۴۲۶

معتضد دیوان، رضا بالا: ۲۴۸
 معتمد الاسلام رشتی: ۱۳۲، ۱۹۱، ~ مدرسه
 آصفیه ۱۳۲
 معتمد الحرم، آقا جوهر: ۳۴، ~ و حاج غفارخان
 ۳۴۲
 معتمد الحکماء، عبدالرحیم: ۱۵۵
 معتمد الشریعه: ۸۸
 معرفت (روزنامه): ۵۶۱
 معرفت (مدرسه): ۵۶۱
 معزالسلطان، عبدالحسین: ۲۳۹ پ
 معظم السلطان: ۵۴۱
 معمارباشی (مدرسه): ۴۰۴
 معیر الممالک: ۲۸۰
 معینی التجار اصفهانی، سید عبدالرحیم: ۷۴
 معین التجار بوشهری، محمد: ۵۱۰، ۵۴۱، ~
 و رشوه دادن به اجزاء انجمن مخفی دوم
 ۵۳۴، ~ و میرزا محمد صادق طباطبائی
 ۵۱۰
 معین العلماء: ۲۸۱، ۲۸۲، ~ و سید جمال -
 الدین واعظ اصفهانی ۳۰۱
 معین الملک (پسر امین الدوله): ۱۲۴
 معین حضور، میرزا حسین خان: ۱۳۹، ۲۷۷،
 ۳۰۸، ۳۹۲، ~ و امین السلطان ۲۷۷،
 ۳۹۲، ~ و انجمن مخفی ۲۱۵، ۲۷۷،
 ۳۹۳، ~ و سید محمد طباطبائی ۳۹۳، ~
 و شمس الملک ۲۷۷، ~ و محمد صادق
 طباطبائی ۴۲۵، ~ و ورود آقایان مهاجرین
 ۳۰۸
 مغازه‌ای، محمد اسماعیل: ۲۳۰، ۵۴۱، ~ و
 میرزا محمود اصفهانی ۲۳۴، ۲۳۵
 مفاتیح: ۴۷
 مفتاح الملک، موسی: ۱۷۳، ~ و مدرسه افتتاحیه
 ۱۷۳
 مقامات حریری: ۴۷
 مقصرین حمله به آقای بهبهانی: ۱۳۳، ۱۳۴

میرزا نصرالله خان: ۶۳، ۹۲
 میرزا هدایت الله خان: ۳۷
 میرزا یحیی خان (منشی سفارت عثمانی): ۴۳۲
 میرزای شیرازی - شیرازی، محمدحسن
 میرمحمد هاشم: ۱۰
 نارین قلعه (زندان): ۱۳۶، ~ و زندانیان ۱۳۶
 ناسخ التواریخ: ۵۲
 ناصرالدوله عبدالحمید میرزا: ۷۵، ۱۴۵، ~ و
 میرزا آقاخان کرمانی ۱۴۵ پ
 ناصرالدین شاه - ناصرالدین قاجار (شاه ایران)
 ناصرالدین قاجار (شاه ایران): ۲۰، آثار و ابنیه
 دوره ~ ۱۰۰، ۱۰۱، استبداد ~ ۱۰۰،
 امتیازها و مقاله نامه عهد ~ ۹۹،
 امکنه بست دوره ~ ۴۳، ~ و پرنس
 دادیان ۳۵۷، ~ و تحریم تنباکو ۱۴،
 ۱۵، ۲۰، ۲۱، جنگهای داخلی ~ ۹۹،
 جوان ذغال فروش و برخورد ~ ۳۱۷،
 حکومت ~ ۹۹، خصوصیات اخلاقی ~
 ۱۰۰، ~ و روسیه تزاری ۹۹، سیاست
 خارجی ~ ۹۹، ~ و سیدجمال الدین
 اسدآبادی ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ~ و
 سیدمحمد طباطبائی ۴۹، ~ و شیخ علی
 شریعتمدار ۱۱۷ - ۱۱۵، ~ و فرامین و
 امتیازات دخانیات ۲، ماجرای قتل ~
 ۸۵، ~ و مستشارالدوله ۱۸۴ پ، ~ و
 مشیرالدوله میرزا حسین خان ۱۰۷، ۱۰۸،
 ۱۱۳، مرگ ~ ۷۶، ۱۰۰، ممالکی که از
 ایران منتزع شد در زمان ~ ۹۹، ~ و
 میرزا اتقی خان امیر کبیر ۵۳، ~ و میرزا محمد
 حسن آشتیانی ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۷،
 ۴۸، ~ و واقعه رژی و عکس العمل
 ۱۳، و قسایع سلطنت ~ ۱۰۱ - ۹۸
 ناصرالدین میرزا (شاهپور ایران): ۱۰۵
 ناصرالملک، محمودخان: ۱۲۴، ۱۸۱، ۲۸۶

سهاجرت علماء: ۴۲۸، ۴۲۹، ~ و
 عکس العمل مردم ۴۲۸، ۴۲۹
 مهاجرت کبری: ۴۲۶
 مهدی گاوکش یوزباشی: ۳۷۳، خودکشی ~
 ۳۷۴، ~ و وحشیگری عین الدوله ۳۷۳
 مهرباد: ۱۳۴
 میرپنج، زمان خان: ۴۱
 میرزا آقا اصفهانی - اصفهانی، میرزا آقا
 میرزا آقاخان کرمانی، عبدالحسین: نیر، ۵،
 ۱۴۲، ۲۰۲، اشعار ~ ۱۵۳ - ۱۴۳،
 بقتل رسیدن ~ ۹، تألیفات ~ ۲، ۷، ~
 و سلطان عبدالحمید میرزا ۶، ~ و سید
 جمال الدین اسدآبادی ۶، ~ و شورش
 ارامنه ۷، ~ و شیخ احمد روحی ۶، ~ و
 ظل السلطان ۶، ~ و ناظم السلطنه ۱۵۱
 میرزا اتقی خان امیر کبیر - امیر کبیر، تقی میرزا
 حسین خان کرمانی - عون السلطنه، میرزا
 حسین خان
 میرزا داودخان طبیب - طبیب، میرزا داودخان
 میرزا سعیدخان - مؤتمن الملک، میرزا سعیدخان
 میرزا سلیمان خان: ۲۰۰
 میرزا سیدحسن خان: یو
 میرزا طاهر: ۵۴۱
 میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله - آصف الدوله
 میرزا علی اکبرخان: ۵۴۷، ~ و شیخ فضل الله
 نوری ۵۴۷، ~ و موقوفه قائم مقامی ۵۴۶
 میرزا فرج الله خان: ۶۳، ۹۲
 میرزا محسن: ۵۵۸، ۵۵۹، ~ و امتیاز روزنامه
 مجلس ۵۵۸، ۵۵۹، ~ و میرزا یحیی
 دولت آبادی ۵۵۸
 میرزا محمد علی خان: ۳۹۷
 میرزا محمد گلپایگانی - گلپایگانی، میرزا محمد تقی
 میرزا محمودخان - حکیم فرمانفرما، محمودخان
 میرزا ملکم خان اصفهانی - ملکم
 میرزا موسی (مدرسه): ۴۰۹

۱۶۳، ۱۶۴، ~ و سید محمد صادق طباطبائی یز، ۲۱۲، ~ و سید مرتضی باسمة چی ۱۷۲، شعر و شاعری و عقیده او ۱۴۱، ۱۴۲، شغل قضاوت ~ یط، ~ و شیخ ابو جعفر مجتهد ید، ~ و شیخ احمد روحی ید، ~ و شیخ علی شریعتمدار ۱۱۶، ~ و شیخ فضل الله نوری ۲۵۶، ۵۴۸، طرفداران سید عبدالله بهبهانی و قضاوت ~ ۲۱۲، ~ و قانون ۱۷۲، ۱۷۳، ~ و کتاب تاریخ بیداری ایرانیان ید، ~ و کتاب مقامات حریری ید، ~ و مدرسه کودکی ~ ید، ید، ۴، ~ و مدرسه اسلام یز، ~ و مدرسه حاج رجبعلی یو، مرگ ~ ک، ~ و مشروطیت ید، ۲۵۸، ~ و معین حضور ۴۲۶، ~ و موشق الدوله ۱۲۸، ~ و میرزا آقاخان کرمانی ید، ید، ~ و میرزا رضا کرمانی ۷۶، ~ و میرزا علی اکبرخان ۵۴۶، ~ و میرزا مهدی نوری ۵۴۹، ~ و میرزا یحیی دولت آبادی ۵۵۸، ~ و نظامنامه مجلس شورای ملی ۵۱۹، ~ و واقعه رژی ید، ~ و واقعه کرمان ۲۵۹، ~ و وقایع و مقدمات مشروطیت ۲۲۹، و کلاهی انتخابی و عقیده ~ ۵۴۵، ~ و وکیل الممالک کرمانی ۷۶ ناظم الاطباء ← نفیسی علی اکبر

ناظم التجار: ۲۴۶

ناظم الدوله ← ملکم

ناظم الشریعه کرمانی، سید احمد: ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۴، ~ و انجمن مخفی ۲۱۵، ~ و شجاع

لشکر ۲۱۵

ناظم العلماء ملایری: ۴۳۰

ناظم الملک ← ملکم

ناظم زاده شعاعی، علی: یح

ناظم زاده شعاعی، محمد: یح

افکار ~ ۳۸۳، ۳۸۴، ~ و حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله) ۱۸۱، ~ و سید محمد طباطبائی ۳۸۳، ~ و عقیده در بارة عدالتخانه ۳۲۲، ~ و مدارس ایران ۳۸۸ - ۳۸۶، ~ و مدرسه سپهسالار ۳۸۸، ~ و مظفرالدین شاه ۳۸۶، ~ و ملت ژاپون ۳۸۵، ~ و نیکلای دوم ۳۸۳

ناصری (مدرسه) ← سپهسالار جدید (مدرسه)

ناصریه (مدرسه) ← سپهسالار جدید (مدرسه)

ناصریه (مدرسه): ۴۳۳، طلاب ~ ۴۳۳

ناظم الاسلام، محمد ← ناظم الاسلام کرمانی، محمد بن علی

ناظم الاسلام کرمانی، محمد بن علی: ید،

آزادینخواهی ~ ید، ~ و ادیب الممالک

۵۴۶، ~ و امین السلطان ید، یز، ۳۲ پ،

۱۸۸، انجمن مخفی و فعالیت ~ ۱۶۵ -

۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۶، ~ و تاریخ ارامنه

۳۵۱، ۳۵۲، ~ و تاریخ ایران ۲، ~ و

تاریخ نویسی ۱۴۰، ۱۴۱، تألیفات ~ ید،

یز، ۴۷، تحصیلات ~ ید، ید، ۵، ۱۰

۱۱، ۴۶، توفیق دوزنامه ادب و عقیده

~ ۳۱۰، ~ و رفتار ثروتندان ۲۳۵،

۲۳۶، ~ و رابطه عین الدوله با محمد

علی میرزا ولیعهد ۲۲۰، ~ و رجعت

به کرمان یح، یط، ~ و رشوه گیری ملاحا

۵۴۷، دوزنامه کسوک ددی و فعالیت

~ ی، ید، ۲۳۴، ۳۷۱، ~ و روزنامه های

کشور ۵۵۹، ~ و دوزنامه هفتگی

نوروزی پ، زندگانی و جوانی ~ ۱۰،

سیاحتنامه ابراهیم بیگ و استفاده ~

۱۶۵، ~ و سید اسدالله طباطبائی یح، ~ و

سید جمال الدین واعظ اصفهانی ۲۸۳ -

۲۸۱، ۴۰۷، ~ و سید محمد تقی ۱۸۹، ~

و سید محمد طباطبائی ۱۵۹، ۱۶۱

۴۴۳، ۴۳۶
 نظامیان: ۲۵۲، نظامیان ~ ۲۵۲
 نظامیه (مدرسه): ۵.۷، ۵.۹
 نظم الدوله، ابوتراب خان: ۷۷، ۳۵۷، ~ و
 میرزا رضا کرمانی ۹۱
 نفیسی، علی اکبر: ۱۷۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ~ و
 انجمن معارف ۲۱۸، تألیفات ~ ۲۲۱-
 ۲۱۹، تحصیلات ~ ۲۱۳، خصوصیات
 اخلاقی ~ ۲۱۹ پ ~ و مدرسه شرف
 ۲۱۸، مشاغل ~ ۲۱۶-۲۱۴، ~ و
 مشروطیت ۲۱۸ پ، ~ و مظفرالدین شاه
 ۲۱۶، ۲۱۷
 نفیسی، لقمان: یا
 نقاش، میرزا حسنتقی خان: ۵۶۳
 نقیب السادات: ۲۸۵
 نمایندگان: ۵۵۶، ~ و اعتراض به تعطیل
 مجلس ۵۵۶
 نمایندگان مهاجرین: ۲۹۸، ۲۹۹، ~ و مذاکره
 با عین الدوله ۲۹۸، ۲۹۹
 نواب، حسینتقی خان: ۴۳۲
 نودیکف: ۶۵
 نورالدوله (مادر عضدالسلطان): ۴۴۸، ~ و
 مظفرالدین شاه ۴۴۸
 نودوز (دوژنامه): ۵۲۸، ۵۵۹
 نوری، حسین: ۳۵، ~ و شیخ فضل الله نوری
 ۳۵، ~ و میرزا ابراهیم ۳۴، ~ و میرسید
 علی مدرس ۳۴
 نوری، شیخ فضل الله: ۲۶، ۳۷، ۱۳.، ۲۵۵،
 ۴.۲، ۴.۶، ۵۴.، اجازه استعمال
 تنباکو و عقیده ~ ۳.، ~ و امین السلطان
 ۱۳.، ~ و بدعت رشوه ۵۶۳، ~ و
 حاج محمد علی اصفهانی ۳.، ~ و حاجی
 شیخ سیف الدین ۵۴۷، ~ و حاجی علی
 اکبر پروجردی ۴۲۸، ~ و دولت مشروطه
 ۲۵۷، ~ و سید علی آقازدی ۴۱۹، ~ و

نامه باستان: ۷، ۲
 نامه مصود (دوژنامه) ← شرافت (دوژنامه)
 نایب حسین: ۳۱۴
 نایب السلطنه ← ناصر الملک
 نایب عبادالله زندانبان: ۱۳۶
 نایب محمودخان: ۹۴
 نایب میرزا محمد: ۴۱۲
 نجف آبادی، حیدر: ۳۶.
 نجفی اصفهانی ← آقا نجفی، محمدتقی بن باقر
 نجفی، محمدتقی ← آقا نجفی، محمدتقی بن
 محمد باقر
 نجم آبادی، شیخ هادی: ۱۴، ۶۳، ۱.۶، ~
 و تحریم تنباکو ۱۴، ~ و ترحیم میرزا
 رضا کرمانی ۹۷، ~ و سید جمال الدین
 اسدآبادی ۸۹، ~ و سید حسن صاحب
 الزمانی ۸۶ پ، ~ و میرزا احمد کرمانی
 ۸۶ پ
 نجم الدوله: ۲.۶ پ، ~ و میرزا سید محمد
 صادق طباطبائی ۲.۶ پ
 ندای وطن (دوژنامه): ۳۴۷ پ، ۳۴۸، ۵۶.
 نصرالدوله، میرزا عبدالوهاب خان ← آصف الدوله
 نصرالسلطنه، محمدولی خان (سپهدار اعظم):
 ۳.۲، ۳.۲ پ، ۴.۹، ۴۱.، ۴۱۵،
 ۴۲۱، ~ و تقاضای دوستی از سید محمد
 طباطبائی ۵.۸، ۵.۹
 نصره السلطان: ۴۲۲، ۵۴۱، ۵۴۵، ~ و
 ملک المتکلمین ۴۲۲
 نظام السلطان: ۲۳۷
 نظام الملک: ۱۷۲، ~ و سید مرتضی باسمه چی
 ۱۷۲، ~ و عدلید ۲۲۹، ۲۳.
 نظامنامه: ۵۱۳، تصویب ۵۱۳، تغییر در ~
 ۵.۶، ~ و قواعد انتخاب ۵۱۴، ۵۱۵،
 ~ و محرومین از انتخابات ۵۱۵، ~ و
 نحوه انتخاب نمایندگان ۵۱۸، ۵۱۹
 نظامنامه عدلیه: ۴۳۶، ۴۴۳، مندرجات ~

شوکت‌الملک ۱۳۱، ~ و شیخ عبدالنبی
 ۱۹۲، ~ و شیخ محمد واعظ اصفهانی
 ۲۶۷، طلاق زن موقر السلطنه و رفقار ~
 ۲۸۶، ~ و عین الدوله ۲۷۵، ۳۴۴،
 فلک‌شدن حاج میرزا محمد رضا کرمانی و
 عکس‌العمل ~ ۲۵۶، ~ و مجد الاسلام
 ۲۵۷، ~ و محمد حسن شیرازی ۳.
 موقوفه قائم مقامی و اقدام ~ ۵۴۸، ~ و
 مهاجرت کبری ۴۲۸-۴۲۶، ~ و میرزا
 ابوالقاسم امام جمعه ۲۳، ~ و ناظم
 الاسلام کرمانی ۲۵۷، ۵۴۷، و قفیت مدرسه
 چال و اقدام ~ ۲۶۱
 نوری، میرزا مهدی بن فضل‌الله: ۲۸۶، ۴۰۷، ~
 و سید عبدالله بهبهانی ۵۴۸ نوری حکمی،
 شیخ علی: ۵۴۱
 نوزبلیژیکی: ۱۳۹، ۲۱۷، ۲۴۷، ۵۲۸، ~ و
 افتتاح مجلس شورای ملی ۵۵۸، ~ و
 گمرک ۵۲۸
 نیاوران: ۴۰۷
 نیر: ۵۵۶
 نیر اعظم (دوژنامه): ۵۶.
 نیرالدوله (حاکم تهران): ۳۱۳، ~ و اعتضاد
 الدوله ۳۱۳، ~ و سید محمد طباطبائی
 ۳۱. ~ و نامه به حاج شیخ مرتضی
 آشتیانی ۳۱۱
 نیرالسلطان، قهرمان خان: ۱۵۵
 واعظ، سید عبدالحسین: ۴۱۱
 واعظ اصفهانی، شیخ محمد: ۱۹۲، ۲۴۰، پ،
 ۲۴۴، ۲۸۴، ۳۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷، اصل
 و نسب ~ ۲۴۳، ۲۴۴، تألیفات ~
 ۲۶۲، ۲۶۳، ~ و احمد خان یاور ۲۵۱
 پ، عمارت بانک استقراضی روس و ~
 ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ~ و مدرسه صدر
 ۲۴۳، پ، ~ و مشروطیت ۲۶۱، ۲۶۲،

۲۶۸، ۲۶۹، واقعه شاه عبدالعظیم و ~
 ۲۴۸ پ
 واقعه رژی: ۱۳-۱۱
 واقعه کرمان: ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱ ~ و نقش
 زنان ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱
 والی، عبدالله خان: ۹۲
 وثوق الدوله شیرازی: ۳۴۹، ۴۲۲، ۵۵۴
 وزارت خارجه: ۲۶۲، ~ و سید محمد طباطبائی
 ۲۶۲
 وزارت عدلیه: ۴۴۳-۴۳۷، ترتیب اداره
 ~ ۴۴۳-۴۳۷، دایره اخذ حقوق ~ ۴۴۱،
 دایره فراشخانه ~ ۴۴۱، دایره مأمور
 اجرا احکام ~ ۴۴۲، دفتر ثبت و ضبط
 اسناد ~ ۴۳۸، ۴۳۹
 وزراء: ۱۱، اختیارات ~ ۱۱، مسئولیتهای
 ~ ۱۱۱، ۱۱۲
 وزیر افخم، سلطان علی خان: ۱۳.
 وزیر اکرم، صالح خان: ۱۵۷، ~ و موثق
 الدوله ۱۵۷، ~ و شیخ احمد روحی ۱۵۴،
 ~ و فرمانفرما ۱۵۷، ~ و محمد علی
 میرزا ولیعهد ۱۵۴، ۱۵۵، ~ و ناظم-
 الاسلام کرمانی ۱۵۳
 وزیر داخله: ۱۷۲، ۱۷۳، پ، ~ و تلگراف
 به نصرالله خان امیر اعظم ۱۷۲، ۱۷۳، پ
 وزیر علوم ← اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا
 وزیر مطبوعات ← اعتماد السلطنه
 وزیر تنظیم ← اعظم السلطنه
 وزیر همایون: ۱۳۷، طلاب زندانی و ~ ۱۳۷،
 ۱۳۸، ~ و عین الدوله ۱۳۸
 وضع ایرانیان در خارجه: ۸۲، ۱۷۵، ۱۷۶
 واعظ اصفهانی ← جمال واعظ، جمال الدین بن
 عیسی
 وطن (دوژنامه): ۵۶.
 وکیل الدوله، آقابالا خان ← سردار افخم، آقابالا
 خان معین نظام

۵۵۴، ۵۴۴

هفتگی نودوز (دو نامه): ی، ۵۵۹

همدانی، عبدالصمد: ۶۳

همدانی، میرزا آقا: ۱۳۶

هیئت علمیه نجف: ۲۶۷، ۲۶۸، ~ و

شروطیت ایران ۲۶۷، ۲۶۸

یک کلمه: ۱۷۷ پ

یحیی میرزا، شاهزاده قاجار ← ثقة السلطنه،

یحیی میرزا

یخدان ساز، غلامرضا: ۵۴۳

یزدی، میرزا عبدالمطلب بن صادق: ۳۷۳

یزدی، سید علی آقا: ۲۵۹، ۴۰۲، ۴۱۵، ~ و

شیخ فضل الله نوری ۴۱۹، ~ و سید

عبدالله بهبهانی ۴۱۹، ~ و مظفرالدین

شاه ۴۱۹، ۴۲۰، معاودت علما و ~

۴۲۴

یعقوب خان: ۵۵

وکیل الدوله، عبدالرحیم: ۲۹

وکیل الدوله کرمانشاهی، حسن: ۲۹، ۶۳

وکیل الملک نوری، محمد اسماعیل خان: ۴،

۸۱، ۱۲۳، ~ و کرمان ۴، ~ و میرزا

رضا کرمانی ۹۱

وکیل الممالک کرمانی: ۷۶

ولی الله خان دکتر: ۵۴۴

ولی خان (عموی عدل السلطنه): ۲۳۸

هاشمی کرمانی، سید محمد: الف، ی، یا، یب،

~ و کتاب قادیخ بیدادی ایرانیان الف،

ی، یا، یب، ~ و لقمان نفیسی یج

هجرت صغیر: ۲۸۳، ۲۸۵، ~ و اساسی رؤسای

مهاجرین ۲۸۳

هدایت (مدرسه): ۵۶۱

هدایت، علیقلی: ۳۷، ۱۲۷، ۲۱۵ پ

هدایت، مهدیقلی: ۵۳۹

هراتی، حسینعلی بن عبدالعظیم: ۶۴

هراتی، سید محمد تقی: ۱۹۰-۱۸۸، ۵۴۰

1-AM195-5



هوا: ۴۰۰۰۰ ریال

